کتاب پیدایش

۱

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.

۲ و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.

۳ و خدا گفت: روشنایی بشود. و روشنایی شد.

۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت.

۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول.

۶ و خدا گفت: فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.

۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.

۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.

۹ و خدا گفت: آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد. و چنین شد.

۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست.

۱۱ و خدا گفت: زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین. و چنین شد.

۱۲ و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست.

۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.

۱۴ و خدا گفت: نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند.

۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد.

۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را.

۱۷ وخدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند،

۱۸ و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.

۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.

۲۰ و خدا گفت: آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.

۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همهٔ جانداران خزنده را، که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همهٔ پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.

۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید وآبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.

۲۳ و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.

۲۴ و خدا گفت: زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین و اجناس آنها. و چنین شد.

۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همهٔ حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.

۲۶ و خدا گفت: آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید.

۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.

۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همهٔ حیواناتی که بر زمین می خزند، حکومت کنید.

۲۹ و خدا گفت: همانا همهٔ علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همهٔ درختهایی که در آنها میوهٔ درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.

۳۰ و به همهٔ حیوانات زمین و همهٔ پرندگان آسمان و به همهٔ حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم. و چنین شد.

۳۱ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

۲

۱ و آسمانها و زمین و همهٔ لشکر آنها تمام شد.

۲ و در روز هفتم، خدا از همهٔ کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همهٔ کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.

۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همهٔ کار خود که خدا آفرید و ساخت.

۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت.

۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروییده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.

۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می کرد.

۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نَفْس زنده شد.
۸ و خداوند خدا باغی درعدن بطرف مشرق غَرْس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت.
۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.
۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد.
۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می کند.
۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جَزَع است.
۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند.
۱۴ و نام نهر سوم حدَّقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.
۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.
۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همهٔ درختان باغ بی ممانعت بخور،
۱۷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.
۱۸ و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.
۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندهٔ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد.
۲۰ پس آدم همهٔ بهایم و پرندگان آسمان و همهٔ حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.
۲۱ و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.
۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.
۲۳ و آدم گفت: همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب «نسا» نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.
۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست ویک تن خواهند بود.
۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

۳

۱ و مار از همهٔ حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هُشیارتر بود. و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همهٔ درختان باغ نخورید؟
۲ زن به مار گفت: از میوهٔ درختان باغ می خوریم،
۳ لکن از میوهٔ درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مکنید ،مبادا بمیرید.
۴ مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد،
۵ بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.
۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.
۷ آنگاه چشمان هر دوِ ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند.
۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.
۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟
۱۰ گفت: چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.
۱۱ گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟
۱۲ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی، وی از میوهٔ درخت به من داد که خوردم.
۱۳ پس خداوند خدا به زن گفت، این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم.
۱۴ پس خداوند خدا به مار گفت: چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همهٔ حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.
۱۵ و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذُرّیّت تو و ذریت وی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی کوبید.
۱۶ و به زن گفت: اَلَم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود
و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.
۱۷ و به آدم گفت: چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.
۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد،
۱۹ و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.
۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.
۲۱ و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید.

۲۲ و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورَد، و تا به ابد زنده ماند.

۲۳ پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند.

۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

۴

۱ و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت: مردی از یهوه حاصل نمودم.

۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکُن زمین بود.

۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه ای از محصول زمین برای خدواند آورد.

۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گلهٔ خویش و پیه آنها هدیه ای آورد. و خداوند هابیل و هدیهٔ او را منظور داشت،

۵ اما قائن و هدیهٔاو را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند.

۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیر افکندی؟

۷ اگر نیکویی می کردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.

۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته، او را کشت.

۹ پس خداوند به قائن گفت: برادرت هابیل کجاست؟ گفت: نمی دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟

۱۰ گفت: چه کرده ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر می آورد!

۱۱ و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد.

۱۲ هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.

۱۳ قائن به خداوند گفت: عقوبتم از تحملم زیاده است.

۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.

۱۵ خداوند به وی گفت: پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود. و خداوند به قائن نشانی ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد.

۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد.

۱۷ و قائن زوجهٔ خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا می کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد.

۱۸ و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، مَحُویائیل را آورد، و مَحُویائیل، مَتُوشائیل را آورد، و مَتوشائیل، لَمَک را آورد.

۱۹ و لَمَک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظِلَّه.

۲۰ و عاده، یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود.

۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همهٔ نوازندگان بربط و نی بود.

۲۲ و ظِلَّه نیز توبل قائن را زایید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن، نعمه بود.

۲۳ و لَمَک به زنان خود گفت: ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان لَمَک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش.

۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لَمَک، هفتاد و هفت چندان.

۲۵ پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرار داد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.

۲۶ و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را اَنوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

۵

۱ این است کتاب پیدایش آدم در روزی که خدا آدم را آفرید به شبیه خدا او را ساخت،

۲ نر و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نهاد، در روز آفرینش ایشان.

۳ و آدم صدوسی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیث نامید.

۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیث، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد.

۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.

۶ و شیث صد و پنج سال بزیست، و اَنوش را آورد.

۷ و شیث بعد از آوردن اَنوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد.

۸ و جملهٔ ایام شیث، نهصد و دوازده سال بود که مرد.

۹ و اَنوش نود سال بزیست، و قینان را آورد.

۱۰ و اَنوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۱۱ پس جملهٔ ایام اَنوش نهصد و پنج سال بود که مرد.

۱۲و قینان هفتاد سال بزیست، ومَهَلَلْئیل را آورد.

۱۳ و قینان بعد از آوردن مَهَلَلْئیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد.
۱۵ و مَهَلَلْئیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارِد را آورد.
۱۶ و مَهَلَلْئیل بعد از آوردن یارِد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۷ پس همهٔ ایام مَهَلَلْئیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد.
۱۸ و یارِد صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد.
۱۹ و یارِد بعد از آوردن خَنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۰ و تمامی ایام یارِد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد.
۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست، و مَتوشالَح را آورد.
۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالح، سیصد سال با خدا راه می رفت و پسران و دختران آورد.
۲۳ و همهٔ ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود.
۲۴ و خنوخ با خدا راه می رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.
۲۵ و متوشالح صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و لَمَک را آورد.
۲۶ و متوشالح بعد از آوردن لَمَک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۷ پس جملهٔ ایام متوشالح، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.
۲۸ و لَمَک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد.
۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.
۳۰ و لَمَک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و رختران آورد.
۳۱ پس تمام ایام لَمَک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.
۳۲ و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافِث را آورد.

۶

۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند،
۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتن می گرفتند.
۳ و خداوند گفت: روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.
۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سَلَفْ، مردان نامور شدند.
۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.
۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت.
۷ و خداوند گفت: انسان را که آفریده ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.
۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.
۹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می رفت.
۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.
۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.
۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.
۱۳ و خدا به نوح گفت: انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.
۱۴ پس برای خود کشتی ای از چوب کوفر بساز، و حُجَرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا.
۱۵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع.
۱۶ و روشنی ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و درِ کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز.
۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد.
۱۸ لکن عهد خود را با تو استوار می سازم و به کشتی درخواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو.
۱۹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشند.
۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همهٔ حشرات زمین به اجناس آنها، دو دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری.
۲۱ و از هر آذوقه ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.
۲۲ پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

۷

۱ و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.

۲ و از همهٔ بهایم پاک، هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دو دو، نر و ماده،
۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.
۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می بارانم، و هر موجودی را که ساخته ام، از روی زمین محو می سازم.
۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.
۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.
۷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی در آمدند.
۸ از بهایم پاک و از بهایم نا پاک، و از پرندگان و از همهٔ حشرات زمین،
۹ دو دو، نر و ماده، نزد نوح به کشتی در آمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.
۱۰ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.
۱۱ و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجهٔ عظیم شکافته شد، و روزنهای آسمان گشوده.
۱۲ و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید.
۱۳ در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجهٔ نوح و سه زوجهٔ پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.
۱۴ ایشان و همهٔ حیوانات به اجناس آنها، و همهٔ بهایم به اجناس آنها، و همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند به اجناس آنها، و همهٔ پرندگان به اجناس آنها، همهٔ بالداران.
۱۵ دو دو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی در آمدند.
۱۶ و آنهایی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست.
۱۷ و طوفان چهل روز بر زمین می آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.
۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب می رفت.
۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همهٔ کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد.
۲۰ پانزده ذراع بالاتر، آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید.
۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزندهٔ بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند.
۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد.
۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.
۲۴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

۸

۱ و خدا نوح و همهٔ حیوانات و همهٔ بهایمی را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.
۲ و چشمهای لجه و روزنهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد.
۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد،
۴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرارات قرار گرفت.
۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می شد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید.
۶ موافق شد بعد از چهل روز که نوح دریچهٔ کشتی را که ساخته بود، باز کرد.
۷ و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته، در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد.
۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.
۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد.
۱۰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتررا از کشتی رها کرد.
۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.
۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برنگشت.
۱۳ و در سال ششصد و یکم د ر روز اول از ماه اول، آب از روز زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگریست و اینک روی زمین خشک بود.
۱۴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد.
۱۵ آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت:
۱۶ از کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو.
۱۷ و همهٔ حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، د رجهان بارور و کثیر شوند.
۱۸ پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند.
۱۹ و همهٔ حیوانات و همهٔ حشرات و همهٔ پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت می کند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند.

۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمهٔ پاک و از پرندهٔ پاک گرفته، قربانی های سوختنی برای مذبح گذرانید.

۲۱ و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همهٔ حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم.

۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

۹

۱ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.

۲ و خوف شما و هیبت شما بر همهٔ حیوانات زمین و برهمهٔ پرندگان آسمان، و بر هرچه بر زمین می خزد، و بر همهٔ ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده اند.

۳ و هرجنبنده ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم،

۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، مخورید.

۵ و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت.

۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود، زیرا خدا انسان را بصورت خود ساخت.

۷ و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.

۸ و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت:

۹ اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم،

۱۰ و با همهٔ جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همهٔ حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین.

۱۱ عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.

۱۲ و خدا گفت: اینست نشان عهدی که من می بندم، در میان خود و شما، و همهٔ جانورانی که با شما باشند، نسلاً بعد نسل تا به ابد:

۱۳ قوس خود را در ابر می گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود.

۱۴ و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود،

۱۵ آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همهٔ جانوران ذی جسد می باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند.

۱۶ و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همهٔ جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.

۱۷ و خدا به نوح گفت: اینست نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»

۱۸ و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است.

۱۹ اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

۲۰ و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود.

۲۱ و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمهٔ خود عریان گردید.

۲۲ و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد.

۲۳ و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.

۲۴ و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود.

۲۵ پس گفت: کنعان ملعون باد! برادران خود را بندهٔ بندگان باشد.

۲۶ و گفت: متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بندهٔ او باشد.

۲۷ خدا یافث را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و کنعان بندهٔ او باشد.

۲۸ و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد.

۲۹ پس جملهٔ ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

۱۰

۱ این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.

۲ پسران یافث: جومَر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشَک و تیراس.

۳ و پسران جومَر: اَشکناز و رِیفات و توجَرْمَه.

۴ و پسران یاوان: اَلِیشَه وتَرشیش و کِتّیم و دودانیم.

۵ از اینان جزایر امّت ها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امّت های خویش .

۶ و پسران حام: کوش و مِصرایم و فوط و کنعان.

۷ و پسران کوش: سِبا و حَویله و سَبْتَه و رَعْمَه و سَبْتِکا. و پسران رَعْمَه: شِبا و دَدان.

۸ و کوش نِمرُود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد.

۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می گویند: مثل نمرود، صیاد جبار در حضور خداوند.
۱۰ و ابتدای مملکت وی، بابل بود و اَرَک و اَکَدّ و کَلْنَه در زمین شِنعار.
۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رَحوبوت عیر، کالَح را بنا نهاد،
۱۲ و ریسَن را در میان نینوا و کالَح. و آن شهری بزرگ بود.
۱۳ و مِصرایم لُودیم و عَنامیم و لَهابیم و نَفتوحیم را آورد.
۱۴ و فَتروسیم و کَسلوحیم را که از ایشان فِلسطینیان پدید آمدند و کَفتوریم را.
۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زادهٔ خود، وحَتّ را آورد.
۱۶ و یبوسیان و اَموریان و جِرجاشیان را
۱۷ و حِوّیان و عَرْقیان و سینیان را
۱۸ و اَروادیان و صَماریان و حَماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند.
۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جرار تا غَزَه بود، و به سمت سُدُوم و عَمُورَه و اَدْمَه و صَبُوئیم تا به لاشَع.
۲۰ اینانند پسران حام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و امّت های خود.
۲۱ و از سام که پدر جمیع بنی عابَر و برادر یافَث بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد.
۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و اَرْفَکْشاد و لُود و اَرام.
۲۳ پسران اَرام: عُوص و حُول و جاتِر و ماش.
۲۴ و اَرفَکشاد، شالِح را آورد، و شالِح، عابر را آورد.
۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد. یکی را فالِج نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یُقْطان.
۲۶ و یُقْطان، المُوداد و شالف و حَضَرَموت و یارِح را آورد،
۲۷ و هَدُورام و اُوْزال و دِقْلَهْ را،
۲۸ و عُوبال و ابیمائیل و شِبا را،
۲۹ اَوْفیر و حَوِیلَه و یُوباب را. این همه پسران یقطان بودند.
۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سَفارَه، که کوهی از کوههای شرقی است.
۳۱ اینانند پسران سام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود برحسب امّت های خویش.
۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، برحسب پیدایش ایشان در امّت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

۱۱

۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود.
۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند.
۳ و به یکدیگر گفتند: بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپذیم.» و ایشان را آجر بجای سنگ بود، و قیر بجای گچ.
۴ و گفتند: بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا برروی تمام زمین پراکنده شویم.
۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید.
۶ و خداوند گفت: همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، و الآن هیچ کاری که قصد آنرا بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد.
۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.
۸ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند.
۹ از آن سببب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.
۱۰ این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود اَرْفَکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد.
۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۲ و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالح را آورد.
۱۳ و ارفکشاد بعد از آوردن شالح، چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۴ و شالح سی سال بزیست، و عابر را آورد.
۱۵ و شالح بعد از آوردن عابر، چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد.
۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهارصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۸ و فالج سی سال بزیست و رَعُو را آورد.
۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو، دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۰ و رعو سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد.
۲۱ و رعو بعد از آوردن سَرُوْج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد.

۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد.

۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد.

۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.

۲۷ و این است پیدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.

۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارَح در زاد بوم خویش در اورِ کلدانیان بمرد.

۲۹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن ناحور را مِلکَه نام بود، دختر هاران، پدر مِلکَه و پدر یِسکَه.

۳۰ اما سارای نازاد مانده، ولدی نیاورد.

۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نوادهٔ خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجهٔ پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اورکلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.

۳۲ و مدت زندگانی تارح، دویست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

۱۲

۱ و خداوند به ابرام گفت: از ولایت خود، و از مولود خویش و خانهٔ پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو،

۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.

۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را معلون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.

۴ پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج سال بود، هنگامی که از حَرّان بیرون آمد.

۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزادهٔ خود لوط، و همهٔ اموال اندوختهٔ خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.

۶ و ابرام در زمین می گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.

۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: به ذریت تو این زمین را می بخشم. و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود.

۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده، خیمهٔ خود را بر پا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند.

۹ طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.

۱۰ و قحطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می کرد.

۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: اینک می دانم که تو زن نیکو منظر هستی.

۱۲ همانا چون اهل مصر تو را بینند، گویند: این زوجهٔ اوست. پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند.

۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.

۱۴ و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است.

۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانهٔ فرعون در آورند.

۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.

۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانهٔ او را بسبب سارای، زوجهٔ ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.

۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجهٔ توست؟

۱۹ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و آلان، اینک زوجهٔ تو. او را برداشته، روانه شو!

۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

۱۳

۱ و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند.

۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود.

۳ پس از جنوب، طی منازل کرده، به بیت ئیل آمد، بدانجایی که خیمه اش در ابتدا بود، در میان بیت ئیل و عای،

۴ به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، ودر آنجا ابرام نام یهوه را خواند.

۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه ها بود.

۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.

۷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فَرِزّیان، ساکن زمین بودند.

۸ پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.

۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.

۱۰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغَر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد.

۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند.
۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.
۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند.
۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر
۱۵ زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید.
۱۶ و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود.
۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.
۱۸ و ابرام خیمهٔ خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان مَمْری که در حِبرون است، ساکن گردید، ودر آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

۱۴

۱ و واقع شد در ایام امرافل، مَلِک شنعار و اریوک، مَلِک اَلاّسار، و کَدُرلاعُمر، مَلِک عیلام، و تدعال، ملک امّت ها،
۲ که ایشان با بارع، مَلِک سَدُوم، و برشاع ملک عموره، و شِناب، ملک ادمه، و شَمئیبَر، ملک صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند.
۳ این همه در وادی سَدّیم که بحرالمِلْح باشد، با هم پیوستند.
۴ دوازده سال، کدرلاعمر با ملوکی که با وی شوریدند.
۵ و در سال چهاردهم، کدرلاعمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عَشتَروت قَرْنَین، و زوزیان را در هام، و ایمیان را در شاوه قریتَین، شکست دادند.
۶ و حوریان را در کوه ایشان، سَعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست.
۷ پس برگشته، به عَین مِشفاط که قادش باش، آمدند، و تمام مرز و بوم عَمالَقه و اموریان را نیز که در حَصّون تامار ساکن بودند، شکست داند.
۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که صُوغَر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند،
۹ با کدرلاعمر ملک عیلام و تدعال، ملک امّت ها و امرافل، و ملک شنعار و اریوک مَلِکِ الاسار، چهار ملک با پنج.
۱۰ و وادی سَدیم پر از چاههای قیر بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.
۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی مأکولات آنها گرفته، برفتند.
۱۲ ولوط، برادرزادهٔ ابرام را که در سَدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.
۱۳ و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان مَمری آموری که برادر اشکول و عانر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد بودند.
۱۴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هیجده تن ازخانه زادان کارآزمودهٔ خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بتاخت.
۱۵ شبانگاه، او و ملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند.
۱۶ و همهٔ اموال را باز گرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.
۱۷ و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلاعمر و ملکی که با وی بودند، ملک سُدُوم تا به وادی شاوه، که وادی مَلک باشد، به استقبال وی بیرون آمد.
۱۸ و ملکیصدق، مَلِکِ سالیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود،
۱۹ و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین.
۲۰ و متبارک خدای تعالی، که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد. و او را از هرچیز، ده یک داد.
۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت: مردم را به من وا گذار و اموال را برای خود نگاه دار.
۲۲ ابرام به ملک سدوم گفت: دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم،
۲۳ که از اموال تو رشته ای یا دُوّال نعلینی برنگیرم، مبادا گویی «من ابرام را دولتمند ساختم.
۲۴ مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهرهٔ عانر و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهرهٔ خود را بردارند.»

۱۵

۱ بعد از این وقایع، کلام خداوند در رُویا، به ابرام درسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجربسیار عظیم تو.
۲ ابرام گفت: ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی اولاد می روم، و مختار خانه ام، این العاذار دمشقی است!
۳ و ابرام گفت: اینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.
۴ در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلُب تو در آید، وارث تو خواهد بود.
۵ و او را بیرون آورده، گفت: اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار هرگاه آنها را توانی شمرد. پس به وی گفت: ذُرّیت تو چنین خواهد بود.
۶ و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد.
۷ پس وی را گفت: من هستم یهوه که تو را از اوکلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.
۸ گفت: ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟
۹ به وی گفت: گوسالهٔ مادهٔ سه ساله و بز مادهٔ سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.
۱۰ پس اینها همه را بگرفت، و آنها را از میان دو پاره کرد، و هر پاره ای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد.
۱۱ و چون لاشخورها برلاشه ها فرود آمدند، ابرام آنها را راند.

۱۲ و چون آفتاب غروب می کرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت.
۱۳ پس به ابرام گفت: یقین بدان که ذُریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت.
۱۴ و برآن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.
۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت و در پیری نیکو مدفون خواهی شد.
۱۶ و در پشت چهارم بدینجا خواهند برگشت، زیرا گناه اموریان هنوز تمام نشده است.
۱۷ و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره ها گذر نمود.
۱۸ در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: این زمینی را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیده ام،
۱۹ یعنی قینیان و قَنّزیان و قَدْمونیان و حِتّیان و فَرِزیان و رَفائِیان،
۲۰ و اَمُوریان و کنعانیان و جرجاشیان و یَبوسیان را.

۱۶

۱ و سارای، زوجهٔ ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود.
۲ پس سارای به ابرام گفت: اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم. و ابرام سخن سارای را قبول نمود.
۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجهٔ ابرام، کنیز خود هاجر مصری برداشته، او را به شوهرخود، ابرام، به زنی داد.
۴ پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظر وی حقیر شد.
۵ و سارای به ابرام گفت: ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داوری کند.
۶ ابرام به سارای گفت: اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسنده نظر تو باشد، با وی بکن. پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت.
۷ و فرشتهٔ خداوند او را نزد چشمهٔ آب در بیابان، یعنی چشمه ای که براه شور است، یافت.
۸ گفت: ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می روی؟ گفت: من از حضور خاتون خود سارای گریخته ام.
۹ فرشتهٔ خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیردست او مطیع شو.
۱۰ و فرشتهٔ خداوند به وی گفت: ذریت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.
۱۱ و فرشتهٔ خداوند وی را گفت: اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است.
۱۲ و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هرکس به ضد او، و پیش روی همهٔ برادران خود ساکن خواهد بود.
۱۳ و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «اَنتَ ایل رُئی» خواند، زیرا گفت: آیا اینجا نیز به عقب او که مرا می بیند، نگریستم.
۱۴ از این سبب آن چاه را «بِئَرلَحَی رُئی» نامیدند، اینک در میان قادِش و بارَد است.
۱۵ و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسرخود را که هاجر زایید، اسماعیل نام نهاد.
۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود و چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

۱۷

۱ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو،
۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.
۳ آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت:
۴ اما من اینک عهد من با توست و تو پدر اُمّت های بسیار خواهی بود.
۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم.
۶ و تو را بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند.
۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذُریتت بعد از تو، استوار گردانم که نسلاً بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشم.
۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به مِلکّیتِ ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.
۹ پس خدا به ابراهیم گفت: و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو در نسلهای ایشان.
۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود،
۱۱ و گوشت قَلَفهٔ خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.
۱۲ هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه زرخرید، از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد،
۱۳ هر خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.
۱۴ و اما هر ذکور نامختون که گوشت قَلَفهٔ او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.
۱۵ و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجهٔ تو سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد.
۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتها از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امتها از وی پدید خواهند شد.
۱۷ آنگاه ابراهیم به روی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت: آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟

۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.

۱۹ خدا گفت: به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد.

۲۰ و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم.

۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.

۲۲ و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم سعود فرمود.

۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همهٔ خانه زادان و زرخریدان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانهٔ ابراهیم بود، گرفته، گوشت قَلَفهٔ ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.

۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قَلَفه اش مختون شد.

۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قَلَفه اش مختون شد.

۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند.

۲۷ و همهٔ مردان خانه اش، خواه خانه زاد، خواه زرخرید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

۱۸

۱ و خداوند در بلوطستان ممری، بر وی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.

۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد

۳ و گفت: ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بندهٔ خود مگذر.

۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید،

۵ و لقمهٔ نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بندهٔ خود گذر افتاده است. گفتند: آنچه گفتی بکن.

۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل از آرد مَیْدَه بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گِرده ها بساز.

۷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوسالهٔ نازکِ خوب گرفتهٔ، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید.

۸ پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.

۹ به وی گفتند: زوجه ات ساره کجاست؟ گفت: اینک در خیمه است.

۱۰ گفت: البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد. و ساره به در خیمه ای که در عقب او بود شنید.

۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.

۱۲ پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی ام مرا شادی خواهد بود، و آقایم پیر شده است؟

۱۳ و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندید و گفت: آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟

۱۴ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.

۱۵ آنگاه ساره انکارکرده، گفت: نخندیدم، چونکه ترسید. گفت: نی، بلکه خندیدی.

۱۶ پس آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سُدُوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.

۱۷ و خداوند گفت: آیا آنچه من می کنم، از ابراهیم مخفی دارم؟

۱۸ و حال آنکه از ابراهیم هرآینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع امت های جهان از او برکت خواهند یافت.

۱۹ زیرا او را می شناسم که فرزندان و اهل خانهٔ خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.

۲۰ پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سُدوم و عَموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران،

۲۱ اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، بلتّمام کرده اند. و الاّ خواهم دانست.

۲۲ آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم درحضور خداوند هنوز ایستاده بود.

۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟

۲۴ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟

۲۵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟

۲۶ خداوند گفت: اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم، هر آینه تمام آن مکان را بخاطر ایشان رهایی دهم.

۲۷ ابراهیم در جواب گفت: اینک من که خاک و خاکستر هستم، جرأت کردم که به خداوند سخن گویم.

۲۸ شاید از آن پنجاه عادل، پنج کم باشد. آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد! گفت: اگر چهل و پنج در آنجا یابم، آنرا هلاک نکنم.

۲۹ بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: هرگاه در آنجا چهل یافت شوند؟ گفت: به خاطر چهل آن را نکنم.

۳۰ گفت: زنهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم. شاید در آنجا سی پیدا شوند؟ گفت: اگر درآنجا سی یابم این کار را نخواهم کرد.

۳۱ گفت: اینک جرأت کردم که به خداوند عرض کنم اگر بیست در آنجا یافت شوند؟ گفت: به خاطربیست آن را هلاک نکنم.

۳۲ گفت: خشم، افروخته نشود تا این دفعه را عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟ گفت: به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت. پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

۱۹

۱ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازهٔ سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، روی بر زمین نهاد

۲ و گفت: اینک اکنون از آقایان من، به خانهٔ بندهٔ خود بیایید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید. گفت: نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.

۳ اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند.

۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانهٔ وی را احاطه کردند

۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.

۶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود ببست

۷ و گفت: ای برادران من، زنهار بدی مکنید.

۸ اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را آلان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایهٔ سقف من آمده اند.

۹ گفتند: دور شو. گفتند: این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری میکند. آلان با تو از ایشان بدتر کنیم. پس برآن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در بشکنند.

۱۰ آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند.

۱۱ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خُورد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستنِ در، خویشتن را خسته ساختند.

۱۲ و آن دو مرد به لوط گفتند: آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هرکه را در شهر داری، از این مکان بیرون آور،

۱۳ زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.

۱۴ پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند. اما بنظر دامادان مسخره آمد.

۱۵ و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.

۱۶ و چون تأخیر می نمود، آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش راگرفتند، چونکه بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.

۱۷ و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: جان خود را دریاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.

۱۸ لوط بدیشان گفت: ای آقا چنین مباد!

۱۹ همانا بنده ات درنظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرارکنم، مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.

۲۰ اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرارکنم، و نیز صغیر است. اِذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.

۲۱ بدو گفت: اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، واژگون نسازم.

۲۲ بدان جا بزودی فرارکن، زیرا که تا تو بدانجا نرسی، هیچ نمی توانم کرد. از این سبب آن شهر مسمّی به صوغر شد.

۲۳ وچون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صُوغر داخل شد.

۲۴ آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید.

۲۵ و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنهٔ شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت.

۲۶ اما زن او، از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید.

۲۷ بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که درآن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.

۲۸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می رود.

۲۹ و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنجا ساکن بود، واژگون ساخت.

۳۰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مَغاره سُکْنی گرفت.

۳۱ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به ما در آید.

۳۲ بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او همبستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.

۳۳ پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد، و او را از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.

۳۴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیا و با همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.

۳۵ آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.

۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است.
۳۸ و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عَمّی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

۲۰

۱ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شور ساکن شد و در جِرارمنزل گرفت.
۲ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره گفت که او خواهر من است. و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت.
۳ و خدا در رؤیای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: اینک تو مرده ای به سبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجۀ دیگری می باشد.
۴ و ابی ملک، هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: ای خداوند، آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟
۵ مگر او به من نگفت که او خواهر من است، و او نیز خود گفت که او برادر من است ؟ به ساده دلی و پاک دستی خود کردی،
۶ خدا وی را در رویا گفت: و من نیز می دانم که ای‌ن را به ساده دلی خود کردی و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نورزی، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.
۷ پس آلان زوجۀ این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او را رد نکنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، هر آینه خواهید مرد.
۸ بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همۀاین امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند.
۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: به ما چه کردی؟ و به توچه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟
۱۰ و ابی ملک به ابراهیم گفت: چه دیدی که این کار را کردی؟
۱۱ ابراهیم گفت: زیرا گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه ام خواهند کُشت.
۱۲ و فی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجۀ من شد.
۱۳ و هنگامی که خدا مرا از خانۀ پدرم آواره کرد، او را گفت: احسانی که به من باید کرد، این است که هرجا برویم، دربارۀ من بگویی که او برادر من است.
۱۴ پس ابی ملک، گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.
۱۵ و ابی ملک گفت: اینک زمین من پیش روی توست. هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.
۱۶ و به ساره گفت: اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پردۀ چشم است، نزد همۀ کسانی که با تو هستند، و نزد همۀ دیگران، پس انصاف تو داده شد.
۱۷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجۀ او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند،
۱۸ زیرا خداوند، رَحِم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجۀ ابراهیم بسته بود.

۲۱

۱ و خداوند برحسب وعدۀ خود، از ساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه را به ساره گفته بود، بجا آورد.
۲ و ساره حامله شده، از ابراهیم در پیری اش، پسری زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود.
۳ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد.
۴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود.
۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.
۶ و ساره گفت: خدا خنده برای من ساخت، و هرکه بشنود، با من خواهند خندید.
۷ و گفت: که بود به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی در پیری اش زاییدم.
۸ و آن پسر نمو کرد، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.
۹ آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می کند.
۱۰ پس به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.
۱۱ اما این امر، بنظر ابراهیم، دربارۀ پسرش بسیار سخت آمد.
۱۲ خدا به ابراهیم گفت: دربارۀ پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.
۱۳ و از پسر کنیز نیز اُمّتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.
۱۴ بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و دربیابان بئرشبع می گشت.
۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت.
۱۶ و مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشت، زیرا گفت: موت پسر را نبینم. و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست.
۱۷ و خدا آواز پسر را بشنید و فرشتۀ خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی گفت: ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است.
۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او اُمّتی عظیم بوجود خواهم آورد.

۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک را از آب پرکرد و پسر را نوشانید.
۲۰ و خدا با آن پسر می بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیر اندازی بزرگ گردید
۲۱ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر براش گرفت.
۲۲ و واقع شد در آن زمانی که ابی ملک و فیکول که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که خدا در آنچه می کنی با توست.
۲۳ اکنون برای من در اینجا به خدا سوگند بخور که با من و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه برحسب احسانی که با تو کرده ام، با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.
۲۴ ابراهیم گفت: من سوگند می خورم.
۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، به سبب چاه آبی که خادمان ابی ملک، از او به زورگرفته بودند.
۲۶ ابی ملک گفت: نمی دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امروز نشنیده بودم.
۲۷ و ابراهیم، گوسفندان و گاوان گرفته، به ابی مَلِک داد، و با یکدیگر عهد بستند.
۲۸ و ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت. و ابی ملک به ابراهیم گفت: این هفت برهٔ ماده که جدا ساختی چیست؟
۲۹ گفت: که این هفت برهٔ ماده را از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفرنمودم.
۳۰ از این سبب، آن مکان را بئرشبع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند.
۳۱ و چون آن عهد را در بئرشبع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند.
۳۲ و ابراهیم در بئرشبع، شوره کزی غرس نمود، و در آنجا بنام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.
۳۳ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان ایام بسیاری بسر برد.

۲۲

۱ و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک.
۲ گفت: اکنون پسرخود را، که یگانهٔ توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.
۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست، و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.
۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.
۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآییم.
۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت، و هردو با هم می رفتند.
۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: ای پدر من! گفت: ای پسر من لبیک؟ گفت: اینک آتش و هیزم، لکن برهٔ قربانی کجاست؟
۸ ابراهیم گفت: ای پسر من خدا برهٔ قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت. و هر دو با هم رفتند.
۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، برمذبح گذاشت.
۱۰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید.
۱۱ درحال، فرشتهٔ خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک.
۱۲ گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که آلان دانستم که تو از خدا می ترسی، چونکه پسر یگانهٔ خود را از من دریغ نداشتی.
۱۳ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بیشه ای، به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید.
۱۴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می شود: در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.
۱۵ بار دیگر فرشتهٔ خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد
۱۶ و گفت: خداوند می گوید: به ذات خود قسم می خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانهٔ خود را دریغ نداشتی،
۱۷ هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کنارهٔ دریاست. و ذریت تو دروازه های دوشمنان خود را متصرف خواهند شد.
۱۸ و از ذریت تو، جمیع امت های زمین را برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.
۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت. و ایشان برخاسته، به بئرشبع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد.
۲۰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده گفت: اینک مِلْکَه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است.
۲۱ یعنی نخست زادهٔ او عوص، و برادرش بوز و قَمُوئیل، پدر اَرام،
۲۲ و کاسَد و حَزُو و فِلداش و یِدلاف و بَتُوئیل.
۲۳ و بتوئیل، رِفقَه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناور، برادر ابراهیم زایید.
۲۴ و کنیز او که رَؤمَه نام داشت، او نیز طابَح و جاحَم و تاحَش و مَعَکَه را زایید.

۲۳

۱ و ایام زندگانی ساره، صد و بیست و هفت سال بود. این است سالهای عمر ساره.
۲ و ساره در قریهٔ اربع که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.
۳ و ابراهیم از نزد مِیّت خود برخاست و بنی حِت را خطاب کرده، گفت:
۴ من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.
۵ پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند:
۶ ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین
مقبره های ما میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.
۷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حت، تعظیم نمود.
۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: اگر مَرْضیِ شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید،
۹ تا مغارهٔ مَکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.
۱۰ و عفرون در میان بنی حت نشسته بود. پس عفرونِ حتی، در مسامع بنی حت، یعنی همه که به دروازهٔ شهر او داخل می شدند، در جواب ابراهیم گفت:
۱۱ ای مولای من، نی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو می بخشم، و مغاره ای را که در آن است به تو می دهم، بحضور ابنای قوم خود، آن را به تو می بخشم. میت خود را دفن کن.
۱۲ پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود،
۱۳ و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می دهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.
۱۴ عفرون در جواب ابراهیم گفت:
۱۵ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.
۱۶ پس ابراهیم سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حت گفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقرهٔ رایج المعامله، به نزد عفرون وزن کرد.
۱۷ پس زمین عفرون، که در مَکفِیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین و مغاره ای که در آن است، با همهٔ درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد
۱۸ به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حت، یعنی همه که به دروازهٔ شهرش داخل می شدند.
۱۹ از آن پس، ابراهیم، زوجهٔ خود ساره را در مغارهٔ صحرای مکفیله، در مقابل ممری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد.
۲۰ و آن صحرا، با مغاره ای که درآن است، از جانب بنی حت، به ملکیت ابراهیم به جهت قبر مقرر شد.

۲۴
۱ و ابراهیم پیر و سالخوره شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد.
۲ و ابراهیم به خادم خود که بزرگ خانهٔ وی و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: اکنون دست خود را زیر ران من بگذار.
۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو راقسم می دهم، که زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری،
۴ بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و ازآنجا زنی برای پسرم اسحاق بگیری.
۵ خادم به وی گفت: شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم؟
۶ ابراهیم وی را گفت: زنهار، پسر من بدانجا باز مبری.
۷ یهوه، خدای آسمان که مرا از خانهٔ پدر و از زمین مولد من بیرون آورد و به من تکلم کرد و قسم خورده، گفت: که این زمین را به ذریت تو خواهم داد. او فرشتهٔ خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسرت از آنجا بگیری. اما
۸ اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من بری خواهی بود، لیکن زنهار پسر مرا بدانجا باز نبری.
۹ پس خادم دست خود را زیر ران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.
۱۰ و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همهٔ اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در اَرام نهرین آمد.
۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می آمدند، شتران خود را در خارج شهر، بر لب چاه آب خوابانید.
۱۲ و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقایم ابراهیم احسان بنما.
۱۳ اینک من بر این چشمهٔ آب ایستاده ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می آیند.
۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: سبوی خود را فرود آر تا بنوشم، و او گوید: بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم، همان باشد که نصیب بندهٔ خود اسحاق کرده باشی، بدین، بدانم که با آقایم احسان فرموده ای.
۱۵ و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه رِفقه، دختر بتوئیل، پسر مِلکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبویی بر کتف داشت.
۱۶ و آن دختر بسیار نیکومنظر و باکره بود و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرو رفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد.
۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: جرعه ای آب از سبوی خود به من بنوشان. گفت: ای آقای من بنوش، و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید.

۱۹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز بکشم تا از نوشیدن باز ایستند.

۲۰ پس سبوی خود را بزودی در آبخور خالی کرد و باز بسوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همهٔ شترانش کشید.

۲۱ و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

۲۲ و واقع شد چون شتران از نوشیدن باز ایستادن که آن مرد حلقهٔ طلای نیم مثقال وزن، و دو ابرنجین برای دستهایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد،

۲۳ و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانهٔ پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم؟

۲۴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زایید، می باشم.»

۲۵ و بدو گفت: «نزد ما کاه و علف فروان است، و جایی نیز برای منزل.

۲۶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود

۲۷ و گفت: «متبارک باد یهوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانهٔ برادران آقایم راهنمایی فرمود.

۲۸ پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانهٔ مادر خویش را از این وقایع خبر داد.

۲۹ و رفقه را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به سرچشمه، دوان دوان بیرون آمد.

۳۰ و واقع شد که چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دستهای خواهر خود دید، و سخنهای خواهر خود، رفقه را شنید که می گفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سرچشمه ایستاده بود.

۳۱ و گفت: ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران مهیا ساخته ام.

۳۲ پس آن مرد به خانه در آمد، و لابان شتران را باز کرد، و کاه و علف به شتران داد، و آب به جهت شستن پاهایش و پاهای رفقایش آورد.

۳۳ و غذا پیش او نهادند. وی گفت: تا مقصود خود را باز نگویم، چیزی نخورم. گفت: بگو.

۳۴ گفت: من خادم ابراهیم هستم.

۳۵ و خداوند، آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است، وگله ها و رمه ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است.

۳۶ و زوجهٔ آقایم ساره، بعد از پیر شدن، پسری برای آقایم زایید، و آنچه دارد، بدو داده است.

۳۷ و آقایم مرا قسم داد و گفت که زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری.

۳۸ بلکه به خانهٔپدرم و به قبیلهٔ من بروی، و زنی برای پسرم بگیری.

۳۹ و به آقای خود گفتم: شاید آن زن همراه من نیاید؟

۴۰ او به من گفت: یهوه که به حضور او سالک بوده ام، فرشتهٔ خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسرم از قبیله ام و از خانهٔ پدرم بگیری.

۴۱ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت، چون به نزد قبیله ام رفتی، هر گاه زنی به تو ندادند، از سوگند من بری خواهی بود.

۴۲ پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، اگر حال سفر مرا که به آن آمده ام، کامیاب خواهی کرد،

۴۳ اینک من به سر این چشمهٔ آب ایستاده ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید، و به وی گویم: مرا از سبوی خود جرعه ای آب بنوشان،

۴۴ و به من گوید: بیاشام، و برای شترانت نیز آب می کشم، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقازادهٔ من کرده است.

۴۵ و من هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم که ناگاه رفقه با سبوی بر کتف خود بیرون آمده و به چشمه پایین رفت تا آب بکشد. و به وی گفتم: جرعه ای آب به من بنوشان.

۴۶ پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فرو آورده، گفت: بیاشام، و شترانت را نیز آب می دهم. پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد.

۴۷ و از او پرسیده، گفتم: تو دختر کیستی؟ گفت: دختر بَتُوئیل بن ناحور که مِلکَه، او را برای او زایید. پس حلقه را در بینی او، و ابرنجین ها را بر دستهایش گذاشتم.

۴۸ آنگاه سجده کرده، خداوند را پرستش نمودم و یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را، متبارک خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را برای پسرش بگیرم.

۴۹ اکنون اگر بخواهید با آقایم احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگرنه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپره سپر شوم.

۵۰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند: این امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یا بد نمی توانیم گفت.

۵۱ اینک رفقه حاضر است، او را برداشته، روانه شو تا زن پسرِ آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است.

۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد.

۵۳ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد.

۵۴ و او و رفقایش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند و بامدادان برخاسته، گفت: مرا به سوی آقایم روانه نمایید.

۵۵ برادر و مادر او گفتند: دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.

۵۶ بدیشان گفت: مرا معطَل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمایید تا بنزد آقای خود بروم.

۵۷ گفتند: دختر را بخوانیم و از زبانش بپرسیم.

۵۸ پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: با این مرد خواهی رفت؟ گفت: می روم.

۵۹ آنگاه خواهرخود رفقه و دایه اش را با خادم ابراهیم و رفقایش روانه کردند.

۶۰ و رفقه را برکت داده، به وی گفتند: تو خواهر مرا هستی، مادر هزار کورها باش، و به ذریت تو، دروازهٔ دشمنان خود را متصرف شوند.

۶۱ پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفقه را برداشته، برفت.
۶۲ و اسحاق از راه بِئَرلَحَی رُئی می آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود.
۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می آیند.
۶۴ و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد،
۶۵ زیرا که از خادم پرسید: این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می آید؟ و خادم گفت: آقای من است. پس بُرقِع خود را گرفته، خود را پوشانید.
۶۶ و خادم، همهٔ کارهایی را که کرده بود، به اسحاق باز گفت: و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود، ساره آورد، و او را به زنی خود گرفته دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

۲۵

۱ و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت.
۲ و او زمران و یقشان و مَدان و مِدیان و یِشباق و شوحا را برای او زایید.
۳ و یُقشان، شِبا و دِدان را آورد. و بنی دان، اَشورین و لطوشیم و لُاُمیم بودند.
۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفَر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جملهٔ اینها، اولاد قطوره بودند.
۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید.
۶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایا داد و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق به زمین شرقی فرستاد.
۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال.
۸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد
۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغارهٔ مکفیلیه، در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند.
۱۰ آن صحرایی که ابراهیم از بنی حت خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند.
۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرلَحَی ساکن بود.
۱۲ این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم که هاجر مصری کنیز ساره برای ابراهیم زایید.
۱۳ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زادهٔ اسماعیل نَبایوت، و قیدار و اَدَبیل و مِبسام.
۱۴ و مشماع و دومه و مسا
۱۵ و حدار و تیما و یَطُور و نافِیش و قِدْمَه.
۱۶ ایناند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بُلدان و حله های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان.
۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود که جان را سپرده، بمرد و به قوم خود ملحق گشت.
۱۸ و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همهٔ برادران او افتاد.
۱۹ و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد.
۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت.
۲۱ و اسحاق برای زوجهٔ خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود و زوجه اش رفقه حامله شد.
۲۲ و دو طفل در رحم او منازعت می کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟ پس رفت تا از خداوند بپرسد.
۲۳ خداوند به وی گفت: دو امت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.
۲۴ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توأمان در رحم او بودند.
۲۵ و نخستین، سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند.
۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد و پاشنهٔ عیسو را به دست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود.
۲۷ و آن دو پسر، نمو کردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صحرایی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادر نشین.
۲۸ و اسحاق، عیسو را دوست داشت، زیراکه صید او را می خورد اما رفقه، یعقوب را محبت نمودی.
۲۹ روزی یعقوب آش می پخت و عیسو وا مانده، از صحرا آمد
۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیراکه وامانده ام.» از این سبب او را ادوم نامیدند.
۳۱ یعقوب گفت: امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.
۳۲ عیسو گفت: اینک من به حالت موت رسیده ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟
۳۳ یعقوب گفت: امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.
۳۴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

۲۶

۱ و قحطی در آن زمین حادث شد، غیر آن قحط اول که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت.
۲ و خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو.

۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو تمام این زمین را می دهم و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت.

۴ و ذریت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمینها را به ذریت تو بخشم و از ذریت تو جمیع امت های جهان برکت خواهند یافت.

۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و وصایا و عوامر و فرایض و احکام مرا نگاه داشت.

۶ پس اسحاق و در جرار اقامت نمود.

۷ و مردمان آن مکان دربارهٔ زنش از او جویا شدند. گفت: اوخواهر من است، زیرا ترسید که بگوید زوجهٔ من است، مبادا اهل آنجا او را به خاطر رفقه که نیکومنظر بود، بکشند.

۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با زوجهٔ خود رفقه، مزاح می کند.

۹ پس ابی ملک، اسحاق راخوانده، گفت: همانا این زوجهٔ توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟ اسحاق بدو گفت: زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم.

۱۰ ابی ملک گفت: این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم با زوجه ات همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.

۱۱ و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: کسی که متعرض این مرد و زوجه اش بشود، هر آینه خواهد مرد.

۱۲ و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود، و خداوند او را برکت داد.

۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آناًفآناً ترقی می نمود، تا بسیار بزرگ گردید.

۱۴ و او را گلهٔ گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر بود. و فلسطینیان بر او حسد بردند.

۱۵ و همهٔ چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پرکردند.

۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده ای.

۱۷ پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جرار فرود آمده، در آنجا ساکن شد.

۱۸ و چاههای آب را که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند و آنها را مسمّی نمود به نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.

۱۹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زندند و چاه آب زنده ای در آنجا یافتند.

۲۰ شبانان جرار با شبانان اسحاق منازعه کرده، گفتند: «این آب از آن ماست! پس آن چاه را عِسِق نامید، زیرا که با وی منازعه کردند.

۲۱ و چاهی دیگر کندند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آنرا سِطنه نامید.

۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند و برای آن جنگ نکردند. پس آن را رحوبوت نامید، گفت: که اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.

۲۳ پس از آنجا به بِئرشَبَع آمد.

۲۴ در همان شب، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: من خدای پدرت ابراهیم هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت می دهم، و ذریت تو را بخاطر بندهٔ ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.

۲۵ و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه راخواند، و خیمهٔ خود را بر پا نمود و نوکران اسحاق چاهی در آنجا کندند.

۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزاب نام، و فیکول، که سپهسالار او بود، از جرار به نزد او آمدند.

۲۷ و اسحاق بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عدوات نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟

۲۸ گفتند: به تحقیق فهمیده ایم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو ببندیم.

۲۹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرسانیدیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستیم.

۳۰ آنگاه برای ایشان ضیافتی بر پا نمود، و خوردند و آشامیدند.

۳۱ بامدادان برخاسته، با یکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند.

۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می کندند خبر داده، گفتند: آب یافتیم!

۳۳ پس آنرا شَبَعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بِئر شَبَع نام دارد.

۳۴ و چون عیسو چهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، و بسمه، دختر ایلون حتی را به زنی گرفت.

۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

۲۷

۱ و چون اسحاق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: ای پسر من! گفت: لبیک.

۲ گفت: اینک پیر شده ام و وقت عجل خود را نمی دانم.

۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نخجیری برای من بگیر، و خورشی برای من چنانکه دوست می دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.

۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می گفت، رفقه بشنید و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد.

۶ آنگاه رفقه پسر خود یعقوب را خوانده، گفت: اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می گفت:

۷ برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم. و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.

۸ پس ای پسر من، آلان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می کنم.

۹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغالهٔ خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می دارد، بسازم.
۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.
۱۱ یعقوب به مادرخود، رفقه، گفت: اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی موی هستم،
۱۲ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.
۱۳ مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.
۱۴ پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می داشت.
۱۵ و رفقه، جامهٔ فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهتر خود یعقوب پوشانید،
۱۶ و پوست بزغاله ها را، بر دستها و نرمهٔ گردن او برست.
۱۷ و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.
۱۸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: ای پدر من! گفت: لبیک، تو کیستی ای پسر من؟
۱۹ یعقوب به پدر خود گفت: من نخست زادهٔ تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم آلان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.
۲۰ اسحاق به پسر خود گفت: ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟ گفت: یهوه خدای تو به من رسانید.
۲۱ اسحاق به یعقوب گفت: ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.
۲۲ پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمده، و او را لمس کرده، گفت: آواز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.
۲۳ و او را نشناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود. پس او را برکت داد
۲۴ و گفت: آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟ گفت: من هستم.
۲۵ پس گفت: نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد. پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.
۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.
۲۷ پس آمده، او را بوسید و رایحهٔ پسر من، مانند رایحهٔ صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد.
۲۸ پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین، و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید.
۲۹ قومها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هرکه تو را مبارک خواند، مبارک باد.
۳۰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب شد، به مجرد بیرون رفتن از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد.
۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدرخود گفت: پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد.
۳۲ پدرش اسحاق به وی گفت: تو کیستی؟ گفت: من پسر نخستین تو، عیسو هستم.
۳۳ آنگاه لرزه ای شدید به اسحاق مستولی شده، گفت: پس آن که بود که نخجیری صید کرده، برایم آورد، و قبل آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟
۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره ای عظیم و بی نهایت تلخ برآورده، به پدر خود گفت: ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!
۳۵ گفت: برادرت به حلیه آمد، و برکت تو را گرفت.
۳۶ گفت: نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟
۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: اینک او را بر تو سرور ساختم، و همهٔ برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیره را رزق او دادم. پس آلان ای پسر من، برای تو چه کنم؟
۳۸ عیسو به پدر خود گفت: ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده! و عیسو به آواز بلند بگریست.
۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: مسکن تو دور از فریهی زمین، و شبنم آسمان از بالا خواهد بود.
۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»
۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید، و عیسو در دل خود گفت: ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادرخود یعقوب را خواهم کشت.
۴۲ و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود یعقوب را خوانده، بدو گفت: اینک برادرت عیسو دربارهٔ تو خود را تسلی می دهد به اینکه تو را بکشد.
۴۳ پس آلان ای پسرم سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن.
۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد.
۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه می فرستم و تو را از آنجا باز می آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟
۴۶ و رفقه به اسحاق گفت: بسبب دختران حِتّ از جان خود بیزار شده ام. اگر یعقوب زنی از دختران حِتّ، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.

۲۸

۱ و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: زنی از دختران کنعان مگیر.

۲ برخاسته، به فَدّان اَرام، به خانهٔ پدر و مادرت، بتوئیل، برو و از آنجا زنی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر.

۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد و تو را بارور و کثیر سازد، تا از تو امت های بسیار بوجود آیند.

۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریت تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.

۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوئیل ارامی، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو، رفت.

۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، او را به فدان ارام روان نمود تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که زنی از دختران کنعان مگیر،

۷ و اینک یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت،

۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان درنظر پدرش اسحاق، بَدَند،

۹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و مَحَلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نبایوت بود، علاوه بر زنانی که داشت، به زنی گرفت.

۱۰ و اما یعقوب ، بِئرشَبَع روانه شده، بسوی حران رفت.

۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و درهمان جا بخسبید.

۱۲ و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می رسد، و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می کنند.

۱۳ در حال، خداوند بسر آن ایستاده ، می گوید: من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته ای به تو و به ذریت تو می بخشم.

۱۴ و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.

۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که رَوی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین باز آورم، زیراکه تا آنچه را به تو گفته ام، بجا نیاورم، تو را رها نخواهم کرد.

۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.

۱۷ پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانهٔ خدا و این است دروازهٔ آسمان.

۱۸ بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت.

۱۹ و آن موضع را بیت ئیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود.

۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می روم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم،

۲۱ تا به خانهٔ پد رخود به سلامتی برگردم، هر آینه یهوه، خدای من خواهد بود.

۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، ده یک آن را به تو خواهم داد.

۲۹

۱ پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد.

۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کناره اش سه گلهٔ گوسفند خوابیده، چونکه ازآن چاه گله ها را آب می دادند، و سنگی بزرگ بر دهنهٔ چاه بود.

۳ و چون همهٔ گله ها جمع شدندی، سنگ را از دهنهٔ چاه غلتانیده، گله را سیراب کردندی. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتندی.

۴ یعقوب بدیشان گفت: ای برادرانم از کجا هستید؟ گفتند: ما از حرّانیم .

۵ بدیشان گفت: لابان بن ناحور را می شناسید؟ گفتند: می شناسیم.

۶ بدیشان گفت: بسلامت است؟ گفتند: بسلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گلهٔ او می آید.

۷ گفت: هنوز روز بلند است و وقت جمع گردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.

۸ گفتند: نمی توانیم، تا همهٔ گله ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلتانند، آنگاه گله را آب می دهیم.

۹ و هنوز با ایشان در گفتگو می بود که راحیل، با گلهٔ پدر خود رسید. زیراکه آنها را چوپانی می کرد.

۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان، و گلهٔ خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلتانید، و گلهٔ خالوی خویش، لابان را سیراب کرد.

۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست.

۱۲ و یعقوب راحیل را خبر داد که او برادر پدرش، و پسر رفقه است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد.

۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاهٔ خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را بغل گرفته، و بوسید و به خانهٔ خود آورد، و او لابان را از همهٔ این امور آگاهانید.

۱۴ لابان وی را گفت: فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی. و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود.

۱۵ پس لابان، به یعقوب گفت: آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟ و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود.

۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود.

۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می کنم.

۱۹ لابان گفت: او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.

۲۰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و به سبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود.

۲۱ و یعقوب به لابان گفت: زوجه ام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.

۲۲ پس لابان همهٔ مردان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود،

۲۳ و واقع شد که هنگام شام، دخترخود، لیه را برداشته او را نزد آورد، و او به وی درآمد.

۲۴ و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه به کنیزی داد.

۲۵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لابان گفت: این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟

۲۶ لابان گفت: در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند.

۲۷ هفتهٔ این را تمام کن و او را نیز به تو می دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی.

۲۸ پس یعقوب چنین کرد، و هفتهٔ او را تمام کرد، و دخترخود، راحیل بزنی بدو داد.

۲۹ و لابان، کنیز خود، بلهه را به دخترخود، راحیل به کنیزی داد.

۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشت، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.

۳۱ و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند.

۳۲ و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را رؤبین نام نهاد، زیرا گفت: خداوند مصیبت مرا دیده است. آلان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.

۳۳ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید. پس او را شمعون نامید.

۳۴ و باز آبستن شده، پسری زایید و گفت: اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم. از این سبب او را لاوی نام نهاد.

۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: این مرتبه خداوند را حمد می گویم. پس او را یهودا نام نهاد. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

۳۰

۱ و اما راحیل، چون دید که برای یعقوب، اولادی نزایید، راحیل بر خواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: پسران به من بده و الاّ می میرم.

۲ آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟

۳ گفت: اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم بزاد، و من نیز از او اولاد بیابم.

۴ پس کنیز خود بلهه را به یعقوب به زنی داد، و او به وی درآمد.

۵ و بلهه آبستن شده، پسری برای یعقوب زایید.

۶ و راحیل گفت: خدا مرا داوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است. پس او را دان نام نهاد.

۷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زایید.

۸ و راحیل گفت: به کُشتیهای خدا با خواهرخود کشتی گرفتم و غالب آمدم. و او را نفتالی نام نهاد.

۹ و اما لیه چون دید که از زاییدن باز مانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد.

۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زایید.

۱۱ و لیه گفت: به سعادت! پس او را جاد نامید.

۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زایید.

۱۳ و لیه گفت: به خوشحالی من! زیراکه دختران، مرا خوشحال خواهند. و او را اشیر نام نهاد.

۱۴ و در ایام درو گندم، رؤبین رفت و مهر گیاهها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: از مهر گیاههای پسر خود به من بده.

۱۵ وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز می خواهی بگیری؟» راحیل گفت: امشب به عوض مهر گیاه پسرت، با تو بخوابد.

۱۶ و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده گفت: «به من درآ، زیراکه تو را به مهرگیاهِ پسر خود اجیر کردم. پس آنشب با وی همخواب شد.

۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زایید.

۱۸ و لیه گفت: خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد.

۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زایید.

۲۰ و لیه گفت: خدا عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیراکه شش پسر برای او زاییدم. پس او را زبولون نامید.

۲۱ و بعد از آن دختری زایید، و او را دینه نام نهاد.

۲۲ پس خدا راحیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود.

۲۳ و آبستن شده، پسری بزاد و گفت: خدا ننگ مرا برداشته است.

۲۴ و او را یوسف نامیده، گفت: خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»

۲۵ و واقع شد که چون راحیل، یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: مرا مرخص کن تا به مکان و وطن خویش بروم.

۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان تو را خدمت کرده اند به من واگذار تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو می دانی.

۲۷ لابان وی را گفت: کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا تَفَأَلاً یافته ام که به خاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.

۲۸ و گفت: اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.

۲۹ وی را گفت: خدمتی که به تو کرده ام، خود می دانی و مواشی ات چگونه نزد من بود.

۳۰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانهٔ خود را کی ببینم؟

۳۱ گفت: پس تو را چه بدهم؟ یعقوب گفت: چیزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گلهٔ تو را خواهم نمود.

۳۲ امروز در تمامی گلهٔ تو گردش می کنم، و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق ها و پیسه ها را از بزها، جدا می سازم، و آن، اجرت من خواهد بود.

۳۳ و در آینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.

۳۴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.

۳۵ و در همان روز، بزهای نرینهٔ مُخَطَّط و ابلق، و همهٔ ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هر چه سفیدی در آن بود، و همهٔ گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد.

۳۶ و درمیان خود و یعقوب، سه روز را مسافت گذارد. و یعقوب باقی گلهٔ لابان را شبانی کرد.

۳۷ و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خط های سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود ، ظاهر کرد.

۳۸ و وقتی که گله ها، برای آب خوردن می آمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گله ها می نهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند.

۳۹ پس گله ها پیش چوبها بارآور می شدند، و بزهای مخطّط و پیسه و ابلق می زاییدند.

۴۰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گله ها را بسوی هر مخطّط و سیاه درگلهٔ لابان واداشت، و گله های خود را جدا کرد و با گلهٔ لابان نگذاشت.

۴۱ و هرگاه حیوان های تنومند حمل می گرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها می نهاد، تا در میان چوبها حمل گیرند.

۴۲ و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی گذاشت، پس ضعیف ها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند.

۴۳ و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

۳۱

۱ و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: یعقوب همهٔ مایملک پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانید.

۲ و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.

۳ و خداوند به یعقوب گفت: به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.

۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا نزد گلهٔ خود طلب نمود.

۵ و بدیشان گفت: روی پدر شما را می بینم که مثل سابق با من نیست لیکن خدای پدرم با من بوده است.

۶ و شما می دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده ام.

۷ پدر شما مرا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.

۸ هرگاه می گفت اجرت تو پیسه ها باشد، تمام گله ها پیسه می آوردند، و هرگاه گفتی اجرت تو مخطط باشد، همهٔ گله ها مخطط می زاییدند.

۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.

۱۰ و واقع شد هنگامی که گله ها حمل می گرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با میشها جمع می شدند، مخطط و پیسه و ابلق بودند.

۱۱ و فرشتهٔ خدا در خواب به من گفت: ای یعقوب! گفتم: لبیک.

۱۲ گفت: اکنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همهٔ قوچهایی که با میشها جمع می شوند، مخطط و پیسه و ابلق هستند زیراکه آنچه لابان به تو کرده است، دیده ام.

۱۳ من هستم خدای بیت ئیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نظرنمودی. آلان برخاسته، از این زمین روانه شده، و به زمین مُولَد خویش مراجعت نما.

۱۴ راحیل و لیه در جواب وی گفتند: آیا در خانهٔ پدر ما، برای ما بهره یا میراثی باقیست؟

۱۵ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیراکه ما را فرخته است و نقد ما را تماماً خورده.

۱۶ زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»

۱۷ آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد،

۱۸ و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان ارام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود.

۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گلهٔ خود رفته بود و راحیل، بتهای پدر خود را دزدید.

۲۰ و یعقوب لابان ارامی را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت.

۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه حَبَل جلعاد شد.

۲۲ در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است.

۲۳ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه درعقب او شتافت تا در جبل جلعاد بدو پیوست.

۲۴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.
۲۵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمهٔ خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند.
۲۶ و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران شمشیر برداشته، رفتی؟
۲۷ چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نَغَمات و دف و بربط مشایعت نمایم؟
۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود را ببوسم، الحال ابلحانه حرکتی نمودی.
۲۹ و در قوت دست من است که به شما اذیت رسانم. لیکن خدا پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.
۳۰ و آلان چونکه به خانهٔ پدر خود رغبتی تمام داشتی، البته رفتنی بودی ولیکن خدایان مرا چرا دزدی؟
۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت: سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری،
۳۲ و اما نزد هرکه خدایانت را بیابی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است.
۳۳ پس لابان به خیمهٔ یعقوب و به خیمهٔ لیه و به خیمهٔ دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمهٔ لیه بیرون آمده و به خمیهٔ راحیل درآمد.
۳۴ اما راحیل بتها را گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جستجو کرده، چیزی نیافت.
۳۵ او به پدر خود گفت: «به نظر آقایم بد نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست، زیراکه عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتها را نیافت.
۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: تقصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مرا تعاقب نمودی؟
۳۷ آلان که تمامی اموال مرا تفتیش کردی، از همهٔ اسباب خانهٔ خود چه یافته ای؟ اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا درمیان من و تو انصاف دهند.
۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نیانداختند و قوچهای گلهٔ تو را نخوردم.
۳۹ دریده شده ای را پیش تو نیاوردم، خود تاوان آن را می دادم و آن را از دست من می خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب.
۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می کرد و خواب از چشمانم می گریخت.
۴۱ بدین طور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو را کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی.
۴۲ و اگر خدای پدرم خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبودی، اکنون نیز مرا تهی دست روانه می نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را توبیخ نمود.
۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گلهٔ من و آنچه می بینی از آن من است. پس الیوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده اند چه توانم کرد؟
۴۴ اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که درمیان من و تو شهادتی باشد.»
۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپا نمود.
۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگها را جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده ای ساختند و درآنجا بر توده غذا خوردند.
۴۷ و لابان آن را «یَجَرسَهْدوتا » نامید ولی یعقوب آنرا جلعید خواند.
۴۸ و لابان گفت: «امروز این توده درمیان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید » نامید.
۴۹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند درمیان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم.
۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس درمیان نخواهد بود. آگاه باش، خدا در میان من و تو شاهد است.
۵۱ و لابان به یعقوب گفت: اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم،
۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذارم و تو از این توده و از این ستون به قصد بدی بسوی من نگذری.
۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان درمیان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق.
۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه قربانی گذرانید و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند.
۵۵ بامدادان لابان برخاسته، پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

۳۲

۱ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.
۲ و جون یعقوب، ایشان را دید، گفت: این لشکر خداست! و آن موضع را «محنایِم» نامید.
۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش، عیسو به دیارسعیر به بلاد ادوم فرستاد،
۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: به آقایم عیسو چنین گویید که بندهٔ تو یعقوب عرض میکند با لابان ساکن شده، تاکنون توقف نمودم،
۵ و برای من گاوان و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و درنظر التفات یابم،
۶ پس قاصدان نزد یعقوب برگشته گفت: «نزد برادرت، عیسو رسیدم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می آید.
۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاوان و شتران به دو دسته تقسیم نمود
۸ و گفت: هرگاه عیسو به دستهٔ اول برسد و آنها را بزند، همانا دستهٔ دیگر رهایی یابد.
۹ و یعقوب گفت: ای خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد،
۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همهٔ وفایی که با بندهٔ خود کردی زیرا که با چوبدست خود از این اردن عبور کردم و آلان مالک دو گروه شده ام.

۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیراکه من از او می ترسم، مبادا بیاید مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را.
۱۲ و تو گفتی هر آینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.
۱۳ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادرخود، عیسو گرفت:
۱۴ دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ،
۱۵ و سی شتر شیرده با بچه های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره.
۱۶ و آنها را دسته دسته جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دستها فاصله بگذارید.
۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که چون برادرم عیسو به تو رسید و از تو پرسیده، بگویید: از آن کیستی و کجا می روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟
۱۸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقایم عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.
۱۹ و همچنین دومین و سومین و همهٔ کسانی را که از عقب آن دسته ها می رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گویید،
۲۰ و نیزگویید: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست. زیرا گفت: غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می رود، فرو خواهم نشانید، و بعد چون روی او را بینم شاید من را قبول فرماید.
۲۱ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.
۲۲ و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر یبوق عبور داد.
۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد.
۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت.
۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.
۲۶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم.
۲۷ به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: «یعقوب.»
۲۸ گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیراکه با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.
۲۹ و یعقوب از او سئوال کرده، گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد.
۳۰ و یعقوب آن مکان را «فِنیئیل» نامیده، گفت: زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.
۳۱ و چون از «فِنوئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خود می لنگید.
۳۲ از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النسا لمس کرد.

۳۳

۱ پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد.
۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندانش در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر.
۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید.
۴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند.
۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: این همراهان تو کیستند؟ گفت: فرزندانی که خدا به بنده ات عنایت فرموده است.
۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند.
۷ و لیه با فرزندانش نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند.
۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟ گفت: تا درنظر آقای خود التفات یابم.
۹ عیسو گفت: ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.
۱۰ یعقوب گفت: نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیراکه روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.
۱۱ پس هدیهٔ مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم. پس او را الحاح نمود تا پذیرفت.
۱۲ گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می آیم.
۱۳ گفت: آقایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می میرند؛
۱۴ پس آقایم پیشتر از بندهٔ خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.
۱۵ عیسو گفت: پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می گذارم. گفت: چه لازم است، فقط درنظر آقای خود التفات بیابم.
۱۶ در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.
۱۷ و اما یعقوب به سُکّوت سفر کرد و خانه ای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «سُکّوت» نامیده شد.
۱۸ پس چون یعقوب از فدان ارام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد.
۱۹ و آن قطعه زمینی را که خیمهٔ خود را در آن زده بود از بنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیط خرید.
۲۰ و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

۳۴

۱ پس دینه، دخترلیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن مُلک بیرون رفت.

۲ و چون شکیم بن حمور حِوی که رئیس آن زمین بود، او را بدید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی عصمت ساخت.
۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویز به آن دختر گفت.
۴ و شکیم به پدر خود، حمور خطاب کرده، گفت: این دختر را برای من به زنی بگیر.
۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند.
۶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.
۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیراکه با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل ناکردنی بود.
۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: دل پسرم شکیم شیفتۀ دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید.
۹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.
۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.
۱۱ و شکیم به پدر و برادران آن دخترگفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد.
۱۲ مِهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.
۱۳ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه را بی عصمت کرده بود.
۱۴ پس بدیشان گفتند، «این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است.
۱۵ لکن بدین شرط با شما همداستان می شویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما مختون گردد.
۱۶ آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و با شما ساکن شده، یک قوم شویم.
۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»
۱۸ و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد.
۱۹ و آن جوان در کردن این کار تأخیر ننمود، زیراکه شیفتۀ دختر یعقوب بود، و او از همۀ اهل خانۀ پدرش گرامی تر بود.
۲۰ پس حمور و پسرش شکیم به دروازۀ شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند:
۲۱ این مردمان با ما صلاح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.
۲۲ فقط بدین شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند.
۲۳ آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان همداستان شویم تا با ما ساکن شوند.»
۲۴ پس همۀ کسانی که به دروازۀ شهر او در آمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضا دادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازۀ شهر او درآمدند، مختون شدند.
۲۵ و در روز سوم چون دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همۀ مردان را کشتند.
۲۶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانۀ شکیم برداشته، بیرون آمدند.
۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند.
۲۸ و گله ها و رمه ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند.
۲۹ و تمامی اموال ایشان و همۀ اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه در خانه ها بود تاراج کردند.
۳۰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: مرا به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنۀ این زمین، یعنی کنعانیان و فِرِزّیان مکروه ساختید، و من در شماره قلیلم، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم.
۳۱ گفتند: آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟

۳۵

۱ و خدا به یعقوب گفت: برخاسته، به بیت ئیل برآی و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی مذبحی بساز.
۲ پس یعقوب به اهل خانه و همۀ کسانی که با وی بودند، گفت: خدایان بیگانه ای را که درمیان شماست، دور کنید و خویشتن را طاهر سازید و رختهای خود را عوض کنید،
۳ تا برخاسته، به بیت ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می بود، مذبحی بسازم.
۴ آنگاه همۀ خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره هایی که در گوشهای ایشان بود، و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکیم بود دفن کرد.
۵ پس کوچ کردند و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند.
۶ و یعقوب به لوز که در زمین کنعان واقع سات، و همان بیت ئیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.
۷ و در آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می گریخت.
۸ و دبوره دایۀ رفقه مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند، و آن را «الون باکوت» نامید.
۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدّان ارام آمد، و او را برکت داد.

۱۰ و خدا به وی گفت: نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه اسرائیل خواهد بود. پس او را اسرائیل نام نهاد.
۱۱ و خدا وی را گفت: من خدای قادرمطلق هستم. بارور و کثیر شو. امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آیند، و از صلب تو پادشاهان پدید شوند.
۱۲ و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم، و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.
۱۳ پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود.
۱۴ و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که با وی تکلم نمود، ستونی از سنگ، و هدیه ای ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد.
۱۵ پس یعقوب آن مکان را که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت ئیل» نامید.
۱۶ پس، از «بیت ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد.
۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: مترس زیرا که این نیز برایت پسر است.
۱۸ و در حین جان کندن، زیرا که مُرد، پسر را «بن اونی » نام نهاد، لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید.
۱۹ پس راحیل وفات یافت، و در راه افراته که بیت لحم باشد، دفن شد.
۲۰ و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد که تا امروز ستون قبر راحیل است.
۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد و خیمهٔ خود را بدان طرف برج عیدر زد.
۲۲ و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین، رؤبین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند:
۲۳ پسران لیه: روبین نخست زادهٔ یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون.
۲۴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین.
۲۵ و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی.
۲۶ و پسران زلفه کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان اران برای او متولد شدند.
۲۷ و یعقوب نزد پدر خود اسحاق، در ممری آمد، به قریهٔ اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند.
۲۸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود.
۲۹ و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

۳۶

۱ و پیدایش عیسو که ادوم باشد، این است:
۲ عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهولیبامه دختر عنی، و دختر صعبون حوی،
۳ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نبایوت.
۴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زایید، و بسمه، رعوئیل را بزاد،
۵ و اهولیبامه یعوش، و یعلام و قرح را زایید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.
۶ پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و همهٔ حیوانات و تمامی اندوختهٔ خود را که در زمین کنعان اندوخته بود گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت.
۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت.
۸ و عیسو در جَبَل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ادوم است.
۹ و این است پیدایش عیسو پدر ادوم در جبل سعیر:
۱۰ این است نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر بسمه، زن عیسو.
۱۱ و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند.
۱۲ و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیق را برای الیفاز زایید. اینانند پسر عاده زن عیسو.
۱۳ و اینانند پسران رعوئیل: نحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو.
۱۴ و اینانند پسران اهولیبامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قرح را برای عیسو زایید.
۱۵ اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زادهٔ عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز،
۱۶ و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق. اینانند امرای الیفاز در زمین ادوم. اینانند پسران عاده.
۱۷ و اینان پسران رعوئیل بن عیسو می باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوئیل در زمین ادوم بودند. اینانند پسران بسمه زن عیسو.
۱۸ و اینانند بنی اهولیبامه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهولیبامه دختر عنی، زن عیسو می باشند.
۱۹ اینانند پسران عیسو که ادوم باشد و اینها امرای ایشان می باشند.
۲۰ و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی،
۲۱ و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم.
۲۲ و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع، بود.
۲۳ و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اونام.
۲۴ و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدا نمود، هنگامی که الاغهای پدرخود، صبعون را می چرانید.
۲۵ و اینانند اولاد عنی: دیشون و اهولیبامه دختر عنی.

۲۶ و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و یتران و کران.
۲۷ و اینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان.
۲۸ اینانند پسران دیشان: عوص و اران.
۲۹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر دیشان.
۳۰ اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.
۳۱ و اینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کن:
۳۲ و بالع بن بعور در ادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینهابه بود.
۳۳ و بالع مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد.
۳۴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد.
۳۵ و حوشام مرد و در جایش هداد بن بداد که در صحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود.
۳۶ و هداد مرد و در جایش سَمْلَه از مسریقه پادشاهی نمود.
۳۷ و سَمْلَه مرد، و شاؤل از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد.
۳۸ و شاؤل مرد و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد.
۳۹ و بعل حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمّی به مهیطبئیل دختر مطرد، دختر می ذاهب بود.
۴۰ و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت،
۴۱ و امیر اهولیبامه و امیر ایله و امیر فینون،
۴۲ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار،
۴۳ و امیر مجدئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

۳۷

۱ و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد.
۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، می بود. و یوسف بعد از بد سلوکی ایشان پدر را خبر می داد.
۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیراکه او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت.
۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همهٔ برادرانش دوست می دارد، از او کینه داشتند و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.
۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینهٔ او افزودند.
۶ و بدیشان گفت: این خوابی را که دیده ام، بشنوید:
۷ اینک ما در مزرعه بافه ها می بستیم، که ناگاه بافهٔ من بر پا شده، به ایستاد، و بافه های شما گرد آمده به بافهٔ من سجده کردند.
۸ برادرانش به وی گفتند: آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟ و بسبب خوابها و سخنانش بر کینهٔ او افزودند.
۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبرداده، گفت: «اینک باز خوابی دیده ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.
۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را توبیخ کرده، به وی گفت: این چه خوابی است که دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقتاً خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟
۱۱ و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت.
۱۲ و برادرانش برای چوپانی گلهٔ پدر خود، به شکیم رفتند.
۱۳ و اسرائیل به یوسف گفت: آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم. وی را گفت: لبیک
۱۴ او را گفت: آلان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور. و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد.
۱۵ و شخصی به او برخورد، و اینک او در صحرا آواره می بود. پس آن شخص از او پرسیده، گفت: چه می طلبی؟
۱۶ گفت: من برادران خود را می جویم مرا خبر ده که کجا چوپانی می کنند.
۱۷ آن مرد گفت: از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدند که می گفتند: به دوتان می رویم. پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت.
۱۸ و او را از دور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند.
۱۹ و به یکدیگر گفتند: اینک این صاحب خوابها می آید.
۲۰ اکنون بیایید او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیاندازیم، و گوییم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می شود.
۲۱ لیکن رؤبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رهانیده، گفت: «او را نکشیم.
۲۲ پس رؤبین بدیشان گفت: خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیاندازید و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نمایید.
۲۳ و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که دربر داشت، از او کندند.
۲۴ و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بی آب بود.
۲۵ پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافلهٔ اسماعیلیان از جلعاد می رسد، و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند، و می روند تا آنها را به مصر ببرند.

۲۶ آنگاه یهودا به برادران خود گفت: برادر خود را کشتند و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟
۲۷ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست. پس برادرانش بدین رضا دادند.
۲۸ و چون تجار مدیانی درگذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، برآوردند؛ و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پارهٔ نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند.
۲۹ و رؤبین چون به سر چاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامهٔ خود را چاک زد،
۳۰ و نزد برادران خود باز آمد و گفت: طفل نیست و من کجا بروم؟
۳۱ پس ردای یوسف را گرفتند، و بز نری را کشته، ردا را در خونش فرو بردند.
۳۲ و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته ایم، تشخیص کن که ردای پسرت است یا نه.
۳۳ پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است، و یقیناً یوسف دریده شده است.
۳۴ و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس دربر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت.
۳۵ و همهٔ پسران و همهٔ دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می روم. پس پدرش برای وی همی گریست.
۳۶ اما مدیانیان یوسف را در مصر به فوطیفار که خواجهٔ فزعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

۳۸

۱ و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عَدُلاّمی، که حیره نام داشت، مهمان شد.
۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمّی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد.
۳ پس آبستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد.
۴ و بار دیگر آبستن شده، پسر زاییده و او را اونان نامید.
۵ و باز هم پسری زاییده، او را شیله نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزیب بود.
۶ و یهودا، زنی مسمّی به تامار، برای نخست زادهٔ خود عیرگرفت.
۷ و نخست زادهٔ یهودا، عیر، درنظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند.
۸ پس یهودا به اونان گفت: «به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.
۹ لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود در آمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد.
۱۰ و این کار او درنظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند.
۱۱ و یهودا به عروس خود، تامار گفت: در خانهٔ پدرت بیوه بنشین تا پسرم شیله بزرگ شود. زیرا گفت: مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته، در خانهٔ پدر خود ماند.
۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیرهٔ عدلاّمی، نزد پشم چینان گلهٔ خود، به تمنه آمد.
۱۳ و به تامار خبرداده، گفتند: «اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گلهٔ خویش، به تمنه می آید.
۱۴ پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، بُرقعی به رو کشیده، خود را در چادری پوشیده، و به دروازهٔ عینایم که در راه تمنه است، بنشست. زیراکه دید شیله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.
۱۵ چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیراکه روی خود را پوشیده بود.
۱۶ پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: بیا تا به تو درآیم. زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: مرا چه می دهی تا به من درآیی.
۱۷ گفت: بزغاله ای از گله می فرستم. گفت: آیا گرو می دهی تا بفرستی؟
۱۸ گفت: مهر و زُنّار خود را و عصایی که در دست داری. پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آبستن شد.
۱۹ و برخاسته، برفت. و بُرقِع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.
۲۰ و یهودا بزغاله را به دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت.
۲۱ و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: آن فاحشه ای که سر راه عینایم نشسته بود، کجاست؟ گفتند: فاحشه ای در اینجا نبود.
۲۲ پس نزد یهودا برگشته، گفت: او را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه ای در اینجا نبود.
۲۳ یهودا گفت: «بگذار برای خود نگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.
۲۴ و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: عروس تو تامار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبستن شده. پس یهودا گفت: وی را بیرون آرید تا سوخته شود!
۲۵ چون او را بیرون می آوردند نزد پدرشوهر خود فرستاده، گفت: از مالک این چیزها آبستن شده ام، و گفت: تشخیص کن که این مهر و زُنّار و عصا از آن کیست.
۲۶ و یهودا آنها را شناخت، و گفت: او از من بی گناه تر است، زیراکه او را به پسر خود شیله ندادم. و بعد او را دیگر نشناخت.
۲۷ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توأمان در رحمش بودند.
۲۸ و چون می زایید ، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: این اول بیرون آمد.
۲۹ و دست خود را باز کشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: چگونه شکافتی؟ این شکاف بر تو باد. پس او را فارص نام نهاد.
۳۰ بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بر دست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

۱ اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون بود، وی را ازدست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید.

۲ و خداوند با یوسف می بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانهٔ آقای مصری خود ماند.

۳ و آقایش دید که خداوند با وی می باشد، و هر آنچه او می کند، خداوند در دستش راست می آورد.

۴ پس یوسف درنظر وی التفات یافت، و او را خدمت می کرد، و او را به خانهٔ خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد.

۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانهٔ آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همهٔ اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود.

۶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: با من همخواب شو.

۸ اما او ابا نمود، به زن آقای خود گفت: اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است.

۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجهٔ او می باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟

۱۰ و اگر چه هر روزه به یوسف سخن می گفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

۱۱ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود.

۱۲ پس جامهٔ او را گرفته، گفت: با من بخواب اما او جامهٔ خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.

۱۳ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت،

۱۴ مردان خانه را صدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: بنگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم،

۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم، جامهٔ خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.»

۱۶ پس جامهٔ او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد.

۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: آن غلام عبرانی که برای ما آورده ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند،

۱۸ و چون به آواز بلند فریاد برآوردم، جامهٔ خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

۱۹ پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است، خشم او افروخته شد.

۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند.

۲۱ اما خداوند با یوسف می بود و بر وی احسان می فرمود، و او را در نظر داروغهٔ زندان حرمت داد.

۲۲ و داروغهٔ زندان همهٔ زندانیان را که در زندان بدند، به دست یوسف سپرد و آنچه در آنجا می کردند، او کنندهٔ آن بود.

۲۳ و داروغهٔ زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با وی می بود و آنچه را که او می کرد، خداوند راست می آورد.

۴۰

۱ و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خَبّاز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند.

۲ و فرعون به دو خواجهٔ خود، یعنی سردار ساقیان و سردارخَبّازان غضب نمود.

۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت.

۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را بر ایشان گماشت، و ایشان را خدمت می کرد، و مدتی در زندان ماندند.

۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هرکدام خواب خود را، هرکدام موافق تعبیر خواب خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند.

۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند.

۷ پس، از خواجه های فرعون که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: امروز چرا روی شما غمگین است؟

۸ به وی گفتند: خوابی دیده ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند. یوسف بدیشان گفت: آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من باز گویید.

۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: در خواب من، اینک تاکی پیش روی من بود.

۱۰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد.

۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، درجام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»

۱۲ یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست، سه شاخه سه روز است.

۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به منصبت باز گمارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق که ساقی او بودی.

۱۴ و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور،

۱۵ زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده ام و اینجا نیز کاری نکرده ام که مرا در سیاه چال افکنند.»

۱۶ اما چون رئیس خبّازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است،

۱۷ و در سبد زبرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشهٔ خباز می باشد و مرغان، آن را از سبدی که بر سر من است، می خورند.

۱۸ یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه روز می باشد.

۱۹ و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بردار بیاویزد، و مرغان، گوشتت را از تو بخورند.

۲۰ پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همهٔ خدام خود ساخت، و سر رئیس ساقیان و سر رئیس خبپازان را درمیان نوکران خود برافراشت.

۲۱ اما رئیس ساقیان را به ساقی گریش باز آورد، و جام را به دست فرعون داد.

۲۲ و اما رئیس خبازان را به دارکشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود.

۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

۴۱

۱ و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک برکنار نهر ایستاده است.

۲ که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزار می چریدند.

۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستاند.

۴ و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد.

۵ و باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبلهٔ پر و نیکو بر یک ساق بر می آید.

۶ و اینک هفت سنبلهٔ لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می روید.

۷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبلهٔ فربه و پر را فرو بردند. و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است.

۸ صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همهٔ جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: امروز خطایای من بخاطرم آمد.

۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبّازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود.

۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم.

۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد.

۱۳ و به عینِهِ موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصوبم باز آورد، و او را به دارکشید.

۱۴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند و او را بزودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد.

۱۵ فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و دربارهٔ تو شنیدم که خواب می شنوی تا تعبیرش کنی.

۱۶ یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.

۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک به کنار نهر ایستاده ام،

۱۸ و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغزار می چرند.

۱۹ و اینک هفت گاو دیگر زبون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده ام بودم، در عقب آنها برمی آیند.

۲۰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فربه اول را می خورند.

۲۱ و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدرون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم.

۲۲ و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبلهٔ پر و نیکو بر یک ساق برمی آید.

۲۳ و اینک هفت سنبلهٔ خشک باریک و از باد شرق پژمرده، بعد از آنها می روید.

۲۴ و سنابل لاغر، آنها هفت سنبلهٔ نیکو را فرو می برد. و جادوگران را گفت، لیکن کسی نیست که برای من شرح دهد.

۲۵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است.

۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبلهٔ نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است.

۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها بر آمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبلهٔ خالی از باد شرق پژمرده، هفت سال قحط می باشد.

۲۸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدا می کند به فرعون ظاهر ساخته است.

۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید.

۳۰ و بعد از آن، هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط، زمین را تباه خواهد.

۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که با غایت سخت خواهد بود.

۳۲ و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را بزودی پدید خواهد آورد.

۳۳ پس اکنون فرعون باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده، او را بر زمین مصر بگمارد.

۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین برگمارد، و هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد.

۳۵ و همهٔ مأکولات این سالهای نیکو را که می آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند.

۳۶ تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.

۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همهٔ بندگانش پسند آمد.

۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟

۳۹ و فرعون به یوسف گفت: چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست.

۴۰ تو بر خانهٔ من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من مُنتَظَم شوند، جز این که بر تخت از تو بزرگتر باشم.

۴۱ و فرعون به یوسف گفت: بدان که تو را بر تمامی مصر گماشتم.

۴۲ و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت.

۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می کردند که «زانو زنید!». پس او را بر تمامی زمین مصر بر گماشت.

۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را د ر کل ارض مصر بلند نکند.

۴۵ و فرعون یوسف را صفنات فعنیح نامید، و اَسِنات، دختر فوطی فارَع، کاهن اون را بدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی مصر گشت.

۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد.

۴۸ پس تمامی مأکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت.

۴۹ و یوسف غلهٔ بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب باز ماند، زیراکه از حساب زیاده بود.

۵۰ و قبل از وقوع سال قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد.

۵۱ و یوسف نخست زادهٔ خود را منَّسی نام نهاد، زیرا گفت: خدا مرا از تمامی مشقّتم و تمامی خانهٔ پدرم فراموشی داد.

۵۲ و دومی را افرایم نامید، زیرا گفت: خدا مرا در زمین مذلتم بار آور گردانید.

۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد.

۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همهٔ زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود.

۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همهٔ مصریان گفت: نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.

۵۶ پس قحط، تمامی روی زمین را فرو گرفت، و یوسف همهٔ انبارها را باز کرده، به مصریان می فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد.

۵۷ و همهٔ زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

۴۲

۱ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: چرا به یکدیگر می نگرید؟

۲ و گفت: اینک شنیده ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.

۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند.

۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا زیانی بدو رسد.

۵ پس بنی اسرائیل درمیان آنانی که می آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

۶ و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همهٔ اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را سجده کردند.

۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی سخن گفت و از ایشان پرسید: از کجا آمده اید؟ گفتند: از زمین کنعان تا خوراک بخورم.

۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند.

۹ و یوسف خوابها را که دربارهٔ ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: شما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.

۱۰ بدو گفتند: نه، یا سیدی! بلکه غلامانت به جهت خریدن خوراک آمده اند.

۱۱ ما همه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم، غلامانت جاسوس نیستند.

۱۲ بدیشان گفت: نه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.

۱۳ گفتند: غلامانت دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست، و یکی نایاب شده است،

۱۴ یوسف بدیشان گفت: همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید!

۱۵ بدینطور آزموده می شوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهتر شما در اینجا بیاید.

۱۶ یکنفر را از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه، والاّ به حیات فرعون جاسوسانید!

۱۷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

۱۸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می ترسم:

۱۹ هرگاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه های خود ببرید.

۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید. پس چنین کردند.

۲۱ و به یکدیگر گفتند: هر آینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می کرد، و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.

۲۲ و رؤبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا مورزید؟ و نشنیدید! پس اینک خون او باز خواست می شود.

۲۳ و ایشان ندانستند که یوسف می فهمد، زیراکه ترجمانی درمیان ایشان بود.

۲۴ پس از ایشان کناره جسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان دربند نهاد.
۲۵ و یوسف فرمود تا جوالهای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند.
۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده از آنجا روانه شدند.
۲۷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ خود دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود.
۲۸ و به برادران خود گفت: نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: این چیست که خدا به ما کرده است؟
۲۹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند:
۳۰ آن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت.
۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی.
۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدرخود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می باشد.
۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه های خود گرفته، بروید.
۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، و در زمین داد و ستد نمایید.»
۳۵ و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی میکردند، اینک کیسهٔ پول هرکس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه های پول را دیدند، بترسیدند.
۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: مرا بی اولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می خواهید ببرید. این همه بر من است!
۳۷ رؤبین به پدر خود عرض کرده، گفت: هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.
۳۸ گفت: پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هرگاه در راهی که می روید زیانی بدو رسد، هماناً مویه های سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.

۴۳

۱ و قحط در زمین سخت بود.
۲ و واقع شد چون غله ای را که از مصر آورده بودند، تماماً خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.
۳ یهودا بدو متکلم شده: آن مرد به ما تأکید کرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.
۴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، می رویم و خوراک برایت می خریم.
۵ اما اگر تو او را، نفرستی نمی رویم، زیراکه آن مرد ما را گفت، هرگاه برادرشما با شما نباشد، روی مرا نخواهد دید.
۶ اسرائیل گفت: چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟
۷ گفتند: آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟ و او بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می دانستیم که خواهد گفت: برادرخود را نزد من آرید.
۸ پس یهودا به پدر خود اسرائیل گفت: جوان را به من بفرست تا برخواسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز.
۹ من ضامن او می باشم، او را از دست من بازخواست کن. هرگاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد درنظر تو مقصر باشم.
۱۰ زیرا اگر تأخیر نمی نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبهٔ دوم را برگشته بودیم.»
۱۱ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، و ارمغانی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام.
۱۲ و نقد مضاعف بدست خود گیرید، و آن نقدی که در دهنهٔ عدلهای شما رد شده بود ، به دست خود باز برید، شاید سهوی شده باشد.
۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید.
۱۴ و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر بی اولاد شدم، بی اولاد شدم.
۱۵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و نفد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند.
۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانهٔ خود فرمود: این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می خورند.
۱۷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانهٔ یوسف آورد.
۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانهٔ یوسف آورده شدند و گفتند: بسبب آن نقدی که دفعهٔ اول در عدلهای ما رد شده بود، ما را آورده اند تا بر ما هجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.
۱۹ و به ناظر خانهٔ یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده،
۲۰ گفتند: یا سیدی! حقیقتاً مرتبهٔ اول برای خرید خوراک آمدیم.
۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدلهای خود را باز کردیم، که اینک نقد هرکس در دهنهٔ عدلش بود. نقرهٔ ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده ایم.
۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک بدست خود آورده ایم. نمی دانیم کدام کس نقد ما را در عدلهای ما گذاشته بود.

۲۳ گفت: سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانه ای در عدلهای شما، به شما داده است، نقد شما به رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد.

۲۴ و آن مرد ایشان را به خانهٔ یوسف درآورده، آب بدیشان داد، تا پاهای خود را شستند، و علوفه به حماران ایشان داد.

۲۵ و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند.

۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین نهادند.

۲۷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: آیا پدر پیر شما که ذکرش کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟

۲۸ گفتند: «غلامت، پدر ما به سلامت است، و تا به حال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.

۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: آیا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او کردید؟ و گفت: «ای پسرم، خدا بر تو رحم کناد.

۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنبید، بشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست.

۳۱ و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خوداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.

۳۲ و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیراکه این، نزد مصریان مکروه است.

۳۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خورد سال بحسب خورد سالی اش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند.

۳۴ و حِصِّه ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصّهٔ بنیامین پنج چندان حصّهٔ دیگران بود، و با وی نوشیدند و کیف کردند.

۴۴

۱ پس به ناظر خانهٔ خود امر کرده ، گفت:« عدلهای این مردان بقدری که می توانند برد، از غله پر کن، و نقد هرکسی را به دهنهٔ عدلش بگذار.

۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را در دهنهٔ عدل آن کوچکتر، با قیمت غله اش بگذار. و پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد.

۳ و چون صبح روشن شد، آن مردان را با حماران ایشان روانه کرد.

۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانهٔ خود گفت: برپا شده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرا رسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟

۵ آیا این نیست آنکه آقایم در آن می نوشد، و از آن تفأّل می زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.

۶ پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت.

۷ به وی گفتند چرا آقایم چنین می گوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند!

۸ همانا نقدی را که در دهنهٔ عدلهای خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانهٔ آقایت طلا یا نقره بدزدی.

۹ نزد هرکدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و ما نیز غلام آقای خود باشیم.

۱۰ گفت: هم آلان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.

۱۱ پس تعجیل نموده، هرکس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را باز کرد.

۱۲ و او تجسس کرد، و از مهتر شروع نموده، به کهتر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد.

۱۳ آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هرکس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

۱۴ و یهودا با برادرانش به خانهٔ یوسف آمدند. و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند.

۱۵ یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تفأل می زنم؟

۱۶ یهودا گفت: «به آقایم چه گوییم، و چه عرض کنیم، و چگونه بی گناهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا گناه غلامانت را دریافت نموده است، اینک ما نیز و آنکه جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.

۱۷ گفت: «حاشا از من که چنین کنم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما بسلامتی نزد پدر خویش بروید.

۱۸ آنگاه یهودا نزدیک وی آمده، گفت: «ای آقایم بشنو، غلامت بگوش آقای خود سخنی بگوید و غضب بر غلام خود افروخته نشود، زیراکه تو چون فرعون هستی.

۱۹ آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: آیا شما را پدر یا برادری است؟

۲۰ و به آقای خود عرض کردیم: که ما را پدر پیری است و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست می دارد.

۲۱ و به غلامان خود گفتی: ?وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بر وی نهم.

۲۲ و به آقای خود گفتیم: آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.

۲۳ و به غلامان خود گفتی: اگر برادر کهتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید.

۲۴ پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو باز گفتیم.

۲۵ و پدر ما گفت: برگشته اندک خوراکی برای ما بخرید.

۲۶ گفتیم: نمی توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهتر با ما آید، خواهیم رفت، زیراکه روی آن مرد را نمی توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد.»

۲۷ و غلامت، پدر من، به ما گفت: ?شما آگاهید که زوجه ام برای من دو پسر زایید.

۲۸ و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد ازآن او را ندیدم.

۲۹ اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زیانی بدو رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد.؟
۳۰ و آلان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با ما نباشد، و حال آنکه جان او به جان وی بسته است،
۳۱ واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد و غلامانت موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن بگور فرود خواهند برد.
۳۲ زیراکه غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتم: هرگاه او را نزد تو باز نیاورم، تا ابدالآباد نزد پدر خود مقصر خواهم شد.
۳۳ پس آلان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر همراه برادران خود برود.
۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم.

۴۵

۱ و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خوداری کند، پس ندا کرد که همه را از نزد من بیرون کنید! و کسی نزد او نماند وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید.
۲ و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانۀ فرعون شنیدند.
۳ و یوسف، برادران خود را گفت: من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟ و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیراکه به حضور وی مضطرب شدند.
۴ و یوسف به برادران خود گفت: نزدیک من بیایید. پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید!
۵ و حال رنجدیده مشوید، و متغیّر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش رو شما فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد.
۶ زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین است، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.
۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیّتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.
۸ و آلان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و اوامر پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانۀ او و حاکم بر همۀ زمین مصر ساخت.
۹ بشتابید و نزد پدرم رفته، بدو گویید: پسر تو، یوسف چنین می گوید: که خدا مرا حاکم تمام مصر ساخته است، نزد من بیا و تأخیر منما.
۱۰ و در زمین جوش ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله ات و رمه ات با هرچه داری.
۱۱ تا تو را در آنجا بپرورانم، زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقانت بینوا گردید.
۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین می بیند، زبان من است که با شما سخن می گوید.
۱۳ پس پدر مرا از همۀ حشمت من در مصر و از آنچه دیده اید خبر دهید، و تعجیل نموده پدر مرا بدینجا آورید.»
۱۴ پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست.
۱۵ و همۀ برادران خود را بوسیده، بر ایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند.
۱۶ و این خبر را در خانۀ فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد.
۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهارپایان خود را بار کنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید.
۱۸ و پدر و اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوتر زمین مصر را بشما می دهم تا از فربهی زمین بخورید.
۱۹ و تو مأمور هستی این را بکنید: ارابه ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید، و پدر خود را برداشته، بیایید.
۲۰ و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمام زمین مصر از آن شماست.
۲۱ پس بنی اسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارابه ها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود.
۲۲ و به هریک از ایشان یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد.
۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود.
۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زنهار در راه منازعه مکنید!»
۲۵ و از مصر بر آمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند.
۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «یوسف آلان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیراکه ایشان را باور نکرد.
۲۷ و همۀ سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، وچون ارابه هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید.
۲۸ و اسرائیل گفت: «کافی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است، می روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.

۴۶

۱ و اسرائیل با هر چه داشت کوچ کرده، به بئرشبع آمد، و قربانی ها برای خدای پدر خود، اسحاق، گذرانید.
۲ و خدا در رؤیاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: ای یعقوب! ای یعقوب! گفت: لبیک.
۳ گفت: من هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد.
۴ من با تو به مصر خواهم آمد و من نیز تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.
۵ و یعقوب از بِئرشَبَع روانه شد، و بنی اسرائیل پدر خود، یَعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر ارابه هایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند.
۶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند.
۷ و پسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.
۸ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش رؤبین نخست زادۀ یعقوب.

۹ و پسران رؤبین: حَنوک و فَلو و حَصرون و کَرْمی.

۱۰ و پسران شمعون: یَموئیل و یامین و اوهَد و یاکین و صوحَر و شاؤل که پسر زن کنعانی بود.

۱۱ و پسران یهودا: عیر و اونان و شیلَه و فارِص و زارَح. اما عیر و اونان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامول بودند.

۱۳ و پسران یساکار: تولاع و فُوَه و یوب و شِمرون.

۱۴ پسران زبولون: سارِد و ایلون و یاحِلئیل.

۱۵ ایناننداپسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدّان ارام برای یعقوب زایید. همهٔ نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.

۱۶ و پسران جاد: صَفیون و حَجی و شونی و اِصبون و عیری و اَرودی و اَرئیلی.

۱۷ و پسران اَشیر: یِمنَه و یِشوَه و یِشوی و بَریعَه، و خواهر ایشان ساره، پسران بریعَه حابِر و مَلکیئیل.

۱۸ ایناننداپسران زِلفه که لابان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زایید.

۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین،

۲۰ و برای یوسف در زمین مصر، مَنَسی و اِفرایم زاییده شدند، که اَسِنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد.

۲۱ و پسران بنیامین: بالع و باکِر و اِشبیل و جیرا و نضعمان و ایحی و رُش و مُفیم و اَرْد.

۲۲ ایناننداپسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر.

۲۳ و پسر دان: حوشیم.

۲۴ و پسران نفتالی: یَحصِئیل و جونی و یصر و شِلیم.

۲۵ ایناننداپسران بِلهه، که لابان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.

۲۶ همهٔ نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صُلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیعاً شصت و شش نفر بودند.

۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.

۲۸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند.

۲۹ و یوسف ارابهٔ خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردنش بیاویخت، و مدتی برگدنش گریست.

۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تا بحال زنده هستی.

۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانهٔ پدر خویش را گفت: می روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: برادرانم و خانوادهٔ پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده اند.

۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشی اند، و گله ها و رمه ها و کل مایملک خود را آورده اند.

۳۳ و چون فرعون شما را بطلبید و گوید: کسب شما چیست؟

۳۴ گویید: غلامانت از طفولیت تا بحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تا در زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.

۴۷

۱ پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رمهٔ خویش و هرچه دارند، از زمین کنعان آمده اند و در زمین جوشن هستند.

۲ و از جملهٔ برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون برپا داشت.

۳ و فرعون، برادران او را گفت: شغل شما چیست؟ به فرعون گفتند: غلامانت شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.

۴ و به فرعون گفتند: آمده ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیراکه برای گلهٔ غلامانت مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الآن تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.

۵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده اند،

۶ زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود رامسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می دانی که درمیان ایشان کسان قابل می باشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.

۷ و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد.

۸ و فرعون به یعقوب گفت: ایام سالهای عمر تو چند است؟

۹ یعقوب به فرعون گفت: ایام سالهای غربت من صد و سی سال است. ایام سالهای عمر من اندک و بد بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.

۱۰ و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.

۱۱ و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و مِلکی در زمین مصر در نیکوترین زمین یعنی در ارض رَعَمْسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت.

۱۲ و یوسف پدر و برادران خود، و همهٔ اهل خانهٔ پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید.

۱۳ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید.

۱۴ و یوسف، تمام نقره ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانهٔ فرعون درآورد.

۱۵ و چون نقره از ارض مصر و کنعان تمام شد، همهٔ مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: ما را نان بده، چرا در حضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.

۱۶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما می دهم، اگر نقره تمام شده است.

۱۷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله های گوسفندان و رمه های گاوان و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همهٔ مواشی ایشان، ایشان را به نان پرورانید.

۱۸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: از آقای خود مخفی نمی داریم که نقرهٔ ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده، و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست.

۱۹ چرا ما و زمین ما در نظر تو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر، و ما را و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند.

۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید، زیرا که مصریان هرکس مزرعهٔ خود را فروختند، چونکه قحط بر ایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد.

۲۱ و خلق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت.

۲۲ فقط زمین کَهَنه را نخرید، زیرا کهنه را حصّه ای از جانب فرعون معین شده بود، و حصه ای که فرعون بدیشان داده بود، می خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند.

۲۳ و یوسف به قوم گفت: اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم، همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید.

۲۴ و چون حاصل برسد، یک خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زارعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام به جهت اطفال شما.

۲۵ گفتند: تو ما را احیا ساختی، درنظر آقای خود التفات بیابیم، تا غلام فرعون باشیم.

۲۶ پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد.

۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، مِلک در آن گرفتند، و بسیار بارور و کثیر گردیدند.

۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.

۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، بدو گفت: آلان اگر درنظر تو التفات یافته ام، دست خود را زیر ران من بگذار، و احسان و اِمانت با من بکن، و زنهار مرا در مصر دفن منما،

۳۰ بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.

۳۱ گفت: «برایم قسم بخور،» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

۴۸

۱ و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، مَنَسی و اِفرایم را با خود برداشت.

۲ و یعقوب را خبرداده، گفتند: اینک پسرت یوسف، نزد تو می آید.» و اسرائیل، خویشتن را تقویت داده، بر بستر بنشست.

۳ و یعقوب به یوسف گفت: خدای قادرمطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد.

۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیر گردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریت تو، به میراث ابدی خواهم داد.

۵ و آلان دو پسرت که در زمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم، ایشان از آن من هستند، اِفرایم و مَنَسی مثل رؤبین و شمعون از آن من خواهند بود.

۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیاوری، از تو باشند. و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمّی شوند.

۷ و هنگامی که من از فّدان آمدم، راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، او را در آنجا به سر راهِ افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.

۸ و چون اسرائیل، پسران خود یوسف را دید، گفت: اینان کیستند؟

۹ یوسف، پدر خود را گفت: اینان پسران منند که خدا به من در اینجا داده است. گفت: ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.

۱۰ و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.

۱۱ و اسرائیل به یوسف گفت: گمان نمی بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیز به من نشان داده است.

۱۲ و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، روی به زمین نهاد.

۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد.

۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سر افرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بسر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیراکه منسی نخست زاده بود.

۱۵ و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودندی، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است،

۱۶ آن فرشته ای که مرا از هر بدی خلاصی داده این دو پسر را برکت دهد و نام و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، بر ایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.

۱۷ و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمده، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرایم به سر منسی نقل کند.

۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.

۱۹ اما پدرش ابا نموده، گفت: می دانم ای پسرم! می دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریت او امتهای بسیار خواهند گردید.

۲۰ و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: به تو اسرائیل برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل اِفرایم و مَنَسی گرداناد. پس افرایم را به منسی ترجیح داد.

۲۱ و اسرائیل به یوسف گفت: همانا من می میرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد.

۲۲ و من به تو حصه ای زیاده از برادرانت می دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.

۴۹

۱ و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم.

۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید.

۳ ای رؤبین! تو نخست زادهٔ منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت.

۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیراکه بر بستر پدر خود بر آمدی. آنگاه آن را بی حرمت ساختی، به بستر من برآمد.

۵ شمعون و لاوی برادرانند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است.

۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خود رأیی خویش گاوان را پی کردند.

۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیراکه تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.

۸ ای یهودا تو را برادرانت خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد.

۹ یهودا شیر بچه ای است، ای پسرم از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می خوابد و چون شیر ماده ای است. کیست او را بر انگیزاند؟

۱۰ عصا از یهوا دور نخواهد شد و نه فرمان فرمایی از میان پاهای وی تا شیلو بیابد. و مر او را اطاعت امتها خواهد بود.

۱۱ کرّه خود را به تاک و کرّه الاغ خویش را به مو بسته. جامهٔ خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می شوید.

۱۲ چشمانش به شراب سرخ و دندانش به شیر سفید است.

۱۳ زبولن، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون خواهد رسید.

۱۴ یساکار حمار قوی است درمیان آغولها خوابیده.

۱۵ چون محل آرامیدن را دید که پسندیده است، و زمین را لگشا یافت، پس گردن خویش را برای بار خم کرد، و بندهٔ خراج گردید.

۱۶ دان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل.

۱۷ دان ماری خواهد بود بر سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنهٔ اسب را بگزد تا سوارش از عقب افتد.

۱۸ ای یهوه منتظر نجات تو می باشم.

۱۹ جاد، گروهی بر وی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.

۲۰ عشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد.

۲۱ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.

۲۲ یوسف، شاخهٔ باروری است. شاخهٔ بارور بر سر چشمه ای که شاخه هایش از دیوار برآید.

۲۳ تیراندازان او را رنجانیدند، و تیر انداختند و اذیت رسانیدند.

۲۴ لیکن کمان وی در قوت قایم ماند و بازوهای دستش به دست غدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخرهٔ اسرائیل.

۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت می کند، و از قادر مطلق که تو را برکت می دهد، به برکات آسمانی اعلی و برکات لجه ای که در اسفیل واقع است، و برکات پستانها و رحم.

۲۶ برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایق آمده، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.

۲۷ بنیامین، گرگی است که می درد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد و شامگاهان غارت را تقسیم خواند کرد.

۲۸ همهٔ اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدر ایشان بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هریک را موافق برکت وی برکت داد.

۲۹ پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می شوم، مرا با پدرانم در مغاره ای که در صحرای عفرون حِتّی است، دفن کنید.

۳۰ در مغاره ای که در صحرای مکفیله است، که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.

۳۱ آنجا ابراهیم و زوجه اش، ساره را دفن کردند، و آنجا لیه را دفن نمودند.

۳۲ خرید آن صحرا و مغاره ای که در آن است از بنی حتّ بود.

۳۳ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پاهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بر وی گریست و او را بوسید.

۲ و یوسف طبیبانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طبیبان، اسرائیل را حنوط کردند.

۳ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیرا که اینقدر روزها در حنوط کردن صرف می شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.

۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانهٔ فرعون را خطاب کرده، گفت: اگر آلان در نظر شما التفات یافته ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویید:

۵ پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می میرم، در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده ام، آنجا مرا دفن کن. اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.

۶ فرعون گفت: برو وچنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.

۷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همهٔ نوکران فرعون که مشایخ خانهٔ وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند.

۸ و همهٔ اهل خانهٔ یوسف و برادرانش و اهل خانهٔ پدرش، جز اینکه اطفال و گله ها و رمه های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند.

۹ و ارابه ها نیز و سواران، همراهش رفتند، و انبوهی بسیار کثیر بودند.

۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اُردن است رسیدند، و در آنجا ماتم عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود.

۱۱ و چون کنعان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را آبِل مِصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است.

۱۲ همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند.

۱۳ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغارهٔ صحرای مکفیلهٔ، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتّی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند.

۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همهٔ کسانیکه برای دفن پدرش با وی رفته بودند به مصر برگشتند.

۱۵ و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: اگر یوسف آلان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همهٔ بدی را که به وی کرده ایم به خواهد رسانید.

۱۶ پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: پدر تو قبل ازمردنش امر فرموده، گفت:

۱۷ به یوسف چنین بگویید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفو فرمایید، زیراکه به تو بدی کرده اند، پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست.

۱۸ و برادرانش آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: اینک غلامان تو هستیم.

۱۹ یوسف ایشان را گفت: مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟

۲۰ شما در بارهٔ من بد اندیشیدید، لیکن خدا از قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.

۲۱ ترسان مباشید. من، شما را و اطفال شما را می پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل آویز بدیشان گفت.

۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانهٔ پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.

۲۳ و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید و پسران ماکیر، پسر منسی نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند.

۲۴ و یوسف، برادران خود را گفت: «من می میرم، و یقیناً خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.

۲۵ و یوسف به بنی اسرائیل سوگند داده، گفت: هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.

۲۶ و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

۱

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هرکس با اهل خانه اش همراه یعقوب آمدند:

۲ رؤبین و شمعون و لاوی و یهودا،

۳ یساکار و زبولون و بنیامین،

۴ و دان و نفتالی، و جاد و اشیر،

۵ و همهٔ نفوسی که از صُلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

۶ و یوسف و همهٔ برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند.

۷ و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت.

۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت،

۹ و به قوم خود گفت: همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند.

۱۰ بیایید با ایشان به حمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.

۱۱ پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رَعمسیس را بنا کردند.

۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می نمودند.

۱۳ و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند.

۱۴ و جانهای ایشان را به بندگیِ سخت، به گل کاری و خشت سازی و هرگونه عمل صحرایی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می بود.

۱۵ و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شِفَره و دیگری را فُوعَه نام بود، امر کرده،

۱۶ گفت: چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید. اگر پسر باشد او را بکُشید، و اگر دختر بود زنده بماند.

۱۷ لکن قابله ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند.

۱۸ پس پادشاه مصر قابله ها را صلبیده، بدیشان گفت: چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟

۱۹ قابله ها به فرعون گفتند: از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می زایند.

۲۰ و خدا با قابله ها احسان نمود، قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند.

۲۱ و واقع شد چونکه قابله ها از خدا ترسیدند، خانه برای ایشان بساخت.

۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.

۲

۱ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت.

۲ و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهان داشت.

۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زِفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نی زار به کنار نهر گذاشت.

۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می شود.

۵ و دختر فرعون به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می گشتند. پس تابوت را درمیان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاده تا آن را بگیرد.

۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گرایان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: این از اطفال عبرانیان است.

۷ و خواهر وی به دختر فرعون گفت: آیا بروم و زن شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟

۸ دختر فرعون به وی گفت: برو. پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند.

۹ و دختر فرعون گفت: این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد. پس آن زن طفل را برداشته، بدو شیر می داد.

۱۰ و چون طفل نمو کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: او را از آب کشیدم.

۱۱ و واقع شد در آن ایام چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می زد.

۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت.
۱۳ و روز دیگر بیرون آمد که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می کنند، پس به ظالم گفت: چرا همسایهٔ خود را می زنی.
۱۴ گفت: کیست که تو را بر ما حاکم و یا داور ساخته است؟ مگر تو می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟ پس موسی ترسید و گفت: یقیناً این امر شیوع یافته است.
۱۵ پس چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد. و موسی از حضور فرعون فرارکرده، در زمین مدیان ساکن شد، و بر سر چاهی بنشست.
۱۶ و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا گلهٔ پدر خویش را سیراب کنند.
۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گلهٔ ایشان را سیراب نمود.
۱۸ و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟
۱۹ گفتند: شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.
۲۰ پس به دختران خود گفت: او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورَد.
۲۱ و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود. و او دختر خود، صفوره را به موسی داد.
۲۲ و آن زن پسری زایید، و موسی او را جِرشون نام نهاد، چه گفت: در زمین بیگانه نزیل شدم.
۲۳ و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و نالهٔ ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد.
۲۴ و خدا نالهٔ ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب باد آورد.
۲۵ و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

۳

۱ و اما موسی گلهٔ پدر زن خود، یتورن، کاهن مدیان را شبانی می کرد؛ و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد.
۲ و فرشتهٔ خداوند در شعلهٔ آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود.
۳ و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی شود.
۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میا ن بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک
۵ گفت: بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است.
۶ وگفت: من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد.
۷ و خداوند گفت: هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثهٔ ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می دانم.
۸ و نزول کردم تا ایشان را در دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حِتّیان و اَموریان و فَرِزّیان و حِوّیان و یَبوسیان.
۹ الآن اینک استغاثهٔ بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند، دیده ام.
۱۰ پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.
۱۱ موسی به خدا گفت: من کیستم که نزد فرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟
۱۲ گفت: البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.
۱۳ موسی به خدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟
۱۴ خدا به موسی گفت: هستم آنکه هستم. و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: اهْیَه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.
۱۵ و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده. این است نام من تا ابدالآباد، و این است یادگاریِ من نسلاً بعد نسل.
۱۶ برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده اند، تفقد کرده ام،
۱۷ و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و جویان و یبوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است.
۱۸ و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گویید: یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الآن سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.

۱۹ و من می دانم که پادشاه مصر شما را نمی گذارد بروید، و نه هم به دست زورآور.
۲۰ پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همهٔ عجایب خود که در میانش به ظهور می آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهم کرد.
۲۱ و این قوم را در نظر مصریان مکرّم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت.
۲۲ بلکه هر زنی از همسایهٔ خود و مهمان خانهٔ خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.

۴

۱ و موسی در جواب گفت: همانا مرا تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.
۲ پس خداوند به وی گفت: آن چیست در دست تو؟ گفت: عصا
۳ گفت: آن را بر زمین بینداز. و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.
۴ پس خداوند به موسی گفت: دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر. پس دست خود را دراز کرده، آن را بگرفت، که در دستش عصا شد.
۵ تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب به تو ظاهر شد.
۶ و خداوند دیگر باره وی را گفت: دست خود را در گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد.
۷ پس گفت: دست خود را باز به گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.
۸ و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد.
۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.
۱۰ پس موسی به خداوند گفت: ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بندهٔ خود سخن گفتی، بلکه بطیّ الکلام و کند زبان.
۱۱ خداوند گفت: کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟
۱۲ پس الآن برو و من با زبانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.
۱۳ گفت: استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی.
۱۴ آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: آیا برادرت، هارون لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را بیند، در دل خود شاد خواهد گردید.
۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت.
۱۶ و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود.
۱۷ و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.
۱۸ پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترون، برگشت و به وی گفت: بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تا کنون زنده اند. یترون به موسی گفت: به سلامتی برو.
۱۹ و خداوند در مدیان به موسی گفت: روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.
۲۰ پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت.
۲۱ و خداوند به موسی گفت: چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همهٔ علاماتی را که به دستت سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند.
۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زادهٔ من است،
۲۳ و به تو می گویم پسرم را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش اِبا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زادهٔ تو را می کشم.
۲۴ و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورده، قصد قتل وی نمود.
۲۵ آنگاه صِفوره سنگی تیز گرفته، غُلْفهٔ پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: تو مرا شوهر خون هستی.
۲۶ پس او وی را رها کرد. آنگاه صفوره گفت: شوهر خون هستی، به سبب ختنه.
۲۷ و خداوند به هارون گفت: به سوی صحرا به استقبال موسی برو. پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید.
۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همهٔ آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد.
۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند.

۳۰ و هارون همهٔ سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، باز گفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت.

۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده، سجده کردند.

۵

۱ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.

۲ فرعون گفت: یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.

۳ گفتند: خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الآن سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.

۴ پس پادشاه مصر بدیشان گفت: ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان باز می دارید؟ به شغلهای خود بروید!

۵ و فرعون گفت: اینک الآن اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلهای ایشان بیکار می سازید.

۶ و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت:

۷ بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند

۸ و کاه برای خویشتن جمع کنند، و همان حساب خشتهایی را که پیشتر می ساختند، بر ایشان بگذارید، و از آن هیچ کم مکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می کنند و می گویند: برویم تا برای خود قربانی گذرانیم.

۹ و خدمت ایشان سخت تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.

۱۰ پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم راخطاب کرده، گفتند: فرعون چنین می فرماید که من کاه به شما نمی دهم.

۱۱ خود بروید و کاه برای خود از هرجا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.

۱۲ پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند.

۱۳ و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.

۱۴ و ناظران بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون برایشان گماشته بودند، می زدند و می گفتند: چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟

۱۵ آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: چرا به بندگان خود چنین می کنی؟

۱۶ کاه به بندگانت نمی دهند و می گویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگانت را می زنند و اما خطا از قوم تو می باشد.

۱۷ گفت: کاهل هستید. شما کاهلید! از این سبب شما می گویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم.

۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.

۱۹ و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند، زیرا گفت: از حساب یومیهٔ خشتهای خود هیچ کم مکنید.

۲۰ و چون از فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند.

۲۱ و بدیشان گفتند: خداوند بر شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که رایحهٔ ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته اید، و شمشیری به دست ایشان داده اید تا ما را بکشند.

۲۲ آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: خداوندا چرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟

۲۳ زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.

۶

۱ خداوند به موسی گفت: الآن خواهی دید آنچه به فرعون می کنم، زیراکه به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زورآور ایشان را از زمین خود خواهد راند.

۲ و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: من یهوه هستم.

۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم.

۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.

۵ و من نیز چون نالهٔ بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم.

۶ بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.

۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقت های مصریان بیرون آوردم.

۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که دربارهٔ آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.

۹ و موسی بنی اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.

۱۲ و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: اینک بنی اسرائیل مرا نمی شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من نامختون لب هستم؟

۱۳ و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مأمور کرد، تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند.

۱۴ و اینانند رؤسای خاندانهای آبادی ایشان: پسران رؤبین، نخست زادهٔ اسرائیل، حَنُوک و فَلّو و حَصرون و کَرْمی؛ اینانند قایل رؤبین.

۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و أُوهَد و یاکین و صوحر و شاؤل که پسر زن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون.

۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مِراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود.

۱۷ پسران جرشون: لِبنی و شِمعی، به حسب قبایل ایشان.

۱۸ و پسران قُهات: عَمْرام و یِصصهار و حَبرون و عُزّیئیل. و سالهای عمر قُهات صد و سی و سه سال بود.

۱۹ و پسران مراری: مَحْلی و موشی؛ ایناند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان.

۲۰ و عَمْرام عمهٔ خود، یوکابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زایید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود.

۲۱ و پسران یِصهار: قورح و نافج و زکری.

۲۲ و پسران عُزّیئیل: میشائیل و ایلصافن و ستری.

۲۳ و هارون، الیشابع، دختر عَمّیناداب، خواهر نَحْشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتامر را زایید.

۲۴ و پسران قورح: اَسّیر و القانه و اَبیاساف؛ ایناند قبایل قورحیان.

۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران فوتیئیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زایید؛ ایناند رؤسای آبای لاویان، بحسب قبایل ایشان.

۲۶ ایناند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.

۲۷ ایناند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

۲۸ و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد،

۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: یهوه هستم؛ هر آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.

۳۰ و موسی به حضورخداوند عرض کرد: اینک من نامختون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟

۷

۱ و خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود.

۲ هر آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون باز گوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.

۳ و من دل فرعون را سخت می کنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می سازم.

۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم.

۵ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.

۶ و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند.

۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.

۸ پس خداوند موسی هارون را خطاب کرده، گفت:

۹ چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه ای برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا اژدها شود.

۱۰ آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و اژدها شد.

۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند،

۱۲ هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید.
۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.
۱۴ و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است.
۱۵ بامدادان نزد فرعون برو؛ اینک به سوی آب بیرون می آید؛ و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر.
۱۶ و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده ای؛
۱۷ پس خداوند چنین می گوید، از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آبِ نهر را می زنم و به خون مبدل خواهد شد.
۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.
۱۹ و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه های ایشان، و همهٔ حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و درتمامیِ زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.
۲۰ و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامیِ آب نهر به خون مبدّل شد.
۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود.
۲۲ و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.
۲۳ و فرعون برگشته، به خانهٔ خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت.
۲۴ و همهٔ مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.
۲۵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

۸
۱ و خداوند موسی را گفت: نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.
۲ و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می کنی، همانا من تمامیِ حدود تو را به وَزَغها مبتلا سزم.
۳ و نهر، وزغها را کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه ات و خوابگاهت و بسترت و خانه های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت درخواهند آمد.
۴ و بر تو و قوم تو و همهٔ بندگان تو وزغها برخواهند آمد.
۵ و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویا و دریاچه ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.
۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند.
۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند.
۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، وقوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذارنند.
۹ موسی به فرعون گفت: وقتی را برای من معیّن فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.
۱۰ گفت: فردا، موسی گفت: موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای ما دیگری نیست،
۱۱ و وزغها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.
۱۲ و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی دربارهٔ وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود.
۱۳ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وَزَغْها از خانه ها و از دهات و از صحراها مردند،
۱۴ و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.
۱۵ اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.
۱۶ و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه ها بشنود.
۱۷ پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کلّ ارض مصر پشه ها گردید،
۱۸ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه ها بیرون آورَند اما نتوانستند و پشه ها بر انسان و بهایم پدید شد.
۱۹ و جادوگران به فرعون گفتند: این انگشت خداست. اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه گفته بود.

۲۰ و خداوند به موسی گفت: بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می آید. و او را بگو: خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،

۲۱ زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگسها فرستم و خانه های مصریان و زمینی نیز که برآنند از انواع مگسها پر خواهد شد.

۲۲ و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.

۲۳ و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.

۲۴ و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانهٔ فرعون و به خانه های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد.

۲۵ و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.

۲۶ موسی گفت: چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نماییم، آیا ما را سنگسار نمی کنند؟

۲۷ سفر سه روز به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.

۲۸ فرعون گفت: من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.

۲۹ موسی گفت: همانا من از حضورت بیرون می روم و نزد خداوند دعا می کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد. اما زنهار فرعون بار دیگر حیله نکند که قوم را رهایی ندهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.

۳۰ پس موسی ازحضور فرعون بیرون شده، نزد خداوند دعا کرد،

۳۱ و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.

۳۲ اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم را رهایی نداد.

۹

۱ و خداوند به موسی گفت: نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.

۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را باز نگاه داری،

۳ همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرایند خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران وگاوان و گوسفندان، یعنی وبایی بسیار سخت.

۴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.

۵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: فردا خداوند این کار در این زمین خواهد کرد.

۶ پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی اسرائیل یک هم نمرد.

۷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود. اما دل فرعون سخت شده، قوم را رهایی نداد.

۸ و خداوند به موسی و هارون گفت: از خاکستر کوره، مُشتهای خود را پر کرده، بردارید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان برافشاندَ،

۹ و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دمّلها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.

۱۰ پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکنده، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم.

۱۱ و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همهٔ مصریان بود.

۱۲ و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

۱۳ و خداوند به موسی گفت: بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.

۱۴ زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمام جهان مثل من نیست.

۱۵ زیرا اگر تاکنون دست خود را دراز کرده، و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم، هر آینه از زمین هلاک می شدی.

۱۶ ولکن برای همین تو را برپا داشته ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود.

۱۷ و آیا تا بحال خویشتن را بر قوم من برتر می سازی و ایشان را رهایی نمی دهی؟

۱۸ همانا فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تا کنون نشده است.

۱۹ پس الآن بفرست و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر هر انسان و بهایمی که در صحرا یافته شوند، و به خانه ها جمع نشوند تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.

۲۰ پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانه ها گریزانید.

۲۱ اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا واگذاشت.
۲۲ و خداوند به موسی گفت: دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همهٔ نباتات صحرا، در کل ارض مصر.
۲۳ پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید.
۲۴ و تگرگ آمد و آتشی که درمیان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که اُمت شده بودند، نبود.
۲۵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همهٔ نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا را شکست.
۲۶ فقط در زمین جوشن، جایی که بنی اسرائیل بودند، تگرگ نبود.
۲۷ آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: در این مرتبه گناه کرده ام؛ خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم.
۲۸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رها خواهم کرد، و دیگر درنگ نخواهید نمود.
۲۹ موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است.
۳۰ و اما تو و بندگانت، می دانم که تا بحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.
۳۱ و کتان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و کتان تخم داشته.
۳۲ و اما گندم و خُلَّر زده نشد زیرا که متأخر بود.
۳۳ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید.
۳۴ و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گناه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگانش.
۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنی اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

۱۰

۱ و خداوند به موسی گفت: نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل نندگانش راسخت کرده ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم. ۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسرت و پسر پسرت بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم.
۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.
۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هر آینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم.
۵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تتمّهٔ آنچه رَسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا روییده است، خواهند خورد.
۶ و خانهٔ تو و خانه های بندگانت و خانه های همهٔ مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه ای که پدرانت و پدران پدرانت از روزی که بر زمین بوده اند تا اَلیوم ندیده اند. پس رو گردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.
۷ آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تابحال ندانسته ای که مصر ویران شده است؟
۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: بروید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید. لیکن کیستند که می روند؟
۹ موسی گفت: با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.
۱۰ بدیشان گفت: خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم. باحذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست!
۱۱ نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید. پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.
۱۲ و خداوند به موسی گفت: دست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر برآیند و همهٔ نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.
۱۳ پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی در زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد.
۱۴ و ملخها بر تمامی زمین مصر بر آمدند، و در همهٔ حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.
۱۵ و روی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همهٔ نباتات زمین و همهٔ میوهٔ درختان را که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.
۱۶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: به یهوه خدای شما و به شما گناه کرده ام.

۱۷ و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من برطرف نماید.
۱۸ پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود.
۱۹ و خداوند باد غربی ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای قلزم ریخت، و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.
۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که بنی اسرائیل را رهایی نداد.
۲۱ و خداوند به موسی گفت: دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد. ۲۲ پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکیِ غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد
۲۳ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود.
۲۴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رمه های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.
۲۵ موسی گفت: ذبایح و قربانی های سوختنی نیز می باید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم.
۲۶ مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می باید گرفت،
۲۷ و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان اِبا نمود.
۲۸ پس فرعون وی را گفت: از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا بینی خواهی مرد.
۲۹ موسی گفت: نیکو گفتی، روی تو را دیگر نخواهم دید.

۱۱

۱ و خداوند به موسی گفت: یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می آورم، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلّیه از اینجا خواهد، راند.
۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایهٔ خود، و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.
۳ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.
۴ و موسی گفت: «خداوند چنین می گوید: قریب به نصف شب را میان مصر بیرون خواهم آمد.
۵ و هر نخست زاده ای که در زمین مصر باشد، از نخست زادهٔ فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زادهٔ کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همهٔ نخست زادگان بهایم خواهند مرد.
۶ و نعرهٔ عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد.
۷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.
۸ و این همهٔ بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت. پس از حضور فرعون در شدت غضب بیرون آمد.
۹ و خداوند به موسی گفت: فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود،
۱۰ و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

۱۲

۱ و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت:
۲ این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست.
۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره.
۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانهٔ او باشد آن را به حسب شمارهٔ نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند.
۵ برهٔ شما بی عیب، نرینهٔ یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید.
۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند.
۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، و سر در خانه که در آن، آن را می خورند، بپاشند.
۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.
۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله اش و پاچه هایش و اندرونش را.

۱۰ و چیزی که از آن تا صبح نگاه مدارید. و آنچه تا صبح مانده باشد، به آتش بسوزانید.

۱۱ و آن را بدین طور بخورید، چونکه فِصَح خداوند است.

۱۲ و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد، و همهٔ نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یهوه هستم.

۱۳ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که در آنها می باشید. و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.

۱۴ و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلاً بعد نسل عید نگاه دارید.

۱۵ هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هرکه از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقع گردد.

۱۶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود.

۱۷ پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضهٔ ابدی نگاه دارید.

۱۸ در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه.

۱۹ هفت روز خمیرمایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص ازجماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین.

۲۰ هیچ چیز خمیر شده مخورید، در همهٔ مساکن خود فطیر بخورید.

۲۱ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: بروید و بره ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فِصَح را ذبح نمایید.

۲۲ و دسته ای از زوفا گرفته، درخونی که در طشت است فرو برید، و بر سر در و دو قایمهٔ آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانهٔ خود تا صبح بیرون نرود.

۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر در و دو قایمه اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما در آید تا شما را بزند.

۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضهٔ ابدی نگاه دارید.

۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مَرعی دارید.

۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست،

۲۷ گویید این قربانیِ فِصَح خداوند است، که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد. پس قوم به روی در افتاده، سجده کردند.

۲۸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، همچنان کردند.

۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همهٔ نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زادهٔ اسیری که در زندان بود، و همهٔ نخست زاده های بهایم را زد.

۳۰ و در آن شب فرعون و همهٔ بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعرهٔ عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه ای نبود که در آن مِیِّتی نباشد. ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید.

۳۲ گله ها و رمه های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.

۳۳ و مصریان نیز بر قوم اِلحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ما همه مرده ایم.

۳۴ و قوم، آرد سرشتهٔ خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تَغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند.

۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند.

۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مُکَرَم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند.

۳۷ و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند، قریبِ ششصد هزار مرد پیاده، سوای اطفال.

۳۸ و گروهی مختلفهٔ بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، له ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین.

۳۹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند.

۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهار صد و سی سال بود.

۴۱ و بعد از انقضای چهار صد وسی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند.

۴۲ این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.

۴۳ و خداوند به موسی و هارون گفت: این است فریضهٔ فِصَح که هیچ بیگانه از آن نخورد.

۴۴ و اما هر غلام زر خرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد.

۴۵ نزیل و مزدور آن را نخورند.

۴۶ در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکنید.

۴۷ تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند.

۴۸ و اگر غریبی نزد تو نزیل شود، و بخواهد فِصَح را برای خداوند مَرعی بدارد، تمامی ذکورانش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود؛ و اما هر نامختون از آن نخورد.

۴۹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شما نزیل شود.»

۵۰ پس تمامی بنی اسرائیل این را کردند؛ چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند.

۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنی اسرائیل را با لشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

۱۳

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ هر نخست زاده ای را که رحم را بگشاید، درمیان بنی اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است.

۳ و موسی به قوم گفت: این روز را که از مصر از خانهٔ غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قومت دست از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود.

۴ این روز، در ماه اَبیب بیرون آمدید.

۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور.

۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است.

۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیر مایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود، و خمیر مایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود.

۸ و در آن روز پسر خود را خبرداده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم.

۹ و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره ای در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد.

۱۰ و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار.

۱۱ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشد،

۱۲ آنگاه هر چه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده ای از بچه های بهایم که از آن توست، نرینه ها از آن خداوند باشد.

۱۳ و هر نخست زادهٔ الاغ را به بره ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زادهٔ انسان را از پسرانت فدیه بده.

۱۴ و در زمان آینده چون پسرت از تو سؤال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانهٔ غلامی بیرون آورد.

۱۵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زادهٔ انسان تا نخست زادهٔ بهایم کشت. بنابراین من همهٔ نرینه ها را که رحم را گشایند، برای خداوند ذبح می کنم، لیکن هر نخست زاده ای از پسران خود را فدیه می دهم.

۱۶ و این علامتی بر دستت و عصابه ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصربیرون آورد.

۱۷ و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.

۱۸ اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند.

۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.

۲۰ و از سُکُّوت کوچ کرده، در ایتام به کنار صحرا اردو زدند.

۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند.

۲۲ و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روز قوم برنداشت.

۱۴

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ به بنی اسرائیل بگو که برگردیده، بر ابر فَمُالحیروت درمیان مَجْدُل و دریا اردو زنند. و در مقابل بَعَل صَفُّون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید.

۳ و فرعون دربارۀ بنی اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده اند، و صحرا آنها را محصور کرده است.

۴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم. پس چنین کردند.

۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟

۶ پس ارابۀ خود را بیاراست، و قوم خود را با خود برداشت،

۷ و ششصد ارابۀ برگزیده برداشت، و همۀ ارابه های مصر را و سرداران را برجمیع آنها.

۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد. و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

۹ و مصریان با تمامی اسبان و ارابه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند.

۱۰ و چون فرعون نزدیک شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند،

۱۱ و به موسی گفتند: آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته ای تا در صحرا بمیریم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!

۱۳ موسی به قوم گفت: مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید.

۱۴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.

۱۵ و خداوند به موسی گفت: چرا نزد من فریاد می کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

۱۶ و اما تو عصای خو را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را مُنْشَقّ کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند.

۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت می سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و ارابه ها و سوارانش جلال خواهم یافت.

۱۸ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و ارابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.

۱۹ و فرشتۀ خدا که پیش اردوی اسرائیل می رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد.

۲۰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می بود، و اینها را در شب روشنایی می داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.

۲۱ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب مُنْشَقّ گردید.

۲۲ و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آنها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود.

۲۳ و مصریان با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا در آمدند.

۲۴ و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد.

۲۵ و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می کند.

۲۶ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آبها بر مصریان برگردد، و بر ارابه ها و سواران ایشان.

۲۷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را درمیان دریا به زیر انداخت.

۲۸ و آبها برگشته، ارابه ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند.
۲۹ اما بنی اسرائیل درمیان دریا به خشکی رفتند، و آبها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ.
۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند.
۳۱ و اسرائیل آن کارعظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بندهٔ او موسی ایمان آوردند.

۱۵

۱ آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که:
یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.اسب و سوارش را به دریا انداخت.
۲ خداوند قوت و تسبیح من است. و او نجات من گردیده است. این خدای من است، پس او را تمجید می کنم. خدای پدر من است، پس او را متعال می خوانم.
۳ خداوند مرد جنگی است نام او یهوه است.
۴ ارابه ها و لشکرفرعون رابه دریا انداخت. مبارزان برگزیدهٔ او در دریای قلزم غرق شدند.
۵ لُجّه ها ایشان را پوشانید. مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند.
۶ دست راست تو ای خداوند، به قوت جلیل گردیده. دست راست توای خداوند، دشمن را خرد شکسته است،
۷ و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته ای. غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده ای،
۸ و به نَفْخهٔ بینی تو آبها فراهم گردید. و موجها مثل توده بایستاد و لجه ها در میان دریا منجمد گردید.
۹ دشمن گفت تعاقب می کنم و ایشان را فرو می گیرم، و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیر خواهد شد. شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت،
۱۰ و چون به نفخهٔ خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید. مثل سرب در آبهای زورآور غرق شدند.
۱۱ کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟ تو مهیب هستی در تسبیح خود و صانع عجایب!
۱۲ چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرو برد.
۱۳ این قومِ خویش را که فدیه دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی. ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.
۱۴ امتها چون شنیدند، مضطرب گردیدند لرزه بر سکنهٔ فلسطین مستول گردید.
۱۵ آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند. و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنهٔ کنعان گذاخته گردیدند.
۱۶ ترس و هراس، ایشان را فرو گرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند، تا قوم تو ای خداوند عبور کنند.
تا این قومی که تو خریده ای، عبور کنند.
۱۷ ایشان را داخل ساخته، در جبل میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که تو ای خداوند مسکن خود ساخته ای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای تو ای خداوند مستحکم کرده است.
۱۸ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالآباد.
۱۹ زیرا که اسبهای فرعون با ارابه ها و سوارانش به دریا درآمدند، و خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.
۲۰ و مریمِ نبیه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفته، و همهٔ زنان را عقب وی دفها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند.
۲۱ پس مریم در جواب ایشان گفت: خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است؛ اسب و سوارش را به دریا انداخت.
۲۲ پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز در صحرا می رفتند و آب نیافتند.
۲۳ پس به مارّه رسیدند، و از آب مارّه نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند.
۲۴ و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: چه بنوشیم؟
۲۵ چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه ای و شریعتی برای ایشان قرارداد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد.
۲۶ و گفت: هر آینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را درنظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ یک از همهٔ مرضهایی را که بر مصریان آورده ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهندهٔ تو هستم.
۲۷ پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمهٔ آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا نزد آب خیمه زدند.

۱۶

۱ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند.

۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند.

۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می نشستیم و نان را سیر می خوردیم، زیراکه ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.

۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: همانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می کنند یا نه.

۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز بر می چیدند.

۶ و موسی و هارون به همهٔ بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است.

۷ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ما شکایت می کنید؟

۸ و موسی گفت: این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و بامداد نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شما را که بر وی کرده اید شنیده است، و ما چیستیم؟ بر ما نی، بلکه بر خداوند شکایت نموده اید.

۹ و موسی به هارون گفت: به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است.

۱۰ و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرا نگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد.

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۲ شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده ام، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.

۱۳ و واقع شد که در عصر، سَلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست.

۱۴ و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خُرد، مثل ژاله بر زمین بود.

۱۵ و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این منّ است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید.

۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هرکس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عُومَر برای هر نفر به حسب شمارهٔ نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمهٔ او باشند بگیرد.

۱۷ پس بنی اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند.

۱۸ اما چون به عومر پیمودند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم برچیده بود، کم نداشت، بلکه هرکس به قدر خوراکش برچیده بود.

۱۹ و موسی بدیشان گفت: زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.

۲۰ لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرمها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.

۲۱ و هر صبح، هرکس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم می شد، می گداخت.

۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همهٔ رؤسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند.

۲۳ او بدیشان گفت: این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، سَبَّتِ مقدسِ خداوند. پس آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.

۲۴ پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد.

۲۵ و موسی گفت: امروز این را بخورید زیرا که امروز سَبَّت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت.

۲۶ شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سَبَّت است. در آن نخواهد بود.

۲۷ و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند.

۲۸ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می نمایید؟

۲۹ ببینید که چونکه خداوند سَبَّت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود.

۳۰ پس قوم در روز هفتم آرام گرفتند.

۳۱ و خاندان اسرائیل آن را منّ نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عسلی.

۳۲ و موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پر کنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خورانیدم.

۳۳ پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، و عومری پر از منّ در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا به نسلهای شما نگاه داشته شود.

۳۴ چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش تابوت شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود.

۳۵ و بنی اسرائیل مدت چهل سال منّ را می خوردند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان منّ بود.

۳۶ و اما عومر، ده یک ایفه است.

۱۷

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود.

۲ و قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: ما را آب بدهید تا بنوشیم. موسی بدیشان گفت: چرا با من منازعه می کنید، و چرا خداوند را امتحان می نمایید؟

۳ و در آنجا قوم تشنۀ آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟

۴ آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده گفت: با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.

۵ خداوند به موسی گفت: پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته، برو.

۶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که در حوریب است، می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند. پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.

۷ و آن موضع را مَسَّه و مَریبه نامید، به سبب منازعۀ بنی اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: آیا خداوند درمیان ما هست یا نه؟

۸ پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.

۹ و موسی به یوشع گفت: مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق مقاتله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قلۀ کوه خواهم ایستاد.

۱۰ پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قلۀ کوه برآمدند.

۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را بر می افراشت، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو می گذاشت، عمالیق چیره می شدند.

۱۲ و دستهای موسی سنگین شد پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را برمی داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند.

۱۳ و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت.

۱۴ پس خداوند به موسی گفت: این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هر آینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.

۱۵ و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نِسّی نامید.

۱۶ و گفت: زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیق نسلاً بعد نسل خواهد بود.

۱۸

۱ و چون یِتْرون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود،

۲ آنگاه یترون پدرزن موسی، صَفّوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.

۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: در زمین بیگانه غریب هستم.

۴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهانید.

۵ پس یَترون، پدر زن موسی، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.

۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم.

۷ پس موسی به استقبال پدرزن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند.

۸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود.

۹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود.

۱۰ و یَترون گفت: متبارک است خداوند که شما را ازدست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را از دست مصریان رهانیده.

۱۱ الآن دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتراست، خصوصاً در همان امری که بر ایشان تکبرمی کردند.

۱۲ و یترون، پدرزن موسی، قربانیِ سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند.

۱۳ بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.

۱۴ و چون پدر زن موسی آنچه را که او می کرد دید، گفت: این چه کار است که تو با قوم می نمایی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟

۱۵ موسی به پدرزن خود گفت که قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت نمایند.

۱۶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هرکس و همسایه اش داوری می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.

۱۷ پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تو می کنی، خوب نیست.

۱۸ هر آینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد.

۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می دهم و خدا با تو باد؛ و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار.

۲۰ و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می باید رفتار نمود، و عملی را که می باید کرد، بدیشان اعلام نما.

۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تا رؤسای هزاره و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده باشند.

۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.

۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.

۲۴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد.

۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را رؤسای قوم ساخت، رؤسای هزاده و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده.

۲۶ و در داوریِ قوم پیوسته مشغول می بودند. هر امر مشکل را نزد موسی می آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می دادند.

۲۷ و موسی پدر زن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

۱۹

۱ و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند.

۲ و از رَفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند.

۳ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه او را ندا در داد و گفت: به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر بده:

۴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده اید، و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده ام.

۵ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانهٔ خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است.

۶ و شما برای من مملکت کَهَنه و امتِ مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می باید گفت.

۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همهٔ این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد.

۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد. و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

۹ و خداوند به موسی گفت: اینک من در ابر مُظْلِم نزد تو می آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند. پس موسی سخنان قوم را به خداوند باز گفت.

۱۰ خداوند به موسی گفت: نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند.

۱۱ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود.

۱۲ و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده، و بگو: با حذر باشید از اینکه به فراز کوه برآیید، یا دامنهٔ آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هر آینه کشته شود.

۱۳ دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کَرِنّا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.

۱۴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.

۱۵ و به قوم گفت: در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی منمایید.

۱۶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد، آواز کَرِنّای بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند.

۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند.
۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. و دودش مثل دود کوره ای بالا می شد، و تمای کوه سخت متزلزل گردید.
۱۹ و چون آواز کَرِنّا زیاده و زیاده سخت نواخته می شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد.
۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قلۀ کوه خواند، و موسی بالا رفت.
۲۱ و خداوند به موسی گفت: پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.
۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می آیند، خویشتن را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.
۲۳ موسی به خداوند گفت: قوم نمی توانند به فراز کوه سینا آیند، زیراکه تو ما را قدغن کرده، گفته ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.
۲۴ خداوند وی را گفت: پایین برو و تو و هارون همراهت برآیید، اما کَهَنه و قوم از حد تجاوز ننمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.
۲۵ پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

۲۰

۱ و خدا تکلم فرمود و همۀ این کلمات را بگفت:
۲ من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانۀ غلامی بیرون آوردم.
۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.
۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیرزمین است، برای خود مساز.
۵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه، خدای تو می باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم.
۶ و تا هزار پشت بر آنانیکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم.
۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل بَرَد، بی گناه نخواهد شمرد.
۸ روز سَبَّت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.
۹ شش روز مشغول باش و همۀ کارهای خود را بجا آور.
۱۰ اما روز هفتمین، سَبَّتِ یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد.
۱۱ زیراکه در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود.
۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، دراز شود.
۱۳ قتل مکن.
۱۴ زنا مکن.
۱۵ دزدی مکن.
۱۶ بر همسایۀ خود شهادت دروغ مده.
۱۷ به خانۀ همسایۀ خود طمع مورز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایۀ تو باشد، طمع مکن.
۱۸ و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کَرِنّا و کوه را پراز دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند.
۱۹ و به موسی گفتند: تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.
۲۰ موسی به قوم گفت: مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.
۲۱ پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد.
۲۲ و خداوند به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم:
۲۳ با من خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید.
۲۴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمۀ خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد.
۲۵ و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت.
۲۶ و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عورَت تو بر آن مکشوف شود.

۲۱

۱ و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری:

۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود.

۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.

۴ اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود.

۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می دارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم،

۶ آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک دریا قایمهٔ در برساند، و آقایش گوش او را با درفش سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگی نماید.

۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود.

۸ هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است.

۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید.

۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند.

۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی قیمت و رایگان بیرون رود.

۱۲ هرکه انسانی را بزند و او بمیرد، هرآینه کشته شود.

۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدا وی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند.

۱۴ لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایهٔ خود آید، تا او را به مکر بکُشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان.

۱۵ و هرکه پدر یا مادر خود را زند، هر آینه کشته شود.

۱۶ و هرکه آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هر آینه کشته شود.

۱۷ و هرکه پدر یا مادر خود را لعنت کند، هر آینه کشته شود.

۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود،

۱۹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنندهٔ او بی گناه شمرده شود، اما عوض بیکاری اش را ادا نماید، و خرج معالجهٔ او را بدهد.

۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند و او زیر دست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود.

۲۱ لیکن اگر یک دو روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زر خرید اوست.

۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و به حضور داوران ادا نماید.

۲۳ و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده،

۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا،

۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه .

۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود ، او را به عوض چشمش آزاد کند.

۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد، او را به عوض دندانش آزاد کند.

۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسارکنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی گناه باشد.

۲۹ ولیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

۳۰ و اگر دیه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیهٔ جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید.

۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زنده باشد، به حسب این با او عمل کنند.

۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاه سنگسار شود.

۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید و کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد،

۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میته از آن او باشد.

۳۵ و اگر گاو شخصی گاو همسایهٔ او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشد، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میته را نیز تقسیم نمایند.

۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میته از آن او باشد.

۲۲

۱ اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو و به عوض گوسفند بدهد.
۲ اگر دزدی در دخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، باز خواست خون برای او نباشد.
۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، باز خواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود.
۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند.
۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد.
۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فرا گیرد و بافه های غله یا خوشه های ناد روییده یا مزرعه ای سوخته گردد، هرکه آتش را افروخته است، البته عوض بده.
۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایهٔ خود امانت گذارد، و از خانهٔ آن شخص دزدیده شود، هرگاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید.
۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایهٔ خویش دراز کرده است یا نه.
۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هرکدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایهٔ خود رد نماید.
۱۰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایهٔ خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهدی نباشد،
۱۱ قسم خداوند درمیان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایهٔ خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او را عوض ندهد.
۱۲ لیکن اگر از دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد.
۱۳ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد.
۱۴ و اگر کسی حیوانانی از همسایهٔ خود را عاریت گرفت، و پای آن شکسته یا مرد، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد.
۱۵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آماده بود.
۱۶ اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می باید او را زن منکوحه خویش سازد.
۱۷ و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر دوشیزه گان نقدی بدو باید داد.
۱۸ زن جادوگر را زنده مگذار.
۱۹ هرکه با حیوانی مقاربت کند، هر آینه کشته شود.
۲۰ هرکه برای خدایی غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد.
۲۱ غریب را اذیت مرسانید و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
۲۲ بر بیوه زن و یتیم ظلم مکنید.
۲۳ و هرگاه بر او کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود.
۲۴ و خشم من مشتعل شود، و شما را به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شود و پسران شما یتیم.
۲۵ اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایهٔ تو باشد قرض دادی، مثل ربا خوار با او رفتار مکن و هیچ سود براو مگذار.
۲۶ اگر رخت همسایه خود را به گرو گرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن،
۲۷ زیراکه آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآوَرَد، هر آینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم .
۲۸ به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن.
۲۹ درآوردن نوبر غله و عسیر رز خود تأخیر منما. نخست زادهٔ پسران خود را به من بده.
۳۰ با گاوان و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده.
۳۱ و برای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود مخورید، آن را نزد سگان بیندازید.

۲۳

۱ خبر باطل را انتشار مده، و با شریران همداستان مشو، که شهادت دروغ دهی.
۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن، و در مرافعه، محضِ متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو.
۳ و در مرافعهٔ فقیر نیز طرفداری او منما.
۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او باز بیاور.
۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی.
۶ حق فقیر خود را دعوی او منحرف مساز.

۷ از امر دروغ اجتناب فرما و بی گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد.

۸ و رشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدّیقان را کج می سازد.

۹ و بر شخص غریب ظلم منما زیرا که از دل غریبان خبر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

۱۰ و شش سال مزرعهٔ خود را بکار و محصولش را جمع کن،

۱۱ لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند، حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما.

۱۲ شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاوت و الاغت آرام بگیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند.

۱۳ و آنچه را به شما گفته ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر مکنید، از زبانت شنیده نشود.

۱۴ در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار.

۱۵ عید فطیر را نگاه دار، چنانکه تو را امر فرموده ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اَبیب، زیراکه در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود.

۱۶ و عید حصاد نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده ای.

۱۷ در هر سال سه مرتبه همهٔ ذکورانت به حضور خداوند یهوه حاضر شوند.

۱۸ خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذران و پیه عید من تا صبح باقی نماند.

۱۹ نوبر نخستین زمین خود را به خانهٔ یهوه خدای خود بیاور، و بزغاله را در شیر مادرش مپز.

۲۰ اینک من فرشته ای پیش روی تو می فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند.

۲۱ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او تَمَرُّد منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.

۲۲ و اگرقول او را شنیدی و به آنچه گفتم عمل نمودی، هر آینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود،

۲۳ زیرا فرشتهٔ من پیش روی تو می رود و تو را به اَموریان و حتیان و فرزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان خواهد رسانید و ایشان هلاک خواهم ساخت.

۲۴ خدایان ایشان سجده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن.

۲۵ و یهوه، خدای خود را عبادت نمایید تا آب و نان تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد،

۲۶ و زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شمارهٔ روزهایت را تمام خواهم کرد.

۲۷ و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت.

۲۸ و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند.

۲۹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند.

۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی.

۳۱ و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.

۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبند.

۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.

۲۴

۱ و به موسی گفت: نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و اَبیهُو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید.

۲ و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.

۳ پس موسی آمده، همهٔ سخنان خداوند و همهٔ این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: همهٔ سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.

۴ و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت. و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد.

۵ بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذرانیدند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند.

۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید،

۷ و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: هرآنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.

۸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.
۹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.
۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیرا پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.
۱۱ و بر سروان بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.
۱۲ و خداوند به موسی گفت: نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.
۱۳ پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد.
۱۴ و به مشایخ گفت: برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم ، همانا هارون و حور با شما می باشند. پس هر که امری دارد ، نزد ایشان برود.
۱۵ و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت.
۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا درداد.
۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزننده در نظر بنی اسرائیل بر قلهٔ کوه بود.
۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

۲۵

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند، از هرکه به میلِ دل بیاورد، هدایا مرا بگیرید.
۳ و این است هدایا که از ایشان می گیرید: طلا و نقره و برنج،
۴ و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز،
۵ و پوست قوچ سرخ شده و پست خز و چوب شطیم،
۶ و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر،
۷ و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند.
۸ و مقامی و مقدَسَی برای من بسازند تا درمیان ایشان ساکن شوم.
۹ موافق هرآنچه به تو نشان دهم از نمونهٔ مسکن و نمونهٔ جمیع اسبابش، همچنین بسازید.
۱۰ و تابوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذارع و نیم، و عرضش یک ذارع و نیم و بلندیش یک ذارع و نیم باشد.
۱۱ و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان، و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز.
۱۲ و برایش چهار حلقهٔ زرین بریز، و آنها را بر چهار قایمه اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان.
۱۴ و آن عصاها را در حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذران، تا تابوت را به آن بردارند.
۱۵ و عصاها در حلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته نشود.
۱۶ و آن شهادتی را که به تو می دهم، در تابوت بگذار.
۱۷ و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذارع و نیم، و عرضش یک ذارع و نیم.
۱۸ و دو کروبی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز.
۱۹ و یک کروبی در این سر و کروبی دیگر در آن سر بساز. کروبیان از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز.
۲۰ و کروبیان بالهای خود را بر زِبَر آن پهن کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان بسوی یکدیگر باشد، و رویهای کروبیان بطرف تخت رحمت باشد.
۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بنه.
۲۲ و آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شهادت می باشند، با تو سخن خواهم گفت، دربارهٔ همهٔ اموری که بجهت بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود.
۲۳ و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذارع، و عرضش یک ذارع، و بلندیش یک ذارع و نیم باشد.
۲۴ و آن را به طلای خالص بپوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز.
۲۵ و حاشیه ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز.
۲۶ و چهار حلقهٔ زرین برایش بساز، و حلقه ها را بر چهار گوشه قایمه اش بگذار.
۲۷ و حلقه ها در برابر حاشیه باشد، تا خانه ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان.

۲۸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آن را به طلا بپوشان تا خوان را بدانها بردارند.
۲۹ و صحنها و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی می ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز.
۳۰ و نانِ تَقْدِمِه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.
۳۱ و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود؛ قاعده اش و پایه اش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد.
۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخهٔ چراغدان از یک طرف و سه شاخهٔ چراغدان از طرف دیگر.
۳۳ و سه پیالهٔ بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخهٔ دیگر و هم چنین درشش شاخه ای که ازچراغدان بیرون می آید.
۳۴ و در چراغدان چهار پیالهٔ بادامی با سیبها با گلهای آنها باشد.
۳۵ و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید.
۳۶ و سیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص.
۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند.
۳۸ و گُل گیرها و سینیهایش از طلای خالص باشد.
۳۹ خودش با همهٔ اسبابش از یک وزنهٔ طلای خالص ساخته شود.
۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونهٔ آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

۲۶

۱ و مسکن را از ده پردهٔ کتان نازک تابیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما.
۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همهٔ پرده ها را یک اندازه باشد.
۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد،
۴ و مادگیهای لاجورد بر کنار هر پرده ای بر لب پیوستگی اش بساز، و بر کنار پردهٔ بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز.
۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد.
۶ و پنجاه تکمهٔ زرین بساز و پرده ها را به تکمه ها را یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد.
۷ و خیمهٔ بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن.
۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازهٔ هر یازده پرده یک باشد.
۹ پنج پرده را جدا و شش را پرده را جدا، پیوسته ساز، و پردهٔ ششم را پیش روی خیمه دولا کن.
۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است.
۱۱ و پنجاه تکمه برنجین بساز، و تکمه ها را در مادگیها بگذران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد.
۱۲ و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود.
۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویران شود تا آن را بپوشد.
۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خزبر زبر آن.
۱۵ و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز.
۱۶ طول هر تخته ده ذراع و عرض هر تخته یک ذارع و نیم.
۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینهٔ یکدیگر باشند، و همهٔ تخته های مسکن را چنین بساز.
۱۸ و تخته ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی.
۱۹ و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش.
۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد.
۲۱ و چهل پایهٔ نقرهٔ آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دوپایه زیر تختهٔ دیگر.
۲۲ و برای مؤخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز،
۲۳ و برای گوشه های مسکن در مؤخرش دو تخته بساز،
۲۴ و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود،
۲۵ و هشت تخته باشد و پایه های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تختهٔ دیگر.
۲۶ و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته های یک طرف مسکن،

۲۷ و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن در مؤخرش به سمت مغرب.
۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته هاست، از این سر تا آن سر بگذرد.
۲۹ و تخته ها را به طلا بپوشان و حلقه های آنها را از طلا بساز تا خانه های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا بپوشان.
۳۰ پس مسکن را برپا کن موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد.
۳۱ و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود.
۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شدهٔ به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایهٔ نقره قایم شود.
۳۳ و حجاب را زیر تکمه ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد.
۳۴ و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار.
۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن.
۳۶ و پرده ای برای دروازهٔ مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساز.
۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان، قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایهٔ برنجین بریز.

۲۷

۱ و مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و مذبح مربع باشد. و بلندی اش سه ذراع.
۲ و شاخه هایش را بر چهار گوشه اش بساز و شاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج بپوشان.
۳ و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازهایش و جامهایش و چنگالهایش و مِجْمَرهایش و همهٔ اسبابش را از برنج بساز.
۴ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقهٔ برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقهٔ برنجین بر چهار گوشه اش بساز.
۵ و آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد.
۶ و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج بپوشان.
۷ و عصاها را درحلقه ها بگذرانند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند.
۸ و آن را مُجَوَّف از تخته ها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طورساخته شود.
۹ و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف.
۱۰ و ستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایهٔ آنها از برنج باشد. و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد.
۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده.
۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد.
۱۴ و پرده های یک طرفِ دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
۱۵ و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
۱۶ و برای دروازهٔ صحن، پردهٔ بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار،
۱۷ همهٔ ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد.
۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش درهرجا پنجاه ذراع، و بلند اش پنچ ذراع از کتان نازک تابیده شده و پایه هایش از برنج باشد.
۱۹ و همهٔ اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همهٔ میخهایش، و همهٔ میخهای صحن از برنج باشد.
۲۰ و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد تو بیاورند تا چراغها دائماً روشن شود.
۲۱ در خیمهٔ اجتماع، بیرون پرده ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل فریضهٔ ابدی باشد.

۲۸

۱ و تو برادرخود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهانت بکند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون.
۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و زینت بساز.
۳ و تو به جمیع دانادالانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهانت کند.

۴ و رختهایی که می سازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مُطَرَّز و عمامه و کمربند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهانت کنند.

۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرنند.

۶ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازکِ تابیده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند.

۷ و دو کتفش را بر دو کناره اش بپیوندند تا پیوسته شود.

۸ و زُنّارایفود که برآن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.

۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن.

۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان.

۱۱ از صنعتِ نقاشِ سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل را بر هردو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نسب کن.

۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، به حضور خداوند برای یادگاری بردارد.

۱۳ و دو طوق از طلا بساز.

۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار.

۱۵ و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز.

۱۶ و مربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب.

۱۷ و آن را ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رستهٔ اول عقیق احمر و یاقوت اصفر و زمرد باشد،

۱۸ و رستهٔ دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید،

۱۹ و رستهٔ سوم عین الحر و یشم و جمشت،

۲۰ و رستهٔ چهارم زبر جد و جزع و یشب. و آنها در رسته های خود با طلا نشانده شود.

۲۱ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.

۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز.

۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.

۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه ای که بر سر سینه بند است بگذار.

۲۵ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بطرف پیش بگذار.

۲۶ و دو حلقهٔ زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار.

۲۷ و دو حلقهٔ دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زبر زنار ایفود بگذار.

۲۸ و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوارلاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تا سینه بند از ایفود جدا نشود.

۲۹ و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائماً بردارد.

۳۰ و اوریم و تُمّیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائماً متحمل شود.

۳۱ و ردای ایفود را تماماً از لاجورد بساز.

۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد، و حاشیهٔ گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تا دریده نشود.

۳۳ و در دامنش انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، و زنگولهای زرین درمیان آنها به هر طرف.

۳۴ زنگولهٔ زرین و اناری و زنگولهٔ زرین و اناری گرداگرد دامن ردا.

۳۵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد.

۳۶ و تنکه ای از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسییت برای یهوه نقش کن.

۳۷ و آن را به نوار لاجوردی ببند تا به عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود.

۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف می نمایند، در همهٔ هدایای مقدس ایشان متحمل شود و آن دائماً بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند.

۳۹ و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه ای از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت طراز بساز.

۴۰ و برای پسران هارون پیراهنها بساز و بجهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز بجهت عزت و زینت.

۴۱ و برادرخود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهانت کنند.

۴۲ و زیر جامه های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمربند تا ران برسد،

۴۳ و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمهٔ اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است.

۲۹

۱ و این است کاری که بدیشان می کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهانت کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیر،

۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز.

۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذران.

۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع آورده، ایشان را به آنها غسل ده،

۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفو را بر وی ببند.

۶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار،

۷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن.

۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنها بپوشان.

۹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمربندها ببند و عمامه ها را بر ایشان بگذار و کهانت برای ایشان فریضهٔ ابدی خواهد بود. پس هارون، و پسرانش را تخصیص نما.

۱۰ و گوساله را پیش خیمهٔ اجتماع برسان، هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند.

۱۱ و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح کن.

۱۲ و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز.

۱۳ و همهٔ پیه را که احشا را می پوشاند، و سفیدی که بر جگراست، و دو گُرده را با پیهی که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان.

۱۴ اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است.

۱۵ و یک قوچ بگیر و هارون و پسرانش، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.

۱۶ و قوچ را ذبح کرده، خویش را بگیر و گرداگرد مذبح بپاش.

۱۷ و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا و پاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه ها و سرش بنه.

۱۸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است.

۱۹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.

۲۰ و قوچ را ذبح کرده، از خونش بگیر و به نرمهٔ گوش راست هارون، و به نرمهٔ گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گرداگرد مذبح بپاش.

۲۱ و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی بپاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند.

۲۲ پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند، و سفیدی جگر، و دو گُرده و پیهی که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانیِ تخصیص است.

۲۳ و یک گِردهٔ نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبد نان فطیر را که به حضور خداوند است،

۲۴ و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان.

۲۵ و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است.

۲۶ و سینهٔ قوچ قربانیِ تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آن حصهٔ تو می باشد.

۲۷ و سینهٔ جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانیِ تخصیصِ هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای.

۲۸ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضهٔ ابدی خواهد بود، زیراکه هدیهٔ رفیعه است و هدیهٔ رفیعه از جانب بنی اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود.

۲۹ و رخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند.

۳۰ هفت روز، آن کاهن که جانشین او می باشد. از پسرانش و به خیمهٔ اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را بپوشد.

۳۱ و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب پز کن.

۳۲ و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبد است، به در خیمهٔ اجتماع بخورند.

۳۳ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.

۳۴ و اگر چیزی از گوشت هدیهٔ تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.

۳۵ همچنان به هارون و پسرانش عل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما.

۳۶ و گوسالهٔ قربانی گناه را هر روز بجهت کفاره ذبح کن.

۳۷ و مذبح را طاهر ساز به کفاره ای که بر آن می کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود.

۳۸ هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدّس ساز، و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. هرکه مذبح را لمس کند، مقدّس باشد.

۳۹ و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دو برهٔ یکساله. هر روز پیوسته

۴۰ یک بره را در صبح ذبح کن، و برهٔ دیگر را در عصر ذبح نما.

۴۱ و ده یک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیهٔ ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود.

۴۲ و برهٔ دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیهٔ صبح و موافق هدیهٔ ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد.

۴۳ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات می کنم تا آنجا به تو سخن گویم.

۴۴ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می کنم، تا از جلال من مقدس شود.

۴۵ و خیمهٔ اجتماع و مذبح را مقدس می کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می کنم تا برای من کهانت کنند.

۴۶ و درمیان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می باشم.

۴۷ و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده ام، تا درمیان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

۳۰

۱ و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطیم بساز.

۲ طولش ذارعی باشد، و عرضش ذارعی، یعنی مربع باشد، و بلندی اش دو ذارع، و شاخهایش از خودش باشد.

۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش را و تاجی از طلا گرداگردش بساز.

۴ و دو حلقهٔ زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه ها باشد برای عصاها، تا آن را بدانها بردارند.

۵ و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان.

۶ و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می کنم، بگذار.

۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می آراید، آن را بسوزاند.

۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد.

۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه ای بر آن مگذرانید، و هدیهٔ ریختنی بر آن مریزید.

۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.

۱۱ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:

۱۲ وقتی که شمارهٔ بنی اسرائیل را بر حسب شمرده شدگان ایشان می گیری، آنگاه هرکس فدیهٔ جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می شماری، مبادا درحین شمردن ایشان، وبایی در ایشان حادث شود.

۱۳ هرکه به سوی شمرده شدگان می گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیهٔ خداوند است.

۱۴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که بسوی شمرده شدگان بگذرد، هدیهٔ خداوند را بدهد.

۱۵ دولتمند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه ای برای کفارهٔ جانهای خود به خداوند می دهند.

۱۶ و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمهٔ اجتماع بده، تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.

۱۷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت:

۱۸ حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه اش از برنج و آن را درمیان خیمۀ اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز.

۱۹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند.

۲۰ هنگامی که به خیمۀ اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند،

۲۱ آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلاً بعد نسل فریضۀ ابدی باشد.

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۳ و تو عطریات خالص بگیر، از مُرّ چکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دویست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دویست و پنجاه مثقال.

۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین.

۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد.

۲۶ و خیمۀ اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن.

۲۷ و خوان با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخور را،

۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همۀ اسبابش، و حوض را با پایه اش.

۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هرکه آنها را لمس نماید مقدس باشد.

۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهانت کنند.

۳۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما.

۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدّس است و نزد شما مقدّس خواهد بود.

۳۳ هرکه مثل آن ترکیب نماید، و هرکه چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی مَیعه و اظفار و قِنّه و از این عطریات با ندرساف حصه ها مساوی باشد.

۳۵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس.

۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمۀ اجتماع ، جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد.

۳۷ و موافق ترکیب این که بخور می سازی دیگری برای خود مسازید، نزد تو برای خداوند مقدس باشد.

۳۸ هرکه مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.

۳۱

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ آگاه باش بَصَلْئیل بن اوری بن ور را از سرط یهودا به نام خوانده ام.

۳ و او را به روح خدا پرساخته ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری،

۴ برای اختراع مُخْتَرَعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند.

۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید.

۶ و اینک من، اُهُولیاب بن اخیسامَک را از سبط دان، انباز او ساخته ام، و در دل همۀ دانا دلان حکمت بخشیده ام، تا آنچه را به تو امر فرموده ام، بسازند.

۷ خیمۀ اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه،

۸ و خوان و اسبابش، و چراغدان طاهر و همۀ اسبابش و مذبح بخور،

۹ و مذبح قربانی سوختنی و همۀ اسبابش، و حوض وپایه اش،

۱۰ و لباس خدمت و لباس مقدّس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهانت،

۱۱ و روغن مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، بسازند.

۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۳ و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سَبَّت های مرا نگاه دارید. زیرا که این درمیان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می کنم.

۱۴ پس سَبَّت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هرکه آن را بی حرمت کند، هر آینه کشته شود، و هرکه در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود.

۱۵ شش روز کارکرده شود، و در روز هفتم سَبَّت آرام و مقدس خداوند است. هرکه در روز سَبَّت کار کند، هر آینه کشته شود.

۱۶ پس بنی اسرائیل سَبَّت را نگاه بدارند، نسلاً بعد نسل سَبَّت را به عهد ابدی مَرعیّ دارند.

۱۷ این درمیان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیراکه در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.

۱۸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا بپایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

۳۲

۱ و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده، وی را گفتند: برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است.

۲ هارون بدیشان گفت: گوشواره های طلا را که درگوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.

۳ پس تمامی قومْ گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند.

۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوسالهٔ ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: ای اسرائیل این خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.

۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: فردا عید یهوه می باشد.

۶ و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب بر پا شدند.

۷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای، فاسد شده اند.

۸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده ام، انحراف ورزیده، گوسالهٔ ریخته شده برای خویشتن ساخته اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده اند.

۹ و خداوند به موسی گفت: این قوم را دیده ام و اینک قوم گردنکش می باشند.

۱۰ و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.

۱۱ پس موسی نزد یهوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده ای، مشتعل شده است؟

۱۲ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد، و از این قصد بدیِ قوم خویش رجوع فرما.

۱۳ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیاد آور که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که دربارهٔ آن سخن گفته ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابدالآباد.

۱۴ پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

۱۵ آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود.

۱۶ و لوح ها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشتهٔ خدا بود، منقوش بر لوح ها.

۱۷ و چون یوشع آواز قوم را که می خروشیدند شنید، به موسی گفت: در اردو صدای جنگ است.

۱۸ گفت: صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مُغَنّیان را من می شنوم.

۱۹ و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسد، و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست.

۲۰ و گوساله ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید.

۲۱ و موسی به هارون گفت: این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟

۲۲ هارون گفت: خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی می باشند.

۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مَرد، موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی دانیم او را چه شده.

۲۴ بدیشان گفتم هرکه را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.

۲۵ و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان درمیان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود، ۲۶ آنگاه موسی به دروازهٔ اردو ایستاده، گفت: هرکه به طرف خداوند باشد، نزد من آید. پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند.

۲۷ او بدیشان گفت: یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: هرکس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازهٔ اردو آمد و رفت کند، و هرکس برادر خود و دوست خویش و همسایهٔ خود را بکشد.

۲۸ و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.

۲۹ و موسی گفت: امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید حتی هرکس به پسر خود و به برادرخویش؛ تا امروز شما را برکت دهد.

۳۰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: شما گناهی عظیم کرده اید. اکنون نزد خداوند بالا می روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.

۳۱ پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته اند.

۳۲ الآن هرگاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته ای، محو ساز.

۳۳ خداوند به موسی گفت: هرکه گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم.

۳۴ و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته ام، راهنمایی کن، اینک فرشتهٔ من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.

۳۵ و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

۳۳

۱ و خداوند به موسی گفت: روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته ام آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد.

۲ و فرشته ای پیش روی تو می فرستم، و کنعانیان و اَموریان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد

۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است ؛ زیرا که درمیان شما نمی آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.

۴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود ننهاد.

۵ و خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه ای در میان تو آیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.

۶ پس بنی اسرائیل   زیورهای خود را از جَبَل حوریب از خود بیرون کردند.

۷ و موسی خیمهٔ خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمهٔ اجتماع» نامید. و واقع شد که هرکه طالب یهوه می بود، به خیمهٔ اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می رفت.

۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می رفت، تمامی قوم برخاسته، هریکی به در خیمهٔ خود می ایستاد، و در عقب موسی می نگریست تا داخل خیمه می شد.

۹ و چون موسی به خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می ایستاد، و خدا با موسی سخن می گفت.

۱۰ و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می دیدند، همهٔ قوم برخاسته، هرکس به در خیمهٔ خود سجده می کرد.

۱۱ و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن می گوید. پس به اردو بر می گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی آمد.

۱۲ و موسی به خداوند گفت: اینک تو به من می گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که می فرستی. و تو گفته ای، تو را به نام می شناسم، و ایضاً در حضور من فیض یافته ای.

۱۳ الآن اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می باشند.

۱۴ گفت: روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.

۱۵ به وی عرض کرد: هرگاه روی تو نیاید، ما را از اینجا مبر.

۱۶ زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم؟ آیا نه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمینند. ممتاز خواهیم شد.

۱۷ خداوند به موسی گفت: این کار نیز که گفته ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته ای و تو را بنام می شناسم.

۱۸ عرض کرد: مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.

۱۹ گفت: من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم، و رأفت می کنم بر هرکه رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.

۲۰ و گفت: روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.

۲۱ و خداوند گفت: اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست.

۲۲ و واقع می شود که چون جلال من می گذرد، تو را در شکاف صخره می گذارم، و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.

۲۳ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی شود.

۱ و خداوند به موسی گفت: دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی بر این لوح ها خواهم نوشت.

۲ و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.

۳ و هیچکس را تو بالا نیاید، و هیچکس نیز در تمامی کوه، دیده نشود، و گله و رمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.

۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به دست خود برداشته.

۵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا در داد.

۶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا در داد که یهوه، یهوه، خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیر احسان و رفا؛

۷ نگاه دارندۀ رحمت برای هزاران، و آمرزندۀ خطا و عصیان و گناه؛ لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پردان را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.

۸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد.

۹ و گفت: ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، مستدعی آنکه خداوند درمیان ما بیاید، زیرا که این قوم گردن کش می باشند، پس خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.

۱۰ گفت: اینک عهدی می بندم و درنظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتها کرده نشده باشد، و تمامی این قوم که تو درمیان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، هولناک است.

۱۱ آنچه را من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را خواهم راند.

۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا می روی، عهد نبندی، مبادا درمیان شما دامی باشد.

۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بتهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید.

۱۴ زنهار خدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیوراست.

۱۵ زنهار با ساکنان آن زمین عهد مبند، و الاّ از عقب خدایان ایشان زنا می کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می گذرانند، و تو را دعوت می نمایند و از قربانی های ایشان می خوری.

۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود می گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود.

۱۷ خدایان ریخته شده برای خویشتن مساز.

۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه اَبیب بخور، زیراکه در ماه ابیب از مصر بیرون آمدی.

۱۹ هرکه رحم را گشاید، از آن من است و هر نخست زادۀ ذکور از مواشی تو، چه از گاو چه از گوسفند؛

۲۰ و برای نخست زادۀ الاغ، بره ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی، گردنش را بشکن. و هر نخست زاده ای از پسرانت را فدیه بده. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود.

۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سَبَّت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سَبَّت را نگاه دار.

۲۲ و عید هفته ها را نگاه دار، یعنی عید نوبر حصاد گندم و عید جمع در تحویل سال.

۲۳ سالی سه مرتبه همۀ ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند.

۲۴ زیرا که امتها را از پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید. و هنگامی که در هر سال سه مرتبه می آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد.

۲۵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران، و قربانی عید فِصَح تا صبح نماند.

۲۶ نخستین نوبر زمین خود را به خانۀ یهوه، خدای خود، بیاور. و بزغاله را در شیر مادرش مپز.

۲۷ و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیراکه به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته ام.

۲۸ و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.

۲۹ و چون موسی از کوه سینا بزیر می آمد، و دو لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بزیر می آمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهرۀ وی می درخشید.

۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می درخشد. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند.

۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همۀ سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت.

۳۲ و بعد از آن همهٔ بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود.

۳۳ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید.

۳۴ و چون موسی به حضور خداوند داخل می شد که با وی گفتگو کند. نقاب را برمی داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل می گفت.

۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را می دیدند که پوست چهرهٔ او می درخشد. پس موسی نقاب را به روی خود باز می کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می رفت.

۳۵

۱ و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرد، بدیشان گفت: این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی:

۲ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سَبَّتِ آرامیِ مقدس خداوند برای شماست؛ هرکه در آن کاری کند، کشته شود،

۳ در روز سَبَّت آتش در همهٔ مسکنهای خود میفروزید.

۴ و موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: این است امری که خداوند فرموده، و گفته است:

۵ از خودتان هدیه ای برای خداوند بگیرید. هرکه از دل راغب است، هدیهٔ خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد،

۶ و از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز،

۷ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم،

۸ و روغن برای روشنایی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر،

۹ و سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند.

۱۰ و همهٔ دانادلان از شما بیایند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند.

۱۱ مسکن و خیمه اش و پوشش آن و تکمه هایش و تخته هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش،

۱۲ و تابوت و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر،

۱۳ و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان تَقْدِمِه،

۱۴ و چراغدان برای روشنایی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای روشنایی،

۱۵ و مذبح بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، پردهٔ دروازه برای درگاه مسکن،

۱۶ و مذبح قربانی سوختنی و شبکهٔ برنجین آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه اش،

۱۷ و پرده های صحن و ستونهایش و پایه های آنها و پردهٔ دروازهٔ صحن،

۱۸ و میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آنها،

۱۹ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش را تا کهانت نمایند.»

۲۰ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل ازحضور موسی بیرون شدند.

۲۱ و هرکه دلش او را ترغیب کرد، و هرکه روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیهٔ خداوند را برای کار خیمهٔ اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آوردند.

۲۲ مردان و زنان آمدند، هرکه از دل راغب بود، و حلقه های بینی و گوشواره ها و انگشتریها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هرکه هدیهٔ طلا برای خداوند گذرانیده بود.

۲۳ و هرکسی که لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز نزد او یافت شد، آنها را آورد.

۲۴ هرکه خواست هدیهٔ نقره و برنج بیاورد، هدیهٔ خداوند را آورد، و هرکه چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد او یافت شد، آن را آورد.

۲۵ و همهٔ زنان دانادل به دستهای خود می ریشتند، و رشته شده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک، آوردند.

۲۶ و همهٔ زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز می رشتند.

۲۷ و سروران، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند آوردند.

۲۸ و عطریات و روغن برای روشنایی و برای مسح و برای بخور معطر.

۲۹ و همهٔ مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیلهٔ موسی ساخته شود، برای خداوند به ارادهٔ دل آوردند.

۳۰ و موسی بنی اسرائیل را گفت: آگاه باشید که خداوند بَصَلْئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام دعوت کرده است،

۳۱ و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پر ساخته،

۳۲ و برای اختراع مختراعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج،
۳۳ و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تا هر صنعت هنری را بکند.
۳۴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اُهُولیاب بن اخیسامک را از سبط دان،
۳۵ و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

۳۶

۱ و بصلئیل و اهولیاب و همهٔ دانا دلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمتِ قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.
۲ پس موسی، بصلئیل و اهولیاب و همهٔ دانادلانی که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آن را در دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیایند، دعوت کرد.
۳ و همهٔ هدایایی را که بنی اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی می آورند.
۴ و همهٔ دانایانی که هرگونه کار قدس را می ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می بود، آمدند.
۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آورند.
۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند. پس قوم از آوردن باز داشته شدند.
۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.
۸ پس همهٔ دانا دلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پردهٔ مسکن را ساختند، از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.
۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همهٔ پرده ها را یک اندازه بود.
۱۰ و پنج پرده را با یکدیگر بپیوست، و پنج پرده را با یکدیگر بپیوست،
۱۱ و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت، و همچنین در لب پردهٔ بیرونی در پیوستگی دوم ساخت.
۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده ای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت و مادگیها مقابل یکدیگر بود.
۱۳ و پنجاه تکمه زرین ساخت، و پرده ها را به تکمه ها با یکدیگر بپیوست، تا مسکن یک باشد.
۱۴ و پرده ها از پشم بز ساخت بجهت خیمه ای که بالای مسکن بود، آنها را پانزده پرده ساخت.
۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع، و یازده پرده را یک اندازه بود.
۱۶ و پنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا.
۱۷ و پنجاه مادگی برکنار پرده ای که در پیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پردهٔ در پیوستگی دوم.
۱۸ و پنجاه تکمهٔ برنجی برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد.
۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زبر آن از پوست خز.
۲۰ و تختهای قایم از چوب شطیم برای مسکن ساخت.
۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
۲۲ هر تخته را دو زبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همهٔ تخته های مسکن را ساخت،
۲۳ و تخته های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی،
۲۴ و چهل پایهٔ نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایهٔ زیر تخته ای برای دو زبانه اش، و دو پایه زیر تختهٔ دیگر برای دو زبانه اش.
۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت.
۲۶ و چهل پایهٔ نقرهٔ آنها را یعنی دو پایهٔ زیر یک تخته ای و دو پایهٔ زیر تختهٔ دیگر.
۲۷ و برای مؤخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت.
۲۸ و دو تخته برای گوشه های مسکن در هر دو جانبش ساخت.
۲۹ و از زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.
۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر تخته.
۳۱ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن،

۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های مؤخر جانب غربی مسکن.

۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا درمیان تخته ها از سرتاسر بگذرد.

۳۴ تخته ها را به طلا پوشانید، و حلقه های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید.

۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نسا ماهر ترتیب داد.

۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلابهای آن از طلا بود، و برای آنها چهار پایهٔ نقره ریخت.

۳۷ و پرده ای برای دروازهٔ خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساخت.

۳۸ و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایهٔ آنها از برنج بود.

۳۷

۱ و بَصلئیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع و نیم.

۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.

۳ و چهار حلقهٔ زرین برای چهار قایمه اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.

۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.

۵ و عصاها را در حلقه ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت.

۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.

۷ و دو کروبی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت.

۸ یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت.

۹ و کروبیان بالهای خود را بر زیر آن پهن می کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می بود، یعنی رویهای کروبیان به جانب کرسی رحمت می بود.

۱۰ و خوان را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم.

۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت.

۱۲ و حاشیه ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت.

۱۳ و چهار حلقهٔ زرین برایش ریخت، و حلقه ها را بر چهار گوشه ای که برچهار قایمه اش بود گذاشت.

۱۴ و حلقه ها مقابل حاشیه بود، تا خانه های عصاها باشد، برای برداشتن خوان.

۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان.

۱۶ و ظروفی را که بر خوان می بود از صحنها و کاسه ها و پیاله ها و جامهایش که بدانها هدایای ریختنی می ریختند، از طلای خالص ساخت.

۱۷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه اش و شاخه هایش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود.

۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخهٔ چراغدان از یک طرف، و سه شاخهٔ چراغدان از طرف دیگر.

۱۹ و سه پیالهٔ بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیالهٔ بادامی و سیبی و گلی بر شاخهٔ دیگر، و همچنین برای شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آمد.

۲۰ و بر چراغدان چهار پیالهٔ بادامی با شیبها و گلهای آن.

۲۱ و سیبی زیر دو شاخهٔ آن، و سیبی زیر دو شاخهٔ آن، و سیبی زیر دو شاخهٔ آن، برای شش شاخه ای که از آن بیرون می آمد.

۲۲ سیبهای آنها و شاخه های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص.

۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سینیهایش را از طلای خالص ساخت.

۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همهٔ اسبابش ساخت.

۲۵ و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخهایش از همان بود.

۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گرداگردش، و شاخهایش، و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت.

۲۷ و دو حلقهٔ زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه اش بر دو طرفش ساخت، تا خانه های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها.

۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.

۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

۳۸

۱ و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع.

۲ و شاخهایش را بر چهار گوشه اش ساخت. شاخهایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.
۳ و همهٔ اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازها و کاسه ها و چنگالها و مِجْمَرها و همهٔ ظروفش را از برنج ساخت.
۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیه اش بطرف پایین تا نصفش برسد.
۵ و چهار حلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تا خانه های عصاها باشد.
۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج بپوشانید.
۷ و عصاها را در حلقه ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت.
۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه اش را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع برای خدمت جمع می شدند.
۹ و صحن را ساخت که برای سرف جنوبی به سمت یمانی، پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده صد ذراعی بود.
۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای از نقره.
۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
۱۲ و برای طرف غربی، پرده های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود.
۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود.
۱۴ و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
۱۵ و برای طرف دیگر دروازهٔ صحن از این طرف و از آن طرف پرده ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.
۱۶ همهٔ پرده های صحن به هر طرف از کتان نازک تابیده شده بود.
۱۷ و پایه های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود.
۱۸ و پردهٔ دروازهٔ صحن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بود. صولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق پرده های صحن.
۱۹ و ستونهای آنها چهار، و پایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود.
۲۰ و همهٔ میخهای مسکن و صحن، به هر طرف از برنج بود.
۲۱ این است مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتاماربن هارون کاهن حساب آن گرفته شد.
۲۲ و سصلئیل بن اوری بن حور از سبط یهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود بساخت.
۲۳ و با وی اُهُولیاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک.
۲۴ و تمام طلایی که در کارصرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود.
۲۵ و نقرهٔ شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس.
۲۶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۲۷ و اما آن صد وزنهٔ نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه.
۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت.
۲۹ و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهار صد مثقال بود.
۳۰ و از آن پایه های دروازهٔ خیمهٔ اجتماع و مذبح برنجین، و شبکهٔ برنجین آن و همهٔ اسباب مذبح را ساخت.
۳۱ و پایه های دروازهٔ صحن و همهٔ میخهای مسکن و همهٔ میخهای گرداگرد صحن را.

۳۹

۱ و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.
۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغون و قرمز و کتان نازک تابیده شده، ساخت.
۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را درمیان لاجورد و ارغون و قرمز و کتان نازک به صنعت نساج ماهر ببافند.
۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد.
۵ و زنار بسته شده ای که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی اسرائیل درست کردند.
۷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۸ و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.
۹ و آن مربع بود و سینه بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وچپ دولا.
۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رسته ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رستهٔ اول.
۱۱ و رستهٔ دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید.
۱۲ و رستهٔ سوم از عین الهر و یشم و جمست.
۱۳ و رستهٔ چهارم از زبرجد و جزع و یشب در ترصیعهٔ خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.
۱۴ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند.
۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقهٔ زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند.
۱۷ و آن دو زنجیر تابیده شدهٔ زرین را در دو حلقه ای که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند.
۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود در پیش نصب کردند.
۱۹ و دو حلقهٔ زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کناری که بر طرف اندرونی ایفود بود.
۲۰ و دو حلقهٔ زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۲۲ و ردای ایفود را از صنعت نساج، تماماً لاجوردی ساخت.
۲۳ و دهنه ای در وسط ردا بود، مثل دهنهٔ زره با حاشیه ای گرداگرد دهنه تا دریده نشود.
۲۴ و بر دامن ردا، انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده شده ساختند.
۲۵ و زنگوله ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله ها را درمیان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گرداگردش در میان انارها.
۲۶ و زنگوله ای و اناری، و زنگوله ای و اناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۲۷ و پیراهنها را برای هارون و پسرانش از کتان نازک از صنعت نساج ساختند.
۲۸ و عمامه را از کتان نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک، و زیر جامه های کتانی را از کتان نازک تابیده شده.
۲۹ و کمربند را از کتان نازک تابیده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۳۰ و تنگهٔ افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن کتابتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه.
۳۱ و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امرفرموده بود.
۳۲ پس همهٔ کار مسکن خیمهٔ اجتماع تمام شد، و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند.
۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همهٔ اسبابش و تکمه ها و تخته ها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش.
۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر.
۳۵ و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت.
۳۶ و خوان و همهٔ اسبابش و نان تَقْدِمِه.
۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همهٔ اسبابش، و روغن برای روشنایی.
۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازهٔ خیمه.
۳۹ و مذبح برنجین و شبکهٔ برنجین آن، و عصاهایش و همهٔ اسبابش و حوض و پایه اش.
۴۰ و پرده های صحن و ستونها و پایه هایش و پردهٔ دروازهٔ صحن، و طنابهایش و میخهایش و همهٔ اسباب خدمت مسکن برای خیمهٔ اجتماع.
۴۱ ورختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهانت نمایند.
۴۲ موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، بنی اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند.
۴۳ و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

۴۰

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ در غُرّهٔ ماه اول مسکن خیمهٔ اجتماع را برپا نما.
۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن.

۴ و خوان را درآورده، چیزهایی را که می باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن.

۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پردهٔ دروازه را بر مسکن بیاویز.

۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازهٔ مسکن خیمهٔ اجتماع بگذار.

۷ و حوض را درمیان خیمهٔ اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز.

۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پردهٔ دروازهٔ صحن را بیاویز.

۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همهٔ اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود.

۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همهٔ اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. مذبح، قدس اقداس خواهد بود.

۱۱ و حوض را با پایه اش مسح نموده، تقدیس کن.

۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده.

۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهانت کند.

۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنها بپوشان.

۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهانت نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.

۱۶ پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد.

۱۷ و واقع شد در غُرّهٔ ماه اول از سال دوم که مسکن برپاشد،

۱۸ و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد، و پشت بندهایش را گذاشت، و ستونهایش را برپا نمود،

۱۹ و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زبر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.

۲۰ و شهادت را گرفته، آن را در تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت.

۲۱ و تابوت را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۲ و خوان را در خیمهٔ اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد.

۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۴ و چراغدان را در خیمهٔ اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد.

۲۵ و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۶ و مذبح زرین را در خیمهٔ اجتماع ، پیش حجاب نهاد.

۲۷ و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۸ و پردهٔ دروازهٔ مسکن را آویخت.

۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازهٔ مسکن خیمهٔ اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۳۰ و حوض را درمیان خیمهٔ اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت.

۳۱ و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند.

۳۲ وقتی که به خیمهٔ اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۳۳ و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پردهٔ دروازهٔ صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

۳۴ آنگاه ابر، خیمهٔ اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.

۳۵ و موسی نتوانست به خیمهٔ اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.

۳۶ و چون ابر از بالای مسکن برمی خاست، بنی اسرائیل در همهٔ مراحل خود کوچ می کردند.

۳۷ و هرگاه ابر برنمی خاست، تا روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب آتش بر آن می بود، درنظر تمامی خاندان اسرائیل، در همهٔ منازل ایشان. .

کتاب لاویان

۱

۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمهٔ اجتماع خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید.

۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نر بی عیب بگذارند، و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود.

۴ و دست خود را بر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند.

۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کَهَنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمهٔ اجتماع است بپاشند.

۶ و پوست قربانی سوختنی را بکَنَد و آن را قطعه قطعه کند.

۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، هیزم بر آتش بچینند.

۸ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند.

۱۰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را نر بی عیب بگذراند.

۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خویش را به اطراف مذبح بپاشند.

۱۲ و آن را با سرش و پیه اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند.

۱۳ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و برمذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۱۴ و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بگذراند.

۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خونش بر پهلوی مذبح افشرده شود.

۱۶ و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد.

۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۲

۱ و هرگاه کسی قربانی هدیهٔ آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد.

۲ و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهنان را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد.

۳ و بقیهٔ هدیهٔ آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.

۴ و هرگاه قربانی هدیهٔ آردی پخته شده ای در تنور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گِرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد.

۵ و اگر قربانی تو هدیهٔ آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد.

۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیهٔ آردی است.

۷ و اگر قربانی تو هدیهٔ آردی تابه باشد از آرد نرم با روغن ساخته شود.

۸ و هدیهٔ آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاور، و آن را پیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد.

۹ و کاهن از هدیهٔ آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند.

۱۰ و بقیهٔ هدیهٔ آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.

۱۱ و هیچ هدیهٔ آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیر مایه و عسل را برای هدیهٔ آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید.

۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیارند.

۱۳ و هر قربانی هدیهٔ آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیهٔ آردی خود باز مدار، با هر قربانی خود نمک بگذران.

۱۴ و اگر هدیهٔ آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شدهٔ به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیهٔ آردی نوبرهای خود بگذران.

۱۵ و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیهٔ آردی است.
۱۶ و کاهن یاگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیهٔ آتشین بجهت خداوند است.

۳

۱ و اگر قربانی او ذبیحهٔ سلامتی باشد، اگر از رمه بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضورخداوند بگذراند.
۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کَهَنه خون را به اطراف مذبح بپاشند.
۳ و از ذبیحهٔ سلامتی، هدیهٔ آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاست.
۴ و دو گُرده و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است. و سفیدی را که بر جگر است، با گُرده ها جدا کند.
۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.
۶ و اگر قربانی او برای ذبیحهٔ سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نر یا مادهٔ بی عیب بگذراند.
۷ اگر بره ای برای قربانی خود بگذراند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند.
۹ و از ذبیحهٔ سلامتی هدیهٔ آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پیه اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصعص جدا کند، و پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که براحشاست.
۱۰ و دو گُرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیهٔ آتشین بجهت خداوند است.
۱۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.
۱۳ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمهٔ اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند.
۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیهٔ آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذراند، پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست.
۱۵ و دو گُرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیهٔ آتشین برای عطر خوشبو است. تمامی پیه از آن خداوند است.
۱۷ این قانون ابدی در همهٔ پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.

۴

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهواً گناه کند، در هرکدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هر یک از آنها عمل کند،
۳ اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله ای بی عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند بگذراند.
۴ و گوساله را به در خیمهٔ اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضورخداوند ذبح نماید.
۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمهٔ اجتماع آورد.
۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد.
۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه های مذبح بخور معطر که در خیمهٔ اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد، و همهٔ خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به در خیمهٔ اجتماع است بریزد.
۸ و تمامی پیه گوسالهٔ قربانی گناه، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاست از آن بردارد.
۹ و دو گُرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۱۰ چنانکه از گاو ذبیحهٔ سلامتی برداشته می شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند.
۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش،
۱۲ یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر را می ریزند ببرد، و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می ریزند سوخته شود.
۱۳ و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهواً گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند،
۱۴ چون گناهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله ای از رمه برای قربانی گناه بگذرانند و آن را پیش خیمهٔ اجتماع بیاورند.
۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود.

۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمهٔ اجتماع درآورد.

۱۷ و کاهن انگشت خود را درخون فرو برد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد.

۱۸ و قدری از خون را بر شاخهای مذبح که به حضور خداوند در خیمهٔ اجتماع است بگذارد، و همهٔ خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد در خیمهٔ اجتماع است بریزد.

۱۹ و همهٔ پیهٔ آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند.

۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوسالهٔ قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد.

۲۱ و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوسالهٔ اول را سوزانید. این قربانی گناه جماعت است.

۲۲ و هرگاه رئیس گناه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یهوه خدای خود سهواً بکند و مجرم شود،

۲۳ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بی عیب برای قربانی خود بیاورد.

۲۴ و دست خود را بر سر بز بنهد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گناه است.

۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خونش را بر بنیان مذبح و سوختنی بریزد.

۲۶ و همهٔ پیه آن را مثل پیه ذبیحهٔ سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گناهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۲۷ و هرگاه کسی از اهل زمین سهواً گناه ورزد و کاری را که نباید کرد از همهٔ نواهی خداوند بکند و مجرم شود،

۲۸ چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز مادهٔ بی عیب بجهت گناهی که کرده است بیاورد.

۲۹ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناه را درجای قربانی سوختنی ذبح نماید.

۳۰ و کاهن قدری از خونش را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همهٔ خونش را بر بنیان مذبح بریزد.

۳۱ و همهٔ پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذبیحهٔ سلامتی جدا می شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۳۲ و اگر برای قربانی خود بره ای بجهت قربانی گناه بیاورد آن را مادهٔ بی عیب بیاورد.

۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و آن را برای قربانی گناه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می شود ذبح نماید.

۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همهٔ خونش را بنیان مذبح بریزد.

۳۵ و همهٔ پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه برهٔ ذبیحهٔ سلامتی جدا می شود، و کاهن آن را بر مذبح بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۵

۱ و اگر کسی گناه ورزد و آواز قسم را بشنود و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گناهْ او را متحمل خواهد بود.

۲ یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خوده لاشِ وحشِ نجس، خواه لاشِ بهیمهٔ نجس، خواه لاشِ حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می باشد.

۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هرنجاست او که به آن نجس می شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود.

۴ و اگر کسی غفلتاً به لبهای خود قسم خورَد رای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلتاً قسم خورَد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هرکدام که باشد مجرم خواهد بود.

۵ و چون در هرکدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید

۶ و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده ای از گله بره ای یا بزی بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهش را کفاره خواهد کرد.

۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.

۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است، اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند،

۹ و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذبح بپاشد، و باقی خون بر بنیان مذبح افشرده شود. این قربانی گناه است.

۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۱۱ و اگر دستش به دو فاخته یا دو وجهٔ کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گناهی که کرده است، ده یک ایفهٔ آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن ننهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است.

۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی گناه است.

۱۳ و کاهن برای وی گناهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزید، خواهد شد، و مثل هدیهٔ آردی از آن کاهن خواهد بود.
۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۱۵ اگر کسی خیانت ورزد، و دربارهٔ چیزهای مقدس خداوند سهواً گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی عیب از گله نزد خداوند موافق برآوُرد و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاوَرَد، و این قربانی جرم است.
۱۶ و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است، عوض بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد.
۱۷ و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواهیِ خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود.
۱۸ و قوچی بی عیب از گله موافقِ بر آوُرد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد.
۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم می باشد.

۶

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، دربارهٔ امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید،
۳ یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند.
۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید.
۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد.
۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن.
۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»
۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۹ هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند.
۱۰ و کاهن لباس کتان خود را بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد.
۱۱ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.
۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند،
۱۳ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.
۱۴ و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذرانند.
۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیهٔ آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیهٔ آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند.
۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند.
۱۷ با خمیر مایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده ام، این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم.
۱۸ جمیع ذکوران از پسران هارون آن را بخورند. این فریضهٔ ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.
۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۰ این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذرانند، ده یک ایفهٔ آرد نرم برای هدیهٔ آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام،
۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذران.
۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذراند. این است فریضه ابدی که تمامش نزد خداوند سوخته شود.

۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تماماً سوخته شود و خرده نشود.

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۵ هارون گناه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح می شود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است.

۲۶ و کاهنی که آن را برای گناه می گذراند آن را بخورد، در مکان مقدّس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود.

۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدّس شود، و اگر خونش بر جامه ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است. در مکان مقدّس بشوی.

۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده، و به آب شسته شود.

۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است.

۳۰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفاره خورده نشود، به آتش سوخته شود.

۷

۱ و این است قانون قربانی جرم؛ این قدس اقداس است.

۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خونش را به اطراف مذبح بپاشند.

۳ و از آن همه پیه اش را بگذارند، دنبه و پیه که احشا را می پوشاند.

۴ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گُرده ها جدا کند.

۵ و کاهن آنها را برای هدیهٔ آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است.

۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدّس خورده شود. این قدس اقداس است.

۷ قربانی جرم مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن او خواهد بود.

۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگاه دارد.

۹ و هر هدیهٔ آردی که در تنور پخته شود و هرچه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود.

۱۰ و هرهدیهٔ آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همهٔ پسران هارون بی تفاوت یکدیگر خواهد بود.

۱۱ و این است قانون ذبیحهٔ سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند.

۱۲ اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با ذبیحهٔ تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذراند.

۱۳ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذراند.

۱۴ و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیهٔ افراشتنی نزد خداوند بگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحهٔ سلامتی را می پاشد خواهد بود.

۱۵ و گوشت ذبیحهٔ تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد.

۱۶ و اگر ذبیحهٔ قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحهٔ خود را می گذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.

۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود .

۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحهٔ سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد.

۱۹ و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد.

۲۰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحهٔ سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.

۲۱ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحهٔ سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۳ بنی اسرائیل راخطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید.

۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می شود، لیکن هرگز خورده نشود.

۲۵ زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیهٔ آتشین برای خداوند می گذرانند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود منقطع شود.

۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همهٔ مسکنهای خود مخورید.

۲۷ هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.

۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۹ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هرکه ذبیحهٔ سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحهٔ سلامتی خود نزد خداوند بیاورد.

۳۰ به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود.
۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.
۳۲ و ران راست را برای هدیهٔ افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید.
۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذبیحهٔ سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حِصِّهٔ وی خواهد بود.
۳۴ زیرا سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضهٔ ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.
۳۵ این است حصهٔ مسح هارون و حصّهٔ مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهانت کنند.
۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنی اسرائیل مسح کرد، این فریضهٔ ابدی در نسلهای ایشان است.
۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحهٔ سلامتی،
۳۸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنی اسرائیل را مأمور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذرانند در صحرای سینا.

۸

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسح و گوسالهٔ قربانی گناه و دو قوچ و سبد نان فطیر را بگیر.
۳ و تمامی جماعت را به در خیمه اجتماع جمع کن.
۴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به در خیمه اجتماع جمع شدند.
۵ و موسی به جماعت گفت: این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.
۶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد.
۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمربند را بر او بست، و او را به ردا ملبس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنّار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت.
۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تُمّیم را در سینه بند بگذارد.
۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه در پیش آن تَنْکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۱۰ و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود.
۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید.
۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.
۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهنها را پوشانید و کمربند ها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۱۴ پس گوسالهٔ قربانی گناه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوسالهٔ قربانی گناه نهادند.
۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید.
۱۶و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گُردهٔ و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید.
۱۷ و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.
۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.
۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه ها و چربی را سوزانید.
۲۱ و احشا و پاچه ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید. این قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین برای خداوند بود، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.
۲۳ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او و بر شست پای راست و مالید.
۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.

۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو گُرده و پیه آنها و ران راست را گرفت.
۲۶ و از سبد نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد.
۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانید.
۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیهٔ تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود.
۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصهٔ موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود.
۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: گوشت را نزد در خیمهٔ اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبد تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند،
۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.
۳۳ و از در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد.
۳۴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنانکه خداوند امر فرموده که بشود تا برای شما کفاره گردد.
۳۵ پس هفت روز نزد در خیمه اجتماع روز و شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنین مأمور شده ام.
۳۶ و هارون و پسرانش همهٔ کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

۹

۱ و واقع شد که درروز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.
۲ و هارون را گفت: گوساله ای نرینه برای قربانی گناه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو را بی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران.
۳ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغالهٔ نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره ای و هر دو یک ساله و بی عیب برای قربانی سوختنی بگیرید.
۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحهٔ سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شدهٔ به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.
۵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.
۶ و موسی گفت: این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند برشما ظاهر خواهد شد.
۷ و موسی هارون را گفت: نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.
۸ و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوسالهٔ قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد.
۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت.
۱۰ و پیه و گُرده ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید.
۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطرافت مذبح پاشید.
۱۳ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید.
۱۴ و احشا و پاچه ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید.
۱۵ و قربانی قوم را نزدیک آورد، و بز قربانی گناه را که برای قوم بود گرفته،آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید.
۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید.
۱۷ و هدیهٔ آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید.
۱۸ و گاو و قوچ ذبیحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید.
۱۹ و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می پوشاند و گُرده ها و سفیدی جگر را.
۲۰ و پیه را بر سینه ها نهادند، و پیه را بر مذبح سوزانید.
۲۱ و هارون سینه ها و ران راست را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانید، چنانکه موسی امر فرموده بود.
۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذرانیدن قربانی گناه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزیر آمد.
۲۳ و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم رابرکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد.

۲۴ و آتش از حضورخداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی در افتادند.

۱۰

۱ و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمرهٔ خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند.

۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند.

۳ پس موسی به هارون گفت: این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت. پس هارون خاموش شد.

۴ و موسی میثائیل و الصافان، پسران عُزّیئیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.

۵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود.

۶ و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتامار را گفت: مویهای سر خود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزنید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد.

۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست. پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند.

۸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت:

۹ تو و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید، شراب و مُسْکِری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضهٔ ابدی در نسلهای شما.

۱۰ و تا درمیان مقدّس و غیر مقدّس و نجس و طاهر و تمیز دهید،

۱۱ و تا به بنی اسرائیل همهٔ فرایضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.

۱۲ و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار که باقی بودند گفت: هدیهٔ آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیرید، و آن را بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است.

۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصّهٔ تو و حصهٔ پسران توست چنانکه مأمور شده ام.

۱۴ و سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و اخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصهٔ تو و حصهٔ پسرانت داده شده است.

۱۵ ران افراشتنی و سینهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهخد بود، به فریضهٔ ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.

۱۶ و موسی بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت:

۱۷ چرا قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیراکه آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گناه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید.

۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بود.

۱۹ هارون به موسی گفت: اینک امروز قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من و اقع شده است، پس اگر امروز قربانی گناه را می خوردم آیا منظور نظر خداوند می شد؟

۲۰ چون موسی این را شنید، درنظرش پسند آمد.

۱۱

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویید: اینها حیواناتی هستند که می باید بخورد، از همه بهایمی که بر روی زمین اند.

۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده ای از بهایم، آن را بخورید.

۴ اما از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را مخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.

۵ و وَبَک زیرا نشخوار می کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.

۶ و خرگوش، زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.

۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است.

۸ از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید، اینها برای شما نجس اند.

۹ از همهٔ آنچه در آب است اینها را بخورید، هر چه پر و فلس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهرها، آنها را بخورید.

۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرها، از همۀ حشرات آب و همۀ جانورانی که در آب می باشند، اینها نزد شما مکروه باشند.
۱۱ البته نزد شما مکروه اند، از گوشت آنها مخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید.
۱۲ هر چه در آبها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود.
۱۳ و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروه اند، عقاب و استخوان خوار و نَسْرِبَحر.
۱۴ و کرکس و الشخوار به اجناس آن.
۱۵ و غُراب به اجناس آن.
۱۶ و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن.
۱۷ و بوم و غواص و بوتیمار.
۱۸ و قاز و مرغ سقا و رخم.
۱۹ و لقلق وکُلنگ به اجناس آن و هدهد و شبپره.
۲۰ و همۀ حشرات بالدار که بر چهار پا می روند برای شما مکروه اند.
۲۱ لیکن اینها را بخورید از همۀ حشرات بالدار که بر چهار پا می روند، هر کدام که بر پایهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند.
۲۲ از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دُبا به اجناس آن و حَرجَوان به اجناس آن و حَدَب به اجناس آن.
۲۳ و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه اند.
۲۴ از آنها نجس می شوید، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۵ و هرکه چیزی از لاش آنها را بر دارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
۲۶ و هر بهیمه ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هرکه آنها را لمس کند نجس است.
۲۷ و هرچه بر کف پا رود از همۀ جانورانی که بر چهار پا می روند، اینها برای شما نجس اند، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۸ و هرکه لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس اند.
۲۹ و از حشراتی که بر زمین می خزند اینها برای شما نجس اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن،
۳۰ و دَله و وَرَل و چلپاسه و کرباسه و بوقلمون.
۳۱ از جمیع حشرات اینها برای شما نجس اند: هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد،
۳۲ و بر هرچیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس طاهر خواهد بود.
۳۳ و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید.
۳۴ هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد.
۳۵ و بر هر چیزی که پاره ای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس اند و نزد شما نجس خواهند بود.
۳۶ و چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هر که لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود.
۳۷ و اگر پاره ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است.
۳۸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد.
۳۹ و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد، هرکه لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد.
۴۰ و هرکه لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هرکه لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
۴۱ و هرحشراتی که بر زمین می خزد مکروه است؛ خورده نشود.
۴۲ و هر چه بر شکم راه رود و هرچه بر چهار پا راه رود و هر چه پایهای زیاده دارد، یعنی همۀ حشراتی که برزمین می خزند، آنها را مخورید زیرا که مکروه اند.
۴۳ خویشتن را به هر حشراتی که می خزد مکروه مسازید، و خود را به آن نجس مسازید، مبادا از آنها نا پاک شوید.
۴۴ زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همۀ حشراتی که بر زمین می خزند نجس مسازید.
۴۵ زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم.
۴۶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آبها حرکت می کند و هر حیوانی که بر زمین می خزد.
۴۷ تا درمیان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

۱۲

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چو زنی آبستن شده، پسر نرینه ای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طَمث حیضش نجس باشد.

۳ و در روز هشتم گوشت غُلفهٔ او مختون شود.

۴ و سی وسه روز درخون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طُهرش تمام شود.

۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته برحسب مدت طَمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.

۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، بره ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجهٔ کبوتر یا فاخته ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.

۷ و او آن را به حضور خداوند خواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر.

۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.

۱۳

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

۲ چون شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند.

۳ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده است، و نمایِش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد.

۴ و اگر آن لکهٔ براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد.

۵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا درنظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد.

۶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد.

۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر نمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید.

۸ و کاهن ملاحظه نماید و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است.

۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند.

۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر اماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در اماس باشد،

۱۱ این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را زنده نگاه ندارد زیرا که نجس است.

۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هر جایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد،

۱۳ پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فرو گرفته است، به تطهیرآن مبتلا حکم دهد. چونکه همهٔ بدنش سفید شده است، طاهر است.

۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود نجس خواهد بود.

۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیراکه برص است.

۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید.

۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

۱۸ و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد،

۱۹ و در جای دمل اماس سفید یا لکهٔ براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید.

۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از دمل درآمده است.

۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد.

۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می باشد.

۲۳ و اگر آن لکهٔ براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد.

۲۴ و یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زندۀ آن داغ، لکۀ براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید،
۲۵ و پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر موی در لکۀ براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ در آمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.
۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکۀ براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگه دارد.
۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است.
۲۸ و اگر لکۀ براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این اماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.
۲۹ و چون مرد و یا زن، بلایی در سر و یا در زنخ داشته باشد،
۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک درآن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سَعْفَه یعنی برص سر یا زنخ است.
۳۱ و چون کاهن بلای سعفه را هفت روز نگاه دارد.
۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر از پوست ننماید،
۳۳ آنگاه موی خود را بتراشد لیکن سعفه را نتراشد و کاهن آن مبتلای سعفه را باز هفت روز نگاه دارد.
۳۴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد.
۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طاهرتش سعفه در پوست پهن شود،
۳۶ پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است.
۳۷ اما اگر درنظرش سعفه ایستاده باشد، موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.
۳۸ و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد،
۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است.
۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می باشد.
۴۱ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلع است، و طاهر میباشد.
۴۲ و اگر در سر کل و یا پیشانی کل بلای سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است، که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است.
۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر اماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد،
۴۴ او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است.
۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس.
۴۶ و همۀ روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.
۴۷ و رختی که بلای برص داشته باشد، خواه رخت پشمی خواه رخت پنبه ای،
۴۸ خواه در تار و خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، و یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود،
۴۹ اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یا در چرم، خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی، این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود.
۵۰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد.
۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد.
۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، و یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود.
۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا دررخت، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد،
۵۴ پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن را هفت روز دیگر نگاه دارد.
۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون.
۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کمرنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاده کند.

۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود، این بر آمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان.
۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، و یا هر ظرف چرمی را که شسته ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود.
۵۹ این است قانون بلای برص در رخت پشمی یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود، و یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

۱۴

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود.
۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد.
۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زندهٔ طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند.
۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند.
۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد.
۷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را بسوی صحرا رها کند.
۸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراشد، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمهٔ خود بماند.
۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.
۱۰ و در روز هشتم دو برهٔ نرینهٔ بی عیب، و یک برهٔ مادهٔ یک سالهٔ بی عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیهٔ آردی، و یک لج روغن بگیرد.
۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر می کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضو ر خداوند نزد در خیمهٔ اجتماع حاضر کند.
۱۲ و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را با آن لج روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به
حضور خداوند بجنباند.
۱۳ و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است.
۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نرمهٔ گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد.
۱۵ و کاهن قدری از لج روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد.
۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فرو برد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند بپاشد.
۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمهٔ گوش راست و بر شست دست راست و شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد.
۱۸ و بقیهٔ روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود.
۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند.
۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود.
۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک برهٔ نرینهٔ برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیهٔ آردی و یک لج روغن،
۲۲ و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود.
۲۳ و در روز هشتم آنها را نزد کاهن و به در خیمهٔ اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد.
۲۴ و کاهن برهٔ قربانی جرم و لج روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند.
۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، و بر نرمهٔ گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیر می شود بمالد.
۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد.
۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد.

۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرمهٔ گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد.

۲۹ و بقیهٔ روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند.

۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجهٔ کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند.

۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیهٔ آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.

۳۲ این است قانون کسی که بلای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.

۳۳ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

۳۴ چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می دهم داخل شوید، و بلای برص را در خانه ای از زمین ملک شما عارض گردانم،

۳۵ آنگاه صاحب خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر می آید که مثل بلا در خانه است.

۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مبادا آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود،

۳۷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه و از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گودتر بنماید،

۳۸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببند.

۳۹ و در روز هفتم باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد،

۴۰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیاندازند.

۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشد به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.

۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، بجای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود کنند.

۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند،

۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.

۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و بجای ناپاک بیرون شهر بیاندازند.

۴۶ و هر که داخل خانه شود و در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود.

۴۷ و هرکه در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید.

۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است.

۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد.

۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین برای آب روان ذبح نماید،

۵۱ و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه بپاشد.

۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید.

۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.

۵۴ این است قانون، برای هر بلای برص و برای سعفه،

۵۵ و برای برص رخت و خانه،

۵۶ و برای آماس و قوبا و لکهٔ براق.

۵۷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

۱۵

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگویید: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است.

۳ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد. این نجاست اوست.

۴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است.

۵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.

۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.

۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس نماید، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
۹ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد.
۱۰ و هرکه چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس باشد.
۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود.
۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد.
۱۴ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد.
۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی، و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد.
۱۶ و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.
۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد.
۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند.
۱۹ و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هرکه او را لمس نماید، تا شام نجس باشد.
۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد.
۲۱ و هرکه بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۲۲ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد.
۲۳ و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود.
۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیراز زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است.
۲۶ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود.
۲۷ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۲۸ و اگر از جریان خود طاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود.
۲۹ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجۀ کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.
۳۰ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند.
۳۱ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.
۳۲ این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی درآید و از آن نجس شده باشد.
۳۳ و حایض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

۱۶

۱ و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت:
۲ پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد.
۳ و با این چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله ای برای قربانی گناه، وقوچی برای قربانی سوختنی.
۴ و پیراهن کتان مقدس را بپوشد، و زیر جامۀ کتان بر بدنش باشد، و به کمربند کتان بسته شود، و به عمامۀ کتان معمم باشد. اینها درخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد.
۵ و از جماعت بنی اسرائیل دو بز نرینه برای قربانی گناه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد.
۶ و هارون گوسالۀ قربانی گناه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود اهل خانۀ خود کفاره نماید. ۷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد.
۸ و هارون برآن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل.

۹ و هارون بزی را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گناه بگذراند.
۱۰ و بزی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور خداوند زنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.
۱۱ و هارون گاو قربانی گناه را که برای خود اوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانۀ خود کفاره نماید، و گاو قربانی گناه را که برای خود اوست ذبح کند.
۱۲ و مجمری پر از زغال آتش از روز مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت از بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد.
۱۳ و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است بپوشاند، مبادا بمیرد.
۱۴ و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد.
۱۵ پس بز قربانی گناه را که برای قوم است ذبح نماید، و خونش را به اندرون حجاب بیاورد، و با خونش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد.
۱۶ و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی اسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان، و برای خیمۀ اجتماع که با ایشان در میان نجاست ایشان ساکن است، همچنین بکند.
۱۷ و هیچکس در خیمۀ اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانۀ خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد.
۱۸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و از خون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح به هر طرف بپاشد.
۱۹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنی اسرائیل تقدیس نماید.
۲۰ و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمۀ اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بز زنده نزدیک بیاورد.
۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد، و همۀ خطاهای بنی اسرائیل و همۀ تقصیرهای ایشان را با همۀ گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را بدست شخص حاضر به صحرا بفرستد.
۲۲ و بز همۀ گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند.
۲۳ و هارون به خیمۀ اجتماع داخل شود، و رخت کتان را در وقت داخل شده به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد.
۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را گذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید.
۲۵ و پیه قربانی گناه را بر مذبح بسوزاند.
۲۶ و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.
۲۷ و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند.
۲۸ و آنکه آنها را سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.
۲۹ و این برای شما فریضۀ دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار میکنید، خواه متوطن خواه غریبی که درمیان مأوا گزیده باشد.
۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گناه خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد.
۳۱ این سَبَّت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضۀ دائمی.
۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کاهنت نماید کفاره را بنماید. و رختهای کتان یعنی رختهای مقدس بپوشد.
۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمۀ اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید.
۳۴ و این است برای شما فریضۀ دائمی خواهد بود تا برای بنی اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود. پس چنانکه خداوند موسی را امر فرموده، همچنان بعمل آورد.

۱۷

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می فرماید و می گوید:
۳ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بز در لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید،

۴ و آن را به در خیمهٔ اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.

۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمهٔ اجتماع نزدیک کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند.

۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمهٔ اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود.

۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضهٔ دائمی خواهد بود.

۸ و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که درمیان شما مأوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند،

۹ و آن را به در خیمهٔ اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوند بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.

۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما مأوا گزینند که هر قسم خون را بخورد، من روز خود را برآن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.

۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می کند.

۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفته ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما مأوا گزیند خون نخورد.

۱۳ و هر شخصی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که درمیان شما مأوا گزینند، که هر جانور یا مرغی را که خورده می شود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک بپوشاند.

۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی اسرائیل را گفته ام خون هیچ ذی جسد را مخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد.

۱۵ و هرکسی از متوطنان را از غریبانی که میته یا دریده شده ای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد.

۱۶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۸

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم.

۳ مثل اعمال زمین مصر که درآن ساکن می بودید عمل منمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل منمایید، و برحسب فرایض ایشان رفتار مکنید.

۴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار نمایید، من یهوه خدای شما هستم.

۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم.

۶ هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت بکند. من یهوه هستم.

۷ عورت پدر خود یعنی عورت مادر خود را کشف منما؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن.

۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر توست.

۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف منما. عورت دختر پسرت و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است.

۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او مکن.

۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است.

۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است.

۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او به منزلهٔ عمهٔ تو است.

۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن.

۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است.

۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است.

۱۸ و زنی را با خواهرش مگیر، تا هیویهٔ او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی.

۱۹ و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی منما، تا عورت او را کشف کنی.

۲۰ و با زن همسایهٔ خود همبستر مشو، تا خود را با وی نجس سازی.

۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی حرمت مساز. من یهوه هستم.

۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است.

۲۳ و با هیچ بهیمه ای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمه ای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است.

۲۴ به هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس مسازید، زیرا به همهٔ اینها امتهایی که پیش روی شما بیرون می کنم، نجس شده اند.

۲۵ و زمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهد کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود.

۲۶ پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از اینها فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن نه غریبی که درمیان شما مأوا گزیند.

۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل ازشما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است.

۲۸ مبادا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتهایی را که قبل از شما بودند، قی کرده است.

۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همهٔ کسانیکه کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد.

۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل منمایید، و خود را به آنها نجس مسازیید. من یهوه خدای شما هستم.

۱۹

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم.

۳ هریکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سَبَّت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم.

۴ به سوی بتها میل مکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم.

۵ و چون ذبیحهٔ سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید،

۶ در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود.

۷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می باشد، مقبول بخواهد شد.

۸ و هرکه آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی حرمت کرده است، آن کس از قوم خود متقطع خواهد شد.

۹ و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعهٔ خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی مکنید.

۱۰ و تاکستان خود را دانه چینی منما و خوشه های ریخته شدهٔ تاکستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم.

۱۱ دزدی مکنید، و مکر منمایید، و با یکدیگر دروغ مگویید.

۱۲ و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی حرمت نموده باشید، من یهوه هستم.

۱۳ مال همسایهٔ خود را غصب منما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند.

۱۴ کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم.

۱۵ در داوری بی انصافی مکن، و فقیر را طرفداری منما و بزرگ را محترم بدار، و در بارهٔ همسایهٔ خود به انصاف داوری بکن.

۱۶ در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایهٔ خود مایست. من یهوه هستم.

۱۷ برادر خود را در دل خود بغض منما، البته همسایهٔ خود را تنبیه کن ، و به سبب او متحمل گناه مباش.

۱۸ از ابنای قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایهٔ خود را مثل خویشتن محبت نما. من یهوه هستم.

۱۹ فرایض مرا نگاه دارید. بهیمهٔ خود را با غیر جنس آن به جماع وامدار؛ و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار؛ و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن.

۲۰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد، اما فدیه نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.

۲۱ و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد.

۲۲ و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم نزد خداوند گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد، و او از گناهی که کرده است آمرزیده خواهد شد.

۲۳ و چون به آن زمین داخل شدید و هرقسم درخت را برای خوراک نشاندید، پس میوهٔ آن را مثل نامختونی آن بشمارید، سه سال برای شما نامختون باشد؛ خورده نشود.

۲۴ و در سال چهارم همهٔ میوهٔ آن برای تمجید خداوند مقدس خواهد بود.

۲۵ و در سال پنجم میوهٔ آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم.

۲۶ هیچ چیز را با خون مخورید و تفأل مزنید و شگون مکنید.
۲۷ گوشه های سر خود را متراشید، و گوشه های ریش خود را مچینید.
۲۸ بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من یهوه هستم.
۲۹ دختر خود را بی عصمت مساز، و او را به فاحشگی وامدار، مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد.
۳۰ سَبَّت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم.
۳۱ به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش منمایید، تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه هستم.
۳۲ در پیش ریش سفید برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم.
۳۳ و چون غریبی با تو در زمین شما مأوا گزیند، او را میازارید.
۳۴ غریبی که درمیان شما مأوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم.
۳۵ در عدل هیچ بی انصافی مکنید، یعنی در پیمایش یا در وزن یا در پیمانه.
۳۶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفۀ راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم.
۳۷ پس جمیع فرایض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.

۲۰

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ بنی اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل مأوا گزینند، که از ذریت خود به مولَک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند.
۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی حرمت کند.
۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند، تا وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشند،
۵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همۀ کسانی را که در عقب او زنا کار شده، در پیروی مولک زنا کرده اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت.
۶ و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.
۷ پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم.
۸ و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم.
۹ و هرکسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونش بر خود او خواهد بود.
۱۰ و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایۀ خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند.
۱۱ و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.
۱۲ و اگر کسی با عروس بخوابد هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده اند. خون ایشان بر خود ایشان است.
۱۳ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجور کرده اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.
۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا درمیان شما قباحتی نباشد.
۱۵ و مردی که با بهیمه ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید.
۱۶ و زنی که به بهیمه ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.
۱۷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود.
۱۸ و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمۀ او را کشف کرده است و او چشمۀ خون خود را کشف نموده است، هر دوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
۱۹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.
۲۰ و کسی که با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بی کس خواهند بود.
۲۱ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی کس خواهند بود.
۲۲ پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شما را به آنجا می آورم تا در آن ساکن شوید، شما را قی نکند.

۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم.
۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشویید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده ام.
۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و درمیان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیزی که بر زمین می خزد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده ام تا نجس باشند.
۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شما را از امتها امتیاز کرده ام تا از آن من باشید.
۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند، ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.

۲۱

۱ و خداوند به موسی گفت: به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد،
۲ جز برای خویشاوندان خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش.
۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد، برای او خود را نجس تواند کرد.
۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشتن را بی عصمت نماید.
۵ سر خود را بی مو نسازند، و گوشه های ریش خود را نتراشند، و بدن خود را مجروح ننمایند.
۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می گذارند. پس مقدس باشند.
۷ زن زانیه یا بی عصمت را نکاح ننمایند، و زن مطلّقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است.
۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را می گذراند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می کنم، قدوس هستم.
۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.
۱۰ و آنکه از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند،
۱۱ و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد.
۱۲ و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می باشد. من یهوه هستم.
۱۳ و او زن باکره ای نکاح کند.
۱۴ و بیوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد، فقط باکره ای از قوم خود به زنی بگیرد.
۱۵ و ذریت خود را درمیان قوم خود بی عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می سازم.
۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۱۷ هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید تا طعام خدای خود را بگذراند.
۱۸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضا،
۱۹ و نه کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد،
۲۰ و نه گوژپشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جَرَب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه.
۲۱ هرکس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند را بگذراند، چونکه معیوب است، برای گذرانیدن طعام خدای خود نزدیک نیاید.
۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد.
۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بی حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.
۲۴ پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

۲۲

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز نمایند، و نام قدوس مرا بی حرمت نسازند. من یهوه هستم.
۳ به ایشان بگو: هر کس از همهٔ ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یهوه هستم.

۴ هرکس از ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید،

۵ و کسی که هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس می شوند از هر نجاستی که دارد.

۶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد.

۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است.

۸ مِیّته یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یهوه هستم.

۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی حرمت نمایند بمیرند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.

۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد.

۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخرد، زرخرید او می باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند.

۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحهٔ مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخرد.

۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانهٔ پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد.

۱۴ و اگر کسی سهواً چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.

۱۵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می گذرانند، بی حرمت نسازند.

۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.

۱۷ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۸ هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذراند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می گذارند،

۱۹ تا شما مقبول شوید. آن را نر بی عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید.

۲۰ هرچه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد.

۲۱ و اگر کسی ذبیحهٔ سلامتی برای خداوند بگذراند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافله، چه از رمه چه از گله، آن بی عیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد.

۲۲ کور یا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جَرَب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیهٔ آتشین برای خداوند بر مذبح مگذارید.

۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد.

۲۴ و آنچه را که بیضهٔ آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید.

۲۵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ یک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها درآنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهند شد.

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۷ چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد از قربانی هدیهٔ آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد.

۲۸ اما گاو یا گوسفند آن را با بچه اش در یک روز ذبح منمایید.

۲۹ و چون ذبیحهٔ تشکر برای خداوند ذبح نمایید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید.

۳۰ در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من یهوه هستم.

۳۱ پس اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.

۳۲ و نام قدوس مرا بی حرمت مسازید و درمیان بنی اسرائیل تقدیس خواهم شد. من یهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم.

۳۳ و شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه هستم.»

۲۳

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسمهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسمهای من می باشند.

۳ شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سَبَّت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. آن در همهٔ مسکنهای شما سَبَّت برای خداوند است.

۴ اینها موسمهای خداوند و محفلهای مقدس می باشد، که آنها در وقتهای آنها اعلان باید کرد.

۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است.

۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید.

۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید.

۸ هفت روز هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد، هیچ کار از شغل مکنید.

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می دهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافهٔ نوبر خود را نزد کاهن بیاورید.

۱۱ و بافه را به حضور خداوند بجنباند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سَبَّت کاهن آن را بجنباند.

۱۲ و در روزی که شما بافه را می جنبانید، برهٔ یک سالهٔ بی عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید.

۱۳ و هدیهٔ آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیهٔ ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود.

۱۴ و نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه مخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همهٔ مسکنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود.

۱۵ و از فردای آن سَبَّت، از روزی که فافهٔ جنبانیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود.

۱۶ تا فردای بعد از سَبَّت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیهٔ آردی تازه برای خداوند بگذرانید.

۱۷ از مسکنهای خود دو نان جنبانیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیرمایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد.

۱۸ و همراه نان، هفت برهٔ یک سالهٔ بی عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای خداوند.

۱۹ و یک بز نر برای قربانی گناه، و دو برهٔ نر یک ساله برای ذبیحهٔ سلامتی بگذرانید.

۲۰ و کاهن آنها را با نان نوبر به جهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند با آن دو بره بجنباند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد.

۲۱ و درهمان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد. و هیچ کار از شغل مکنید. درهمهٔ مسکنهای شما بر پشتهای شما فریضهٔ ابدی باشد.

۲۲ و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعهٔ خود را تماماً درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من یهوه خدای شما هستم.

۲۳ و خداوند موسی راخطاب کرده، گفت:

۲۴ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: درماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سَبَّت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کَرِنّاها و محفل مقدس.

۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید.

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۷ در دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید.

۲۸ و درهمان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور یهوه خدای شما کفاره بشود.

۲۹ و هرکسی که درهمان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد.

۳۰ و هرکسی که درهمان روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهم ساخت.

۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همهٔ مسکنهای شما فریضه ای ابدی است.

۳۲ این برای شما سَبَّت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام سَبَّت خود را نگاه دارید.»

۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۳۴ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود.

۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد، هیچ کار از شغل مکنید.

۳۶ هفت روز هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید. این تکمیل عید است، هیچ کار از شغل مکنید.

۳۷ این موسمهای خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش،

۳۸ سوای سَبَّت های خداوند و سوای عطایای خود و سوای جمیع نذرهای خود و سوای همهٔ نوافل خود که برای خداوند می دهید.

۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سَبَّت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سَبَّت.

۴۰ و در روز اول میوۀ درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه های خرما و شاخه های درختان پر برگ، و بیدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایید.

۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شما فریضه ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید.

۴۲ هفت روز در خیمه ها ساکن باشید، همۀ متوطنان در اسرائیل در خیمه ها ساکن شوند.

۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.

۴۴ پس موسی بنی اسرائیل را از موسمهای خداوند خبر داد.

۲۴

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده،

۲ که بنی اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دائماً روشن کنند.

۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمۀ اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیآراید. در پشتهای شما فریضۀ ابدی است. ۴ چراغها را بر چراغدان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیارآیید.

۵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده بپز، برای هر گرده دو عشر باشد.

۶ و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار.

۷ و بر هر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیۀ آتشین باشد برای خداوند.

۸ در هر روز سَبَّت آن را همیشه به حضور خداوند بیارآیید. از جانب بنی اسرائیل عهد ابدی خواهد بود.

۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضۀ ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.

۱۰ و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی اسرائیل در لشکرگاه جنگ کردند.

۱۱ و پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر دبری از سبط دان بود.

۱۲ و او را در زندان انداختند تا از دهن خداوند اطلاع یابند.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۴ آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر و همۀ آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بنهند و تمامی جماعت او را سنگسار کنند.

۱۵ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۶ و هرکه اسم یهوه را کفر گوید هر آینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود.

۱۷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود.

۱۸ و کسی که بهیمه ای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان.

۱۹ و کسی که همسایۀ خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد.

۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود.

۲۱ و کسی که بهیمه ای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، کشته شود.

۲۲ شما را یک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.

۲۳ و موسی بنی اسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی اسرائیل چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

۲۵

۱ و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سَبَّت خداوند را نگاه بدارید.

۳ شش سال مزرعۀ خود را بکار، و شش سال تاکستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن.

۴ و در سال هفتم سَبَّت آرامی برای زمین باشد، یعنی سَبَّت برای خداوند مزرعۀ خود را مکار و تاکستان خود را پازش منما.

۵ آنچه از مزرعۀ تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای مو پازش ناکردۀ خود را مچین، سال آرامی برای زمین باشد.

۶ و سَبَّت زمین، خوراک بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو مأوا گزیند.
۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همهٔ محصولش خوراک خواهد بود.
۸ و برای خود هفت سَبَّت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سَبَّت سالها برای تو چهل نه سال خواهد بود.
۹ و در روز دهم از ماه هفتم درروز کفاره، کَرِنّای بلند آواز را بگردان، در تمامی زمین خود کَرِنّا را بگردان.
۱۰ سال پنجاهم را تقدیس نمایید، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هرکس از شما به ملک خود برگردد، و هرکس از شما به قبیلهٔ خود برگردد.
۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچینید و انگورهای مو پازش ناکرده آن را مچینید.
۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود، محصول آن را در مزرعه بخورید.
۱۳ در سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد.
۱۴ و اگر چیزی به همسایهٔ خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید.
۱۵ به حسب شمارهٔ سالهای بعد از یوبیل، از همسایهٔ خود بخر و برحسب سالهای محصولش به تو بفروشد.
۱۶ برحسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن، و بر حسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شمارهٔ حاصل ها را به تو خواهم فروخت.
۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم.
۱۸ پس فرایض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بعمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید.
۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود.
۲۰ و اگر گویید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم،
۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود و محصول سه سال خواهد داد.
۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید.
۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید.
۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید.
۲۵ اگر برادر تو فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت می فروشد، انفکاک نماید.
۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید.
۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آن کس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد.
۲۸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است بدست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و دریوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.
۲۹ و اگر کسی خانهٔ سکونتی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود.
۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه ای که در شهر حصاردار است، برای خریدار آن نسلاً بعد نسل برقرار باشد، در یوبیل رها نشود.
۳۱ لیکن خانه هایی دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد.
۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است.
۳۳ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه های شهرهای لاویان درمیان بنی اسرائیل، ملک ایشان است.
۳۴ و مزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیراکه این برای ایشان ملک ابدی است.
۳۵ و اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا با تو زندگی نماید.
۳۶ از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو زندگی نماید.
۳۷ نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده.
۳۸ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم.
۳۹ و اگر برادرت نزد تو فقیرشده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار.
۴۰ مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید.
۴۱ آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید.

۴۲ زیراکه ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم، مثل غلامان فروخته نشوند.

۴۳ بر او به سختی حکم رانی منما و از خدای خود بترس.

۴۴ و اما غلامانت و کنیزانت که برای تو خواهند بود، از امتهایی که به اطراف تو می باشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید.

۴۵ و هم از پسران میهمانانی که نزد شما مأوا گزینند، و از قبیله های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شما خواهند بود.

۴۶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید، تا ملک مورثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و اما برادران شما از بنی اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکمرانی نکند.

۴۷ و اگر غریب یا مهمانی نزد شما برخوردار گردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد،

۴۸ بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک می باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید.

۴۹ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشاوندان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر برخوردارگردد، خویشتن را انفکاک نماید.

۵۰ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او برحسب شمارهٔ سالها باشد، موافق روزهای مزدور نزد او باشد.

۵۱ اگر سالهای بسیار باقی باشد، بر حسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد.

۵۲ و اگر تا سال یوبیل، سالهای کم باقی باشد با وی حساب بکند، و برحسب سالهایش نقد انفکاک خود را رد نماید.

۵۳ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد نزد او بماند، و درنظر تو به سختی بر وی حکمرانی نکند.

۵۴ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود، هم خود او و پسرانش همراه وی.

۵۵ زیرا برای من بنی اسرائیل غلام اند، ایشان غلام من می باشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یهوه خدای شما هستم.

۲۶

۱ برای خود بتها مسازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا منمایید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.

۲ سَبَّت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم.

۳ اگر در فرایض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید،

۴ آنگاه بارانهای شما را در موسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوهٔ خود را خواهد داد.

۵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.

۶ و به زمین، سلامتی خواهم و خواهید خوابید و ترساننده ای نخواهد بود، و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.

۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.

۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.

۹ و بر شما التفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.

۱۰ غَلَهٔ کُهنهٔ پارینه را خواهید خورد، و کُهنه را برای نو بیرون خواهید آورد.

۱۱ و مسکنهای خود را درمیان شما بر پا خواهم کرد و جانم شما را مکروه نخواهد داشت.

۱۲ و درمیان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.

۱۳ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما را شکستم، و شما را راست روان ساختم.

۱۴ و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را به جا نیاورید،

۱۵ و اگر فرایض مرا رد نمایید و دل شما احکام مرا مکروه دارد، تا تمامی اوامر مرا بجا نیاوره، عهد مرا بشکنید،

۱۶ من این را به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم را بی فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد.

۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منهزم خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده ای فر خواهید نمود.

۱۸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد.

۱۹ و فخر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت.

۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوهٔ خود را نخواهند آورد.

۲۱ و اگر به خلاف من رفتا نموده، از شنیدن من ابا نمایید، آنگاه برحسب گناهانتان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم.

۲۲ و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شما را در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد.

۲۳ و اگر با این همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید،

۲۴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.

۲۵ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، وبا درمیان شما خواهم فرستاد و به دست دشمن تسلیم خواهید شد.

۲۶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد.

۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتا نمایید،

۲۸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گناهانتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد.

۲۹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد.

۳۰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه های شما را بر لاشه های بت های شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت.

۳۱ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرهای خوشبوی شما را نخواهم بویید.

۳۲ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد.

۳۳ و شما را درمیان امتها پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد.

۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی اش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، از سَبِّت های خود تمتع خواهید برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سَبَّت های خود تمتع خواهد برد.

۳۵ تمامی روزهای ویرانی اش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سَبَّت های شما حینی که در آن ساکن می بودید، نیافته بود.

۳۶ واما در دلهای بقیهٔ شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد.

۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، با آنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود.

۳۸ و درمیان امتها هلاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد.

۳۹ و بقیهٔ شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و در گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.

۴۰ پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده اند، اعتراف خواهند کرد.

۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند،

۴۲ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد.

۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سَبَّت های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فرایض مرا مکروه داشت.

۴۴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان را هلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من یهوه خدای ایشان هستم.

۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجدا ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امتها از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم . من یهوه هستم.

۴۶ این است فرایض و احکام و شرایعی که خداوند درمیان خود و بنی اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند.

۳ اگر برآورد تو به جهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود.

۴ و اگر اُناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود.

۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو به جهت ذکور، بیست مثقال و به جهت اناث ده مثقال خواهد بود.

۶ و اگر از یک ماه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود.

۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد آنگاه برآورد تو پانزده مثقال و برای اناث ده مثقال خواهد بود.

۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوهٔ آنکه نذر کرده برای وی برآورد نماید.

۹ و اگر بهیمه ای باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی می گذرانند، هر آنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود.

۱۰ آن را مبادله ننمایید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمه ای را به بهیمه ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود.

۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضرکند.

۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد تو ای کاهن، چنین باشد.

۱۳ و اگر آن را فدیه دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد.

۱۴ و اگر کسی خانهٔ خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند.

۱۵ و اگر وقف کننده بخواهد خانهٔ خود را فدیه دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود.

۱۶ و اگر کسی قطعه ای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق
زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد.

۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو بر قرار باشد.

۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی می باشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود.

۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواهد آن را فدیه دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.

۲۰ و اگر نخواهد زمین را فدیه دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیه داده نخواهد شد.

۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود، ملکیت آن برای کاهن است.

۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود برای خداوند وقف نماید،

۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد ، و درآن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد.

۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک مورثی وی بود.

۲۵ هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.

۲۶ لیکن نخست زاده ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده باشد، هیچکس آن را وقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است.

۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیه دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیه داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود.

۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، زیرا هرچه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است.

۲۹ هر وقفی که از انسان وقف شده باشد، فدیه داده نشود. البته کشته شود.

۳۰ و تمامی ده یک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می باشد.

۳۱ و اگر کسی از ده یک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید.

۳۲ و تمامی ده یک گاو و گوسفند یعنی هرچه زیرا عصی بگذرد، دهم برای خداوند مقدس خواهد بود.

۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننمایید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.

۳۴ این است عوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

۱

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا درخیمهٔ اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شمارهٔ اسمهای همهٔ ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید.

۳ از بیست ساله و زیاده، هرکه از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو و هارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید.

۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد.

۵ و اسم های کسانیکه با شما باید بایستند، این است : از رؤبین، الیصورین شَدَیئور.

۶ و از شمعون، شِلومیئیل بن صوریْشَدّای.

۷ و از یهودا، نَحشون بن عمیناداب.

۸ و از یساکار، نَتَنائیل بن صوغَر.

۹ و از زَبولون، اَلیاب بن حیلون.

۱۰ و از بنی یوسف: از اَفرایم، اَلیشَمَع بن عَمّیهود. و از مَنَسّی، جَملیئیل بن فَدَهْصور.

۱۱ از بنیامین، اَبیدان بن جِدعونی.

۱۲ و از دان، اَخیعَزَر بن عَمّیشَدّای.

۱۳ و از اشیر، فَجْعیئیل بن عُکْران.

۱۴ و از جاد، اَلیاساف بن دَعوئیل.

۱۵ و از نَفتالی، اَخیرَع بن عینان.»

۱۶ اینانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبادی ایشان، و رؤسای هزاره های اسرائیل.

۱۷ و موسی و هارون این کسان را که بنام، معین شدند، گرفتند.

۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسبب نامه های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند.

۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

۲۰ و اما انساب بنی رؤبین نخست زادهٔ اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانیکه برای جنگ بیرون می رفتند.

۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط رؤبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

۲۲ و انساب بنی شمعون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانیکه از ایشان شمرده شدند، موافق شمارهٔ اسم ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزارو سیصد نفر بودند.

۲۴ و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

۲۶ و انساب بنی یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفربودند.

۲۸ و انساب بنی یاساکاربر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان ، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یاساکار، پنجاه و چهار هزارو چهار صد نفر بودند.

۳۰ و انساب بنی زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه جنگ بیرون می رفت.

۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه هفت هزار و چهار صد نفر بودند.

۳۲ و انساب بنی یوسف از بنی اَفرایم بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبت افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

۳۴ و انساب بنی مَنَسّی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دویست نفربودند.

۳۶ و انساب بنی بنیامین بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفربودند.

۳۸ و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ می رفت.

۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.
۴۰ و انساب بنی اَشیر بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اَشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.
۴۲ و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شمارهٔ اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.
۴۴ ایانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمردند.
۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هرکس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می رفت.
۴۶ همهٔ شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۴۷ اما لاویان برحسب سبط آبای ایشان درمیان آنها شمرده نشدند.
۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۴۹ اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را درمیان بنی اسرائیل میگر.
۵۰ لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هرچه علاقه به آن دارد بگمارد، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند.
۵۱ و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افراشته شود لاویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود.
۵۲ و بنی اسرائیل هرکس در محلهٔ خود و هرکس نزد عَلَم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند.
۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبادا غضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.»
۵۴ پس بنی اسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

۲

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
۲ هرکس از بنی اسرائیل نزد عَلَم و نشان خاندان آبای خویش خیمهٔ زند، در برابر و اطراف خیمهٔ اجتماع خیمه زنند.
۳ به جانب مشرق به سوی طاوع آفتاب اهل عَلَم مِخَلّهٔ یَهُودا برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نَحشُون بن عَمّیناداب باشد.
۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.
۵ و سبط یَسّاکار در پهلوی او خیمه زنند، و رئیس بنی یَسّاکارنَتنائیل بن صوغر باشد.
۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.
۷ و سبط زبولون و رئیس بنی زبولون اَلیاَب بن حِیلون باشد.
۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهار صد نفر بودند.
۹ جمیع شمرده شدگان محلهٔ یهودا بر حسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهار صد نفر بودند . و ایشان اول کوچ کنند.
۱۰ و بر جانب جنوب، عضلَم محلهٔ رؤبین بر حسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی رؤبین اَلیصور بن شَدَیئُور باشد.
۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.
۱۲ و در پهلوی او سبط شَمعون خیمه زنند و رئیس بنی شَمعون شلومیئیل بن صور یشَدّای باشد.
۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.
۱۴ و سبط جاد و رئیس بنی جاد اَلیاساف بن رَعُوئیل باشد.
۱۵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.
۱۶ جمیع شمرده شدگان محلهٔ رؤبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهار صد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.
۱۷ و بعد از آن خیمهٔ اجتماع با محلهٔ لاویان درمیان محله ها کوچ کند، چنانکه خیمه می زنند، همچنان هرکس در جای خود نزد عَلَمهای خویش کوچ کنند.
۱۸ و به طرف مغرب، عَلَم محلهٔ اَفرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی اَفرایم، الیشَمَع بن عَمّیهود باشد.
۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند.
۲۰ و در پهلوی او سبط مَنَسّی، و رئیس بنی مَنَسّی جَمْلیئیل بن فَدَهْصور باشد.
۲۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و داو هزار و دویست نفر بودند.
۲۲ و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، اَبیدان بن جِدعونی باشد.
۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.
۲۴ جمیع شمرده شدگان محلهٔ اَفرایم بر حسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.

۲۵ و به طرف شمال، عَلَم محلۀدان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اَخیعَزَربن عَمّیشَدّای باشد.
۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند.
۲۷ و در پهلوی ایشان سبط اَشیر خیمه زنند، و رئیس بنی اَشیر فَجْعیئیل بن عُکْران باشد.
۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.
۲۹ و سبط نَفْتالی و رئیس بنی نَفْتالی اَخیرَع بن عِینان باشد.
۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند.
۳۱ جمیع شمرده شدگان محلۀ دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد عضلَمهای خود در عقب کوچ کنند.
۳۲ ایناند شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، جمیع شمرده شدگان محله ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، درمیان بنی اسرائیل شمرده نشدند.
۳۴ و بنی اسرائیل موافق هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه می زدند و به اینطور هر کس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ می کردند.

۳

۱ این است اَنساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی تکلم شد.
۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده اش ناداب و اَبیهو و اَلْعازار و ایتامار.
۳ این است نامهای پسران هارون کهنه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود.
۴ اما ناداب و ابیهو درحضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و اَلعازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون، کهانت می نمودند.
۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۶ «سبط لاوی را نزدیک آورده ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.
۷ و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را بجا آورند.
۸ و جمیع اسباب خیمۀ اجتماع و شعائر بنی اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آوردند.
۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده اند.
۱۰ و هارون و پسرانش را تعین نما تا کهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»
۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت
۱۲ که اینک من لاویان را از میان بنی اسرائیل به عوض هر نخستزاده ای از بنی اسرائیل که رَحِم را بگشاید گرفته ام، پس لاویان از آن من می باشند.
۱۳ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همۀ نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می باشند. من یهوه هستم.»
۱۴ و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت:
۱۵ «بنی لاوی را بر حسب خاندان ابا و قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماه و زیاده بشمار.»
۱۶ پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مأمور شد، ایشان را شمرد.
۱۷ و پسران لاوی موافق نامهای ایشان ایناانند: جَرشون قَهات و مَراری.
۱۸ و نامهای بنی جَرْشون برحسب قبایل ایشان است: لِبْنی و شِمْعی.
۱۹ و پسران قَهات برحسب قبایل ایشان: عَمرام و یَصْهار و حَبرون و عُزّیئیل.
۲۰ و پسران مَراری برحسب قبایل ایشان : مَحْلی و موشی بودند. ایناانند قبایل لاویان برحسب خاندان آبای ایشان.
۲۱ و ازجَرشون، قبیلۀ لِبْنی و قبیلۀ شِمْعی. ایناانند قبایل جَرشونیان.
۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شمارۀ همۀ ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.
۲۳ و قبایل جَرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زنند.
۲۴ و سَروَر خاندان آبای جَرشونیان، اَلیاساف بن لایَل باشد.
۲۵ و ودیعت بنی جَرشون در خیمۀ اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پردۀ دروازۀ خیمۀ اجتماع باشد.
۲۶ و تجیرهای صحن و پردۀ دروازۀ صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.
۲۷ و از قَهات ، قبیلۀ عَمرامیان و قبیلۀ یِصهاریان و قبیلۀ حَبْرونیان و قبیلۀ عُزّیئیلیان، ایناانند قبایل قَهاتیان.
۲۸ به شمارۀ همۀ ذکوران از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می داشتند.
۲۹ و قبایل بنی قَهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند.

۳۰ و سَروَر خاندان آبای قبایل قَهاتیان، اَلیاصافان بن عُزّیئیل باشد.

۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبح ها و اسباب قدس که با آنها خدمت می کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد.

۳۲ و سرور سروران لاویان، اَلعازار بن هارون کاهن باشد، و نظارتِ نگهبانان خدمتِ قدس، او را خواهد بود.

۳۳ و از مَراری، قبیلۀ مَحلیان و قبیلۀ موشیان؛ اینانند قبایل مَراری.

۳۴ و شمرده شدگان ایشان و شمارۀ همۀ ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند.

۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مَراری، صوریئیل بن ابیحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند.

۳۶ و ودیعت معین بنی مَراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد.

۳۷ و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخها و طنابهای آنها.

۳۸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمۀ اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود.

۳۹ و جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمردند، همۀ ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

۴۰ و خداوند به موسی گفت: «جمیع نخست زادگان نرینۀ بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر.

۴۱ و لاویان را به عوض همۀ نخست زادگان بهایم بنی اسرائیل.

۴۲ پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همۀ نخست زادگان بنی اسرائیل را شمرد.

۴۳ و جمیع نخست زادگان نرینه، برحسب شمارۀ اسم های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.

۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۴۵ لاویان را به عوض جمیع جمیع نخستزادگان بنی اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم.

۴۶ و اما در بارۀ فدیۀ دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر لاویان زیاده اند،

۴۷ پنج مثقال برای هر سَری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر.

۴۸ و نقد فدیۀ آنانی که از ایشان زیاده اند به هارون و پسرانش بده.

۴۹ پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیۀ آنها شده بودند، گرفت.

۵۰ و از نخست زادگان بنی اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت.

۵۱ و موسی نقد فریه را برحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

۴

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

۲ حساب بنی قَهات را از میان بنی لاوی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر.

۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه داخل خدمت شود تا در خیمۀ اجتماع، کار قدس الاقداس باشد.

۵ و هنگامی که اردو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند.

۶ و بر آن پوششِ پوستِ خزِ آبی بگذارند و جامه ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستهایش را بگذرانند.

۷ و بر میز نان تَقْدِمِه، جامۀ لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه ها و پیاله های ریختنی را بگذرانند و نان دائمی بر آن باشد.

۸ و جامۀ قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدستهایش را بگذرانند.

۹ و جامۀ لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گُلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمتش می کنند بپوشانند،

۱۰ و آن را و همۀ اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.

۱۱ و بر مذبح زرین، جامۀ لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوبدستهایش را بگذرانند.

۱۲ و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت می کنند گرفته، آنها را در جامۀ لاجوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز پوشانیده، بر چوبدست بنهند.

۱۳ و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامۀ ارغوانی بر آن بگسترانند.

۱۴ و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می کنند یعنی مِجْمَرها و چنگالها و ماک اندازها و کاسه ها، همۀ اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستهایش را بگذارنند.

۱۵ و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قَهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس ننمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمهٔ اجتماع حمل بنی قهات می باشد.
۱۶ و ودیعت اَلعازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیهٔ آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می باشد، با هرآنچه در آن است؛ خواه از قدس و خواه از اسبابش.»
۱۷ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
۱۸ سبط قبایل قَهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید.
۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتار نمایید تا چون به قدس الاقداس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند.
۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»
۲۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۲ حساب بنی جَرشون را نیز برحسب خاندان آبا و قبایل ایشان بگیر.
۲۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هرکه داخل شود تا در خیمهٔ اجتماع به شغل بپردازد و خدمت بنماید.
۲۴ این است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل،
۲۵ که تجیرهای مسکن و خیمهٔ اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ اجتماع را بردارند.
۲۶ و تجیرهای صحن و پردهٔ مدخل دروازهٔ صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، طنابهای آنها و همهٔ اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند.
۲۷ و تمام خدمت بنی جَرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید.
۲۸ این است خدمت قبایل بنی جَرشون در خیمهٔ اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتامار بن هارون کاهن باشد.
بنی مراری
۲۹ و بنی مَراری را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان بشمار.
۳۰ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل شود، تا کار خیمهٔ اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار.
۳۱ این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمهٔ اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش.
۳۲ و ستونهای اطراف سحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همهٔ اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب ودیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید.
۳۳ این است خدمت قبایل بنی مَراری در تمامی خدمت ایشان در خیمهٔ اجتماع، زیر دست ایتامار بن هارون کاهن.
۳۴ و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند.
۳۵ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع مشغول شود.
۳۶ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند.
۳۷ اینانند شمرده شدگان قبایل قَهاتینان، هرکه در خیمهٔ اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطهٔ موسی فرموده بود، شمردند.
۳۸ و شمرده شدگان بنی جَرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان،
۳۹ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع کار کند.
۴۰ وشمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، دو هزار و ششصد و سی نفر بودند.
۴۱ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی جَرشون، هرکه در خیمهٔ اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان خداوند شمردند.
۴۲ و شمرده شدگان قبایل بنی مَراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان،
۴۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع کار کند.
۴۴ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر بودند.
۴۵ ایناند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطهٔ موسی فرموده بود شمردند.
۴۶ جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند،
۴۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه داخل می شد تا کار خدمت و حملها را در خیمهٔ اجتماع بکند.
۴۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند،
۴۹ برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.
۵

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هرکه جریان دارد و هرکه از مَیّته نجس شود، از اردو اخراج کنند.

۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایید، بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من درمیان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.

۴ و بنی اسرائیل چنین کردند و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آنطور عمل نمودنند.

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۶ بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود،

۷ آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف بنماید، و اصل جرم خود را رد نماید، و خمس آن را بر آن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد.

۸ و اگر آن کس را ولیّ ای نباشد که دیۀ جرم به او داده شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن دربارۀ وی کفاره می شود.

۹ و هر هدیۀ افراشتنی از همۀ موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن می آوردند، از آن او باشد.

۱۰ و موقوفات هرکس از آن او خواهد بود، و هرچه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

۱۱ و خداوند موسی راخطاب کرده، گفت:

۱۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد،

۱۳ و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس می باشد. و اگر بر او شاهدی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود،

۱۴ و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد،

۱۵ پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفۀ آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کندر بر آن ننهد، زیراکه هدیۀ غیرت است و هدیۀ یادگار، که گناه را بیاد می آورد.

۱۶ و کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد.

۱۷ و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد.

۱۸ و کاهن زن را به حضور خداوند بر پا داشته، موی سر او را باز کند و هدیۀ یادگار را که هدیۀ غیرت باشد بر دست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد.

۱۹ و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته ای، پس از این آب تلخ لعنت مبرا شوی.

۲۰ ولیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است،

۲۱ آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را درمیان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو را ساقط و شکم تو را مُنْتَفَخ گرداند.

۲۲ و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

۲۳ و کاهن این لعنتها در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند.

۲۴ و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد.

۲۵ و کاهن هدیۀ غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بجنباند، و آن را نزد مذبح بیاورد.

۲۶ و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند.

۲۷ و چون آب را به او نوشانید، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او مُنْتَفَخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن درمیان قوم خود مورد لعنت خواهد بود.

۲۸ و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبرا شده، اولاد خواهد زایید.

۲۹ این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد.

۳۰ یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپا بدارد، و کاهن تمامی این قانون را دربارۀ او اجرا دارد.

۳۱ پس آن مرد از گناه مبرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.

۶

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید،

۳ آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکهٔ شراب و سرکهٔ مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد.
۴ و تمام ایام از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.
۵ و تمام ایام نذر تخصیص او، اُستُره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.
۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید.
۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهرخود، هنگامی که بمیرند خویشتن را نجس نسازد، زیراکه تخصیص خدایش بر سر وی می باشد.
۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.
۹ و اگر کسی دفعتاً ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد.
۱۰ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر نزد کاهن به در خیمهٔ اجتماع بیاورد.
۱۱ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است؛ و سر او را در آن روز تقدیس نماید.
۱۲ و روزهای تخصیص خود را برای خداوند از نو تخصیص نماید، و برهٔ نرینهٔ یک ساله برای قربانی جرم بیاورد. لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.
۱۳ این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع بیاورند.
۱۴ و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک برهٔ نرینهٔ یک سالهٔ بی عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک برهٔ ماده یک سالهٔ بی عیب بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحهٔ سلامتی.
۱۵ و یک سبد نان فطیر یعنی گِرده های آرد نرم سرشته شدهٔ با روغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیهٔ آردی آنها و هدیهٔ ریختنی آنها.
۱۶ و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنیِ او را بگذراند.
۱۷ و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحهٔ سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی او را بگذراند.
۱۸ و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد در خیمهٔ اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحهٔ سلامتی است بگذراند.
۱۹ و کاهن سْردست بریان شدهٔ قوچ را با یک گِرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد.
۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند، این با سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.
۲۱ این است قانون نذیره ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»
۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۳ هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید:
۲۴ یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید.
۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند.
۲۶ یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد.
۲۷ و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.

۷

۱ و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود،
۲ سروران اسرائیل و رؤسای خاندان آبای ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها رؤسای اسباط بودند که بر شمرده شدگان گماشته شدند.
۳ پس ایشان بجهت هدیهٔ خود، به حضور خداوند شش ارابهٔ سر پوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.
۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۵ اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمهٔ اجتماع به کار آید، و به لاویان به هر کس به اندازهٔ خدمتش تسلیم نما.
۶ پس موسی ارابه ها و گاوها را گرفته، آنها را به لاویان تسلیم نمود.
۷ دو ارابه و چهار گاو به بنی جَرشون، به اندازهٔ خدمت ایشان تسلیم نمود.
۸ و چهار ارابه و هشت گاو به بنی مَراری، به اندازهٔ خدمت ایشان، به دست ایتامار بن هارون کاهن تسلیم نمود.

۹ اما بهع بنی قَهات هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند.
۱۰ و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. و سروران هدیهٔ خود را پیش مذبح آوردند.
۱۱ و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبهٔ خود هدیهٔ خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند.
۱۲ و در روز اول، نَحشون بن عَمّیناداب از سبط یهودا هدیهٔ خود را گذرانید.
۱۳ و هدیهٔ او یک طَبَقِ نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هدیهٔ آردی.
۱۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۱۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
۱۶ و یک بز نر بجهت قربانیِ گناه.
۱۷ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله، این بود هدیهٔ نَحشون بن عَمّیناداب.
۱۸ و در روز دوم نتنائیل بن صوغر، سَروَرِ یَسّاکار هدیه گذرانید.
۱۹ و هدیه ای که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صد وسی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.
۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله، بجهت قربانی سوختنی.
۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.
۲۳ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله، این بود هدیهٔ نَتَنائیل بن صوغر.
۲۴ و در روز سوم، اَلیاَب بن حیلون سرور بنی زبولون،
۲۵ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.
۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور،
۲۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و برهٔ نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.
۲۹ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنچ بز نرینه و پنج برهٔ نرینه یک ساله. این بود هدیهٔ اَلیاَب بن حیلون.
۳۰ و در روز چهارم، اَلیصور بن شَدَیْئور سرور بنی رؤبین.
۳۱ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.
۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.
۳۵ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ اَلیصور بن شضدَیْئور.
۳۶ و در روز پنجم، شَلومیئیل بن صور یشدّای سرور بنی شمعون.
۳۷ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.
۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
۴۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.
۴۱ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ شَلومیئیل بن صور یشدّای.
۴۲ و در روز ششم، اَلیاساف بن دَعوئیل سرور بنی جاد،
۴۳ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.
۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.
۴۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۴۷ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ اَلیاساف بن دَعوئیل.

۴۸ و در روز هفتم، اَلیشَمَع بن عَمّیهود سرور بنی افرایم.

۴۹ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.

۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.

۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۵۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۵۳ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ اَلیشَمَع بن عَمّیهود.

۵۴ و در روز هشتم، جَمْلیئیل بن فَدَهْصور سرور بنی مَنَسّی.

۵۵ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.

۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.

۵۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۵۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۵۹ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ جملیئیل بن فَدَهصور.

۶۰ و در روز نهم، اَبیدان بن جِدعونی سرور بنی بنیامین.

۶۱ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجهت هدیهٔ آردی.

۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.

۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۶۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه

۶۵ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله این بود هدیهٔ اَبیدان بن جِدعونی.

۶۶ و در روز دهم، اَخیعَزَربن عَمّیشدّای سرور بنی دان.

۶۷ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.

۶۸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور.

۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۷۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۷۱ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله، این بود هدیهٔ اَخیعَزَربن عَمّیشدای.

۷۲ و در روز یازدهم، فَجْعیئیل بن عُکران سرور بنی اشیر.

۷۳ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دو آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.

۷۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.

۷۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۷۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۷۷ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ فَجْعیئیل بن عُکران.

۷۸ و در روز دوازدهم، اَخیرَع بن عینان، سَروَر بنی نفتالی.

۷۹ هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هردوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیهٔ آردی.

۸۰ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور

۸۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله بجهت قربانی سوختنی.

۸۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.

۸۳ و بجهت ذبیحهٔ سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود هدیهٔ اَخیرَع بن عینان.

۸۴ این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.

۸۵ هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقرهٔ ظروف، دو هزار و چهار صد مثقال موافق مثقال قدس بود.
۸۶ و دوازده قاشق طلا پر از بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.
۸۷ تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده برهٔ نرینهٔ یک ساله. با هدیهٔ آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه.
۸۸ و تمامی گاوان بجهت ذبیحهٔ سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت برهٔ نرینهٔ یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.
۸۹ و چون موسی به خیمهٔ اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می شنید که بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروبی به وی سخن می گفت، پس با او تکلم می نمود.

۸

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.
۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.
۴ و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گُلهایش به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.
۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۶ لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما.
۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما: آن کفارهٔ گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود اُستُره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایید.
۸ و گاوی جوان و هدیهٔ آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی گناه بگیر.
۹ و لاویان را پیش خیمهٔ اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن.
۱۰ و لاویان را به حضورخداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند.
۱۱ و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذراند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند.
۱۲ و لاویان دستهای خود را بر سر گاوان بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت گاوان کفاره شود.
۱۳ و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذران.
۱۴ و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.
۱۵ و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمهٔ اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران.
۱۶ زیراکه ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده اند، و به عوض هر گشایندهٔ رحم، یعنی به عوض همهٔ نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته ام.
۱۷ زیراکه جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من اند. در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم.
۱۸ پس لاویان را به عوض همهٔ نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم.
۱۹ و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمهٔ اجتماع به جا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، و با به بنی اسرائیل عارض نشود.
۲۰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند، برحسب هر آنچه خداوند موسی را دربارهٔ لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند.
۲۱ و لاویان برای گناه خود کفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نمود، ایشان را تطهیر کرد.
۲۲ و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمهٔ اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند، و چنانکه خداوند موسی را دربارهٔ لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.
۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۴ این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمهٔ اجتماع مشغول خدمت بشوند.
۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت باز ایستند، و بعد از آن خدمت نکنند.
۲۶ لیکن با برادران خود در خیمهٔ اجتماع به نگهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدینطور با لاویان دربارهٔ ودیعت ایشان عمل نما.

۹

۱ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت:

۲ «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند.

۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همهٔ فرایضش و همهٔ احکامش آن را معمول دارید.

۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند.

۵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آورند، برحسب هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند.

۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میِّت آدمی نجس شده، فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند،

۷ و آن اشخاص وی را گفتند که ما از میت آدمی نجس هستیم، پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش درمیان بنی اسرائیل ممنوع شویم؟

۸ موسی ایشان را گفت: بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میّت نجس شود، یا در سَفَر دور باشد، مع هذا فصح را برای خداوند بجا آورد.

۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند.

۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند، برحسب جمیع فرایض فصح آن را معمول دارند.

۱۳ اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح باز ایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد.

۱۴ اگر غریبی درمیان شما مأوا گزیند و بخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصح عمل نماید، برای شما یک فریضه می باشد خواه برای غریب خواه برای متوطن.

۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمهٔ شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می بود.

۱۶ همیشه چنین بود که ابر آن را می پوشانید و منظر آتش در شب.

۱۷ و هرگاه ابر از خیمه برمی خواست، بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می کردند و در هرجایی که ابر ساکن می شد، آنجا بنی اسرائیل اردو می زدند.

۱۸ به فرمان خداوند بنی اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان خداوند اردو می زدند، همهٔ روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود، در اردو می ماندند.

۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می نمود، بنی اسرائیل ودیعت خداوند را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند.

۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلیلی بر مسکن می ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردو می ماندند و به فرمان خداوند کوچ می کردند.

۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح می ماند و در وقت صبح ابر برمی خواست، آنگاه کوچ می کردند، یا اگر روز و شب می ماند چون ابر برمی خواست، می کوچیدند.

۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می بود، بنی اسرائیل در اردو می ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خواست، می کوچیدند.

۲۳ به فرمان خداوند اردو می زدند، و به فرمان خداوند کوچ می کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطهٔ موسی فرموده بود، نگاه می داشتند.

۱۰

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ «برای خود دو کَرنّای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر.

۳ و چو آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به در خیمهٔ اجتماع جمع شوند.

۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و رؤسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند.

۵ و چون تیز آهنگ بنوازید محله هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند.

۶ و چون مرتبهٔ دوم تیزآهنگ بنوازید، محله هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند، بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند.

۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیزآهنگ منوازید.

۸ و بنی هارون کَهَنه، کَرنّاها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضهٔ ابدی باشد.

۹ چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می نماید، می روید، کَرنّاها را تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود بیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت.

۱۰ و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کَرنّاها را بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضورخدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

۱۱ و واقع شد در روز بیست ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمهٔ شهادت برداشته شد،

۱۲ و بنی اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد،

۱۳ و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطهٔ موسی کوچ کردند.
۱۴ و عَلَم محلهٔ بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نَحْشون بن عَمّیناداب بود.
۱۵ و بر فوج سبط بنی یَسّاکار، نَتَنائیل بن صوغر.
۱۶ و بر فرج سبط بنی زَبولون، اَلیاَب بن حیلون.
۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و بنی جَرشون و بنی مَراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.
۱۸ و عَلَم محلهٔ رؤبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اَلیصور بن شَدَیْئور بود.
۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شَلومیئیل بن صوریشَدّای.
۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، اَلیاساف بن دَعوئیل.
۲۱ پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپا داشتند.
۲۲ پس عَلَم محلهٔ بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد و فوج او اَلیشَمَع بن عَمّیهود بود.
۲۳ و بر فوج سبط بنی مَنَسّی، جَمْلیئیل بن فَدَهصور.
۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، اَبیدان بن جِدعونی.
۲۵ پس علم محلهٔ بنی دان که مؤخرهمهٔ محله ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اَخیعَزَربن عَمیشَدّای بود.
۲۶ و بر فوج سبط بنی اشیر، فَجعیئیل بن عُکران.
۲۷ و بر فوج بنی نفتالی، اَخیرَع بن عینان.
۲۸ این بود مراحل بنی اسرائیل با افواج ایشان پس کوچ کردند.
۲۹ و موسی به حوباب بن رعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: ما به مکانی که خداوند دربارهٔ آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ می کنیم، همراه ما بیا و به تو احسان خواهیم نمود، چونکه خداوند دربارهٔ اسرائیل نیکو گفته است.
۳۰ او وی را گفت: نمی آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.
۳۱ گفت: ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می دانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود.
۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.
۳۳ و از کوه خداوند سفر سه روزکوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد.
۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، وقتی که از لشکرگاه روانه می شدند.
۳۵ و چون تابوت روانه می شد، موسی می گفت: ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مُبغِضانت از حضور تو منهزم گردند.
۳۶ و چون فرود می آمد، می گفت: ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.

۱۱

۱ و قوم شکایت کنان در گوش خداوند بد گفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند درمیان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت.
۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد.
۳ پس آن مکان را تَبعیَره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند درمیان ایشان مشتعل شد.
۴ و گروه مختلف که درمیان ایشان بودند، شهوت پرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند!
۵ ماهی ای را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می آوریم.
۶ و آلان جای ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این مَنّ، در نظر ما هیچ نمی آید!»
۷ و مَنّ مثل تخم کشنیز بود و شکل آن مثل شکل مُقُل.
۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع می نمودند، و آن را در آسیاب خورد می کردند یا در هاون می کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده ها از آن می ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود.
۹ و چون شبنم در وقت شب بر اردو می بارید، منّ نیز بر آن می ریخت.
۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانهٔ خود هر یک به در خیمهٔ خویش می گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد.
۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرا به بندهٔ خود بدی نمودی؟ و چرا درنظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟
۱۲ آیا من به تمام این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییده ام که به من می گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمین که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی دارد؟
۱۳ گوشت از کجا پیدا کنم تا به همهٔ این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می گویند ما را گوشت بده تا بخوریم.
۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است.

۱۵ و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان را می دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمهٔ اجتماع بیاور تا درآنجا با تو بایستند.

۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.

۱۸ و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیراکه در مصر خوش می گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید.

۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز،

۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.»

۲۱ موسی گفت: قومی که من درمیان ایشانم، ششصد هزار پیاده اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند.

۲۲ آیا گله ها و رمه ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همهٔ ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟

۲۳ خداوند موسی را گفت: آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الآن خواهی دید که کلام من بر تو واقع می شود یا نه.

۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت.

۲۵ و خداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرارگرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.

۲۶ اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یک لضلْداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند.

۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می کنند.

۲۸ و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: ای آقایم موسی ایشان را منع نما!

۲۹ موسی وی را گفت: آیا تو برای من حسد می برد؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می بودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه می نمود!

۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.

۳۱ و بادی از جانب خداوند وزیده، سَلوی را از دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تخمیناً یک روز راه به این طرف و یک روز به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند.

۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سَلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.

۳۳ و گوشت هنوز درمیان دندان ایشان می بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.

۳۴ و آن مکان را قِبْوت هَتّاوَه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، درآنجا دفن کردند.

۳۵ و قوم از قِبْروت به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

۱۲

۱ و مریم و هارون دربارهٔ زن حبش که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبش گرفته بود.

۲ و گفتند: آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم ننموده؟ و خداوند این را شنید.

۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که بر روی زمین اند.

۴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمهٔ اجتماع بیرون آیید. و هر سه بیرون آمدند.

۵ و خداوند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.

۶ و او گفت: الآن سخنان مرا بشنوید: اگر درمیان شما نبیّ ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رؤیا بر او ظاهر می کنم و در خواب به او سخن می گویم.

۷ اما بندهٔ من موسی چنین نیست. او در تمامی خانهٔ من امین است.

۸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می گویم، و شبیه خداوند را معاینه می بیند. پس چرا نترسیدید که بر بندهٔ من موسی شکایت آوردید؟

۹ و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت.

۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.

۱۱ و هارون به موسی گفت: وای ای آقایم، بار این گناه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، گناه ورزیده ایم

۱۲ و او مثل میته ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.

۱۳ پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: ای خدا او را شفا بده!

۱۴ خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می انداخت، آیا هفت روز خجل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.

۱۵ پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.

۱۶ و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

۱۳

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبای ایشان که هرکدام درمیان ایشان سرور باشد، بفرستید.

۳ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همهٔ ایشان رؤسای بنی اسرائیل بودند.

۴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط رؤبین، شَمّوع بن زَکّور.

۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری.

۶ از سبط یهودا، کالیب بن یَفُنَّه.

۷ از سبط یَسّاکار، یَجْاَل بن یوسف.

۸ از سبط افرایم، هوشَع بن نون.

۹ از سبط بنیامین، فَلطی بن رافو.

۱۰ از سبط زبولون، جَدّ یئیل بن سودی.

۱۱ از سبط یوسف از سبط مَنَسّی، جَدّی بن سوسی.

۱۲ از سبط دان، عَمّیئیل بن جَمَلّی.

۱۳ از سبط اشیر، سَتوربن میکائیل.

۱۴ از سبط نفتالی، نَحبی بن وَفْسی.

۱۵ از سبط جاد ، جاؤئیل بن ماکی.

۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را یهوشوع نام نهاد.

۱۷ و موسی ایشان را برای جاسوسی و زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآیید.

۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی اند یا ضعیف، قلیل اند یا کثیر.

۱۹ و زمین که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه ها؟

۲۰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی دل شده، از میوهٔ زمین بیاورید. و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

۲۱ پس رفته، زمین را از بیابان سین تا رَحوب نزد مدخل حَمات جاسوسی کردند.

۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، اَخیمان و شیشای و تلمای بنی عناق درآنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعنِ مصر بنا شده بود.

۲۳ و به وادی اَشْکول آمدند، و شاخه ای با یک خوشهٔ انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند.

۲۴ و آن مکان به سبب خوشهٔ انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اَشکول نامیده شد.

۲۵ و بعد از چهل روز، از جاسوسیِ زمین برگشتند.

۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوهٔ زمین را به ایشان نشان دادند.

۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاری است، و میوه اش این است.

۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم.

۲۹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، حِتّیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کنارهٔ اردن ساکنند.

۳۰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می توانیم بر آن غالب شویم.

۳۱ اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: نمی توانیم با این قوم مقابله نماییم زیراکه ایشان از ما قوی ترند.

۳۲ و دربارهٔ زمین که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده، گفتند: زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند.

۳۳ و درآنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبّارانند، و ما درنظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می نمودیم.»

۱۴

۱و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم را آن شب می گریستند.

۲ و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: کاش که در زمین مصر می مردیم یا در این صحرا وفات می یافتیم!
۳ و چرا خداوند ما را به این زمین می آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟
۴ و به یکدیگر گفتند: سرداری برای خود مقررکرده، به مصر برگردیم.
۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند.
۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یَفُنَّه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند.
۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبی است.
۸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.
۹ زنهار از خداوند متمرد مشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیراکه ایشان خوراک ما هستند، سایهٔ ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.
۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمهٔ اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد.
۱۱ و خداوند به موسی گفت: تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همهٔ آیاتی که درمیان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.
۱۳ موسی به خداوند گفت: آنگاه مصریان خواهند شنید، زیراکه این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی.
۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده اند که تو ای خداوند، درمیان این قوم هستی، زیراکه تو ای خداوند، معاینه دیده می شوی، و ابر تو بر ایشان قایم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش می خرامی.
۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکُشی، طوایفی که آوازهٔ تو را شنیده اند، خواهند گفت:
۱۶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد، از این سبب ایشان را در صحرا کشت.
۱۷ پس الآن قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی
۱۸ که یهوه دیر خشم و بسیار رحیم و آمرزندهٔ گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم می رساند.
۱۹ پس گناه این قوم را بر حسب عظمتِ رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده ای.
۲۰ خداوند گفت: بر حسب کلام تو آمرزیدم.
۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد.
۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند.
۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هرکه مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید.
۲۴ لیکن بندهٔ من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تماماً اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد.
۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قلزم به صحرا کوچ کنید.
۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
۲۷ تا به کی این جماعت شریر را که بر من همهمه می کنند متحمل بشوم؟ همهمهٔ بنی اسرائیل را که بر من همهمه می کنند، شنیدم.
۲۸ به ایشان بگو خداوند می گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود.
۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما بر حسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده اید.
۳۰ شما به زمینی که دربارهٔ آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یَفُنَّه و یوشع بن نون.
۳۱ اما اطفال شما که دربارهٔ آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست.
۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد.
۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تا لاشه های شما در صحرا تلف شود.
۳۴ برحسب شمارهٔ روزهایی که زمین را جاسوسی می کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست.
۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.
۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود، و ایشان چون برگشتند خبر بد دربارهٔ زمین آورده، تمام جماعت را از او گله مند ساختند،

۳۷ آن کسانی که این خبر بد را دربارهٔ زمین او داده بودند، به حضور خداوند از وبا مردند.
۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یَفُنَّه از جملهٔ آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.
۳۹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند.
۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: اینک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است می رویم، زیرا گناه کرده ایم.
۴۱ موسی گفت: چرا از فرمان خداوند تجاوز می نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد!
۴۲ مروید زیرا خداوند درمیان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منهزم شوید.
۴۳ زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد؛ و چونکه از پیروی خداوند روگرانیده اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.
۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند.
۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرود آمده، ایشان را زدند و تا حُرما منهزم ساختند.

۱۵

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می دهم داخل شوید،
۳ و می خواهید هدیهٔ آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحهٔ وفای نذر، یا برای نافله یا در عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیهٔ خوشبو بجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله،
۴ آنگاه کسی که هدیهٔ خود را می گذراند، برای هدیهٔ آردی یک عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند.
۵ و برای هدیهٔ ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضر کن.
۶ یا بجهت قوچ برای هدیهٔ آردی دو عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هینِ روغن حاضر کن.
۷ و بجهت هدیهٔ ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضر کن.
۸ و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا ذبیحه ای برای ادای نذر یا برای ذبیحهٔ سلامتی بجهت خداوند حاضر می کنی،
۹ آنگاه بجهت هدیهٔ آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده با نصف هین روغن با گاو بگذراند.
۱۰ و برای هدیهٔ ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیهٔ آتشین خوشبو برای خداوند بشود.
۱۱ همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر برهٔ نرینه و هر بزغاله کرده شود.
۱۲ برحسب شماره ای که حاضر کنید بدین قسم برای هر یک موافق شمارهٔ آنها عمل نمایید.
۱۳ هر متوطن چون هدیهٔ آتشین خوشبو برای خداوند می گذراند، این اوامر را به اینطور بجا بیاورد.
۱۴ و اگر غریبی که در میان شما مأوا گزیند، هرکه در قرنهای شما درمیان شما باشد، می خواهد هدیهٔ آتشین خوشبو برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل می نمایید، او نیز عمل نماید.
۱۵ برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما مأوا گزیند یک فریضه باشد، فریضهٔ ابدی در نسلهای شما؛ مَثَل غریب است.
۱۶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که درمیان شما مأوا گزیند، خواهد بود.
۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۱۸ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن در می آورم داخل شوید،
۱۹ و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیهٔ افراشتنی برای خداوند بگذرانید.
۲۰ از خمیر اول خود گِرده ای بجهت هدیهٔ افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیهٔ افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید.
۲۱ از خمیر اول خود، هدیهٔ افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.
۲۲ و هرگاه سهواً خطا کرده، جمیع این اوامر را که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید،
۲۳ یعنی هرچه خداوند به واسطهٔ موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما.
۲۴ پس اگر این کار سهواً و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نر بجهت قربانی گناه.
۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهواً شده است؛ و ایشان قربانی خود را بجهت هدیهٔ آتشین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانیده اند.
۲۶ و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که درمیان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیراکه به تمامی جماعت سهواً شده بود.
۲۷ و اگر یک نفر سهواً خطا کرده باشد، آنگاه بز مادهٔ یک ساله برای قربانی گناه بگذراند.
۲۸ و کاهن بجهت آن کسی که سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.

۲۹ بجهت کسی که سهواً خطا کند، خواه متوطنی از بنی اسرائیل و خواه غریبی که درمیان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.
۳۰ و اما کسی که به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد. پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.
۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گناهش بر وی خواهد بود.
۳۲ و چون بنی اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سَبَّت هیزم جمع می کرد.
۳۳ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.
۳۴ و او را حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد.
۳۵ و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.
۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.
۳۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۳۸ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که برای خود برگوشه های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشتهٔ لاجوردی بر هر گوشهٔ صیصیَت بگذارند.
۳۹ و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام اوامر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زنا می کنید، منحرف نشوید.
۴۰ تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید.
۴۱ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

۱۶

۱ و قورح بن یِصهار بن قَهات بن لاوی و داتان و اَبیرام پسران اَلیاَب و اُوْن بن فالِت پسران رؤبین (کسان) گرفته،
۲ با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.
۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس اند، و خداوند درمیان ایشان است. پس چرا خویشتن را بر جماعتِ خداوند بر می افرازید؟
۴ و چون موسی این را شنید، به روی خود درافتاد
۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، و گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کسی از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد؛ و هرکه را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.
۶ این را بکنید که مِجْمَرها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو.
۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می نمایید!
۸ و موسی به قورح گفت: ای بنی لاوی بشنوید!
۹ آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟
۱۰ و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا کهانت را نیز می طلبید؟
۱۱ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده اید. و اما هارون چیست که بر او همهمه می کنید؟»
۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: نمی آییم!
۱۳ آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟
۱۴ و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیاوردی و ملکیتی از مزرعه ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می کنی؟ نخواهیم آمد!
۱۵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: هدیهٔ ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.
۱۶ و موسی به قورح گفت: تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.
۱۷ و هرکس مِجْمَر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد؛ و شما هرکس مِجْمَرخود، یعنی دویست و پنجاه مِجْمَر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هریک مِجْمَر خود را بیاورید.
۱۸ پس هرکس مِجْمَر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع ، با موسی و هارون ایستادند.
۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمهٔ اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.
۲۰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:
۲۱ خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه ای هلاک کنم.

۲۲ پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»
۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۴ جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.
۲۵ پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.
۲۶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: از نزد خیمه های این مردمان شریر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس منمایید، مبادا در همهٔ گناهان ایشان هلاک شوید.
۲۷ پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خود ایستادند.
۲۸ و موسی گفت: از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همهٔ این کارها را بکنم و به ارادهٔ من نبوده است.
۲۹ اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است.
۳۰ و اما اگر خداوند چیز تازه ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع ما یملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نموده اند.»
۳۱ و چون از گفتن همهٔ این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.
۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه های ایشان و همهٔ کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعید.
۳۳ و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرو رفتند، و زمین بر ایشان به هم آمده از میان جماعت هلاک شدند.
۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعرهٔ ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما را نیز ببلعد.
۳۵ و آتش از حضور خداوند بد آمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور می گذرانیدند، سوزانید.
۳۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۳۷ به العازاربن هارون کاهن بگو که مِجْمَرها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش زیرا که آنها مقدس است،
۳۸ یعنی مِجْمَرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان؛ و از آنها تختهای پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده اند، مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.
۳۹ پس العازار کاهن مِجْمَرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته،از آنها پوشش مذبح ساختند.
۴۰ تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطهٔ موسی او را امر فرموده بود.
۴۱ و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید.
۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمهٔ اجتماع نگریستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد.
۴۳ و موسی و هارون پیش خیمهٔ اجتماع آمدند.
۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۴۵ از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم. و ایشان به روی خود درافتادند.
۴۶ و موسی به هارون گفت: «مِجْمَر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و وبا شروع شده است.
۴۷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، درمیان جماعت دوید و اینک وبا درمیان قوم شروع شده بود پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود.
۴۸ و او درمیان مرگان و زندگان ایستاد و وبا باز داشته شد.
۴۹ و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثهٔ قورح هلاک شدند.
۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمهٔ اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

۱۷

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آبای ایشان، و نام هرکس را بر عصای او بنویس.
۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیراکه برای هر سرور خاندان آبای ایشان یک عصا خواهد بود.
۴ و آنها را در خیمهٔ اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می کنم بگذار.
۵ و شخصی را که من اختیار می کنم، عصای او شکوفه خواهد آورد. پس همهمهٔ بنی اسرائیل را که بر شما می کنند از خود ساکت خواهم نمود.»

۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود.
۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمهٔ شهادت گذارد.
۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمهٔ شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.
۹ و موسی همهٔ عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.
۱۰ و خداوند به موسی گفت: عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و همهمهٔ ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.
۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.
۱۲ و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: اینک فانی و هلاک می شویم. جمیع ما هلاک شده ایم!
۱۳ هرکه نزدیک می آید که به مسکن خداوند نزدیک می آید می میرد. آیا تماماً فانی شویم؟

۱۸

۱ و خداوند به هارون گفت: تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو، گناه مَقدَس را متحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گناه کهانت خود را متحمل شوید.
۲ و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبای تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و اما تو با پسرانت پیش خیمهٔ شهادت باشید.
۳ و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند؛ لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز.
۴ و ایشان با تو متفق شده، ودیعت خیمهٔ اجتماع را با تمامی خدمت خیمه با آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید.
۵ و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود.
۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می باشند که به خداوند داده شده اند، تا خدمت خیمهٔ اجتماع را بجا آورند.
۷ و اما تو با پسرانت، کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.
۸ و خداوند به هارون گفت: اینک من ودیعت هدایای افراشتنی خود را با همهٔ چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضهٔ ابدی دادم.
۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود، این از آن تو خواهد بود، هر هدیهٔ ایشان یعنی هر هدیهٔ آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد.
۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکور از آن بخورد، برای تو مقدس باشد.
۱۱ و این هم از آن تو باشد. هدیهٔ افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیهٔ جنبانیدنی بنی اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضهٔ ابدی دادم، هر که در خانهٔ تو طاهر باشد، از آن بخورد.
۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می دهند، به تو بخشیدم.
۱۳ نوبرهای هرچه در زمین ایشان است که نزد خداوند می آورند از آن تو باشد، هرکه در خانهٔ تو طاهر باشد، از آن بخورد.
۱۴ و هرچه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.
۱۵ و هرچه رحم را گشاید از ذی جسدی که برای خداوند می گذرانند چه ازانسان و چه از بهایم از آن تو باشد؛ اما نخست زادهٔ انسان را البته فدیه دهی، و نخست زادهٔ بهایم ناپاک را فدیه ای بده.
۱۶ و اما در بارهٔ فریهٔ آنها ، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده.
۱۷ ولی نخست زادهٔ گاو یا نخست زادهٔ گوسفند یا نخست زادهٔ بز را فدیه ندهی؛ آنها مقدسند؛ خون آنها را بر مذبح بپاش و پیه آنها را بجهت هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان.
۱۸ و گوشت آنها مثل سینهٔ جنبانیدنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد.
۱۹ جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضهٔ ابدی دادم. این به حضور خداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»
۲۰ و خداوند به هارون گفت: تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و درمیان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو درمیان بنی اسرائیل من هستم.
۲۱ و به بنی لاوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می کنند، یعنی خدمت خیمهٔ اجتماع.
۲۲ و بعد از این بنی اسرائیل به خیمهٔ اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گناه را متحمل شده، بمیرند.

۲۳ اما لاویان خدمت خیمهٔ اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه ای ابدی خواهد، و ایشان درمیان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.

۲۴ زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیهٔ افراشتنی بگذرانند به لاویان بجهت ملک بخشیدم. بنابراین به ایشان گفتم که درمیان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.»

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲۶ که لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید، آنگاه هدیهٔ افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید.

۲۷ و هدیهٔ افراشتنی شما برای شما، مثل غلهٔ خرمن و پری چرخشت حساب می شود.

۲۸ بدینطور شما نیز از همهٔ عشرهایی که از بنی اسرائیل می گیرید، هدیهٔ افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیهٔ افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید.

۲۹ از جمیع هدایای خود، هر هدیهٔ خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید.

۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.

۳۱ و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شما است، به عوض خدمتی که در خیمهٔ اجتماع می کنید.

۳۲ و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.

۱۹

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:

۲ این است فریضهٔ شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تو بیاورند.

۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود.

۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمهٔ اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد.

۵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.

۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را درمیان آتشِ گاو بیندازد.

۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.

۸ و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.

۹ و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیهٔ نگاه داشته شود آن قربانی گناه است.

۱۰ و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنی اسرائیل و غریبی که درمیان ایشان ساکن باشد، فریضه ای ابدی خواهد بود.

۱۱ هرکه میتهٔ هر آدمی را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.

۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود.

۱۳ و هرکه میتهٔ هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است.

۱۴ این است قانون برای کسی که در خیمه ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.

۱۵ و هر ظرف گشاده که سر پوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود.

۱۶ و هرکه در بیابان کشتهٔ شمشیر یا میته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.

۱۷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند.

۱۸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همهٔ اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد، بپاشد.

۱۹ و آن شخصِ طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بپاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود.

۲۰ و اما کسی که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مَقْدَس خداوند را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است او نجس است.

۲۱ و برای ایشان فریضهٔ ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را بپاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند، تا شام نجس باشد.

۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

۲۰

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.

۲ و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند.

۳ و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند!

۴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟

۵ و ما را از مصر چرا بر آوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!

۶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمهٔ اجتماع آمدند، و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.

۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۸ عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، درنظر ایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان راخواهی نوشانید.

۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت.

۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟»

۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.

۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا درنظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده ام، داخل نخواهید ساخت.

۱۳ این است آب مریبه جایی که بنی اسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را درمیان ایشان تقدیس نمود.

۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد مَلک اَدوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تو می دانی.

۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند.

۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست.

۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه ها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.

۱۸ ادوم وی را گفت: از من نخواهی گذشت والاّ به مقابلهٔ تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.

۱۹ بنی اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم، قیمت آن را خواهم داد، فقط بر پایهای خود می گذرم و بس.

۲۰ گفت: نخواهی گذشت. و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابلهٔ ایشان بیرون آمد.

۲۱ بدینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد. پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

۲۲ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.

۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت:

۲۴ هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.

۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.

۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.

۲۷ پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان درنظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.

۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قلهٔ کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.

۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

۲۱

۱ و چون کنعانی که ملک عَراد و در جنوب ساکن بود شنید که اسرائیل از راه اَتاریم می آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.

۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده، گفت: اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکلّ هلاک خواهم ساخت.

۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکلّ هلاک ساختند. و آن مکان حُرمه نامیده شد.

۴ و از کوه هور به راه بحر قُلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد.

۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: که ما را از مصر چرا بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیراکه نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراکِ سخیف کراهت دارد.!

۶ پس خداوند، مارهای آتشی درمیان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.

۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: گناه کرده ایم زیراکه بر خداوند و بر تو شکایت آورده ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند. و موسی بجهت قوم استغاثه نمود.

۸ و خداوند به موسی گفت: مار آتشینی بساز و آن را نیزه ای بردار، و هر گزیده شده ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.

۹ پس موسی مار برنجینی ساخته، بر سر نیزه ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می شد.

۱۰ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوبوت اردو زدند.

۱۱ و از اوبوت کوچ کرده، در عَیّی عَباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند.

۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارَد اردو زدند.

۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف اَرْنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می باشد اردو زدند، زیراکه اَرْنون حد موآب درمیان موآب و اموریان است.

۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می شود: واهیب در سوفه و وادیهای ارنون،

۱۵ و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود مو آب تکیه می زند.

۱۶ و ار آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند در باره اش به موسی گفت: قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.

۱۷ آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: ای چاه بجوش آی! شما برایش سرود بخوانید؛

۱۸ چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کندند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کندند. و ایشان از بیابان تامَتّانه کوچ کردند.

۱۹ و از مَتّانه به نَحْلیئیل و از نَحْلیئیل به باموت.

۲۰ و از باموت به دره ای که در صحرای موآب نزد قلهٔ فِسجه که به سوی بیابان متوجه است.

۲۱ و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت:

۲۲ مرا اجازت بده تا از زمین تو بگذرم. به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.

۲۳ اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهَص رسید، با اسرائیل جنگ کرد.

۲۴ و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از اَرْنون تا یَبّوق و تا حد بنی عَمّون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عَمّون مستحکم بود.

۲۵ و اسرائی تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حَشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد.

۲۶ زیرا که حَشبون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.

۲۷ بنابراین مَثَل آورندگان می گویند: «به حشبون بیایید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود.

۲۸ زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله ای از قریه سیحون. و عارِ موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را.

۲۹ وای بر تو ای موآب! ای قوم کموش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد.

۳۰ به ایشان تیرانداختیم. حشبون تا به دیبون هلاک شد. و آن را تا نوفَح که نزد میدَباست ویران ساختیم.

۳۱ و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.

۳۲ و موسی برای جاسوسی یَعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که درآنجا بودند، بیرون کردند.

۳۳ پس برگشته، از راه باشان بر آمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به اضدْرَعی بیرون آمد.

۳۴ و خداوند به موسی گفت: از او مترس زیراکه او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.

۳۵ پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

۲۲

۱ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عَرَبات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحا اردو زدند.

۲ وچون بالاق بن صِفّور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید،

۳ موآب از قوم بسیار ترسید، زیراکه کثیر بودند. و موآب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند.

۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: الآن این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزهٔ صحرا را می لیسد. و در آن زمان بالاق بن صَفّور، ملک موآب بود.

۵ پس رسولان به فَتور که برکنار وادی است، نزد بلعام بن بَعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: اینک قوم از مصر بیرون آمده اند و هان روی زمین را مستور می سازند، و در مقابل من مقیم می باشند.

۶ پس الآن بیا این قوم را برای من لعنت کن، زیراکه از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا برایشان غالب آییم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می دانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی، ملعون است.

۷ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند.

۸ او به ایشان گفت: این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم. و سروران موآب نزد بلعام ماندند.

۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟

۱۰ بلعام به خدا گفت: بالاق بن صَفّور ملک موآب نزد من فرستاده است،

۱۱ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده اند، روی زمین را پوشانیده اند. الآن آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.

۱۲ خدا به بلعام گفت: با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.

۱۳ پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.

۱۴ و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که بلعام از آمدن با ما انکار نمود.

۱۵ و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد.

۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، وی را گفتند: بالاق بن صِفّور چنین می گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.

۱۷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هرآنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.

۱۸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم.

۱۹ پس الآن شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.

۲۰ و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.

۲۱ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

۲۲ و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشتهٔ خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود و دو نوکرش همراهش بودند.

۲۳ و الاغ، فرشته خداوند را با شمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.

۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود درمیان تاکستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود.

۲۵ و الاغ فرشتهٔ خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.

۲۶ و فرشتهٔ خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.

۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را باز کرد تا بلعام را گفت: به تو چه کرده ام که مرا این سه مرتبه زدی.

۲۹ بلعام به الاغ گفت: از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می بود که الآن تو را می کشتم.

۳۰ الاغ به بلعام گفت: آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده ام تا امروز بر من سوار شده ای؟ آیا هرگز عادت می داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟ او گفت: نی

۳۱ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است. پس خم شده، به روی در افتاد.

۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیراکه این سفر تو درنظر من از روی تمرد است.

۳۳ و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست. و اگر از من کناره نمی جست، یقیناً الآن تو را می کشتم و او را زنده نگاه می داشتم.

۳۴ بلعام به فرشته خداوند گفت: گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده ای. پس الآن اگر در نظر تو ناپسند است برمی گردم.

۳۵ فرشته خداوند به بلعام گفت: همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو». پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

۳۶ و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که بر حد اَرْنون و بر اقصای حدود وی بود، بیرون آمد.

۳۷ و بالاق به بلعام گفت: آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم؟ پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقتاً قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟

۳۸ بلعام به بالاق گفت: اینک نزد تو آمده ام. آیا الآن هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می گذارد، همان را خواهم گفت.

۳۹ پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند.

۴۰ و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد.

۴۱ و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

۲۳

۱ و بلعام به بالاق گفت: در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.

۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذرانیدند.

۳ و بلعام به بالاق گفت: نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هرچه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت. پس به تلی برآمد.

۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد؛ و او وی را گفت: هفت مذبح برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.

۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: نزد بالاق برگشته چنین بگو.

۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.

۷ و مَثَل خود را آورده، گفت: بالاق ملک موآب مرا از ارام از کوههای مشرق آورد، که بیا یعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما.

۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟

۹ زیرا از سر صخره ها او را می بینم. و از کوهها او را مشاهده می نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می شود، و درمیان امت ها حساب نخواهد شد.

۱۰ کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

۱۱ پس بالاق به بلعام گفت: به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!

۱۲ او در جواب گفت: آیا نمی باید با حذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟

۱۳ بالاق وی را گفت: بیا الآن همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید. فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را نخواهی دید؛ و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.

۱۴ پس او را به صحرای صوفیم، نزد قلهٔ فِسجَه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۱۵ و او به بالاق گفت: نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا خداوند را ملاقات نمایم.

۱۶ و خداوند بلعام را ملاقات نموده، وسخنی در زبانش گذاشته، گفت: نزد بالاق برگشته، چنین بگو.

۱۷ پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود. و بالاق از او پرسید که خداوند چه گفت؟

۱۸ آنگاه مَثَل خود را آورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو، و ای پسر صِفّور مرا گوش بگیر.

۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟

۲۰ اینک مأمور شده ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود.

۲۱ او گناهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است و نعرهٔ پادشاه درمیان ایشان است.

۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است.

۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. دربارهٔ یعقوب و دربارهٔ اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است.

۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.

۲۵ بالاق به بلعام گفت: نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.

۲۶ بلعام در جواب بالاق گفت: آیا تو را نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟

۲۷ بالاق به بلعام گفت: بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.

۲۸ پس بالاق بلعام را بر قلهٔ فغور که مشرف بر بیابان است، برد.

۲۹ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.»

۳۰ و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۲۴

۱ و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می آید، مثل دفعه های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود.

۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرد، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می بودند. و روح خدا بر او نازل شد.

۳ پس مَثَل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۴ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید.

۵ چه زیباست خیمه های تو ای یعقوب! و مسکنهای تو ای اسرائیل!

۶ مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب.

۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اَجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد.

۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امت های دشمنان خود ا خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت.

۹ مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هرکه تو را برکت دهد. و ملعون باد هرکه تو را لعنت نماید!

۱۰ پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هر دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی.

۱۱ پس الآن به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.

۱۲ بلعام به بالاق گفت: آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم

۱۳ که اگر بالاق خانۀ خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟

۱۴ و الآن اینک نزد قوم خود می روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

۱۵ پس مَثَل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.

۱۶ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و معرفت حضرت اعلی را دانست و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.

۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الآن. او درا مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت.

۱۸ و ادوم مُلک او خواهد شد و دشمنانش اهل سعیر، مملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

۱۹ و کسی که از یعقوب ظاهر می شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.

۲۰ و به عمالقه نظر انداخته، مَثَل خود را آورده، گفت: عمالیق اولِ امت ها بود، اما آخر او منتهی به هلاکت است.

۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، مَثَل خود را آورد و گفت: مسکن تو مستحکم و آشیانه تو برصخره نهاده شده است.

۲۲ لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.

۲۳ پس مَثَل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می کند، کیست که زنده بماند؟

۲۴ و کشتیها از جانب کِتّیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»

۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خود رفت و بالاق نیزراه خود را پیش گرفت.

۲۵

۱ و اسرائیل در شِطّیم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند

۲ زیراکه ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند. پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند.

۳ و اسرائیل به بعل فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد.

۴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی رؤسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.

۵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هریکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.»

۶ و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانی ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازۀ خیمه اجتماع گریه می کردند.

۷و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه ای به دست خود گرفت،

۸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قُبّه داخل شده، هر دوی ایشان را یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از بنی اسرائیل رفع شد.

۹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۱ فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه با غیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.

۱۲ لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می بخشم.

۱۳ و برای او و برای ذُرّیّتش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود، زیراکه برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.

۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زِمری ابن سالو رئیس خاندان آبای سبط شمعون بود.

۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کُزبی دختر صور بود و او رئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۷ مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید.

۱۸ زیراکه ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امر خواهر خود کُزبی، دختر رئیس مدیان، که در روز وبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.

۲۶

۱ و بعد از وبا، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت:

۲ شمارهٔ تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب خاندان آبای ایشان از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می روند بگیرد.

۳ پس موسی و العازارِ کاهن ایشان را در عَرَباتِ موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند:

۴ قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»

۵ رؤبین نخست زاده اسرائیل: بنی رؤبین: از حَنوک، قبیله حَنوکیان، و از فَلّو، قبیله فَلّوئیان.

۶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کَرَمی، قبیله کَرَمیان.

۷ اینانند قبایل رؤبینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند.

۸ و بنی فَلّو: اَلیاَب.

۹ و بنی اَلیاَب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینانند داتان و ابیرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند،

۱۰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قوح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دویست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند.

۱۱ لکن پسران قورح نمردند.

۱۲ و بنی شمعون برحسب قبایل ایشان: از نَمُوئیل، قبیلهٔ نموئیلیان و از یامین، قبیلهٔ یاکینیان.

۱۳ و از زارَح قبیلهٔ زارَحیان و از شاؤل قبیلهٔ شاؤلیان.

۱۴ اینانند قبایل شمعونیان. بست و دو هزار و دویست نفر.

۱۵ و بنی جاد برحسب قبایل ایشان: از صَفون قبیلهٔ صفونیان و از حَجّی قبیلهٔ حَجّیان و از شونی قبیلهٔ شونیان.

۱۶ و از اُزنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عیریان.

۱۷ و از اَرود قبیله اَرودیان و از اَرْئیلی قبیله اَرئیلیان.

۱۸ اینانند قبایل بنی جاد برحسب شمارهٔ ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.

۱۹ و بنی یهوا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند.

۲۰ و بنی یهودا برحسب قبایل ایشان اینانند: از شِیلَه قبیلهٔ شِیلَئیان و از فارَص قبیلهٔ فارصیان و از زارَح قبیلهٔ زارَحیان.

۲۱ و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیلهٔ حامولیان.

۲۲ ایناند قبایل یهودا برحسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

۲۳ و بنی یَسَّاکار برحسب قبایل ایشان : از تولَع قبیلهٔ تولعیان و از فُوَّه قبیله فُوَّئیان.

۲۴ و از یاشوب قبیلهٔ یاشوبیان و از شِمرون قبیلهٔ شمرونیان.

۲۵ اینانند قبایل یّساکار برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.

۲۶ و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از سارَد قبیلهٔ سارَدیان و از ایلون قبیلهٔ ایلونیان و از یحلیئیل قبیلهٔ یَحلیئیلیان.

۲۷ ایناند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.

۲۸ و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: مَنَسّی و افرایم.

۲۹ و بنی مَنَسّی: از ماکیر قبیلهٔ ماکیریان و ماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیلهٔ جلعادیان.

۳۰ ایناند بنی جلعاد: از ایعَزَر قبیلهٔ ایعزریان، از حالَق قبیلهٔ حالقیان.

۳۱ از اَسْرِئیل قبیلهٔ اَسْرِئیلیان، از شکیم قبیلهٔ شکیمیان.

۳۲ از شَمیداع قبیلهٔ شمیداعیان و از حافَر قبیلهٔ حافریان.

۳۳ و صَلُفحاد بن حافر را پسری نبود لیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد مَحلَه و نوعه و حُجلَه و ملکه و تِرصَه.

۳۴ اینانند قبایل مَنَسّی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

۳۵ و اینانند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکَر قبیلهٔ باکریان و از تاحَن قبیلهٔ تاحنیان.

۳۶ و بنی شوتالح اینانند: از عبران قبیلهٔ عیرانیان،

۳۷ اینانند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند.

۳۸ و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: ازبالع قبیلهٔ بالعیان از اَشبیل قبیلهٔ اَشبیلیان و از اَحیرام قبیلهٔ اَحیرامیان.

۳۹ از شَفوفام قبیلهٔ شفوفامیان از حوفام قبیلهٔ حوفامیان.

۴۰ و بنی بالع: اَرْد و نعمان. از اَرْدْ قبیلهٔ اَردیان و از نعمان قبیلهٔ نعمانیان.

۴۱ اینانند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.

۴۲ اینانند بنی دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیلهٔ شوحامیان. اینانند قبایل دان برحسب قبایل ایشان.

۴۳ جمیع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهار صد نفر بودند.

۴۴ اینانند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: از یِمنه قبیلهٔ یِمنَئیان، از یِشْوِی قبیلهٔ یشویان، از بَریعَه قبیلهٔ بَرِیعئیان،

۴۵ از بنی بَریعَه، از حابر قبیله حابریان، از ملکیئیل قبیلهٔ ملکیئیلیان.

۴۶ و نام دختر اَشیر، ساره بود.

۴۷ اینانند قبایل بنی اشیر برحسب شمرده شدگان ایشان ، پنجاه و سه هزارو چهار صد نفر .

۴۸ اینانند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحَصْئیل، قبیلهٔ یا حَصْئیلیان، از جونی قبیلهٔ جونیان.

۴۹ از یِصَر قبیلهٔ یصریان از شِلّیم قبیلهٔ شلیمیان.

۵۰ ایناند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان و چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند.

۵۱ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یکهزار و هفتصد و سی نفر.

۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۵۳ برای اینان برحسب شمارهٔ نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود.

۵۴ برای کثیر، نصیب او را زیاده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هر کس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود.

۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبای خود در آن تصرف نمایند.

۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان درمیان کثیر و قلیل تقسیم شود.»

۵۷ و ایناننذ شمرده شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیلهٔ جرشونیان، از قهات قبیلهٔ قهاتیان، از مَراری قبیلهٔ مراریان.

۵۸ ایناند قبایل لاویان: قبیلهٔ لِبنیان و قبیلهٔ حبرونیان و قبیلهٔ مَحلیان و قبیلهٔ موشیان و قبیلهٔ قورَحیان. اما قَهات، عمرام را آورد.

۵۹ و نام زن عمرام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید.

۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند.

۶۱ و ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند.

۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیراکه ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد.

۶۳ ایناند آنانی که موسی و العازار کاهن شمردند، وقتی که بنی اسرائیل را در عَرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمردند.

۶۴ و درمیان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمردند.

۶۵ زیرا خداوند دربارهٔ ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یَفُنّه و یوشع بن نون باقی نماند.

۲۷

۱ و دختران صَلُفْحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن مَنَسّی، که از قبایل مَنَسّی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: مَحلَه و نوعه و حجله و مِلکَه و تِرصَه.

۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند:

۳ پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همداستان شدند، بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت.

۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود؟ لهذا ما را درمیان برادران پدر ما نصیبی بده.

۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد.

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۷ دختران صَلُفْحاد راست می گویند. البته درمیان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.
۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد. و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید.
۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.
۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدش بدهید.
۱۱ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هرکس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود. پس این برای بنی اسرائیل فریضهٔ شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»
۱۲ و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عَباریم بر آی وزمینی را که به بنی اسرائیل داده ام. ببین. و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد.
۱۴ زیراکه در بیابان صین وقتی که جماعت مخاصمه نمودند، شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریبهٔ قادش، در بیابان صین.
۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت:
۱۶ ملتمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد.
۱۷ که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون بَرَد وایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند.
۱۸ و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار.
۱۹ و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، درنظر ایشان به وی وصیت نما.
۲۰ و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند.
۲۱ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سؤال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.»
۲۲ پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت.
۲۳ و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

۲۸
۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیهٔ طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید.
۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دو برهٔ نرینه یک سالهٔ بی عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی.
۴ یک بره را در صبح قربانی کن و برهٔ دیگر را در عصر قربانی کن.
۵ و یک عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیهٔ آردی.
۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین خداوند معین شد.
۷ و هدیهٔ ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیهٔ ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز.
۸ و برهٔ دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیهٔ آردی صبح و مثل هدیهٔ ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.
۹ و در روز سَبَّت دو برهٔ یک سالهٔ بی عیب، و دو عشر ایفهٔ آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیهٔ آردی با هدیهٔ ریختنی آن.
۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سَبَّت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ ریختنی آن.
۱۱ و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔنرینه یک ساله بی عیب.
۱۲ و سه عشر ایفهٔ آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیهٔ آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ.
۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیهٔ آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین برای خداوند باشد.
۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال.
۱۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیهٔ ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.
۱۶ و در روز چهاردهم ماه اول، فِصَح خداوند است.
۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود.
۱۸ در روز اول، مَحفِل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید.

۱۹ و بجهت هدیهٔ آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی عیب باشد.

۲۰ و بجهت هدیهٔ آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شدهٔ با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید.

۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران.

۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.

۲۳ اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید.

۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعامِ هدیهٔ آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیهٔ ریختنی آن.

۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

۲۶ و در روز نوبرها چون هدیهٔ آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن مکنید.

۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینه یک ساله قربانی کنید.

۲۸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.

۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.

۳۰ و یک بز نر تا برای شما کفاره شود.

۳۱ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید. و برای شما بی عیب باشد.

۲۹

۱ و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باش؛ در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کَرِنّا باشد.

۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند گذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت برهٔ نرینهٔ یک سالهٔ بی عیب.

۳ و هدیهٔ آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.

۴ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.

۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.

۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیهٔ آردی اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی اش، با هدایای ریختنی آنها برحسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین خداوند باشد.

۷ و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار مکنید.

۸ و قربانی سوختنی عطرخوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینهٔ یک ساله که برای شما بی عیب باشند.

۹ و هدیهٔ آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.

۱۰ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.

۱۱ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفارهای و قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی اش و هدایای ریختنی آنها.

۱۲ و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت مکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید.

۱۳ و قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک ساله که برای شما بی عیب باشند.

۱۴ و بجهت هدیهٔ آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ.

۱۵ و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره.

۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن.

۱۷ و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک سالهٔ بی عیب.

۱۸ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شمارهٔ آنها برحسب قانون.

۱۹ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی اش، و هدایای ریختنی آنها.

۲۰ و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک ساله بی عیب.

۲۱ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون.

۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی اش و هدیهٔ ریختنی آن.

۲۳ و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک ساله بی عیب.

۲۴ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها وبره ها به شماره آنها برحسب قانون.

۲۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیهٔ آردی اش و هدیهٔ ریختنی آن.

۲۶ و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک ساله بی عیب.

۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شمارهٔ آنها برحسب قانون.
۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۲۹ و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک سالهٔ یک سالهٔ بی عیب.
۳۰ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون.
۳۱ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آرد اش و هدایای ریختنی آن.
۳۲ و در روز هفتم، هفت گاو جوان ودو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یک ساله بی عیب.
۳۳ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شمارهٔ آنها برحسب قانون.
۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۳۵ و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت مکنید.
۳۶ و قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینهٔ یک سالهٔ بی عیب.
۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره ها به شماره آنها برحسب قانون.
۳۸ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیهٔ آردی اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۳۹ اینها را شما در موسمهای خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.
۴۰ پس برحسب هرآنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی اسرائیل را اعلام نمود.

۳۰

۱ و موسی سروان اسباط بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: این است کاری که خداوند امر فرموده است:
۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قَسَم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید.
۳ و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانهٔ پدرش در جوانی اش به تکلیفی الزام نماید،
۴ و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش دربارهٔ او ساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.
۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.
۶ و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد،
۷ و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند.
۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید.
۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند.
۱۰ و اما اگر زنی در خانهٔ شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید،
۱۱ و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.
۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد، پس هر چه از لبهایش در آمده باشد دربارهٔ نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. و چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.
۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد.
۱۴ اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همهٔ نذرهایش و همهٔ تکالیفش را که بر وی باشد استوارنموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است.
۱۵ و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهند بود.
۱۶ این است فرایضی که خداوند به موسی امر فرمود، درمیان مرد و زنش و درمیان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

۳۱

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲ «انتقام بنی اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.»
۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابلهٔ مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند.
۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.

۵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شدهٔ برای جنگ منتخب شدند.
۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کَرِنّاها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد.
۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همهٔ ذکوران را کشتند.
۸ و درمیان کشتگان ملوک مدیان یعنی اِوی و راقَم و صور و حور و رابَع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، و بلعام بن بَعُوْر را به شمشیر کشتند.
۹ و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همهٔ املاک ایشان را غارت کردند.
۱۰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند.
۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند.
۱۲ و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه در عَرَبات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند.
۱۳ و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند.
۱۴ و موسی بر رؤسای لشکر یعنی سرداران هزاره ها و سرداران صدْها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد.
۱۵ و موسی به ایشان گفت: آیا همهٔ زنان را زنده نگاه داشتید؟
۱۶ اینک ایانند که برحسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و با عارض شد.
۱۷ پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید.
۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید.
۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هرکه شخصی را کشته و هرکه کشته ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم،خود را تطهیر نماید.
۲۰ و هر جامه و هرظرف چرمی و هرچه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نمایید.»
۲۱ و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خداوند به موسی امر فرموده است:
۲۲ طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب،
۲۳ یعنی هرچه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هرچه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید.
۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشویید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.
۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
۲۶ تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرید.
۲۷ و غنیمت را درمیان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته اند، و تمامی جماعت نصف نما.
۲۸ و از مردان جنی که به مقاتله بیرون رفته اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند.
۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیهٔ افراشتنی برای خداوند باشد.
۳۰ و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه ازجمیع بهایم بگیر ، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می دارند، بده.
۳۱ پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.
۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس بود.
۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار رأس.
۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار رأس.
۳۵ و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.
۳۶ و نصفه ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود.
۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج رأس بود.
۳۸ و گاوان سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو رأس بود.
۳۹ و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک رأس بود.
۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند.
۴۱ و موسی زکات را که هدیهٔ افراشتنی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۴۲ و از قسمت بنی اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود،

۴۳ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد راس بود.
۴۴ و از گاوان سی و شش هزار راس.
۴۵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس.
۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر.
۴۷ و موسی از قسمت بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۴۸ و رؤسایی که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند.
۴۹ و به موسی گفتند: بندگانت حساب مردان جنگی را که زیر دست ما می باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است.
۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است، هدیه ای برای خداوند آورده ایم، از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها وانگشترها و گوشواره ها و گردن بندها تا برای گناههای ما به حضور خداوند کفاره شود.
۵۱ و موسی و العازار کاهن، طلا و همهٔ زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.
۵۲ و تمامی طلای هدیه ای که از سرداران هزاره ها و سرداران صدْها برای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.
۵۳ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.
۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی اسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

۳۲

۱ و بنی رؤبین و بنی جاد را مواشی به نهایت بسیار و کثیر بود. پس چون زمین یَعْزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است،
۲ بنی جاد و بنی رؤبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند:
۳ عطاروت و دیبون و یُزیر و نِمرَه و حَشبون و اَلِعالَه شَبام و نبو و بَعون،
۴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگانت صاحب مواشی می باشیم.
۵ پس گفتند: اگر درنظر تو التفات یافته ایم، این زمین به بندگانت به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.
۶ موسی به بنی جاد و بنی رؤبین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟
۷ چرا دل بنی اسرائیل را افسرده می کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟
۸ به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادِش بَرنیع برای دیدن زمین فرستادم.
۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنی اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود ، داخل نشوند.
۱۰ پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت:
۱۱ البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل ننمودند،
۱۲ سوای کالیب بن یَفُنَّهٔ قِنزّی و یوشَع بن نُون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند.
۱۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند.
۱۴ و اینک شما به جای پدران خود انبوهی از مردان خطاکار برپا شده اید تا شدت غضب خداوند را براسرائیل باز زیاده کنید؟
۱۵ زیرا اگر از پیروی او رو بگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد وشما تمامی این قوم راهلاک خواهید ساخت.»
۱۶ پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.
۱۷ و خود مسلح شده، حاضر می شویم و پیش روی بنی اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.
۱۸ و تا هر یکی از بنی اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه های خود مراجعت نخواهیم کرد.
۱۹ زیراکه ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.
۲۰ و موسی به ایشان گفت: اگر این کار را بکنید و خویشتن را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید،
۲۱ و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید،
۲۲ و زمین به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بی گناه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود.
۲۳ و اگر چنین نکنید، اینک به خداوند گناه ورزیده اید، و بدانید که گناه شما، شما را درخواهد گرفت.
۲۴ پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.

۲۵ پس بنی جاد و بنی رؤبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگانت به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.
۲۶ اطفال و زنان و مواشی و همهٔ بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.
۲۷ و جمیع بندگانت مهیای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.
۲۸ پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و رؤسای خاندان آبای اسباط بنی اسرائیل را دربارهٔ ایشان وصیت نمود.
۲۹ و موسی به ایشان گفت: اگر جمیع بنی جاد و بنی رؤبین مهیای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.
۳۰ و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور ننمایند، پس درمیان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.
۳۱ بنی جاد و بنی رؤبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگانت گفته است، همچنین خواهیم کرد.
۳۲ ما مهیای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.
۳۳ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی رؤبین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، مَلِک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی رمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.
۳۴ و بنی جاد، دیبون و عطاروت و عَروُعیر
۳۵ و عَطْروت، شوفان و یعزیر و یُجبَهَه
۳۶ و بیت نِمرَه و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گله ها.
۳۷ و بنی رؤبین، حشبون و اَلیعالَه و قِرْیَتایِم
۳۸ و نَبو و بَعْل مَعون که نام این دو را تغییر دادند و سِبْمَه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسّمی ساختند.
۳۹ و بنی ماکیر بن منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند.
۴۰ و موسی جلعاد را به ماکیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد.
۴۱ و یائیربن منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حوُّوت یائیر نامید.
۴۲ و نُوْبَح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبَح نامید.

۳۳

۱ این است منازل بنی اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیر دست موسی و هارون کوچ کردند.
۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت. و این است منازل و مرال ایشان:
۳ پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند.
۴ و مصریان همهٔ نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.
۵ و بنی اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، در سُکّوت فرود آمدند.
۶ و از سکوت کوچ کرده، در ایتام که به کنار بیابان است، فرود آمدند.
۷ و از ایتام کوچ کرده، به سوی فَمُ الحِیْروت که در مقابل بَعْل صَفون است، برگشتند، و پیش مَجَدل فرود آمدند.
۸ و از مقابل حِیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتام سفر سه روزه کرده، در مارّه فرود آمدند.
۹ و از مارّه کوچ کرده، به ایلیم رسیدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.
۱۰ و از ایلیم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند.
۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده در بیابان سین فرود آمدند.
۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده، در دُفقَه فرود آمدند.
۱۳ و از دفقه کوچ کرده، در اضلوش فرود آمدند.
۱۴ و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.
۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند.
۱۶ و از بیابان سینا کوچ کرده، در قِبروت هضتّاوه فرود آمدند.
۱۷ و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند.
۱۸ و از حصیروت کوچ کرده، در رِتمَه فرود آمدند.
۱۹ و از رتمه کوچ کرده، و در رِمّون فارَص فرود آمدند.
۲۰ و از رمون فارص کوچ کرده، در لبنه فرود آمدند.
۲۱ و از لبنه کوچ کرده، در رِسّه فرود آمدند.
۲۲ و از رسه کوچ کرده، در قُهَیلاتَه فرود آمدند.

۲۳ و از قهیلاته کوچ کرده، در چبل شافَر فرود آمدند.

۲۴ و از جبل شافر کوچ کرده، در حَراده فرود آمدند.

۲۵ و از حراده کوچ کرده، در مَقْهیلوت فرود آمدند.

۲۶ و از مقهیلوت کوچ کرده، در تاحَت فرود آمدند.

۲۷ و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.

۲۸ و از تارح کوچ کرده، در مِتْقَه فرود آمدند.

۲۹ و از متقه کوچ کرده، در حَشمونَه فرود آمدند.

۳۰ و از حشمونه کوچ کرده، در مُسیروت فرود آمدند.

۳۱ و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یَعْقان فرود آمدند.

۳۲ و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورالجِد جاد فرود آمدند.

۳۳ و از حورالجد جاد کوچ کرده، در یُطْبات فرود آمدند.

۳۴ و از یُطبات کوچ کرده، در عَبْرونَه فرود آمدند.

۳۵ و از عبرونه کوچ کرده، در عِصیون جابَر فرود آمدند.

۳۶ و از عصیون جابر کوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند.

۳۷ و از قادش کوچ کرده، در جبل هور در سرحد زمین ادوم فرود آمدند.

۳۸ و هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.

۳۹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.

۴۰ و مَلک عِراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت.

۴۱ پس از جبل هور کوچ کرده، در صَلمونَه فرود آمدند.

۴۲ و از سلمونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند

۴۳ و از فونون کوچ کرده، در اوبوت فرود آمدند.

۴۴ و از اوبوت کوچ کرده، در عَیّی عَباریم در حدود موآب فرود آمدند.

۴۵ و از عیّیم کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند.

۴۶ و از دیبون جاد کوچ کرده، در عَلْمون دِبْلاتایم فرود آمدند.

۴۷ و از علمون دبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عَباریم در مقابل نبو فرود آمدند.

۴۸ و از کوههای باریم کوچ کرده، در عَرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا فرود آمدند.

۴۹ پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبل شِطیم در عَرَبات موآب اُرْدُو زدند.

۵۰ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:

۵۱ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،

۵۲ جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شدهٔ ایشان را بشکنید، و همهٔ مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید.

۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیراکه آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید.

۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید؛ جایی که قرعه برای هرکس برآید از آن او باشد؛ برحسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمایید.

۵۵ و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید، کسانی را که از ایشان باقی می گذارید در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید.

۵۶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.

۳۴

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش.

۳ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحر الملح به طرف مشرق خواهد بود.

۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عَقْرَبیّم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حَصَراَدّار بیرون رفته، تا عَصمون خواهد گذشت.

۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

۷ و حد شمالی شما این باشد: از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.

۸ و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صَدَد باشد.

۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حَصَر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

۱۰ و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.

۱۱ و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کِنرَّت به طرف مشرق برسد.

۱۲ و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحر الملح باشد. این زمین برحسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.

۱۳ و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.

۱۴ زیراکه سبط بنی رؤبین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد برحسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته اند.

۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته اند.

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۷ این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون.

۱۸ و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید.

۱۹ و این است نامهای ایشان: از سبط یهودا کالیب بن یفنه؛

۲۰ و از سبط بنی شمعون شموئیل بن عمیهود؛

۲۱ و از سبط بنیامین الیداد بن کسلون؛

۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بُقی ابن یُجلی؛

۲۳ و از بنی یوسف از سبط بنی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود؛

۲۴ و از سبط بنی افرایم رئیس قموئیل بن شِفطان؛

۲۵ و از سبط بنی زبولون رئیس الیصافان بن فَرْناک؛

۲۶ و از سبط بنی یساکار رئیس فلطیئیل بن عَزّان؛

۲۷ و از سبط بنی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی؛

۲۸ و از سبط بنی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمّیهود.

۲۹ اینانند که خداوند مأمور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی اسرائیل تقسیم نمایند.

۳۵

۱ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:

۲ بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید.

۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد.

۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد.

۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

۶ و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجأ خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید.

۷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد، چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود.

۸ و اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می دهید از کثیر، کثیر و از قلیل، قلیل بگیرید. هرکس به اندازهٔ نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

۱۰ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،

۱۱ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجأ برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سهواً کشته باشد، به آنجا فرار کند.

۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجأ از ولّیِ مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد.

۱۳ و از شهرهایی که می دهید، شش شهر ملجأ برای شما باشد.

۱۴ سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجأ باشد.

۱۵ بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که درمیان شما وطن گزیند، این شش شهر برای ملجأ باشد تا هر که شخصی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند.

۱۶ و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.

۱۷ و اگر او را با دست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.

۱۸ و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.

۱۹ ولّیِ خون، خود، قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورَد، او را بکشد.

۲۰ و اگر از روی بغض او را با تیغ زد و یا قصدا چیزی بر او انداخت که مرد،

۲۱ یا از روی عداوت او را با دست خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود؛ ولّی خون هرگاه به قاتل برخورَد، او را بکشد.

۲۲ لیکن اگر او را بدون عداوت سهواً تیغ زند یا چیزی بدون قصد بر او اندازد،

۲۳ و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد،

۲۴ پس جماعت درمیان قاتل و ولّیِ خون برحسب این احکام داوری نمایند.

۲۵ و جماعت، قاتل را از دست ولّیِ خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او درآنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.

۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید،

۲۷ و ولّیِ خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیابد، پس ولّی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود.

۲۸ زیراکه می بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.

۲۹ و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضهٔ عدالتی خواهد بود.

۳۰ هرکه شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کشته شهادت ندهد.

۳۱ و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود.

۳۲ و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیه مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.

۳۳ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیراکه خون، زمین را ملوث می کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.

۳۴ پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من درمیان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم درمیان بنی اسرائیل ساکن می باشم.

۳۶

۱ و رؤسای خاندان آبای قبیلهٔ بنی جلعاد بن ماکیرین منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و رؤسای خاندان آبای نبی اسرائیل عرض کرده،

۲ گفتند: خداوند، آقای ما را فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مأمور شده است که نصیب برادر ما صَلُفُحاد را به دخترانش بدهد.

۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهرهٔ میراث ما قطع خواهد شد.

۴ و چون یوبیل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.

۵ پس موسی بنی اسرائیل را برحسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند.

۶ این است آنچه خداوند در بارهٔ دختران صَلُفْحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید ، به زنی داده شوند، لیکن در قبیلهٔ بسط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.

۷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند.

۸ وهر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیلهٔ سبط پدر خود به زنی داده شود ، تا هر یکی از بنی اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند.

۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»

۱۰ پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند. ۱۱ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.

۱۲ و قبایل بنی منسی این یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیلهٔ پدر ایشان باقی ماند.

۱۳ این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطهٔ موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی اسرائیل امر فرمود.

کتاب تثنیه

۱

۱ این است سخنانی که موسی به آنطرف اردنّ، در بیابان عَرَبه مقابل سوف، درمیان فاران و توفَل و لابان و حَضیروت و دی ذَهَب با تمامی اسرائیل گفت.

۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادِش برنیع، سفر یازده روزه است.

۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم، موسی بنی اسرائیل را برحسب هر آنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود،

۴ بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حَشْبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عَشتاروت در اَدْرَعِی ساکن بود، کشته بود.

۵ به آن طرف اُرْدُن در زمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت:

۶ یَهُوَه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: توقف شما در این کوه بس شده است.

۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربه و کوهستان و هامون و جنوب و کنارهٔ دریا، یعنی زمین کنعانیان و لُبْنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید.

۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.

۹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم.

۱۰ یَهُوَه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید.

۱۱ یَهُوَه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد.

۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم.

۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شما رؤسا سازم.

۱۴ و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتی نیکو است که بکنیم.

۱۵ پس رؤسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته، ایشان را بر شما رؤسا ساختم، تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند.

۱۶ و در آن وقت داوران شما را امر کرده، گفتم: دعوای برادران خود را بشنوید، و درمیان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نماید.

۱۷ و در داوری طرف داری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوایی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.

۱۸ و آن وقت همهٔ چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

۱۹ پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم، چنانکه یَهُوَه خدای ما به ما امر فرمود و به قادِش برنیع رسیدیم

۲۰ و به شما گفتم: به کوهستان اموریانی که یَهُوَه خدای ما به ما می دهد، رسیده اید.

۲۱ اینک یَهُوَه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برآی و چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.

۲۲ آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: مردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها می رویم، خبر بیاورند.

۲۳ و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتم،

۲۴ و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اَشْکُول رسیده، آن را جاسوسی نمودند.

۲۵ و از میوهٔ زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته، گفتند: «زمینی که یَهُوَه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.»

۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید.

۲۷ و در خیمه های خود همهمه کرده، گفتید: چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد.

۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گداخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیده ایم.

۲۹ پس من به شما گفتم: مترسید و از ایشان هراسان مباشید.

۳۰ یَهُوَه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.

۳۱ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یَهُوَه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتید برمی داشت تا به اینجا رسیدید.

۳۲ لیکن با وجود این، همهٔ شما به یَهُوَه خدای خود ایمان نیاوردید.

۳۳ که پیش روی شما در راه می رفت تا جایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر.

۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت:

۳۵ هیچکدام از این مردمان و از این طبقهٔ شریر، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید.

۳۶ سوای کالیب بن یَفُنَّه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.

۳۷ و خداوند بخاطر شما بر من نیز خشم نموده، گفت که تو هم داخل آنجا نخواهی شد.

۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد. پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود.

۳۹ و اطفال شما که دربارهٔ آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند.

۴۰ و اما شما روگردانیده، از راه بحر قلزم به بیابان کوچ کنید.

۴۱ و شما در جواب من گفتید که به خداوند گناه ورزیده ایم؛ پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هر آنچه یَهُوَه خدای ما به ما امر فرموده است. و همهٔ شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآیید.

۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: به ایشان بگو که نروند و جنگ منمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مبادا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.

۴۳ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید.

۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابلهٔ شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تا حُرْما شکست دادند.

۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد.

۴۶ و در قادِش برحسب ایّام توقّفِ خود، روزهای بسیار ماندید.

۲

۱ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سَعیر را دور زدیم.

۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت:

۳ دور زدن شما به این کوه بس است؛ بسوی شمال برگردید.

۴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در سَعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسیار احتیاط کنید.

۵ و با ایشان منازعه مکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پایی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سَعیر را به عیسو به ملکیت داده ام.

۶ خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.

۷ زیرا که یَهُوَه خدای تو، تو را در همهٔ کارهای دستت برکت داده است، او راه رفتنت را در این بیابان بزرگ می داند، الآن چهل سال است که یَهُوَه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده ای.

۸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سَعیر ساکنند، از راه عربه از ایلَتْ و عَصْیُون جابَر عبور نمودیم.

۹ پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم، و خداوند مراگفت: موآب را اذیّت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما، زیراکه از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بنی لوط برای ملکیّت داده ام.

۱۰ ایمیان که قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند.

۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمیان می خوانند.

۱۲ و حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند، و بنی عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.

۱۳ الآن برخیزید و از وادی زارَد عبور نمایید.
۱۴ و ایّامی که از قادش برنیع راه می رفتیم تا از وادی زارَد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقۀ مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.
۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان می بود تا ایشان را از میان اردو بالکلَ هلاک کند.
۱۶ پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،
۱۷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:
۱۸ تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری.
۱۹ و چون به مقابل بنی عّمون برسی ایشان را مرنجان و با ایشان منازعه مکن، زیراکه از زمین بنی عّمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیّت داده ام.
۲۰ آن نیز زمین رفائیان شمرده می شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عَمُّونیان ایشان را زَمْزُمّیان می خوانند.
۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قد مثل عَناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.
۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سَعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند.
۲۳ و عِوّیان را که در دهات تا به غَزّا ساکن بودند کَفْتُوریان که از کَفْتُور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.
۲۴ پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی اَرْنون عبور کنید، اینک سیحون اَمُوْری ملک حَشبون و زمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.
۲۵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی می گردانم؛ و ایشان آوازۀ تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.
۲۶ پس قاصدان با سخنان صلح آمیز از بیابان قَدِیموت نزد سیحون ملک حشبون فرستاده، گفتم:
۲۷ اجازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.
۲۸ خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم.
۲۹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند به من رفتار نمودند، تا از اُرْدُن به زمینی که یَهُوَه خدای ما به ما می دهد، عبور نمایم.
۳۰ اما سیحون مالک حشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یَهُوَه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی واگذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.
۳۱ و خداوند مرا گفت: اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم، پس بنا به تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.
۳۲ آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابلۀ ما برای جنگ کردن در یاهَص بیرون آمدند.
۳۳ و یَهُوَه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.
۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.
۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.
۳۶ از عروعیر که بر کنارۀ وادی اَرْنون است، و شهری که در وادی است، تا جِلْعاد قریه ای نبود که به ما ممتنع باشد، یَهُوَه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.
۳۷ لیکن به زمین بنی عّمون و به تمامی کنارۀ وادی یَبُّوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یَهُوَه خدای ما نهی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

۳

۱ پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج مَلک باشان با تمامی قوم خود به مقابلۀ ما بیرون آمده، در اَدْرَعِی جنگ کرد.
۲ و خداوند مرا گفت: از او مترس زیرا که او و تمامی قومش و زمینش را به دست تو تسلیم نموده ام، تا طوری که با سیحون مَلک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با وی نیز عمل نمایی.
۳ پس یَهُوَه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند.
۴ و در آنوقت همۀ شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم اَرْجوب که مملکت عوج در باشان بود.
۵ جمیع اینها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازه ها و پشت بندها بود، سوای قُرای بی حصارِ بسیار کثیر.

۶ و آنها را بالکلّ هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حَشبون کرده بودیم؛ هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم.
۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.
۸ و درآن وقت زمین را از دست دو مَلِک اَموریان که به آن طرف اُرْدُن بودند، از وادی اَرْنُون تا جبل حرمون، گرفتیم.
۹ و این حرمون را صیدونیان سِرْیُون می خوانند و اموریان آن را سِنِیرْ می خوانند.
۱۰ تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سَلخَه و اَدْرَعِی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود.
۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیهٔ رفائیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیا آن در رَبّت بنی عمّون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می باشد.
۱۲ و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عَروعیر که بر کنار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد و شهرهایش را به رؤبینیان و جادیان دادم.
۱۳ و بقیهٔ جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد، به نصف سبط منسّی دادم، یعنی تمامی مرزوبوم ارجوب را با تمامی ایشان که زمین رفائیان نامیده می شود.
۱۴ یائیربن منسّی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدِّ جَشوریان و مَعْکِیان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حَوُّوت یائیر نامید.
۱۵ و جلعاد را به ماکیر دادم.
۱۶ و به رؤبینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی اِرنون، هم وسط وادی و هم کناره اش تا وادی یَبُّوق را که حد بنی عمّون باشد، دادم.
۱۷ و عَرَبَه را نیز و اُرْدُن و کناره اش را از کِنِّرِتْ تا دریای عربه که بحر الملح باشد، زیر دامنه های فِسْجَه به طرف مشرق دادم.
۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: یَهُوَه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید؛ پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، بنی اسرائیل، عبور کنید.
۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه می دانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند،
۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یَهُوَه خدای شما به آنطرف اُرْدُن به ایشان می دهد، به تصرف آورند؛ آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردید.
۲۱ و درآن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: هرآنچه یَهُوَه، خدای شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید. پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می کنی، چنین خواهد کرد.
۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یَهُوَه خدای شماست که برای شما جنگ می کند.
۲۳ و آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم:
۲۴ ای خداوند یَهُوَه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می تواند عمل نماید.
۲۵ تمنّا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اُرْدُن است و این کوه نیکو و لُبْنان را ببینم.
۲۶ لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: تو را کافی است. بار دیگر در بارهٔ این امر با من سخن مگو.
۲۷ به قله فِسْجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و چنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اُرْدُن نخواهی گذشت.
۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.
۲۹ پس در درّه، در برابر بیت فَغُور توقف نمودیم.

۴

۱ پس الآن ای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می دهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یَهُوَه، خدای پدران شما، به شما می دهد به تصرّف آورید.
۲ بر کلامی که من به شما امر می فرمایم چیزی میفزایید و چیزی از آن کم منمایید، تا اوامر یَهُوَه خدای خود را که به شما امر می فرمایم، نگاه دارید.
۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بَعل فغور کرد دید، زیرا هر که پیروی بَعل فغور کرد، یَهُوَه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت.
۴ اما جمیع شما که به یَهُوَه خدای خود مُلصق شدید، امروز زنده ماندید.
۵ اینک چنانکه یَهُوَه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می آورید، چنان عمل نمایید.
۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، درنظر قومهایی که چون این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: هر آینه این طایفه ای بزرگْ، قوم حکیم، و فطانت پیشه اند.

۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یَهُوَه خدای ما است، در هر وقت که نزد او دعا می کنیم؟
۸ و کدام طایفۀ بزرگ است که فرایض و احکام عادله ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می گذارم، دارند؟
۹ لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش، مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایّام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده.
۱۰ در روزی که در حضور یَهُوَه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.
۱۱ و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید؛ و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می سوخت.
۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلّم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید.
۱۳ و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مأمور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دو لوح سنگ نوشت.
۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرّفش به آن عبور می کنید، بجا آورید.
۱۵ پس خویشتن را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش متکلّم می نمود، هیچ صورتی ندیدید.
۱۶ مبادا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اُناث بسازید،
۱۷ یا شبیه هر بهیمه ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می پرد،
۱۸ یا شبیه هر خزنده ای بر زمین یا شبیه هر ماهی ای که در آبهای زیر زمین است.
۱۹ و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یَهُوَه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی.
۲۰ لیکن خداوند شما را گرفته، از کورۀ آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید.
۲۱ و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اُرْدُنّ عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یَهُوَه خدایت به تو برای ملکیّت می دهد، داخل نشوم.
۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اُرْدُن عبور نخواهم کرد؛ لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرّف خواهید آورد.
۲۳ پس احتیاط نمایید، مبادا عهد یَهُوَه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یَهُوَه خدایت به تو نهی کرده است، برای خود بسازی.
۲۴ زیرا که یَهُوَه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.
۲۵ چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی در بسازید و آنچه در نظر یَهُوَه خدای شما بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید،
۲۶ آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می آورم که از آن زمینی که برای تصرَف آن از اُرْدُن بسوی آن عبور می کنید، البته هلاک خواهید شد و روزهای خود را درآن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد.
۲۷ و خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود، و شما درمیان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می برد، قلیل العدد خواهید ماند.
۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شدۀ دست انسان از چوب و سنگ را عبادت خواهید کرد، که نمی بینند و نمی شنوند و نمی خورند و نمی بویند.
۲۹ لیکن اگر از آنجا یَهُوَه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت، بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی.
۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عرض شود، در ایّام آخر بسوی یَهُوَه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید.
۳۱ زیرا که یَهُوَه خدای تو خدای رحیم است؛ تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.
۳۲ زیرا که ازایّام پیشین که قبل از تو بوده است، از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک کنارۀ آسمان تا به کنارۀ دیگر بپرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟
۳۳ آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟
۳۴ و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه ها و آیات معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یَهُوَه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟
۳۵ این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یَهُوَه خداست و غیر از او دیگری نیست.
۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنوانید تا تو را تأدیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی.
۳۷ و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریّت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوّت عظیم از مصر بیرون آورد.

۳۸ تا امت های بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را درآورده، زمین ایشان را برای ملکیّت به تو دهد، چنانکه امروز شده است.
۳۹ لهذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یَهُوَه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.
۴۰ و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه دار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد تا به ابد طویل نمایی.
۴۱ آنگاه موسی سه شهر به طرف أُرْدُن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد.
۴۲ تا قاتلی که همسایۀ خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر با وی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند.
۴۳ یعنی باصَر در بیابان، در زمین هموارى بجهت روبینیان، و راموت در جلعاد بجهت جادیان، و جولان در باشان بجهت مَنَسّیان.
۴۴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد.
۴۵ این است شهادات و فرایض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، که ایشان از مصر بیرون آمدند،
۴۶ به آنطرف أُرْدُن در درّۀ مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند،
۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف أُرْدُن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند،
۴۸ از عَروعیرکه بر کنارۀ وادی اَرْنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد،
۴۹ و تمامی عَرَبَه به آنطرف أُرْدُن بسوی مشرق تا دریای عربه زیر دامنه های فِسْجَه.

۵

۱ و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز بگوش شما می گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید.
۲ یَهُوَه خدای ما با ما درحوریب عهد بست.
۳ خداوند این عهد را با پدران ما نبست، بلکه با ما که جمیعاً امروز در اینجا زنده هستیم.
۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد.
۵ من در آنوقت درمیان خداوند و شما ایستاده بود، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید و گفت:
۶ من هستم یَهُوَه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانۀ بندگی بیرون آوردم.
۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.
۸ بجهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا درآسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز.
۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یَهُوَه خدای تو هستم، خدای غیورم، و گناهان پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمنان دارند، می رسانم.
۱۰ و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.
۱۱ نام یَهُوَه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد.
۱۲ روز سَبَّت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یَهُوَه خدایت به تو امر فرموده است.
۱۳ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن.
۱۴ اما روز هفتمین سَبَّت یَهُوَه خدای توست. در آن هیچکاری مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همۀ بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند.
۱۵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یَهُوَه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد. بنابراین یَهُوَه ، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سَبَّت را نگاه داری.
۱۶ پدر و مادرخود را حرمت دار، چنانکه یَهُوَه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می بخشد، نیکویی باشد.
۱۷ قتل مکن.
۱۸ و زنا مکن.
۱۹ و دزدی مکن.
۲۰ و بر همسایۀ خود شهادت دروغ مده.

۲۱ و بر زن همسایه ات طمع مورز، و به خانهٔ همسایه ات و به مزرعهٔ او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هرچه از آن همسایهٔ تو باشد، طمع مکن.

۲۲ این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آوازی بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بر دو لوح سنگ نوشته، به من داد.

۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع رؤسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده،

۲۴ گفتید: اینک یَهُوَه خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است.

۲۵ و اما الآن چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیمْ ما را خواهد سوخت، اگر آواز یَهُوَه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مُرد.

۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حیّ را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟

۲۷ تو نزدیک برو و هر آنچه یَهُوَه خدای ما بگوید، بشنو و هرآنچه یَهُوَه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

۲۸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم، هرچه گفتند نیکو گفتند.

۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.

۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید.

۳۱ و اما تو دراینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرایض و احکامی را که می باید به ایشان تعلیم دهی به توبگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می دهم تا در آن تصرّف نمایند، بجا آورند.

۳۲ پس توجه نمایید تا آنچه یَهُوَه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و براست و چپ انحراف منمایید.

۳۳ در تمامی طریقی که یَهُوَه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمایید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمایید.

۶

۱ و این است اوامر و فرایض و احکامی که یَهُوَه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرفش عبور می کنید، بجا آورید.

۲ و تا از یَهُوَه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می فرمایم نگاه داری، تو و پسرت و پسر پسرت، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.

۳ پس ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت تو را وعده داده است.

۴ ای اسرائیل بشنو، یَهُوَه، خدای ما، یَهُوَه واحد است.

۵ پس یَهُوَه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.

۶ و این سخنانی که من امروز تو را امر می فرمایم، بر دل تو باشد.

۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما.

۸ و آنها را بر دست خود برای علامت ببند، و در منان چشمانت عصابه باشد.

۹ و آنها را بر باهوهای در خانه ات و بر دروازه هایت بنویس.

۱۰ و چون یَهُوَه، خدایت، تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خُوْرد که به تو بدهد، در آوَرَد، به شهرهای بزرگ و خوشنمایی که تو بنا نکرده ای،

۱۱ و به خانه های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده ای، و حوضهای کنده شده ای که نکنده ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس ننموده ای، و از آنها خورده، سیر شدی،

۱۲ آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تو را از زمین مصر، از خانهٔ بندگی بیرون آورْد، فراموش کنی.

۱۳ از یَهُوَه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.

۱۴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تو می باشند، پیروی منمایید.

۱۵ زیرا یَهُوَه خدای تو درمیان تو خدای غیور است، مبادا غضب یَهُوَه، خدایت، بر تو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد.

۱۶ یَهُوَه خدای خود را میازمایید، چنانکه او را در مسّا آزمودید.

۱۷ توجه نمایید تا اوامر یَهُوَه خدای خود را و شهادات و فرایض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید.

۱۸ و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو را که خداون برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری.

۱۹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است.

۲۰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سؤال نموده، گوید که مراد از این شهادات و فرایض و احکامی که یَهُوَه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟

۲۱ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد.

۲۲ و خداوند آیا ت و معجزات عظیم و ردی بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانهٔ او در نظر ما ظاهر ساخت.

۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، در آورد.

۲۴ و خداوند ما را مأمور داشت که تمام این فرایض را بجا آورده، از یَهُوَه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است.

۲۵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یَهُوَه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

۷

۱ چون یَهُوَه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می روی درآورد، و امت های بسیار را که حِتیان و جِرْجاشیان و اموریان و کنعانیان و فِرِزّیان و حِوّیان و یَبُوْسیِان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید.

۲ و چون یَهُوَه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکلّ هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما.

۳ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر.

۴ زیراکه اولاد تو را از متابعت من برخواهند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت.

۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایید؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید، و بُتهای تراشیدهٔ ایشان را به آتش بسوزانید.

۶ زیراکه تو برای یَهُوَه، خدایت، قوم مقدس هستی. یَهُوَه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی.

۷ خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همهٔ قومها قلیلتر بودید.

۸ لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت، و می خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانهٔ بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیه داد.

۹ پس بدان که یَهُوَه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می دارند و اوامر او را بجا می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد.

۱۰ و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می سازد. و به هر که او را دشمن دارد، تأخیر ننموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.

۱۱ پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می فرمایم، نگاه دار.

۱۲ پس اگر این احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورید، آنگاه یَهُوَه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت.

۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوهٔ بطن تو و میوهٔ زمین تو را و غله و شیره و روغن تو را و نتایج رمهٔ تو را و بچه های گلهٔ تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد.

۱۴ از همهٔ قومها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بهایم شما، نر یا ماده، نازاد نخواهد بود.

۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بد مصر را که می دانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد.

۱۶ و تمامی قومها را که یَهُوَه بدست تو تسلیم می کند هلاک ساخته، چشم تو را بر آنها ترحم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت منما، مبادا برای تو دام باشد.

۱۷ و اگر در دلت گویی که این قومها از من زیاده اند، چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟

۱۸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یَهُوَه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور.
۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یَهُوَه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یَهُوَه، خدایت، با همهٔ قومهایی که از آنها می ترسی، چنین خواهد کرد.
۲۰ و یهُّوَه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.
۲۱ از ایشان مترس زیرا یَهُوَه خدایت که درمیان توست، خدای عظیم ومُهیب است.
۲۲ و یَهُوَه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی نمی توانی تلف نمایی مبادا و حوش صحرا بر تو زیاد شوند.
۲۳ لیکن یَهُوَه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند.
۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محو سازی، و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.
۲۵ و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلایی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای خود مگیر، مبادا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یَهُوَه، خدای تو، مکروه است.
۲۶ و چیز مکروه را به مانهٔ خود میاور، مبادا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

۸

۱ تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید.
۲ و بیاد آور تمامی راه را که یَهُوَه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه.
۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و مَنّ را به تو خورانید که نه تو آن را می دانستی و نه پدرانت می دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می شود.
۴ در این چهل سال لباس تو در برت مُندرس نشد، و پای تو آماس نکرد.
۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تأدیب می نماید، یَهُوَه خدایت تو را تأدیب کرده است.
۶ و اوامر یَهُوَه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او سلوک نما و از او بترس.
۷ زیرا که یَهُوَه خدایت تو را به زمین نیکو در می آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمه ها و دریاچه ها که از دره ها و کوهها جاری می شود.
۸ زمینی که پر از گندم و جو و مَوْ و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است.
۹ زمینی که درآن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد؛ زمینی که سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند.
۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یَهُوَه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.
۱۱ پس باحذر باش، مبادا یَهُوَه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه نداری.
۱۲ مبادا خورده، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی،
۱۳ و رمه و گلهٔ تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و مایملک تو افزوده گردد،
۱۴ و دل تو مغرور شده، یَهُوَه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورد، فراموش کنی،
۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنهٔ بی آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد،
۱۶ که تو را در بیابان مَنّ را خورانید که پدرانت آن را ندانسته بودند، تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.
۱۷ مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است.
۱۸ بلکه یَهُوَه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است.
۱۹ و اگر یَهُوَه خدای خود را فراموش کنی و پیرویِ خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد.
۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک می سازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یَهُوَه خدای خود را نشنیدید.

۹

۱ ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اُرْدُنّ عبور می کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری،

۲ یعنی قوم عظیم و بلند قدّ بنی عَناق را که می شناسی و شنیده ای که گفته اند کیست که یارای مقاومت با بنی عَناق داشته باشد.

۳ پس امروز بدان که یَهُوَه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت. پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.

۴ پس چون یَهُوَه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین در آورد تا آن را به تصرّف آوردم، بلکه به سبب شرارت این امت ها، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج می نماید.

۵ نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستیِ دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرّفش می شوی، بلکه به سبب شرارت این امت ها، یَهُوَه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می نماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.

۶ پس بدان که یَهُوَه، خدایت، این زمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی هد تا در آن تصرف نمایی، زیراکه قومی گردنکش هستی.

۷ پس بیاد آور و فراموش مکن که چگونه خشم یَهُوَه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی، به خداوند عاصی می شدید.

۸ و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را هلاک نماید.

۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.

۱۰ و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شدهٔ به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد.

۱۱ و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح یعنی لوحهای عهد را به من داد،

۱۲ و خداوند مرا گفت: برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده اند، و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.

۱۳ و خداوند مرا خطاب کرده، گفت: این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.

۱۴ مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیرتر از ایشان بوجود آورم.

۱۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می سوخت و دو لوح عهد در دو دست من بود.

۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یَهُوَه خدای خود گناه ورزیده، گوساله ای ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید.

۱۷ پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود انداخته، در نظر شما شکستم.

۱۸ و مثل دفعهٔ اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به سبب همهٔ گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید.

۱۹ زیرا که از غضب و حدّت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می ترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود.

۲۰ و خداوند بر هارون بسیار غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.

۲۱ و اما گناه شما یعنی گوساله ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نهری که از کوه جاری بود، پاشیدم.

۲۲ و در تَبْعیره و مَسَّا و کِبْرُوْت هَتّاوَه خشم خداوند را به هیجان آوردید.

۲۳ و وقتی که خداوند شما را از قادش برنیع فرستاده، گفت بروید و در زمینی که به شما داده ام تصرف نمایید، از قول یَهُوَه خدای خود عاصی شدید و به او ایمان نیاورده ، آواز او را نشنیدید.

۲۴ از روزی که شما را شناخته ام به خداوند عصیان ورزیده اید.

۲۵ پس به حضور خداوند به روی در افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد.

۲۶ ونزد خداوند استدعا نموده، گفتم: «ای خداوند یَهُوَه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز.

۲۷ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و بر سخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما.

۲۸ مبادا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده دغاده بود در آورد، و چونکه ایشان را دشمن می داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد.

۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوّت عظیم خود و به بازوی افراشتهٔ خویش بیرون آوردی.

۱۰

۱ و در آن وقت خداوند به من گفت: دو لوح سنگ موافق اولین برای خود بتراش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز.

۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستنی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.

۳ پس تابوتی از چوب سِنْط ساختم، و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشته، به کوه برآمدم.

۴ و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد.

۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.

۶ و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت.

۷ و از آنجا به جُدْ جوده کوچ کردند، و از جُدْ جوده به یُطبات که زمین نهرهای آب است.

۸ و در آن وقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است.

۹ بنابراین لاوی را درمیان برادرانش نصیب و میراثی نیست، خداوند میراث وی است، چنانکه یَهُوَه خدایت به وی گفته بود.

۱۰ و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تو را هلاک سازد.

۱۱ وخداوند مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردند که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرّف آوردند.

۱۲ پس الآن ای اسرائیل، یَهُوَه خدایت از تو چه می خواهد، جز اینکه از یَهُوَه خدایت بترسی و در همهٔ طریقهایش سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یَهُوَه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی.

۱۳ و اوامر خداوند و فرایض او را که من امروز تو را برای خیریّتت امر می فرمایم، نگاه داری.

۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یَهُوَه خدای توست، و زمین و هر آنچه در آن است.

۱۵ لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می نمود، و بعد از ایشان ذریّت ایشان، یعنی شما را از همهٔ قومها برگزید، چنانکه امروز شده است.

۱۶ پس غلفهٔ دلهای خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشی منمایید.

۱۷ زیرا که یَهُوَه خدای شما خدای خدایان و ربّ الارباب، و خدای عظیم و جبّار و مهیب است، و طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد.

۱۸ یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند، و غریبان دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می دهد.

۱۹ پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.

۲۰ از یَهُوَه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او مُلصق شو و به نام او قسم بخور.

۲۱ او فخر توست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مُهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است.

۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الآن یَهُوَه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

۱۱

۱ پس یَهُوَه خدای خود را دوست بدار، و ودیعت و فرایض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاه دار.

۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی گویم که ندانسته اند، و تأدیب یَهُوَه خدای شما را ندیده اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشتهٔ او را،

۳ و آیات و اعمال او را که درمیان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد،

۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه های ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلزم را بر ایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می نمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت،

۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید،

۶ و آنچه را که به داتان و آبیرام پسران الیاَب بن رؤبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان وخیمه های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود درمیان تمامی اسرائیل بلعید.

۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمهٔ خداوند را که کرده بود، دیدند.

۸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می کنید، به تصرف آورید.

۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قَسَم خورد که آن را به ایشان و به ذریّت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، و زمینی که به شیر وشهد جاری است.

۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می شوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می کاشتی و آن را مثل باغ بُقُول به پای خود سیراب می کردی.

۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می کنید، زمین کوهها و درّه هاست که از بارش آسمان آب می نوشد،

۱۲ زمینی است که یَهُوَه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یَهُوَه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

۱۳ و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم، بشنوید، و یَهُوَه خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید،

۱۴ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسمش خواهد بخشید، تا غلّهٔ و شیره و روغن خود را جمع نمایی.

۱۵ و در صحرای تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی.

۱۶ با حذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید.

۱۷ و خشم خداوند بر شما افروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما می دهد، بزودی هلاک شوید.

۱۸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد.

۱۹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانهٔ خود، و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید.

۲۰ و آنها را بر با هوهای در خانهٔ خود و بر دروازه های خود بنویسید،

۲۱ تا ایّام شما و ایّام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قَسَم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایّام افلاک بر بالای زمین.

۲۲ زیرا اگر تمامی این اوامر را که من بجهت عمل نمودن به شما امر می فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یَهُوَه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقهای او رفتار نموده، به او مُلصق شوید

۲۳ آنگاه خداوند جمیع این امت ها را از حضور شما اخراج خواهد نمود، و شما امت های بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.

۲۴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود.

۲۵ و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یَهُوَه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می زنید مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.

۲۶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می گذارم.

۲۷ اما برکت، اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را که من امروز به شما امر می فرمایم، اطاعت نمایید.

۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته اید، پیروی نمایید.

۲۹ و واقع خواهد شد که چون یَهُوَه، خدایت تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن می روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جَرِزّیم و لعنت را بر کوه اِیْبال خواهی گذاشت.

۳۰ آیا آنها به آن طرف اُرْدُنّ نیستند پُشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عَرَبه ساکنند مقابل جِلْجال نزد بلوطهای مُورَه.

۳۱ زیرا که شما از اُرْدُنّ عبور می کنید تا داخل شده، زمینی را که یَهُوَه خدایت به تو می بخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد.

۳۲ پس متوجه باشید تا جمیع این فرایض و احکامی را که من امروز پیش شما می گذارم، به عمل آورید.

۱۲

۱ اینهاست فرایض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یَهُوَه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.

۲ جمیع اماکن امت هایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می کنند و شما آنها را اخراج می نمایید خراب نمایید، خواه بر کوههای بلند خواه بر تلّها و خواه زیر هر درخت سبز.

۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره های ایشان را به آتش بسوزانید، و بتهای تراشیده شدهٔ خدایان ایشان را قطع نمایید، و نامهای ایشان را از آنجا محو سازید.

۴ با یَهُوَه خدای خود چنین عمل منمایید.

۵ بلکه به مکانی که یَهُوَه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیدند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبد و به آنجا بروید.

۶ و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عُشرهای خود، و هدایای افراشتنیِ دستهای خویش، و نذرها و نوافل خود و نخست زاده های رمه و گلهٔ خویش را ببرید.

۷ و درآنجا به حضور یَهُوَه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانهٔ شما در هر شغل دست خود که یَهُوَه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید.

۸ موافق هرآنچه ما امروز در اینجا می کنیم، یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید، نکنید.

۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یَهُوَه خدای شما، به شما می دهد داخل نشده اید.

۱۰ اما چون از اُرْدُنّ عبور کرده، در زمینی که یَهُوَه، خدای شما، برای شما تقسیم می کند، ساکن شوید، و او شما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیّت سوکنت نمایید،

۱۱ آنگاه به مکانی که یَهُوَه خدای شما برگزیدند تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هرچه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی های سوختنی و ذبایح و عُشرهای خود، و هدایای افراشتنیِ دستهای خویش، و همهٔ نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمایید.

۱۲ و به حضور یَهُوَه خدای خود شادی نمایید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لاویانی که درون دروازه های شما باشند چونکه ایشان را با حصّه ای و نصیبی نیست.

۱۳ باحذر باش که در هر جایی که می بینی قربانی های سوختنی خود را نگذرانی،

۱۴ بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزینند در آنجا قربانی های سوختنی خود را بگذرانی، و در آنجا هرچه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

۱۵ لیکن گوشت را برحسب تمامی آروزی دلت، موافق برکتی که یَهُوَه خدایت به تو دهد، در همهٔ دروازه هایت ذبح کرده، بخور، اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهو می خورند.

۱۶ ولی خون را نخور، آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۷ عُشر غلّه و شیره و روغن و نخست زادهٔ رمه و گلهٔ خود را در دوازه های خود مخور، و نه هیچ یک از نذرهای خود را که نذر می کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را.

۱۸ بلکه آنها را به حضور یَهُوَه خدایت در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند، بخور، تو پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاویانی که درون دروازه های تو باشند، و به هرچه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یَهُوَه خدایت شادی نما.

۱۹ باحذر باش که لاویان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک ننمایی.

۲۰ چون یَهُوَه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همهٔ آرزوی دلت گوشت را بخور.

۲۱ و اگر مکانی که یَهُوَه، خدایت، برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گلهٔ خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امرفرموده ام و از هرچه دلت بخواهد در دروازه هایت بخور.

۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور، شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند.

۲۳ لیکن هوشیار باشد که خون را نخوری.

۲۴ آن را مخور، بلکه مثل آب بر زمینش بریز.

۲۵ آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری.

۲۶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو.

۲۷ و گوشت و خوردن قربانی های سوختنی خود را بر مذبح یَهُوَه خدایت بگذران و خون ذبایح تو بر مذبح یَهُوَه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

۲۸ متوجه باش که همهٔ این سخنانی را که من به تو امر می فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یَهُوَه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد.

۲۹ وقتی که یَهُوَه، خدایت، امت هایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می روی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی.

۳۰ آنگاه باحذر باش، مبادا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و دربارهٔ خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امت ها خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.
۳۱ با یَهُوَه، خدای خود، چنین عمل منما، زیرا هرچه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می سوزانیدند.
۳۲ هر آنچه من به شما امر می فرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی بر آن میافزایید و چیزی از آن کم نکنید.

۱۳

۱ اگر درمیان تو نبیّ ای یا بینندهٔ خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه ای برای شما ظاهر سازد،
۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی شناسی پیروی نماییم، و آنها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بینندهٔ خواب را مشنو، زیراکه یَهُوَه، خدای شما، شما را امتحان می کند، تا بداند که آیا یَهُوَه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می نمایید؟
۴ یَهُوَه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید.
۵ و آن نبی یا بینندهٔ خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یَهُوَه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانهٔ بندگی فدیه داد، گفته است تا تو را از طریقی که یَهُوَه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد. پس به اینطور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.
۶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نماییم،
۷ از خدایان امت هایی که به اطراف شما می باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن،
۸ او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن.
۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.
۱۰ و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه می خواست تو را از یَهُوَه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورد، منحرف سازد.
۱۱ و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را درمیان شما مرتکب نخواهند شد.
۱۲ اگر دربارهٔ یکی از شهرهایی که یَهُوَه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد خبر یابی،
۱۳ که بعضی پسران بلّیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته اید، عبادت نماییم،
۱۴ آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست درمیان تو معمول شده است،
۱۵ البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکُش و آن را با هرچه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما.
۱۶ و همهٔ غنیمت آن را در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یَهُوَه خدایت به آتش بالکلّ بسوزان، و آن تا به ابد تلّی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.
۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دستت نچسبد تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رأفت بنماید، و تو را بیفزاید بطوری که برای پدرانت قَسَم خورده بود،
۱۸ هنگامی که قول یَهُوَه خدای خود را شنیده، و همهٔ اوامرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یَهُوَه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

۱۴

۱ شما پسران یَهُوَه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشتن را مجروح منمایید، و مابین چشمان خود را متراشید.
۲ زیرا تو برای یَهُوَه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت هایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاصّ باشی.
۳ هیچ چیز مکروه مخور.
۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بُز،
۵ و آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاوِ دشتی و مَهات.
۶ و هر حیوان شکافته سُم که سُم را به دو حصّه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید.
۷ لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگان سُم اینها را مخورید: یعنی شتر و خرگوش و وَنک، زیرا که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس اند.

۸ و خوک زیرا شکافته سُم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید.
۹ از همهٔ آنچه در آب است اینها را بخورید: هر چه پر و فلس دارد، آنها را بخورید.
۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد مخورید، برای شما نجس است.
۱۱ و همهٔ مرغان طاهر بخورید.
۱۲ و این است آنهایی که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسرِ بحر،
۱۳ و لاشخور و شاهین و کرکس به اجناس آن؛
۱۴ و هر غُراب به اجناس آن؛
۱۵ و شترمرغ و جُغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛
۱۶ و بوم و بوتیمار و قاز؛
۱۷ و قائت و رَخَم و غوّاص؛
۱۸ و لَقْلَقْ و کُلنک، به اجناس آن؛ و هُدْهُد و شبپره.
۱۹ و همهٔ حشرات بالدار برای شما نجس اند؛ خورده نشوند.
۲۰ اما از همهٔ مرغان طاهر بخورید.
۲۱ هیچ میته مخورید؛ به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یَهُوَه، خدایت، قوم مقدس هستی. و بزغاله را در شیر مادرش مپز.
۲۲ عُشر تمامی محصولات مزرعهٔ خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده.
۲۳ و به حضور یَهُوَه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیره و روغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا بیاموزی که از یَهُوَه خدایت همه اوقات بترسی.
۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که یَهُوَه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یَهُوَه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد،
۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند، برو.
۲۶ و نقره را برای هرچه دلت می خواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضور یَهُوَه.
۲۷ و لاوی ای را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصّه و نصیبی نیست.
۲۸ و در آخر هر سه سال تمام عُشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما.
۲۹ و لاوی چونکه با تو حصّه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و سیر شوند، تا یَهُوَه، خدایت، تو را در همهٔ اعمال دستت که می کنی، برکت دهد.

۱۵
۱ و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی.
۲ و قانون انفکاک این باشد: هر طلبکاری قرضی را که به همسایهٔ خود داده باشد منفکّ سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است.
۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفکّ سازد،
۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که یَهُوَه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می دهد، البته برکت خواهد داد،
۵ اگر قول یَهُوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری.
۶ زیرا که یَهُوَه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امت های بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امت های بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.
۷ اگر نزد تو در یکی از دروازه هایت، در زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود مبند.
۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده.
۹ و باحذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورد، برایت گناه باشد.

۱۰ البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیراکه به عوض این کار یَهُوَه، خدایت، تو را در تمامی کارهایت و هرچه دست خود را بر آن دراز می کنی، برکت خواهد داد.

۱۱ چونکه فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده، می گویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

۱۲ اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به تو فروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن.

۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رها می کنی، او را تُهی دست روانه مساز.

۱۴ او را از گله و خرمن و چرخُشت خود البته زاد بده؛ به اندازه ای که یَهُوَه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده.

۱۵ و بیاد آور که تو در زمین مصر غلام بودی و یَهُوَه، خدایت، تو را فدیه داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می فرمایم،

۱۶ و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد،

۱۷ آنگاه درفشی گرفته، گوشش را با آن به در بدوزد تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

۱۸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رها می کنی، بنظرت بد نیاید، زیراکه دو برابر اُجرتِ اجیرْ، تو را شش سال خدمت کرده است، و یَهُوَه خدایت در هرچه می کنی تو را برکت خواهد داد.

۱۹ همهٔ نخست زادگان نرینه را که از رمه و گلهٔ تو زاییده شوند برای یَهُوَه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زادهٔ گاو خود کار مکن و نخست زادهٔ گاو خود کار مکن و نخست زادهٔ گوسفند خود را پشم مبُر.

۲۰ آنها را به حضور یَهُوَه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید.

۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یَهُوَه خدایت ذبح مکن.

۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهو بخورند.

۲۳ اما خونش را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۶

۱ ماه ابیب را نگاهدار و فصح را به جهت یَهُوَه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه ابیب یَهُوَه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد.

۲ پس فصح را از رمه و گله برای یَهُوَه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد.

۳ با آن، خمیرمایه مخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقّت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامیِ روزهای عُمرت بیاد آوری.

۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامیِ حدودت دیده نشو؛ و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می کنی چیزی تا صبح باقی نماند.

۵ فصح را در هر یکی از دروازه هایت که یَهُوَه خدایت به تو می دهد، ذبح نتوانی کرد،

۶ بلکه در مکانی که یَهُوَه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدنت از مصر ذبح کن.

۷ و آن را در مکانی که یَهُوَه، خدایت، برگزیند بپز و بخور و بامدادان برخاسته، به خیمه هایت برو.

۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یَهُوَه خدایت باشد؛ در آن هیچ کار مکن.

۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن.

۱۰ و عید هفته ها را با هدیهٔ نوافل دست خود نگاه دار و آن را به اندازهٔ برکتی که یَهُوَه خدایت به تو دهد، بده.

۱۱ و به حضور یَهُوَه، خدایت، شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که درمیان تو باشند، در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند.

۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور.

۱۳ عید خیمه ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاه دار.

۱۴ و در عید خود شادی نما، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند.

۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یَهُوَه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یَهُوَه خدایت تو را در همهٔ محصولت و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهید بود.

۱۶ سه مرتبه در سال جمیع ذکورانت به حضور یَهُوَه خدایت درمکانی که او برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها، و به حضور خداوند تهی دست حاضر نشوند.

۱۷ هرکس به قدر قوّهٔ خود به اندازهٔ برکتی که یَهُوَه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.

۱۸ داوران وسروران در جمیع دروازه هایی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد برحسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند.

۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیراکه رشوه چشمان حکما را کور می سازد و سخنان عادلان را کج می نماید.

۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی و زمینی را که یَهُوَه خدایت به تو می دهد، مالک شوی.

۲۱ اشیره های از هیچ نوع درخت نزد مذبح یَهُوَه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما.

۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یَهُوَه خدایت آن را مکروه می دارد.

۱۷

۱ گاو یا گوسفندی که درآن عیب یا هیچ چیزبد باشد، برای یَهُوَه خدای خود منما، چونکه آن، نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.

۲ اگر درمیان تو، در یکی از دروازه هایت که یَهُوَه خدایت به تو می دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یَهُوَه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند،

۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هریک از جنود آسمان که من امر نفرموده ام،

۴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن، و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است.

۵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند.

۶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود، از گواهی یک نفر کشته نشود.

۷ اولاً دست شاهدان بجهت کشتنش براو افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

۸ اگر درمیان تو امری که حکم بر آن مشکل شود بظهور آید، درمیان خون و خون، و درمیان دعوی و دعوی، و درمیان ضرب و ضرب، از مرافعه هایی که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یَهُوَه، خدایت، برگزیند، برو.

۹ و نزد لاویان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسألت نما و ایشان تو را از فتوای قضا مخبر خواهند ساخت.

۱۰ و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می کنند، عمل نما و هوشیار باش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی.

۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، از فتوایی که برای تو بیان می کنند به طرف راست و چپ تجاوز مکن.

۱۲ و شخصی که از روز تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یَهُوَه، خدایت، به جهت خدمت در آنجا می ایستد یادآور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده ای.

۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

۱۴ چون به زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امت هایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم،

۱۵ البته پادشاهی را که یَهُوَه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مردی بیگانه ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی برخود مسلط نمایی.

۱۶ لیکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید.

۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد.

۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخهٔ این شریعت را از آنچه از آن، نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد.

۱۹ و آن نزد او باشد و همهٔ روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یَهُوَه خدای خود بترسد، و همهٔ کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، بعمل آورد.

۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او درمیان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

۱۸

۱ لاویان کهنه و تمامی سبط لاوی را حصّه و نصیبی با اسرائیل نباشد. هدایای آتشین خداوند و نصیب او را بخورند.

۲ پس ایشان درمیان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.

۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفند می گذرانند، این است که دوش و دو بناگوش و شکمبه را به کاهن بدهند.

۴ و نوبر غله و شیره و روغن خود و اولْ چین پشم گوسفند خود را به او بده،

۵ زیرا که یَهُوَه، خدایت، او را از همهٔ اسباطت برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و بنام خداوند خدمت نمایند.
۶ واگر احدی از لاویان از یکی از دروازه هایت از هرجایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد،
۷ پس به نام یَهُوَه، خدای خود، مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید.
۸ حصّه های برابر بخورند، سوای آنچه از ارثیت خود بفروشد.
۹ چون به زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امت ها عمل نمایی.
۱۰ و درمیان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر،
۱۱ و نه ساحر و نه سؤال کنندهٔ از اجنّه و نه رَمّال و نه کسی که از مردگان مشورت می کند.
۱۲ زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یَهُوَه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج می کند.
۱۳ نزد یَهُوَه، خدایت، کامل باش.
۱۴ زیرا این امت هایی که تو آنها را بیرون می کنی به غیب گویان و فالگیران گوش می گیرند، و اما یَهُوَه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.
۱۵ یَهُوَه، خدایت، نبیّ ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید.
۱۶ موافق هرآنچه در حوریب در روز اجتماع از یَهُوَه خدای خود مسألت نموده، گفت: آواز یَهُوَه خدای خود را دیگر نشوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم.
۱۷ و خداوند به من گفت: آنچه گفتند نیکو گفتند.
۱۸ نبیّ ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهم گفت.
۱۹ و هرکسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.
۲۰ و اما نبیّ ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.
۲۱ و اگر در دل خود گویی: سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.
۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او نترس.

۱۹

۱ وقتی که یَهُوَه خدایت این امت ها را که یَهُوَه، خدایت، زمین ایشان را به تو می دهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه های ایشان ساکن شوی،
۲ پس سه شهر را برای خود درمیان زمینی که یَهُوَه، خدایت، به جهت ملکیت به تو می دهد، جدا کن.
۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یَهُوَه خدایت برای تو تقسیم می کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند.
۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند: هر که همسایهٔ خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت.
۵ مثل کسی که با همسایهٔ خود برای بریدن درخت به جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از شهرها فرار کرده، زنده ماند.
۶ مبادا ولّیِ خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت.
۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.
۸ و اگر یَهُوَه، خدایت، حدود تو را بطوری که به پدرانت قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدرانت وعده داده است،
۹ و اگر تمامی این اوامر را که من امروز به تو می فرمایم نگاه داشته، بجا آوری که یَهُوَه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائماً سلوک نمایی، آنگاه سه شهر دیگر بر این سه برای خود مزید کن.
۱۰ تا خون بی گناه در زمینی که یَهُوَه خدایت برای ملکیّت به تو می دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد.
۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند،
۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولّیِ خون تسلیم کنند، تا کشته شود.
۱۳ چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون بی گناهی را از اسرائیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد.

۱۴ حد همسایهٔ خود را که پیشینیان گذاشته اند، در مِلک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یَهُوَه خدایت برای تصرفش به تو می دهد، منتقل مساز.
۱۵ یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده است، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود.
۱۶ اگر شاهد کاذبی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد،
۱۷ آنگاه هر دو شخصی که منازعه درمیان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند.
۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بر برادر خود شهادت دروغ داده باشد،
۱۹ پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید، با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایی.
۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت درمیان شما نخواهند کرد.
۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

۲۰

۱ چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و ارابه ها و قومی را زیاده از خودبینی، از ایشان مترس زیرا یَهُوَه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست.
۲ و چون به جنگ نزدیک شوید، آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد.
۳ و ایشان را گوید: ای اسرائیل بشنوید! شما امروز برای مقاتلهٔ با دشمنان خود پیش می روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید.
۴ زیرا یَهُوَه، خدای شما، با شما می رود، با برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما را نجات دهد.
۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: کیست که خانهٔ نو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است، او روانه شده، به خانهٔ خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید.
۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است، او روانه شده، به خانهٔ خود برگردد، مبادا درجنگ بمیرد، ودیگری آن را حلال کند.
۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح درنیاورده است، او روانه شده، به خانهٔ خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.
۸ و سروران نیز قوم را خطاب کرده: کیست که ترسان و ضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانه اش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل او گداخته شود.
۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.
۱۰ چون به شهری نزدیک آیی تا به آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن.
۱۱ و اگر تو را جواب صلح بدهد، و دروازه ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قوم که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند.
۱۲ و اگر با تو صلح نکرده، با توجنگ نمایند، پس آن را محاصره کن.
۱۳ و چون یَهُوَه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش.
۱۴ لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یَهُوَه خدایت به تو دهد، بخور.
۱۵ به همهٔ شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت ها نباشند، چنین رفتار نما.
۱۶ اما از شهرهای این امت هایی که یَهُوَه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار.
۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فَرِزّیان و حِوّیان و یبوسیان را، چنانکه یَهُوَه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز.
۱۸ تا شما را تعلیم ندهند که موافق همهٔ رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می نمودند، عمل نمایند. و به یَهُوَه، خدای خود، گناه کنید.
۱۹ چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختهایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها می خوری پس آنها را قطع منما، زیرا آیا درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟
۲۰ و اما درختی که می دانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می کند، بنا کن تا منهدم شود.

۲۱

۱ اگر در زمین که یَهُوَه، خدایت، برای تصرّفش به تو می دهد، مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نشود که قاتل او کیست،
۲ آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، بپیمایند.
۳ و اما شهری که نزدیکتر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوسالهٔ رمه را که با آن خیش نزده، و یوغ به آن نبسته اند، بگیرند.

۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند.
۵ و بنی لاوی کهنه نزدیک بیایند، چونکه یَهُوَه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و بنام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هر منازعه و هر آزاری فیصل پذیرد.
۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیکتر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند.
۷ و جواب داده، بگویند: دستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است.
۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده ای بیامرز، و مگذارکه خون بی گناه درمیان قوم تو اسرائیل بماند. پس خون برای ایشان عفو خواهد شد.
۹ پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده ای هنگامی که آنچه درنظر خداوند راست است به عمل آورده ای.
۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یَهُوَه خدایت ایشان را به دستت تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی،
۱۱ و درمیان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخواهی او را به زنی خود بگیری،
۱۲ پس او را به خانهٔ خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد.
۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانهٔ تو بماند، و برای پدر و مادرخود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمده، شوهر او بشو و او زن تو خواهد شد.
۱۴ و اگر از وی راضی نباشی، او را بخواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده ای.
۱۵ واگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد،
۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد.
۱۷ بلکه حصّه ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروه داده، او را نخستزادهٔ خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او می باشد.
۱۸ اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هرچند او را تأدیب نمایند ایشان را نشنود،
۱۹ پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازهٔ محله اش بیاورند.
۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف و میگساراست.
۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.
۲۲ و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی،
۲۳ بدنش در شب بردار نماند. او را البته در همان روز دفن کند، زیرا آنکه بردارآویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یَهُوَه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، تجس نسازی.

۲۲
۱ اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گمشده بینی، از او رو مگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.
۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد و یا او را نشناسی، آن را به خانهٔ خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما.
۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشدهٔ برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او رو گردانی.
۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رو مگردان، البته آن را با او برخیزان.
۵ متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هر که این را کند مکروه یَهُوَه خدای توست.
۶ اگر اتفاقاً آشیانهٔ مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آنچه بچه ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه ها مگیر.
۷ مادر را البته رها کن و بچه ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.
۸ چون خانهٔ نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبادا کسی از آن بیفتد و خون بر خانهٔ خود بیاوری.
۹ در تاکستان خود دو قسم تخم مکار، مبادا تمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته ای و هم محصول تاکستان، وقف شود.
۱۰ گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.
۱۱ پارچه مختلط از پشم و کتان با هم مپوش.
۱۲ بر چهار گوشهٔ رخت خود که خود را به آن می پوشانی، رشته ها بساز.
۱۳ اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدو درآید، او را مکروه دارد،
۱۴ و اسباب حرف بدو نسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را باکره نیافتم،

۱۵ آنگاه پدر و مادر آن دختر علامت بکارت دختر را برداشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند.

۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده ام، و از او کراهت دارد،

۱۷ و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده، می گوید دختر را باکره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند.

۱۸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند.

۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه بر باکرهٔ اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۲۰ لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود،

۲۱ آنگاه دختر را نزد در خانهٔ پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانهٔ پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی از میان خود دور کرده ای.

۲۲ اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هردو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از بنی اسرائیل دور کرده ای.

۲۳ اگر دختر باکره ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،

۲۴ پس هردوی ایشان را نزد دروازهٔ شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند، اما دختر را چون در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایهٔ خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

۲۵ اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او خوابد، پس آن مرد که با او خوابید، تنها کشته شود.

۲۶ و اما با دختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناهِ مستلزم موت نیست، بلکه این آن است که کسی بر همسایهٔ خود برخاسته، او را بکشد،

۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده ای نبود.

۲۸ و اگر مردی دختر باکره ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند،

۲۹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۳۰ هیچ کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

۲۳

۱ شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد، داخل جماعت خداوند نشود.

۲ حرام زاده ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود.

۳ عمّونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود.

۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بَلْعام بن بعور را از فتورِ ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.

۵ لیکن یَهُوَه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یَهُوَه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یَهُوَه خدایت تو را دوست می داشت.

۶ ابداً در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش.

۷ ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی.

۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند، در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند.

۹ چون در اردو به مقابلهٔ دشمنانت بیرون روی، خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار.

۱۰ اگر درمیان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود.

۱۱ چون شب نزدیک شود، با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.

۱۲ و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا بدانجا بیرون روی.

۱۳ و درمیان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می نشینی با آن بکَن و برگشته، فضلهٔ خود را از آن بپوشان.

۱۴ زیرا که یَهُوَه خدایت در میان اردوی تو می خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنانت را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیز پلید را درمیان تو دیده، از تو رو گرداند.

۱۵ غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد، به آقایش مسپار.

۱۶ با تو درمیان تو در مکانی که برگزیند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود، و بر او جفا منما.

۱۷ از دختران اسرائیل فاحشه ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد.

۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانۀ یَهُوَه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.
۱۹ برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هرچیزی که به سود داده می شود.
۲۰ غریب را می توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یَهُوَه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می شوی، تو را به هرچه دستت را بر آن دراز می کنی، برکت دهد.
۲۱ چون نذری برای یَهُوَه خدایت می کنی در وفای آن تأخیر منما، زیرا که یَهُوَه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود.
۲۲ اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو را گناه نخواهد بود.
۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای یَهُوَه خدایت از ارادۀ خود نذر کرده ای و به زبان خود گفته ای.
۲۴ چون به تاکستان همسایۀ خود درآیی، از انگور، هرچه می خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.
۲۵ چون به کشتزار همسایۀ خود داخل شوی، خوشه ها را به دست خود بچین اما داس بر کشت همسایۀ خود مگذار.

۲۴

۱ چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد، آنگاه طلاق نامه ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه اش رها کند.
۲ و از خانۀ او روانه شده، برود و زن دیگری شود.
۳ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد
۴ شوهر اول که او را رها کرده بود نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آنکه ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که یَهُوَه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، گناه میاور.
۵ چون کسی زن تازه ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانۀ خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته، مسرور سازد.
۶ هیچکس آسیا یا سنگ بالایی آن را به گرو نگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.
۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.
۸ دربارۀ بلای برص هوشیار باش که به هرآنچه لاویان کهنه شما را تعلیم دهند، به دقت توجه نموده، عمل نمایید و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشی که عمل نمایید.
۹ بیاد آور که یَهُوَه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.
۱۰ چون به همسایۀ خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه اش داخل مشو.
۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می دهی گرو را نزد تو بیرون آورد.
۱۲ و اگر مرد فقیر باشد در گرو او مخواب.
۱۳ البته به وقت غروب آفتاب گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یَهُوَه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.
۱۴ برمزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه های تو باشند ظلم منما.
۱۵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برا ی تو گناه باشد.
۱۶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران کشته شوند. هرکس برای گناه خود کشته شود.
۱۷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامۀ بیوه را به گرو مگیر.
۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و یَهُوَه، خدایت، تو را از آنجا فدیه داد. بنابراین من تو امر می فرمایم که این کار را معمول داری.
۱۹ چون محصول خود را درمزرعۀ خویش درو کنی، و درمزرعه، بافه ای فراموش کنی، برای برداشتن آن برمگرد، برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا یَهُوَه خدایت تو را در همۀ کارهای دستت برکت دهد.
۲۰ چون زیتون خود را بتکانی، بار دیگر شاخه ها را متکان، برای غریب و یتیم و بیوه باشد.
۲۱ چون انگور تاکستان خود را بچینی بار دیگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد.
۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلامی بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

۲۵

۱ اگر درمیان مردم مرافعه ای باشد و به محاکمه آیند و درمیان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر را ملزم سازند.

۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد، آنگاه داور او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند.

۳ چهل تازیانه او را بزد و زیاد نکند، مبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانهٔ بسیار زند، برادرت درنظر تو خار شود.

۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، مبند.

۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بی گناه داده نشود، بلکه برادرشوهرش به او درآمده او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادرشوهری را با او بجا آورد.

۶ و نخست زاده ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود.

۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از برپاداشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می کند، و از بجا آوردن حق برادرشوهری با من ابا می نماید.

۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگوید نمی خواهم او را بگیرم،

۹ آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند، و به روش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: با کسی که خانهٔ برادرخود را بنا نکند، چنین کرده شود.

۱۰ و نام او در اسرائیل، خانهٔ کفش کنده خوانده شود.

۱۱ و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده اش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد،

۱۲ پس دست او را قطع کن و چشم تو بر او ترحم نکند.

۱۳ در کیسهٔ تو وزنه های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد.

۱۴ در خانهٔ تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد.

۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد، تا عمرت در زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد دراز شود.

۱۶ زیرا هر که این کار را کند یعنی هرکه بی انصافی نماید، نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.

۱۷ بیاد آور آنچه عمالیق وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند.

۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همهٔ واماندگان را در عقب تو از مؤخرت قطع نمودند، درحالی که تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند.

۱۹ پس چون یَهُوَه خدایت تو را در زمینی که یَهُوَه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می دهد، از جمیع دشمنانت آرامی بخشد، آنگاه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

۲۶

۱ و چون به زمینی که یَهُوَه خدایت تو را نصیب می دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی،

۲ آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد، جمع کرده باشی بگیر و آن را در سبد گذاشته، به مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو.

۳ و نزد کاهنی که درآن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یَهُوَه خدایت اقرار می کنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که بما بدهد، داخل شده ام.

۴ و کاهن سبد را از دستت گرفته، پیش مذبح یَهُوَه خدایت بگذارد.

۵ پس تو به حضور یَهُوَه خدایت خود اقرار کرده، بگو: «پدر من اَرامیِ آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.

۶ و مصریان با ما بد رفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.

۷ و چون نزد یَهُوَه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.

۸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.

۹ و ما را به این مکان درآورده، این زمین را زمینی که شیر و شهد جاری است به ما بخشید.

۱۰ و الآن اینک نوبر حاصل زمینی را که تو ای خداوند به من دادی، آورده ام. پس آن را به حضور یَهُوَه خدای خود بگذار، و به حضور یَهُوَه، خدایت، عبادت نما.

۱۱ و تو با لاوی و غریبی که درمیان تو باشد از تمامی نیکویی که یَهُوَه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.

۱۲ و درسال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه های تو بخورند و سیرشوند.

۱۳ و به حضور یَهُوَه خدایت بگو: موقوفات را از خانۀ خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی دادم و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم.

۱۴ درماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها صرف ننمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یَهُوَه، خدایم، گوش داده، موافق هرآنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم.

۱۵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده.

۱۶ امروز یَهُوَه، خدایت، تو را امر می فرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجا آور.

۱۷ امروز به یَهُوَه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقهای او سلوک خواهی نمود، و فرایض و اوامر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید.

۱۸ و خداوند امروز به تو اقرار کرده است که تو قوم خاصه او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی اوامر او را نگاه داری.

۱۹ و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امت هایی که ساخته است، بلند گرداند، و تا برای یَهُوَه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

۲۷

۱ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، نگاه دارید.

۲ و در روزی که از اردن به زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ بر پا کرده، آنها را با گچ بمال.

۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که یَهُوَه، خدایت، به تو می دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت به تو وعده داده است.

۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر می فرمایم در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بمال.

۵ و درآنجا مذبحی برای یَهُوَه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین برای آنها بکار مبر.

۶ مذبح یَهُوَه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی های سوختنی برای یَهُوَه خدایت، بر آن بگذران.

۷ و ذبایح سلامتی ذبح کرده، درآنجا بخور و به حضور یَهُوَه خدایت شادی نما.

۸ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن بخط روشن بنویس.

۹ پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند:

۱۰ ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یَهُوَه خدایت شدی.

۱۱ پس آواز یَهُوَه خدایت را بشنو و اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا آر. و در آن روز موسی قوم را فرموده، گفت:

۱۲ چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یسّاکار و یوسف و بنیامین بر کوه جَرِزِّیم بایستند تا قوم را برکت دهند.

۱۳ و اینان یعنی رؤبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند.

۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل را به آواز بلند خطاب کرده، گویند:

۱۵ «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازند، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم درجواب بگویند: «آمین!»

۱۶ «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خِفَّت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۷ «ملعون باد کسی که حد همسایۀ خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۸ «ملعون باد کسی که نابینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۹ «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمای قوم بگویند: «آمین!»

۲۰ «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۱ «ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۲«ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۳ «ملعون باد کسی که با مادر زن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۴ «ملعون باد کسی که همسایۀ خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۵ «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی گناهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۶ ملعون با کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۸

۱ و اگر آواز یَهُوَه خدای خود را بدقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه یَهُوَه خدایت تو را بر جمیع امت های جهان بلند خواهد گردانید.

۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز یَهُوَه خدای خود را بشنوی.

۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود.

۴ میوهٔ بطن تو و میوهٔ زمین تو و میوهٔ بهایمت و بچه های گاو و بره های گلهٔ تو مبارک خواهند بود.

۵ سبد و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود.

۶ وقت درآمدند مبارک، و وقت بیرون رفتندت مبارک خواهی بود.

۷ و خدا دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منهزم خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت.

۸ خداوند در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می کنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد، مبارک خواهد ساخت.

۹ و اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را نگاه داری، و در طریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قَسَم خورده است.

۱۰ و جمیع امت های زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید.

۱۱ و خداوند تو را در میوهٔ بطنت و ثمرهٔ بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود.

۱۲ و خداوند خزینهٔ نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد، و به امت های بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت.

۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته بجا آوری.

۱۴ و ازهمهٔ سخنانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.

۱۵ و اما اگر آواز یَهُوَه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همهٔ اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت.

۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهد بود.

۱۷ سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود.

۱۸ میوهٔ بطن تو و میوهٔ زمین تو و بچه های گاو و بره های گلهٔ تو ملعون خواهد بود.

۱۹ وقت درآمدنت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود.

۲۰ و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی، خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا بزودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای.

۲۱ و خداوند وبا را بر تو مُلصَق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، هلاک سازد.

۲۲ و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی.

۲۳ و فلک تو که بالای تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن.

۲۴ و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.

۲۵ و خداوند تو را پیش روی دشمنانت منهزم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد.

۲۶ و بدن شما برای همهٔ پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچ کس آنها را دور نخواهد کرد.

۲۷ خداوند تو را به دُنبل مصر و خُراج و جَرَب و خارشی که تو از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.

۲۸ خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت.

۲۹ و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کورانه راه خواهی رفت، و در راه های خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات دهنده ای نخواهد بود.

۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه اش را نخواهی خورد.
۳۱ گاوت در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهد آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می شود و برای تو رهاننده ای نخواهد بود.
۳۲ پسران و دخترانت به امت دیگر داده می شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه ای نخواهد بود.
۳۳ میوهٔ زمینت و مشقت تو را امتی که نشناخته ای، خواهند خرد، و همیشه مظلوم و کوفته شده خواهی بود.
۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمت می بیند، دیوانه خواهی شد.
۳۵ خداوند زانوها و ساقها و از کف پا تا فرق سر تو را به دُنبل بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.
۳۶ خداوند تو را و پادشاهی را که بر خود نصب می نمایی، بسوی امتی که تو و پدرانت نشناخته اید، خواهد برد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.
۳۷ و درمیان تمامی امت هایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سُخریه خواهی شد.
۳۸ تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد.
۳۹ تاکستانها غرص نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.
۴۰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لیکن خویشتن را به زینت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.
۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.
۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت را ملخ به تصرف خواهد آورد.
۴۳ غریبی که درمیان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و متنزّل خواهی گردید.
۴۴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.
۴۵ و بر جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یَهُوَه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فرایضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری.
۴۶ و تو را و ذریت تو را تا به ابد آیت و شگفت خواهد بود.
۴۷ از این جهت که یَهُوَه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت ننمودی.
۴۸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی وتشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد.
۴۹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می پرد بر تو خواهد آورد، امتی را که زبانش را نخواهی فهمید.
۵۰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید.
۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی و برای تو نیز غله و شیره و روغن و بچه های گاو و بره های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.
۵۲ و تو را در تمامی دروازه هایت محاصره کند تا دیواره های بلند و حصیم که بر آنها توکل داری، در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه هایت، در تمامی زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد محاصره خواهد نمود.
۵۳ و میوهٔ بطن خود، یعنی گوشت پسران و دخترانت را که یَهُوَه خدایت به تو می دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زبون خواهند ساخت، خواهی خرد.
۵۴ مردی که درمیان شما نرم و بسیار متنعم است، چشمش بر برادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیهٔ فرزندانش و که باقی می مانند بد خواهد بود.
۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که می خورد نخواهد داد زیراکه در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه هایت به آن زبون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند.
۵۶ و زنی که درمیان شما نازک و متنعم است که به سبب تنعم و نازکی خود جرأت نمی کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود.
۵۷ و بر مَشیمِه ای که از میان پایهای او درآید و براولادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه هایت به آن تو را زبون سازند، به پنهانی خواهد خورد.»
۵۸ اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیار نشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یَهُوَه، خدایت، نترسی،
۵۹ آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن.

۶۰ و تمامی بیماری مصر را که از آنها می ترسی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید.

۶۱ و نیز همهٔ مرضها و همهٔ بلایایی که درطومار این شریعت مکتوب نیست، آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی.

۶۲ و اگر قلیل خواهید ماند، برعکس آن مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آواز یَهُوَه خدای خود را نشنیدید.

۶۳ و واقع می شود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید همچنین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند، و ریشهٔ شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل می شوید کنده خواهد شد.

۶۴ و خداوند تو را درمیان جمیع امت ها از کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و درآنجا خدایان غیراز چوب و سنگ که تو و پدرانت نشناخته اید، عبادت خواهی کرد.

۶۵ و درمیان این امت ها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و درآنجا یَهُوَه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد داد.

۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، بجان خود اطمینان نخواهی داشت.

۶۷ بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می بود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می بود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید، و به سبب رؤیت چشمت که خواهی دید.

۶۸ و خداوند تو را در کشتیها از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهم آورد، و خود را درآنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهید فروخت و مشتری نخواهد بود.

۲۹

۱ این است کلمات عهدی که خداوند در زمین موآب به موسی امر فرمود که با بنی اسرائیل ببند، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.

۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: هرآنچه خداوند در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمین عمل نمود، شما دیده اید.

۳ تجربه های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم.

۴ اما خداوند دلی را که بداند و چشمانی را که ببیند و گوشهایی را که بشنود تا امروز به شما نداده است.

۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشها در پای شما پاره نشد.

۶ نان نخورده و شراب و مسکرت ننوشیده اید، تا بدانید که من یَهُوَه خدای شما هستم.

۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حشبون، عوج، ملک باشان، به مقابلهٔ شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم.

۸ و زمین ایشان را گرفته، به رؤبینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم.

۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، به جا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید.

۱۰ امروز جمیع شما به حضور یَهُوَه، خدای خود حاضرید، یعنی رؤسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل،

۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکنان تا آب کشان شما،

۱۲ تا درعهد یَهُوَه خدایت و سوگند او که یَهُوَه خدایت امروز با تو استوار می سازد، داخل شوید.

۱۳ تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است.

۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی نمایم،

۱۵ بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یَهُوَه خدای ما در اینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز در اینجا با ما حاضر نیستند.

۱۶ زیرا شما می دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امت هایی که عبور نمودید، گذشتیم.

۱۷ و رجاسات و بتهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که درمیان ایشان بود، دیدید.

۱۸ تا درمیان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یَهُوَه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد.

۱۹ و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دل خویشتن را برکت داده، گوید: هرچند در سختی دل خود سلوک می نمایم تا سیر را و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود.

۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.

۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است.

۲۲ و طبقهٔ آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می آیند، خواهند گفت، هنگامی که بلای این زمین و بیماریهایی را که خداوند به آن می رساند ببینند،

۲۳ و تمامی زمین آن را کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می شود و نه حاصل می روید و هیچ علف در آن نمو نمی کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و اَدمَه و صبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت گشته است،

۲۴ پس جمیع امت ها خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟

۲۵ آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یَهُوَه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آمدن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند،

۲۶ و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.

۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد.

۲۸ و خداوند ریشهٔ ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است.

۲۹ چیزهایی مخفی از آن یَهُوَه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آورید.

۳۰

۱ و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را درمیان جمیع امت هایی که یَهُوَه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیاد آوری،

۲ و تو با فرزندانت با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یَهُوَه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هر آنچه که من امروز به تو امر می فرمایم، اطاعت نمایی،

۳ آنگاه یَهُوَه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را ازمیان جمیع امت هایی که یَهُوَه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمیع خواهد نمود.

۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یَهُوَه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد.

۵ و یَهُوَه، خدایت، تو را به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو احسان نموده، تو را بیشتر از پدرانت خواهد افزود.

۶ و یَهُوَه خدایت دل تو و دل ذریت تو را مختون خواهد ساخت تا یَهُوَه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی.

۷ و یَهُوَه خدایت جمیع این لعنتها را بر دشمنان و بر خصمانت که تو را آزردند، نازل خواهد گردانید.

۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا خواهی آورد.

۹ و یَهُوَه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دستت و در میوهٔ بطنت و نتایج بهایمت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود،

۱۰ اگر آواز یَهُوَه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و فرایض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی یَهُوَه خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

۱۱ زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دو نیست.

۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنواند تا به عمل آوریم،

۱۳ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنواند تا به عمل آوریم.

۱۴ بلکه این کلام بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.

۱۵ ببین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.

۱۶ چونکه من امروز تو را امر می فرمایم که یَهُوَه خدای خود را دوست بداری و در طریقهای او رفتار نمایی، و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا یَهُوَه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، برکت دهد.

۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت نمایی،

۱۸ پس امروز به شما اطلاع می دهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور می کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمایید، عمر طویل نخواهید داشت.

۱۹ امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را بگزین تا تو با ذریتت زنده بمانی.

۲۰ و تا یَهُوَه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و به او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آنها را به ایشان بدهد، ساکن شوی.

۱ و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد،

۲ و به ایشان گفت: من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.

۳ یَهُوَه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امت ها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است.

۴ و خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به ایشان عمل نمود، به اینها نیز رفتار خواهد کرد.

۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند، شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید.

۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هرسان مباشید، زیرا یَهُوَه، خدایت، خود با تو می رود و تو را وا نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.

۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود.

۸ و خداوند خود پیش روی خود می رود. او با تو خواهد بود و تو را وا نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود. پس ترسان و هراسان مباش.

۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کَهَنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد.

۱۰ و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: که در آخر هر هفت سال در وقتِ معینِ سالِ انفکاک در عید خمیه ها،

۱۱ چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یَهُوَه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه آن تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان.

۱۲ قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یَهُوَه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.

۱۳ و تا پسران ایشان که ندانسته اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می کنید زنده باشید، از یَهُوَه خدای شما بترسند.

۱۴ و خداوند به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمهٔ اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمهٔ اجتماع حاضر شدند.

۱۵ و خداوند در ستون ابر درخیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر درخمیه ایستاد.

۱۶ و خداوند به موسی گفت: اینک با پدران خود می خوابی، و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانهٔ زمینی که ایشان به آنجا درمیان آنها می روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم، خواهند شکست.

۱۷ و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگی های بسیار به ایشان خواهد رسید به حدی که در آن روز خواهند گفت: آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟

۱۸ و به سبب تمامی بدی که کردند که بسوی خدایان غیر برگشته اند، من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد.

۱۹ پس الآن این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد.

۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، در آورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست.

۲۱ و چون بدیها و تنگی های بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند می دانم، قبل از آنکه ایشان را به زمینی که دربارهٔ آن قسم خوردم، درآورم.

۲۲ پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

۲۳ و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، ومن با تو خواهم بود.

۲۴ و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تماماً به انجام رسانید،

۲۵ موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت:

۲۶ این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یَهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.

۲۷ زیرا که من تمرد و گردن کشی شما را می دانم. اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیخته اید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من.

۲۸ جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم.
۲۹ زیرا می دانم که بعد از وفات من، خوشتن را بالکّل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت، و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه درنظر خداوند بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.
۳۰ پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تماماً گفت:

۳۲

۱ ای آسمان گوش بگیر تا بگویم. و زمین سخنان دهانم را بشنود.
۲ تعلیم من مثل باران خواهد بارید، و کلام من مثل قطره های باران بر سبزهٔ تازه، و مثل بارشها بر نباتات.
۳ زیرا که نام یَهُوَه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایید.
۴ او صخره است واعمال او کامل . زیرا همهٔ طریقهای او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.
۵ ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند.
۶ آیا خداوند را چنین مکافات می دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم؟ آیا او پدر ومالک تو نیست؟ او تو را آفرید و استوار نمود.
۷ ایام قدیم را بیاد آور، در سالهای دهر به دهر تأمل نما. از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.
۸ چون حضرت اعلی به امت ها نصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امت ها را قرار داد، بر حسب شمارهٔ بنی اسرائیل.
۹ زیرا که نصیب یَهُوَه قوم وی است، و یعقوب قرعهٔ میراث اوست .
۱۰ اورا در زمین ویران یافت، و در بیابان خراب و هولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.
۱۱ مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد و بچه های خود را پهن کرده، آنها را بردارد و آنها را بر پرهای خور ببرد.
۱۲ همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.
۱۳ او را بر بلندهای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد و شهد را از سخره به او داد تا مکید و روغن را از سنگ خارا.
۱۴ کرهٔ گاوان و شیر گوسفندان را باغ پیه بره ها و قوچها را از جنس باشان و بزها و پیه گرده های گندم را؛ و شراب از عصیر انگور نوشیدی.
۱۵ لیکن یَشُورون فربه شده، لگد زد. تو فربه و تنومند و چاق شده ای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و صخرهٔ نجات خود را حقیر شمرد.
۱۶ او را به خدایان غریب به غیرت آوردند و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.
۱۷ برای دیوهایی که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه بوجود آمده، و پدران ایشان از آنها نترسیده بودند.
۱۸ و به سخره ای که تو را تولید نمود، اعتنا ننمودی، و خدای آفرینندهٔ خود را فراموش کردی.
۱۹ چون یَهُوَه این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.
۲۰ پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید تا ببینم عاقبت ایشان چه خواهد بود. زیرا طبقهٔ بسیار گردنکشند و فرزندانی که امانتی در ایشان نیست.
۲۱ ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت.
۲۲ زیرا آتشی در غضب من افروخته شده و تا هاویهٔ پایین ترین شعله ور شده است و زمین را با حاصلش می سوزاند و اساس کوهها را آتش خواهد زد.
۲۳ بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد و تیرهای خود را تماماً بر ایشان صرف خواهم نمود.
۲۴ از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف می شوند و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمین.
۲۵ شمشیر از بیرون دهشت از اندرون، ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان وهم دوشیزه را. شیرخواره را با ریش سفید هلاک خواهد کرد.
۲۶ می گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را میان مردم، با طل سازم.
۲۷ اگر از کینهٔ دشمن نمی ترسیدم که مبادا مخالفان ایشان بر عکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و یَهُوَه همهٔ اینها را نکرده است.
۲۸ زیرا که ایشان قومِ گمْ کرده تدبیر هستند، و در ایشان بصیرتی نیست.
۲۹ کاش که حکیم بوده، این را می فهمیدند و در عاقبت خود تأمل می نمودند.
۳۰ چگونه یک نفر هزار را تعاقب می کرد و دو نفر ده هزار را منهزم می ساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را نفروخته. و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود.
۳۱ زیرا که صخرهٔ ایشان مثل صخرهٔ ما نیست. اگر چه هم دشمنان ما خود حَکَم باشند.
۳۲ زیرا مُوِ ایشان از موهای سدوم است، و از تاکستانهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشهای ایشان تلخ است.
۳۳ شراب ایشان زهر اژدهاست و سم قاتل افعی.

۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست و در خزانه های من مختوم نی؟

۳۵ انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پاهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاک ایشان نزدیک است و غذای ایشان می شتابد.

۳۶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می بیند که قوت ایشان نابوده شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

۳۷ و خواهد گفت: خدایان ایشان کجایند، و صخره ای که بر آن اعتماد می داشتند؟

۳۸ که پیه قربانی های ایشان را می خورند و شراب هدایای ریختنی ایشان را می نوشیدند؟ آنها برخواسته، شما را امداد کنند و برای شما ملجأ باشند!

۳۹ الآن ببیند که من، او هستم و با من خدای دیگری نیست. من می میرانم و زنده می کنم. مجروح می کنم و شفا می دهم. و از دست من رهانده ای نیست.

۴۰ زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، و می گویم که من تا ابدالاباد زنده هستم.

۴۱ اگر شمشیرِ براق خود را تیز کنم و قصاص را به دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصامان خود مکافات خواهم رسانید.

۴۲ تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران، با رؤسای سروران دشمن.

۴۳ ای امت ها با قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.

۴۴ و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود را به سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون.

۴۵ و چون موسی از گفتن همهٔ این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد،

۴۶ به ایشان گفت: دل خود را به همهٔ سخنانی که من امروز به شما شهادت می دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند.

۴۷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست و واسطهٔ این امر، عمر خود را در زمینی که برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می کنید، طویل خواهید ساخت.

۴۸ و خداوند در همان روز، موسی را خطاب کرده، گفت:

۴۹ به این کوه عباریم یعنی جبل نبو که در زمین موآب در مقابل اریحاست برآی، و زمین کنعان را که من آن را به بنی اسرائیل به ملکیت می دهم، ملاحظه کن.

۵۰ و تو در کوهی که به آن برمی آیی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد.

۵۱ زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مریبا قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید.

۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل می دهم، داخل نخواهی شد.

۳۳

۱ و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده،

۲ گفت: یَهُوَه از سینا آمد، و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جَبَل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.

۳ به درستی که قوم خود را دوست می دارد و جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پایهای تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره مند می شوند.

۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.

۵ و او در یشّورون پادشاه بود، هنگامی که رؤسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.

۶ رؤبین زنده بماند و نمیرد و مردان او در شماره کم نباشند.

۷ و این است دربارهٔ یهودا که گفت: ای خداوند آواز یهودا را بشنو، و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خویشتن جنگ می کند و تو از دشمنانش معاون می باشی.

۸ و در بارهٔ لاوی گفت: تمیم و اوریم تو نزد مرد مقدس توست که او را در مسّا امتحان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی.

۹ که دربارهٔ پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می داشتند و عهد تو را محافظت می نمودند.

۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد و قربانی های سوختنی بر مذبح تو.

۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.

۱۲ و دربارهٔ بنیامین گفت: حبیب خداوند نزد وی ایمن ساکن می شود. تمامی روز او را مستور می سازد و درمیان کتفهایش ساکن می شود.

۱۳ و در بارۀ یوسف گفت: زمینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است؛
۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه؛
۱۵ از فخرهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی.
۱۶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که در بوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد و بر فرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید.
۱۷ جاه او مثل نخست زادۀ گاوش باشد و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امت ها را جمیعاً تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینانند ده هزارهای افرایم و هزارهای مَنَسّی.
۱۸ و در بارۀ زبولون گفت: ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، وتو ای یسّاکار در خیمه های خویش.
۱۹ قومها را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید. زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید و خزانه های مخفی دیگ را.
۲۰ و دربارۀ جاد گفت: متبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیر ماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیزمی درد،
۲۱ و حصّۀ بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است و با رؤسای قوم می آید و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجا می آورد.
۲۲ و دربارۀ دان گفت: دان بچۀ شیر است که از باشان می جهد.
۲۳ و دربارۀ نفتالی گفت: ای نفتالی از رضا مندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.
۲۴ و دربارۀ اشیر گفت: اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد.
۲۵ نعلین تو از آهن و برنج است، و مثل روزهایت همچنان قوّت تو خواهد بود.
۲۶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود و در کبریای خود بر افلاک.
۲۷ خدای ازلی مسکن توست و در زیر تو بازوهای جاودانی است؛ و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، می گوید هلاک کن.
۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمۀ یعقوب به تنهایی، در زمینی که پر از غله و شیره باشد و آسمان آن شبنم می ریزد.
۲۹ خوشابحال تو ای اسرائیل! کیست مانند تو، ای قومی که از خداوند نجات یافته اید! که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست؛ و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.

۳۴

۱ و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، بر قلۀ فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد.
۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی.
۳ و جنوب را و میدان درۀ اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر.
۴ و خداوند وی را گفت: این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.
۵ پس موسی بندۀ خداوند در آنجا به زمین   موآب برحسب قول خداوند مرد.
۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فعور، در دره دفن کرد، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.
۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود.
۸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.
۹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود. و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.
۱۰ و نبی ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد،
۱۱ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید،
۱۲ و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی درنظر همۀ اسرائیل نمود.

کتاب یوشع

۱

و واقع شد بعد از وفات موسی، بندۀ خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت:

۲ موسی بندۀ من وفات یافته است. پس الآن برخیز و از این اُرْدُن عبورکن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می دهم.

۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده ام، چنانکه به موسی گفتم.

۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی فرات، تمامی حِتیّان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود.

۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود. تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود.

۶ قوی و دلیر باش، زیراکه تو این قوم را متصرف زمینی که برای پدران قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت.

۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بندۀ من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی.

۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد.

۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یَهُوَه خدای توست.

۱۰ پس یوشع رؤسای قوم را امر فرموده، گفت:

۱۱ در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اُرْدُن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یَهُوَه خدای شما، به شما برای ملکیّت می دهد.

۱۲ و یوشع رؤبینیان و جادیان و نصف سبط مَنَسّی را خطاب کرده، گفت:

۱۳ بیاد آورید آن سخن را که موسی، بندۀ خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یَهْوَه، خدای شما به شما آرامی می دهد و این زمین را به شما می بخشد.

۱۴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی درآن طرف اُرْدُن به شما داد خواهد ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید.

۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یَهُوه، خدای شما به ایشان می دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکّیت خود خواهی شد، در آن که موسی، بندۀ خداوند به آن طرف اُرْدُن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.

۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت.

۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یَهُوَه خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.

۱۸ هر کسی که ار حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.

۲

و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شِطّیم به پنهانی فرستاده، گفت: روانه شده، زمین و اریحا را ببینید. پس رفته، به خانۀ زن زانیه ای که راحاب نام داشت داخل شده، در آ نجا خوابیدند.

۲ و ملک اریحا را خبر دادند که اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.

۳ و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: مردانی را که نزد تو آمده، به خانۀ تو داخل شده اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده اند.

۴ و زن آن دو مرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد وگفت: بلی آن مردان نزد من آمدند، اما ندانستم از کجا بودند.

۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند ونمی دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایید که به ایشان خواهید رسید.

۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده در شاخه های کتان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود.

۷ پس آن کسان، ایشان را به راه اُرْدُن تا گدارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام بر آمد.

۹ و به آن مردان گفت: «می دانم که یَهُوَه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر ما مستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده اند.

۱۰ زیرا شنیده ام که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه آموریان که به آن طرف اُرْدُن بودند کردید، یعنی سَیحُون وعوج که ایشان را هلاک ساختید.

۱۱ و چون شنیدیم دلهای ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یَهُوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست.

۱۲ پس الآن برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نموده، و نشانهٔ امانت به من بدهید

۱۳ که پدرم و خواهرانم و هرچه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.

۱۴ آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما بمیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد، اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.

۱۵ پس ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانهٔ او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود.

۱۶ و ایشان را گفت: به کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند. بعد از آن به راه خود بروید.

۱۷ آن مردان به وی گفتند: ما از این قسم تو که به ما دادی مبرا خواهیم شد.

۱۸ اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریچه ای که ما را به پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود جمع کن.

۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانهٔ تو به کوچه بیرون رود، خونش بر سرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خونش بر سر ما خواهد بود.

۲۰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که ما را داده ای مبرا خواهیم بود.

۲۱ او گفت: موافق کلام شما باشد. پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریچه بست.

۲۲ پس ایشان روانه شده، به کوه در آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنند گان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند.

۲۳ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند.

۲۴ و به یوشع گفتند: هر آینه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده اند.

۳

بامدادان یوشع بزودی بر خاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از شطیّم روانه شده، به اُرْدُن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند.

۲ و بعد از سه روز رؤسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند.

۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یَهُوَه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را می برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید.

۴ و در میان شما و آن، به مقدار دو هزار ذارع مسافت باشد، و نزدیک آن میایید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که این راه قبل از این عبور نکرده اید.

۵ و یوشع به قوم گفت: خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.

۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید. پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

۷ و خداوند یوشع را گفت: امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود.

۸ پس کاهنان را که تابوت عهد را بر می دارند امر فرموده، بگو چون شما به کنار آب اُرْدُن برسید در اُرْدُن باستید.

۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: اینجا نزدیک آمده، سخنان یَهُوَه خدای خود را بشنوید.

۱۰ و یوشع گفت: به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حِتّیان و حِوّیان و فَرِزّیان و جَرْجاشیان و آموریان و یَبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.

۱۱ اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می کند.

۱۲ پس الآن دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هرسبط یک نفر را انتخاب کنید.

۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یَهُوَه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اُرْدُن قرار گیرد که آبهای اُرْدُن، یعنی آبهایی که از بالا می آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.

۱۴ و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اُرْدُن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می برند.

۱۵ و بردارند گان تابوت به اُرْدُن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت و اُرْدُن، تمام موسم حصاد، بر همهٔ کناره هایش سیلاب می شود.
۱۶ واقع شد که آبهایی که از بالا می آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صَرْتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عربه، یعنی بحرالملح می رفت تماماً قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند.
۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند، درمیان اُرْدُن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اُرْدُن، بالکلیه گذشتند.

۴

و واقع شد که چون تمامی قوم از اُرْدُن بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:
۲ دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگیرید.
۳ و ایشان را امر فرموده، بگویید: از اینجا از میان اُرْدُن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می آیید بنهید.
۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید.
۵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یَهُوَه، خدای خود به میان اُرْدُن بروید، و هرکسی از شما یک سنگ موافق شمارهٔ اسباط بنی اسرائیل بر دوش خود بردارد.
۶ تا این در میان شما علامتی باشد. هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست،
۷ آنگاه به ایشان بگویید که آبهای اُرْدُن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اُرْدُن می گذشت، آبهای اُرْدُن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.
۸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اُرْدُن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شمارهٔ اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند.
۹ و یوشع در وسط اُرْدُن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست.
۱۰ و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند، در وسط اُرْدُن ایستادند تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود. و قوم به تعجیل عبور کردند.
۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند.
۱۲ و بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند، چنانکه موسی به ایشان گفته بود.
۱۳ قریب به چهل هزار نفر مهیا شدهٔ کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحا برای جنگ عبور کردند.
۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند.
۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:
۱۶ کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اُرْدُن برآیند.
۱۷ پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: از اُرْدُن برآیید.
۱۸ و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند، از میان اُرْدُن برآمدند و کف پایهای کاهنان بر خشکی گذارده شد، آنگاه آب اُرْدُن بجای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی کناره هایش جاری شد.
۱۹ و در روز دهم از ماه اول، قوم از اُرْدُن برآمدند و در جِلْجال به جانب شرقی اریحا اردو زدند.
۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اُرْدُن گرفته بودند، در جِلْجال نصب کرد.
۲۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در آینده از پدران خود پرسیده، گویند که این سنگها چیست،
۲۲ آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویید که اسرائیل از این اُرْدُن به خشکی عبور کردند.
۲۳ زیرا یَهُوَه، خدای شما، آب اُرْدُن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یَهُوَه خدای شما به بحر قلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم.
۲۴ تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از یَهُوَه، خدای شما، همهٔ اوقات بترسند.

۵

و واقع شد که چون تمامی ملوک اَموریانی که به آن طرف اُرْدُن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اُرْدُن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگرمختون ساز.

۳ و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد.

۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند، به سر راه در صحرا مردند.

۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدند ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند،

۶ زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.

۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود، یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند.

۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز عار مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جِلْجال خوانده می شود.

۱۰ و بنی اسرائیل در جِلْجال اردو زدند و عید فصح را شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند.

۱۱ و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کُهنهٔ زمین، نازکنهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند.

۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، مَنّ موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر مَنّ نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می خوردند.

۱۳ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: آیا تو ازما هستی یا از دشمنان ما؟

۱۴ گفت: نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الآن آمدم. پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: آقایم به بندهٔ خود چه می گوید؟

۱۵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده ای مقدس است. و یوشع چنین کرد.

۶

و اریحا به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد.

۲ و یَهُوَه به یوشع گفت: ببین اریحا و مَلِکَش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم.

۳ پس شما یعنی همهٔ مردان جنگی، شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن.

۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کَرِنّای یو بیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کَرِنّا را بنوازند.

۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کَرِنّا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هرکس از قوم پیش روی خود برآید.

۶ پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «تابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کَرِنّای یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.

۷ و به قوم گفتند: پیش بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.

۸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کَرِنّای یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کَرِنّاها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد.

۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کَرِنّاها را می نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند؛ و چون می رفتند، کاهنان کَرِنّاها را می نواختند.

۱۰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: صدا نزنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.

۱۱ پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

۱۲ بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان بابوت خداوند را برداشتند.

۱۳ و هفت کاهن هفت کَرِنّای یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می رفتند، و کَرِنّاها را می نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می رفتند، و ساقهٔ لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می رفتند کاهنان کَرِنّاها را می نواختند.

۱۴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

۱۵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند.

۱۶ و چنین شد در مرتبهٔ هفتم، چون کاهنان کَرِنّاها را نواختند که یوشع به قوم گفت: صدا زنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است.

۱۷ و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هرچه با وی در خانه باشد زنده خواهند ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد.

۱۸ و اما شما زنهار خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مبادا بعد از آنکه آن را حرام نگاه دارید، مبادا بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیرید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید.

۱۹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می باشد و به خزانهٔ خداوند گذارده شود.

۲۰ آنگاه قوم صدا زدند و کَرِنّاها را نواختند. و چون قوم آواز کَرِنّا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هرکس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند.

۲۱ و هرآنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.

۲۲ و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانهٔ زن فاحشه بروید، و زن را با هرچه دارد ازآنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.

۲۳ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هرچه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشانش را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند.

۲۴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانهٔ خانهٔ خداوند گذراندند.

۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هرچه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحا فرستاده بود پنهان کرد.

۲۶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند؛ به نخست زادهٔ خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را برپا خواهد نمود.

۲۷ و خداوند با یوشع می بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

۷

و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عَخان ابن کَرْمی ابن زَبْدی ابن زارَح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.

۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزدیک بیت آون به طرف شرقی بیت ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: بروید و زمین را جاسوسی کنید. پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند.

۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنیایند، به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کم اند.

۴ پس غریب سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.

۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شبارین ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند. و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.

۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامهٔ خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند.

۷ و یوشع گفت: آه ای خداوند یَهُوَه برای چه این قوم را از اُرْدُن عبور دادی تا ما را به دست اَموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی. کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اُرْدُن بمانیم.

۸ آه ای خداوند چه بگوییم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده اند.

۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند، دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد. و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟

۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز! چرا تو به این طور به روی خود افتاده ای؟

۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته اند.

۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده اند، زیرا که ملعون شده اند. و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.

۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی توانی ایستاد.

۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آیند؛ و قبیله ای را خداوند انتخاب کند، به خاندانهای خود نزدیک بیایند؛ و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند.
۱۵ و هرکه آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.
۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبط یهودا گرفته شد.
۱۷ و قبیلۀ یهودا را نزدیک آورد و قبیلۀ زارَحیان گرفته شد. پس قبیلۀ زارَحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زَبْدی گرفته شد.
۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عَخان بن کَرْمی ابن زَبْدی بن زارَح از سبط یهودا گرفته شد.
۱۹ و یوشع به عَخان گفت: «ای پسر من، الآن یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مراخبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.
۲۰ عَخان در جواب یوشع گفت: فی الواقع به یَهُوَه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده ام.
۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شِنعاری و دویست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمۀ من در زمین است و نقره زیر آن می باشد.»
۲۲ آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.
۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.
۲۴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی، عَخان پسر زارَح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عَخور بردند.
۲۵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.
۲۶ و تودۀ بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست. و خداوند از شدت غضب خود برگشت؛ بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عَخور نامیده شده است.

۸

و خداوند به یوشع گفت: مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک مَلِک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم.
۲ و به عای و و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بهایمش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.
۳ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند. و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.
۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهر در کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همۀ شما مستعد باشید.
۵ و من و تمام قومی که با منند، نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعۀ اول به مقابله ما بیرون آیند، از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.
۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعۀ اول از حضور ما فرار می کنند؛ پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.
۷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را گرفته باشید، پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.
۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد.
۱۰ و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم را صف آرایی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند.
۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند. و در میان او و عای وادی ای بود.
۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.
۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند؛ و یوشع آن شب در میان وادی رفت.
۱۴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابلۀ بنی اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عربه بیرون رفتند؛ و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند.
۱۵ و یوشع و همۀ اسرائیل خود را از حضور ایشان منهزم ساخته، به راه بیابان فرار کردند.
۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند ندا در دادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند.
۱۷ و هیچکس در عای و بیت ئیل باقی نماند که از عقب بنی اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.

۱۸ و خداوند به یوشع گفت: مزراقی که در دست توست، بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم، و یوشع، مزراقی را که به دست خود داشت بسوی شهر دراز کرد.

۱۹ و آنانی که در کمین بودند، بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد، دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند.

۲۰ و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر بسوی آسمان بالا می رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند. و قومی که بسوی صحرا می گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند.

۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند، شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می رود، ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند.

۲۲ و دیگران به مقابلۀ ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.

۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.

۲۴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همۀ ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می نمودند فارغ شدند، و همۀ آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک کشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته، آن را به دم شمشیر کشتند.

۲۵ و همۀ آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزارنفر بودند یعنی تمامی مردمان عای.

۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد.

۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود.

۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را تودۀ ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است.

۲۹ و ملک عای را تا وقت شام بدار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنۀ دروازۀ شهر انداختند و تودۀ بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

۳۰ آنگاه یوشع مذبحی برای یَهُوَه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد.

۳۱ چنانکه موسی، بندۀ خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند.

۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخۀ تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت.

۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و رؤسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لاویان کَهَنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان و متوطنان، نصف ایشان به طرف کوه جَرِزیم ونصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بندۀ خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند.

۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکتها و هم لعنتها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند.

۳۵ از هرچه موسی امر فرموده بود، حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می رفتند، نخواند.

۹

و واقع شد که تمامی ملوک حِتّیان و اَموریان وکنعانیان و فَرِزّیان و حِوّیان و یَبوسیان، که به آن طرف اُرْدُن در کوه و هامون و در تمامی کنارۀ دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،

۲ با هم جمع شدند، تا با یوشع و اسرائیل متفقاً جنگ نمایند.

۳ و اما ساکنان جِبَعُون چون آنچه را که یوشع به اریحا وعای کرده بود شنیدند، ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشتن را مثل ایلچیان ظاهر کرده، جوالهای کُهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند.

۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمتمی نان توشۀ ایشان خشک و کفه زده بود.

۶ و نزد یوشع به اردو در جِلْجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که از زمین دور آمده ایم پس الآن با ما عهد ببندید.

۷ و مردان اسرائیل به حِوّیان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟

۸ ایشان به یوشع گفتند: ما بندگان تو هستیم. یوشع به ایشان گفت که شما کیانید و از کجا می آیید؟

۹ به وی گفتند: بندگانت به سبب اسم یَهُوَه خدای تو از زمین بسیار دور آمده ایم زیرا که آوازۀ او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم.

۱۰ و نیز آنچه را به ملک اَموریان که به آن طرف اُرْدُن بودند یعنی به سَیْحُون، ملک حَشْبُون، و عوج، ملک باشان، که در عَشْتارُوت بود، کرد.

۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه ای به جهت راه به دست خود بگیرید و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویید که ما بندگان شما هستیم. پس الآن با ما عهد ببندید.
۱۲ این ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه های خود آن را برای توشهٔ راه گرم گرفتیم، و الآن اینک خشک و کفه زده شده است.
۱۳ و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.
۱۴ آنگاه مردمان از توشهٔ ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند.
۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و رؤسای جماعت با ایشان قسم خوردند.
۱۶ اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.
۱۷ پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان، جَبَعُون و کفیره و بئیروت و قریهٔ یعاریم بود.
۱۸ و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا رؤسای جماعت برای ایشان به یَهُوَه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، تمامی جماعت بر رؤسا همهمه کردند.
۱۹ و جمیع رؤسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الآن نمی توانیم به ایشان ضرر برسانیم.
۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود.
۲۱ و رؤسا به ایشان گفتند: بگذارید که زنده بمانند. پس برای تمامی جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه رؤسا به ایشان گفته بودند.
۲۲ و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.
۲۳ پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکنان و سقایان آب همیشه برای خانهٔ ما خواهند بود و
۲۴ ایشان در جواب یوشع گفتند: زیرا که بندگان تو را یقیناً خبر دادند که یَهُوَه، خدای تو، بندهٔ خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همهٔ ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم.
۲۵ و الآن، اینک ما در دست تو هستیم، به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.
۲۶ پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند.
۲۷ و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکنان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا امروز چنین هستند.

۱۰

و چون اَدُونِی صَدَق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده است، و ساکنان جَبَعُون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می باشند،
۲ ایشان بسیار ترسیدند زیرا جَبَعُون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند.
۳ پس اَدُونِی صَدَق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حَبْرُون، و فِرْآم، ملک یَرْموت، و یافیع، ملک لاخیش، و دَبیرْ، ملک عَجلُون، فرستاده، گفت:
۴ نزد من آمده، مرا اعانت کنید، تا جَبَعُون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده اند.
۵ پس پنج ملک اَموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حَبْرُون و ملک یَرْمُوت و ملک لاخیش و ملک عَجْلُون جمع شدند، و با لشکر خود برآمدند، و در مقابل جَبَعُون اردو زده، با آن جنگ کردند.
۶ پس مردان جَبَعُون نزد یوشع به اردو در جِلْجال فرستاده، گفتند: دست خود را از بندگانت باز مدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اَموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده اند.
۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همهٔ مردان شجاع ازجِلْجال آمد.
۸ و خداوند به یوشع گفت: از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.
۹ پس یوشع تمامی شب از جِلْجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان بر آمد.
۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت، و ایشان را در جَبَعُون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عَزِیقَه و مقِّیَده ایشا ن را کشت.
۱۱ و چون از پیش بنی اسرائیل فرار می کردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می بودند، آنگاه خداوند تا عَزِیقَه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.
۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند اَموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: ای آفتاب بر جَبَعُون بایست و تو ای ماه بر وادی اَیَّلُون.
۱۳ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشِر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد.

۱۴ و قبل از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد.

۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جِلْجال بر گشتند.

۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغارهٔ مَقِّیدَه پنهان ساختند.

۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: که آن پنج ملک پیدا شده اند و در مغاره مَقِّیدَه پنهانند.

۱۸ یوشع گفت: سنگهایی بزرگ به دهنهٔ مغاره بغلطانید و بر آن مردمان بگمارید تا ایشان را نگاهبانی کنند.

۱۹ و اما شما توقف منمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و مؤخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یَهُوَه، خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.

۲۰ و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار در آمدند.

۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مَقِّیدَه به سلامتی بر گشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیز نساخت.

۲۲ پس یوشع گفت: دهنهٔ مغاره را بگشایید و آن پنج ملک را از مغاره، به نزد من بیرون آورید.

۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج ملک یعنی ملک اورشلیم و ملک حَبْرُون و ملک یَرْمُوت و ملک لاخیش و ملک عَجْلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند.

۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.

۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همهٔ دشمنان شما که با ایشان جنگ می کنید، چنین خواهد کرد.

۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دار کشید که تا شام بر دارها آویخته بودند.

۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آوردند، و ایشان را به مغاره ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنهٔ مغاره سنگهای بزرگ که تا به امروز باقی است، گذاشتند.

۲۸ و در آن روز یوشع مَقِّیَده را گرفت، و آن ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همهٔ نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود، با ملک مَقِّیدَه نیز رفتار کرد.

۲۹ و یوشع با تمامی اسرائیل از مَقِّیدَه به لَبْنه گذشت و با لَبْنه جنگ کرد.

۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همهٔ کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود با آن نیز کرد.

۳۱ و یوشع با تمامی اسرائیل از لِبْنَه به لاخیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.

۳۲ و خداوند لاخیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همهٔ کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه به لِبْنَه کرده بود.

۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد. به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخیش به عَجْلون گذشتند و به مقابلش اردو زده با آن جنگ کردند.

۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همهٔ کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاخیش کرده بود.

۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عَجْلون به حَبْرُون برآمده، با آن جنگ کردند.

۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همهٔ شهرهایش و همهٔ کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه که به عَجْلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همهٔ کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دَبیرْ برگشت و با آن جنگ کرد.

۳۹ و آن را با ملکش و همهٔ شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همهٔ کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت؛ و به طوری که به حبرون رفتار نموده بود به دَبیرْ و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لِبْنَه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستانی و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه یَهُوَه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود.

۴۱ و یوشع ایشان را از قادش بَرْنیع تا غَزَّه و تمامی زمین جوشَن را تا جَبَعُون زد.

۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یَهُوَه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می کرد.

۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جِلْجال مراجعت کردند.

و واقع شد که چون یابین ملک حاصُور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شِمْرُون و نزد ملک اَخْشاف فرستاد،
۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربه، جنوب کِنَّرُوت، و در هامون و در نافوتْ دورْ، به طرف مغرب بودند،
۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اَموریان و حِتّیان و فَرِزّیان و یَبوسیان در کوهستان، و حِوّیان زیر حَرْمون در زمین مِصْفَه.
۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ کنارهٔ دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار بیرون آمدند.
۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میرُوم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.
۶ و خداوند به یوشع گفت: از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.
۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میرُوم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند.
۸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مِسرَفوت مایم و تا وادی مِصْفَه به طرف شرقی تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.
۹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود، با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید.
۱۰ و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود.
۱۱ و همهٔ کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید.
۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیرکشته، بالکل هلاک کرد به طوری که موسی بندهٔ خداوند امر فرموده بود.
۱۳ لکن همهٔ شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند، اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.
۱۴ و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همهٔ مردم را به دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را باقی نگذاشتند.
۱۵ چنانکه خداوند بندهٔ خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.
۱۶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشَن و هامون و عربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت.
۱۷ از کوه حالَق که به سوی سَعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حَرْمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت.
۱۸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.
۱۹ و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حِوّیانی که در جَبَعُون ساکن بودند و همهٔ دیگران را در جنگ گرفتند.
۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابلهٔ اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.
۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دَبیرْ و عناب و همهٔ کوههای یهودا و همهٔ کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد.
۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جَتْ و اَشْدُود بعضی باقی ماندند.
۲۳ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل برحسب فرقه ها و اسباط ایشان به ملکیّت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

۱۲

و ایناند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اُرْدُن به سوی مطلع آفتاب از وادی اَرْنُون تا کوه حَرْمون، و تمامی عربه شرقی را متصرف شدند.
۲ سَیْحُون ملک اَموریان که در حَشْبُون ساکن بود، و از عَرُوعِیر که به کناره وادی اَرْنُون است، و از وسط وادی ونصف جِلْعاد تا وادی یَبُوق که سرحد بنی عَمّون است، حکمرانی می کرد.
۳ و از عربه تا دریای کِنَّرُوت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالملح به طرف مشرق به راه بیت یَشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فِسجه.
۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیهٔ رفائیان بود و در عَشْتارُوت و اَدْرَعی سکونت داشت.
۵ و در کوه حَرْمون و سَلْخَه و تمامی باشان تا سرحد جَشُوریان و مَعَکیان و بر نصف جِلْعاد تا سرحد سَیْحُون، ملک حَشْبُون حکمرانی می کرد.
۶ اینها را موسی بندهٔ خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بندهٔ خداوند آن را به رؤبینیان و جادیان و نصف سبط مَنَسَّی به ملکیّت داد.

۷ و ایناننند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را به آن طرف اُرْدُن به سمت مغرب کشت، از بعل جغاد در وادی لبنان، تا کوه حالَق که به سضعیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیّت داد.
۸ در کوهستان و هامون و عربه و دشتها و صحرا و در جنوب از حِتّیان و اَموریان و کنعانیان و فَرِزّیان و حِوّیان و یَبوسیان.
۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ئیل است.
۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حَبْرُون.
۱۱ و یکی ملک یَرْموت و یکی ملک لاخیش.
۱۲ و یکی ملک عَجْلون و یکی ملک جازَر.
۱۳ و یکی ملک دَبیرْ و یکی ملک جادَر.
۱۴ و یکی ملک حُرْما و یکی ملک عَراد.
۱۵ و یکی ملک لِبْنَه و یکی ملک عَدُلاّم.
۱۶ و یکی ملک مَقِّیدَه و یکی ملک بیت ئیل.
۱۷ و یکی ملک تَفّوح و یکی ملک حافَر.
۱۸ و یکی ملک عَفیق و یکی ملک لَشّارُون.
۱۹ و یکی ملک مادُون و یکی ملک حاصُور.
۲۰ و یکی ملک شِمْرُون مرؤن و یکی ملک اَکْشاف.
۲۱ و یکی ملک تَعَناک و یکی ملک مَجِدُّو.
۲۲ و یکی ملک قادِش و یکی ملک یَقْنُعام در کَرْمَل.
۲۳ و یکی ملک دُور در نافَتْ دُور و یکی ملک امتها در جِلْجال.
۲۴ پس یکی ملک تِرْصه و جمیع ملوکُ سی و یک نفر بودند.

۱۳
و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: تو پیر و سالخورده شده ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می ماند.
۲ و این است زمینی که باقی می ماند، تمامی ملوک فلسطینیان و جمیع جَشُوریان.
۳ از شِیحُورْ که در مقابل مصر است تا سرحد عَقْرُون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غَزّیان و اَشْدُودیان و اَشْقَلُونیان و جَتّیان و عَقْرُونیان و عَوّیان.
۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغاره ای که از صیدونیان است تا اَفیقْ و تا سرحد اَموریان.
۵ و زمین جِبْلیان و تمامی لُبْنان به سمت مطلع آفتاب از بَعْلْ جاد که زیر کوه حَرْمون است تا مدخل حَمات.
۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مِصْرَفُوت مایِمْ که جمیع صِیدُونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد. لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل به ملکیّت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده ام.
۷ پس الآن این زمین را بهنه سبط و نصف سبط مَنَسَّی برای ملکیّت تقسیم نما.
۸ با رؤبینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اُرْدُن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بندهٔ خداوند به ایشان بخشیده بود.
۹ از عَرُوعِیر که بر کنارهٔ وادی اَرْنُون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان مِیدَبا تا دِیبُون.
۱۰ و جمیع شهرهای سِیْحُون ملک اَموریان که در حَشْبُون تا سرحد بنی عَمّون حکمرانی می کرد.
۱۱ و جِلْعاد و سرحد جَشُوریان و مَعَکیان و تمامی کوه حَرْمون و تمامی باشان تا سَلْخَه.
۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اَشْتارُوت و اَدْرَعی حکمرانی می کرد، و او از بقیهٔ رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد.
۱۳ اما بنی اسرائیل جَشُوریان و مَعَکیان را بیرون نکردند؛ پس جَشُور و مَعَکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند.
۱۴ لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیّت نداد، زیرا هدایای آتشین یَهُوَه خدای اسرائیل ملکیّت وی است چنانکه به او گفته بود.
۱۵ و موسی به سبط بنی رؤبین برحسب قبیله های ایشان داد.
۱۶ و حدود ایشان از عَرُوعِیر بود که به کنار وادی اَرْنُون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی مِیدَبا است؛
۱۷ حَشْبُون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دِیبُون و باموتْ بَعَل مَعُون؛
۱۸ و یَهْصَه و قَدِیموتْ و میفاعت؛
۱۹ و قِرِیَتایم و سِبْمَه و سارَتْ شَحَرْ که در کوه دَره بود؛

۲۰ و بیت فَغُور و دامن فِسْجَه و بیت یَشیمُوت؛

۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سَیْحُون، ملک اَموریان، که در حَشْبُون حکمرانی می کرد، و موسی او را با سرداران مِدیان یعنی اَوِی و راقَم و صوُر و حور و رابَع ، امرای سَیْحُون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد.

۲۲ و بَلْعام بن بَعُور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند.

۲۳ و سرحد بنی رؤبین اُرْدُن و کناره اش بود. این ملکیّت بنی رؤبین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی شهرها ودهات آنها.

۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله های ایشان داد.

۲۵ و سرحد ایشان یَعزیر بود و تمامی شهرهای جِلْعاد و نصف زمین بنی عَمّون تا عَرُوعِیر که در مقابل رَبّه است.

۲۶ و از حَشْبُون تا رامتْ مِصفْه و بَطونیم و از مَحَنایم تا سرحد دَبیرْ.

۲۷ و در دره بیتهارام و بیت نِمْرَه و سُکّوت و صافُون و بقیه مملکت سَیْحُون، ملک حَشْبُون، و اُرْدُن و کنارهٔ آن تا انتهای دریای کِنَّرِت در آن طرف اُرْدُن به سمت مشرق.

۲۸ این است ملکیّت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۹ و موسی به نصف سبط مَنَسَّی داد و برای نصف سبط بنی مَنَسَّی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد.

۳۰ و حدود ایشان از مَحَنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، مَلِک باشان و تمامی قریه های یائیر که در باشان است، شت شهر بود.

۳۱ و نصف جِلْعاد و عَشْتارُوت و اضدْرَعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماکیر بن مَنَسَّی یعنی برای نصف پسران ماکیر برحسب قبیله های ایشان بود.

۳۲ اینهاست آنچه موسی در عَرَبات موآب در آن طرف اُرْدُن در مقابل اَریحا به سمت مشرق برای ملکیّت تقسیم کرد.

۳۳ لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یَهُوَه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

۱۴

و اینهاست ملکهایی که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، و رؤسای آبای اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند.

۲ بر حسب قرعه، ملکّیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود.

۳ زیرا که موسی ملکّیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اُرْدُن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکّیت در میان ایشان نداد.

۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی مَنَسَّی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان.

۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

۶ آنگاه بنی یهودا در جِلْجال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یَفُنَّه قَنزّی وی را گفت: سخنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، دربارهٔ من و تو و قادش بَرْنیع گفت می دانی.

۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بندهٔ خداوند، مرا از قادش بَرْنیع برای جاسوسی زمین فرستاده، و برای او خبر باز آوردم چنانکه در دل من بود.

۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند، دل قوم را گداختند. و اما من یَهُوَه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم.

۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد، برای تو و

اولادت ملکّیت ابدی خواهد بود، زیرا که یَهُوَه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی.

۱۰ و الآن اینک خداوند چنانکه گفته بود، این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت، هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می رفتند و الآن، اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم.

۱۱ و حال امروز قوّت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوّت من در آن وقت بود، همچنان قوّت من الآن است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن.

۱۲ پس الآن این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است. شاید خداوند با من خواهد بود تا ا یشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.

۱۳ پس یوشع او را برکت و حَبْرُون را به کالیب بن یَفُنَّه به ملکّیت بخشید.

۱۴ بنابراین حَبْرُن تا امروز ملکّیت کالیب بن یَفُنَّهٔ قَنزّی شد، زیرا که یَهُوَه خدای اسرائیل رابه تمامی دل پیروی نموده بود.

۱۵ و قبل از آن نام حَبْرُون، قریهٔ اَرْبع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

۱۵

و قرعه به جهت سبط بنی یهودا قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد اَدُوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید.

۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود.

۳ و به طرف جنوب، فراز عَکْرَبِّیم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادشِ بَرْنیع بر آمده، و به حَصرون گذشت، و به اَدّار برآمده، به سوی قَرْقَع برگشت.

۴ و از عَصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود.

۵ و حد شرقی، بحرالملح تا اُرْدُن بود و حد طرف شمال، از خلیج دریا تا آخر اُرْدُن بود.

۶ و این حد تا بیت حُجله بر آمده، به طرف شمالی بیت عَرَبه گذشت، و این حد نزد سنگ بُهُنْ پسر رؤبین برآمد.

۷ و این حد از وادی عَخور نزد دَبیْر برآمد، و به طرف شمال به سوی جِلْجال که مقابل فراز عَدُمّیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می شود، و این حد نزد آبهای عَین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین رُوجِل بود.

۸ و این حد از وادی پسر هِنُّوم به جانب یَبُوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قلۀ کوهی که بطرف مغرب مقابل وادی هِنُّوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت.

۹ و این حد از قلۀ کوه به چشمه آبهای نَفْتُوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عَفْرون بیرون آمد، و تا بَعْلَه که قَریه یَعاریم باشد، کشیده شد.

۱۰ و این حد از بَعْلَه به طرف مغرب به کوه سَعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یَعاریم که کسالون باشد گذشت و نزد بیت شمس بزیر آمده، از تِمْنَه گذشت.

۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عَقْرون بیرون آمد، و تا شِکْرون کشیده شد، و از کوه بَعْلَه گذشته نزد یَبْنَئیل بیرون آمد، و انتهای این دریا بود.

۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

۱۳ و به کالیب بن یَفُنَّه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریۀ اَرْبَع پدر عَناق که حَبْرُون باشد.

۱۴ و کالیب سه پسر عَناق یعنی شِیشَی و اَخیمان و تَلمَی اولاد عَناق را از آنجا بیرون کرد.

۱۵ و از آنجا به ساکنان دَبیْر بر آمد. و اسم دَبْیر قبل از آن قریه سِفْر بود.

۱۶ و کالیب گفت: هر که قریۀ سِفْر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عَکْسه را به اوبه زنی داد.

۱۷ و عتنئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عَکْسَه را به او به زنی داد.

۱۸ و چون او نزد وی آمده، او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید. و دختر از الاغ خود پایین آمده، و کالیب وی را گفت: چه می خواهی؟

۱۹ گفت: مرا برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من داده ای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

۲۰ این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان.

۲۱ و شهرهای انتهای سبط بنی یهودا به سمت جنوب بر سر حد اَدُوم قَبْصَئیل و عِیدَر و یاجُور بود،

۲۲ و قِینه و دِیمُونَه و عَدْعَدَ،

۲۳ و قادِش و حاصور و یِتْنان،

۲۴ و زیف و طالَم و بَعْلوت،

۲۵ و حاصور حَدَتَّه و قِریُوت حَصْرُون که حاصور باشد.

۲۶ اَمام و شَماع و مولادَه،

۲۷ و حَصَرْ جَدَّه و حَشْمون و بیت بیت فالَط،

۲۸ و حَصَر شوعال و بیرشَبَع و بِزْیُوتِیَه،

۲۹ و بَعالَه و عِیّیم و عاصَم،

۳۰ و اَلْتُولَدْ و کسِیل و حُرْمَه،

۳۱ و صِقلج و مَدْمَنَّه و سَنْسَنَّه،

۳۲ و لَباوُت و سِلْخِیم و عَین و رِمُّون، جمیع این شهرها با دهات آنها بیست و نه می باشد.

۳۳ و در هامُون اَشْتاوُل و صَرْعَه و اَشْنَه،

۳۴ و زانوح و عَین جِنِّیم و تَفُّوح و عَینام،

۳۵ و یَرْمُوت و عَدُلّام و سوکوه و عَزِیقَه،

۳۶ و شَعْرایْم و عَدِیتایِم و اَلْجَدِیرَه و جُدَیُرتایم، چهارده شهر با دهات آنها.

۳۷ صَنان و حَداشاه و مِجْدَل جاد.

۳۸ و رِلْعان و المِصْفَه و یُقْتَئِیل.

۳۹ و لاخیش و بُصْقَه و عَجْلون.

۴۰ و کَبُّون و لَحمان و کِتلِیش.

۴۱ و جَدیروت و بیت داجون و نَعَمه و مَقِّیدَه. شانزده شهر با دهات آنها.

۴۲ و لِبْنَه و عاتَر و عاشان.

۴۳ و یَفْتاح و اَشْنَه و نَصیب.

۴۴ و قَعِیلَه و اَکْزیب و مَریشَه. نه شهر با دهات آنها.

۴۵ و عقرون و قصبه ها با دهات آنها.

۴۶ از عَقْرُون تا دریا، همه که به اطراف اَشْدُود بود با دهات آنها،

۴۷ و اَشْدُود و قصبه ها و دهات آن. و غَزا و قصبه ها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن.

۴۸ و درکوهستان شامیر و یَتّیر و سُوکوه.

۴۹ و دَنَّه و قریه سَنَّه که دَبیرْ باشد.

۵۰ و عَناب و اَشْتَمُوه و عانیم.

۵۱ و جَوشَن و حُولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها.

۵۲ و اَراب ودُومَه و اَشعان.

۵۳ و یانوم و بیت تَّفُوح و اَفیقَه.

۵۴ و حُمْطَه و قریه اَربَع که حَبْرُون باشد، و سیعور، نه شهر با دهات آنها.

۵۵ و مَعُون و کَرْمَل و زیف و یُوطَه.

۵۶ و یَزْرَعِیل و یُقْدَعام و زانوح.

۵۷ و القاین و جِبْعَه و تِمْنَه، ده شهر با دهات آنها.

۵۸ و حَلْحول وبیت صور و جَدُور.

۵۹ و معارات و بیت عَنُوت و الْتَقُون، شش شهر با دهات آنها.

۶۰ و قریه بَعل که قریه یَعاریم باشد و اَلْرَبَّه، دو شهر با دهات آنها.

۶۱ و در بیابان بیت عَرَبَه و مِدّین و سکاکَه.

۶۲ و اَلْنبشان و مَدینَهُ الملح و عین جدی، شش شهر با دهات آنها.

۶۳ و اما یَبوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یَبوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۱۶

و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اُرْدُن اریحا به طرف آبهای اریحا تا صحرایی به سوی کوه بیت ئیل برمی آید، بیرون آمد.

۲ و از بیت ئیل تا لوز برآمده، به سرحد اَرْکیان تا عَطاروت گذشت.

۳ و به سمت مغرب به سرحد یفلیطیان تا کنار بیت حورون پایین و تا جازَرِ پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود.

۴ پس پسران یوسف، مَنَسَّی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت اَدّار تا بیت حورونِ بالا بود.

۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مَکْمِیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تأنه شیلوه برگشته، به طرف مشرقِ یانُوحَه از آن گذشت.

۷ و از یانوحه به عطاروت و نَعْرَهٔ پایین آمده، به اریحا رسید و به اُرْدُن منتهی شد.

۸ و سرحد غربی آن از تَفّوُح تا وادیِ قانَه رفت و آخر آن به دریا بود. این است مِلک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان.

۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن مَنَسَّی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها با دهات آنها بود.

۱۰ و کنعانیان را که در جازَر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

۱۷

و قسمت سبط مَنَسَّی این شد، زیرا که او نخست زادهٔ یوسف بود. و اما ماکیر نخست زادهٔ مَنَسَّی که پدر جِلْعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود، جِلْعاد و باشان به او رسید.

۲ و برای پسران دیگر مَنَسَّی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران اَبیعَزَر، و برای پسران هالَک، و برای پسران اَسْرِئیل، و برای پسران شَکیم، و برای پسران حافَرْ و برای پسران شَمیداع. اینان اولاد ذکور مَنَسَّی بن یوسف برحسب قبایل ایشان می باشند.

۳ و اما صَلُفْحاد بن حافَربن جِلْعاد بن ماکیر بن مَنَّسَی را پسران نبود، بلکه دختران. و اینهاست نامهای دخترانش: مَحْلَه نُوْعَه و حُجْلَه. مِلْکَه و ترْصَه.

۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد رؤسا آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد. پس برحسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد.

۵ و به مَنَسَّی سوای زمین جلعاد وباشان که به آن طرف اُرْدُن واقع است، ده حصّه رسید.

۶ زیرا دختران مَنَسَّی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران مَنَسَّی، جِلْعاد را یافتند.

۷ وحد مَنَسَّی از اشیر تا مَکْمَتَه که مقابل شَکیم است، بود، وحدش به طرف راست تا ساکنان عین تَفّوح رسید.

۸ و زمین تَفُّوح از آن مَنَسَّی بود، اما تَفُّوح که به سر حد مَمَسَّی واقع است، از آن بنی افرایم بود.

۹ وحدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای مَنَسَّی، ملک افرایم بود، وحد مَنَسَّیبه طرف شمال وادی وانتعایش به دریا بود.

۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن ازآن،َمنَسَّی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اَشیر و به سوی مشرق تا یَسّاکار رسیدند.

۱۱ و منسی در یَسّاکار و در اَشیر بیت شان وفصبه هایش، و یَبْلَعام و قصبه هایش، و ساکنان دُور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تَعْناک و قصبه هایش، و ساکنان مَجِدُّو و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت.

۱۲ لیکن بنی مَنَسَّی ساکنان آن شهرها نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند.

۱۳ و واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند.

۱۴ وبنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکّیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الآن مرا برکت داده است.»

۱۵ یوشع به ایشان گفت: اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برآی و در آنجا در زمین فَرِزّیان و رقائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.

۱۶ بنی یوسف گفتند: کوهستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، ارابه های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت شان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یَزْرَعِیل هستند.

۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و مَنَسَّی خطاب کرده، گفت: تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود.

۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارابه های آهنین داشته، و زور آور باشند.

۱۸

و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمۀ اجتماع را در آنجا بر پا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود.

۲ و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند.

۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: شما تا به کی کاهلی می ورزید و داخل نمی شوید تا در آن زمینی که یَهُوُه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟

۴ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را بر حسب ملکهای خود ثبت کنند. و نزد من خواهند برگشت.

۵ و آن را به هفت حصّه تقسیم کنند؛ و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند.

۶ و شما زمین را به هفت حصّه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، من برای شما در اینجا در حضور یَهُوَه، خدای ما، قرعه خواهم انداخت.

۷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهانت خداوند نصیب ایشان است. و جاد ورؤبین ونصف سبط مَنَسَّی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اُرْدُن به سمت شرقی گرفته اند.

۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین می رفتند امر فرموده، گفت: بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من بر گردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.

۹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند.

۱۰ و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای   بنی اسرائیل بر حسب فرقه های ایشان تقسیم نمود.

۱۱ و قرعه سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصۀ ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد.

۱۲ و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال بر آمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود.

۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوز گذشت یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت ئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار بر جانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت.

۱۴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریب یعاریم می گویند و یکی از شهرهای بنی یهودا است. این جانب غربی است.

۱۵ و جانب جنوبی از انتهای قریب یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب می رفت و به سوی چشمهٔ آبهای نَفْتُوح برآمد.

۱۶ و این به انتهای کوهی که در مقابل درهٔ ابن هَنُّوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، بر آمد، و به سوی درهٔ هَنُّوم به جانب جنوبی یَبوسیان رفته، تا عَین رَوجَل رسید.

۱۷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای اَدُمیّم است برآمده، و به سنگ بُوهَن بن رؤبین به زیر آمد.

۱۸ و به جانب شمالی در مقابل عربه گذاشته، به عَرَبَه به زیر آمد.

۱۹ و این حد به جانب بیت حُجْلَه به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرالملح نزد انتهای جنوبی اُرْدُن بود. این حد جنوبی است.

۲۰ و به طرف مشرق، حد آن اُرْدُن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و بر حسب قبایل ایشان این بود.

۲۱ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین بر حسب قبایل ایشان: اریحا و بیت حُجْلَه و عیمق قصیص.

۲۲ و بیت عربه و صَمارایم و بیت ئیل.

۲۳ و عَوّیم و فارَه و عُفْرَت.

۲۴ و کَفَر عَمّونی و عُفْنی و جابَع، دوازده شهر با دهات آنها.

۲۵ و جَبَعُون و رامَه و بئیروت.

۲۶ و مِصعفضه و کَفیرَه و موصَه.

۲۷ و راقَم و یَرْفَئیل و تَرالَه.

۲۸ و صَیْلَه و اَلَف و یبوسی که اورشلیم باشد و جبْعَه و قِرْیَت، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

۱۹

و قرعه دومین برای شَمَعون بر آمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود.

۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بئیر شَبَع و شَبَع و مولادا.

۳ و حَصَر شوعال و بالَح و عاصَم.

۴ و اَلْتولَد و بَتُول و حُرْمَه.

۵ صِقْلَغْ و بیت مَرْکَبوت و حَصَرْسُوسَه.

۶ و بیت لَباعُوت و شاروحَن. سیزده شهر با دهات آنها.

۷ و عین و رمّون و عاتَر و عاشان، چهار شهر با دهات آنها.

۸ و تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بَعْلَت بئیر رامهٔ جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان این بود.

۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون کلک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

۱۰ و قرعه سوم برای بنی زَبُولُون بر حسب قبایل ایشان بر آمد، و حد ملک ایشان تا سارید رسید.

۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مَرْعَلَه رفت و تا دبّاشّه رسید و تا وادی که در مقابل یُقْنَعام است، رسید.

۱۲ و از سارِید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سر حد کِسلُوت تابور پیچید، و نزد دابَرَه بیرون آمده، به یاقِیع رسید.

۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جَتْ حاقَرو تا عِتّ قاصین گذشته، نزد رِمّون بیرون آمد و تا نَیْعَه کشیده شد.

۱۴ و این حد به طرف شمال تا حَنّاتُون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یَفْتَحْئیل بود.

۱۵ و قَّطَه و نَهْلال و شِمْرُن و یَدالَه و بیت لَحَم، دوازده شهر با دهات آنها.

۱۶ این ملک بنی زَبْولُون بر حسب قبایل ایشان بود یعنی شهرها با دهات آنها.

۱۷ و قرعه چهارم برای یَساکار برآمد یعنی برای بنی یَسّاکار برحسب قبایل ایشان.

۱۸ و حد ایشان تا یَزْرَعِیل و کِسلُوت و شُونَم بود.

۱۹ و حَفارایم و شَیْئِئُون و اَناحَره.
۲۰ و رَبِّیْت و قِشْیون و اَبَص.
۲۱ و رَمَه و عَین جَنّیم و عین حَدّه و بیت فَصّیص.
۲۲ و این حد به تأبور و شَحْصیمَه و بیت شَمْس رسید، و آخر حد ایشان نزد اُرْدُن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها.
۲۳ این ملک سبط بنی یَساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.
۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اَشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد.
۲۵ و اَلَمَّلَک و عَمْعاد و مِشْاَل و به طرف مغرب به کَرْمَل و شِیحُورْ لِبْنَه رسید.
۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجُون پیچیده، تا زَبُولُون رسید، و به طرف شمال تا وادی یَفْتَحْئِیل و بیت عامَق و نَعِیئِیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد.
۲۸ و به حَبْرُون و رحوُب و حَمُّون و قانَه تا صیدونِ بزرگ.
۲۹ و این حد به سوی رامَه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حُوْصَه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکْزِیبْ بود.
۳۰ و عَمّهَ و عَفیق و رَحُوْب، و بیست و دو شهر با دهات آنها.
۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.
۳۲ و قرعه ششم برای بنی نَفْتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نَفْتالی برحسب قبایل ایشان.
۳۳ و حد ایشان از حالَف از بلوطی که در صَعَنَیِّم است و اَدامی و ناقَب و یَبْنَئِیل تا لَقُّوم بود و آخرش نزد اُرْدُن بود؛
۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زَبُولُون رسید و به سمت مغرب به اَشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اُرْدُن.
۳۵ و شهرهای حصاردار صِدّیم و صَیر و حَمَّه و رَقَّهْ و کِنّارَهْ.
۳۶ و ادَامَه و رامَه و حاصُور.
۳۷ و قادِش و اذْرَعَی و عَین حاصُور.
۳۸ و یَرْون و مِجْدَلْئِیل و حُورِیم و بیت عَناه و بیت شَمْس، نوزده شهر با دهات آنها.
۳۹ ملک سبط بنی نَفْتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.
۴۰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد.
۴۱ وحد ایشان صَرْعه و اَشْتَئول وعیر شَمْس بود.
۴۲ و شَعَلَبِّین واَیَّلُون و یَتْلَه.
۴۳ و اَیَّلُون وتِمْنَه وعَقْرُون.
۴۴ و اَلْتَقیه و جِبَّتُون و بَعْلَه.
۴۵ و یهود وبنی بَرق و جَتْ رِمّو.
۴۶ و میاه یَرْقُون و رَقُّون با سر حدی که در مقابل یافا است.
۴۷ و حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیرا که بنی دان بر آمده، با لَشَم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لَشَم را دان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود.
۴۸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این سه راه با دهات آنها.
۴۹ و چون از تقسیم کردن زمین بر حسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع دادند.
۵۰ بر حسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تِمْنَه سارَح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.
۵۱ این است ملکهایی که العازار کاهن با یوشع بن نون و رؤسای آبای اسباط بنی اسرائیل در شیلوه به حضور خداوند نزد خیمهٔ اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

۲۰

و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:
۲بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که دربارهٔ آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید
۳ تا قاتلی که کسی را سهواً و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد.

۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازهٔ شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر در آورده، مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود.
۵ و اگر ولّیِ مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسپارند، زیرا همسایهٔ خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.
۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف نماید، بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود داخل شود.
۷ پس قادش را در جلیل در کوهستان نَفْتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که حَبْرُن باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند.
۸ و از آن طرف اُرْدُن به سیت مشرق اریحا باصر را در صحرا در بیابان از سبط رؤبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد وجولان را در باشان از سبط مَنَسَّی تعیین نمودند.
۹ اینهاست شهرهایی که برای غریبی که در میان ایشان مأوا گزیند معین شده بود، تا هر که کسی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

۲۱

آنگاه رؤسای آبای لاویان نزد اَلِعازَر کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد رؤسای آبای اسباط بنی اسرائیل آمدند.
۲ و ایشان را در شیلوه در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطهٔ موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.
۳ پس بنی اسرائیل بر حسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.
۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جملهٔ لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شَمْعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.
۵ و برای بقیهٔ پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف مَنَسَّی به قرعه رسید.
۶ و برای پسران جَرْشون سیزده، شهر از قبایل سبط یَسّاکار و از سبط اَشیر و از سبط نَفْتالی و از نصف سبط مَنَسَّی در باشان به قرعه رسید.
۷ و برای پسران مراری بر حسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط رؤبین و از سبط جاد و از سبط زَبُولُون رسید.
۸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطهٔ موسی امر فرموده بود.
۹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می شود، دادند.
۱۰ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعهٔ اول از ایشان بود.
۱۱ پس قریه اَرْبع پدر عَناق که حَبْرُون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند.
۱۲ لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یَفُنَّه برای ملکیّت دادند.
۱۳ و به پسران کاهن، حَبْرُون را که شهر ملجای قاتلان است با حوالی آن، و لِبْنَه را با حوالی آن دادند.
۱۴ و یَتّیر را با نواحی آن.
۱۵ و حولون را با نواحی آن و دَبیْر را با نواحی آن.
۱۶ و عَین را با نواحی آن و یُطَّه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را.
۱۷ و از سبط بنیامین جبَعُون را با نواحی آن و جبَع را با نواحی آن.
۱۸ و عناتوت را با نواحی آن و عَلْمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند.
۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود.
۲۰ و اما قبایل بنی قَهات لاویان، یعنی بقیه بنی قَهات شهرهای قرعهٔ ایشان از سبط افرایم بود.
۲۱ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و جازَر را با نواحی آن به ایشان دادند.
۲۲ و قِبْصایم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.
۲۳ و از سبط دان اِلْتَقی را با نواحی آن و جِبَّتون را با نواحی آن.
۲۴ و اَیَّلون را با نواحی آن وجتِ ّ رِمّون را با با نواحی آن، یعنی چهار شهر.
۲۵ و از نصف سبط مَنَسَّی تَعْنَک را با نواحی آن و جَتّ را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.
۲۶ تمامی شهرهای قبایل بقیهٔ بنی قهات با نواحی آنها ده بود.
۲۷ و به بنی جَرْشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط مَنَسَّی جولان را در باشان که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و بَعْشتَرَه را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.

۲۸ و از سبط یساکار قشْیون را با نواحی آن و دابَره را با نواحی آن.
۲۹ و یَرمُوت را با نواحی آن ، عین جَنّیم را با نواحی آن، چهار شهر.
۳۰ و از سبط اشیر، مِشْآل را با نواحی آن و عَبْدون را با نواحی آن،
۳۱ و حَلْقات را با نواحی آن و رَحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۲ و از سبط نَفْتالی قادش را در جلیل که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و حَمّوت دور را با نواحی آن و قَرْتان را، یعنی سه شهر دادند.
۳۳ و تمامی شهرهای جَرْشونیان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها.
۳۴ و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زَبُولُون یُقْنَعام را با نواحی آن و قَرته را با نواحی آن.
۳۵ و دِمنه را با نواحی آن و نَحَلال را با نواحی، یعنی چهار شهر.
۳۶ و از سبط رؤبین، باصَر را با نواحی آن و مَیفَعَه را با نواحی آن،
۳۷ و قدیموت را با نواحی آن و میفعه را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.
۳۸ و از سبط جاد راموت را در جِلْعاد که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و مَحَنایم را با نواحی آن.
۳۹ و حَشْبُون را با نواحی آن و یَعْزیر را با نواحی آن؛ همهٔ این شهرها چهار می باشد.
۴۰ همهٔ اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیهٔ قبایل لاویان و قرعهٔ ایشان دروازه شهر بود.
۴۱ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنی اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود.
۴۲ این شهرها هریکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همهٔ این شهرها چنین بود.
۴۳ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که بهایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند.
۴۴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، و احدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود.
۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

۲۲

آنگاه یوشع رؤبینیان و جادیان و نصف سبط مَنَسَّی را خوانده،
۲ به ایشان گفت: شما هرچه موسی بندهٔ خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هرچه به شما امر فرموده ام، اطاعت نمودید.
۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که یَهُوَه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته اید.
۴ و الآن یَهُوَه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیّت خود که موسی بندهٔ خداوند از آن طرف اُرْدُن به شما داده است بازگشته، بروید.
۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بندهٔ خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یَهُوَه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای او سلوک نمایید، و اوامر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.
۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند.
۷ و به نصف سبط مَنَسَّی، موسی مِلک در باشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اُرْدُن به سمت مغرب در میان برادران ایشان مِلک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه می کرد، ایشان را برکت داد.
۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: با دولت بسیار و با مواشی بی شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.
۹ پس بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی از نزد بنی اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جِلْعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطهٔ موسی برحسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.
۱۰ و چون به حوالی اُرْدُن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی در آنجا به کنار اُرْدُن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری.
۱۱ و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اُرْدُن، برکناری که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده اند.
۱۲ پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای مقاتلهٔ ایشان برآیند.
۱۳ و بنی اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن را نزد بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی به زمین جِلْعاد فرستادند.

۱۴ و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبای از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبای ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند.

۱۵ پس ایشان نزد بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی به زمین جِلْعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند:

۱۶ تمامی جماعت خداوند چنین می گویند: این چه فتنه است که برخدای اسرائیل انگیخته اید که امروز از متابعت خداوند برگشته اید و برای خود مذبحی ساخته، امروز از خداوند متمرد شده اید؟

۱۷ آیا گناه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن طاهر نساخته ایم، اگر چه وبا در جماعت خداوند عارض شد.

۱۸ شما امروز از متابعت خداوند برگشته اید. و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرد شده اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.

۱۹ و لیکن اگر زمین ملکیّت شما نجس است، پس به زمین ملکیّت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که مذبحی برای خود سوای مذبح یَهُوَه خدای ما بنا کنید.

۲۰ آیا عَخان بن زارَح دربارهٔ چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص در گناه خود تنها هلاک نشد.

۲۱ آنگه بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَسَّی در جواب رؤسای قبایل اسرائیل گفتند:

۲۲ یَهُوَه خدای خدایان! یَهُوَه خدای خدایان! او می داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه تمرد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مده،

۲۳ که برای خود مذبحی ساخته ایم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی برآن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی برآن بنماییم؛ خود خداوند بازخواست بنماید.

۲۴ بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما را با یَهُوَه خدای اسرائیل چه علاقه است؟

۲۵ چونکه خداوند اُرْدُن را در میان ما و شما از بنی رؤبین و بنی جاد حد گذارده است. پس شما را در خداوند بهره ای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت.

۲۶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه،

۲۷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود به جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره ای نیست.

۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد.

۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی و ذبیحه سوای مذبح یَهُوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.

۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و رؤسای قبایل اسرائیل که با وی بودند، سخنی را که بنی رؤبین و بنی جاد و بنی مَنَسَّی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد.

۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی رؤبین وبنی جاد وبنی مَنَسَّی گفت: «امروز دانستم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت نورزیده اید؛ پس الآن بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.

۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی رؤبین و بنی جاد از زمین جِلْعاد به زمین کنعان، نزد بنی اسرائیل برگشته، این خبر را به ایشان رسانیدند.

۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و دربارهٔ برآمدن برای مقاتلهٔ ایشان تا زمینی را که بنی رؤبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند.

۳۴ و بنی رؤبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا میان ما شاهد است که یَهُوُه خداست.

۲۳

و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سالخورده شده بود.

۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ ورؤسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: من پیر و سالخورده شده ام.

۳ و شما هر آنچه یَهُوَه خدای شما به همهٔ این طوایف به خاطر شما کرده است، دیده اید، زیرا یَهُوَه خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است.

۴ اینک این طوایف را که باقی مانده اند از اُرْدُن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته ام تا دریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده ام تا میراث اسباط شما باشند.
۵ و یَهُوَه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می کند، و شما زمین ایشان را تصرف خواهید آورد، چنانکه یَهُوَه خدای شما به شما گفته است.
۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هر چه در سفر تورات موسی مکتوب است، نگاه دارید و به طرف چپ و راست از آن تجاوز منمایید.
۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقیمانده اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت منمایید و سجده نکنید.
۸ بلکه به یَهُوَه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده اید.
۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زور آور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با کسی را تا امروز یارای مقاومت نبوده است.
۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یَهُوَه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می کند، چنانکه به شما گفته است.
۱۱ پس بسیار متوجه شده، یَهُوَه خدای خود را محبت نمایید.
۱۲ و اما اگر برگشته، با بقیهٔ این طوایفی که در میان شما مانده اند بچسبید و با ایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان در آیید و ایشان به شما در آیند،
۱۳ یقیناً بدانید که یَهُوَه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهند کرد، بلکه برای شما دام وتله و برای پهلوهای شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یَهُوَه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.
۱۴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می روم. و به تمامی دل و به تمامی جان خود می دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یَهُوَه، خدای شما دربارهٔ شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده.
۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یَهُوَه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد.
۱۶ اگر از عهد یَهُوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

۲۴

و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و رؤسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند.
۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می نمودند.
۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم،
۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکّیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند.
۵ و موسی و هارون را فرستاده، مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم، پس شما را از آن بیرون آوردم.
۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدند، مصریان با ارابه ها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند.
۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را بر ایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید. پس شما را در زمین اَموریانی که به آن طرف اُرْدُن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آورید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم.
۹ و بالاق بن صفور ملک مو آب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند.
۱۰ و نخواستم که بلعام را بشنوم؛ لهذا شما را برکت همی داد و شما را از دست او رهانیدم.
۱۱ و از اُرْدُن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فَرزّیان و کنعانیان و حِتّیان و جَرْجاشیان و حِوّیان و یَبوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم.
۱۲ و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه اَموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما.
۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا ننمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می باشید و از تاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می خورید.
۱۴ پس الآن از یَهُوَه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یَهُوَه را عبادت نمایید.

۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یَهُوَه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اَموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یَهُوَه را عبادت خواهیم نمود.

۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: حاشا از ما که یَهُوَه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم.

۱۷ زیرا که یَهُوَه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمام راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت.

۱۸ و یَهُوَه تمامی طوایف، یعنی اَموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یَهُوَه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.

۱۹ پس یوشع به قوم گفت: نمی توانید یَهُوَه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید.

۲۰ اگر یَهُوَه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.

۲۱ قوم به یوشع گفتند: نی بلکه یَهُوَه را عبادت خواهیم نمود.

۲۲ یوشع به قوم گفت: شما بر خود شاهد هستید که یَهُوَه را برای خود اختیار نموده اید تا او را عبادت کنید. گفتند: شاهد هستیم.

۲۳ گفت: پس الآن خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دلهای خود را به یَهُوَه، خدای اسرائیل، مایل سازید.

۲۴ قوم به یوشع گفتند: یَهُوَه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.

۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد.

۲۶ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت.

۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.

۲۸ پس یوشع، قوم یعنی هرکس را به ملک خود روانه نمود.

۲۹ و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بندهٔ خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.

۳۰ و او را درحدود ملک خودش در تِمْنَه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شما کوه جاعش است، دفن کردند.

۳۱ و اسرائیل در همهٔ ایام یوشع و همهٔ روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند.

۳۲ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصهٔ زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد.

۳۳ و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

کتاب داوران

۱

۱ و بعد از وفات یوشع، واقع شد که بنی اسرائیل را خداوند سؤال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟

۲ خداوند گفت: یهودا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده ام.

۳ و یهودا به برادر خود شَمْعُون گفت: به قرعهٔ من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعهٔ تو خواهم آمد.» پس شَمْعُون همراه او رفت.

۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فَرِزّیان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازَق کشتند.

۵ و اَدُونی بازضق را در بازضق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فَرِزّیان را شکست دادند.

۶ و اَدُونی بازَق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، شستهای دست و پایش را بریدند.

۷ و اَدُونی بازَق گفت: هفتاد مَلِک با شستهای دست و پا بریده زیر سفرهٔ من خورده ها برمی چیدند. موافق آنچه من کردم خدا به من کافات رسانیده است. پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن رابه دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.

۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.

۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حَبْرون ساکن بودند برآمد، و اسم حَبْرون قبل از آن قریه اَرْبَع بود. و شیشای و اَخیمان و تَلْمای را کشتند.

۱۱ و از آنجا بر ساکنان دَبیر برآمد و اسم دَبیر قبل از آن، قریه سَقیربود.

۱۲ و کالیب گفت: «آنکه قریه سَقیر را زده، فتح نماید، دختر خود عَکْسَه را به او به زنی خواهم داد.

۱۳ و عُتْنیئیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت؛ پس دختر خود عَکْسَه را به او به زنی داد.

۱۴ و چون دختر نزد وی آمد، او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند. و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟

۱۵ و به وی گفت: مرا برکت بده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.

۱۶ و پسران قِینِی پدرزن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عَراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند.

۱۷ و یهودا همراه برادر خود شَمْعُون رفت، و کنعانیانی را که در صَفَت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حُرما نامیدند.

۱۸ و یهودا غَزَّه و نواحی اش و اضشْقَلون و نواحی اش و عَقْرُون و نواحی اش را گرفت.

۱۹ و خداوند با یهودا می بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارابه های آهنین داشتند.

۲۰ و حَبْرون را برحسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد.

۲۱ و بنی بنیامین یَبُوسیان را که در اورشلیم و ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان با بنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت ئیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.

۲۳ و خاندان یوسف بیت ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لُوز بود.

۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.

۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند.

۲۶ و آن مرد به زمین حِتّیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.

۲۷ و مَنَسّی اهل بیت شان و دهات آن را و اهل تَعَنَک و دهات آن و ساکنان دُوْر و دهات آن و ساکنان یِبْلَعام و دهات آن و ساکنان مَجِدّو و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند.

۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تماماً بیرون نکردند.

۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازَر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان درمیان ایشان در جازَر ساکن ماندند.

۳۰ و زَبُولون ساکنان فِطرون و ساکنان نَهْلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان درمیان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد.

۳۱ و اَشیر ساکنان عَکّو و ساکنان صِیدون و اَحْلَب و اَکْزِیب و حَلْبَه و عَفیق و رَحُوب را بیرون نکرد.

۳۲ پس اَشیریان درمیان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیراکه ایشان را بیرون نکردند.

۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس درمیان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عَنات به ایشان جزیه می دادند.

۳۴ و اَموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند.
۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در اَیَّلُون و شَعَلُبّیم در کوه حارَس ساکن باشند، ولیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه بر ایشان گذارده شد.
۳۶ و حد اموریان از سر بالای عَقْرَبّیم و از سالَع تا بالاتر بود.

۲

۱ و فرشتهٔ خداوند از جِلْجال به بُوکیم آمده، گفت: شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست.
۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبندید و مذبح های ایشان را بشکنید. لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده اید؟
۳ لهذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما دام خواهند بود.
۴ و چون فرشتهٔ خداوند این سخنان را به تمامی بنی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.
۵ و آن مکان را بُوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.
۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند.
۷ و در تمام ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همهٔ کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قومْ خداوند را عبادت نمودند.
۸ و یوشع بن نون، بندهٔ خداوند، چون صد وده ساله بود، مرد.
۹ و او را در حدود ملکش در تِمْنَه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند.
۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقهٔ دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.
۱۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بَعْلها را عبادت نمودند.
۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند.
۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند.
۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند.
۱۵ و به هر جا که بیرون می رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.
۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند.
۱۷ و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل ننمودند.
۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی انگیخت، خداوند با داور می بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می داد، زیراکه خداوند به خاطر ناله ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمان می شد.
۱۹ و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند.
۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند،
۲۱ من نیز هیچ یک از امتها را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود.
۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگه داشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.
۲۳ پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم ننمود.

۳

۱ پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطهٔ آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همهٔ جنگهای کنعان را ندانسته بودند،
۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی دانستند.
۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حِوّیان که در کوهستان لبنان از کوه بَعْل حَرْمون تا مدخل حمات ساکن بودند.

۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطهٔ موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه.

۵ پس بنی اسرائیل درمیان کنعانیان و حتیان و اموریان و فَرِزّیان و حویان و یبوسیان ساکن می بودند.

۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می دادند، و خدایان آنها را عبادت می نمودند.

۷ و بنی اسرائیل آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند.

۸ و غضب خداوند افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رِشْعَتایم، پادشاه ارام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشْعَتایم را هشت سال بندگی کردند.

۹ و اسرائیل چون نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عُتْنئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد.

۱۰ و روح خداوند بر او نازل شده، پس اسرائیل را داورن کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رِشْعَتایم، پادشاه ارام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشْعَتایم مستولی گشت.

۱۱ و زمین سال آرامی چهل سال آرامی یافت. پس عتنیئل بن قناز مرد.

۱۲ و بنی اسرائیل بار دیگر درنظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که درنظر خداوند شرارت ورزیده بودند.

۱۳ و او بنی عَمّون و عَمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند.

۱۴ و بنی اسرائیل عَجلون پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

۱۵ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهنده ای یعنی ایهود بن جیرای بنامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت، و بنی اسرائیل به دست او برای عجلون، پادشاه موآب، ارمغانی فرستادند.

۱۶ و اِیهود خمر دو دمی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بر ران راست خود بست.

۱۷ و ارمغان را نزد عجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فربهی بود.

۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود.

۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم. گفت: ساکت باش و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند.

۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتنهایی در بالاخانهٔ تابستانی خود می نشست. ایهود گفت: کلامی از خدا برای تو دارم پس از کرسی خود برخاست.

۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد.

۲۲ و دستهٔ آن را با تیغه اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشاند زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید.

۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر وی بسته، قفل کرد.

۲۴ و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالا خانه قفل است. گفتند، یقیناً پایهای خود را در غرفهٔ تابستانی می پوشاند.

۲۵ و انتظار کشیدند پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

۲۶ و چون ایشان معطل می شدند، ایهود به در رفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرِت به سلامت رسید.

۲۷ و چون داخل شد، کَرِنّارا در کوهستان افرایم نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود.

۲۸ و به ایشان گفت: «از عقب من بیایید زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اَرْدُن را پیش روی مو آبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند.

۲۹ و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از مو آبیان را، یعنی هر زور آور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت.

۳۰ و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

۳۱ و بعد از او شَمْجَر بن عَنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

۴

۱ و بنی اسرائیل بعد از وفات ایهود، بار دیگر درنظر خداوند شرارت ورزیدند.

۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می کرد ، فروخت؛ و سردار لشکرش سِیسَرا بود که در حَروشَت امتها سکونت داشت.

۳ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او نهصد ارابهٔ آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می کرد.

۴ وآن زمان دَبورَهٔ نبیه، زن لَفیدُت، اسرائیل را داوری می نمود.

۵ و او زیر نخل دَبورَه که درمیان رامه و بیت ئیل در کوهستان افرایم بود، می نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می آمدند.

۶ پس او فرستاده، باراق بن اَبینوعَم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟

۷ و سیِسرا، سردار لشکر یابین را با ارابه ها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد.

۸ باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می روم و اگر همراه من نیایی نمی روم.

۹ گفت: البته همراه تو می آیم، لیکن این سفر که می روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس عَبورَه برخاسته، همراه باراق به قادش رفت.

۱۰ و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد.

۱۱ و حابَر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حوباب برادرزن موسی جدا کرده، خیمهٔ خویش را نزد درخت بلوط در صَعَنایم که نزد قادش است، برپا داشت.

۱۲ و به سِیسَرا خبر دادند که باراق بن اَبینوعَم به کوه تابور بر آمده است.

۱۳ پس سِیسَرا همهٔ ارابه هایش، یعنی نهصد ارابه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند، از حَروشَت امتها تا نهد قیشون جمع کرد.

۱۴ و دَبورَه به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سِیسَرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود؛ آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی.

۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی ارابه ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منهزم ساخت، و سیسرا از ارابهٔ خود به زیر آمده، پیاده فرارکرد.

۱۶ و باراق ارابه ها و لشکر را تا حَروشَتِ امتها تعاقب نموده، و جمیع لشکر سِیسَرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

۱۷ و سِیسَرا به چادر یاعیل، زن حابَر قینی، پیاده، فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قینی صلح بود.

۱۸ و یاعیل به استقبال سیسَرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگرد ای آقای من؛ به سوی من برگرد، و مترس. پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید.

۱۹ و او وی راگفت: «جرعه ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید.

۲۰ او وی را گفت: «به چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سؤال کرده بگوید که آیا کسی در اینجاست، بگو نی.

۲۱ و یاعیل زن حابر میخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی آمد به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیراکه او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد.

۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی راگفت: «بیا تا کسی را که می جویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سِیسَرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه اش بود.

۲۳ پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنی اسرائیل ذلیل ساخت.

۲۴ و دست بنی اسرائیل بر پایین پادشاه کنعان زیاده و زیاده استیلا می یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

۵

۱ و در آن روز دَبورَه و باراق بن اَبینوعَم سرود خوانده گفتند:

۲ چونکه پیشروان قوم در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید.

۳ ای پادشاهان بشنوید! ای زور آوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرایید.

۴ ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای اَدُوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره ها ریخت، و ابرها هم آبها بارانید.

۵ کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل.

۶ در ایام شَمْجَر بن عنات ، در ایام یاعیل شاهراهها ترک شده بود، و مسافران از راههای غیر متعارف می رفتند.

۷ حاکمان در اسرائیل نایاب شدند، تامن، دَبورَه، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم.

۸ خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازه ها رسید. درمیان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه ای پیدا نشد.

۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را درمیان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید.

۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها می نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید.

۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلهٔ خداوند را بیان می کنند، یعنی احکام عادلهٔ او را در حکومت اسرائیل، آنگاه قوم خداوند به دروازه ها فرود می آیند.

۱۲ بیدارشو، ای دَبورَه. بیدار شو و سرود بخوان. برخیز ای باراق و ای پسر اَبینوعَم، و اسیران خود را به اسیری ببر.
۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت.
۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیر داوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست می گیرند.
۱۵ و سروران یساکار همراه دَبورَه بودند؛ چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب رؤبین عظیم بود.
۱۶ چرا درمیان آغلها نشستی؟ آیا تا نی گله ها را بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب رؤبین عظیم بود.
۱۷ جِلعاد به آن طرف اُرْدُن ساکن ماند. ودان چرا نزد کشتیها درنگ نمود؟ اشیر به کنارهٔ دریا
نشست، و نزد خلیجهای خود ساکن ماند.
۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطر موت تسلیم نمودند، و نفتالی نیز در بلندیهای میدان.
۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تَعَنَک نزد آبهای مَجِدّو.
و هیچ منفعت نقره نبردند.
۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سِیسَرا جنگ کردند.
۲۱ نهر قیشون. ای جان قوت را پایمال نمودی.
۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازدن گرفتند، به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان .
۲۳ فرشتهٔ خداوند می گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را درمیان جباران اعانت نمایند.
۲۴ یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد!
۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سر شیر را در ظرف ملوکانه پیش آورد.
۲۶ او آب خواست به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سِیسَرا را زده، سرش را سفت، و شقیقهٔ او را شکافت و فرو دوخت.
۲۷ نزد پایهایش خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهایش خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد.
۲۸ از دریچه نگریست و نعره زد، مادر سِیسَرا از شبکه (نعره زد): چرا ارابه اش در آمدن تأخیر می کند؟ و چرا چرخهای ارابه هایش توقف می نماید؟
۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد.
۳۰ آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر، دو دختر برای هر مرد. و برای سِیسَرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران.
۳۱ همچنین ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می کند.»
و زمین چهل سال آرامی یافت.

۶

۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.
۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی اسرائیل شکافها و مغاره ها و ملاذها را که در کوهها می باشند، برای خود ساختند.
۳ و چون اسرائیل زراعت می کردند، مدیان و عمالیق و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می آوردند.
۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غَزَّه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.
۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند.
۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.
۷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند،
۸ که خداوند نبی ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانهٔ بندگی بیرون آوردم،
۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم.
۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم، از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید. لیکن آواز مرا نشنیدید.

۱۱ و فرشتهٔ خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عُفْرَه است که مال یوآش اَبیعَزَری بود، نشست، و پسرش جِدْعُون گندم را در چرخشت می کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند.

۱۲ پس فرشتهٔ خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.

۱۳ جِدْعُون وی را گفت: آه ای خداوند من، اگر یهوه با ماست، پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیبب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد؟ لیکن الآن خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.

۱۴ آنگاه یهوه بر وی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده! آیا من تو را نفرستادم؟

۱۵ او در جواب وی گفت: «آه ای خداوند، چگونه اسرائیل را رهایی دهم؟ اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.

۱۶ خداوند وی را گفت: «یقیناً من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.

۱۷ او وی را گفت: «اگر الآن درنظر تو فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می زنی.

۱۸ پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم، و هدیهٔ خود را آورده، به حضور تو بگذرانم.» گفت: «من می مانم تا برگردی.»

۱۹ پس جِدْعُون رفت و بزغاله ای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفهٔ آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبدی و آب گوشت را در کاسه ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد.

۲۰و فرشتهٔ خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.

۲۱ آنگاه فرشتهٔ خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشتهٔ خداوند از نظرش غایب شد.

۲۲ پس جِدْعُون گفت: آه ای خداوند یهوه، چونکه فرشتهٔ خداوند را روبرو دیدم.

۲۳ خداوند وی را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس، نخواهی مرد.

۲۴ پس جِدْعُون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عُفْرَضهٔ اَبیعَزَریان باقی است.

۲۵ و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما.

۲۶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.

۲۷ پس جِدْعُون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود؛ اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر می ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد.

۲۸ و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته.

۲۹ پس به یکدیگر گفتند: «کیست که این کار را کرده است؟» و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند: «جِدْعُون بن یوآش این کار را کرده است.»

۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیراکه مذبح بعل را مهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.

۳۱ اما یوآش به همهٔ کسانی که بر ضد او برخاسته بودند، گفت: آیا شما برای بعل محاجه می کنید؟ و آیا شما او را می رهانید؟ هرکه برای او محاجه نماید، همین صبح کشته شود؛ و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.

۳۲ پس در آن روز او را یَرُبَّعْل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»

۳۳ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیق و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، در وادی یزرعیل اردو زدند.

۳۴ و روح خداوند جِدْعُون را ملبس ساخت. پس کَرِنّا را نواخت و اهل اَبیعضزَر در عقب وی جمع شدند.

۳۵ و رسولان در تمامی مَنَسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.

۳۶ و جِدْعُون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را برحسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد،

۳۷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بُوَد، خواهم دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.

۳۸ و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرد و کاسه ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.

۳۹ و جِدْعُون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعهٔ دیگر فقط با پوست تجربه نمایم؛ این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.

۴۰ و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

۷

۱ و یَرُبَّعْل که جِدْعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند، صبح زود برخاسته، نزد چشمۀ حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.

۲ و خداوند به جِدْعُون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.

۳ پس الآن به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جِلْعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

۴ و خداوند به جِدْعُون گفت: «باز هم قوم زیاده اند؛ ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هرکه را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.

۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جِدْعُون گفت: «هرکه آب را به زبان خود بنوشد، چنانکه سگ می نوشد، او را تنها بگذار، و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شده، بنوشد.

۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود؛ و جمیع بقیۀ قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.

۷ و خداوند به جِدْعُون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هرکس به جای خود بروند.

۸ پس آن گروه توشه و کَرِنّاهای خود را به دست گرفتند و هرکس را از سایر مردان اسرائیل به خیمۀ خود فرستاد؛ ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادیِ پایینْ دست او بود.

۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیز و به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده ام.

۱۰ لیکن اگر از رفتن می ترسی، با خادم خود فُورَهْ به اردو برو.

۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فُورَه به کنارۀ سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.

۱۲ و اهل مِدْیان و عَمالیق و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی شمار در وادی ریخته بودند؛ و شتران ایشان را مثل ریگ که بر کنارۀ دریا بی حساب است، شماره ای نبود.

۱۳ پس چون جِدْعُون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گِرده ای نان جوین درمیان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه ای برخورد و آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.

۱۴ رفیقش در جواب وی گفت که این نیست جز شمشیر جِدْعُون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدا مدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.

۱۵ و چون جِدْعُونن نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: برخیزید زیراکه خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.

۱۶ و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هریکی از ایشان کَرِنّاها و سبوهای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت.

۱۷ و به ایشان گفت: بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسم، هرچه من می کنم، شما هم چنان بکنید.

۱۸ و چون من و آنانی که با من هستند کَرِنّاها را بنوازیم، شما نیز از همۀ اطراف اردو کَرِنّاها را بنوازید و بگویید شمشیر خداوند و جِدْعُون.

۱۹ پس جِدْعُون و صد نفر که با وی بودند، در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی ای تازه گذارده بودند، پس کَرِنّاها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند.

۲۰ و هر سه فرقه کَرِنّاها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کَرِنّاها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدا زدند: «شمشیر خداوند و جِدْعُون.

۲۱ و هرکس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منهزم ساختند.

۲۲ و چون آن سیصد نفر کَرِنّاها را نواختند، خداوند شمشیر هرکس را بر رفیقش و بر تمای لشکر گردانید، و لشکر ایشان تا بیت شِطَّه به سوی صَرِیَرت و تا سرحد آبَل مَحُولَه که نزد طَبات است، فرار کردند.

۲۳ و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.

۲۴ و جِدْعُون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابلۀ با مدیان به زیر آیید و آبها را تا بیت باره و اُرْدُنّ پیش ایشان بگیرید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آبها را تا بیت بارَه و اُرْدُنّ گرفتند.

۲۵ و غُراب و ذِئب، دو سردار مدیان را گرفته، غُراب را بر صخرۀ غراب و ذِئب را در چرخشت ذِئب کشتند، و مدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غُراب و ذِئب را به آن طرف اُرْدُنّ، نزد جِدْعُون آوردند.

۸

۱ و مردان افرایم او را گفتند: این چه کار است که به ما کرده ای که چون برای جنگ مدیان می رفتی ما را نخواندی؟ و به سختی با وی منازعت کردند.

۲ او به ایشان گفت: الآن من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی اَبیعَزَر بهتر نیست؟

۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غُراب و ذِئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟ پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.

۴ و جِدْعُون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اُرْدُنّ رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعاقب می کردند.

۵ و به اهل سُکُّوت گفت: «تمنا این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته اند، و من زَبَح و صَلْمُونَّع، ملوک مدیان را تعاقب می کنم.

۶ سرداران سُکُّوت به وی گفتند: مگر دستهای زَبَح و صَلْمُونَّع الآن در دست تو می باشد تا به لشکرتو نان بدهیم؟

۷ جِدْعُون گفت: «پس چون خداوند زَبَح و صَلْمُونَّع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم درید.

۸ و از آنجا به فَنُوعِیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فَنُوعِیل مثل جواب اهل سکّوت او را جواب دادند.

۹ و به اهل فَنُوعِیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم، این برج را منهدم خواهم ساخت.»

۱۰ و زَبَح و صَلْمُونَّع در قَرْقُورْ با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیۀ لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.

۱۱ و جِدْعُون به راه چادرنشینان به طرف شرقی نُوبَح و یُجْبَهاه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیراکه لشکر مطمئن بودند.

۱۲ و زَبَح و صَلْمُونَّع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زَبَح و صَلْمُونَّع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهزم ساخت.

۱۳ وجِدْعُون بن یوآش از بالای حارَس از جنگ برگشت.

۱۴ و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.

۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده گفت: «اینک زَبَح و صَلْمُونَّع که دربارۀ ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زَبَح و صَلْمُونَّع الآن در دست تو است تا به مردان خستۀ تو نان بدهیم.

۱۶ پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سُکُّوت را به آنها تأدیب نمود.

۱۷ و برج فَنُوعِیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

۱۸ و به زَبَح و صَلْمُونَّع گفت: چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «ایشان مثل تو بودند؛ هر یکی شبیه شاهزادگان.

۱۹ گفت: ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند؛ به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می داشتید، شما را نمی کشتم.

۲۰ و به نخست زادۀ خود، یَتَر، گفت: برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود.

۲۱ پس زَبَح و صَلْمُونَّع گفتند: تو برخیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست. پس جِدْعُون برخاسته، زَبَح و صَلْمُونَّع را بکشت و هلالهایی که بر گردن شتران ایشان بود، گرفت.

۲۲ پس مردان اسرائیل به جِدْعُون گفتند: بر ما سلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهانیدی.

۲۳ جِدْعُون در جواب ایشان گفت: من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت خواهد نمود.

۲۴ و جِدْعُون به ایشان گفت: یک چیز ای شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوشواره های طلا داشتند، چونکه اسمعیلیان بودند.

۲۵ در جواب گفتند: البته می هیم. پس ردایی پهن کرده، هریکی گوشواره های غنیمت خود را در آن انداختند.

۲۶ و وزن گوشواره های طلایی که طلبیده بود، هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه ها و جامه های ارغوانی که بر ملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که بر گردن شتران ایشان بود.

۲۷ و جِدْعُون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عُفْرَه برپا داشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جِدْعُون و خاندان او دام شد.

۲۸ پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جِدْعُون چهل سال آرامی یافت.

۲۹ و یَرُبَّعْل بن یوآش رفته، در خانۀ خود ساکن شد.

۳۰ و جِدْعُون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت.

۳۱ و کنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را اَبیمَلِک نام نهاد.

۳۲ و جِدْعُون بنی یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عُفْرَه اَبیعَزَری دفن شد.
۳۳ و واقع شد بعد از وفات جِدْعُون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلها زنا کردند، و بعل بَریت را خدای خود ساختند.
۳۴ و بنی اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، بهیاد نیاوردند.
۳۵ و با خاندان یَرُبَّعْل جِرْعُون موافق همهٔ احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

۹

۱ و اَبیمَلِک بن یَرُبَّعْل نزد برادران مادر خود به شَکیم رفته، ایشان و تمامی قبیلهٔ خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت:
۲ الآن در گوشهای جمیع اهل شکیم بگویید: برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همهٔ پسران یَرُبَّعْل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.
۳ و برادران مادرش دربارهٔ او در گوشهای جمیع اهل شکیم همهٔ این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی اَبیمَلِک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست.
۴ و هفتاد مثقال نقره از خانهٔ بعل بَریت به او دادند، و اَبیمَلِک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.
۵ پس به خانهٔ پدرش به عُفْرَه رفته، برادران خود پسران یَرُبَّعْل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت؛ لیکن یوتام پسر کوچک یَرُبَّعْل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.
۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان مِلّو جمع شده، رفتند، و اَبیمَلِک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.
۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جَرِزِّیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا در داد و به ایشان گفت: ای مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود
۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند؛ و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما.
۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
۱۰ و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوهٔ نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیرهٔ خود را که خدا و انسان را خوش می سازد، ترک بکنم و رفته، بر درختانی حکمرانی نمایم؟
۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۵ خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می کنید، پس بیایید و در سایهٔ من پناه گیرید، واگرنه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.
۱۶ و الآن اگر براستی و صداقت عمل نمودید در اینکه اَبیمَلِک را پادشاه ساختید، و اگر به یَرُبَّعْل و خاندانش نیکویی کردید و برحسب عمل دستهایش رفتار نمودید.
۱۷ زیراکه پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهانید.
۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او اَبیمَلِک را چون برادر شما بود، بر اهل شکیم پادشاه ساختید.
۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یَرُبَّعْل و خاندانش عمل نمودید، از اَبیمَلِک شاد باشید و او از شما شاد باشد.
۲۰ واگرنه آتش از اَبیمَلِک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان مِلّو را بسوزاند.
۲۱ پس یوتام فرار کرده گریخت و به بِئِیر آمده، در آنجا ساکن شد.
۲۲ و اَبیمَلِک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.
۲۳ و خدا روحی خبیث در میان اَبیمَلک و اهل شکیم فرستاده، و اهل شکیم با اَبیمَلک خیانت ورزیدند،
۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یَرُبَّعْل شده بود، بشود، و خون آنها از برادر ایشان اَبیمَلک که ایشان را کشته بود، و از شکیم بود، و از اهل شکیم که دستهایشان را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، رفته شود.
۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هرکس را که از طرف ایشام در راه می گذشت، تاراج می کردند. پس اَبیمَلک را خبر دادند.
۲۶ و جَعْل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.
۲۷ و به مزرعه ها بیرون رفته، موها چیدند و انگور را فشرده بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، آکل و شُرب کردند و اَبیمَلک را لعنت نمودند.
۲۸ و جَعل بن عابد گفت: اَبیمَلِک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا او پسر یَرُبَّعْل و زبول، وکیل او نیست؟ مردان حامور پدر شکیم را بندگی نمایید. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟

۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می بودند تا اَبیمَلک را رفع می کردم.» و به اَبیمَلِک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»
۳۰ و چون زَبُول، رئیس شهر، سخن جَعْل بن عابد را شنید، و خشم افروخته شد.
۳۱ پس به حیله قاصدان نزد اَبیمَلِک فرستاده، گفت: اینک جَعَل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می کنند.
۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن.
۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و ا ینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوّت توست، با او خواهی کرد.
۳۴ پس اَبیمَلِک و همهٔ کسانی که باوی بودند، شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند.
۳۵ و جَعَل بن عابد بیرون آمده، به دهنهٔ دروازهٔ شهر ایستاد، و اَبیمَلِک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند.
۳۶ و چون جَعْل آن گروه رادید به زَبُول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می آیند.» زَبُول وی را گفت: «سایهٔ کوهها را مثل مردم می بینی.
۳۷ بار دیگر جَعْل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می آیند و جمعی دیگر از راه بلوط مَعُونیم می آیند.
۳۸ زَبُول وی را گفت: الآن زبان تو کجاست که گفتی اَبیمَلِک کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.
۳۹ و جَعْل پیش روی شکنم بیرون شده، با اَبیمَلِک جنگ کرد.
۴۰ و اَبیمَلِک او را منهزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تا دهنهٔ دروازه مجروح افتادند.
۴۱ و اَبیمَلِک در اَرُوْمَه ساکن شد، و زَبُول، جَعْل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم ساکن نباشند.
۴۲ و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و اَبیمَلک را خبر دادند.
۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست؛ و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می آیند، پس بر ایشان برخاسته، ایشان را شکست داد.
۴۴ و اَبیمَلک با فرقه ای که با وی بودند حمله برده، در دهنهٔ دروازهٔ شهر ایستادند؛ و آن دوم فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند.
۴۵ و اَبیمَلِک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت.
۴۶ و چون همهٔ مردان برجِ شکیم این را شنیدند، به قلعهٔ بیت ئیل بَرِیت داخل شدند.
۴۷ و به اَبیمَلِک خبر دادند که همهٔ مردان برج شکیم جمع شده اند.
۴۸ آنگاه اَبیمَلک با همهٔ کسانی که با وی بودند به کوه صلمون بر آمدند، و اَبیمَلِک تبری به دست گرفته، شاخه ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.
۴۹ و تمامی قوم، هرکس شاخهٔ خود را بریده، در عقب اَبیمَلک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سر ایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همهٔ مردمان برج شکیم که تخمیناً هزار مرد و زن بودند، بمردند.
۵۰ و اَبیمَلک به تاباص رفت و بر تاباص اردو زده، آن را گرفت.
۵۱ و درمیان شهر برج محکمی بود و همهٔ مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را برخود بسته، به پشت بام برج برآمدند.
۵۲ و اَبیمَلِک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازهٔ برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.
۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیابی گرفته، بر سر اَبیمَلِک انداخت و کاسه سرش را شکست.
۵۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا دربارهٔ من بگویند زنی او را کشت. پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که او مرد.
۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که اَبیمَلِک مرده است، هر کس به مکان خود رفت.
۵۶ پس خدا شر اَبیمَلِک را که پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد.
۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یَرُبَّعْل بر ایشان رسید.

۱۰
۱ و بعد از اَبیمَلِک، تَولَع بن فُوْاه، مردن از سبط یَساکار، بر خاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم ساکن بود.
۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد.
۳ و بعد از او یائیر جِلْعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود.
۴ و او را سی پسر بود که بر سی کرهٔ الاغ سوار می شدند؛ و ایشان را سی شهر بود که تا امروز به حَوُّوت یائیر نامیده است، و در زمین جِلْعاد می باشد.

۵ و یائیر وفات یافته، در قامُون دفن شد.

۶ و بنی اسرائیل باز درنظر خداوند شرارت ورزیده، بَعْلِیم و عَشْتارُوْت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عَمّون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند.

۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عَمّون فروخت.

۸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اُرْدُن در زمین اموریان که در جِلْعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند.

۹ و بنی عَمّون از اُرْدُن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند. و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

۱۰ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: به تو گناه کرده ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلیم را عبادت نمودیم.

۱۱ خداوند به بنی اسرائیل گفت: آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عَمّون و فلسطینیان رهایی ندادم؟

۱۲ و چون صیدونیان و عنالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی دادم.

۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد.

۱۴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده اید، فریاد برآورید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.

۱۵ بنی اسرائیل به خداوند گفتند: گناه کرده ایم؛ پس برحسب آنچه درنظر تو پسند آید به ما عمل نما؛ فقط امروز ما را رهایی ده.

۱۶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

۱۷ پس بنی عَمّون جمع شده، در جِلْعاد اردو زدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مِصْفَه اردو زدند.

۱۸ و قوم یعنی سروران جِلْعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عَمّون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جِلْعاد خواهد بود.

۱۱

۱ و یَفْتاح جِلْعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشه ای بود؛ و جِلْعاد یَفْتاح را تولید نمود.

۲ و زن جِلْعاد پسران برای وی زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند، یَفْتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیراکه تو پسر زن دیگر هستی.

۳ پس یَفْتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد؛ و مردان باطل نزد یَفْتاح جمع شده، همراه وی بیرون می رفتند.

۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عَمّون با اسرائیل جنگ کردند.

۵ و چون بنی عَمّون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جِلْعاد رفتند تا یَفْتاح را از زمین طوب بیاورند.

۶ و به یَفْتاح گفتند: «بیا سردار ما باش تا با بنی عَمّون جنگ نماییم.»

۷ یَفْتاح به مشایخ جِلْعاد گفت: آیا شما به من بغض ننمودید؟ و مرا از خانۀ پدرم بیرون نکردید؟ و الآن چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده اید؟

۸ مشایخ جِلْعاد به یَفْتاح گفتند: از این سبب الآن نزد تو برگشته ایم تا همراه ما آمده، با بنی عَمّون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جَلْعاد سردار باشی.

۹ یَفْتاح به مشایخ جِلْعاد گفت: اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عَمّون باز آورید و خداوند ایشان را به دست من بسپار، آیا من سردار شما خواهم بود؟

۱۰ و مشایخ جِلْعاد به یَفْتاح گفتند: «خداوند درمیان ما شاهد باشد که البته برحسب سخن تو عمل خواهیم نمود.

۱۱ پس یَفْتاح با مشایخ جِلْعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار خداوند در مِصْفَه گفت.

۱۲ و یَفْتاح قاصدان نزد ملک بنی عَمّون فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده ای تا با زمین من جنگ نمایی؟

۱۳ ملک بنی عَمّون به قاصدان یَفْتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند، زمین مرا از اَرْنُون تا یبوق و اُرْدُنّ گرفتند. پس الآن آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.

۱۴ و یَفْتاح باز دیگر قاصدان نزد ملک بنی عَمّون فرستاد،

۱۵ و او را گفت که «یَفْتاح چنین می گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عَمّون را نگرفت.

۱۶ زیراکه چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.

۱۷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: تمنا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد. پس اسرائیل در قادش ماندند.

۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف اَرْنُون اردو زدند، و به حدود موآب، داخل نشدند، زیرا که اَدْنُون حد موآب بود.

۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تمنا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم.

۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهَص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند.
۲۱ و یهوه خدای اسرائیل، سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند. پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند، در تصرف آوردند.
۲۲ و تمامی حدود اموریان را از اَرْنُون تا بیوق و از بیابان تا اُرْدُنّ به تصرف آوردند.
۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است؛ و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟
۲۴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید، آنها را مالک خواهیم بود.
۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی؟ و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟
۲۶ هنگامی که اسرائیل در حشبون و دهاتش و عروعیر و دهاتش و در همهٔ شهرهایی که بر کنارهٔ اَرْنُون است، سیصد سال ساکن بودند، پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟
۲۷ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می نمایی. پس یهوه که داور مطلق است، امروز درمیان بنی اسرائیل و بنی عَمّون داوری نماید.
۲۸ اما ملک بنی عَمّون سخن یَفْتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.
۲۹ و روح خداوند بر یَفْتاح آمد و او از جِلْعاد و منسی گذشت و از مِصْفَهِ جِلْعاد عبور کرد و از مِصْفَهِ جِلْعاد به سوی بنی عَمّون گذشت.
۳۰ و یَفْتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: اگر بنی عَمّون را به دست من تسلیم نمایی،
۳۱ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عَمّون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه ام بیرون آید، از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.
۳۲ پس یَفْتاح به سوی بنی عَمّون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.
۳۳ و ایشان را از عروعیر تا مِنِّیت که بیست شهر بود و تا آبیل کرامیم به صدمهٔ بسیار عظیم شکست داد، و بنی عَمّون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.
۳۴ و یَفْتاح به مِصْفَه به خانهٔ خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانهٔ او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت.
۳۵ و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آه ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده ام و نمی توانم برگردم.
۳۶ و او وی را گفت: «ای پدر من، دهان خود را نزد خداوند باز کردی. پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عَمّون کشیده است.
۳۷ و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.
۳۸ او گفت: «برو». و او را دو ماه روانه نمود. پس او با رفقای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.
۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود. و آن دختر مردی را نشناخت. پس در اسرائیل عادت شد،
۴۰ که دختران اسرائیل سال به سال می رفتند تا برای دختر یَفْتاح جِلْعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۲

۱ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یَفْتاح گفتند: را برای جنگ کردن با بنی عَمّون رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانهٔ تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.
۲ و یَفْتاح به ایشان گفت: مرا و قوم مرا با بنی عَمّون جنگ سخت می بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.
۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی دهید، جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عَمّون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود. پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟
۴ پس یَفْتاح تمامی مردان جِلْعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جِلْعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند: ای اهل جِلْعاد، شما فراریان افرایم در میان افرایم و درمیان منسی هستید.
۵ و اهل جِلْعاد معبرهای اُرْدُن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می گفت: بگذارید عبور نمایم. اهل جِلْعاد می گفتند: آیا تو افرایمی هستی؟ و اگر می گفت نی،

۶ پس او را می گفتند: بگو شِبُّولِت، و او می گفت: «سِبُّولِت»، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید. پس او را گرفته، نزد معبرهای اُرْدُن می کشتند. و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند.

۷ و یَفْتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یَفْتاح جِلْعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جِلْعاد دفن شد.

۸ و بعد از او اِبْصانِ بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.

۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد؛ و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۰ و اِبْصان مُرد و در بیت لحم دفن شد.

۱۱ و بعد از او اَیَّلُون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.

۱۲ و اَیَّلُون زبولونی مُرد و در اَیَّلُون در زمین زبولون دفن شد.

۱۳ و بعد از او عَبْدون بن هِلِّیل فِرْعَتُونی بر اسرائیل داوری نمود.

۱۴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۵ و عَبْدون بن هِلِّیل فِرْعَتُونی مُرد و در فِرْعَتُون در زمین افرایم در کوهستان عَمالیقیان دفن شد.

۱۳

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر درنظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

۲ و شخصی از صُرعَه از قبیلهٔ دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زایید.

۳ و فرشتهٔ خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: اینک تو حال نازاد هستی و نزاییده ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید.

۴ و الآن باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور.

۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زایید، و استره بر سرش نخواهد آمد ، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشتهٔ خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.

۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الآن هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشتهٔ خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود.

۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: یا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟ او گفت: من هستم.

۱۲ مانوح گفت: کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معاملهٔ با وی چه خواهد بود؟

۱۳ و فرشتهٔ خداوند به مانوح گفت: از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید.

۱۴ از هر حاصل مو زنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هرآنچه به او امر فرمودم، نگاه دارد.

۱۵ و مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله ای تهیه ببینیم.

۱۶ فرشتهٔ خداوند به مانوح گفت: اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران. زیرا مانوح نمی دانست که فرشتهٔ خداوند است.

۱۷ و مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نماییم.

۱۸ فرشتهٔ خداوند وی را گفت: چرا دربارهٔ اسم من سؤال می کنی؟ چونکه آن عجیب است.

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیهٔ آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می دیدند.

۲۰ زیرا واقع شد که چون شعلهٔ آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت، فرشتهٔ خداوند در شعلهٔ مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.

۲۱ و فرشتهٔ خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشتهٔ خداوند بود.

۲۲ و مانوح به زنش گفت: البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.

۲۳ اما زنش گفت: اگر خداوند می خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همهٔ این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.

۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شَمْشُون نام نهاد. و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد.

۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان درمیان صُرْعَه و اَشْتَأوُل به برانگیختن او شروع نمود.

۱۴

۱ و شَمْشُون به تِمْنَه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تِمْنَه دید.

۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تِمْنَه دیدم. پس الآن او را برای من به زنی بگیرید.

۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شَمْشُون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.

۴ اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیراکه بر فلسطینیان علنی می خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می داشتند.

۵ پس شَمْشُون با پدر و مادر خود به تِمْنَه فرود آمد؛ و چون به تاکستانهای تِمْنَه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.

۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.

۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شَمْشُون پسند آمد.

۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کنار رفت تا لاشهٔ شیر را ببیند؛ و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشهٔ شیر بود.

۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشهٔ شیر گرفته بود.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شَمْشُون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند.

۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند.

۱۲ و شَمْشُون به ایشان گفت: معمایی برای شما می گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامهٔ کتان و سی دست رخت می دهم.

۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامهٔ کتان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.

۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شَمْشون گفتند: شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانهٔ پدر تو را به آتش بسوزانیم . آیا ما را دعوت کرده اید تا ما را تاراج نمایید یا نه؟

۱۶ پس زن شَمْشُون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می نمایی و دوست نمی داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم؛ آیا برای تو بیان کنم؟

۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می بود پیش او می گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت.

۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین تر از عسل و چیست زورآورتر از شیر. او به ایشان گفت: اگر با گاو من خیش نمی کردید، معمای مرا دریافت نمی نمودید.

۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اَشْقَلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانهٔ پدر خود برگشت.

۲۰ و زن شَمْشُون به رفیقش که او را دوست خود می شمرد، داده شد.

۱۵

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شَمْشُون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله ای آمد و گفت: نزد زن خود به حجره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت داخل شود.

۲ و پدر زنش گفت: گمان می کردم که او را بغض می نمودی، پس او را به رفیق تو دادم؛ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.

۳ شَمْشُون به ایشان گفت: این دفعه از فلسطینیان بی گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.

۴ و شَمْشُون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد.

۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه ها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید.

۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟ گفتند: شَمْشُون داماد تِمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است. پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند.

۷ و شَمْشُون به ایشان گفت: اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.

۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه ای عظیم کشت. پس رفته، در مغارهٔ صخرهٔ عِیطام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لَحی متفرق شدند.

۱۰ و مردان یهودا گفتند: چرا بر ما برآمدید؟ گفتند: آمده ایم تا شَمْشُون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به او عمل نماییم.

۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغارهٔ صخرهٔ عِیطام رفته، به شَمْشُون گفتند: آیا ندانسته ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده ای؟» در جواب ایشان گفت: به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.

۱۲ ایشان وی را گفتند: ما آمده ایم تا او را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم. شَمْشُون در جواب ایشان گفت: برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.

۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقیناً تو را نخواهیم کشت.» پس او را به طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

۱۴ و چون او به لَحی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند؛ و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود، مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فرو ریخت.

۱۵ و چانهٔ تازهٔ الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت.

۱۶ و شَمْشُون گفت: با چانهٔ الاغ توده بر توده، با چانهٔ الاغ هزار مرد کشتم.

۱۷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رَمَتْ لَحی نامید.

۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الآن از تشنگی بمیرم و به دست نامختونان بیفتم؟

۱۹ پس خدا کفه ای را که در لَحی بود، شکافت که آب از آن جاری شد؛ و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حَقوری خوانده شد که تا امروز در لَحی است.

۲۰ و او در روزهای فلسطینیان، بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۶

۱ و شَمْشُون به غَزَّه رفت و در آنجا فاحشه ای دیده، نزد او داخل شد.

۲ و به اهل غَزَّه گفته شد که شَمْشُون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش خاموش مانده گفتند: چون صبح روشن شود او را می کشیم.

۳ و شَمْشُون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگه های دروازهٔ شهر و دو باهو را گرفته، آنها را با پشت بند کَند و بر دوش خود گذاشته، بر قلهٔ کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سورَق که اسمش دلیله بود، دوست می داشت.

۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کند که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آییم تا او را بسته، ذلیل نماییم؛ و هریکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.

۶ پس دلیله به شَمْشُون گفت: «تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را بست و ذلیل نمود.

۷ شَمْشُون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.

۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست.

۹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می بودند. و او وی را گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد.

۱۰ و دلیله به شَمْشُون گفت: «اینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی. پس مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.

۱۱ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.

۱۲ و دلیله طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. و کسان در حجره در کمین می بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

۱۳ و دلیله به شَمْشُون گفت: «تابحال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار ببافی.

۱۴ پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه از خواب بیدارشده، هم میخِ نَوردِ نساج و هم تار را برکند.

۱۵ و او وی را گفت: «چگونه می گویی که مرا دوست می داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.

۱۶ و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می ساخت و او را الحاح می نمود و جانش تا به موت تنگ می شد،

۱۷ هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که أُسْتُرَه بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده ام؛ و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

۱۸ پس چون دلیله دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: این دفعه بیایید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است. آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.

۱۹ و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او رفت.

۲۰ و گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.

۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کندند و او را به غَزَّه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می کرد.

۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

۲۳ و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذرانند و بزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شَمْشُون را به دست ما تسلیم نموده است.

۲۴ و چون خلق او را دیدند خدای خود را تمجید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.

۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: شَمْشُون را بخوانید تا برای ما بازی کند. پس شَمْشُون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را درمیان ستونها برپا داشتند.

۲۶ و شَمْشُون به پسری که دست او را گرفت، گفت: مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.

۲۷ و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شَمْشُون را تماشا می کردند.

۲۸ و شَمْشُون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ای خداوند یهوه، مرا بیاد آور و ای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.

۲۹ و شَمْشُون دو ستونِ میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.

۰ و شَمْشُون گفت: همراه فلسطینیان بمیرم.» و با زور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگی اش کشته بود، زیادتر بودند.

۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح درمیان صُرعَه و اَشتاؤل دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

۱۷

۱ و از کوهستان افرایم، شخصی بود که میخا نام داشت.

۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مثقال نقره ای که از تو گرفته شد، و دربارۀ آن لعنت کردی و در گوشهای من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: خداوند پسر مرا برکت دهد.

۳ پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف می کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده ای ساخته شود؛ پس الآن آن را به تو باز می دهم.

۴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دویست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده ای ساخت و آنها در خانۀ میخا بود.

۵ و میخا خانهٔ خدایان داشت، و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود.

۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه درنظرش پسند می آمد، می کرد.

۷ و جوانی از بیت لحم یهودا و از لاویان بود که در آنجا مأوا گزید.

۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیابد مأوا گزیند. و چون سیر می کرد به کوهستان افرایم به خانهٔ میخا رسید.

۹ و میخا او را گفت: از کجا آمده ای؟ او در جواب وی گفت: من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می روم تا هد جایی که بیابم مأوا گزینم.

۱۰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر کاهن باش و من تو را هر سال ده مثقال نقره و یک دست لباس و معاش می دهم. پس آن لاوی داخل شد.

۱۱ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود.

۱۲ و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانهٔ میخا می بود.

۱۳ و میخا گفت: «الآن دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی ای را کاهن خود دارم.

۱۸

۱ و در ایام در اسرائیل پادشاهی نبود. و در آن روزها سبط دان، مُلکی برای سکونت طلب می کردند، زیرا تا در آن روز مُلک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود.

۲ و پسران دان از قبیلهٔ خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند، از صُرعه و اَشتاؤل فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانهٔ میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.

۳ و چون ایشان نزد خانهٔ میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می کنی و در اینجا چه داری؟

۴ او به ایشان گفت: میخا با من جنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده ام.

۵ وی را گفتند: از خدا سؤال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می رویم خیر خواهد بود.

۶ کاهن به ایشان گفت: به سلامتی بروید راهی که شما می روید منظور خداوند است.

۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.

۸ پس نزد برادران خود به صُرْعَه و اَشْتاؤل آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: چه خبر دارید؟

۹ گفتند: برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیراکه زمین را دیده ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید. پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید،و زمین را در تصرف درآورید.

۱۰ و چون داخل شوید، به قوم مطمئن خواهید رسید و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است؛ و آن جایی است که از هرچه در جهان است، باقی ندارد.

۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صُرْعه و اَشتاؤل روانه شدند.

۱۲ و برآمده، در قریه یَعاریم در یهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن مکان را مِحنَه دان می خوانند و اینک در پشت فریه یعاریم است.

۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانهٔ میخا رسیدند.

۱۴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: آیا می دانید که در این خانه ها ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده ای هست؟ پس الآن فکر کنید که چه باید بکنید.

۱۵ پس به آنسو برگشته، به خانهٔ جوان لاوی، یعنی به خانهٔ میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.

۱۶ و آن ششصد مرد مسلح، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنهٔ دروازه ایستاده بودند.

۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند بر آمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.

۱۸ و چون آنها به خانهٔ میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می کنید؟

۱۹ ایشان به وی گفتند: خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانهٔ یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله ای در اسرائیل شوی؟

۲۰ پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترافیم و تمثال راگرفته، در میان قوم داخل شد.

۲۱ پس متوجه شده، روانه شدند، اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند.
۲۲ و چون ایشان از خانهٔ میخا دور شدند، مردانی که در خانههای اطراف خانهٔ میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند.
۲۳ و بنی دان را صدا زده؛ ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: تو را چه شده است که با این جمعیت آمده ای؟
۲۴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته اید؛ و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می گویید که تو را چه شده است؟
۲۵ و پسران دان او را گفتند: آواز تو درمیان ما شنیده نشود مبادا مردان تندخو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.
۲۶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، روگردانیده، به خانهٔ خود برگشت.
۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، بر آمدند و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند.
۲۸ و رهاننده ای نبود زیراکه از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله ای نبود و آن شهر در وادی ای که نزد بیت رَحُوب است، واقع بود. ساکن شدند.
۲۹ و شهر را به اسم پدر خود دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود.
۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جَرشُوم بن موسی و پسرانش تا روز اسیر شدن اهل زمین، کهنهٔ بنی دان می بودند.
۳۱ پس تمثال تراشیدهٔ میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

۱۹

۱ و در ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا برای خود گرفته بود.
۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند.
۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد. و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دیده شد.
۴ و پدرزنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند.
۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند، او برخاسته تا روانه شود؛ اما پدر کنیز به داماد خود گفت که «دل خود را به لقمه ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید.
۶ پس هر دو با هم نشسته، خوردند و نوشندند و پدر کنیز به آن مرد گفت: موافقت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.
۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدرزنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند.
۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود تقویت نما و تا زوال روز تأخیر نمایید. و ایشان هر دو خوردند.
۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: الآن روز نزدیک به غروب می شود، شب را بمانید؛ اینک روز تمام می شود. در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمهٔ خود خواهی رسید.
۱۰ اما مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل یَبوس که اورشلیم باشد، رسید؛ و در الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود.
۱۱ و چون ایشان نزد یبوس رسیدند، نزدیک غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر یبوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.
۱۲ آقایش وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی گردیم، بلکه به جِبْعَه بگذریم.
۱۳ و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبْعَه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»
۱۴ پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جِبْعَه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد.
۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جِبْعَه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست؛ اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.
۱۶ و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می آمد. و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جِبْعَه مأوا گزیده بود؛ اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند.
۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچهٔ شهر دید؛ و آن مرد پیر گفت: «کجا می روی و از کجا می آیی؟
۱۸ او وی را گفت: ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بود، و الآن عازم خانهٔ خود نمی پذیرد؛
۱۹ و نیز کاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می باشد و احتیاج به چیزی نیست.
۲۰ آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد؛ تمامی حاجات تو بر من است؛ اما شب را در کوچه بسر مبر.

۲۱ پس او را به خانۀ خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.
۲۲ و چون دلهای خود را شاد می کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، گفتند: آن مرد را که به خانۀ تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.
۲۳ و آن مرد صاحب خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: نی ای برادرانم شرارت مورزید، چونکه این مرد به خانۀ من داخل شده است؛ این عمل زشت را منمایید.
۲۴ اینک دختر باکرۀ من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می آورم و ایشان را ذلیل بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.
۲۵ اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. ۲۶ و آن زن در سپیدۀ صبح آمده، به در خانۀ آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد.
۲۷ و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود.
۲۸ و او وی را گفت: برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت.
۲۹ و چون به خانۀ خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد.
۳۰ و هرکه این را دید گفت: از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده اند تا امروز عملی مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تأمل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.

۲۰

۱ و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا بئرشبع با اهل زمین جِلْعاد نزد خداوند در مِصْفَه جمع شدند.
۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضربودند.
۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مِصْفَه برآمده اند. و بنی اسرائیل گفتند: بگویید که این عمل زشت چگونه شده است.
۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: من با کنیز خود به جِبْعَه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم.
۵ و اهل جِبْعضه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد.
۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم ، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند.
۷ هان جمیع شما، از بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.
۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمۀ خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانۀ خود برنخواهیم گشت.
۹ و حال کاری که به جِبْعَه خواهیم کرد، این است که به حسب قرعه بر آن برآییم.
۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جِبْعَه بنیامینی برسند، با ایشان موافق همۀ قباحتی که در اسرائیل نموده اند، رفتار نمایند.
۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند.
۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟
۱۳ پس الآن آن مردان بنی بلیعال را که در جِبْعَه هستند، تسلیم نمایید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم. اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند.
۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جِبْعَه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند.
۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیر زن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جِبْعَه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد.
۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هریکی از آنها مویی را به سنگ فلاخن می زدند و خطا نمی کردند.
۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.
۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: کیست که اولاً از ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟ خداوند گفت: یهودا اول برآید.
۱۹ و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جِبْعَه اردو زدند.
۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جِبْعَه صف آرایی کردند.
۲۱ و بنی بنیامین از جِبْعَه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند.
۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز دول صف آرایی کرده بودند.
۲۳ و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟ خداوند گفت: به مقابلۀ ایشان برآیید.

۲۴ و بنی اسرایل در روز دوم به مقابلهٔ بنی بنیامین پیش آمدند.

۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابلهٔ ایشان از جِبْعَه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند.

۲۶ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، درآنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند.

۲۷ و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روزها درآنجا بود.

۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟ خداوند گفت: برآی زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود.

۲۹ پس اسرائیل در هر طرف جِبْعَه کمین ساختند.

۳۰ و بنی اسرائیل در روز سوم به مقابلهٔ بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جِبْعَه صف آرایی نمودند.

۳۱ و بنی بنیامین به مقابلهٔ قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل و دیگری به سوی جِبْعَه می رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند.

۳۲ و بنی بنیامین گفتند که ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.

۳۳ و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تامار صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جِبْعَه به درجستند.

۳۴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جِبْعَه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا برایشان رسیده است.

۳۵ و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی اسرائیل در آن روز بیست و پنجهزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیرزن بودند.

۳۶ و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جِبْعَه نشانده بودند.

۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جِبْعَه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.

۳۸ و درمیان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازند.

۳۹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتنِ قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقیناً ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.

۴۰ و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگریستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می رود.

۴۱ و بنی اسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا بر ایشان رسیده است.

۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را درگرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند، ایشان را درمیان هلاک ساختند.

۴۳ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در مَنُوحَه در مقابل جِبْعَه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند.

۴۴ و هجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.

۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تا صخرهٔ رمون بگریختند. و پنجهزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر ازایشان را کشتند.

۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند.

۴۷ اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخرهٔ رمون فرار کردند، و در صخرهٔ رمون چهار ماه بماندند.

۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هرچه را که یافتند؛ و همچنین همهٔ شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

۲۱

۱ و مردان اسرائیل درمِصْفَه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.

۲ و قوم به بیت ئیل آمده، درآنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند.

۳ و گفتند: ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟

۴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی درآنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند.

۵ و بنی اسرائیل گفتند: کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند برنیامده است؟ زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مِصْفَه نیاید، البته کشته شود.

۶ و بنی اسرائیل دربارهٔ برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است.

۷ برای بقیهٔ ایشان دربارهٔ زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.

۸ و گفتند: کدام یک از اسباط اسرائیل است که به حضورخداوند به مِصْفَه نیامده است؟ و اینک از یابیش جِلْعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود.

۹ زیرا چون قوم شمرده شدند، اینک از ساکنان یابیش جِلْعاد احدی درآنجا نبود.

۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر ازشجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جِلْعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید.

۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده است باشد، هلاک کنید.

۱۲ و درمیان ساکنان یابیش جِلْعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری نخوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند.

۱۳ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخرهٔ رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.

۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جِلْعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد.

۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود.

۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «دربارهٔ زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم، چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟

۱۷ و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود.

۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد.

۱۹ و گفتند: اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ئیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ئیل به شکیم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.

۲۰ پس بین بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاکستانها در کمین باشید،

۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها درآیند، و از دختران شیلوه هرکس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود.

۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت ایشان را به خاطر ما ببخشید، چونکه ما برای هرکس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را با ایشان ندادید، الآن مجرم می باشید.

۲۳ پس بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را برحسب شمارهٔ خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.

۲۴ و در آن وقت بنی اسرائیل هرکس به سبط خود و به قبیلهٔ خود روانه شدند، و از آنجا هرکس به ملک خود بیرون رفتند.

۲۵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هرکس آنچه درنظرش پسند می آمد، می کرد.

کتاب روت

۱

۱ و واقع شد در ایّام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.

۲ و اسم آن مرد اَلیمَلَک بود، و اسم زنش نَعُومی، و پسرانش به مَحْلُون و کِلْیون مسمّی و اَفْراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند.

۳ و اَلیمَلَک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند.

۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عُرْفَه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.

۵ و هر دو ایشان مَحْلُون و کِلْیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.

۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقّد نموده، نان به ایشان داده است.

۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.

۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: بروید و هر یکی از شما به خانهٔ مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کناد، چنانکه شما به مردگان و به من کردید.

۹ و خداوند به شما عطا کناد که هر یکی از شما در خانهٔ شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۱۰ و به او گفتند: نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.

۱۱ نعومی گفت: ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟

۱۲ ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهرگرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزایم،

۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهرگرفتن محروم خواهید داشت؟ نی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند برمن دراز شده است.

۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.

۱۵ و او گفت: اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.

۱۶ روت گفت: بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که رَوْی می آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.

۱۷ جایی که بمیری، می میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.

۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است، از سخن گفتن با وی باز ایستاد.

۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند. و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟

۲۰ او به ایشان گفت: مرا نعومی مخوانید بلکه مرا مُرَّه بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.

۲۱ من پُر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید. پس برای چه مرا نعومی می خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.

۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روتِ موآبیّه که از بلاد موآب برگشته بود ، همراه وی آمد؛ و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

۲

۱ و نعومی خویشِ شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعَزْ نام از خاندان اَلیمَلَک بود.

۲ و روت موآبیّه به نعومی گفت: مرا اجازت بده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم، خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: برو ای دخترم.

۳ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی می نمود، و اتفاق او به قطعهٔ زمین بوعَزْ که از خاندان اَلیمَلَک بود، افتاد.

۴ و اینک بوعزْ از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند با شما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»

۵ و بوعَزْ به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: این دختر ازآن کیست؟

۶ نوکر که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: این است دختر موآبیّه که با نعومی از بلاد موآب برگشته است،
۷ و به من گفت: تمنّا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافه ها جمع کنم؛ پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقّف کرده است.
۸ و بوعَزْ به روت گفت: ای دخترم مگر نمی شنوی؟ به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه با کنیزان من در اینجا باش.
۹ و چشمانت به زمینی که می دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو؛ آیا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس کنند؟ و اگر تشنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می کشند، بنوش.
۱۰ پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به اوگفت: برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم؟
۱۱ بوعَزْ در جواب او گفت: از هر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادرشوهر خود کردی، اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر و زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی.
۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.
۱۳ گفت: ای آقایم، در نظر تو التفات بیابم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویز گفتی، اگر چه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.
۱۴ بوعَزْ وی را گفت: در وقت چاشت اینجا بیا و ازنان بخور و لقمهٔ خود را درشیره فرو بر.» پس نزد دروندگان نشست و غلهٔ برشته به او دادند و خورد و سیر شده، باقی مانده را واگذاشت.
۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست، بوعَزْ جوانان خود را امر کرده، گفت: بگذارید که در میان بافه ها هم خوشه چینی نماید و او را زجر منمایید.
۱۶ و نیز از دسته ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را عتاب مکنید.
۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود ، کوبید و به قدر یک ایفهٔ جو بود.
۱۸ پس آن را برداشته، به شهردر آمد، و مادرشوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیرشدنش باقی مانده بود، بیرون آورده، به وی داد.
۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: امروز کجا خوشه چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است. پس مادر شوهر خود را از کسی که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعَزْ است.
۲۰ و نعومی به عروس خود گفت: او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک ننموده است. و نعومی وی را گفت: این شخص، خویش ما و از ولی های ماست.
۲۱ و روت موآبیّه گفت که او نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همهٔ درو مرا تمام کنند.
۲۲ نعومی به عروس خود روت گفت که ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تو را در کشتزار دیگر نیابند.
۲۳ پس با کنیزان بوعَزْ برای خوشه چینی می ماند تا درو جو و درو گندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

۳

۱ و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد.
۲ و الآن آیا بوعَزْ که با تو کنیزایش بودی خویش ما نیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک می کند.
۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مرد نشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.
۴ و چون او بخوابد، جای خوابیدنش را نشان کن و رفته پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.
۵ او وی را گفت: هر چه به من گفتی، خواهم کرد.
۶ پس به خرمن رفته، موافق هر چه مادرشوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود.
۷ پس چون بوعَزْ خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید.
۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است.
۹ و گفت: توکیستی؟ اوگفت: من کنیز تو، روت هستم؛ پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولّی هستی.
۱۰ او گفت: ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی.
۱۱ وحال ای دختر من، مترس! هر آنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می دانند.
۱۲ و الآن راست است که من ولی هستم، لیکن ولّی ای نزدیکتر از من هست.
۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولّی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولّی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود؛ الآن تا صبح بخواب.
۱۴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه همسایه اش را تشخیص دهد برخاست، و بوعَزْ گفت: زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است.
۱۵ و گفت چادری که بر توست، بیاور و بگیر. پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده، بر وی گذارد و به شهر رفت.

۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او را گفت: ای دختر من، بر تو چه گذشت؟ پس او را از هر آنچه آن مرد با وی کرده بود خبر داد.

۱۷ و گفت: این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادر شوهرت تهیدست مرو.

۱۸ او وی را گفت: ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.

۴

۱ و بوعَزْ به دروازه آمده، آنجا نشست. و اینک آن ولّی که بوعز دربارهٔ او سخن گفته بود می گذشت، و به او گفت: ای فلان! به اینجا برگشته، بنشین. و او برگشته، نشست.

۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: اینجا بنشینید. و ایشان نشستند.

۳ و به آن ولّی گفت: نعومی که از بلاد موآب برگشته است، قطعهٔ زمینی را که از برادر ما اَلیمَلَک بود، می فروشد.

۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آنرا به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر. پس اگر انفکاک می کنی، بکن؛ و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم. او گفت: من انفکاک می کنم.

۵ بوعَزْ گفت: در روزی که زمین موآب را از دست نعومی می خری، از روت مو آبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تانام متوفی را بر میراثش برانگیزانی.

۶ آن ولّی گفت: نمی توانم برای خود انفکاک کنم، مبادا میراث خود را فاسد کنم. پس حق انفکاک مرا بر ذمّهٔ خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.

۷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایّام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می داد. و این اسرائیل قانون شده است.

۸ پس آن ولّی به بوعَزْ گفت: آن را برای خود بخر. و کفش خود را بیرون کرد.

۹ و بوعَزْ به مشایخ و به تمامی قوم گفت: شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک اَلیمَلَک و تمامی مایملک کلیون و مَحْلون را از نعومی خریدم.

۱۰ و هم روت مو آبیّه زن مَحْلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازهٔ محله اش منقطع نشود؛ شما امروز شاهد باشید.

۱۱و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانهٔ تو در آمده، مثل راحیل ولیه گرداند که خانهٔ اسرائیل را بنا کردند؛ و تو در افراته کامیاب شو، و در بیت لحم نامَور باش.

۱۲ و خانهٔ تو مثل خانهٔ فارص باشدکه تامار برای یهودا زایید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.

۱۳ پس بوعَزْ روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید.

۱۴ و زنان نعومی گفتند: متبارک باد خداوند که تو را امروز بی ولّی نگذاشته است؛ و نام او در اسرائیل بلند شود.

۱۵ و او برایت تازه کنندهٔ جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروست که تو را دوست می دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زایید.

۱۶ و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایهٔ او شد.

۱۷ و زنان همسایه اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام او را عُوبید خواندند و او پدر یَسی پدر داود است.

۱۸ این است پیدایش فارَص: فارَص حَصرون را آورد؛

۱۹ و حَصرون، رام را آورد؛ و رام عَمّیناداب را آورد؛

۲۰ و عَمّیناداب نَحْشون را آورد؛ و نَحْشون سَلمونْ را آورد؛

۲۱ و سَلْمون بَوعَزْ را آورد؛ بُوعَز عُوبید را آورد؛

۲۲ و عَوبید یَسّی را آورد؛ و یَسّی داود را آورد.

کتاب اول سموئیل

۱

۱ و مردی بود از رامَه تایَم صُوفیم از کوهستان افرایم، مسمّی به اَلْقانَه بن یَرُوحام بن اَلِیهُو بن تُو بن صُوف. و او افرایمی بود.

۲ و او دو زن داشت. اسم یکی حَنّا و اسم دیگری فَنِنَّه بود فَنِنَّه اولاد داشت لیکن حَنّا را اولاد نبود.

۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانیدن برای یَهُوَه صبایُوت از شهر خود به شیلُوه می آمد، حُفْنِی و فینَحاس دو پسر عِیلِی، کاهنان خداوند در آنجا بودند.

۴ و چون روزی می آمد که اَلْقانَه قربانی می گذرانید، به زن خود فَنِنَّه و همهٔ پسران و دختران خود قسمت ها می داد.

۵ و اما به حَنّا قسمت مضاعف می داد زیرا که حَنّا را دوست می داشت، اگر چه خداوند رَحِم او را بسته بود.

۶ و هئوی وی او را نیز سخت می رنجانید به حدی که وی را خشمناک می ساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود.

۷ و همچنین سال به سال واقع می شد که چون حَنّا به خانهٔ خدا می آمد، فَنِنَّه همچنین او را می رنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد.

۸ و شوهرش، اَلْقانَه ، وی را می گفت: «ای حَنّا، چرا گریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟

۹ و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حَنّا برخاست و عیلیِ کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته بود.

۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زارزار بگریست.

۱۱ و نذرکرده، گفت: ای یَهُوَه صبایوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایّام عُمْرش به خداوند خواهم داد، و اُسْتُرَه بر سرش نخواهد آمد.

۱۲ و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد، عیلی دهن او را ملاحظه کرد.

۱۳ و حَنّا در دل خود سخن می گفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که مست است.

۱۴ پس عیلی وی را گفت: تا به کی مست می شوی؟ شرابت را از خود دور کن.»

۱۵ و حَنّا در جواب گفت: نی آقایم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات ننوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.

۱۶ کنیز خود را از دختران بَلِیّعال مشمار، زیرا که از کثرت غم و رنجیدگی خود تا بحال می گفتم.

۱۷ عیلی در جواب گفت: به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسألتی را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.

۱۸ گفت: کنیزت در نظرت التفات یابد. پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر ترشرو نبود.

۱۹ و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانهٔ خویش به رامه آمدند.

و اَلْقانَه زن خود حَنّا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد.

۲۰ و بعد از مرور ایّام حَنّا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: او را از خداوند سؤال نمودم.

۲۱ و شوهرش اَلْقانَه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذراند.

۲۲ و حَنّا نرفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائماً خواهد ماند.

۲۳ شوهرش اَلْقانَه وی را گفت: آنچه در نظرت پسند آید، بکن، تا وقت باز داشتنش از شیر بمان؛ لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید. پس آن زن ماند و تا وقت باز داشتن پسر خود از شیر، او را شیر می داد.

۲۴ و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را با سه گاو و یک ایفهٔ آرد و یک مشک شراب با خود آورده، به خانهٔ خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود.

۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند.

۲۶ و حَنّا گفت: عرض می کنم ای آقایم! جانت زنده باد ای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسألت نمودم.

۲۷ برای این پسر مسألت نمودم و خداوند مسألت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است.

۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایّامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

۲

۱ و حَنّا دعا نموده، گفت: دل من در خداوند وجد می نماید، و شاخ من در خداوند برافراشته شده، و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است، زیرا که در نجات تو شادمان هستم.

۲ مثل یَهُوَه قدوسی نیست، زیرا غیر از تو کسی نیست ، و مثل خدای ما صخره ای نیست.

۳ سخنان تکبر آمیز دیگر مگویید، و غرور از دهان شما صادر نشود، زیرا یَهُوَه خدای عَلاّم است و به او اعمال، سنجیده می شود.

۴ کمان جبّاران را شکسته است، و آنانی که می لغزیدند، کمر آنها به قوّت بسته شد.

۵ سیر شدگان، خویشتن را برای نان اجیر ساختند و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند؛ بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است، و آنکه اولاد بسیارداشت، زبون گردیده.

۶ خداوند می میراند و زنده می کند ؛ به قبر فرود می آورد و برمی خیزاند.

۷ خداوند فقیر می سازد و غنی می گرداند؛ پست می کند و بلند می سازد.

۸ فقیر را از خاک برمی افرازد و مسکین را از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بنشاند و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند، زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است.

۹ پایهای مقدسین خود را محفوظ می دارد، اما شریران در ظلمت خاموش خواهند شد، زیراکه انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد.

۱۰ آنانی که با خداوند مخاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.

۱۱ پس اَلْقانَه به خانۀ خود به رامَه رفت و آن پسر به حضور عیلیِ کاهنْ، خداوند را خدمت می نمود.

۱۲ و پسران عیلی از بنی بَلِیّعال بودند و خداوند را نشناختند.

۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی می گذرانید، هنگامی که گوشت پخته می شد، خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود می آمد

۱۴ و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هر چه چنگال برمی آورد، کاهن آن را برای خود می گرفت. و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه می آمدند، رفتار می نمودند.

۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می گذرانید، می گفت: «گوشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی گیرد، بلکه خام.

۱۶ و آن مرد به وی می گفت: پیه را اول بسوزانند و بعد هرچه دلت می خواهد برای خود بگیر. او می گفت: نی، بلکه الآن بده، والا به زور می گیرم.

۱۷ پس گناه آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می داشتند.

۱۸ و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفوه کتان بسته بود.

۱۹ و مادرش برای وی جُبّۀ کوچک می ساخت، و آن را سال به سال همراه خود می آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند.

۲۰ و عیلی اَلْقانَه و زنش را برکت داده، گفت: خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده ای، اولاد بدهد. پس به مکان خود رفتند.

۲۱ و خداوند از حَنّا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمو می کرد.

۲۲ و عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می نمودند، می شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمۀ اجتماع خدمت می کردند، می خوابیدند.

۲۳ پس به ایشان گفت: چرا چنین کارها می کنید زیراکه اعمال بد شما را از تمامی این قوم می شنوم.

۲۴ چنین مکنید ای پسرانم، زیرا خبری که می شنوم خوب نیست. شما باعث عصیان قوم خداوند می باشید.

۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد، خدا او را داوری خواهد کرد؛ اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟ اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد.

۲۶ و آن پسر، سموئیل، نمو می یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده می شد.

۲۷ و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانۀ فرعون بودند، ظاهر نساختم؟

۲۸ و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا کاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود بپوشد؛ و آیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدم؟

۲۹ پس چرا قربانی ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می کنید و پسران خود را زیاده از من محترم می داری، تا خویشتن را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی؟

۳۰ بنابراین یَهُوَه، خدای اسرائیل می گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود. لیکن الآن خداوند می گوید: حاشا از من! زیرا آنانی را که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر بشمارند، خوار خواهند شد.

۳۱ اینک ایّامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانهٔ تو یافت نشود.
۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانهٔ تو ابداً نخواهد بود.
۳۳ و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم، برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود، و جمیع ذریّت خانهٔ تو در جوانی خواهند مرد.
۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دو پسرت حُفْنی و فینَحاس واقع می شود که هر دو ایشان در یک روز خواهند مرد.
۳۵ و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانهٔ مستحکمی بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود.
۳۶ و واقع خواهد شد که هرکه در خانهٔ تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنّا اینکه مرا به یکی از وظایف کهانت بگذار تا لقمه ای نان بخورم.

۳

۱ و آن پسر، سموئیل، به حضور عیلی، خداوند راخدمت می نمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رؤیا مکشوف نمی شد.
۲ و در آن زمان واقع شد که چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی توانست دید،
۳ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیکل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می خوابید،
۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: لبیک.
۵ پس نزد عیلی شتافته، گفت: اینک حاضرم زیرا مرا خواندی. او گفت: نخواندم؛ برگشته، بخواب. و او برگشته خوابید.
۶ و خداوند با دیگر خواند: ای سموئیل! و سموئیل برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: اینک حاضرم زیرا مرا خواندی. او گفت: ای پسرم تو را نخواندم؛ برگشته، بخواب.
۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود.
۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: اینک حاضرم زیرا مرا خواندی. آنگاه عیلی فهمید که یَهُوَه، پسر را خوانده است.
۹ و عیلی به سموئیل گفت: برو و بخواب و اگر تو را بخوانَد، بگو ای خداوند بفرما زیرا که بندهٔ تو می شنود. پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.
۱۰ و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: بفرما زیرا که بندهٔ تو می شنود.
۱۱ و خداوند به سموئیل گفت: اینک من کاری در اسرائیل می کنم که گوشهای هر که بشنود، صدا خواهد داد.
۱۲ در آن روز هرچه دربارهٔ خانهٔ عیلی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید.
۱۳ زیرا به او خبردادم که من بر خانهٔ او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی که می داند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود.
۱۴ بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.»
۱۵ و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانهٔ خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیلی را از رؤیا اطلاع دهد.
۱۶ اما عیلی سموئیل را خوانده، گفت: ای پسرم سموئیل ! او گفت: لبیک
۱۷ گفت: چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. اگر از هرآنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.
۱۸ پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت خداوند است. آنچه در نظر او پسند آید بکند.
۱۹ و سموئیل بزرگ می شد و خداوند با وی می بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد.
۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.
۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

۴

۱ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابلهٔ فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد اَبَنْ عَزَر اردو زدند، و فلسطینیان در اَفیق فرود آمدند.
۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهارهزار نفر را در میدان کشتند.
۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.

۴ و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت عهد یَهُوَه صبایوت را که در میان کروبیان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیلی حُفْنی و فینَحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند.

۵ و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد.

۶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟ پس فهمیدند که تابوت خداوند به اردو آمده است.

۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: خدا به اردو آمده است و گفتند: وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!

۸ وای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد؟ همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همهٔ بلایا مبتلا ساختند.

۹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مباد عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند. پس مردان شوید و جنگ کنید.

۱۰ پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هریک به خیمهٔ خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند.

۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیلی حُفْنی و فینَحاس کشته شدند.

۱۲ و مردی بنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با جامهٔ دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد.

۱۳ و چون وارد شد، اینک عیلی به کنار راه بر کرسیِ خود مراقب نشسته، زیرا که دلش دربارهٔ تابوت خدا مضطرب می بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند.

۱۴ و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: این آواز هنگامه چیست؟ پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد.

۱۵ و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.

۱۶ پس آن مرد به عیلی گفت: منم که از لشکر آمده، و من امروز از لشکرفرار کرده ام. گفت: ای پسرم کار چگونه گذشت؟

۱۷ و آن خبر آورنده در جواب گفت: اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسرت حُفْنی و فینَحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.

۱۸ و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود.

۱۹ و عروس او، زن فینَحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدرشوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را بگرفت.

۲۰ و در وقت مردنش زنانی که نزد وی ایستاده بودند، گفتند: مترس زیرا که پسر زاییدی. اما او جواب نداد و اعتنا ننمود.

۲۱ و پسر را ایخابُود نام نهاده، گفت: جلال از اسرائیل زایل شد چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش.

۲۲ پس گفت: جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.

۵

۱ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از اَبَنْ عَزَر به اَشْدُود آوردند.

۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانهٔ داجون درآورده، نزدیک داجون گذاشتند.

۳ و بامدادان چون اَشْدُودیان برخاستند، اینک راجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.

۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تنِ داجون فقط از او باقی مانده بود.

۵ از این جهت کاهنان داجون و هرکه داخل خانهٔ داجون می شود، تا امروز بر آستانهٔ داجون در اَشْدُود پا نمی گذارد.

۶ و دست خداوند بر اهل اَشْدُود سنگین شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را، هم اَشْدُود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت.

۷ و چون مردان اَشْدُود دیدند که چنین است گفتند: تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است.

۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟ گفتند: با تابوت خدای اسرائیل به جَتّ منتقل شود. پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند.

۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خُراجها بر ایشان مُنْتَفَخْ شد.

۱۰ پس تابوت خدا به عَقْرُون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عَقْرُون فریاد کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.

۱۱ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: تابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد، زیرا که در تمام شهر هنگامهٔ مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود.

۱۲ و آنانی که نمردند، به خُراجها مبتلا شدند. و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

۶

۱ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند.

۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: با تابوت خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.

۳ گفتند: اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید، آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی جُرم البته برای او بفرستید. آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.

۴ ایشان گفتند: چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟

گفتند: برحسب شمارهٔ سروران فلسطینیان، پنج خراج طلا و پنج موش طلا، زیرا که بر جمیع شما و بر جمیع سرداران شما بلا یکی است.

۵ پس تماثیل خُراجهای خود و تماثیل موشهای خود را که زمین را خراب می کنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد.

۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود، ایشان را رها نکردند که رفتند؟

۷ پس الآن ارابهٔ تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ بر گردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو را به ارابه ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید.

۸ و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر ارابه بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می فرستید، در صندوقچه ای به پهلوی آن بگذارید، وآن را رها کنید تا برود.

۹ و نظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شَمْس برود، بدانید اوست که این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است؛ واگرنه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.»

۱۰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند، و گوساله های آن را در خانه نگاه داشتند.

۱۱ و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا و تماثیل خُراجهای خود بر ارابه گذاشتند.

۱۲ و گاوان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ می زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند؛ و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.

۱۳ و اهل بیت شَمْس در درّه، گندم را درو می کردند؛ و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند.

۱۴ و ارابه به مزرعهٔ یضهُوشَع بیت شمسی درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارابه را شکسته، گاوان را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذارانیدند.

۱۵ و لاویان تابوت خداوند و صندوقچه ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند.

۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عَقْرُون برگشتند.

۱۷ و این است خُراجهای طلایی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اَشْدُود یک، و برای غَزَّه یک، و برای اَشْقَلون یک، و برای جَتّ یک، و برای عَقْرُون یک.

۱۸ و موشهای طلا برحسب شمارهٔ جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصار دار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعهٔ یَهُوشَع بیت شمسی باقی است.

۱۹ و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگریستند؛ پس پنجاه هزار و هفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود.

۲۰ و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یَهُوَه می تواند بایستد و از ما نزد کِه خواهد رفت؟

۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریه یَعاریم فرستاده، گفتند: فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند؛ بیایید و آن را نزد خود ببرید.

۷

۱ و مردمان قریه یَعاریم آمده، تابوت خداوند را آوردند، و آن را به خانهٔ ابیناداب در جِبْعه داخل کرده، پسرش اَلِعازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند.

۲ و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت. و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند.

۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایید، و خدایان غیر و عَشْتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید.

۴ آنگاه بنی اسرائیل بَعْلیم و عَشْتاروت را دور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.

۵ و سموئیل گفت: تمامی اسرائیل را در مِصْفَه جمع کنید تا دربارهٔ شما نزد خداوند دعا نمایم.

۶ و در مِصْفَه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده ایم. و سموئیل بنی اسرائیل را در مِصْفَه داوری نمود.

۷ و چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مِصْفَه جمع شده اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدید، از فلسطینیان ترسیدند.

۸ و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: از تضرع نمودن برای ما نزد یَهُوَه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.

۹ و سموئیل برهٔ شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل دربارهٔ اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود.

۱۰ و چون سموئیل قربانی سوختنی را می گذرانید، فلسطینیان برای مقاتلهٔ اسرائیل نزدیک آمدند. و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهدم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند.

۱۱ و مردان اسرائیل از مِصْفَه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند.

۱۲ و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مِصْفَه و سِنّ برپا داشت و آن را اَبَنْ عَزَر نامیده، گفت: «تا بحال خداوند ما را اعانت نموده است.

۱۳ پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود.

۱۴ و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عَقْرُون تا جَتّ، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند، و در میان اسرائیل و اَموریان صلح شد.

۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود.

۱۶ و هر سال رفته، به بیت ئیل و جِلْجال و مِصْفَه گردش می کرد، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می نمود.

۱۷ و به رامه بر می گشت زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

۸

۱ و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت.

۲ و نام پسر نخست زاده اش یُوئیل بود و نام دومینش آبیه ؛ و در بئر شَبَع داور بودند.

۳ اما پسرانش به راه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

۴ پس جمیع مشایخ جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند.

۵ و او را گفتند: اینک تو پیر شده ای و پسرانت به داه تو رفتار نمی نمایند. پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امّت ها بر ما حکومت نماید.

۶ و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید. و سموئیل نزد خدا وند دعا کرد.

۷ و خداوند به سموئیل گفت: آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.

۸ بر حسب همهٔ اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجاآوردند، و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند، پس با تو نیز همچنین رفتار می نمایند.

۹ پس الآن آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تأکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.»

۱۰ و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد.

۱۱ و گفت: رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر ارابه ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش ارابه هایش خواهند دوید.

۱۲ ایشان را سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگیش و اسباب ارابهایش تعیین خواهد نمود.

۱۳ دختران شما برای عطر کشی و طباخی و خبازی خواهد گرفت.

۱۴ و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما راگرفته، به خادمان خود خواهد داد.
۱۵ و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته، به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد.
۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت.
۱۷ و عشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود.
۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.
۱۹ اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: نی بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد.
۲۰ تا ما نیز مثل سایر امّتها باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.
۲۱ و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.
پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: شما هر کس به شهر خود بروید.

۹

۱ و مردی بود از بنیامین که اسمش قَیس بن اَبیئل بن صرور بن بَکُورَت بن افیح بود؛ و او پسر مرد بنیامینی و مردی زور آور مقتدر بود.
۲ و او را پسری شاؤل نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی او او خوش اندام تر نبود که از کتفش تا بالا از تمامی قوم بلندتر بود.
۳ و الاغهای قَیس پدر شاؤل گُم شد. پس قیس به پسر خود شاؤل گفت: الآن یکی از جوانان خود راگرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.
۴ پس از کوهستان افرایم گذشته، و از زمین شَلِیشَه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شَعَلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.
۵ و چون به زمین صُوف رسیدند، شاؤل خادمی که همراهش بود، گفت: بیا بر گردیم، مبادا پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.
۶ او در جواب وی گفت: اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرّم است و هر چه می گوید البته واقع می شود. الآن آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.
۷ شاؤل به خادمش گفت: «اینک اگر برویم، چه چیز برای آن مرد ببریم؟ زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه ای نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم؟
۸ و آن مرد خادم باز در جواب شاؤل گفت که اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا می دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.
۹ در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می رفت، چنین می گفت: «بیایید تا نزد رائی برویم. زیرا نبیِ امروز را سابق رائی گفتند.
۱۰ و شاؤل به خادم خود گفت: سخن تو نیکوست. بیا برویم. پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.
۱۱ و چون ایشان به فراز شهر بالا می رفتند، دختران جند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می آمدند و به ایشان گفتند: آیا رائی در اینجاست؟
۱۲ در جواب ایشان گفتند: بلی اینک پیش روی شماست. حال بشتابید زیرا امروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست.
۱۳ به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیایید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد چونکه او می باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الآن او را خواهید یافت.
۱۴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.
۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاؤل، خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت:
۱۶ فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می فرستم؛ او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.
۱۷ و چون سموئیل شاؤل را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که دربارهٔ اش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»
۱۸ و شاؤل در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: مرا بگو که خانهٔ رائی کجاست؟
۱۹ سموئیل در جواب شاؤل گفت: من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها کرده، هرچه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد.
۲۰ و اما الاغهایت که سه روز قبل از این گم شده است؛ دربارهٔ آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است؛ و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟
۲۱ شاؤل در جواب گفت: آیا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیلهٔ من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می گویی؟
۲۲ و سموئیل شاؤل وخادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد.

۲۳ و سموئیل به طباخ گفت: «قسمتی را که به تو دادم و درباره اش به تو گفتم که پیش خود نگاهدار، بیاور.

۲۴ پس طباخ ران را با هر چه بر آن بود، گرفته، پیش شاؤل گذاشت و سموئیل گفت: اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش روی خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخواهم. و شاؤل در آن با سموئیل غذا خورد.

۲۵ و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاؤل بر پشت بام گفتگو کرد.

۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر، سموئیل شاؤل را به پشت بام خوانده، گفت: برخیز تا تو را روانه نمایم. پس شاؤل بر خاست و هر دو ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

۲۷ وچون ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شاؤل گفت: خادم را بگو که پیش ما برود. و او پیش رفت. و اما تو الآن بایست تا کلام خدا را به تو بشنوانم.

۱۰

۱ پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟

۲ امروز بعد از رفتنت از نزد من دو مرد، نزد قبر راحیل به سر حد بنیامین در صَلصَح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می گوید به جهت پسرم چه کنم.

۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابود رسیدی، در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ئیل می روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشک شراب.

۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و در نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت.

۵ بعد از آن به جِبْعۀ خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد؛ و چون در آنجا نزدیک شهر برسی، گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر می آیند و در پیش ایشان جنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت می کنند، به تو خواهند برخورد.

۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود و به مرئ دیگر متبدل خواهی شد.

۷ و هنگامی که این علامات به تو رو نماید، هر چه دستت یابد بکن زیرا خدا با توست.

۸ و پیش من به جِلْجال برو و اینک من برای گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.

۹ و چون رو گردانید تا نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد و در آنروز جمیع این علامات واقع شد.

۱۰ و چون آنجا به جِبْعَه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می کرد.

۱۱ و چون همۀ کسانی که او را بیشتر می شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می کند، مردم به یکدیگر گفتند: این چیست که با پسر قیس واقع شده است؟ آیا شاؤل نیز از جملۀ انبیا است؟

۱۲ و یکی از حاضرین در جواب گفت: اما پدر ایشان کیست؟ از این جهت مَثَل شد که آیا شاؤل نیز از جملۀ انبیا است؟

۱۳ و چون از نبوت کردن فارغ شد، به مکان بلند آمد.

۱۴ و عموی شاؤل به او و به خادمش گفت: کجا رفته بودید؟ او در جواب گفت: برای جستن الاغها؛ و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتیم.

۱۵ عموی شاؤل گفت: مرا بگو که سموئیل به شما چه گفت؟

۱۶ شاؤل به عموی خود گفت: ما را واضحاً خبر داد که الاغها پیدا شده است، لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت.

۱۷ و سموئیل قوم را در مِصْفَه به حضور خداوند خواند.

۱۸ و به بنی اسرائیل گفت: یَهُوَه و خدای اسرائیل، چنین می گوید: من اسرائیل را از مصر بر آوردم، و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم.

۱۹ و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدیها و مصیبت های شما رهانید اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما. پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.

۲۰ و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، بنیامین گرفته شد.

۲۱ و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیلۀ مَطْری گرفته شد. و شاؤل پسر قَیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند.

۲۲ پس بار دیگر از خداوند سؤال کردند که «آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.

۲۳ و دویده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود.

۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: آیا شخصی را که خداوند برگزیده است، ملاحضه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟ و تمامی قوم صدا زده، گفتند: پادشاه زنده بماند!

۲۵ پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هر کس از تمامی قوم را به خانه اش روانه نمود.

۲۶ و سموئیل نیز به خانهٔ خود به جِبْعه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را بر انگیخت، همراه وی رفتند.

۲۷ امّا بعضی پسران بلیّعال گفتند: این شخص چگونه ما را برهاند؟ و او را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند، امّا او هیچ نگفت.

۱۱

۱ و ناحاش عَمّونی بر آمده، در برابر یابیش جِلْعاد اُردو زد؛ و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: با ما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.

۲ ناحاش عَمّونی به ایشان گفت: به این شرط با شما عهد خواهیم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.

۳ و مشایخ یابیش به وی گفتند: ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رهاننده ای نباشد، نزد تو بیرون خواهیم آمد.

۴ پس رسولان به جِبْعهٔ شاؤل آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.

۵ و اینک شاؤل در عقب گاوان از صحرا می آمد، و شاؤل گفت: «قوم را چه شده است که می گریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او باز گفتند.

۶ و چون شاؤل این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.

۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: هر که در عقب شاؤل و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود. آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند.

۸ و ایشان را در بازَق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند.

۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: به مردمان یا بیش جِلْعاد چنین گویید: فردا وقتی که آفتاب گرم شود، برای شما خلاصی خواهد شد. و رسولانی آمده، به اهل یا بیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.

۱۰ و مردان یا بیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.

۱۱ و در فردای آن روز شاؤل قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب می زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.

۱۲ و قوم به سموئیل گفتند: کیست که گفته است آیا شاؤل بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.

۱۳ اما شاؤل گفت: کسی امروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.

۱۴ و سموئیل به قوم گفت: بیایید تا به جِلْجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.

۱۵ پس تمامی قوم به جِلْجال رفتند، و آنجا در جِلْجال، شاؤل را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاؤل و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادیِ عظیم نمودند.

۱۲

۱ و سموئیل به تمامی اسرائیل گفت: اینک قول شما را در هرآنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.

۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شما راه می رود و من پیر و مو سفید شده ام؛ و اینک پسران من با شما می باشند، و من از جوانی ام تا امروز پیش روی شما سلوک نموده ام.

۳ اینک من حاضرم؛ پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شما رد نمایم.

۴ گفتند: بر ما ظلم نکرده ای و بر ما ستم ننموده ای و چیزی از دست کسی نگرفته ای.

۵ به ایشان گفت: خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته اید. گفتند: او شاهد است.

۶ و سموئیل به قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد.

۷ پس الآن حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما دربارهٔ همهٔ اعمال عادلهٔ خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم.

۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان در را در این مکان ساکن گردانیدند.

۹ و چون یَهُوَه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سِیسَرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند.

۱۰ پس نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند گناه کرده ایم زیرا خداوند را ترک کرده، بَعْلیم و عَشْتاروت را عبادت نموده ایم؛ و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود.

۱۱ پس خداوند یَرُبَّعْل و بَدان و یَفْتاح و سموئیل را فرستاده، شما را از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید.

۱۲ و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عَمّون، بر شما می آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه یَهُوَه، خدای شما، پادشاه شما بود.

۱۳ و الآن اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.

۱۴ اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و هم پادشاهی که که بر شما سلطنت می کند، یَهُوَه، خدای خود را پیروی نمایید، خوب.

۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود.

۱۶ پس الآن بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا می آورد، ببینید.

۱۷ آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود و او رعدها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.

۱۸ پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز رعدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خدوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

۱۹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یَهُوَه، خدای خود استدعا نما تا نمیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.

۲۰ و سموئیل به قوم گفت: مترسید! شما تمامی این بدی را کرده اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید.

۲۱ و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید.

۲۲ زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد.

۲۳ و اما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.

۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید.

۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.

۱۳

۱ و شاؤل سی ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود،

۲ شاؤل به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاؤل در مِخْماس و در کوه بیت ئیل بودند، و یک هزار با یوناتان درجِبْعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاؤل در تمامی زمین کَرِنّا نواخته، گفت که ای عبرانیان بشنوید!

۴ و چون تمام اسرائیل شنیدند که شاؤل قراول فلسطینیان مکروه شده اند، قوم نزد شاؤل در جِلْجال جمع شدند.

۵ و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کنارهٔ دریا بیشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مِخْماس به طرف شرقی بیت آوَن اُردو زدند.

۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره ها و بیشه ها و گَریوه ها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند.

۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جِلْعاد عبور کردند. و شاؤل هنوز در جِلْجال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند.

۸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جِلْجال نیامد و قوم از او پراکنده می شدند.

۹ و شاؤل گفت: قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید. و قربانی سوختنی را گذرانید.

۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسید و شاؤل به جهت تحیّتش، به استقبال وی بیرون آمد.

۱۱ و سموئیل گفت: چه کردی؟ شاؤل گفت: چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می شوند و تو در روزهای معیّن نیامدی و فلسطینیان در مِخْماس جمع شده اند،

۱۲ پس گفتم: الآن فلسطینیان بر من درجِلْجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.

۱۳ و سموئیل به شاؤل گفت: احمقانه عمل نمودی و امری که یَهُوَه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می داشت.
۱۴ لیکن الآن سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مأمور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.
۱۵ و سموئیل برخاسته، از جِلْجال به جِبْعَهٔ بنیامین آمد. و شاؤل قومی را که همراهش بودند به قدر ششصد نفر سان دید.
۱۶ و شاؤل و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جِبْعه بنیامین ماندند، و فلسطنیان در مِخْماس اردو زدند.
۱۷ و تاراج کنندگان از اُردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عُفْرَه به زمین شُوعال توجه نمودند.
۱۸ و فرقهٔ دیگر به راه بیت حُرون میل کردند. و فرقهٔ سوم به راه حدی که مشرف بر درّهٔ صَبُوعیم به جانب بیابان است، توجه نمودند.
۱۹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می گفتند: مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.
۲۰ و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هرکس بیل و گاوآهن و تبر و داس خود را تیز کند.
۲۱ اما به جهت بیل و گاوآهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند.
۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاؤل و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاؤل و پسرش یوناتان بود.
۲۳ و قراول فلسطینیان به معبر مِخْماس بیرون آمدند.

۱۴
۱ و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاؤل به جوان سلاح دار خود گفت: بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم. اما پدر خود را خبر نداد.
۲ و شاؤل در کنارهٔ جِبْعَه زیر درخت اناری که در مِغْرُون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند، تخمیناً ششصد نفر بودند.
۳ و اِخَیَّا ابن اَخیطوب برادر ایخابُود بن فینَحاس بن عیلی، کاهن خداوند، در شیلوه با ایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یونانتان خبر نداشتند.
۴ و در میان معبرهایی که یوناتان می خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخرهٔ تیز به این طرف صخرهٔ تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بوصیص و اسم دیگری سِنَه بود.
۵ و یکی از این صخره ها به طرف شمال در برابر مِخْماس ابستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جِبْعه.
۶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: بیا نزد قراول این نامختونان بگذریم؛ شاید خداوند برای ما عمل کند، زیرا که خداوند را از رهانیدن با کثیر یا با قلیل مانعی نیست.
۷ و سلاحدارش به وی گفت: هر چه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو اینک من موافق رأی تو با تو هستم.
۸ و یوناتان گفت: اینک ما به طرف این مردمان گذر نماییم و خود را به آنها ظاهر سازیم،
۹ اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شما برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.
۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآیید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است؛ و به جهت ما، این علامت خواهد بود.
۱۱ پس هر دو ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنها پنهان ساخته اند، بیرون می آیند.
۱۲ و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: نزد ما برآیید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاحدارخود گفت که «در عقب من بیا زیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.
۱۳ و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می کُشت.
۱۴ و این کشتار اول که یوناتان و سلاحدارش کردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاو زمین.
۱۵ و در اردو و صحرا و تمامی قوم تزلزل در افتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.
۱۶ و دیده بانان شاؤل در جِبْعهٔ بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هرطرف پراکنده می شدند.
۱۷ و شاؤل به قومی که همراهش بودند، گفت: «الآن تفحّص کنید و ببینید از ما که بیرون رفته است؟ پس تفحّص کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند.
۱۸ و شاؤل به اَخِیّا گفت: «تابوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود.
۱۹ و واقع شد چون شاؤل با کاهن سخن می گفت که اغتشاش در اُردوی فلسطینیان زیاده و زیاده می شد، و شاؤل به کاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»
۲۰ و شاؤل و تمامی قومی که با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هرکس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود.
۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اُردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاؤل و یوناتان بودند، برگشتند.

۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند، چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند.
۲۳ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت آوَن رسید.
۲۴ و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاؤل قوم را قسم داده، گفته بود: تا من از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم، ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد. و تمامی قوم طعام نچشیدند.
۲۵ و تمامی قوم به جنگلی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود.
۲۶ و چون قوم به جنگل داخل شدند، اینک عسل می چکید اما احدی دست خود را به دخانش نبرد زیرا قوم از قَسَم ترسیدند.
۲۷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می داد، نشنیده بود؛ پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آنرا به شان عسل فروبرد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردند.
۲۸ و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسی که امروز طعام خورد. و قوم بی تاب شده بودند.
۲۹ و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است؛ الآن ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیده ام.
۳۰ و چه فدر زیاده اگر امروز قوم را غارت دشمنان خود که یافته اند بی ممانعت می خوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاده نمی شد؟»
۳۱ و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا اَیَّلُون منهزم ساختند و قومی بسیار بی تاب شدند.
۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاوان و گوساله ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند.
۳۳ و شاؤل را خبر داده، گفتند: اینک قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون می خورند. گفت: شما خیانت ورزیده اید. امروز سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.
۳۴ و شاؤل گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویید: هرکس گاو خود و هرکس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا گناه نورزیده، با خون مخورید. و تمامی قوم در آن شب هرکس گاوش را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند و
۳۵ و شاؤل مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.
۳۶ و شاؤل گفت: امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم. ایشان گفتند: هر چه در نظرت پسند آید بکن. و کاهن گفت: در اینجا به خدا تقرب بجوییم.
۳۷ و شاؤل از خدا سؤال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را حواب نداد.
۳۸ آنگاه شاؤل گفت: «ای تمامی رؤسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امروز این گناه در چه چیز است.
۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رهانندهٔ اسرائیل که اگر در پسرم یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.
۴۰ پس به تمامی اسرائیل گفت: شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشیم.» و قوم به شاؤل گفتند: هر چه در نظرت پسند آید، بکن.
۴۱ و شاؤل به یَهُوَه، خدای اسرائیل گفت: قرعه ای راست بده.» پس یوناتان و شاؤل گرفته شدند و قوم رها گشتند.
۴۲ و شاؤل گفت: «در میان من و پسرم یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.
۴۳ و شاؤل به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: به نوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم. و اینک باید بمیرم؟
۴۴ و شاؤل گفت: خدا چنین بلکه زیاده از این بکند ای یوناتان! زیرا البته خواهی مُرد.
۴۵ اما قوم به شاؤل گفتند: آیا یوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیراکه امروز با خدا عمل نموده است. پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمُرد.
۴۶ و شاؤل از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.
۴۷ و شاؤل عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی با موآب و بنی عَمّون و اَدوم و مُلوک و صُوبَه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می نمود، غالب می شد.
۴۸ و به دلیری عمل می نمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رهانید.
۴۹ و پسران شاؤل، یوناتان ویِسوِی و مَلْکیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرَب و اسم کوچک میکال.
۵۰ و اسم زن شاؤل اَخینوعام، دختر اَخیمَعاص بود و اسم سردار لشکرش اَبنیربن نیر، عموی شاؤل بود و نیر پدر اَبنیر و پسر اَبیئیل بود.
۵۲ و در تمامی روزهای شاؤل با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاؤل می دید، او را نزد خود می آورد.

۱۵

۱ و سموئیل به شاؤل گفت: خداوند مرا فرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الآن آواز کلام خداوند را بشنو.
۲ یَهُوَه صبایوت چنین می گوید: آنچه عمالیق به اسرائیل کرد، بخاطر داشته ام که چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد.

۳ پس الآن برو و عمالیق را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و شیر خواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکُش.

۴ پس شاؤل قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طَلایم سان دید.

۵ و شاؤل به شهر عمالیق آمده، در وادی کمین گذاشت.

۶ و شاؤل به قینیان گفت: بروید و برگشته، از میان عَمالَقَه دور شوید، مبادا شما را با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همهٔ بنی اسرائیل هنگامی که از مصر بر آمدند، احسان نمودید. پس قینیان از میان عَمالَقَه دورشدند.

۷ و شاؤل عَمالَقَه را از حَویلَه تا شور که در برابر مصر است، شکست داد.

۸ و اَجاج پادشاه عَمالیق را زنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت.

۹ و اما شاؤل و قومْ اجاج را و بهترین گوسفندان و گاوان و پرواریها و بره ها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بی قیمت را بالکل نابود ساختند.

۱۰ و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت:

۱۱ پشیمان شدم که شاؤل را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است. و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد.

۱۲ و بامدادان سموئیل برخاست تا شاؤل را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند که شاؤل به کَرْمَل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نمود و دور زده، گذشت و در جِلْجال فرود آمده است.

۱۳ و چون سموئیل نزد شاؤل رسید، شاؤل به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.

۱۴ سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاوان که من می شنوم چیست؟

۱۵ شاؤل گفت: اینها را از عَمالَقَه آورده اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاوان را دریغ داشتند تا برای یَهُوَه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.

۱۶ سموئیل به شاؤل گفت: تأمل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم. او وی را گفت: بگو.

۱۷ و سموئیل گفت: هنگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟

۱۸ و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عَمالَقَه گناهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.

۱۹ پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟

۲۰ شاؤل به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاده، رفتم و اَجاج، پادشاه عَمالَقَه را بالکل هلاک ساختم.

۲۱ اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاوان، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یَهُوَه خدایت در جِلْجال قربانی بگذارنند.

۲۲ سموئیل گفت: آیا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتراست.

۲۳ زیرا تمرّد مثل گناه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی، او نیز تو را از سلطنت رد نمود.

۲۴ و شاؤل به سوئیل گفت: گناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.

۲۵ پس حال تمنا اینکه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.

۲۶ سموئیل به شاؤل گفت: «با تو بر نمی گردم. چونکه کلام خداوند را ترک نموده ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.

۲۷ و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، او دامن جامهٔ او را بگرفت که پاره شد.

۲۸ و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات به از تو بهتر است، داده است.

۲۹ و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، تغییر به اراهٔ خود تغییر دهد.

۳۰ گفت: گناه کرده ام، حال تمنا اینکه مرا به حضور مشایخ قومم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یَهُوَه خدایت را عبادت نمایم.

۳۱ پس سموئیل در عقب شاؤل برگشت. و شاؤل خداوند را عبادت نمود.

۳۲ و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیق را نزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.

۳۳ و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر تو زنان را بی اولاد کرده است. همچنین مادر تو از میان زنان، بی اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند درجِلْجال پاره پاره کرد.

۳۴ و سموئیل به رامَه رفت و شاؤل به خانهٔ خود به جِبْعهٔ شاؤل برآمد.

۳۵ و سموئیل برای دیدن شاؤل تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاؤل ماتم می گرفت، و خداوند پشیمان شده بود که شاؤل را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

۱۶

۱ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شاؤل ماتم می گیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقّۀ خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد یَسّای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.

۲ سموئیل گفت: چگونه بروم؟ اگر شاؤل بشنود مرا خواهد کُشت.» خداوند گفت: «گوساله ای همراه خود ببر و بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده ام.

۳ و یَسّا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.

۴ و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: آیا با سلامتی می آیی؟

۵ گفت: با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده ام. پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید. و او یَسّا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.

۶ و واقع شد که چون آمدند، بر الیآب نظر انداخته، گفت: یقیناً مسیح خداوند به حضور وی است.

۷ اما خداوند به سموئیل گفت: به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد و خداوند به دل می نگرد.

۸ یَسّا ابیناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او را گفت: خداوند این را نیز برنگزیده است.

۹ و یَسّا شَمّاه را گذرانید و او گفت: خداوند این را نیز برنگزیده است.

۱۰ و یَسّا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یَسّا گفت: خداوند اینها را برنگزیده است.

۱۱ و سموئیل به یَسّا گفت: آیا پسرانت تمام شدند. گفت: کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می چراند. و سموئیل به یَسّا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهم نشست.

۱۲ پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکو چشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: برخاسته، او را مسح کن زیراکه همین است.

۱۳ پس سموئیل حُقّۀ روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود. و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد. و سموئیل برخاسته، به رامه رفت.

۱۴ و روح خداوند از شاؤل دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می ساخت.

۱۵ و بندگان شاؤل وی را گفتند: اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می سازد.

۱۶ پس آقای ما بندگان خود را که به حضورت هستند امر فرماید تا کسی را که بر بربط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد.

۱۷ و شاؤل به بندگان خود گفت: الآن کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.

۱۸ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: اینک پسر یَسّای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده فصیح زبان و شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می باشد.

۱۹ پس شاؤل قاصدان نزد یَسّا فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.

۲۰ آنگاه یَسّا یک بار الاغ از نان و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاؤل فرستاد.

۲۱ و داود نزد شاؤل آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد.

۲۲ و شاؤل نزد یَسّا فرستاده، گفت: داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد.

۲۳ و واقع می شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاؤل می آمد که داود بربط گرفته، به دست خود می نواخت، و شا ؤل را راحت و صحت حاصل می شد. و روح بد از او می رفت.

۱۷

۱ و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، و در میان سُوکُوه که در یهودیّه است، جمع شدند، و در میان سُوکُوه و عَزیقَه در اَفَسْ دمّیم اردو زدند.

۲ و شاؤل و مردان اسرائیل جمع شده، در درّۀ ایلاه اُردو زده، به مقابلۀ فلسطینیان صف آرایی کردند.

۳ و فلسطینیان بر کوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و درّه در میان ایشان بود.

۴ و از اُروی فلسطینیان مرد مبارزی مسمّی به جُلْیات که از شهر جَتّ بود بیرون آمد، و قدش شش ذارع و یک وجب بود.

۵ و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زرهٔ فلسی ملبس بود، و وزن زره اش پنج هزار مثقال برنج بود.

۶ و بر ساقهایش ساق بندهای بنجین و در میان کتفهایش مزراق برنجین بود.

۷ و چوب نیزه اش مثل نورد جولاهگان و سر نیزه اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می رفت.

۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودند؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاؤل؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من در آید.

۹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غلب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهید نمود.

۱۰ و فلسطینی گفت: من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می آورم. شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نماییم.

۱۱ و چون شاؤل و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند، هراسان شده، بسیار بترسیدند.

۱۲ و داود پسر آن مرد افراتیِ بیت لحم یهودا بود که یَسّا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایّام شاؤل در میان مردمان پیر و سالخورده بود.

۱۳ و سه پسر بزرگ یَسّا روانه شده، در عقب شاؤل به جنگ رفتند. اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده اش اَلِیآب و دومش اَبیناداب و سوم شَمّاه بود.

۱۴ و داود کوچکتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاؤل رفته بودند.

۱۵ و داود از نزد شاؤل آمد و رفت می کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند.

۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می آمد و چهل روز خود را ظاهر می ساخت.

۱۷ و یَسّا به پسر خود داود گفت: الآن به جهت برادرانت یک اِیفَه از این غلهٔ برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب.

۱۸ و این ده قطعهٔ پنیر را برای سردار هزارهٔ ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بپرس و از ایشان نشانی بگیر.

۱۹ و شاؤل و آنها و جمیع مردان اسرائیل در درهٔ ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می کردند.

۲۰ پس داود بامدادان برخاسته، گله را به دست چوپان واگذاشت و برداشته، چنانکه یَسّا او را امر فرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می زدند.

۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند.

۲۲ و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را بپرسید.

۲۳ و چون با ایشان گفتگو می کرد، اینک آن مرد مبارز فلسطینی جَتّی که اسمش جُلْیات بود، از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.

۲۴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرارکرده، بسیار ترسیدند.

۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: آیا این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقیناً برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتمند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانهٔ پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.

۲۶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکُشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟

۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»

۲۸ و چون با مردمان سخن می گفتند، برادر بزرگش اَلِیاَب شنید و خشم اَلِیاَب بر داود افروخته شده، گفت: برای چه اینجا آمدی و آن گلهٔ قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده ای.

۲۹ داود گفت: الآن چه کردم؟ آیا سببی نیست؟

۳۰ پس از وی به طرف دیگری رو گردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.

۳۱ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاؤل را مخبر ساختند و او وی را طلبید.

۳۲ و داود به شاؤل گفت: «دل کسی به سبب او نیفتد. بنده ات می رود و با این فلسطینی جنگ می کند.

۳۳ شاؤل به داود گفت: «تو نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که که تو جوانی هستی و او از جوانی اش مرد جنگی بوده است.

۳۴ داود به شاؤل گفت: «بنده ات گلهٔ پدر خود را می چرانید که شیر و خرسی آمده، بره ای از گله ربودند.

۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رهانیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم.

۳۶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت؛ و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به ننگ آورده است.
۳۷ و داود گفت: «خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهانید. و شاؤل به داود گفت: برو و خداوند با تو باد.
۳۸ و شاؤل لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره ای به او پوشانید.
۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می خواست که برود زیرا که آنها را نیازموده بود. و داود به شاؤل گفت: با اینها نمی توانم رفت چونکه نیازموده ام. پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد.
۴۰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد، و آنها را در کیسهٔ شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.
۴۱ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می آمد.
۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود.
۴۳ و فلسطینی به داود گفت: آیا من سگ هستم که با چوب دستی نزد من می آیی؟ و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد.
۴۴ و فلسطینی به داود گفت: نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.
۴۵ داود به فلسطینی گفت: تو با شمشیر و نیزه و مزراق نزد من می آیی، اما من به اسم یَهُوَه صبایوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده ای نزد تو می آیم.
۴۶ و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست.
۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیراکه جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.
۴۸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابلهٔ داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابلهٔ فلسطینی به سوی لشکر دوید.
۴۹ و داود دست خود را به کیسه اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد.
۵۰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود.
۵۱ و داود دویده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد. و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.
۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جَتّ و تا دروازه های عَقْرُون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شَعَرَیِم تا به جَتّ و عَقْرُون افتادند.
۵۳ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اُردوی ایشان را غارت نمودند.
۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحهٔ او را در خیمهٔ خود گذاشت.
۵۵ و چون شاؤل داود را دید که به مقابلهٔ فلسطینی بیرون می رود، به سردار لشکرش اَبْنیر گفت: ای اَبْنیر، این جوان پسر کیست؟ اَبْنیر گفت: ای پادشاه به جان تو قَسَم که نمی دانم.
۵۶ پادشاه گفت: بپرس که این جوان پسر کیست.
۵۷ و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، اَبْنیر او را گرفته، به حضور شاؤل آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود.
۵۸ و شاؤل وی را گفت: ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: پسر بنده ات، یَسّای بیت لحمی هستم.

۱۸

۱ و واقع شد که چون از سخن گفتن با شاؤل فارغ شد، دل یوناتان بر دل داود چسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت.
۲ و در آن روز شاؤل وی را گرفته، نگذاشت که به خانهٔ پدرش برگردد.
۳ و یوناتان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود.
۴ و یوناتان ردایی را که در برش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمربند خویش را نیز.
۵ و داود به هر جایی که شاؤل او را می فرستاد بیرون می رفت، و عاقلانه حرکت می کرد؛ و شاول او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر خادمان مقبول افتاد.
۶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی گشت، چون ایشان می آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفّها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان به استقبال شاؤل پادشاه بیرون آمدند.

۷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می سراییدند و می گفتند: شاؤل هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.
۸ و شاؤل غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند. پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است؟
۹ و از آن روز به بعد شاؤل بر داود به چشم بد می نگریست.
۱۰ و در فردای آن روز، روح بد از جانب خدا بر شاؤل آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می نواخت و مزراقی در دست شاؤل بود.
۱۱ و شاؤل مزراق را انداخته، گفت: «داود را تا به دیوار خواهم زد.» اما داود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به کنار کشید.
۱۲ و شاؤل از داود می ترسید زیرا خداوند با او بود و از شاؤل دور شده.
۱۳ پس شاؤل وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزارهٔ خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می کرد.
۱۴ و داود در همهٔ رفتار خود عاقلانه حرکت می نمود، و خداوند با وی می بود.
۱۵ و چون شاؤل دید که او بسیار عاقلانه حرکت می کند، به سبب او هراسان می بود.
۱۶ اما تمامی اسرائیل و یهودا داود را دوست می داشتند، زیرا که حضور ایشان خروج و دخول می کرد.
۱۷ و شاؤل به داود گفت: اینک دختر بزرگ خود میرَب را به تو به زنی می دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش»؛ زیرا شاؤل می گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.
۱۸ و داود به شاؤل گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.
۱۹ و در وقتی که میرَب دختر شاؤل می بایست به داود داده شود او به عَدْرِیئیلِ مَحولانی به زنی داده شد.
۲۰ و میکال دختر شاؤل، داود را دوست می داشت؛ و چون شاؤل را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.
۲۱ و شاؤل گفت: او را به وی می دهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود، پس شاؤل به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.
۲۲ و شاؤل خادمان خود را فرموده که در خفا با داود متکلم شده، بگویید: «اینک پادشاه از تو را ضی است و خادمانش تو را دوست می دارند؛ پس الآن داماد پادشاه بشو.
۲۳ پس خادمان شاؤل این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مرد مسکین و حقیرم.
۲۴ و خادمان شاؤل او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است.
۲۵ و شاؤل گفت: «به داود چنین بگویید که پادشاه مِهر نمی خواهد جز صد قلفهٔ فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاؤل فکر کرد داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.
۲۶ پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند، و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.
۲۷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دویست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تماماً نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاؤل دختر خود میکال را به وی به زنی داد.
۲۸ و شاؤل دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاؤل او را دوست می داشت.
۲۹ و شاؤل از داود باز بیشتر ترسید، و شاؤل همهٔ اوقات دشمن داود بود.
۳۰ و بعد ازآن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند؛ و هر دفعه که بیرون می آمدند داود از جمیع خادمان شاؤل زیاده عاقلانه حرکت می کرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

۱۹

۱ و شاؤل به پسرخود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند.
۲ اما یوناتان پسر شاؤل به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبرداده، گفت: پدرم شاؤل قصد قتل تو دارد. پس الآن تا بامدادان خویشتن را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن.
۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرایی که تو در آن می باشی خواهم ایستاد، و دربارهٔ تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم، تو را اطلاع خواهم داد.
۴ و یوناتان دربارهٔ داود نزد پدر خود شاؤل به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بندهٔ خود داود گناه نکند زیرا که او به تو گناه نکرده است، بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است و

۵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی تقصیری گناه کرده، داود را بی سبب بکشی.

۶ شاؤل به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاؤل قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد.

۷ آنگاه یوناتان او را از همهٔ این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاؤل آورده، او مثل ایّام سابق در حضور وی می بود.

۸ و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند.

۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاؤل آمد و او در خانه خود نشسته، مزراق خویش را در دست داشت و داود به دست خود می نواخت.

۱۰ و شاؤل خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بلند بزند. اما او از حضور شاؤل بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

۱۱ و شاؤل قاصدان به خانهٔ داود فرستاد تا آن را نگهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. اما میکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.

۱۲ پس میکال داود را از پنجره فروهشته، او روانه شد و فرار کرده، نجات یافت.

۱۳ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشایند.

۱۴ و چون شاؤل قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است.

۱۵ پس شاؤل قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.

۱۶ و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود.

۱۷ و شاؤل به میکال گفت: برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی با نجات یابد؟ و میکال شاؤل را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن؛ برای چه تو را بکشم؟

۱۸ و داود فرار کرده، رهایی یافت، و نزد سموئیل رفته، در نایُوت ساکن شدند.

۱۹ پس شاؤل را خبر داده، گفتند: اینک داود در نایُوت رامَه است.

۲۰ و شاؤل قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می کنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاؤل آمده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۱ و چون شاؤل را خبر دادند، قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند. و شاؤل باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۲ پس خود او نیز به رامَه رفت، و چون به چاه بزرگ که نزد سیخُوه است رسید، سؤال کرده، گفت: سموئیل و داود کجا می باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایُوت رامَه هستند.

۲۳ و به آنجا به نایُوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که می رفت نبوت می کرد تا به نایُوت رامَه رسید.

۲۴ و او نیز جامهٔ خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: آیا شاؤل نیز از جمله انبیاست؟

۲۰

۱ و داود از نایُوت رامَه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: چه کرده ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کرده ام که قصد جان من دارد؟

۲ او وی را گفت: حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.

۳ و داود نیز قسم خورده، گفت: پدرت نیکو می داند که در نظر تو التفات یافته ام، و می گوید مبادا یوناتان این را بداند و غمگین شود. ولکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت، یک قدم بیش نیست.

۴ یوناتان به داود گفت: هر چه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.

۵ داود به یوناتان گفت: اینک فردا اول ماه است و من می باید با پادشاه به غذا بنشینم. پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم.

۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند، بگو داود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا که تمامی قبیله او آنجا قربانی سالیانه‌است.

۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود؛ و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است.

۸ پس با بندهٔ خود احسان نما چونکه بندهٔ خویش را با خودت به عهد خداوند در آوردی. و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

۹ یوناتان گفت: حاشا از تو! زیرا اگر می دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را ازآن اطلاع نمی دادم؟

۱۰ داود به یوناتان گفت: اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد، کیست که مرا مخبر سازد؟

۱۱ یوناتان به داود گفت: بیا تا به صحرا برویم. و هر دو ایشان به صحرا رفتند.

۱۲ و یوناتان به داود گفت: ای یَهُوَه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم،

۱۳ خداوند با یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید. و اما اگر پدرم ضرر تو را ثواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدر من بود.

۱۴ و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم،

۱۵ بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع ننمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داود را جمعاً از روی زمین منقطع ساخته باشد.

۱۶ پس یوناتان با خاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید.

۱۷ و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت، داود را قسم داد زیرا که او را دوست می داشت، چنانکه جان خود را دوست می داشت.

۱۸ و یوناتان او را گفت: فردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی می باشد، تو را مفقود خواهند یافت.

۱۹ و در روز سوم به زودی فرود شده، به جایی که خود را در آن روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزَل بنشین.

۲۰ و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت که گویا به هدف می اندازم.

۲۱ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن. اگر به خادم بگویم که اینک تیرها از این طرف تو است، آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود.

۲۲ اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است.

۲۳ و اما آن کاری که من و تو دربارهٔ آن گفتگو کردیم، اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.

۲۴ پس داود خود را در صحرا پنهان کرد. و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست.

۲۵ و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش بر مسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و اَبنیر به پهلوی شاؤل نشسته، و جای داود خالی بود.

۲۶ و شاؤل در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می برد: چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!

۲۷ و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاؤل به پسر خود یوناتان گفت: چرا پسر یَسّا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟

۲۸ یوناتان در جواب شاؤل گفت: داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود.

۲۹ و گفت: تمنّا اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادرم مرا امر فرموده است؛ پس اگر الآن در نظر تو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفرهٔ پادشاه نیامده است.

۳۰ آنگاه خشم شاؤل بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: ای پسر زن کردنکشِ فتنه انگیز، آیا نمی دانم که تو پسر یَسّا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیارکرده ای؟

۳۱ زیرا مادامی که پسر یَسّا بر روی زمین زنده باشد، تو و سلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الآن بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.

۳۲ یوناتان پدر خود شاؤل را جواب داده، وی را گفت: چرا بمیرد؟ چه کرده است؟

۳۳ آنگاه شاؤل مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است.

۳۴ و یوناتان به شدتِ خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را خجل ساخته بود.

۳۵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود، به صحرا بیرون رفت. و یک پسر کوچک همراهش بود.

۳۶ و به خادم خود گفت: بدو و تیرها را که می اندازم پیدا کن.» و چون پسر می دوید، تیر را چنان انداخت که از او رد شد.

۳۷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: آیا تیر به آن طرف تو نیست؟

۳۸ و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت.

۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می دانستند.

۴۰ و یوناتان اسلحهٔ خود را به خادم خود داده، وی را گفت: برو و آن را به شهر ببر.

۴۱ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید.

۴۲ و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریهٔ من و ذریهٔ تو تا به ابد باشد.» پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

۲۱

۱ و داود به نُوب نزد اَخِیمَلَک کاهن رفت. و اَخِیمَلَک لرزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟

۲ داود به اَخِیمَلَک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری مأمور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم.
۳ پس الآن چه در دست داری؟ پنج قرص نان یا هرچه حاضر است به من بده.»
۴ کاهن در جواب داود گفت: هیچ نان عام در دست من نیست، لیکن نان مقدس هست، اگر خصوصاً خادمان، خویشتن را از زنان باز داشته باشند.
۵ داود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده اند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوصاً چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.
۶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نان تَقْدِمِه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.
۷ و در آن روز یکی از خادمان شاؤل که مسمّی به دوآغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاؤل بود.
۸ و داود به اَخِیمَلَک گفت: آیا اینجا در دستت نیزه یا شمشیر نیست، زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورده ام چونکه کار پادشاه به تعجیل بود.
۹ کاهن گفت: اینک شمشیر جُلیات فلسطینی که در درّهٔ ایلاه کُشتی، در پشت ایفود به جامهٔ ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر ازآن در اینجا نیست. داود گفت: مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.
۱۰ پس داود آن روز برخاسته، از حضور شاؤل فرار کرده، نزاد اَخیش، مِلِک جَت آمد.
۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا دربارهٔ او رقص کنان سرود خوانده، نگفتند که شاؤل هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟
۱۲ و داود جَتّ بسیار بترسید.
۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های درخط می کشید و آب دهنش را بر ریش خود می ریخت.
۱۴ و اَخیش به خادمان خود گفت: اینک این شخص را می بینید که دیوانه است. او را چرا نزد من آوردید؟
۱۵ آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانهٔ من بشود؟»

۲۲

۱ و داود از آنجا رفته، به مغاره عرلام فرار کرد. و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا ازد او فرود آمدند.
۲ و هرکه در تنگی بود و قرض دار و هر تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمیناً چهار صد نفر با او بودند.
۳ و داود از آنجا به مِصْفَه مو آب رفته، به پادشاه مو آب گفت: «تمنّا اینکه پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.
۴ پس ایشان را نزد پادشاه مو آب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند.
۵ و جاد نبی به داود گفت که در این ملاذ دیگر توقف منما بلکه روانه شده، به زمین یهودا برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.
۶ و شاؤل شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده اند. و شاؤل در جِبْعه، زیر درخت بلوط در رامَه نشسته بود، و نیزه اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند.
۷ گفت: حال ای بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یَسّا به جمیع کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره ها و سردار صده ها خواهد ساخت؟
۸ که جمیع شما بر من فتنه انگیز شده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یَسّا عهد بسته است؟ و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بندهٔ مرا برانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امروز هست؟
۹ و در آغ اَدومی که با خادمان شاؤل ایستاده بود، در جواب گفت: پسر یَسّا را دیدم که به نُوب نزد اَخِیمَلَک بن اَخیتُوب در آمد.
۱۰ و او از برای وی از خداوند سؤال نمود و توشه ای به او داد و شمشیر جُلْیات فلسطینی را نیز به او داد.
۱۱ پس پادشاه فرستاده، اَخیمَلَک بن اَخینُوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نُوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند.
۱۲ و شاؤل گفت: ای پسر اَخیتُوب بشنو. او گفت: لبیک ای آقایم!
۱۳ شاؤل به او گفت: تو و پسر یَسّا چرا بر من فتنه انگیختید به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سؤال نمودی تا به ضد من بر خاسته، در کمین بنشیند چنانکه امروز شده است؟
۱۴ اَخِیمَلَک در جواب پادشاه گفت: کیست از جمیع بندگانت که مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانهٔ تو مکرم است.

۱۵ آیا امروز به سؤال نمودن از خدا برای او شروع کردم؟ حاشا از من. پادشاه این کار را به بندهٔ خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده ات از این جمیع چیزها کم یا زیاد ندانسته بود.

۱۶ پادشاه گفت: ای اَخیمَلَک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مُرد.

۱۷ آنگاه پادشاه به شاطرانی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: برخاسته، کاهنان خداوند را بکشید زیرا که دست ایشان با داود است و با اینکه دانستند که او فرار می کند، مرا اطلاع ندادند. اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند.

۱۸ پس پادشاه به دَوآغ گفت: تو بر گرد و بر کاهنان حمله آور.» و دوآغ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفود کتان می پوشیدند، در آن روز کشت.

۱۹ و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال شیر خوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کُشت.

۲۰ اما یکی از پسران اَخیمَلَک بن اَخیتَوب که ابیاتار نام داشت، رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد.

۲۱ و ابیاتار داود را مخبر ساخت که شاؤل کاهنان خداوند را کشت.

۲۲ داود به ابیاتار گفت: «روزی که دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاؤل را البته مخبر خواهد ساخت. پس من باعث کشته شدن تمانی اهل خاندان پدرت شدم.

۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هرکه فصد جان من دارد، قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لکن نزد من محفوظ خواهی بود.

۲۳

۱ و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قَعیلَه جنگ می کنند و خرمنها را غارت می نماند.

۲ آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم؟ » خداوند به داود گفت: برو و فلسطینیان را شکست داده، قَعیلَه را خلاص کن.

۳ مردمان داود وی راگفتند: «اینک اینجا در یهودا می ترسیم. پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابلهٔ لشکرهای فلسطینیان به قَعیلَه برویم.»

۴ و داود با دیگر از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قَعیلَه برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.

۵ و داود با مردانش به قَعیلَه رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قَعیلَه را نجات داد.

۶ و هنگامی که ابیاتار بن اَخیمَلَک نزد داود به قَعیلَه فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.

۷ و به شاؤل خبر دادند که داود به قَعیلَه آمده است و شاؤل گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازهٔ ها و پشت بندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.

۸ و شاؤل جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قَعیلَه فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.

۹ و چون داود دانست که شاؤل شرارت را برای او اندیشیده است، به اتیاتار کاهن گفت: ایفود را نزدیک بیاور.

۱۰ و داود گفت: ای یَهُوَه خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاؤل عزیمت دارد که به قَعیلَه بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند

۱۱ آیا اهل قَعیلَه مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاؤل چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یَهُوَه، خدای اسرائیل، مسألت آنکه بندهٔ خود را خبر دهی. خداوند گفت که او خواهد آمد.

۱۲ داود گفت: آیا اهل قَعیلَه مرا و کسان مرا به دست شاؤل تسلیم خواهند نمود؟ خداوند گفت که تسلیم خواهند نمود.

۱۳ پس داود و مردانش که تخمیناً ششصد نفر بودند، برخاسته، از قَعیلَه بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاؤل خبر دادند که داود از قَعیلَه فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.

۱۴ و داود در بیابان در ملاذها نشست و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاؤل همه روزه اورا می طلبید، لیکن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.

۱۵ و داود دید که شاؤل به قصد جان او بیرون آمده است، و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود.

۱۶ و یوناتان، پسر شاؤل، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود.

۱۷ و او را گفت: «مترس زیرا که دست پدر من، شاؤل تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاؤل نیز این را می داند.

۱۸ و هر دو ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانهٔ خود رفت.

۱۹ و زیفیان نزد شاؤل به جِبْعه آمده، گفتند: آیا داود در ملاذهای جنگل در کوه حَخلَه که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟

۲۰ پس ای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.

۲۱ شاؤل گفت: شما جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید.

۲۲ پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جای‌ی را که آمد و رفت می کند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار می کند.

۲۳ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می کند، بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم. و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم کرد.

۲۴ پس برخاسته، پیش روی شاؤل به زیف رفتند. و داود و مردانش در بیابان مَعُون در عَرَبَه به طرف جنوب صحرا بودند.

۲۵ و شاؤل و مردان او به تفحص او رفتند. و چون داود را در بیابان مَعُون ساکن شد. و شاؤل چون این را شنید، داود را در بیابان مَعُون تعاقب نمود.

۲۶ و شاؤل به یک طرف دیگر کوه. و داود می شتافت که از حضور شاؤل بگریزد. و شاؤل و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند.

۲۷ اما قاصدی نزد شاؤل آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده اند.

۲۸ پس شاؤل از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابلهٔ فلسطینیان رفت. بنابراین آن مکان را صخرهٔ مَحْلُقُوت نامیدند.

۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عَین جَدی ساکن شد.

۲۴

۱ و واقع شد بعد از برگشتن شاؤل از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: اینک داود در بیابان عَین جَدی است،

۲ و شاؤل سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره های بزهای کوهی رفت.

۳ و به سر راه به آغلهای گوسفندان که در آنجا مغاره ای بود، رسید. و شاؤل داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودندو

۴ و کسان داود وی را گفتند: اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا هرچه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود بر خاسته، دامن ردای شاؤل را آهسته برید.

۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاؤل را بریده بود.

۶ و به کسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.

۷ پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاؤل برخیزند، و شاؤل از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

۸ و بعد از آن، داود بر خاسته، از عقب مغاره بیرون رفت و در عقب شاؤل صدا زده، گفت: ای آقایم پادشاه. و چون شاؤل به عقب خود نگریست، داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.

۹ و داود به شاؤل گفت: چرا سخنان مردم را می شنوی که می گونید اینک داود قصّد اذیّت تو دارد.

۱۰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است.

۱۱ و ای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را بریدم و تو را نکشتم، بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده ام. اما تو جان مرا شکار می کنی تا آنرا گرفتار سازی.

۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد . اما دست من بر تو نخواهد شد.

۱۳ چنانکه مَثَل قدیمان می گوید که شرارت از شریران صادر می شود، اما دست من بر تو نخواهد شد.

۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می آید و کیست که او را تعاقب می نمایی، در عقب سگ مرده ای بلکه در عقب یک کَیک!

۱۵ پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده، دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.»

۱۶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاؤل فارغ شد، شاؤل گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟ شاؤل آواز خود را بلند کرده، گریست.

۱۷ و به داود گفت: تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم.

۱۸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی.

۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی دعا نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی.

۲۰ و حال اینک می دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید.

۲۱ پس الآن برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریهٔ مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نکنی.

۲۲ و داود برای شاؤل قسم خورد ، و شاؤل به خانهٔ خود رفت و داود و کسانش به مأمن خویش آمدند.

۲۵

۱ و سموئیل وفات نموده، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش توحه گری نمودند، و او را در خانه اش رامه دفن نمودند. و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد.

۲ و در مَعُون کسی بود که املاکش در کَرْمَل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، وگوسفندان خود را در کَرْمَل پشم می برید.

۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش اَبیجایَل. آن زن نیک فهم وخوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بد رفتار و از خاندان کالیب بود.

۴ و داود در بیابان شنید که نابال گلهٔ خود را پشم می بُرَد.

۵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «به کَرْمَل برآیید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را بپرسید.

۶ و چنین گویید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و خاندان تو و بر هرچه داری سلامتی باشد.

۷ و الآن شنیده ام که پشم بُرندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیّت نرسانیدیم. همهٔ روزهایی که در کَرْمَل بودند، چیزی از ایشان گُم نشد.

۸ از خادمان خود بپرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیراکه در روز سعادتمندی آمده ایم. تمنّا اینکه آنچه دستت بیابد به بندگانت و پسرت داود بدهی.»

۹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند.

۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت: «داود کیست و پسر یَسّا کیست؟ امروز بندگان هر یکی از آقای خویش می گریزند.

۱۱ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذبح نموده ام، بگیرم و به کسانی که نمی دانم از کجا هستند بدهم؟

۱۲ پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند.

۱۳ و داود به مردان خود گفت: «هر یک از شما شمشیر خود را ببندد. و هر یک شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست. و تخمیناً چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دویست نفر نزد اسباب ماندند.

۱۴ و خادمی از خادمانش به اَبیجایَل، زن نابال، خبر داده، گفت: اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت گویند و او ایشان را اهانت نمود.

۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همهٔ روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم، اذّیتی به ما نرسید و چیزی از ما گُم نشد.

۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می چرانیدیم، هم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند.

۱۷ پس الآن بدان و ببین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونکه او به حدی پسر بَلَیّعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.

۱۸ آنگاه اَبیجایَل تعجیل نموده، دویست گردهٔ نان و دو مَشک شراب و پنج گوسفند مهیا شده، و پنج کیل خوشهٔ برشته و صد قرص کشمش و دویست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.

۱۹ و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.

۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایهٔ کوه به زیر می آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد.

۲۱ و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی مایملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد، و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است.

۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همهٔ متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.

۲۳ و چون اَبیجایَل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاد، تعظیم نمود.

۲۴ و نزد پایهایش افتاده، گفت: ای آقایم، این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنو.

۲۵ و آقایم دل خود را بر این مرد بَلَیّعال، یعنی نابال مشغول نسارد، زیراکه اسمش مثل خودش است؛ و حماقت با اوست. لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم.

۲۶ و الآن ای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الآن دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند.

۲۷ و الآن این هدیه ای که کنیزت برای آقای خود آورده است، به غلامانی که همراه آقایم می روند، دادهٔ شود.

۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانهٔ استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می کوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.

۲۹ و اگرچه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانب برخیزد، اما جان آقایم در دستهٔ حیات، نزد یَهُوَه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفهٔ فلاخن خواهد انداخت.

۳۰ و هنگامی که خداوند بر حسب همهٔ احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا براسرائیل نصب نماید،
۳۱ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بودکه خون بی جهت ریختهٔ ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد؛ و چون خداوند به آقایم احسان نماید، آنگاه کنیز خود را بیاد آور.»
۳۲ داود به اَبیجایَل گفت: یَهُوَه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو امروز به استقبال من فرستاد.
۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.
۳۴ ولیکن به حیات یَهُوَه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیّت به تو منع نمود، اگر تعجیل ننموده، به استقبال من نمی آمدی، البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی ماند
۳۵ پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: به سلامتی به خانه ات برو و ببین که سخنت را شنیده، تو را مقبول داشتم.
۳۶ پس ابیجایل نزد نابال برگشت. و اینک او ضیافتی مثل ضیافت ملوکانه در خانهٔ خود می داشت. و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد.
۳۷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد.
۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد.
۳۹ و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بندهٔ خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است. و داود فرستاده، با ابیحال سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.
۴۰ و خادمان داود نزد اَبیجایَل به کَرْمَل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.
۴۱ و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.
۴۲ و اَبیجایَل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد.
۴۳ و داود اَخینُوعَم یَزْرَعیلیّه را نیز گرفت و هر دو ایشان زن او شدند.
۴۴ و شاؤل دختر خود، میکال، زن داود را به فَلْطی ابن لایَش که از جَلِّیم بود، داد.

۲۶

۱ پس زفیان نزد شاؤل به جِبْعه آمده، گفتند: آیا داود خویشتن را در تلّ حَخِیله که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟
۲ آنگاه شاؤل برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نماید.
۳ و شاؤل در تل حَخیله که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود. و چون دید که شاؤل در عقبش در بیابان آمده است،
۴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاؤل به تحقیق آمده است.
۵ و داود برخاسته، به جایی که شاؤل در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاؤل و اَبْنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد. و شاؤل در اندرون سنگر می خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.
۶ و داود به اَخِیمَلَک حِتّی و اَبِیشای ابن صَرُویَه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: کیست که همراه من نزد شاؤل به اردو بیاید؟» ابیشای گفت: من همراه تو می آیم.
۷ پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاؤل در اندرون سنگر دراز شده، خوابیده بود، و نیزه اش نزد سرش در زمین کوبیده، و اَبنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.
۸ و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دستت تسلیم نموده. پس الآن اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.
۹ و داود به ابیشای گفت: «او را هلاک مکن، زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بی گناه باشد؟
۱۰ و داود گفت: «به حیات یَهُوَه قسم که خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.
۱۱ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. اما الآن نیزه ای را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.
۱۲ پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاؤل گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.
۱۳ و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سر کوه بایستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.
۱۴ و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: ای ابنیرجواب نمی دهی؟ و ابنیر جواب داده، گفت: تو کیستی که پادشاه را می خوانی؟
۱۵ داود به ابنیرگفت: آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند.

۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یَهُوَه، شما مستوجب قتل هستید، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردید. پس الآن ببین که نیزهٔ پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، کجاست؟»

۱۷ و شاؤل آواز داود را شناخته، گفت: آیا این آواز توست ای پسر من داود؟ و داود گفت: ای آقایم پادشاه آواز من است.

۱۸ و گفت: این از چه سبب است که آقایم بندهٔ خود را تعاقب می کند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟

۱۹ پس الآن آقایم پادشاه سخنان بندهٔ خود را بشنود. اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است، پس هدیه ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند. زیرا که امروز مرا از التصاق به نصیب خداوند می رانند و می گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما.

۲۰ و الآن خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود، زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که کبک را بر کوه ها تعاقب می کند، به جستجوی یک کَیک بیرون آمده است.

۲۱ شاؤل گفت: گناه ورزیدم ای پسرم داود! برگرد و تو را دیگر اذّیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد. اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.

۲۲ داود در جواب گفت: اینک نیزهٔ پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد.

۲۳ و خداوند هرکس را برحسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم.

۲۴ و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد، جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از تنگی برهاند.

۲۵ شاؤل به داود گفت: «مبارک باش ای پسرم داود؛ البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاؤل به جای خود مراجعت کرد.

۲۷

۱ و داود در دل خود گفت: الحال روزی به دست شاؤل هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاؤل از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مأیوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.

۲ پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند، نزد اخیش بن مَعُوک، پادشاه جَتّ گذشت.

۳ و داود نزد اخیش در جَتّ ساکن شد، او و مردمانش هر کس با اهل خانه اش، و داود با دو زنش اضخُیْنوعَمِ یَزْرَعیلیّه و اَبیجایَل کَرْمَلَیّه زن نابال.

۴ و به شاؤل گفته شد که داود به جَتّ فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

۵ و داود به اخیش گفت: الآن اگر من در نظر تو التفات یافتم، مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم. زیرا که بندهٔ تو چرا در شهر دارالسلطنه با تو ساکن شود؟

۶ پس اخیش در آن روز صِقْلَغ را به او داد، لهذا صِقْلَغ تا امروز از آن پادشاهان یهوداست.

۷ و عدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود، یک سال و چهار ماه بود.

۸ و داود و مردانش برآمده، بر جَشُوریان و جَرِزّیان و عَمالَقَه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایّام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می بودند.

۹ و داود اهل آن زمین را شکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاوان و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد.

۱۰ و اخیش گفت: امروز به کجا تاخت آوردید؟» داود گفت: «بر جنوبیِ یهودا و جنوب یَرْحَمْئیلیان و به جنوب قینیان.

۱۱ و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جَتّ بیایند، زیرا گفت: مبادا دربارهٔ ما خبر آورده، بگویند که داود چنین کرده است.» و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.

۱۲ و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: خویشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بندهٔ من خواهد بود.

۲۸

۱ و واقع شد در آن ایّام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقابله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقیناً بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.

۲ داود به اخیش گفت: به تحقیق خواهی دانست که بندهٔ تو چه خواهد کرد. اخیش به داود گفت: از این جهت تو را همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.

۳ و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاؤل تمامی اصحاب اجنّه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود.

۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شُونیم اردو زدند، و شاؤل تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جِلْبُوع اردو زدند.

۵ و چون شاؤل لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد.
۶ و شاؤل از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا.
۷ و شاؤل به خادمان خود گفت: زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسألت نمایم. خادمانش وی را گفتند: اینک زنی صاحب اجنّه در عَین دور می باشد.
۸ و شاؤل صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنّا اینکه به واسطهٔ جنّ برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برایم برآوری.
۹ آن زن وی را گفت: اینک آنچه شاؤل کرده است می دانی که چگونه اصحاب اجنّه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است. پس تو چرا برای جانم دام می گذاری تا مرا به قتل رسانی؟
۱۰ و شاؤل برای وی به یَهُوَه قسم خورده، گفت: به حیات یَهُوَه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.
۱۱ آن زن گفت: از برایت که را برآورم؟ او گفت: سموئیل را برای من برآور.
۱۲ و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاؤل را خطاب کرده، گفت: برای چه مرا فریب دادی، زیرا تو شاؤل هستی؟
۱۳ پادشاه وی را گفت: مترس! چه دیدی؟ آن زن درجواب شاؤل گفت: خدایی را می بینم که از زمین برمی آید.
۱۴ او وی را گفت: صورت او چگونه است؟ زن گفت: مردی پیر برمی آید و به ردایی ملبَس است.» پس شاؤل دانست که سموئیل است و رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.
۱۵ و سموئیل به شاؤل گفت: چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی؟ شاؤل گفت: در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطهٔ انبیا و نه به خوابها دیگرجواب می دهد. لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.
۱۶ سموئیل گفت: پس چرا از من سؤال می نمایی؟ و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.
۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است.
۱۸ چونکه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عَمالیق به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است.
۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.
۲۰ و شاؤل فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت.
۲۱ و چون آن زن نزد شاؤل آمده، دید که بسیار پریشان حال است، وی را گفت: اینک کنیزت آواز تو را شنیدم و جانم رابه دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم.
۲۲ پس حال تمنا اینکه تو نیز آواز کنیز خود بشنوی تا لقمه ای به حضورت بگذارم و بخوری و تا قوت یافته، به راه خود بروی.
۲۳ اما او انکار نموده، گفت: نمی خورم. لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست.
۲۴ و آن زن گوساله ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت.
۲۵ و آنها را نزد شاؤل و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

۲۹

۱ و فلسطینیان همهٔ لشکرهای خود را در اَفیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمه ای که در یَزْرَعیل است، فرود آمدند.
۲ و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها می گذاشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنبالهٔ ایشان می گذشتند.
۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که این عبرانیان کیستند؟ و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: مگر این داود، بندهٔ شاؤل، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این روزها یا سالها بوده است؟ و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.
۴ اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود؛ زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند؟ آیا نه با سرهای این مردمان؟
۵ آیا این داود نیست که دربارهٔ او با یکدیگر رقص کرده، می سراییدند و می گفتند شاؤل هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.»
۶ آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: به حیات یَهُوَه قسم که تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد؛ زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده ام. لیکن در نظر سرداران پسند نیستی.
۷ پس الآن برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.
۸ و داود به اخیش گفت: چه کرده ام و از روزی که به حضور تو بوده ام تا امروز در بنده ات چه یافته ای تا آنکه به جنگ نیایم و تا دشمنان آقایم پادشاه جنگ ننمایم؟

۹ اخیش در جواب داود گفت: می دانم که تو در نظر من مثل فرشتهٔ خدا نیکو هستی. لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید.
۱۰ پس الحال بامدادان با بندگان آقایت که همراه تو آمدند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.
۱۱ پس داود با کسان خود صبح زود بر خاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند. و فلسطینیان به یَزْرَعیل برآمدند.

۳۰

۱ و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صِقْلَغ رسیدند که عَمالَقَه بر جنوب و بر صِقْلَغ هجوم آورده بودند، و صِقْلَع را زده آن را به آتش سوزانیده بودند.
۲ و زنان و همهٔ کسانی را که در آن بودند، از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچ کس را نکشده، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند.
۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند.
۴ پس داود و قومی که همراهش بودند، آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند.
۵ و دو زن داود اَخینوعَم یَزْرَعِیلیّه و اَبیجایل، زن نابال کَرْمَلی، اسیر شده بودند.
۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود. اما داود خویشتن را از یَهُوَه، خدای خود، تقویت نمود.
۷ و داود به اَبْیاتارِکاهن، پسر اَخیمَلَک گفت: ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داود آورد.
۸ و داود از خداوند سؤال نموده، گفت: اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهم رسید؟ او وی را گفت: تعاقب نما زیراکه به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.
۹ پس داود و ششصد نفرکه همراهش بودند روانه شده، به وادی بَسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند.
۱۰ و داود با چهار صد نفر تعاقب نمود و دویست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بَسور نتوانستند گذشت.
۱۱ پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند.
۱۲ و پاره ای از قرص انجیر و در قرص کشمش به او دادند؛ و چون خورد روحش به وی بازگشت، زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود؛
۱۳ و داود او را گفت: از آن که هستی و از کجا می باشی؟ او گفت: من جوان مصری و بندهٔ شخص عمالیقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار شده ام.
۱۴ ما به جنوب کَریتیان و بر ملک یهودا و بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صِقْلَع را به آتش سوزانیدنم.
۱۵ داود وی را گفت: آیا مرا به آن گرون خواهی رسید؟ او گفت: برای من به خدای قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقایم تسلیم کنی؛ پس تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.
۱۶ و چون او را به آنجا رسایند بر روی تمامی زمین منتشر شده، می خوردند و می نوشیدند و بزم می کردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند.
۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهار صد مرد که بر شتران سوار شده، گریختند.
۱۸ و داود هر چه عَمالَقَه گرفته بودند، باز گرفت و داود دو زن خود را باز گرفت.
۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همهٔ چیزهای که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد.
۲۰ و داود همهٔ گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگر راندند و گفتند این است غنیمت داود.
۲۱ و داود نزد آن دویست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بَسور واگذاشته بودندآمد، و ایشان به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند. و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید.
۲۲ اما جمیع کسان شریر و مردان بَلیّعال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.
۲۳ لیکن داودگفت: ای برادرانم چنین مکنید، چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است.
۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد؟ زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می مانند، مثل قسمت آنانی که به جنگ می روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.
۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.

۲۶ و چون داود به صِقْلَغ رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: اینک هدیه ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست،

۲۷ برای اهل بیت ئیل و اهل راموت جنوبی واهل یَتّیر؛

۲۸ و برای اهل عَرُوعیر و اهل سِفْموت و اهل اَشْتَموع؛

۲۹ و برای اهل راکال و اهل شهرهای یَرْحَمْئیلیان و اهل شهرهای قینیان؛

۳۰ و برای اهل حُرْما و برای اخل کورعاشان و اخل عَتاق؛

۳۱ و برای اهل حَبْرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت می کردند.

۳۱

۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند.

۲ و فلسطینیان، شاؤل و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و مَلْکیشُوع پسران شاؤل را کشتند.

۳ و جنگ بر شاؤل سخت شد، و تیر اندازان دور او را گرفتند و به سبب تیر اندازان به غایت دلتنگ گردید.

۴ و شاؤل به سلاحدار خود گفت: شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر، مبادا نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیراکه بسیار در ترس بود. پس شاؤل شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

۵ و هنگامی که سلاحدارش شاؤل را دید که مرده است، او نیز شمشیر خود افتاده، با او بمرد.

۶ پس شاؤل و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند.

۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدندکه مردان اسرائیل فرار کرده اند و شاؤل و پسرانش مرده اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

۸ و در فردای آنروز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاؤل و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند.

۹ پس سر او را بریدند و اسلحه اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه های خود و به قوم مژده برسانند.

۱۰ و اسلحه او را در خانهٔ عَشْتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند.

۱۱ و چون ساکنان یابیش جِلْعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاؤل کرده بودند شنیدند،

۱۲ جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاؤل و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سورانیدند،

۱۳ و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

کتاب دوم سموئیل

۱

۱ و بعد وفات شاؤل و مراجعت داود از مقاتلهٔ عَمالَقَه، واقع شد که داود دو روز در صِقْلَغ توقف نمود.

۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاؤل با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاد، تعظیم نمود.

۳ و داود وی را گفت: از کجا آمدی؟ اودر جواب گفت: از لشکراسرائیل فرار کرده ام.

۴ داود وی را گفت: مرا خبر بده که کار چگونه شده است. او گفت: قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مُردند، و هم شاؤل و پسرش، یوناتان، مُردند.

۵ پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: چگونه دانستی که شاؤل و پسرش یوناتان مرده اند.

۶ و جوانی که او را مخبر ساخته بود ، گفت: اتفاقاً مرا در کوه جِلْبُوع گذر افتاد و اینک شاؤل بر نیزه خود تکیه می نمود، و اینک ارابه ها و سواران او را به سختی تعاقب می کردند.

۷ و به عقب نگریسته، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیّک.

۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عمالیقی هستم.

۹ او به من گفت: تمنّا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا درگرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است.

۱۰ پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقایم آوردم.

۱۱ آنگاه داود جامهٔ خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند.

۱۲ و برای شاؤل و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند.

۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: تو از کجا هستی؟ او گفت: من پسر مرد غریب عمالیقی هستم.

۱۴ داود وی را گفت: چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟

۱۵ آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش. پس او را زد که مرد.

۱۶ و داود او را گفت: خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.

۱۷ و داود این مرثیه را دربارهٔ شاؤل و پسرش یوناتان انشا کرد.

۱۸ و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سِفْر یاشَر مکتوب است:

۱۹ زیبایی تو ای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند!

۲۰ در جَتّ اطلاع ندهید و در کوچه های اَشْقَلُون خبر مرسانید، مبادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبادا دختران نامختونان وجد نمایند.

۲۱ ای کوههای جِلْبُوع، شبنم و باران بر شما نبارد، و نه از کشتزارهایت هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد، سپر شاؤل که گویا به روغن مسح نشده بود.

۲۲ از خون کشتگان و از پیه جباران، کَمان یوناتان برنگردید و شمشیر شاؤل تهی برنگشت.

۲۳ شاؤل و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند، و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابها تیزپرتر و از شیران تواناتر بودند.

۲۴ ای دختران اسرائیل برای شاؤل گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس ملبس می ساخت و زیورهای طلا بر لباس شما می گذاشت.

۲۵ شجاعان در معرض جنگ چگونه افتادند! ای یوناتان بر مکان های بلند خود کُشته شدی.

۲۶ ای برادر من یوناتان برای تو دلتنگ شده ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود.

۲۷ جبّران چگونه افتادند و چگونه اسلحهٔ جنگ تلف شد!»

۲

۱ و بعد از آن واقع شد که داود از خداوند سؤال نموده، گفت: آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟ خداوند وی را گفت: برآی. داود گفت: کجا برآیم؟ گفت: به حَبْرُون.

۲ پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز اَخینوعَمِ یَزْرَعیلیّه و اَبیجایَل زن نابال کَرْمَلی.

۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی بُرد، و در شهرهای حَبْرُون ساکن شدند.

۴ و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا بر خاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبرداده، گفتند که اهل یابیش جِلْعاد بودند که شاؤل را دفن کردند.

۵ پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جِلْعاد فرستاده، به ایشان گفت: شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاؤل نمودید و او را دفن کردید.

۶ و الآن خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید.

۷ و حال دستهای شما قوّی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاؤل مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.

۸ اما اَبْنیر بن نیر سردار لشکر شاؤل، اِیشْبُوشَت بن شاؤل را گرفته، او را به مَحْنایِم بُرد.

۹ و او را بر جِلْعاد و بر آشوریان و بر یِزْرَعیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت.

۱۰ و اِیشْبُوشَت بن شاؤل هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند.

۱۱ و عدد ایّامی که داود در حَبْرُون بر خاندان یهودا سلطنت نمود، هفت سال و شش ماه بود.

۱۲ و اَبْنیر بن نیر و بندگان اِیشْبُوشَت بن شاؤل از مَحْنایِم به جِبْعُون بیرون آمدند.

۱۳ و یوآب بن صَرُویَه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جِبْعُون با آنها ملتقی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند.

۱۴ و اَبْنیر به یوآب گفت: الآن جوانان برخیزند و در حضور ما بازی کنند.» یوآب گفت: برخیزید.

۱۵ پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای اِیشْبُوشَت بن شاؤل و دوازده نفر از بندگان داود.

۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جِبْعُون است، حَلْقَت هضصّوُریم نامیدند.

۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و اَبْنیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منهزم شدند.

۱۸ و سه پسر صَرُویَه، یوآب و اَبیشای و عَسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال برّی سبک پا بود.

۱۹ و عسائیل، اَبْنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب اَبْنیر انحراف نورزید.

۲۰ و اَبْنیر به عقب نگریسته، گفت: آیا تو عَسائیل هستی، گفت: من هستم.

۲۱ اَبْنیر وی را گفت: به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحهٔ او را بردار. اما عَسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد.

۲۲ پس اَبْنیر بار دیگر به عسائیل گفت: از عقب من برگرد. چرا تو را به زمین بزنم؟ پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم؟

۲۳ و چون نخواست که برگردد، اَبْنیر او را به مُؤخَّر نیزهٔ خود به شکمش زد که سر نیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مُرد. و هرکس که به مکان افتادن و مُردن عَسائیل رسید، ایستاد.

۲۴ اما یوآب و ابیشای، اَبْنیر را تعاقب کردند و ایشان به تَلّ اَمَّه که به مقابل جیح در راه بیابان جِبْعُون است رسیدند، آفتاب فرو رفت.

۲۵ و بنی بنیامین بر عقب اَبْنیر جمع شده، یک گروه شدند، و بر سر یک تل ایستادند.

۲۶ و اَبْنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.

۲۷ یوآب در جواب گفت: به خدای قَسَم اگر سخن نگفته بودی، هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود بر می گشتند.

۲۸ پس یوآب کَرِنّا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب ننمودند و دیگر جنگ نکردند.

۲۹ و اَبْنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عَرَبَه رفته، از اُرْدُن عبور کردند و از تمامی بِتْرون گذشته، به مَحْنایِم رسیدند.

۳۰ و یوآب از عقب اَبْنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.

۳۱ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان اَبْنیر را زدند که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند.

۳۲ و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یو آب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حَبْرُون رسیدند.

۳

۱ و جنگ در میان خاندان شاؤل و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوّت می گرفت و خاندان شاؤل روز به روز ضعیف می شدند.

۲ و برای داود در حَبْرُون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عَمّون، از اَخینوعَم یَزْرَعیلیّه بود.

۳ و دومیش، کیلاب، از اَبیجایَل، زن نابال کَرْمَلی، و سومی، اَبْشالُوم، پسر مَعْکَه، دختر تَلْمای پادشاه جَشُور.

۴ و چهارم اَرُونیّا، پسر حَجِّیت، و پنجم شَفَطْیل پسر اَبیطال،

۵ و ششم، یِتْرَعام از عَجْلَه، زن داود. اینان برای داود در حَبْرُون زاییده شدند.
۶ و هنگامی که جنگ درمیان خاندان شاؤل و خاندان داود می بود، اَبْنیر، خاندان شاؤل را تقویت می نمود.
۷ و شاؤل را کنیزی مسمّی به رِصْفَه دختر اَیَّه بود. و اِیشْبُوشَت به اَبْنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم در آمدی؟
۸ و خشم اَبْنیر به سبب سخن اِیشْبُوشَت بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم؟ و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاؤل، و برادرانش و اصحابش احسان نموده ام و تو را به دست داود تسلیم نکرده ام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد می دهی؟
۹ خدا مثل این و زیاده از این به اَبْنیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم.
۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاؤل نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بئرشبع پایدار گردانم.
۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب اَبْنیر سخنی گوید زیرا که از او می ترسید.
۱۲ پس اَبْنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: این زمین مال کیست؟ و گفت تو با من عهد ببند و اینک دست من با تو عهد خواهد بست ولیکن یک چیز از تو می طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاؤل را بیاوری.
۱۴ پس داود رسولان نزد اِیشْبُوشَت بن شاؤل فرستاده، گفت: زن من، میکال راکه برای خود به صد قلفهٔ فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.
۱۵ پس ایشْبُوشَت فرستاده، او را نزد شوهرش فَلْطئیل بن لایَش گرفت.
۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می کرد. پس اَبْنیر وی را گفت: برگشته، برو. و او برگشت.
۱۷ و اَبْنیر با مشایخ اسرائیل تکلّم نموده، گفت: قبل از این داود را می طلبیدید تا بر شما پادشاهی کند.
۱۸ پس الآن این را به انجام برسانید زیرا خداوند دربارهٔ داود گفته است که به وسیلهٔ بندهٔ خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهم داد.
۱۹ و اَبْنیر به گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و اَبْنیر هم به حَبْرَون رفت تا آنچه را که درنظر اسرائیل و درنظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید.
۲۰ پس اَبْنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حَبْرُون آمد و داود به جهت اَبْنیر و رفقایش یافتی برپا کرد.
۲۱ و اَبْنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت می خواهد، سلطنت نمایی.» پس داود اَبْنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت.
۲۲ و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی باز آمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و اَبْنیر با داود در حَبْرُون نبود زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود.
۲۳ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «اَبْنیر بن نیر نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.
۲۴ پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: چه کردی! اینک اَبْنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟
۲۵ اَبْنیر بن نیر را می دانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می کنی، دریافت کند.
۲۶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب اَبْنیر فرستاد که او را از چشمهٔ سِیرَه باز آوردند. اما داود ندانست.
۲۷ و چون اَبْنیر به حَبْرُون برگشت، یوآب او را درمیان دروازه به کنار کشید تا با او خُفیهً سخن گوید و به سبب خون برادرش عَسائیل به شکم او زد که مرد.
۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید،گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون اَبْنیربن نیر تا به ابد بریّ هستیم.
۲۹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی که جَرَیان و برص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.
۳۰ و یوآب و برادرش ابیشای، اَبْنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عَسائیل را در جِبْعُون در جنگ کشته بود.
۳۱ و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: جامهٔ خود را بدرید و پلاس بپوشید و برای اَبْنیر نوحه کنید. و داود پادشاه در عقب جنازه رفت.
۳۲ و اَبْنیر را در حَبْرُون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر اَبْنیر مرثیّه خوانده، گفت: «آیا باید اَبْنیر بمیرد به طوری که شخص احمق می میرد؟
۳۴ دستهای تو بسته نشد و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی که پیش شریران افتاده باشد، افتادی. پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند.
۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود، آمدند تا داود را نان بخورانند اما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر بیش از غروب آفتاب بچَشَم.

۳۶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هرچه پادشاه می کرد، در نظر تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن اَبْنیر بن نیر از پادشاه نبود.

۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: آیا نمی دانید که سَروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟

۳۹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده ام، ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صَرُویَه از من تواناترند. خداوند عامل شرارت را برحسب شرارتش جزا دهد.

۴

۱ و چون پسر شاؤل شنید که اَبْنیر در حَبْرُون مرده است، دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند.

۲ و پسر شاؤل دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بَعْنَه و اسم دیگری دیکاب بود، پسران رِمُّون بَئیرُوتی از بنی بنیامین، زیرا که بَئیرُوت با بنیامین محسوب بود.

۳ و بَئیرُوتیان به جِتّایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند.

۴ و یوناتان پسر شاؤل را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاؤل و یوناتان از یَزْرَعیل، پنج ساله بود، و دایه اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل می نمود، او افتاد و لنگ شده و اسمش مَفِیبوشَت بود.

۵ و ریکاب و بَعْنَه، پسران رمّون بَئیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانهٔ اِیشْبُوشَت داخل شدند و او به خواب ظهر بود.

۶ پس به بهانه ای که گندم بگیرند، درمیان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرس بَعْنَه فرار کردند.

۷ و چون به خانه داخل شدند و او بر بسترش در خوابگاه خود می خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند. سرش را گرفته، از راه عَرَبَه تمامی شب کوچ کردند.

۸ و سر اِیشْبوُشَت را نزد داود به حَبْرُون آورده، به پادشاه گفتند: اینک سر دشمنت، اِشْبُوشَت، پسر شاؤل، که قصد جان تو می داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاؤل و ذریّه اش کشیده است.

۹ و داود ریکاب و برادرش بَعْنَه، پسران رَمّون بَئیرُوتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تنگی فدیه داده است،

۱۰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاؤل مرده است و گمان می برد که بشارت می آورد، او را گرفته، در صِقْلَغ کشتم، این اجرت بشارت بود که به او دادم.

۱۱ پس چند مرتبه زیاده چون مردان شریر، شخص صالح را در خانه اش بر بسترش بکشد، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم و شما را از زمین هلاک نسازم؟

۱۲ پس داود خادمان خود را امر فرموده که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر بِرْکه حَبْرُون آویختند. اما سر اِیشْبُوشَت را گرفته در قبر اَبْنیر در حَبْرُون دفن کردند.

۵

۱ و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حِبْرُون آمدند و متکلم شده، گفتند: «اینک ما استخوان و گوشت تو هستیم.

۲ و قبل از این نیز چون شاؤل برما سلطنت می نمود، تو بودی که اسرائیل را بیرون می بردی و اندرون می آوردی. و خداوند تورا گفت که تو قدم من، اسرائیل را رعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.

۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حَبْرُون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.

۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، چهل سال سلطنت نمود؛

۵ هفت سال و شش ماه در حَبْرُون بر یهودا سلطنت نمود، و سی سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

۶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابلهٔ یبوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت. و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گمان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد.

۷ و داود قلعهٔ صهیون را گرفت که همان شهر داود است.

۸ و در آن روز داود گفت: «هرکه یبوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبغوض جان هستند، بزند. بنابراین می گویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد.

۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن شهر داود نامید، و داود به اطراف مِلُّو و اندرونش عمارت ساخت.

۱۰ و داود ترقّی کرده، بزرگ می شد و یَهُوَه، خدای صبایوت، با وی می بود.

۱۱ و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانه ای بنا نمودند.

۱۲ پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل بر افراشته است.

۱۳ و بعد او آمدن داود از حَبْرُون، کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند.

۱۴ و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شَمُّوع و شُوباب و ناتان و سلیمان،

۱۵ و یِبْجار و اَلیشُوع و نافَج و یافیع،

۱۶ و اَلیشَمَع و اَلیداع و اَلیفَلَط.

۱۷ و چون فلسطینیان شنیدند که داود رابه پادشاهی اسرائیل مسح نمودند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند. و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد.

۱۸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیلن منتشر شدند.

۱۹ و داود از خداوند سؤال نموده، گفت: «آیا به مقابلهٔ فلسطینیان برآیم و ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟ خداوند به داود گفت: برو زیرا که فلسطینیان را البته به دست تو خواهم داد.

۲۰ و داو د به بَعْل فَراصیم آمد و داود ایشان را در آنجا شکست داده، گفت: خداوند دشمنانم را از حضور من رخنه کرد مثل رخنهٔ آبها.» بنابراین آن مکان را بَعْل فَراصیم نام نهادند.

۲۱ و بتهای خود را در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها را برداشتند.

۲۲ و فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.

۲۳ و چون داود از خداوند سؤال نمود، گفت: برمیا، بلکه از عقب ایشان دور زده، پیش درختان توت بر ایشان حمله آور،

۲۴ و چون آواز صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.

۲۵ پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان را از جِبْعه تا جازر شکست داد.

۶

۱ و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد.

۲ و داود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بَعْلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یَهُوَه صبایوت که بر کروبیان نشسته است، مسمّی می باشد، از آنجا بیاورند.

۳ تابوت خدا را بر ارابه های نو گذاشتند و آن را از خانه ابیناراب که در جِبْعه است، برداشتند، و عُزَّه و اَخیُو، پسران اَبیناداب، ارابهٔ نو را راندند.

۴ و آن را از خانهٔ ابیناداب که در جِبْعه است، با تابوت خدا آوردند و اخیو پیش تابوت می رفت.

۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رَباب و دفّ و دُهُل و سنجها به حضور خداوند بازی می کردند.

۶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند، عُزُّه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوان می لغزیدند.

۷ پس غضب خداوند بر عُزُّه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد.

۸ و داود غمگین شد زیرا خداوند در عُزُّه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارَص عُزُّه نام نهاد.

۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که «تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید؟

۱۰ و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود داود بیاورد. پس داود آن را به خانهٔ عُوْبید اَدوم جَتّی برگردانید.

۱۱ و تابوت خداوند در خانهٔ عُوبید اَدوم جَتّی سه ماه ماند؛ و خداوند عوبید اَدوم و تمامی خاندانش را برکت داد.

۱۲ و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که «خداوند خانهٔ عوبید اَدوم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است.» پس داود رفت و تابوت را از خانهٔ عوبید ادوم به شهر داود به شادمانی آورد.

۱۳ و چون برندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوان و پرواریها ذبح نمودند.

۱۴ و داود با تمامی قوّت خود به حضور خداوند رقص می کرد، و داود به ایفود کتان ملبس بود.

۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کَرِنّا آوردند.

۱۶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود می شد، میکال دختر شاؤل از پنجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جستجو و رقص می کند؛ پس او را در دل خود حقیر شمرد.

۱۷ و تابوت خداوند را در آورده، آن را در مکانش در میان خیمه ای که داود برایش برپا داشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید.

۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یَهُوَه صبایوت برکت داد.

۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هریکی یک گردهٔ نان و یک پارهٔ گوشت و یک قرص کشمش بخشید. پس تمامی قوم هر یکی به خانهٔ خود رفتند.

۲۰ اما داود برگشت تا اهل خانهٔ خود را برکت دهد. و میکال دختر شاؤل به استقبال داود بیرون آمده، گفت: پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سُفَها خود را برهنه می کند.

۲۱ و داود میکال گفت: «به حضور خداوند مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد؛ از این جهت به حضور خداوند بازی کردم.

۲۲ و از این نیز خود را زیاده حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد؛ لیکن درنظر کنیزانی که دربارهٔ آنها سخن گفتی، معظّم خواهم بود.

۲۳ و میکال دختر شاؤل را تا روز وفاتش اولاد نشد.

۷

۱ و واقع شد چون پادشاه در خانهٔ خود نشسته، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود،

۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: الآن مرا می بینی که در خانهٔ سرو آزاد ساکن می باشم، و تابوت خدا درمیان پرده ها ساکن است.

۳ ناتان به پادشاه گفت: بیا و هر آنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.

۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت:

۵ برو و به بندهٔ من داود بگو، خداوند چنین می گوید: آیا تو خانه ای برای سکونت من بنا می کنی؟

۶ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه ای ساکن نشده ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده ام.

۷ و به هرجایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟

۸ و حال به بندهٔ من، داود چنین بگو که یَهُوَه صبایوت چنین می گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی.

۹ و هرجایی که می رفتی من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم.

۱۰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند.

۱۱ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم. و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم؛ و خداوند تو را خبر می دهد که خداوند برای تو خانه ای بنا خواهد نمود.

۱۲ زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریّت تو را که از صُلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدارخواهم نمود.

۱۳ او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.

۱۴ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تأدیب خواهم نمود.

۱۵ ولیکن زحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاؤل دور کردم که او را ازحضور تو رد ساختم.

۱۶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد استوار خواهد ماند.

۱۷ برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیا ناتان به داود تکلم نمود.

۱۸ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یَهُوَه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟

۱۹ و این نیز در نظر تو ای خداوند یَهُوَه امر قلیل نمود زیرا که دربارهٔ خانهٔ بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این ای خداوند یَهُوَه عادت بنی آدم است؟

۲۰ و داود دیگر به تو چه تواند گفت زیرا که تو ای خداوند یَهُوَه، بندهٔ خود را می شناسی،

۲۱ و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بندهٔ خود را تعلیم دهی.

۲۲ بنابرین ای یَهُوَه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیده ایم، مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست.

۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل کدام یک اُمّت بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتها و خدایان ایشان فدیه دادی.

۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو ای یَهُوَه، خدای ایشان شدی.

۲۵ و الآن ای یَهُوَه خدا، کلامی را که دربارهٔ بندهٔ خود و خانه اش گفتی تا به ابد استوار کن، و برحسب آنچه گفتی، عمل نما.

۲۶ و اسم تو تا به ابد معظّم بماند، تا گفته شود که یَهُوَه صبایوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.

۲۷ زیرا تو ای یَهُوَه صبایوت، خدای اسرائیل، به بندهٔ خود اعلان نموده، گفتی که برای تو خانه ای بنا خواهم نمود. بنابرین بندهٔ تو جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگوید.

۲۸ و الآن ای خداوند یَهُوَه، تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی را به بندهٔ خود وعده داده ای.

۲۹ و الآن احسان فرموده، خاندان بندهٔ خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یَهُوَه گفته ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.

۸

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمام اُمّ البلاد را از دست فلسطینیان گرفت.

۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی پیمود و دو ریسمان برای کشتن پیمود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتند. و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

۳ و داود، هَدَد عَزَربن رَحُوب، پادشاه صُوبَه را هنگامی که می رفت تا استیلای خود را نزد نهر باز به دست آورد شکست داد.

۴ و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای ارابه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت.

۵ و چون اَرامیان دمشق به مدد هَدَدعَزَر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از اَرامیان را بکُشت.

۶ و داود در اَرام دمشق قراولان گذاشت، و اَرامیان بندگان داود شده، هدایا می آوردند، و خداوند ، داود را در هر جا که می رفت، نصرت می داد.

۷ و داود سپرهای طلا را که برخادمان هَدَدعَزَر بود گرفته ، آنها را به اورشلیم آورد.

۸ و از باتَه و بیروتای شهرهای هَدَدعَزَر داود پادشاه، برنج از حد افزون گرفت.

۹ و چون تُوعِی، پادشاه حمات شنید که داود تمامی لشکر هَدَدعَزَر را شکست داده است،

۱۰ تُوعِی، یُورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هَدَدعَزَر جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هَدَدعَزَر با تُوعِی مقاتله می نمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد.

۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلایی که از جمیع امت هایی که شکست داده بود، وقف نموده بود،

۱۲ یعنی اَرام و موآب و بنی عَمّون و فلسطینیان و عَمالَقَه و از غنیمت هَدَدعَزَر بن رَحُوب پادشاه صوبه.

۱۳ و داود برای خویشتن تذکره ای برپا نمود هنگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از اَرامیان در وادی ملح مراجعت نمود.

۱۴ و در اَدوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی اَدوم قراولان گذاشته، جمیع ادومیان بندگان داود شدند. و خداوند، داود را هرجا که می رفت، نصرت می داد.

۱۵ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرا می داشت.

۱۶ و یوآب بن صَرُویَه سردار لشکر بود و یَهُو شافات بن اَخِیلُود وقایع نگار.

۱۷ و صادوق بن اَخیطوب و اَخیملک بن اَبیاتار، کاهن بودند و سرایا کاتب بود.

۱۸ و بنایاهو بن یَهُویاداع بر کریتیان و فلیتیان بود و پسران داود کاهن بودند.

۹

۱ و داود گفت: آیا از خاندان شاؤل کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟

۲ و از خاندان شاؤل خادمی مسمّی به صیبا بود؛ پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: آیا تو صیبا هستی؟

۳ پادشاه گفت: آیا تا به حال از خاندان شاؤل کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صبیا در جواب پادشاه گفت: یوناتان را تا به حال پسری لنگ باقی است.

۴ پادشاه از وی پرسید که او کجاست؟ صیبا به پادشاه گفت: اینک او در خانهٔ ماکیر بن عَمّیئیل در لُودَبار است.

۵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانهٔ ماکیر بن عَمیَئیل از لُودبار گرفت.

۶ پس مَفیبوشت بن یوناتان بن شاؤل نزد داود آمده، به روی در افتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: ای مفیبوشت! گفت: اینک بندهٔ تو.

۷ داود وی را گفت: مترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو البتّه احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاؤل را به تو رد خواهم کرد، و تو دائماً بر سفرهٔ من نان خواهی خورد.

۸ پس اوتعظیم کرده، گفت که بندهٔ تو چیست که بر سگِ مرده ای مثلِ من التفات نمایی؟

۹ و پادشاه صیبا، بندهٔ شاؤل را خوانده، گفت: آنچه را که مال شاؤل و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم.

۱۰ و تو و پسرانت و بندگانت به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقایت همیشه بر سفرهٔ من خواهد خورد. و صبیا به پادشاه گفت: موافق هر آنچه آقایم پادشاه به بنده اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود. پادشاه گفت که مفیبوشت بر سفرهٔ من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد.

۱۲ و مفیبوشت را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانهٔ صیبا بندهٔ مفیبوشت بودند.

۱۳ پس مفیبوشت در اورشلیم ساکن شد زیراکه همیشه بر سفرهٔ پادشاه می خورد و از هر دو پا لنگ بود.

۱۰

۱ و بعد او آن واقع شد که پادشاه بنی عَمّون، مُرد و پسرش، حانون، در جایش سلطنت نمود.

۲ و داود گفت: به حانون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد. پس داود فرستاد تا او را به واسطهٔ خادمانش دربارهٔ پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عَمّون آمدند.

۳ و سروران بنی عَمّون به آقای خود حانون گفتند: آیا گمان می بری که برای تکریم پدر توست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است؟ آیا داود خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهر را تفحّص و تجسّس نموده، آن رامنهدم سازد؟

۴ پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد.

۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیراکه ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در اریحا بمانید تا ریشهای شما در آید و بعد از آن برگردید.»

۶ و چون بنی عَمّون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عَمّون فرستاده، بیست هزار پیاده از اَرامیان بیت رَحُوب و اَرمیان صُوبَه و پادشاه مَعْکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند.

۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.

۸ و بنی عَمّون بیرون آمده، نزد دهنهٔ دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند؛ و اَرامیان صُوبَه و رَحُوب و مردان طوب و مَعْکه در صحرا علیحده بودند.

۹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل اَرامیان صف آرایی نمود.

۱۰ و بقیهٔ قوم را به دست برادرش ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عَمّون صف آرایی کند.

۱۱ و گفت: اگر اَرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عَمّون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.

۱۲ دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه را که درنظرش پسندآید بکند.

۱۳ پس یوآب و قومی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با اَرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور ابیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابلهٔ بنی عَمّون برگشته، به اورشلیم آمد.

۱۵ و چون اَرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته اند، با هم جمع شدند.

۱۶ و هَدَدعَزَر فرستاده، اَرمیان راکه به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلام آمدند، و شوبَک، سردار لشکر هَدَدعَزَر، پیشوای ایشان بود.

۱۷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده از اُرْدُن عبورکرد و به حیلام آمد، و اَرمیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند.

۱۸ و اَرامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از اَرامیان، مردان هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را کشت و شُوبَکْ سردار را زد که در آنجا مرد.

۱۹ و چون جمیع پادشاهانی که بندهٔ هَدَدعَزَر بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بندهٔ ایشان شدند. و اَرمیان پس از آن از امداد بنی عَمّون ترسیدند.

۱۱

۱ و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که داود یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عَمّون را خراب کرده، رَبَّه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند.

۲ و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانهٔ پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند؛ و آن زن بسیار نیکو منظر بود.

۳ پس داود فرستاده، دربارهٔ زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بَتْشَبَع، دختر اَلِیعام، زن اُوریای حِتّی نیست؟

۴ و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و از او نجاست خود طاهر شده، به خانهٔ خود برگشت.

۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که «من حامله هستم.»

۶ پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریای حتّی را نزد من بفرست و یوآب، اُوریا را نزد داود فرستاد.

۷ و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی جنگ پرسید.

۸ و داود به اوریا گفت: به خانه ات برو و پایهای خود را بشو. پس اوریا از خانهٔ پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاد.

۹ اما اُوریا نزد در خانهٔ پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده، به خانهٔ خود نرفت.

۱۰ و داود را خبر داده، گفتند که اوریا به خانهٔ خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت: آیا تو از سفرنیامده ای؟ پس چرا به خانهٔ خود نرفته ای؟

۱۱ اوریا به داود عرض کرد که «تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقایم، یوآب، و بندگان آقایم بر روی خیمه نشستنند. و آیا من به خانهٔ خود بروم با اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قَسَم که این کار را نخواهم کرد.

۱۲ و داود به اوریا گفت: امروز نیز اینجا باش و فردا تورا روانه می کنم. پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند.

۱۳ و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانهٔ خود نرفت.

۱۴ و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد.

۱۵ و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در مقدمهٔ جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.

۱۶ و چون یوآب شهر را محاصره می کرد، اوریا را در مکانی که می دانست که مردان شجاع در آنجا می باشند، گذاشت.

۱۷ و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اَوریای حَتّی بمرد.

۱۸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع خبر داد.

۱۹ و قاصد را امر فرموده، گفت: چون از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی،

۲۰ اگر خشم پادشاه افرخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیا نمی دانستید که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟

۲۱ کیست که اَبیمَلَک بن یَربُوشت را کُشت؟ آیا زنی سنگ بالایین آسیابی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که بنده ات اوریای حِتّی مرده است.

۲۳ و قاصد به داود گفت که مردان بر ما غالب شده، در عقب ما به صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تا دهنهٔ دروازه تاختیم.

۲۴ و تیر اندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه و بندهٔ تو اوریای حتّی نیز مرده است.

۲۵ داود به قاصد گفت: به یوآب چنین بگو: این واقعه درنظر تو بد نیاید زیراکه شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را به خاطر جمعی بده.

۲۶ و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهرش ماتم گرفت.

۲۷ و چون ایّام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانهٔ خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید. اما کاری که داود کرده بود، درنظر خداوند ناپسند آمد.

۱۲

۱ و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر.

۲ و دولتمند را گوسفند و گاو، بی نهایت بسیار بود.

۳ و فقیر را جز یک ماده برهٔ کوچک که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی پسرانش بزرگ می شد؛ از خوراک وی می خورد و از کاسهٔ او می نوشید و در آغوشش می خوابید و برایش مثل دختر می بود.

۴ و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمده که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد؛ و برهٔ آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.

۵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است.

۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.

۷ ناتان به داود گفت: آن مرد تو هستی، و یَهُوَه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاؤل رهایی دادم.

۸ و خانهٔ آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می بود، چنین و چنان برای تو مزید می کردم.

۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظر وی عمل بد بجا آوردی. و اوریای حتّی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عَمّون به قتل رسانیدی؟

۱۰ پس حال شمشیر از خانهٔ تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریای حتّی را گرفتی تا زن تو باشد.

۱۱ خداوند چنین می گوید: اینک من از خانۀ خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، او درنظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید.

۱۲ زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و درنظر آفتاب خواهم نمود.

۱۳ و داود با ناتان گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد.

۱۴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده ای پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.

۱۵ پس ناتان به خانۀ خود رفت. و خداوند پسری را که زن اوریا برای داود زاییده بود، مبتلا ساخت که سخت بیمار شد.

۱۶ پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید.

۱۷ و مشایخ خانه اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد.

۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتنم و قول ما را نشنید؛ پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می شود.

۱۹ و چون داود دید که بندگانش با یکدیگر نجوی می کنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: آیا طفل مرده است؟ گفتند: مرده است.

۲۰ آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتن را شست و شو داده، تدهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانۀ خداوند رفت و عبادت نمود و به خانۀ خود آمد، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد.

۲۱ و خادمانش به وی گفتند: این چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟

۲۲ او گفت: وقتی که طفل زنده بود، روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند،

۲۳ اما الآن که مرده است، پس چرا من روزه بدارم؛ آیا می توانم دیگر بار او را باز بیاورم؟ من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.

۲۴ و داود زن خود بَتْشَبَع را تسلی داد و نزد وی در آمده، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست می داشت.

۲۵ و به دست ناتان نبی فرستاد و او را به خاطر خداوند یَدیدِیّا نام نهاد.

۲۶ و یوآب با رَبّۀ بنی عَمّون جنگ کرده، شهر پادشاه نشین را گرفت.

۲۷ و یوآب قاصدان نزد داود فرستاده، گفت که با ربّه جنگ کردم و شهر آنها را گرفتم.

۲۸ پس الآن بقیۀ قوم را جمع کن و در برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبادا من شهر را بگیرم و به اسم من نامیده شود.

۲۹ پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربّه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت.

۳۰ و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنۀ طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آنرا بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.

۳۱ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر ارّه ها و چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجر پزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عَمّون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

۱۳

۱ و بعد از این، واقع شد که آبشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمّی به تامار بود؛ و اَمْنُون، پسر داود، او را دوست می داشت.

۲ و اَمْنُون به سبب خواهر خود تامار چنان گرفتار شد که سخت بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر اَمْنُون دشوار آمد که با وی کار کند.

۳ و اَمْنُون رفیقی داشت که مسمّی به یُوناداب بن شَمْعی، برادر داود، بود؛ و یُوناداب مردی بسیار زیرک بود.

۴ و او وی را گفت: ای پسر پادشاه چرا روز به روز لاغر می شوی و مرا خبر نمی دهی؟ اَمْنُون وی را گفت که من تامار، خواهر برادر خود، اَبْشالوم را دوست می دارم.

۵ و یوناداب وی را گفت: بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنّا این که خواهر من تامار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم.

۶ پس اَمْنُون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، اَمْنُون به پادشاه گفت: تمنّا اینکه خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم.

۷ و داود نزد تامار به خانه اش فرستاده، گفت: الآن به خانۀ برادرت اَمْنُون برو و برایش طعام بساز.

۸ و تامار به خانۀ برادرخود، اَمْنُون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت.

۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردنْ ابا نمود و گفت: همه کس را از نزد من بیرون کنید. و همگان از نزد او بیرون رفتند.

۱۰ و اَمْنُون به تامار گفت: «خوراک را به اطاق بیاور تا از دست تو بخورم. و تامار قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، اَمْنُون، به اطاق آورد.

۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، با او گفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.
۱۲ او وی را گفت: «نی ای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود؛ این قباحت را به عمل میاور.
۱۳ اما من کجا ننگ خود را ببرم؟ و اما تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد. پس حال تمنّا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.
۱۴ لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زورآور شده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.
۱۵ آنگاه اَمْنُون با شدت بر وی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود؛ پس اَمْنُون وی را گفت: برخیز و برو.
۱۶ او وی را گفت: چنین مکن زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی، بدتر است از است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود.
۱۷ پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده، گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.
۱۸ و او جامهٔ رنگارنگ در برداشت زیراکه دختران باکرهٔ پادشاه به این گونه لباس، ملبس می شدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست.
۱۹ و تامار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامهٔ رنگارنگ که در بَرَش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می رفت، فریاد می نمود.
۲۰ و برادرش، اَبْشالوم، وی را گفت: «که آیا برادرت، اَمْنُون با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش. پس تامار در خانهٔ برادر خود، اَبْشالوم، در پریشان حالی ماند.
۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد.
۲۲ و اَبْشالوم به اَمْنُون سخنی نیک یا بد نگفت، زیرا که اَبْشالوم اَمْنُون را بغض می داشت، به علت اینکه خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود.
۲۳ و بعد از دو سال تمام، واقع شد که اَبْشالوم در بَعْل حاصور که نزد افرایم است، پشم برندگان داشت. و اَبْشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود.
۲۴ و اَبْشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: اینک حال، بندهٔ تو، پشم برندگان دارد. تمنّا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.
۲۵ پادشاه به ابشالوم گفت: نی ای پسرم، همهٔ ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم. و هرچند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید و او را برکت داد.
۲۶ و اَبْشالوم گفت: «پس تمنّا اینکه برادرم، اَمْنُون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: چرا با تو بیاید؟
۲۷ اما چون اَبْشالوم او را الحاح نمود، اَمْنُون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد.
۲۸ و اَبْشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: ملاحظه کنید که چون دل اَمْنُون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که اَمْنُون را بزنید، آنگاه او را بکشید، و مترسید. آیا من شما را امر نفرمودم؟ پس دلیر و شجاع باشید.
۲۹ و خادمان اَبْشالوم با اَمْنُون به طوری که اَبْشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هرکس به قاطر خود سوار شده، گریختند.
۳۰ و چون ایشان در راه می بودند، خبر به داود رسانیده، گفتند که «اَبْشالوم همهٔ پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.
۳۱ پس پادشاه برخاسته، جامهٔ خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگانش با جامهٔ دریده در اطرافش ایستاده بودند.
۳۲ اما یوناداب بن شَمْعی برادر داود متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده اند، زیرا که اَمْنُون تنها مرده است چونکه این، نزد اَبْشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود.
۳۳ و الآن آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده اند زیرا که اَمْنُون تنها مرده است.»
۳۴ و اَبْشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی می کرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوی کوه که در عقبش بود، می آمدند.
۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه می آیند. پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.
۳۶ و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند.
۳۷ و اَبْشالوم فرار کرده، نزد تَلْمای ابن عَمیهود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری می نمود.
۳۸ و اَبْشالوم فرار کرده، به جَشُور رفت و سه سال در آنجا ماند.
۳۹ و داود آرزو می داشت که نزد اَبْشالوم بیرون رود، زیرا دربارهٔ اَمْنُون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

۱۴

۱ و یوآب بن صَرُویَه فهمید که دل پادشاه به اَبْشالوم مایل است.

۲ پس یوآب به تقُوع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: تمنّا اینکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی.

۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی. پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.

۴ و چون زن تَقُوعیه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: ای پادشاه اعانت فرما.

۵ و پادشاه به او گفت: تو را چه شده است؟ عرض کرد: اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است.

۶ و کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا مخاصمه نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت.

۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می گویند قاتل برادر خود را بسپار تا او را به عوض جان برادرش که کشته است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین وا خواهند گذاشت.

۸ پادشاه به زن فرمود: به خانه ات برو و من درباره ات حکم خواهم نمود.

۹ و زن تَقُوعیه به پادشاه عرض کرد: ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.

۱۰ و پادشاه گفت: هر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.

۱۱ پس زن گفت: ای پادشاه، یَهُوَه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند. پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که مویی از سر پسرت به زمین نخواهد افتاد.

۱۲ پس زن گفت: مستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید. گفت: بگو.

۱۳ زن گفت: پس چرا دربارهٔ قوم خدا مثل این تدبیر کرده ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیر کار است، چونکه پادشاه آواره شدهٔ خود را باز نیاورده است.

۱۴ زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن را نتوان جمع کرد؛ و خدا جان را نمی گیرد بلکه تدبیرها می کند تنها آواره شده ای از او آواره نشود.

۱۵ و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود پادشاه آمدم، سبب این بود که خلقْ مرا ترسانیدند، کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید.

۱۶ زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می خواهد، برهاند.

۱۷ و کنیز تو فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشتهٔ خداست تا نیک و بد را تشخیص کند، و یَهُوَه، خدای تو همراه تو باشد.

۱۸ پس پادشاه در جواب زن فرمود: چیزی را که از تو سؤال می کنم، از من مخفی مدار. زن عرض کرد «آقایم پادشاه بفرماید.

۱۹ پادشاه گفت: آیا دست یوآب در همهٔ کار با تو نیست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچ کس یا چپ نمی تواند انحراف ورزد، زیراکه بندهٔ تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است.

۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بندهٔ تو، یوآب، این کار را کرده است. اما حکمت آقایم، مثل حکمت فرشتهٔ خدا می باشد تا هر چه بر روی زمین است، بداند.

۲۱ پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار را کرده ام، حال برو و اَبشالوم جوان را باز آور.

۲۲ آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: ای آقایم پادشاه امروز بنده ات می داند که در نظر تو التفات یافته ام چونکه پادشاه کار بندهٔ خود را به انجام رسانیده است.

۲۳ پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و اَبْشالوم را به اورشلیم باز آورد.

۲۴ و پادشاه فرمود که به خانهٔ خود برگردد و روی مرا نبیند. پس اَبْشالوم به خانهٔ خود رفت و روی پادشاه را ندید.

۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ممدوح مثل اَبْشالوم نبود که از کف پا تا فَرْقِ سرش در او عیبی نبود.

۲۶ و هنگامی که موی سر خود را می چید (زیرا آن را در آخر هر سال می چید، چونکه بر او سنگین می شد و از آن سبب آن را می چید)، موی سر خود را وزن نموده، دویست مثقال به وزن شاه می یافت.

۲۷ و برای اَبْشالوم سه پسر و یک دختر مسمّی به تامار زاییده شدند. و او دختری بسیار نیکو صورت بود.

۲۸ و اَبشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید.

۲۹ پس اَبْشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد اما نخواست که نزد وی بیاید و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید.

۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعهٔ یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جو دارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.

۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد اَبشالوم به خانه اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعهٔ مرا آتش زدند؟

۳۲ اَبْشالوم به یوآب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشور آمده ام؟ مرا بهتر می بود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گناهی در من باشد، مرا بکشند.
۳۳ پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او اَبْشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده، و پادشاه اَبْشالوم را بوسید.

۱۵

۱ و بعد از آن، واقع شد که اَبْشالوم ارابه های و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بدوند، مهیّا نمود.
۲ و ابشالوم صبح زود برخاسته، به کنارۀ راه دروازه می ایستاد، و هر کسی که دعوایی می داشت و نزد پادشاه به محاکمه می آمد، آبْشالوم او را خوانده، می گفت: تو از کدام شهر هستی؟ و او می گفت: بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.
۳ و اَبْشالوم او را می گفت: ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.
۴ و اَبْشالوم می گفت: کاش که در زمین داور می شدم و هر کس دعوایی یا مرافعه ای می داشت، نزد من می آمد و برای او انصاف می نمودم.
۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می نمود، دست خود را دراز کرده، او را می گرفت و می بوسید.
۶ و اَبْشالوم با همۀ اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری می آمدند، بدین منوال عمل می نمود. پس اَبْشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.
۷ و بعد او انقضای چهار سال، اَبْشالوم به پادشاه گفت: مستدعی اینکه بروم تا نذری را که برای خداوند در حَبْرُون کرده ام، وفا نمایم،
۸ زیرا که بنده ات وقتی که در جشور اَرام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا در اورشلیم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.
۹ پادشاه وی را گفت: به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حَبْرُون رفت.
۱۰ و اَبْشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: به مجرد شنیدن آواز کَرِنّا بگویید که اَبْشالوم در حَبْرُون پادشاه شده است.
۱۱ و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه اَبْشالوم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند.
۱۲ و اَبْشالوم اَخیتُوفَل جیلونی را که مُشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانی ها می گذرایند، طلبید و فتنه سخت شد. و قوم با اَبْشالوم روز به روز زیاده می شدند.
۱۳ و کسی نزد داود آمده، خبر داده، گفت که دلهای مردان اسرائیل در عقب اَبْشالوم گرویده است.
۱۴ و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: برخاسته، فرار کنیم والاّ ما را از اَبْشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شدیم مبادا او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیر بزند.
۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: اینک بندگانت حاضرند برای هر چه آقای ما پادشاه اختیار کند.
۱۶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که مُتعۀ او بودند، برای نگاه داشتن خانه وا گذاشت.
۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، در بیت مُرْحَق توقف نمودند.
۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذاشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جَتّیان، یعنی ششصد نفر که از جَتّ در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.
۱۹ و پادشاه به اِتّای جَتّی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیراکه تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده ای.
۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می روم به جایی که می روم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.
۲۱ و اِتّای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هر جایی که آقایم پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.
۲۲ و داود به اِتّای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اِتّای جَتّی با همۀ مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند.
۲۳ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند. و پادشاه از نهر قِدْرُون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.
۲۴ و اینک صادوق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ابیاتار قربانی می گذرانیدند.
۲۵ و پادشاه به صادوق گفت: تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن را و مسکن خود را به من نشان خواهد داد.
۲۶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضرم هرچه درنظرش پسند آید، به من عمل نماید.
۲۷ و پادشاه به صادوق کاهن گفت: آیا تو رایی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اَخیْمَعَص، پسر تو، و یوناتان، پسر ابیاتار، همراه شما باشند.

۲۸ بدانید که من در کناره های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا مخبر سازد.

۲۹ پس صادوق و ابیاتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانیده، در آنجا ماندند.

۳۰ و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می رفت، گریه می کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هر یک سر خود را پوشانیدند و گریه کنان می رفتند.

۳۱ و داود را خبر داده، گفتند: که اَخیْتُوفَل، یکی از فتنه انگیزان، با اَبْشالوم شده است. و داود گفت: ای خداوند، مشورت اَخیْتُوفَل را حماقت گردان.

۳۲ و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا را سجده می کنند رسید، اینک حُوشای اَرْکی با جامۀ دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.

۳۳ و داود وی را گفت: «اگر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد.

۳۴ اما اگر به شهر برگردی و به اَبْشالوم بگویی: ای پادشاه، من بندۀ تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بندۀ پدر تو بودم، الآن بندۀ تو خواهم بود. آنگاه مشورت اَخیتُوفل را برای من باطل خواهی گردانید و

۳۵ و آیا صادوق و ابیاتار کهنه اعلام نما.

۳۶ و اینک دو پسر ایشان اَخیمَعص، پسر صادوق و یوناتان، پسر ابیاتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می شنوید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.

۳۷ پس حُوشای، دوست داود، به شهر رفت و اَبْشالوم وارد اورشلیم شد.

۱۶

۱ و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مَفیبوشَت، با یک جفت الاغ آراسته که دویست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد.

۲ و پادشاه به صیبا گفت: از این چیزها چه مقصود داری؟ صیبا گفت: الاغها به جهت سوار شدن اهل خانۀ پادشاه و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.

۳ پادشاه گفت: اما پسر آقایت کجاست؟ صیبا به پادشاه عرض کرد: اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر می کند که امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر من را به من رد خواهند کرد.

۴ پادشاه به صیبا گفت: اینک کل مایملک مفیبوشت از مال توست. پس صیبا گفت: اظهار بندگی می نمایم ای آقایم پادشاه تمنّا اینکه در نظر تو التفات یابم.

۵ و چون داود پادشاه به بَحُوریم رسید، اینک شخصی از قبیلۀ خاندان شاؤل مسمی به شمْعی بن جیرا از آنجا بیرون آمد و چون می آمد، دشنام می داد.

۶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگها می انداخت، و تمامی قوم و جمیع شجاعان به طرف راست و چپ او بودند.

۷ و شَمْعی دشنام داده، چنین می گفت: دور شو، دور شو، ای مرد خون ریز و ای مرد بلّیعال!

۸ خداوند تمامی خون خاندان شاؤل را که در جایش سلطنت نمودی بر تو رد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو اَبْشالوم، تسلیم نموده است؛ و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده ای.

۹ و ابیشای ابن صَرُویَه به پادشاه گفت که چرا این سگ مرده، آقایم پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.

۱۰ پادشاه گفت: ای پسران صَرُویَه مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داود را دشنام بده. پس کیست که بگوید چرا این کار را می کنی؟

۱۱ و داود به ابیشای و به تمامی خادمان خود گفت: «اینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد؛ پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی؟ پس او را بگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است.

۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امروز به من می دهد، به من جزای نیکو دهد.

۱۳ پس داود و مردانش راه خود را پیش گرفتند. و اما شَمْعی در برابر ایشان به جانب کوه می رفت و چون می رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می انداخت و خاک به هوا می پاشید.

۱۴ و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند.

۱۵ و اما اَبْشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اَخیْتُوفَل همراهش بود.

۱۶ وچون حوشای اَرْکی، دوست داود نزد اَبْشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت:«پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!

۱۷ و اَبْشالوم به حوشای گفت: آیا مهربانی توبا دوست خود این است؟ چرا با دوست خود نرفتی؟

۱۸ و حوشای به اَبْشالوم گفت: «نی، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم برگزیده باشند، بندۀ او خواهم بود و نزد او خواهم ماند.

۱۹ ثانیاً که را می یابد خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.

۲۰ و اَبْشالوم به اَخیْتُوفَل گفت: شما مشورت کنید که چه باید بکنیم.

۲۱ و اَخیْتُوفَل به اَبْشالوم گفت که نزد مُتعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، درآی؛ و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده ای آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.

۲۲ پس خیمه ای بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و اَبْشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد مُتعه های پدرش درآمد.

۲۳ و مشورتی که اَخیْتُوفَل درآن روز ها می داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سؤال کند. و هر مشورتی که اَخیْتوفل هم به داود و هم به اَبْشالوم می داد، چنین می بود.

۱۷

۱ و اَخیتُوفَل به اَبْشالوم گفت: «مرا اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم.

۲ پس در حالتی که او خسته و دستهایش سست است، بر او رسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت.

۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می طلبی، مثل برگشتن همه است؛ پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.

۴ و این سخن در نظر ابشالوم و در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

۵ و ابشالوم گفت: «حوشای اَرْکی را نیز بخوانید تا بشنویم که او چه خواهد گفت.

۶ و چون حوشای نزد اَبْشالوم آمد، اَبْشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «اَخیْتُوَفل بدین مضمون گفته است؛ پس تو بگو که برحسب رای او عمل نماییم یا نه.

۷ حوشای به اَبْشالوم گفت: «مشورتی که اَخیَتُوفَل این مرتبه داده است، خوب نیست.

۸ و حوشای گفت: «می دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند؛ و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی ماند.

۹ اینک او الآن در حفره ای یا جای دیگر مخفی است. و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدا بیفتند، هرکس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع اَبْشالوم هستند، شکستی واقع شده است.

۱۰ و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می دانند که پدر تو جباری است و رفیقانش شجاع هستند.

۱۱ لهذا رأی من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بئر شبع که مثل ریگ کنارهٔ دریا بی شمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود.

۱۲ پس در مکانی که یافت می شود بر او خواهیم رسید، و مثل شبنمی که بر زمین می ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند.

۱۳ و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگْ ریزه ای هم در آن پیدا نشود.

۱۴ پس اَبْشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: مشورت حوشای اَرْکی از مشورت اَخیْتُوفَل بهتر است. زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اَخیْتُوفَل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر اَبْشالوم برساند.

۱۵ و حوشای به صادوق و ابیاتار کَهَنَه گفت: اَخیْتُوفَل و اَبْشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده ام.

۱۶ پس حال به زودی بفرستید و داود را اطلاع داده، گویید: امشب در کناره های بیابان توقف منما بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مبادا پادشاه و همهٔ کسانی که همراه وی می باشند، بلعیده شوند.»

۱۷ و یوناتان و اَخیمَعَص نزد عَین رُوجَل توقف می نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می آورد. و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می رسانیدند، زیرا نمی توانستند به شهر داخل شوند که مبادا خویشتن را ظاهر سازند.

۱۸ اما غلامی ایشان را دیده، به اَبْشالوم خبر داد. و هر دو ایشان به زودی رفته، به خانهٔ شخصی در بَحُوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند.

۱۹ و زن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنه اش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد.

۲۰ و خادمان اَبْشالوم نزد آن زن به خانه درآمده، گفتند: «اَخیمَعَص و یوناتان کجایند؟» زن به ایشان گفت: از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.

۲۱ و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه خبر دادند و به داود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اَخیْتُوفَل دربارهٔ شما چنین مشورت داده است.

۲۲ پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اُرْدُن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اُرْدُن عبور نکرده باشد.

۲۳ اما چون اَخیْتُوفَل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه اش رفت و برای خانهٔ خود تدارک دیده، خویشتن را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند.

۲۴ اما داود به مَحْنایِم آمد و اَبْشالوم از اُرْدُن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند.
۲۵ و اَبْشالوم، عَماسا پسر شخصی مسمّی به یِترای اسرائیلی بود که نزد اَبیجایَل، دختر ناحاش، خواهر صَرُویَه، مادر یوآب درآمده بود.
۲۶ پس اسرائیل و اَبْشالوم در زمین جِلْعاد اردو زدند.
۲۷ و واقع شد که چون داود به مَحْنایِم رسید، شُوبِیِ این ناحاش از رَبَّتِ بنی عَمّون و ماکیربن عَمِّیئیل از لُودَبار و بَرْزِلاّئی جِلْعادی از رُوجَلیم،
۲۸ بسترها و کاسه ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته،
۲۹ و عَسَل کَره و گوسفندان و پنیر گاو برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه می باشند.

۱۸

۱ و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده بر ایشان تعیین نمود.
۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به دست یوآب و ثلثی به دست ابیشای ابن صَرُویَه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اِتّای جَتّی. و پادشاه به قوم گفت: من نیز البته همراه شما می آیم.
۳ اما قوم گفتند: تو همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم، دربارهٔ ما فکر نخواهند کرد؛ و اگر نصف ما بمیریم، برای ما فکر نخواهند کرد؛ و اگر نصف ما بمیریم، برای ما فکر نخواهند کرد؛ و حال تو مثل ده هزار ما هستی. پس الآن بهتر این است که ما را از شهر امداد کنی.
۴ پادشاه به ایشان گفت: آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد. و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صده ها و هزاره ها بیرون رفتند.
۵ و پادشاه یوآب و ابیشای و اِتّای را امر فرموده، گفت: «به خاطر من بر اَبْشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون پادشاه جمیع سرداران را دربارهٔ اَبْشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.
۶ پس قوم به مقابلهٔ اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود.
۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند.
۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد؛ و در آن روز آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند.
۹ و اَبْشالوم به بندگان داود برخورد؛ و اَبْشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه های پیچیده شدهٔ بلوط بزرگی درآمد، و سر او درمیان بلوط گرفتار شد، به طوری که درمیان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگذشت.
۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: اینک اَبْشالوم را دیدم که درمیان درخت بلوط آویزان است.
۱۱ و یوآب به شخصی که او را خبر داده، گفت: هان تو دیده ای؟ پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره و کمربندی به تو می دادم.
۱۲ آن شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به دست من می رسید، دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی کردم، زیرا که پادشاه تو را و ابیشای و اِتّای را به سمع ما امر فرموده، گفت زنهار هر یکی از شما دربارهٔ اَبْشالوم جوان باحذر باشید.
۱۳ و الا بر جان خود ظلم می کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی ماند، و خودت به ضد من برمی خاستی.
۱۴ آنگاه یوآب گفت: نمی توانم با تو به اینطور تأخیر نمایم. پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل اَبْشالوم زد حینی که او هنوز درمیان بلوط زنده بود.
۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور اَبْشالوم را گرفته، او را زدند و کُشتند.
۱۶ و چون یوآب کَرِنّا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود.
۱۷ و اَبْشالوم را گرفته، او را در حفرهٔ بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او تودهٔ بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمهٔ خود فرار کردند.
۱۸ اما اَبْشالوم در حین حیات خود، بنایی را که در وادیِ مَلِک است برای خود بر پا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز یَدِ اَبْشالوم خوانده می شود.
۱۹ و اَخیمَعَص بن صادوق گفت: حال بروم و مژده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.
۲۰ یو آب اورا گفت: تو امروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امروز مژده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.
۲۱ و یوآب به کُوشَی گفت: برو از آنچه دیده ای به پادشاه خبر برسان. و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید.
۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: هر چه بشود، ملتمس اینکه من نیز در عقب کوشی بدوم. یوآب گفت: ای پسرم چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟
۲۳ گفت: هر چه بشود بدوم. او وی را گفت: «بدو» پس اَخیمَعَص به راه وادی دویده، از کَوشی سبقت جست.

۲۴ و داود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می دود.

۲۵ و دیده بان آواز بلند کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: اگر تنهاست، بشارت می آورد. و او می آمد و نزدیک می شد.

۲۶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که می دود و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: او نیز بشارت می آورد.

۲۷ و دیده بان گفت: دویدن اولی را می بینم که مثل دویدن اَخیمعَص بن صادوق است. پادشاه گفت: او مرد خوبی است و خبر خوب می آورد.

۲۸ و اَخیمَعَص ندا کرده، به پادشاه گفت: «سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده، گفت: یَهُوَه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقایم پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.

۲۹ و اَخیمَعَص در جواب گفت: چون یوآب، بندهٔ پادشاه و بندهٔ تو را فرستاد، هنگامهٔ عظیمی دیدم اما ندانستم که چه بود.

۳۰ و پادشاه گفت: بگرد و اینجا بایست. و او به آن طرف شده، بایستاد.

۳۱ و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: برای آقایم، پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امروز انتقام تو را از هر که با تو مقاومت می نمود، کشیده است.

۳۲ و پادشاه به کوشی گفت: آیا اَبْشالوم جوان به سلامت است؟ کوشی گفت: دشمنان آقایم، پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.

۳۳ پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالاخانهٔ دروازهٔ برآمد و می گریست و چون می رفت، چنین می گفت: ای پسرم اَبْشالوم! ای پسرم، ای پسرم، ابشالوم! کاش که به جای تو می مردم، ای ابشالوم، پسرم، ای پسر من!

۱۹

۱ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می کند و برای ابشالوم ماتم گرفته است.

۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل گشت، زیرا قوم شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است.

۳ و قوم مثل کسانی که از روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی خجالت دزدانه می آیند.

۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد که ای پسرم اَبْشالوم! ای پسرم اَبْشالوم! پسرم! ای پسر من!

۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: امروز روی تمامی بندگان خود را شرمنده ساختی که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنانت و جان متعه هایت را امروز نجات دادند.

۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محّبان خویش را بغض نمودی، زیراکه امروز ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچند و امروز فهمیدم که اگر ابشالوم زنده می ماند و جمیع ما امروز می مردیم، آنگاه درنظر تو پسند می آمد.

۷ و الآن برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به خداوند قسم می خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همهٔ بلایایی که از طفولیّت تا این وقت به تو رسیده است.

۸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است. و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند. بازگشت داود به اورشلیم و اسرائیلیان، هرکس به خیمهٔ خود فرار کرده بودند.

۹ و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، می گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رهانیده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب اَبْشالوم از زمین فرار کرده است.

۱۰ و اَبْشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است، پس الان شما چرا در باز آوردن پادشاه تأخیر می نمایید؟

۱۱ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کَهَنَه فرستاده، گفت: به مشایخ یهودا بگویید: شما چرا در باز آوردن پادشاه به خانه اش، آخر هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانه اش رسیده است.

۱۲ شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه آخر می باشید؟

۱۳ و به عماسا بگویید: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همهٔ اوقات به جای یوآب سردار لشکر، نباشی.

۱۴ پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که «تو و تمامی بندگانت برگردید.

۱۵ پس پادشاه برگشته، به اُرْدُن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اُرْدُن عبور دهند.

۱۶ و شَمْعی بن جیرای بنیامینی که از بَحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد.

۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبا، خادم خاندان شاؤل، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اُرْدُن عبور کردند.

۱۸ و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هرچه در نظرش پسند آید بجا آوردند. و چون پادشاه از اُرْدُن عبور کرد، شَمْعی ابن جیرا به حضور وی افتاد.

۱۹ و به پادشاه گفت: آقایم گناهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهم.

۲۰ زیرا که بندهٔ تو می داند که گناه کرده ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده ام و به استقبال آقایم، پادشاه، فرود شده ام.

۲۱ و ابیشای ابن صَرُویَه متوجه شده، گفت: آیا شَمْعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟

۲۲ اما داود گفت: ای پسران صَرُویَه، مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید؟ و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود؟ و آیا نمی دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟

۲۳ پس پادشاه به شَمْعی گفت: نخواهی مرد. و پادشاه برای وی قسم خورد.

۲۴ و مفیبوشت، پسر شاؤل، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامهٔ خود را شسته بود.

۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه وی را گفت: ای مفیبوشت چرا با من نیامدی؟

۲۶ او عرض کرد: ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بندهٔ تو لنگ است.

۲۷ و او بندهٔ تو را نزد آقایم، پادشاه، متّهم کرده است. لیکن آقایم، پادشاه، مثل فرشتهٔ خداست، پس هرچه در نظرت پسند آید، به عمل آور.

۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضور آقایم، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بندهٔ خود را درمیان خورندگان سفره ات ممتاز گردانیدی. پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم؟

۲۹ پادشاه وی را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می گویی؟ گفتم که تو و صیبا، زمین را تقسیم نمایید.

۳۰ مفیبوشت به پادشاه عرض کرد: نی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقایم، پادشاه، به خانهٔ خود به سلامتی برگشته است.

۳۱ و بَرْزِلاّئی جِلْعادی از رُوْجَلیم فرود آمد و با پادشاه از اُرْدُن عبور کرد تا او را به آن طرف اُرْدُن مشایعت نماید.

۳۲ و بَرْزِلاّی مرد بسیار پیر هشتاد ساله بود؛ و هنگامی که پادشاه در مَحَنایم توقف می نمود، او را پرورش می داد زیرا مردی بسیار بزرگ بود.

۳۳ و پادشاه به بَرْزِلاّی گفت: تو همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.

۳۴ بَرْزِلاّی به پادشاه عرض کرد: «ایّام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم بیایم؟

۳۵ من امروز هشتاد ساله هستم و آیا می توانم درمیان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بندهٔ تو طعم آنچه را که می خورم و می نوشم، توانم دریافت؟ یا دیگر آواز مُغَنّیان و مُغَنّیّات را توانم شنید؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقایم پادشاه بار باشد؟

۳۶ لهذا بندهٔ تو همراه پادشاه اندکی از اُرْدُن عبور خواهد نمود. و چرا پادشاه مرا چنین مکافات دهد؟

۳۷ بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینک بندهٔ تو، کِمْهام، همراه آقایم پادشاه برود و آنچه در نظرت پسند آید با او عمل آور.

۳۸ پادشاه گفت: «کِمْهام همراه من خواهد آمد و آنچه در نظر تو پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد؛ و هر چه از من خواهش کنی، برای تو به انجام خواهم رسانید.

۳۹ پس تمامی قوم از اُرْدُن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه بَرْزِلاّئی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان خود برگشت.

۴۰ و پادشاه به جلجال رفت و کِمهام همراهش آمد و تمامی قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.

۴۱ و اینک جمیع مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: چرا برادران ما، یعنی مردان یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را همراهش از اُرْدُن عبور دادند؟

۴۲ و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: از این سبب که پادشاه از خویشان ماست؛ پس چرا از این امر حسد می برید؟ آیا چیزی از پادشاه خورده ایم یا انعامی به ما داده است؟

۴۳ و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: ما را در پادشاه ده حصّه است و حقّ ما در داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای بازآوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟ اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سختتر بود.

۲۰

۱ و اتفاقاً مرد بلّیعال، مسمّی به شَبَع بن بِکْری بنیامینی در آنجا بود و کَرِنّا را نواخته، گفت که ما را درداود حصه ای نیست، و برای ما در پسر یسّا نصیبی نی، ای اسرائیل! هر کس به خیمهٔ خود برود.

۲ و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شَبَع ابنِ بِکْری برگشتند، اما مردان یهودا از اُرْدُن تا اورشلیم، پادشاه را ملازمت نمودند.

۳ و داود به خانهٔ خود در اورشلیم آمد، و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانهٔ خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانهٔ محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.
۴ و پادشاه به ماسا گفت: مردان یهودا را در سه روز نزد من جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.
۵ پس عَماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تأخیر کرد.
۶ و داود به اَبیشای گفت: الآن شَبَع بنِ بکْری بیشتر از اَبْشالوم به ما ضرر خواهد رسانید؛ پس بندگان آقایت را برداشته، او را تعاقب نما مبادا شهرهای حصار دار برای خود پیدا کند و از نظر ما رهایی یابد.
۷ و کسان یوآب و کِریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شَبَع بنِ بکْری از اورشلیم روانه شدند.
۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جِبْعُون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی دربرداشت و بر آن بند شمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می رفت شمشیر از غلاف افتاد.
۹ و یوآب به عماسا گفت: ای برادرم آیا به سلامت هستی؟ و یوآب ریش عَماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.
۱۰ و عَماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا ننمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احشایش به زمین ریخت و او را دوباره نزد و مرد. و یوآب و برادرش ابیشای شَبَع بن بِکْری را تعاقب نمودند.
۱۱ و یکی ازخادمان یوآب نزد وی ایستاده، گفت: هر که یوآب را می خواهد و هرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.
۱۲ و عَماسا درمیان راه در خونش می غلطید، و چون آن شخص درد که تمامی قوم می ایستند، عَماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هر که نزدش می آید، می ایستد.
۱۳ پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شَبَع بن بِکْری را تعاقب نمایند.
۱۴ و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبَل و تا بیت مَعْکَه و تمامی بیریان عبور کرد،
۱۵ و ایشان آمده، او را درآبل بیت مَعْکَه محاصره نمودند و پشته ای در برابر شهر ساختند که دربرابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می زدند تا آن را منهدم سازند.
۱۶ و زنی حکیم از شهر صدا در داد که «بشنوید! به یوآب بگویید: اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم.
۱۷ و چون نزدیک وی شد، زن گفت که آیا تو یوآب هستی؟ او گفت: من هستم. وی را گفت: سخنان کنیز خود را بشنو. او گفت: می شنوم.
۱۸ پس زن متکلّم شده، گفت: در زمان قدیم چنین می گفتند که هر آینه در آبَل می باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می کردند.
۱۹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می خواهی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی. چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می کنی؟
۲۰ پس یوآب در جواب گفت: حاشا از من، حاشا از من که هلاک یا خراب نمایم.
۲۱ کار چنین نیست، بلکه شخصی مسمّی به شَبَع بن بِکْری از کوهستان افرایم دست خود را بر داود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.
۲۲ پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شَبَع بن بِکْری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کَرِنّا را نواخته، ایشان از نزد شهر، هرکس به خیمهٔ خود متفرّق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت.
۲۳ و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنایاهو ابن یهویاداع سردار کریتیان و فلیتیان بود.
۲۴ و اَدُورام سردار باجگیران و یَهُوشافاط بن اَخِیلُود وقایع نگار،
۲۵ و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند،
۲۶ و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.

۲۱

۱ و در ایّام داود، سه سال علی الاّتصال قحطی شد، و داود به حضور خداوند سؤال کرد و خداوند گفت: به سبب شاؤل و خاندان خون ریز او شده است زیرا که جِبْعُونیان را کشت.
۲ و پادشاه جِبْعُونیان را خوانده، به ایشان گفت اما جِبْعُونیان از بنی اسرائیل نبودند بلکه از بقیهٔ اموریان، و بنی اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاؤل از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان می نمود.
۳ و داود به جِبْعُونیان گفت: برای شما چه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.
۴ جِبْعُونیان وی را گفتند: از شاؤل و خاندانش، نقره طلا نمی خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود. او گفت: هر چه شما بگویید، برای شما خواهم کرد.
۵ ایشان به پادشاه گفتند: آن شخص که ما را تباه می ساخت و برای ما تدبیر می کرد که ما را هلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم،

۶ هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جِبْعَه شاؤل که برگزیدهٔ خداوند بود به دارکشیم. پادشاه گفت: ایشان را به شما تسلیم خواهم کرد.
۷ اما پادشاه، مفیبوشت بن یوناتان بن شاؤل را دریغ داشت، به سبب قَسَم خداوند که درمیان ایشان، یعنی درمیان داود و یوناتان بن شاؤل بود.
۸ و پادشاه اَرْمُونی و مفیبوشت، دو پسر رِصْفَه، دختر اَیَّه که ایشان را برای شاؤل زاییده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاؤل را که برای عَدْرِئیل بن بَرْزِلاّی مَحُولاتی زاییده بود، گرفت،
۹ و ایشان را به دست جِبْعُونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دارکشیدند و این هفت نفر با هم افتادند. و ایشان در ابتدای ایّام حصاد در اول درویدن جو کشته شدند.
۱۰ و رِصْفَه، دختر اَیَّه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان بر ایشان بارانیده شد، بر صخره ای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هوا در روز، یا بهایم صحرا در شب بر ایشان بیایند.
۱۱ و داود را از آنچه رِصْفه، دختراَیَّه، متعهٔ شاؤل کرده بود، خبر دادند.
۱۲ پس داود رفته، استخوانهای شاؤل و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جِلْعاد گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بَیتْ شان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاؤل را در جِلْبُوع کشته بودند.
۱۳ و استخوانهای شاؤل و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بردار بودند نیز، جمع کردند.
۱۴ و استخوانهای شاؤل و پسرش یوناتان را در صیلَع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیس، دفن کردند و هرچه پادشاه امر فرموده بود، بجا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.
۱۵ و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقابله نمودند و داود وامانده شد.
۱۶ و یِشْبی بَنُوب که از اولاد رافا بود و وزن نیزهٔ او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داود نمود.
۱۷ اما ابیشای ابن صَرُویَه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کُشت. آنگاه کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.
۱۸ و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جُوب واقع شد که در آن سِبِّکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد رافا بود، کشت.
۱۹ و باز جنگ با فلسطینیان در جُوب واقع شد و اَلحانان بن یَعْری اُرجیم بیت لحمی، جُلیات جَتّی را کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود.
۲۰ و دیگر جنگی در جَتّ واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هر یک شش انگشت داشت که جملهٔ آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود.
۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شَمْعی، برادر داود، او را کشت.
۲۲ این چهار نفر برای رافا در جَتّ زاییده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

۲۲

۱ و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاؤل رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود.
۲ و گفت: خداوند صخرهٔ من و قلعهٔ من و رهانندهٔ من است.
۳ خدای صخرهٔ من که بر او توکّل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات دهندهٔ من، مرا از ظلم خواهی رهانید.
۴ خداوند را که سزاوار کلِّ حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.
۵ زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود.
۶ رَسَنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند.
۷ در تنگیِ خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش دعا نمودم، و او آواز مرا از هیکل خود شنید و استغاثهٔ من به گوش وی رسید.
۸ آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید و اساسهای آسمان بلرزیدند و از حدّت خشم او متحرک گردیدند.
۹ از بینی وی دود متصاعد شد و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید.
۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود.
۱۱ بر کروبین سوار شده، پرواز نمود، و بر بالهای باد نمایان گردید.
۱۲ ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت، و اجتماع آبها و ابرهای متراکم افلاک را.
۱۳ از درخشندگی ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید.
۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید.
۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت و برق را جهانیده ایشان را سراسیمه گردانید.

۱۶ پس عمق های دریا ظاهر شد و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید، از توبیخ خداوند و از نفخهٔ باد بینی وی.
۱۷ از اعلی علّیّین فرستاده، مرا گرف و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.
۱۸ مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد، و از مبغضانم، چونکه از من قویتر بودند.
۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می داشت.
۲۱ پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد، و به حسب پاکیزگیِ دستم مرا مکافات خواهد رسانید.
۲۲ زیرا که طریق های خداوند را حفظ نمودم و از خدای خویش عصیان نورزیدم .
۲۳ چونکه جمیع احکام او در مدّ نظر من است و از فرایض او انحراف نورزیدم.
۲۴ و به حضور او کامل شدم و از عصیان ورزیدن، خویشتن را باز داشتم.
۲۵ بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد و برحسب صداقتی که در نظر وی داشتم.
۲۶ با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود و با مرد کامل با کاملیّت رفتار خواهی کرد.
۲۷ با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود و با کج خُلقان مخالفت خواهی کرد.
۲۸ و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اما چشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پَست گردانی.
۲۹ زیرا که تو ای خداوند، نور من هستی و خداوند، تاریکی مرا به روشنایی مبدل خواهد ساخت.
۳۰ زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم.
۳۱ و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مُصفّا؛ و او برای جمیع متوکلانش سپر می باشد.
۳۲ زیرا کیست خدا غیر از یَهُوَه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟
۳۳ خدا قلعهٔ استوار من است. و طریق مرا کامل می سازد.
۳۴ و پایهایم را مثل پای غزال می گرداند، و مرا بر مکانهای بلندم برپا می دارد.
۳۵ دستهای مرا به جنگ تعلیم می دهد، و به بازوی خود کمان برنجین را می کشم.
۳۶ و سپر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت.
۳۷ قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پایهایم نلغزید.
۳۸ دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند برنخواهم گشت.
۳۹ ایشان را خراب کرده، خُرد خواهم ساخت تا دیگر برنخیزند، و زیر پایهایم خواهند افتاد.
۴۰ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوّت خواهی بست، و آنانی را که به ضدّ من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت.
۴۱ و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم.
۴۲ فریاد بر می آورند، اما رهاننده ای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد.
۴۳ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می کنم و مثل گل کوچه ها کوبیده، پایمال می سازم.
۴۴ و تو مرا از مخاصمات قوم من خواهی رهانید، و مرا برای سرداری امت ها حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود.
۴۵ غریبان نزد من تذلّل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود.
۴۶ غریبان پژمرده خواهند گردید و از مکان های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد.
۴۷ خداوند زنده است و صخرهٔ من متبارک و خدای صخرهٔ نجات من متعال باد.
۴۸ ای خدایی که برای من انتقام می کشی و قومها را زیر من پست می سازی،
۴۹ و مرا ازدست دشمنانم بیرون می آوری و بر مقاومت کنندگانم مرا بلند می گردانی، تو مرا از مرد ظالم خلاصی خواهی داد.
۵۰ بنابراین ای خداوند، تو را درمیان امت ها حمد خواهم گفت، و به نام تو ترنّم خواهم نمود.
۵۱ نجات عظیمی برای پادشاه خود می نماید. و برای مسیح خویش رحمت را پدید می آورد به جهت داود و ذریّت وی تا ابدالآّباد.»

۲۳

۱ و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسّا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنّیِ شیرینِ اسرائیل.
۲ روح خداوند به وسیلهٔ من متکلّم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید.
۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخرهٔ اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و با خدا ترسی سلطنت نماید.
۴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که علف سبز از زمین می روید، به سبب درخشندگی بعد از باران.

۵ یقیناً خانهٔ من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرّت من این است، هرچند آن را نمو نمی دهد.

۶ لیکن جمیع مردان بلیعّال مثل خارهایند که دور انداخته می شوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت.

۷ و کسی که ایشان را لمس نماید، می باید با آهن و نی نیزه مُسلّح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.

۸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یُوشَیب بَشَّبَت تَحَکْمُونی که سردار شالیشیم بود که همان عَدِینُو عِصْنِی باشد که بر هشتصد نفر تاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت.

۹ و بعد از او اَلِعازار بن دُودُوابن اَخُوخِی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند.

۱۰ اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط برای غارت کردن برگشتند.

۱۱ و بعد از او شَمَّه بن آجی هَرارِی بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند.

۱۲ آنگاه او درمیان آن قطعهٔ زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد.

۱۳ و سه نفر ازآن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغارهٔ عَدُلاّم آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.

۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم.

۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: کاش کسی مرا از چاهی که نزد دروازهٔ بیت لحم است آب بنوشاند.

۱۶ پس آن سه مرد شجاع، لشکرفلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازهٔ بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت.

۱۷ و گفت: ای خداوند حاشا از من که این کار را بکنم. مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است.

۱۸ و ابیشای، برادر یوآب بن صَرُویَه، سردار سه نفر بود و نیزهٔ خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و درمیان آن سه نفر اسم یافت.

۱۹ آیا از آن سه نفرمکرّم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.

۲۰ و بَنایاهو ابن یهویاداع، پسر مردی شجاع قَبصئیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسر اریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را بکشت.

۲۱ و مرد خوش اندام مصری ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزهٔ خودش کشت.

۲۲ و بنایاهو ابن یهویاداع این کارها را کرد و درمیان آن سه مرد شجاع اسم یافت.

۲۳ و از آن سی نفر مکرم تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت.

۲۴ و عَسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و اَلحانان بن دودوی بیت لحمی،

۲۵ و شَمَّه حَرُودی و اَلیقای حَرُودی،

۲۶ و حالَص فَلْطِیْ و عیرا ابن عِقّیش تَقّوعی،

۲۷ و ابیعَزَرِ عَناتوتی و مَبونای حوشاتی،

۲۸ و صَلْمونِ اَخوخی و مَهْرای نطوفاتی،

۲۹ و حالَب بن بَعْنَه نطوفاتی و اِتّای بن ریبایْ از جِبْعَهٔ بنیِ بنْیامین،

۳۰ و بنایای فِرْعاتونی و هِدّایْ از وادیهای جاعَش،

۳۱ و اَبُوعَلْبون عَرْباتی و عَزْموت بَرْحُوخی،

۳۲ و اَلْیَحْبای شَعْلُبُون و از بنی یاشَنْ یوناتان،

۳۳ و شَمَّهٔ حَراری و اَحراری و اَخِیاَم بن شارَرِ اَراری،

۳۴ و اَلیفَلَط بن اَحْسَبای ابن مَعْکاتی و اَلیعام بن اَخیْتُوفَل جیلونی،

۳۵ و حَصْرای کَرْمَلی و فَعْرای اَرَبی،

۳۶ و یَجْاَل بن ناتان ازصُوْبَه و بانی جادی،

۳۷ و صالَقِ عَمّونی و نَحْرای بَئیرُونی که سلاحداران یوآب بن صَرُویَه بودند،
۳۸ و عیرای یِتْرای و جارَبِ یِتْری،
۳۹ و اوریّای حِتّی، که جمیع اینها سی و هفت نفر بودند.

۲۴

۱ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را برایشان برانگیزانیده، گفت: برو واسرائیل و یهودا را بشمار.
۲ و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: الآن در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئرشبع گردش کرده، قوم را بشمار با عدد قوم را بدانم.
۳ و یوآب به پادشاه گفت: حال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هر چه باشد، صد چندان زیاده، کند، و چشمان آقایم، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟
۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.
۵ و از اُرْدُن عبور کرده، در عَرُوعیر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند.
۶ وبه جِلْعاد و زمین تَحْتیم حُدْشی آمدن دو به دان یَعَنْ رسیده، به سوی صیدون دور زدند.
۷ و به قلعهٔ صور و تمامی شهرهای حِوّیان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئر شبع گذشتند.
۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند.
۹ و یوآب عدد شمرده گان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیر زن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.
۱۰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، در دل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال ای خداوند گناه بندهٔ خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.
۱۱ و بامدادان چون داود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که دایی داود بود، نازل شده، گفت:
۱۲ برو داود را بگو خداوند چنین می گوید: سه چیز پیش تو می گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.
۱۳ پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت، و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمینت بر تو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا وبا سه روز در زمین تو واقع شود. پس الآن تشخیص نموده، ببین که نزد فرستندهٔ خود چه جواب ببرم.
۱۴ داود به جاد گفت: در شدّت تنگی هستم. تمنّا اینکه به دست خداوند بیفتم زیرا که رحمتهای او عظیم است و به دست انسان نیفتم.
۱۵ پس خداوند وبا اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئرشَبَع مُردند.
۱۶ و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که قوم را خود را باز دار. و فرشتهٔ خداوند نزد خرمنگاه اَرُونه یَبُوسی بود.
۱۷ و چون داود، فرشته ای را که قوم را هلاک می ساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: اینک من گناه کرده ام و من عصیان ورزیده ام. امّا این گوسفندان چه کرده اند؟ تمنّا اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.
۱۸ و در آن جاد نزد داود آمده، گفت: «برو و مذبحی در خرمنگاه اَرُونهٔ یَبوسی برای خداوند برپا کن.
۱۹ پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.
۲۰ و چون اَرُونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی می آیند، اَرُونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.
۲۱ و اَرُونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بندهٔ خود آمده است؟» داود گفت: تا خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا وبا از قوم رفع شود.
۲۲ و اَرُونه به داود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه را که درنظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه را ای پادشاه گفت: «یهوه، خدایت، تو را قبول فرماید.
۲۳ اما پادشاه به اَرُونه گفت: «نی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای یَهُوَه، خدای تو، قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان رابه پنجاه مثقال نقره خرید.
۲۴ و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

کتاب اول پادشاهان

۱

۱ و داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر چند او را به لباس می پوشانیدند، لیکن گرم نمی شد،

۲ و خادمانش وی را گفتند: به جهت آقای ما، پادشاه، باکره ای جوان بطلبید تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.

۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و اَبیشک شونمیّه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند.

۴ وآن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، اورا خدمت می کرد. امّآ پادشاه او را نشناخت.

۵ و آنگاه اَدُنیّا پسر حَجِّیت، خویشتن را برافراشته، گفت: من سلطنت خواهم نمود. و برای خود ارابه ها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی او بدوند، مهیّا ساخت.

۶ و پدرش او را در تمامی ایّام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا و چنین و چنان می کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد او اَبشالوم زاییده بود.

۷ و با یوآب بن صَرُویه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان اَدُنیّا را اعانت نمودند.

۸ و اما صادوق کاهن و بَنا یاهُو یاداع و ناتان نبی وشِمْعی و رِیعی و شجاعانی که از آن داود بودند، با اَدُنیّا نرفتند.

۹ و اَدُنیّا گوسفندان و گاوان و پرواریها نزد سنگ زُوحَلَت که به جانب عین روجَل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود.

۱۰ اما ناتان نبی و بَنایاهُو و شجاعان و برادر خود سلیمان را دعوت نکرد.

۱۱ و ناتان به بَتْشبَع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: آیا نشنیدی که اَدُنیّا، پسر حَجِّیت، سلطنت می کند و آقای ما داود نمی داند.

۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسرت، سلیمان را برهانی.

۱۳ برو و نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقایم پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم نخورده، گفتی که پسر تو سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس اَدُنیّا پادشاه شده است؟

۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن می گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.

۱۵ پس بَتشبَع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و اَبیشک شونمیّه، پادشاه را خدمت می نمود.

۱۶ و بَتْشبَع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: تو را چه شده است؟

۱۷ او وی را گفت: ای آقایم تو برای کنیز خود به یهوه قسم خوردی که پسر تو سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست.

۱۸ و حال اینک اَدُنیّا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد.

۱۹ و گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همهٔ پسران پادشاه ابیاتار کاهن یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت ننموده است.

۲۰ و اما آقایم پادشاه چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر کرسی وی خواهد نشست.

۲۱ والاّ واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسرم سلیمان مقصّر خواهیم بود.

۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می گفت، ناتان نبی نیز داخل شد.

۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که: اینک ناتان نبی است. و او به حضور پادشاه درآمده، رو به زمین خم شده، حضور پادشاه را تعظیم نمود.

۲۴ و ناتان گفت: ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته ای که اَدُنیّا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟

۲۵ زیراکه امروز او روانه شده، گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همهٔ پسران پادشاه و سرداران لشکر و ابیاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و می گویند و اَدُنیّای پادشاه زنده بماند.

۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بَنایاهو ابن یَهُویاداع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است.

۲۷ آیا این کار از جانب آقایم، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟

۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: بَتْشبَع را نزد من بخوانید. پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه سوگند خورده، گفت: قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رهانیده است،

۳۰ چنانکه برای تو، به یَهُوَه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.

۳۱ و بَتْشَبع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: آقایم داود پادشاه تابه ابد زنده بماند!
۳۲ و داود پادشاه گفت: صادوق کاهن و ناتان نبی و بَنایاهُو بن یَهُو یاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند.
۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسرم سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جِیْحون ببرید.
۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کَرنًّا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند!
۳۵ و شما در عقب وی برآیید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مأمور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.
۳۶ و بَنایاهُو ابن یَهُویاداع در جواب پادشاه گفت: آمین! یَهُوه، خدای آقایم، پادشاه نیز چنین بگوید.
۳۷ چنانکه خداوند با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داود پادشاه عظیم تر گرداند.
۳۸ و صادوق کاهن و ناتان نبی و بَنایاهُو ابن یَهُویاداع و کریتیان و فلینیان رفته، سلیمان را بر قاطر داودِ پادشاه سوار کردند و او را به جیْحُون آوردند.
۳۹ و صادوق کاهن، حُقّهٔ روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کَرنًّا را نواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.
۴۰ و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می شد.
۴۱ و اَدُنیًّا و تمامی دعوت شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز کَرنًّا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب در شهر؟
۴۲ و چون او هنوز سخن می گفت، اینک یوناتان بن ابیاتار کاهن رسید و اَدُنیًّا گفت: بیا زیراکه تو مرد شجاع هستی و خبر نیکو می آوری.
۴۳ یوناتان در جواب اَدُنیًّا گفت: به درستی که آقای ما، داودِ پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است.
۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بَنایاهُو ابن یَهُویاداع و کَریتیان و فِلِینیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند.
۴۵ و صادوق کاهن ناتان نبی، او را در جیْحُون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شاری کنان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید.
۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است.
۴۷ و ایضاً بندگان پادشاه به جهت تهیت آقای ما، داودِ پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجده نمود.
۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یَهُوُه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می بیند.
۴۹ آنگاه تمامی مهمانان اَدُنیًّا ترسان شده برخاستند و هر کس به راه خود می رفت.
۵۰ و اَدُنیًّا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح راگرفت.
۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک اَدُنیًّا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بندهٔ خود را به شمشیر نخواهد کُشت.
۵۲ و سلیمان گفت: اگر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد، اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مُرد.
۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: به خانهٔ خود برو.

۲

۱ و چون ایّام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت:
۲ من به راه تمامی اهل زمین می روم. پس تو قوی و دلیر باش.
۳ و صایای یَهُوَه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فرایض و اوامر و احکام و شهادات وی را به نوعی که در تورات مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی.
۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که دربارهٔ من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.
۵ و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صَرُویَه به من کرد می دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل اَبْنیر بن نیر و عماسا ابن یَتَر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمربندی که به کمر خود داشت و بر یعلینی که به پایهایش بود، پاشید.
۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود.
۷ و اما با پسران بَرْزِلاّی جِلْعادی احسان نما و ایشان از جملهٔ خورندگان بر سفرهٔ تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو اَبْشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند.

۸ و اینک شِمْعی ابن جیرای بنیامینی از بَحُوریم نزد توست و او مرا در روزی که به مَحَنایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت.

۹ پس الآن او را بی گناه مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می دانی. پس مویهای سفید او را به قبر با خون فرود آور.

۱۰ پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد.

۱۱ و ایّامی که داود بر اسرائیل سلطنت می نمود، چهل سال بود. هفت سال در حِبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود.

۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

۱۳ و اَدْنیَّا پسر حَجِّیت نزد بَتْشَبَع، مادر سلیمان آمده و او گفت: آیا به سلامتی آمدی؟ او جواب داد: به سلامتی

۱۴ پس گفت: با تو حرفی دارم. او گفت: بگو.

۱۵ گفت: تو می دانی که سلطنت با من شده بود و تمامی روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم. اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیراکه از جانب خداوند از آن او بود.

۱۶ و الآن خواهشی از تو دارم؛ مسألت مرا رد مکن. او وی را گفت: بگو.

۱۷ گفت: تمنّا این که به سلیمان پادشاه بگویی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا اَبیشک شونمیّه را به من به زنی بدهد.

۱۸ بَتْشبَع گفت: خوب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.

۱۹ پس بَتْشَبَع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او دربارۀ اَدْنیَّا سخن گوید و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش نشست.

۲۰ و او عرض کرد: یک مطلب جزئی دارم که از تو سؤال نمایم. مسألت مرا رد منما. پادشاه تو را در نخواهم کرد.

۲۱ و او گفت: اَبیشک شونمیّه به برادرت اَدْنیَّا به زنی داده شود.

۲۲ سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: چرا ابیشک شونمیّه را به جهت اَدْنیّا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ابیاتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صَرُویه.

۲۳ و سلیمان پادشاه قسم خورده، گفت: خدا به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید اگر اَدُنیّا این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد.

۲۴ و الآن قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر کرسی پدرم، داود نشانیده، و خانه ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که اَدُنیّا امروز خواهد مرد.

۲۵ پس سلیمان پادشاه به دست بَنایاهُو ابن یَهُو یاداع فرستاد و او وی را زد که مرد.

۲۶ و پادشاه به ابیاتار کاهن گفت: به مزرعۀ خود به عناتوت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یَهُوُه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.

۲۷ پس سلیمان، ابیاتار را از کهانت خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که دربارۀ خاندان عیلی در شیلوه گفته بود، کامل گرداند.

۲۸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمۀ خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یو آب، اَدُنیّا را متابعت کرده، هر چند اَبْشالوم را متابعت ننموده بود.

۲۹ و سلیمان پادشاه خبر دادند که یوآب به خیمۀ خداوند فرار کرده و اینک پهلوی مذبح است. پس سلیمان، بنایاهُو ابن یَهُو یاداع را فرستاده، گفت: برو و او را بکش.

۳۰ و بَنایاهُو به خیمۀ خداوند داخل شده، او را گفت: پادشاه چنین می فرماید که بیرون بیا. او گفت: نی، بلکه اینجا می میرم. و بَنایاهُو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که یوآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.

۳۱ پادشاه وی را فرمود: موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی گناهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی.

۳۲ و خداوند خونش را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه برد و مرد که از او عادل تر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی اَبْنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یَتَر، سردار لشکر یهودا.

۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سرذُریّتش تا به ابد برخواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسی اش سلامتی از جانب خداوند تا ابدالآباد خواهد بود.

۳۴ پس بَنایاهُو ابن یَهُویاداع رفته، او را زد و کشت و او را در خانه اش که در صحرا بود، دفن کردند.

۳۵ و پادشاه بَنایاهُو ابن یَهُویاداع را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادوق کاهن را در جای ابیاتار گماشت.

۳۶ و پادشاه فرستاده، شِمْعِی را خوانده، وی را گفت: به جهت خود خانه ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو.

۳۷ زیرا یقیناً در روزی که بیرون روی و از نهر قِدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.

۳۸ و شِمْعِی به پادشاه گفت: آنچه گفتی نیکوست. به طوری که آقایم پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود. پس شِمْعِی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

۳۹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شِمْعِی نزد اَخِیش بن مَعْکَه، پادشاه جَتّ فرار کردند و شِمْعِی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جَتّ هستند.

۴۰ و شِمْعِی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش نزد اَخِیش به جَتّ روانه شد و شِمْعِی رفته، غلامان خود را از جَتّ باز آورد.

۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شِمْعِی از اورشلیم به جَتّ رفته و برگشته است.

۴۲ و پادشاه فرستاده، شِمْعِی را خواند و وی را گفت: آیا تو را به خداوند قسم ندادم و تو را به تأکید نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هرجا بروی یقین بدان که خواهی مرد و تو مرا گفتی سخنی که شنیدم نیکوست؟

۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟

۴۴ و پادشاه به شِمْعِی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده ای، می دانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است.

۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.

۴۶ پس پادشاه بَنایاهُو ابن یَهُویاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

۳

۱ و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانهٔ خود و خانهٔ خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.

۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند زیرا خانه ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

۳ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار می نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند زیرا خانه ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

۴ و پادشاه به جِبْعُون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند زیرا که مکان بلندِ عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید.

۵ و خداوند به سلیمان درجِبْعُون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.

۶ سلیمان گفت: تو با بنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می نمود، احسان عظیم می نمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است.

۷ و الآن ای یَهُوَه، خدای من، تو بندهٔ خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.

۸ و بنده ات درمیان قوم تو که برگزیده ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.

۹ پس بندهٔ خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و درمیان نیک و بد تمیز کنم؛ زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟

۱۰ و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.

۱۱ پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایّام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سؤال ننمودی، وجان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا نصاف را بفهمی،

۱۲ اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.

۱۳ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو درمیان پادشاهان نخواهد بود.

۱۴ و اگر درراههای من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.

۱۵ پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود. و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

۱۶ آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آماده، در حضورش ایستادند.

۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.

۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم.

۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود.

۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مردهٔ خود را در بغل من نهاد.

۲۱ و بامدادان چون برخاستم تا پسر خود را شیر دهم، اینک مرده بود؛ اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.

۲۲ زن دیگر گفت: نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است. و به حضور پادشاه مکالمه می کردند.
۲۳ پس پادشاه گفت: این می گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.
۲۴ و پادشاه گفت: شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند.
۲۵ و پادشاه گفت: پسر زنده را به دو حصّه تقسیم نمایید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.
۲۶ و زنی که پسر زنده ازآن او بود، چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: ای آقایم! پسر زنده را به او دهید و او را هرگز مکشید. اما آن دیگری گفت: نه ازآن من و نه از آن تو با باشد؛ او را تقسیم نماییدم.
۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.
۲۸ و چون تمامی اسرائیل حُکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

۴

۱ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود.
۲ و سردارانی که داشت اینانند: عَزَرْیاهو ابن صادوق کاهن،
۳ و اَلِیحُورَف و اَخِیّا پسران شِیشَه کاتبان و یَهُوْ شافاط بن اَخِیلُود وقایع نگار،
۴ و بَنایاهُو ابن یَهُویاداع، سردار لشکر، و صادوق و ابیاتار کاهنان،
۵ و عَزَرْیاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه،
۶ و اَخیشار ناظر خانه و اَدُونیرام بن عَبْدا، رئیس باجگیران.
۷ و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می دیدند، که هر یک از ایشان یک ماه در سال تدارک می دید.
۸ و نامهای ایشان این است: بِنْحُور در کوهستان افرایم،
۹ و بِنْدَقَر در ماقص و شَعَلْبِیْم و بیت شمس و ایلون بیت حانان،
۱۰ و بِنْحَسَد در اَرُبُّوت که سوکوه و تمامی زمین حافَر به او تعلق داشت،
۱۱ و بِنْئَبِینَداب در تمامی نافَت دُور که تافَت دختر سلیمان زن او بود،
۱۲ و بَعْنا ابن اَخِیلُود در تَعْنَک و مَجِدُّو و تمامی بیتشان که به جانب صُرْتان زیر یَزْرَعِیل است از بیتشان تا آبَل مَحُولَه تا آن طرف یُقْمَعام،
۱۳ و بِنْجابَر در رامُوت جِلْعاد که قُرای یاعیر بن مَنَسی که در جِلْعاد می باشد و بلوکِ اَرْجُوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین،
۱۴ و اَخِیناداب بن عِدُّو در مَحَنایم،
۱۵ و اَخِیمَعْص در نفتالی که او نیز باسْمَت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود،
۱۶ و بَعْنا ابن حوشای در اَشیر وبَعْلُوت،
۱۷ و یَهُوْشافاط بن فاروح در یَسّاکار،
۱۸ و شِمْعِی ابن ایلا در بنیامین،
۱۹ و جابَربن اُوری در زمین جِلْعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود.
۲۰ و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کنارهٔ دریا بیشماره بودند و اکل و شرب نموده، شادی می کردند.
۲۱ و سُلیمان بر تمامی ممالک، از نهر فرات تا زمین فلسطینیان و تا سرحدّ مصر سلطنت می نمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایّام عمرش خدمت می کردند.
۲۲ و آذوقهٔ سلیمان برای هر روز سی کُر آرد نرم و شصت کُربُلغُور بود.
۲۳ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فربه.
۲۴ زیرا که بر تمامی ماورای نهر از تِفْسَح تا غَزَّه بر جمیع ملوک ماورای نهر از تِفْسَح تا غَزَّه برجمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می نمود و او را از هر جانب به همهٔ اطرافش صلح بود.
۲۵ و یهودا و اسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تا بئرشَبَع در تمامی ایّام سلیمان ایمن می نشیند.
۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت ارابه هایش و دوازده هزار سوار بود.

۲۷ وآن کلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همهٔ کسانی که بر سفرهٔ سلیمان پادشاه حاضر می بودند، هر یک در ماه خود تدارک می دیدند و نمی گذاشتندکه به هیچ چیز احتیاج باشد.

۲۸ و جو و کاه به جهت اسبان تازی به مکانی که هرکس برحسب وظیفه اش مقرّر بود، می آوردند.

۲۹ و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کنارهٔ دریا عطا فرمود.

۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود.

۳۱ و از جمیع آدمیان از اِینانِ ازراحی و از پسران ماحُول، یعنی، حیمان و کَلْکُول و دَرْدَع حکیم تر بود و اسم او در میان تمامی امّت هایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت.

۳۲ و سه هزار مَثَل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود.

۳۳ و دربارهٔ درختان سخن گفت، از سرو آزاد لُبنان تا زوفائی که بر دیوارها می روید و دربارهٔ بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت.

۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازهٔ حکمت او را شنیده بودند، می آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

۵

۱ و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود.

۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت

۳ که تو پدر من داود را می دانی که نتوانست خانه ای به اسم یَهُوَه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگلهایی که او را احاطه می نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد.

۴ اما الآن یَهُوَه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ واقعهٔ بدی وجود ندارد.

۵ و اینک مراد این است که خانه ای به اسم یَهُوَه، خدای خود بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسرت که او را به جای تو بر کرسی من بنا خواهد کرد.

۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.

۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.

۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاره، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را دربارهٔ چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا آورد.

۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بَسْتَّنه خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو دربارهٔ دادن آذوقه به خانهٔ من ارادهٔ مرا به جا خواهی آورد.

۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده اش به سلیمان داد.

۱۱ و سلیمان بیست هزار کُرّگندم و بیست هزار کُرّ روغن صاف به حیرام به جهت قوّت خانه اش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می داد.

۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و درمیان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند.

۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سُخْرَه گرفت و آن سُخْرَه سی هزارنفر بود.

۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانهٔ خویش می ماندند. و اَدُونیرام رئیس سُخْرَه بود.

۱۵ و سلیمان را هفتادهزار مرد بار بردار و هشتاد هزار نفر جوبْ بُر در کوه بود

۱۶ سوای سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بودند، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند.

۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانبها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کَندند.

۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جِبْلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیّا ساختند.

۶

۱ و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زِیُو که ماه دوم سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانهٔ خداوند را شروع کرد.

۲ و خانهٔ خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذارع و عرضش بیست و بلندیش سی ذارع بود.

۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.

۴ و برای دهانه پنجره های مُشَبَکْ ساخت.

۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیواره های خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش عرفه ها ساخت.

۶ و طبقهٔ تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقهٔ وسطی عرضش شش ذراع وطبقهٔ سومی عرضش هفت ذراع بود زیراکه به هر طرف خانه از خارج پشته ها گذشت تا تیرها در دیوار خانه متمکّن نشود.

۷ و چون خانه بنا می شد از سنگهایی که در معدن مهیّا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکّش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

۸ و درِ غُرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقهٔ وسطی و از طبقهٔ سومی از پلّه ها ی پیچا پیچ بالا می رفتند.

۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته های چوت سرو آزاد پوشانید.

۱۰ و بر تمامی خانه طبقه ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذارع بود و تیرهای سرو آزاد در خانه مُتِمَکّن شد.

۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت:

۱۲ این خانه ای که تو بنا می کنی، اگر فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته ام با تو استوار خواهم گردانید.

۱۳ و درمیان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.

۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید.

۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه با دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین صنوبر خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد.

۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس الاقداس بنانمود.

۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذارع بود.

۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبّت به شکل کدوها و بسته های گُل بود چنانکه همه اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد.

۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد.

۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید.

۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید.

۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

۲۳ و در محراب دو کروبی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود.

۲۴ و بال یک کروبی پنج ذراع و بال کروبی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تابه سر بال دیگر ده ذراع بود.

۲۵ و کروبی دوم ده ذراع بود که هر دو کروبی را یک اندازه ویک اندازه و یک شکل بود.

۲۶ بلندی کروبی اول ده ذراع بود و همچنین کروبی دیگر.

۲۷ و کروبیان را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروبیان پهن شد به طوری که بال یک کروبی به دیوار می رسید و بال کروبی دیگر به دیوار دیگر می رسید و درمیان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی خورد.

۲۸ و کروبیان را به طلا پوشانید.

۲۹ و برتمامی دیوارهای خانه به هر طرف نقشهای تراشیده شدهٔ کروبیان و درختان خرما و بسته های گُل در اندرون و بیرون کَند و

۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

۳۱ و به جهت درِ محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازهٔ پنج یک دیواره ساخت.

۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و به طلا پوشانید و کروبیان و درختان خرما را به طلا پوشانید.

۳۳ و همچنین به جهت درِ هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازهٔ چهار یک دیوار ساخت.

۳۴ و دو لنگهٔ این دراز چوب صنوبر بود و دو تختهٔ لنگهٔ اول تا می شد و در تخته لنگهٔ دوم تا می شد.

۳۵ و بر آنها کروبیان و درختان خرما و پسته های گل کند و آنها را به طلایی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید.

۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

۳۷ و بنیاد خانهٔ خداوند در ماه زیو از سال چهارم نهاده شد.

۳۸ و در سال یازدهم در ماه بُول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقابش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

۷

۱ اما خانهٔ خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانهٔ خویش رابه اتمام رسانید.

۲ و خانهٔ جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذارع و عرضش پنجاه ذارع وبلندیش سی ذارع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت.

۳ و آن بر زِبَرِ چهل غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود.

۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره سه طبقه بود.

۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها.

۷ و ستونها و آستانهٔ پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، و آن را به سرو آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

۸ و خانه اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه ای مثل این رواق ساخت.

۹ همهٔ این عمارت از سنگهای گرانیهایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با ارّه ها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود.

۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانیها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذارعی و سنگهای هشت ذارعی بود.

۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود.

۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانهٔ خداوند و رواق خانه همچنین بود.

۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.

۱۴ و او پسر بیوه زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم احاطه داشت.

۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول تاج دیگر پنج ذراع بود.

۱۷ و شبکه های شبکه کاری و رشته های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم.

۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر انارها بود بپوشاند .به جهت تاج دیگر همچنین ساخت.

۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود.

۲۰ و تاجها از طرف بالا بر سر آن دو ستون بود نزد بطنی که به جانب شبکه بود، و انارها در صفها گرداگرد تاج دیگر دویست بود.

۲۱ و ستونها را در رواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپا نموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را بر پا نموده، آنرا بوعز نامید.

۲۲ و بر سر ستونها سوسنها تمام شد.

۲۳ و دریاچهٔ ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذارع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذارع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.

۲۴ و زیرا لبِ آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آنْ، ریخته شده بود.

۲۵ و آن بر دوارده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همهٔ مؤخرهای آنها به طرف اندرون بود.

۲۶ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گُل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بّتْ می داشت.

۲۷ و ده پایه اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذارع بود.

۲۸ و صنعت پایه ها اینطور بود که حاشیه ها داشت و حاشیه ها درمیان زبانه ها بود.

۲۹ و بر آن حاشیه ها که درون زبانه ها بود شیران و گاوان و کروبیان بودند و همچنین بر زبانه ها به طرف بالا بود و زیر شیران و گاوان بسته های گل کاری آویزان بود.

۳۰ و هرپایه چهار چرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهار پایهٔ آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته ها به جانب هریک طرف از آنها بود.

۳۱ و دهنش درمیان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهنش مثل کار پایه مُدَوّر و یک ذراع و نیم بود و بر دهنش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بود نه مدوّر.

۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه ها بود و تیره های چرخها درپایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود.

۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره ها و فَلَکه ها و پره ها و قبه های آنها همه ریخته شده بود.

۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشهٔ هرپایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.

۳۵ و در سر پایه، دایره ای مدّور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیرهایش و حاشیه هایش از خودش بود.

۳۶ و بر لوحه های تیره ها و بر حاشیه هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بسته ها گرداگردش بود.

۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همهٔ آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.

۳۸ و ده حوض برنجین ساخت که هرحوض گنجایش چهل بت داشت. و هرحوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود.

۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۴۰ و حیرام، حوض ها و خاک اندازها و کاسه ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانهٔ خداوند می کرد به انجام رسانید.

۴۱ دو ستون و دو پیالهٔ تاجایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیالهٔ تاجهایی که بر سر ستونها بود.

۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیالهٔ تاجهایی که بالای ستونها بود،

۴۳ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه ها بود،

۴۴ و یک دریاچه و دوازده گاو زیر دریاچه.

۴۵ و دیگها و خاک اندازها و کاسه ها، یعنی همهٔ این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانهٔ خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.

۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن درگِلِ رُسْت که درمیان سُکّوت و صَرَطان است، ریخت.

۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی وزن واگذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد.

۴۸ و سلیمان تمامی آلاتی که درخانهٔ خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نانِ تَقْدِمِه بر آن بود از طلا.

۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گُلها و چراغها و انبرها را از طلا،

۵۰ و طاسها و گُلْگیرها و کاسه ها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص و پاشنه ها را هم به جهت درهای خانهٔ اندرونی، یعنی به جهت قدس الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

۵۱ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانهٔ خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده، درخزینه های خانهٔ خداوند گذاشت.

۸

۱ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران خانه های آبای بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند

۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند.

۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.

۴ و تابوت خداوند و خیمهٔ اجتماع و همهٔ آلات مقدّس را که در خیمه بود آوردند.

۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شما و حساب نمی آمد.

۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.

۷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالا می پوشانیدند.

۸ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز درآنجا هست.

۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست.

۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانهٔ خداوند را پر ساخت.

۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یَهُوَه، خانهٔ خداوند را پر کرده بود.

۱۲ آنگاه سلیمان گفت: خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم.

۱۳ فی الواقع خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.

۱۴ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.
۱۵ پس گفت: یَهُوَه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت:
۱۶ از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانه ای برای اسم یَهُوَه، خدای اسرائیل، بنا نماید.
۱۸ اما خداوند به پدرم، داود بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.
۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صُلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من جای پدر خود داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته ام، و خانه را به اسم یَهُوَه، خدای اسرائیل، بنا کرده ام.
۲۱ و در آن مکانی مقرّر کرده ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.
۲۲ و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافرشت.
۲۳ و گفت: ای یَهُوَه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه در پایین برزمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می نمایند، عهد و رحمت را نگاه می داری.
۲۴ و آن وعده ای که به بندهٔ خود، پدرم داود داده ای، نگاه داشته ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.
۲۵ پس الآن ای یَهُوَه، خدای اسرائیل، با بندهٔ خود، پدرم داود، آن وعده ای را نگاه دار که به او داده و گفته ای کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقهای خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی.
۲۶ و الآن ای خدای اسرائیل تمنّا اینکه کلامی که به بندهٔ خود، پدرم داود گفته ای، ثابت بشود.
۲۷ اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه ای که من بنا کرده ام.
۲۸ لیکن ای یَهُوَه،خدای من، به دعا و تضرّع بندهٔ خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات امروز به حضور امروز به حضور تو می کند، بشنو،
۲۹ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که درباره اش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی راکه بنده ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی.
۳۰ و تضّرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما.
۳۱ اگر کسی به همسایهٔ خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،
۳۲ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزا ده.
۳۳ و هنگامی که قوم اسرائیل به سبب گناه که به ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا تضرّع نمایند،
۳۴ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ای باز آور.
۳۵ هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،
۳۶ انگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز وایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن به قوم خویش برای میراث بخشیده ای، باران بفرست.
۳۷ اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا کرِمْ باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی یا مرضی که بوده باشد،
۳۸ آنگاه هر دعا و هر استغاثه ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هر یک از ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند،
۳۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد، بشنو و بیامرز و عمل نموده، به هرکس که دل او رامی دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی،
۴۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده ای زنده باشند، از تو بترسند.

۴۱ و نیز غریبی که از قوم، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد،
۴۲ زیرا که آوازهٔ اسم عظمت و دست قویّت و بازوی دراز تو را خواهد شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،
۴۳ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو است دعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه ای که بنا کرده ام، نهاده است.
۴۴ اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده ای و خانه ای که به جهت اسم تو بنا کرده ام، نزد خداوند دعا نمایند،
۴۵ آنگاه دعا و تضرّع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور.
۴۶ و اگر به تو گناه ورزیده باشند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور خواه نزدیک به اسیری ببرند،
۴۷ پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرّع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، شریرانه رفتار نموده ایم،
۴۸ و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده ای و شهری که برگزیده و خانه ای که برای اسم تو بنا کرده ام، نزد تو دعا نمایند،
۴۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرّع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور.
۵۰ و قوم خود را که به گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بیامرز و ایشان را در دل اسیر کنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند.
۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می باشند که از مصر از میان کورهٔ آهن بیرون آوردی.
۵۲ تا چشمان تو به تضرّع بنده ات و به تضرّع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی.
۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیّت خویش ممتاز نموده ای چنانکه به واسطهٔ بندهٔ خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یِهُوَه پدران مارا از مصر بیرون آوردی.»
۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست،
۵۵ و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت:
۵۶ متبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هر چه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطهٔ بندهٔ خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد.
۵۷ یَهُوَه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می بود و ما را ترک نکند و در ننماید.
۵۸ و دلهای ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریقهایش سلوک نموده، اوامر و فرایض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم.
۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته ام، شب و روز نزدیک یَهُوَه خدای ما باشد تا حق بندهٔ خود و حق قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز بجا آورد.
۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یَهُوَه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دادید.
۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی ها گذرانیدند.
۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذرانید، بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانهٔ خداوند را تبریک نمودند.
۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانهٔ خداوند است، تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید.
۶۵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مَدخَل حَمات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یَهُوَه، خدای ما بودند.
۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بندهٔ خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند

۹

۱ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد،

۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جِبْعُون بر وی ظاهر شده بود.

۳ و خداوند وی را گفت: دعا و تضرّع تورا که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان دل من همیشهٔ اوقات در آن خواهد بود.

۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و احکام و فرایض مرا نگاه داری،

۵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

۶ اما اگر شما و پسران شما از متابعت من رو گردانیده، اوامر و فرایضی راکه به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید،

۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل درمیان جمیع قومها ضرب المثل و مضحکه خواهد شد.

۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صفیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟

۹ و خواهند گفت: از این جهت که یَهُوَه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.

۱۰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاهی را بنا می کرد،

۱۱ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد.

۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد، اما آنها به نظرش پسند نیامد.

۱۳ و گفت: ای برادرم این شهرهایی که به من بخشیده ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کابول نامید.

۱۴ و حیرام صد و بیست وزنهٔ طلا برای پادشاه فرستاد.

۱۵ و این است حساب سُخْره ای که سلیمان پادشاه گرفته بود و به جهت بنای خانهٔ خداوند و خانهٔ خود و مِلّوُ و حصارهای اورشلیم و حاصور و مَجِدُّو و جازر.

۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازَر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان راکه در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زنِ سلیمان بود به جهت مهر داده بود.

۱۷ و سلیمان، جازَر و بیت حُوْرُون تحتانی را بنا کرد.

۱۸ و بَعْلَت و تَدْمُر را در صحرای زمین،

۱۹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای ارابه ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لُبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید. (بنا نمود).

۲۰ و تمامی مردمانی که از اَمُوریان و حتّیان و فَرِزّیان و حِوّیان و یَبُوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند،

۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آنانی که بنی اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را با امروز خراج گذار و غلامان ساخت.

۲۲ اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و رؤسای ارابه ها و سواران او بودند.

۲۳ و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می بودند سرکاری داشتند .

۲۴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانهٔ خود که برایش بنا کرده بود، برآمده، و درآن زمان مِلّوُ را بنا می کرد.

۲۵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می گذرانید، پس خانه را به اتمام رسانید.

۲۶ و سلیمان پادشاه در عَصْیُون جابَر که به جانب اِیلُوت بر کنارهٔ بحر قُلزُم در زمین ادوم است، کشتیها ساخت.

۲۷ و حیرام، بندگان خود را که مَلاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد.

۲۸ پس به اُوفیر رفتند و چهار صد و بیست وزنهٔ طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۱۰

۱ و چون ملکهٔ سَبَا آوازهٔ سلیمان را دربارهٔ اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند.

۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریّات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود، به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد.

۳ و سلیمان تمامی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نمود و چیزی ازپادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.

۴ و چون ملکه سَبَا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه ای را که بنا کرده بود،

۵ و طعام سفرهٔ او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینه ای را که به آن به خانهٔ خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند.

۶ و به پادشاه گفت: آوازه ای که دربارهٔ کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.

۷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادتمندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است.

۸ خوشابحال مردان تو و خوشابحال این بندگانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند.

۹ متبارک باد یَهُوَه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشانید.

۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا دواری و عدالت را بجا آوری.

۱۱ و به پادشاه صد و بیست وزنهٔ طلا و عطریّات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکهٔ سَبَا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.

۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از اُوفیر آوردند، چوب صندل از حدّ زیاده، و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند.

۱۳ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاه و عودها و بربطها برای مُغَنیّان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

۱۴ و سلیمان پادشاه به ملکه سَبَا، تمامی ارادهٔ او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کَرَم ملوکانهٔ خویش به وی بخشید. پس او با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

۱۵ و وزن طلایی که در یک سال نزد سلیمان رسید، ششصد و شصت و شش وزنهٔ طلا بود،

۱۶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و جمیع پادشاهان عَرَب و حاکمان مملکت می رسید.

۱۷ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکّشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار بُرده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سه منّای طلا به کار برده شد؛

۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.

۱۹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدوّر بود، و به این طرف و آن طرف کرسی اش دسته ها بود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند.

۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف برآن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.

۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانهٔ جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایّام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد.

۲۲ زیرا پادشاه کشیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسها می آوردند.

۲۳ پس سلیمان پادشاه در دولت وحکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد.

۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.

۲۵ و هر یکی از ایشان هدیهٔ خود را از آلات نقره و آلات طلا و رُخوب و اسلحه و عطّریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می آوردند.

۲۶ و سلیمان ارابه ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.

۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت.

۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می خریدند هر دسته را به قیمت معین.

۲۹ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حِتّیان و پادشاهان اَرام به توسط آنها بیرون می آوردند.

۱ و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عَمّونیان و ادومیان و صیدونیان وحِتّیان دوست می داشت.

۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بودکه شما به ایشان درنیایید و ایشان به شما درنیایند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبتت مُلْصَق شد.

۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد بُتعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند.

۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یَهُوَه، خدایش کامل نبود.

۵ پس سلیمان در عقب عَشْتُورَت، خدای صیدونیان، در عقب مِلْكُوم رِجْسِ عمونیّان رفت.

۶ و سلیمان درنظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوندرا پیروی کامل ننمود.

۷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم مکانی بلند به جهت کَمُوش که رِجْس موآبیان است، و به جهت مُولَک، رِجْس بنی عمون بنا کرد.

۸ همچنین به جهت همهٔ زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می سوزانیدن و قربانی ها می گذارنیدند، عمل نمود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یَهُوَه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده،

۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر ننماید. اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود به جا نیاورد.

۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونكه این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد.

۱۲ لیکن در ایّام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد، اما از دست پسرت آن را پاره خواهم کرد.

۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بنده ام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده ام به پسر تو خواهم داد.

۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هَدَد اَدومی را که از ذّریت پادشاهان اَدُوم بود.

۱۵ زیرا هنگامی که داود در اَدوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران اَدوم را کشته بود.

۱۶ زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران اَدُوم را منقطع ساختند.

۱۷ آنگاه هَدَد با بعضی اَدُومیان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هَدَد طفلی کوچک بود.

۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند،و او وی را خانه ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او به ارزانی داشت.

۱۹ و هَدَد درنظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تَحْفَنیس مَلَکَه را به زنی به وی داد.

۲۰ و خواهر تَحْفَنیس پسری جَنُوبَت نام برای وی زایید و تَحْفَنیس او را در خانه فرعون از شیر باز داشت و جَنُوْبت در خانهٔ فرعون درمیان پسران فرعون می بود.

۲۱ و چون هَدَد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مُرده است، هَدَد به فرعون گفت: مرا رخصت بده تا به ولایت خود بروم.

۲۲ فرعون وی راگفت: اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می خواهی به ولایت خود بروی؟ گفت: هیچ، لیکن مرا البتّه مرخص نما.

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رَزُون بن اَلیداع را که از نزد آقای خویش، هَدَدعَزَر، پادشاه صُوْبه فرار کرده بود.

۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شد هنگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند.

۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می بود، علاوه بر ضرری که هَدَد می رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر اَرام سلطنت می نمود.

۲۶ و یَرُبْعام بن نَباط افرایمی از صَرَدَه که بندهٔ سلیمان و مادرش مسمّی به صَرُوْعَه و بیوه زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد.

۲۷ و سبب آنكه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان مِلّو را بنا می کرد، و رخنهٔ شهر پدر خود داود را تعمیر می نمود.

۲۸ و یَرُبعْام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دیدکه در کار مردی زرنگی بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت.

۲۹ و در آن زمان واقع شد که یَرُبعام از اورشلیم بیرون می آمد و اَخِیّای سیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامهٔ تازه ای دربر داشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند.

۳۰ پس اَخِیّا جامه تازه ای که دربر داشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد.

۳۱ و به یَرُبْعام گفت: ده قسمت برای خود بگیر زیرا که یَهُوَه، خدای اسرائیل چنین می گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می کنم و ده سبط به تو می دهم.

۳۲ و به خاطر بندهٔمن، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که ار تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام، یک سبط از آن او خواهد بود.

۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عَشْتُورَت، خدای صیدونیان، و کَمُوش، خدای مو آب، و ملکوم، خدای بنی عمّون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک ننمودند و آنچه درنظر من راست است، بجا نیاوردند و فرایض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاه نداشتند.
۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بندهٔ خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که اوامر و فرایض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایّام روزهایش سرور خواهم ساخت.
۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آنرا یعنی ده سبط تو خواهم داد.
۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بندهٔ من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد.
۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هرچه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی.
۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هرچه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری و فرایض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با توخواهم بود و خانه ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.
۳۹ و ذریّت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.
۴۰ پس سلیمان قصد کشتن یَرُبْعام داشت و یَرُبْعام برخاسته، به مصر نزد شِیشَق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.
۴۱ و بقیهٔ امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا در کتاب وقایعِ سلیمان مکتوب نیست.
۴۲ و ایّآمی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.
۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رَحُبْعام در جای او سلطنت نمود.

۱۲

۱ و رَحُبْعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند.
۲ و واقع شد که چون یَرُبْعام بن نباط شنید و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، یربعام در مصر ساکن می بود،
۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یَرُبْعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رَحُبْعام عرض کرده، گفتند:
۴ پدر تو یوغ ما را سخت ساخت، اما تو الآن بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.
۵ به ایشان گفت: تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید. پس قوم رفتند.
۶ و رَحُبْعام پادشاه با مشایخی که درحین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می ایستادند مشورت کرده، گفت: که شما چه صلاح می بینید تا به این قوم جواب دهم؟
۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی، همانا همیشهٔ اوقات بندهٔ تو خواهند بود.
۸ اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند، مشورت کرد.
۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته اند یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.
۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.
۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.
۱۲ و در روز سوم، یَرُبْعام و تمامی قوم به نزد رَحُبْعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آیید.
۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد.
۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.
۱۵ و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیراکه این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطهٔ اَخِیّای شیلونی به یَرُبْعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.
۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: ما را در داود چه حصّه است؟ و در پسر یَسَّا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک ای داود به خانهٔ خود متوجه باش! پس اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.
۱۷ اما رَحُبْعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می نمود.

۱۸ و رَحبْعام پادشاه، اَدُورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رَحُبْعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابهٔ خود سوار شد و به اروشلیم فرار کرد.

۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند.

۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یَربُعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

۲۱ و چون رَحُبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیدهٔ جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سطلنت را به رَحُبْعام بن سلیمان برگرداند.

۲۲ اما کلام خدا بر شَمَعْیا، مرد خدا نازل شده، گفت:

۲۳ به رَحُبْعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیهٔ قوم خطاب کرده، بگو:

۲۴ خداوند چنین می گوید: مروید و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ منمایید، هر کس به خانهٔ خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است. و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

۲۵ و یَرُبْعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فَنُوئیل را بنا نمود.

۲۶ و یَرُبْعام در دل خود فکر کرد که «حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت،

۲۷ اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانی ها به خانهٔ خداوند به اورشلیم بروند، همانا دل این قوم به آقای خویش، رَحُبْعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رَحُبْعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت.

۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوسالهٔ طلا ساخت و به ایشان گفت: برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است؛ هان ای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند!

۲۹ و یکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد.

۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می رفتند.

۳۱ و خانه ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود.

۳۲ و یَرُبْعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهودا است برپا کرد و نزد آن مذبح می رفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هایی که ساخته بود، قربانی می گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرار داد.

۳۳ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود می رفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می سوزانید.

۱۳

۱ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ئیل آمد و یَرُبْعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود.

۲ پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: ای مذبح! ای مذبح! خداوند چنین می گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده می شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.

۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: این است علامتی که خداوند فرموده است؛ اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.

۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، یَرُبْعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: او را بگیرید. و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد.

۵ و مذبح چاک شد و خاکستر از روی مذبح ریخته گشت برحسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود.

۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: تمنّا اینکه نزد یَهُوَه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود. پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، ودست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.

۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.

۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: اگر نصف خانهٔ خود را به من بدهی همراه تو نمی آیم، و در اینجا نه نان می خورم و نه آب می نوشم.

۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده ای برمگرد.

۱۰ پس به راه دیگر برفت و از راهی که به بیت ئیل آمده بود، مراجعت ننمود.

۱۱ و نبی سالخورده ای در بیت ئیل ساکن می بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.

۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: به کدام راه رفته است؟ و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت.

۱۳ پس به پسران خود گفت: الاغ را برای من بیارایید. و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد.

۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده ای؟ گفت: من هستم.

۱۵ وی را گفت: همراه من به خانه بیا و غذا بخور.

۱۶ او در جواب گفت که همراه تو نمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا با تو نه نان می خورم و نه آب می نوشم.

۱۷ زیراکه به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجا نان مخور و آب منوش و از راهی که آمده ای مراجعت منما.

۱۸ او وی را گفت: من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد. اما وی را دروغ گفت.

۱۹ پس همراه وی در خانه اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد،

۲۱ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرده، گفت: خداوند چنین می گوید: چونکه از فرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یَهُوَه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،

۲۲ و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا مخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.

۲۳ پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.

۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کُشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود.

۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد استاده دیدند؛ پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می بود، خبر دادند.

۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرّد نمود؛ لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.

۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: الاغ را برای من بیارایید. و ایشان آن را آراستند.

۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت؛ و شیر جسد را خورده و الاغ را ندریده بود.

۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید.

۳۰ و جسد او در را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: وای ای برادر من!

۳۱ و بعد از آنکه او را دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید.

۳۲ زیرا کلامی را که دربارهٔ مذبحی که در بیت ئیل است و دربارهٔ همهٔ خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.

۳۳ و بعد از این امر، یَرُبْعام از طریق ردی خود بازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هرکه می خواست، او را تخصیص می کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.

۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یَرُبْعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

۱۴

۱ در آن زمان ابیا پسر یَرُبْعام بیمار شد.

۲ و یَرُبْعام به زن خود گفت که الآن برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یَرُبْعام هستی، و به شیلوه برو. اینک اَخِیّای نبی که دربارهٔ من گفت که بر این قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست.

۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه ها و کوزهٔ عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر طفل واقع می شود، خبر خواهد داد.

۴ پس زن یَرُبْعام چنین کرده، برخاست و به شیلوه رفته، به خانهٔ اَخِیّا رسید و اَخِیّا نمی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.

۵ و خداوند به اَخِیّا گفت: اینک زن یَرُبْعام می آید تا دربارهٔ پسرش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می شود به هیأت، متنکّره خواهد بود.

۶ و هنگامی که اَخِیّا صدای پایهای او را که به درداخل می شد شنید، گفت: «ای زن یَرُبْعام داخل شو. چرا هیأت خود را متنکّر ساخته ای؟ زیرا که من با خبر سخت نزد تو فرستاده شده ام.

۷ برو و به یَرُبْعام بگو: یَهُوَه، خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم،

۸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بندهٔ من، داود نبودی که اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می نمود، و آنچه درنظر من راست است، معمول می داشت و بس.

۹ اما تو از همهٔ کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.

۱۰ بنابراین اینک من بر خاندان یَرُبْعام بلا عارض می گردانم و از یَرُبْعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می سازم، و تمامی خاندان یَرُبْعام را دور می اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می اندازند.

۱۱ هرکه از یَرُبْعام در شهر بمیرد، سگان بخورند، و هرکه در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند زیرا خداوند این را گفته است.

۱۲ پس تو برخاسته به خانهٔ خود برو و به مجرد رسیدن پایهایت به شهر، پسر خواهد مرد.

۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یَرُبْعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یَهُوَه، خدای اسرائیل در خاندان یَرُبْعام یافت شده است.

۱۴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یَرُبْعام را منقطع خواهد ساخت و چه بگویم الآن نیز واقع شده است.

۱۵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی ای که در آب متحرک شود، و ریشهٔ اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهند کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیراکه اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.

۱۶ و اسرائیل را به سبب گناهنانی که یَرُبْعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.

۱۷ پس زن یَرُبْعام برخاسته، و روانه شده، به تِرْصَه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانهٔ خانه، پسر مرد.

۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطهٔ بندهٔ خود، اَخِیّای نبی گفته بود.

۱۹ و بقیهٔ وقایع یَرُبْعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود، اینک در کتابِ تواریخِ ایّامِ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۲۰ و ایّامی که یَرُبْعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

۲۱ و رَحُبْعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می کرد. و رَحُبْعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذرد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نَعْمَهٔ عَمُّونَیه بود.

۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند.

۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند.

۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امّت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می نمودند.

۲۵ و در سال پنجم رَحُبْعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد.

۲۶ و خزانه های خانهٔ خداوند و خزانه های خانهٔ پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد.

۲۷ و رَحُبْعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که درِ خانهٔ پادشاه را نگاهبانی می کردند، سپرد.

۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانهٔ خداوند داخل می شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجرهٔ شاطران باز می آوردند.

۲۹ و بقیهٔ وقایع رَحُبْعام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۳۰ و در میان رَحُبْعام و یَرُبْعام درتمامی روزهای ایشان جنگ می بود.

۳۱ و رَحُبْعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، واسم مادرش نَعْمَهٔ عَمّونیه بود و پسرش اَبیّام در جایش پادشاهی نمود.

۱۵

۱ و در سال هجدهم پادشاهی یَرُبْعام بن نباط، اَبیّام بریهودا پادشاه شد.

۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مَعْکَه دختر اَبْشالوم بود.

۳ و در تمامی گناهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می نمود، و دلش با یَهُوَه،خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود.

۴ اما یَهُوَه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید.

۵ چونکه داود آنچه درنظر خداوند راست بود، بجا می آورد و ازهر چه اورا امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر اُوریای حتّی.

۶ و درمیان رَحُبْعام و یَرُبْعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.

۷ و بقیهٔ وقایع اَبیّام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و درمیان اَبیّام و یّرُبعام جنگ بود.

۸ و اَبیّام با پدران خویش خوابید و او را در شهر   داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

۹ و در سال بیستم یَرُبعام پادشاه اسرائیل، آسا بر یهودا پادشاه شد.

۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش مَعْکَه دختر اَبْشالوم بود.

۱۱ و آسا آنچه درنظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود.
۱۲ و الواط را از ولایت بیرون کرد و بت هایی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود.
۱۳ و مادر خود، مَعْکَه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قِدْرُون سوزانید.
۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد، لیکن دل آسا در تمام ایّامش با خداوند کامل می بود.
۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانۀ خداوند درآورد.
۱۶ و درمیان آسا و بَعْشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می بود.
۱۷ و بَعْشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامَه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.
۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانۀ خداوند و خزانه های خانۀ پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بَنْهَدَد بن طَبْرِمُّون بن حَزْیُون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:
۱۹ در میان من و تو و درمیان پدر من و پدر تو عهد بوده است؛ اینک هدیه ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم؛ پس بیا و عهد خود را با بَعْشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.
۲۰ و بَنْهَد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عِیُّون و دان و آبَلْ بیت مَعْکَه و تمامی کِنَّروت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت.
۲۱ و چون بَعْشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، درتِرْصَه اقامت نمود.
۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا ندا در داد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بَعْشا بنا می کرد برداشتند، و آسا پادشاه جَبَع بنیامین و مِصْفَه را با آنها بنا نمود.
۲۳ و بقیۀ تمامی وقایع آسا و تهّور او و هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیری اش درد پا داشت.
۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یَهُوشافاط در جایش سلطنت نمود.
۲۵ و در سال دومِ آسا، پادشاهِ یهودا، ناداب بن یَرُبْعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.
۲۶ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، بجا می آورد و به راه پدرخود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود.
۲۷ و بَعْشا ابن اَخِیّا که ازخاندان یَسَّاکار بود، بر وی فتنه انگیخت و بَعْشا او را در جِبَّتُون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جِبَّتون را محاصره نموده بودند.
۲۸ و در سال سومِ آسا، پادشاه یهودا، بَعْشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود.
۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یَرُبْعام را کشت و کسی را برای یَرُبْعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطۀ بندۀ خود اَخِیّای شیلونی گفته بود.
۳۰ و این به سبب گناهانی شد که یَرُبْعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یَهُوَه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.
۳۱ و بقیۀ وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۳۲ و درمیان آسا و بَعْشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می بود.
۳۳ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بَعْشا ابن اَخِیّا بر تمامی اسرائیل در تِرْصَه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود.
۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می کرد و به راه یَرُبْعام و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود.

۱۶

۱ و کلام خداوند بر یِیْهُو ابن حَنانی دربارۀ بَعْشا نازل شده، گفت:
۲ چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم، اما تو به راه یَرُبْعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آوردند،
۳ اینک من بَعْشا و خانۀ او را بالکل تلف خواهم نمود و خانۀ تو را مثل یَرُبْعام بن نباط خواهم گردانید.
۴ آن را که از بَعْشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.
۵ و بقیۀ وقایع بَعْشا و آنچه کرد و تهّور او، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۶ پس بَعْشا با پدران خود خوابید و در تِرْصَّه مدفون شد و پسرش اِیلَه در جایش پادشاه شد.

۷ و نیزکلام خداوند بر یِیْهُو ابن حنانی نبی نازل شد، دربارۂ بَعْشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که درنظرخداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یَرُبْعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.
۸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا اِیله بن بَعَشا در ترْصَه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.
۹ و بندۂ او، زِمْری که سردار نصف ارابه های او بود، بر او فتنه انگیخت. و او در تِرْصه در خانۂ اَرْصا که ناظر خانۂ او در تِرْصه بود، می نوشید ومستی می نمود.
۱۰ و زِمْرِی داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود.
۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بْعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او برایش باقی نگذاشت.
۱۲ پس زِمْری تمامی خاندان بَعْشا را موافق کلامی که خداوند به واسطۂ یِیْوی نبی دربارۂ بَعْشا گفته بود، هلاک کرد.
۱۳ به سبب تمامی گناهانی که بَعْشا و گناهانی که پسرش اِیلَه کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یَهُوَه، خدای اسرائیل را به هیجان آوردند.
۱۴ و بقیۂ وقایع اِیلَه و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زِمْری در تِرْصه هفت روز سلطنت نمود. و قوم در برابر جِبَّتُون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند.
۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمُری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عُمْری را که سردار لشکر بود، در همان روز برتمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند.
۱۷ آنگاه عُمْری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، تِرْصه را محاصره نمودند.
۱۸ و چون زِمْری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانۂ پادشاه داخل شده، خانۂ پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد.
۱۹ و این به سبب گناهانی بود که ورزید و آنچه را که درنظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یَرُبْعام و به گناهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت.
۲۰ و بقیۂ وقایع زِمْرِی وفتنه ای که او بر انگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۲۱ آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تِبْنی پسر جِینیت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عُمْری.
۲۲ اما قومی که تابع عُمْری بودند، بر قومی که تابع تِبْنی پسر جینَت بودند، غالب آمدند پس تبْنی مرد و عُمْری سلطنت نمود.
۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عُمْری دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در تِرْصَه سلطنت کرد.
۲۴ پس کوه سامره را از سامَر به دو وزنۂ نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به سامَر که مالک کوه بود، سامره نامید.
۲۵ و عُمْری آنچه درنظرخداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همۂ آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد،
۲۶ زیراکه به تمامی راههای یُرُبْعام بن نباط و به گناهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یَهُوَه، خدای اسرائیل را به هیجان آورده، سلوک می نمود.
۲۷ و بقیۂ اعمال عُمْری که کرد و تهوّری که نمود، آیا مکتوب نیست؟
۲۸ پس عُمْری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اَخاب در جایش سلطنت نمود.
۲۹ و اَخاب بن عُمْری در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اَخاب بن عُمْری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود.
۳۰ و اَخاب بن عُمْری از همۂ آنانی که قبل از او بودند درنظر خداوند بدتر کرد.
۳۱ و گویا سلوک نمودن او به گناهان یَرْبعام بن نباط سهل می بود که ایزابل، دختر اَتْبَعْل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بَعل را عبادت در نمود.
۳۳ و آخاب اشیره را ساخت و اَخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یَهُوَه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.
۳۴ و در ایّام او، حیئیل بیت ئیلی، اریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زادۂ خود ابیرام نهاد و دروازۂ هایش را بر پسر کوچک خود سُجُوب برپا کرد، موافق کلام خداوند که به واسطۂ یوشع بن نون گفته بود.

۱۷

وایلیّای تِشْبی که ازساکنان جِلْعاد بود، به اَخاب گفت: به حیات یَهُوَه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده ام قَسَم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.
۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

۳ از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کَرِیت که در مقابل اُرْدُن است، پنهان کن.

۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده ام که تو را در آنجا بپرورند.

۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده. و رفته نزد نهر کَرِیت که در مقابل اُرْدُن است، ساکن شد،

۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می آورند و از نهر می نوشید.

۷ و بعد از انقضای روزهای چند واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

۹ برخاسته، به صَرَفَه که نزد صیدون است برو و درآنجا ساکن بشو. اینک در آنجا امر فرموده ام که تو را بپرورد.

۱۰ پس برخاسته، به صَرَفَه رفت و چون نزد دروازهٔ شهر رسید، اینک بیوه زنی در آنجا هیزم برمی چید؛ پس اورا صدا زده، گفت: تمنّا اینکه جرعه ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.

۱۱ و چون به جهت آوردن آن می رفت، وی را صدا زده، گفت: لقمه ای نان برای من در دست خود بیاور.

۱۲ او گفت: به حیات یَهُوَه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد و در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم.

۱۳ ایلیّا وی را گفت: مترس، برو و به طوری که گفتی بکن. لیکن اول گِرده ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز.

۱۴ زیرا که یَهُوَه، خدای اسرائیل، چنین می گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزهٔ روغن کم نخواهد گردید.

۱۵ پس رفته، موافق کلام ایلیّا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند.

۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزهٔ روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطهٔ ایلیّا گفته بود.

۱۷ و بعد از این امور، واقع شد که پسر آن زن که صاحب خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.

۱۸ و به ایلیّا گفت: ای مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟

۱۹ او وی را گفت: پسرت را به من بده. پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.

۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: ای یَهُوَه، خدای من، آیا به بیوه زنی نیز که من نزد او مأوا گزیده ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟

۲۱ آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: ای یَهُوَه خدای من، مسألت اینکه جان این پسر به وی برگردد.

۲۲ و خداوند آواز ایلیّا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.

۲۳ و ایلیّا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیرآورد و به مادرش سپرد و ایلیّا گفت: ببین که پسرت زنده است!

۲۴ پس آن زن به ایلیّا گفت: الآن از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.

۱۸

۱ و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیّا نازل شده، گفت: برو و خود را به اَخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.

۲ پس ایلیّا روانه شد تا خود را به اَخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود.

۳ و اَخاب عوبدیا از خداوند بسیار می ترسید.

۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد.

۵ و اَخاب به عوبدیا گفت: در زمین نزد تمامی چشمه های آب و همهٔ نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همهٔ بهایم از ما تلف نشوند.

۶ پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اَخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت.

۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیّا بدو برخورد؛ و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: آیا آقای من ایلیّا، تو هستی؟

۸ او را جواب داد که «من هستم؛ برو و به آقای خود بگو که اینک ایلیّاست.

۹ گفت: چه گناه کرده ام که بندهٔ خود را به دست اَخاب تسلیم می کنی تا مرا بکشد.

۱۰ به حیات یَهُوَه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می گفتند که اینجا نیست به آن مملکت و قوم قَسَم می داد که تو را نیافته اند.

۱۱ و حال می گویی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیّاست؟

۱۲ و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم. روح خداوند تو را به جایی که نمی دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اَخاب خبر دهم و او تو را نیابد مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیّت خود از خداوند می ترسد.

۱۳ مگر آقایم اطلاّع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره ای پنهان کرده ایشان را به نان و آب پروردم؟

۱۴ و حال تو می گویی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیّاست؟ و مرا خواهد کشت.

۱۵ ایلیّا گفت: به حیات یَهُوَه، صبایوت که به حضور وی ایستاده ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.

۱۶ پس عوبدیا برای ملاقات اَخاب رفته، او را خبر داد؛ و اَخاب به جهت ملاقات ایلیّا آمد.

۱۷ و چون اَخاب ایلیّا را دید، اَخاب وی را گفت: آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می سازی؟

۱۸ گفت: من اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت؛ چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلیم را نمودی.

۱۹ پس الآن بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهار صد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهار صد نفر که بر سفرهٔ ایزابل می خورند.

۲۰ پس اَخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد.

۲۱ و ایلیّا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: تا به کی در میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یَهُوَه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بَعْل است، وی را پیروی نمایید! اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.

۲۲ پس ایلیّا به قوم گفت: من تنها نبیِ یَهُوَه باقی مانده ام و انبیای بَعل چهار صد و پنجاه نفرند.

۲۳ پس به ما دو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش ننهند؛ و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می گذارم و آتش نمی نهم.

۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یَهُوَه را خواهم خواند؛ و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد. و تمامی قوم در جواب گفتند: نیکو گفتی.

۲۵ پس ایلیّا به انبیای بَعْل گفت: یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.

۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می گفتند: ای بعل ما را جواب بده. لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می نمودند.

۲۷ و به وقت ظهر، ایلیّا ایشان را مسخره نموده، گفت: به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکّر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!

۲۸ و ایشان را به آواز بلند می خواندند و موافق عادت خود، خویشتن را به تیغها و نیزه ها مجروح می ساختند، به حدی که خون بر ایشان جاری می شد.

۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذرانیدن هدیهٔ عصری، ایشان نبوت می کردند؛ لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

۳۰ آنگاه ایلیّا به تمامی قوم گفت: نزد من بیایید. و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یَهُوَه را که خراب شده بود، تعمیر نمود.

۳۱ و ایلیّا موافق شمارهٔ اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت.

۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یَهُوَه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش و پیمانهٔ بَزر داشت، ساخت.

۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را هیزم گذاشت. پس گفت: چهار خُمْ از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.

۳۴ پس گفت: بار دیگر بکنید.؛ و گفت: بارسوم بکنید. و بار سوم کردند.

۳۵ و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

۳۶ و در وقت گذرانیدن هدیهٔ عصری، ایلیّای نبی نزدیک آمده، گفت: ای یَهُوَه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بندهٔ تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده ام.

۳۷ مرا اجابت فرما ای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یَهُوَه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.

۳۸ آنگاه آتشِ یَهُوَه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید.

۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند، به روی خود افتاده، گفتند: یَهُوَه، او خداستَا یَهُوَه او خداست!

۴۰ و ایلیّا به ایشان گفت: انبیای بَعْل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد. پس ایشان را گرفتند و ایلیّا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

۴۱ و ایلیّا به اَخاب گفت: برآمده، اکل و شرب نما زیراکه صدای باران بسیار می آید.

۴۲ پس اَخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیّا بر قلهٔ کَرْمَل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.
۴۳ و به خادم خود گفت: بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن. و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: هفت مرتبه دیگر برو.
۴۴ و در مرتبه هفتم گفت که اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی آید. او گفت: برو و به اَخاب بگو که ارابهٔ خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.
۴۵ و واقع شد که در اندک زمانی، آسمان از ابرِ غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اَخاب سوار شده، به یَزْرَعِیل آمد.
۴۶ و دست خداوند بر ایلیّا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اَخاب دوید تا به یَزْرَعِیل رسید.

۱۹

۱ و اَخاب، ایزابل را از آنچه ایلیّا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد.
۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیّا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.
۳ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان روانه شده، به بئرشَبَع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا واگذاشت.
۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر دخت اَرْدَجی نشت و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.
۵ و زیر درخت اَرْدَج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.
۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.
۷ و فرشتهٔ خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.
۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفن.
۹ و در آنجا به مَغاره ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. و اینک کلام خداوند به وی نازل شده، او را گفت: ای ایلیّا تو را دراینجا چه کاراست؟
۱۰ او در جواب گفت: به جهت یَهُوَه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح های تو را منهدم ساخته، انبیای تو را به شمشیر کشته اند، و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.
۱۱ او گفت: بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را مُنْشَق ساخت و صخره ها را به حضور خداوند خرد کرد؛ اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.
۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود. و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته.
۱۳ و چون ایلیّا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانید، بیرون آمد و در دهنهٔ مَغاره ایستاد. و اینک هاتفی به اوگفت: ای ایلیّا، تو را در اینجا چه کار است؟
۱۴ او در جواب گفت: به جهت یَهُوَه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح های تو را منهدم ساخته اند و انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند.
۱۵ پس خداوند به او گفت: روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد. و چون برسی، حَزائیل را به پادشاهی اَرام مسح کن،
۱۶ و یِیْهُو ابن نِمْشی را به پادشاهیِ اسرائیل مسح نما، و اَلیشَع بن شافاط را که از آبَل مَحُولَه است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.
۱۷ و واقع شد هرکه از شمشیر حَزائیل رهایی یابد، یِیْهُو او را به قتل خواهد رسانید و هرکه از شمشیر یِیْهو رهایی یابد، اَلیشَع او را به قتل خواهد رسانید.
۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بَعْل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است.
۱۹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیّا از او می گذشت، ردای خود را بر وی انداخت.
۲۰ و او گاوهارا ترک کرده، از عقب ایلیّا دوید و گفت: بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم. او وی را گفت: برو و برگرد زیرا به تو چه کرده ام!
۲۱ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیّا رفت و به خدمت او مشغول شد.

۲۰

۱ و بَنْهَدَد، پادشاه اَرام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود.
۲ و رسولان نزد اَخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: بَنْهَدَد چنین می گوید:

۳ نقره تو طلای تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.

۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: ای آقایم پادشاه! موافق کلام تو، من و هرچه دارم از آن تو هستیم.

۵ ورسولان بار دیگر آمده، گفتند: بَنْهَدَد چنین امر فرموده، می گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی.

۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می فرستم تا خانهٔ تو را و خانهٔ بندگانت را جستجو نمایند و هرچه درنظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند بُرد.

۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.

۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنو و قبول منما.

۹ پس به رسولان بَنْهَدَد گفت: به آقایم، پادشاه بگویید: هر چه بار اول به بندهٔ فرستادی بجا آورد؛ اما این کار را نمی توانم کرد. پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.

۱۰ آنگاه بَنْهَدَد نزد وی فرستاده، گفت: خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گَردِ سامره کفایت مشتهای همهٔ مخلوقی را که همراه من باشند بکند.

۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: وی را بگویید: آنکه اسلحه می پوشد، مثل آنکه می گشاید فخر نکند.

۱۲ و چون پادشاهان در خیمه های میگساری می نمودند، به بندگان خود گفت: صف آرایی بنمایید. پس در برابر شهر صف آرایی نمودند.

۱۳ و اینک نبی ای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا این گروه عظیم را می بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می نمایم تا بدانی که من یَهُوَه هستم.

۱۴ اَخاب گفت: به واسطهٔ که؟ او در جواب گفت: خداوند می گوید به واسطهٔ خادمان سروران کشورها. گفت: کیست که جنگ را شروع کند؟ جواب داد: تو

۱۵ پس خادمان سروران کشورها سان دید که ایشان دویست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

۱۶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بَنْهَدَد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مدد کار او می بودند، در خیمه ها به میگساری مشغول بودند.

۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بَنْهَدَد کسان فرستاد و ایشان را خبر داده، گفتند که مردمان از سامره بیرون می آیند.

۱۸ او گفت: خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.

۱۹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود.

۲۰ هرکس از ایشان حریف خود را کشت و اَرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بَنْهَدَد پادشاه اَرام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند.

۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه ها را شکست داد، و اَرامیان را به کشتار عظیمی کشت.

۲۲ و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو وخویشتن را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه می کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه اَرام بر تو خواهد برآمد.»

۲۳ و بندگان پادشاه اَرام، وی راگفتند: خدایان ایشان خدایان کوهها می باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند؛ اما اگر با ایشان غالب خواهیم آمد.

۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.

۲۵ و تو لشکری را مثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در هموارى جنگ نماییم و البته بر ایشان غالب خواهیم آمد. پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

۲۶ و در وقت تحویل سال، بَنْهَدَد اَرامیان را سان دیده، به اَفیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید.

۲۷ و بنی اسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابلهٔ ایشان رفتند و بنی اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گلهٔ کوچک بزغاله اُردو زدند، اما اَرامیان زمین را پر کردند.

۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: خداوند چنین می گوید: چونکه اَرامیان می گویند که یَهُوَه خدای کوهها‌ست و خدای وادیها نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یَهُوَه هستم.

۲۹ و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ با هم پیوستند و بنی اسرائیل صد هزار پیادهٔ اَرامیان را در یک روز کشتند.

۳۰ و باقی ماندگان به شهر اَفیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد. و بَنْهَدَد فرارکرده، در شهر به اطاق اندرونی درآمد.

۳۱ و بندگانش وی را گفتند: همانا شنیده ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم وشاید که جان تو را زنده نگاه دارد.

۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سرخود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: بندهٔ تو، بَنْهَدَد می گوید؛ تمنّا اینکه جانم زنده بماند. او جواب داد: آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می باشد.

۳۳ پس آن مرد تَفَأّل نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: برادر تو بَنْهَدَد! بروید و او را بیاورید. و چون بَنْهَدَد نزد او بیرون آمد، او را برارابهٔ خود سوار کرد.

۳۴ و بَنْهَدَد وی را گفت: شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می دهم و برای خود در دمشق کوچه ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت. در جواب گفت: من تو را به این عهد رها می کنم. پس با او عهد بست و او را رها کرد.

۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: مرا بزن اما آن مرد از زدنش ابا نمود.

۳۶ و او وی را گفت: چونکه آواز خداوند را نشنیدی، همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت. پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.

۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: مرا بزن. و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت.

۳۸ پس آن نبی رفته، به سر راه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابهٔ خود را بر چشمان خود کشیده، خویشتن را متنکّر نمود.

۳۹ و چون پادشاه درگذرمی بود، او را به پادشاه ندا در داد و گفت که بندهٔ تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنهٔ نقره خواهی داد.

۴۰ و چون بندهٔ تو اینجا و آنجا مشغول می بود، او غایب شد. پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: حکم تو چنین است. خودت فتوی داد.

۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست.

۴۲ او وی را گفت: خداوند چنین می گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.

۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانهٔ خود رفت و به سامره داخل شد.

۲۱

۱ و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یَزْرَعِیلی، تاکستانی در یَزْرَعِیل به پهلوی قصر اَخاب، پادشاه سامره، داشت.

۲ و اَخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: تاکستان خود را به من بده تا باغِ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانهٔ من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.

۳ نابوت به اَخاب گفت: حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.

۴ پس اَخاب به سبب سخنی که نابوت یَزْرَعِیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانهٔ خود رفت زیرا گفته بود: ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: روح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟

۶ او وی را گفت: از این جهت که نابوت یَزْرَعِیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.

۷ و زنش ایزابل به او گفت: آیا تو الآن بر اسرائیل سلطنت می کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یَزْرَعِیلی را به تو خواهم داد.

۸ آنگاه مکتوبی به اسم اَخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجبایی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد.

۹ و درمکتوب بدین مضمون نوشت: به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید.

۱۰ و دو نفر از بنی بلّیعال را پیش او وا دارید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.

۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجبایی که در شهر وی ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و برحسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند.

۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند.

۱۳ و دو نفر از بنی بلّیعال درآمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلّیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمُرد.

۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اَخاب گفت: برخیز و تاکستان نابوت یَزْرَعِیل را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرّف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.

۱۶ و چون اَخاب شنید که نابوت مرده است، اَخاب برخاسته، به جهت تصرّف تاکستان نابوت یَزْرَعِیلی فرود آمد.

۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیّای تِشْبی نازال شده، گفت:

۱۸ برخیز و برای ملاقات اَخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است، فرود شو. اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرّف شود.

۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرّف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند، سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.

۲۰ اَخاب به ایلیّا گفت: ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟ او جواب داد: بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته ای تا آنچه در نظر خداوند بد است، بجا آوری.

۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکلّ هلاک خواهم ساخت، و از اَخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت.

۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یَرُبْعام بن نباط و مانند خاندان بَعْشا ابن اَخِیّا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته ای.

۲۳ و دربارۀ ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: سگانْ ایزابل را نزد حصار یَزْرَعِیل خواهند خورد.

۲۴ هر که را از کسان اَخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه را در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.

۲۵ و کسی نبود مثل اَخاب که خویشتن را برای با آوردن آنچه درنظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود.

۲۶ و در پیروی بتها رجاسات بسیار می نمود، برحسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را ازحضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می کردند.

۲۷ و چون اَخاب این سخنان را شنید، جامۀ خود را چاک زده، پلاس در برکرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می رفت.

۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیّای تِشْبی نازل شده، گفت:

۲۹ آیا اَخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع می نماید، این بلا را در ایّام وی نمی آورم، لیکن در ایّام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.

۲۲

۱ و سه سال گذشت که در میان اَرام و اسرائیل جنگ نبود.

۲ و در سال سوم، یَهُوْشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد.

۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: آیا نمی دانید که راموت جِلْعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه اَرام غافل می باشیم؟

۴ پس به یَهُوْشافاط گفت: آیا همراه من به راموت جِلْعاد برای جنگ خواهی آمد؟ و یَهُوْشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می باشند.

۵ و یَهُوْشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: تمنّا اینکه امروز از کلام خداوند مسألت نمایی.

۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: آیا به راموت جِلْعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟ ایشان گفتند: برآی و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.

۷ اما یَهُوْشافاط گفت: آیا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سؤال نماییم؟

۸ و پادشاه اسرائیل به یَهُوْشافاط گفت: یک مرد دیگر، یعنی مْیکایا ابن یِمْلَه هست که به واسطه او از خداوند مسألت توان کرد. لیکن من از او نفرت دارم زیرا که دربارۀ من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی. و یَهُوْشافاط گفت: پادشاه چنین نگوید.

۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: «مْیکایا ابن یِمْلَه را به زودی حاضر کن.

۱۰ و پادشاه اسرائیل و یَهُوْشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنۀ دروازۀ سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوّت می کردند.

۱۱ و صِدْقیا ابن کَنَعْنَه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: خداوند چنین می گوید: اَرامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.

۱۲ و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می گفتند: به راموت جِلْعاد برآی و فیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.

۱۳ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: اینک انبیا به یک زبان دربارۀ پادشاه نیکو می گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.

۱۴ میکایا گفت: به حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.

۱۵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: ای میکایا، آیا به راموت جِلْعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم. او در جواب وی گفت: برآی و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.

۱۶ پادشاه وی را گفت: چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یَهُوَه، غیر از آنچه راست است به من نگویی؟

۱۷ او گفت: تمامی اسرائیل را مثل گله ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانهٔ خود برگردد.

۱۸ و پادشاه اسرائیل به یَهُوْشافاط گفت: آیا تو را نگفتم که دربارهٔ من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی؟

۱۹ او گفت: پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.

۲۰ و خداوند گفت: کیست که اَخاب را اغوا نماید تا به راموت جِلْعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۱ و آن روح پلید بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم.

۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن.

۲۳ پس الآن خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند دربارهٔ تو سخن بد گفته است.

۲۴ آنگاه صدقیا ابن کَنَعْنَه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کلام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟

۲۵ میکایا جواب داد: اینک در روزی که به حُجرهٔ اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی، آن را خواهی دید.

۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت: میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر.

۲۷ و بگو پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی بپرورید تا من به سلامتی برگردم.

۲۸ میکایا گفت: اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، خداوند به من تکلم ننموده است. و گفت: ای قوم جمیعاً بشنوید.

۲۹ و پادشاه اسرائیل و یَهُوْشافاط، پادشاه یهودا به راموت جِلْعاد برآمدند.

۳۰ و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافاط گفت: من خود را مُتِنَکِّر ساخته، به جنگ می روم و تو لباس خود را بپوش. پس پادشاه اسرائیل خود را مُتِنَکِر ساخته، به جنگ رفت.

۳۱ و پادشاه اَرام سی و دو سردار ارابه های خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ، بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.

۳۲ و چون سرداران ارابه ها یَهُوْشافاط را دیدند، گفتند: یقیناً این پادشاه اسرائیل است. پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یَهُوْشافاط فریاد برآورد.

۳۳ و چون سرداران ارابه ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۴ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.

۳۵ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ارابه اش به مقابل اَرامیان برپا می داشتند؛ و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ارابه ریخت.

۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: هرکس به شهر خود و هرکس به ولایت خویش برگردد.

۳۷ و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند.

۳۸ و ارابه را در برکهٔ سامره شستند و سگان خونش را لیسیدند و اسلحهٔ او را شستند، برحسب کلامی که خداوند گفته بود.

۳۹ و بقیهٔ وقایع اَخاب و هرچه او کرد و خانهٔ عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

۴۰ پس اَخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، اخزیا به جایش سلطنت نمود.

۴۱ و یَهُوْشافاط بن آسا در سال چهارم اَخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد.

۴۲ و یَهُوْشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَزُوبَه دختر شِلْحی، بود.

۴۳ و در تمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه درنظر خداوند راست بود، بجا می آورد، مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند.

۴۴ و یَهُوْشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

۴۵ و بقیهٔ وقایع یَهُوْشافاط و تهوّری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخِ ایّامِ پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۴۶ و بقیهٔ الواطی که از ایّام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.

۴۷ و در اَدُوم، پادشاهی نبود، لیکن وکیلی پادشاهی می کرد.

۴۸ و یَهُوْشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اُوفیر بروند، اما نرفتند زیرا کشتیها در عِصْیُون جابَر شکست.

۴۹ آنگاه اَخَزْیا ابن اَخاب به یَهُوْشافاط قبول نکرد.

۵۰ و یَهُوْشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یَهُورام در جایش سلطنت نمود.
۵۱ و اَخَزْیا ابن اَخاب در سال هفدهم یَهُوْشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود.
۵۲ و آنچه دنظر خداوند ناپسند بود، بجا می آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود.
۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و بر حسب هرچه پدرش عمل نموده بود، خشم یَهُوَه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

کتاب دوم پادشاهان

۱

۱ و بعد از وفات اَخاب، موآب بر اسرائیل عاصی شدند.

۲ و آخَزْیا از پنجرۀ بالا خانۀ خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بَعْل زَبُّوب، خدای عَقْرُون رفته، بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟

۳ و فرشتۀ خداوند به ایلیّای تِشْبی گفت: برخیز و به ملاقات رسولان پادشاهِ سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا ازاین جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شما برای سؤال نمودن از بَعْل زَبُوب، خدای عَقْرُون می روید؟

۴ پس خداوند چنین می گوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

۵ و ایلیّا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟

۶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، مارا گفت: بروید ونزد پادشاهی که شما را فرستاده است، مراجعت کرده، او را گویید: خداوند چنین می فرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سؤال نمودن از بَعْل زَبُوب، خدای عَقْرُون می فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مُرد.

۷ او به ایشان گفت: هیأت شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟

۸ ایشان او را جواب دادند: مرد موی دار بود و کمربند چرمی بر کمرش بسته بود. او گفت: ایلیّای بِشْبی است.

۹ آنگاه سردار پنجامه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قلۀ کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که ای ای مرد خدا، پادشاه می گوید به زیر آی؟

۱۰ ایلیّا در جواب سردار پنجاهه گفت: اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاهه نفرت را بسوزاند، پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۱ و باز سردار پنجاهۀ دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: ای مرد خدا، پادشاه چنین می فرماید که به زودی به زیر آی؟

۱۲ ایلیّا در جواب ایشان گفت: اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۳ پس سردار پنجاهۀ سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهۀ سوم آمده، نزد ایلیّا به زانو درآمد و ازاو التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا تمنّاً اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگانت درنظر تو عزیز باشد.

۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهۀ اول را با پنجاهه های ایشان سوزانید؛ اما الآن جان من درنظر تو عزیز باشد.

۱۵ و فرشته خداوند به ایلیّا گفت: همراه او به زیر آی و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد.

۱۶ و وی را گفت: خداوند چنین می گوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بَعْل زَبوب، خدای عَقْرُون سؤال نمایند، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او سؤال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.

۱۷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیّا گفته بود، مرد و یَهُورام در سال دوم یَهُورام بن یَهُوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود.

۱۸ و بقیۀ اعمال اَخَزْیا که کرد، آیا در کتابِ تواریخِ پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۲

۱ و چون خداوند اراده نمود که ایلیّا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیّا اَلِیشَع از جلجال روانه شدند.

۲ و ایلیّا به اَلَیشَع گفت: در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیت ئیل فرستاده است. اَلِیشَع گفت: به حیات یَهُوَه و حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم. پس به بیت ئیل رفتند.

۳ و پسران انبیایی که در بیت ئیل بودند، نزد اَلیشَع بیرون آمده، وی را گفتند: آیا می دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سر تو خواهد برداشت؟ او گفت: من هم می دانم؛ خاموش باشید.

۴ و ایلیّا به اوگفت: ای اَلیَشَع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است. او گفت: به حیات یَهُوَه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم. پس به اریحا آمدند.

۵ و پسران انبیایی که در اریحا بودند، نزد اَلیَشَع آمده، وی را گفتند: آیا می دانی که امروز خداوند، آقایی تو را از فوق سر تو برمی دارد؟ او گفت: من هم می دانم؛ خاموش باشید.

۶ و ایلیّاَ وی را گفت: در اینجا بمان زیرا که خداوند مرا به اُرْدُن فرستاده است. او گفت: به حیات یَهُوَه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم. پس هر دوی ایشان روانه شدند.

۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اَرْدُن ایستاده بودند.

۸ پس ایلّیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هر دوی ایشان بر خشکی عبور نمودند.

۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیّا به اَلّیشع گفت: آنچه را که می خواهی برای تو بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته، بخواه. اَلیشَع گفت: نصیب مضاعف روح تو بر من بشود.

۱۰ او گفت: چیز دشواری خواستی! اما اگر حینی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد والاّ نخواهد شد.

۱۱ و چون ایشان می رفتند و گفتگو می کردند، اینک ارابهٔ آتشین و اسبان آتشینْ ایشان را از یکدیگر صعود نمود.

۱۲ و چون اَلیشَع این را بدید، فریاد برآورد که ای پدرم! ای پدرم! ارابهٔ اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندید و جامهٔ خود را گرفته، آن را به دو حصّه چاک زد.

۱۳ و ردای ایلیّا را که از اوافتاده بود، برداشت و برگشته به کنارهٔ اُرْدُن ایستاد.

۱۴ پس ردای ایلیّا را که از او افتاده بود، گرفت و آب زده، گفت: یَهُوَه خدای ایلیّا کجاست؟ و چون او نیز آب را زد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و اَلیشَع عبور نمود.

۱۵ و چون پسران انبیا که روبروی او در اریحا بودند او را دیدند، گفتند: روح ایلیّا بر اَلیشَع می باشد. و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند.

۱۶ و او را گفتند: «اینک حال با بندگانت پنجاه مرد قوی هستند؛ تمنّا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند؛ شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا در یکی از دره ها انداخته باشد. او گفت: مفرستید.

۱۷ اما به حدی بر وی ابرام نمودند که خجل شده، گفت: بفرستید. پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند، اما او را نیافتند.

۱۸ و چون او در اریحا توقف می نمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: آیا شما را نگفتم که نروید؟

۱۹ و اهل شهر به اَلِیشَع گفتند: اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می بیند؛ لیکن آبش ناگوار و زمینش بی حاصل است.

۲۰ او گفت: نزد من طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند.

۲۱ و او نزد چشمهٔ آب بیرون رفته، نمک را انداخت و گفت: خداوند چنین می گوید: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی حاصلی از آن پدید نیاید.

۲۲ پس آب تا به امروز برحسب سخنی که اَلیشَع گفته بود، شفا یافت.

۲۳ و از آنجا به بیت ئیل برآمد. و چون به راه برمی آمد، اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، اورا سُخریّه نموده، گفتند: ای کچل برآی! ای کچل برآی!

۲۴ و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یَهُوُه لعنت کرد؛ و دو خرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید.

۲۵ و از آنجا به کوه کَرْمَل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

۳

۱ و یَهُورام بن اَخاب در سال هجدهم یَهُوشافاط، پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد.

۲ و آنچه درنظرخداوند ناپسند بود به عمل می آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بَعْل راکه پدرش ساخته بود، دور کرد.

۳ لیکن به گناهان یَرُبَعْام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

۴ و یمشعْ، پادشاه موآب، صاحب مواشی بود و به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها ادا می نمود.

۵ و بعد از وفات اَخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد.

۶ در آن وقت یَهُورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید.

۷ و رفت ونزد یَهُوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: پادشاه یهودا فرستاده، گفت: پادشاه موآب بر من عاصی شده است. آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟ او گفت: خواهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.

۸ اوگفت: به کدام راه برویم؟ گفت: به راه بیابان اَدوم.

۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه اَدوم روانه شده. سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود.

۱۰ و پادشاه اسرائیل گفت: افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.

۱۱ و یَهُوشافاط گفت: آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطهٔ او از خداوند مسألت نماییم؟» و یکی از خادمان پادشاهان اسرائیل در جواب گفت: «اَلیشَع بن شافاط که آب بر دستهای ایلیّا می ریخت، اینجاست.

۱۲ و یَهُوشافاط گفت: کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یَهُوشافاط و پادشاه اَدوم نزد وی فرود آمدند.

۱۳ و اَلیشَع به پادشاه اسرائیل گفت: مرا با تو چه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو. اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: نی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.

۱۴ اَلیشَع گفت: به حیات یَهُوَه صبایوت که به حضور وی ایستاده ام قسم که اگر من احترام یَهُوشافاط، پادشاه یَهُودا را نگاه نمی داشتم، به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم.

۱۵ اما الآن برای من مطربی بیاورید. و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بروی آمد.

۱۶ و او گفت: خداوندچنین می گوید: این ودای را پر از خندقها بساز و

۱۷ زیرا خداوند چنین می گوید: باد نخواهید دید و باران نخواهید دید، اما این وادی از آب پر خواهد شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید.

۱۸ و این در نظر خداوند قلیل است، بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد.

۱۹ و تمامی شهرهای حصاردار و همهٔ شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همهٔ درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.

۲۰ و بامدادان دروقت گذرانیدن هدیه، اینک آب از راه اَدوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

۲۱ و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتلهٔ ایشان برمی آیند، هر که به اَسلاح جنگ می شد و هرکه بالاتر از آن بود، جمع شدند و به سر حّد خود اقامت کردند.

۲۲ پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند،

۲۳ و گفتند: این خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته اند؛ پس حال به غنیمت بشتابید.

۲۴ اما چون به لشکرگاه رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند، که از حضور ایشان منهزم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را می کشتند.

۲۵ و شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه زمین هرکس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند. لکن سنگهای قیر حارَسَت را در آن واگذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند.

۲۶ و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شد، هفتصد نفر شمشیرزن گرفت که تا نزد پادشاه اَدوم را بشکافند، اما نتوانستند.

۲۷ پس پسر نخست زادهٔ خود را که به جایش می بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذرانید. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

۴

۱ وزنی از زنان پسران انبیا نزد اَلِیشَع تضرّع نموده، گفت: بنده ات، شوهرم مرد و تو می دانی که بنده ات از خداوند می ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.

۲ اَلِیشَع وی را گفت: بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟» او گفت: «کنیزت را در خانه چیزی سوای ظرفی از روغن نیست.

۳ او گفت: برو ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه.

۴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر شود به کنار بگذار.

۵ پس از نزد وی رفته، در را بر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، او می ریخت.

۶ و چون ظرفها را پرکرده بود به یکی از پسران خود گفت: ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد.

۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو پسرانت از باقی مانده گذران کنید.

۸ و روزی واقع شد که اَلِیشَع به شونیم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد؛ و هرگاه عبور می نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می کرد.

۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: اینک فهمیده ام که این مردِ مقدسِ خداست که همیشه از نزد ما می گذرد.

۱۰ پس برای وی بالاخانه ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذرانیم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.

۱۱ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرود آمده، در آنجا خوابید.

۱۲ و به خادم خود، جِیحَزی گفت: این زن شونمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد.

۱۳ و او به خادم گفت: به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده ای؛ پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکرکاری داری؟ او گفت: نی، من درمیان قوم خود ساکن هستم.

۱۴ و او گفت: پس برای این زن چه باید کرد؟ جِیحَزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.

۱۵ آنگاه اَلِیشَع گفت: او را بخوان. پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد.

۱۶ و گفت: در این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت. و او در گفت: نی ای آقایم؛ ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.

۱۷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که اَلِیشَع به او گفته بود، پسری زایید.

۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگران رفت.

۱۹ و به پدرش گفت: آه سر من! آه سر من! و او به خادم خود گفت: وی را نزد مادرش ببر.

۲۰ پس او را برداشته، نزد مادرش برد و به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد.

۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت.

۲۲ و شوهرخود را آواز داده، گفت: تمنّا اینکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفرستی تا نزد مرد خدا بشتابم و برگردم.

۲۳ او گفت: امروز چرا نزد او بروی، نه غُرّهٔ ماه و نه سَبَّت است. گفت: سلامتی است.

۲۴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: بران و برو و تا تو را نگویم در راندن کوتاهی منما.

۲۵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کَرْمَل رسید. و چون مرد خدا او را از دور دید، به خادم خود جِیحَزی گفت: «که اینک زن شونمی می آید.

۲۶ پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم و پسرت سالم است؟ او گفت: سلامتی است.

۲۷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جِیحَزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: او را واگذار زیراکه جانش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.

۲۸ و زن گفت: آیا پسری از آقایم درخواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟

۲۹ پس او به جِیحَزی گفت: کمر خود را ببند و عصای مرا به دستت گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیّت مگو و اگر کسی تو را تحیّت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.

۳۰ اما مادرِ طفل گفت: به حیات یَهُوَه و به حیات خودت خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد.

۳۱ و جِیحَزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد؛ اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود. پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که «طفل بیدار نشد.

۳۲ پس اَلِیشَع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است.

۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر و بست و نزد خداوند دعا نمود.

۳۴ و برآمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بر دهان وی و چشم خود را برچشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد.

۳۵ و برگشته، در خانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بر وی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد؛ پس طفل چشمان خود را باز کرد.

۳۶ و جِیحَزی را آواز داده، گفت: این زن شونمی را بخوان. پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.

۳۷ پس آن زن داخل شده، نزد پایهایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

۳۸ و اَلِیشَع به جلجال برگشت. و قحطی در زمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشسته بودند. و او به خادم خود گفت: دیگ بزرگ را بگذار و آش به جهت پسران انبیا بپز.

۳۹ و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوتهٔ بری یافت و خیارهای بری از آن چیده، دامن خود را پر ساخت و آمده، آنها را در دیگ آش خُرد کرد زیرا که آنها را نشناختند.

۴۰ پس برای آن خوردند، صدا زده، گفتند: ای مرد خدا، مرگ در دیگ است! و نتوانستند بخورند.

۴۱ او گفت: آرد بیاورید. پس آن را در دیگ انداخت و گفت: برای مردم بریز تا بخورند. پس هیچ چیز مضّر در دیگ نبود.

۴۲ و کسی از بَعْل شَلِیشَه آمده، برای مرد خدا خوراک نوبر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه ها در کیسهٔ خود آورد. پس او گفت: به مردم بده تا بخورند.

۴۳ خادمش گفت: اینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟ او گفت: به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می گوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.

۴۴ پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

۵

۱ و نُعْمان سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیلهٔ او اَرام را نجات داده بود، و آن مرد جبّار، شجاع ولی ابرص بود.

۲ و فوجهای اَرامیان بیرون رفته، کنیزکی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نُعْمان را خدمت می کرد.

۳ و خاتون خود گفت: کاش که آقایم در حضور نبی ای سامره است، می بود که او را از برص شفا می داد.

۴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: کنیزی از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان می گوید.

۵ پس پادشاه اَرام گفت: بیا و برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می فرستم. پس روانه شد و ده وزنهٔ نقره و ششهزار مثقال طلا و ده دست لباس به دست خود گرفت.

۶ و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که الآن چون این مکتوب به حضورت برسد، اینک بندهٔ خود نُعْمان را نزد تو فرستادم تا او را از برصش شفا دهی.

۷ اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: آیا من خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از برصش شفا بخشم. پس بدانید و ببیندکه او بهانه جویی از من می کند.

۸ اما پس اَلیشَع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: لباس خود را چرا دریدی؟ او نزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.

۹ پس نُعْمان با اسبان و ارابه های خود آمده، نزد درِ خانهٔ اَلیشَع ایستاد.

۱۰ و اَلِیشَع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: برو و در اُرْدُن هفت مرتبه شست و شو نما و گوشتت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.

۱۱ اما نُعْمان غضبناک شده، رفت و گفت: اینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یَهُوَه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد.

۱۲ آیا اَبانَه و فَرْفَرْ، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟ پس برگشته، با خشم رفت.

۱۳ اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: ای پدر ما، اگر نبی تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجا نمی آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.

۱۴ پس فرود شده، هفت مرتبه در اُرْدنّ به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهر شد.

۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: اینک الآن دانسته ام که در تمامی زمین جُز در اسرائیل خدایی نیست. و حال تمنّا اینکه هدیه ای از بنده ات قبول فرمایی.

۱۶ او گفت: به حیات یَهُوَه که در حضور وی ایستاده ام قسم که قبول نخواهم کرد. و هرچند او را ابرام نمود که بپذیرد ابا نمود.

۱۷ و نُعْمان گفت: اگر نه، تمنّا این که دو بار قاطر از خاک بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الاّ نزد یَهُوَه.

۱۸ اما در این امر، خداوند بندهٔ تو را عفو فرماید که چون آقایم به خانهٔ رِمُّون داخل شده، در آنجا سجده نماید و بر دست من تکیه کند و من در خانهٔ رِمُّون سجده نمایم، یعنی جون در خانهٔ رمُّون سجده کنم، خداوند بندهٔ تو را در این امر عفو فرماید.

۱۹ او وی را گفت: به سلامتی برو. و از نزد وی اندک مسافتی برفت.

۲۰ اما جیحَزی که خادم اَلیشَع مرد خدا بود گفت: «اینک آقایم از گرفتن دست این نُعْمان اَرامی آنچه که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.»

۲۱ پس جیحَری از عقب نُعْمان شتافت و چون نُعْمان اورا دید که از عقبش می دود، از ارابهٔ خود به استقبالش فرود آمد و گفت: آیا سلامتی است؟

۲۲ اوگفت: سلامتی است. آقایم مرا فرستاده، می گوید: اینک الآن دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرایم نزد من آمده اند؛ تمنّا اینکه یک وزنهٔ نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.

۲۳ نُعْمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنهٔ نقره را در دو کیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خود نهاد تا پیش او برند.

۲۴ و چون به عُوفَل رسید آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند.

۲۵ و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و اَلیشَع وی را گفت: ای جیحَزی از کجا می آیی؟ گفتت: «بنده ات جایی نرفته بود.

۲۶ اَلیشَع وی راگفت: آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از ارابهٔ خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله ها و رمه ها و غلامان و کنیزان است؟

۲۷ پس بَرَص نُعْمان به تو و ذریّت تو تا به ابد خواهد چسبید. و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

۶

۱ و پسران انبیا به اَلیشَع گفتند که اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است.

۲ پس به اُرْدنّ برویم و هریک چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم. او گفت: بروید.

۳ و یکی از ایشان گفت: مرحمت فرموده، همراه بندگانت بیا. او جواب داد که می آیم.

۴ پس همراه ایشان روانه شد و چون به اُردْنّ رسیدند، چوبها را قطع نمودند.

۵ و هنگامی که یکی از ایشان تیر را می برید، آهن تبر در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: آه ای آقایم، زیراکه عاریه بود.

۶ پس مرد خدا گفت: کجا افتاد؟ و چون جا را به وی نشان داد، او چوبی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.

۷ پس گفت: برای خود آب بردار. پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

۸ و پادشاه اَرام با اسرائیل جنگ می کرد و با بندگان خود مشورت کرده، گفت: در فلان جا اردوی من خواهد بود.

۹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: باحذر باش که از فلان جا گذر نکنی زیرا که اَرامیان به آنجا نزول کرده اند.

۱۰ و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انذار نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یکبار و نه دو بار محافظت کرد.

۱۱ و دل پادشاه اَرام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: آیا مرا خبر نمی دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟

۱۲ و یکی از خادمانش گفت: ای آقایم چنین نیست، بلکه الیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنانی که در خوابگاه خود می گویی، مخبر می سازد.

۱۳ او گفت: بروید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم و او را بگیرم. پس او را خبر دادند که اینک در دوتان است.

۱۴ پس سواران و ارابه ها و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند.

۱۵ و چون خادم مردِ خدا صبح برخاسته، بیرون رفت و اینک لشکری با سوران و ارابه ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: آه ای آقایم چه بکنیم؟

۱۶ او گفت: مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند بیشترند.

۱۷ و اَلیشَع دعا کرده، گفت: ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند. پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران و ارابه های آتشین پر است.

۱۸ و چون ایشان نزد وی فرود شدند، اَلیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: تمنّا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی. پس ایشان را به موجب کلام الیشع به کوری مبتلا ساخت.

۱۹ و اَلیشَع، ایشان راگفت: راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیایید و شما را به کسی که می طلبید، خواهم رسانید. پس ایشان را به سامره آورد.

۲۰ و هنگامی که وارد سامره شدند، اَلیشَع گفت: ای خداوند چشمان ایشان را بگشا تا ببینند. پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند.

۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به اَلیشَع گفت: ای پدرم آیا بزنم؟ آیا بزنم؟

۲۲ او گفت: مزن؛ آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده ای خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.

۲۳ پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای اَرام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

۲۴ و بعد از این، واقع شد که بَنْهَدَد، پادشاه اَرام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده سامره را محاصره نمود.

۲۵ و قحطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پارۀ نقره و یک ربع قاب جلغوزه، به پنج پارۀ نقره فروخته می شد.

۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می نمود؛ زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: ای آقایم پادشاه، مدد کن.

۲۷ او گفت: اگر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خَرْمَن یا از چرخُشْت؟

۲۸ پس پادشاه او را گفت: تو را چه شد؟ او عرض کرد: این زن به من گفت: پسر خود را بده تا امروز بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد.

۲۹ پس پسر مرا پختیم و خوردیم و روز دیگر وی را گفتم: پسرت را بده تا او را بخوریم. اما او پسر خود را پنهان کرد.

۳۰ و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بدرید و او بر باره می گذشت و قوم دیدند که اینک در زیر درخت لباس خود پلاس دربر داشت.

۳۱ و گفت: خدا به من مثل این بلکه زیاده بکند اگر سر اَلیشَع بن شافاط امروز بر تنش بماند.

۳۲ و اَلِیشَع در خانهٔ خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، اَلیشَع به مشایخ گفت: آیا می بینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مرا از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید؛ آیا صدای پایهای آقایش در عقبش نیست؟

۳۳ و چون او هنوز به ایشان سخن می گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: اینک این بلا از جانب خداوند است؛ چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم؟

۷

۱ و اَلیشَع گفت: کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می گوید که فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال نزد دروازهٔ سامره فروخته می شود.

۲ و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می نمود در جواب مرد خدا گفت: اینک اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟ او گفت: همانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.

۳ و چهار مرد مبروص نزد دهنهٔ دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: چرا ما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟

۴ اگر گوییم به شهر داخل شویم، همانا قحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان بیندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.

۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی اَرامیان بروند، اما چون به کنار اردوی اَرامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود.

۶ زیرا صدای ارابه ها و اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی اَرامیان شنوانید و به یکدیگر گفتند: اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حِتّیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.

۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.

۸ و آن مبروصان به کنار اردو آمده، به خیمه ای داخل شدند و اکل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته و به خیمه ای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.

۹ پس به یکدیگر گفتند: ما خوب نمی کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش می مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تأخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید؛ پس الآن بیایید برویم و به خانهٔ پادشاه خبر دهیم.

۱۰ پس رفته، دربانان شهر را صدا زدند و ایشان را مخبر ساخته. گفتند: به اردوی اَرامیان درآمدیم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، و الاغها بسته شده و خیمه ها به حالت خود.

۱۱ پس دربانان صدا زده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.

۱۲ و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: به تحقیق شما را خبر می دهم که اَرامیان به ما چه خواهند کرد: می دانند که ما گرسنه هستیم. پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده اند و می گویند چون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.

۱۳ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: پنج رأس از اسبان باقی مانده که در شهر باقی اند، بگیرند (اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده اند، می باشند) و بفرستیم تا دریافت نماییم.

۱۴ پس دو ارابه با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر اَرام فرستاده، گفت: بروید وتحقیق کنید.

۱۵ پس از عقب ایشان تا اُرْدّن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که اَرامیان از تعجیل خود انداخته بودند، پر بود، پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند.

۱۶ و قوم بیرون رفته ، اردوی اَرامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت.

۱۷ و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه می نمود بر دروازه گماشت و خلق، او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد برحسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد.

۱۸ و و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازهٔ سامره فروخته خواهد شد،

۱۹ و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بگشاید، آیا مثل این امر واقع تواند شد؟ و او گفت اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد،

۲۰ پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مُرد.

۸

۱ و اَلیشَع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.

۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال مأوا گزید.

۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید.

۴ و پادشاه با جیحَزی، خادم مرد خدا گفتگو می نمود و می گفت: «حال تمام اعمال عظیمی که اَلیشَع بجا آورده است، به من بگو.

۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می کرد که چگونه مرده ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحَزی گفت: ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.

۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد؛ پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: تمامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الآن به او رد نما.

۷ و اَلیشَع به دمشق رفت و بَنْهَدَد، پادشاه اَرام، بیمار بود .و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است.

۸ پس پادشاه به حَزائیل گفت: هدیه ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطۀ او از خداوند سؤال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟

۹ و حَزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: پسرت، بَنْهَدَد، پادشاه اَرام مرا نزد تو فرستاده، می گوید: آیا از این مریض خود شفا خواهم یافت؟

۱۰ و اَلِیشَع وی را گفت: برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آینه او خواهد مُرد.

۱۱ و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگریست تا خجل گردید. پس مرد خدا بگریست.

۱۲ و حَزائیل گفت: آقایم چرا گریه می کند؟» او جواب داد: چونکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، می دانم؛ قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خُرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.

۱۳ و حَزائیل گفت: بندۀ تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟ اَلِیشَع گفت: خداوند بر من نموده است که تو پادشاه اَرام خواهی شد.

۱۴ پس از نزد اَلِیشَع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: اَلِیشَع تو را چه گفت؟ او جواب داد: به من گفت که البته شفا خواهی یافت.

۱۵ و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرود برد و بر رویش گسترد که مُرد و حَزائیل در جایش پادشاه شد.

۱۶ و در سال پنجم یورام بن اَخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یَهُوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یَهُورام بن یَهُوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اَخاب عمل می نمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اَخاب، زن او بود و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد.

۱۹ اما خداوند به خاطر بندۀ داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش را همیشه اوقات، چراغی بدهد.

۲۰ و در ایّام وی اَدوم از زیر دست یَهُوَدا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند.

۲۱ و یورام با تمامی ارابه های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، اَدومیان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران ارابه ها را شکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند.

۲۲ و اَدوم از زیر دست یَهُودا تا امروز عاصی شده اند و لِبْنَه نیز در آن وقت عاصی شد.

۲۳ و بقیۀ وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۲۴ و یورام با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اَخَزْیا به جایش پادشاهی کرد.

۲۵ و در سال دوازدهم یورام بن اَخاب، پادشاه اسرائیل، اَخَزْیا ابن یَهُورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.

۲۶ و اَخَزْیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عَتَلْیا، دختر عُمری پادشاه اسرائیل بود.

۲۷ و به طریق خاندان اَخاب سلوک نموده، آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اَخاب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اَخاب بود.

۲۸ و با یورام بن اَخاب برای مقاتله با حَزائیل پادشاه اَرام به راموت جِلعاد رفت و اَرامیان، یورام را مجروح ساختند.

۲۹ و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحتهای که اَرامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حَزائیل، پادشاه اَرام جنگ می نمود، شفا یابد. و اَخَزْیا ابن یَهُورام، پادشاه یهودا، به یزرئیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

۹

۱ و اَلیشَع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقّه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جِلْعاد برو.

۲ و چون به آنجا رسیدی، ییهُوابن یَهُوشافاط بن نمْشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش برخیزان و او را به اطاق خلوت ببر.

۳ و حقّهٔ روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین می گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.
۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جِلْعاد آمد.
۵ و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: ای سردار با تو سخنی دارم. ییهو گفت: به کدام یک از جمیع ما؟ گفت: به تو ای سردار!
۶ پس برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته می گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم.
۷ و خاندان آقای خود، اَخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم.
۸ و تمامی خاندان اَخاب هلاک خواهند شد و از اَخاب هر مرد را و هر بسته و رها شده ای در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت.
۹ و خاندان اَخاب را مثل خاندان یَرُبْعام بن نَباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت.
۱۰ و سگان، ایزابل را در ملک یَزْعیل خواهند خورد و دفن کننده ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت.
۱۱ و ییهُو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟ به ایشان گفت: شما این مرد و کلامش را می دانید.
۱۲ گفتند: چنین نیست ما را اطلاع بده. پس او گفت: چنین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.
۱۳ آنگاه ایشان تعجیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کَرِنّا را نواخته، گفتند که ییهُو پادشاه است.
۱۴ لهذا ییهُو ابن یَهُوشافاط بن یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جِلْعاد را از حَزائیل، پادشاه اَرام نگاه می داشتند.
۱۵ اما یَهُورام پادشاه به یَزْرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که اَرامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حَزائیل، پادشاه اَرام، جنگ می نمود، شفا یابد. پس ییهُو گفت: اگر رأی شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادا رفته، به یَزْرعیل خبر برساند.
۱۶ پس ییهُو به ارابه سوار شده، به یزرعیل رفت زیراکه یورام در آنجا بستری بود و اَخزْیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود.
۱۷ پس دیده بانی بر برج یَزْرعیل ایستاده بود، و جمعیت ییهُو را وقتی که می آمد، دید و گفت: جمعیتی می بینم. و یَهُورام گفت: سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟
۱۸ پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می فرماید که آیا سلامتی است؟ ییهُو جواب داد که تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد. و دیده بان خبر داده گفت که قاصد نزد ایشان رسید، اما بر نمی گردد.
۱۹ پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: پادشاه چنین می فرماید که آیا سلامتی است؟ ییهُو جواب داد: تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.
۲۰ و دیده بان خبر داده، گفت که نزد ایشان رسید، اما برمی گردد و راندن مثل راندن ییهُو ابن نمْشی است زیرا که به دیوانگی می راند.
۲۱ و یَهُورام گفت: حاضر کنید. پس ارابهٔ او را حاضر کردند و یَهُورام، پادشاه اسرائیل و اَخَزْیا، پادشاه یهودا، هر یک بر ارابهٔ خود بیرون رفتند. و به استقبال ییهُو بیرون شده، او را در ملک نابوتِ یُزْرَعیلی یافتند.
۲۲ و چون یَهُورام، ییهُو را دید گفت: ای ییهُو آیا سلامتی است؟ او جواب داد: چه سلامتی مادامی که زناکاری و مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟
۲۳ آنگاه یَهُورام، دست خود را برگردانیده، فرار کرد و به اَخَزْیا گفت: «ای اَخزْیا خیانت است.
۲۴ و ییهُو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یَهُورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در ارابهٔ خود افتاد.
۲۵ و ییهُو به بدْقَر، سردار خود گفت: او را برداشته، در حصّه ملک نابوت یَزْرَعیلی بینداز و بیاد آور که چگونه وقتی که من و تو با هم از عقب پدرش اَخاب، سوار می بودیم، خداوند این وحی را دربارهٔ او فرمود.
۲۶ خداوند می گوید: هر آینه خون نابوت و خون پسرانش را دیروز دیدم و خداوند می گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الآن او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این مِلْک بینداز.
۲۷ اما چون اَخَزْیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانهٔ بوستان فرار کرد و ییهُو او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در ارابه اش به فراز جُوْر که نزد یِبْلَعام است، زدند و او تا مَجدُّو فرار کرده، در آنجا مُرد.
۲۸ و خادمانش او را در ارابه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند.
۲۹ و در سال یازدهم یورام بن اَخاب، اَخزْیا بر یهودا پادشاه شد.
۳۰ و چون ییهُو به یَزْرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشید و سر خود را زینت داده، از پنجره نگریست.
۳۱ و چون ییهُو به دروازه داخل شد، او گفت: آیا زمْری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟
۳۲ و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟ پس دو نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند.

۳۳ و او گفت: او را بیندازید. پس او را به زیر انداختند و قدری از خونش بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد.

۳۴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایید، زیرا که او دختر پادشاه است.

۳۵ اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند.

۳۶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: این کلام خداوند است که به واسطهٔ بندهٔ خود، ایلیّای تشْبی تکلّم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یَزْرعیل خواهند خورد.

۳۷ و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یَزْرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.

۱۰

۱ و هفتاد پسر اَخاب در سامره بودند. پس ییهُو مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یَزْرعیل که مشایخ و مربیان پسران اَخاب بودند فرستاده، گفت:

۲ الآن چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما به ارابه ها و اسبان و شهر حصاردار و اسلحه با شما است،

۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانهٔ آقای خود جنگ نمایید.

۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟

۵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مربیان را نزد ییهُو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرمایی بجا خواهیم آورد؛ کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه درنظر تو پسند آید، به عمل آور.

۶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا مثل این وقت نزد من به یَزْرعیل بیایید، و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می کردند، می بودند.

۷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یَزْرعیل، نزد وی فرستادند.

۸ و قاصدی آمده، او راخبر داد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند. او گفت: آنها را به دو توده نزد دهنهٔ دروازه تا صبح بگذارید.

۹ بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟

۱۰ پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند دربارهٔ خاندان اَخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطهٔ بندهٔ خود ایلیّا گفته، بجا آورده است.

۱۱ و ییهُو جمیع باقی ماندگان خاندان اَخاب را که در یَزْرَعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگانش و اَصْدَقایش و کاهنانش را تا از برایش کسی باقی نماند.

۱۲ پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عَقْدِ شبانان رسید،

۱۳ ییهُو به برادران اَخَزْیا، پادشاه یهودا دچار شده، گفت: شما کیستید؟ گفتند: برادران اَخَزْیا هستیم و می آییم تا پسران پادشاه و پسران مَلَکه را تحیّت گوییم.

۱۴ او گفت: اینها را زنده بگیرید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عَقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت.

۱۵ و چون از آنجا روانه شد، به یَهُوناداب بن رَکاب که به استقبال او می آمد، برخورد و او را تحیّت نموده، گفت که آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟ یَهُوناداب جواب داد که راست است. گفت: اگر هست، دست خود را به من بده. پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارابه برکشید.

۱۶ و گفت: همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین. و او را بر ارابهٔ وی سوار کردند.

۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اَخاب را که در سامره بودند، کُشت به حدی که اثر او را نابود ساخت برحسب کلامی که خداوند به ایلیّا گفته بود.

۱۸ پس ییهُو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «اَخاب بَعْل را پرستش کثیر خواهد نمود.

۱۹ پس الآن جمیع انبیای بَعْل و جمیع پرستندگانش و جمیع کَهَنهٔ او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بَعْل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند. اما ییهُو این را از راه حیله کرد تا پرستندگان بَعْل را هلاک سازد.

۲۰ و ییهُو گفت: محفلی مقدس برای بَعْل تقدیس نمایید. و آن را اعلان کردند.

۲۱ و ییهُو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بَعْل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانهٔ بَعْل داخل شدند و خانهٔ بَعْل سرتاسر پر شد.

۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که برای جمیع پرستندگان بَعْل لباس بیرون آور. و او برای ایشان لباس بیرون آورد.

۲۳ و ییهُو و یهوناداب بن رکاب به خانهٔ بَعْل داخل شدند و به پرستندگان بَعْل گفت: تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان یَهُوَه در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بَعْل و بس.

۲۴ پس داخل شدند تا ذبایح و قربانی های سوختنی بگذرانند. و ییهُو هشتاد نفر برای خود بیرون در گماشته بود و گفت: «اگر یکنفر از اینانی که به دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.
۲۵ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، ییهُو به شاطران و سرداران گفت: داخل شده، ایشان را بکُشید و کسی بیرون نیاید. پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ْ ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بَعْل رفتند
۲۶ و تماثیل را که در خانهٔ بَعْل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند
۲۷ و تمثال بَعْل را شکستند و خانهٔ بَعْل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزبله ساختند.
۲۸ پس ییهُو، اثر بَعْل را از اسرائیل نابود ساخت.
۲۹ اما ییهُو از پیروی گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت ئیل و دان بود.
۳۰ و خداوند به ییهُو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه درنظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هر چه در دل من بود با خانهٔ اَخاب عمل نمودی، از این جهت پسران تو تا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.
۳۱ اما ییهُو توجه ننمود تا به تمامی دل خود در شریعت یَهُوَه، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گناهان یَرُبْعام که اسرائیل، سلوک نماید، و از گناهان ساخته بود، اجتناب ننمود.
۳۲ و در آن ایّام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود؛ و حَزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می زد،
۳۳ یعنی از اُرْدُن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جِلْعاد و جادیان و رؤبینیان و مَنَّسیان را از عَرُوعیر که بر وادی اَرْنون است و جِلْعاد و باشان.
۳۴ و بقیهٔ وقایع ییهُو و هرچه کرد و تمامی تَهَوُّر او، آیا در کتابِ تواریخِ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۳۵ پس ییهُو اَخاز به جایش پادشاه شد.
۳۶ و ایّامی که ییهُو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

۱۱
۱ و چون عَتَلْیا، مادر اَخَزْیاد دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانوادهٔ سلطنت را هلاک ساخت.
۲ اما یَهُوشَبَع دختر یورام پادشاه که خواهر اَخَزْیا بود، یوآش پسر اَخَزْیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه از عَتَلْیا پنهان کرد و او کشته نشد.
۳ و او نزد وی در خانهٔ خداوند شش سال مخفی ماند و عَتَلْیا بر زمین سلطنت می نمود.
۴ و در سال هفتم، یَهُویاداع فرستاده یوزباشیهای کریتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانهٔ خداوند آورده، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانهٔ خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد.
۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: کاری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سَبَّت داخل می شوید به دیده بانی خانهٔ پادشاه مشغول باشید.
۶ و ثلث دیگر به دروازهٔ سُوْر و ثلثی به دروازه ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود.
۷ و دو دستهٔ شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سَبَّت بیرون می روید، خانهٔ خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید.
۸ و هرکدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هر که از میان صف ها درآید، کشته گردد. و چون پادشا بیرون رود یا داخل شود، نزد او بمانید.
۹ پس یوزباشیها موافق هر چه یَهُویاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هرکدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سَبَّت داخل می شدند و خواه از آنانی که در روز سَبَّت یرون می رفتند، برداشته، نزد یَهُویاداع کاهن آمدند.
۱۰ و کاهن نیزه ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانهٔ خداوند بود، به یوزباشیها داد.
۱۱ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند.
۱۲ و او پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: پادشاه زنده بماند.
۱۳ و چون عَتَلْیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانهٔ خداوند داخل شد.
۱۴ و دید که اینک پادشاه برحسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کَرِنّانوازان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می کردند و کَرِنّاها را مینواختند. پس عَتَلْیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت!
۱۵ و یَهُویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: او را از میان صفها بیرون کنید و هرکه از عقب او برود، به شمشیر کشته شود. زیرا کاهن فرموده بود که در خانهٔ خداوند کشته نگردد.
۱۶ پس او را راه دادند و از راهی که اسبان به اخنهٔ پادشاه می آمدند، رفت و در آنجا کشته شد.

۱۷ و یَهُویادع درمیان خداوند و پادشاه قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین درمیان پادشاه و قوم.

۱۸ و تمامی قوم زمین به خانۀ بَعْل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماثیلش را خرد درهم شکستند. و کاهن بَعْل، مَتّان را روبروی مذبح ها کشتند و کاهن ناظران بر خانۀ خداوند گماشت.

۱۹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانۀ خداوند به زیر آوردند و به راه دروازۀ شاطران به خانۀ پادشاه آمدند و او بر کرسی پادشاهان بنشست.

۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عَتَلْیا را نزد خانۀ پادشاه به شمشیر کشتند.

۲۱ و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

۱۲

۱ در سال هفتمِ ییهُو، یَهُوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد. و اسم مادرش ظَبْیه از بَئرشَبَع بود.

۲ و یَهُوآش آنچه را که درنظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یَهُویاداع کاهن او را تعلیم می داد، بجا می آورد.

۳ مگر این که مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.

۴ و یَهُوآش به کاهنان گفت: «تمام نقرۀ موقوفاتی که به خانۀ آورده شود، یعنی نقرۀ رایج و نقرۀ هرکس برحسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانۀ خداوند بیاورد،

۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هرکس از آشنای خود؛ و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.

۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یَهُوآشِ پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند.

۷ و یَهُوآش پادشاه، یَهُویاداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده اید؟ پس الآن نقره ای دیگر از آشنایان خد مگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.

۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

۹ و یَهُویاداعِ کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانۀ خداوند می شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نقره ای را که به خانۀ خداوند می آوردند، در آن گذاشتند.

۱۰ و چون دیدند که نرۀ بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده نقره ای را که در خانۀ خداوند یافت می شد، در کیسه ها بسته، حساب آن را می دادند.

۱۱ و نقره ای را که حساب آن داده می شد، به دست کارگذارانی که بر خانۀ خداوند گماشته بودند، می سپردند. و ایشان آن را به نجّاران و بنّایان که در خانۀ خداوند کار می کردند صرف می نمودند،

۱۲ و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیرخرابیهای خانۀ خداوند و به جهت هر خرجی که برای تعمیر خانه لازم می بود.

۱۳ اما برای خانۀ خداوند طاسهای نقره و گُلگیرها و کاسه ها و کَرِنّاها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانۀ خداوند می آوردند، ساخته نشد.

۱۴ زیرا که آن را به کارگذاران دادند تا خانۀ خداوند را به آن، تعمیر نمایند.

۱۵ و از کسانی که نقره را به دست ایشان می دادند تا به کارگذاران بسپارند، حساب نمی گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتار می نمودند.

۱۶ اما نقرۀ قربانی های جرم و نقرۀ قربانی های گناه را به خانۀ خداوند نمی آوردند، چونکه از آن کاهنان می بود.

۱۷ آنگاه حَزائیل، پادشاه اَرام برآمده، با جَتّ جنگ نمود و آن را تسخیر کرد، پس حَزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد.

۱۸ و یَهُوآش، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یَهُوشافاط و یَهُورام و اَخَزْیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه های خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حَزائیل، پادشاه اَرام فرستاد و او از اورشلیم برفت.

۱۹ و بقیۀ وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتابِ تواریخ ایّام پادشاهانِ یَهُودا مکتوب نیست؟

۲۰ و خادمانش برخاسته، فتنه انگیختند و یوآش را خانه مِلُّو به راهی که به سوی سِلّی فرود می رود، کشتند.

۲۱ زیرا خادمانش، یوزاکار بن شِمْعَت و یَهُوزاباد بن شومیر، او را زدند که مرد و او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش اَمَصیا در جایش سلطنت نمود.

۱۳

۱ در سال بیست و سومِ یوآش بن اَخَزْیا، پادشاه یهودا، یَهُواخاز بن ییهُو، بر اسرائیل در سامره پادشاه شده، هفت سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد.

۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست حَزائیل، پادشاه اَرام و به دست بَنْهَدَد، پسر حَزائیل، همهٔ روزها تسلیم نمود.

۴ و یَهُواَخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه اَرام، ایشان را به تنگ می آورد.

۵ و خداوند نجات دهنده ای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست اَرامیان بیرون آمدند و بنی اسرائیل مثل ایّام سابق در خیمه های خود ساکن شدند.

۶ اما از گناهان خانهٔ یَرُبْعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند.

۷ و برای یَهُواَخاز، از قوم به جز پنجاه سوار و ده ارابه و ده هزار پیاده وا نگذاشت زیرا که پادشاه اَرام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود.

۸ و بقیهٔ وقایع یَهُواَخاز و هرچه کرد و تهوّر او، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۹ پس یَهُواَخاز با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود.

۱۰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یَهُوآش بن یَهُواَخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود.

۱۱ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرده، در آنها سلوک می نمود.

۱۲ و بقیهٔ وقایع یوآش و هر چه کرد و تهور او که چگونه با اَمَصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۱۳ و یوآش با پدران خود خوابید و یَرُبْعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.

۱۴ و اَلِیشَع به بیماری ای که از آن مرد، مریض شد. و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: ای پدرمن! ای پدرمن! ای ارابهٔ اسرائیل و سوارانش!

۱۵ و اَلِیشَع وی را گفت: کمان و تیرها را بگیر. و برای خود کمان و تیرها گرفت.

۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: کمان را به دست خود بگیر. پس آن را به دست خود گرفت و اَلِیشَع دست خود را بر دست پادشاه نهاد.

۱۷ و گفت: پنجره را به سوی مشرق باز کن. پس آن را باز کرد و اَلِشَع گفت: بینداز. پس انداخت. و او گفت: تیر ظفرخداوند، یعنی تیر ظفر بر اَرام زیرا که اَرامیان را در اَفیق شکست خواهید داد تا تلف شوند.

۱۸ و گفت: تیرها را بگیر. پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: زمین را بزن. پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد.

۱۹ و مرد خدا به او خشم نموده، گفت: می بایست پنج شش مرتبه زده باش؛ آنگاه اَرامیان را شکست می دادی تا تلف می شدند، اما حال اَرامیان را شکست می دادی تا تلف می شدند، اما حال اَرامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.

۲۰ و اَلِیشَع وفات کرد و او را دفن نمودند. و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند.

۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن می کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر اَلِیشَع انداختند؛ و چون آن میّت به استخوانهای اَلِیشَع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.

۲۲ و حَزائیل، پادشاه اَرام، اسرائیل را در تمامی ایّام یَهُواخاز به تنگ آورد.

۲۳ اما خداوند بر ایشان رأفت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان را هلاک سازد ، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.

۲۴ پس حَزائیل، پادشاه اَرام مرد و پسرش، بَنْهَدَد به جایش پادشاه شد.

۲۵ و یَهُوآش بن یَهُواَخاز، شهرهایی را که حَزائیل از دست پدرش، یَهُواَخاز به جنگ گرفته بود، از دست بَنْهَدَد بن حَزائیل باز پس گرفت، و یَهُوآش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

۱۴

۱ در سال دوم یوآش بن یَهُواخاز پادشاه اسرائیل، اَمَصْیا بن یوآش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَهُوْ عَدّان اورشلیمی بود.

۳ و آنچه درنظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هر چه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می نمود.

۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.

۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند ، به قتل رسانید.

۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشتهٔ کتاب موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هرکس به جهت گناه خود کشته شود.

۷ و او ده هزار نفر از اَدومیان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز یُقْتَئیل نامید.

۸ آنگاه اَمَصْیا رسولان نزد یُهوآش بن یَهُو اَخاز بن ییهُو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: بیا تا با یکدیگر مقابله نماییم.

۹ ویَهُو آش پادشاه اسرائیل نزد اَمَصْیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: شتر خار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده؛ اما حیوان وحشی ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار را پایمال نمود.

۱۰ اَدوم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است؛ پس فخر نموده، در خانۀ خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود بر می انگیزانی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید.»

۱۱ اما اَمَصْیا گوش نداد. پس یَهُوآش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و اَمَصْیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر مقابله نمودند. ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمۀ خود فرار کرد.

۱۳ و یهُوآش، پادشاه اسرائیل، اَمَصْیا ابن یَهُوآش بن اَخَزْیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازۀ افرایم تا دروازۀ زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت.

۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانۀ خداوند و در خزانه های خانۀ پادشاه یافت شد، و یرغمالان گرفته، به سامره مراجعت کرد.

۱۵ و بقیۀ اعمالی را که یَهُوآش کرد و تهور او و چگونه با اَمَصْیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۱۶ و یَهُوآش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یَرُبْعام در جایش پادشاه شد.

۱۷ و اَمَصْیا ابن یوآش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یَهُوآش بن یَهُو اَخاز، پاشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.

۱۸ و بقیۀ و قایع اَمَصیا، آیا در کتاب تواریخ ایّآم پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۱۹ و در اورشلیم بروی فتنه انگیختند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را آنجا کشتند.

۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داود، دفن شد.

۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، اَمَصْیا، پادشاه ساختند.

۲۲ او ایلَت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت

۲۳ و در سال پانزدهم اَمَصْیا بن یوآش، پادشاه یهودا، یَرُبْعام بن یَهُوآش، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، چهل و یک سال پادشاهی کرد و

۲۴ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۲۵ او حدود اسرائیل را از مدخل حَمات تا دریای عَرَبَه استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطۀ بندۀ خود یُونسْ بن اَمتّآی نبی که از جَتّ حافر بود، گفته بود.

۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت.

۲۷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم ننمود؛ لهذا ایشان را به دست یَرُبْعام بن یوآش نجات داد.

۲۸ و بقیۀ وقایع یَرُبْعام و آنچه کرد و تهوّر او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمات را که از یهودا بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۲۹ پس یَرُبْعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

۱۵

۱ و در سال بیست و هفتم یَرُبْعام، پادشاه اسرائیل، عَزَرْیا ابن اَمَصْیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.

۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَکُلْیای اورشلیمی بود.

۳ و آنچه درنظرخداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش اَمَصْیا کرده بود، بجا آورد.

۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.

۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش ابرص بود و در مریض خانه ای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانۀ او بود و بر قوم زمین داوری می نمود.

۶ و بقیۀ وقایع عَزَرْیا و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۷ پس عَزَرْیا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش یوتام در جایش پادشاه بود.

۸ در سال سی و هشتم عَزَرْیا، پادشاه یهودا زکریا ابن یَرُبْعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد.

۹ و آنچه درنظرخداوند ناپسند بود، به نحوی که پدرانش می کردند، به عمل آورد و از گناهان یَرُبْعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۱۰ پس شَلّوُم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود.

۱۱ و بقیهٔ وقایع زکریّا تا اینک در کتاب تواریخ ایّآم پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
۱۲ این کلام خداوند بود که آن را به ییهُو خطاب کرده، گفت: پسران تو تا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست.
۱۳ در سال سی و نهم عُزِیّا، پادشاه یهودا، شلّوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود.
۱۴ و منَجیم بن جادی از تِرْصَه برآمده، به سامره داخل شد. و شلّوم بن یابیش را در سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود.
۱۵ و بقیهٔ وقایع شلّوم و فتنه ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایّآم پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
۱۶ آنگاه مَنَحیم تفْصَح را با هر چه که در آن بود و حدودش را از تِرْصَه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد و تمامی زنان حامله اش را شکم پاره کرد.
۱۷ در سال سی و نهم عَزَرْیا، پادشاه یهودا، مَنَحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود.
۱۸ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرُبْعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب ساخته بود، اجتناب ننمود.
۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و مَنَحیم، هزار وزنهٔ نقره به قول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت را در دستش استوار سازد.
۲۰ و مَنحیم این نقد را بر اسرائیل، یعنی برجمیع متموّلان گذاشت تا هر یک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت ننمود.
۲۱ و بقیهٔ وقایع مَنَحیم وهر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّآم پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
۲۲ پس مَنَحیم با پدران خود خوابید و پسرش فَقَحْیا به جایش پادشاه شد.
۲۳ و در سال پنجاهمِ عَزَرْیا، پادشاه یَهُودا، فَقَحیا ابن مَنَحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.
۲۴ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.
۲۵ و یکی از سردارانش، فَقَح بن رَمَلْیا بر او شوریده، او را با اَرْجُوب واَرْیَه در سامره در قصر خانهٔ پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جِلْعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود.
۲۶ و بقیهٔ وقایع فَقَحیا و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
۲۷ و در سال پنجاه و دومِ عَزَرْیا، پادشاه یهودا، فَقَح بن رَمَلْیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود.
۲۸ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یَرُبْعام بن نَباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود.
۲۹ در ایّام فَقَح، پادشاه اسرائیل، تِغْلَتْ فَلاَسر، پادشاه آشور آمده، عُیُّون و آبل بیت مَعْکه و یانوح و قادِش و حاصور و جِلْعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد.
۳۰ و در سال بیستمِ یوتام بن عُزِّیّا، هُوشَع بن ایله، بر فَقَح بن رَمَلْیاَ بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود.
۳۱ و بقیهٔ وقایع فَقَح و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.
۳۲ در سال دومِ فَقَح بن رَمَلْیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عُزِیّا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.
۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَرُوشا، دختر صادوق بود.
۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هرآنچه پدرش عُزّیّا کرد، به عمل آورد.
۳۵ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم در مکانه های بلند هنوز قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند. و او باب عالی خانهٔ خداوند را بنا نمود.
۳۶ و بقیهٔ وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟
۳۷ در آن ایّام خداوند شروع نموده، رَصِینْ، پادشاه اَرام و فَقَح بن رَمَلْیا را بر یهودا فرستاد.
۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

۱۶

۱ در سال هفدهمِ فَقَح بن رَمَلْیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه درنظر یَهُوَه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل ننمود.
۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رِجاسات امّت هایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود.
۴ و در مکان های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانی می گذرانید و بخور می سوزانید.
۵ آنگاه رَصِینْ، پادشاه اَرام، و فَقَح بن رَمَلْیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند، اما نتوانستند غالب آیند.
۶ در آن وقت رَصِینْ، پادشاه اَرام، ایلت را برای اَرامیان استرداد نمود و یهود را از اِیلَتْ اخراج نمود و اَرامیان به اِیلَت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند.

۷ و آحاز رسولان نزد تِغْلَتْ فَلاسَر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بندهٔ تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه اَرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاسته اند، رهایی ده.

۸ و آحاز، نقره و طلایی را که در خانهٔ خداوند و در خزانه های خانهٔ پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد.

۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رَصِینْ را به قتل رسانید.

۱۰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تِغْلَتْ فَلاسَر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اُوریّای کاهن فرستاد.

۱۱ و اُوریّای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اُوریّای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت.

۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، بر آن قربانی گذرانید.

۱۳ و قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی خود را سوزانید و هدیهٔ ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید.

۱۴ و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانهٔ خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت.

۱۵ و آحاز پادشاه، اُوریّای کاهن را امر فرموده، گفت: قربانی سوختنی صبح و هدیهٔ آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیهٔ آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیهٔ آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح و هدیهٔ آردی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن بپاش؛ اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسألت نمایم.

۱۶ پس اُوریّای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

۱۷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت.

۱۸ و رواق سَبَّت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد.

۱۹ و بقیهٔ اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۲۰ پس آحاز با پدران خود خوابید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حِزْقیا در جایش پادشاه شد.

۱۷

۱ در سال دوازدهمِ آحاز، پادشاه یهودا، هُوشَع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود.

۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد، اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند.

۳ و شَلْمَناسَر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هُوشَع، بندهٔ او شد و برای او پیشکش آورد.

۴ اما پادشاه آشور در هُوشَع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سَوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده. پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود.

۶ و در سال نهمِ هُوشَع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حَلَحْ و خابور بر نهر جُوزان و ر شهرهای مادیان سکونت داد.

۷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یَهُوَه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند،

۸ و در فرایض امّت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فرایضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند،

۹ و بنی اسرائیل به خلاف یَهُوَه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سِرّاً به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تا شهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند،

۱۰ و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند،

۱۱ و در آن جایها مثل امّت هایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند،

۱۲ و بتها را عبادت نمودند که دربارهٔ آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید،

۱۳ و خداوند به واسطهٔ جمیع انبیا و جمیع رائیان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می داد و می گفت: از طریقهای زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطهٔ بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید،

۱۴ اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یَهُوَه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند،

۱۵ و فرایض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادات را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امّت هایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را دربارهٔ آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل منمایید، پیروی کردند،

۱۶ و تمامی اوامر یَهُوَه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بَعْل را عبادت نمودند،

۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند،

۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهودا فقط باقی نماند.

۱۹ اما یهودا نیز اوامر یَهُوَه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فرایضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند.

۲۰ پس خداوند تمامی ذریّت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

۲۱ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان یَرُبْعام بن نَباط را به پادشاهی نصب نمودند و یَرُبْعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت.

۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی گناهانی که یَرُبْعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند.

۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطهٔ جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند.

۲۴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عِوّا و حَمغات و سَفَروایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهایش ساکن شدند.

۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند. لهذا خداوند شیران درمیان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند.

۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعدهٔ خدای آن زمین را نمی دانند و او شیران درمیان ایشان فرستاده است؛ و اینک ایشان را می کشند از این جهت که قاعدهٔ خدای آن زمین را نمی دانند.

۲۷ و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعدهٔ خدای زمین تعلیم دهد.

۲۸ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت ئیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید بپرستند.

۲۹ اما هر امت، خدایان خود را ساختند و در خانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هر امتی در شهر خود که در آن ساکن بودند.

۳۰ پس اهل بابل، سُکّوت بَنُوتْ را و اهل کُوت، نَرْجَل را و اهل حمات، اَشیما را ساختند.

۳۱ و عِوِّیان، نِبْحَز و ترتاک را ساختند و اهل سَفَروایِمْ پسران خود را برای ادْرَمَّلَک و عَنَمَّلَک که خدایان سَفَروایِمْ بودند، به آتش می سوزانیدند.

۳۲ پس یَهُوَه را می پرستیدند و کاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی می گذرانیدند.

۳۳ پس یَهُوَه را می پرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امّت هایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می نمودند.

۳۴ ایشان تا امروز برحسب عادت نخستین خود رفتار می نمایند و نه از یَهوَه می ترسند و نه موافق فرایض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتار می کنند،

۳۵ با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده منمایید و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذرانید.

۳۶ بلکه از یَهُوَه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده نمایید و برای او قربانی بگذرانید.

۳۷ و فرایض و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به جا آورید و از خدایان غیر مترسید.

۳۸ و عهدی را که با شما بستم، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید.

۳۹ زیرا اگر از یَهُوَه، خدای خود بترسید، او شما را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید.

۴۰ اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند.

۴۱ پس آن امّت ها، یَهُوَه را می پرستیدند و بتهای خود را نیز عبادت می کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند، تا امروز رفتار می نمایند.

۱۸

۱ و در سال سوم هُوشَع بن ایلَه، پادشاه اسرائیل، حِزْقیّا ابن آحاز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.
۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش اَبی، دختر زَکَرِیّا بود.
۳ و آنچه درنظرخداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.
۴ او مکان های بلند را برداشت و تماثیل را شکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خُرد کرد زیرا که بنی اسرائیل تا آن زمان برایش بخور می سوزانیدند. و او آن را نَحُشْتان نامید.
۵ او بر یَهُوَه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند.
۶ و به خداوند چسبیده، از پیروی او انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت.
۷ و خداوند با او می بود و به هر طرفی که رو می نمود، فیروز می شد؛ و بر پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت ننمود.
۸ او فلسطینیان را تا غزّه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصار دارشکست داد.
۹ و در سال چهارمِ حِزْقیّا پادشاه که سال هفتمِ هُوشَع بن ایلَه، پادشاه اسرائیل بود، شَلْمَناسَر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد.
۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششمِ حِزْقیّا، آن را گرفتند، یعنی در سال نهمِ هُوشَع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد.
۱۱ و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حَلَحْ و خابور، نَهر جوزان، و در شهرهای مادیان برده، سکونت داد.
۱۲ از این جهت که آواز یَهُوَه، خدای خود را نشنیده بودند و از عهد او و هرچه موسی، بندهٔ خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.
۱۳ و در سال چهاردهمِ حِزْقیّا پادشاه، سَنْحاریبْ، پادشاهِ آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یَهُودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.
۱۴ و حِزْقیّا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد. پس پادشاه آشور سیصد وزنهٔ نقره و سی وزنهٔ طلا بر حِزْقیّا پادشاه یهودا گذاشت.
۱۵ و حِزْقیّا تمامی نقره ای را که در خانهٔ خداوند و در خزانه های خانهٔ پادشاه یافت شد، داد.
۱۶ در آن وقت، حِزْقیّا طلا را از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حِزْقیّا پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کنده، آن را به پادشاه آشور داد.
۱۷ و پادشاه آشور، تَرْتان و رَبْساریس و رَبْشاقی را از لاکیش نزد حِزْقیّای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند؛ و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکهٔ فوقانی که به سر راه مزرعهٔ گازُر است، ایستادند.
۱۸ و چون پادشاه را خواندند، اِلْیاقیم بن حِلْقیا که ناظر خانه بود و شِبْنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.
۱۹ و رَبْشاقی به ایشان گفت: «به حِزْقیّا بگویید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می نمایی، چیست؟
۲۰ تو سخن می گویی، اما مشورت و قوتِ جنگِ تو، محض سخن باطل است. الآن کیست که بر او توکّل نموده ای که بر من عاصی شده ای؟
۲۱ اینک حال بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می نمایند.
۲۲ و اگر مرا گویید که بر یَهُوَه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حِزْقیّا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمایید؟
۲۳ پس حال با آقایم، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم. اگر از جانب خود سوران بر آنها توانی گذاشت!
۲۴ پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقایم را خوای برگردانید و بر مصر به جهت ارابه ها و سواران توکل داری؟
۲۵ و آیا من الآن بی اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده ام؟ خداوند مرا گفته است بر این زمین برآی و آن را خراب کن.
۲۶ آنگاه الیاقیم بن حِلقیّا و شِبنا یوآخ به رَبْشاقی گفتند: تمنّا اینکه با بندگانت به زبان اَرامی گفتگو نمایی که آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو منمای.
۲۷ رَبْشاقی به ایشان گفت: آیا آقایم مرا نزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند؟
۲۸ پس رَبْشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید.
۲۹ پادشاه چنین می گوید: حِزْقیّا شما را فریب ندهد زیرا که او شما را نمی تواند از دست وی برهاند.
۳۰ و حِزْقیّا شما را بر یَهُوَه مطمئن نسازد و نگوید که یَهُوَه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.
۳۱ به حَزْقیّا گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آیید تا هرکس از مو خود و هرکس از انجیر خویش بخورد و هرکس از آب چشمهٔ خود بنوشد.

۳۲ تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حِزْقیّا گوش مدهید زیرا که شما را فریب می دهد و می گوید: یَهُوَه ما را خواهد رهانید.

۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امَت ها، هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟

۳۴ خدایان حَمات و اَرْفاد کجایند؟ و خدایان سَفَروایم و هِینَع و عِوّا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رهانیده اند؟

۳۵ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یَهُوَه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟

۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیراکه پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید.

۳۷ پس الیاقیم بن حِلْقِیّا که ناظرخانه بود و شِبْنَهٔ کاتب و یوآخ بن آسافِ وقایع نگار با جامهٔ دریده نزد حِزْقیّا آمدند و سخنان رَبْشاقی را به او بازگفتند.

۱۹

۱ و واقع شد که چون حِزْقیّای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، پلاس پوشیده، به خانهٔ خداوند داخل شد.

۲ و الیاقیم، ناظر خانه و شْبنَهٔ کاتب و مشایخ کَهَنه را ملبّس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده،

۳ به وی گفتند: حزْقیّا چنین می گوید که امروز روز تنگی و تأدیب و اهانت است زیراکه پسران به فمِ رحم رسیده اند و قوت زاییدن نیست.

۴ شاید یَهُوَه خدایت تمامی سخنان رِبْشاقی را که آقایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای وحی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یَهُوَه، خدایت شنیده است، توبیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند، تضرع نما.

۵ و بندگان حزْقیّای پادشاه نزد اشعیا آمدند.

۶ و اشعیا به ایشان گفت: به آقای خود چنین گویید که خداوند چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفته اند، مترس.

۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهند برگشت و او را در ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.

۸ پس رَبْشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبْنَه جنگ می کرد، زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.

۹ و دربارهٔ برْهاقُه، پادشاه حَبَش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است. پس چون شنید بار دیگر ایلچیان نزد حزْقیّا فرستاده، گفت:

۱۰ به حزقیّا، پادشاه یهودا چنین گویید: خدای تو که به او توکل می نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۱ اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همهٔ ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟

۱۲ آیا خدایان امّت هایی که پدران من جوزان و حاران و رَصَف و بنی عدن که در تَلَسّآر می باشند، ایشان را نجات دادند؟

۱۳ پادشاه حَمات کجاست؟ و پادشاه اَرْفاد و پادشاه شهر سَفَروایم و هینَع و عِوّا؟

۱۴ و حزقیّآ مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیّآ به خانهٔ خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد.

۱۵ و حزقیّا نزد خداوند دعا نموده، گفت: ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کروبیان جلوس می نمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای.

۱۶ ای خداوند گوش خود را فراگرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و سخنان سَنْحاریب راکه به جهت اهانت نمودن خدای حّی فرستاده است، استماع نما.

۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امت ها و زمین ایشان را خراب کرده است،

۱۸ و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیراکه خدا نبود، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند.

۱۹ پس حال ای یَهُوَهْ، خدای ما، ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها ای یَهُوَه، خدا هستی.

۲۰ پس اشعیا ابن اَموص نزد حزقیّا فرستاده، گفت: یَهُوَه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: آنچه را که دربارهٔ سَنْحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم.

۲۱ کلامی که خداوند درباره اش گفته، این است: آن باکره، دختر صیهون، تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.

۲۲ کسیت که او را اهانت کرده، کفر گفته ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علیین افراشته ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟

۲۳ به واسطهٔ رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته ای: به کثرت ارابه های خود را بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده ام و بلند ترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده ام.

۲۴ و من، حفره کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

۲۵ آیا نشنیده ای که من این را از سلف کرده ام و از ایّآم قدیم صورت داده ام و الآن، آن را به وقوع آورده ام تا تو به ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده های ویران مبدل سازی؟

۲۶ از این جهت، ساکنان آنها کم قوّت بوده، ترسان و خجل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غلهٔ ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود گردیدند.

۲۷ اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری، می دانم.

۲۸ چونکه خشمی که بر من داری و غرور تو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده ای، برخواهم گردانید.

۲۹ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غلّهٔ خودرو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید؛ و در سال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها غرس نموده، میوهٔ آنها را بخورید.

۳۰ و بقیهٔای که از خاندان یهودا رستگار شوند، بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.

۳۱ زیراکه بقیه ای از اورشلیم ورستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یَهُوَه این را بجا خواهند آورد.

۳۲ بنابراین خداوند دربارهٔ پادشاه آشور چنین می گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا نیز نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق را در پیش آن برنخواهد افراشت.

۳۳ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید.

۳۴ زیراکه این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بندهٔ خویش داود، آنرا نجات خواهم داد.»

۳۵ پس فرشتهٔ خدا وند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد. و بامدادان چون برخاستند، اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند.

۳۶ و سَنْحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته،در نینوی ساکن شد.

۳۷ و واقع شد که چون او در خانهٔ خدای خویش، نسْروک عبادت می کرد، پسرانش اَدْرَمَّلَک و شَرْاَصَر او را به شمشیر زدند؛ و ایشان به زمین آرارات فرار کردند و پسرش اَسَرْ حَدُّون به جایش سلطنت نمود.

۲۰

۱ در آن ایّآم، حزْقیّا بیمار و مشرف به موت شد. و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: خداوند چنین می گوید: تدارک خانهٔ خود را ببین زیرا می میری و زنده نخواهی ماند.

۲ آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت:

۳ ای خداوند مسألت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده ام و آنچه درنظر تو پسند بوده است، بجا آورده ام. پس حزْقیّآ زارزار بگریست.

۴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:

۵ برگرد و به پیشوای قوم من حزْقیّا بگو: خدای پدرت، داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانهٔ خداوند داخل خواهی شد.

۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بندهٔ خود، داود حمایت خواهم کرد.

۷ و اشعیا گفت که قرصی از انجیر بگیرید. و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت.

۸ و حِزْقیّا به اشعیا گفت: علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانهٔ خداوند خواهم برآمد، چیست؟

۹ و اشعیا گفت: علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیا سایه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟

۱۰ حِزْقیّا گفت: سهل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.

۱۱ پس اشعیای نبی از خداوند استدعا نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

۱۲ و در آن زمان، مَرودَک بَلَدان بن بَلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حِزْقیّا فرستاد زیرا شنیده بود که حِزْقیّا بیمار شده است.

۱۳ و حِزْقیّا ایشان را اجابت نمود و تمامی خانهٔ خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریّات و روغن معطر و خانهٔ اسلحهٔ خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می شد، به ایشان نشان داد، و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حِزْقیّا آن را به ایشان نشان نداد.

۱۴ پس اشعیای نبی نزد حِزْقیّای پادشاه آمده، وی را گفت: این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟ حِزْقیّا جواب داد: از حای دور، یعنی از بابل آمده اند.

۱۵ او گفت: در خانهٔ تو چه دیدند؟ حَزْقیّا جواب داد: هرچه در خانهٔ من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.

۱۶ پس اشعیا به حَزْقیّا گفت: کلام خداوند را بشنو:

۱۷ اینک روزها می آید که هر چه در خانهٔ توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی باقی نخواهد ماند.

۱۸ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواجه خواهند شد.

۱۹ حَزْقیّا به اشعیا گفت: کلام خداوند که گفتی نیکوست. و دیگرگفت: هر آینه در ایّام من سلامتی و امان خواهد بود.

۲۰ و بقیهٔ وقایع حِزْقیّا و تمامی تهوّر او و حکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۲۱ پس حِزْقیّا با پدران خود خوابید و پسرش، مَنَسّی به جایش سلطنت نمود.

۲۱

۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شدو پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حِفْصِیبَه بود.

۲ و آنچه درنظرخداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند، آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.

۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش، حِزْقیّا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبح ها برای بَعْل بنا نمود و اَشیره را به نوعی که اَخاب پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را به عبادت کرد.

۴ و مذبح ها در خانهٔ خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.

۵ و مذبح ها برای تمامی لشکرآسمان در هر دو صحن خانهٔ خداوند بنا نمود.

۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می کرد و با اصحاب اجنّه و جادوگران مراوده می نمود. و درنظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.

۷ و تمثال اَشیره را که ساخته بود، درباره اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود.

۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب تمامی شریعتی که بندهٔ من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.

۹ اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که مَنَسّی، ایشان را اغوا نمود تا از امّت هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به واسطهٔ بندگان خود، انبیا تکلّم نموده، گفت:

۱۱ چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اَموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بتهای خد، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت،

۱۲ بنابراین یَهُوَه، خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشهای هرکه آن را بشنود، صدا خواهد کرد.

۱۳ و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانهٔ اَخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی بشقاب را زدوده و واژگون ساخته، آن را پاک می کند.

۱۴ و بقیهٔ میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد،

۱۵ چونکه آنچه درنظرمن ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.

۱۶ و علاوه بر این، مَنَسّی خون بی گناهان را از حد زیاده ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، سوای گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه درنظر خداوند ناپسند است بجا آورند.

۱۷ و بقیهٔ وقایع مَنَسّی و هرچه کرد و گناهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۱۸ پس مَنَسّی با پدران خود خوابید و در باغ خانهٔ خود، یعنی در باغِ عُزّا دفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

۱۹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مِشُلَّمَت، دختر حارُوص، از یُطْبَه بود.

۲۰ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود.

۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتارکرد، و بت هایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود.

۲۲ و یَهُوَه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک ننمود.

۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه اش کشتند.

۲۴ اما اهل زمین همهٔ آنانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند، و اهل زمین پسرش، یُوشیّا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۲۵ و بقیهٔ اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۲۶ و در قبر خود در باغ عُزّا دفن شد و پسرش یُوشیّا به جایش سلطنت نمود.

۲۲

۱ یُوشیّا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یَدیَده، دختر عَدلیه، از بُصْقَت بود.

۲ و آنچه را که درنظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

۳ و در سال هجدهمِ یُوشیّا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اَصَلْیا بن مَشُلّاَمِ کاتب را به خانهٔ خداوند فرستاده، گفت:

۴ نزد حِلْقیّا رئیس کهنه برو و او نقره ای را که به خانهٔ خداوند آورده می شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می کنند، بشمارد.

۵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانهٔ خداوند گماشته شده اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانهٔ خداوند کار می کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند،

۶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیرخانه بخرند.

۷ اما نقره ای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

۸ و حِلْقیّا، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: کتاب تورات را در خانهٔ خداوند یافته ام. و حِلْقیّا آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند.

۹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: بندگانت، نقره ای را که در خانهٔ خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانهٔ خداوند گماشته بودند، سپردند.

۱۰ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: حِلْقیّا، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

۱۱ پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید.

۱۲ و پادشاه، حِلْقیّای کاهن و اخیقام بن شافان و عَکْبُور بن میکایا و شافان کاتب و عَسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت:

۱۳ بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا دربارهٔ سخنانی که در این کتاب یافت می شود، مسألت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هرآنچه دربارهٔ ما مکتوب است، عمل نمایند.

۱۴ پس حِلْقیّای کاهن و اَخیقام و عَکْبُور و شافان و عَسایا نزد حُلْدَهٔ نبیه، زن شَلّاَم بن تِقْوَه بن حَرْحَسِ لباس دار، رفتند و او در محلهٔ دوم اورشلیم ساکن بود؛ و با وی سخن گفتند.

۱۵ و او به ایشان گفت: یَهُوَه، خدای اسرائیل چنین می گوید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید:

۱۶ خداوند چنین می گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است،

۱۷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاوردند. پس غضب من برای این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد.

۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسألت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یَهُوَه، خدای اسرائیل چنین می فرماید: دربارهٔ سخنانی که شنیده ای

۱۹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرا دربارهٔ این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید، من نیز تو را اجابت فرمودم.

۲۰ لهذا اینک من، تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می رسانم، چشمانت نخواهد دید. پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۳

۱ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخِ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند.

۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنهٔ اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانهٔ خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانهٔ خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.

۴ و پادشاه، حِلْقیّا، رئیس کهنه و کاهنان دستهٔ دوم و مستحفظان دررا امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بَعْل و اَشِیرَه و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه های قِرْرُون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت ئیل برد.

۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلندِ شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آنانی را که برای بَعْل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکر آسمان بخور می سوزانیدند، معزول کرد.

۶ و اَشیرَه را از خانۀ خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گَرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید.

۷ و خانه های لوّاط را که نزد خانۀ خداوند بود که زنان در آنها خیمه ها به جهت اَشیرَه می بافتند، خراب کرد.

۸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخور می سوزانیدند، از جَبَع تا بئرشِبَع نجس ساخت، و مکان های بلند دروازه ها را که نزد دهنۀ دروازۀ یَهُوشَع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازۀ شهر بود، منهدم ساخت.

۹ لیکن کاهنان مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم برنیامدند اما نان فطیر درمیان برادران خود خوردند.

۱۰ و تُوفَتْ را که در وادی بنی هِنُّوم بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را برای مُولَک از آتش نگذاراند.

۱۱ و اسبهایی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد حُجرۀ نَتَنْمَلَکِ خواجه سرا در پیرامون خانه بودند، از مدخلِ خانۀ خداوند دور کرد و ارابه های آفتاب را به آتش سوزانید.

۱۲ و مذبح هایی را که بر پشت بامِ بالا خانۀ آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح هایی را که مَنَسّی در دو صحنِ خانۀ خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنجا خراب کرده، گَرد آنها را در نهر قدرون پاشید.

۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فِساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اَشْتُورَت، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمُّون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت.

۱۴ و تماثیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

۱۵ و نیز مذبحی که در بیت ئیل بود و مکان بلندی که یَرُبْعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانیده، آن را مثل غبار نرم کرد و اشیره را سوزانید.

۱۶ و یُوشیّا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید پس فرستاده، استخو انها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر مذبح سوزانیده، آن را نجس ساخت، به مومجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن ندا در داد.

۱۷ و پرسید: این مجسمه ای که می بینم، چیست؟ مردان شهر وی گفتند: قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت ئیل کرده ای، ندا کرده بود

۱۸ او گفت: آن را وا گذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، واگذاشتند.

۱۹ و یوُشیّا تمامی خانه های مکان های بلند را که نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت ئیل کرده بود، عمل نمود.

۲۰ و جمیع کاهنان مکان های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۲۱ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصح را به نحوی که در کتاب عهد مکتوب است، برای خداوند خود نگاه دارید.

۲۲ به تحقیق فِصَحی مثل این فصَح از ایّام داورانی که بر اسرائیل و پادشاهان یَهُودا نگاه داشته نشد.

۲۳ اما در سال هجدهم، یُوشیّا پادشاه، این فصَح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

۲۴ و نیز یُوشیّا اصحاب اجنّه و جادوگران و ترافیم و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا و در اورشلیم پیدا شد نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حِلْقیّای کاهن در خانۀ خداوند یافته بود، به جا آورد.

۲۵ و قبل از او پادشاهی نبود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوّت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از او مثل او ظاهر نشد.

۲۶ اما خداوند از حدّت خشم عظیم خود برنگشت زیرا که غضب او به سبب همۀ کارهایی که مَنَسی خشم او را از آنها به هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد.

۲۷ و خداوند گفت: یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهم نمود.

۲۸ و بقیۀ وقایع یُوشیّا و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان مکتوب نیست؟

۲۹ و در ایّام او، فرعونْ نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و یوشیّای پادشاه به مقابل او برآمد و چون فرعون او را دید، وی را در مَجِّدو کشت.

۳۰ و خادمانش او را در ارابه نهاده، از مَجِّدو به اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند. و اهل زمین، یَهُو آحاز بن یُوشیّا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

۳۱ و یَهُوآحاز بیست وسه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حَمُوطل، دختر ارمیا از لبْنَه بود.

۳۲ و او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۳۳ و فرعونْ نکوه، او را در ربْلَه، در زمین حمات، در بند نهاد تا در اورشلیم سلطنت ننماید و صد وزنهٔ نقره و یک وزنه طلا بر زمین گذارد.

۳۴ و فرعونْ نکوه، الیاقیم بن یُوشیّا را به جای پدرش، یّوشیّا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به یَهُویاقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را از اهل زمین، از هر کس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعونْ نکوه بدهد.

۳۶ یَهُویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زَبیدَه، دختر فدایَه، از رُومَه بود.

۳۷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۲۴

۱ و در ایّآم او، نَبُوکَدْ نَصَّر، پادشاه بابل آمد، و یَهُویاقیم سه سال بندهٔ او بود. پس برگشته، از او عاصی شد.

۲ و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای اَرامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عَمُّون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطهٔ بندگان خود انبیا گفته بود.

۳ به تحقیق، این فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گناهان منسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد.

۴ و نیز به سبب خون بی گناهانی که او ریخته بود، زیراکه اورشلیم را از خون بی گناهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید.

۵ و بقیهٔ وقایع یَهُویاقیم و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایّآم پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟

۶ پس یَهُو یاقیم با پدران خود خوابید و پسرش یَهُویاکین به جایش پادشاه شد.

۷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت خود بیرون نیامد زیراکه پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

۸ و یهو یاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یَحُوشْطا دختر اَلْناتان اورشلیمی بود.

۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

۱۰ در آن زمان بندگان نَبُوکَدْ نَصَّر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند؛ و شهر محاصره شد.

۱۱ و نَبُوکَدْنَصَّر، پادشاه بابل، در حینی که بندگانش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد.

۱۲ و یَهُویاکین، پادشاه یهودا با مادرخود و بندگانش و سردارانش و خواجه سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد؛ و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

۱۳ و تمامی خزانه های خانهٔ خداوند و خزانه های خانهٔ پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلایی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانهٔ خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست.

۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند.

۱۵ و یَهُویاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه سرایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد.

۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت گران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد.

۱۷ و پادشاه بابل، عَموی وی، مَتَّنیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدْقیّا مبدل ساخت.

۱۸ صدْقیّا بیست و یک ساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد؛ و اسم مادرش حَمیطَل، دختر ارمیا از لبْنَهٔ بود.

۱۹ وآنچه را که درنظر خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه یَهُویاقیم کرده بود، به عمل آورد.

۲۰ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدْقیّا بر پادشاه بابل عاصی شد.

۲۵

و واقع شد که نَبُوکدْ نَصَّر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود.

۲ و شهر تا سال یازدهم صدْقیّای پادشاه، محاصره شد.

۳ و در روز نهم آن ماه قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.

۴ پس در شهر رخنه ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازهای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف درمقابل شهر بودند و پادشاه به راه عَرَبه رفت.

۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.

۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربْلَه آوردند و بر او فتوی دادند.

۷ و پسران صدْقیّا را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدْقیّا را کندند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.

۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نَبُوکَدْ نَصَّر پادشاه، سلطان بابل، نَبُوزَران، رئیس جلادان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد.

۹ و خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه را سوزانید و همۀ خانه های اورشلیم و هر خانۀ بزرگ را به آتش سوزانید.

۱۰ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند.

۱۱ و نبوزرادان، رئیس جلادان، بقیۀ قوم را که در شهر باقی مانده بودند و جارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیۀ جمعیت را به اسیری برد.

۱۲ اما رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی واگذاشت.

۱۳ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانۀ خداوند بود و پایه ها و دریاچۀ برنجینی را که در خانۀ خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند.

۱۴ و دیگها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می کردند، بردند.

۱۵ و مجمرها و کاسه ها یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقرۀ آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد.

۱۶ اما دو ستون و یک دریاچه و پایهای که سلیمان آنها را برای خانۀ خداوند ساخته بود، وزن برنج همۀ این اسبابها بی اندازه بود.

۱۷ بلندی یک ستون هجده ذارع و تاج برنجین بر سرش و بلندی باج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه اش بود.

۱۸ و رئیس جلادان، سرایا، رئیس کَهَنه، و صَفَنْیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.

۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر از آنانی که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند، کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید، شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.

۲۰ و نبوزرادان رئیس جلادان، ایشان را برداشته به دبله، نزد پادشاه بابل برد.

۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

۲۲ و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نَبُوکَدْ نَصَّر پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود پس جَدَلْیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت.

۲۳ و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جَدَلیا به مصفَه آمدند، یعنی اسماعیل بن نَتَنیا و یُوحَنَان بن قاری و سرایا ابن تَنْحُومت نَطُوْفاتی و یازَنْیا ابن مَعْکاتی با کسان ایشان.

۲۴ و جَدَلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: از بندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد بود.

۲۵ اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نَتَنْیا ابن اَلیشَمَع که از ذریّت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند، و جَدَلیا را زدند که بمرد و یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مصْفَه بودند کشتند

۲۶ و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیراکه از کلدانیان ترسیدند.

۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یَهُویاکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اَویلْ مَرُودَکْ، پادشاه بابل، در سالی که شد، سر یَهُویاکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.

۲۸ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.

۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد.

۳۰ و برای معیشت او وظیفۀ دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایّام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.

کتاب اول تواریخ ایام

۱

۱ آدم، شیث اَنُوش،

۲ قینان مهْلَلَئیلْ یارَدْ،

۳ خَنُوخْ شالَحْ لَمَکْ،

۴ نُوحْ سامْ حامْ یافَثْ.

۵ پسران یافَثْ: جُومَر و ماجُوج و مادای و یاوان و تُوبال و ماشکُ و تیراس.

۶ و پسران جُومَر: اَشْکَناز و ریفات و تُجَرْمَه.

۷ و پسران یاوان: اَلیشَه و تَرْشیش و کتیم و دُودانیم.

۸ و پسران حامْ: کوش و مصْرایم و فُوت و کنْعان.

۹ و پسران کوش: سَبا و حَویلَه و سبتا و رَعْما و سَبْتَکا. و پسران رَعْما: شَبا و دَدان.

۱۰ و کوش، نمْرود را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود.

۱۱ و مصْرایم، لُودیم و عَنامیم و لهابیم و نَفْتوحیم را آورد،

۱۲ و فَتْروسیم و کَسْلوحیم را که فَلَستیم و کَفْتوریم از ایشان پدید آمدند.

۱۳ و کنْعان نخست زادهٔ خود، صیدون و حتّ را آورد،

۱۴ و یَبُوسی و اَمُوری و جَرْجاشی،

۱۵ و حوّی و عرْقی و سینی،

۱۶ و اروادی و صَماری و حَمانی را.

۱۷ پسران سامْ: عیلام و آشُّور و اَرْفَکْشاد و لُود و اَرام و عُوص و حُول و جاتَر و ماشکْ.

۱۸ و اَرْفَکشاد، شالَح را آورد و شالَح، عابَر را آورد.

۱۹ و برای عابَر، دو پسر متولد شدند که یکی را فالَح نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یُقْطان بود.

۲۰ و یُقطان، اَلْمُوداد و شالَف و حَضَرْموت و یارَح را آورد؛

۲۱ و هَدُورام و اُوزال و دقْلَه،

۲۲ و ایبال و اَبیمایَل و شَبا،

۲۳ و اُوفیر و حَویلَه و یُوباب را که جمیع اینها پسران یُقْطان بودند.

۲۴ سامْ، اَرْفَکْشاد سالَحْ،

۲۵ عابَرْ فالَجْ رَعُو،

۲۶ سَروج ناحور تارَح،

۲۷ اَبْرام که همان ابراهیم باشد.

۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل.

۲۹ این است پیدایش ایشان: نخستزاده اسماعیل: نَبایوُت و قیدار و اَدَبْئیل و مبْسام،

۳۰ مشْماع و دُوْمَه و مَسّا و حَدَد و تیما،

۳۱ و یَطُور و نافیش و قدْمَه که اینان پسران اسماعیل بودند.

۳۲ و پسران قَطُورَه که مُتعهٔ ابراهیم بود، پس او زمْران و یُقْشان و مَدان و مدْیان و یشْباق و شُوحارا زایید و پسران یُقْشان: شَبا و دَدان بودند.

۳۳ و پسران مدْیان عِیفَه و عِیفَر و خَنُوح و اَبیداع و اَلْدَعَه بودند پس جمیع اینها پسران قَطُورَه بودند.

۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عِیسو و اسرائیل بودند.

۳۵ و پسران عِیُسو: اَلیفاز و رَعُوئیل و یَعُوش و یَعْلام و قُورَح.

۳۶ پسران اَلیفاز: تیمان و اُومار و صَفی و جَعْتام و قَناز و تمْناع و عَمالق.

۳۷ پسران رَعُوئیل: نَحَت و زارَح و شَمَّه و مزَّه.

۳۸ و پسران سَعِیر: لُوطان و شُوبال و صِبْعون و عَنَه و دِیُشون و اِیَصر و دِیشان.
۳۹ و پسران لُوطان حوری و هُومام و خواهر لُوطانْ تِمْناع.
۴۰ و پسران شُوْبالْ: عَلْیان و مَنَاحَت و عیبال و شَفی و اُوْنام و پسران صِبْعُون: اَیَّه و عَنَهْ.
۴۱ و پسران عَنَه: دیشون و پسران دیشون: حَمْران و اِشْبان و یِتْران و کَران.
۴۲ پسران ایصْر: بِلْهان و زِعْوان و یَعْقان و پسران دیشان: عوُص و اَران.
۴۳ و پادشاهانی که در زمین اَدُوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، ایناتند: بالَع بن بَعُور و اسم شهر او دِنْهابَه بود. و
۴۴ و بالَع مرد و یویاب بن زارَح از بُصْرَه به جایش پادشاه شد.
۴۵ و یوباب مُرد و یوباب و حوشام از زمین تیمانی به جایش به سلطنت نمود.
۴۶ و حُوْشام مُرد و هَدَد بن بَدَد که مِدْیان را در زمین موآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَوِیت بود.
۴۷ و هَدَد مُرد و سَمْلَه از مَسْریقَه به حایش پادشاه شد.
۴۸ و سَمْلَه مُرد و شاؤل از رَحُوبوت نهر به جایش پادشاه شد.
۴۹ و شاؤل مُرد و بَعْل حانان بن عَکْبور به جایش پادشاه شد.
۵۰ و بَعْل حانان مرد و هَدَد به جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعی و اسم زنش مَهیطَبئیل دختر مَی ذَهَب بود.
۵۱ و هَدَد مُرد و امیران اَدُوم امیر تِمْناع و امیر اَلْیَه و امیر یتیت بودند؛
۵۲ و اَمیرْ اَهُولیبَامَهْ و امیر اِیلَه و امیر فِینُون؛
۵۳ و امیر قَناز و امیر تیمان و امیر مِبْصار؛
۵۴ و امیر مَجْد یئیل و امیر عیرام؛ اینان امیران اَدُوم بودند.

۲

۱ پسران اسرائیل انیانند: رؤبین و شْمعْون و لاوی و یهودا و یَساکار و زبولون
۲ و دان و یوسف و بنیامین و نَفْتالی و جاد و اَشِیر.
۳ و پسران یهودا: عِیر و اُنان و شیلَه؛ این سه نفر از بَتْشُوعِ کَنْعانیه برای او زاییده شدند؛ و عیرْ نخست زادهٔ یهودا به نظر خداوند شریر بود؛ پس او را کُشت.
۴ و عروس او تامار فارَص و زارَح را برای وی زایید، و همهٔ پسران یهودا پنج نفر بودند.
۵ و پسران فارَص: حَصْرُون و حامول.
۶ و پسران زارَح: زِمْری و اینان و هیمان و کَلْکُول و دارَع که همگی ایشان پنج نفر بودند.
۷ و از پسران کَرْمِی، عاکار مضطرب کنندهٔ اسرائیل بود که دربارهٔ چیز حرام خیانت ورزیدند.
۸ و پسر اِیتان عَزرْیا بود.
۹ و پسران حَصْرُون که برای زاییده شدند، یَرْحَمْئیل و رام و کَلُوبای.
۱۰ و رام عَمیناداب را آورد و عَمیناداب نَحْشُون را آورد که رئیس بنی یهودا بود.
۱۱ و نَحْشون سَلْما را آورد و سَلْما بُوعَز را آورد.
۱۲ و بُوعَر عوبید را آورد و عوبید یَسی را آورد.
۱۳ و یَسی نخست زادهٔ خویش اَلِیْاب را آورد، و دومین ابیناداب را، سومین شِمْعی را،
۱۴ و چهارمین نَتَنْئیل را و پنجمین رَدّآی را،
۱۵ و ششمین اَوْصَم را و هفتمین داود را آورد.
۱۶ و خواهران ایشان صَرُوْیَه، و اَبیجایَل بودند. و پسران صَرُوْیَه، اَبْشای و یُوآب و عَسائیل، سه نفر بودند.
۱۷ و اَبیجایَل عَماسا را زایید و پدر عماسا یَتَرِاسْماعیلی بود.
۱۸ و کالیب بن حَصْرونْ از زن خود عَزُوبِیَه و از یَریعُوت اولاد به هم رسانید و پسران وی ایناتند: یاشَر و شُوباب و اَرْدُون.
۱۹ و عَزُوبَه مُرد و کالیب اَفرات را به زنی گرفت و اوحور را برای وی زایید و
۲۰ حُور، اُوری را آورد و اُوری بَصَلْئیل را آورد.
۲۱ و بعد از آن، حَصْرُون به دختر ماکیر پدر جِلْعاد درآمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سَجُوب را برای وی زایید.
۲۲ و سَجُوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جِلْعاد داشت.

۲۳ و او جَشور و اَرام را که حَوُّوت یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ماکیر پدر جِلْعاد بودند.
۲۴ و بعد از آنکه حَصرُّون در کالیب اَفْراته وفات یافت، اَبِیَّه زن حَصْرُون اَشْحُور پدر تَقُّوع را برای وی زایید.
۲۵ و پسران یَرْحَمْئیل نخست زادهٔ حَصْرُون نخست زاده اش: رام و بُونَه و اُوُرن و اُوصَمْ و اَخیّا بودند.
۲۶ و یَرْحَمْئیل را زن دیگر مسمّاه به عَطاره بود که مادر او اُوْنام باشد.
۲۷ و پسران رام نخست زادهٔ یَرْحَمْئیل مَعْص و یامِین و عاقَر بودند.
۲۸ و پسران اُوْنام: شَمّای و یاداع بود، و پسران شَمّای ناداب و اَبیشور.
۲۹ و اسم زن ابیشور اَبیحایَل بود و او اَحْبان و مُولید را برای وی زایید.
۳۰ و پسران ناداب سَلَد و اَفّایم بودند و سَلَدی بی اولاد مُرد.
۳۱ و بنی اَفّایم یَشْعی و بنی یَشْعی شیشان و بنی شیشان اَحْلای.
۳۲ و پسران یاداع برادر شَمّای یَتَر و یوناتان؛ و یَتَر بی اولاد مُرد.
۳۳ و پسران یوناتان: فالَت و زازا. اینها پسران یَرْحَمْئیل بودند.
۳۴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یَرْحاع نام داشت.
۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یَرْحاح به زنی داد و او عَتّای را برای وی زایید.
۳۶ و عتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد.
۳۷ و زاباد اَفْلال را آورد و اَفْلال عوبید را آورد.
۳۸ و عوبید ییهُو را آورد، و ییهو عَزَرْیا را آورد.
۳۹ و عَزَرْیا حالَص را آورد و حالص اَلْعاسَه را آورد.
۴۰ و اَلْعاسَه سَسْمای را آورد و سِسْمای شَلُّوم را آورد.
۴۱ و شَلوم یِقَمْیا را آورد و یِقَمْیا اَلِیْشَمَع را آورد.
۴۲ و بنی کالیب برار یَرْحَمْئیل نخست زاده اش میشاع که پدر زیف باشد و بنی ماریشَه که پدر حَبْرُون باشد بودند.
۴۳ و پسران حَبْرُون: قُورَح و تَفُّوح و راقَم و شامَع.
۴۴ و شامَع را حَم پدر یُرْقَعام را آورد و راقَم و شَمّای را آورد.
۴۵ و پسر شَمّای ماعئون و ماعون پدر بَیْت صُور بود.
۴۶ و عِیفَه مُتعه کالیب حاران و موصا و جازیز را زایید و حاران جازیز را آورد.
۴۷ و پسران یَهْدای را جَم و یُوتام و جیشان و فالَت و عِیفَه و شاعَف.
۴۸ و مَعْکه مُتعه کالیب، شابَر و تِرْحَنَه را زایید.
۴۹ و او نیز شافَف، پدر مَدْمَنَه و شوا، مَکْبینا و پدر جِبْعا را زایید؛ و دختر کالیب عَکْسَه بود.
۵۰ و پسران کالیب بن حُور نخست زادهٔ اَفْراته ایناانند: شُوبال پدر قریه یَعاریم،
۵۱ و سَلْما پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جادَر.
۵۲ و پسران شوبال پدر قریه یعاریم ایناانند: هَرُواه و نصف مَنُوحُوت.
۵۳ و قبایل قریه یَعاریم ایناانند: یَتْریان و فُوتیان و شُوماتیان و مِشْراعیان که از ایشان صارْعاتیان و اِشْطاوُلیان پیدا شدند.
۵۴ و بنی سَلْما بیت لحم و نطوفاتیان و عَطْروت بیت یُوآب و نصف مانَحْتیان و صُرْعیان بودند.
۵۵ و قبایل کاتبانی که در یَعْبیص ساکن بودند، تِرْعاتیان و شِمْعاتیان و سُوکاتیان بودند. اینان قینیان اند که از حضمَّتْ پدرِ بَیْت ریکاب بیرون آمدند.

۳

۱ و پسران داود که برای او درحَبْرُون زاییده شدند، ایناانند: نخست زاده اش اَمْنون از اَخْینُوْعِم یَزْرَعِیلیّه؛ و دومین دانیال از اَبیجایَل کَرْمَلِیّه؛
۲ و سومین ابشالوم پسر مَعْکَه دختر تَلْمای پادشاه جَشور؛ و چهارمین اَدُونیّا پسر حَجّیت.
۳ و پنجمین شفَطْیا از اَبیطال و ششمین یَتَرْعام از زن او عجْلَه.
۴ این شش برای او در حَبْرُون زاییده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت کرد.
۵ و اینها برای وی در اورشلیم زاییده شدند: شِمْعی و شوباب و ناتان و سُلیمان. این چهار از بَتْشُوع دختر عَمّیئیل بودند.
۶ و یِبحار و الیشامَع و اَلیفالَط.
۷ و نُوجَه و نافَج و یافیع.

۸ و اَلِیْشَمَع و اَلْیاداع و اَلِیْفَلَط که نه نفر باشند.
۹ همهٔ اینها پسران داود بودند سوای پسران مُتعه ها. و خواهر ایشان تامار بود.
۱۰ و پسر سُلیمان، رَحَبْعام و پسر او ابیّا و پسر او آسا و پسر او یَهُوشافاط.
۱۱ و پسر او یورام و پسر او اَخَزْیا و پسر او یوآش.
۱۲ و پسر او اَمَصْیا و پسر او عَزَرْیا و پسر او یوتام.
۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حِزْقیّا و پسر او مَنَّسی.
۱۴ و پسر او آمون و پسر او یوشیّا.
۱۵ و پسران یوشیّا نخستزاده اش یوحانان و دومین یَهُویاقیم و سومین صِدْقیّا و چهارمین شَلّوم.
۱۶ و پسران یَهُویاقیم پسر او یَکُنْیا و پسر او صِدْقیّا.
۱۷ و پسران یَکُنْیا اَسّیر و پسر او شَأَلْتِیئیل.
۱۸ و مَلْکیرام و فَدایا و شَنْأَصَّر و یَقَمْیا و هوشاماع و نَدَبْیا.
۱۹ و پسران فَدایا زَرُبّابِل و شِمْعِی و پسران زَرُبّابِل مَشُلاّم و حَنَنْیا و خواهر ایشان شَلُومیت بود.
۲۰ و حَشُوبَه و اُوهَل و بَرَخِیا و حَسَدْیا و یُوشَب حَسَد که پنج نفر باشند.
۲۱ و پسران حَنَنْیا فَلَطْیا و اِشَعْیا، بنی رفایا و بنی اَرْنان و بنی عُوبَدْیا و بنی شَکُنْیا.
۲۲ و پسر شَکُنْیا شَمَعْیا پسران شَمَعْیا، حَطّوش و یَبْحال و باریح و نَعَرْیا و شافاط که شش باشند.
۲۳ و پسران نَعَرْیا اَلْیُوعینای و حِزْقیّا و عَزْریقام که سه باشند.
۲۴ و بنی اَلْیُوعینای هُودایا و اَلْیاشیب و فَلایا و عَقُّوب و یوحانان و دَلایاع و عَنانی که هفت باشند.

۴

۱ بنی یهودا: فارَص و حَصْرُون و کَرْمی و حور و شوبال.
۲ و رَآیا ابن شوبال یَحَت را آورد و یَحَت اَخُومای و لاهَد را آورد. اینانند قبایل صَرْعاتیان.
۳ و اینان پسران پدر عیطام اند: یَزْرَعیل و یَشْما و یَدْباش و اسم خواهر ایشان هَصْلَلْفُونی بود.
۴ و فَنُوئیل پدر جَدُور و عازَر پدر حُوشَه اینها پسران حور نخست زادهٔ اَفْراته پدر بیت لحم بودند.
۵ و اَشْحُور پدر تَقّوع دو زن داشت: حَلا و نَعْرَه.
۶ و نَعْرَه، اَخُزّام و حافَرو تَیمانی و اَخَشْطاری را برای او زایید؛ اینان پسران نَعْرَه اند.
۷ و پسران حَلا: صَرَت و صُوحَر و اَتْنان.
۸ و قُوس عانوب و صُو بیبَه و قبایل اَخَرْحیل بن هارُم را آورد.
۹ و یَعْبیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش او را یَعْبِیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با حُزن زاییدم.
۱۰ و یَعْبِیص از خدای اسرائیل استدعا نموده، گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع می گردانیدی و دست تو با من می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را که خواست به او بخشید.
۱۱ و کَلُوب برادر شُوحَه مَحِیر را که پدر اَشْتون باشد آورد.
۱۲ و اَشْتون بیت رافا و فاسیح و تَحِنَّه پدر عِیر ناحاش را آورد. اینان اهل ریقَه می باشند.
۱۳ و پسران قَناز و عُتْنِیئِیل و سَرایا بودند؛ و پسر عُتْنیئیل حَتَات.
۱۴ و مَعُونُوتای عُفْرَه را آورد و سَرایا، یُوآب پدر جیحَراشیم را آورد، زیراکه صنعتگر بودند.
۱۵ و پسران کالیب بن یَفُنَّه، عیرُو و ایلَه و ناعَم بودند؛ و پسر اِیلَه قَناز بود.
۱۶ و پسران یَهْلَلْئیل، زیف و زیفَه و تِیرِیّا و اَسَرْئیل.
۱۷ و پسران عَزْرَه یَتَر و مَرَد و عافَرو یالون و زن مَرَد مَرْیَم و شَمای و یِشْبَحْ پدر اَشْتَمُوع را زایید.
۱۸ و زن یهودیّهٔ او یارَدْ، پدر جَدُور، و جابَر پدر سُوکُو و یَقوتیئیل پدر زانوح را زایید. اما آنان پسران بِتْیَه دختر فرعون که مَرَد او را به زنی گرفته بود می باشند.
۱۹ و پسران زن یهدیّهٔ او که خواهر نَحَم بود پدر قَعیلَهٔ جَرْمی و اَشْتَمُوعِ مَعْکاتی بودند.
۲۰ و پسران شیمون: اَمْنون وَرِنَّه و بِنْحانان و تیلون و پسران یِشْعِی زُوحیت و بِنْزُوحیت.
۲۱ و بنی شیلَه بن یهودا، عیر پدر لیکَه، و لَعْدَه پدر مَریشَه و قبایل خاندان عاملان کتان نازک از خانوادهٔ اَشْبیع بودند.

۲۲ و یُوقیم و اهل کُوزِیبا و یُوآش و ساراف که در موآب مِلْک داشتند، و یَشُوبی لَحْم؛ و این وقایع قدیم است.
۲۳ و اینان کوزه گر بودند با ساکنان نتاعیم و جَدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند.
۲۴ پسران شَمْعون: نمُوئیل و یامین و یاریب و زارَح و شاؤل.
۲۵ و پسرش شَلّوُم و پسرش مِبْسام و پسرش مِشْماع.
۲۶ و بنی مِشْماع پسرش حموُئیل و پسرش شِمْعی.
۲۷ و شِمْعی را شانزده پسر و شش دختر بود ولکن برادرنش را پسران بسیار نبود و همهٔ قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند.
۲۸ و ایشان در بئرشَبَعْ و مُولادَه و حَصَر شُوآل،
۲۹ و ادر بِلْهَه و عاصَمْ و تولاد،
۳۰ و در بَتُوئیل و حُرْمُه و صِقْلَغ،
۳۱ و در بیت مرْکَبُوت و حَصر سُوسیم و بیت بِرْئِی و شَعَرایِم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود.
۳۲ و قریه های ایشان عیطام و عین و رِمُّون و تُوکَن و عاشان، یعنی پنج ریه بود،
۳۳ و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تا بَعْل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند.
۳۴ و مَشوبات و یَمْلیک و یُوْشَه بن اَمَصْیا،
۳۵ و یوئیل و ییهُو ابن یوشِبْیا ابن سَرایا ابن عَسِیئیل،
۳۶ و اَلْیُوعینای و یَعْکوبَه و یَشوحایا و عَسایا و عِدیئیل و یَسیمیئیل و بنایا،
۳۷ و زیزا ابن شِفْعِی ابن اِلّوُن بن یَدایا ابن شِمْری ابن شَمَعْیا،
۳۸ اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند و خانه های آبای ایشان بسیار زیاد شد.
۳۹ و به مدخل جَدُور تا طرف شرقیِ وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بجویند.
۴۰ پس مرتعی برومند نیکو یافتند و آن زمینْ وسیع و آرام و ایمن بود، زیرا که آلِ حامْ در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند.
۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایّام حِزْقیّا پادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونیان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباه ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان درآنجا بود.
۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شَمْعُون به کوه سَعیر رفتند؛ و فَلْطِیا و نَعْرِیا و رَفایا و عُزِّیئیل پسران یَشیع رؤسای ایشان بودند.
۴۳ و بقیّهٔ عَمالَقَه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امروز در آنجا ساکن شده اند.

۵

۱ و پسران رؤبین نخست زادهٔ اسرائیل اینانند: زیراکه او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زدگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامهٔ او برحسب نخست زادگی ثبت نشده بود.
۲ زیرا یَهُودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود.
۳ پس پسران رؤبین نخست زادهٔ اسرائیل: حَنُوک و فَلُّو حَصْرُون کَرْمی.
۴ و پسران یوئیل: پسرش شَمَعْیا و پسرش جوج و پسرش شِمْعِی؛
۵ و پسرش میکا و پسرش رَآیا و پسرش بَعْل؛
۶ و پسرش بَئیرَه که تِلْغَتْ فِلْناسَر پادشاه اَشُّور او را به اسیری بُرد و او رئیس رؤبینیان بود.
۷ و برادرانش برحسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامهٔ موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان یَعِیئیل بود و زَکریّا،
۸ و بالَع بن عَزاز بن شامع بن یوئیل که در عَرُوعیرتا نَبُو و بَعْل مَعُون ساکن بود،
۹ و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سکنا گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جِلْعاد زیاده شد.
۱۰ و در ایام شاؤل ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جِلْعاد ساکن شدند.
۱۱ و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سَلْخَه ساکن بودند.
۱۲ و مقّدم ایشان یوئیل بود و دومین شافام و یَعْنای و شافاط در باشان ساکن بود.
۱۳ و برادران ایشان برحسب خانه های آبای ایشان، میکائیل و مَشُلّام و شَبَع و یورای و یَعْکان و زِیع و عابَر که هفت نفر باشند.
۱۴ اینانند پسران اَبیحایَل بن حوری ابن یاروح بن جِلْعاد بن میکائیل بن یَشِیشای بن یَحْدُو ابن بوز.
۱۵ اَخی ابن عَبْدیئیل بن جونی رئیس خاندان آبای ایشان.
۱۶ و ایشان در جِلْعادِ باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند.

۱۷ و نسب نامهٔ جمیع اینها در ایّام یوتام پادشاه یهودا و در ایّام یَرُبْعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید.

۱۸ از بنی رؤبین و جادیان و نصف سبط مَنَّسی شجاعان و مردانی که سپر و شمشیر برمی داشتند و تیراندازان و جنگ بیرون می رفتند، چهل و چهار هزار و هفت صد و شصت نفر بودند.

۱۹ و ایشان با حاجریان و یَطُور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند.

۲۰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود.

۲۱ پس از مواشیِ ایشان، پنجاه هزار شتر و دویست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند.

۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند.

۲۳ و پسران نصف سبط مَنَّسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بَعْل حَرْمون و سَنیر و جَبَل حَرْمون زیاد شدند.

۲۴ و اینانند رؤسای خاندان آبای ایشان عافَر و یِشْعِی و اَلیئیل و عَزْرِیئیل و اِرْمیا و هُوْدَوْیا و یَحْدیئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤسای خاندان آبای ایشان بودند.

۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند.

۲۶ پس خدای اسرائیل روح فُول پادشاه اَشُّور و روح تِلْغَتْ فِلْناسَر پادشاه اَشُّور را برانگیخت که او رؤبینیان و جادیان و نصف سبط مَنَّسی را اسیر کرده، ایشان را به حَلَح و خابور و هارا و نَهْر جوزان تا امروز بُرد.

۶

۱ بنی لاوی: جَرْشون و قَهات و مَراری.

۲ بنی قَهات: عَمْرام و یِصْهار و حَبْرُون و عُزّیئیل.

۳ و بنی عَمْرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و اَبیهُو و اَلیعازار و ایتامار.

۴ و اَلیعازار فینَحاس را آورد و فینَحاس ابیشوع را آورد.

۵ و ابیشوع بُقّی را آورد و بُقّی عُزّی را آورد.

۷ و مَرایُوت اَمَرْیا را آورد و اَمَرْیا اخیطوب را آورد.

۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اَخِیمَعْص را آورد.

۹ و اَخِیمَعْص عَزَرْیا را آورد و عَزَرْیا یُوحانان را آورد.

۱۰ و یُوحانان عَزَرْیا را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود.

۱۱و عَزَرْیا اَمَرْیا را آورد و اَمَرْیا اخیطوب را آورد.

۱۲ و اَخیطوب صادوق را آورد و صادوق شَلّوم را آورد.

۱۳ و شَلّوم حِلْقیّا را آورد و حِلْقیّا عَزَرْیا را آورد.

۱۴ و عَزَرْیا سَرایا را آورد و سرایا یَهُوصاداق را آورد.

۱۵ و یَهُوصاداق به اسیری رفت هنگامی که خداوند یهودا و اورشلیم را به دست نَبُوکَدْنَصَّر اسیر ساخت.

۱۶ پسران لاوی: جرْشوم و قَهات و مَراری.

۱۷ و اینها است اسمهای پسران جَرْشُوم: لِبْنی و شِمْعی.

۱۸ و پسران قَهات: عَمْرام و یِصْهار و حبْرون و عُزّیئیل.

۱۹ و پسران مَراری: مَحْلی و موسی پس اینها قبایل لاویان برحسب اجداد ایشان است.

۲۰ از جَرْشُوم پسرش لِبْنی، پسرش یَحَت، پسرش زِمَّه،

۲۱ پسرش یوآخ پسرش عِدُّو پسرش زارَح پسرش یاتْرای.

۲۲ پسران قَهات، پسرش عَمّیناداب پسرش قُورَح پسرش اَسّیر.

۲۳ پسرش اَلْقانَه پسرش اَبیآساف پسرش اَسّیر.

۲۴ و پسرش تَحَت پسرش اُوریئیل پسرش عُزّیّا، پسرش شاؤل.

۲۵ و پسران اَلْقانَه عماسای و اَخیمُوت.

۲۶ و امّا اَلْقانَه. پسران اَلْقانَه پسرش صوفای پسرش نَحَت.

۲۷ پسرش اَلِیآب پسرش یَرُوحام پسرش اَلْقانَه.

۲۸ و پسران سموئیل نخست زاده اش وَشْنِی و دومش اَبیا.

۲۹ پسران مَراری مَحْلی و پسرش لِبْنی پسرش شِمْعی پسرش عُزَّه.

۳۰ پسرش شِمْعِی پسرش حَجیّا پسرش عَسایا.

۳۱ و اینانند که داود ایشان را بر خدمت سرود در خانۀ خداوند تعیین نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد.

۳۲ و ایشان پیش مسکن خیمۀ اجتماع مشغول سراییدن می شدند تا حینی که سلیمان خانۀ خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس برحسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند.

۳۳ پس آنهایی که با پسران خود معین شدند، اینانند: از بنی قَهاتیان هِمان مغنّی ابن یُوئیل بن سموئیل.

۳۴ بن اَلْقانَه بن یرُوحام بن اَلیئیل بن تُوحْ،

۳۵ ابن صوف بن اَلْقانَه بن مَهت بن عماسای،

۳۶ ابن اَلْقانَه بن یُوئیل بن عَوَرْیاء بن صَفَنْیا،

۳۷ ابن تَحَت بن اَسّیر بن اَبیآساف بن قُورَح،

۳۸ ابن یِصْهار بن قَهات بن لاوی بن اسرائیل

۳۹ و برادرش آساف که به دست راست وی می ایستاد. آساف بن بَرَکْیا ابن شِمْعِی،

۴۰ ابن میکائیل بن بَعْسِیا ابن مَلْکِیا،

۴۱ ابن اَتْنِی ابن زارَح بن عَدایا،

۴۲ ابن اِیتان بن زِمَّه بن شِمْعِی،

۴۳ ابن یَحت بن جَرْشُوم بن لاوی .

۴۴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مَراری بودند: اِیتان بن قیشی ابن عَبْدِی ابن مَلّوک،

۴۵ ابن حَشَبْیا ابن اَمَصْیا ابن حِلْقِیّا،

۴۶ ابن اَمْصِی ابن بانی ابن شامَر،

۴۷ ابن مَحْلِی ابن موشی ابن مَراری ابن لاوی.

۴۸ و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانۀ خدا گماشته شدند.

۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قربانی سوختنی و بر مذبح بخور به جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت اسرائیل موافق هرآنچه موسی بندۀ خدا امر فرموده بود، کفاره نمایند.

۵۰ و اینانند پسران هارون: پسرش اَلعازار، پسرش فینَحاس، پسرش اَبیشُوع.

۵۱ پسرش بُقی، پسرش عُزّی، پسرش زَرَحْیا،

۵۲ پسرش مَرایُوت پسرش اَمَرْیا پسرش اَخیطوب،

۵۳ پسرش صادوق، پسرش اَخِیمَعْص.

۵۴ و مسکن های ایشان برحسب موضع ها و حدود ایشان اینها است: از پسران هارون به جهت قبایل قَهاتیان زیرا قرعۀ اوّل از آن ایشان بود.

۵۵ پس حَبْرُون در زمین یهودا با حالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد.

۵۶ و اما زمینهای آن شهر و دهاتش را به کالیب بن یفُنَّه دادند.

۵۷ به پسران هارون به جهت شهرهای ملجا حَبْرُون و لِبْنَه و حوالی آن، و یَتّیر و اَشْتَموع و حوالی آن را دادند.

۵۸ و حِیلِین و حوالی آن را و دَبیر و حوالی آن را،

۵۹ و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را،

۶۰ و از سبط بنیامین جَبَع و حوالی آن را و عَلَّمَت و حوالی آن را و عَناتوت و حوالی آن را. پس جمیع شهرهای ایشان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود.

۶۱ و به پسران قَهات که از قبایل آن سبط باقی ماندند، ده شهر از نصف سبط یعنی از نصف مَنَّسی به قرعه داده شد.

۶۲ و به بنی جَرْشُوم برحسب قبایل ایشان از سبط یَسّاکار و از سبط اَشیر و از سبط نَفْتالی و از سبط مَنَّسی در باشان سیزده شهر.

۶۳ و به پسران مَراری برحسب قبایل ایشان از سبط رؤبین و از سبط جاد و از سبط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد.

۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لاویان دادند.

۶۵ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شَمْعون و از سبط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند.

۶۶ و بعضی از قبایل بنی قَهات شهرهای حدود خود را از سبط افرایم داشتند.
۶۷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرایم و جازَر را با حوالی آن به جهت شهرهای ملجا به ایشان دادند.
۶۸ و یُقْمَعام را با حوالی آن و بیت حُورُون را با حوالی آن.
۶۹ و اَیَّلُون را با حوالی آن و جَتّ رِمُّون را با حوالی آن.
۷۰ و از نصف سبط مَنَّسی، عانیر را با حوالی آن، و بِلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی ماندهٔ بنی قَهات دادند.
۷۱ و به پسران جَرْشُوم از قبایل نصف سبط مَنَّسی، جُوْلان را در باشان با حوالی آن و عَشْتارُوتْ را با حوالی آن.
۷۲ و از سبط یَسّاکار قادِشْ را با حوالی آن و دَبَرَه را با حوالی آن.
۷۳ و راموت را با حوالی آن و عانیم را با حوالی آن.
۷۴ و از سبط مَشْآل را با حوالی آن و عَبْدُون را با حوالی آن.
۷۵ و حُقُوق را با حوالی آن و رَحُوب را با حوالی آن.
۷۶ و از سبط نَفْتالی قادِش را در جَلِیل با حوالی آن و حَمّون را با حوالی آن و قِریَتایم را با حوالی آن.
۷۷ و به پسران مَراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون رِمّون را با حوالی آن و تابور را با حوالی آن.
۷۸ و از آن طرف اُرْدُن در برابر اریحا به جانب شرقی اُرْدُن از سبط رؤبین، باصَر را در بیابان با حوالی آن و یَهْصَه را با حوالی آن.
۷۹ و قدیموت را با حوالی آن و مَیْفَعَه را با حوالی آن.
۸۰ و از سبط جاد راموت را در جِلْعاد با حوالی آن و مَحَنایِمْ را با حوالی آن.
۸۱ و حَشْبون را با حوالی آن و یَعْزِیر را با حوالی آن.

۷

۱ و اما پسران یَسّاکار: تولاع و فُوَه و یاشوب و شِمْرُون چهار نفر بودند.
۲ و پسران تولاع: عُزّی و رفایا و یربییئیل و یَحْمای و یِبْشام و سموئیل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در ایام داود بیست و دو هزار ششصد بود.
۳ و پسر عُزّی، یِزْرَحنا و پسران یِزْرَحنا، میکائیل و عُوبَدْنا و یوئیل و یِشیّا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند.
۴ و با ایشان برحسب انساب ایشان و خاندان آبای ایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.
۵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یَسّاکار مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند.
۶ و پسران بنیامین: بالعَ و باکَر و یَدیعَیل، سه نفر بودند،
۷ و پسران بالَع: اَصْبُون و عُزّی و عُزّیئیل و یریموت و عِیرِی، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شجاع که بیست و دو هزار و سی چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند.
۸ و پسران باکَر: زَمِیرَه و یُوعاش و اَلیعازار و اَلْیُوعینای و عُمْرِی و یَریموت و اَبیّا و عَنابُوت و عَلامَت. جمیع اینها پسران باکَر بودند.
۹ و بیست هزار و دویست نفر از ایشان برحسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آبای ایشان مردان قوی شجاع در نسب نامه ثبت شدند.
۱۰ و پسر یَدِیعَئیل: بِلْهان و پسران بِلْهان: یَعِیش و بنیامین و اِیهود و کَنَعْنَه و زِیتان و تَرْشِیش و اَخِیشاحَر.
۱۱ جمیع اینها پسران یَدیعَئیل برحسب رؤسای آبا و مردان جنگیِ شجاع هفده هزار و دویست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند.
۱۲ و پسران عِیر: شُفّیم و حُفّیم و پسر اَحِیر حُوشیم.
۱۳ و پسران نَفْتالی : یَحْصیئل و جُوْنی و یَصَر و شَلُّوم از پسران بِلْهَه بودند.
۱۴ و پسران مَنَّسی اَسْرِیئیل که زوجه اش او را زایید، و ماکیر پدر جِلْعاد که مُتعه اَرامیهٔ وی او را زایید.
۱۵ و ماکیر خواهر حُفّیم و شُفّیم را که به مَعْکَه مسماه بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم اوصَلُفْحاد بود؛ و صَلُفْحاد دختران داشت.
۱۶ و مَعْکَه زن ماکیر پسری زایید، او را فارش نام نهاد و اسم برادرش شارَش بود و پسرانش، اُولام و راقَم بودند.
۱۷ و پسر اُوْلام بِدان بود. اینانند پسران جِلْعاد بن ماکیر بن مَنَّسی.
۱۸ و خواهر او هَمُولَکَه اِیْشهُود و ابِیْعزَر ومَحَلَه را زایید.
۱۹ و پسران شَمیداع اَخْیان و شکیم و لَقْحی و اَنیعام.
۲۰ و پسران افرایم شُوتالَح بارَد و پسرش تَحَت و پسرش اَلِعادا و پسرش تَحَتَ.
۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شُوتالَح و عازَر و اَلِعاد که مردان جَتّ که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیراکه برای گرفتن مواشی ایشان فرود آمده بودند.

۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند.
۲۳ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسری زایید و او را بَرِیْعه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلایی عارض شده بود.
۲۴ و دخترش شیره بود که بیت حورون پایین و بالا را و اُزِّین شِیرَه را بنا کرد.
۲۵ و پسرش رافَح و راشَف، و پسرش تالَح، و پسرش تاحَن،
۲۶ و پسرش لَعَدان، و پسرش عَمیُود، و پسرش اَلِیْشَمَع،
۲۷ و پسرش نون، و پسرش یَهُوشوع،
۲۸ و املاک و مسکن های ایشان بیت ئیل و دهات آن بود و به طرف مشرقْ نَعْران و به طرف مغربْ جازَر و دهات آن و شکیم و دهات آن تا غَزَّه و دهات آن.
۲۹ و نزد حدود بنی مَنَّسی بیت شان و دهات آن و تَعْناک و دهات آن و مَجِدّو و دهات آن و دور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند.
۳۰ پسران اَشِیر، یِمْنَه و یِشْوَه و یِشْوی و بَرْیعه بودند، و خواهر ایشان سارَح بود.
۳۱ و پسران بَریعَه، حابَر و مَلْکیئیل که همان پدر بِرْزاوَت باشد.
۳۲ و حابَر، یَفْلیط و شومیر و حُوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد.
۳۳ و پسران یَفْلیط فاسَک و بِمْهال و عَشْوَت بودند. اینانند بنی یَفْلیط.
۳۴ و پسران شامَراَخی و رُهْجَه و یَحُبَّه و اَرام.
۳۵ و پسران هیلام برادر وی صُوفَح و یِمْناع وشالش و عامال بودند.
۳۶ و پسران صُوفَح، سُوح و حَرْنَفَر و شُوعال و بیری و یِنْرَه.
۳۷ و باصَر و هُود و شَمَّا و شَلَشَه و یِتْران و بَئیرا.
۳۸ و پسران یَتَرْ، یَفُنَّه و فِسْفا و اَرا.
۳۹ و پسران عُلاّ، اَرَح و حَنِّیئیل و رَصِیا.
۴۰ جمیع اینها پسران اَشیر و رؤسای سرداران بودند. و شمارهٔ ایشان که در لشکر برای جنگ برحسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

۸
۱ و بنیامین نخست زادهٔ خود بالَع را آورد و دومین اَشْبیل و سومش اَخْرَخ،
۲ و چهارم نُوحَه و پنجم را فارا.
۳ و پسران بالَع: اَدّار و جیرا و اَبیهُود.
۴ و اَبِیْشُوع و نُعمان و اَخُوخ.
۵ و جیرا و شَفُوفان و حُورام بودند.
۶ و اینانند پسران اَحُود که رؤسای خاندان آبای ساکنان جَبَع بودند و ایشان را به مناحت کوچانیدند.
۷ و او نُعمان و اَخِیا و جیرا را کوچانید و او عُزّا و اَخِیحُود را تولید نمود.
۸ و شَحْرایم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حُوشیم و بَعَرا فرزندان تولید نمود.
۹ پس از زن خویش که خُوداش نام داشت یُوباب و ظبیا و میشا و مَلْکام را آورد.
۱۰ و یعُوص وشَکِیا و مِرْمَه را که اینها پسران او و رؤسای خاندان آبا بودند.
۱۱ و از حوشیم ابیطوب و اَلْفَعْل را آورد.
۱۲ و پسران اَلْفَعْل عابَر و مِشْعام و شامَر که اُونُو و لُود و دهاتش را بنا نهاد بودند.
۱۳ و بَریعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آبای ساکنان اَیَّلُون بودند و ایشان ساکنان جَّت را اخراج نمودند.
۱۴ و اَخِیوُ و شاشَق و یَریمُوت.
۱۵ و زَبَدْیا و عارَد و عادَر.
۱۶ و میکائیل و یِشْفه و یُوْخا پسران بَریعه بودند.
۱۷ و زَبَدْیا و مَشُلاّم و حِزْقِی و حابَر،
۱۸ و یِشْمَرای و یِزْلیآه و یُوباب پسران اَلْفَعْل بودند.
۱۹ و یعْقیم و زِکْری و زَبْدِی،

۲۰ و اَلِیعینای و صِلَّتای و ایلیئیل،
۲۱ و اَدایا و بریا و شِمْرَت پسران شِمْعی،
۲۲ و یِشْفان و عابَر و ایلیئیل.
۲۳ و عَبْدون و زِکرِی و حانان،
۲۴ و حَنَنْیا و عیلام و عَنْتُوتِیا،
۲۵ و یَفَدْیا و فَنُوئیل پسران شاشَق بودند.
۲۶ و شِمْشَرای و شَحَرْیا و عَتَلْیا.
۲۷ و یَعَرَشیا و ایلیّا و زِکْرِی پسران یَرُحام بودند.
۲۸ اینان رؤسای خاندان آبا برحسب انساب خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند.
۲۹ و درَبْعُون پدر جِبْعُون سکونت داشت و اسم زنش مَعْکَه بود.
۳۰ و نخستزاده اش عَبْدُون بود، پس صور و قَیس و بَعْل و ناداب،
۳۱ و جَدُور و اَخِیُو و زاکَر؛
۳۲ و مِقْلُوت شِمْآه را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.
۳۳ و نیرقَیس را آورد و قَیس شاؤل را آورد و شاؤل یَهُوناتان و مَلْکیشوع و ابیناداب و اَشْبَعْل را آورد.
۳۴ و پسر یَهُوناتان مَرِیب بَعْل بود و مَرِیب بَعْل میکا را آورد.
۳۵ و پسران میکا، فیتون و مالَک و تاریع و آحاز بودند.
۳۶ و آحاز یَهُوعَدَه را آورد، یَهُوعَدَه عَلْمَت و عَزْمُوت و زِمْری را آورد و زِمْری را موصا را آورد.
۳۷ و موصا بِنْعا را آورد و پسرش رافَه بود و پسرش اَلْعاسَه و پسرش آصیل بود.
۳۸ و آصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: عَزْرِیقام و بُکْرُو و اِسْمَعِیل و شَعْریا و عُوبَدْیا و حانان. و جمیع اینها پسران آصیل اند.
۳۹ و پسران عِیشَق برادر او نخستزاده اش اُولام و دومین یَعُوش و سومین اَلِیْفَلَط.
۴۰ و پسران اُوْلام، مردان زورآورِ شجاع و تیرانداز بودند؛ و پسران و پسرانِ پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها از بنی بنیامین می باشند.

۹
۱ و تمامی اسرائیل برحسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و یهودا به سبب خیانت خود به بابل به اسیری رفتند.
۲ و کسانی که اول در مُلکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نَتینیم بودند.
۳ و در اورشلیم بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و از بنی افرایم و مَنَّسی ساکن بودند.
۴ عوتای ابن عمّیهُود بن عُمْرِی ابن اِمْرِی ابن بانی از بنی فارَص بن یهودا.
۵ و از شیلونیان نخستزاده اش عسایا و پسران او.
۶ و از بنی زارَح یَعُوئیل و برادران ایشان ششصد و نود نفر.
۷ و از بنی بنیامین سَلُّو ابن مَشُلاّم بن هُودُو یا ابن هَسْنُوآه.
۸ و یَبْنِیا ابن یَرُوحام و اِیلَهْ بن عُزِّی ابن مِکْرِی و مَشُلاّم بن شَفَطْیا بن رَاؤئیل بن یِبْنِیا.
۹ و برادران ایشان برحسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینها رؤسای اجداد برحسب خاندانهای آبای ایشان بودند.
۱۰ و از کاهنان، یَدَعْیا و یَهُویاریب و یاکین،
۱۱ و عَزَرْیا ابن حِلْقِیّا ابن مَشُلاّم بن صادوق بن مَرایُوت بن اَخیطُوب رئیس خانهٔ خدا،
۱۲ و عَدایا ابن یَرُوحام بن فَشْحُور بن مَلْکیّا و مَعَسای ابن عَدِیئِیل بن یَحْزیره بن مَشُلاّم بن مَشِلیمِیت بن اِمّیر.
۱۳ و برادران ایشان که رؤسای خاندان آبای ایشان بودند، هزار و هفتصد و شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانهٔ خدا بودند.
۱۴ و از لاویان شَمَعْیا ابن حَشُّوب بن عَزْریقام بن حَشَبْیا از بنی مَراری.
۱۵ و بَقْبَقَّر و حارَش و جَلال و مَتَنْیا ابن میکا ابن زِکْرِی ابن آساف.
۱۶ و عُوبَدْیا ابن شَمَعْیا ابن جَلال و بن یَدُوتُون و بَرْخِیا ابن آسا ابن اَلْقانَه که در دهات نَطُوفاتیان ساکن بود.
۱۷ و در بانانْ، شَلُّوم و عَقُّوب و طَلْمُون و اَخِیمان و برادران ایشان. و شَلُّوم رئیس بود.

۱۸ و ایشان تا الآن بر دروازۀ شرقیِ پادشاه می باشند و دربانان فرقۀ بنی لاوی بودند.

۱۹ و شَلُّوم بن قُورِی ابن اَبْیآساف بن قُورَح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی از بنی قُورَح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اُردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند.

۲۰ و فینَحاس بن اَلْعازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود.

۲۱ و زکریا ابن مَشَلَمِیّا دربان دروازه خیمۀ اجتماع بود.

۲۲ و جمیع اینانی که برای دربانیِ دروازه ها منتخب شدند، دویست و دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود برحسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیلِ رائیْ ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند.

۲۳ پس ایشان را بر دروازه های خانۀ خداوند و خانۀ خیمه برای نگاهبانیِ آن گماشته شدند.

۲۴ و دربانان به هر چهار طرف یعنی به مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند.

۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند.

۲۶ زیرا چهار رئیس دربانان که لاویان بودند، منصب خاصّ داشتند و ناظران حجره ها و خزانه های خانۀ خدا بودند.

۲۷ و به اطراف خانۀ خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود.

۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند.

۲۹ از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرْدِ نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند.

۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند.

۳۱ و مَتَّتْیا که از جمله لاویان و نخستزادۀ شَلُّوم قُورَحی بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود.

۳۲ و بعضی از برادران ایشان از پسران قَهاتیان، بر نان تَقْدِمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند.

۳۳ و مغنیان از رؤسای خاندان آبای لاویان در حجره ها سکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیراکه روز و شب در کار خود مشغول می بودند.

۳۴ اینان رؤسای خاندان آبای لاویان و برحسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

۳۵ و در جِبْعُون، پدر جِبْعُون، یَعُوئیل سکونت داشت و اسم زنش مَعْکَه بود.

۳۶ و نخستزاده اش عَبْدون بود، پس صور و قَیس و بَعْل و نیر و ناداب،

۳۷ و جَدُور و اَخِیُوْ و زَکریا و مِقْلُوت؛

۳۸ و مِقْلُوت شِمْآم را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.

۳۹ و نیر قَیس را آورد و قَیس شاؤل را آورد و شاؤل یَهُوناتان و مَلْکیشوع و ابیناداب و اَشْبَعْل را آورد.

۴۰ و پسر یَهُوناتان، مَرِیْب بَعْل بود و مَریب بَعْل میکا را آورد.

۴۱ و پسر میکا، فیتون و مالَک و تَحْریع و آحاز بودند.

۴۲ و آحاز یَعْرَه را آورد و یَعْرَه عَلْمَت و عَزْمُوت و زِمْرِی را آورد و زمری موصا را آورد.

۴۳ و موصا بنعا را آورد و پسرش رفایا و پسرش اَلْعاسَه و پسرش آصیل.

۴۴ و آصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عَزْرِیقام و بُکْرُو و اسْمَعیل و شَعَریا و عُوبَدْیا و حانان اینها پسران آصیل می باشند.

۱۰

۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جِلْبُوع کشته شده، افتادند.

۲ و فلسطینیان شاؤل و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاؤل یوناتان و ابیناداب و مَلْکیشوع را کشتند.

۳ و جنگ بر شاؤل سخت شد و تیراندازان او را دریافتند و از تیراندازان مجروح شد.

۴ و شاؤل به سلاحدار خود گفت: «شمشیر را بکش و به من فرو بر، مبادا این نامختونان بیایند و مرا افتضاح کنند.» اما سلاحدارش نخواست زیراکه بسیار می ترسید؛ پس شاؤل شمشیر را گرفته بر آن افتاد.

۵ و سلاحدارش چون شاؤل را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاد، بمُرد.

۶ و شاؤل مُرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند.

۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منهزم شده، و شاؤل و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرارگرفتند.

۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاؤل و پسرانش را در کوه جِلْبُوع افتاده یافتند.

۹ پس او را برهنه ساخته، سَر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به بتها و قوم خود مژده برسانند.

۱۰ و اسلحه اش را در خانهٔ خدایان خود گذاشتند و سرش را در خانهٔ داجون به دیوار کوبیدند.

۱۱ و چون تمامی اهل یابیش جِلْعاد آنچه را که فلسطینیان به شاؤل کرده بودند شنیدند،

۱۲ جمیع شجاعان برخاسته، جسد شاؤل و جسادهای پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که دریابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند.

۱۳ پس شاؤل به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحبهٔ اجنّه سؤال نموده بود.

۱۴ و چونکه خداوند را نطلبیده بود، او را کُشت و سلطنت او را به داود بن یسَّی برگردانید.

۱۱

۱ و تمامی اسرائیل نزد داود در حَبْرُون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تو می باشیم.

۲ و قبل از این نیز هنگامی که شاؤل پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی؛ و یَهُوَه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد.

۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حَبْرُون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حَبْرُون عهد بست، و داود را برحسب کلامی که خداوند به واسطهٔ سموئیل گفته بود به پادشاهیِ اسرائیل مسح نمودند.

۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که یَبُوس باشد، آمدند و یضبُوسیان در آن زمین ساکن بودند.

۵ و اهل یَبُوس به داود گفتند: به اینجا داخل نخواهی شد. اما داود قلعهٔ صَهْیُون را که شهر داود باشد بگرفت.

۶ و داود گفت: هرکه یَبُوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد. پس یوآب بن صَرُویَه اول برآمد و رئیس شد.

۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند.

۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد مِلُّوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود.

۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یَهُوَه صبایوت با وی می بود.

۱۰ و ایناننд رؤسای شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را برحسب کلامی که خداوند دربارهٔ اسرائیل گفته بود پادشاه سازد.

۱۱ و عدد شجاعانی که داود داشت این است: یَشْبْعام بن حَکْمُونی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزهٔ خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت.

۱۲ و بعد از او اَلِعازار بن دُودُوی اَخوی که یکی از آن سه شجاع بود.

۱۳ او با داود در فَسْدَمِیّم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعهٔ زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند.

۱۴ و ایشان در میان آن قطعهٔ زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد.

۱۵ و سه نفر از آن سی سردار به سخره نزد داود به مغارهٔ عَدُولاّم فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.

۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند.

۱۷ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است، بنوشاند.

۱۸ پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب چاهی را از چاهی که نزد دروازهٔ بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت،

۱۹ و گفت: ای خدای من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود رابه خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آورده اند؟ پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است.

۲۰ و اَبیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزهٔ خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و درمیان آن سه نفر اسم یافت.

۲۱ درمیان آن سه از دو مکّرم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، ایشان لیکن به سه نفر اول نرسید.

۲۲ و بنایا این یَهُویاداع پسر مردی شجاع قَبْصیئیلی بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر اَرِیئیل و آبی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را کشت.

۲۳ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزهٔ خودش کشت.

۲۴ بنایا این یَهُو یاداع این کارها را کرد و درمیان آن سه مرد شجاع اسم یافت.

۲۵ اینک او از آن سی نفر مکّرم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول ترسید و داود او را بر اهل مشورت خود برگماشت.
۲۶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و اَلْحانان بن دُودُوی بیت لحمی،
۲۷ و شَمَّوتِ هَرُورِی و حالَص فَلُونی،
۲۸ و عیرا ابن عِقّیشِ تَقُوعی و اَبیعَزَر عَناتُوتی،
۲۹ و سِبْکایِ حُوشاتی و عیلای اَخُوخی،
۳۰ و مَهْرای نَطُوفاتی وخالَد بن بَعَنَهٔ نَطُوفاتِی،
۳۱ واِتّای ابن ریبای از جِبْعهٔ بنی بنیامین و بنایای فَرْعاتُونی،
۳۲ و حُورای از واریهای جاعَش و اَبیئیل عَرُباتِی،
۳۳ و عَزْموتِ بَحْرُومی و اَیحَبای شَعَلْبُونی.
۳۴ و از بنی هاشَم جِزُونی یوناتان بن شاجای هَراری،
۳۵ و اَخیام بن ساکارِ هَراری و الیفال بن اُور،
۳۶ و جافَرمَکیراتی و اَخیای فَلونی،
۳۷حَصْرُوی کَرْمَلی و نَعْرای ابن اَزْبای.
۳۸ و یُوئیل برادر ناتان و مِبْحار بن هَجْرِی،
۳۹ و صالَقِ عَمُّونی و نحرای بیرُوتی که سلاحدار یوآب بن صَرُویَه بود.
۴۰ و عیرای یِتْری و جارَب یِتْرِی،
۴۱ و اُوریّای حِتّی و زاباد بن اَحْلای،
۴۲ و عَدینا ابن شیزای رؤبینی که سردار رؤبینان بود و سی نفر همراهش بودند.
۴۳ و حانان بن مَعْکَه و یوشافاط مِتْنی،
۴۴ و عُزّیّای عَشْتَرُوتی و شاماع و یعُوئیل پسران حُوتام عَرُوعیرِی،
۴۵ و یَدیعِیئیل از مَحُویم و یَریبای یوشُویا پسران اَلْناعَم و یِتْمَهٔ موآبی،
۴۷ و اَلیئیل و عَوبید و یَعْسِیئیل مَصُوباتی.

۱۲

۱ و ایناند که نزد داود به صِقْلَغ آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاؤل بن قَیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند.
۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاؤل بنیامینی بودند.
۳ سردار ایشان اَخیعَزَر بود، و بعد از اویوآش پسران شَماعَهٔ جِبْعاتی و یَزیئیل و فالط و پسران عَزْمُوت و بَراکَه و یِیهُوی عناتوتی،
۴ و یِشْمَعْای جِبْعُونی که درمیان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و اِرْمیا و یَحزیئیل و یوحانان و یوزابادِ جَدیراتی،
۵ و اَلْعوزای و یَریمُوت و بَعْلیا و شَمَرْیا و شَفَطیای حرُوفی،
۶ و اَلْقانَه و یِشیّا و عَزَرْئیل و یُوعَزَر و یَشُبْعام که از قُورَحیان بودند،
۷ و یُوعیلَه و زَبَدْیا پسران یَرُوحام جَدوری.
۸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خویشتن را نزد داود در ملاذ بیابان جدا ساختند،
۹ که رئیس ایشان عازَر و دومین عُوبَدْیا و سومین اَلِیآب بود،
۱۰ و چهارمین مِشْمَنَّه و پنجمین اِرْمیا،
۱۱ و ششم عَتّای و هفتم اَلِیویل،
۱۲ و هشتم یُوحانان و نهم اَلْزاباد،
۱۳ و دهم اِرْمیا و یازدهم مَکْبَنّای.
۱۴ اینان از بنی جاد رؤسای لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود.
۱۵ ایناانند که در ماه اول از اُرْدُن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان وادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهزم ساختند.
۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند.

۱۷ و داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.
۱۸ آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد و او گفت: ای داود ما از تو و ای پسر یسی ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیراکه خدای نصرت دهندهٔ تواست،» پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت.
۱۹ و بعضی از مَنَسَّی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاؤل می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیراکه سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقای خود شاؤل ملحق خواهد شد.
۲۰ و هنگامی که به صِقْلَغ می رفت، بعضی از مَنَّسی به او پیوستند یعنی عَدْناح و یوزاباد و یَدِیعَویل و میکائیل و یوزاباد و اَلِیهُو و صِلْتای که سرداران هزارهای مَنَّسی بودند.
۲۱ ایشان داود را به مقاومت فوجهای عَمالَقه مدد کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سردار لشکر بودند.
۲۲ زیرا در آن وقت، روز به روز برای اعانت داود نزد وی می آمدند تا لشکرِ بزرگ، مثل لشکر خدا شد.
۲۳ و این است شمارهٔ افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به حَبْرُون آمدند تا سلطنت شاؤل را برحسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند.
۲۴ از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.
۲۵ از بنی شَمْعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قویِ شجاع برای جنگ بودند.
۲۶ از بنی لاوی چهار هزار و ششصد نفر.
۲۷ و یَهُویاداع رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.
۲۸ و صادوق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش.
۲۹ و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاؤل و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاؤل را نگاه می داشتند.
۳۰ و از بین افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.
۳۱ و از نصف سبط مَنَّسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیایند و داود را به پادشاهی نصب نمایند.
۳۲ و از بنی یَسّاکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دویست نفر و جمیع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.
۳۳ و از زبولون پنجاه هزار نفر که با لشکر و بیرون رفته، می توانستند جنگ را با همهٔ آلات حرب بیارایند و صف آرایی کنند و دودل نبودند.
۳۴ و از نَفْتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت با سپر و نیزه.
۳۵ و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر که برای جنگ مهیا شدند.
۳۶ و از اَشیر چهل هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را مهیا سازند.
۳۷ و از آن طرف اُرْدُن از بنی رؤبین و بنی جاد و نصف سبط مَنَّسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ مهیا شدند.
۳۸ جمیع اینها مردان جنگی بودند که بر صف آرایی قادر بودند با دل کامل به حَبْرُون آمدند تا داود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیهٔ اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داود یک دل بودند.
۳۹ و در آنجا با داود سه روز اکل و شرب نمودند زیراکه برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.
۴۰ و مجاوران ایشان نیز تا یَسّاکار و زبولون و نَفْتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و مأکولات از آرد و قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاوان و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

۱۳

۱ و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع رؤسا مشورت کرد.
۲ و داود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یَهُوَه خدای ما باشد، نزد برادران خودکه در همهٔ زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لاویانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند،
۳ و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاؤل نزد آن مسألت ننمودیم.
۴ و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.
۵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیحُور مصر تا مدخل حَمات جمع کرد تا تابوت خدا را از قریب یعاریم بیاورند.
۶ و داود و تمامی اسرائیل به بَعْلَه که همان قریب یعاریم است و از یهودا بود، برآمدند تا تابوت خدا یَهُوَه را که درمیان کروبیان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، بیاورند.
۷ و تابوت خدا را بر ارابه ای تازه از خانهٔ اَبیناداب آوردند و عُزّآ و اَخِیُو ارابه را می راندند.

۸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند.
۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عُزّا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوان می لغزیدند.
۱۰ و خشم خداوند بر عَزّا افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد.
۱۱ و داود محزون شد چونکه خداوند بر عُزّا رخنه نمود و آن مکان را تا امروز فارَص عُزّا نامید.
۱۲ و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟
۱۳ پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانهٔ عُوبید اَدُوم جَتّی برگردانید.
۱۴ و تابوت خدا نزد خاندان عُوبید اَدُوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانهٔ عُوبید اَدُوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

۱۴

۱ و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنایان و نجاران نزد داود فرستاد تا خانه ای برای او بسازند.
۲ و داود دانست که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجهٔ بلند برافراشته شده بود.
۳ و داود در اورشلیم با زنان گرفت، و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود.
۴ و این است نامهای فرزندانی که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شَمُّوع و شُوباب و ناتان و سُلیمان،
۵ و یِبْحار و اَلِیشُوع و اَلِیفالَط،
۶ و نُوجَه و نافَج و یافِیع،
۷ و اَلیشامَع و بَعْلیاداع و اَلِیْفَلَط.
۸ و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس بطلبند؛ و چون داود شنید، به مقاتله ایشان برآمد.
۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند.
۱۰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: آیا به مقابلهٔ فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟ خداوند اورا گفت: برآی و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.
۱۱ پس به بَعْل فَراصیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنهٔ آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بَعْل فَراصِیم نام نهادند.
۱۲ و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند.
۱۳ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند.
۱۴ و داود باز از خدا سؤال نموده و خدا او را گفت: از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو.
۱۵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.
۱۶ پس داود بر وفق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از جِبْعُون تا جازر شکست دادند.
۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امّت ها مستولی ساخت.

۱۵

۱ و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا مهیا ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود.
۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لاویان کسی تابوت خدا را برندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت خدا را بردارند و او را همیشه خدمت نمایند.
۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند.
۴ و داود پسران هارون و لاویان را جمع کرد.
۵ و از بنی قَهات اُورئییل رئیس و صد و بیست نفر برادرانش را.
۶ از بنی مَراری، عَسایای رئیس و دویست و بیست نفر برادانش را.
۷ از بنی جَرْشُوم، یوئیل رئیس و صد و سی نفر از برادرانش را.
۸ از بنی الیصافان، شَمَعْیای رئیس و دویست نفر برادرانش را.
۹ از بنی حَبْرُون، اِیلیئیل رئیس و هشتاد نفر برادرانش را.
۱۰ از عُزیئیل، عَمّیناداب رئیس و صد و دوازده نفر برادرانش را.
۱۱ و داود صادوق و ابیاتارِ کَهَنَه و لاویان یعنی اُرِیئیل و عَسایا و یوئیل و شَمَعْیا و اِیلِیئیل و عَمَّیناداب را خوانده،

۱۲ به ایشان گفت: «شما رؤسای خاندانهای آبای لاویان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشتن را تقدیس نمایید تا تابوت یَهُوَه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید.

۱۳ زیرا از این سبب که شما دفعهٔ اول آن را نیاوردید، یَهُوَهٔ خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او رابه حسب قانون نطلبیدیم.

۱۴ پس کاهنان و لاویان خویشتن را تقدیس نمودند تا تابوت یَهُوَه خدای اسرائیل را بیاورند.

۱۵ و پسران لاویان بر وفق آنچه موسی برحسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستیهای تابوت را بر کتفهای خود گذاشته، آن را برداشتند.

۱۶ و داود رؤسای لاویان را فرمود تا برادران خود مغینان را با آلات موسیقی از عودها و بربطها و سنجها تعیین نمایند، تابه آواز بلند و شادمانی صدا زنند.

۱۷ پس لاویان هیمان بن یُوئیل و از برادران او آساف بن بَرَکْیا و از برادران ایشان بنی مَراری ایتان بن قَوشیّا را تعیین نمودند.

۱۸ و با ایشان از برادران درجهٔ دوم خود: زکریا و بَیْن و یَعْزیئیل و شَمیراموت و یَحیئیل و عُنّی و اَلیآب و بنایا و نَعْسیا و مَتَّتْیا و اَلیفلْیا و مَقنیا و عُوبید اَدُوم و یَعیئیل دربانان را.

۱۹ و از مغنیان: هِیمان و آساف و ایتان را با سنجهای برنجین تا بنوازند.

۲۰ و زَکَریّا و عَزیئیل و شَمیراموت و یَحیئیل و عُنّی و اَلیآب و مَعَسیا و بنایا را با عودها بر آلاموت.

۲۱ و متّتّیا و اَلیفَیْا و مَقْنْیا و عُوبید اَدُوم و یَعْیئیل و عَزَرْیا را با بربطهای برثَمانی تا پیشرَوِی نمایند.

۲۲ و کَنَنْیا رئیس لاویان بر نغمات بود و مغنیّآن را تعلیم می داد زیراکه ماهر بود.

۲۳ و بَرَکْیا و اَلْقانه دربانان تابوت بودند.

۲۴ و شَبَنْیا و یوشافاط و نَتَنْئیل وعَماسای و زَکریّا و بَنایا و اَلیعَزر کَهَنَه پیش تابوت خدا کرنا می نواختند، وعوبید اَدُوم و یَحْیی دربانان تابوت بودند.

۲۵ و داود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خداوند را از خانهٔ عوبید اَدُوم با شادمانی بیاورند.

۲۶ و چون خدا لاویان را که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند اعانت کرده، ایشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند.

۲۷ و داود و جمیع لاویانی که تابوت را برمی داشتند و مغنیان و کَنَنْیا که رئیس نغمات مغنیان بود به کتان نازک ملبس بودند، و داود ایفود کتان دربرداشت.

۲۸ و تمامی اسرائیل تابوت عهد خداوند را به آواز شادمانی و آواز بوق و کرّنا و سنج و عود و بربط می نواختند.

۲۹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود می شد میکال دختر شاؤل از پنجره نگریست و داود پادشاه را دید که رقص و وجد می نماید، او در دل خود خوار شمرد.

۱۶

۱ و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند.

۲ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد.

۳ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گردهٔ نان و یک پارهٔ گوشت و یک قرص کشمش بخشید.

۴ و بعضی از لاویان را برای خدمتگزاری پیش تابوت خداوند تعیین نمود تا یَهُوَه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند،

۵ یعنی آساف رئیس و بعد از او زَکَریّا و یَعْیئیل و شَمِیرامُوت و یَحیئیل و مَتّتْنا و اَلْیآب و بنایا و عُوبید اَدُوم و یَعْیئیل را با عودها و بربطها و آساف با سنجها می نواخت.

۶ و بنایا و یَحْزیئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا با کرّناها دائماً حاضر می بودند.

۷ پس در همان روز داود اولاً این سرود را به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند:

۸ یَهُوَه را حمد گویید و نام او را بخوانید. اعمال او را درمیان قومها اعلام نمایید.

۹ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. درتمامی کارهای عجیب او تفکر نمایید.

۱۰ در نام قدّوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.

۱۱ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید.

۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او و داوریهای دهان وی را،

۱۳ ای ذریت بندهٔ او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیدهٔ او!۱۴ یَهُوَهٔ خدای ما است. داوریهای او در تمامی جهان است.

۱۵ عهد او را بیاد آورید تا ابدالآباد، کلامی را که هزاران پشت فرموده است،

۱۶ آن عهدی را که با ابراهیم بسته، و قَسَمی را که برای اسحاق خورده است؛

۱۷ و آن را برای یعقوب فریضه قرار داد و برای اسرئیل عهد جاودانی؛

۱۸ و گفت زمین کنعان را به توخواهم داد، تا حصهٔ میراث شما شود،

۱۹ هنگامی که عددی معدود بودید، قلیل العدد و غربا در آنجا،

۲۰ و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودید، و از یک مملکت تا قوم دیگر.

۲۱ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود،

۲۲ که بر مسیحان من دست مگذارید، انبیای مرا ضرر مرسانید.

۲۳ ای تمامی زمین یَهُوَه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید.

۲۴ درمیان امّت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای

۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود؛ و او مهیب است برجمیع خدایان.

۲۶ زیرا جمیع خدایان امّت ها بنهایند. اما یَهُوَه آسمانها را آفرید.

۲۷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است.

۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید.

۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بیایید. خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید.

۳۰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد.

۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و درمیان امّت ها بگویند که یَهُوَه سلطنت می کند.

۳۲ دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هرچه در آن است به وجد آید.

۳۳ آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیراکه برای داوری جهان می آید.

۳۴ یَهُوَه را حمد گویید زیراکه نیکو است، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.

۳۵ و بگویید ای خدای نجات ما، ما را نجات بده. و ما را از جمع کرده، از میان امّت ها رهایی بخش. تا نان قدوس تو را حمد گوییم، و در تسبیح تو فخر نماییم.

۳۶ یَهُوَه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابد الآباد.

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند.

۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند.

۳۸ و عُوبید اَدُوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عُوبید اَدُوم بن یَدیتُّون و حُوسه دربانان را.

۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند درمکان بلندی که در جِبْعون بود،

۴۰ تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائماً صبح و شام بگذرانند برحسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود مکتوب است.

۴۱ و با ایشان هِیمان و یَدُوتُون و سایر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.

۴۲ و همراه ایشان هِیمان و یَدُوتُون را با کَرناها و سنجها و آلات نغمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یَدُوتُون را تا نزد دروازه باشند.

۴۳ پس تمام قوم هریکی به خانهٔ خود رفتند، اما داود برگشت تا خانهٔ خود را تبرک نماید.

۱۷

۱ و واقع شد چون داود در خانهٔ خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من درخانهٔ سرو آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها است.

۲ ناتان به داود گفت: هرآنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است.

۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت:

۴ برو و به بندهٔ من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد.

۵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام.

۶ و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟

۷ و حال به بندهٔ من داود چنین بگو: یَهُوَه صبایوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.

۸ و هرجایی که می رفتی، من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم.

۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند.

۱۰ و از ایامی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنانت را مغلوب ساختم، تو را خبر می دادم که خداوند خانه ای برای تو بنا خواهد نمود.

۱۱ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریت تو را که از پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.

۱۲ او خانه ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.

۱۳ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم.

۱۴ و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابدالآباد.

۱۵ برحسب تمامی این کلمات و مطابق این رؤیا ناتان به داود تکلم نمود.

۱۶ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یَهُوَه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟

۱۷ و این نیز درنظر تو ای خدا امر قلیل نمود زیرا که دربارهٔ خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یَهُوَه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی.

۱۸ و داود دیگر دربارهٔ اکرامی که به بندهٔ خود کردی، نزد تو چه تواند افزود زیرا که تو بندهٔ خود را می شناسی.

۱۹ ای خداوند، به خاطر بندهٔ خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی.

۲۰ ای یَهُوَه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نی. موافق هر آنچه به گوشهای خود شنیدیم،

۲۱ و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و امّت ها را از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدیه دادی، اخراج نمایی.

۲۲ و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختی و تو ای یَهُوَه خدای ایشان شدی.

۲۳ و الآن ای خداوند کلامی که دربارهٔ بنده ات و خانه اش گفتی تا به ابد استوار شود و برحسب آنچه گفتی عمل نما.

۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یَهُوَه صبایوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.

۲۵ زیرا تو ای خدای من بر بندهٔ خود کشف نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بنده ات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگوید.

۲۶ و الآن ای یَهُوَه، تو خدای هستی و این احسان را به بندهٔ خود وعده داده ای.

۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانهٔ بندهٔ خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند زیراکه تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابدالآباد.

۱۸

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جَتّ و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت.

۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

۳ و داود هَدَدْعَزَر پادشاه صُوبَه را در حَمات هنگامی که می رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.

۴ و داود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان ارابه را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت.

۵ و چون اَرامیان دمشق به مدد هَدَرْعَزَر پادشاه صُوبَه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از اَرامیان را کشت.

۶ و داود در اَرامِ دمشق قراولان گذاشت اَرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد.

۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هَدَرْعَزَر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.

۸ و داود از طِبْحَت و کُون شهرهای هَدَدْعَزَر برنج از حد زیاده گرفت که از آنْ سُلیمانْ دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت.

۹ و چون تُوعُو پادشاه حَمات شنید که داود تمامی لشکر هَدَدْعَزَر پادشاه صُوبَه را شکست داده است،

۱۰ پسر خود هَدُورام را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد و او را تَهْنیَت گوید از آن جهت که با هَدَرْعَزَر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدَرْعَزَر با تُوعُو مقاتله می نمود؛ و هر قِسم ظروف طلا و نقره و برنج با خود آورد.

۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلایی که ازجمیع امّت ها یعنی از اَدُوم و موآب و بنی عَمُّون و فلسطینیان و عَمالَقَه آورده بود.

۱۲ و اَبِشای ابن صَرُویَه هجده هزار نفر از اَدُومیاهن را در وادی مِلْح کشت.

۱۳ و در اَدُوم قراولان قرار داد و جمیع اَدُومیان بندگان داود شدند و خداود داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد.

۱۴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نموده، انصاف و عدالت و را بر تمامی قوم خود مجرا می داشت.

۱۵ و یوآب بن صَرُویَه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اَخِیلُود وقایع نگار.
۱۶ و صادوق بن اَخِیطُوب و ابیمَلِک بن اَبْیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.
۱۷ و بنایا ابن یَهُو یاداع رئیس کَرِیتیان و فَلِیتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

۱۹

۱ و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه بنی عَمُّون مرد و پسرش در جای او سلطنت نمود.
۲ و داود گفت: «با حانُون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را دربارهٔ پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عَمُّون نزد حانُون برای تعزیت وی آمدند.
۳ و سروران بنی عَمُّون به حانُون گفتند: «آیا گمان می بری که به جهت تکریم پدر تو است که داود تعزیت کنندگان نزد تو فرستده است؟ نی بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمده اند.
۴ پس حانُون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن دریده، ایشان را رها کرد.
۵ و چون بعضی آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیراکه ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: در اَریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»
۶ و چون بنی عَمُّون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حانُون و بنی عَمُّون هزار وزنهٔ نقره فرستادند تا ارابه ها و سواران از اَرام نَهْرَین و اَرام مَعْکَه و صُوبَه برای خود اجیر سازند.
۷ پس سی و دو هزار ارابه و پادشاه مَعْکَه و جمعیّت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل مِیْدَبا اُردو زدند، و بنی عَمُّون از شهرهای خود جمع شده، برای مقاتله آمدند.
۸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.
۹ و بنی عَمُّون بیرون آمده، نزد دروازهٔ شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا علیحده بودند.
۱۰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از عقبش بود، از تمامی بر گزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل اَرامیان صف آرایی نمود.
۱۱ و بقیه قوم را به دست برادر خود اَبِشای سپرد و به مقابل بنی عَمُّون صف کشیدند.
۱۲ و گفت: اگر اَرامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا؛ و اگر بنی عَمُّون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.
۱۳ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را درنظرش پسند آید بکند.
۱۴ پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با اَرامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.
۱۵ و چون بنی عَمُّون دیدند که اَرامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش اَبیشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت.
۱۶ و چون اَرامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، اَرامیان را که به آن طرف نهر بودند آوردند، و شُوفْک سردار لشکر هَدَرْ عَزَر پیشوای ایشان بود.
۱۷ و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اُرْدُن عبور و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با اَرامیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند.
۱۸ و اَرامیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مردان هفت هزار ارابه و چهل هزار پیاده از اَرامیان را کشت، و شُوفَک سردار لشکر را به قتل رسانید.
۱۹ و چون بندگان هَدَرْ عَزَر دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نموده، بندهٔ او شدند و اَرامیان بعد از آن در اعانت بنی عَمُّون اقدام ننمودند.

۲۰

۱ و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عَمُّون را ویران ساخت و آمده، رَبَّه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب رَبَّه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت.
۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنهٔ طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.
۳ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به ارهٔ ها و چومهای آهنین و تیشه ها پاره پاره کرد؛ و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عَمُّون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.
۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازَر، واقع شد که در آن سِبْکای حُوشاتی سِفّآی را که از اولاد رافا بود کشت و ایشان را مغلوب شدند.
۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و اَلْحانان بن یاعیر لحمیرا که برادر جُلیات جَتّی بود کُشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود.

۶و باز جنگ در جَتّ واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاییده شده بود.

۷ و چون اسرائیل را به تنگ آورده، یَهُوناتان بن شِمْعا برادر داود او را کُشت.

۸ اینان برای رافا در جَتّ زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

۲۱

۱ و شیطان به ضد اسرائیل برخاسته، داود را غوا نمود که اسرائیل را بشمارد.

۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بئرشَبَعْ تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.

۳ یوآب گفت: خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند؛ و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل را دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟

۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب درمیان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود.

۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جملهٔ اسرائیلیان هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیرزن بودند.

۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را درمیان ایشان نشمرد زیراکه فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود.

۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت.

۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال گناه بندهٔ خود را عفو فرما زیراکه بسیار احمقانه رفتار نمودم.

۹ و خداوند جاد را که رایی داود بود خطاب کرده، گفت:

۱۰ برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چینین می فرماید: ما سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.

۱۱ پس جاد نزد داود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن،

۱۲ یا سه سال قحط بشود، یا سه ماه روز خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنانت تو را درگیرد، یا سه روز شمشیر خداوند وبا در زمین تو واقع شود، فرشتهٔ خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن ببین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.

۱۳ داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتم زیراکه رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.»

۱۴ پس خداوند وبا بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند.

۱۵ و خدا فرشته ای به اورشلیم فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون می خواست آن را هلاک سازد، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که قوم را هلاک می ساخت گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشتهٔ خداوند نزد خرمنگاه اَرْنان یَبُوسی ایستاده بود.

۱۶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشتهٔ خداوند را دید که درمیان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود درافتادند.

۱۷ و داود به خدا گفت: «آیا من برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که گناه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس ای یَهُوَه خدایم، مستدعی این که دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.»

۱۸ و فرشتهٔ خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه اُرْنان یَبُوسی برپا کند.

۱۹ پس داود برحسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت برفت.

۲۰ و اُرْنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و اُرْنان گندم می کوبید.

۲۱ و چون داود نزد اُرْنان آمد، اُرْنان نگریسته، داود رو به زمین افتاد.

۲۲ و داود به اُرْنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا و با از قوم رفع شود.

۲۳ اُرْنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقایم پادشاه آنچه که درنظرش پسند آید به عمل آورد؛ ببین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و چومها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیهٔ آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.

۲۴ اما داود پادشاه به اُرْنان گفت: «نی، بلکه آن را البته از به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیراکه اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی مجاناً نخواهم گذرانید.

۲۵ پس داود برای آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به اُرْنان داد.

۲۶ و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی نازل کرده او را مستجاب فرمود.

۲۷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش برگرداند .

۲۸ در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه اُرْنان یَبُوسی مستجاب فرموده است در آنجا قربانی ها گذرانید.
۲۹ اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در ایام در مکان بلند جِبْعون بود.
۳۰ لیکن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشتهٔ خداوند می ترسید.

۲۲

۱ پس داود گفت: «این است خانهٔ یَهُوَه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.
۲ و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهای مربع برای بنای خانه خدا بتراشند.
۳ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود.
۴ و چوب سرو آزاد بیشمار زیراکه اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند.
۵ و داود گفت: «پسر من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای که برای یَهُوَه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیّهٔ بسیار دید.
۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یَهُوَهٔ خدای اسرائیل بنا نماید.
۷ و داود به سلیمان گفت که: ای پسرم! من اراده داشتم که خانه ای برای اسم یَهُوَه خدای خود بنا نمایم.
۸ لیکن کلام خداوند برمن نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته ای.
۹ اینک پسری برای تو متولد خواهد شد که مرد آرامی خواهد بود زیراکه من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود و در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت عطا خواهم فرمود.
۱۰ او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود. و کُرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابدالاباد پایدار خواهم گردانید.
۱۱ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانهٔ یَهُوَه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمایی.
۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را دربارهٔ اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یَهُوَه خدای خود نگاه داری.
۱۳ آنگاه اگر متوجه شده، فرایض و احکامی را که خداوند به موسی دربارهٔ اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی و دلیر باش و ترسان و هراسان مشو.
۱۴ و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنهٔ طلا و صد هزار وزنهٔ نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانهٔ خداوند مهیا ساخته ام و تو بر آنها مزید کن.
۱۵ و نزد تو عملهٔ بسیارند، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی.
۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است پس برخیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باشد.
۱۷ و داود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند.
۱۸ و گفت: آیا یَهُوَه خدای شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است.
۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یَهُوَه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مُقْدس یَهُوَه خدای خویش را بنا نمایید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یَهُوَهٔ بنا می شود درآورید.

۲۳

۱ و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود.
۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد.
۳ و لاویان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ایشان برحسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود.
۴ از ایشان بیست و چهار هزار سروران و دلاوران بودند.
۵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نقر بودند که خداوند را به آلاتی که به جهت تسبیح ساخته شده، تسبیح خوانند.
۶ و داود ایشان را برحسب پسران لاوی یعنی جَرْشون و قَهات و مَراری به فرقه ها تقسیم نمود.
۷ از جَرشْونیان لَعْدان و شِمْعی.
۸ پسران لَعْدان اول یَحیئیل و زیتام و سومین یُوئیل و
۹ و پسران شِمعْی شَلُومیت و حَریئیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آبای لَعْدان بودند.

۱۰ و پسران شِمعْی یَحَت و زینا و یَعُوش و بَیعَه. اینان چهار پسر شَمعْی بودند.
۱۱ و یَحَت اولین و زیزا دومین و یَعُوش و بَریعَه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد.
۱۲ پسران قَهات عَمْرام و یصْهار و حَبْرُون و عُزّیئیل چهار نفر.
۱۳ پسران عَمْرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند.
۱۴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند.
۱۵ پسران موسی جَرْشُوم و اَلعازار.
۱۶ از پسران جَرْشوم شَبُوئیل رئیس بود.
۱۷ و از پسران اَلعزار رَحَبْیا بسیار زیاد بودند.
۱۸ از پسران یصْهار شَلُومیت رئیس بود.
۱۹ پسران حَبْرُون، اولین یَریّا و دومین اَمَرْیا و سومین یَحریئیل و چهارمین یَقْمَعام.
۲۰ پسران عُزّیئیل اولین میکا و دومین یَشیّا.
۲۱ پسران مَراری مَحْلی و مُوشِی و پسران مَحْلِی اَلِعازار و قَیس.
۲۲ و اَلِعازار مُرد و او را پسری نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قَیْس ایشان را به زنی گرفتند.
۲۳ پسران مُوشِی مَحْلی و عادَر و یَرِیمُوت سه نفر بودند.
۲۴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آبای خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند برحسب شمارهٔ اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانهٔ خداوند می پرداختند.
۲۵ زیرا که داود گفت: «یَهُوَه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و
او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد.
۲۶ و نیز لاویان را دیگر لازم نیست که مسکن و همهٔ اسباب خدمت را بردارند.
۲۷ لهذا برحسب فرمان آخر داود پسران لاوی از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند.
۲۸ زیراکه منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانهٔ خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همهٔ چیزهای مقدس و عمل خدمت خانهٔ خدا.
۲۹ و بر نان تَقْدِمه و آرد نرم به جهت هدیهٔ آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و رَبیکه ها و بر همهٔ کیلها و وزنها.
۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام.
۳۱ و به جهت گذرانیدن همهٔ قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غرّه ها و عید ها برحسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند.
۳۲ و برای نگاه داشتن وظیفهٔ خیمهٔ اجتماع و وظیفهٔ قدس و وظیفهٔ برادران خود بنی هارون در خدمت خانهٔ خداوند.

۲۴

۱ و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و اَبیهُو و اَلِعازار و ایتامار.
۲ و ناداب و اَبیهُو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس اَلِعازار و ایتامار به کهانت پرداختند.
۳ و داود با صادوق که از بنی اَلِعازار بود و اَخِیمَلَک که از بنی ایتامار بود، ایشان را برحسب وکالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند.
۴ و از پسران اَلِعازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتامار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی اَلِعازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتامار معین کردند.
۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانهٔ خدا هم از بنی اَلِعازار و هم از بنی ایتامار بودند.
۶ و شَمَعْیا ابن نَتَنْئیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادوق کاهن و اَخِیمَلَک بن ابیاتار و رؤسای خاندان آبای کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت اَلِعازار گرفته شد و یک به جهت ایتامار گرفته شد.
۷ و قرعهٔ اول برای یَهُویاریب بیرون آمد و دوم برای یَدَعْیا،
۸ و سوم برای حاریم و چهارم برای سعُوریم،
۹ و پنجم برای مَلْکیّه و ششم برای مَیامین،
۱۰ و هفتم برای هَقُّوص و هشتم برای اَبیّا،

۱۱ و نهم برای یَشُوع و دهم برای شَکَنْیا،
۱۲ و یازدهم برای اَلْیاشیب و دوازدهم برای یاقیم،
۱۳ و سیزدهم برای حُفَّه و چهاردهم برای یَشَبْآب،
۱۴ و پانزدهم برای بِلْجَه و شانزدهم برای امیر،
۱۵ و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هِفْصیص،
۱۶ و نوزدهم برای فَتَحْیا و بیستم برای یَحَزْقیئیل،
۱۷ و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جامُول،
۱۸ و بیست و سوم برای دَلایا و بیست و چهارم برای مَعَزْیا.
۱۹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانهٔ خداوند برحسب قانونی که به واسطهٔ پدر ایشان هارون موافق فرمان یَهُوَه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.
۲۰ و اما دربارهٔ بقیهٔ بنی لاوی از بنی عَمْرام شُوبائیل و از بنی شوبائیل یَحَدْیا.
۲۱ و اما رَحَبْیا از بنی رَحَبیا یِّشِیّا رئیس،
۲۲ و از بنی یِصْهار شَلُومُوت و از بنی شَلُوموت یَحَت.
۲۳ و از بنی حَبْرُون یریا و دومین اَمَرْیا و سومین یَحْزیئیل و چهارمین یُقْمَعام.
۲۴ از بنی عُزّیئیل میکا و از بنی میکا شامیر.
۲۵ و برادر میکا یِّشیّا و از بنی یِّشیّا زکریا.
۲۶ و از بنی مَراری مَحْلی اَلعازار و شُوهَمْ و زَکُّور و عِبْری.
۲۸ و پسر مَحَلی اَلعازار و او را فرزندی نبود.
۲۹ و اما قَیْس، از بنی قَیْس یَرَحْمیئیل،
۳۰ و از بنی مُوشی مَحْلی و عادَر و یَریموت. اینان برحسب خاندان آبای ایشان بنی لاوی می باشند.
۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و اَخیمَلک و رؤسای آبای کَهَنَه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آبای برادر بزرگتر برابر خاندانهای کوچکتر او بودند.

۲۵

۱ و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران و هیمان و یَدُوتوُن را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بربط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنانی که برحسب خدمت خود به کار می پرداختند این است:
۲ و اما از بنی آساف، زکُّور و یُوسف و نَتَنْیا و اَشَرْئیله پسران آساف زیر حکم آساف بودند که برحسب فرمان پادشاه نبوت می نمود.
۳ و از یَدَوتُون، پسران یَدُوتُون جَدَلْیا و صَرِی و اَشْعیا و حَشَبْیا و مَتّتَیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یَدُوتُون با بربطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود.
۴ و از هَیْمان، پسران هَیْمان بُقَّیا و مَتَنْیا و عُزّیئیل و شَبُوئیل و یَریموت و حَنَنَیا و حَنانی و اَلِیآتَه و جدَّلْبی و رُومَمْتِی عَزَر و یُشْبقاشَه و مَلُّوتی و هُوتیر و مَحْزیُوت.
۵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رایی پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و دختر داد.
۶ جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانهٔ خداوند با سنج و عود و بربط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یَدُوتُون و هیمان به خدمت خانهٔ خدا بپردازند.
۷ و شمارهٔ ایشان با برادران ایشان که سراییدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همهٔ کسان ماهر دویست و هشتاد و هشت نفر بودند.
۸ و برای وظیفه های خود کوچک یا بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند.
۹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد و قرعه دوم برای جَدَلْیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند.
۱۰ و سوم برای زَکّور و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۱ و چهارم برای یِصْرِی و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۲ و پنجم برای نَتَنیا و پسران و برادران او دوازده.
۱۳ و ششم برای بُقَّیا و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۴ و هفتم برای یشَرْئیله و پسران و برادران او دوازده نفر.

۱۵ و هشتم برای اِشعْیا و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۶ و نهم برای مَتّنیْا و پسران و برادران و برادران او دوازده نفر.
۱۷ ودهم برای شَمعْی و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۸ و یازدهم برای عَزَرْئیل و پسران و برادران او دوازده نفر.
۱۹ و دوازدهم برای حَشَبْیا و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۰ و سیزدهم برای شُوبائیل و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۱ و چهاردهم برای مَتَّتْیا و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۲ و پانزدهم برای یَریموت و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۳ و شانزدهم برای حَنَنْیا و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۴ و هفدهم برای یَشْبقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۵ و هجدهم برای حَنانی و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۶ و نوزدهم برای مَلوتی و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۷ و بیستم برای اِیلیآبه و پسران و برادران او دوازده نفر.
۲۸ و بیست و یکم برای هُوتیر و پسران او دوازده نفر.
۲۹ و بیست و دوم برای جِدّلتی و پسران و برادران او دوازده نفر.
۳۰ و بیست و سوم برای مَحْزیوُت و پسران و برادران او دوازده نفر.
۳۱ و بیست و چهارم برای رُومَمْتی عَزَر و پسران و برادران او دوازده نفر.

۲۶

۱ و اما فرقه های دربانان: پس از قُورَحیان مَشلَمْیا ابن قُورِی که از بنی آساف بود.
۲ و مَشلَمْیا را پسران بود. نخست زاده اش زکریّا و دوم یَدیعْئیل و سوم زَبَدْیا و چهارم یَتْنیْئیل.
۳ و پنجم عِیلام و ششم یَهُوحانان و هفتم اَلِیهُو عِینای.
۴ و عُوبید اَدُوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمَعْیا و دوم یَهُو زاباد و سوم یوآخ و چهارم ساکار و پنجم نَتَنْئیل.
۵ و ششم عَمّیئیل و هفتم یَسّاکار و هشتم فَعَلْتای زیرا خدا او را برکت داده بود.
۶ و برای پسرش شَمَعْیا پسرانی که بر خاندان آبای خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیراکه ایشان مردان قوی شجاع بودند.
۷ پسران شَمَعْیا عُتْنی و رَفائیل و عُوبید و اَلْزاباد که برادران او مردان شجاع بودند و اَلِیهُو و سِمِکْیا.
۸ جمیع اینها از بنی عُوبید اَدُوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوتِ خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر از اولاد عوبید اَدُوم.
۹ و مَشلَمْیا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت.
۱۰ و حُوسَه که از بنی مَراری بود پسران داشت که شِمْرِی رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت.
۱۱ و دوم حِلْقیّا و سوم طَبَلْیا و چهارم زکریّا و جمیع پسران و برادران حُوسَه سیزده نفر بودند.
۱۲ و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانهٔ خداوند خدمت نمایند.
۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ برحسب خاندان آبای خویش برای هر دروازه قرعه انداختند.
۱۴ و قرعهٔ شرقی به شَلَمْیا افتاد و بعد از او برای پسران زکریا که مُشیرِ دانا بود، قرعه انداختند و قرعهٔ او به سمت شمال بیرون آمد.
۱۵ و برای عُوبید اَدُوم قرعه جنوبی و برای پسرانش قرعهٔ بیت المال.
۱۶ و برای شُفّیم و حُوسَه قرعه مغربی نزد دروازه شَلَکَتْ در جاده ای که سر بالا می رفت و محرس این مقابل محرس آن بود.
۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لاویان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت.
۱۸ و به طرف غربی فَرْوار برای جادهٔ سربالا چهار نفر و برای فَرْوار دو نفر.
۱۹ اینها فرقه های دربانان از بنی قُورَح و از بنی مَراری بودند.
۲۰ و اما از لاویان اَخِیّا بر خزانهٔ خانهٔ خدا و بر خزانهٔ موقوفات بود.
۲۱ و اما بنی لادان: از پسران لادان جَرْشونی رؤسای خاندان آبای لادان یَحیِئیلی جَرْشونی.
۲۲ پسران یَحْیِئیلی زیتام و برادرش یوئیل بر خزانهٔ خانهٔ خداوند بودند.
۲۳ از عَمْرامیان و از یِصْهاریان و از حَبْرُونیان و از عُزّیئیلیان.

۲۴ و شَبُوئیل بن جَرْشُوم بن موسی ناظر خزانه ها بود.

۲۵ و از برادرانش بنی اَلِعازار، پسرش رَحَبْیا و پسرش اَشْعَیا و پسرش یُورام و پسرش زِکْرِی و پسرش شَلُومیت.

۲۶ این شَلُومیت و برادرانش بر جمیع خزائن موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند.

۲۷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانهٔ خداوند را تعمیر نمایند.

۲۸ و هرآنچه سموئیل رایی و شاؤل بن قَیْس و اَبْنیربن نیر و یوآب بن صَرُویَه وقف کرده بودند و هرچه هرکس وقف کرده بود زیر دست شَلُومیت و برادرانش بود.

۲۹ و از یِصْهاریان کَنَنْیا و پسرانش برای اعمال خارجهٔ اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند.

۳۰ و از حَبْرُونیان حَشَبْیا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اُرْدُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند.

۳۱ از حَبْرُونیان: برحسب انساب آبای ایشان یَرِیّا رئیس حَبْرُونیان بود و در سال چهلم سلطنت داود طلبیده شدند و درمیان ایشان مردان شجاع در جِلْعاد یافت شدند.

۳۲ و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤبینیان و جادیان و نصف سبط مَنَّسی برای همهٔ امور خدا و امور پادشاه گماشت.

۲۷

۱ و از بنی اسرائیل برحسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همهٔ امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همهٔ ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند.

۲ و بر فرقهٔ اول برای ماه اول یَشُبْعام بن زَبْدِیئیل بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۳ او از پسران فارَص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود.

۴ و بر فرقهٔ ماه دوم دُودای اَخُوخِی و از فرقهٔ او مَقْلُوت رئیس بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا ابن یَهُویاداع کاهن بزرگ بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۶ این همان بنایا است که درمیان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت و از فرقهٔ او پسرش عَمّیزاباد بود.

۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسائیل برادر یُوآب و بعد از او برادرش زَبَدْیا بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمْهُوتِ یَزْراحی بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا ابن عِقّیش تَقُّوعِی بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۰ و رئیس هفتم برای ماه هفتم حالَصِ فَلُونِی از بنی افرایم بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۱ و رئیس هشتم برای ماه هشتم سِبْکای حُوشاتِی از زارَحیان بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۲ و رئیس نهم برای ماه نهم اَبیعَزَرِ عَناتوتِی از بنی بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۳ و رئیس دهم برای ماه دهم مَهْرای نَطُوفاتی از زارَحیان بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۴ و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنایای فِرعاتونی از بنی افرایم بود و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۵ و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خَلْدای نَطُوفاتی از بنی عُتْنیئیل و در فرقهٔ او بیست و چهار هزار نفر بودند.

۱۶ و اما رؤسای اسباط بنی اسرائیل: رئیس رؤبینیان اَلِعازار بن زِکْرِی، و رئیس شَمْعونیان شَفَطْیا ابن مَعْکَه.

۱۷ و رئیس لاویان عَشَبْیا ابن قَمُوئیل و رئیس بنی هارون صادوق.

۱۸ و رئیس یهودا اَلِیهُو از برادران داود و رئیس یَسّاکار عُمْرِی ابن میکائیل.

۱۹ و رئیس زبولون یِشْمَعْیا ابن عُوبَدْیا و رئیس نَفْتالی یَریموت بن عَزْرِیئیل.

۲۰ و رئیس بنی افرایم هُوشَع بن عَزَرْیا و رئیس نصف سبط مَنَّسی یُوئیل بن فَدایا.

۲۱ و رئیس نصف سبط مَنَّسی در جِلْعاد یِدُّو ابن زکریا و رئیس بنیامین یَعْسیئیل بن اَبْنیر.

۲۲ و رئیس دان عَزَرْئیل بن یَرُوحام. اینها رؤسای اسباط اسرائیل بودند.

۲۳ و داود شمارهٔ کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که اسرائیل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند.

۲۴ و یوآب بن صَرُویَه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد.

۲۵ و ناظر انبارهای پادشاه عَزْمُوت بن عضدِیئیل بود و ناظر انبارهای مزرعه ها که در شهرها و در دهات و در قلعه ها بود، یَهوناتان بن عُزّیّا بود.
۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کار زمین می کردند، عَزْرِی ابن کَلُوب بود.
۲۷ و ناظر تاکستانها شِمْعی راماتی بود و ناظر محصول تاکستانها و انبارهای شراب زَبْدِی شِفْماتی بود.
۲۸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بَعْل حانان جدِیری بود و ناظر انبارهای روغن یوآش بود.
۲۹ و ناظر رمه هایی که در شارون می چریدند شِطْرای شارونی بود. و ناظر رمه هایی که در وادیها بودند شافاط بن عَدْلائی بود.
۳۰ و ناظر شتران عُوبیلِ اسمعیلی بود و ناظر الاغها یَحَدْیای میرونوتی بود.
۳۱ و ناظر گله ها یازیز هاجری بود. جمیع اینان ناظران اندوخته های داود پادشاه بودند.
۳۲ و یَهُوناتان عموی داود مشیر و مرد دانا و فقیه بود و یَحیئیل بن حَکْمُونی همراه پسران پادشاه بود.
۳۳ اَخِیتُوفَلْ مشیر پادشاه و حوشای اَرْکِی دوست پادشاه بود.
۳۴ و بعد از اَخِیتُوفَل یَهُویاداع بن بنایا و اَبْیاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

۲۸

۱ و داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه هایی که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همهٔ اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد.
۲ پس داود پادشاه برپا ایستاده، گفت: «ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم.
۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا خواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای.
۴ لیکن یَهُوَه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا به ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید.
۵ و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسرم سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند.
۶ و به من گفت: «پسر تو سلیمان، او است که خانهٔ مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیراکه او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود.
۷ و اگر او به جهت بجا آوردن فرایض و احکام من مثل امروز ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید.
۸ پس الآن در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی اوامر یَهُوَه خدای خود را بطلبید تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیّت واگذارید.
۹ و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نما زیرا خداوند همهٔ دلها را تفتیش می نماید و هر تصور فکرها را ادراک می کند؛ و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت ؛ اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت.
۱۰ حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا خانه ای به جهت مَقْدَسِ او بنا نمایی. پس قوی شده، مشغول باش.»
۱۱ و داود به پسر خود سلیمان نمونهٔ رواق و خانه ها و خزاین و بالاخانه ها و حُجره های اندرونی آن و خانهٔ کرسی رحمت،
۱۲ و نمونهٔ هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانهٔ خداوند و برای همهٔ حجره های گرداگردش و برای خزاین خانهٔ خدا و خزاین موقوفات داد.
۱۳ و برای فرقه های کاهنان و لاویان و برای تمامی کارخدمت خانهٔ خداوند و برای همهٔ اسباب خدمت خانهٔ خداوند.
۱۴ و از طلا به وزن برای همهٔ آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همهٔ آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی.
۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چرغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن.
۱۶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تَقْدِمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره.
۱۷ و زر خالص را برای چنگالها و کاسه ها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.
۱۸ و طلای مصفّی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونهٔ مرکب کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند.
۱۹ و داود گفت: خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشتهٔ دست خود که بر من بود به من فهمانید.
۲۰ و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یَهُوَه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همهٔ کار خدمت خانهٔ خداوند تمام نشود، تو را وا نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.
۲۱ اینک فرقه های کاهنان و لاویان برای تمام خدمت خانهٔ خدا حاضرند و برای هرگونه عمل همهٔ کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کل اوامر تو می باشند.

۱ و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسرم سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مُهِمّ عظیمی است زیراکه هیکلْ به جهت انسان نیست بلکه برای یَهُوَه خدا است.

۲ و من به جهت خانۀ خدای خود به تمامی قوتم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانبها و سنگ مَرْمَرِ فراوان.

۳ و نیز چونکه به خانۀ خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هرآنچه به جهت خانۀ قُدس تدارک دیدم برای خانۀ خدای خود دادم.

۴ یعنی سه هزار وزنه طلا از طلای اُوفیر و هفت هزار وزنۀ نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.

۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خویشتن را امروز برای خداوند وقف نماید؟

۶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظان کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.

۷ و به جهت خدمت خانۀ خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنۀ آهن دادند.

۸ و هرکس که سنگهای گرانبها نزد او یافت شد، آنها را به خزانۀ خانۀ خداوند به دست یَحیئیلِ جَرْشونی داد.

۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبرّعی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.

۱۰ و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خواند و داود گفت: «ای یَهُوَه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.

۱۱ و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آنِ تو می باشد. و ای خداوند ملکوت از آنِ تو است و تو بر همه سرْ و متعال هستی.

۱۲ و دولت و جلال از تو می آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.

۱۳ و الآن ای خدای ما تو را حمد می گوییم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم.

۱۴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیّت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیراکه همۀ این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده ایم.

۱۵ زیراکه مثل همۀ اجدا خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.

۱۶ ای یَهُوَه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می باشد.

۱۷ و می دانم ای خدایم که تو دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همۀ این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.

۱۸ ای یَهُوَه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکرهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سوی خود ثابت گردان.

۱۹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا اوامر و شهادات و فرایض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیکل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.»

۲۰ پس داود به تمامی جماعت گفت: یَهُوَه خدای خود را متبارک خوانید. و تمامی جماعتْ یَهُوَه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.

۲۱ و در فردای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانی های سوختنی برای خداوند گذرانیدند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل.

۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صادوق را به کهانت مسح نمودند.

۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشسته، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.

۲۴ و جمیع سروران و شجاعان و همۀ پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند.

۲۵ و خداوند سلیمان را درنظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود.

۲۶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود.

۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در حَبْرُون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد.
۲۸ و در پیریِ نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد.
۲۹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سِفْرِ اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی،
۳۰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

کتاب دوم تواریخ ایام

۱

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یَهُوَه خدایش با وی می بود و او را عظمت بسیار بخشید.

۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیسی را که در تمامی اسرائیل بود، از رؤسای خاندانهای آبا خواند،

۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند، زیرا خیمۀ اجتماع خدا که موسی بندۀ خداوند آن را در بیابان ساخته بود، در آنجا بود.

۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیّا کرده بود، بالا آورد و به جایی که داود در اورشلیم برپا نمود.

۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسألت نمودند.

۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمۀ اجتماع بود، به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذرانید.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: آنچه را که به تو بدهم طلب نما.

۸ سلیمان به خدا گفت: تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی.

۹ حال ای یَهُوَه خدا به وعدۀ خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی.

۱۰ الآن حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنانت را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی، بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده ام داوری نمایی.

۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهد داشت.

۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود، از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

۱۴ و سلیمان ارابه ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.

۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در هموار است فراوان ساخت.

۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می خریدند هر دسته را به قیمت معین.

۱۷ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می آوردند و می رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه؛ و همچنین برای جمیع پادشاهان حتّیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می آوردند.

۲

۱ و سلیمان قصد نمود که خانه ای برای اسم یَهُوَهْ وخانه ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید.

۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.

۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، همچنین با من رفتار نما.

۴ اینک من خانه ای برای اسم یَهُوَه خدای خود بنا می نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نانِ تَقْدِمِه دائمی و قربانی های سوختنیِ صبح و شام، و به جهت سَبَّت ها و غرّه ها و عیدهای یَهُوَه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه ای ابدی است.

۵ و خانه ای که من بنا می کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر می باشد.

۶ و کیست که خانه ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی.

۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد.

۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود.

۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند خانه ای که من بنا می کنم عظیم و عجیب خواهد بود.

۱۰ و اینک به چوب بران که این چوب را می برند، من بیست هزار کُرّ گندم کوبیده شده، و بیست هزار کُرّ جو و بیست هزار بَتِ روغن برای بندگانت خواهم داد.

۱۱ و حورام پادشاه صور مکتوباً جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که چون خداوند قوم خود را دوست می دارد، از این جهت تو را به پادشاهیِ ایشان نصب نموده است.»

۱۲ و حورام گفت: متبارک باد یَهُوَه خدای اسرائیل که آفرینندۀ آسمان و زمین می باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه ای برای خداوند و خانه ای برای سلطنت خودش بنا نماید.

۱۳ و الآن حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم.

۱۴ و او پسر زنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همۀ اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران آقایم پدرت داود کاری معین بشود.

۱۵ پس حال آقایم گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد.

۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.

۱۷ پس سلیمان تمامیِ مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شماره ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند.

۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و شش صد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

۳

۱ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانۀ خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که خداوند بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود.

۲ و در روز دوم ماه از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود.

۳ و این است اساس هایی برای بنا نمودن خانۀ خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع،

۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش را به طلای خالص پوشانید.

۵ و خانۀ بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته ها نقش نمود.

۶ و خانه را به سنگهای گرانبها برای زیبایی مُرَصَّع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود.

۷ و تیرها و آستانه ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

۸ و خانۀ قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصد وزنه پوشانید.

۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه ها را به طلا پوشانید.

۱۰ و درخانۀ قدس الاقداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.

۱۱ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی خورد.

۱۲ و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق می شد.

۱۳ و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می بود و آنها به سوی اندرون خانه می بود.

۱۴ و حجاب را از آسمانجویی و ارغوانی و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.

۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود.

۱۶ و رشته ها مثل آنهایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته ها گذاشت.

۱۷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوعز نام نهاد.

۴

۱ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.

۲ و دریاچۀ ریخته شده را ساخت که لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مُدَوَّر بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراع آن را گرداگرد احاطه می داشت.

۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه می داشتند، یعنی برای هر ذارع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می داشتند؛ و آن گاوان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.

۴ و آن بر دروازه گاوقایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب وروی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همهٔ مؤخرهای آنها به طرف اندرون بود.

۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بَتّ به پیمایش داشت.

۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنها می شستند، اما دریاچه برای شست و شو کاهنان بود.

۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت.

۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.

۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن بزرگ را ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.

۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۱۱ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانهٔ خدا می کرد به انجام رسانید.

۱۲ دو ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیالهٔ تاجهایی که بر ستونها بود.

۱۳ و چهارصد انار برای دو شبکه و دو نصف انار برای هر شبکه بود تا دو پیالهٔ تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند.

۱۴ و پایه ها را ساخت و حوضها را بر پایه ها ساخت.

۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه ساخت.

۱۶ و دیگها و خاکندازها و چنگلها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانهٔ خداوند از برنج صیقلی ساخت.

۱۷ آنها را پادشاه در صحرای اردن در گِل رُسْت که در میان سُوکُّوت و صَرَدَه بود.

۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حدّ زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد.

۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانهٔ خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدْمِه بر آنها بود ساخت.

۲۰ و شمعدانها و چراغها آنها را از طلای خالص تا برحسب معمول در مقابل محراب افروخته شود.

۲۱ و گلها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت.

۲۲ و گلگیرها و کاسه ها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص ساخت، و دروازهٔ خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانهٔ هیکل از طلا بود.

۵

۱ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانهٔ خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موفوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانهٔ گذاشت.

۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران آبای بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صیهون باشد، برآورد.

۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند.

۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لاویان تابوت را برداشتند.

۵ و تابوت و خیمهٔ اجتماع و همهٔ آلات مقّدس را که در خیمه بود برآوردند، و لاویان کَهَنَه آنها را برداشتند.

۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد.

۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.

۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالا می پوشانیدند.

۹ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز درآنجا است.

۱۰ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همهٔ کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحضهٔ نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.

۱۲ و جمیع لاویانی مُغَنّی بودند یعنی آساف و هیمان و یَدُوتُون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بربطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که کَرِنّا می نواختند).
۱۳ پس واقع شد که چون کرنّاً نوازان و مغنیّآن مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کَرِنّآها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند می خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابداالاباد است، آنگاه خانه یعنی خانۀ خداوند از ابر پر شد.
۱۴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یَهُوَهٔ خانۀ خدا را پر کرده بود.

۶

۱ آنگاه سلیمان گفت:«خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم.
۲ اما من خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.
۳ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.
۴ پس گفت: یَهُوَه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت:
۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
۷ و در دل پدرم داود بود که خانه ای برای اسم یَهُوَه خدای اسرائیل بنا نمودم.
۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.
۹ لیکن توخانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صُلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
۱۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته ام و خانه را به اسم یَهُوَه خدای اسرائیل بنا نمودم.
۱۱ و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می باشد در آنجا گذاشته ام.
۱۲ و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.
۱۳ زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندیش سه ذراع بود ساخته، آن را درمیان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافرشته،
۱۴ گفت: ای یَهُوَه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می نمایند، عهد و رحمت نگاه می داری.
۱۵ و آن وعده ای را که به بندۀ خود پدرم داود داده ای، نگاه داشته ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.
۱۶ پس الآن ای یَهُوَه خدای اسرائیل با بندۀ خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقهای خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی.
۱۷ و الآن ای یَهُوَه خدای اسرائیل کلامی که به بندۀ خود داود گفته ای ثابت بشود.
۱۸ اما آیا خدا فی الحقیقۀ درمیان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه برسد به این خانه ای که بنا کردم.
۱۹ لیکن ای یَهُوَه خدای من به دعا و تضرع بندۀ خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو می کند اجابت فرما،
۲۰ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که درباره اش وعده داده ای که اسم خود را درآنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی،
۲۱ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می نمایند، استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو؛ و چون شنیدی عفو فرما.
۲۲ اگر کسی با همسایۀ خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،
۲۳ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.
۲۴ و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهانی که به تو ورزیده باشند، به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند،
۲۵ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ای بازآور.

۲۶ هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهانی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،

۲۷ آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده ای باران بفرست.

۲۸ اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،

۲۹ آنگاه هر دعا و هر استغاثه ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد،

۳۰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را می دانی به عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده ای زنده باشند از تو بترسند.

۳۲ و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشتۀ تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،

۳۳ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هرآنچه آن غریب نزد تواستغاثه نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه ای که بنا کرده ام نهاده شده است.

۳۴ اگر قوم تو برای مقابله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده ای و خانه ای که به جهت اسم تو بناکرده ام، نزد تو دعا نمایند،

۳۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

۳۶ و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرند،

۳۷ پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده. و شریرانه رفتار نموده ایم،

۳۸ و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده ای و شهری که برگزیده ای و خانه ای که برای اسم تو بنا کرده ام دعا نمایند،

۳۹ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز.

۴۰ پس الآن ای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده شود شنوا باشد.

۴۱ و حال تو ای یَهُوَه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یَهُوَه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گرداند و مقدسات به نیکویی شادمان بشوند.

۴۲ ای یَهُوَه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمتهای بنده خود داود را بیاد آور.

۷

۱ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.

۲ و کاهنان به خانۀ خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یَهُوَه خانۀ خداوند را پرکرده بود.

۳ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می آمد و جلال خداوند را که بر خانه می بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیراکه رحمت او تا ابد الاباد است.

۴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی ها در حضور خداوند گذرانیدند.

۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانۀ خدا را تبریک نمودند.

۶ و کاهنان بر سر شغلهای مخصوص خود ایستاده بودند و لاویان، آلات نغمۀ خداوند را (به دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند؛ زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است؛ و داود به وساطت آنها تسبیح می خواند و کاهنان پیش ایشان کَرِنّا می نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

۷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانۀ خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی را می گذرانیدند، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه و ذبایح را گنجایش نداشت.

۸ و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیار بزرگ از مدخل حمات تا نهر مصر بود.

۹ و در روز هشتم محفلی مقدّس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند.

۱۰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم، قوم را به خیمه های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

۱۱ پس سلیمان خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه را تمام کرد و هر آنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانۀ خداوند و در خانۀ خود بسازد، آن نیکو به انجام رسانید.

۱۲ و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، او را گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانۀ قربانی ها شود.

۱۳ اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ حاصل زمین را بخورد و اگر وبا درمیان قوم خود بفرستم،

۱۴ و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد.

۱۵ و از این به بعد، چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود.

۱۶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد.

۱۷ و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرایض و احکام مرا نگاه داری،

۱۸ آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.

۱۹ لیکن اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده ام ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید ،وآنها را سجده نمایید،

۲۰ آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را درمیان جمیع قوم ها ضرب المثل و مسخره خواهم ساخت.

۲۱ و این خانه که اینقدر رفیع است، هرکه از آن بگذرد متحیّر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟

۲۲ و جواب خواهند داد: چونکه یَهُوَه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمّسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.

۸

۱ و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانۀ خداوند و خانۀ خود را بنا می کرد،

۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود؛ و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

۳ و سلیمان به حمات صوبَه رفته، آن را تسخیر نمود.۴ و تَدمور را در بیابان و همۀ شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید.

۵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه ها و پشت بندها بود.

۶ و بعلۀ و همۀ شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، وجمیع شهرهای ارابه ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان می خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید، بنا نمود.

۷ و تمامی کسانی که از حِتیّان و اموریان و فَرزّیان وحِویّان و یَبُوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند،

۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سُخْره گرفت.

۹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران ارابه ها و سواران بودند.

۱۰ و سروران مقدّم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می کردند، دویست و پنجاه نفر بودند.

۱۱ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانۀ داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همۀ جایهای که تابوت خداوند داخل شده است ، مقدس می باشد.

۱۲ آنگاه سلیمان قربانی های سوختنی بر مذبح خداوند گذرانید.

۱۳ یعنی قربانی های سوختنی، قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سَبَّت، غُرّه ها و سه مرتبه در هر سال در موسم یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها.

۱۴ و فرقه های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کدر و لاویان را بر سر شغلهای ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه های ایشان بر هر دروازه قرار داد، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود.

۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه دربارۀ هر امری و دربارۀ خزانه ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز ننمودند.

۱۶ پس تمامیِ کار سلیمان از روزی که بنیاد خانۀ خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانۀ خداوند به اتمام رسید.

۱۷ آنگاه سلیمان به عَصْیُون جابَر و به اِیلُوت که بر کنار دریا در زمین اَدُوم است، رفت.

۱۸ و حُورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند، به دست خادمان خود برای وی فرستاد، و ایشان با بندگان سلیمان به اُوفیر رفتند، و چهار صد و پنجاه وزنهٔ طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۹

۱ و چون ملکهٔ سبا آوازهٔ سلیمان را شنید با موکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید، با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد.

۲ و سلیمان تمامیِ مسائلش را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد.

۳ و چون ملکهٔ سبا حکمت سلیمان و خانه ای را که بنا کرده بود،

۴ و طعام سفرهٔ او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینه ای را که به آن به خانهٔ خداوند برمی آمد دید، روح دیگر در او نماند.

۵ پس به پادشاه گفت: آوازه ای را که در ولایت خود دربارهٔ کارها و حکمت تو شنیدم راست بود.

۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود و از خبری که شنیده بودم افزوده ای.

۷ خوشابحال مردان تو و خوشابحال این خادمانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند.

۸ متبارک باد یَهُوَه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشانید تا برای یَهُوَه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید؛ از این جهت تو را بر پادشاهیِ ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.

۹ و به پادشاه صد و بیست وزنهٔ طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکهٔ سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد.

۱۰ و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می آوردند.

۱۱ و پادشاه از این چوب صندل زینه ها به جهت خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاه و عودها و بربطها برای مغّنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.

۱۲ وسلیمان پادشاه به ملکهٔ سبا تمامیِ آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود؛ پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

۱۳ و وزن طلایی که در یک سال به سلیمان رسید شصد و شصت و شش وزنه طلا بود،

۱۴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می آوردند.

۱۵ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد.

۱۶ و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانهٔ جنگل لبنان گذاشت.

۱۷ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.

۱۸ و تخت را شش پله و پایندازی زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کُرسیش دستها بود، و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند.

۱۹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.

۲۰ و تمامیِ ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامیِ ظروف خانهٔ جنگل لبنان از زر خالص بود، نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد.

۲۱ زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حُورام به ترشیش می رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوسها می آورد.

۲۲ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد.

۲۳ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می طلبیدند. تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند.

۲۴ و هریکی از ایشان هدیهٔ خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می آوردند.

۲۵ و سلیمان چهار هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.

۲۶ و برجمیع پادشاهان از نهر فرات تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد.

۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت.

۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می آوردند.

۲۹ و اما بقیهٔ وقایع سلیمان از اول تا آخر آیا آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اَخِیّای شیلونی و در رؤیای یَعْدُوی رایی دربارهٔ یَرُبْعام بن نَباط مکتوب نیست؟

۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.

۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رَحُبْعام در جای او پادشاه شد.

۱۰

۱ و رَحُبْعام به شکیم رفت، زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند.

۲ و چون یَرُبْعام بن نَباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یَرُبْعام از مصر مراجعت نمود.

۳ و ایشان فرستاده، او را می خواندند؛ آنگاه یَرْبَعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رَحُبْعام عرض کرده، گفتند:

۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت؛ اما تو الآن بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود

۵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید. و ایشان رفتند.

۶ و رَحُبْعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می ایستادند مشورت کرده، گفت: شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم؟

۷ ایشان به او عرض کرده، گفت: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویز گویی، همانا همیشهٔ اوقات بندهٔ تو خواهد بود.

۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند مشورت کرد.

۹ و به ایشان گفت: شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.

۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند، او را خطاب کرده، گفته اند: به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.

۱۱ و حال پدرم یوع سنگینی بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه ها تنبه می نمود، اما من شما را با عقربها.

۱۲ و در روز سوم، یَرُبْعام و تمامی قوم نزد رَحُبْعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآیید.

۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد؛ و رَحُبْعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد،

۱۴ و موافق مشورت جوانانْ ایشان را خطاب کرده، گفت: پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید؛ پدرم شما را با تازیانه ها تنبیه می نمود، اما من با عقربها.

۱۵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطهٔ اَخِیّای شیلونی به یَرُبْعام بن نَباط گفته بود ثابت گرداند.

۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدندکه پادشاه ایشان را اجابت نکرد، آنگاه قومْ پادشاه را جواب داده، گفتند: ما را در داود چه حصه است؟ در پسر یَسّی نصیبی نداریم. ای اسرائیل، به خیمه های خود بروید! حال ای داود به خانهٔ خود متوجه باش! پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.

۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند، رَحُبْعام برایشان سلطنت می نمود.

۱۸ پس رَحُبْعام پادشاه هَدُرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، وبنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مُرد و رَحُبْعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابهٔ خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.

۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده اند.

۱۱

۱ و چون رَحُبْعام وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیدهٔ جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رَحُبْعام برگرداند.

۲ اما کلام خداوند بر شَمَعْیا مرد خدا نازل شده، گفت:

۳ به رَحُبْعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می باشند خطاب کرده، بگو:

۴ خداوند چنین می گوید: برمیایید و با برداران خود جنگ منمایید هر کس به خانهٔ خود برگردد زیراکه این امر از جانب من شده است. و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضدّ یَرُبْعام برگشتند.

۵ و رَحُبْعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت.

۶ پس بیت لحم و عیتام و تَقُّوع

۷ و بیت صُور و سُوکُو و عَدُلاّم،

۸ و جَتّ و مَرِیشَه و زِیف،

۹ و اَدورایم و لاکیش و عَزِیقه،

۱۰ و صُرْعَه و ایَلُّون و حَبْرُون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می باشند.

۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای مأکولات و روغن و شراب گذاشت.

۱۲ و در هر شهری سپرها و نیزها گذاشته ، آنها را بسیار محکم گردانید؛ پس یهودا و بنیامین با او ماندند.

۱۳ وکاهنان ولاویانی که در تمامی اسرائیل بودند، از همهٔ حدود خود نزد او جمع شدند.

۱۴ زیرا که لاویان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یَرُبْعام و پسرانش ایشان را از کهانت یَهُوَهْ اخراج کرده بودند.

۱۵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد.

۱۶ و بعد از ایشان آنانی که دلهای خود را به طلب یَهُوَه خدای اسرائیل به اورشلیم مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یَهُوَه خدای پدران خود قربانی بگذرانند.

۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رَحُبْعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیراکه سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

۱۸ و رَحُبْعام مَحَلَه یریُموت بن داود و ابیحایَل اَلیآب بن یَسَّی را به زنی گرفت.

۱۹ و او برای وی پسران یعنی یَعُوش و شَمَرْیا و زَهم را زایید.

۲۰ و بعد از او مَعْکَه دختر ابَشالوم را گرفت و او برای وی اَبیّآ و عَتّای و زیزا و شَلُومیت را زایید.

۲۱ و رَحُبعْام، مَعَکَه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاده دوست می داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و دختر تولید نمود.

۲۲ و رَحُبعام اَبیّا پسر معکه را درمیان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می خواست او را به پادشاهی نصب نماید.

۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همهٔ پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

۱۲

۱ و چون سلطنت رَحُبعْام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند.

۲ و در سال پنجم سلطنت رَحُبْعام، شِیشَق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیراکه ایشان بر خداوند عاصی شده بودند.

۳ با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لُوبیان و سُکیّان و حَبشیان همراهش آمدند، بیشمار بودند.

۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد.

۵ و شَمْعیای نبی نزد رَحُبْعام و سروران یهودا که از ترس شِیشَق در اورشلیم جمیع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شِیشَق ترک خواهم نمود.»

۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.»

۷ و چون خداوند دید که ایشان مواضع شده اند، کلام خداوند بر شَمَعْیا نازل شده، گفت: «چونکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شِیشَق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.

۸ لیکن ایشان بندهٔ او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

۹ پس شِیشَق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه های خانهٔ خداوند و خزانه های خانهٔ پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد.

۱۰ و رَحُبْعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سردارانِ شاطرانی که دَرِ خانهٔ پادشاه را نگاهبانی می کردند سپرد.

۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانهٔ خداوند داخل می شد شاطران آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجرهٔ شاطران باز می آوردند.

۱۲ چون او متواضع شد، خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد؛ و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

۱۳ و رَحُبْعام پادشاه، خویشتن را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود. و رَحُبْعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نَعَمَهٔ عَمُّونیّه بود.

۱۴ و او شرارت ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود.

۱۵ و اما وقایع اول و آخر رَحُبْعام آیا آنها در تواریخ شَمَعْیای نبی و تواریخ انساب عَدُّوی رایی مکتوب نیست؟ و درمیان رَحُبْعام و یَرُبْعام پیوسته جنگ می بود.

۱۶ پس رَحُبْعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش اَبِیّا به جایش سلطنت کرد.

۱۳

۱ در سال هجدهم سلطنت یَرُبْعام، اَبیّا بر یهودا پادشاه شد.

۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایا دختر اوریئیل از جبعه بود. و درمیان اَبیّا و یَرُبْعام جنگ بود.

۳ و اَبیّا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهار صد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یَرُبْعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود.

۴ و اَبیّا بر کوه صَمارایم که در کوهستان افرایم است برپا شده، گفت: ای یَرُبْعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید!

۵ آیا شما نمی دانید که یَهُوَه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟

۶ و یَرُبْعام بن نَباط بندهٔ سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید.

۷ و مردان بیهوده که پسران بلّیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشتن را به ضد رَحُبْعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رَحُبْعام جوان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود.

۸ و شما الآن گمان می برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی می باشید و گوساله های طلا که یَرُبْعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می باشد.

۹ آیا شما کَهَنَهٔ خداوند را از بنی هارون و لاویان را نیز اخراج ننمودید و مثل قومهای کشورها برای خود کاهنان نساختید؟ و هرکه بیاید و خویشتن را با گوساله ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنهایی که خدایان نیستند کاهن می شود.

۱۰ و اما ما یَهُوَه خدای ماست و او را ترک نکرده ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می کنند و لاویان در کار خود مشغولند.

۱۱ و هر صبح و هر شام قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می سوزانند و نانِ تَقْدِمِه بر میز طاهر می نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می کنند زیرا که ما وصایای یَهُوَه خدای خود را نگاه می داریم؛ اما شما او را ترک کرده اید.

۱۲ و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با کَرِنّاهای بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پس ای بنی اسرائیل با یَهُوَه خدای پدران خود جنگ مکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.

۱۳ اما یَرُبْعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود.

۱۴ و چون یهودا نگریستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود. پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کَرِنّاها را نواختند.

۱۵ و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، خدا یَرُبْعام و تمامی اسرائیل را به حضور اَبیّا و یهودا شکست داد.

۱۶ و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود.

۱۷ و اَبیّا و قوم او آنها را به صدمهٔ عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند.

۱۸ پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یَهُوَه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند.

۱۹ و اَبیّا یَرُبْعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت ئیل را با دهاتش و یَشانَه را با دهاتش و اَفْرون را با دهاتش از او گرفت.

۲۰ و یَرُبْعام در ایام اَبیّا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد.

۲۱ و اَبیّا قوی می شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد.

۲۲ پس بقیهٔ وقایع اَبیّا از رفتار و اعمال او در مِدْرَسِ عِدُّوی نبی مکتوب است.

۱۴

۱ و اَبیّا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد؛ و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.

۲ و آسا آنچه را که درنظر یَهُوَه خدایش نیکو و راست بود به جا می آورد،

۳ و مذبح های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اَشُوریم را قطع نمود؛

۴ و یهودا را امر فرمود که یَهُوَه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند.

۵ و مکانهای بلند و تماثیل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد؛ پس مملکت به سبب او آرامی یافت.

۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید.

۷ و به یهودا گفت: این شهرها را بنا نماییم و دیوارها و برجها با دروازه ها و پشت بند ها به اطراف آنها بسازیم.

۸ چونکه یَهُوَه خدای خود را طلبیده ایم زمین پیش روی ما است. او را طالب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است. پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

۹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سردار و نیزه دار داشت و از بنیامین دویست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند.

۱۰ پس زارَح حَبَشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مَریشَه رسید.

۱۱ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت؛ پس ایشان در وادی صَفاتَه نزد مَریشه جنگ را صف آرایی نمودند.

۱۲ و آسا یَهُوَهٔ خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زور آوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است؛ پس ای یَهُوَه خدای ما، مارا اعانت فرما زیراکه بر تو توکل می داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده ایم، ای یَهُوَه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

۱۳ آنگاه خداوند حَبَشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حَبَشیان فرار کردند.

۱۴ و آسا با خالقی که همراه او بودند، آنها را تا جَرار تعاقب نمودند و از حَبَشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند.

۱۵ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود، تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمتِ بسیار در آنها بود.

۱۶ و خیمه های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشت، به اورشلیم مراجعت کردند.

۱۵

۱ و روح خدا به عَزَرْیا ابن عودید نازل شد.

۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هرگاه شما با او باشید؛ و اگر او را طلبید او را خواهید یافت؛ اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود.

۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی خدای حق و بی کاهن معلم و بی شریعت بودند.

۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یَهُوَه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او را یافتند.

۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول می کرد، هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می بود.

۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می ساخت.

۷ اما شما قوی باشید و دستهای شما سست نشود زیرا که اجرات اعمال خود را خواهید یافت.

۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت پسر عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود.

۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و مَنَسَّی و شمعون درمیان ایشان ساکن بودند، جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یَهُوَه خدای ایشان با او می بود به او پیوستند.

۱۰ پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند.

۱۱ و در آن هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند، برای خداوند ذبح نمودند.

۱۲ و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یَهُوَه خدای پدران خود را طلب نمایند.

۱۳ و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود.

۱۴ و به صدای بلند و آواز شادمانی و کَرِنّاها و بوقها برای خداوند قسم خوردند.

۱۵ و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

۱۶ و نیز آسا پادشاهْ مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اَشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید.

۱۷ اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می بود.

۱۸ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانهٔ خداوند درآورد،

۱۹ و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

۱۶

۱ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بَعْشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و رامَه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.
۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه های خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاه گرفته، آن را نزد بَنْهَدَد پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:
۳ درمیان من و تو و درمیان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم. پس عهدی را که با بَعْشا پادشاه اسرائیل داری، بشکن تا او از نزد من برود.
۴ و بَنْهَدَد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عُیُون و دان و آبَل مایِم و جمیع شهرهای خزانهٔ نفتالی را تسخیر نمودند.
۵ و چون بَعْشا این را شنید، بنا نمودن رامه را ترک کرده، از کاری که می کرد باز ایستاد.
۶ و آسا پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رامه و چوبهای آن را که بَعْشا بنا می کرد برداشتند و او جَبَع و مِصْفَه را با آنها بنا نمود.
۷ و در آن زمان حَنانی رایی نزد آسا پادشاه یهودا آمدهٔ، وی را گفت: «چونکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یَهُوَه خدای خود توکل ننمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت.
۸ آیا حَبَشیان و لُوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارابه ها و سواران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه بر خداوند توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود.
۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا از این بعد در جنگها گرفتار خواهی شد.
۱۰ اما آسا بر آن رایی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امرخشم او بر وی افروخته شد و درهمان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود.
۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید؛ و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست بلکه از طبیبان.
۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت.
۱۴ و او را در مقبره ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند؛ و او را در دخمه ای که از عطریات و انواع حنوط که به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند، و برای وی آتشی بی نهایت عظیم برافروختند.

۱۷

و پسرش یَهُوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد.
۲ سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود، قرار داد.
۳ و خداوند با یَهُوشافاط می بود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داود سلوک می کرد و از بَعْلیم طلب نمی نمود.
۴ بلکه خدای پدرخویش را طلبیده، در اوامر وی سلوک می نمود و نه موافق اعمال اسرائیل.
۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت. و تمامی یهودا هدایا برای یَهُوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد.
۶ و دلش به طریقهای خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اَشَیره ها را از یهودا دور کرد.
۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بَنْحایَل و عُوبَدْیا و زکریا و نَتَنْئِیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند.
۸ و با ایشان بعضی از لاویان یعنی شَمَعْیا و نَتَنْیا و زَبَدْیا و عَسائیل و شَمیراموت و یَهُوناتان و اَدُنیّا و طوبیّا و توب اَدُنیّا را که لاویان بودند، فرستاد و با ایشان اَلیشَمَع و یَهُورامِ کَهَنه را.
۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همهٔ شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می دادند.
۱۰ و ترس خداوند بر همهٔ ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند، مستولی گردید تا با یَهُوشافاط جنگ نکردند.
۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقرهٔ جزیه را برای یَهُوشافاط آوردند، و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند.
۱۲ پس یَهُوَشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود.
۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت.
۱۴ و شمارهٔ ایشان برحسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان اَدْنَه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند.
۱۵ و بعد از او یَهُوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند.
۱۶ و بعد از او، عَمَسْیا ابن زِکْری بود که خویشتن را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند.
۱۷ و از بنیامین، اَلِیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند.

۱۸ و بعد از او یَهُوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مردِ مهیای جنگ بودند.

۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

۱۸

۱ و یَهُوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اَخاب مصاهرت نمود.

۲ و بعد از چند سال نزد اَخاب به سامره رفت و اَخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جِلْعاد برآید.

۳ پس اَخاب پادشاه اسرائیل به یَهُوشافاط پادشاه یهودا گفت: آیا همراه من به راموت جِلْعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.

۴ و یَهُوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: تمنا آنکه امروز از کلام خداوند مسألت نمایی.

۵ و پادشاه اسرائیل چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: آیا به راموت جِلْعاد برای جنگ برویم یا من از آن بازایستم؟ ایشان جواب دادند: برآی و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.

۶ اما یَهُوشافاط گفت: آیا در اینجا غیر از اینها، نبی ای از جانب یَهُوَه نیست تا از او سؤال نماییم؟

۷ و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافاط گفت: یک مرد دیگر هست که به واسطهٔ او از خداوند مسألت توان کرد؛ لیکن من از او نفرت دارم زیرا که دربارهٔ من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند، بلکه همیشه اوقات به بدی؛ و او میکایا ابن یِمْلا می باشد. و یَهُوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.

۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: میکا ابن یِمْلا را به زودی حاضر کن.

۹ و پادشاه اسرائیل و یَهُوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دهنهٔ دروازهٔ سامره نشسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند.

۱۰ و صِدْقیا ابن کَنَعْنَه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: یَهُوَه چنین می گوید: اَرامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.

۱۱ و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: به راموت جِلْعاد برآی و فیروز شو زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.

۱۲ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: اینک انبیا به یک زبان دربارهٔ پادشاه نیکو می گویند؛ پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.

۱۳ میکایا جواب داد: به حیات یَهُوَه قَسَم که هرآنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.

۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید. پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جِلْعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «برآیید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.

۱۵ پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یَهُوَه غیر از آنچه راست است به من نگویی؟

۱۶ او گفت: تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند بر کوهها پراکنده دیدم؛ و خداوند گفت اینها صاحب ندارند. پس هر کس به سلامتی به خانهٔ خود برگردد.

۱۷ و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافاط گفت: آیا تو را نگفتم که دربارهٔ من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.

۱۸ او گفت: پس کلام یَهُوَه را بشنوید: من یَهُوَه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.

۱۹ و خداوند گفت: کیست که اَخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جِلْعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۰ و آن روح پلید بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟

۲۱ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن.

۲۲ پس الآن هان، یَهُوَه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند دربارهٔ تو سخن بد گفته است.

۲۳ آنگاه صدقیا ابن کَنَعَنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟

۲۴ میکایا جواب داد: اینک در روزی که به حجرهٔ اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.

۲۵ و پادشاه اسرائیل گفت: میکایا را بگیرید و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید.

۲۶ و بگویید پادشاه چنیین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان و آب تنگی بپرورانید تا من به سلامتی برگردم.

۲۷ میکایا گفت: اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یَهُوَه با من تکلم ننموده است؛ و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.

۲۸ پس پادشاه اسرائیل و یَهُوشافاط پادشاه یهودا به راموت جِلْعاد برآمدند.

۲۹ و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافاط گفت: من خود را مُتِنَکّر ساخته، به جنگ می روم. اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متنکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند.

۳۰ و پادشاه ارام سرداران ارابه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.

۳۱ و چون سرداران ارابه ها یَهُوشافاط را دیدند، گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است؛ پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یَهُوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید.

۳۲ و چون سرداران ارابه ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

۳۳ اما کسی کمان خود را به غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.

۳۴ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در ارابه اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند؛ و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹

۱ و یَهُوشافاط پادشاه یهودا به خانهٔ خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.

۲ و ییْهُو ابن حنانی رایی برای ملاقات وی بیرون آمده، به یَهُوشافاط پادشاه گفت: آیا شریران را می بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب خداوند برتو آمده است.

۳ لیکن درتو اعمال نیکو یافت شده است، چونکه اَشَیره ها را از زمین دور کرده، و دل خود را طلب خدا تصمیم نموده ای.

۴ و چون یَهُوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم از بئرشبع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یَهُوَه خدای پدران ایشان برگردانید.

۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصار دار یهودا شهر به شهر قرار داد.

۶ و به داوران گفت: تا حذر باشید که به چه طور رفتار می نمایید زیراکه برای انسان داوری نمی نمایید بلکه برای خداوند، او را در حکم نمودن با شما خواهد بود.

۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یَهُوَه خدای ما بی انصافی و طرفداری و رشوه خواری نیست.

۸ و در اورشلیم نیز یَهُوشافاط بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از رؤسای آبای اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه ها قرار داد. پس به اورشلیم برگشتند.

۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید.

۱۰ و در دعوی ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انذار نمایید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد.

۱۱ و اینک اَمَرْیَا، رئیس کهنه، برای همهٔ امور خداوند و زَبَدْیا ابن اسْمَعْیل که رئیس خاندان یهودا می باشد، برای همهٔ امور پادشاه بر سر شما هستند؛ و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.

۲۰

۱ و بعد از این، بنی موآب و بنی عَمّون و با ایشان بعضی از عَمّونیان، برای مقاتله با یَهُوشافاط آمدند.

۲ و بعضی آمده، یَهُوشافاط را خبر دادند و گفتند: گروه عظیمی از آن طرف دریا از ارام به ضد تو می آیند؛ و اینک ایشان در حَصُّون تامار که همان عَیْن جَدی باشد، هستند.

۳ پس یَهُوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.

۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسألت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

۵ و یَهُوشافاط درمیان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانهٔ خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد.

۶ و گفت: ای یَهُوَهْ، خدای پدران ما، آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امّت ها سلطنت نمی نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.

۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنهٔ این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالاباد داده ای؟

۸ و ایشان در آن ساکن شده، مَقْدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند:

۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیراکه اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.

۱۰ و الآن اینک بنی عَمُّون و موآب و اهل کوه سَعِیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند،

۱۱ اینکه ایشان مکافات آن را به ما می رسانند، به اینکه می آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده ای، اخراج نمایند.

۱۲ ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که برما می آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی دانیم چه بکنیم. اما چشمان ما به سوی تو است.»

۱۳ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.

۱۴ آنگاه روح خداوند بر یَحَزْئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یَعِیئیل بن مَتَّنْیای لاوی که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد.

۱۵ و او گفت: ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! و ای یَهُوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیراکه جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست.

۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آیید. اینک ایشان به فراز صِیص برخواهند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابانِ یَروئیل خواهید یافت.

۱۷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

۱۸ پس یَهُوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند.

۱۹ و لاویان از بنی قَهاتیان و از بنی قورَحیان برخاسته، یَهُوَه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تَقُّوع بیرون رفتند و چون بیرون می رفتند، یَهُوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید ای یهودا و سکنهٔ اورشلیم! بر یَهُوَه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد، و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.

۲۱ و بعد از مشورت کردن با قوم، بعضی را معین کرد تا پیش روی مُسَلَّحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند: خداوند را حمد گویید زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.

۲۲ و چون ایشان به سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عَمُّون و موآب و سکنهٔ جبل سَعِیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان مُنْکَسِر شدند.

۲۳ زیراکه بنی عَمُّون و موآب بر سکنهٔ جبل سَعِیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سَعِیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

۲۴ و چون یهودا به دیده بانگاه بیان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه ها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود.

۲۵ و یَهُوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و درمیان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانبها بسیار یافتند، و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند، و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می بودند.

۲۶ و در روز چهارم در وادی بَرَکَهٔ جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی بَرَکَهٔ می نامند.

۲۷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یَهُوشافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.

۲۸ و با بربطها و عودها و کَرِنّاها به اورشلیم به خانهٔ خداوند آمدند.

۲۹ و ترس خدا برجمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدید که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است.

۳۰ و مملکت یَهُوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفایت بخشید.

۳۱ پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَزُوْبَه دختر شِلْحی بود.

۳۲ و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه درنظر خداوند راست بود بجا می آورد.

۳۳ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

۳۴ و بقیهٔ وقایع یَهُوشافاط از اول تا آخر در اخبار ییُو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می باشد، مکتوب است.

۳۵ و بعد از این، یَهُوشافاط پادشاه یَهُودا با اَخَزْیا پادشاه اسرائیل که شریرانه رفتار می نمود طرح آمیزش انداخت.

۳۶ و در ساختن کشتیها برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیها را در عَصْیُون جابَر ساختند.

۳۷ آنگاه اَلِعازار بن دوُداواهُوی مَریشاتی که به ضد یَهُوشافاط نبوت کرده، گفت: چونکه تو با اَخَزْیا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباه ساخته است. پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱

۱ و یَهُوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یَهُورام به جایش پادشاه شد.

۲ و پسران یَهُوشافاط عَزریا و یَحیئیل و زکریا و عَزَرْیا هُو و میکائیل و شَفَطْیا برادران او بودند این همهٔ پسران یَهُوشافاط پادشاه اسرائیل بودند.

۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و یفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد؛ و اما سلطنت را به یَهُورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

۴ و چون یَهُورام بر سلطنت پدرش مستقر شد، خویشتن را تقویت نموده، همهٔ برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت،

۵ یَهُورام سی و دو ساله بودکه پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اَخاب رفتار می کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اَخاب زن او بود و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.

۷ لیکن خداوند به سبب عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشهٔ اوقات ببخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد.

۸ و در ایام او ادوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند.

۹ و یَهُورام با سرداران خود و تمامی ارابه هایش رفت و شبانگاه برخاسته، اَدُومیان را که او را احاطه کرده بودند، با سرداران ارابه های ایشان شکست داد.

۱۰ اما اَدُوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده اند و در همان وقت لِبْنه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیراکه او یَهُوه خدای پدران خود را ترک کرد.

۱۱ و او نیز مکانهای بلند در کوههای یهودا ساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریص نموده، یهودا را گمراه ساخت.

۱۲ و مکتوبی از ایلیای نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داود، چنین می فرماید: چونکه به راههای پدرت یَهُوشافاط و به طریقهای آسا پادشاه یهودا سلوک ننمودی،

۱۳ بلکه به طریق پادشاهان رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی،

۱۴ همانا خداوند قومت و پسرانت و زنانت و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت.

۱۵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشایت چنان بیماری ای عارض خواهد شد که احشایت از آن مرض روز به روز بیرون خواهد آمد

۱۶ پس خداوند دل فلسطینیان و عَرَبانی را که مجاور حَبَشیان بودند، به ضد یَهُورام برانگیرانید.

۱۷ و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثُلْمه انداختند و تمامی اموال که در خانهٔ پادشاه یافت شد و پسران و زنان او نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسر کهترش یَهُواَخاز باقی نماند.

۱۸ و بعد از اینهمه خداوند احشایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت.

۱۹ و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی عطریات نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می سوازنیدند.

۲۰ واو سی ودوساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقّتی شود، رحلت کرد، و او را درشهر داود، اما نه در مقبرهٔ پادشاهان دفن کردند.

۲۲

۱ و ساکنان اورشلیم پسر کهترش اَخَزْیا را درجایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عَرَبان بر اردو هجوم آورده بودند، همهٔ پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخَزَیا ابن یَهُورام پادشاه یهودا سلطنت کرد.

۲ و اَخَزیا ابن یَهُورام چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَتَلْیا دختر عمْری بود.

۳ و او نیز به طریق های خاندان اَخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند.

۴ و مثل خاندان اَخاب آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیراکه ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.

۵ پس برحسب مشورت ایشان رفتار نموده، با یَهُورام بن اَخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه اَرام به راموت جِلْعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند.

۶ پس به یزعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رامه یافته بود، شفا یابد و عَزَریْا ابن یَهُورام پادشاه یهودا برای عیادت یَهُورام بن اَخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.

۷ و هلاک اَخَریا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یَهُورام به مقابلهٔ ییهو ابن نِمْشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اَخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.

۸ و چون ییهو قصاص بر خاندان اخاب می رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اَخَزیا را که ملازمان اَخَزْیا بودند یافته، ایشان را کشت.

۹ و اَخَزْیا را طلبید و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یَهُوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان اَخَزْیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

۱۰ پس چون عَتَلْیا مادر اَخَزْیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد.

۱۱ لیکن یَهُوْشَبْعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اَخَزْیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یَهُوْشَبْعه، دختر یَهُورام پادشاه، زن یَهُویاداع کاهن که خواهر اَخَزیا بود، او را از عَتَلْیا پنهان کرد که او را نکشت.

۱۲ و او نزد ایشان در خانۀ خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عَتَلْیا بر زمین سلطنت می کرد.

۲۳

۱ و در سال هفتم، یَهُویاداع خویشتن را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عَزَرْیا ابن یَهُورام و اسماعیل بن یهوحانان و عَزَریا ابن عوبید و مَعَسیا ابن عدایا و الیشافاط بن زِکْرِس را با خود همداستان ساخت.

۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و رؤسای آبای اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند.

۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانۀ خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند دربارۀ پسران داود گفته است.

۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان لاویان در سَبّت داخل می شوید دربانهای آستانه ها باشید.

۵ و ثُلث دیگر به خانۀ پادشاه و ثلثی به دروازۀ اساس و تمامی قوم در صحنهای خانۀ خداوند حاضر باشند.

۶ و کسی غیر از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می باشند، داخل خانۀ خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم خانۀ خداوند را حراست نمایند.

۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید کشته شود؛ و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.

۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هرچه یَهُویاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سَبَّت بیرون می رفتند، برداشتند زیراکه یَهُویاداع کاهن فرقه ها را مرخص نفرمود.

۹ و یَهُویاداع کاهن نیزه ها و مِجَنها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانۀ خدا بود، به یوزباشیها داد.

۱۰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد.

۱۱ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یَهُویاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

۱۲ اما چون عَتَلْیا آواز قوم را که می دویدند و پادشاه را مدح می کردند شنید، نزد قوم به خانۀ خداوند داخل شد.

۱۳ و دید که اینکه پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است و سروران و کَرِنّانوازان نزد پادشاه می باشند و تمامی زمین شادی می کنند و کَرِنّاها را می نوازند و مُغَنّیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عَتَلْیا لباس خود را دریده، صدا زد: «خیانت، خیانت!»

۱۴ و یَهُویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانۀ خداوند مکشید.

۱۵ پس او را راه دادند و چون به دهنۀ دروازۀ اسبان، نزد خانۀ پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.

۱۶ و یَهُویاداع درمیان خود و تمامی قوم پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند.

۱۷ و تمامی قوم به خانۀ بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماثیلش را شکستند و کاهن بَعْل مّتان را روبه روی مذبحها کشتند.

۱۸ و یَهُویاداع با شادمانی و نغمه سرایی برحسب امر داود، وظیفه های خانۀ خداوند را به دست کاهنان و لاویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانۀ خداوند تقسیم کرده بود تاموافق آنچه در توارت موسی مکتوب است، قربانی سوختنی خداوند را بگذرانند.

۱۹ و دربانان را به دروازه های خانۀ خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود.

۲۰ و یوزباشیها و نُجَبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانۀ خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانۀ پادشاه درآورده، او را بر کرسی سلطنت نشانید.

۲۱ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عَتَلْیا را به شمشیر کشتند.

۲۴

۱ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل ساله در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظَبِیَّهٔ بئرشَبَعی بود.

۲ و یوآش در تمامی روزهای یَهُویاداع کاهن، آنچه را که درنظر خداوند راست بود عمل می آورد.

۳ و یَهُویاداع دو زن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.

۴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانهٔ خداوند را تعمیر نماید.

۵ و کاهنان و لاویان را جمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانهٔ خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لاویان تعجیل ننمودند.

۶ پس پادشاه، یَهُویاداع رئیس کهنه را خوانده، وی را گفت: «چرا از لاویان باز خواست نکردی که جزیها ای را که موسی بندهٔ خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمهٔ شهادت قرار داده اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟

۷ زیرا که پسران عَتَلْیای خبیثه، خانهٔ خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانهٔ خداوند را صرف بَعْلیم کرده بودند.

۸ و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازهٔ خانهٔ خداوند بگذارند.

۹ و در یهودا و اورشلیم ندا در دادند که جزیه ای را که موسی بندهٔ خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود، برای خداوند بیاورند.

۱۰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد.

۱۱ و چون صندوق به دست لاویان، نزد وکلای پادشاه آورده می شد و ایشان می دیدند که نقره بسیار هست. آنگاه کاتبِ پادشاه و وکیلِ رئیس کَهَنه آمده، صندوق را خالی می کردند و آن را برداشته، باز به جایش می گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقرهٔ بسیار جمع کردند.

۱۲ و پادشاه و یَهُویاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانهٔ خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنّایان و نجّاران به جهت تعمیر خانهٔ خداوند و آهنگران و مسگران برای مَرِمَّت خانهٔ خداوند اجیر نمودند.

۱۳ پس عمله ها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانهٔ خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند.

۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیهٔ نقره را نزد پادشاه و یَهُویاداع آوردند و از آن برای خانهٔ خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یَهُویاداع، قربانی های سوختنی دائماً در خانهٔ خداوند می گذرانیدند.

۱۵ اما یَهُویاداع پیر و سالخورده شد، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود.

۱۶ و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانهٔ او نیکویی کرده بود.

۱۷ و بعد از وفات یَهُویاداع، سروران یهودا آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت.

۱۸ و ایشان خانهٔ یَهُوَه خدای پدران خود را ترک کرده، اَشیَریم و بتها را عبادت نمودند و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد.

۱۹ و او انبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یَهُوَه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

۲۰ پس روح خدا زکریا ابن یَهُویاداع کاهن را ملبّس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می فرماید: شما چرا از اوامر یَهُوَه تجاوز می نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده اید، او شما را ترک نموده است.

۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانهٔ خداوند سنگسار کردند.

۲۲ پس یوآشِ پادشاه احسانی را که پدرش یَهُویاداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید و چون او می مرد، گفت: خداوند این را ببیند و باز خواست نماید.

۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر اَرامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند.

۲۴ زیرا که لشکر اَرام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یَهُوَه خدای پدران خود را ترک کرده بودند؛ پس بر یوآش قصاص نمودند.

۲۵ و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت واگذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یَهُویاداعِ کاهن، بر او فتنه انگیخته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داود دفن کردند، اما او را در مقبرهٔ پادشاهان دفن نکردند.

۲۶ و آنانی که بر او فتنه انگیختند، اینانند: زاباد، پسر شِمْعَه عَمُّونیه و یَهُوزاباد، پسر شِمْریتِ موآبیه.

۲۷ و اما حکایت پسرانش و عظمت وَحی که بر او نازل شد و تعمیر خانهٔ خدا، اینک در مِدْرَسِ تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش اَمَصْیا در جایش پادشاه شد.

۲۵

۱ اَمَصْیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَهُوعَدّان اورشلیمی بود.

۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل.

۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.

۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشتهٔ کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هرکس به جهت گناه خود کشته شود.»

۵ و اَمَصْیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیدهٔ نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می رفتند، یافت.

۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت.

۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تو نروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست.

۸ و اگر می خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو؛ لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.

۹ اَمَصْیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنهٔ نقره که به لشکر اسرائیل داده ام، چه کنم؟ مرد خدا جواب داد: خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.

۱۰ پس اَمَصْیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

۱۱ و اَمَصْیا خویشتن را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سَعِیر را کشت.

۱۲ و بنی یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قلهٔ سالَع برده، از قلهٔ سالَع به زیر انداختند که جمیعاً خرد شدند.

۱۳ و اما مردان آن فوج که اَمَصْیا باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.

۱۴ و بعد از مراجعتِ اَمَصْیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سَعِیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید.

۱۵ پس خشم خداوند بر اَمَصْیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟

۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: آیا تو را مشیر پادشاه ساخته اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟ پس نبی ساکت شده، گفت: می دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.

۱۷ پس اَمَصْیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یَهُوآحازبن ییهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: بیا تا با یکدیگر مقابله نماییم.

۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد اَمَصْیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شتر خار را پایمال نمود.

۱۹ می گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانهٔ خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی انگیزانی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟

۲۰ اما اَمَصْیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند.

۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و اَمَصْیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند.

۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هرکس به خیمهٔ خود فرار کرد.

۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل اَمَصْیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهار صد ذراع حصار اورشلیم را از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه منهدم ساخت.

۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانهٔ خدا نزد بنی عُوْبیدْ اَدُوم و در خزانه های خانهٔ پادشاه یافت شد و یَرْغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد.

۲۵ و اَمَصْیا، ابن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یَهُوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.

۲۶ و بقیهٔ وقایع اول و آخر اَمَصْیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟

۲۷ و از زمانی که اَمَصْیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیختند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند.

۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهودا دفن کردند.

۲۶

۱ و تمامی قوم یهودا عُزِّیّا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش اَمَصْیا پادشاه ساختند.

۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلُوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود.

۳ و عُزِّیّا شانزده ساله بود که پادشاه شد پنجاه و در سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یَکُلْیای اورشلیمی بود.

۴ و آنچه درنظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش اَمَصعیا کرده بود، بجا آورد.

۵ و در روزهای زکریا که در رؤیای خدا بصیر بود، خدا را می طلبید و مادامی که خداوند را می طلبید، خدا او را کامیاب می ساخت.

۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ می کرد و حصار جَتّ و حصار یَبْنَه و حصار اَشْدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود.

۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عَرَبانی که در جُوْربعل ساکن بودند و برمَعُونیان نصرت داد.

۸ و عَمُّونیان به عُزِّیّا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی نهایت قوی گشت.

۹ و عُزِّیّا برجها در اورشلیم نزد دروازۀ زاویه و نزد دروازۀ وادی و نزد گوشۀ حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید.

۱۰ و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در هموارى و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می داشت.

۱۱ و عُزِّیّآ سپاهان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می رفتند؛ برحسب تعداد ایشان که یَعْیئیل کاتب و مَعَسیای رئیس زیردست حَنَنعیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند.

۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود.

۱۳ و زیردست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقابله می کردند.

۱۴ و عُزِّیّآ برای ایشان یعنی برای تمامی لشکرها سپرها و نیزه ها و خودها و زره ها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت.

۱۵ و منجنیقهایی که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازۀ او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

۱۶ لیکن چون زور آور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یَهُوَه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزانید.

۱۷ و عَزَرْیای کاهن از عقب او داخل شد وهمراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند.

۱۸ و ایشان با عُزّیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عُزِّیّا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند، پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی، و این کار از جانب یَهُوه خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

۱۹ آنگاه عُزِّیّا که مِجْمَری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افرخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانۀ خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی اش پدید آمد.

۲۰ و عَزَرْیای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگریستند و اینک برص بر پیشانیش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود.

۲۱ و عُزِّیّا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانۀ خداوند ممنوع بود؛ و پسرش یوتام، ناظر خانۀ پادشاه و حاکم قوم زمین می بود.

۲۲ و اِشَعْیا ابن آموص نبی بقیۀ وقایع اول و آخر عُزِّیّآ را نوشت.

۲۳ پس عُزِّیّا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در زمین مقبرۀ پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

۲۷

۱ و یوُتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یَرُوْشَۀ دختر صادوق بود.

۲ و آنچه درنظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عُزّیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند.

۳ و او دروازۀ اعلای خانۀ خداوند را بنا نمود و بر حصار عُوفَل عمارت بسیار ساخت.

۴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه ها و برجها در جنگلها ساخت.

۵ و با پادشاه بنی عَمُّون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عَمُّون در آن سال، صد ورنۀ نقره و ده هزار کر گندم وده هزار کُر جو به او دادند؛ و بنی عَمّون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند.

۶ پس یوتام زورآورگردید زیرا رفتار خود را به حضور یَهُوَه خدای خویش ساخت.

۷ و بقیهٔ وقایع یوتام و همهٔ جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

۲۸

۱ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه درنظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد.

۲ بلکه به طریقهای پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بَعْلیم ریخت.

۳ و در وادی ابن هنُّوم بخور سوزانید، و پسران خودرا برحسب رجاسات امّت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید.

۴ و بر مکانهای بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانی ها گذرانید و بخور سوزانید.

۵ بنابراین، یَهُوَه خدایش او را به دست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد.

۶ و فَقَح بن رَمَلْیا صد و بیست هزار نفر که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یَهُوَهٔ خدای پدران خود را ترک نموده بودند.

۷ وزِکْرِی که مرد شجاع افرایمی بود، مَعَسا پسر پادشاه، عَزْریقام ناظر خانه و اَلْقانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

۸ پس بنی اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند، و غنیمت را به سامره بردند.

۹ و در آنجا نبی از جانب خداوند عُوْدید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یَهُوَه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می باشند، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشید.

۱۰ و حال شما خیال می کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز بقصیرها به ضد یَهُوَه خدای شما نیست؟

۱۱ پس الآن مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده اید، برگردانید زیرا که حدّت خشم خداوند بر شما می باشد.»

۱۲ آنگاه بعضی از رؤسای بنی افرایم یعنی عَزَرْیا ابن یَهُوحانان و بَرکَیا ابن مَشِلّیوت و یَحِزْقیا ابن شَلُّوم و عماسا ابن حَدْلای با آنانی که از جنگ می آمدند، مقاومت نمودند.

۱۳ و به ایشان گفتند که اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست؛ و شما می خواهید که گناهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.

۱۴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش رؤسا و تمامی جماعت وا گذاشتند.

۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همهٔ برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خورانیدند و نوشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

۱۶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند.

۱۷ زیرا که اَدُوْمیان هنوز می آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می بردند.

۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و اَیَلُّون و جَدیُروت و سُوکُو را با دهاتش و تِمْنَه را با دهاتش و جِمْزُو را با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.

۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید.

۲۰ پس تِلغت فِلْناسَر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد.

۲۱ زیراکه آحاز خانهٔ خداوند و خانه های پادشاه سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما را اعانت ننمود.

۲۲ و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید.

۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذارنید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند. اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند.

۲۴ و آحاز اسباب خانهٔ خدا را جمع کرد و آلات خانهٔ خدا را خرد کرد و درهای خانهٔ خداوند را بسته، مذبح ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت.

۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخور سوزانید. پس خشم یَهُوَه خدای پدران خود را به هیجان آورد.

۲۶ و بقیۀ وقایع وی و همۀ طریق های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
۲۷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبرۀ پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حِزْقیا به جایش پادشاه شد.

۲۹

۱ حِزقیّا بیست وپنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش اَبِیَّه دختر زکریا بود.
۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرآنچه پدرش داود کرده، بود عمل آورد.
۳ و در ماه اول از سال سلطنت خود، درهای خانۀ خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.
۴ و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.
۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان مرا بشنوید! الان خویشتن را تقدیس نمایید و خانۀ یَهُوَه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید.
۶ زیراکه پدران ما خیانت ورزیده، آنچه درنظر یَهُوَه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.
۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند.
۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می بینید.
۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند.
۱۰ الآن اراده دارم که با یَهُوَهٔ خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم او از ما برگردد.
۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخور سوزایند.
۱۲ آنگاه بعضی از لاویان برخاستند، یعنی از بنی قَهاتیان مَحَت بن عَماسای و یُوئیل بن عَزْریا و از بنی مراری قیس بن عبَدْی وعَزَرْیا ابن یَهْلَلْئیل و ازجَرْشونیان یوآخ بن زِمَّه و عِیدن بن یوآخ.
۱۳ و از بنی اَلیصافان شِمْری و یَعْئیل و از بنی آساف زَکَریا و مَتَنْیا.
۱۴ و از بنی هِیمان یَحیئیل و شِمْعِی و از بنی یَدُوْتُون شَمَعْیا و عُزیئیل.
۱۵ برادران خود را جمع کرده، خویشتن را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانۀ خداوند داخل شدند.
۱۶ و کاهنان به اندرون خانۀ خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همۀ نجاسات را که در هیکل خداوند یافتند، به صحن خانۀ خداوند بیرون آوردند و لاویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.
۱۷ و در غُرّهٔ ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند، و در هشت روز خانۀ خداوند را تقدیس نموده، و در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.
۱۸ پس نزد حِزقیا پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانۀ خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همۀ اسبابش و میز نان تَقْدِمِه را با همۀ آلاتش طاهر ساختیم.
۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»
۲۰ پس حِزْقیّا پادشاه صبح زود برخاست و رؤسای شهر را جمع کرده، به خانۀ خداوند برآمد.
۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای ممالک و قدس و یهودا قربانی گناه بشود. و او پسران هارون کهنه را فرموده تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند.
۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند.
۲۳ پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.
۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.
۲۵ و او لاویان را با سنجها و بربطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رایی پادشاه و ناتان نبی در خانۀ خداوند قرار داد زیراکه این حکم از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود.
۲۶ پس لاویان با آلات داود و کاهنان را کَرِنّاها ایستادند.

۲۷ و حِزْقیا امر فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کَرِنّاها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل نواخته شد.
۲۸ و تمامی جماعت سجده کردند و مُغنیّان سراییدند و کَرِنّانوازان نواختند و همهٔ این کارها می شد تا قربانی سوختنی تمام گردید.
۲۹ و چون قربانی های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند.
۳۰ و حِزْقیا پادشاه و رؤسا لاویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آسا رایی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.
۳۱ پس حِزْقیّا جواب داده، گفت: «حال خویشتن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی ها و ذبایح تشکر به خانهٔ خداوند بیاورید. آنگاه جماعت قربانی ها و ذبایح تشکر آوردند و هرکه از دلْ راغب بود قربانی سوختنی آورد.
۳۲ و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دویست بره بود همهٔ اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود.
۳۳ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود.
۳۴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همهٔ قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لاویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان خود را تقدیس نمودند زیراکه دل لاویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود.
۳۵ و قربانی ها ی سوختنی نیز با پیه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانهٔ خداوند آراسته شد.
۳۶ و حِزْقیّا و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

۳۰

۱ و حزْقیّا نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و مَنَسّی نوشت تا به خانهٔ خداوند به اورشلیم بیایند و عید فِصَح را برای یَهُوَه خدای اسرائیل نگاه دارند و
۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فِصَح را در سال دوم نگاه دارند.
۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم را در اورشلیم جمع نشده بودند.
۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد.
۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از بئرشبع تا دان ندا نمایند که بیایند و فِصَح برپا نمایند، زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.
۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: ای بنی اسرائیل به سوی یَهُوَه، خدای ابراهیم و اسحاق بازگشت نمایید تا او به بقیهٔ شما که از دست پادشاهان آشور رسته اید، رجوع نماید و
۷ و مثل پدران و برادران خود که به یَهُوَهٔ خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباشید که ایشان را محل دهشت چنانکه می بینید گردانیده است.
۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا به ابدالاباد تقدیس نموده است داخل شده، یَهُوَه خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد.
۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یَهُوَهٔ خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما برنخواهد گردانید.
۱۰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و مَنَسّی تا زبولون گذاشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سُخریه می نمودند.
۱۱ اما بعضی از اَشیر و مَنَسّی و زَبُولُون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند.
۱۲ و دست خدا بر یهودا بودکه ایشان را یک دل بخشد تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آورند.
۱۳ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد.
۱۴ و برخاسته، مذبح های که در اورشلیم بود خراب کردند و همهٔ مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قِدْرون انداختند.
۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فِصَح را ذبح کردند و کاهنان و لاویان خجالت کشیده، خانهٔ خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانهٔ خداوند آوردند.
۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند.
۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند، لاویان مأمور شدند که قربانی های فِصَح را به جهت هر که طاهر نشده بود، ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند.
۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و مَنَسّی و یَسَّاکار و زَبُولُون طاهر نشده بودند؛ و معهذا فَصِح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حِزْقیا برای ایشان دعا کرده، گفت:

۱۹ خداوند مهربان، هرکس را که دل خود را مهیا سازد تا خدا یعنی یَهُوَه خدای پدران خویش را طلب نماید بیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.
۲۰ و خداوند حِزْقیا را اجابت نموده، قوم را شفا داد.
۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لاویان و کاهنان خداوند روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند.
۲۲ و حِزْقّیا به جمیع لاویانی که درخدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلآویز گفت. پس هفت روز مرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یَهُوَه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.
۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند.
۲۴ زیرا حِزْقّیا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سراوران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتن را تقدیس نمودند.
۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و غریبانی که در یهودا ساکن بودند، شادی کردند.
۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیراکه از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.
۲۷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

۳۱

۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته تمثالها را شکستند و اَشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و مَنَسّی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.
۲ و حِزْقیّاَ فرقه های کاهنان و لاویان را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند.
۳ و حَصّهٔ پادشاه از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی و صبح و شام و قربانی های سوختنی سَبَّت ها و هلالها و موسمها برحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود.
۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حّصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند.
۵ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نوبر گندم و شیره و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عُشر همه چیز را به کثرت آوردند.
۶ و بنی اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یَهُوَه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.
۷ و در ماه سوم به ساختن توده ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.
۸ و چون حِزْقیّاَ و سروران آمدند و توده ها را دیدند، خداوند را متبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.
۹ و حِزْقیا دربارهٔ توده ها از کاهنان و لاویان سؤال نمود.
۱۰ و عَزْریا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانهٔ خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه مانده است، این مقدار عظیم است.»
۱۱ پس حِزْقیا امر فرمود که انبارها در خانهٔ خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.
۱۲ و هدایا و عُشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونَنْیای لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شِمْعی ثانی اثنین.
۱۳ و یَحیئیل و عَزَرْیا و نَحَت و عَسائیل و یَریُمُوت و یُوزاباد و ایلئیل و یِسْمَخْیا و مَحَتْ و بَنایا برحسب تعیین حِزْقیّا پادشاه و عَزَرْیا رئیس خانهٔ خدا زیر دست کُونَنْیا و برادرش شِمْعِی وکلاء شدند.
۱۴ و قُوری ابن یِمْنَه لاوی که دربان دروازهٔ شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و مقوفات مقدس را تقسیم نماید.
۱۵ و زیردست او عِیدَن و مِنیامین و یَشُوع و شَمَعْیا و اَمَرْیا شَکَنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه های ایشان برسانند،
۱۶ علاوه بر حصهٔ یومیه ذکوری که در نسب نامه ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همهٔ آنانی که به خداوند داخل می شدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان،
۱۷ و حصّه آنانی که در نسب نامه ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبای ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان،

۱۸ و حصّه جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب نامه ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه های امانتی خود خویشتن را تقدیس نمودند.

۱۹ و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همهٔ ذکوران کهنه و به همهٔ لاویانی که در نسب نامه ها شمرده شده بودند، حصه ها بدهند.

۲۰ پس حِزْقیّا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یَهُوَه خدایش نیکو و پسند و امین بود بجا آورد.

۲۱ و در هر کاری که در خدمت خانهٔ خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود، آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

۳۲

۱ و بعد از این امور و این امانت، سَنْخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.

۲ و چون حِزْقیّا دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،

۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را اعانت کردند.

۴ و خلق بسیاری جمع شده، همهٔ چشمه ها و نهری را که از میان زمین اری بود مسدود کردند، و گفتند: چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟

۵ پس خویشتن را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و مِلُّو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه ها و سپرهای بسیاری ساخت.

۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلآویز به ایشان گفت

۷ که دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمعیتی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می باشد.

۸ با او بازوی بشری است و با ما یَهُوَه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند. پس قوم بر سخنان حِزْقیّا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حِزْقیّا پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند:

۱۰ سنخاریب پادشاه آشور چنین می فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می مانید؟

۱۱ آیا حِزْقیّا شما را اغوا نمی کند تا شما را با قحط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می گوید: یَهُوَه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟

۱۲ آیا همین حِزْقیّا مکانهای بلند و مذبحهای او را منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟

۱۳ آیا نمی دانید که من و پدرانم به همهٔ طوایف کشورها چه کرده ایم؟ مگر خدایان امّت های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من رهانند؟

۱۴ کدام یک از همهٔ خدایان این امّت هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته اند، قادر بر رهانیدن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟

۱۵ پس حال، حِزْقیّا شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد منمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امّت ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهانید.

۱۶ و بندگانش سخنان زیاده به ضد یَهُوَه خدا و به ضد بنده اش حزقیا گفتند.

۱۷ و مکتوبی نیز نوشته، یَهُوَه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: چنانکه خدایان امّت های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حِزْقیّا قوم خویش را از دست من نخواهد رهانید.

۱۸ و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندا دردادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.

۱۹ و دربارهٔ خدای اورشلیم مثل خدایان امّت های جهان که مصنوع دست آدمیان می باشند، سخن گفتند.

۲۰ پس حِزْقیّا پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی دربارهٔ اینْ دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.

۲۱ و خداوند فرشته ای فرستاده، همهٔ شجاعان جنگی و رؤسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او با روی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانهٔ خدای خویش داخل شد، آنانی که از صُلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.

۲۲ پس خداوند حِزْقیّا و سَکَنهٔ اورشلیم را از دست سَنْحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.

۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حِزْقیّا پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همهٔ امّت ها محترم شد.

۲۴ ودرآن ایام حِزْقیّا بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد.

۲۵ لیکن حِزْقیّا موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل ننمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.

۲۶ اما حِزْقیّا با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حِزْقیّا بر ایشان نازل نشد.

۲۷ و حِزْقیّا دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هرگونه اسباب نفیسه ساخت.

۲۸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخُرها برای انواع بهایم و آغلها به جهت گله ها.

۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله ها و رمه های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته های بسیار فراوان به او عطا فرمود.

۳۰ و همین حِزْقیّا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حِزْقیّا در تمامی اعمالش کامیاب شد.

۳۱ اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاد شده بودند تا دربارهٔ آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را واگذاشت تا او را امتحان نماید و هرچه در دلش بود بداند.

۳۲ و بقیهٔ وقایع حِزْقیّا و حسنات او اینک در رؤیای اشعیا ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.

۳۳ پس حِزْقیّا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبرهٔ پسران داود دفن کردند؛ و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند؛ و پسرش مَنَسَّی در جایش سلطنت نمود.

۳۳

۱ مَنَسَّی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.

۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امّت هایی که خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.

۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حِزْقیّا خراب کرده بود، با دیگر بنا نمود و مذبحها برای بَعْلیم برپا کرد و اَشیَره ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد.

۴ و مذبح ها در خانهٔ خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.

۵ و مذبح ها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانهٔ خداوند بنا نمود.

۶ و پسران خود را در وادی ابن هِنُّوم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری می کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.

۷ و تمثال ریخته شدهٔ بت را که ساخته بود، در خانهٔ خداوند برپا داشت که درباره اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.

۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقرّ پدران شما ساخته ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هرآنچه به ایشان امر فرموده ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده ام، عمل نمایند.

۹ اما مَنَسَّی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امّت هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به مَنَسَّی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند.

۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و مَنَسَّی را با غُلّها گرفته، او را به زنجیر بستند و به بابل بردند.

۱۲ و چون در تنگی بد، یَهُوَه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود.

۱۳ و چون از او مسألت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد؛ آنگاه مَنَسَّی دانست که یَهُوَه خدا است.

۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنهٔ دروازهٔ ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همهٔ شهرهای حصاردار یهودا قرار داد.

۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانهٔ خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانهٔ خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت.

۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یَهُوَه خدای اسرائیل را عبادت نمایند.

۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند لیکن فقط برای یَهُوَه خدای خود.

۱۸ و بقیهٔ وقایع مَنَسَّی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان رائیانی که به اسم یَهُوَه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اَشَیره ها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در اخبار حُوزای مکتوب است.

۲۰ پس مَنَسَّی با پدران خود خوابید و او را در خانهٔ خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

۲۱ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

۲۲ وآنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه مَنَسَّی کرده بود، به عمل آورد؛ و آمون برای جمیع بتهایی که پدرش مَنّسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد.

۲۳ و به حضور خداوند تواضع ننموده، چنانکه پدرش مَنَسَّی تواضع نموده بود، بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید.

۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانهٔ خودش کشتند.

۲۵ و اهل زمین همهٔ کسانی که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۳۴

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.

۲ و آنچه درنظرخداوند پسند بود به عمل آورد و به طریق های پدرخود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.

۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان های بلند و اَشَیره ها و تمثالها و بتها آغاز نمود.

۴ و مذبح های بَعْلیم را به حضور وی منهدم ساختند، و تماثیل شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اَشَیره ها و تمثالها و بتهای ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می گذرانیدند، پاشید.

۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود.

۶ و در شهرهای مَنَسَّی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه هایی که به هر طرف آنها بود همچنین کرد.

۷ و مذبح ها را منهدم ساخت و اَشَیره ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همهٔ تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اَصلْیا و مَعَسیا رئیس شهر و یُوْآخ وقایع نگار را برای تعمیر خانهٔ یَهُوَه خدای خود فرستاد.

۹ و نزد حِلْقیّای رئیس کهنه آمدند و نقره ای را که به خانهٔ خدا درآورده شده، و لاویان مستحفظان آستانه، آن را از دست مَنَسَّی و افرایم و تمامی بقیهٔ اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند.

۱۰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانهٔ خداوند گماشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله هایی که در خانهٔ خداوند کار می کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند.

۱۱ پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند.

۱۲ و آن مردان، کار را به امانت بجا می آوردند. و سرکاران ایشان که نظارت می کردند، یَحَت و عُوبَدْیای لاویان از بنی مراری و زکریا و مَشُلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لاویان هر که به آلات موسیقی ماهر بود.

۱۳ و ایشان ناظران حمالان وکلاء بر همهٔ آنانی که در هرگونه ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لاویان کاتبان و سرداران و دربانان بودند.

۱۴ و چون نقره ای را که به خانهٔ خداوند آورده شده بود، بیرون می بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطهٔ موسی نازل شده بود، پیدا کرد.

۱۵ و حلقیا شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانهٔ خداوند یافته ام.» و حلقیا آن کتاب را به شافان داد.

۱۶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: هر آنچه به دست بندگانت سپرده شده است، آن را بجا می آوردند.

۱۷ و نقره ای راکه در خانه خداوند یافت شده، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله ها دادند.

۱۸ و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: حلقیای کاهن کتابی به من داده است. پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

۱۹ و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید.

۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عَبْدون بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت:

۲۱ بروید و از خداوند برای من و برای بقیهٔ اسرائیل و یهودا دربارهٔ سخنانی که در این کتاب یافت می شود، مسألت نمایید زیرا غضب خداوند بر ما ریخته شده است، عظیم می باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب مکتوب است عمل ننمودند.

۲۲ پس حِلْقیا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرموده، نزد حُلْدَهٔ نبیه زن شَلُّوم بن تُوقَهَهْ بن حَسْرَهْ لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند.

۲۳ و او به ایشان گفت: یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید:

۲۴ خداوند چنین می فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همهٔ لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است.

۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا به هیجان بیاورند؛ پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت.

۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسألت نمودن از خداوند فرستاده، بگویید: یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می فرماید: دربارهٔ سخنانی که شنیده ای،

۲۷ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را دربارهٔ این مکان و ساکنانش شنیدی، درحضور وی تواضع نمودی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم.

۲۸ اینک من تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذراده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می رسانم نخواهد دید. پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند.

۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لاویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانهٔ خداوند برآمدند، و او همهٔ سخنان کتاب عهدی را که در خانهٔ خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.

۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آوردند.

۳۲ و همهٔ آنانی که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این مُتِمَکن ساخت وساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند.

۳۳ و یوشیا همهٔ رجاسات را از تمامی زمینهای که از آن بنی اسرائیل یافت شدند، تحریص نمود که یَهُوَه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام و از متابعت یَهُوَه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

۳۵

۱ و یُوشیّا عید فِصَح در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فِصَح را در چهاردهم ماه اول دراورشلیم ذبح نمودند.

۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانهٔ خداوند دل قوی ساخت.

۳ و به لاویانی که تمامی اسرائیل راتعلیم می دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الآن به خدمت یَهُوَهٔ خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید.

۴ و خویشتن را برحسب خاندانهای آبای خود و فرقه های خویش بر وفق نوشتهٔ داود، پادشاه اسرائیل و نوشتهٔ پسرش سلیمان مستعد سازید.

۵ و برحسب فرقه های خاندان آبای برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه های خاندانهای آبای لاویان در قدس بایستید.

۶ و فِصَح را ذبح نمایید و خویشتن را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطهٔ موسی گفته است عمل نمایند.

۷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همهٔ آنانی که حاضر بودند، از گله بره ها و بزغاله ها به قدرسی هزار رأس، همهٔ آنها را به جهت قربانی های فِصَح داد و از گاوان سه هزار رأس که همهٔ اینها از اموال خالص پادشاه بود.

۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لاویان هدایای تَبُّرعی دادند. و حلقیا و زکریا و یحیئیل که رؤسای خانهٔ خدا بودند، دو هزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فِصَح دادند.

۹ و کوننیا و شَمَعْیا و نَتَنْئیل برادرانش و حَشبا و یْعْیئیل و یوزاباد که رؤسای لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی های فِصَح دادند.

۱۰ پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لاویان در فرقه های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند.

۱۱ و فِصَح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لاویان پوست آنها را کندند.

۱۲ و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذرانند و با گاوان نیز چنین عمل نمودند.

۱۳ و فِصَح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند.

۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذرانیدن قربانی های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. لهذا لاویان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیا ساختند و

۱۵ و مغنیان از بنی آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه؛ و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لاویان به جهت ایشان مهیا ساختند.
۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فِصَح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذارنند.
۱۷ پس بنی اسرائیل که حاضر بودند در همان وقت، فِصَح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند.
۱۸ و هیچ عید فِصَح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فِصَحی که یوشیا و کاهنان و لاویان وتمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود.
۱۹ و این فِصَح در سال هجدهم سلطنت یوشیّا واقع شد.
۲۰ بعد از همهٔ این امور چون یوشیّا هیکل را آماده کرده بود، نَکُو پادشاه مصر برآمد تا با کَرْکَمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابلهٔ او بیرون رفت.
۲۱ و نَکُو قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهوا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده ام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه می نمایم. و خدا مرا امر فرموده است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.
۲۲ لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید، بلکه خویشتن را مُتِنَکِّر ساخت تا با وی جنگ کند؛ و به کلام نیکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مَجِدُّو درآمد.
۲۳ و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده ام.
۲۴ پس خادمانش او را از ارابه اش گرفتند و بر ارابهٔ دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبرهٔ پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند.
۲۵ و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مراثی خویش تا امروز ذکر می کنند و آن را فریضه ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سِفر مراثی مکتوب است.
۲۶ و بقیهٔ وقایع یوشیا و اعمال حسنه ای که مطابق نوشتهٔ تورات خداوند به عمل آورد،
۲۷ و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

۳۶

۱ و قوم زمین، یَهُوآحازبن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند.
۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود.
۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنهٔ نقره و یک وزنهٔ طلا جریمه کرد.
۴ و پادشاه ساخت، و اسم او را به یَهُویاقیم تبدیل نمود، و نَکُو برادرش یَهُوآحاز را گرفته، به مصر برد.
۵ یَهُویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یَهُوَه خدای خود شرارت ورزید.
۶ و نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل بِبَرد.
۷ و نَبُوکَدْ نَصَّر بعضی از ظروف خانهٔ خداوند را به بابل گذاشت.
۸ و بقیهٔ وقایع یَهُویاقیم و رجاساتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل ویهودا مکتوب است. و پسرش یَهُویاکین در جایش پادشاهی کرد.
۹ یَهُویاکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.
۱۰ و در وقت تحویل سال، نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانهٔ خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.
۱۱ صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود.
۱۲ و درنظر یَهُوَه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع ننمود.
۱۳ و نیز بر نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یَهُوَه خدای اسرائیل بازگشت ننمود.
۱۴ و تمامی رؤسای کهنه و قوم، خیانتِ بسیاری موافق همهٔ رجاسات امّت ها ورزیدند و خانهٔ خداوند را که آنرا در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

۱۵ و یَهُوَه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود.

۱۶ اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او افروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

۱۷ پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانهٔ مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم ننمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد.

۱۸ و او سایر ظروف خانهٔ خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانهٔ خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تماماً به بابل برد.

۱۹ و خانهٔ خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همهٔ قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسهٔ آنها را ضایع کردند.

۲۰ و بقیّةالسیّف را به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش را بنده بودند.

۲۱ تا کلام خداوند به زبان اِرْمیا کامل شود و زمین ازسَبَّت های خود تمتّع بَرَد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.

۲۲ و در سال اولِ کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت:

۲۳ کورش، پادشاه فارس چنین می فرماید: یَهُوَه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم . پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یَهُوَه خدایش همراهش باشد و برود.

کتاب عَزْرا

۱

۱ و در سال اوّل کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت:

۲ کورش پادشاه فارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم.

۳ پس کیست از شما تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانهٔ یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید.

۴ و هرکه باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب می باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرّعی به جهت خانهٔ خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.

۵ پس رؤسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همهٔ کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانهٔ خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند.

۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه ها، علاوه بر همهٔ هدایای تَبَرعّی اعانت کردند.

۷ و کورش پادشاه ظروف خانهٔ خداوند را که نبوکد نّصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانهٔ خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد.

۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست مِتْرَدات، خزانه دار خود بیرون آورده، به شیشبَّصر رئیس یهودیان شمرد و

۹ وعدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد،

۱۰ و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوّم و هزار ظرف دیگر.

۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره و پنجهزار و چهارصد بود و شیشبّصر همهٔ آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می رفتند برد.

۲

۱ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنّصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود، برآمدند و هرکدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود بازگشتند و

۲ اما آنانی که همراه زُربابل آمدند، یَشوع و نَحَمیا و سَرایا و رَعیلایا و مُردَخای و بِلْشان و مِسْفار و بِغْوای و رَحُوم و بَعْنَه. و شمارهٔ مردان قوی اسرائیل.

۳ بنی فرعُوش دوهزار و یکصد و هفتاد و دو.

۴ بنی شَفَطْیا سیصد وهفتاد و دو.

۵ بنی أَرَح هفتصد و هفتاد و پنج.

۶ بنی فَحَت مُوآب از بنی یشُوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده.

۷ بنی عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار.

۸ بنی زَتُّونَه صد و چهل و پنج و

۹ بنی زَکّای هفتصد و شصت.

۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو.

۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه.

۱۲ بنی أَزْجَد هزار و دویست و بیست و دو.

۱۳ بنی اَدونیقام ششصد و شصت و شش.

۱۴ بنی بِغْوای دوهزار و پنجاه و شش.

۱۵ بنی عادین چهارصد و چهار.

۱۶ بنی أَطیر از خاندان یَحِزقیا نود و هشت و

۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه.

۱۸ بنی یُوره صد و دوازده.

۱۹ بنی حاشوم دویست و بیست و سه.

۲۰ بنی جَبّار نود و پنج و

۲۱ بنی لحم صد و بیست و سه.
۲۲ مردان نَطوفَه پنجاه و شش.
۲۳ مردان عناتُوت صد و بیست و هشت.
۲۴ بنی عَزْموُت چهل و دو
۲۵ بنی قریه عاریم و کفیرَه و بئیرُوت هفتصد و چهل و سه.
۲۶ بنی رامَه و جِبع ششصد و بیست و یک.
۲۷ مردان مِکْماس صد و بیست و دو.
۲۸ مردان بیت ئیل و عای دویست و بیست و سه.
۲۹ بنی نَبُو پنجاه و دو.
۳۰ بنی مَغبیش صد و پنجاه و شش و
۳۱ بنی عیلام سیصد و بیست.
۳۳ بنی لُود و حادید و اُرْنُو هفتصد و بیست و پنج و
۳۴ بنی اریحا سیصد و چهل و پنج.
۳۵ بنی سَنائهٔ سه هزار و ششصد و هفده.
۳۶ و اما کاهنان: بنی یَدْعیا از خاندان یَشُوع نُه صد و هفتاد و سه.
۳۷ بنی امیّر هزار و پنجاه و دو.
۳۸ بنی فَشْحُور هزار و دویست و چهل و هفت.
۴۰ و اما لاویان: بنی یَشُوع و قَدْمیئیل از نسل هُودُویا هفتاد و چهار.
۴۱ ومغنیّان: بنی آساف صد و بیست و هشت.
۴۲ و پسران دربانان: بنی شَلُّوم و بنی اَطیر و بنی طَلْمون و بنی عَقُّوت و بنی حَطیطا و بنی شوبای جمیع اینها صد و سی و نه.
۴۳ و اما نتینیم: بنی صیحا و بنی حَسُوفا و بنی طَبّاعوت،
۴۴ و بنی قیروس و بنی سیعَها و بنی فادُوم،
۴۵ و بنی لَبانَهٔ و بنی حَجابَه و بنی عقُّوب،
۴۶ و بنی حاجاب و بنی شَمْلای و بنی حانان،
۴۷ و بنی جِدّیل و بنی جَحر و بنی رَآیا،
۴۸ و بنی رَصین و بنی نَقُودا و بنی جَزّام،
۴۹ و بنی عُزَّه و بنی فاسیح و بنی بیسای،
۵۰ و بنی اَسْنه و بنی معُنیم و بنی نفوسیم،
۵۱ و بنی بَقْبوق و بنی حَقُوفا و بنی حَرْحُور،
۵۲ و بنی بَصلُوت و بنی سِیسَرا و بنی تامَح،
۵۴ و بنی نَصیح و بنی حَطیفا.
۵۵ و پسران خادمان سُلیمان: بنی سُوطای و بنی هَصوفَرَت و بنی فَرُودا،
۵۶ و بنی یَعْلَه و بنی دَرْقون و بنی جِدّیل،
۵۷ و بنی شَفَطْیا و بنی حَطّیل و بنی فُوخَرَهٔ ظبائیم و بنی آمی.
۵۸ جمیع نتینیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو.
۵۹ و اینانند آنانی که از تَلّ مِلْح و تَلّ حَرْشا برآمدند یعنی کِرُوت واَدّآن و اِمیّر؛ اما خاندان پدران عشیرهٔ خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه.
۶۰ بنی دَلا و بنی طوبیّا و بین نَقُودا ششصد و پنجاه و دو.
۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حَبایا و بنی هَقُّوص و بنی بَرْزلاّی که یکی از دختران بَرْزلاّی جلْعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمّی شدند.
۶۲ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه های ثبت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهانت اخراج شدند.
۶۳ پس تِرْشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اُوریم و تُمّیم برقرار نشود، ایشان از قدس اقداس نخورند.

۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.
۶۵ سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفتهزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیّانو مغنیاۀ ایشان دویست نفر بودند.
۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، قاطران ایشان دویست و چهل و پنج.
۶۷ وشتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان ششهزار و هفتصد و بیست.
۶۸ و چون ایشان به خانۀ خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از رؤسای آبا، هدایای تَبراعی به جهت خانۀ خدا را آوردند تا آن را در جایش برپا نمایند.
۶۹ برحسب قوّۀ خود شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار مَنای نقره و صد دست لباس کهانت به خزانه به جهت کار دادند.
۷۰ پس کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیّان و دربانان و نتینیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

۳

۱ و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند.
۲ و یشوع بن یوصاداق و برادارانش که کاهنان بودند و زَرُبابل شألتیئیل با برادران خود برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذارنند.
۳ پس مذبح را بر جایش برپاکردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می بود و قربانی های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی های سوختنی، صبح و شام را بر آن گذرانیدند.
۴ و عید خیمه ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی های سوختنی روز به روز، معتادِ هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند.
۵ و بعد از آن، قربانی های سوختنی دائمی را در غرّه های ماه و در همۀ موسم مقدّس خداوند و برای هرکس که هدایای تبرّعی به جهت خداوند می آورد، می گذرانیدند.
۶ از روز اوّل هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی های سوختنی برای خداوند شروع کردند.
۷ و به حجاّران و نجّاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور مأکولات و مشروبات و روغن دادند تا چوب سرو آزاد از لُبْنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیاورند.
۸ و در ماه دوّم از سال دوّم، بعد از رسیدن ایشان به خانۀ خدا در اورشلیم، زربابل بن شألتیئیل و یشوع بن یوصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لاویان و همۀ کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لاویان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانۀ خداوند شروع کردند.
۹ و یشوع با پسران و برادران خود و قد میئیل با پسرانش از بنی یهودا با هم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لاویان در کار خانۀ خدا مشغول می بودند، نظارت نمایند.
۱۰ و چون بنّایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کَرِنّاها و لاویان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند.
۱۱ و بر یکدیگر می سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می گفتند، که «او نیکوست زیراکه رحمت او بر اسرائیل تا ابد الاباد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانۀ خداوند، تسبیح می خواندند.
۱۲ و بسیاری از کاهنان و لاویان و رؤسای آبا که پیر بودند و خانۀ اوّلین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شده، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند.
۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و صدای گریستن قوم تشخیص نمایند زیراکه خلق، صدای بسیار بلند می دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می شد.

۴

۱ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنا می کنند،
۲ آنگاه نزد زرُبّابل و رؤسای آبا آمده، به ایشان گفتند که ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اَسَرْحَدّون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می طلبیم و برای او قربانی می گذاریم.
۳ اما زربّابل و یَشوع و سایر رؤسای آبای اسرائیل به ایشان گفتند: شما را با ما در بنا کردن خانۀ خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.
۴ آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ آوردند،
۵ و به ضدّ ایشان مدبّران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند.

۶ و چون اَخْشُورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند.

۷ و درایام اَرْتَحشستا، بشلام و مبردات و طبئیل و سایر رفقای ایشان به اَرتَحشستا پادشاه فارس نوشتند؛ و مکتوب به خطّ آرامی نوشته شد و معنی اش در زبان ارامی.

۸ رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضدّ اورشلیم، به اَرتَحشستا پادشاه بدین مضمون نوشتند:

۹ پس رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان از دینیان و اَفرسَتکیانو طرفلیان و اَفرسیان و اَرْکِیّان و بابلیان و شوشنکیان و دهائیان و عیلامیان،

۱۰ و سایر امّت هایی که اُسْنَفَّر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد.

۱۱ این است سواد مکتوبی که ایشان نزد اَرتَحشستا پادشاه فرستادند. بندگانت که ساکنان ماورای نهر می باشیم و اما بعد

۱۲ پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده اند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می نمایند و حصارها را برپا می کنند و بنیادها را مرمّت می نمایند.

۱۳ الآن پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خَراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضررخواهد رسید.

۱۴ پس چونکه ما نمک خانهٔ پادشاه را بیینیم. لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاّع دهیم،

۱۵ تا در کتاب تواریخ پدرانت تفتیش کرده شود و از کتاب تورایخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها؛ و در ایام قدیم در میانش فتنه می انگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد.

۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاّع می دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.

۱۷ پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «سلامتی و اما بعد.

۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد.

۱۹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحّص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می نموده و فتنه و فساد در آن واقع می شده است.

۲۰ و پادشاهان قویّ در اورشلیم بوده اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می دادند.

۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود.

۲۲ پس با حذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟

۲۳ پس چون نامهٔ اَرتَحشَستا پادشاه به حضور رحوم و شمشایی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند.

۲۴ آنگاه کار خانهٔ خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوّم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطّل ماند.

۵

۱ آنگاه دو نبی، یعنی حجّی نبی و زکریا ابن عدّو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می بود نبوّت کردند.

۲ و در آن زمان زربّابل بن شأَلتیئیل و یشوع بن یوصاداق برخاسته، به بنا نمودن خانهٔ خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان را مساعدت می نمودند.

۳ در آن وقت تتنایی، والی ماورای نهر و شَتَربوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایید و این حصار را برپا کنید؟

۴ پس ایشان را بدین منوال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا می کردند اطّلاع دادیم.

۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره اش داده شود.

۶ سواد مکتوبی که تتنایی، والی ماورای نهر و شَتَربوزنای و رفقای او اَفَرسَکیّان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند.

۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتیِ تمام باد.

۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانهٔ خدای عظیم رفتیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش می گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می شود.

۹ آنگاه از مشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایید؟

۱۰ و نیز نامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نماییم و نامهای کسانی که رؤسای ایشانند نوشته ایم.

۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه ای را تعمیر می نماییم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود.

۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس او ایشان را به دست نبوکدنصّر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد.

۱۳ اما در سال اوّل کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانهٔ خدا را بنا نمایند.

۱۴ و نیز ظروف طلا و نقرهٔ خانهٔ خدا که نبوکد نصّر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصّر نامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود.

۱۵ و او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانهٔ خدا در جایش بنا کرده شود.

۱۶ آنگاه این شیشبصّر آمد و بنیاد خانهٔ خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می شود و هنوز تمام نشده است.

۱۷ پس الآن اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانهٔ پادشاه که در بابل است تفحّص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادرشده بود که این خانهٔ خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مَرضیِ خود را در این امر نزد ما بفرستد.

۶

۱ آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانهٔ بابل که خزانه ها در آن موضوع بود تفحّص کردند.

۲ و در قصر اَحمِتا که در ولایت مادیان است، طوماری یافت شد و تذکره ای در آن بدین مضمون مکتوب بود:

۳ در سال اوّل کورش پادشاه، همین کورش پادشاه دربارهٔ خانهٔ خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه ای که قربانی ها در آن می گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد.

۴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانهٔ پادشاه داده شود.

۵ و نیز ظروف طلا و نقرهٔ خانهٔ خدا را که نبوکد نصّر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم بازبرند و آنها را در خانهٔ خدا بگذارند.

۶ پس حال ای تتنایی، والی ماورای نهر و شَتَربوزنای و رفقای شما و اَفَرسَکیّانی که به آنصرف نهر می باشید، از آنجا دور شوید.

۷ و به کار این خانهٔ خدا متعّرض نباشید. اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانهٔ خدا را در جایش بنا نمایند.

۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانهٔ خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاصّ پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تأخیرداده شود تا معطّل نباشند.

۹ و مایحتاج ایشان را از گاوان و قوچها و بره ها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی کم و زیاد داده شود.

۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند.

۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید، از خانهٔ او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانهٔ او به سبب این عمل مزبله بشود.

۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانهٔ خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تأخیرکره شود.

۱۳ آنگاه تتنایی، والی ماورای نهر و شَتَربوزنای و رفقای ایشان بر وفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بِلاتأخیر عمل نمودند.

۱۴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوّت حجّی نبیّ و زکریا ابن عدّو کار را پیش بردند و برحسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و اَرتَحشَستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند.

۱۵ و این خانه، در روز سوّم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد.

۱۶ و بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان و سایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانهٔ خدا را با شادمانی تبریک نمودند.

۱۷ و برای تبریک این خانهٔ خدا صد گاو و دویست قوچ و چهارصد بره و به جهت قربانی گناه برای تمامیِ اسرائیل، دوازده بز نر موافق شمارهٔ اسباط اسرائیل گذرانیدند.

۱۸ و کاهنان را در فرقه های ایشان و لاویان را در قسمتهای ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قرار دادند.

۱۹ و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عید فِصَح را در روز چهاردهم ماه اوّل نگاه داشتند،

۲۰ زیرا که کاهنان و لاویان، جمیعاً خویشتن را طاهر ساختند؛ و چون همهٔ ایشان طاهر شدند، فِصَح را برای همهٔ آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند.

۲۱ و بنی اسرائیل که از اسیری برگشته بودند، با همهٔ آنانی که خویشتن را از رجاسات امّت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند.

۲۲ و عید فطیر را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانهٔ خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوّی گردانید.

۷

۱ و بعد از این امور، در سلطنت اَرتَحشَستا پادشاه فارس، عَزْرا ابن سرایا ابن عزریا ابن حلقیّا،

۲ ابن شلّوم بن صادوق بن اخیطوب،

۳ بن امریا ابن عزریا ابن مرایوت،

۴ بن زرحیا ابن عزّی ابن بقّی،

۵ ابن ابیشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کَهَنه،

۶ این عضزْرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می بود، هرچه را که او می خواست به وی می داد.

۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنّیان و دربانان و نتینیم نیز در سال هفتم اَرتَحشَستا پادشاه به اورشلیم برآمدند.

۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.

۹ زیرا که در روز اوّل ماه اوّل، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اوّل، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اوّل ماه پنجم بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می بود، به اورشلیم رسید.

۱۰ چونکه عَزْرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردند آن و به تعلیم دادن فرایض واحکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.

۱۱ و این است صورت مکتوبی که اَرتَحَستا پادشاه، به عَزْرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات وصایای خداوند و فرایض او بر اسرائیل بود:

۱۲ از جانب اَرتَحشَستا شاهنشاه، به عَزْرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.

۱۳ فرمانی از من صادر شد که هرکدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند.

۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده ای تا دربارهٔ یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحّص نمایی.

۱۵ و نقره و طلایی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او دراورشلیم می باشد بذل کرده اند، ببری.

۱۶ و نیز تمامی نقره و طلایی را که در تمامی ولایت بابل بیابی، با هدایای تبرّعی که قوم و کاهنان برای خانهٔ خدای خود که در اورشلیم است داده اند، ببری.

۱۷ لهذا با این نقره، گاوان و قوچها و بره ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخر و آنها را بر مذبح خانهٔ خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران.

۱۸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسند آید که با بقیّه نقره و طلا بکنید، برحسب ارادهٔ خدای خود به عمل آورید.

۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانهٔ خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.

۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانهٔ خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را از خزانهٔ پادشاه بده.

۲۱ و از من اَرتَحشَستا پادشاه فرمانی به تمامیِ خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عَزْرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود.

۲۲ تا صد وزنهٔ نقره و تا صد کرّ گندم و تا صد بتّ شراب و تا صد بتّ روغن و از نمک، هر چه بخواهد.

۲۳ هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانهٔ خدای آسمان بلاتأخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر مُلک پادشاه و پسرانش وارد آید.

۲۴ و شما را اطّلاع می دهیم که بر همهٔ کاهنان و لاویان و مغنّیان و دربانان و نتینیم و خادمان این خانهٔ خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست.

۲۵ و تو ای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می باشد، قاضیان و داوران از همهٔ آنانی که شرایع خدایت را می دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمی دانند تعلیم دهید.

۲۶ و هرکه به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی محابا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.

۲۷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانهٔ خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد،

۲۸ و مرا در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع رؤسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می بود، تقویت یافتم و رؤسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

۸

۱ و اینانند رؤسای آبای ایشان و این است نسب نامهٔ آنانی که در سلطنت اَرتَحشَستا پادشاه با من از بابل برآمدند:

۲ از بنی فینحاس، جرشوم و از بنی ایناماr، دانیال و از بنی داود، حطوش.

۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریّا و با او صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند.

۴ از بنی فحت، موآب الیهو عیبای ابن زرحیا و با او دویست نفر از ذکور.

۵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور.

۶ از بنی عادین، عابد بن یوناتان و با او پنجاه نفر از ذکور.

۷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتاد نفراز ذکور.

۸ از بهی شفطیا، زبدیا ابن میکائیل و با او هشتاد نفر از ذکور و

۹ از بنی یوآب، عوبد یا ابن یحئیل و با او دویست و هجده نفر از ذکور و

۱۰ و از بنی شلومیت بن یوسفیا و با او صد و شصت نفر از ذکور.

۱۱ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور.

۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقّاطان و با او صد نفر از ذکور.

۱۳ و مؤخّران از بنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعیا و با ایشان شصت نفر از ذکور.

۱۴ و از بنی بغوای، عوتای و زبّود و با ایشان هفتاد نفر از ایشان.

۱۵ ایشان را نزد نهری که به اهوا می رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم. و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از بنی لاوی کسی را در آنجا نیافتم.

۱۶ پس نزد الیعزر و اریئیل ئشمعیا و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریّا و مشلاّم که رؤسا بودند و نزد یویاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم.

۱۷ و پیغامی برای عِدّوِی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدّو و برادرانش نتینیم که در مکان کاسقیا بودند، بگویند، به ایشان القا کردم تا خادمان به جهت خانهٔ خدای ما به نزد ما بیاورند.

۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما می بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لاوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شَرَبْیا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند.

۱۹ و حشبیا را نیز و با او از بنی مراری اشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند.

۲۰ و از نتینیم که داود و سروران، ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از نتینیم دویست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند.

۲۱ پس من در آنجا نزد نهر اهوا به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشتن را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همهٔ اموال خود از او بطلبیم.

۲۲ زیرا خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هرکه او را می طلبد، به نیکویی می باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می کنند.

۲۳ پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود.

۲۴ و دوازده نفر از رؤسای کهنه، یعنی شَرَبیا و حَشَبیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.

۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیهٔ خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم.

۲۶ پس ششصد و پنجاه وزنهٔ نقره و صد وزنهٔ ظروف نقره و صد وزنهٔ طلا به دست ایشان وزن نمودم.

۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دو ظرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانبها بود.

۲۸ و به ایشان گفتم: «شما برای خداوند مقدّس می باشید و ظروف نیز مقدّس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیهٔ تبرّعی است.

۲۹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور رؤسای کهنه و لاویان و سروران آبای اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانهٔ خداوند به وزن بسپارید.

۳۰ آنگاه کاهنان و لاویان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانهٔ خدای ما به اورشلیم برسانند.

۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهوا کوچ کرده، متوجّهٔ اورشلیم شدیم. و دست خدای ما با ما بود و ما از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد.

۳۲ و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم.
۳۳ و در روز چهارم نقره و طلا و ظروف را در خانهٔ خدای ما به دست مریموت بن اوریای کاهن وزن کردند؛ و العازار بن فینحاس با او بود؛ و یوزاباد بن یشوع و نوعدیا ابن بنّوی لاویان با ایشان بودند و
۳۴ همه را به شماره و به وزن حساب کردند و وزن همه در آن وقت نوشته شد.
۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیده، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز نر، به جهت قربانی گناه، برای تمامی اسرائیل که همهٔ اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود.
۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانهٔ خدا را اعانت نمودند.

۹

۱ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان خویشتن را از امّت های کشورها جدا نکرده اند بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان وحتیّان و فرزّیان و یبوسیان و عمّونیان و موآبیان و مصریان و اموریان رفتار نموده اند
۲ زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریّت مقدّس را با امتّ های کشورها مخلوط کرده اند و دست رؤسا و حاکمان در این خیانت مقدّم بوده است.
۳ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیّر نشستم.
۴ آنگاه، همهٔ آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیهٔ شام، متحیّر نشستم.
۵ و در وقت هدیهٔ شام، از تذلّل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو در آمدم و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم.
۶ و گفتم: ای خدای من، خجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی تو ای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سرما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است.
۷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده ایم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده ایم، چنانکه امروز شده است.
۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مَفَرّی برای ما واگذاشته است و ما را در مکان مقدّس خود میخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است.
۹ زیراکه ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه بخشیده است تا خانهٔ خدای خود را بنا نماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعه ای بخشیده است.
۱۰ و حال ای خدای ما بعد از این چه گوییم، زیرا که اوامر تو را ترک نموده ایم.
۱۱ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته ای که آن زمینی که شما برای تصرّف آن می روید، زمینی است که از نجاسات امّت های کشورها نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملّو ساخته اند.
۱۲ پس الآن، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود مگیرید و سلامتی و سعادتمندی ایشان را تا به ابد مطلبید تا قوّی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید و
۱۳ و بعد از همهٔ این بلایای که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه تو ای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده ای و چنین خلاصی ای به ما داده ای،
۱۴ آیا می شود که ما را دیگر اوامر تو را بشکنیم و با امتّ های که مرتکب این رجاسات شده اند، مصاهرت نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیّتی و نجاتی باقی نماند؟
۱۵ ای یَهُوَه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیّتی از ما مثل امروز ناجی شده اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.

۱۰

۱ پس چون عَزْرا دعا و اعتراف می نمود و گریه کنان پیش خانهٔ خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زارزار می گریستند.
۲ و شَکَنیْا ابن یَحئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزَرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته ایم؛ لیکن الان امیدی برای اسرائیل در این باب باقی است.
۳ پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و اولاد ایشان را برحسب مشورت آقایم و آنانی که از امر خدای ما می ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم.

۴ برخیز زیرا که این کار تو است و ما با تو می باشیم. پس قویّ دل باش و به کار بپرداز.»

۵ آنگاه عَزْرا برخاسته، رؤسای کَهَنَه و لاویان و تمامی اسرائیل را قَسم داد که برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند.

۶ و عَزْرا از پیش روی خانۀ خدا برخاسته، به حُجرۀ یهوحانان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ماتم گرفته بود.

۷ و به همۀ اسیرانْ در یهودا و اورشلیم ندا در دادند که به اورشلیم جمع شوند.

۸ و هر کسی که تا روز سوّم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود.

۹ پس روز سوّم که روز بیستم ماه نهم بود، همۀ مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم درسِعَۀ خانۀ خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت می لرزیدند.

۱۰ آنگاه عَزْرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزوده اید.

۱۱ پس الآن یَهُوَه خدای پدران خود را تمجید نمایید و به ارادۀ او عمل کنید و خویشتن را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.

۱۲ تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: چنانکه به ما گفته ای همچنان عمل خواهیم نمود.

۱۳ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون باستیم و این امر کار یک یا دو روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده ایم.

۱۴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته اند، در وقت های معیّن بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدّت خشم خدای ما دربارۀ این امر از ما رفع گردد.

۱۵ لهذا یوناتان بن عَسائیل و یَحْزیا ابن تِقْوه بر این امر معیّن شدند و مَشُلاّم و شَبْتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند.

۱۶ و اسیران چنین کردند و عَزْرای کاهن و بعضی از رؤسای آبا، برحسب خاندانهای آبای خود منتخب شدند و نامهای همۀ ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند.

۱۷ و تا روز اول ماه اول، کار همۀ مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند.

۱۸ و بعضی از پسران کاهن پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند و از بنی یَشُوع بن یُوصادوق و برادرانش مَعَسیا و اَلِیعزْر و یاریب و جَدَلْیا،

۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.

۲۰ و از بنی امّیر، حَنانی و زَبَدْیا.

۲۱ و از بنی حاریم، معَسْیا و ایلیّا و شَمَعیا و یَحیویل و عُزّیّا.

۲۲ و از بنی فَشْحُور، اَلْیُوعینای و مَعَسْیا و اسمعیل و نَتَنْئیل و یوزاباد و اَلْعاسه.

۲۳ و از لاویان، یوزاباد و شِمْعی و قَلایا که قلیطا باشد. و فَتَحیا و یهودا و اَلِیَعزْر.

۲۴ و از معنیّان، اَلیاشیب و از دربانان، شَلُّوم و طالَم و اُوری.

۲۵ و اما از اسرئیلیان: از بنی فَرْعوش، رَمْیا و یِزّیّا و مِلْکیّآ، و مِیّآمین و العازار و مَلْکیّا و بنایا.

۲۶ و از بنی عیلام، مَتَّنیا و زَکریّا و یَحیئیل و عَبْدی و یریموت و ایلّیا.

۲۷ و از بنی زَتُّو، اَلْیوعینای و اَلْیاشیب و مَتَّنْیا و یَریموت و زاباد و عَزیزا.

۲۸ و از بنی بابای، و از یَهُوحانان و حَنَنْیا و زَبای و عَثْلای.

۲۹ و از بنی بانی، مَشُلام و مَلُّوک و عِدایا و یاشوب و شَآل و راموت و

۳۰ و از بنی فَحَتْ، موآب عَدْنا و کَلان و بنایا و مَعَسیا و مَتَّنیا و بَصَلْئیل و بِنُّوی و مَنَسّی.

۳۱ و از بنی حاریم، اَلیعزر و اِشیّآ و مَلْکیّا و شَمَعْیا و شِمعْون.

۳۲ و بنیامین و مَلُّوک و شَمَرْیا.

۳۳ از بنی حاشوم، متّنای و متّانه و زاباد و اَلیفَلَط و یَریمانی و مَنَسّی و شِمْعی.

۳۴ از بنی بانی، مَعَدای و عمْرام و اوئیل.

۳۵ و بَنایا و بیدیا و کَلُوهی.

۳۶ و وَنْیا و مَریموت و اَلْیاشیب.

۳۷ و مَتَّنْیا و مَتَّنای و یَعْسو.

۳۸ و بانی و بِنُّوی و شِمْعی.

۳۹ و شَلَمْیا و ناتان و عَدایا.

۴۰ و مَکْنَدْبای و شاشای و شارای و

۴۱ و عَزْرئیل و شَلَیا و شَمَرْیا و
۴۲ و شلُّوم و اَمَرْیا و یوسف.
۴۳ از بنی نَبُو، یَعِیئیل و مَتَّنْیا و زاباد و زَبینا و یِدُّو و یُوئیل و بَنایا.
۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها پسران تولید نموده بودند.

کتاب نَحَمِیا

۱

۱ کلام نَحَمِیا ابن حَکَلْیا: در ماهِ کِسلوُ در سال بیستم، هنگامی که من در دارالْسلطنه شوشان بودم، واقع شد.

۲ که حنانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان دربارهٔ بقیّهٔ یهودی که در اورشلیم سؤال نمودم.

۳ ایشان امر جواب دادند: «آنانی که در آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند، در مصیبت سخت و افتضاح می باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.»

۴ و چون این سخنان را شنیده ام، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم.

۵ و گفتم: آه ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مَهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می دارند و اوامر تو را حفظ می نمایند، نگاه می داری،

۶ گوشهای تو متوجه و چشمهایت گشاده شود و دعای بندهٔ خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب دربارهٔ بندگانت بنی اسرائیل می نمایم، اجابت فرمایی، و به گناهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده ایم، اعتراف می نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده ایم.

۷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ایم و اوامر و فرایض و احکامی را که به بندهٔ خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته ایم.

۸ پس حال، کلامی را که به بندهٔ خود موسی امر فرمودی، بیاد آورکه گفتی شما خیانت خواهید ورزید و من شما را در میان امّت ها پراکنده خواهم ساخت.

۹ اما چون بسوی من بازگشت نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید، اگرچه پراکندگان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده ام تا نام خود را در آن ساکن سازم درخواهم آورد.

۱۰ و ایشان بندگان و قوم تو می باشند که ایشان را به قوّت عظیم خود و به دست قوّی خویش فدیه داده ای.

۱۱ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگانت که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می باشند، متوجّه بشود و بندهٔ خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی، زیرا که من ساقیِ پادشاه بودم.

۲

۱ و در ماه نیسان، در سال بیستم اَرْتَحْشستْا پادشاه، واقع شد که شراب پیش روی وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من درحضورش ملول نبودم.

۲ و پادشاه مرا گفت: روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست، پس من بی نهایت ترسان شدم.

۳ و به پادشاه گفتم: پادشاه تا به ابد زنده بماند؛ رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازهایش به آتش سوخته شده؟

۴ پادشاه مرا گفت: چه چیز می طلبی؟ آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم

۵ و به پادشاه گفتم: اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.

۶ پادشاه مرا گفت و مَلِکه به پهلوی او نشسته بود: «طول سفرت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟ پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم.

۷ و به پادشاه عرض کردم: اگر پادشاه مصلحت ببیند، مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند.

۸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلّق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه ای که من در آن ساکن شوم.» پس پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.

۹ پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود.

۱۰ اما چون سَنْبَلَّط حَرُونی وطُوبِیَای غلام عَمُّونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی اسرائیل آمده است.

۱۱ پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم.

۱۲ و شبانگاهان به اتّفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهارپایی به غیر از آن چهار پایی که بر آن سوار بودم با من نبود.

۱۳ پس شبانگاهان از دروازهٔ وادی در مقابل چشمهٔ اژدها تا دروازهٔ خاکروبه بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم.

۱۴ و ازدروازهٔ چشمه، نزد بَرَکهٔ پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود.

۱۵ و در آن شب به کنار نهر برآمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازۀ وادی داخل شده، مراجعت نمودم.

۱۶ و سروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می بودند، هنوز خبر نداده بودم.

۱۷ پس به ایشان گفتم: شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، می بینید. بیاید و حصار اورشلیم را تعمیر نماییم تا دیگر رسوا نباشیم.

۱۸ ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نماییم. پس دستهای خود را برای کارِ خوب قوّی ساختند.

۱۹ اما چون سَنْبَلَّطِ حَرُونی و طُوبیّای غلام عَمُونی و جَشَم عَرَبی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: این چه کار است که شما می کنید؟ آیا بر پادشاه فتنه می انگیزید؟

۲۰ من ایشان را جواب داده، گفتم: خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما در اورشلیم، به نصیبی و نه حقّی و نه ذکری می باشید.

۳

۱ و اَلْیاشیب، رئیس کَهَنَه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازۀ گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج حَنَنْئیل تقدیس نمودند.

۲ و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکّور بن امری بنا نمود.

۳ و پسران هَسْناۀ، دروازۀ ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند.

۴ و به پهلوی ایشان، مَرِیَموت بن اُوریّا ابن حَقُّوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مَشُلام بن بَرَکیا ابن مَشِیزَبْئیل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادوق بن بَعْنا تعمیر نمود.

۵ و به پهلوی ایشان، تَقُوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش ننهادند.

۶ و یُویاداع بن فاسیح و مَشُلام بن بَسُودیا، دروازۀ کُهْنَه را تعمیر نمودند ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند.

۷ و به پهلوی ایشان، مَلَتیای جَبَعُونی و یادُون مِیرُونوتی و مردان جَبَعُون و مِصفْه آنچه را که متعلّق به کُرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند.

۸ و به پهلوی ایشان، عُزّیئیل بن حَرْهایا که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حَنَنْیا که از عطّاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند.

۹ و به پهلوی ایشان، رَفایا این حُور که رئیس نصف بلدِ اورشلیم بود، تعمیر نمود.

۱۰ و به پهلوی ایشان، یَدایا ابن حَرُوماف در برابر خانۀ خود تعمیر نمود و به پهلوی او حَطُّوش بن حَشَبْنیا تعمیر نمود.

۱۱ و مَلْکیا ابن حاریم و حَشُّوب بن فَحَتْ موآب، قسمت دیگر و بُرج تنورها را تعمیر نمودند.

۱۲ و به پهلوی او، شَلُّوم بن هَلُّوحیش رئیس نصف بلدِ اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند.

۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه های وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشبندهایش برپا نمودند و هزار ذارع حصار را تا دروازۀ خاکروبه.

۱۴ و مَلْکیا اَبن رَکاب رئیس بلدِ بیت هَکّاریم، دروازۀ خاکروبه را تعمیر نمود. او آن را بنا نمود.

۱۵ و شَلُّون بن کُلْحُوْزه رئیس بلد مِصفَه، دروازۀ چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمود و حصار بَرْکَۀ شلَح را نزد باغ پادشاه نیز تا زینه ای که از شهر داود فرود می آمد.

۱۶ و بعد از او نحمیا ابن عَزْبُوق رئیس نصفِ بلد بیت صور، تا برابر مقبرۀ داود و تا بِرْکَۀ مصنوعه و تا بیت جبّاران را تعمیر نمود.

۱۷ و بعد از او لاویان، رَحُوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حَشَبْیا رئیس نصف بلدِ قَعیْلَه در حصّۀ خود تعمیر نمود.

۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بَوّای ابن حیناداد، رئیس نصفِ بلدِ قَعیلَه تعمیر نمود.

۱۹ و به پهلوی او، عازَرْ بن یَشُوع رئیس مِصفَه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانۀ نزد زاویه، تعمیر نمود.

۲۰ و بعد از او با روک بن زَبّای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازۀ اَلْیاشیب، رئیس کَهَنَه تعمیرنمود.

۲۱ و بعد از او مَرِیَموت بن اوریّا ابن هَقُّوص قسمت دیگر را از در خانۀ الیاشیب تا آخر خانۀ الیاشیب، تعمیر نمودند.

۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غُوْر تعمیر نمودند.

۲۳ و بعد از ایشان بنیامین و حَشُّوب در برابر خانۀ خود تعمیر نمودند. و بعد از ایشان، عَزریا ابن مَعَسْیا ابن عَنَنْیا به جانب خانۀ خود تعمیر نمودند.

۲۴ و بعد از او، بنّوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانۀ عَزْریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمودند.

۲۵ و فالال بن اوزای از برابر زاویه و برجی که از خانهٔ فوقانی پادشاه خارج و نزد زندانخانه است، تعمیر نمود. و بعد از او فدایا ابن فَرْعُوش،
۲۶ و نَتِینِیم در عُوفَل تا برابر دروازهٔ آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند.
۲۷ و بعد از او، تَقُّوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عُوفل تعمیر نمودند.
۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانهٔ خود از بالای دروازهٔ اسبان تعمیر نمودند.
۲۹ و بعد از ایشان صادوق بن امّیر در برابر خانهٔ خود تعمیرنمود و بعد از او شَمَعْیا ابن شَکَنْیا که مستحفظ دروازهٔ شرقی بود، تعمیر نمود.
۳۰ و بعد از او حَنَنْیا ابن شَلَمْیا و حانُون پسر ششم صالاف، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مَشُلاّم بن بَرَکِیا در برابر مسکن خود، تعمیر نمود.
۳۱ و بعد از مِلْکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های نَتِینِیْم و تجّار را در برابر دروازهٔ مفقاد تا بالاخانهٔ برج، تعمیر نمود.
۳۲ و میان بالاخانهٔ برج و دروازهٔ گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

۴

۱ و هنگامی که سَنْبَلَّط شنید که به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود.
۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلّم شده، گفت: «این یهودیان ضعف چه می کنند؟ آیا شهر را برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است؟
۳ و طُوبیّای عَمُّونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان منهدم خواهد ساخت!
۴ ای خدای بشنو، زیراکه خوار شده ایم و ملامت ایشان بسر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن.
۵ و عصیان ایشان را مستور منما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز زیراکه خشم تو را پیش روی بنّایان به هیجان آورده اند.
۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندی اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم در کار بود.
۷ و چون سَنْبَلَّط و طُوبیّا و اعراب و عَمُّونیان و اَشْدُودیان شنیدند که مرمّت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته می شود، آنگاه خشم ایشان به شدّت افروخته شد.
۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند.
۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قرار دادیم.
۱۰ و یهودیان گفتند که قوّت حمّالان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی توانیم حصار را بنا نماییم.
۱۱ و دشمنان ما می گفتند: آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم.
۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید، ایشان از هر طرف به ما حمله خواهند آورد.
۱۳ پس قوم را در جایهای پست در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را برحسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزه ها و کمانهای ایشان قرار دادم.
۱۴ پس نظر کرده برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیهٔ قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را بیاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه های خود جنگ نمایید.
۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هرکس به کار خود به حصار برگشتیم.
۱۶ و از آن روز به بعد، نصف دیگر ایشان، نیزه ها و سپرها و کمانها و زره ها را می گرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهودا می بودند.
۱۷ و آنانی که حصار را بنا می کردند و آنانی که بار می بردند و عمله ها، هرکدام به یک دست کار می کردند و به دست دیگر اسلحه می گرفتند.
۱۸ و بنایّان هر کدام شمشیر بر کمرخود بسته، بنّایی می کردند، و کَرِنّا نواز از نزد من ایستاده بود.
۱۹ و به بزرگان و سروران و بقیهٔ قوم گفتم: «کارْ بسیار وسیع است و ما بر حصار متفّرق و از یکدیگر دور می باشیم.
۲۰ پس هرجا که آواز کَرِنّا را بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.
۲۱ پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه ها را می گرفتند.
۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: هرکس با بندگانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار بپردازد.
۲۳ و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هرکس با اسلحهٔ خود به آب می رفت.

۵

۱ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند
۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما پسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.

۳ و بعضی گفتند: مزرعه ها و تاکستانها و خانه های خود را گرو می دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم.
۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه ها و تاکستانهای خود برای جزیهٔ پادشاه قرض گرفتیم.
۵ و حال جسد ما مثل جسدهای برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان؛ و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده اند؛ و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیراکه مزرعه ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.
۶ پس چون فریاد ایشان و سخن ایشان را شنیدم بسیار غضبناک شدم.
۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: شما هر کس از برادر خود ربا می گیرید! و جماعتی عظیم به ضدّ ایشان جمع نمودم.
۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امّت ها فروخته شده اند، حتّی المقدور فدیه کرده ایم و آیا شما برادران خود را می فروشید و آیا می شود که ایشان به ما فروخته شوند؟ پس خاموش شده، جوابی نیافتند.
۹ و گفتم: کاری که شما می کنید، خوب نیست. آیا نمی باید شما به سبب ملامت امّت هایی که دشمن ما می باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟
۱۰ و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غلّهٔ به ایشان قرض داده ایم. پس سزاوار است که این ربا را ترک نماییم.
۱۱ و الآن امروز مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صد یک از نقره و غلّهٔ و عصیر انگور و روغن که بر ایشان نهاده اید، به ایشان ردّ کنید.
۱۲ پس جواب دادند که «ردّ خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد. آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قَسَم دادم که بر وفق این کلام رفتار نمایند.
۱۳ پس دامن خود را تکانیده گفتم: خدا هرکس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قَسَم تکانیده و خالی بشود. پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم برحسب این کلام عمل نمودند.
۱۴ و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مأمور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوّمِ اَرْتَحَشَسْتا پادشاه، که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفهٔ والیگری را نخوردیم.
۱۵ اما والیان اوّل که قبل از من بودند، بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می کردند. لیکن من به سبب ترس خدا چنین نکردم.
۱۶ و من نیز در ساختن حصار مشغول می بودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همهٔ بندگان من در آنجا به کار جمع بودند.
۱۷ و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوای آنانی که از امّت های مجاور ما نزد ما می آمدند، بر سفرهٔ من خوراک می خوردند.
۱۸ و آنچه برای هر روز مهیّا می شد، یک گاو و شش گوسفند پرواری می بود و مرغها نیز برای من حاضر می کردند؛ و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونهٔ شراب. اما معهذا وظیفهٔ والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم می بود.
۱۹ ای خدایم موافق هرآنچه به این قوم عمل نمودم، مرا به نیکویی یاد آور.

۶

۱ و چون سَنْبَلَّط و طُوبیّا و جَشَم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده ام و هیچ رخنه ای در آن باقی نمانده است، با آنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا ننموده بودم،
۲ سَنْبَلَّط و جَشَم نزد من فرستاده، گفتند: بیا تا در یکی از دهات بیابان اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند.
۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: من در مهمّ عظیمی مشغولم و نمی توانم فرود آیم، چرا کار حینی که را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.
۴ و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم.
۵ پس سَنْبَلَّط دفعهٔ پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود،
۶ که در آن مرقوم بود: «در میان امّت ها شهرت یافته است و جَشَم این را می گوید که تو و یهودا قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می کنی و تو بر وفق این کلام، می خواهی که پادشاه ایشان بشوی.
۷ و انبیا نیز تعیین نمودهٔ تا دربارهٔ تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بر وفق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا با هم مشورت نماییم.
۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: مثل این کلام که تو می گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده ای
۹ زیرا جمیع ایشان خواستند ما را بترسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دادند تا کرده نشود. پس حال ای خدا دستهای مرا قّوی ساز.

۱۰ و به خانۀ شَمَعیا ابن دَلایا ابن مَهیطَبئیل رفتم و او در را بر خود بسته بود، پس گفت: «در خانۀ خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد.

۱۱ من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده دارد؟ من نخواهم آمد؟

۱۲ زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است، بلکه خودش به ضدّ من نبّوت می کند و طُوبیّا و سَنْبَلَّط او را اجیر ساخته اند.

۱۳ و از این جهت او را اجیر کرده اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزیدم و ایشان خبر بد پیدا نمایم که مرا مفتضح سازند.

۱۴ ای خدایم، طُوبیّا و سَنْبَلَّط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نُوعَدْیَهْ نبیّهْ و سایر انبیا را که می خواهند مرا بترسانند، به یادآور.

۱۵ پس حصار در بیست و پنجم ماه اِیلُول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید.

۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همۀ امّت هایی که مجاور ما بودند این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای ما معمول شده است.

۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طُوبیّا می فرستادند و مکتوبات طُوبیّا نزد ایشان می رسید،

۱۸ زیرا که بسا از اهل یهودا با او همداستان شده بودند، چونکه او داماد شَکَنیا ابن آرَه بود و پسرش یَهُوحانان، دختر مَشُلاّم بن بَرَکیا را به زنی گرفته بود،

۱۹ و دربارۀ حَسَنات او به حضور من نیز گفتگو می کردند و سخنان مرا به او می رسانیدند. و طُوبیّا مکتوبات می فرستاد تا مرا بترساند.

۷

۱ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپا نمودم و دربانان و مغنیّان و لاویان ترتیب داده شدند،

۲ آنگاه برادر خود حنانی و حَنَنَیا رئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خدا ترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم.

۳ و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند. از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانۀ خویش حاضر باشند.

۴ و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه ها بنا نشده بود.

۵ و خدای من در دلم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا برحسب نسب نامه ها ثبت کردند و نسب نامۀ آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یافتم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم:

۶ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نَبُوکَدْ نَصَّر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند.

۷ اما آنانی که همراه زربّابل آمده بودند: یَسُوع و نَحَمِیا و عَزْرَیا و رَعَمْیا و نَحَمانی و مُرْدِخای و بِلْشان و مِسْفارِت و بِغْوای و نَحُوم و بَعْنَه، و شمارۀ مردان قوم اسرائیل:

۸ بنی فَرْعُوش، دو هزار و یک صد و هفتاد و دو.

۹ بنی شَفَطْیا، سیصد و هفتاد و دو.

۱۰ بنی آرَح، ششصد و پنجاه و دو.

۱۱ بنی فَحَت مُوآب از بنی یَشُوع و یُوآب، دو هزار و هشتصد و هجده.

۱۲ بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار.

۱۳ بنی زَتُّو، هشتصد و چهل و پنج.

۱۴ بنی زَکّای، هفتصد و شصت.

۱۵ بنی بِنُّوی، ششصد و چهل و هشت.

۱۶ بنی بابای، ششصد و بیست و هشت.

۱۷ بنی عَزْجَد، دو هزار و سیصد و بیست و دو.

۱۸ بنی اَدُونیقام، ششصد و شصت و هفت.

۱۹ بنی بِغْوای، دو هزار و شصت و هفت.

۲۰ بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج.

۲۱ بنی آطیر از خاندان حِزْقیّا، نود و هشت.

۲۲ بنی حاشُوم، سیصد و بیست و هشت.

۲۳ بنی بیصای، سیصد و بیست و چهار.

۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده.
۲۵ بنی جَبَعُون، نود و پنج.
۲۶ مردمان بیت لحم و نَطُوْفَه، صد و هشتاد و هشت.
۲۷ مردمان عناتُوت، صد و بیست و هشت.
۲۸ مردمان بیت عَزْمُوت، چهل و دو.
۲۹ مردمان قریه یَعاریم و کَفَیره و بَئِیْرُوت، هفتصد و چهل و سه.
۳۰ مردمان رامَه و جَبَع، ششصد و بیست و یک.
۳۱ مردمان مِکْماس، صد و بیست و دو.
۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه.
۳۳ مردمان نَبُوی دیگر، پنجاه و دو.
۳۴ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار.
۳۵ بنی حاریم، سیصد و بیست.
۳۶ بنی اَریحا، سیصد و چهل و پنج.
۳۷ بنی لُود و حادید و اُونُو، هفتصد و بیست و یک.
۳۸ بنی سَنائَهْ، سه هزار و نه صد و سی.
۳۹ و اما کاهنان: بنی یَدَعْیا از خاندان یَشُوع، نه صد و هفتاد و سه.
۴۰ بنی اِمیّر، هزار و پنجاه و دو.
۴۱ بنی فَشْحُور، هزار و دویست و چهل و هفت.
۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده.
۴۳ و اما لاویان: بنی یَشُوع از خاندان قَدْمیئیل و از بنی هُودُوْیا، هفتاد و چهار.
۴۴ و مغنیّان: بنی آساف، صد و چهل و هشت.
۴۵ و دربانان: بنی شَلُّوم و بنی آطیر و بنی طَلْمُون و بنی عَقُّوب بنی حَطِیطَه و بنی سُوبای، صد و سی و هشت.
۴۶ و اما نَتِینْیم: بنی صِیْحَه، بنی حَسُوفا، بنی طَبایُوت.
۴۷ بنی فیرُوس، بنی سیعا، بنی فادُون.
۴۸ بنی لَبلنَه، بنی حَجابَه، بنی سَلْمای.
۴۹ بنی حانان، بنی جِدّیل، بنی جاحَر.
۵۰ بنی رَآیا، بنی عُزّا، بنی فاسیح.
۵۲ بنی بیسای، بنی مَعُونیم، بنی نَفِیشَسِیم.
۵۳ بنی بَقْبُوق، بنی حَقُوفا، بنی حَرْحُور.
۵۴ بنی بَصلَیت، بنی مَحیده، بنی حَرْشا.
۵۵ بنی بَرْقُوس، بنی سیسَرا، بنی تامَح.
۵۶ بنی نَصیح، بنی حَطیفا.
۵۷ و پسران خادمان سُلیمان: بنی سُوطای، بنی سُوفَرَت، بنی فَریدا.
۵۸ بنی یَعْلا، بنی دَرْقون، بنی جَدّیل.
۵۹ بنی شَفَطْیا، بنی حَطّیل، بنی فُوْخَرَه حَظُّبائیم، بنی آمون.
۶۰ جمیع نَتِینْیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو.
۶۱ و اینانند آنانی که از تلّ مِلْح و تلّ حَرْشا کَرُوب و اَدُّون و اِمیّر برآمده بودند، اما خاندان پدران و عشیرهٔ خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه.
۶۲ بنی دَلایا، بنی طُبیّا، بنی نَقُوْدَه، ششصد و چهل و دو.
۶۳ و از کاهنان: بنی حَبایا، بنی هَقّوص، بنی بَرْزِلاّی که یکی از دختران بَرْزِلاّیی جِلْعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمّی شدند.
۶۴ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه ها ثبت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهانت اخراج شدند.

۶۵ پس تِرْشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تُمّیم برقرار نشود، از قدسِ اقداس نخورند.
۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند.
۶۷ سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیّان و مغنیّات ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند.
۶۸ و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج.
۶۹ و شتران، چهارصد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود.
۷۰ و بعضی از رؤسای آبا هدایا به جهت کار دادند. اما تِرْشاتا هزار درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهانت به خزانه داد.
۷۱ و بعضی از رؤسای آبا، بیست هزار درم طلا و دو هزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کار دادند.
۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار مَنای نقره و شصت و هفت دست لباس کهانت.
۷۳ پس کاهنان و لاویان و دربانان و مغنیّان و بعضی از قوم و نَتِینِیْم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

۸

۱ و تمامی، قوم مثل یک مرد درسِعَۀ پیش دروازۀ آب جمع شدند و به عَزْرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد.
۲ و عَزْرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همۀ آنانی که می توانستند بشنوند و بفهمند، آورد.
۳ و آن را در سِعَۀ پیش دروازۀ آب از روشنایی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هرکه می توانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فراگرفتند.
۴ و عَزْرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکارساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش مَتَّتْیا و شَمَع و عَنایا و اُوریّا و حِلْقیّا و مَعَسْیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و مِیشائیل و مَلْکِیّا و حاشُوم و حَشْبَدّانَه و زَکَریّا و مَشُلاّم.
۵ و عَزْرا کتاب را در نظرتمامی قوم گشود زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند.
۶ و عَزْرا، یَهُوَه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: آمین، آمین! و رکوع نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند.
۷ و یَشُوع و بانی و شَرَبْیا و یامین و عَقُّوب و شَبْتای و هُودیّا و مَعَسْیا و قَلیطا و عَزَرْیا و یَوزاباد و حَنان و فلایا و لاویان، تورات را برای قوم بیان می کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.
۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیرکردند تا آنچه را که می خواندند بفهمند.
۹ و نَحَمْیا که تِرْشاتا باشد وعَزْرای کاهن و کاتب و لاویانی که قوم را می فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: امروز برای یَهُوَه خدای شما روز مقدّس است. پس نوحه گری منمایید و گریه مکنید. زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند.
۱۰ پس به ایشان گفت: بروید و خوراکهای لطیف بخورید و شربتها بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیّا نیست حصّه ها بفرستید، زیرا که امروز، برای خداوند ما روز مقدّس است؛ پس محزون نباشید زیرا که سُرور خداوند، قوّت شما است.
۱۱ و لاویان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدّس است. پس محزون نباشید.
۱۲ پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و حصّه ها فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند.
۱۳ و در روز دوّم رؤسای آبای تمامی قوم و کاهنان و لاویان نزد عزرای کاتب جمع شدند تا کلام تورات را اصغا نمایند.
۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطۀ موسی امر فرموده بود که بنی اسرائیل در عید ماه هفتم، در سایبانها ساکن بشوند.
۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های نخل و شاخه های درختان کَشَن بیاورند و سابیانها، به نهجی که مکتوب است بسازند.
۱۶ پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانۀ خود و در حیاط خود و در صحنهای خانۀ خدا و درسِعَۀ دروازۀ آب و درسِعَۀ دروازۀ افرایم، سایبانها برای خود ساختند.
۱۷ و تمامیِ جماعتی که از اسیری برگشته بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنی اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود.
۱۸ و هر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را می خواند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدّس برحسب قانون برپا شد.

۹

۱ و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی اسرائیل روزه دار و پلاس دربر و خاک بر سر جمع شدند.

۲ و ذریّت اسرائیل خویشتن را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند.

۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب توراتِ یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یَهُوَه خدای خود را عبادت نمودند.

۴ و یَشُوع و بانی و قَدْمیئیل و شَبَنْیا و بُنیّ و شَرَبْیا و بانی و کنانی بر زینهٔ لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند.

۵ آنگاه لاویان، یعنی یَشُوع و قَدْمیئیل و بانی و حَشَبْنیا و شَرَبْیا و هُودیّا و شَبَنْیا و فَتَحْیا گفتند: «برخیزید و یَهُوَه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تر است متبارک باد.

۶ تو به تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هرچه بر آن است و دریاها را و هرچه در آنها است، ساخته ای و تو همهٔ اینها را حیات می بخشی و جنود آسمان تو را سجده می کنند.

۷ تو ای یهوه، آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اورکلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی.

۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهد بستی که زمین کنعانیان و حِتّیان و اَمُوریان و فَرِزِّیان و یَبُوسیان و جِرْجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذّریت او بدهی و وعدهٔ خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی.

۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدی.

۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم و زمینش ظاهر ساختی، چونکه می دانستی که بر ایشان ستم می نمودند. پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است.

۱۱ و دریا را به حضور ایشان مُنْشَق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی.

۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی.

۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلّم نموده و احکام راست و شرایع حقّ و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی.

۱۴ و سَبَّت مقدّس خود را به ایشان شناساندی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطهٔ بندهٔ خویش موسی به ایشان امر فرمودی.

۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره ای برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را برافرشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرّف آوردند.

۱۶ لیکن ایشان و پدران ما متکبّرانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت ننمودند.

۱۷ و از شنیدن ابا نمودند و اعمال عجیبه ای را که در میان ایشان نمودی بیاد نیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیز، سرداری تعیین نمودند تا به زمین بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفّار و کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی.

۱۸ بلکه چون گوسالهٔ ریخته شده ای برای خود ساختند و گفتند: ای اسرائیل! این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد، و اهانت عظیمی نمودند،

۱۹ آنگاه تو نیز برحسب رحمت عظیم خود ایشان را در بیابان ترک ننمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را که در راه رهبری می نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند برای ایشان روشن می ساخت.

۲۰ و روح نیکوی را به جهت تعلیم ایشان دادی و مَنّ خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی.

۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان ورم نکرد.

۲۲ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حَبْشون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصّرف آوردند.

۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرّف آوردند، درآوردی.

۲۴ پس پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصّرف آوردند و کنعانیان را که سکنهٔ زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق ارادهٔ خود با آنها رفتار نمایند.

۲۵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه های پر از نفایس و چشمه های کَنْده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصّرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمت های عظیم تو متلّذذ گردیدند.

۲۶ و بر تو فتنه انگیخته و تمّرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می آوردند تا بسوی تو بازگشت نمایند، کُشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند.

۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آوردند و در حین تنگی خویش، نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمت های عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رهانیدند.

۲۸ اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان واگذاشتی که بر ایشان تسلّط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمت های عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی.
۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی. اما ایشان متکبّرانه رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد زنده می ماند، خطا ورزیدند و دوشهای خود را مُعاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.
۳۰ معهذا سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطهٔ انبیای خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به دست قوم های کشورها تسلیم نمودی.
۳۱ اما برحسب رحمت های عظیمت، ایشان را بالکّل فانی نساختی و ترک ننمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی.
۳۲ و الآن ای خدای ما، ای عظیم و جبّار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشُّور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید.
۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نموده ای، اما ما شرارت ورزیده ایم.
۳۴ و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادات تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند.
۳۵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی، تو را عبادت ننمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.
۳۶ اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم.
۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گناهان ما، بر ما مسلّط ساخته ای می آورَد و ایشان بر جسدهای ما و چهار پایان ما برحسب ارادهٔ خود حکمرانی می کنند؛ و ما در شدّت تنگی گرفتار هستیم.
۳۸ و به سبب همهٔ این امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتیم و سروران و لاویان و کاهنان ما آن را مهر کردند.

۱۰

۱ و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نَحَمیای تِرْشاتا ابن حَکَلْیا و صِدْقیا.
۲ و سَرایا و عَزَرْیا و اِرْمیا.
۳ و فَشحُور و اَمَرْیا و مَلْکیّا.
۴ و حَطُّوش و شَبَنْیا و مَلُّوک.
۵ و حاریم و مَریمُوت و عُوْبَدْیا.
۶ و دانیال و جِنْتُون و باروک.
۷ ومَشَلاّم و اَبیّا و مِیامین.
۸ و مَعَزْیا و بِلجای و شَمَعْیا، اینها کاهنان بودند.
۹ و اما لاویان: یَشُوع بن اَزَنْیا و بِنُّوی از پسران حیناداد و قَدُمیئیل.
۱۰ و برادران ایشان شَبَنْیا وهُودیّا و قَلیطا و فَلایا و حانان.
۱۱ و میخا و رَحُوْب و حشَبْیا.
۱۲ و زَکُّور و شَرَبْنْیا.
۱۳ و هُودیّا و بانی و بَنینُو.
۱۴ و سروران قوم فَرْعُوش و فحت مُوآب وعیْلام و زَتُّو و بانی.
۱۵ و بُنّی و عَزْجد و بابای.
۱۶ و اَدُونیّا و بِغْوای و عودین.
۱۷ و عاطیر و حِزْقیّا و عَزُّور.
۱۸ و هُودیّا و حاشوم و بیصای.
۱۹ و حاریف و عناتُوت و نیبای.
۲۰ و مَجْفیعاش و مَشُلاّم و حَزیر.
۲۱ و مشیْزبئیل و صادوق و یدُّوع.
۲۲ و فَلَطْیا و حانان و عنایا.
۲۳ و هُوشَع و حَنَنْیا و حشُّوب.

۲۴ و هَلُّوحیش و فِلْحا و شُوْبیق.
۲۵ و رَحُوم و حَشَمبنا و مَعَسیا.
۲۶ و اَخِیّا و حانان و عانان.
۲۷ و مَلُّوک و حاریم و بَعْنه.
۲۸ و سایر قوم و کاهنان و لاویان و دربانان و مغّنیان و نَتِنینم و همهٔ کسانی که خویشتن را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همهٔ صاحبان معرفت و فطانت،
۲۹ به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطهٔ موسی بندهٔ خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی اوامر یهوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آوردند،
۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.
۳۱ و اگر اهل زمین در روز سَبَّت، متاع یا هرگونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روز سَبَّت و روزهای مقدّس نخریم و حاصل سال هفتمین و مطالبهٔ هر قرض را ترک نماییم.
۳۲ و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشتن لازم دانیم به جهت خدمت خانهٔ خدای ما،
۳۳ برای نان تَقْدِمِه و هدیهٔ آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سَبَّت ها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گناه تا کفّاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانهٔ خدای ما،
۳۴ و ما کاهنان و لاویان و قوم، قرعه برای هدیهٔ هیزم انداختیم، تا آن را به خانهٔ خدای خود برحسب خاندانهای آبای خویش، هر سال به وقتهای معّین بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ما موافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود؛
۳۵ و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همهٔ میوهٔ هر گونه درخت را سال به سال خانهٔ خداوند بیاوریم؛
۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته است و نخست زاده های گاوان و گوسفندان خود را به خانهٔ خدای خویش، برای کاهنانی که در خانهٔ خدای ما خدمت می کنند بیاوریم.
۳۷ و نیز خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوهٔ هر گونه درخت و عصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره های خانهٔ خدای خود و عُشر زمین خویش را به جهت لاویان بیاوریم ، زیرا که لاویان عشر را درجمیع شهرهای زراعتی ما می گیرند.
۳۸ و هنگامی که لاویان عشر می گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لاویان عشر عشرها را به خانهٔ خدای ما به حجره ها بیت المال بیاورند.
۳۹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لاوی هدایای افراشتی غلّه و عصیر انگور و روغن زیتون را به حجره ها می بایست بیاوردند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می کنند و دربانان و مغّنیان حاضر می باشند. پس خانهٔ خدای خود را ترک نخواهیم کرد.

۱۱

۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قومها قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدّس، برای سکونت بیاورند و نُه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند.
۲ و قوم، همهٔ کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند.
۳ و ایناانند سروران بُلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نَبینیْم و پسران بندگان سلیمان، هرکس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند.
۴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سُکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عَنایا ابن عُزّیا ابن زَکریّا ابن اَمَرْیا ابن شَفَطْیا ابن مَهْلَلْئیل از بنی فارَص.
۵ و مَعَسیا ابن باروک بن کُلْحُوزه ابن حَزیا ابن عَدایا ابن یُویاریب بن زَکَریّا ابن شیلونی.
۶ جمیع بنی فارَص که در اورشلیم ساکن شدند، چهارصد و شصت و هشت مرد شجاع بودند.
۷ و ایناانند پسران بنیامین: سَلُّوابن مَشُلاّم بن یوعید بن فَدایا ابنقولایا ابن مَعَسیا ابن ایتئیل بن اِشَعْیا.
۸ و بعد از او جَبّای و سَلاّی، نه صد و بیست و هشت نفر.
۹ و یُوئیل بن زِکْری، رئیس ایشان بود و یهودا ابن هَسْنُو آه، رئیس دوم شهر بود.
۱۰ و از کاهنان، یَدَعْیا ابن یُویاریب و یاکین و
۱۱ و سَرایا ابن حِلْقیّا ابن مَشُلاّ، بن صادوف بن مرایوت بن اَحیطوب رئیس خانهٔ خدا.

۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول می بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عَدایا ابن یَرُوْحام بن فَلَلْیا ابن اَمْصی ابن زَکریّا ابن فَشْحُور بن مَلْکیّا.

۱۳ و برادران او که رؤسای آبا بودند، دویست و چهل و دو نفر. و عَمْشیسای بن عَزَرْئیل بن اَخْزای بن مَشِلّیمُوت بن اِمیّر.

۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زَبْدیئیل بن هَجْدُولیم رئیس ایشان بود.

۱۵ و از لاویان شَمَعْیا ابن حَشُّوب بن عَزْریقام بن حَشَبْیا ابن بُوْنی.

۱۶ و شَبْتای و یُوزاباد بر کارهای خارج خانۀ خدا از رؤسای لاویان بودند.

۱۷ و مَتَّنْیا ابن میکا ابن زَبْدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بودید و بَقْبُقْیا که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عَبْدا ابن شَمُّوع بن جِلال بن یَدُوتون.

۱۸ جمیع لاویان در شهر مقدّس دویست و هشتاد و چهار نفر بودند.

۱۹ و دربانان عَقُّوب و طَلْمُوْن و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می کردند، صد و هفتاد و دو نفر.

۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان هر کدام در مِلک خویش در جمیع شهرهای یهودا ساکن شدند.

۲۱ و نَتِینْیم در عُوفَل سُکنی گرفتند و صیحا و جِشْفا رؤسای نَتِینْیم

۲۲ و رئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانۀ خدا عُزّی ابن بانی ابن حَشَبْیا ابن مَتَّنْیا ابن میکا از پسران آساف که مغنّیان بودند، می بود.

۲۳ زیرا که دربارۀ ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضه ای به جهت مغنّیان برای امر هر روز در روزش.

۲۴ و فَتَحْیا ابن مَشیزَبْئیل از بنی زارَح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود.

۲۵ و بعضی از بنی یهودا در قصبه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریۀ اربع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یَقَبْصیئیل و دهات آن.

۲۶ و در یَشُوع و مُولادَه و بیت فالَط.

۲۷ و در حَصَر شوعال و بئرشَبَع و دهات آن.

۲۸ و در صِقْلَغ و مَکُونَه و دهات آن.

۲۹ و در عین رِمُّون و صُرْعَه و یَرْمُوت.

۳۰ و زانُوح و عَدُلاّم و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عَزیقَه و دهات آن. پس از بئرشبع تا وادی هِنُّوم ساکن شدند.

۳۱ و بنی بنیامین از جِبَع تا مِکْماش ساکن شدند. درعَیّا و بیت یل و دهات آن.

۳۲ و عناتُوت و نُوب و عَنَنْیَه،

۳۳ و حاصور ورامَه و جِتّایم،

۳۴ و حادید و صَبُوعیم و نَبَلاّط،

۳۵ و لُود و اوُنُو و وادی حَراشیم.

۳۶ و بعضی فرقه های لاویان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

۱۲

۱ و اینانند کاهنان و لاویانی که با زَرُبّابِل بن شَئَلْتیئیل و یَشُوع برآمدند. سَرایا و اِرْمیا و عَزْرا.

۲ اینانند کاهنان و لاویانی که بازَرُبابِل بن شَئَلْتیئیل و یَشُوع برآمدند. سَرایا و اِرْنیا و اَمرَیا و مَلوُک و حطُّوش.

۳ و شَکَنْیا و رَحُوم و مَریمُوت.

۴ و عِدُّو و جنْتُّی و اَبیّا.

۵ و میّامین و مَعَدْیا و بِلْجه.

۶ و شَمعیْا و یُویاریب و یَدَعَیا و

۷ و سَلُّور و عامُوق و حِلْقیّا و یَدَعیا. اینان رؤسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یَشُوع بودند.

۸ و لاویان: یَشُوع و بنُّوی و قَدْمیئیل و شَرَبْیا و یهودا مَتَنْیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند.

۹ و برادران ایشان بَقْبُقْیه و عنی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند.

۱۰ و یَشُوع یُویاقیم را تولید نمود و یُویاقیم اَلیاشیب را آورد و اَلیاشیب یُویاداع را آورد.

۱۱ و یویاداع یوناتان را آورد و یوناتان یَدُّوع را آورد.

۱۲ و در ایام یَویاقیم رؤسای خاندانهای آبای کاهنان اینان بودند از سرایا مرایا و از اِرْمیا حَنَنْیا.

۱۳ و از عَزْرا، مَشُلاّم و از اَمْریا و یَهُوحانان.

۱۴ و از مَلیکُو، یوناتان و از شَبْنیا، یوسف.

۱۵ و از حاریم، عَدنا و از مَرایوت، حِلْقای.

۱۶ و از عَدُّو، زکرّیا و از جِبْتُّون، مَشلاّم.

۱۷ و از اَبیّا، زِکْری و از مِنْیامین و مُوعدْیا، فِلْطای.

۱۸ و از بِلْجه، شَمُّوع و از شَمَعْیا، یَهُوناتان.

۱۹ و از یُویاریب، مَتْنای و از یَدَعْنا، عُزّی.

۲۰ و از سَلاّی، قَلاّی و از عاموق، عابر.

۲۱ و از حِلْقیا، حَشَبْیا و از یدَعْیا، نَتَنئیل.

۲۲ و رؤسای آبای لاویان، در ایام اَلیاشیب و یَهُویاداع و یُوحانان و یَدُّوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی.

۲۳ و رؤسای آبای بنی لاوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن اَلْیاشیب ثبت گردیند.

۲۴ و رؤسای لاویان حَشَبْیا و شَرَبْیا و یَشُّوع بن قَدْمیئیل و برادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داود مرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند

۲۵ و مَتَّنْیا و بَقْبُقْیا و عُوْبَدْیا و مَشُلاّم و طلْمون و عَقُّوب دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه ها پاسبانی می نمودند.

۲۶ اینان در ایام یُوْیاقیم بن یَشُّوع بن یوصاداق و در ایام نَحَمْیای والی و عَزْرای کاهن کاتب بودند.

۲۷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لاویان را از همهٔ مکانهای ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود با دفّ و بربط و عود آن را تبریک نمایند.

۲۸ پس پسران مغنیّان، از دایرهٔ گرداگرد اورشلیم و از دهات نَطوفاتیان جمع شدند.

۲۹ و از بیت جِلْجال و از مزرعه های جِبْع و عَزْموت، زیرا که مغنیّان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند.

۳۰ و کاهنان و لاویان خویشتن را تطهیر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تطهیر کردند.

۳۱ و من رؤسای یهودا را بر سرحصار آوردم و دو فرقهٔ بزرگ از تسبیح خوانان معیّن کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سرحصار تا دروازهٔ خاکروبه به هیئت اجتماعی رفتند.

۳۲ و در عقب ایشان، هُوشَعْیا و نصف رؤسای یُهودا.

۳۳ و عَزَرْیا و عَزْرا و مَشُلاّم.

۳۴ و یَهُودا و بنیامین شَمَعْیا و اِرْمیا.

۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کَرِنّاها یعنی زَکَریّا ابن یُوناتان بن شَمْعیا ابن مَتَّنیا ابن میکایا ابن زَکّور بن آصاف.

۳۶ و برادران او شَمَعْیا و عَزَرْئیل و مِلَلای و جِلَلای و ماعای و نَتَنْئیل و یهودا و حَنانی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عَزْرای کاتب پیش ایشان بود.

۳۷ پس ایشان نزد دروازهٔ چشمه که برابر ایشان بود، بر زینهٔ شهر داود بر فراز حصار بالای خانهٔ داود، تا دروازهٔ آب به طرف مشرق رفتند.

۳۸ و فرقهٔ دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجتماعی رفتند و من نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تنور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم.

۳۹ و ایشان از بالای دروازهٔ افرایم و بالای دروازهٔ کُهْنه و بالای دروازهٔ ماهی و بُرج حَنَنْئیل و بُرج مِئَه تا دروازهٔ گوسفندان رفته، نزد دروازهٔ سِجن توقف نمودند.

۴۰ پس هر دو فرقهٔ تسبیح خوانان و در خانهٔ خدا ایستادیم و من و نصف سروران ایستادیم.

۴۱ و اِلْیاقیم و مَعَسیا و مِنْیامین و میکایا و اَلْیوعینای و زَکَریّا و حَنَنْیای کَهَنه و با کَرنّاها،

۴۲ و مَعَسیا و شَمَعْیا و اِلعازار و عَزّی و یوحانان و مَلْکیا و عیلام و عازر، و مغنیّان و یِزْرَحیای وکیل به آواز بلند سراییدند.

۴۳ و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد.

۴۴ و در آن روز، کسانی چند بر حجره ها به جهت خزانه ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین شدند تا حصّهٔ ای کاهنان و لاویان را از مزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا دربارهٔ کاهنان و لاویانی که به خدمت می ایستادند، شادی می نمودند.

۴۵ و ایشان با مغنیّان و دربانان موافق حکم داود و پسرش سلیمان، ودیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند.

۴۶ زیرا که در ایام داود و آساف از قدیم، رؤسای مغنیّان بودند و سرودهای حمد و تسبیح برای خدا می خواندند.

۴۷ و تمامی اسرائیل در ایام زَرُبّابل و درایام نَحَمْیا، حصّهٔ های مغنیّآن ودربانان را روز به روز می دادند وایشان وقف به لاویان می دادند و لاویان وقف به بنی هارون می دادند .

۱۳

۱ در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته ای یافت شد که عَمُّونیان و مُوْآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند.

۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بَلْعام را به ضدّ ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید، اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود.

۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند.

۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانهٔ خدای ما تعیین شده بود، با طُوبیّا قرابتی داشت.

۵ و برای او حجرهٔ بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضهٔ لاویان و مغنیّان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می گذاشتند.

۶ و در همهٔ آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم اَرْتَحَشَسْتا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم.

۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب دربارهٔ طُوبیّا کرده بود، از اینکه حجره ای برایش در صحن خانهٔ خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم.

۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانهٔ طُوبیّا را از حجره بیرون ریختم.

۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانهٔ خدا و هدایا و بخور را در آن باز آوردم.

۱۰ و فهمیدم که حصّه های لاویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لاویان و مغنیّانی که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرارکرده بودند.

۱۱ پس با سروران مشاجره نموده، گفتم چرا دربارهٔ خانهٔ خدا غفلت می نمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرارنمودم.

۱۲ و جمیع یهودیان، عُشر گندم و عصیر انگور و روغن را در خزانه ها آوردند.

۱۳ و شَلَمْیای کاهن و صادوق کاتب و فدایا را که از لاویان بود، برخزانه گماشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکّور بن مَتَّنْیا را، زیرا که مردم ایشان را امین می پنداشتند و کار ایشان این بود که حصّه های برادران خود را به ایشان بدهند.

۱۴ ای خدایم مرا دربارهٔ این کار بیاد آور و حسناتی را که برای خانهٔ خدای خود و وظایف آن کرده ام محو مساز.

۱۵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چَرخُشتها را روز سَبَّت می فشردند و بافه ها می آوردند و الاغها را بار می کردند و شراب و انگور و انجیر و هرگونه حمل را نیز در روز سَبَّت به اورشلیم می آوردند. پس ایشان را به سبب فروختن مأکولات در آن روز تهدید نمودم.

۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می آوردند و در روز سَبَّت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می فروختند.

۱۷ پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سَبَّت را بی حرمت می نمایید؟

۱۸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ و شما سَبَّت را بی حرمت نموده، غضب را بر اسرائیل زیاد می کنید.

۱۹ و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سَبَّت سایه می افکند، امر فرمودم که دروازه ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سَبَّت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه ها قرار دادم که هیچ بار در روز سَبَّت آورده نشود.

۲۰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را بسر بردند.

۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: شما چرا نزد دیوار شب را بسر می برید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست بر شما می اندازم. پس از آنوقت دیگر در روز سَبَّت نیامدند.

۲۲ و لاویان را امر فرمودم که خویشتن را تطهیر نمایند و آمده، دروازه ها را نگاهبانی کنند تا روز سَبَّت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و برحسب کثرت رحمت خود، بر من ترحّم فرما.

۲۳ در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اَشْدُوْدیان و عَمُّونیان و مُوْآبیان گرفته بودند.

۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اَشْدُوْد می بود و به زبان یهود نمی توانستند به خوبی تکلّم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم.

۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قَسَم داده، گفتم: دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید.

۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید با آنکه در امّت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگر چه او محبوب خدای خود می بود و خدا او را به پادشاهیِ تمامیِ اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند.

۲۷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»
۲۸ و یکی از پسران یَهُوْیاداع بن اَلْیاشیبِ رئیس کَهَنَه، داماد سَنْبَلُّط حُورُونی بود. پس او را از نزد خود راندم.
۲۹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهانت و عهد کهانت و لاویان را بی عصمت کرده اند.
۳۰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هرکس بر خدمت خود حاضر شود.
۳۱ و هدایای هیزم، در زمان معیّن و نوبرها را نیز. ای خدای من، مرا به نیکویی بیاد آور.

کتاب اِستَر

۱

۱ در ایّام اَخْشُورُش این امورواقع شد. این همان اَخْشُورُش است که از هند تا حَبَش، برصد و بیست وهفت ولایت سلطنت می کرد.
۲ در آن ایّام حینی که اَخْشُورُش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسّلطنهٔ شُوشَن نشسته بود.
۳ در سال سوّم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از اُمرا و سروران ولایتها، به حضور او بودند.
۴ پس مدّت مدیدِ صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد.
۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همهٔ کسانی که در دارالسّلطنه شُوشَن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود.
۶ پرده ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مَرمَرِ سفید آویخته تختهای طلا ونقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مَرمَرِ سفید و دُرّ و مَرمَرِ سیاه بود.
۷ و آشامیدن، ازظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهای ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود.
۸ و آشامیدند برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلّف نمی نمود، زیرا پادشاه دربارهٔ همهٔ بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هرکس موافق میل خود رفتار نماید.
۹ و وَشْتیِ مَلِکه نیز ضیافتی برای زنان خانهٔ خسروی اَخْشُورُش پادشاه برپا نمود.
۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه سرا یعنی مَهُومان و بِزْتا و حَرْبُونا و بِغْتا و اَبَغْتا و زاتَر و کَرْکَس را که در حضور اَخْشُورُش پادشاه خدمت می کردند، امر فرمود
۱۱ که وَشْتیِ مَلِکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلایق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود.
۱۲ امّا وَشْتیِ مَلِکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.
۱۳ آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلّم نموده، زیرا که عادت پادشاه با همهٔ کسانی که که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود.
۱۴ و مقرّبان او کَرْشَنا و شیتار و اَدْماتا و تَرْشیش و مَرَس و مَرْسَنا و مَمُوکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجهٔ اوّل می نشستند
۱۵ گفت:« موافق شریعت، به وَشْتیِ مَلِکه چه باید کرد، چونکه به فرمانی که اَخْشُورَش پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده است، عمل ننموده؟»
۱۶ آنگاه مَموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وَشْتیِ مَلِکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همهٔ رؤسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اَخْشُورُش پادشاه می باشند،
۱۷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اَخْشُورُش پادشاه امر فرموده است که وَشْتیِ ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است.
۱۸ و در آنوقت، خانمهای فارس ومادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد.
۱۹ پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان ملوکانه ای از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که وَشْتی به حضور اَخْشُورُش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبهٔ ملوکانهٔ او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد.
۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همهٔ زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.
۲۱ و این سخن در نظر پادشاه و رؤسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود.
۲۲ و مکتوبات به همهٔ ولایتهای پادشاه به هر ولایت، موافق خطّ آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانهٔ خود مسلّط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

۲

۱ بعد از این وقایع، چون غضب اَخْشُورُش پادشاه فرو نشست، وَشْتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که دربارهٔ او صادر شده بود، به یاد آورد.
۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می کردند، گفتند که دختران باکرهٔ نیکو منظر برای پادشاه بطلبند.

۳ و پادشاه در همهٔ ولایتهای مملکت خود وکلا بگمارد که همهٔ دختران باکرهٔ نیکو منظر را به دارالسّلطنه شُوشَن در خانهٔ زنان زیر دست هیجای که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان می باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود.

۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وَشْتیِ ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

۵ شخصی یهودی در دارالسّلطنه شُوشَن بود که به مُرْدِخای بن یائیر ابن شِمْعی ابن قَیس بنیامینی مسمّی بود.

۶ و او از اورشلیم جلای وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یَکُنیا پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نَبُوکَدْ نَصَّر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود.

۷ و او هَدَسَّه، یعنی اِسْتَر، دختر عموی خود را تربیت می نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مُرْدِخای وی را به جای دختر خود گرفت.

۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسّلطنه شُوشَن زیر دست هیجای جمع شدند. اِسْتَر را نیز به خانهٔ پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند.

۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانهٔ پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانهٔ زنان نقل کرد.

۱۰ و اِسْتَر، قومی و خویشاوندیِ خود را فاش نکرد، زیرا که مُرْدِخای او را امر فرموده بود که نکند.

۱۱ و مرد خای روز به روز پیش صحن خانهٔ زنان گردش می کرد تا از احوال اِسْتَر و از آنچه به وی واقع شود، اطّلاع یابد.

۱۲ و چون نوبهٔ هر دختر می رسید که نزد اَخْشُورُش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که بر زنان مرسوم بود که در مدّت دوازده ماه کرده شود، چونکه ایّام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می شد، یعنی شش ماه به روغن مرّ و شش ماه به عطریّات و اسباب تطهیر زنان،

۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می شد که هر چه می خواست به وی می دادند تا آن را از خانهٔ زنان پادشاه با خود ببرد.

۱۴ در وقت شام داخل می شد و صبحگاهان به خانه دوّم زنان، زیر دست شَعَشْغاز که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ مُتعه بود، برمی گشت و بار دیگر نزد پادشاه داخل نمی شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند.

۱۵ و چون نوبهٔ اِسْتَر، دختر ابیحایل، عموی مُرْدِخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیجای، خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و اِسْتَر در نظر هر که او را می دید، التفات می یافت.

۱۶ پس اِسْتَر را نزد اَخْشُورُش پادشاه، به قصر ملوکانه اش در ماه دهم که ماه طیبت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند.

۱۷ و پادشاه، اِسْتَر را از همهٔ زنان زیاده دوست داشت و از همهٔ دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وَشْتیِ ملکه ساخت.

۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت اِسْتَر را برای همهٔ رؤسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانهٔ خود، عطایا ارزانی داشت.

۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مُرْدخای بر دروازهٔ پادشاه نشسته بود.

۲۰ و اِسْتَر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مُردخای به وی فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که اِسْتَر حکم مُرْدخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می یافت بجا آورد.

۲۱ در آن ایّام، حینی که مُردخای در دروازهٔ پادشاه نشسته بود، دو نفر از خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بِغْتان و تارَش غضبناک شده، خواستند که بر اَخْشُورُش پادشاه دست بیندازند.

۲۲ و چون مُرْدخای از این امر اطلاّع یافت، اِسْتَر ملکه را خبر داد و اِسْتَر، پادشاه را از زبان مُرْدخای مخبر ساخت.

۲۳ پس این امر را تفحّص نموده، صحیح یافتند و هر دو ایشان را بردار کشیدند. و این قصّه در حضور پادشاه، در کتاب دوم تاریخ ایّام مرقوم شد.

۳

۱ بعد از این وقایع، اَخْشُورُش پادشاه، هامان بن هَمَداتای اَجاجی را عظمت داده، به درجهٔ بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسایی که با او بودند بالاتر گذاشت.

۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازهٔ پادشاه می بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می کردند، زیرا که پادشاه درباره اش چنین امر فرموده بود. لکن مُرْدخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد.

۳ و خادمان پادشاه که در دروازهٔ پادشاه بودند، از مُرْدخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می نمایی؟»

۴ امّا هرچند روز به روز این سخن را به وی می گفتند، به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مُرْدخای ثابت می شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بودند که من یهودی هستم.

۵ و چون هامان دید که مُرْدخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید، هامان از غضب مملّو گردید.

۶ و چونکه دست انداختن بر مُردخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مُردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اَخْشُورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند.

۷ در ماه اوّل از سال دوازدهم سلطنت اَخْشُورش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فوُر یعنی قرعه می انداختند.

۸ پس هامان به اَخْشُورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می باشند و شرایع ایشان، مخالف همهٔ قوم ها است و شایع پادشاه را به جا نمی آوردند لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست.

۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند ومن ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانهٔ پادشاه بیاورند.

۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن هَمدتای اجاجی که دشمن یهود بود داد.

۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»

۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اوّل احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرموده، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد، به هر ولایت، موافق خّط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اَخْشُورُش پادشاه مکتوب گردید و به مُهر پادشاه مختوم شد.

۱۳ و مکتوبات به دست چاپاران به همهٔ ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همهٔ یهودیان را از پیر وطفل وزن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هلاک کنند و بکُشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند.

۱۴ و تا این حکم در همهٔ قومها اعلان شد که در همان روز مستّعد باشند.

۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دارالسّلطنهٔ شُوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. امّا شهر شُوشن مشوَش بود.

۴

۱ و چون مُرْدخای از آنچه شده بود اطّلاع یافت، مُرْدخای جامهٔ خود را دریده، پلاس با خاکستر دربر کرد و به میان شهر بیرون رفتهٔ، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد.

۲ و تا روبروی دروازهٔ پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازهٔ پادشاه بشود و

۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید یهودیان را ماتم عظیمی و روزه،گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

۴پس کنیزان و خواجه سرایان اِسْتَر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مُرْدخای را بپوشانند و پلاس او را از وی بگیرند، امّا او قبول نکرد.

۵ آنگاه اِسْتَر، هَتاک را که یکی از خواجه سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مُرْدخای بپرسد که این چه امر است و سببش چیست.

۶ پس هَتاک به سِعَهٔ شهر که پیش دروازهٔ پادشاه بود، نزد مُرْدخای بیرون رفت.

۷ و مُرْدخای او را از هرچه واقع شده و از مبلغ نقره ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانهٔ پادشاه بدهد، خبر داد.

۸ و سواد نوشتهٔ فرمان را که در شُوشَن به جهت هلاک ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به اَسْتَر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیّت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مُردخای را به اِسْتَر باز گفت.

۱۰ و اِسْتَر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مُردخای بگوید.

۱۱ که «جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرّین بسوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده، نشده ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»

۱۲ پس سخنان اِسْتَر را به مُردخای باز گفتند:

۱۳ و مردخای گفت به اِسْتَر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانهٔ پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت.

۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. امّا تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت. و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده ای.

۱۵ پس اِستَر فرمود به مُردخای جواب دهید
۱۶ که برو و تمامی یهود را که در شُوشَن یافت می شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه روز شبانه روز چیزی مخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهم شد، اگر چه خلاف حکم است و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.
۱۷ پس مُرْدخای رفته، موافق هر چه اِسْتَر وی را وصیّت کرده بود، عمل نمود .

۵

۱ و در روز سوّم، اِسْتَر لباس ملوکانه پوشیده به صحن دروازهٔ اندرونی پادشاه، در مقابل خانهٔ پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازهٔ خانه نشسته بود.
۲ و چون پادشاه، اِسْتَر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی اِسْتَر دراز کرد و اِسْتَر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.
۳ و پادشاه او را گفت: «ای اِسْتَر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»
۴ اِسْتَر جواب داد که اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیّا کرده ام بیاید.
۵ آنگاه پادشاه فرمود که هامان را بشتابانید، تا برحسب کلام اِسْتَر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که اِسْتَر برپا نموده بود آمدند.
۶ و پادشاه در مجلس شراب به اِسْتَر گفت:مسؤول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.
۷ اِسْتَر در جواب گفت: مسؤول و درخواست من این است،
۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسؤول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیّا می کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.»
۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازهٔ پادشاه دید که به حضور او برنمی خیزد و حرکت نمی کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدّت غضبناک شد.
۱۰ امّا هامان خودداری نموده، به خانهٔ خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرَش را خواند و
۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانیِ توانگریِ خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده بود و او را بر سایر رؤسا و خدّام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد.
۱۲ و هامان گفت: اِسْتَر ملکه نیز کسی سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت نکرده است.
۱۳ لیکن همهٔ این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مُرْدخای یهود را می بینم که در دروازهٔ پادشاه نشسته است.
۱۴ آنگاه زوجه اش زرش و همهٔ دوستانش او را گفتند: داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مُرْدخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

۶

۱ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکرهٔ تواریخ ایّام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند.
۲ و در آن، نوشته ای یافتند که مُرْدخای دربارهٔ بِغتان و تَرَس خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانهٔ وی که قصد دست درازی بر اَخْشُورُش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود.
۳ و پادشاه پرسید که چه حرمت و عّزت به عوض این خدمت به مُرْدخای عطا شد؟ بندگان پادشاه او را خدمت می کردند جواب دادند که برای او چیزی نشد.
۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط ؟» و هامان به حیاط بیرونی خانهٔ پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مُردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.
۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: اینک هامان در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.
۶ و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن رغبت داشته باشد؟
۷ پس هامان به پادشاه گفت: برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد،
۸ لباس ملوکانه را که به پادشاه می پوشد و اسبی که پادشاه بر آن سوار می شود و تاج ملوکانه ای که بر سر او نهاده می شود، بیاورند.

۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرّب ترین پادشاه بدهند وآن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.
۱۰ آنگاه پادشاه به هامان فرمود: آن لباس و اسب را چنانکه گفتی به تعجیل بگیر و با مُرْدخای یهود که در دروازهٔ پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هر چه گفتی کم نشود.
۱۱ پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مُرْدخای را پوشانیده و او را سوار اسب کرده، در کوچه های شهر گردانید و پیش روی او ندا می کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین مرده خواهد شد.
۱۲ و مُردخای به دروازهٔ پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماتم کنان و سر پوشیده به خانهٔ خود بشتافت.
۱۳ و هامان به زوجهٔ خود زَرَش و همهٔ دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیمانش و زنش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که پیش روی وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البتّهٔ پیش او خواهی افتاد.
۱۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می کردند که خواجه سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که اِسْتَر مهیّا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

۷
پس پادشاه و هامان نزد اِستَر ملکه به ضیافت حاضر شدند.
۲ و پادشاه در روز دوّم نیز در مجلس شراب به اِسْتَر گفت: «ای استر ملکه، مسؤول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، بجا آورده خواهد شد.
۳ اِسْتَر ملکه جواب داد و گفت: ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به مسؤول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود.
۴ زیرا که من و قومم فروخته شده ایم که هلاک و نابود و تلف شویم. و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می شدیم سکوت می نمودیم، با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.
۵ آنگاه اَخْشُورُش پادشاه، اِستَر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟
۶ اِسْتَر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شریر است.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.
۷ و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیّا است، برپا شد تا نزد اِسْتَر ملکه برای جان خود تضّرع نماید.
۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستر اِسْتَر بر آن می بود افتاده بود؛ پس پادشاه گفت: آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی عصمت می کند؟ سخن هنوز بر زبان پادشاه می بود که روی هامان را پوشانیدند.
۹ آنگاه حَرْبُونا، یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه می بودند، گفت: اینک دار پنجاه ذراعی نیز که همامان آن را به جهت مُرْدِخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیّا نموده، در خانهٔ هامان حاضر است. پادشاه فرمود که او را بر آن مصلوب سازید.
۱۰ پس هامان را برداری که برای مردخای مهیّا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

۸
۱ در آن روز اَخْشُورُش پادشاه، خانهٔ هامان، دشمن یهودا را به اِسْتَر ملکه ارزانی داشت. و مُرْدِخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود.
۲ و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مُرْدِخای داد و اِسْتَر مُردخای را بر خانهٔ هامان گماشت.
۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شرّ هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد.
۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی اِسْتَر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد
۵ و گفت: اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همهٔ ولایتهای پادشاه می باشند نوشته است، باطل سازد.
۶ زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع می شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟
۷ آنگاه اَخْشُورُش پادشاه به اِسْتَر ملکه و مُرْدِخای یهودی فرمود: اینک خانهٔ هامان را به اِسْتَر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده اند.
۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هرچه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد، کسی نمی تواند آن را تبدیل نماید.

۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوّم ماه سوّم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مُرْدِخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و رؤسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند، به هر ولایت، موافق خطّ آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خطّ و زبان ایشان.

۱۰ و مکتوبات را به اسم اَخْشُورُش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب سوار فرستاد؛ و ایشان بر اسبان تازی که مختصّ خدمت پادشاه و کرهّ های مادیانهای او بودند، سوار شدند.

۱۱ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همهٔ شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامیِ قوّت قومها و ولایتها را که قصد اذّیت ایشان می داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند،

۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازهم که ماه آذار باشد در همهٔ ولایتهای اَخْشُورُش پادشاه،

۱۳ و تا این حکم در همهٔ ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همهٔ قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعّد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

۱۴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختصّ خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را برحسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسّلطنه شُوشَن نافذ شد.

۱۵ و مُرْدِخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانهٔ لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرّین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شُوشَن شادی و وجد نمودند،

۱۶ و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد.

۱۷ و در همهٔ ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

۹

۱ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند.

۲ و یهودیان در شهرهای خود در همهٔ ولایتهای اَخْشُورُش پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذّیت ایشان داشتند، دست بیندازند؛ و کسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همهٔ قومها مستولی شده بود.

۳ و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مُرْدِخای بر ایشان مستولی شده بود،

۴ چونکه مُرْدِخای در خانهٔ پادشاه معظّم شده بود و آوازهٔ او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آناً فاناً بزرگتر می شد.

۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند.

۶ و یهودیان در دارالسّطنه شُوشَن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.

۷ و فَرْشَنْدا اطا و دَلْفُون و اَسْفاتا،

۸ و فُوراتا و اَدَلْیا و اَریداتا،

۹ و فَرْمَشْتا و اَریسای و اَرِیدای و یَزاتا،

۱۰ یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۱ در آن روز، عدد آنانی را که در دارالسّطنه شُوشَن کشته شدند به حضور پادشاه عرض داشتند.

۱۲ و پادشاه به اِسْتَر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسّطنهٔ شُوشَن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته چه کرده اند؟ حال مسؤول تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟

۱۳ اِسْتَر گفت: اگر پادشاه را پسند آید، به یهودیانی که در شُوشَن می باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند.

۱۴ و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شُوشَن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند.

۱۵ و یهودیانی که در شُوشَن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شُوشَن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مُبْغِضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتد. امّا دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۷ این، در روز سیزدهم ماه آذار واقع شد و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند.

۱۸ و یهودیانی که در شُوشَن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند.

۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می دارند و هدایا برای یکدیگر می فرستند.

۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همهٔ ولایتهای اَخْشُورُش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد،

۲۱ تا برایشان فریضه ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه می دارند.

۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه غم از ایشان به شادی مبّدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مُرْدخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند.

۲۴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود.

۲۵ امّا چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوباً حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند.

۲۶ از این جهت آن روزها را از اسمِ فور، فرویم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه بر ایشان وارد آمده بود،

۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذِمّهٔ خود و ذریّت خویش و همهٔ کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها و زمان معیّن آنها سال به سال نگاه دارند.

۲۸ و آن روزها را در همهٔ طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فُوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریّت ایشان نابود نگردد.

۲۹ و و اِسْتَر ملکه، دختر ابیحایل و مُرْدِخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسلهٔ دوّم را در بارهٔ فوریم برقرار نمایند.

۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخانان سلامتی و امنیّت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اَخْشُورُش بودند،

۳۱ تا این دو روز فُوریم را در زمان معیّن آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مُرْدِخای یهودی و اِسْتَر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمّهٔ خود و ذریّت خویش گرفتند، به یادگاری ایّام روزه و تضرّع ایشان.

۳۲ پس سنن این فوریم، به فرمان اِسْتَر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

۱۰

۱ و اَخْشُورُش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد،

۲ و جمیع اعمال قوّت و توانایىِ او و تفصیل عظمت مُرْدِخای که چگونه پادشاه او را معظّم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایّام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟

۳ زیرا که مُرْدِخای یهودی، بعد از اَخْشُورُش پادشاه، شخص دوّم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادتمندی قوم خویش را می طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح آمیز می گفت.

کتاب ایّوب

۱

۱ در زمین عُوص، مردی بود که ایّوب نام داشت؛ و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود.

۲ و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند.

۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود.

۴ و پسرانش می رفتند و در خانهٔ هر یکی از. ایشان، در روزش مهمانی می کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می نمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند.

۵ و واقع می شد که چون دورهٔ روزهای مهمانی ایشان بسر می رفت، ایّوب فرستاده، ایشان را تقدیس می نمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شمارهٔ همهٔ ایشان می گذرانید، زیرا ایّوب می گفت: شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند. و ایّوب همیشه چنین می کرد.

۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان نیز درمیان ایشان آمد.

۷ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟ شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردّد کردن در زمین و سیر کردن در آن.

۸ خداوند به شیطان گفت: آیا در بندهٔ من ایّوب تفکّر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می کند!

۹ شیطان در جواب خداوند گفت: آیا ایّوب مجّاناً از خدا می ترسد؟

۱۰ آیا تو گِرْد او و گِرْد خانهٔ او و گِرْد همهٔ اموال او، به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟

۱۱ لیکن الآن دست خود را دراز کن و تمامیِ مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.

۱۲ خداوند به شیطان گفت: اینک همهٔ اموالش در دست تو است؛ لیکن دستت را برخود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانهٔ برادر بزرگ خود می خوردند و شراب می نوشیدند.

۱۴ و رسولی نزد ایّوب آمده، گفت: «گاوان شیار می کردند و ماده الاغان نزد آنها می چریدند.

۱۵ و سابیان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.

۱۶ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.

۱۷ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.

۱۸ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانهٔ برادر بزرگ خود می خوردند و شراب نوشیدند

۱۹ که اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشهٔ خانه را زد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.

۲۰ آنگاه ایّوب برخاسته، جامهٔ خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد

۲۱ و گفت: برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت! خداوند داد و خداوند گرفت! و نام خداوند متبارک باد!

۲۲ در این همه، ایّوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

۲

۱ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان نیز درمیان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود.

۲ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردّد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.

۳ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بندهٔ من ایّوب تفکّر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خدا ترس که از بدی اجتناب می نماید و تا الآن کاملّیت خود را قایم نگاه می دارد، هرچند مرا بر آن واداشتی که او را بی سبب اذیت رسانم.

۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست، و هرچه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.

۵ لیکن الآن دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.

۶ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تواست، لیکن جان او را حفظ کن.

۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایّوب را از کف پا تا کلّه اش به دمّلهای سخت مبتلا ساخت.

۸ و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و درمیان خاکستر نشسته بود.

۹ و زنش او را گفت: «آیا تابحال کاملّیت خود را نگاه می داری؟ خدا را ترک کن بمیر!»
۱۰ او وی را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می گویی! آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟» در این همه، ایّوب به لبهای خود گناه نکرد.
۱۱ و چون سه دوست ایّوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی اَلیفازِ تیمانی و بِلْدَد شُوحی و سُوفَرش نَعْماتی روانه شدند و با یکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلّی دهند.
۱۲ و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هریک جامهٔ خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشاندند.
۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است.

۳

۱ و بعد از آن ایّوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد.
۲ و ایّوب متکلّم شده، گفت:
۳ روزی که در آن متولّد شدم، هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت،
۴ آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنایی بر او نتابد.
۵ تاریکی و سایهٔ موت، آن را به تصرّف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترساند.
۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد و درمیان روزهای سال شادی نکند، و به شمارهٔ ماهها داخل نشود.
۷ اینک آن شب نازاد باشد و آواز شادمانی در آن شنیده نشود.
۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که دربرانگیزانیدن لِویاتان ماهر می باشند.
۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نور بکشد و نباشد و مژگان سحر را نبیند،
۱۰ چونکه درهای رحم مادرم را نبست، و مشقّت را از چشمانم مستور نساخت.
۱۱ چرا از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم، چرا جان ندادم؟ چرا زانوها مرا قبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟
۱۳ زیرا تا بحال می خوابیدم و آرام می شدم. در خواب می بودم و استراحت می یافتم،
۱۴ با پادشاهان و مشیران جهان، که خرابه ها برای خویشتن بنا نمودند،
۱۵ یا با سروران که طلا داشتند، و خانه های خود را از نقره پر ساختند،
۱۶ یا مثل سقط پنهان شده نیست می بودم، مثل بچّه هایی که روشنای را ندیدند.
۱۷ در آنجا شریران از شورش باز می ایستند، و در آنجا خستگان می آرامند،
۱۸ در آنجا اسیران در اطمینان با هم ساکنند، و آواز کارگذاران را نمی شنوند.
۱۹ کوچک و بزرگ در آنجا یک اند، و غلام از آقایش آزاد است.
۲۰ چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟
۲۱ که انتظار موت را می کشند و یافت نمی شود، و برای آن حفره می زنند بیشتر از گنجها.
۲۲ که شادی و ابتهاج می نمایند و مسرور می شوند چون قبر را می یابند؟
۲۳ چرا نور داده می شود به کسی که راهش مستوراست، که خدا اطرافش را مستور ساخته است؟
۲۴ زیرا که نالهٔ من، پیش از خوراکم می آید و نعرهٔ من، مثل آب ریخته می شود.
۲۵ زیرا ترسی که از آن می ترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسیدم.
۲۶ مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد.

۴

۱ و الیفاز تیمانی در جواب گفت:
۲ اگر کسی جرأت کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند می آید؟ لیکن کسیت که بتواند از سخن گفتن باز ایستد؟
۳ اینک بسیاری را ادب آموخته ای و دستهای ضعیف را تقویت داده ای.
۴ سخنان تو لغزنده را قایم داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی.
۵ لیکن الآن به تو رسیده است و ملول شده ای؛ تو را لمس کرده است و پریشان گشته ای.
۶ آیا توکّل تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیّت رفتار تو نی؟
۷ الآن فکر کن! کیست که بی گناه هلاک شد؟ و راستان در کجا تلف شدند؟

۸ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار می کنند و شقاوت را می کارند، همان را می دروند.
۹ از نَفْخهٔ خدا هلاک می شوند و از باد غضب او تباه می گردند.
۱۰ غرّش شیر و نعرهٔ سَبُع و دندان شیر بچه ها شکسته می شود.
۱۱ شیر نر از نابودن شکار هلاک می شود و بچّه های شیر ماده پراکنده می گردند.
۱۲ سختی به من در خفا رسید، و گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود.
۱۳ در تفکّرها از رؤیاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود،
۱۴ خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد.
۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم برخاست.
۱۶ در آنجا ایستاد، امّا سیمایش را تشخیص ننمودم. صورتی در پیش نظرم بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم
۱۷ که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟
۱۸ اینک بر خادمان خود اعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می دهد.
۱۹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده می شوند!
۲۰ از صبح تا شام خُرد می شوند، تا به ابد هلاک می شوند و کسی آن را به خاطر نمی آورد.
۲۱ آیا طناب خیمهٔ ایشان از ایشان کنده نمی شود؟ پس بدون حکمت می میرند.

۵

۱ الآن استغاثه کن و آیا کسی هست که تو را جواب دهد؟ و به کدامیک از مقّدسان توجّه خواهی نمود؟
۲ زیرا غصّه، احمق را می کشد و حسد، ابله را می میراند.
۳ من احمق را دیدم که ریشه می گرفت و ناگهان مسکن او را نفرین کردم.
۴ فرزندان او از امنیّت دور هستند و در دروازه پایمال می شوند و رهاننده ای نیست.
۵ که گرسنگان محصول او را می خورند، و آن را نیز از میان خارها می چینند، و دهان تله برای دولت ایشان باز است.
۶ زیرا که بلا از غبار در نمی آید، و مشقّت از زمین نمی روید.
۷ بلکه انسان برای مشقّت مولود می شود، چنانکه شراره ها بالا می پرد.
۸ ولکن من نزد خدا طلب می کردم، و دعوی خود را بر خدا می سپردم،
۹ که اعمال عظیم و بی قیاس می کند و عجایب بی شمار؛
۱۰ که بر روی زمین باران می باراند، و آب بر روی صخره ها جاری می سازد،
۱۱ تا مسکینان را به مقام بلند برساند، و ماتمایان به سلامتی سرافراشته شوند؛
۱۲ که فکرهای حیله گران را باطل می سازد، به طوری که دستهای ایشان هیچ کار مفید نمی تواند کرد؛
۱۳ که حکیمان را در حیلهٔ ایشان گرفتار می سازد، و مشورت مکّاران مشوّش می شود.
۱۴ در روز به تاریکی برمی خورند و به وقت ظهر، مثل شب کورانه راه می روند؛
۱۵ که مسکین را از شمشیر دهان ایشان، و از دست زورآور نجات می دهد.
۱۶ پس امید، برای ذلیل پیدا می شود و شرارت دهان خود را می بندد.
۱۷ هان، خوشابحال شخصی که خدا تنبیهش می کند. پس تأدیب قادر مطلق را خوار مشمار.
۱۸ زیرا که او مجروح می سازد و التیام می دهد، و می کوبد و دست او شفا می دهد.
۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.
۲۰ در قحط تو را از موت فدیه خواهد داد، و در جنگ از دم شمشیر.
۲۱ از تازیانهٔ زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید.
۲۲ بر خرابی و تنگسالی خواهی خندید، و از وحوش زمین بیم نخواهی داشت.
۲۳ زیرا با سنگهای صحرا همداستان خواهی بود، و وحوش صحرا با تو صلح خواهند کرد.
۲۴ و خواهی دانست که خیمهٔ تو ایمن است، و مسکن خود را تجسّس خواهی کرد و چیزی مفقود نخواهی یافت.
۲۵ و خواهی دانست که ذریّتت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین.
۲۶ و در شِیخوخیَّت به قبر خواهی رفت، مثل بافهٔ گندم که در موسمش برداشته می شود.

۲۷ اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.

۶

۱ و ایّوب جواب داده، گفت:

۲ کاش که غصّه من سنجیده شود، و مشقّت مرا در میزان با آن بگذارند.

۳ زیرا که الآن از ریگ دریا سنگینتر است. از این سبب سخنان من بیهوده می باشد.

۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من است، و روح من زهر آنها را می آشامد، و ترسهای خدا بر من صف آرایی می کند.

۵ آیا گورخر با داشتن علف عرعر می کند؟ و یا گاو بر آذوقه خود بانگ می زند؟

۶ آیا چیز بی مزه، بی نمک خورده می شود؟ و یا در سفیده تخم، طعم می باشد؟

۷ جان من از لمس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است.

۸ کاش که مسألت من برآورده شود، و خدا آرزوی مرا به من بدهد!

۹ و خدا راضی شود که مرا خُرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرا منقطع سازد!

۱۰ آنگاه معهذا مرا تسلی می شد و در عذاب اَلیم شاد می شدم، چونکه کلمات حضرت قدّوس را انکار ننمودم.

۱۱ من چه قوّت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبر نمایم؟

۱۲ آیا قوّت من قوّت سنگها است؟ و یا گوشت من برنج است؟

۱۳ آیا بالکلّ بی اعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده است؟

۱۴ حقّ شکسته دل از دوستش ترحّم است، اگر چه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید.

۱۵ امّا برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل رودخانهٔ وادیها که می گذرند؛

۱۶ که از یخ سیاه فام می باشند، و برف در آنها مخفی است.

۱۷ وقتی که آب از آنها می رود، نابود می شوند. و چون گرما شود، از جای خود ناپدید می گردند.

۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف می شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می گردند.

۱۹ کاروانیان تیما به آنها نگران بودند. قافله های سبا امید آنها را داشتند.

۲۰ از امید خود خجل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمنده گشتند.

۲۱ زیرا که الآن شما مثل آنها شده اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.

۲۲ آیا گفتم که چیزی به من ببخشید؟ یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟

۲۳ یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیه دهید؟

۲۴ مرا تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم.

۲۵ سخنان راستی چقدر زورآور است! امّا تنبیه شما چه نتیجه می بخشد؟

۲۶ آیا گمان می برید که سخنان را تنبیه می نمایید و سخنان مأیوس را که مثل باد است؟

۲۷ یقیناً برای یتیم قرعه می اندازید و دوست خود را مال تجارت می شمارید.

۲۸ پس الآن التفات کرده، بر من توجّه نمایید، و روبه روی شما دروغ نخواهم گفت.

۲۹ برگردید و بی انصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت من قایم است.

۳۰ آیا در زبان من بی انصافی می باشد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی دهد؟

۷

۱ آیا برای انسان بر زمین مجاهده ای نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدور نی؟

۲ مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است،

۳ همچنین ماههای بطالت نصیب من شده است، و شبهای مشقّت برای من معیّن گشته.

۴ چون می خوابم می گویم: کی برخیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته می شوم.

۵ جسدم از کرمها و پاره های خاک ملبّس است ، و پوستم تراکیده ومقروح می شود.

۶ روزهایم از ماکوی جولا تیزروتراست، و بدون امید تمام می شود.

۷ به یاد آور که زندگی من باد است و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید.

۸ چشم کسی مرا می بیند دیگر به من نخواهد نگریست، و چشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود.

۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود می شود همچنین کسی که به گور فرو می رود، برنمی آید.
۱۰ به خانهٔ خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او را نخواهد شناخت.
۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن می رانم. و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد.
۱۲ آیا من دریا هستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار می دهی؟
۱۳ چون گفتم که تخت خوابم مرا تسلّی خواهد داد و بسترشکایت مرا رفع خواهد کرد؛
۱۴ آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی، و به رؤیاها مرا هراسان ساختی.
۱۵ به حدّی که جانم خفه شدن را اختیارکرد و مرگ را بیشتر از این استخوانهایم.
۱۶ کاهیده می شوم و نمی خواهم تا به ابد زنده بمانم. مرا ترک کن زیرا روزهای نفسی است.
۱۷ انسان چیست که او را عزّت بخشیدی، و دل خود را با او مشغول سازی؟
۱۸ و هر بامداد از او تفقّد نمایی و هر لحظه او را بیازمایی؟
۱۹ تا به کی چشم خود را از من برنمی گردانی؟ مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم.
۲۰ من گناه کردم، اما با تو ای پاسبان بنی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته ای، به حدّی که برای خود بار سنگین شده ام؟
۲۱ و چرا گناهم را نمی آمرزی، و خطایم را دور نمی سازی؟ زیرا که الآن در خاک خواهم خوابیده و مرا تفحّص خواهی کرد و نخواهم بود.

۸

۱ پس بِلْدَد شُوحی در جواب گفت:
۲ تا به کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟
۳ آیا خدا داوری را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟
۴ چون فرزندان تو به او گناه ورزیدند ایشان را به دست عصیان ایشان تسلیم نمود.
۵ اگر تو به جدّ وجهد خدا را طلب می کردی و نزد قادر مطلق تضرّع می نمودی،
۶ اگر پاک و راست می بودی، البتّهٔ برای تو بیدار می شد، و مسکن عدالت تو را برخوردار می ساخت.
۷ و اگرچه ابتدایت صغیر می بود عاقبت تو بسیار رفیع می گردید.
۸ زیرا که از قرنهای پیشین سؤال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحّص کردند، توجّه نما،
۹ چونکه ما دیروزی هستیم و هیچ نمی دانیم، و روزهای سایه ای بر روی زمین است.
۱۰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و با تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟
۱۱ آیا نی، بی خلاب می روید، یا قَصَب، بی آب نمّو می کند؟
۱۲ هنگامی که هنوز سبز است و بریده نشده، پیش از هر گیاه خشک می شود؛
۱۳ همچنین است راه جمیع، فراموش کنندگان خدا و امید ریاکار ضایع می شود
۱۴ که امید او منقطع می شود؛ و اعتمادش خانهٔ عنکبوت است.
۱۵ بر خانهٔ خود تکیه می کند و نمی ایستد؛ به آن متمّسک می شود ولیکن قایم نمی ماند.
۱۶ پیش روی آفتاب، تر و تازه می شود و شاخه هایش در باغش پهن می گردد.
۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ در هم بافته می شود، و بر سنگلاخ نگاه می کند.
۱۸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، می گوید: تو را نمی بینم.
۱۹ اینک خوشی طریقش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید.
۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد، و شریر را دستگیری نمی نماید.
۲۱ تا دهان تو را از خنده پر کند و لبهایت را از آواز شادمانی.
۲۲ خصمان تو به خجالت ملبّس خواهند شد، و خیمهٔ شریران نابود خواهد گردید.

۹

۱ پس ایوب در جواب گفت:
۲ یقین می دانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟
۳ اگر بخواهد با وی نازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد.
۴ او در ذهن حکیم و در قوّت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟

۵ آنکه کوهها را منتقل می سازد و نمی فهمند، و در غضب خویش آنها را واژگون می گرداند،
۶ که زمین را از مکانش می جنباند، و ستونهایش متزلزل می شود؛
۷ که آفتاب را امر می فرماید و طلوع نمی کند و ستارگان را مختوم می سازد؛
۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می کند و بر موجهای دریا می خرامد؛
۹ که دُبِّ اکبر و جبّار و ثریّا را آفرید، و برجهای جنوب را؛
۱۰ که کارهای عظیم بی قیاس را می کند و کارهای عجیب بی شمار را.
۱۱ اینک از من می گذرد و او را نمی بینم؛ و عبور می کند و او را احساس نمی نمایم.
۱۲ اینک او می رباید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه می کنی؟
۱۳ خدا خشم خود را بازنمی دارد و مددکاران رَحَب زیر او خم می شوند.
۱۴ پس به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و سخنان خود را بگزینم تا با او مباحثه نمایم؟
۱۵ که اگر عادل می بودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می نمودم.
۱۶ اگر او را می خواندم و مرا جواب می داد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است.
۱۷ زیرا که مرا به تندبادی خرد می کند و بی سبب، زخمهای مرا بسیار می سازد.
۱۸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا به تلخیها پر می کند.
۱۹ اگر دربارهٔ قوّت سخن گوییم، اینک او قادر است؛ و اگر دربارهٔ انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟
۲۰ اگر عادل می بودم، دهانم مرا مجرم می ساخت، و اگر کامل می بودم مرا فاسق می شمرد.
۲۱اگر کامل هستم، خویشتن را نمی شناسم، و جان خود را مکروه می دارم.
۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین می گویم که او صالح است و شریر را هلاک می سازد.
۲۳ اگر تازیانه ناگهان بکشد، به امتحان بی امتحان استهزا می کند.
۲۴ جهان به دست شریران داده شده است و روی حاکمانش را می پوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که می کند؟
۲۵ و روزهایم از پیک تیز رفتار تندروتر است، می گریزد و نیکویی را نمی بیند.
۲۶ مثل کشتیهای تیز رفتار می گریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید.
۲۷ اگر فکر کنم که نالهٔ خود را فراموش کنم و تُرش رویی خود را دور کرده، گشاده رو شوم،
۲۸ از تمامی مشقتهای خود می ترسم و می دانم که مرا بی گناه نخواهی شمرد،
۲۹ چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجا زحمت بکشم؟
۳۰ اگر خویشتن را به آب غسل دهم، و دستهای خود را به اُشنان پاک کنم،
۳۱ آنگاه مرا در لجن فرو می بری، و رختهایم مرا مکروه می دارد.
۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم محاکمه بیاییم.
۳۳ درمیان ما حکمی نیست که بر هر دو ما دست بگذارد.
۳۴ کاش که عصای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا نترساند.
۳۵ آنگاه سخن می گفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.

۱۰

۱ «جانم از حیاتم بیزار است. پس نالهٔ خود را روان می سازم و در تلخی جان خود سخن می رانم.
۲و به خدا می گویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می کنی؟
۳ آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت شریران بتابی؟
۴ آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان می بینی؟
۵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای مرد است.
۶ که معصیت مرا تفحّص می کنی و برای گناهانم تجسّس می نمایی؟ اگر چه می دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده ای نیست.
۸ دستهایت مرا جمیعاً و تماماً سرشته است، و مرا آفریده است و آیا مرا هلاک می سازی؟
۹ به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا به غبار برمی گردانی؟
۱۰ آیا مرا مثل شیر نریختی و مرا مثل پنیر، منجمد نساختی؟

۱۱ مرا به پوست و گوشت ملبّس نمودی و مرا با استخوانهای و پیها بافتی.
۱۲ حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف تو روح مرا محافظت نمود.
۱۳ امّآ این چیزها را در دل خود پنهان کردی، و می دانم که اینها در فکر تو بود.
۱۴ اگر گناه کردم، و مرا از معصیتم مبّرا نخواهی ساخت.
۱۵ اگر شریر هستم وای بر من! و اگر عادل هستم سر خود را برنخواهم افراشت، زیرا از اهانت پر هستم و مصیبت خود را می بینم!
۱۶ و اگر سَرم برافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من ظاهر خواهی ساخت.
۱۷ گواهان خود را بر من پی در پی می آوری و غضب خویش را بر من می افزایی و افواج یکدیگر به ضدّ منند.
۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان می دادم و چشمی مرا نمی دید.
۱۹ پس می بودم، چنانکه نبودم و از رحم مادرم به قبر برده می شدم.
۲۰ آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده رو شوم،
۲۱ قبل از آنکه بروم به جایی که از آن برنخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه موت!
۲۲ به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایهٔ موت و بی ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.

۱۱

۱ و صُوفَرِ نُعْماتی در جواب گفت:
۲ آیا پرگو عادل شمرده شود؟
۳ آیا بیهوده گویی تو مردمان را ساکت کند و یا سُخریّه کنی و کسی تو را خجل نسازد؟
۴ و می گویی تعلیم من پاک است، و من در نظر تو بی گناه هستم.
۵ ولیکن کاش که خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید،
۶ و اسرارحکمت را برای تو بیان کند. زیراکه در ماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو را سزا داده است.
۷ آیا عمق های خدا را می توانی دریافت نمود؟ یا به کُنه قادر مطلق توانی رسید؟
۸ مثل بلندیهای آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است؛ چه توانی دانست؟
۹ پیمانش آن از جهان طویل تر و از دریا پهن تر است.
۱۰ اگر سخت بگیرد و حبس نماید و به محاکمه دعوت کند، کیست که او را ممانعت نماید؟
۱۱ زیراکه بطالت مردم را می داند و شرارت را می بیند اگرچه در آن تأمل نکند.
۱۲ و مرد جاهل آنوقت فهیم می شود که بچهٔ خر وحشی، انسان متولد شود.
۱۳ اگر تو دل خود را راست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی،
۱۴ اگر در دست تو شرارت باشد، آن را از خود دور کن، و بی انصافی در خیمه های تو ساکن نشود.
۱۵ پس یقیناً روی خود را بی عیب برخواهی افراشت، مستحکم شده، نخواهی ترسید.
۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد،
۱۷ و روزگار تو از وقت ظهر روشن تر خواهد شد، اگرچه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت.
۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسّس نموده، ایمن خواهی خوابید.
۱۹ و خواهی خوابید و ترساننده ای نخواهد بود، و بسیاری تو را تملّق خواهند نمود.
۲۰ لیکن چشمان شریران کاهیده می شود و ملجای ایشان از ایشان نابود می گردد و امید ایشان جان کندن ایشان است.

۱۲

۱ پس ایّوب در جواب گفت:
۲ به درستی که شما قوم هستید، و حکمت با شما خواهد مُرد.
۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی داند؟
۴ برای رفیق خود مسخره گردیده ام. کسی که خدا را خوانده است و او را مستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است.
۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است، مهیا شده برای هر که پایش بلغزد.
۶ خیمه های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک می سازند ایمن هستند، که خدای خود را در دست خود می آورند.
۷ لیکن الآن از بهایم بپرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهند نمود.

۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهد داد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید.
۹ کیست که از جمیع این چیزها نمی فهمد که دست خداوند آنها را به جا آورده است.
۱۰ که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟
۱۱ آیا گوش سخنان را نمی آزماید، چنانکه کام خوراک خود را می چشد؟
۱۲ نزد پیران حکمت است، و عمر دراز فطانت می باشد.
۱۳ لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن اوست.
۱۴ اینک او منهدم می سازد و نمی توان بنا نمود؛ انسان را می بندد و نمی توان گشود.
۱۵ اینک آبها را باز می دارد و خشک می شود، و آنها را رها می کند و زمین را واژگون می سازد.
۱۶ قوّت و وجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است.
۱۷ مشیران غارت زده می رباید، و حاکمان را احمق می گرداند.
۱۸ بند پادشاهان را می گشاید و در کمر ایشان کمربند می بندد
۱۹ کاهنان را غارت زده می رباید، و زورآوران را سرنگون می سازد.
۲۰ بلاغت معتمدین را نابود می گرداند، و فهم پیران را برمی دارد.
۲۱ اهانت را برنجیبان می ریزد و کمربند مقتدران را سست می گرداند.
۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف می سازد، و سایهٔ موت را به روشنایی بیرون می آورد.
۲۳ امّت ها را ترقّی می دهد و آنها را هلاک می سازد؛ امّت ها را وسعت می دهد و آنها را جلای وطن می فرماید.
۲۴ عقل رؤسای قوم های زمین را می رباید، و ایشان را در بیابان آواره می گرداند، جایی که راه نیست.
۲۵ در تاریکی کورانه راه می روند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان می گرداند.

۱۳

۱ اینک چشم من همهٔ این چیزها را دیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است.
۲ چنانکه شما می دانید من هم می دانم. و من کمتر از شما نیستم.
۳ لیکن می خواهم با قادر مطلق سخن گویم، و آرزو دارم که با خدای محاجه نمایم.
۴ اما شما دروغها جعل می کنید، و جمیع شما طبیبان باطل هستید.
۵ کاش که شما به کلّی ساکت می شدید که این برای شما حکمت می بود.
۶ پس حجت مرا بشنوید و دعوی لبهایم را گوش گیرید.
۷ آیا برای خدا به بی انصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلّم خواهید نمود؟
۸ آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدا دعوی خواهید کرد؟
۹ آیا نیکو است که او شما را تفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره می نمایند، او را مسخره می سازید.
۱۰ البّته شما را توبیخ خواهد کرد، اگر در خفا طرف داری نمایید.
۱۱ آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟
۱۲ ذکرهای شما مَثَلْ های غبار است، و حصارهای شما، حصارهای گل است.
۱۳ از من ساکت شوید و من سخن خواهم گفت، و هرچه بر من واقع شود.
۱۴ چرا گوشت خود را با دندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟
۱۵ اگرچه مرا بکشند، برای او انتظار خواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.
۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد، زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی شود.
۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید، و دعوی من به گوشهای شما برسد.
۱۸ اینک الآن دعوی خود ر مرتّب ساختم و می دانم که عادل شمرده خواهم شد.
۱۹ کیست که با من مخاصمه کند؟ پس خاموش شده، جان را تسلیم خواهم کرد.
۲۰ فقط دو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور تو پنهان نخواهم ساخت.
۲۱ دست خود را از من دور کن و هیبت تو مرا هراسان نسازد.
۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مرا جواب بده.

۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان.
۲۴ چرا روی خود را از من می پوشانی؟ و مرا دشمن خود می شماری؟
۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می گریزانی؟ و کاه خشک را تعاقب می کنی؟
۲۶ زیرا که چیزهای تلخ را به ضدّ من می نویسی، و گناهان جوانی ام را نصیب من می سازی.
۲۷ و پایهای مرا در کنده می گذاری، و جمیع راههایم را نشان می کنی و گرد کف پاهایم خط می کشی؛
۲۸ و حال آنکه مثل چیز گندیدهٔ فاسد، و مثل جامهٔ بید خورده هستم.

۱۴

۱ انسان که از زن زاییده می شود، قلیل الایّام و پر از زحمات است.
۲ مثل گل می روید و بریده می شود، و مثل سایه می گریزد و نمی ماند.
۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را می گشایی و مرا با خود به محاکمه می آوری؟
۴ کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست.
۵چونکه روزهایش مقّدر است و شمارهٔ ماههایش نزد توست و حدّی از برایش گذاشته ای که از آن تجاوز نتواند نمود.
۶ از او رو بگردان تا آرام گیرد، و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.
۷ زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود باز خواهد رویید، و رمونهایش نابود نخواهد شد،
۸ اگر چه ریشه اش در زمین کهنه شود، و تنهٔ آن در خاک بمیرد.
۹ لیکن از بوی آب، رمونه می کند و مقل نهال نو، شاخه ها می آورد.
۱۰ امّا مرد می میرد و فاسد می شود؛ و آدمی چون جان را سپارد کجا است؟
۱۱ چنانکه آبها از دریا زایل می شود، و نهرها ضایع و خشک می گردد،
۱۲ همچنین انسان می خوابد و برنمی خیزد، تا نیست شدن آسمانها بیدار نخواهند شد و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید.
۱۳ کاش که مرا مستور سازی؛ و برایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری.
۱۴ اگر مرد بمیرد باز دیگر زنده شود؟ در تمامی روزهای مجاهدهٔ خود انتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد.
۱۵ تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد.
۱۶ امّا الآن قدمهای مرا می شماری؛ و آیا بر گناه من پاسبانی نمی کنی؟
۱۷ معصیت من در کیسه مختوم است، و خطای مرا مسدود ساخته ای.
۱۸ به درستی کوهی که می افتد فانی می شود و صخره از مکانش منتقل می گردد.
۱۹ آب سنگها را می ساید، و سیلهایش خاک زمین را می برد و همچنین امید انسان تلف می کنی،
۲۰ بر او تا به ابد غلبه می کنی، پس می رود، روی او را تغییر میدهی و او را رها نمی کنی.
۲۱ پسرانش به عزّت می رسند و او نمی داند. یا به ذّلت می افتند و ایشان را به نظر نمی آورد.
۲۲ برای خودش فقط جسد او از درد بی تاب می شود، و برای خودش جان او ماتم می گیرد.

۱۵

۱ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:
۲ آیا مرد حکیم، از علم باطل جواب دهد؟ و بطن خود را از باد شرقی پر سازد؟
۳ آیا به سخن بی فایده محاجّه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی بخشد؟
۴ امّا تو خداترسی را ترک می کنی و تقوا را به حضور خدا ناقص می سازی.
۵ زیراکه دهانت، معصیت تو را ظاهر می سازد و زبان حیله گران را اختیار می کنی.
۶ دهان خودت تو را ملزم می سازد و نه من، لبهایت بر تو شهادت می دهد.
۷ آیا شخص اوّل از آدمیان زاییده شده ای؟ و پیش از تلّها به وجود آمده ای؟
۸ آیا مشورت مخفی خدا را شنیده ای و حکمت را بر خود منحصر ساخته ای؟
۹ چه می دانی که ما هم نمی دانیم؟ و چه می فهمی که نزد ما هم نیست؟
۱۰ نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند.
۱۱ آیا تسلی های خدا برای تو کم است و کلام ملایم با تو؟

۱۲ چرا دلت تو را می رباید؟ و چرا چشمانت را برهم می زنی
۱۳ که روح خود را به ضدّ خدا برمی گردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون می آوری؟
۱۴ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟
۱۵ اینک بر مقّدسان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست.
۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می نوشد.
۱۷ من برای تو بیان می کنم، پس مر بشنو و آنچه دیده ام حکایت می نمایم؛
۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند.
۱۹ که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبود نکرد؛
۲۰ شریر در تمامی روزهایش مبتلای درد است و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم مهیّآ است.
۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بر وی می آید و
۲۲ باور نمی کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مراقب است.
۲۳ برای نان می گردد و می گوید کجاست. و می داند که روز تاریکی نزد او حاضر است.
۲۴ تنگی و ضیق او را می ترساند، مثل پادشاه مهیّآی جنگ بر او غلبه می نماید.
۲۵ زیرا دست خود را به ضدّ خدا دراز می کند و بر قادر مطلق تکبّر می نماید.
۲۶ با گردن بلند بر او تاخت می آورد، با گُل میخهای سخت سپر خویش،
۲۷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شَحم ملبس ساخته است.
۲۸ و در شهرهای ویران و خانه های غیرمسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن می شود.
۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید.
۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه هایش را خواهد خشکانید، و به نَفْخِۀ دهان او زائل خواهد شد.
۳۱ به بطالت توکل ننماید و خود را فریب ندهد، والآ بطالت اجرت او خواهد بود.
۳۲ قبل از رسیدن وقتش تماماً ادا خواهد شد و شاخۀ او سبز نخواهد ماند.
۳۳ مثل مو، غورۀ خود را خواهد افشاند، مثل زیتون، شکوفۀ خود را خواهد ریخت؛
۳۴ زیراکه، جماعت ریاکاران، بی کس خواهند ماند، و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید.
۳۵ به شقاوت حامله شده، معصیت را می زایند و شکم ایشان فریب را آماده می کند.

۱۶

۱ پس ایّوب در جواب گفت:
۲ بسیار چیزها مثل این شنیدم. تسلّی دهندگان مزاحم، همۀ شما هستید و
۳ آیا سخنان باطل را انتها نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک می کند؟
۴ من نیز مثل شما می توانستم بگویم، اگر جان شما در جای جان من می بود، و سخنها به ضدّ شما ترتیب دهم، و سر خود را بر شما بجنبانم،
۵ لیکن شما را به دهان خود تقویت می دادم و تسلی لبهایم غم شما را رفع می نمود .
۶ اگر من سخن گویم، غم من رفع نمی گردد؛ و اگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل می شود؟
۷ لیکن الآن او مرا خسته نموده است، تو تمامی جماعت مرا ویران ساخته ای.
۸ مرا سخت گرفته ای و این بر من شاهد شده است و لاغری من به ضدّ من برخاسته، روبرویم شهادت می دهد.
۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرده و مثل دشمنم چشمان خود را بر من تیز کرده است.
۱۰ دهان خود را بر من گشوده اند، بر رخسار من به استحقار زده اند، به ضدّ من با هم اجتماع نموده اند.
۱۱ خدا مرا به دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به دست شریران افکنده است.
۱۲ چون در راحت بودم مرا پاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است و
۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد. گُرده هایم را پاره می کند و شفقّت نمی نماید. و زهرۀ مرا به زمین می ریزد.
۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح می سازد و مثل جبّار، بر من حمله می آورد.
۱۵ بر پوست خود پلاس دوخته ام، و شاخ خود را در خاک خوار نموده ام.
۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مژگانم سایۀ موت است.

۱۷ اگرچه هیچ بی انصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است و
۱۸ ای زمین خون مرا مپوشان، و استغاثه مرا آرام نباشد.
۱۹ اینک الآن نیز شاهد من در آسمان است و گواه من در اعلی علّیین.
۲۰ دوستانم مرا استهزا می کنند، لیکن چشمانم نزد خدا اشک می ریزد.
۲۱ و آیا برای انسان نزد خدا محاجّه می کند، مثل بنی آدم که برای همسایهٔ خود می نماید؟
۲۲ زیرا سالهای اندک سپری می شود، پس به راهی که برنمی گردم، خواهم رفت.

۱۷

۱ روح من تلف شده، روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است.
۲ به درستی که استهزا کنندگان نزد منند، و چشم من در منازعت ایشان دائماً می ماند.
۳ الآن گرویده و به جهت من نزد خود ضامن باش والاّ کیست که به من دست دهد؟
۴ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت.
۵ کسی که دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد.
۶ مرا نزد امّت های مَثَل ساخته است، و مثل کسی که بر رویش آب دهان اندازند شده ام.
۷ چشم من از غصّهٔ کاهیده شده است، و تمامی اعضایم مثل سایه گردیده،
۸ راستان به سبب این، حیران می مانند و صالحان خویشتن را بر ریاکاران برمی انگیزانند.
۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمّسک می شود و کسی که دست پاک دارد، در قوّت ترقّی خواهد نمود.
۱۰ امّاَ همهٔ شما برگشته، الآن بیایید و درمیان شما حکیمی نخواهم یافت.
۱۱ روزهای من گذشته، قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است.
۱۲ شب را به روز تبدیل می کنند و با وجود تاریکی می گویند روشنایی نزدیک است و
۱۳ وقتی که امید دارم هاویه خانهٔ من می باشد، و به بستر خود را در تاریکی می گسترانم،
۱۴ و به هلاکت می گویم تو پدر من می باشی.
۱۵ پس امید کجا است؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟
۱۶ تا بندهای هاویه فرو می رود، هنگامی که با هم در خاک نزول نماییم.

۱۸

۱ پس بِلدَد شُوحی در جواب گفت:
۲ تا به کی برای سخنان، دامها می گسترانید؟ تفکّر کنید و بعد از آن تکلّم خواهید نمود.
۳ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نماییم؟
۴ای که در غضب تو زمین متروک شود، یا صخره از جای خود منتقل گردد؟
۵ البته روشنایی شریران خاموش خواهد شد، و شعلهٔ آتش ایشان نور نخواهد داد.
۶ در خیمهٔ او روشنایی به تاریکی مبّدل می گردد، و چراغش بر او خاموش خواهد شد.
۷ قدمهای قوّتش تنگ می شود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند.
۸ زیرا به پایهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تله ها راه خواهد رفت.
۹ تله پاشنهٔ او را خواهد گرفت، و دام او را به زور نگاه خواهد داشت،
۱۰ دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه.
۱۱ ترسها از هر طرف او را هراسان می کند، و به او چسبیده، وی را می گریزاند.
۱۲ شقاوت برای او گرسنه است، و ذلّت برای لغزیدن او حاضر است.
۱۳ اعضای جسد او را می خورد. نخست زادهٔ موت، جسد او را می خورد و
۱۴ آنچه بر آن اعتماد می داشت، از خیمهٔ او ربوده می شود، و خود او نزد پادشاه ترسها رانده می گردد.
۱۵ کسانی که از وی نباشند در خیمهٔ او ساکن می گردند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده می شود.
۱۶ ریشه هایش از زیر می خشکد، و شاخه اش از بالا بریده خواهد شد.
۱۷ یادگار او از زمین نابود می گردد، و در کوچه ها اسم نخواهد داشت.

۱۸ از روشنایی به تاریکی رانده می شود، و او را از ربع مسکن خواهند گریزانید.
۱۹ او را درمیان قومش نه اولاد و نه ذّریت خواهد بود، و در مأوای او کسی باقی نخواهد ماند.
۲۰ متأخرین از روزگارش متحّیر خواهند شد، چنانکه بر متقّدمین، ترس مستولی شده بود.
۲۱ به درستی که مسکن های شریران چنین می باشد، و مکان کسی که خدا را نمی شناسد مثل این است.

۱۹
۱ پس ایّوب در جواب گفت:
۲ تا به کی جان مرا می رنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده می سازید؟
۳ این ده مرتبه است که مرا مذمّت نمودید، و خجالت نمی کشید که با من سختی می کنید؟
۴ و اگر فی الحقیقه خطا کرده ام، خطای من نزد من می ماند.
۵ اگر فی الحقیقه بر من تکبّر نمایید و عار مرا بر من اثبات کنید،
۶ پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است.
۷ اینک از ظلم، تضّرع می نمایم و مستجاب نمی شوم و استغاثه می کنم و دادرسی نیست.
۸ طریق مرا حصار نموده است که از آن نمی توانم گذشت و بر راههای من تاریکی را گذارده است.
۹ جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من بر داشته،
۱۰ مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشۀ امید مرا کنده است و
۱۱ غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است.
۱۲ فوجهای او با هم می آیند و راه خود را بر من بلند می کنند و به اطراف خیمۀ من اردو می زنند.
۱۳ برادرانم را از نزد من دور کرده است، و آشنایانم از من بالکلّ بیگانه شده اند.
۱۴ خویشانم مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده اند
۱۵ نزیلان خانه ام و کنیزانم مرا غریب می شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده ام.
۱۶ غلام خود را صدا می کنم و مرا جواب نمی دهد، اگر چه او را به دهان خود التماس بکنم.
۱۷ نفس من نزد زنم مکروه شده است و تضّرع من نزد اولاد رحم مادرم.
۱۸ بچّه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند و چون برمی خیزم به ضدّ من حرف می زنند.
۱۹ همۀ اهل مشورتم از من نفرت می نمایند، و کسانی را که دوست می داشتم از من برگشته اند.
۲۰ استخوانم به پوست دندانهای خود خلاصی یافته ام.
۲۱ بر من ترحَم کنید! ترحّم کنید شما ای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس نموده است.
۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می کنید و از گوشت من سیر نمی شوید و
۲۳ کاش که سخنانم الآن نوشته می شد! کاش که در کتابی ثبت می گردید،
۲۴ و با قلم آهنین و سرب بر صخره ای تا به ابد کنده می شد!
۲۵ و من می دانم که ولیّ من زنده است، و در ایّام آخر، بر زمین خواهد برخاست.
۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید.
۲۷ و من او را برای خود خواهم دید و چشمان من بر او خواهد نگریست و نه چشم دیگری. اگر چه گُرده هایم در اندرونم تلف شده باشد.
۲۸ اگر بگویید چگونه بر او جفا نماییم و حال آنکه اصل امر در من یافت می شود.
۲۹ پس از شمشیر بترسید، زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.

۲۰
۱ پس صوفر نَعَمانی در جواب گفت:
۲ از این جهت فکرهایم مرا به جواب دادن تحریک می کند، و به این سبب، من تعجیل می نمایم.
۳ سرزنش توبیخ خود را شنیدم، و از فطانتم روح من مرا جواب می دهد.
۴ آیا این را از قدیم ندانسته ای، از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد،
۵ که شادی شریران، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران لحظه ای؟

۶ اگرچه شوکت او تا به آسمان بلند شود، و سر خود را تا به فلک برافرازد،
۷ لیکن مثل فضلهٔ خود تا به ابد هلاک خواهد شد، و بینندگانش خواهند گفت: کجا است؟
۸ مثل خواب می پرد و یافت نمی شود و مثل رؤیای شب، او راخواهند گریزانید.
۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز بر او نخواهد نگریست.
۱۰ فرزندانش نزد فقیران تذّلل خواهند کرد، و دستهایش دولت او را پس خواهد داد.
۱۱ استخوانهایش از جوانی پر است ، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید.
۱۲ اگرچه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند.
۱۳ اگر چه او را دریغ دارد و از دست ندهد، و آن را درمیان کام خود نگاه دارد.
۱۴ لیکن خوراک او در احشایش تبدیل می شود، و در اندرونش زهر مار می گردد.
۱۵ دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکمش بیرون خواهد نمود.
۱۶ او زهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت.
۱۷ بر رودخانه ها نظر نخواهند کرد، بر نهرها و جویهای شهد و شیر.
۱۸ ثمرهٔ زحمت خود را رد کرده، آن را فرو نخواهد برد، و برحسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود.
۱۹ زیرا فقیران را زبون ساخته و ترک کرده است و پس خانه ای را که دزیده است بنا نخواهد کرد.
۲۰ زیرا که حرص خود قناعت را ندانست. پس از نفایس خود، چیزی استرداد نخواهد کرد.
۲۱ چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس برخورداری او دوام نخواهد داشت و
۲۲ هنگامی که دولت او بی نهایت گردد، در تنگی گرفتار می شود، و دست همهٔ ذلیلان بر او استیلا خواهد یافت.
۲۳ در وقتی که شکم خود را پر می کند، خدا حدّت خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که می خورد آن را بر او خواهد بارانید.
۲۴ از اسلحهٔ آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سُفت.
۲۵ آن را می کشد و از جسدش بیرون می آید، و پیکانِ بّراق از زهره اش در می رود و ترسها بر او استیلا می یابد.
۲۶ تمامی تاریکی برای ذخایر او نگاه داشته شده است. و آتش ندمیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد.
۲۷ آسمانها عصیانش را مکشوف خواهد ساخت، و زمین به ضدّ او خواهد برخاست.
۲۸ محصول خانه اش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت.
۲۹ این است نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقدّر او از قادر مطلق.

۲۱

۱ پس ایّوب در جواب گفت:
۲ بشنوید، کلام مرا بشنوید، و این، تسلّی شما باشد.
۳ با من تحمّل نمایید تا بگویم، و بعد از گفتنم استهزا نمایید.
۴ و امّا من، آیا شکایتم نزد انسان است؟ پس چرا بی صبر نباشم؟
۵ به من توجه کنید و تعجّب نمایید، و دست به دهان بگذارید.
۶ هرگاه به یاد می آورم، حیران می شوم و لرزه جسد مرا می گیرد.
۷ چرا شریران زنده می مانند، پیر می شوند و در توانایی قوی می گردند؟
۸ ذریّت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار می شوند و اولاد ایشان در نظر ایشان.
۹ خانه های ایشان، از ترس ایمن می باشد و عصای خدا بر ایشان نمی آید.
۱۰ گاو نرِ ایشان جماع می کند و خطا نمی کند و گاو ایشان می زاید و سقط نمی نماید.
۱۱ بچّه های خود را مثل گله بیرون می فرستند و اطفال ایشان رقص می کنند.
۱۲ با دفّ و عود می سرایند، و با صدای نای شادی می نمایند.
۱۳ روزهای خود را در سعادتمندی صرف می کنند، و به لحظه ای به هاویه فرود می روند.
۱۴ و به خدا می گویند: از ما دور شو زیرا که معرفت طریق تو را نمی خواهیم.
۱۵ قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم، و ما را چه فایده که از او استدعا نماییم.

۱۶ اینک سعادتمندی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شریران از من دور باشد.
۱۷ بسا چراغ شریران خاموش می شود و ذلّت ایشان به ایشان می رسد، و خدا در غضب خود دردها را نصیب ایشان می کند.
۱۸ مثل سفال پیش روی باد می شوند و مثل کاه که گردباد پراکنده می کند.
۱۹ خدا گناهش را برای فرزندانش ذخیره می کند، و او را مکافات می رساند و خواهد دانست.
۲۰ چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید.
۲۱ زیراکه بعد از او در خانه اش او را چه شادی خواهد بود، چون عدد ماههایش منقطع شود؟
۲۲ آیا خدا را عِلم توان آموخت؟ چونکه او بر اعلی علیّین داوری می کند.
۲۳ یکی در عین قوّت خود می میرد، درحالی که بالکلّ در امنیّت و سلامتی است.
۲۴ قدحهای او پر از شیر است، و مغز استخوانش تروتازه است.
۲۵ و دیگری در تلخی جان می میرد و از نیکویی هیچ لذّت نمی برد.
۲۶ اینها با هم در خاک می خوابند و کرمها ایشان را می پوشانند.
۲۷ اینک افکار شما را می دانم و تدبیراتی که ناحقّ بر من می اندیشید.
۲۸ زیرا می گویید کجاست خانهٔ امیر، و خیمه های مسکن شریران؟
۲۹ آیا از راه گذریان نپرسیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی توانید نمود،
۳۰ که شریران برای روز ذلّت نگاه داشته می شوند و در روز غضب، بیرون برده می گردند.
۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟
۳۲ که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مزار او نگاهبانی خواهند کرد.
۳۳ کلوخهای وادی برایش شیرین می شود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او بیشماره رفته اند.
۳۴ پس چگونه مرا تسلّیِ باطل می دهید که در جوابهای شما محض خیانت می ماند!

۲۲

۱ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:
۲ آیا مرد به خدا فایده برساند؟ البتّه مرد دانا برای خویشتن مفید است.
۳ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ می نماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او را فایده می شود؟
۴ آیا به سبب ترس تو، تو را توبیخ می نماید؟ یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟
۵ آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بی انتها نی،
۶ چونکه از برادران خود بی سبب گرو گرفتی و لباس برهنگان را کندی،
۷ به تشنگان آب ننوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟
۸ امّا مرد جبّار، زمین از آن او می باشد و مرد عالیجاه، در آن ساکن می شود.
۹ بیوه زنان را تهی دست ردّ نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید.
۱۰ بنابراین دامها تو را احاطه می نماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب می سازد.
۱۱ یا تاریکی که آن را نمی بینی و سیلابها تو را می پوشاند.
۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سَرِ ستارگان را بنگر چگونه عالی هستند.
۱۳ و تو می گویی خدا چه می داند و آیا از تاریکیِ غلیظ داوری تواند نمود؟
۱۴ ابرها سِتْر اوست پس نمی بیند، و بر دایرهٔ افلاک می خرامد.
۱۵ آیا طریق قدما را نشان کردی که مردمان شریر در آن سلوک نمودند،
۱۶ که قبل از زمان خود ربوده شدند، و اساس آنها مثل نهر ریخته شد.
۱۷ که به خدا گفتند: از ما دور شو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟
۱۸ و حال آنگاه او خانه های ایشان را ازچیزهای نیکو پر ساخت. پس مشورت شریران از من دورشود.
۱۹ عادلان چون آن را بینند، شادی خواهند نمود و بی گناهان بر ایشان استهزا خواهند کرد.
۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیّهٔ ایشان را نسوزانید؟
۲۱ پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید.

۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما، و کلمات او را در دل خود بنه.
۲۳ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد؛ و اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد؛ و اگر شرارت را از خیمهٔ خود دور نمایی؛
۲۴ و اگر گنج خود را در خاک و طلای اوفیر را در سنگهای نهرها بگذاری،
۲۵ آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقرهٔ خالص برای تو خواهد بود،
۲۶ زیرا در آنوقت از قادر مطلق تلذّذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا برخواهی افراشت.
۲۷ نزد او دعا خواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت.
۲۸ امری را جزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، و روشنایی بر راههایت خواهد تابید.
۲۹ وقتی که ذلیل شوند، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد.
۳۰ کسی را که بی گناه نباشد خواهد رهانید، و به پاکی دستهای تو رهانیده خواهد شد.

۲۳

۱ پس ایّوب در جواب گفت:
۲ امروز نیز شکایت من تلخ است، و ضرب من از نالهٔ من سنگینتر.
۳ کاش می دانستم که او را کجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم.
۴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می دادم، و دهان خود را از حجّت ها پرمی ساختم.
۵ سخنانی را که در جواب من می گفت می دانستم، و آنچه را که به من می گفت می فهمیدم.
۶ آیا به عظمت قوّت خود با من مخاصمه می نمود؟ حاشا! بلکه به من التفات می کرد.
۷ آنگاه مرد راست با او محّاجه می نمود و از داور خود تا به ابد نجات می یافتم.
۸ اینک به طرف مشرق می روم و او یافت نمی شود و به طرف مغرب و او را نمی بینم.
۹ به طرف شمال جایی که او عمل می کند، و او را مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب می پوشاند و او را نمی بینم،
۱۰ زیرا او طریقی را که می روم می داند و چون مرا می آزماید، مثل طلا بیرون می آیم.
۱۱ پایم از اقدام او را گرفته است و طریق او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم.
۱۲ از فرمان لبهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم.
۱۳ لیکن او واحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او می خواهد، به عمل می آورد.
۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدّر شده است بجا می آورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است.
۱۵ از این جهت از حضور او هراسان هستم، و چون تفکّر می نمایم از او می ترسم،
۱۶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده.
۱۷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشد، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.

۲۴

۱ چونکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایّام او را ملاحظه نمی کنند؟
۲ بعضی هستند که حدود را منتقل می سازند و گله ها را غصب نموده، می چرانند.
۳ الاغهای یتیمان را می رانند و گاو بیوه زنان را به گرو می گیرند.
۴ فقیران را از راه منحرف می سازند، و مسکینان زمین جمیعاً خویشتن را پنهان می کنند.
۵ اینک مثل خر وحشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را می جویند و صحرا به ایشان نان فرزندان ایشان می رساند.
۶ علوفه خود را در صحرا درو می کنند و تاکستان شریران را خوشه چینی می نمایند.
۷ برهنه و بی لباس شب را به سر می برند و در سرما پوششی ندارند.
۸ از باران کوهها تر می شوند و از عدم پناهگاه، صخره ها را در بغل می گیرند
۹ و کسانی هستند که یتیم را از پستان می ربایند و از فقیر گرو می گیرند.
۱۰ پس ایشان بی لباس و برهنه راه می روند و بافه ها را برمی دارند و گرسنه می مانند.
۱۱ در دروازه های آنها روغن می گیرند و چَرخُشت آنها را پایمال می کنند و تشنه می مانند.
۱۲ از شهر آباد، نعره می زنند و جان مظلومان استغاثه می کند. امّا خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد.
۱۳ و دیگرانند که از نور متمرّدند و راه آن را نمی دانند، و در طریق هایش سلوک نمی نمایند.

۱۴ قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین را می کشد. و در شب مثل دزد می شود.
۱۵ چشم زناکار نیز برای شام انتظار می کشد و می گوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می کشد.
۱۶ در تاریکی به خانه ها نقب می زنند و در روز، خویشتن را پنهان می کنند و روشنایی را نمی دانند،
۱۷ زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایهٔ موت است، چونکه ترسهای سایهٔ موت را می دانند.
۱۸ آنها بر روی آبها سبک اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تاکستان مراجعت نمی کنند.
۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود می سازد، همچنین هاویه خطاکاران را.
۲۰ رحم مادرش او را فراموش می نماید و کِرم، او را نوش می کند. و دیگر مذکور نخواهد شد، و شرارت مثل درخت بریده خواهد شد.
۲۱ زن عاقر را که نمی زاید می بلعد و به زن بیوه احسان نمی نماید،
۲۲ و امّا خدا جبّاران را به قوّت خود محفوظ می دارد. برمی خیزند اگرچه امید زندگی ندارند،
۲۳ ایشان را اطمینان می بخشد و بر آن تکیه می نمایند، امّا چشمان او بر راههای ایشان است.
۲۴ اندک زمانی بلند می شوند، پس نیست می گردند و پست شده، مثل سایرین برده می شوند و مثل سر سنبله ها بریده می گردند.
۲۵ و اگر چنین نیست پس کیست که مرا تکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟

۲۵

۱ پس بلدد شوحی در جواب گفت:
۲ سلطنت و هیبت از آن اوست و سلامتی را در مکانهای بلند خود ایجاد می کند.
۳ آیا افواج او شمرده می شود و کیست که نور او بر وی طلوع نمی کند؟
۴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟
۵ اینک ماه نیز روشنایی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند.
۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خزندهٔ زمین و بنی آدم که مثل کرم می باشد.

۲۶

۱ پس ایّوب درجواب گفت:
۲ شخص بی قوّت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟
۳ شخص بی حکمت را چه نصیب نمودی و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی؟
۴ برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفخهٔ کیست که از تو صادر شد؟
۵ ارواح مردگان می لرزند، زیرا آبها و ساکنان آنها.
۶ هاویه به حضور او عریان است، و اَبَدّون را سِتری نیست.
۷ شمال را بر جَوْ پهن می کند، و زمین را بر نیستی آویزان می سازد.
۸ آبها چاک نمی شود.
۹ روی تخت خود را محجوب می سازد و ابرهای خویش را پیش آن می گستراند.
۱۰ به اطراف سطح آبها حّد می گذارد تا کران روشنایی و تاریکی.
۱۱ ستونهای آسمان متزلزل می شود و از عتاب او حیران می ماند.
۱۲ به قوّت خود دریا را به تلاطم می آورد، و به فهم خویش رَهَب را خُرد می کند.
۱۳ به روح او آسمانها زینت داده شد، و دست او مار تیز رو را سفت.
۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز آهسته ای دربارهٔ او می شنویم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟

۲۷

۱ و ایّوب دیگر باره مَثَل خود را آورده، گفت:
۲ به حیات خدا که حقّ مرا برداشته و به قادر مطلق جان مرا تلخ نموده است،
۳ که مادامی که جانم در من باقی است و نفخهٔ خدا در بینی من می باشد،
۴ یقیناً لبهایم به بی انصافی تکلّم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطّق نخواهد نمود.
۵ حاشا از من که شما را تصدیق نمایم، و تا بمیرم کاملیّت خویش را از خود دور نخواهم ساخت.
۶ عدالت خود را قایم نگاه می دارم و آن را ترک نخواهم نمود، و دلم تا زنده باشم، مرا مذمّت نخواهد کرد.

۷ دشمنِ من مثل شریر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطاکاران.
۸ زیرا امید شریر چیست هنگامی که خدا او را منقطع می سازد؟ و حینی که خدا جان او را می گیرد؟
۹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟
۱۰ آیا در قادر مطلق تلذّذ خواهد یافت، و در همهٔ اوقات از خدا مسألت خواهد نمود؟
۱۱ و شما را دربارهٔ دست خدا تعلیم خواهی داد و از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهم داشت.
۱۲ اینک جمیع شما این را ملاحظه کرده اید، پس چرا بالکلّ باطل شده اید.
۱۳ این است نصیب مرد شریر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادر مطلق می یابند.
۱۴ اگر فرزندانش بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذرّیت او از زنان سیر نخواهند شد.
۱۵ بازماندگان او از وبا دفن خواهند شد، و بیوه زنانش گریه نخواهند کرد،
۱۶ اگرچه نقره را مثل غبار اندوخته کند، و لباس را مثل گِل آماده سازد.
۱۷ او آماده می کند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقرهٔ او را تقسیم خواهند نمود.
۱۸ خانهٔ خود را مثل بید بنا می کند، و مثل سایبانی که دشتبان می سازد.
۱۹ او دولتمند می خوابد، امّا دفن نخواهد شد. چشمان خود را می گشاید و نیست می باشد.
۲۰ ترسها مثل آب او را فرو می گیرد، و گردباد او را در شب می رباید.
۲۱ باد شرقی او را برمی دارد و نابود می شود و او را از مکانش دور می اندازد،
۲۲ زیرا خدا بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگرچه او می خواهد از دست وی فرار کرده، بگریزد.
۲۳ مردم کفهای خود را بر او بهم می زنند و او را از مکانش صفیر زده، بیرون می کنند.

۲۸

۱ «یقیناً برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است که آن را قال می گذارند.
۲ آهن از خاک گرفته می شود و مس از سنگ گداخته می گردد.
۳ مردم برای تاریکی حدّ می گذراند و تا نهایت تمام تفحّص می نمایند، تا به سنگهای ظلمت غلیظ و سایهٔ موت.
۴ کانی دور از ساکنان زمین می کَنَنْد، از راه گذریان فراموش می شوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحّرک می گردند.
۵ از زمین نان بیرون می آید، و ژرفیهایش مثل آتش سرنگون می شود.
۶ سنگهایش مکان یاقوت کبود است و شمشهای طلا دارد.
۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی داند، و چشم شاهین آن را ندیده است،
۸ و جانوران درنده بر آن قدم نزده اند و شیر غرّآن بر آن گذر نکرده.
۹ دست خود را به سنگ خارا دراز می کنند، و کوهها را از بیخ برمی کنند.
۱۰ نهرها از صخره ها و چشم ایشان هر چیز نفیس را می بیند.
۱۱ نهرها را از تراوش می بندند و چیزهای پنهان شده را به روشنایی بیرون می آوردند؟
۱۲ اما حکمت کجا پیدا می شود؟ و جای فطانت کجا است؟
۱۳ انسان قیمت آن را نمی داند و در زمین زندگان پیدا نمی شود.
۱۴ لجّهٔ می گوید که در من نیست و دریا می گوید که نزد من نمی باشد
۱۵ زر خالص به عوضش داده نمی شود و نقره برای قیمتش سنجیده نمی گردد.
۱۶ به زر خالص اُوفیر آن را قیمت نتوان کرد، و نه به جزع گرانبها و یاقوت کبود،
۱۷ با طلا و آبگینه آن را برابر نتوان کرد، و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی شود.
۱۸ مرجان و بلّور مذکور نمی شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است.
۱۹ زبر جد حبش با آن مساوی نمی شود و به زر خالص سنجیده نمی گردد.
۲۰ پس حکمت از کجا می آید؟ و مکان فطانت کجا است؟
۲۱ از چشم تمامی زندگان پنهان است، و از مرغان هوا مخفی می باشد.
۲۲ اَبَدّون و موت می گویند که آوازهٔ آن را به گوش خود شنیده ایم و
۲۳ خدا راه آن را درک می کند و او مکانش را می داند.

۲۴ زیراکه او تا کرانه های زمین می نگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است می بیند.
۲۵ تا وزن از برای باد قرار دهد، و آبها را به میزان بپیماید.
۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای سهام رعد.
۲۷ آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد؛ آن را مهیّآ ساخت و هم تفتیشش نمود.
۲۸ و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است، و از بدی اجتناب نمودن، فطانت می باشد.

۲۹

۱ و ایّوب باز مَثَل خود را آورده، گفت:
۲ کاش که من مثل ماههای پیش می بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می داشت.
۳ هنگامی که چراغ او بر سر من می تابید و با نور او به تاریکی راه می رفتم.
۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود می بودم، هنگامی که سرّحد خدا بر خیمۀ من می ماند.
۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می بود و فرزندانم به اطراف من می بودند.
۶ حینی که قدمهای خود را باکره می شستم و صخره، نهرهای روغن را برای من می ریخت.
۷ چون به دروازۀ شهر بیرون می رفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر می ساختم.
۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می ساختند، و پیران برخاسته، می ایستادند و
۹ سروران از سخن گفتن بازمی ایستادند، و دست به دهان خود می گذاشتند.
۱۰ آواز شریفان ساکت می شد و زبان به کام ایشان می چسبید.
۱۱ زیرا گوشی که مرا می دید، مرا خوشحال می خواند و چشمی که مرا می دید برایم شهادت می داد.
۱۲ زیرا فقیری که استغاثه می کرد او را می رهانیدم، و یتیمی که نیز معاون نداشت.
۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می رسید و دل بیوه زن را خوش می ساختم و
۱۴ عدالت را پوشیدم و مرا ملبّس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود.
۱۵ من به جهت کوران چشم بودم و به جهت لنگان پای.
۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوایی را که نمی دانستم، تفحّص می کردم.
۱۷ دندانهای آسیای شریر را می شکستم و شکار را از دندانهایش می ربودم.
۱۸ و می گفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایّام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت.
۱۹ ریشۀ من به سوی آبها کشیده خواهد گشت، و شبنم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد.
۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کمانم در دستم نوخواهد ماند و
۲۱ مرا می شنیدند و انتظار می کشیدند و برای مشورت من ساکت می ماندند و
۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند و قول من بر ایشان فرو می چکید و
۲۳ و برای من مثل باران انتظار می کشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز می کردند.
۲۴ اگر بر ایشان می خندیم باورنمی کردند، و نور چهرۀ مرا تاریک نمی ساختند.
۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می نشستم، و درمیان لشکر، مثل پادشاه ساکن می بودم، و مثل کسی که نوحه گران را تسلی می بخشد.

۳۰

۱ و امّآ الآن کسانی که از من خردسالترند بر من استهزا می کنند، که کراهت می داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گلۀ خود بگذارم.
۲ قوّت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود،
۳ از احتیاج و قحطی بی تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می خاییدند.
۴ خُبازی را درمیان بوته ها می چیدند، و ریشۀ شور گیاه نان ایشان بود.
۵ از میان مردمان رانده می شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهو می کردند.
۶ در گَریوه های وادیها ساکن می شدند، در حفره های زمین و در صخره ها.
۷ درمیان بوته ها عرعر می کردند، زیر خارها با هم جمع می شدند.
۸ ابنای احمقان و ابنای مردم بی نام، بیرون از زمین رانده می گردیدند.
۹ و امّآ الآن سرود ایشان شده ام و از برای ایشان ضرب المثل گردیده ام.

۱۰ مرا مکروه داشته، از من دور می شوند و از آب دهان بر رویم انداختن باز نمی ایستند.
۱۱ چونکه زه را بر من باز کرده، مرا مبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند.
۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الّناس برخاسته، پاهایم را از پیش درمی برند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیّآ می سازند.
۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیّتم اقدام می نمایند، و خود معاونی ندارند.
۱۴ گویا از ثلمه های وسیع می آیند، و از میان خرابه ها بر من هجوم می آورند.
۱۵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می کنند، و فیروزی من مثل ابر می گذرد.
۱۶ و الآن جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.
۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می شود، و پیهایم آرام ندارد.
۱۸ از شدّت سختی لباسم متغیّر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می گیرد.
۱۹ مرا در گِل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده ام.
۲۰ نزد تو تضرّع می نمایم و مرا مستجاب نمی کنی، و برخیزم و بر من نظر نمی اندازی.
۲۱ خویشتن را متبدّل ساخته، بر من بیرحم شده ای؛ با قوّت دست خود به من جفا می نمایی.
۲۲ مرا به یاد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرا در تندْباد پراکنده ساختی.
۲۳ زیرا می دانم که مرا به موت بازخواهی گردانید، و به خانه ای که برای همهٔ زندگان معیّن است.
۲۴ یقیناً بر تودهٔ ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی در بلا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی کند؟
۲۵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی شد.
۲۶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد؛ و چون انتظار نور کشیدم ظلمت رسید.
۲۷ احشایم می جوشد و آرام نمی گیرد، و روزهای مصیبت مرا درگرفته است.
۲۸ ماتم کنان بی آفتاب گردش می کنم و در جماعت برخاسته، تضرّع می نمایم.
۲۹ برادر شغالان شده ام، و رفیق شتر مرغ گردیده است.
۳۱ بربط من به نوحه گری مبدّل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

۳۱

۱ با چشمان خود عهد بسته ام، پس چگونه بر دوشیزه ای نظر افکنم؟
۲ زیرا قسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصیب قادر مطلق، از اعلی علیّین؟
۳ آیا آن برای شریران هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟
۴ آیا او راههای مرا نمی بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی شمارد؟
۵ اگر با دروغ راه می فتم یا پایهایم با فریب می شتابید،
۶ مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیّت مرا بداند.
۷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلبم در پی چشمانم رفته، و لکّه ای به ستهایم چسبیده باشد،
۸ پس من کِشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از ریشه کنده شود.
۹ اگر قلبم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایهٔ خود در کمین نشسته باشم،
۱۰ پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند، و دیگران بر او خم شوند.
۱۱ زیرا که آن قباحت می بود و تقصیری سزاوار حکم داوران.
۱۲ چونکه این آتشی می بود که تا ابدّون می سوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه می کَنْد،
۱۳ اگر دعوی بنده و کنیزخود را ردّ می کردم، هنگامی که بر من مدّعی می شدند.
۱۴ پس چون خدا به ضدّ من برخیزد، چه خواهم کرد؟
۱۵ آیا آن کس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کسِ واحد، ما را در رحم نسرشت؟
۱۶ اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه زنان را تار گردانیده،
۱۷ اگر لقمهٔ خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول ننموده،
۱۸ و حال آنکه او از جوانی ام با من مثل پدر پرورش می یافت، و از بطن مادرم بیوه زن را رهبری می نمودم؛
۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش؛

۲۰ اگر کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده؛
۲۱ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه می دیدم؛
۲۲ پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود.
۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می بود و به سبب کبریای او توانایی نداشتم،
۲۴ اگر طلا را امید خود می ساختم و به زر خالص می گفتم تو اعتماد من هستی؛
۲۵ اگر از فراوانی دولت خویش شادی می نمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود؛
۲۶ اگر چون آفتاب می تابید بر آن نظر می کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیر می کرد،
۲۷ و دل من خُفیهً فریفته می شد و دهانم دستم را می بوسید.
۲۸ این نیز گناهی مستوجب قصاص می بود زیرا خدای متعال را منکر می شدم.
۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی می کردم یا حینی که بلا به او عارض می شد وجد می نمودم،
۳۰ و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن بازداشته، بر جان او لعنت را سؤال ننمودم.
۳۱ اگر اهل خیمهٔ من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد،
۳۲ غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می گشودم.
۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصیان خویش را در سینهٔ خود مخفی می ساختم،
۳۴ از این جهت که از انبوه کثیر می ترسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان می ساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم.
۳۵ کاش کسی بود که مرا می شنید؛ اینک امضای من حاضراست. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک کتابی که مدّعی من نوشته است.
۳۶ یقیناً که آن را بر دوش خود برمی داشتم و مثل تاج بر خود می بستم.
۳۷ شمارهٔ قدمهای خود را برای او بیان می کردم و مثل امیری به او تقرّب می جستم.
۳۸ اگر زمین من بر من فریاد می کرد و مرزهایش با هم گریه می کردند،
۳۹ اگر محصولاتش را بدون قیمت می خوردم و جان مالکانش را تلف می نمودم،
۴۰ پس خارها به عوض گندم و کرکاس به عوض جو بروید.
سخنان ایّوب تمام شد.

۳۲

۱ پس آن سه مرد از جواب دادن به ایّوب بازماندند، چونکه او در نظرخود عادل بود.
۲ آنگاه خشم الیهو ابن بَرَکئیل بوزی که از قبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر ایّوب افروخته گردید، از این جهت که خویشتن را از خدا عادل تر می نمود؛
۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این جهت که هرچند جواب نمی یافتند، امّا ایّوب را مجرم می شمردند.
۴ و الیهو از سخن گفتن با ایّوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند.
۵ امّا چون الیهو دید که به زبان آن سه مرد جوابی نیست، پس خشمش افروخته شد.
۶ و الیهو ابن برکئیل بوزی به سخن آمده، گفت: من در عمرصغیر هستم، و شما مو سفید. بنابراین ترسیده، جرأت نکردم که رأی خود را برای شما بیان کنم.
۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید.
۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخهٔ قادر مطلق، ایشان را فطانت می بخشد.
۹ بزرگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را می فهمند.
۱۰ بنابراین می گویم که مرا بشنو و من نیز رأی خود را بیان خواهم نمود.
۱۱ اینک از سخن گفتن با شما درنگ نمودم، و بَراهینِ شما را گوش گرفتم، تا سخنان را کاوِش گردید.
۱۲ و من در شما تأمّل نمودم و اینک کسی از شما نبود که ایّوب را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد.
۱۳ مبادا بگویید که حکمت را دریافت نموده ایم، خدا او را مغلوب می سازد و نه انسان.
۱۴ زیراکه سخنان شما او را جواب نخواهم داد.
۱۵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، و سخن از ایشان منقطع شد.
۱۶ پس آیا من انتظار بکشم چونکه سخن نمی گویند؟ و ساکت شده، دیگر جواب نمی دهند؟

۱۷ پس من نیز از حصّهٔ خود جواب خواهم داد، و من نیز رأی خود را بیان خواهم نمود.
۱۸ زیرا که از سخنان، مملّو هستم. و روحِ باطنِ من، مرا به تنگ می آورد.
۱۹ اینک دل من مثل شرابی است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.
۲۰ سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.
۲۱ حاشا از من که طرفداری نمایم و به واحدی کلام تملّق آمیز گویم.
۲۲ چونکه به گفتن سخنان تملّق آمیز عارف نیستم. والاّ خالقم مرا به زودی خواهد برداشت.

۳۳

۱ «لیکن ای ایّوب، سخنان مرا استماع نما و به تمامی کلام من گوش بگیر.
۲ اینک الآن دهان خود را گشودم، و زبانم در کامم متکلّم شد.
۳ کلام من موافق راستی قلبم خواهد بود و لبهایم به معرفت خالص تنطّق خواهد نمود.
۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخهٔ قادر مطلق مرا زنده ساخته است.
۵ اگر می توانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست.
۶ اینک من مثل تو از خدا هستم، و من نیز از گِل سرشته شده ام.
۷ اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید، و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد.
۸ یقیناً در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تو را شنیدم
۹ که گفتی من زکی و بی تقصیر هستم؛ من پاک هستم و در من گناهی نیست.
۱۰ اینک او علّتها بر من می جوید و مرا دشمن خود می شمارد.
۱۱ پایهایم را در کُنده می گذارد و همهٔ راههایم را مراقبت می نماید.
۱۲ هان در این امر تو صادق نیستی . من تو را جواب می دهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است.
۱۳ چرا با او معارضه می نمایی، از این جهت که از همهٔ اعمال خود اطّلاع نمی دهد؟
۱۴ زیرا خدا یک دفعه تکلّم می کند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی نماید.
۱۵ در خواب، در رؤیای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی می شود، حینی که در بسترخود در خواب می باشد.
۱۶ آنگاه گوشهای انسان را می گشاید و تأدیب ایشان را ختم می سازد.
۱۷ تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکبّر را از مردمان بپوشاند.
۱۸ جان او را از حفره نگاه می دارد و حیات او را از هلاکت شمشیر.
۱۹ با درد در بستر خود سرزنش می یابد، و اضطراب دایمی در استخوانهای وی است.
۲۰ پس جان او نان را مکروه می دارد و نفس او خوراک لطیف را.
۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی شود و استخوانهای وی که دیده نمی شد برهنه گردیده است.
۲۲ جان او به حفره نزدیک می شود و حیات او به هلاک کنندگان.
۲۳ اگر برای وی یکی به منزلهٔ هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید،
۲۴ آنگاه بر او ترحّم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفّاره ای پیدا نموده ام.
۲۵ گوشت او از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایّام جوانی خود خواهد برگشت.
۲۶ نزد خدا دعا کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او ردّ خواهد نمود.
۲۷ پس درمیان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید.
۲۸ نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیه داد، و جان من، نور را مشاهده می کند.
۲۹ اینک همهٔ این چیزها را خدا به عمل می آورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان.
۳۰ تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نور زندگان، منوّر سازد.
۳۱ ای ایّوب متوجّه شده، مرا استماع نما، و خاموش باش تا من سخن رانم.
۳۲ اگر سخنی داری به من جواب بده؛ متکلّم شو زیرا می خواهم تو را مبرّی سازم.
۳۳ و اگر نه، تو مرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.

۳۴

۱ پس اِلیهو تکلّم نموده، گفت:
۲ ای حکیمان سخنان مرا بشنوید، و ای عارفان، به من گوش گیرید.
۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان می کند، چنانکه کام، طعام را ذوق می نماید.
۴ انصاف را برای خود اختیارکنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم.
۵ چونکه ایّوب گفته است که بی گناه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است.
۶ هرچند انصاف با من است دروغگو شمرده شده ام، و هرچند بی تقصیرم، جراحت من علاج ناپذیراست.
۷ کدام شخص مثل ایّوب است که سُخریّه را مثل آب می نوشد
۸ که در رفاقت بدکاران سالک می شود، و با مردان شریر رفتار می نماید؟
۹ زیرا گفته است انسان را فایده ای نیست که رضامندی خدا را بجوید.
۱۰ پس الآن ای صاحبان فطانت مرا بشنوید؛ حاشا از خدا که بدی کند، و از قادرمطلق، که ظلم نماید.
۱۱ زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات می دهد، و بر هرکس موافق راهش می رساند.
۱۲ و به درستی که خدا بدی نمی کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی سازد.
۱۳ کیست که زمین را به او تفویض نموده، و کیست که تمامیِ ربع مسکون را به او سپرده باشد.
۱۴ اگر او دل خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفخهٔ خویش را نزد خود بازگیرد،
۱۵ تمامیِ بشر با هم هلاک می شوند و انسان به خاک راجع می گردد.
۱۶ پس اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده.
۱۷ آیا کسی که از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسناد می دهی؟
۱۸ آیا به پادشاه گفته می شود که تولئیم هستی، یا به نجیبان که شریر می باشید؟
۱۹ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی نماید و دولتمند را بر فقیر ترجیح نمی دهد. زیراکه جمیع ایشان عمل دستهای وی اند؟
۲۰ در لحظه ای در نصف شب می میرند. قوم مشوّش شده، می گذرند، و زورآوران بی واسطهٔ دست انسان هلاک می شوند.
۲۱ زیرا چشمان او بر راههای انسان می باشد، و تمامیِ قدمهایش را می نگرد.
۲۲ ظلمتی نیست و سایهٔ موت نی، که خطا کاران خویشتن را در آن پنهان نمایند.
۲۳ زیرا اندک زمانی بر احدی تأمّل نمی کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید.
۲۴ زورآوران را بدون تفحّص خُرد می کند، و دیگران را به جای ایشان قرار می دهد.
۲۵ هر آینه اعمال ایشان را تشخیص می نماید، و شبانگاه ایشان را واژگون می سازد تا هلاک شوند.
۲۶ به جای شریران ایشان را می زند، در مکان نظرکنندگان.
۲۷ از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همهٔ طریقهای وی تأمّل ننمودند.
۲۸ تا فریاد فقیر را به او برسانند، و او فغان مسکینان را بشنود.
۲۹ چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را بپوشاند کیست که او را تواند دید؟ خواه به امّتی خواه به انسانی مساوی است،
۳۰ تا مردمان فاجر سلطنت ننمایند و قوم را به دام گرفتار نسازند.
۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزا یافتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید،
۳۲ و آنچه را که نمی بینم تو به من بیاموز، و اگر گناه کردم بار دیگر نخواهم نمود؟
۳۳ آیا برحسب رأی تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تو رد   می کنی پس تو اختیار کن و نه من، و آنچه صواب می دانی بگو؟
۳۴ صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا می شنود
۳۵ که ایّوب بدون معرفت حرف می زند و کلام او از روی تعقّل نیست.
۳۶ کاش که ایّوب تا به آخر آزموده شود، زیرا که مثل شریران جواب می دهد.
۳۷ چونکه بر گناه خود طغیان را مزید می کند و درمیان ما دستک می زند و به ضدّ خدا سخنان بسیار می گوید.

۳۵

۱ و اِلیهو باز متکلّم شده، گفت:
۲ آیا این را انصاف می شماری که گفتی من از خدا عادل تر هستم؟
۳ زیرا گفته ای برای تو چه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از گناهم منفعت خواهم یافت.

۴ من تو را جواب می گویم و رفقایت را با تو.
۵ به سوی آسمانها نظر کن و ببین و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلندترند.
۶ اگر گناه کردی به او چه رسانید؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟
۷ اگر بی گناه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟
۸ شرارت تو به مردی چون تو ضرر می رساند و عدالت تو به بنی آدم فایده می رساند.
۹ از کثرت ظلمها فریاد برمی آورند و از دست زورآوران استغاثه می کنند،
۱۰ و کسی نمی گوید که خدای آفرینندهٔ من کجا است که شبانگاه سرودها می بخشد
۱۱ و ما را از بهایم زمین تعلیم می دهد، و از پرندگان آسمان حکمت می بخشد.
۱۲ پس به سبب تکبّر شریران فریاد می کنند امّا او اجابت نمی نماید،
۱۳ زیرا خدا بطالت را نمی شنود و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی فرماید.
۱۴ هرچند می گویی که او را نمی بینم، لیکن دعوی در حضور وی است. پس منتظر او باش.
۱۵ و امّا الآن از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی کند و به کثرت گناه اعتنا نمی نماید،
۱۶ از این جهت ایّوب دهان خود را به بطالت می گشاید و بدون معرفت سخنان بسیار می گوید.

۳۶

۱ و الِیهو باز گفت:
۲ برای من اندکی صبر کن تا تو را اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است.
۳ عِلم خود را از دور خواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود.
۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در عِلم کامل است نزد تو حاضر است.
۵ اینک خدا قدیر است و کسی را اهانت نمی کند و در قوّت عقل قادر است.
۶ شریر را زنده نگاه نمی دارد و داد مسکینان را می دهد.
۷ چشمان خود را از عادلان برنمی گرداند، بلکه ایشان را با پادشاهان بر کرسی تا به ابد می نشاند، پس سرافراشته می شوند.
۸ امّا هرگاه به زنجیرها بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند.
۹ آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می نمایاند و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبّر نموده اند،
۱۰ و گوشهای ایشان را برای تأدیب باز می کند، و امر می فرماید تا از گناه بازگشت نمایند.
۱۱ پس اگر بشنوند و او را عبادت نمایند، ایّام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی.
۱۲ و امّا اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد.
۱۳ امّا آنانی که در دل، فاجرند غضب را ذخیره می نمایند.
۱۴ ایشان در عنفوان جوانی می میرند و حیات ایشان با فاسقان تلف می شود.
۱۵ مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات می بخشد وگوش ایشان را در تنگی باز می کند.
۱۶ پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می آورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود و زاد سفرهٔ تو از فربهی مملوّ می شد.
۱۷ و تو از داوری شریر پر هستی، لیکن داوری و انصاف با هم مُلْتَصِقند.
۱۸ باحذر باش مبادا خشم تو را به تعدّی ببرد، و زیادتی کفّاره تو را منحرف سازد.
۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نی، نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را.
۲۰ برای شب آرزومند مباش، که امّت ها را از جای ایشان می برد.
۲۱ با حذر باش که به گناه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده ای.
۲۲ اینک خدا در قوّت خود متعال می باشد. کیست که مثل او تعلیم بدهد؟
۲۳ کیست که بگوید تو بی انصافی نموده ای؟
۲۴ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیرگویی که دربارهٔ آنها مردمان می سرایند.
۲۵ جمیع آدمیان به آنها می نگرند. مردمانْ آنها را از دور مشاهده می نمایند.
۲۶ اینک خدا متعال است و او را نمی شناسیم، و شمارهٔ سالهای او را تفحّص نتوان کرد.
۲۷ زیرا که قطره های آب را جذب می کند و آنها باران را از بخارات آن می چکاند.

۲۸ که ابرها آن را به شدّت می ریزد و بر انسان به فراوانی می تراود.
۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می شوند، یا رعدهای خیمهٔ او را بداند؟
۳۰ اینک نور خود را بر آن می گستراند و عمق های دریا را می پوشاند.
۳۱ زیرا که به واسطهٔ آنها قوم ها را داوری می کند، و رزق را به فراوانی می بخشد.
۳۲ دستهای خود را با برق می پوشاند، و آن را بر هدف مأمور می سازد.
۳۳ رعدش از او خبر می دهد و مواشی از برآمدن او اطّلاع می دهند.

۳۷

۱ از این نیز دل من می لرزد و از جای خود متحّرک می گردد.
۲ گوش داده، صدای آواز او را بشنوید، و زمزمه ای را که از دهان وی صادر می شود،
۳ آن را در زیر تمامی آسمانها می فرستد، و برق خویش را تا کرانهای زمین.
۴ بعد از آن صدای غرّش می کند و به آواز جلال خویش رعد می دهد، و چون آوازش شنیده شد آنها را تأخیر نمی نماید.
۵ خدا از آواز خود رعدهای عجیب می دهد. اعمال عظیمی که ما آنها را ادراک نمی کنیم به عمل می آورد.
۶ زیرا برف را می گوید: بر زمین بیفت. و همچنین بارش باران را و بارش بارانهای زورآور خویش را.
۷ دست هر انسان را مختوم می سازد تا جمیع مردمان اعمال او را بدانند.
۸ آنگاه وحوش به مأوای خود می روند و در بیشه های خویش آرام می گیرند.
۹ از برجهای جنوب گردباد می آید و از برجهای شمال برودت.
۱۰ از نفخهٔ خدا یخ بسته می شود و سطح آبها منجمد می گردد.
۱۱ ابرها را نیز به رطوبت سنگین می سازد و سحاب، برق خود را پراکنده می کند.
۱۲ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می شوند تا هرآنچه به آنها امر فرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند.
۱۳ خواه آنها را برای تأدیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.
۱۴ ای ایّوب این را استماع نما. بایست و در اعمال عجیب خدا تأمّل کن.
۱۵ آیا مطّلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار می دهد و برق، ابرهای خود را درخشان می سازد؟
۱۶ آیا تو از موازنهٔ ابرها مطّلع هستی؟ یا از اعمال عجیبهٔ او که در عِلم، کامل است؟
۱۷ که چگونه رختهای تو گرم می شود هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن می گردد؟
۱۸ آیا مثل او می توانی فلک را بگسترانی که مانند آینهٔ ریخته شده مستحکم است؟
۱۹ ما را تعلیم بده که با وی چه توانیم گفت، زیرا به سبب تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد.
۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبرداده می شود یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد.
۲۱ و حال آفتاب را نمی توان دید، هرچند در سپهر درخشان باشد تا باد وزیده، آن را پاک کند.
۲۲ درخشندگی طلایی از شمال می آید و نزد خدا جلال مهیب است.
۲۳ قادر مطلق را ادراک نمی توانیم کرد؛ او در قوّت و راستی عظیم است و در عدالت کبیر که بی انصافی نخواهد کرد.
۲۴ لهذا مردمان از او می ترسند، امّا او بر جمیع دانا دلان نمی نگرد.

۳۸

۱ و خداوند ایّوب را از میان گرباد خطاب کرده، گفت:
۲ کیست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک می سازد؟
۳ الآن کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سؤال می نمایم پس مرا اعلام نما.
۴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری.
۵ کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟
۶ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد،
۷ هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنّم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟
۸ و کیست که دریا را به درها مسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟
۹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکیِ غلیظ را قنداقهٔ آن ساختم؟

۱۰ و حدّی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم؟
۱۱ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز منما، و در اینجا امواج سرکش تو بازداشته شود؟
۱۲ آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعش عارف گردانیدی،
۱۳ تا کرانه های زمین را فرو گیرد و شریران از آن افشانده شوند؟
۱۴ مثل گِل زیرخاتم مبدّل می گردد و همه چیز مثل لباس صورت می پذیرد.
۱۵ و نور شریران از ایشان گرفته می شود، و بازوی بلند شکسته می گردد.
۱۶ آیا به چشمه های دریا داخل شده، یا به عمقهای لجّه رفته ای؟
۱۷ آیا درهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایهٔ موت را دیده ای؟
۱۸ آیا پهنای زمین را ادراک کرده ای؟ خبر بده اگر این همه را می دانی!
۱۹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت کجا می باشد،
۲۰ تا آن را به حدودش برسانی، و راههای خانهٔ او را درک نمایی؟
۲۱ البتّه می دانی، چونکه در آنوقت مولود شدی، و عدد روزهایت بسیار است!
۲۲ آیا به مخزن های برف داخل شده، و خزینه های تگرگ را مشاهده نموده ای،
۲۳ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتم، به جهت روز مقاتله و جنگ؟
۲۴ به چه طریق روشنایی تقسیم می شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشرمی گردد؟
۲۵ کیست که رودخانه ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه ها ساخت،
۲۶ تا بر زمینی که کسی در آن نیست ببارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد،
۲۷ تا زمین ویران و بایر را سیراب کند، و علفهای تازه را از آن برویاند؟
۲۸ آیا پدران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟
۲۹ از رَحِم کیست که یخ بیرون آمد؟ و ژالهٔ آسمان را کیست که تولید نمود؟
۳۰ آبها مثل سنگ منجمد می شود، و سطح لجّه یخ می بندد.
۳۱ آیا عِقد ثریّا را می بندی؟ یا بندهای جبّار را می گشایی؟
۳۲ آیا برجهای منطقهٔ البُروج را در موسم آنها بیرون می آوری؟ و دّب اکبر را بنات او رهبری می نمایی؟
۳۳ آیا قانون های آسمان را می دانی؟ یا آن را بر زمین مسلّط می گردانی؟
۳۴ آیا آواز خود را به ابرها می رسانی تا سیل آنها تو را بپوشاند؟
۳۵ آیا برقها را می فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟
۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟
۳۷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد،
۳۸ چون غبار گِل شده، جمع می شود و کلوخها با هم می چسبند؟
۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می کنی؟ و اشتهای شیر ژیان را سیر می نمایی،
۴۰ حینی که در مأوای خود خویشتن را جمع می کنند و در بیشه در کمین می نشینند؟
۴۱ کیست که غذا را برای غراب آماده می سازد چون بچّه هایش نزد خدا فریاد برمی آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می گردند؟

۳۹

۱ آیا وقت زاییدن بز کوهی را می دانی؟ یا زمان و ضع حمل آهو را نشان می دهی؟
۲ آیا ماههایی را که کامل می سازند حساب توانی کرد؟ یا زنان زاییدن آنها را می دانی؟
۳ خم شده، بچه های خود را می زایند و از دردهای خود فارغ می شوند.
۴ بچه های آنها قوّی شده، در بیابان نمّو می کنند، می روند و نزد آنها برنمی گردند.
۵ کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت، و کیست که بندهای گورخر را باز نمود،
۶ که من بیابان را خانهٔ او ساختم، و شوره زار را مسکن او گردانیدم؟
۷ به غوغای شهر استهزا می کند و خروش رمه بان را گوش نمی گیرد و
۸ دایرهٔ کوهها چراگاه او است و هر گونه سبزه را می طلبد.

۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟
۱۰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادیها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟
۱۱ آیا از اینکه قوّتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟
۱۲ آیا بر او توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاه جمع کند؟
۱۳ بال شتر مرغ به شادی متحرّک می شود امّا پر و بال او مثل لقلق نیست.
۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می کند،
۱۵ و فراموش می کند که پا آنها را می افشرد، و وحوش صحرا آنها را پایمال می کنند.
۱۶ با بچّه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند؛ محنت او باطل است و متأسف نمی شود.
۱۷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او را نصیبی نداده است.
۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز می کند، اسب و سوارش را استهزا می نماید.
۱۹ آیا تو اسب را قوّت داده و گردن او را به یال ملبّس گردانیده ای؟
۲۰ آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورده ای؟ خروش شیههٔ او مهیب است.
۲۱ در وادی پا زده، از قوّت خود وجد می نماید و به مقابلهٔ مسلّحان بیرون می رود.
۲۲ بر خوف استهزا کرده، هراسان نمی شود، و از دم شمشیر برنمی گردد.
۲۳ ترکش بر او چکچک می کند، و نیزهٔ درخشنده و مزارق.
۲۴ با خشم و غیض زمین را نوردد. و چون کَرِنّا صدا می کند نمی ایستد،
۲۵ وقتی که کَرِنّا نواخته شود هه هه می گوید و جنگ را از دور استشمام می کند، و خروش سرداران و غوغا را.
۲۶ آیا از حکمت تو شاهین می پرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن می کند؟
۲۷ آیا از فرمان تو عقاب صعود می نماید و آشیانهٔ خود را به جای بلند می سازد؟
۲۸ بر صخره ساکن شده، مأوا می سازد، بر صخرهٔ تیز و بر ملاذ منیع.
۲۹ از آنجا خوراک خود را به نظر می آورد و چشمانش از دور می نگرد.
۳۰ بچه هایش خون را می مکند و جایی که کشتگانند او آنجا است.

۴۰

۱ و خداوند مکّرر کرده، ایّوب را گفت:
۲ آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسی که با خدا محاجّه کند آن را جواب بدهد.
۳ آنگاه ایّوب خداوند را جواب داده، گفت:
۴ اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته ام.
۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود .
۶ پس خداوند ایّوب را از گردباد خطاب کرد و گفت:
۷ الآن کمر خود را مثل مرد ببند. از تو سؤال می نمایم و مرا اعلام کن.
۸ آیا داوری مرا نیز باطل می نمایی؟ و مرا ملزم می سازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟
۹ آیا تو مثل خدا بازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد را توانی کرد؟
۱۰ الآن خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده، و به عزت و شوکت ملبّس ساز.
۱۱ شدّت غضب خود را بریز و به هرکه متکبّر است نظر افکنده، او را به زیر انداز.
۱۲ بر هرکه متکبّر است نظر کن و او را ذلیل بساز و شریران را در جای ایشان پایمال کن.
۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن.
۱۴ آنگاه من نیز دربارهٔ تو اقرار خواهم کرد، که دست داستت تو را نجات تواند داد.
۱۵ اینک بَهیموت که او را با تو آفریده ام که علف را مثل گاو می خورد،
۱۶ همانا قوّت او در کمرش می باشد، و توانایی وی در رگهای شکمش.
۱۷ دم خود را مثل سرو آزاد می جنباند. رگهای رانش به هم پیچیده است.
۱۸ استخوانهایش مثل لوله های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.

۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حربه اش را به او داده است.
۲۰ به درستی که کوهها برایش علوفه می رویاند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی می کنند،
۲۱ زیر درختهای کنار می خوابد. در سایهٔ نیزار و در خَلاب.
۲۲ درختهای کُنار او را به سایهٔ خود می پوشاند، و بیدهای نهر، وی را احاطه می نماید.
۲۳ اینک رودخانه طغیان می کند، لیکن او نمی ترسد و اگرچه اُرْدُن در دهانش ریخته شود ایمن خواهد بود.
۲۴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاّب توان سفت؟

۴۱

۱ آیا لِوْیاتان را با قلاّب توانی کشید؟ یا زبانش را با ریسمان توانی فشرد؟
۲ آیا در بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه اش را با قلاّب توانی سفت؟
۳ آیا او نزد تو تضّرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملایم به تو خواهد گفت؟
۴ آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟
۵ آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی کرد؟
۶ آیا جماعت صیّادان از او داد و ستد خواهند کرد؟ یا او را درمیان تاجران تقسیم خواهند نمود؟
۷ آیا پوست او را با نیزه ها مملّو توانی کرد؟ یا سرش را با خُطّافهای ماهی گیران؟
۸ اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به یاد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد.
۹ اینک امید به او باطل است. آیا از رؤیتش نیز آدمی به روی درافکنده نمی شود؟
۱۰ کسی اینقدر متّهور نیست که او را برانگیزاند. پس کیست که در حضور من بایستد؟
۱۱ کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده، تا به او ردّ نمایم؟ هر چه زیر آسمان است از آن من می باشد.
۱۲ دربارهٔ اعضایش خاموش نخواهم شد و از جبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد.
۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟ و کیست که درمیان دو صف دندانش داخل شود؟
۱۴ کیست که درهای چهره اش را بگشاید؟ دایرهٔ دندانهایش هولناک است.
۱۵ سپرهای زورآورش فخر او می باشد، با مُهر محکم وصل شده است.
۱۶ با یکدیگر چنان چسبیده اند که باد از میان آنها نمی گذرد.
۱۷ با همدیگر چنان وصل شده اند و با هم مُلْتصقند که جدا نمی شوند.
۱۸ از عطسه های او نور ساطع می گردد و چشمان او مثل پلکهای فجر است.
۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می آید و شعله های آتش برمی جهد.
۲۰ از بینی او دود برمی آید مثل دیگهای جوشنده و پاتیل.
۲۱ از نفس او اخگرها افروخته می شود و از دهانش شعله بیرون می آید.
۲۲ بر گردنش قوّت نشیمن دارد، و هیبت پیش رویش رقص می نماید.
۲۳ طبقات گوشت او به هم چسبیده است و بر وی مستحکم است که متحرک نمی شود.
۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می باشد.
۲۵ چون او برمی خیزد، نیرومندان هراسان می شوند، و از خوف بی خود می گرداند.
۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی کند، و نه نیزه و نه رواق و نه تیز.
۲۷ آهن را مثل کاه می شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده.
۲۸ تیرهای کمان او را فرار نمی دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبّدل می شود.
۲۹ عمود مثل کاه شمرده می شود و بر مزراق می خندد.
۳۰ در زیرش پاره های سفال تیز است و گردون پر میخ را بر گل پهن می کند.
۳۱ لجّه را مثل دیگ می جوشاند و دریا را مانند پاتیلچهٔ عطّاران می گرداند.
۳۲ راه را در عقب خویش تابان می سازد به نوعی که لجّه را سفید مو گمان می برند.
۳۳ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد.
۳۴ بر هر چیز بلند نظر می افکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

۱ و ایّوب خداوند را جواب داده، گفت:

۲ می دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود.

۳ کیست که مشورت را بی علم مخفی می سازد؟ لکن من به آنچه نفهمیدم تکلّم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم.

۴ الآن بشنو تا من سخن گویم؛ از تو سؤال می نمایم مرا تعلیم بده.

۵ از شنیدن گوش دربارهٔ تو شنیده بودم لیکن الآن چشم من تو را می بیند.

۶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم.

۷ و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایّوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که دربارهٔ من آنچه راست است مثل بنده ام ایّوب نگفتید.

۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیرید و نزد بندهٔ من ایّوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذارنید؛ و بنده ام ایّوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم، چونکه دربارهٔ من آنچه راست است مثل بنده ام ایّوب نگفتید.

۹ پس الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفر نعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود، عمل نمودند؛ و خداوند ایّوب را مستجاب فرمود.

۱۰ و چون ایّوب برای اصحاب خود دعا کرد، خداوند مصیبت را دور ساخت و خداوند به ایّوب دوچندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.

۱۱ و جمیع برادرانش و همهٔ خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه اش با وی نان خوردند و او را دربارهٔ تمامی مصیبیتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلّی دادند و هرکس یک قسیطه و هرکس یک حلقهٔ طلا به او داد.

۱۲ و خداوند آخر ایّوب را بیشتر از اوّل او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود.

۱۳ و او هفت پسر و سه دختر بود.

۱۴ و دختر اوّل را یَمیَمه و دوّم را قَصیْعَه و سوّم را قَرنْ هَفُّوک نام نهاد.

۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایّوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را درمیان برادرانشان ارثی داد.

۱۶ و بعد از آن ایّوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید.

۱۷ پس ایّوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

کتاب مزامیر

۱

۱ خوشابحال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنان ننشیند؛

۲ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می کند.

۳ پس مثل درختی نشاندهٔ نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوهٔ خود را در موسمش می دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هر آنچه می کند نیک انجام خواهد بود.

۴ شریران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می کند.

۵ لهذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان.

۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

۲

۱ چرا امّت ها شورش نموده اند و طوائف در باطل تفکّر می کنند؟

۲ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با هم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛

۳ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم.

۴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند.

۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلّم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.

۶ و من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدّس خود صیهون.

۷ فرمان اعلام می کنم: خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.

۸ از من درخواست کن و امّت ها را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.

۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه گر آنها را خرد خواهی نمود.

۱۰ و الآن ای پادشاهان تعّقا نمایید! ای داوران جهان متنبّه گردید!

۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید!

۱۲ پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می شود. خوشابحال همهٔ آنانی که بر او توکّل دارند.

۳

۱ ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند. بسیاری بر ضدّ من برمی خیزند.

۲ بسیاری برای جان من می گویند: به جهت او در خدا خلاصی نیست. سلاه

۳ لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من فرازندهٔ سر من.

۴ به آواز خود نزد خداوند می خوانم و مرا از کوه مقدّس خود اجابت می نماید. سلاه

۵ و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت می دهد.

۶ از کرورهای مخلوق نخواهم ترسید مه گرداگرد من صف بسته اند.

۷ ای خداوند، برخیز! ای خدا من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همهٔ دشمنانم زدی؛ دندانهای شریران را شکستی.

۸ نجات از ان خداوند است و برکت تو بر قوم تو می باشد. سلاه

۴

۱ ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو.

۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه

۳ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.

۴ خشم گیرید و گناه مورزید. در دلها بر بسترهای خود تفکّر کنید و خاموش باشید. سلاه.

۵ قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.

۶ بسیاری می گویند: کیست که به ما احسان نماید؟ ای خداوند نور چهرهٔ خویش را بر ما برافراز.

۷ شادمانی در دل من پدید آورده ای، بیشتر از وقتی که غلّه و شیرهٔ ایشان افزون گردید.

۸ بسلامتی می خسبم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی.

۵

۱ ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکّر من تأمّل فرما!

۲ ای پادشاه و خدای من به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعا می کنم.

۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان دعای خود را نزد تو آراسته می کنم و انتظار می کشم.

۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.

۵ متکبّران در نظر تو نخواهد ایستاد. از همهٔ بطالت کنندگان نفرت می کنی.

۶ دروغ گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه می دارد.

۷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود.

۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.

۹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبر گشاده است و زبانهای خود را جلا می دهند.

۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورتهای خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده اند،

۱۱ و همه متوکّلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنّم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می دارند، در تو وجد خواهند نمود.

۱۲ زیرا تو ای خداوند مرد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

۶

۱ ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما و مرا در خشم خویش تأدیب مکن!

۲ خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده ام! ای خداوند مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است،

۳ و جان من بشدّت پریشان است. پس تو ای خداوند تا به کی؟

۴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش!

۵ زیرا که در موت ذکر تو نمی باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟

۶ از نالهٔ خود وامانده ام! تمامی شب تخت خواب خود را غرق می کنم، و بستر خویش را به اشکها تر می سازم!

۷ و چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همهٔ دشمنانم تار گردید.

۸ ای همهٔ بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریهٔ مرا شنیده است!

۹ خداوند استغاثهٔ مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود.

۱۰ همهٔ دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. رو برگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

۷

۱ ای یهوه خدای من، من در تو پناه می برم. از همهٔ تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان.

۲ مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات دهنده ای نباشد.

۳ ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست ظلمی پیدا شد،

۴ اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی سبب دشمن خود را تاراج نمودم،

۵ پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.

۶ ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده ای!

۷ و مجمع امّت ها گرداگرد تو بیایند. و فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.

۸ خداوند امّت ها را داوری خواهند نمود. ای خداوند، موافق عدالتم و کمالی که در من است مرا داد بده!

۹ بدیِ شریران نابود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان کنندهٔ دلها و قلوب، خدای عادل است.

۱۰ سپر من بر خدا می باشد که راست دلان را نجات دهنده است.

۱۱ خدا داور عادل است و هر روزه خدا خشمناک می شود.

۱۲ اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده، و آماده کرده است.

۱۳ و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله ور گردانیده است.
۱۴ اینک به بطالت آبستن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است.
۱۵ حفره ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد.
۱۶ ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقش فرود خواهد آمد.
۱۷ خداوند را برحسب عدالتش حمد خواهم گفت و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

۸

۱ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده ای!
۲ از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوّت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی.
۳ چون به آسمان تو نگاه می کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده ای،
۴ پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟
۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی.
۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیرا پای وی نهادی،
۷ گوسفندان و گاوان جمیعاً، و بهایم صحرا را نیز؛
۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را و هرچه بر راههای آبها سیر می کند.
۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

۹

۱ خداوند را به تمامیِ دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد.
۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سرایید.
۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد.
۴ زیرا انصاف و داوریِ من کردی. داورِ عادل بر مسند نشسته ای.
۵ امّت ها را توبیخ نموده ای و شریران را هلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده ای تا ابدالآباد.
۶ و اما دشمنان نیست و خرابه های ابدی گردیده اند؛ و شهرها را ویران ساخته ای، حتی ذکر آنها نابود گردید.
۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابدالآباد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است؛
۸ و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امّت ها را به راستی داد خواهد داد.
۹ و خداوند قلعهٔ بلند در زمانهای تنگی.
۱۰ و آنانی که نام تو را می شناسند، بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده ای.
۱۱ خداوند را که بر صیهون نشسته است بسرایید؛ کارهای او در میان قوم ها اعلان نمایید،
۱۲ زیرا او که انتقام گیرندهٔ خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مسکینان را فرموش نکرده است.
۱۳ ای خداوند بیر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می کشم نظر افکن! ای که برافرازندهٔ من از درهای موت هستی!
۱۴ تا همهٔ تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه های دختر صیهون. در نجات تو شادی خواهم نمود.
۱۵ امّت ها به چاهی که کنده بودند خود افتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد.
۱۶ خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شریر از کار دست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایون سلاه.
۱۷ شریران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امّت هایی را که خدا را فرموش می کنند،
۱۸ زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.
۱۹ برخیز ای خداوند تا انسان غالب نیاید. بر امّت ها به حضور تو داوری خواهد شد.
۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا مّت ها بدانند که انسانند. سلاه.

۱۰

۱ ای خداوند چرا دور ایستاده ای و خود را در وقت های تنگی پنهان می کنی؟
۲ از تکبّر شریران، فقیر سوخته می شود؛ در مشورت هایی که اندیشیده اند، گرفتار می شوند.

۳ زیرا که شریر به شهوات نفس خود فخر می کند، و آنکه می رباید شکر می گوید و خداوند را اهانت می کند.
۴ شریر در غرور خود می گوید: بازخواست نخواهد کرد. همه فکرهای او اینست که خدایی نیست.
۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را هیچ می شمارد.
۶ در دل خود گفته است: هرگز جنبش نخواهم خورد، و دُور به دُور بدی را نخواهم دید.
۷ دهان او از لعنت و مکر و ظلم شر است؛ زیرا زبانش مشقّت و گناه است؛
۸ در کمینهای دهات می نشیند؛ در جایهای مخفی بی گناه را می کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛
۹ در جای مخفی مثل شیر در بیشهٔ خود کمین می کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می سازد.
۱۰ پس کوفته و زبون می شود؛ و مساکین در زیر جباران او می افتند.
۱۱ در دل خود گفت: خدا را فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.
۱۲ ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافراز و مسکینان را فراموش مکن!
۱۳ چرا شریر خدا را اهانت کرده، در دل خود می گوید: تو بازخواست نخواهی کرد؟
۱۴ البته دیده ای زیرا که بر تو مشقّت و غم می نگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان تو هستی.
۱۵ بازوی گناهکار را بشکن. و اما شریر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی.
۱۶ خداوند پادشاه است تا ابدالآباد. امّت ها از زمین او هلاک خواهند شد.
۱۷ ای خداوند مسألت مسکینان را اجابت کرده ای، دل ایشان را استوار نموده ای و گوش خود را فرا گرفته ای،
۱۸ تا یتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است. دیگر نترساند.

۱۱
۱ بر خداوند توکل می دارم. چرا به جانم می گویید: مثل مرغ به کوه خود بگریزید؟
۲ زیرا اینک شریران کمان می کشند و تیر را به زه نهاده اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند.
۳ زیرا که ارکان منهدم می شوند و مرد عادل چه کند؟
۴ خداوند در هیکل قدس خود است و بر کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می نگرد، پلکهای وی بنی آدم را می آزماید.
۵ خداوند عادل را امتحان می کند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می دارد.
۶ بر شریر دامها حصهٔ پیالهٔ ایشان خواهد بود.
۷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می دارد، و راستان روی او را خواهند دید.

۱۲
۱ ای خداوند نجات بده زیرا که مرد مقدّس نابود شده است و امناء از میان بنی آدم نایاب گردیده اند!
۲ همه به یکدیگر دروغ می گویند؛ به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می رانند.
۳ خداوند همهٔ لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید،
۴ که می گویند: به زبان خویش غالب می آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟
۵ خداوند می گوید: به سبب غارت مسکینان و نالهٔ فقیران، الآن برمی خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می کشد، برپا خواهم داشت.
۶ کلام خداوند کلام طاهر است، نقرهٔ مصفای در قالِ زمین که هفت مرتبه پاک شده است.
۷ تو ای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالآباد محافظت خواهی فرمود.
۸ شریران به هر جانب می خرامند، وقتی که خباثت در بنی آدم بلند می شود.

۱۳
۱ ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟
۲ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هر روزه غم خواهد بود؟ تا به کی به دشمنم بر من سرافراشته شود؟
۳ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخسبم.
۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی ام شادی نمایند.
۵ و اما من به رحمت تو توکل می دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.

۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

۱۴

۱ احمق در دل خود می گوید که خدایی نیست کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته اند و نیکوکاری نیست.

۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست.

۳ همه رو گردانیده، با هم فاسد شده اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.

۴ آیا همهٔ گناهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می خورند، چنانکه نام می خورند، و خداوند را نمی خوانند؟

۵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقهٔ عادلان است.

۶ مشورت مسکین را خجل می سازید چونکه خداوند ملجای اوست.

۷ کاش ای اسرائیل از صیهون ظاهر می شد! چون خداوند اسیریِ قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

۱۵

۱ ای خداوند کیست که در خیمهٔ تو فرود آید؟ کیست که در کوه مقدّس تو ساکن گردد؟

۲ آنکه بی عیب و سالک باشد و عدالت را بجا آورد، و در دل خویش راست گو باشد؛

۳ که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایهٔ خود بدی نکند و دربارهٔ ارقاب خویش مذمت را قبول ننماید؛

۴ که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می ترسند مکرم می دارد؛ و قسم به ضررخود می خورد و تغییر نمی دهد.

۵ نقرهٔ خود را به سود نمی دهد و رشوه بر بی گناه نمی گیرد. آنکه این را به جا اوَرَد، تا ابدالآباد جنبش نخواهد خورد.

۱۶

۱ ای خدا مرا محافضت فرما، زیرا بر تو توکل می دارم.

۲ خداوند را گفتم: تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.

۳ و امّا مقدسانی که در زمین اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است.

۴ دردهای آنانی که عقب خدای دیگر می شتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.

۵ خداوند نصیبِ قسمت و کاسهٔ من است. تو قرعهٔ مرا نگاه می داری.

۶ خِطّه های من به جایهای خوش افتاد. میراث بَهیّ به من رسیده است.

۷ خداوند را که مرا نصیحت نموده، متبارک می خوانم. شبانگاه نیر قلبم مرا تنبیه می کند.

۸ خداوند را همیشه پیش روی خود می دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد.

۹ از این رو دلم شادی می کند و جلالم به وجد می آید؛ جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.

۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترکی نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.

۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذّت ها باد تا ابدالآباد!

۱۷

۱ ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی ریا می آید، گوش بگیر!

۲ داد من از حضور تو صادر می شود؛ چشمان تو راستی را ببیند.

۳ دل مرا آزموده ای، شبانگاه از آن تفقد کرده ای. مرا قال گذاشته ای و هیچ نیافته ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند.

۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راههای ظالم نگاه داشتم.

۵ قدمهایم به آثار قائم است، پس پایهایم نخواهد لغزید.

۶ ای خدا تو را خوانده ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فرگیر و سخن مرا بشنو.

۷ رحمت های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می رهانی.

۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایهٔ بال خود پنهان کن،

۹ از روی شریرانی که مرا خراب می سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می کنند.

۱۰ دل فربهٔ خود را بسته اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیز می گویند.

۱۱ الآن قدمهای ما را احاطه کرده اند، و چشمان خود را دوخته اند تا ما را به زمین بیندازند.

۱۲ مَثَل او مَثَل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مَثَل شیر ژیان که در بیشهٔ خود در کمین است.

۱۳ ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شریر به شمشیر خود برهان،
۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است که شکم ایشان را به ذخایر خود پر ساخته ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک می کنند.
۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید، و چون بیدار شوم، از صورت تو سیر خواهم شد.

۱۸

۱ ای خداوند! قوّت من! تو را محبت می نمایم.
۲ خداوند صخرهٔ من است و ملجا و نجات دهندهٔ من. خدایم صخره من است که در او پناه می برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعهٔ بلند من.
۳ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس دشمنانم رهایی خواهم یافت.
۴ رَسَنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.
۵ رَسَنهای گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده.
۶ در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغانه نمودم. او آواز مرا از هیکل خود شنید و استغانهٔ من به حضورش به گوش وی رسید.
۷ زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوهها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته شد.
۸ دُخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن افروخته گردید.
۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ می بود.
۱۰ بر کروبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد.
۱۱ تاریکی را پردهٔ خود و خیمه ای گرداگرد خویش بساخت. تاریکی آبها و ابرهای متراکم را.
۱۲ از تابشِ پیش روی وی ابرهایش می شتافتند، تگرگ و آتشهای افروخته.
۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشهای افروخته را.
۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقها بینداخت و ایشان را پریشان نمود.
۱۵ آنگاه عمق های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه تو ای خداوند، از نَفْخِهٔ باد بینی تو!
۱۶ پس، از اعلی فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید.
۱۷ و مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من تواناتر بودند.
۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
۱۹ و مرا بجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که در من رغبت می داشت.
۲۰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید.
۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده ام،
۲۲ و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکرده ام،
۲۳ و نزد او بی عیب بوده ام و خویشتن را از گناه نگاه داشته ام.
۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظر وی.
۲۵ خویشتن را با رحیم، رحیم می نمایی، و با مرد کامل، خود را کامل می نمایی.
۲۶ خویشتن را با طاهر، طاهر می نمایی و با مکار، به مکر رفتار می کنی.
۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهانید و چشکان متکبران را به زیر خواهی انداخت.
۲۸ زیرا که تو چراغ مرا خواهی افروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.
۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می برم و به خدای خود از حصارها بر می جهم.
۳۰ و اما خدا، طریق او کامل است و کلام خداوند مُصَفی. او برای همهٔ متوکلان خود سپر است؛
۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره ای غیر از خدای ما؟
۳۲ خدایی که کمر مرا به قوّت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است.
۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مُقامهای اعلای من برپا داشته است.
۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد.
۳۵ سپر نجات خود را به من داده ای. دست راستت عمود بر من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.
۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید.

۳۷ دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت.

۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پایهای من خواهند افتاد.

۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوّت بسته ای و مخالفانم را زیر پایم انداخته ای.

۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده ای تا خصمان خود را نابود بسازم.

۴۱ فریاد برآوردند اما رهاننده ای نبود؛ نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد.

۴۲ ایشان را چون غبار پیش باد ساییده ام؛ مثل گِلِ کوچه ها ایشان را دور ریخته ام.

۴۳ مرا از منازعه قوم رهانیده، سر امّت ها ساخته ای. قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت می نمایند.

۴۴ به مجرد شنیدن، مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا پژمرده می شوند و در قلعه های خود خواهند لرزید.

۴۶ خداوند زنده است و صخرهٔ من متبارک باد، و خدای نجات من متعال!

۴۷ خدایی که برای من انتقام می گیرد و قوم ها را زیر من مغلوب می سازد.

۴۸ مرا از دشمنام رهانیده، بر خصمانم بلند کرده ای و از مرد ظالم مرا خلاصی داده ای!

۴۹ لهذا ای خداوند تو را در میان امّت ها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند،

۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح رحمت نموده است. یعنی به داود و ذُرّیّت او تا ابدالآباد.

۱۹

۱ آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد.

۲ روز سخن می راند تا روز و شب معرفت را اعلان می کند تا شب.

۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود.

۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون.

۵ خیمه ای برای آفتاب در آنها قرار دارد؛ و او مثل داماد از حجلهٔ خود بیرون می آید و مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می کند.

۶ خروجش از کرانهٔ آسمان است و مدارش تا به کرانهٔ دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

۷ شریعت خداوند کامل است و جان را برمی گرداند؛ شهادات خداوند امین است و جاهل را حکیم می گرداند.

۸ فرایض خداوند راست است و دل را شاد می سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می کند.

۹ ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدالآباد. احکام خداوند حق و تماماً عدل است.

۱۰ از طلا مرغوب تر و از زرِ خالصِ بسیار. از شهد شیرینتر و از قطراتِ شانهٔ عسل.

۱۱ بندهٔ تو نیز از آنها متنبه می شود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.

۱۲ کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفی ام طاهر ساز.

۱۳ بنده ات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی عیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.

۱۴ سخنان زبانم تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخرهٔ من و نجات دهندهٔ من هستی!

۲۰

۱ خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرافراز نماید.

۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صیهون تأیید نماید.

۳ جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه.

۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همهٔ مشورت های تو را به انجام رساند.

۵ به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، عَلَم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسألت تو را به انجام خواهد رسانید.

۶ الآن دانسته ام که خداوند مسیح خود را می رهاند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوّت نجات بخش دست راست خویش.

۷ اینان ارابه ها را و آنان اسبها را، اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود.

۸ ایشان خم شده، افتاده اند و اما ما برخاسته، ایستاده ایم.

۹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

۲۱

۱ ای خداوند در قوّت تو پادشاه شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد.

۲ مراد دل او را به وی بخشیدی و مسألت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه.
۳ زیرا به برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زرِ خالص بر سر وی نهادی.
۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالاباد.
۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده ای.
۶ زیرا او را مبارک ساخته ای تا ابدالآباد. به حضور خود او را بی نهایت شادمان گردانیده ای.
۷ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل می دارد، و به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد.
۸ دست تو همهٔ دشمنانت را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهند دریافت.
۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد.
۱۰ ثمرهٔ ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم.
۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آوَرْد.
۱۲ زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زههای خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت.
۱۳ ای خداوند در قوّت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

۲۲

۱ ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟
۲ ای خدای من، در روز می خوانم و مرا اجابت نمی کنی، در شب نیز؛ و مرا خاموشی نیست.
۳ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشسته ای.
۴ پدران ما بر تو توکل داشتند؛ بر تو توکل داشتند و تو ایشان را خلاصی دادی؛
۵ نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند؛ بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند.
۶ و اما من کِرم هستم و انسان نی؛ عار آدمیان هستم و حقیر شمردهٔ قوم.
۷ هر که مرا ببیند به من استهزا می کند. لبهای خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند و می گویند:
۸ بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چونکه به وی رغبت می دارد.
۹ زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود می بودم مرا مطمئن ساختی.
۱۰ از رحم بر تو انداخته شدم؛ از شکم مادر خدای من تو هستی.
۱۱ از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است و کسی نیست که مدد کند.
۱۲ گاوان نر بسیار دور مرا گرفته اند؛ زورمندان باشان مرا احاطه کرده اند.
۱۳ دهان خود را بر من باز کرده اند، مثل شیر درندهٔ غران.
۱۴ مثل آب ریخته شده ام و همهٔ استخوانهایم از هم گسیخته؛ دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.
۱۵ قوّت من مثل سفال خشک شده و زبانم کامم چسبیده؛ و مرا به خاک موت نهاده ای.
۱۶ زیرا سگان دور مرا گرفته اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفته اند.
۱۷ همه استخوانهای خود را می شمارم. ایشان به من چشم دوخته. می نگرند.
۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.
۱۹ اما تو ای خداوند، دور مباش! ای قوّت من، برای نصرت من شتاب کن.
۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن و یگانهٔ مرا از دست سگان.
۲۱ مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده ای.
۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد؛ در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.
۲۳ ای ترسندگان خداوند او را حمد گویید؛ تمام ذریت یعقوب او را تمجید نمایید و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید.
۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده، و روی خود را از او نپوشانیده است؛ و چون نزد وی فریاد برآورد، او را اجابت فرمود.
۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود.
۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد؛ و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند؛ و دلهای شما زیست خواهد کرد تا ابدالآباد.
۲۷ جمیع کرانه های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود؛ و همهٔ قبایل امّت ها به حضور تو سجده خواهند کرد.

۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است و او بر امّت ها مسلط است.

۲۹ همه متموّلان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد؛ و به حضور وی هر که به خاک فرو می رود رکوع خواهد نمود؛ و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.

۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد و دربارهٔ خداوند طبقهٔ بعد اِخبار خواهند نمود.

۳۱ ایشان خواهد آمد و از عدالت او خبر خواهند داد قومی را که متولد خواهند شد، که او این کار را کرده است.

۲۳

۱ خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

۲ در مرتع های سبز مرا می خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند.

۳ جان مرا برمی گرداند و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایتم می نماید.

۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی؛ عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد.

۵ سفره ای برای من به حضور دشمنانم می گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده ای و کاسه ام لبریز شده است.

۶ هر آینه نیکویی و رحمت تمام عمرم در پی من خواهد بود و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد.

۲۴

۱ زمین پُری آن از آن خداوند است، ربع مسکون و ساکنان آن.

۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد و آن را بر نهرها ثابت گردانید.

۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان مقدس او ساکن شود؟

۴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد.

۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت، و عدالت را از خدای نجات خود.

۶ این است طبقهٔ طالبان او، طالبان روی تو ای خدای یعقوب. سِلاه.

۷ ای دروازه ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود!

۸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار، خداوند که در جنگ جبار است!

۹ ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود!

۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ یَهُوَه صَبایوت پادشاه جلال اوست! سلاه.

۲۵

۱ ای خداوند، بسوی تو جان خود را بر می افرازم. ای خدای من، بر تو توکل می دارم؛

۲ پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند.

۳ بلی، هر که انتظار تو می کشد خجل نخواهد شد. آنانی که بی سبب خیانت می کنند خجل خواهند گردید.

۴ ای خداوند، طریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده.

۵ مرا به راستیِ خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده ام.

۶ ای خداوند، احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است.

۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.

۸ خداوند نیکو و عادل است، پس به گناهکاران طریق را خواهد آموخت.

۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.

۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می دارند.

۱۱ ای خداوند به خاطر اسم خود، گناه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است.

۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت.

۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد و بر ذریت او وارث زمین خواهند شد.

۱۴ سرّ خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.

۱۵ چشمان من دائماً بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می آورد.

۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که مسکین و منفرد هستم.

۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور.

۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز.

۱۹ بر دشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینۀ تلخ به من کینه می ورزند.

۲۰ جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده تا خجل نشو زیرا بر تو توکل دارم.

۲۱ کمال راستی حافظ من باشند زیرا که من منتظر تو هستم.

۲۲ ای خدا، اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقت های وی.

۲۶

۱ ای خداوند، مرا داد بده، زیرا که من در کمال خود رفتار نموده ام و بر خداوند توکل داشته ام، پس نخواهم لغزید.

۲ ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفّی گردان.

۳ زیرا که رحمت تو در مدّ نظر من است و در راستی تو رفتار نموده ام؛

۴ با مردان باطل ننشسته ام و با منافقین داخل نخواهم شد.

۵ از جماعت بدکاران نفرت می دارم و با صالحین نخواهم نشست.

۶ دستهای خود را در صفا می شویم. مذبح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود،

۷ تا آواز حمد تو را بشنوانم و عجایب تو را اخبار نمایم.

۸ ای خداوند محل تو خانۀ تو را دوست می دارم و مقام سکونت جلال تو را.

۹ جان مرا با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خونریز،

۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است.

۱۱ و اما من در کمال خود سالک می باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما.

۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعت ها متبارک خواهم خواند.

۲۷

۱ خداوند نور و نجات من است؛ از کِه بترسم؟ خداوند ملجای جان من است؛ از کِه هراسان شوم؟

۲ چون شریران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند.

۳ اگر لشگری بر من فرود آید، دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.

۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانۀ خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.

۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پردۀ خیمۀ خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.

۶ و الآن سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شادکامی را در خیمۀ او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.

۷ ای خداوند چون به آواز خود می خوانم، مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما.

۸ دل من به تو می گوید که گفته ای: روی مرا بطلبید. بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید.

۹ روی خود را از من مپوشان و بندۀ خود را در خشم برمگردان. تو مددکار من بوده ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما.

۱۰ چون پدر و مادرم مرا ترک می کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد.

۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما.

۱۲ مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهود کذبه و دمندگان ظلم بر منت برخاسته اند.

۱۳ اگر باور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم.

۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوّی شو و دلت را تقویّت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

۲۸

۱ ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخرۀ من، از من خاموش مباش، مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می روند.

۲ آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغانه می کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم.

۳ مرا با شریران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح آمیز می گویند و آزار در دل ایشان است.

۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.

۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود.
۶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است.
۷ خداوند قوّت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت.
۸ خداوند قوّت ایشان است و برای مسیح خود قلعهٔ نجات.
۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابدالآباد.

۲۹

۱ ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوّت را برای خداوند توصیف نمایید.
۲ خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید. خداوند را در زینت قدّوسیت سجده کنید.
۳ آواز خداوند فوق آبها است. خدای جلال رعد می دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است.
۴ آواز خداوند با قوّت است. آواز خداوند با جلال است.
۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند.
۶ آنها را مثل گوساله می جهاند. لبنان و سریون را مثل بچهٔ گاو وحشی.
۷ آواز خداوند زبانه های آتش را می شکافد.
۸ آواز خداوند صحرا را متزلزل می سازد. خداوند صحرای قادِشْ را متزلزل می سازد.
۹ آواز خداوند غزالها را به درد زه می اندازد، و جنگل را بی برگ می گرداند. و در هیکل او جمیعاً جلال را ذکر می کنند.
۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نمود. خداوند نشسته است پادشاه تا ابدالآباد.
۱۱ خداوند قوم خود را قوّت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

۳۰

۱ ای خداوند تو را تسبیح می خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی.
۲ ای یهوه خدای من، نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفا دادی.
۳ ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم.
۴ ای مقدّسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدّوسیّت او حمد گویید!
۵ زیرا که غضب او لحظه ای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نزیل می شود. صبحگاهان شادی رخ می نماید.
۶ و اما من در کامیابی خود گفتم: جنبش نخواهم خورد تا ابدالآباد.
۷ ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوّت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشانیدی پریشان شدم.
۸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی آورم و نزد خداوند تضرع می نمایم.
۹ در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم؟ آیا خاک تو را حمد می گوید و راستی تو را اخبار می نماید؟
۱۰ ای خداوند بشنو و به من کرم فرما. ای خداوند مددکار من باش.
۱۱ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته ای.
۱۲ تا جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالآباد.

۳۱

۱ ای خداوند بر تو توکل دارم؛ پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده.
۲ گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره ای قوی و خانه ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی.
۳ زیرا صخره و قلعهٔ من هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.
۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور.
۵ زیرا قلعهٔ من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیه دادی.
۶ از آنانی که از اباطیل پیروی می کنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل می دارم.
۷ به رحمت تو وجد و شادی می کنم زیرا مشقت دیده و جانم را در تنگیها شناخته ای؛
۸ مرا به دست دشمن اسیر نساخته ای؛ پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده ای.
۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسدم نیز.

۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالهایم از ناله فانی گردیده است. قوّتم از گناهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد.
۱۱ نزد همهٔ دشمنانم عار گردیده ام. خصوصاً نزد همسایگان خویش؛ و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بیند از من می گریزد.
۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده ام و مانند ظرفِ تلف شده گردیده ام.
۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد، زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند.
۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می دارم و گفته ام خدای من تو هستی.
۱۵ وقتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفا کنندگانم خلاصی ده.
۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش.
۱۷ ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده ام. شریران خجل شوند و در حفره خاموش باشند.
۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می گوید.
۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگانت ذخیره کرده ای و برای متوکّلانت پیش بنی آدم ظاهر ساخته ای.
۲۰ ایشان را در پردهٔ روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت
۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است.
۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی.
۲۳ ای جمیع مقدّسان خداوند او را دوست دارید. خداوند اُمنا را محفوظ می دارد و متکبران را مجازات کثیر می دهد.
۲۴ قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد، ای همگانی که برای خداوند انتظار می کشید!

۳۲
۱ خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید.
۲ خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاوَرَد و در روح او حیله ای نمی باشد.
۳ هنگامی که خاموش می بودم، استخوانهایم پوسیده می شد از نعره ای که تمامی روز می زدم.
۴ چونکه شب و روز بر من سنگین می بود. رطوبتم به خشکیِ تابستان مبدل گردید، سلاه.
۵ به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرار می کنم. پس تو آلایش گناهم را عفو کردی، سلاه.
۶ از این رو هر مقدّسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سَیَلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید.
۷ تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سوردهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.
۸ تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود.
۹ مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می دهند، والّا نزدیک نخواهند آمد.
۱۰ غمهای شریر بسیار می باشد، امّا هرکه بر خداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد.
۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همهٔ راست دلان ترنّم نمایید.

۳۳
۱ ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان را می شاید.
۲ خداوند را با بربط حمد بگویید؛ با عود ده تار او را سرود بخوانید.
۳ سرودی تازه برای او بسرایید؛ نیکو بنوازید با آهنگ بلند.
۴ زیرا کلام خدا مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است.
۵ عدالت و انصاف را دوست می دارد. جهان از رحمت خداوند پر است.
۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نَفْخِهٔ دهان او.
۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می کند و لجّه ها را در خزانه ها ذخیره می نماید.
۸ تمامیِ اهل زمین از خداوند بترسند؛ جمیع سکنهٔ ربع مسکون از او بترسند.
۹ زیرا که او گفت و شد؛ او امر فرمود و قایم گردید.
۱۰ خداوند مشورت امّت ها را باطل می کند؛ تدبیرهای قبائل را نیست می گرداند.
۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابدالآباد؛ تدابیر قلب او تا دهرالدّهور.
۱۲ خوشابحال امّتی که یهوه خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است.

۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگریست.
۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می افکند، بر جمیع ساکنان جهان.
۱۵ او که دلهای ایشان را جمیعاً سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است.
۱۶ پادشاه به زیادتیِ لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوّت رهایی نخواهد یافت.
۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوّت خود کسی را رهایی نخواهد داد.
۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او می ترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را می کشند.
۱۹ تا جان ایشان را از موت رهایی بخشد و ایشان را در قحط زنده نگاه دارد.
۲۰ جان ما منتظر خداوند می باشد. او اعانت و سپر ما است.
۲۱ زیرا که دل ما در او شادی می کند و نام قدوس او توکّل می داریم.
۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد، چنانکه امیدوار تو بودیم.

۳۴

۱ خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائماً بر زبان من خواهد بود.
۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود.
۳ خداوند را با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگر برافرازیم.
۴ چون خداوند را طلبیدم، مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید.
۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان خجل نشد.
۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامیِ تنگیهایش رهایی بخشید.
۷ فرشتۀ خداوند گرداگرد ترسندگان او است؛ اردو زده، ایشان را می رهاند.
۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکوست. خوشابحال شخصی که بدو توکّل می دارد.
۹ ای مقدّسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست.
۱۰ شیربچگان بی نوا شده، گرسنگی می کشند و امّا طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد.
۱۱ ای اطفال بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت.
۱۲ کیست ان شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می دارد تا نیکویی را ببیند؟
۱۳ زبانت را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حیله آمیز؛
۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن؛ صلح را طلب نما و در پی آن بکوش.
۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای بسوی فریاد ایشان.
۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد.
۱۷ چون صالحان فریاد برآوردند، خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.
۱۹ زحمات مرد صالح بسیار است، امّا خداوند او را از همۀ آنها خواهد رهانید.
۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.
۲۱ شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان صالح مؤآخذه خواهد شد.
۲۲ خداوند جان بندگان خود را فدیه خواهد داد و از آنانی که بر وی توکّل دارند مؤآخذه نخواهد شد.

۳۵

۱ ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می کنند.
۲ سپر و مِجَنّ را بگیر و به اعانت من برخیز،
۳ و نیزه را راست کم و راه را پیش روی جفا کنندگانم ببند و به جان من بگو من نجات تو هستم.
۴ خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند؛ و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و خجل شوند.
۵ مثل کاه پیش روی باد باشند و فرشتۀ خداوند ایشان را براند.
۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد و فرشتۀ خداوند ایشان را تعاقب کند.

۷ زیرا دام خود را برای من بی سبب در حفره ای
پنهان کردند که آن را برای جان من بی جهت کَنده بودند.
۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکتد گرفتار گردد.
۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود.
۱۰ همهٔ استخوانهایم می گویند: ای خداوند کیست که مانند تو که مسکین را از شخصِ قوی تر از او می رهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کنندهٔ وی!
۱۱ شاهدان کینه ورز برخاسته اند. چیزهایی را که نمی دانستم از من می پرسند.
۱۲ به عوض نیکویی بدی به من می کنند. جان مرا بی کس گردانیده اند.
۱۳ و اما من چون ایشان بیمار می بودند، پلاس می پوشیدم؛ جان خود را به روزه می رنجانیدم و دعایم به سینه ام برمی گشت.
۱۴ مثل آنکه او دوست و برادرم می بود، سرگردان می رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می شدم.
۱۵ ولی چون افتادم شادی کنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند، و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند.
۱۶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی می کنند، دندانهای خود را بر من می افشردند.
۱۷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد؟ جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانهٔ مرا از شیربچگان.
۱۸ و تو را در جماعتِ بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.
۱۹ تا آنانی که بی سبب دشمن منند، بر من فخر نکنند، و آنانی که بر من بی سبب بغض می نمایند، چشمک نزنند.
۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرامند، سخنان حیله آمیز را تفکر می کنند.
۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، می گویند هَه هَه چشم ما را دیده است.
۲۲ ای خداوند تو آن را دیده ای، پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش.
۲۳ خویشتند را برانگیز و برای داد من بیدار، ای خدای من و خداوند من، برای دعوی من.
۲۴ ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند.
۲۵ تا در دل خود نگویند اینک مراد ما؛ تا نگویند او را بلعیدیم!
۲۶ و آنانی که در بدیِ من شادند، با خجل و شرمنده شوند؛ و آنانی که بر من تکبر می کنند، به خجلت و رسوایی ملبس شوند.
۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترنّم و شادی نمایند و دائماً گویند خداوند بزرگ است که به سلامتیِ بندهٔ خود رغبت دارد.
۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامیِ روز.

۳۶

۱ معصیت شریر در اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست.
۲ زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می گوید تا گناهانش ظاهر نشود و مکروه نگردد.
۳ سخنان زبانش شرارت و حیله است. از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است.
۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.
۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است و امانت تو تا افلاک.
۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجهٔ عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات دهی.
۷ ای خدا رحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایهٔ بالهای تو پناه می برند.
۸ از چربی خانهٔ تو شاداب می شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی.
۹ زیرا که نزد تو چشمهٔ حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.
۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان.
۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شریران مرا گریزان نسازد.
۱۲ در آنجا بدکرداران افتاده اند. ایشان را انداخته شده اند و نمی توانند برخاست.

۳۷

۱ به سبب شریران خویشتن را مشوش مساز و بر فقته انگیزان حسد مبر.
۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده می شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد.
۳ بر خداوند توکّل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.

۴ و در خداوند تمتع ببر، پس مسألت دل تو را به تو خواهد داد.
۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکّل کن که آن را انجام خواهد داد،
۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظُهر.
۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حیله گر خود را مشوش مساز.
۸ از غضب برکنار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد.
۹ زیرا که شریران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خداوند بود.
۱۰ هان بعد از اندک شریر نخواهد بود. در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود.
۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانیِ سلامتی متلذذ خواهند گردید.
۱۲ شریر بر مرد عادل شورا می کند و دندانهای خود را بر او می افشرد.
۱۳ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می بیند که او روز می آید.
۱۴ شریران شمشیر برهنه کرده و کمان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را بیندازند و راست روان را مقتول سازند.
۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.
۱۶ نعمتِ اندکِ یک مرد صالح بهتر است. از اندوخته های شریرانِ کثیر.
۱۷ زیرا که بازوهای شریران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند را تأیید می کند.
۱۸ خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالآباد.
۱۹ در زمان بلا خجل نخواهد شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود.
۲۰ زیرا شریران هلاک می شوند و دشمنان خداوند مثل خرمّی مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دُخان فانی خواهند گردید.
۲۱ شریر قرض می گیرد و وفا نمی کند و اما صالح رحیم و بخشنده است.
۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون وی اند، منقطع خواهند شد.
۲۳ خداوند قدمهای انسان را مستحکم می سازد، و در طریق سرور می دارد.
۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می گیرد.
۲۵ من جوان بودم و الآن پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند.
۲۶ تمامی روز رئوف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهند بود.
۲۷ از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالآباد.
۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد و مقدّسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالآباد. و اما نسل شریر منقطع خواهد شد.
۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.
۳۰ دهان صالح حکمت را بیان می کند و زبان او انصاف را ذکر می نماید.
۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید.
۳۲ شریر برای صالح کمین می کند و قصد قتل وی را دارد.
۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد.
۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تورا به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوند آن را خواهی دید.
۳۵ شریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را به هر سو می کشید.
۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد.
۳۷ مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.
۳۸ اما خطاکاران جمیعاً هلاک خواهند گردید و عاقبت شریران منقطع خواهد شد
۳۹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعهٔ ایشان خواهد بود.
۴۰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریران خلاص کرده، خواهد رهانید زیرا بر او توکل دارند.

۳۸

۱ ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تأدیبم مفرما.
۲ زیراکه تیرهای تو در من فرورفته و دست تو بر من فرود آمده است.

۳ در جسم من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خودم سلامتی نی.
۴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل باران گران را از طاقتم سنگین تر شده.
۵ جراهات من متعفّن و مقروح شده است، به سبب حماقت من.
۶ به خود می پیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ماتم کنان تردد می کنم.
۷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست.
۸ من بی حس و بی نهایت کوفته شده ام و از فغان دل خود نعره می زنم.
۹ ای خداوند تمامیِ آرزوی من در مد نظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد.
۱۰ دل من می طپد و قوّتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست.
۱۱ دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می ایستند و خویشان من دور ایستاده اند.
۱۲ آنانی که قصد جانم دارند دام می گشترند و بداندیشانم سخنان فتنه انگیز می گویند و تمام روز حیله تفکر می کنند.
۱۳ و امّا من مثل کر نمی شنوم؛ و مانند گُنگم که دهان خود را باز نکند.
۱۴ و مثل کسی گردیده ام که نمی شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد.
۱۵ زیرا که خداوند زیرا که ای خداوند انتظار تو را می کشم. تو ای یهوه خدایم جواب خواهی داد.
۱۶ چونکه گفته ام مبادا بر شادی نمایند و چون پایهایم بلغزد بر من تکبر کنند.
۱۷ زیراکه برای افتادن نصب شده ام و درد من همیشه پیش روی من است.
۱۸ زیرا گناه خود را اخبار می نمایم و از خطایای خود غمگین هستم.
۱۹ اما دشمنانم زنده و زورآورند و آنانی که بی سبب بر من بغض می نمایند بسیارند،
۲۰ و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می رسانند. بر من عداوت می ورزند زیرا نیکویی را پیروی می کنم.
۲۱ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش،
۲۲ و برای اعانت من تعجیل فرما، ای خداوندی که نجات من هستی.

۳۹

۱ گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است.
۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد.
۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم.
۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم.
۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته ای و زندگانی ام در نظر تو هیچ است. یقیناً هر آدمی محض بطالت قرار داده شد، سِلاه.
۶ اینک انسان در خیال رفتار می کند و محض بطالت مضطرب می گردد. ذخیره می کند و نمی داند کیست که از آن تمتع خواهد برد.
۷ و الآن ای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می باشد.
۸ مرا از همهٔ گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان.
۹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده ای.
۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می شوم.
۱۱ چون انسان را به سبب گناهانش به عتابها تأدیب می کنی، نفایس او را مثل بید می گذاری. یقیناً هر انسان محض بطالت است، سِلاه.
۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود.
۱۳ روی خشم خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

۴۰

۱ انتظار بسیار برای خداوند کشیده ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید.
۲ و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گِلِ لجن و پایهایم را بر صخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید.
۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، بر خداوند توکّل خواهند کرد.
۴ خوشابحال کسی که بر خداوند توکّل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود.

۵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده ای و تدبیرهای که برای ما نموده ای. در نزد تو آنها را تقدیم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان کنم، از حد شمار زیاده است.

۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانیِ سوختنی و قربانی گناه را نخواستی.

۷ آنگاه گفتم: اینک می آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است.

۸ در بجا آوردن ارادهٔ تو ای خدای من رغبت می دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.

۹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت دادم. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند می دانی.

۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته ام. امانت و نجات تو را بیان کرده ام. رحمت و راستیِ تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده ام.

۱۱ پس تو ای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائماً مرا محافظت می کند.

۱۲ زیرا که بلایای بیشمار مرا احاطه می کند. گناهانم مرا دور گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.

۱۳ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما.

۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیعاً خجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدیِ من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند.

۱۵ آنانی که بر من هَه هَه می گویند، به سبب :خجالت خویش حیران شوند.

۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست می دارند، دائماً گویند که خداوند بزرگ است.

۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند دربارهٔ من تفکر می کند. تو معاون و نجات دهندهٔ من هستی. ای خدای من، تأخیر مفرما.

۴۱

۱ خوشابحال کسی که برای فقیر تفکر می کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد.

۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد.

۳ خداوند او را بر بستر بیماری تأیید خواهد نمود. تمامیِ خوابگاه او را در بیماری اش خواهی گسترانید.

۴ من گفتم: ای خداوند بر من رحم نما. جام مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده ام.

۵ دشمنانم دربارهٔ من بدی سخن می گویند که کی بمیرد و نام او گُم شود.

۶ و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می گوید و دلش در خود شرارت را جمع می کند. چون بیرون رود آن را شایع می کند.

۷ و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمّامی می کنند و دربارهٔ من بدی می اندیشند،

۸ که حادثه ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال او که خوابیده است و دیگر نخواهد برخاست.

۹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می داشتم که نان مرا نیز می خورد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرد.

۱۰ و اما تو ای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان می رسانم.

۱۱ از این می دانم که در من رغبت داری زیرا دشمنم بر من فخر نمی نماید.

۱۲ و مرا به سبب کمالم مستحکم نموده ای و مرا به حضور خویش دائماً قائِم خواهی نمود.

۱۳ یهود خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد.

آمین و آمین.

۴۲

۱ چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.

۲ جان من تشنهٔ خداست تشنهٔ خدای حیّ، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم.

۳ اشکهایم روز و شب نان من می بود. تمامی روز مرا می گفتند: خدای تو کجاست؟

۴ چون این را بیاد می آورم، جان خود را بر خود می ریزم. چگونه با جماعت می رفتم و ایشان را به خانهٔ خدا پیشروی می کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان.

۵ ای جانم چرا منحنی شده ای و چرا در من پریشان گشته ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.

۶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوههای حرمون و از جبل مِصْغَر.

۷ لجّه به لجّه ندا می دهد از آواز آبشارهای تو؛ جمیع خیزابها و موجهای تو بر گذشته است.

۸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود، و در شب سرود او با من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من.

۹ به خدا گفته ام: ای صخرهٔ من چرا مرا فراموش کرده ای؟ چرا به سبب ظلم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟
۱۰ دشمنانم به کوبیدگی در استخوانهایم مرا ملامت می کنند، چونکه همه روزه مرا می گویند: خدای تو کجاست؟
۱۱ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۳

۱ ای خدا مرا داوری کن و دعوای مرا با قوم بی رحم فیصل فرما و از مرد حیله گر و ظالم مرا خلاصی ده.
۲ زیرا تو خدای قوّت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟
۳ نور و راستیِ خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند و مرا به کوه مقدّس تو و مسکن های تو رسانند.
۴ آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با بربط تسبیح خواهم خواند.
۵ ای جان من چرا منحنی شده ای؟ و چرا در من پریشان گشته ای؟ امید بر خدا دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۴

۱ ای خدا به گوشهای خود شنیده ایم و پدران ما، ما را خبر داده اند، کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده ای.
۲ تو به دست خود امّت ها را بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قومها را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی.
۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد بلکه دست راست تو و بازو و نورِ روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی.
۴ ای خدا تو پادشاه من هستی، پس بر نجات یعقوب امر فرما.
۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت.
۶ زیرا بر کمان خود توکّل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی دادی و مُبْغِضان ما را خجل ساختی.
۸ تمامیِ روز بر خدا فخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه.
۹ لیکن الآن تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته ای و با لشکرهای ما بیرون نمی ایی.
۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می کنند.
۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده ای و ما را در میان امّت ها پراکنده ساخته ای.
۱۲ قوم خود را بی بها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی.
۱۳ ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی. اهانت و سخریّه نزد آنانی که گرداگرد مایند.
۱۴ ما را در میان امّت ها ضرب المثل ساخته ای، جنبانیدن سر در میان قوم ها؛
۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است و خجالت رویم مرا پوشانیده است،
۱۶ از آوا ملامت گو و فحّاش، از روی دشمن و انتقام گیرند.
۱۷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم.
۱۸ دل ما به عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید.
۱۹ هر چند ما را در مکان اژدرها کوبیدی و ما را سایهٔ موت پوشانیدی.
۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیفراشتیم.
۲۱ آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب را می داند.
۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته می شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می شویم.
۲۳ ای خداوند بیدار شو! چرا خوابیده ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز.
۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلّت و تنگی ما را فراموش کردی؟
۲۵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده.
۲۶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیّت خود ما را فدیه ده.

۴۵

۱ دل من به کلام نیکو می جوشد. انشاء خود را دربارهٔ پادشاه می گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است.
۲ تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالآباد.

۳ ای جبار شمشیر خود را بر ران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را.
۴ و به کبریایی خود سوار شده، غالب شو و به جهت و حلم و عدالت؛ و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت.
۵ به تیرهای تیزِ تو امّت ها زیر تو می افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود.
۶ ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است.
۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی، بنابراین، خدا، خدای تو تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است.
۸ همه رختهای تو مُرّ و عود و سیلخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند.
۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند. ملکه به دست راستت در طلای اوفیر ایستاده است.
۱۰ ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرادار، و قوم خود و خانۀ پدرت را فراموش کن،
۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما.
۱۲ و دختر صور با ارمغانی، و دولتمندان قوم رضامندیِ تو را خواهند طلبید.
۱۳ دختر پادشاه تماماً در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مُرَصَّع است.
۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود. باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد.
۱۵ به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد.
۱۶ به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامیِ جهان سروران خواهی ساخت.
۱۷ نام تو را در همۀ دهرها ذکر خواهم کرد. پس قوم ها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالآباد.

۴۶

۱ خدا ملجا و قوّت ماست، و مددکاری که در تنگیها فوراً یافت می شود.
۲ پس نخواهیم ترسید، اگر چه جهان مبدل گردد و کوهها قعر دریا به لرزش آید.
۳ اگر چه آبهایش آشوب کنند و به جوش ایند و کوهها از سرکشیِ آن متزلزل گردند، سلاه.
۴ نهری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک می سازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را.
۵ خدا در وسط اوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح.
۶ امّت ها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید.
۷ یهوه صبایوت با ماست، و خدای یعقوب قلعۀ بلند ما، سلاه.
۸ بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود.
۹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می دهد؛ کمان را می شکند و نیزه را قطع می کند و ارابه ها را به آتش می سوزاند.
۱۰ بازایستید و بدانید که من خدا هستیم؛ در میان امّت ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد.
۱۱ یهوه صبایوت با ماست و خدای یعقوب قلعۀ بلند ما، سِلاه.

۴۷

۱ ای جمیع امّت ها دستک زنید. نزد خدا به آواز شادی بانگ برآورید.
۲ زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامیِ جهان خدای بزرگ.
۳ قوم ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه ها را در زیر پایهای ما.
۴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می دارد، سِلاه.
۵ خدا به آواز بلند صعود نموده است؛ خداوند به آواز کرنا.
۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید.
۷ زیرا خدا پادشاه تمامیِ جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید.
۸ خدا بر امّت ها سلطنت می کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است.
۹ سروران قوم ها با قوم خدای ابراهیم جمع شده اند زیرا که سپرهای جهان ار آن خداست. او بسیار متعال می باشد.

۴۸

۱ خداوند بزرگ است و بی نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش.

۲ جمیل در بلندی اش و شادی تمامی جهان است کوه صیهون، در جوانب شمال، قریهٔ پادشاه عظیم.
۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.
۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند.
۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند.
۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می زاید.
۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد مشرقی شکستی.
۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده ایم، در شهر یهوه صبایوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالآباد مستحکم خواهد ساخت، سِلاه.
۹ ای خدا در رحمت تو تفکر کرده ایم، در اندرون هیکل تو.
۱۰ ای خدا چنانکه تسبیح تو نیز تا اقتضای زمین. دست راست تو از عدالت پُر است.
۱۱ کوه صیهون شادی می کند و دختران یهودا به وجد می آیند، به سبب داوریهای تو.
۱۲ صیهون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید.
۱۳ دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تأمل کنید تا طبقهٔ آینده را اطلاع دهید.
۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابدالآباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

۴۹

۱ ای تمامی قوم ها این را بشنوید! ای جمیع سَکَنهٔ ربع مسکون این را گوش گیرید!
۲ ای عوام و خواص! ای دولتمندان و فقیران جمیعاً!
۳ زبانم به حکمت سخن می راند و تفکر دل من فطانت است.
۴ گوش خود را به مَثَلی فر می گیرم. معمای خویش را بر بط می گشایم.
۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناهِ پاشنه هایم مرا احاطه می کند؛
۶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می نمایند.
۷ هیچ کس هرگز برادر خود فدیه نخواهد داد و کفّارهٔ او را به خدا نخواهد بخشید.
۸ زیرا فدیهٔ جان ایشان گران بهاست و ابداً بدان نمی توان رسید
۹ تا زنده بماند تا ابدالآباد و فساد را نبیند.
۱۰ زیرا می بینید که حکیمان می میرند و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می گردند و دولتِ خود را برای دیگران ترک می کنند.
۱۱ فکر دل ایشان این است که خانه های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دُور به دُور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می نهند.
۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می شود.
۱۳ این طریقهٔ ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می پسندند، سلاه.
۱۴ مثل گوسفندان در هاویه رانده می شوند و موت ایشان را شبانی می کند و صبحگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد.
۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.
۱۶ پس ترسان مباش، چون کسی دولتمند گردد و جلال خانهٔ او افزوده شود!
۱۷ زیرا چون بمیرد، چیزی از آن نخواهد برد و جاللش در عقب او فرو نخواهد رفت.
۱۸ زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می خوانْد؛ و چون بر خود احسان می کنی، مردم ترا می ستایند.
۱۹ لیکن به طبقهٔ پدران خود خواهد پیوست که نور تا به ابد نخواهند دید.
۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می شود.

۵۰

۱ خدا، خدا یهوه تکلّم می کند و زمین را از مَطْلَع آفتاب تا به مغربش می خواند.
۲ از صیهون که کمال زیبایی است، خدا تجلّی نموده است.
۳ خدای ما می آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می بلعد و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود.
۴ آسمان را از بالا می خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند:

۵ مقدسان مرا نزد من جمع کنید. که عهد را با من به قربانی بسته اند.
۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد،؟ زیرا خدا خود داور است، سلاه.
۷ ای قوم من بشنو تا سخن گویم، و ای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم.
۸ دربارۀ قربانی هایت تو را توبیخ نمی کنم و قربانی های سوختنیِ تو دائماً در نظر من است
۹ گوساله ای از خانۀ تو نمی گیرم و نه بزی از آغل تو.
۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایمی که بر هزاران کوه می باشند.
۱۱ همه پرندگان کوهها را می شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند.
۱۲ اگر گرسنه می بودم تو را خبر نمی دادم، زیرا ربع مسکون و پُری آن از آن من است.
۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟
۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی وفا نما.
۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.
۱۶ و اما به شریر خدا می گوید: ترا چه کار است که فرایض مرا بیان می کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟
۱۷ چونکه تو از تأدیب نفرت داشته ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته ای.
۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است.
۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده ای و زبانت حیله را اختراع می کند.
۲۰ نشسته ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و دربارۀ پسر مادر خویش غیبت کنی.
۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد.
۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مبادا شما را بدرم و رهاننده ای نباشد.
۲۳ هرکه قربانی تشکر را گذراند مرا تمجید می کند، و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.

۵۱

۱ ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز.
۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن.
۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می کنم و گناهانم همیشه در نظر من است.
۴ به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده ام، تا در کلام خود مُصدَّق گردی و در داوری خویش مُزکّی شوی.
۵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه من آبستن گردید.
۶ اینک به راستیِ در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطم من به من بیاموز.
۷ مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفید گردم.
۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده ای به وجد آید.
۹ روی خود را از گناهانم بپوشان و همه خطایای مرا محو کن.
۱۰ ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در ابطنم تازه بساز.
۱۱ مرا از حضور خود میندازه، و روح قدوس خود را از من مگیر.
۱۲ شادیِ نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما.
۱۳ آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناهکاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود.
۱۴ مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنّم نماید.
۱۵ خداوند لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید.
۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتنی والا می دادم. قربانیِ سوختنی را پسند نکردی.
۱۷ قربانی های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد.
۱۸ به رضامندیِ خود بر صیهون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما.
۱۹ آنگاه از قربانی های عدالت و قربانی های سوختنیِ تمام راضی شد و گوساله ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

۵۲

۱ ای جبار چرا از بدی فخر می کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است.
۲ زبان تو شرارت را اختراع می کند، مثل اُستُرهٔ تیز، ای حیله ساز!
۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می داری و دروغ را زیادتر از راست می گویی، سلاه.
۴ همهٔ سخنان مهلک را دوست می داری، ای زبان حیله باز!
۵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد و تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کَند و ریشهٔ تو را از زمین زندگان، سلاه.
۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید:
۷ هان این کسی که خدا را قلعهٔ خویش ننمود بلکه به کثرت دولت خود توکّل کرد و از بدیِ خویش خود را زورآور ساخت.
۸ و اما من مثل زیتون سبز در خانهٔ خدا هستم. به رحمت خدا توکّل می دارم تا ابدالآباد.
۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدّسان تو نیکوست.

۵۳

۱ احمق در دل خود می گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکروه کرده اند و نیکوکاری نیست.
۲ خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهیم و طالب خدایی هست.
۳ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده اند. خدایی نیکوکاری نیست یکی هم نی.
۴ ایا گناهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می خورند و خدا را نمی خوانند؟
۵ آنگاه سخت ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای محاصره کنندهٔ تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساخته ای زیرا خدا ایشان را رد نموده است.
۶ کاش که نجات اسرائیل از صیهون ظاهر می شد. وقتی که خدا اسیریِ قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

۵۴

۱ ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوّت خویش بر من داوری نما.
۲ ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر.
۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته اند و ظالمان قصد جان من دارند؛ و خدا را در مد نظر خود نگذاشته اند، سِلاه.
۴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تأییدکنندگان جان من است.
۵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستیِ خود ریشهٔ ایشان را بکَن.
۶ قربانی های تَبَرُّعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست،
۷ چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده ای، و چشم من بر دشمنانم نگریسته است.

۵۵

۱ ای خدا به دعای من گوش بگیر و خود را از تضرع من پنهان مکند!
۲ به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می کنم
۳ از آواز دشمن و به سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می اندازند و با خشم بر من جفا می کنند.
۴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می کند، و ترسهای موت بر من افتاده است.
۵ ترس و لرز به من در آمده است. و حشتی هولناک مرا در گرفته است.
۶ و گفتم کاش که مرا بالها مثل کبوتر می بود تا پرواز کرده، استراحت می یافتم.
۷ هر آینه بجای دور می پریدم، و در صحرا مأوا می گزیدم، سلاه.
۸ می شتافتم بسوی پناهگاهی از باد تند و از طوفان شدید.
۹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان را تفریق نما. زیراکه در شهر ظلم و جنگ دیده ام.
۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش می کنند و شرارت و مشقت در میانش می باشد.
۱۱ فسادها در میان وی است و جور و حیله از کوچه هایش دور نمی شود.
۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می کرد والّا تحمل می کردم؛ و خصم من نبود که بر من سربلندی می نمود؛ والّا خود را از وی پنهان می ساختم،
۱۳ بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من!
۱۴ که با یکدیگر مشورت شیرین می کردیم و به خانه خدا در انبوه می خرامیدیم.

۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و درمیان ایشان است.

۱۶ و اما من نزد خدا فریاد می کنم و خداوند مرا نجات خواهد داد.

۱۷ شامگاهان و صبح و ظهر ناله و شکایت و ناله می کنم و او آواز مرا خواهد شنید.

۱۸ جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیه داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت کردند.

۱۹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سِلاه. زیرا که در ایشان تبدیلها نیست و از خدا نمی ترسند.

۲۰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، عهد خویش را شکسته است.

۲۱ سخنان چربِ زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است.

۲۲ نصیب خود را به خداوند بسپار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مردِ عادل جنبش خورد.

۲۳ و تو ای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حیله ساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد. لیکن من بر تو توکّل خواهم داشت.

۵۶

۱ ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می کند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می نماید.

۲ خصمانم تمامیِ روز مرا به شدت تعاقب می کنند. زیراکه بسیاری با تکبر با من می جنگند.

۳ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکّل خواهم داشت.

۴ در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکّل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می تواند کرد؟

۵ هر روزه سخنان مرا منحرف می سازند. همه فکرهای ایشان دربارهٔ من بر شرارت است.

۶ ایشان جمع شده، کمین می سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند.

۷ آیا ایشان به سبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای خدا امتّ ها را در غضب خویش بینداز.

۸ تو آوارگیهای مرا تقریر کرده ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟

۹ آنگاه روزی که تو را بخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این را می دانم زیرا خدا با من است.

۱۰ در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود.

۱۱ بر خدا توکّل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می توانند کرد؟

۱۲ ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی های حمد را نزد تو خواهم گذرانید.

۱۳ زیراکه جانم را از موت رهانیده ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

۵۷

۱ ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می برد، و در سایهٔ بالهای تو پناه می برم تا این بلایا بگذرد.

۲ نزد خدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می کند.

۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیرا تعاقب کنندهٔ سخن من ملامت می کند، سلاه. خدا رحمت و راستیِ خود را خواهد فرستاد.

۴ جان من درمیان شیران است. در میان آتش افروزان می خوابم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه ها و تیرهاست و زبان ایشان شمشیر برنده است.

۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامیِ جهان.

۶ دامی برای پایهایم مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کندند، و خود در میانش افتادند، سلاه.

۷ دل من مستحکم است؛ خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود.

۸ ای جلا من بیدار شو! ای بربط و عود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد.

۹ ای خداوند تو را در میان امّت ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قوم ها تسبیح خواهم خواند.

۱۰ زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستیِ تو تا افلاک.

۱۱ خدایا بر آسمانها متعال شو، و جلال تو بر تمامیِ جهان.

۵۸

۱ آیا فی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می گویید؟ و ای بنی آدم، آیا به راستی داوری می نمایید؟

۲ بلکه در دل خود شرارتها به عمل می آورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان در می کنید.

۳ شریران رَحِم منحرف هستند، از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می شوند.

۴ ایشان را زهری است مثل زهر مار؛ مثل افعیِ کر که گوش خود را می بندد
۵ که آواز افسونگران را نمی شنود، هر چند به مهارت افسون می کند.
۶ ای خدا دندانهایشان را در دهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن.
۷ گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد.
۸ مثل حلزون که گداخته شده، می گذرد. مثل سِقْطِ زن، آفتاب را نخواهند دید.
۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتشِ خارها را احساس کند، آنها را چه تر و چه خشک خواهد رُفت.
۱۰ مردِ عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شریر خواهد شست.
۱۱ و مردم خواهند گفت: هر آینه ثمره ای برای عادلان هست. هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می کند.

۵۹
۱ ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافراز!
۲ مرا از گناهکاران خلاصی ده! و از مردمان خون ریز رهایی بخش!
۳ زیرا اینک برای جانم کمین می سازند و زورآوران به ضد من جمع شده اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون گناه من.
۴ بی قصورِ من می شتابند و خود را آماده می کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین.
۵ اما تو ای یهوه، خدای صبایوت، خدای اسرائیل، بیدار شده، همهٔ امّت ها را مکافات برسان و بر غداران بدکار شفقت مفرما، سِلاه.
۶ شامگاهان برمی گردند و مثل سگ بانگ می کنند و در شهر دور می زنند.
۷ از دهان خود بدی را فرو میریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا می گویند: کیست که بشنود؟
۸ و اما تو ای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامیِ امّت ها را استهزا خواهی نمود.
۹ ای قوّت من، بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعهٔ بلند من است.
۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بر دشمنانم نگران خواهد ساخت.
۱۱ ایشان را به قتل مرسان. مبادا قوم من فراموش کنند. ایشان را به قوّت خود پراکنده ساخته، به زیر انداز، ای خداوند که سپر ما هستی!
۱۲ به سبب گناهِ زبان و سخنهای لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار می شوند؛ و به عوض لعنت و دروغی که می گویند،
۱۳ ایشان را فانی کن، در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدا در یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می کند. سِلاه.
۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش می کنند.
۱۵ و برای خوراک پراکنده می شوند و سیر نشده، شب را بسر برند.
۱۶ و امّا من قوّت تو را خواهم سرایید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعهٔ بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی.
۱۷ ای قوّت من برای تو سرود می خوانم، زیرا خدا قلعهٔ بلند من است و خدای رحمت من.

۶۰
۱ ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته ای! خشمناک بودی، بسوی ما رجوع فرما!
۲ زمین متزلزل ساخته، آن را شکافته ای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است.
۳ چیزهای مشکل را به خود خود نشان داده ای. بادهٔ سرگردانی به ما نوشانیده ای.
۴ عَلَمی به ترسندگان خود داده ای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه.
۵ تا حبیبان تو نجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما.
۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود: شکیم را تقسیم می کنم و وادی سکّوت را خواهم پیمود.
۷ جِلْعاد از آن من است، مَنَسّی از آن من. افرایم خود سر من است و یهودا عصای سلطنت من.
۸ موآب ظرف طهارت من است و بر اَدُوم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور!
۹ کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادوم رهبری کند؟
۱۰ مگر نه تو ای خدا که ما را دور انداخته ای و. با لشکرهای ما ای خدا بیرون نمی آیی؟
۱۱ مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است.
۱۲ با خدا ظفر خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

۶۱

۱ ای خدا فریاد مرا بشنو و دعای مرا اجابت فرما!

۲ از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیهوش می شود. مرا به صخره ای که از من بلندتر است هدایت نما.

۳ زیرا که تو ملجای من بوده ای و برج قوی از روی دشمن.

۴ در خیمهٔ تو ساکن خواهم بود تا ابدالآباد. زیرا سایه های تو پناه خواهم برد، سلاه.

۵ زیرا تو ای خدا نذرهای مرا شنیده ای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده ای.

۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای او تا نسل ها باقی خواهد ماند.

۷ به حضور خدا خواهد نشست تا ابدالآباد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند.

۸ پس نام تو را تا به ابد خواهم سرایید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنم.

۶۲

۱ جان من فقط برای خدا خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب اوست.

۲ او تنها صخره و نجات من است و قلعهٔ بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد.

۳ تا به کی بر مردی هجوم می اورید تا همگی شما او را هلاک کنید مثل دیوارِ خمشده و حصارِ جنبش خورده؟

۴ در این فقط مشورت می کنند که او را از مرتبه اش بیندازند. و دروغ را دوست می دارند. به زبان خود برکت می دهند و در دل خود لعنت می کنند، سلاه.

۵ ای جان من، فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است.

۶ او تنها صخره و نجات من است و قلعهٔ بلند من تا جنبش نخورم.

۷ بر خداست نجات و جلال من. صخرهٔ قوّت من و پناه من در خداست.

۸ ای قوم همه وقت بر او توکّل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدای ملجای ماست، سِلاه.

۹ البته بنی آدم بطالت اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می روند زیرا جمیعاً از بطالت سبکترند.

۱۰ بر ظلم توکّل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مبندید.

۱۱ خدا یک بار گفته است و دوبار این را شنیده ام که قوّت از آن خداست.

۱۲ ای خداوند رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

۶۳

۱ ای خدا، تو خدای من هستی. در سَحَر تو را خواهم طلبید. جان من تشنهٔ تو است و جسدم مشتاق تو در زمینِ خشکِ تشنهٔ بی آب.

۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوّت و جلال تو را مشاهده کنم.

۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند.

۴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت.

۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه، و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهم گفت،

۶ چون تو را بر بستر خود یاد می آورم و در پاسهای شب در تو تفکر می کنم.

۷ زیرا تو مددکار من بوده ای و زیر سایهٔ بالهای تو شادی خواهم کرد.

۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست من تو را تأیید کرده است.

۹ و اما آنانی که قصد جان مرا دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت.

۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده می شوند و نصیب شغالها خواهند شد.

۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورَد، فخر خواهد نمود، زیرا دهان دروغ گویان بسته خواهد گردید.

۶۴

۱ ای خدا وقتی تضرع می نمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار!

۲ مرا از مشاورت شریران پنهان کن و از هنگامهٔ گناهکاران.

۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را بر زه آراسته اند.

۴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او می اندازند و نمی ترسند.

۵ خویشتن را برای کار زشت تقویت می دهند. دربارهٔ پنهان کردن دامها گفتگو می کنند. می گویند: کیست که ما را ببیند؟

۶ کارهای بد را تدبیر می کنند و می گویند: تدبیر نیکو کرده ایم. و اندرون قلب هر یک از ایشان عمیق است.

۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت و ناگهان جراحت های ایشان خواهد شد،
۸ و زبانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را ببیند فرار خواهد کرد.
۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود.
۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی می کند و به او توکّل می دارد و جمیع راست دلان، فخر خواهند نمود.

۶۵

۱ ای خدا، تسبیح در صیهون منتظر توست، و نذرها برای تو وفا خواهد شد.
۲ ای که دعا می شنوی، نزد تو تمامیِ بشر خواهند آمد!
۳ گناهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفّاره خواهی کرد.
۴ خوشابحال کسی که او را برگزیده و مُقَّرَب خود ساخته ای تا به درگاههای تو ساکن شود. از نیکوییِ خانۀ تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.
۵ به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی، ای که پناه تمامیِ اقصای جهان و ساکنان بعیدۀ دریا هستی،
۶ و کوهها را به قوّت خود مستحکم ساخته ای، و کمر خود را به قدرت بسته ای،
۷ و تلاطم دریا را ساکن می گردانی، تلاطم امواج آن و شورش امّت ها را.
۸ ساکنان اقصای جهان از آیات تو نترسانند. مَطْلَع های صبح و شام را شادمان می سازی.
۹ از زمین تفقد نموده، آن را سیراب می کنی و آن را بسیار توانگر می گردانی. نهر خدا از آب پر است. غلۀ ایشان را آماده می کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده ای.
۱۰ پشته هایش را سیراب می کنی و مرزهایش را پست می سازی. به بارشها آن را شاداب می نمایی. نباتاتش را برکت می دهی.
۱۱ به احسان خویش سال را تاجدار می سازی و راههای تو چربی را می چکاند.
۱۲ مرتع های صحرا نیز می چکاند و کمر تلها به شادمانی بسته شده است.
۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است و درّه ها به غله پیراسته؛ از شادی بانگ می زنند و نیز می سرایند.

۶۶

۱ ای تمامیِ زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید!
۲ جلال نام او را بسرایید، و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید!
۳ خدا را گویید: چه مَهیب است کارهای تو! از شدت قوّت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد!
۴ تمامیِ زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سرایید و به نام تو ترنم خواهند نمود. سِلاه.
۵ بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم مهیب است.
۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم.
۷ در تواناییِ خود تا به ابد سلطنت می کند و چشمانش مراقب امّت ها است. فتنه انگیزان خویشتن را برنیفرازند، سِلاه.
۸ ای قوم ها، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوانید.
۹ که جانهای ما را در حیات قرار می دهد و نمی گذارد که پایهای ما لغزش خورد.
۱۰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده ای و ما را غال گذاشته ای چنانکه نقره را غال می گذارند.
۱۱ ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتهای ما نهادی.
۱۲ مردمان را بر سر ما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی.
۱۳ قربانی های سوختنی به خانۀ تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود،
۱۴ که لبهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگیِ خود آنها زا به زبان خود آوردم.
۱۵ قربانی سوختنیِ پرواری را نزد تو خواهم گذرانید. گوساله ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه.
۱۶ ای همۀ خداترسان بیایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهم.
۱۷ به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود.
۱۸ اگر بدی را در دل خود   منظور می داشتم، خداوند مرا نمی شنید.
۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده.
۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

۶۷

۱ خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سِلاه.

۲ تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امّت ها.

۳ ای خدا قوم ها تو را حمد گویند. جمیع قوم ها تو را حمد گویند.

۴ امّت ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قوم ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امّت های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه.

۵ ای خدا قوم ها تو را حمد گویند.

۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود.

۷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامیِ اقصای جهان از او خواهند ترسید.

۶۸

۱ خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند!

۲ چنانکه دود پراکنده می شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می شود، همچنان شریران به حضور خدا هلاک گردند.

۳ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند.

۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آیید!

۵ پدر یتیمان و داور بیوه زنان، خداست در مسکن قدس خود!

۶ خدا بی کسان را ساکن خانه می گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می آورد، لیکن فتنه انگیزان در زمینِ تفتیده ساکن خواهند شد.

۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه.

۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید، این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.

۹ ای خدا باران نعمت ها بارانیدی و میراث را چون خسته بود، مستحکم گردانیدی.

۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده ای.

۱۱ خداوند سخن می دهد. مبشرات انبوه عظیمی می شوند.

۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می شوند و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می کند.

۱۳ اگر چه در آغلها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده اید که به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ.

۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صَلْمُون درخشان گردید.

۱۵ کوه خدا، کوه باشان است. کوهی با قله های افراشته کوه باشان است.

۱۶ ای کوههای با قله های افراشته، چرا نگرانید بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است؟ هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود.

۱۷ ارابه های خدا کرورها و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است.

۱۸ بر اعلی علیین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده ای. از آدمیان بخششها گرفته ای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.

۱۹ متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می شود و خدایی که نجات ماست، سلاه.

۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است و مَفَرهای موت از آن خداوند یَهُوَه است.

۲۱ هر آینه هدا سر دشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کلهٔ مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.

۲۲ خداوند گفت: از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریا باز خواهم آورد.

۲۳ تا پای خود را در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنانت بهرهٔ خود را بیابد.

۲۴ ای خدا طریق های تو را دیده اند یعنی طریق های خدا و پادشاه مرا در قدس.

۲۵ در پیش رو، مغنیان می خرامند و در عقب، سازندگان و در وسط دوشیزگان دفّ زن.

۲۶ خدا را در جماعت ها متبارک خوانید و خداوند را از چشمهٔ اسرائیل.

۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و رؤسای یهودا محفل ایشان. رؤسای زبولون و رؤسای نفتالی.

۲۸ خدایت برای تو قوّت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده ای، استوار گردان.

۲۹ به سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد.

۳۰ و وحش نی زار را توبیخ فرما و رمهٔ گاوان را با گوساله های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می نهند. و قوم هایی که جنگ را دوست می دارند پراکنده ساخته است.

۳۱ سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.
۳۲ ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه.
۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است.
۳۴ اینک آواز خود را می دهد، آوازی که پُر قوّت است.
۳۵ خدا را به قوّت توصیف نمایید. جلال وی بر اسرائیل است و قوّت او در افلاک.
۳۶ ای خدا از قدسهای خود مَهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوّت و عظمت می دهد. متبارک باد خدا.

۶۹
۱ خدایا مرا نجات ده! زیر آبها جان من درآمده است.
۲ در خَلاب ژرف فرو رفته ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده ام و سیل مرا می پوشاند.
۳ از فریاد خود خسته شده ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است.
۴ آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده اند و دشمنانِ ناحقِ من که قصد هلاکت من دارند زورآورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم.
۵ ای خدا. تو حماقت مرا می دانی و گناهانم از تو مخفی نیست.
۶ ای خداوند یهوه صبایوت، منتظرین تو به سبب من خجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به سبب من رسوا نگردند.
۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده ام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است.
۸ نزد برادرانم اجنبی شده ام و نزد پسران مادر خود غریب.
۹ زیرا غیرت خانۀ تو مرا خورده است و ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده.
۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته ام. و این برای من عار گردیده است.
۱۱ پلاس را لباس خود ساخته ام و نزد ایشان ضرب المثل گردیده ام.
۱۲ دروازه نشینان دربارۀ من حرف می زنند و سرود می گساران گشته ام.
۱۳ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود و راستیِ نجات خود مرا مستجاب فرما.
۱۴ مرا از خَلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت کنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم.
۱۵ مگذار که سَیَلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد.
۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست. به کثرت رحمانیت بر من توجه نما،
۱۷ و روی خود را از بنده ات مپوشان زیرا در تنگی هستم. مرا بزودی مستجاب فرما.
۱۸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدیه ده.
۱۹ تو عار و خجالت و رسوایی مرا می دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تواند.
۲۰ عار، دِل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مُشْفِقی کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیافتم.
۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشته بودم مرا سرکه نوشانیدند.
۲۲ پس مائدۀ ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند، دامی باشد.
۲۳ چشمان ایشان تار گردد تا نبینند و کمرهای ایشان را دائماً لرزان گردان.
۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و صورت غضب تو ایشان را دریابد.
۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچ کس ساکن نشود.
۲۶ زیرا بر کسی که تو زده ای جفا می کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند.
۲۷ گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.
۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند.
۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرافراز سازد.
۳۰ و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.
۳۱ و این پسندیدۀ خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله ای که شاخها و سمها دارد.
۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد،
۳۳ زیرا خداوند فقیران را مستجاب می کند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد.

۳۴ آسمان و زمین او را تسبیح بخوانند. آبها نیز و آنچه در آنها می جنبد.

۳۵ زیرا خدا صیهون را نجات خواهد داد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند.

۳۶ و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

۷۰

۱ خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!

۲ آنانی که قصد جان من دارند، خجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو برگردانیده و رسوا گردند،

۳ و آنانی که هَه هَه می گویند، به سبب خجالت خویش رو برگردانیده شوند.

۴ و اما جمیع طالبان تو. در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائماً گویند: خدا متعال باد!

۵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار و نجات دهندهٔ من هستی. ای خداوند تأخیر منما.

۷۱

۱ در تو ای خداوند پناه برده ام، پس تا به ابد خجل نخواهم شد.

۲ به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده.

۳ برای من صخرهٔ سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده ای، زیرا صخره و قلعهٔ من تو هستی.

۴ خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار و ظالم.

۵ زیرا ای خداوند یهوه، تو امید من هستی و از طفولیّتم اعتماد من بوده ای.

۶ از شکم بر تو انداخته شده ام. از رحم مادرم ملجای من تو بوده ای و تسبیح من دائماً دربارهٔ تو خواهد بود.

۷ بسیاری را آیتی عجیب شده ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی.

۸ دهانم از تسبیح تو پر است و از کبریاییِ تو تمامیِ روز.

۹ در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوّتم زایل شود مرا ترک منما.

۱۰ زیرا دشمنانم بر من حرف می زنند و مترصّدان جانم با یکدیگر مشورت می کنند

۱۱ و می گویند: خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهاننده ای نیست.

۱۲ ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما.

۱۳ خصمان جانم خجل و فانی شوند. و آنانی که برای ضرر من می کوشند، به عار و رسوایی ملبس گردند.

۱۴ و اما من دائماً امیدوار خواهم بود و بر همهٔ تسبیح تو خواهم افزود.

۱۵ زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجاتت را تمامیِ روز. زیرا که حد شمارهٔ آن را نمی دانم.

۱۶ در تواناییِ خداوند یهوه خواهم آمد و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد.

۱۷ ای خدا از طفولیتم مرا تعلیم داده ای و تا الآن، عجایب تو را اعلان کرده ام.

۱۸ پس ای خدا، مرا تا زمان پیری و مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از تواناییِ تو.

۱۹ خدایا عدالت تو تا اعلی علیین است. تو کارهای عظیم کرده ای. خدیا مانند تو کیست؟

۲۰ ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمق های زمین برخواهی آورد.

۲۱ بزرگیِ مرا مزید خواهی کرد و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید.

۲۲ پس من نیز تو را با بربط خواهم ستود، یعنی راستیِ تو را ای خدای من، و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود.

۲۳ چون برای تو سرود می خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیه داده ای.

۲۴ زبانم نیز تمامیِ روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا انانی که برای ضرر من می کوشیدند، خجل و رسوا گردیدند.

۷۲

۱ ای خدا، انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!

۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.

۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت.

۴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهد ساخت.

۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات.

۶ او مثل باران بر علف زارِ چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می کند.
۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد.
۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان.
۹ به حضور وی صحرا نشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.
۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شَبا و سَبا ارمغانها خواهند رسانید.
۱۱ جمیبع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امّت ها او را بندگی خواهند نمود.
۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده ای ندارد.
۱۳ بر مسکین و فقیر کَرَم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.
۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود.
۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.
۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قلهٔ کوهها خواهد بود که ثمرهٔ ان مثل لُبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.
۱۷ نام او تا ابدالآباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امّت های زمین او را خوشحال خواهند خواند.
۱۸ متبارک باد خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می کند.
۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابدالآباد. و تمامیِ زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین.
دعاهای داود بن یسی تمام شد.

۷۳

۱ هر آینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند.
۲ و ما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نردیک بود که قدمهایم بلغزد.
۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتیِ شریران را دیدم.
۴ زیرا که در موت ایشان قیدها نیست و قوّت ایشان مستحکم است.
۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند.
۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می پوشاند.
۷ چشمان ایشان از فربهی درآمده است و از خیالات دل خود تجاوز می کنند.
۸ استهزا می کنند و حرفهای بد می زنند و سخنان ظلم آمیز از جای بلند می گویند.
۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده اند و زبان ایشان در جهان گردش می کند.
۱۰ پس قوم او بدینجا برمی گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می شود.
۱۱ و ایشان می گویند: خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟
۱۲ اینک اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افزوده می شوند.
۱۳ یقیناً من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شسته ام.
۱۴ و من تمامیِ روز مبتلا می شوم و تأدیب من هر بامداد حاضر است.
۱۵ اگر می گفتند که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقهٔ فرزندان تو خیانت می کردم.
۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد.
۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان را تأمل کردم.
۱۸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت.
۱۹ چگونه بَغْتَةً به هلاکت رسیده اند! تباه شده، از ترسهاس هولناک نیست گردیده اند.
۲۰ مثل خوابِ کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچنین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.
۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم.
۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم.
۲۳ ولی دائماً با تو هستم. تو دست راست مرا تأیید کرده ای.
۲۴ موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.

۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم.
۲۶ اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخرهٔ دلم و حصهٔ من خداست تا ابدالآباد.
۲۷ زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. آنانی را که از تو زنا می کنند، نابود خواهی ساخت.
۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرّب جویم. بر خداوند یهوه توکّل کرده ام تا همهٔ کارهای تو را بیان کنم.

۷۴
۱ چرا ای خدا چرا ما را ترک کرده ای تا به ابد و خشم تو گوسفندان مرتع خود افروخته شده است؟
۲ جماعت خود را که از قدیم خریده ای، بیاد آور و آن را که فدیه داده ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صیهون را که در آن ساکن بوده ای.
۳ قدم های خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که در قدس تو بود، خراب کرده است.
۴ دشمنانت در میان جماعت تو غرّش می کنند و علَمهای خود را برای علامات برپا می نمایند.
۵ ظاهر میشوند چون کسانی که تبرها را بر درختان جنگل بلند می کنند.
۶ و الآن همهٔ نقشهای تراشیدهٔ آن را به تبرها و چکشها خرد می شکنند.
۷ قدس های تو را آتش زده اند و مسکن نام تو را تا به زمین بی حرمت کرده اند.
۸ و در دل خود می گویند: آنها را تماماً خراب می کنیم. پس جمیع کنیسه های خدا را در زمین سوزانیده اند.
۹ آیا خود را نمی بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود.
۱۰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟
۱۱ چرا دست خود یعنی دست راست خویش را برگردانیده ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن.
۱۲ و خدا از قدیم پادشاه من است و او درمیان زمین نجات ها پدید می آورد.
۱۳ تو به قوّت خود دریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبها شکستی.
۱۴ سرهای لِویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده ای.
۱۵ تو چشمه ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی.
۱۶ روز از آنِ توست و شب نیز از آنِ تو. نور و آفتای را تو برقرار نموده ای.
۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده ای.
۱۸ ای خداوند این را بیاد آور که دشمن ملامت می کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می نمایند.
۱۹ جان فاختهٔ خود را به جانور وحشی مسپار. جماعت مسکینان خود را به ابد فراموش مکن.
۲۰ عهد خود را ملاحضه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پر است.
۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمد گویند.
۲۲ ای خدا برخیز و دعوای خود را برپا دار؛ و بیاد آور که احمق تمامیِ روز تو را ملامت می کند.
۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغوای مخالفان خود را که پیوسته بلند می شود.

۷۵
۱ تو را حمد می گوییم! ای خدا تو را حمد می گوییم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می کنند.
۲ هنگامی که به زمان معین برسم، براستی داوری خواهم کرد.
۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نموده ام. سلاه.
۴ متکبران را گفتم: فخر مکنید! و به شریران که شاخ خود را میفرازید.
۵ شاخهای خود را به بلندی میفرازید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویید.
۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی می آید.
۷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می اندازد و آن را سرافراز می نماید.
۸ زیرا در دست خداوند کاسه ای است و بادهٔ آن پرجوش. از شراب ممزوج پر است که از آن می ریزد. و اما دُردهایش را جمیع شریران جهان افشرده، خواهند نوشید.
۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود.
۱۰ جمیع شاخهای شریران را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

۷۶

۱ خدا در یهود معروف است و نام تو در اسرائیل عظیم!

۲ خیمهٔ او است در شالیم و مسکن او در صیهون.

۳ در آنجا، برقهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه.

۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما!

۵ قوی دلان تاراج شده اند و خواب ایشان را درربود و همهٔ مردان زورآور دست خود را نیافتند.

۶ از توبیخ تو ای خدای یعقوب، بر ارابه ها و اسبان خوابی گران مستولی گردید.

۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟

۸ از آسمان داوری را شنوانیدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید.

۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همهٔ مساکینِ جهان را خلاصی بخشد، سِلاه.

۱۰ آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست.

۱۱ نذر کنید و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مَهیب است.

۱۲ روح رؤسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می باشد.

۷۷

۱ آواز من بسوی خداست و فریاد می کنم؛ آواز من بسوی خداست. گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.

۲ در روز تنگیِ خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.

۳ خدا را یاد می کنم و پریشان می شوم. تفکر می نمایم و روح من متحیر می گردد، سلاه.

۴ چشمانم را بیدار می داشتی. بی تاب می شدم و سخن نمی توانستم گفت.

۵ درباره ایام قدیم تفکر کرده ام. دربارهٔ سالهای زمانهای سلف.

۶ سرود شبانهٔ خود را بخاطر می آورم و در دل خود تفکر می کنم و روح من تفتیش نموده است.

۷ مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر راضی نخواهد شد.

۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالآباد؟

۹ آیا خدا رأفت را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه.

۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی!

۱۱ کارهای خداوند را ذکر خواهم نمود زیرا کارهای عجیب تو را که از قدیم است،؟ به یاد خواهم آورد

۱۲ و در جمیع کارهای تو تأمل خواهم کرد در صنعت های تو تفکر خواهم نمود.

۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟

۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می کنی و قوّت خویش را بر قوم ها معروف گردانیده ای.

۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیده ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه.

۱۶ آبها تو را دید، ای خدا، آبها تو را دیده، متزلزل شد. لجّه ها نیز سخت مضطرب گردید.

۱۷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.

۱۸ صدای رَعد تو در گردباد بود و برقها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.

۱۹ طریق تو دریاست و راههای تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست.

۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

۷۸

۱ ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنانم دهانم فرگیرید!

۲ دهان خود را به مَثَل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود، تنطق خواهم نمود،

۳ که آنها را شنیده و دانسته ایم و پدران ما برای ما بیان کرده اند.

۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آیند بیان می کنیم و قوّت او و اعمال عجیبی را که او کرده است.

۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛
۶ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندانی که می بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛
۷ و ایشان به خدا توکّل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند.
۸ و مثل پدران خود نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.
۹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برتافتند.
۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند،
۱۱ و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود،
۱۲ و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در ریار صوعن.
۱۳ دریا را مُنْشَقّ ساخته، ایشان را عبور داد و آبها را مثل توده برپا نمود.
۱۴ و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد و تمامیِ شب به نور آتش.
۱۵ در صحرا صخره های را بشکافت و ایشان را گویا از لجّه های عظیم نوشانید.
۱۶ پس سیلها را از صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت.
۱۷ و بار دیگر بر او گناه ورزیدند و بر حضرت اعلی در صحرا فتنه انگیختند،
۱۸ و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا می خواستند.
۱۹ و بر ضد خدا تکلم کرده، گفتند: آیا خدا می تواند در صحرا سفره ای حاضر کند؟
۲۰ اینک صخره را زد و آبها روان شد و وادیها جاری گشت. آیا می تواند نان را نیز بدهد. و گوشت را برا قوم خود حاضر سازد؟
۲۱ پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گشت.
۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردن و به نجات او اعتماد ننمودند.
۲۳ پس ابرها را از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود
۲۴ و منّ را بر ایشان بارانید تا بخورند و غلهٔ آسمان را بدیشان بخشید.
۲۵ مردمان، نان زورآوران را خوردند و آذوقه ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.
۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید و قوّت خود، باد جنوبی را آورد،
۲۷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مثل مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.
۲۸ و آن را در میان اُردوی ایشان فرود آورد، گرداگرد مسکن های ایشان.
۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد.
۳۰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذا هنوز در دهان ایشان بود
۳۱ که غضب خدا بر ایشان افروخته شده؛ تنومندان ایشان را بکُشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.
۳۲ با وجود این همه، باز گناه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند.
۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس.
۳۴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و بازگشت کرده، دربارهٔ خدا تفحص نمودند،
۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخرهٔ ایشان، و خدای تعالی ولیّ ایشان است.
۳۶ اما به دهان خود او را تملّق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند،
۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی مؤتمن نبودند.
۳۸ اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را برگردانیده، تمامیِ خشم خویش را برنینگیخت.
۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می رود و بر نمی گردد.
۴۰ چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیختند و او را در بادیه رنجانیدند.
۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرایل را اهانت نمودند،
۴۲ و قوّت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود؛
۴۳ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن.
۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید.
۴۵ انواع پشه ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباه نمودند؛

۴۶ و محصول ایشان را به کِرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد.
۴۷ تاکستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جُمَّیِز ایشان را به تگرگهای درشت.
۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق.
۴۹ و آتش خشم خود را بر ایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر.
۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود.
۵۱ و همهٔ نخست زادگان مصر را کُشت، اویل قوّت ایشان را در خیمه های حام.
۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.
۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسد و دریا دشمنان ایشان را پوشانید.
۵۴ و ایشان را به حدود مقدّس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود.
۵۵ و امّت ها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید.
۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیختند و شهادات او را نگاه نداشتند.
۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطاکننده منحرف شدند.
۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند.
۵۹ چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت.
۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه ای را که در میان آدمیان برپا ساخته بود،
۶۱ و تابوت قوّت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد،
۶۲ و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید.
۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرودِ نکاح نشد.
۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بیوه های ایشان نوحه گری ننمودند.
۶۵ آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب می خروشد،
۶۶ و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عار ابدی گردانید.
۶۷ و خیمهٔ یوسف را رد نموده، سبط افرایم برنگزید.
۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صیهون را که دوست می داشت.
۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالآباد بنیاد نهاد.
۷۰ و بندهٔ خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت.
۷۱ از عقب میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

۷۹

۱ ای خدا، امّت ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه ها نمودند.
۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدّسانت را به وحوش صحرا.
۳ خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند.
۴ نزد همسایگان خود عار گردیده ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سُخریّه شده ایم.
۵ تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالآباد؟
۶ قهر خود را بر امّت هایی که تو را نمی شناسند بریز و بر ممالکی که نام تو را نمی خو.انند!
۷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده اند.
۸ گناهان اجداد ما را بر ما میاور. رحمت های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده ایم.
۹ ای خدا، ای نجات دهندهٔ ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بیامرز.
۱۰ چرا امّت ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، بر امّت ها در نظر ما معلوم شود.
۱۱ نالهٔ اسران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده اند، برهان.
۱۲ و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان ما رسان، برای اهانتی که به تو کرده اند، ای خداوند.
۱۳ پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسلاً بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

۸۰

۱ ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می کنی! ای که بر کروبیین جلوس نموده ای، تجلی فرما!

۲ به حضور افرایم و بنیامین و مَنَسی، توانایی خودرا برانگیز و برای نجات ما بیا!

۳ ای خدا ما را باز آور و روی خود رتا روشن کن تا نجات یابیم!

۴ ای یهوه، خدای صبایوت تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،

۵ نان ماتم را بدیشان می خورانی و اشکهای بی اندازه بدیشان می نوشانی؟

۶ ما را محل منازعهٔ همسایگان ما ساخته ای و دشمنان ما در میان خویش استهزا می نمایند.

۷ ای خدا لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

۸ مَوی را از مصر بیرون آوردی. امّت ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی.

۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشهٔ خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت.

۱۰ کوهها به سایه اش پوشانیده شد و سرودهای آزاد خدا به شاخه هایش.

۱۱ شاخه های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر.

۱۲ پس چرا دیوارهایش را شکسته ای که هر راهگذاری آن را می چیند؟

۱۳ گرازهای جنگل آن را ویران می کنند و وحوش صحرا آن را می چرند.

۱۴ ای خدا لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و ببین و از این مَوْ تفقد نما

۱۵ و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته ای!

۱۶ مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده اند!

۱۷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته ای.

۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم.

۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

۸۱

۱ ترنّم نمایید برای خدایی که قوّت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!

۲ سرود را بلند کنید و دف را بیاورید و بربط دلنواز را با رباب!

۳ کَرَنّا را بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما.

۴ زیرا که این فریضه ای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب.

۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم:

۶ دوشِ او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبد رها شد.

۷ در تنگی استدعا نمودی و تو را خلاصی دادم. در سِتِر رعد، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مَریبَه امتحان نمودم. سلاه.

۸ ای قوم من بشنو و تو را تأکید می کنم. و ای اسرائیل اگر به من گوش دهی.

۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزدِ خدای بیگانه سجده منما.

۱۰ من یَهُوَه خدای تو هستم که تو را از مصر برآوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پر خواهم ساخت.

۱۱ لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند.

۱۲ پس ایشان را به سختیِ دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمایند.

۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش می گرفتند و اسرائیل در طریقهای من سالک می بودند.

۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را بزودی به زیر می انداختم و دست خود را بر خصمان ایشان برمی گردانیدم.

۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می نهادند. اما زمان ایشان باقی می بود تا ابدالآباد.

۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می پرورد؛ و تو را به عسل از صخره سیر می کردم.

۸۲

۱ خدا در جماعت خدا ایستاده است، در میان خدایان داوری می کند:

۲ تا به کی به بی انصافی داوری خواهید کرد و شریران را طرفداری خواهید نمود؟ سِلاه.

۳ فقیران و یتیمان را دادرسی بکنید. مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شریران خلاصی دهید.
۵ نمی دانند و نمی فهمند و در تاریکی راه می روند و جمیع اساس زمین متزلزل می باشد.
۶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.
۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!
۸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامیِ امّت ها را متصرف خواهد شد.

۸۳

۱ ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام!
۲ زیرا اینک دشمنانت شورش می کنند و آنانی را که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشته اند.
۳ بر قوم تو مکاید می اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت می کنند.
۴ و می گویند: بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشد و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.
۵ زیرا به یک دل با هم مشورت می کنند و بر ضد تو عهد بسته اند.
۶ خیمه های اَدُوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان.
۷ جَبال و عَمّون و عَمالیق و فَلَسطین با ساکنان صور.
۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوط گردیدند، سلاه.
۹ بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی، چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون،
۱۰ که در عَینْدوُر هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند.
۱۱ سروران ایشان را مثل غُراب و ذِئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذَبَح و صَلْمُنّاع،
۱۲ که می گفتند: مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.
۱۳ ای خدای من، ایشان را چون غبارِ گردباد بساز و مانند کاه پیش روی باد.
۱۴ مثل آتشی که جنگل را می سوزاند و مثل شعله ای که کوهها را مشتعل می سازد.
۱۵ همچنان ایشان را به تندباد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.
۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تو را ای خداوند بطلبند.
۱۷ خجل و پریشان بشوند تا ابدالآباد و شرمنده و هلاک گردند.
۱۸ و بدانند تو که اسمت یهوه می باشد، به تنها بر تمامیِ زمین متعال هستی.

۸۴

۱ ای یَهُوَه صبایوت، چه دلپذیر است. مسکنهای تو!
۲ جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسدم برای خدای حی صیحه می زند.
۳ گنجشک نیز برای خود خانه ای پیدا کرده است وپرستوک برای خویشتن آشیانه ای تا بچه های خود را در آن بگذارد، در مذبح های تو ای یهوه صبایوت که پادشاه من وخدای من هستی.
۴ خوشابحال آنانی که در خانهٔ تو ساکنند که تو را دائماً تسبیح می خوانند، سِلاه .
۵ خوشابحال مردمانی که قوّت ایشان در تو است و طریق های تو در دلهای ایشان.
۶ چون از وادی بکا عبور می کنند، آن را چشمه می سازند و بارانْ آن را به برکات می پوشاند
۷ از قوّت تا قوّت می خرامند و هر یک از ایشان در صیهون نزد خدا حاضر می شوند.
۸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه.
۹ ای خدایی که سپر ما هستی، ببین و به روی مسیح خود نظر انداز.
۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانهٔ خانهٔ خدای خود را بیشتر می پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار.
۱۱ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند.
۱۲ ای یهوه صبایوت، خوشابحال کسی که بر تو توکّل دارد.

۸۵

۱ ای خداوند از زمین خود راضی شده ای. اسیری یعقوب را بازآورده ای.

۲ عصیان قوم خود را عفو کرده ای. تمامیِ گناهان ایشان را پوشانیده ای، سلاه.
۳ تمامیِ غضب خود را برداشته و از حدت خشم خویش رجوع کرده ای.
۴ ای خدای نجات ما، ما را برگردان و غیظ خود را از ما بردار.
۵ آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلاً بعد نسل طول خواهی داد؟
۶ آیا برگشته ما را حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟
۷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما.
۸ آنچه خدا یهوه می گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود و به مقدّسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند.
۹ یقیناً نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود.
۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده اند.
۱۱ راستی از زمین خواهد رویید و عدالت از آسمان خواهد نگریست.
۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ما محصول خود را خواهد داد.
۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

۸۶
۱ ای خداوند گوش خود را فراگرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمند هستم!
۲ جان مرا نگاه دار زیرا من متقّی هستم. ای خدای من، بندهٔ خود را که بر تو توکّل دارد، نجات بده.
۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامیِ روز تو را می خوانم!
۴ جان بندهٔ خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی دارم.
۵ زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می خوانند.
۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضّرع من توجه نما!
۷ در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود.
۸ ای خداوند درمیان خدایان مثل تو نیست و کاری مثل کارهای تو نی.
۹ ای خداوند همهٔ امّت هایی که آفریده ای آمده، به حضور تو سجده خواهند کرد و نام تو را تمجید خواهند نمود.
۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می کنی. تو تنها خدا هستی.
۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم.
۱۲ ای خداوند خدای من، تو را به تمامی دِل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجید خواهم کرد تا ابدالآباد.
۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هاویهٔ اسفل رهانیده ای.
۱۴ ای خدا متکبّران بر من برخاسته اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی آورند.
۱۵ و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پُر از رحمت و راستی.
۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوّت خود را به بنده ات بده و پسر کنیزخود را نجات بخش.
۱۷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که تو ای خداوند مرا اعانت کرده و تسلّی داده ای.

۸۷
۱ اساس او در کوههای مقدّس است.
۲ خداوند دروازه های صهیون را دوست می دارد، بیشتر از جمیع مسکن های یعقوب.
۳ سخنهای مجید دربارهٔ تو گفته می شود، ای شهرخدا! سِلاه.
۴ رَهَبْ و بابل را از شناسندگان خود ذکرخواهم کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است.
۵ و دربارهٔ صهیون گفته شد که این و آن در آن متولد شده اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود.
۶ خداوند چون امّت ها را می نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سِلاه.
۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه های من در تو است.

۸۸

۱ ای یَهُوَه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده ام.
۲ دعای من به حضور تو برسد، به نالهٔ من گوش خود را فراگیر.
۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی ام به قبر نزدیک گردیده.
۴ از فروروندگان به هاویه شمرده شده ام و مثل مرد بی قوّت گشته ام.
۵ درمیان مردگان منفرد شده، مثل کُشتگان که در قبرخوابیده اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده اند.
۶ مرا در هاویهٔ اسفل گذاشته ای، در ظلمت در ژرفیها.
۷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همهٔ امواج خود مرا مبتلا ساخته ای، سِلاه.
۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده ای. محبوس شده، نمی توانم بیرون آمد.
۹ چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده ام تمامیِ روز. دستهای خود را به تو دراز کرده ام.
۱۰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه.
۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟
۱۲ آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می شود و عدالت تو در زمین فراموشی؟
۱۳ و اما من نزد تو ای خداوند فریاد برآورده ام و بامدادان دعای من در پیش تو می آید.
۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده ای.
۱۵ من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده ام. ترسهای تو را متحمّل شده، متحیر گردیده ام.
۱۶ حدّت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو بر مرا هلاک ساخته.
۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامیِ روز و مرا از هر سو احاطه نموده.
۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده ای و آشنایانم را در تاریکی.

۸۹

۱ رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم سرایید. امانت تو را به دهان خود نسلاً بعد نسل اعلام خواهم کرد.
۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالآباد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت.
۳ با برگزیدهٔ خود عهد بسته ام. برای بنده خویش داود قسم خورده ام.
۴ که ذریّت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد و تخت تو را نسلاً بعد از نسل بنا خواهم نمود، سلاه.
۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تمجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدّسان.
۶ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران کِه را با خداوند تشبیه توان نمود؟
۷ خدا بی نهایت مهیب است در جماعت مقدّسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند.
۸ ای یهوه خدای لشکرها کیست ای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می کند.
۹ بر تکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلند می شود، آنها را ساکن می گردانی.
۱۰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته ای. به بازوی زورآور خویش دشمنانت را پراکنده نموده ای.
۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون و پری آن را تو بنیاد نهاده ای.
۱۲ شمال و جنوب را تو آفریده ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می کنند.
۱۳ بازوی تو با قوّت است. دست تو زورآوراست و دست راست تو متعال.
۱۴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می خرامند.
۱۵ خوشابحال قومی که آواز شادمانی را می دانند. در نور روی تو ای خداوند خواهند خرامید.
۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامیِ روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید.
۱۷ زیراکه فخر قوّت ایشان تو هستی و به رضامندیِ تو شاخ ما مرتفع خواهد شد.
۱۸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل.
۱۹ آنگاه در عالم رؤیا به مقدّس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده ای از قوم را ممتاز کردم.
۲۰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدّس خود مسح کردم.
۲۱ که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.
۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید.

۲۳ و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید.
۲۴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.
۲۵ دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها.
۲۶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخرۀ نجات من.
۲۷ من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان.
۲۸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالآباد و عهد من با او استوارخواهد بود.
۲۹ و ذریّت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالآباد و تخت او را مثل روزهای آسمان.
۳۰ اگرفرزندانش شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک ننمایند،
۳۱ اگر فرایض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند،
۳۲ آنگاه معصیت ایشان را به عصا تأدیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه ها.
۳۳ لیکن رحمت خود را از او برنخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.
۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد.
۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت.
۳۶ که ذریّت او باقی خواهد بود تا ابدالآباد و تخت او به حضور من مثل آفتاب،
۳۷ مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابدالآباد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه.
۳۸ لیکن تو ترک کرده ای و دور انداخته ای و با مسیح خود غضبناک شده ای.
۳۹ عهد بنده خود را باطل ساخته ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی عصمت کرده ای.
۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه های او را خراب نموده ای.
۴۱ همه راه گذران او را تاراج می کنند و او نزد همسایگان خود عارگردیده است.
۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته ای.
۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده ای و او را در جنگ پایدار نساخته ای.
۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته ای.
۴۵ ایام شبابش را کوتاه کرده، و او را به خجالت پوشانیده ای، سلاه.
۴۶ تا به کی ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟
۴۷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامیِ بنی آدم را برای بطالت آفریده ای؟
۴۸ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه.
۴۹ ای خداوند رحمت های قدیم تو کجاست که برای داود به امانت خود قسم خوردی؟
۵۰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیار در سینه خود متحمل می باشم.
۵۱ که دشمنان تو ای خداوند ملامت کرده اند، یعنی آثار مسیح تو را ملامت نموده اند.
۵۲ خداوند متبارک باد تا ابدالآباد. آمین و آمین.

۹۰

۱ ای خداوند مسکن ما تو بوده ای، در جمیع نسل ها،
۲ قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین و ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.
۳ انسان را به غبار برمی گردانی، و می گویی ای بنی آدم رجوع نمایید.
۴ زیراکه هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.
۵ مثل سیلاب ایشان را رُفته ای و مثل خواب شده اند. بامدادان مثل گیاهی که می روید.
۶ بامدادان می شکُفَد و می روید. شامگاهان بریده و پژمرده می شود.
۷ زیرا که در غضب تو کاهیده می شویم و در خشم تو پریشان می گردیم.
۸ چونکه گناهان ما را در نظر خود گذارده ای و خفایای ما را در نور روی خویش.
۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده ایم.
۱۰ ایّام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بُنیه، هشتاد سال باشد. لیکن فخر آنها محنت و بطالت است زیرا به زودی تمام شده، پرواز می کنیم.

۱۱ کیست که شدت خشم تو را می داند و غضب تو را چنانکه از تو می باید ترسید؟
۱۲ ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم.
۱۳ رجوع کن ای خداوند! تابه کی؟ و بر بندگان خود شفقت فرما.
۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود را ترنم و شادی نماییم.
۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایّامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده ایم.
۱۶ اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود و کبریایی تو بر فرزندان ایشان.
۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز! عمل دستهای ما را استوار گردان!

۹۱

۱ آنکه درسترحضرت اعلی نشسته است، زیر سایهٔ قادر مطلق ساکن خواهد بود.
۲ درباره خداوند می گویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکّل دارم.
۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهایند و از وبای خبیث.
۴ به پرهای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مِجَّن و سپرخواهد بود.
۵ از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می پرد.
۶ و نه از وبایی که در تاریکی می خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند.
۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید.
۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پاداش شریران را خواهی دید.
۹ زیرا گفتی تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده ای.
۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید.
۱۱ زیرا که فرشتگان خود را دربارهٔ تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت تو را حفظ نمایند.
۱۲ تو را بر دستهای خود برخواهند داشت، مبادا پای خود را به سنگ بزنی.
۱۳ و شیر و افعی پای خود خواهی نهاد؛ شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد.
۱۴ چونکه به من رغبت دارد و او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او را سرافراز خواهم ساخت.
۱۵ چون مرا می خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، مُعَزَّزخواهم ساخت.
۱۶ به طول ایام او را سیر می گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.

۹۲

۱ خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی.
۲ بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را.
۳ بر ذات ده اوتار و بر رباب و به نغمه هجایون و بربط.
۴ زیراکه ای خداوند مرا به کارهای خودت شادمان ساخته ای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهد نمود.
۵ ای خداوند اعمال تو چه عظمیم است و فکرهای تو بی نهایت عمیق.
۶ مرد وحشی این را نمی داند و جاهل در این تأمل نمی کند.
۷ وقتی شریران مثل علف می رویند و جمیع بدکاران می شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند.
۸ لیکن تو ای خداوند بر اعلی علیین هستی، تا ابدالآباد.
۹ زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.
۱۰ و اما شاخ مرا مثل گاو وحشی بلند کرده ای و به روغن تازه مسح شده ام.
۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست وگوشهای من از شریرانی که با من مقاومت می کنند خواهد شنید.
۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد.
۱۳ آنانی که در خانهٔ خداوند غرس شده اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت.
۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تروتازه و سبز خواهند بود.
۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخرهٔ من است و دروی هیچ بی انصافی نیست.

۹۳

۱ خداوند سلطنت را گرفته، و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوّت بسته است. ربع مسکون نیز پایدارگردیده است و جنبش نخواهد خورد.

۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی.

۳ ای خداوند سیلابها برافراشته اند سیلابها آواز خود را برافراشته اند. سیلابها خروش خود را برافراشته اند.

۴ فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی علیین زورآورتر است.

۵ شهادات تو بی نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیّتْ تو را می زیبد تا ابدالاباد.

۹۴

۱ ای یَهُوَه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلّی فرما!

۲ ای داورجهان متعال شو و بر متکبّران مکافات برسان!

۳ ای خداوند تا به کی شریران فخر خواهند نمود ؟

۴ حرفها می زنند و سخنان ستم آمیز می گویند. جمیع بدکاران لاف می زنند. ای خداوند، قوم تو را می شکنند و میراث تو را ذلیل می سازند.

۵ بیوه زنان و غریبان را می کشند و یتیمان را به قتل می رسانند.

۶ و می گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید.

۷ ای احمقان قوم بفهمید! و ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟

۸ که او گوش را غرس نمود، آیا نمی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی بیند؟

۹ او که امّت ها را تأدیب می کند، آیا توبیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد؟

۱۰ خداوند فکرهای انسان را می داند که محض بطالت است.

۱۱ ای یاه، خوشابحال شخصی که او را تأدیب می نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی

۱۲ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره ای برای شریران کنده شود.

۱۳ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.

۱۴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.

۱۵ کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد وکیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود.

۱۶ اگر خداوند مددکار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می شد.

۱۷ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تأیید نمود.

۱۸ در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های تو جانم را آسایش بخشید.

۱۹ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می کند؟

۲۰ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوا می دهند.

۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است.

۲۲ و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

۹۵

۱ بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!

۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم!

۳ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است،

۴ و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او.

۵ دریا از آن اوست، او آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.

۶ بیایید عبادت و سجده نماییم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم!

۷ زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گلۀ دست او می باشیم! امروز کاش آواز او را می شنیدید!

۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسّا در صحرا.

۹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند.

۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم قوم گمراه دل هستند که طُرُق مرا نشناختند.
۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.

۹۶

۱ یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!
۲ خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خواهید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید.
۳ درمیان امّت ها جلال او را ذکر کنید وکارهای عجیب او را در جمیع قومها.
۴ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان.
۵ زیرا جمیع خدایان امّت ها بتهایند، لیکن یهوه آسمانها را آفرید.
۶ مجد و جلال به حضور وی است و قّوت و جمال در قدس وی.
۷ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوّت توصیف نمایید!
۸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید!
۹ خداوند را در زینت قدّوسیت بپرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!
۱۰ درمیان امّت ها گویید خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدارشد و جنبش نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود.
۱۱ آسمان شادی کند و زمین مسرورگردد. دریا و پری آن غرش نماید.
۱۲ صحرا و هرچه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود
۱۳ به حضورخداوند زیراکه می آید، زیراکه برای داوری جهان می آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قوم ها را به امانت خود.

۹۷

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های بسیار مسرور گردند.
۲ ابرها و ظلمتِ غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف قاعدهٔ تخت اوست.
۳ آتش پیش روی وی می رود و دشمنان او را به اطرافش می سوازند.
۴ برق هایش ربع مسکون را روشن می سازد. زمین این را بدید و بلرزید.
۵ کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته می شود، از حضور خداوند تمامی جهان.
۶ آسمانها عدالت او را اعلام می کنند و جمیع قوم ها جلال او را می بینند.
۷ همهٔ پرستندگان بتهای تراشیده خجل خدایان او را بپرستید.
۸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب داوریهای تو.
۹ زیرا که تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیاراعلی هستی.
۱۰ ای شما که خداوند را دوست می دارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدّسان خود است. ایشان را از دست شریران می رهاند.
۱۱ نور برای عادلان کشته شده است و شادمانی برای راست دلان.
۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدّوسیّت او را حمد بگویید.

۹۸

۱ برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدّوس او، او را مظّفرساخته است.
۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امّت ها مکشوف کرده است.
۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همهٔ اقصای زمین نجات خدای ما را دیده اند.
۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنّم نمایید و بسرایید.
۵ خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آواز نغمات!
۶ با کَرِنّاها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید!
۷ دریا و پری آن بخروشد! ربع مسکون و ساکنان آن!
۸ نهرها دستک بزنند! و کوهها با هم ترنّم نمایند.
۹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

۹۹

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس قوم ها بلرزند! بر کروبیّین جلوس می فرماید، زمین متزلزل گردد!

۲ خداوند در صیهون عظیم است و او بر جمیع قوم ها متعال است!

۳ اسم عظیم و مهیب تو را حمد بگویند، که او قدّوس است.

۴ و قّوت پادشاه، انصاف را دوست می دارد. تو راستی را پایدارکرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده ای.

۵ یهوه خدای ما را تکریم نمایید و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدّوس است.

۶ موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود.

۷ در ستون ابر بدیشان داد نگاه داشتند.

۸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. امّا از اعمال ایشان انتقام کشیدی.

۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدّس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قّدوس است.

۱۰۰

۱ ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.

۲ خداوند را با شادی عبادت نمایید و به حضور او با ترنّم بیایید.

۳ بدانید که یهوه خداست؛ او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او.

۴ به دروازه های او با حمد بیایید و به صحنهای او با تسبیح ! او را حمد گویید و نام او را متبارک خوانید!

۵ زیراکه خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالآباد.

۱۰۱

۱ رحمت و انصاف را خواهم سرایید. نزد تو ای خداوند، تسبیح خواهم خواند.

۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانۀ خود با دل سلیم سالک خواهم شد.

۳ چیزی بد را پیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان را مکروه می دارم، به من نخواهد چسبید.

۴ دل کج از من دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت.

۵ کسی را که درخُفیَه به همسایۀ خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمّل نخواهم کرد.

۶ چشمانم بر امنای زمین است تا با من ساکن شوند. کسی که به طریق کامل سالک باشد، خادم من خواهم بود.

۷ حلیه گر درخانۀ من ساکن نخواهد شد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند.

۸ همۀ شریران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد تا جمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

۱۰۲

۱ ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریاد من نزد تو برسد.

۲ در روز تنگی ام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما.

۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.

۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می کنم.

۵ به سبب آواز نالۀ خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.

۶ مانند مرغ سقّای صحرا شده، و مثل بوم خرابه ها گردیده ام.

۷ پاسبانی می کنم و مثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته ام.

۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می کنند و آنانی که بر من دیوانه شده اند مرا لعنت می نمایند.

۹ زیرا خاکستر را مثل نان خورده ام و مشروب خود را با اشک آمیخته ام،

۱۰ به سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده ای.

۱۱ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده ام.

۱۲ لیکن تو ای خداوند جلوس فرموده ای تا ابدالآباد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست!

۱۳ تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر او رأفت کنی و زمانی معّین رسیده است.

۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می نمایند.
۱۵ پس امّت ها از نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان از کبریایی تو.
۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است.
۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.
۱۸ این برای نسل آینده نوشته می شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند.
۱۹ زیرا که از بلندی قدس خود نگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است.
۲۰ تا نالهٔ اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید.
۲۱ تا نام خداوند را در صهیون ذکر نمایند و تسبیح او را در اورشلیم،
۲۲ هنگامی که قوم ها با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.
۲۳ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید.
۲۴ گفتم: ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسل ها است.
۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمان ها عمل دستهای تو است.
۲۶ آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدّل خواهند شد.
۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.
۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذرّیت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

۱۰۳

۱ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من است نام قدّوس او را متبارک خواند.
۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسان های او را فراموش مکن!
۳ که تمام گناهانت را می آمرزد و همهٔ مرض های تو را شفا می بخشد؛
۴ که حیات تو را از هاویه فدیه می دهد و تاج رحمت و رأفت را بر سر تو می نهد؛
۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر میکند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.
۶ خداوند عدالت را به جا می آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.
۷ طریق های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل های خود را به بنی اسرائیل.
۸ خداوند رحمان و کریم است؛ دیر غضب و بسیار رحیم.
۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.
۱۰ با ما موافق گناهان عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است.
۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است.
۱۲ به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دورکرده است.
۱۳ چنانکه پدر بر فرزندان خود رئوف است، همچنان خداوند بر ترسندگان خود رأفت می نماید.
۱۴ زیرا جبلّت ما را می داند و یاد می دارد که ما خاک هستیم.
۱۵ و اما انسان، ایّام او مثل گیاه است، مثل گل صحرا همچنان می شکفد.
۱۶ زیرا که باد بر آن می وزد و نابود می گردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.
۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش از ازل تا ابدالآباد است و عدالت او بر فرزندانِ فرزندان.
۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ می کنند و فرایض او را یاد می دارند تا آنها را به جا آورند.
۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او بر همه مسلّط است.
۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوّت زورآورید و کلام او را به جا می آورید و آواز کلام او را گوش می گیرید!
۲۱ ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! و ای خادمان او که ارادهٔ او را بجا می آورید!
۲۲ ای همهٔ کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همهٔ مکان های سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

۱۰۴

۱ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای یهوه خدای من تو بی نهایت عظیم هستی! به عزّت و جلال ملبّس هستی.
۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده ای. آسمانها را مثل پرده پهن ساخته ای .
۳ آن که غرفات خود را بر آبها بنا کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد می خرامد؛
۴ فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل؛
۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابدالآباد.
۶ آن را به لجّه ها مثل ردا پوشانیده ای، که آبها بر کوهها ایستاده اند.
۷ از عتاب تو می گریزند. از آواز رعد تو پراکنده می شوند.
۸ به فراز کوهها برمی آیند، و به همواریها فرود می آیند، به مکانی که برای آنها مهیّا ساخته ای.
۹ حدی برای آنها قرارداده ای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را بپوشانند.
۱۰ که چشمه ها را در وادیها جاری می سازد تا درمیان کوهها روان بشوند.
۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب می سازند تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند.
۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن می شوند و از میان شاخه ها آواز خود را می دهند.
۱۳ او از غرفات خود کوهها را سیراب می کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می شود.
۱۴ نباتات را برای بهایم می رویاند و سبزه ها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می آورد،
۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان می کند، و چهرهٔ او را به روغن شاداب می سازد؛ و دل انسان را به نان قوی می گرداند.
۱۶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است،
۱۷ که در آنها مرغان آشیانهای خود را می گیرند و اما صنوبر خانهٔ لق لق می باشد.
۱۸ کوههای بلند برای بزهای کوهی و صخره ها برای یربوع ملجاء است.
۱۹ ماه را برای موسمها ساخت و آفتاب مغرب خود را می داند.
۲۰ تاریکی می سازی و شب می شود که در آن همهٔ حیوانات جنگلی راه می روند.
۲۱ شیربچگان برای شکار خود غرّش می کنند و خوراک خویش را از خدا می جویند.
۲۲ چون آفتاب طلوع می کند جمع می شوند و در بیشه های خود می خوابند.
۲۳ انسان برای عمل خود بیرون می آید و به جهت شغل خویش تا شامگاه .
۲۴ ای خداوند اعمال تو چه بسیار است! جمیع آنها را به حکمت کرده ای. زمین از دولت تو پر است.
۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حدّ شماره زیاده اند و حیوانات خرد و بزرگ.
۲۶ و در آن کشتیها راه می روند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده ای.
۲۷ جمیع اینها از تو انتظارمی کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.
۲۸ آنچه را که به آنها می دهی، فرا می گیرند. دست خود را باز می کنی، پس از چیزهای نیکو سیر می شوند.
۲۹ روی خود را می پوشانی، پس مضطرب می گردند. روح آنها را قبض می کنی، پس می میرند و به خاک خود برمی گردند.
۳۰ چون روح خود را می فرستی، آفریده می شوند و روی زمین را تازه می گردانی.
۳۱ جلال خداوند تا ابدالآباد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود.
۳۲ که به زمین نگاه می کند و آن می لرزد. کوهها را لمس می کند، پس آتش فشان می شوند.
۳۳ خداوند را خواهم سرایید تا زنده می باشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم.
۳۴ تفکّر من او را لذیذ بشود و من در خداوند شادمان خواهم بود.
۳۵ گناهکاران از زمین نابود گردند و شریران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلّلویاه!

۱۰۵

۱ یهوه را حمد گویید و نام او را بخوانید. اعمال او را درمیان قوم ها اعلام نمایید.
۲ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید.
۳ در نام قدّوس او فخرکنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.
۴ خداوند و قوّت او را بطلبید؛ روی او را پیوسته طالب باشید.
۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریهای دهان او را.

۶ ای ذریّت بندهٔ او ابراهیم، ای فرزندان یعقوب، برگزیدهٔ او،
۷ یهوه خدای ماست! داوریهای او در تمامی جهان است.
۸ عهد خود را یاد می دارد تا ابدالآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است.
۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.
۱۰ و آن را برای یعقوب فریضه ای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی.
۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا حصّهٔ میراث شما شود.
۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غربا در آنجا،
۱۳ و از امّتی تا امّتی سرگردان می بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر.
۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود
۱۵ که بر مسیحان من دست مگذارید و انبیای مرا ضرر مرسانید.
۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست،
۱۷ و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.
۱۸ پایهای وی را به زنجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد،
۱۹ تا وقتی که سخن او واقع شد و کلام خداوند او را امتحان نمود.
۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قوم ها او را آزاد ساخت.
۲۱ او را بر خانهٔ خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش،
۲۲ تا به ارادهٔ خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد.
۲۳ پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.
۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت.
۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بندگان وی حیله نمایند.
۲۶ بندهٔ خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود.
۲۷ کلمات و آیات او را درمیان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام.
۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند.
۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را می رانید.
۳۰ زمین ایشان غوکها را به ازدحام پیدا نمود، حتّی در حرمهای پادشاهان ایشان.
۳۱ او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه ها در همهٔ حدود ایشان.
۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان.
۳۳ موها و انجیرهای ایشان را زد و درختان محّال ایشان را بشکست.
۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد و کرمها از حّد شماره افزون.
۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه های زمین ایشان را خوردند.
۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، اوایل تمامی قوّت ایشان را.
۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.
۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود.
۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد.
۴۰ سؤال کردند پس سَلْوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیر گردانید.
۴۱ صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.
۴۲ زیرا کلام مقّدس خود را به یاد آورد و بندهٔ خویش ابراهیم را.
۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنّم.
۴۴ و زمینهای امّت ها را بدیشان داد و زحمت قوم ها را وارث شدند.
۴۵ تا آنکه فرایض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هللویاه!

۱۰۶

۱ هللویاه! خداوند را حمد بگویید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابدالاباد!
۲ کیست که اعمال عظیم خداوند را بگویید و همهٔ تسبیحات او را بشنواند؟
۳ خوشا بحال آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همهٔ وقت عمل آورد.
۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی یی که با قوم خود می داری؛ و به نجات خود از من تفقّد نما.
۵ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو فخر نمایم.
۶ با پدران خود گناه نموده ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده ایم.
۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند، بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیختند.
۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.
۹ و بحر قُلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجّه ها مثل بیابان رهبری فرمود.
۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید.
۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند.
۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند وحمد او را سراییدند.
۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند.
۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون.
۱۵ و مسألت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.
۱۶ پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقّدس یهوّه.
۱۷ و زمین شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ابیرام را پوشاند.
۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعلهٔ آتش شریران را سوزانید.
۱۹ گوساله ای درحوریب ساختند و بنی ریخته شده را پرستش نمودند.
۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می خورد.
۲۱ و خدای نجات دهندهٔ خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصرکرده بود،
۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم.
۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند، اگر برگزیده او موسی در شکاف به حضور وی نمی ایستاد، تا غضب او را از هلاکت ایشان برگرداند.
۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند.
۲۵ و در خیمه های خود همهمه کردند و قول خداوند را استماع ننمودند.
۲۶ لهذا دست خود را بر ایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از پا درآوَرْد.
۲۷ و ذریّت ایشان را درمیان امّت ها بیندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند.
۲۸ پس به بعل فغور پیوستند و قربانی های مردگان را خوردند.
۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و با بر ایشان سخت آمد.
۳۰ آنگاه فینحاس برپا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد.
۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلاً بعد نسل تا ابدالاباد.
۳۲ و او را نزد آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید.
۳۳ زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت.
۳۴ و آن قوم را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود.
۳۵ بلکه خویشتن را با امّت ها آمیختند و کارهای ایشان را آموختند.
۳۶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.
۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند،
۳۸ و خون بی گناه را ریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین را از خون ملوّث گردید.
۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند.
۴۰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت.
۴۱ و ایشان را به دست امّت ها تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند.

۴۲ و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیردست ایشان ذلیل گردیدند.
۴۳ بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.
۴۴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید.
۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.
۴۶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جیمع اسیرکنندگان ایشان.
۴۷ ای یهّوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امّت ها جمع کن! تا نام قدوّس تو را حمد گوییم و در تسبیح تو فخر نماییم.
۴۸ یهوّه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالاباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلّلویاه!

۱۰۷

۱ خداوند را حمد بگویید زیرا که او نیکو است و رحمت باقی است تا ابدالاباد.
۲ فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است.
۳ و ایشان را از بُلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب.
۴ در صحرا آواره شدند و در بادیه ای بی طریقی و شهری برای سکونت نیافتند.
۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید.
۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید،
۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند.
۸ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکّر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم.
۹ زیرا که جان آرزومند را سیرگردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت.
۱۰ آنانی که در تاریکی و سایهٔ موت نشسته بودند، که در مذلّت و آهن بسته شده بودند.
۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند.
۱۲ و او دل ایشان را به مشقّت ذلیل ساخت؛ بلغزیدند و مدد کننده ای نبود.
۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست.
۱۵ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکّر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم.
۱۶ زیرا که دروازه های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است.
۱۷ احمقان به سبب طریق شریرانهٔ خود و به سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند.
۱۸ جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه های موت نزدیک شدند.
۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
۲۰ و کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهانید.
۲۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم.
۲۲ و قربانی های تشکّر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنّم ذکر کنند.
۲۳ آنانی که در کشتیها به دریا رفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند.
۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجّه ها.
۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت.
۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجّه ها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید.
۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تماماً حیران گردید.
۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.
۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید.
۳۰ پس مسرور شدند زیراکه آسایش یافتند و ایشان را به بندر مرادِ ایشان رسانید.
۳۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکّر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم.
۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند.
۳۳ او نهرها را به بادیه مبّدل کرد و چشمه های آب را به زمین تشنه.

۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار به سبب شرارت ساکنان آن.
۳۵ بادیه را به دریاچهٔ آب مبدّل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب.
۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند.
۳۷ و مزرعه ها کاشتند و تاکستانها غرس نمودند و حاصل غلّه به عمل آوردند.
۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند.
۳۹ و باز کم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن.
۴۰ ذلّت را بر رؤسا می ریزد و ایشان را در بادیه ای که راه ندارد آواره می سازد.
۴۱ اما مسکین را از مشقتّش برمی افرازد و قبیله ها را مثل گله ها برایش پیدا می کند.
۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می شوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست.
۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکّر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند را خواهند فهمید.

۱۰۸

۱ ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سرایید و ترنّم خواهم نمود و جلال من نیز.
۲ ای عود و بربط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد.
۳ ای خداوند، تو را درمیان قوم ها حمد خواهم گفت و درمیان طایفه ها تو را خواهم سرایید.
۴ زیراکه رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می رسد!
۵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین!
۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.
۷ خدا در قدّوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می کنم و وادی سکّوت را خواهم پیمود.
۸ جلعاد از آن من است و منّسی از آن من، و یهودا عصای سلطنت من.
۹ موآب ظرف شست وشوی من است، و بر ادوم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین فخر خواهم نمود.
۱۰ کیست که شهر مرا به شهر حصین درآورد؟ آیا نه تو ای خدا که مرا به ادوم رهبری نماید؟
۱۱ آیا نه تو ای خدا که ما را ترک کرده ای؟ و تو ای خدا که با لشکرهای ما بیرون نمی آیی؟
۱۲ ما را بر دشمن امداد فرما، زیراکه مدد انسان باطل است.
۱۳ در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

۱۰۹

۱ ای خدای تسبیح من، خاموش مباش!
۲ زیراکه دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده اند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته اند.
۳ به سخنان کینه مرا احاطه کرده اند و بی سبب با من جنگ نموده اند.
۴ به عوض محبت من، با من مخالفت می کنند، و اما من دعا.
۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده اند، و به عوض محبت عداوت نموده.
۶ مردی که شریر را بر او بگمار، و دشمن به دست راست او بایستد.
۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطاکار بیرون آید و دعای او گناه بشود.
۸ ایّام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.
۹ فرزندان او یتیم بشوند، و زوجهٔ وی بیوه گردد.
۱۰ و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه های خود قوّت بجویند.
۱۱ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.
۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رأفت ننماید.
۱۳ ذریّت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.
۱۴ عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود و گناه مادرش محو نگردد.
۱۵ و آنها در مدّ نظر خداوند دائماً بماند تا یادگاری ایشان را از زمین ببُرَد.

۱۶ زیراکه رحمت نمودن را به یاد نیاوَرْد، بلکه فقر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.
۱۷ چون که لعنت را دوست می داشت، بدو رسیده و چون که برکت را نمی خواست، از او دور شده است.
۱۸ و لعنت را مثل ردای خود دربرگرفت و مثل آب شکمش درآمد و مثل روغن در استخوانهای وی.
۱۹ پس مثل جامه ای که او را می پوشاند، و چون کمربندی که به آن همیشه بسته می شود، خواهد بود.
۲۰ این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می گویند.
۲۱ اما تو ای یهوّه خداوند، به خاطر نام خود یا من عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.
۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندرونم مجروح است.
۲۳ مثل سایه ای که در زوال باشد، رفته ام و مثل ملخ رانده شده ام.
۲۴ زانوهایم از روزه داشتن می لرزد و گوشتم از فربهای کاهیده می شود.
۲۵ و من نزد ایشان عار گردیده ام. چون مرا می بینند سر خود را می جنبانند.
۲۶ ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،
۲۷ تا بدانند که این است دست تو، و تو ای خداوند این را کرده ای.
۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان برخیزند و خجل گردند و اما بندهٔ تو شادمان شود.
۲۹ جفا کنندگانم به رسوایی ملبّس شوند و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند.
۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکّرخواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت.
۳۱ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند برهاند.

۱۱۰
۱ یهوه به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.
۲ خداوند عصای قوّت تو را از صهیون خواهد فرستاد. درمیان دشمنان خود حکمرانی کن.
۳ قوم تو در روزِ قوّتِ تو، هدایای تبرّعی می باشند. در زینتهای قدّوسیت، شبنم جوانیِ تو از رَحِم صحرگاه برای توست.
۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو کاهن هستی تا ابدالآباد، به رتبه ملکیصدق.
۵ خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.
۶ درمیان امّت ها داوری خواهد کرد. از لاشها پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.
۷ از نهرِ سرِ راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را برخواهد افراشت.

۱۱۱
۱ هلّلویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت.
۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می کنند.
۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابدالآباد.
۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است.
۵ ترسندگان خود را رزقی نیکو داده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالآباد.
۶ قوّت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امّت ها را بدیشان عطا فرماید.
۷ کارهای دستهایش راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین.
۸ آنها پایدار است تا ابدالآباد. در راستی و استقامت کرده شده.
۹ فدیه ای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدّوس و مهیب است.
۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همهٔ عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابدالآباد.

۱۱۲
۱ هللویاه! خوشابحال کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد.
۲ ذریّتش در زمین زورآور خواهند بود. طبقهٔ راستان مبارک خواهند شد.
۳ توانگری و دولت در خانهٔ او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایداراست.

۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند. او کریم و رحیم و عادل است.
۵ فرخنده است شخصی که رئوف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد.
۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکورخواهد بود.
۷ از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکّل دارد.
۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند.
۹ بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایداراست. شاخ او با عزّت افراشته خواهد شد.
۱۰ شریر این را دیده، عضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت آرزوی شریران زایل خواهد گردید.

۱۱۳

۱ هلّلویاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید.
۲ نام خداوند متبارک باد، از الآن و تا ابدالآباد.
۳ از مَطْلَع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند تسبیح خوانده شود.
۴ خداوند بر جمیع امّت ها متعال است و جلال وی فوق آسمانها.
۵ کیست مانند یهوّه خدای ما که بر اعلی علّیین نشسته است؟
۶ و متواضع می شود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین؛
۷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد.
۸ تا او را با بزرگان بنشاند یعنی با بزرگان قوم خویش.
۹ زن نازاد را خانه نشین می سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلّلویاه!

۱۱۴

۱ وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان،
۲ یهودا مَقْدَس او بود و اسرائیل محّل سلطنت وی.
۳ دریا این را بدید و گریخت و اردن به عقب برگشت.
۴ کوهها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله.
۵ ای دریا تو را چه شد که گریختی؟ و ای اردن که به عقب برگشتی؟
۶ ای کوهها که مثل قوچها به جستن درآمدید و ای تلها که مثل بره های گله.
۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب.
۸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمۀ آب.

۱۱۵

۱ ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمتت و به سبب راستی خویش.
۲ امّت ها چرا بگویند که خدای ایشان الآن کجاست؟
۳ اما خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نمود، به عمل آورد.
۴ بتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان.
۵ آنها را دهان است و سخن نمی گویند. آنها را چشمهاست و نمی بینند.
۶ آنها را گوشهاست اما نمی شنوند. آنها را بینی است اما نمی بویند.
۷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پایها و راه نمی روند. و به گلوی خود تنطّق نمی نمایند.
۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هرکه بر آنها توکّل دارد.
۹ ای اسرائیل بر خداوند توکّل نما. او ملعون و سپر ایشان است.
۱۰ ای خاندان هارون برخداوند توکّل نمایید. او معاون و سپر ایشان است.
۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکلّ نمایید. او معاون و سپر است.
۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت می دهد.خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.
۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.

۱۴ خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را.
۱۵ شما مبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید.
۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود.
۱۷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح می خوانند؛ و نه آنانی که به خاموشی فرو می روند.
۱۸ لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابدالاباد. هلّلویاه !

۱۱۶

۱ خداوند را محبت می نمایم زیرا که آواز من و تضرّع مرا شنیده است.
۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدّت حیات خود، او را خواهم خواند.
۳ ریسمانهای موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاویه مرا دریافت، تنگی های هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم.
۴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آه ای خداوند جان مرا رهایی ده!
۵ خداوند رئوف و عادل است و خدای ما رحیم است.
۶ خداوند ساده دلان را محافظت می کند. ذلیل بودم و مرا نجات داد.
۷ ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است.
۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن.
۹ به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان.
۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم.
۱۱ در پریشانی خود گفتم که «جیمع آدمیان دروغگویند.
۱۲ خداوند را چه ادا کنم، برای همهٔ احسانهایی که به من نموده است؟
۱۳ پیالهٔ نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند.
۱۴ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او.
۱۵ موت مقّدسان خداوند در نظر وی گرانبها است.
۱۶ آه ای خداوند، من بندهٔ توهستم! من بندهٔ تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشوده ای!
۱۷ قربانی های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند.
۱۸ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی،
۱۹ در صحن های خانهٔ خداوند، در اندرون تو ای اورشلیم. هلّلویاه !

۱۱۷

۱ ای جمیع امّت ها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او را حمد گویید!
۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابدالاباد. هلّلویاه!

۱۱۸

۱ خداوند را حمد گویید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالاباداست.
۲ اسرائیل بگویند که رحمت او تا ابدالآباد است.
۳ خاندان هارون بگویند که رحمت او تا ابداالآباد است.
۴ ترسندگان خداوند بگویند که رحمت او تا ابداالآباد است.
۵ در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد.
۶ خداوند با من است. پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟
۷ خداوند برایم از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید.
۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکّل نمودن بر آدمیان.
۹ به خداوند پناه بردن بهتر است. از توکّل نمودن بر امیران.
۱۰ جمیع امّت ها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.

۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها را خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.

۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود.

۱۴ خداوند قوّت و سرود من است و نجات من شده است.

۱۵ آواز ترنّم و نجات در خیمه های عادلان است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند.

۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند.

۱۷ نمی میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود.

۱۸ یاه مرا به شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است.

۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت.

۲۰ دروازهٔ خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد.

۲۱ تو را حمد می گویم زیراکه مرا اجابت فرموده و نجات من شده ای.

۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است.

۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است.

۲۴ این است روزی که خداوند ظاهرکرده است.درآن وجد وشادی خواهیم نمود.

۲۵ آه ای خداوند نجات ببخش! آه ای خداوند سعادت عطا فرما!

۲۶ متبارک باد او که به نام خداوند می آید. شما را از خانهٔ خداوند برکت می دهیم.

۲۷ یهوّه خدایی است که ما را روشن ساخت است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخه های قربانگاه ببندید.

۲۸ تو خدای من هستی تو، پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند.

۲۹ خداوند را حمد گویید زیرا که او نیکوست و رحمت او تا ابدالاباد است.

۱۱۹

۱ خوشابحال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند.

۲ خوشابحال آنانی که شهادات او را حفظ می کنند و به تمامی دل او را می طلبند.

۳ کج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک می نمایند.

۴ تو وصایای خود را امر فرموده ای تا آنها را تماماً نگاه داریم.

۵ کاش که راههایی من مستحکم شود تا فرایض تو را حفظ کنم.

۶ آنگاه خجل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مدّ نظر خود دارم.

۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم.

۸ فرایض تو را نگاه می دارم. مرا بلکلیّه ترک منما.

۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو.

۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذارکه از اوامر تو گمراه شوم.

۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم.

۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فرایض خود را به من بیاموز.

۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را.

۱۴ در طریق شهادات تو شادمانم.

۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکّر می کنم و به طریق های تو نگران خواهم بود.

۱۶ از فرایض تو لذّت می برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

۱۷ به بندهٔ خود احسان بنما تا ارزنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم.

۱۸ چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.

۱۹ من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار.

۲۰ جان من شکسته می شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت.

۲۱ متکبران ملعون را توبیخ نمودی، که از اوامر توگمراه می شوند.

۲۲ ننگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا شهادات تو را حفظ کرده ام.

۲۳ سروران نیز نشسته، به ضدّ من سخن گفتند. لیکن بندهٔ تو در فرایض تو تفکّر می کند.
۲۴ شهادات تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده اند.
۲۵ جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز.
۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فرایض خویش را به من بیاموز.
۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکّر خواهم نمود.
۲۸ جان من از حزن گداخته می شود. مرا موافق کلام خود برپا بدار.
۲۹ راه دروغ را از من دور کن شریعت خود را به من عنایت فرما.
۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم.
۳۱ به شهادات تو چسبیدم. ای خداوند ما را خجل مساز.
۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.
۳۳ ای خداوند طریق فرایض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت.
۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود.
۳۵ مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیراکه در آن رغبت دارم.
۳۶ دل مرا به شهادات خود مایل گردان و نه به سوی طمع.
۳۷ چشمانم را از دیدن بطالت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز.
۳۸ کلام خود را بر بندهٔ خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است.
۳۹ ننگ مرا که از آن می ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکو است.
۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.
۴۱ ای خداوند رحمهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو.
۴۲ تا بتوانم ملامت کنندهٔ خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توّکل دارم.
۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالّکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم.
۴۴ و شریعت تو را دائماً نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد،
۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده ام.
۴۶ و در شهادات تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد،
۴۷ و از وصایای تو تلّذذ خواهم یافت که آنها را دوست می دارم؛
۴۸ و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می دارم برخواهم افراشت و در فرایض تو تفکّر خواهم نمود.
۴۹ کلام خود را با بندهٔ خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.
۵۰ این در مصیبتم تسلّی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت.
۵۱ متکّبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رونگردانیدم.
۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن را تسلّی دادم.
۵۳ حدّت خشم مرا درگرفته است، به سبب شریرانی که شریعت تو را ترک کرده اندم.
۵۴ فرایض تو سرودهای من گردید، در خانهٔ غربت من.
۵۵ ای خداوندم نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم.
۵۶ این بهرهٔ من گردید، زیراکه وصایای تو را نگاه داشتم.
۵۷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت.
۵۸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما.
۵۹ در راههای خود تفکّر کردم و پایهای خود را به شهادات تو مایل ساختم.
۶۰ شتابیدم و درنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم.
۶۱ ریسمانهای شریران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم.
۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو.
۶۳ من همهٔ ترسندگانت را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می دارند.

۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خود را به من بیاموز.

۶۵ با بندهٔ خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش.

۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم.

۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الآن کلام تو را نگاه داشتم.

۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می کنی. فرایض خود را به من بیاموز.

۶۹ متکبّران بر من دروغ بستند و اما من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم.

۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است و اما من در شریعت تو تلّذذ می یابم.

۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم تا فرایض تو را بیاموزم.

۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

۷۳ دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهیم گردان تا اوامر تو را بیاموزم.

۷۴ ترسندگان تو چون مرا ببینند شادمان گردند زیراکه به کلام تو امیدوار هستم.

۷۵ ای خداوند دانسته ام که داوریهای تو عدل است، و برحقّ مرا مصیبت داده ای.

۷۶ پس رحمت تو برای تسلّی من بشود، موافق کلام تو با بندهٔ خویش.

۷۷ رحمتهای تو به من برسد تا زنده شوم. زیرا که شریعت تو تلذّذ من است.

۷۸ متکبّران خجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیّت رسانیدند. و اما من در وصایای تو تفکّر می کنم.

۷۹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادات تو را می دانند.

۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا خجل نشوم.

۸۱ جان من برای نجات تو کاهیده می شود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم.

۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و می گویم کی مرا تسلّی خواهی داد.

۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده ام. لیکن فرایض تو را فراموش نکرده ام.

۸۴ چند است روزهای بندهٔ تو؟ کی بر جفاکنندگانم داوری خواهی نمود؟

۸۵ متکبّران برای من حفره ها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند.

۸۶ تمامی اوامر تو امین است بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما.

۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند.اما من وصایای تو را ترک نکردم.

۸۸ به حسب رحمت های خود مرا زنده ساز تا شهادات دهان تو را نگاه دارم.

۸۹ ای خداوند کلام تو تا ابدالاباد در آسمانها پایداراست.

۹۰ امانت تو نسلاً بعد نسل است. زمین را آفریده ای و پایدار می ماند.

۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستاده اند زیراکه همه بندهٔ تو هستند.

۹۲ اگر شریعت تو تلذّذ من نمی بود، هر آینه در مذلّت خود هلاک می شدم.

۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساخته ای.

۹۴ من از آن تو هستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم.

۹۵ شریران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادات تو تأمّل می کنم.

۹۶ برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بی نهایت وسیع است.

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می دارم، تمامی روز تفکّر من است.

۹۸ اوامر تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من می باشد.

۹۹ از جمیع معلمان خود فهیم تر شدم زیرا که شهادات تو تفکّر من است.

۱۰۰ از مشایخ خردمند تر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.

۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم.

۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی.

۱۰۳ کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرین تر.

۱۰۴ از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می دارم.

۱۰۵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.
۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت.
۱۰۷ بسیار ذلیل شده ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز!
۱۰۸ ای خداوند هدایای تَبَرُّعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز.
۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی کنم.
۱۱۰ شریران برای من دام گذاشته اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم.
۱۱۱ شهادات تو را تا به ابد میراث خود ساخته ام زیرا که آنها شادمانی دل من است.
۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تا ابدالآباد و تا نهایت.
۱۱۳ مردمان دو رو را مکروه داشته ام، لیکن شریعت تو را دوست می دارم.
۱۱۴ ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو انتظار می کشم.
۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.
۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تأیید کن تا زنده شوم و از امید خود خجل نگردم.
۱۱۷ مرا تقویّت کن تا رستگارگردم و بر فرایض تو دائماً نظر نمایم.
۱۱۸ همهٔ کسانی را که از فرایض تو گمراه شده اند، حقیر شمرده ای زیرا که مکر ایشان دروغ است.
۱۱۹ جمیع شریران زمین را مثل دُرد هلاک می کنی. بنابراین شهادات تو را دوست می دارم.
۱۲۰ موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.
۱۲۱ داد و عدالت را به جا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما.
۱۲۲ برای سعادت بندهٔ خود ضامن شو تا متکبّران بر من ظلم نکنند.
۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو.
۱۲۴ با بندهٔ خویش موافق رحمانیّتت عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز.
۱۲۵ من بندهٔ تو هستم. مرا فهیم گردان تا شهادات تو را دانسته باشم.
۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده اند.
۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را دوست می دارم، زیادتر از طلا و زر خالص.
۱۲۸ بنابراین، همهٔ وصایای تو را در هر چیزْ راست می دانم، و هر راه دروغ را مکروه می دارم.
۱۲۹ شهادات تو عجیب است. از این سبب جان من آنها را نگاه می دارد.
۱۳۰ کشف کلام تو نور می بخشد و ساده دلان را فهیم می گرداند.
۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم.
۱۳۲ بر من نظر کن و کَرَم فرما، برحسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست می دارند.
۱۳۳ قدم های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.
۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم.
۱۳۵ روی خود را بر بندهٔ خود روشن ساز، و فرایض خود را به من بیاموز.
۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیراکه شریعت تو را نگاه نمی دارند.
۱۳۷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است.
۱۳۸ شهادات خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت.
۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده اند.
۱۴۰ کلام تو بی نهایت مصفّی است و بندهٔ تو آن را دوست می دارد.
۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم.
۱۴۲ عدالت تو عدل است تا ابدالآباد و شریعت تو راست است.
۱۴۳ تنگی و ضیق مرا درگرفته است، اما اوامر تو تَلَذُّذ من است.
۱۴۴ شهادات تو عادل است تا ابدالآباد. مرا فهیم گران تا زنده شوم.
۱۴۵ به تمامیِ دل خوانده ام. ای خداوند مرا جواب ده تا فرایض تو را نگاه دارم!

۱۴۶ تو را خوانده ام، پس مرا نجات ده. و شهادات تو را نگاه خواهم داشت.
۱۴۷ بر طلوعِ فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم.
۱۴۸ چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکّر بنمایم.
۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز.
۱۵۰ آنانی که در پیِ خباثت می روند، نزدیک می آیند، و از شریعت تو دور می باشند.
۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است.
۱۵۲ شهادات تو را از زمان پیش دانسته ام که آنها را بنیان کرده ای تا ابدالآباد.
۱۵۳ بر مذلّت من نظرکن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده ام.
۱۵۴ در دعوای من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز.
۱۵۵ نجات از شریران دور است زیرا که فرایض تو را نمی طلبند.
۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز.
۱۵۷ جفا کنندگان و خصمانِ من بسیارند. اما از شهادات تو رو برنگردانیدم.
۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند.
۱۵۹ ببین که وصایای تو را دوست می دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز!
۱۶۰ جملهٔ کلام تو راستی است و تمامیِ داوریِ عدالت تو تا ابدالآباد است.
۱۶۱ سروران بی جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است.
۱۶۲ من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد.
۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست می دارم.
۱۶۴ هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح می خوانم، برای داوریهای عدالت تو.
۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتیِ عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد.
۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوارهستم و اوامر تو را بجا می آورم.
۱۶۷ جان من شهادات تو را نگاه داشته است و آنها را بی نهایت دوست می دارم.
۱۶۸ وصایا و شهادات تو را نگاه داشته ام زیرا که تمام طریقهای من در مدّ نظر تو است.
۱۶۹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهیم گردان.
۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا خلاصی ده.
۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فرایض خود را به من آموخته ای.
۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است.
۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده ام.
۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده ام و شریعت تو تلذّذ من است.
۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد.
۱۷۶ مثل گوسفندِ گم شده، آواره گشتم. بندهٔ خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

۱۲۰

۱ نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود.
۲ ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حلیه گر.
۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حلیه گر؟
۴ تیرهای تیز جبّاران با اخگرهای طاق!
۵ وای بر من که در ماشک مأوا گزیده ام و در خیمه های قیدار ساکن شده ام.
۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می دارد!
۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می گویم، ایشان آمادهٔ جنگ می باشند.

۱۲۱

۱ چشمان خود را به سوی کوهها برمی افرازم، که از آنجا اعانت من می آید.
۲ اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید.
۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید.
۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی خوابد و به خواب نمی رود.
۵ خداوند حافظ تو می باشد. خداوند به دست راستت سایهٔ تو است.
۶ آفتاب در روز به تو اذّیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب.
۷ خداوند تو را از هر بدی نگاه می دارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد.
۸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الآن و تا ابدالآباد.

۱۲۲

۱ شادمان می شدم چون به من می گفتند: «به خانهٔ خداوند برویم.
۲ پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه های تو، ای اورشلیم!
۳ ای اورشلیم که بنا شده ای مثل شهری که تماماً با هم پیوسته باشد،
۴ که بدانجا اسابط بالا می روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوّه را تسبیح بخوانند.
۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری برپا شده است، یعنی کرسیهای خاندان داود.
۶ برای سلامتی اورشلیم مسألت کنید. آنانی که تو را دوست می دارند، خجسته حال خواهند شد.
۷ سلامتی درباره های تو باشد، و رفاهیّت در قصرهای تو.
۸ به خاطر برادران و یاران خویش، می گویم که سلامتی بر تو باد.
۹ به خاطر خانهٔ یهوّه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

۱۲۳

۱ به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده ای!
۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوّه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.
۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شده ایم.
۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مُستَریحان و اهانت متکبّران.

۱۲۴

۱ اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الآن بگوید؛
۲ اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند،
۳ آنگاه هر آینه ما را افروخته بود.
۴ آنگاه آبها ما را غرق می کرد و نهرها برجان ما می گذشت.
۵ آنگاه آبهای پرزور، از جان ما می گذشت.
۶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.
۷ جان ما مثل مرغ از دام صیّادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم.
۸ اعانت ما به نام یهوّه است، که آسمان و زمین را آفرید.

۱۲۵

۱ آنانی بر خداوند توکّل دارند، مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی خورد و پایداراست تا ابدالاباد.
۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است! و خداوند گرداگرد قوم خود، از الآن و تا ابدالاباداست.
۳ زیرا که عصای شریران بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به گناه درازکنند.
۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می باشند.
۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۶

۱ چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم.

۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنّم. آنگاه درمیان امّت ها گفتند که خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.»

۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.

۴ ای خداوند اسیران ما را بازآور، مثل نهرها در جنوب.

۵ آنانی که با اشکها می کارند، با ترنّم درو خواهند نمود.

۶ آنکه با گریه بیرون می رود و تخم برای زراعت می برد هر آینه با ترنّم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

۱۲۷

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنّایانش زحمت بی فایده می کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی فایده پاسبانی می کنند.

۲ بی فایده است که شما صبح زود برمی خیزید و شب دیرمی خوابید و نان مشقّت را می خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می بخشد.

۳ اینک پسرانْ میراث از جانب خداوند می باشند و ثمرهٔ رَحِم، اجرتی از اوست.

۴ مثل تیرها در دست مرد زورآور، همچنان هستند پسران جوانی.

۵ خوشابحال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. خجل نخواهند شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

۱۲۸

۱ خوشابحال هرکه از خداوند می ترسد و بر طریق های او سالک می باشد.

۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشابحال تو و سعادت با تو خواهد بود.

۳ زن تو مثل مو بارآور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسرانت مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفرهٔ تو.

۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می ترسد.

۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایّام عمرت سعادت اورشلیم را خواهی دید.

۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۹

۱ چه بسیار از طفولیّتم مرا اذیّت رسانیدند. اسرائیل الآن بگویند:

۲ چه بسیار از طفولیّتم مرا اذیّت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند.

۳ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند.

۴ اما خداوند عادل است و بندهای شریران را گسیخت.

۵ خجل و برگردانیده شوند همهٔ کسانی که از صهیون نفرت دارند.

۶ مثل گیاه بر پشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند می خشکد.

۷ که دورنده دست خود را از آن پرنمی کند و نه دسته بند آغوش خود را.

۸ و راهگذران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد.شما را به نام خداوند مبارک می خوانیم.

۱۳۰

۱ ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم.

۲ ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای تو به آواز تضرّع من ملتفت شود.

۳ ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟

۴ لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند.

۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم.

۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح؛ بلی زیاده از منتظران صبح.

۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان.

۸ و او اسرائیل را فدیه خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

۱۳۱

۱ ای خداوند، دل من متکبّر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است.
۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه ای از شیر بازداشته شده، نزد مادر خود جانم در من بود، مثل بچهٔ از شیر بازداشته شده.
۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الآن و تا ابدالاباد.

۱۳۲
۱ ای خداوند برای داود به یاد آور، همهٔ مذلّتهای او را.
۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود.
۳ که به خیمهٔ خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود برنخواهم آمد،
۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش،
۵ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.
۶ اینک ذکر آن را در افراته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم.
۷ به مسکن های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نمایی.
۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قّوت تو.
۹ کاهنان تو به عدالت ملبّس شوند و مقدّسات ترنّم نمایند.
۱۰ به خاطر بندهٔ خود داود، روی مسیح خود را برمگردان.
۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برنخواهد گشت که «ثمرهٔ صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت.
۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهاداتم را که بدیشان می آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا ابد خواهند نشست.
۱۳ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.
۱۴ این است آرامگاه من تا ابدالاباد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم.
۱۵ آذوقهٔ آن را هر آینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیرخواهم ساخت،
۱۶ و کاهنانش را به نجات ملبّس خواهم ساخت و مقدّسانش هر آینه ترنّم خواهند نمود.
۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت.
۱۸ دشمنان او را به خجالت ملبّس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.

۱۳۳
اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند.
۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می آید.
۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فرود می آید. زیرا که در آنجا برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالاباد.

۱۳۴
هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانهٔ خداوند می ایستد!
۲ دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید.
۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

۱۳۵
۱ هلّلویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید!
۲ ای صحن های خانهٔ خدای ما.
۳ هلّلویاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که او دلپسند است.
۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملکِ خاصّ خویش.
۵ زیرا می دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان.
۶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همهٔ لجّه ها.
۷ ابرها را از اقصای زمین برمی آوَرَد و برقها را برای باران می سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می آورد.
۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم انسان هم از بهایم.

۹ آیات و معجزات را در وسط تو ای مصر فرستاد، بر فرعون و بر جمیع بندگان وی.
۱۰ که امّت های بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت.
۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را.
۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.
۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابدالاباد؛ وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات.
۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود.
۱۵ بتهای امّت ها طلا ون قره می باشند، عمل دستهای انسان.
۱۶ دهنها دارند، و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛
۱۷ گوشها دارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نَفَس نیست.
۱۸ سازندگان آنها مثل آنها نمی باشند و هرکه بر آنها توکّل دارد.
۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید.
۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید.
۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلیم ساکن است. هلّلویاه.

۱۳۶

۱ خداوند را حمد گویید زیراکه نیکو است و رحمت او تا ابدالآباد است.
۲ خدای خدایان را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۳ ربّ الارباب را حمد گویید، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می کند، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۶ او را که زمین را بر آنها گسترانید، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۷ او را که نیّرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است،
۸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت، شب زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۲ با دست قّوی و بازوی دراز، زیراکه رحمت او تا ابدلآباد است.
۱۳ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۵ و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۱۸ و پادشاهان نامَور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالآباداست.
۱۹ و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تاابدالآباد است.
۲۰ و زمین ایشان را به ارثیّت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۲۱ یعنی به ارثیّت بندۀخویش اسرائیل، زیراکه رحمت او تا ابدالآباد است.
۲۲ و ما مذلّت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۲۳ و ما را از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۲۴ که همۀ بشر را روزی می دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.
۲۵ خدای آسمانها را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.

۱۳۷

۱ نزد نهرهای بابل نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم.
۲ بر بطهای خود را آویختیم بر درختان بید که درمیان آنها بود.
۳ در آنجا از ما سرود خواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی خواستند که یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسرایید.
۴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟
۵ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند.
۶ اگر تو را به یاد نیاورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم را بر همهٔ شادمانی خود ترجیح ندهم.
۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند: منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!
۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشابحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ما جزا دادی!
۹ خوشابحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره ها بزند.

۱۳۸

۱ تو را به تمامی دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت.
۲ به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا که کلام خویش را بر تمام اسم خود تمجید نموده ای.
۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوّت در جانم شجاع ساختی.
۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهم گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند.
۵ و طریق های خداوند را خواهند سرایید، زیرا که جلال خداوند عظیم است.
۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می کند. و اما متکّبران را از دور می شناسد.
۷ اگر چه درمیان تنگی راه می روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی. و دست راستت مرا نجات خواهد داد.
۸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالآباد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

۱۳۹

۱ ای خداوند مرا آزموده و شناخته ای.
۲ تو نشستن و برخاستن مرا می دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده ای.
۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده ای و همهٔ طریق های مرا دانسته ای.
۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوند آن را تماماً دانسته ای.
۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده ای و دست خویش را بر من نهاده ای.
۶ این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید.
۷ از روح کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟
۸ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی!
۹ اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم،
۱۰ در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست داست تو مرا خواهد گرفت.
۱۱ و گفتم: یقیناً تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که درحال شب گرداگرد من روشنایی گردید.
۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است.
۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادر نقش بستی.
۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مَهیب و عجیب ساخته شده ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند.
۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می شدم و در اسفل زمین نقشبندی می گشتم.
۱۶ چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همهٔ اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.
۱۷ ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جملهٔ آنها چه عظیم است!
۱۸ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیدار می شوم هنوز نزد تو حاضر هستم.
۱۹ یقیناً ای خدا شریران را خواهی کشت. پس ای مردمان خون ریز از من دورشوید.
۲۰ زیرا سخنان مکرآمیز دربارهٔ تو می گویند و دشمنانت نام تو را به باطل می برند.
۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت می دارند، و آیا مخالفان تو را مکروه نمی شمارم؟

۲۲ ایشان را به نفرت تام نفرت می دارم. ایشان را دشمنان خویشتن می شمارم.
۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان.
۲۴ و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

۱۴۰

۱ ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!
۲ که در دلهای خود در شرارت تفکّر می کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می شوند.
۳ دندانهای خود را مثل مار تیز می کنند و زهر افعی زیر لب ایشان است، سلاه.
۴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیرمی کنند تا پایهای مرا بلغزانند.
۵ متکبّران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کمندها برای من نهاده اند، سلاه.
۶ به خداوند گفتم: تو خدای من هستی. ای خداوند، آواز تضرّع مرا بشنو!
۷ ای یهوّه خداوند که قوّت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده ای.
۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیاور و تدابیر ایشان را به انجام مرسان مبادا سرافراشته شوند، سلاه.
۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می کنند، شرارتِ لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید.
۱۰ اخگرهای سوزنده را بر ایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست.
۱۱ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند.
۱۲ می دانم که خداوند دادرسی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود.
۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

۱۴۱

۱ ای خداوند تو را می خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو!
۲ دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیهٔ شام.
۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگاه دار.
۴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.
۵ مردِ عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تأدیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را ابا نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود.
۶ چون داوران ایشان از سرِ صخره ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.
۷ مثل کسی که زمین را فلاحت و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده می شود.
۸ زیرا که ای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکّل دارم. پس جان مرا تلف منما!
۹ مرا از دامی که برای من نهاده اند نگاه دار و از کمندهای گناهکاران.
۱۰ شریران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی دربگذرم.

۱۴۲

۱ به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرّع می نمایم.
۲ نالهٔ خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد.
۳ وقتی که روح من در من مدهوش می شود. پس تو طریقت مرا دانسته ای. در راهی که می روم دام برای من پنهان کرده اند.
۴ به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من نابود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.
۵ نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصّهٔ من در زمین زندگان هستی.
۶ به نالهٔ من توجّه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفا کنندگانم برهان، زیرا که از من زورآورترند.
۷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده ای.

۱۴۳

۱ ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرّع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!

۲ و بر بندۀ خود به محاکمه برمیا. زیرا زنده ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.
۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدّتی مرده باشند.
۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیّرگردیده است.
۵ ایّام قدیم را به یاد می آورم. در همۀ اعمال تو تفکّر نموده، در کارهای دست تو تأمّل می کنم.
۶ دستهای خود را بسوی تو درازمی کنم. جان من مثلِ زمینِ خشک، تشنۀ تو است، سلاه.
۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبادا مثل فروروندگان به هاویه بشوم.
۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکّل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمی افرازم.
۹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیراکه نزد تو پناه برده ام.
۱۰ مرا تعلیم ده تا ارادۀ تو را بجا آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مرا در زمین هموار هدایت بنماید.
۱۱ به خاطر نام خود ای خداوند مرا زنده ساز؛ به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان؛
۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همۀ مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بندۀ تو هستم.

۱۴۴

۱ خداوند که صخرۀ من است، متبارک باد؛ که دستهای مرا به جنگ و انگشتهای مرا به حرب تعلیم داد!
۲ رحمت من اوست و ملجای من و قلعۀ بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توّکل دارم، که قوم مرا در زیرا اطاعت من می دارد.
۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟
۴ انسان مثل نَفَسی است و روزهایش مثل سایه ای است که می گذرد.
۵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند.
۶ رعد را جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهزم نما.
۷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی
۸ که دهان ایشان به باطل سخن می گوید، و دست راست ایشان دستِ دروغ است.
۹ ای خدا، تو را سرودی تازه می سرایم . با بربط ذات ده تار، تو را ترنّم خواهم نمود.
۱۰ که پادشاهان را نجات می بخشی، و بندۀ خود داود را از شمشیر مهلک می رهانی.
۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می گوید و دست راست ایشان دست دروغ است.
۱۲ تا پسران ما در جوانیِ خود نموّ کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر.
۱۳ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ما هزارها و کرورها در صحراهای ما بزایند.
۱۴ و گاوان ما باربردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله ای در کوچه های ما نباشد.
۱۵ خوشابحال قومی که نصیب این است. خوشابحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

۱۴۵

۱ ای خدای من، ای پادشاه تو را متعال می خوانم و نام تو را متبارک می گویم، تا ابدالآباد!
۲ تمامی روز تو را متبارک می خوانم، و نام تو را حمد می گویم تا ابدالآباد.
۳ خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح، و عظمت او را تفتیش نتوان کرد.
۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود.
۵ در مجد جلیل کبریایی تو و در کارهای عجیب تو تفکّر خواهم نمود.
۶ در قوّتِ کارهای مهیبِ تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود.
۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سرایید.
۸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیرالاحسان.
۹ خداوند برای همگان نیکو است، و رحمت های وی بر همۀ اعمال وی است.
۱۰ ای خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد می گویند. و مقدّسان تو، تو را متبارک می خوانند.
۱۱ دربارۀ جلال ملکوت تو سخن می گویند و توانایی تو را حکایت می کنند.
۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریاییِ مجیدِ ملکوت تو را.

۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.
۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تأیید می کند و خم شدگان را برمی خیزاند.
۱۵ چشمان همگان منتظر تو می باشد و تو طعام ایشان را در موسمش می دهی.
۱۶ دست خویش را باز می کنی و آرزوی همهٔ زندگان را سیر می نمایی.
۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کلّ اعمال خویش.
۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می خوانند، به آنانی که او را به راستی می خوانند.
۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می آورد و تضرّع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می دهد.
۲۰ خداوند همهٔ محبّان خود را نگاه می دارد و همهٔ شریران را هلاک خواهد ساخت.
۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همهٔ بشر نام قدّوس او را متبارک بخوانند تا ابدالآباد.

۱۴۶

۱ هلّلویاه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان!
۲ تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سرایید.
۳ بر رؤسا توکّل مکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست.
۴ روح او بیرون می رود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهایش نابود می شود.
۵ خوشابحال آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر یهوّه خدای وی می باشد،
۶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالآباد؛
۷ که مظلومان را دادرسی می کند؛ و گرسنگان را نان می بخشد. خداوند اسیران را آزاد می سازد.
۸ خداوند چشمان کوران را باز می کند. خداوند خم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان را دوست می دارد.
۹ خداوند غریبان را محافظت می کند و یتیمان و بیوه زنان را پایدار می نماید. لیکن طریق شریران را کج می سازد.
۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالآباد و خدای تو ای صهیون، نسلاً بعد نسل. هلّلویاه!

۱۴۷

۱ هلّلویاه، زیرا خدای ما را سراییدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است!
۲ خداوند اورشلیم را بنا می کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می نماید.
۳ شکسته دلان را شفا می دهد و جراحت های ایشان را می بندد.
۴ عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام می خواند.
۵ خداوند ما بزرگ است و قوّت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی.
۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شریران را به زمین می اندازد.
۷ خداوند را با تشکّر بسرایید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید.
۸ که آسمانها را با ابرها می پوشاند و باران را برای زمین مهیّا می نماید و گیاه را بر کوهها می رویاند.
۹ که بهایم را آذوقه می دهد و بچّه های غراب را که او را می خوانند.
۱۰ در قوّت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی باشد.
۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند.
۱۲ ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.
۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازهایت را مستحکم کرده و فرزندانت را در اندرونت مبارک فرموده است.
۱۴ که حدود تو را سلامتی می دهد و تو را از مغز گندم سیر می گرداند.
۱۵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هرچه تمام تر می دود.
۱۶ که برف را مثل پشم می باراند، و ژاله را مثل خاکستر می پاشد.
۱۷ که تگرگ خود را در قطعه ها می اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟
۱۸ کلام خود را می فرستد و آنها را می گدازد. باد خویش را می وزاند، پس آبها جاری می شود.
۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فرایض و داوریهای خویش را به اسرائیل.
۲۰ با هیچ امتّی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانسته اند. هلّلویاه!

۱۴۸

۱ هلّلویاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلی علیّن او را تسبیح بخوانید!

۲ ای همهٔ فرشتگانش او را تسبیح بخوانید.ای همهٔ لشکرهای او او را تسبیح بخوانید.

۳ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید.

۴ ای همهٔ ستارگان نور او را تسبیح بخوانید، و ای آبهایی که فوق آسمانهایید.

۵ نام خداوند را تسبیح بخوانند زیرا که اوامر فرمود پس آفریده شدند.

۶ و آنها را پایدار نمود تا ابدالآباد و قانونی قرارداد که از آن درنگذرد.

۷ خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجّه ها.

۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به جا می آورید.

۹ ای کوهها و تمام تلّ ها و درختان میوه دار و همهٔ سروهای آزاد.

۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار.

۱۱ ای پادشاهان زمین و جمیع امّت ها و سروران و همهٔ داوران جهان.

۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال.

۱۳ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنها متعال است و جلال او فوق آسمان.

۱۴ و او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا فخرباشد برای همهٔ مقدّسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقّرب او می باشند. هلّلویاه!

۱۴۹

۱ هلّلویاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدّسان!

۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند.

۳ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند.

۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می سازد.

۵ مقدّسان از جلال فخر بنمایند. و بر بسترهای خود ترنّم بکنند.

۶ تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان.

۷ تا از امّت ها انتقام بکشند و تأدیب ها بر طوایف بنمایند.

۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.

۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همهٔ مقدّسان او. هلّلویاه!

۱۵۰

۱ هلّلویاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلکِ قوّت او، او را تسبیح بخوانید!

۲ او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظیمش تسبیح بخوانید.

۳ او را به آواز کَرِنّا تسبیح بخوانید. او را بر بربط و عود تسبیح بخوانید.

۴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید.

۵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید.

۶ هرکه روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلّلویاه!

کتاب امثال سلیمان نبی

۱

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل،

۲ به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت؛

۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت؛

۴ تا ساده دلان را زیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز؛

۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید، و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید؛

۶ تا امثال و کنایات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را.

۷ ترس یهوه آغاز علم است، لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می شمارند.

۸ ای پسر من تأدیب پدرخود را بشنو، و تعلیم مادرخویش را ترک منما.

۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سرتو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود.

۱۰ ای پسر من اگر گناهان تو را فریفته سازند. قبول منما.

۱۱ اگر گویند: همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بی گناهان بی جهت پنهان شویم،

۱۲ مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو می برند.

۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود و خانه های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت.

۱۴ قرعۀ خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.

۱۵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان بازدار.

۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می دود و به جهت ریختن خون می شتابد.

۱۷ به تحقیق، گستردن دام در نظر هر بالداری بی فایده است.

۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمین می سازند، و برای جان خویش پنهان می شوند.

۱۹ همچنین است راههای هر کس که طَماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می سازد.

۲۰ حکمت در بیرون ندا می دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می کند.

۲۱ در سر چهارراهها در دهنۀ دروازه ها می خواند و در شهر به سخنان خود متکلّم می شود.

۲۲ که(ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی مستهزئین از استهزا شادی می کنند و احمقان از معرفت نفرت می نمایند؟

۲۳ به سبب عتاب من بازگشت نمایید. اینک روح خود را بر سما افاضه خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد.

۲۴ زیرا که چون خواندم، شما ابا نمودید و دستهای خود را برافراشتم و کسی اعتنا نکرد.

۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توبیخ مرا نخواستید.

۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود.

۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما در رسد، حینی که تنگی و ضیق برشما آید.

۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت.

۲۹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار ننمودند،

۳۰ ونصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند،

۳۱ بنابراین، از میوۀ طریق خودخواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد.

۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلان احمقان، ایشان را هلاک خواهد ساخت.

۳۳ اما هر که بشنود در امنّیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریح واهد ماند.

۲

۱ ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می داشتی،

۲ تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی،

۳ اگر فهم را دعوت می کردی و آواز خود را به فطانت بلند می نمودی،

۴ اگر آن را مثل نقره می طلبیدی و مانند خرانه های مخفی جستجو می کردی،

۵ آنگاه ترس خداوند را می فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می نمودی.

۶ زیرا خداوند حکمت را می بخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می شود.

۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره می کند، و برای آنانی که در کاملّیت سلوک می نمایند، سپر می باشد،

۸ تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدّسان خویش را نگاه دارد .
۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می فهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را.
۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می شد و معرفت نزد جان تو عزیز می گشت.
۱۱ تمیز، تو را محافظت می نمود، و فطانت، تو را نگاه می داشت.
۱۲ تا تو را از راه شریر رهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلّم می شوند.
۱۳ که راههای راستی را ترک می کنند، و به طریقهای تاریکی سالک می شوند.
۱۴ از عمل بد خشنودند، و از دروغهای شریر خرسندند.
۱۵ که در راههای خود مُعوّجند، و در طریقهای خویش کج رو می باشند.
۱۶ تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه ای که سخنان تملّق آمیز می گوید،
۱۷ که مُصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.
۱۸ زیرا خانهٔ او به موت فرومی رود و طریقهای او به مردگان.
۱۹ کسانی که نزد وی روند برنخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید.
۲۰ تا به راه صالحان سلوک نمایی و طریقهای عادلان را نگاه داری.
۲۱ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند.
۲۲ لیکن شریران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشهٔ خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

۳

۱ ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد.
۲ زیرا که طول ایام و سالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود و
۳ زنهار که رحمت وراستی تورا ترک نکند. آنها را برگردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار.
۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.
۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن.
۶ در همهٔ راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.
۷ خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.
۸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهایت مغز خواهد بود.
۹ از مایملک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همهٔ محصول خویش.
۱۰ آنگاه انبارهای تو به وفور نعمت پرخواهد شد، و چرخشهای تو از شیرهٔ انگور لبریز خواهد گشت.
۱۱ ای پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار ، و توبیخ او را مکروه مدار.
۱۲زیرا خداوند هرکه را دوست دارد تأدیب می نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می باشد.
۱۳ خوشابحال کسی که حکمت را پیدا کند، شخصی که فطانت را تحصیل نماید.
۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.
۱۵ از لعلها گرانبهاتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتوان کرد.
۱۶ به دست راست وی طول و ایام است، و به دست و چپش دولت و جلال.
۱۷ طریقهای وی طریقهای شادمانی است و همهٔ راههای وی سلامتی می باشد.
۱۸ به جهت آنانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسّک می باشد خجسته است.
۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود.
۲۰ به علم او لجّه ها مُنْشَّق گردید، و افلاک شبنم را می چکانید.
۲۱ ای پسرمن، این چیزها از نظر تو دور نشود. حکمت کامل وتمیز را نگاه دار.
۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود.
۲۳ آنگاه در راه به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید.
۲۴ هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسید و چون دراز شوی خوابت شیرین خواهد شد.
۲۵ از خوف ناگهان نخواهی ترسید، ونه ازخرابی شریران چون واقع شود.
۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود.
۲۷ احسان را از اهلش باز مدار، هنگامی که بجا آوردنش در قوّت دست توست.
۲۸ به همسایه خود مگو برو و بازگرد، و فردا به تو خواهم داد، با آنکه نزد تو حاضر است.

۲۹ بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است.
۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب مخاصمه منما.
۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راههایش را اختیار مکن.
۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروهند، لیکن سرّ او نزد راستان است.
۳۳ لعنت خداوند بر خانۀ شریران است. اما مسکن عادلان را برکت می دهد.
۳۴ یقین که مستهزئین را استهزا می نماید، اما متواضعان را فیض می بخشد.
۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احمقان خجالت را خواهند برد.

۴

۱ ای پسران، تأدیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمند،
۲ چونکه تعلیم نیکو به شما می دهم. پس شریعت مرا ترک منمایید.
۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم و در نظر مادرم عزیز و یگانه.
۴ و او مرا تعلیم داده، می گفت: دل تو به سخنان من متمسّک شود، و اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی.
۵ حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف مورز.
۶ آن را ترک منما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت.
۷ حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هرآنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن.
۸ آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را آغوش بکشی تو را معظّم خواهد گردانید.
۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.
۱۰ ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد.
۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقهای راستی تو را هدایت نمودم.
۱۲ چون در راه بر وی قدمهای تو تنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد.
۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است.
۱۴ به راه شریران داخل مشو، و در طریق گناهکاران سالک مباش.
۱۵ آن را ترک کن و به آن گذرمنما، و ازآن اجتناب کرده، بگذر.
۱۶ زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند، نمی خوابند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع می شود.
۱۷ چونکه نان شرارت را می خورند، و شراب ظلم را می نوشند.
۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزاید می باشد.
۱۹ و اما طریق شریران مثل ظلمت غلیظ است، و نمی دانند که از چه چیز می لغزند.
۲۰ ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فراگیر.
۲۱ آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار.
۲۲ زیرا هرکه آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می باشد.
۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج های حیات از آن است.
۲۴ دهان دروغگو را از خود بینداز، و لبهای کج را از خویشتن دور نما.
۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و مژگانت پیش روی تو راست باشد.
۲۶ طریقهای تو مستقیم باشد.
۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

۵

۱ ای پس رمن، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فراگیر،
۲ تا تدابیر را محافظت نمایی، و لبهایت معرفت را نگاه دارد.
۳ زیرا که لبهای زن اجنبی عسل را می چکاند، و دهان او از روغن ملایم تر است.
۴ لیکن آخر او مثل اَفْسَنتین تلخ است و بُرنده مثل شمشیر دودم.
۵ پایهایش به موت فرو می رود، و قدمهایش به هاویه متمّسک می باشد.
۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمهایش آواره شده است و او نمی داند.
۷ و الآن ای پسرانم مرا بشنوید، و از سخنان دهانم انحراف مورزید.
۸ طریق خود را از او دور ساز، و به خانۀ او نزدیک مشو.

۹ مبادا عنفوان جوانیِ خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان.

۱۰ و غریبان از اموال تو سیرشوند، و ثمرهٔ   محنت تو به خانهٔ بیگانه رود.

۱۱ که در عاقبتِ خود نوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد،

۱۲ و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد،

۱۳ و آواز مرشدان خود را شنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم.

۱۴ نزدیک بود که هرگونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت.

۱۵ آب را ازمنبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمهٔ خویش،

۱۶ جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوراع عام،

۱۷ و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با تو.

۱۸ چشمهٔ تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش.

۱۹ مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانهایش تو را همیشه خرّم سازد، و از محبت او دائماً محفوظ باش.

۲۰ لیکن ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینهٔ زن غریب را دربرگیری؟

۲۱ زیرا که راههای انسان در مدّ نظر خداوند است، و تمامی طریقهای وی را می سنجد.

۲۲ تقصیرهای شریر او را گرفتار می سازد، و به بندهای گناهان خود بسته می شود.

۲۳ او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

۶

۱ ای پسرم، اگر برای همسایهٔ خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی،

۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی،

۳ پس ای پسر من، این را بکن و خویشتن را رهایی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده ای. برو و خویشتن را فروتن ساز و از همسایهٔ خود التماس نما.

۴ خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی را به مژگان خویش.

۵ مثل آهو خویشتن را از کمند و مانند گنجشک از دست صیّاد خلاص کن.

۶ ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تأمل کن و حکمت را بیاموز،

۷ که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی.

۸ اما خوراک خود را تابستان مهیّا می سازد و آذوقهٔ خویش را در موسم حصاد جمع می کند.

۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابید و از خواب خود کی خواهی برخاست؟

۱۰ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستها به جهت خواب.

۱۱ پس فقیر راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلّح.

۱۲ مرد لئیم و مرد زشت خوی، با اعواجاج دهان رفتار می کند.

۱۳ با چشمان خود غمزه می زند و با پایهای خویش حرف می زند. با انگشتهای خویش اشاره می کند.

۱۴ در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع می کند. نزاعها را می پاشد.

۱۵ بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظه ای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت.

۱۶ شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است.

۱۷ چشمان متکّبر و زبان دروغگو؛ و دستهایی که خون بی گناه را می ریزد؛

۱۸ دلی که تدابیر فاسد را اختراع می کند؛ پایهایی که در زیان کاری تیزرو می باشند؛

۱۹ شاهد دروغگو که به کذب متکلّم شود؛ و کسی که در میان برادران نزاعها بپاشد.

۲۰ ای پسر من اوامر پدرخود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک منما.

۲۱ آنها را بر دل خود دائماً ببند و آنها را بر گردن خویش بیاویز.

۲۲ حینی که به راه می روی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که می خوابی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود.

۲۳ زیرا که احکام ایشان چراغ و تعلیم ایشان نور است، و توبیخ تدبیرآمیز طریق حیات است.

۲۴ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسی زبان زن بیگانه.

۲۵ در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو،

۲۶ زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج می شود، و زن مرد دیگر، جان گرانبها را صید می کند.

۲۷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه اش سوخته نشود؟
۲۸ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟
۲۹ همچنین است کسی که نزد زن همسایهٔ خویش داخل شود، زیرا هر که او را لمس نماید بی گناه نخواهد ماند .
۳۰ دزد را اهانت نمی کنند اگر دزدی کند تا جان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد.
۳۱ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان ردّ خواهد نمود و تمامی اموال خانهٔ خود را خواهد داد.
۳۲ اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هرکه چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت.
۳۳ او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد.
۳۴ زیرا که غیرت، شدّت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.
۳۵ بر هیچ کفّاره ای نظر نخواهد کرد و هرچند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

۷

۱ ای پسرمن سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما.
۲ اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش.
۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار.
۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان.
۵ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملّق آمیز می گوید.
۶ زیرا که از دریچهٔ خانهٔ خود نگاه کردم، و از پشت شبکهٔ خویش.
۷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم،
۸ که در کوچه بسوی گوشهٔ او می گذشت، و به راه خانهٔ وی می رفت،
۹ در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ؛
۱۰ که اینک زنی به استقبال وی می آمد، در لباس زانیه و در خباثت دل.
۱۱ زنی یاوه گو و سرکش که پایهایش در خانه اش قرار نمی گیرد.
۱۲ گاهی در کوچه ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه ای در کمین می باشد.
۱۳ پس او را بگرفت و بوسید و چهرهٔ خود را بی حیا ساخته، او را گفت:
۱۴ نزد من ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم.
۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم و حال تو را یافتم.
۱۶ بر بستر خود دوشکها گسترانیده ام، با دیباها ازکتان مصری.
۱۷ بسترخود را با مُرّ و عود و سلیخه معطّر ساخته ام.
۱۸ بیا تا صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را از محبت خرّم سازیم.
۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است.
۲۰ کیسهٔ نقره ای به دست گرفته و تا روزِ بدرِ تمام مراجعت نخواهد نمود.(
۲۱ پس او را از زیادتی سخنانش فریفته کرد، و از تملّق لبهایش او را اغوا نمود.
۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاّخ خانه می رود، روانه شد و مانند احمق به زنجیرهای قصاص.
۲۳ تا تیر به جگرش فرو رود، مثل گنجشکی که به دام می شتابد و نمی داند که به خطر جان خود می رود.
۲۴ پس حال ای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایید.
۲۵ دل تو به راههایش مایل نشود، و به طریقهایش گمراه مشو،
۲۶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است، و جمیع کشتگانش زورآورانند.
۲۷ خانهٔ او طریق هاویه است و به حجره های موت مُؤَدّی می باشد.

۸

۱ آیا حکمت ندا نمی کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی نماید؟
۲ به سرمکان های بلند، به کنارهٔ راه، در میان طریقها می ایستد.
۳ به جانب دروازه ها به دهنهٔ شهر، نزد مدخل دروازه ها صدا می زند.
۴ که شما را ای مردان می خوانم و آواز من به بنی آدم است.
۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک نمایید.
۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلّم می نمایم و گشادن لبهایم استقامت است.

۷ دهانم به راستی تنطّق می کند و لبهایم شرارت را مکروه می دارد.
۸ همهٔ سخنان دهانم برحقّ است و در آنها هیچ چیز کج یا مُعْوَّج نیست.
۹ تمامیِ آنها نزد مرد فهیم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است.
۱۰ تأدیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص.
۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد.
۱۲ من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته ام.
۱۳ ترس خداوند، مکروه داشتنِ بدی است. غرور و تکبّر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می دارم.
۱۴ مشورت و حکمت کامل از آنِ من است. من فهم هستم و قوت از آن من است.
۱۵ به من پادشاهانْ سلطنت می کنند، و داوران به عدالت فتوا می دهند.
۱۶ به من سروران حکمرانی می نمایند و شریفان و جمیع داورانِ جهان.
۱۷ من دوست می دارم آنانی را که مرا دوست می دارند. و هرکه مرا به جدّ و جهد بطلبد مرا خواهد یافت.
۱۸ دولت و جلال با من است. توانگریِ جاودانی و عدالت.
۱۹ ثمرهٔ من از طلا و زر ناب بهتراست، و حاصل من از نقرهٔ خالص.
۲۰ در طریق عدالت می خرامم، در میان راههای انصاف،
۲۱ مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، وخزینه های ایشان را مملوّ سازم.
۲۲ خداوند مرا مبدأ طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل.
۲۳ من از ازل برقراربودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.
۲۴ هنگامی که لجّه ها نبود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر از آب وجود نداشت.
۲۵ قبل از آنکه کوهها برپا شود، پیش از تلّها مولود گردیدم.
۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اوّل غبار ربع مسکون را.
۲۷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجّه قرار داد.
۲۸ وقتی که افلاک را بالا استوارکرد، و چشمه های لجّه را استوارگردانید.
۲۹ چون به دریا حدّ قرار داد، تا آبها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.
۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی می نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می کردم.
۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من با بنی آدم می بود.
۳۲ پس الآن ای پسرانْ مرا بشنوید، و خوشابحال آنانی که طریقهای مرا نگاه دارند.
۳۳ تأدیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را ردّ منمایید.
۳۴ خوشابحال کسی که مرا بشنود، و هر روز نزد درهای من دیده بانی کند، و با هوهای دروازه های مرا محافظت نماید.
۳۵ زیرا هر که مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندیِ خداوند را حاصل نماید.
۳۶ و اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هر که مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

۹

۱ حکمت، خانهٔ خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است.
۲ ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را ممزوج ساخته و سفرهٔ خود را نیزآراسته است.
۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلند شهر:
۴ هرکه جاهل باشد به اینجا بیاید، و هرکه ناقص العقل است، او را می گوید.
۵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که ممزوج ساخته ام بنوشید.
۶ جهالت را ترک کرده، زنده مانید، و به طریق فهم سلوک نمایید.
۷ هرکه استهزا کننده را تأدیب نماید، برای خویشتن رسوایی را تحصیل کند، و هرکه شریر را تنبیه نماید برای او عیب می باشد.
۸ استهزا کننده را تنبیه منما مبادا از تو نفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو را دوست خواهد داشت.
۹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود.
۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفتِ قدوسْ فطانت می باشد.

۱۱ زیرا که به واسطهٔ من روزهای تو کثیرخواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهد گردید.
۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزا نمایی به تنهایی متحمّل آن خواهی بود.

۱۳ زن احمق یاوه گو است، جاهل است و هیچ نمی داند،
۱۴ و نزد در خانۀ خود می نشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی،
۱۵ تا راه روندگان را بخواند، و آنانی را که به راههای خود براستی می روند.
۱۶ هرکه جاهل باشد به اینجا برگردد، و به ناقص العقل می گوید:
۱۷ آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می باشد.
۱۸ و او نمی داند که مردگان در آنجا هستند، و دعوت شدگانش در عمقهای هاویه می باشند.

۱۰

۱ امثال سلیمان: پسرحکیم پدر خود را مسرور می سازد، اما پسراحمق باعث حزن مادرش می شود.
۲ گنجهای شرارت مفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می دهد.
۳ خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شریران را باطل می سازد.
۴ کسی که به دست سست کار می کند فقیر می گردد، اما دست چابک غنی می سازد.
۵ کسی که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم حصاد می خوابد، پسر شرم آورنده است.
۶ بر سرعادلان برکت ها است، اما ظلم دهان شریران را می پوشاند.
۷ یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شریران خواهد گندید.
۸ دانا دل، احکام را قبول می کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد.
۹ کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی که راه خود را کج می سازد آشکار خواهد شد.
۱۰ هرکه چشمک می زند الم می رساند، اما احمق پرگو تلف می شود.
۱۱ دهان عادلان چشمۀ حیات است، اما ظلم دهان شریران را می پوشاند.
۱۲ بغض نزاعها می انگیزاند، اما محبت هر گناه را مستور می سازد.
۱۳ در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می شود، اما چوب به جهت پشت مرد ناقص العقل است.
۱۴ حکیمان علم را ذخیره می کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.
۱۵ اموال دولتمندان شهر حصار دار ایشان می باشد، اما بینواییِ فقیران هلاکت ایشان است.
۱۶ عمل مرد عادل مؤدّی به حیات است، اما محصول شریر به گناه می انجامد.
۱۷ کسی که تأدیب را نگاه دارد در حیات است، اما کسی که تنبیه را ترک نماید گمراه می شود .
۱۸ کسی که بغض را می پوشاند دروغگو می باشد. کسی که بهتان را شیوع دهد احمق است.
۱۹ کثرت کلام از گناه خالی نمی باشد، اما آنکه لبهایش را ضبط نماید عاقل است.
۲۰ زبان عادلان نقرۀ خالص است، اما دل شریران لاشَی ءْ می باشد .
۲۱ لبهای عادلان بسیاری را رعایت می کند، اما احمقان از بی عقلی می میرند.
۲۲ برکت خداوند دولتمند می سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید .
۲۳ جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت.
۲۴ خوف شریران به ایشان می رسد، و آرزوی عالان به ایشان عطا خواهد شد.
۲۵ مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.
۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را می فرستند.
۲۷ ترس خداوند عمر را طویل می سازد، اما سالهای شریران کوتاه خواهد شد.
۲۸ انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شریران ضایع خواهد شد.
۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شرّ هلاکت می باشد .
۳۰ مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شریران در زمین ساکن نخواهند گشت .
۳۱ دهان صدیقان حکمت را می رویاند، اما زبان دروغگویان از ریشه کنده خواهد شد.
۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیّه عارف است، اما دهان شریران پر از دروغ ها است.

۱۱

۱ ترازوی با تقّلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیدۀ او است.
۲ چون تکبّر می آید خجالت می آید، اما حکمت با متواضعان است.
۳ کاملیت راستان ایشان را هدایت می کند، اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک می سازد.
۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می بخشد.

۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می سازد، اما شریر از شرارت خود هلاک می گردد.

۶ عدالت داستان ایشان را خلاصی می بخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می شوند.

۷ چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می گردد، انتظار روزآوران تلف می شود.

۸ مرد عادل از تنگی خلاص می شود و شریر به جای او می آید .

۹ مرد منافق به دهانش همسایهٔ خود را هلاک می سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می یابند.

۱۰ از سعادتمندی عادلان، شهر شادی می کند، و از هلاکت شریران ابتهاج می نماید.

۱۱ از برکت راستان، شهر مرتفع می شود، اما از دهان شریران منهدم می گردد.

۱۲ کسی که همسایهٔ خود را حقیر شمارد ناقص العقل می باشد، اما صاحب فطانت ساکت می ماند.

۱۳ کسی که به نَمّامی گردش می کند، سرّها را فاش می سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می دارد.

۱۴ جایی که تدبیر نیست مردم می افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.

۱۵ کسی که برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسی که ضمانت را مکروه دارد ایمن می باشد.

۱۶ زن نیکو سیرت عزّت را نگاه می دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می نمایند.

۱۷ مرد رحیم به خویشتن احسان می نماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را می رنجاند.

۱۸ شریر اجرت فریبنده تحصیل می کند، اما کارندهٔ عدالت مزد حقیقی را.

۱۹ چنانکه عدالت مؤدّی به حیات است، همچینین هرکه شرارت را پیروی نماید او را به موت می رساند.

۲۰ کج خلقان نزد خداوند مکروهند، اما کاملان طریق پسندیدهٔ او می باشند.

۲۱ یقیناً شریر مبّرا نخواهد شد، اما ذریّت عادلان نجات خواهند یافت.

۲۲ زن جمیلهٔ بی عقل حلقهٔ زرّین است در بینی گراز.

۲۳ آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شریران، غضب می باشد.

۲۴ هستند که می پاشند و بیشتر می اندوزند؛ و هستند که زیاده از آنچه شاید، نگاه می دارند، اما به نیازمندی می انجامد.

۲۵ شخص سخی فربه می شود، و هرکه سیراب می کند خود نیز سیراب خواهد گشت.

۲۶ هرکه غلّه را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشندهٔ آن برکت خواهد بود .

۲۷ کسی که نیکویی را بطلبد رضامندی را می جوید، و هرکه بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد.

۲۸ کسی که بر توانگری خود توکّل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد.

۲۹ هرکه اهل خانهٔ خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود. و احمق بندهٔ حکیم دلان خواهد شد.

۳۰ ثمرهٔ مرد عادل درخت حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است.

۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.

۱۲

۱ هرکه تأدیب را دوست می دارد معرفت را دوست می دارد ، اما هرکه تنبیه نفرت کند وحشی است .

۲ مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می نماید، اما او صاحب تدبیر فاسد ملزم خواهد ساخت.

۳ انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشهٔ عادلان جنبش نخواهد خورد.

۴ زن صالحه تاج شوهر خود می باشد، اما زنی که خجل سازد مثل پوسیدگی در استخوانهایش می باشد.

۵ فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیر شریران فریب است.

۶ سخنان شریران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می دهد.

۷ شریران واژگون شده، نیست می شوند، اما خانهٔ عادلان برقرار می ماند.

۸ کسی برحسب عقلش ممدوح می شود، اما کج دلان خجل خواهند گشت.

۹ کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشتن را برافرازد و محتاج نان باشد.

۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفّکر می کند، اما رحمتهای شریران ستم کیشی است.

۱۱ کسی که خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هر که اباطیل را پیروی نماید ناقص العقل است .

۱۲ مرد شریر به شکار بدکاران طمع می ورزد، اما ریشهٔ عادلان میوه می آورد.

۱۳ در تقصیر لبها دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می آید .

۱۴ انسان از ثمرهٔ دهان خود از نیکویی سیر می شود، و مکافات دست انسان به او ردّ خواهد شد.

۱۵ راه احمق درنظر خودش راست می شود، اما هر که نصیحت را بشنود حکیم است.

۱۶ غضب احمق فوراً آشکار می شود، اما خردمند خجالت را می پوشاند.
۱۷ هرکه به راستی تنطّق نماید عدالت را ظاهر می کند، و شاهد دروغ، فریب را.
۱۸ هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل می زنند، اما زبان حکیمان شفا می بخشد.
۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می ماند، اما زبان دروغگو طرفهٔ العینی است.
۲۰ دردل هرکه تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است.
۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی شود، اما شریران از بلا پُر خواهند شد.
۲۲ لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیدهٔ او هستند.
۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می دارد، اما دل احمقان حماقت را شایع می سازد.
۲۴ دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد.
۲۵ کدورت دل انسان، او را منحنی می سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.
۲۶ مرد عادل برای همسایهٔ خود هادی می شود، اما شریران ایشان را گمراه می کند.
۲۷ مرد کاهل شکارخود را بریان نمی کند، اما زرنگی، توانگری گرانبهای انسان است.
۲۸ در طریق عدالت حیات است، و در گذرگاههایش موت نیست.

۱۳

۱ پسر حکیم تأدیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزا کننده تهدید را نمی شنود.
۲ مرد از میوهٔ دهانش نیکویی را می خورد، اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.
۳ هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.
۴ شخص کاهل آرزو می کند، و چیزی پیدا نمی کند، اماشخص زرنگ فربه خواهد شد.
۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شریر رسوا وخجل خواهد شد .
۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت می کند، اما شرارت، گناهکاران را هلاک می سازد.
۷ هستند که خود را دولتمند می شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشتن را فقیر می انگارند و دولت بسیار دارند.
۸ دولت شخص فدیهٔ جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.
۹ نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید.
۱۰ از تکبّر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود، اما با آنانی که پند می پذیرند حکمت است.
۱۱ دولتی که از بطالت پیدا شود در تناقص می باشد، اما هر که به دست خود اندوزد در تزاید خواهد بود.
۱۲ امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات می باشد.
۱۳ هرکه کلام را خوار شمارد خویشتن را هلاک می سازد، اما هرکه از حکم می ترسد ثواب خواهد یافت.
۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمهٔ حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی دهد.
۱۵ عقل نیکو نعمت را می بخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است.
۱۶ هر شخص زیرک با علم عمل می کند، اما احمق حماقت را منتشر می سازد.
۱۷ قاصد شریر در بلا گرفتار می شود، اما رسول امین شفا می بخشد.
۱۸ فقر و اهانت برای کسی است که تأدیب را ترک نماید، اما هرکه تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.
۱۹ آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی مکروه احمقان می باشد.
۲۰ با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
۲۱ بلا گناهکاران را تعاقب می کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
۲۲ مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت گناهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.
۲۳ در مزرعهٔ فقیران خورا ک بسیار است، اما هستند که از بی انصافی هلاک می شوند.
۲۴ کسی که چوب را باز دارد، از پسر خویش نفرت می کند، اما کسی که او را دوست می دارد او را به سعی تمام تأدیب می نماید.
۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می خورد، اما شکم شریران محتاج خواهد بود.

۱۴

۱ هر زن حکیم خانهٔ خود را بنا می کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می نماید.
۲ کسی که به راستی خود سلوک می نماید از خداوند می ترسد، اما کسی که در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر می نماید.
۳ در دهان احمق چوب تکبّر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.
۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است؛ اما از قوّت گاو، محصول زیاد می شود.

۵ شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطّق می کند.
۶ استهزا کننده حکمت را می طلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فهیم علم آسان است.
۷ از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.
۸ حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است.
۹ احمقان به گناه استهزا می کنند، اما در میان داستان رضامندی است.
۱۰ دل شخص تلخی خویشتن را می داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.
۱۱ خانهٔ شریران منهدم خواهد شد، اما خیمهٔ راستان شکوفه خواهد آورد.
۱۲ راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می نماید، اما عاقبت آن، طُرق موت است.
۱۳ هم در لهو و لعب غمگین می باشد، و عاقبت این خوشی حُزن است.
۱۴ کسی که در دل مرتّد است از راههای خود سیر می شود، و مرد صالح به خود سیر است.
۱۵ مرد جاهل هر سخن را باور می کند، اما مرد زیرک در رفتار خود تأمّل می نماید.
۱۶ مرد حکیم می ترسد و از بدی اجتناب می نماید، اما احمق از غرور خود ایمن می باشد.
۱۷ مرد کج خلق، احمقانه رفتار می نماید، و مردم از صاحب سؤظن نفرت دارند.
۱۸ نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.
۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم می شوند، و شریران نزد دروازه های عادلان می ایستند.
۲۰ همسایهٔ فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولتمند بسیارند.
۲۱ هرکه همسایهٔ خود را حقیر شمارد گناه می ورزد، اما خوشابحال کسی که بر فقیران ترحّم نماید.
۲۲ آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو می نمایند، رحمت و راستی خواهد بود .
۲۳ از هر مشقّتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض می انجامد.
۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.
۲۵ شاهد امین جانها را نجات می بخشد، اما هر که به دروغ تنطّق می کند فریب محض است.
۲۶ در ترس خداوند اعتماد قوّی است، و فرزندان او را ملجأ خواهد بود.
۲۷ ترس خداوند چشمهٔ حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.
۲۸ جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم است.
۲۹ کسی که دیر غضب باشد کثیر الفهم است، و کج خلق حماقت را به نصیب خود می برد.
۳۰ دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانهاست.
۳۱ هر که بر فقیر ظلم کند، آفرینندهٔ خود را حقیرمی شمارد، و هرکه بر مسکین ترحّم کند او را تمجید می نماید.
۳۲ شریر از شرارت خود به زیر افکنده می شود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد.
۳۳ حکمت در دل مرد فهیم ساکن می شود، اما در اندرون جاهلان آشکار می گردد.
۳۴ عدالت قوم را رفیع می گرداند، اما گناه برای قوم عار است .
۳۵ رضامندی پادشاه برخادم عاقل است. اما غضب او بر پست فطرتان.

۱۵

۱ جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان می آورد.
۲ زبان حکیمان علم را زینت می بخشد، اما دهان احمقان به حماقت تنطّق می نماید.
۳ چشمان خداوند در همه جاست، و بر بدان و نیکان می نگرد.
۴ زبان ملایم، درخت حیات است، وکجی آن، شکستگی روح است.
۵ احمق تأدیب پدر خود را خوار می شمارد، اما هرکه تنبیه را نگاه دارد زیرک می باشد.
۶ در خانهٔ مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شریران، کدورت است.
۷ لبهای حکیمان معرفت را منتشر می سازد، اما دل احمقان، مستحکم نیست.
۸ قربانی شریران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیدهٔ اوست.
۹ راه شریران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست می دارد.
۱۰ برای هر که طریق را ترک نماید تأدیب سخت است، و هر که از تنبیه نفرت کند خواهد مرد.
۱۱ هاویه و اَبَدّوَن در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی آدم.
۱۲ استهزا کننده تنبیه را دوست ندارد و نزد حکیمان نخواهد رفت.

۱۳ دل شادمان چهره را زینت می دهد، اما از تلخی دل روح منکسر می شود.
۱۴ دل مرد فهیم معرفت را می طلبد، اما دهان احمقان حماقت را می چَرَد.
۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل صیافت دائمی است.
۱۶ اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
۱۷ خوان بُقُول در جایی که محبت باشد، بهتر است از گاو پرواری که با آن عداوت باشد.
۱۸ مرد تند خود نزاع را برمی انگیزاند اما شخص دیر غضب خصومت را ساکن می گرداند.
۱۹ راه کاهلان مثل خاربست است، اما طریق راستان شاهراه است.
۲۰ پسر حکیم پدر را شادمان می سازد، اما مرد احمق مادر خویش را حقیر می شمارد.
۲۱ حماقت درنظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهیم به راستی سلوک می نماید.
۲۲ از عدم مشورت، تدبیرها باطل می شود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار می ماند.
۲۳ برای انسانْ از جواب دهانش شادی حاصل می شود، سخنی که در محلّش گفته شود چه بسیار نیکو است.
۲۴ طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویهٔ اسفل دور شود.
۲۵ خداوند خانهٔ متکبرّان را منهدم می سازد، اما حدود بیوه زن را استوار می نماید.
۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است.
۲۷ کسی که حریص سود باشد خانهٔ خود را مکّدر می سازد، اما هر که از هدیه ها نفرت دارد خواهد زیست.
۲۸ دل مرد عادل در جواب دادن تفکّر می کند، اما دهان شریران، چیزهای بد را جاری می سازد.
۲۹ خداوند از شریران دور است، اما دعای عادلان را می شنود.
۳۰ نور چشمانْ دل را شادمانی می سازد، و خبر نیکو استخوانها را پر مغز می نماید.
۳۱ گوشی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
۳۲ هرکه تأدیب را ترک نماید، جان خود را حقیر می شمارد، اما هرکه تنبیه را بشنود عقل را تحصیل می نماید.
۳۳ ترس خداوند ادیب حکمت است، و تواضعْ پیشرو حرمت می باشد.

۱۶

۱ تدبیرهای دل ازآن انسان است، اما تنطّق زبان از جانب خداوند می باشد.
۲ همهٔ راههای انسان در نظرخودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می سازد.
۳ اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرهای تو استوار شود.
۴ خداوند هرچیز را برای غایت آن ساخته است، و شریران را نیز برای روز بلا.
۵ هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد شد.
۶ از رحمت و راستی، گناه کفّاره می شود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب می شود.
۷ چون راههای شخص پسندیدهٔ خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می آورد.
۸ اموال اندک که با انصاف باشد بهتراست، از دخل فراوان بدون انصاف.
۹ دل انسان در طریقش تفکّر می کند، اما خداوند قدمهایش را استوارمی سازد.
۱۰ وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او در داوری تجاوز نمی نماید.
۱۱ ترازو و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی می باشد.
۱۲ عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می ماند.
۱۳ لبهای راستگو پسندیدهٔ پادشاهان است، و راستگویان را دوست می دارند.
۱۴ غضب پادشاهان، رسولان موت است، اما مرد حکیم آن را فرو می نشاند.
۱۵ در نور چهرهٔ پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است.
۱۶ تحصیل حکمت از زرخالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر.
۱۷ طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هرکه راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت می نماید.
۱۸ تکبّر پیش رُوِ هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی.
۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن بهتراست، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبّران .
۲۰ هرکه در کلام تعقّل کند سعادتمندی خواهد یافت، و هرکه به خداوند توکّل نماید خوشابحال او.
۲۱ هرکه دل حکیم دارد فهیم خوانده می شود، و شیرینی لبها علم را می افزاید.
۲۲ عقل برای صاحبش چشمهٔ حیات است، اما تأدیب احمقان، حماقت است.

۲۳ دل مرد حکیم دهان او را عاقل می گرداند، و علم را بر لبهایش می افزاید.

۲۴ سخنان پسندیده مثل شان عسل است، برای جانْ شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده.

۲۵ راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می باشد.

۲۶ اشتهای کارگر برایش کارمی کند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض می نماید.

۲۷ مرد لئیم شرارت را می اندیشد، و بر لبهایش مثل آتشِ سوزنده است.

۲۸ مرد دروغگو نزاع می پاشد، نمّام دوستان خالص را از همدیگرجدا می کند.

۲۹ مرد ظالم همسایهٔ خود را اغوا می نماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت می کند.

۳۰ چشمان خود را برهم می زند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را می خاید و بدی را به انجام می رساند.

۳۱ سفید مویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

۳۲ کسی که دیر غضب باشد از جبّار بهتراست، و هرکه بر روح خود مالک باشد از تسخیر کنندهٔ شهر افضل است.

۳۳ قرعه دردامن انداخته می شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

۱۷

۱ لقمهٔ خشکِ با سلامتی، بهتراست از خانهٔ پرازضیافتِ با مخاصمت.

۲ بندهٔ عاقل بر پسر پست فطرت مسلّط خواهد بود، و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.

۳ بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کنندهٔ دلها است.

۴ شریر به لبهای دروغگو اصغا می کند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می دهد.

۵ هر که فقیر را استهزا کند آفرینندهٔ خویش را مذّمت می کند، و هرکه از بلا خوش می شود بی سزا نخواهد ماند.

۶ تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند.

۷ کلام کبرآمیز احمق را نمی شاید، و چند مرتبه زیاده لبهای دروغگو نجبا را .

۸ هدیه درنظر اهل آن سنگ گرانبها است که هر کجا توجّه نماید برخوردار می شود.

۹ هرکه گناهی را مستور کند طالب محبت می باشد، اما هرکه امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا می سازد.

۱۰ یک ملامت به مرد فهیم اثر می کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل.

۱۱ مرد شریر طالب فتنه است. بس، لهذا قاصد ستم کیش نزد او فرستاده می شود.

۱۲ اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان برخورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود.

۱۳ کسی که به عوض نیکویی بدی می کند بلا از خانهٔ او دور نخواهد شد.

۱۴ ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد.

۱۵ هرکه شریر را عادل شمارد و هرکه عادل را ملزم سازد، هردو ایشان نزد خداوند مکروهند.

۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احمق باشد ؟ وحال آنکه هیچ فهم ندارد.

۱۷ دوست خالص در همهٔ اوقات محبت می نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.

۱۸ مرد ناقص العقل دست می دهد و درحضورهمسایهٔ خود ضامن می شود.

۱۹ هرکه معصیت را دوست دارد منازعه را دوست می دارد، و هرکه درِ خود را بلند سازد خرابی را می طلبد .

۲۰ کسی که دل کج دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هرکه زبان دروغگودارد در بلا گرفتار خواهد شد.

۲۱ هرکه فرزند احمق آورد برای خویشتن غم پیدا می کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید.

۲۲ دل شادمان شفای نیکو می بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می کند.

۲۳ مرد شریر رشوه را از بغل می گیرد، تا راههای انصاف را منحرف سازد .

۲۴ حکمت در مدّ نظر مرد فهیم است، اما چشمان احمق در اقصای زمین می باشد.

۲۵ پسر احمق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادرخویش تلخی است.

۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به سبب راستی ایشان.

۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را باز می دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است.

۲۸ مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می شمارند، و هرکه لبهای خود را می بندد فهیم نیست.

۱۸

۱ مرد معتزل، هوس خود را طالب می باشد، و به هرحکمت صحیح مجادله می کند.

۲ احمق از فطانت مسرورنمی شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد.

۳ هنگامی که شریر می آید، حقارت هم می آید، و با اهانت، خجالت می رسد.

۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمهٔ حکمت، نهر جاری است.

۵ طرفداری شریران برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست.

۶ لبهای احمق به منازعه داخل می شود، و دهانش برای ضربها صدا می زند.

۷ دهان احمق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است.

۸ سخنان نّمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می رود.

۹ او نیز که در کار خود اهمال می کند، برادر هلاک کننده است.

۱۰ اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می دود و ایمن می باشد.

۱۱ توانگری شخص دولتمند شهر محکم او است، و در تصّور وی مثل حصار بلند است.

۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبّر می گردد، و تواضع مقّدمه عزّت است.

۱۳ هرکه سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می باشد.

۱۴ روح انسان بیماری او را متحّل می شود، اما روح شکسته را کیست که متحّمل بشود.

۱۵ دل مرد فهیم معرفت را تحصیل می کند، و گوش حکیمان معرفت را می طلبد.

۱۶ هدیۀ شخص، از برایش وسعت پیدا می کند و او را به حضور بزرگان می رساند.

۱۷ هرکه در دعوی خود اوّل آید صادق می نماید، اما حریفش می آید و او را می آزماید.

۱۸ قرعه نزاعها راساکت می نماید وزور آوران را از هم جدا می کند.

۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است.

۲۰ دل آدمی از میوۀ دهانش پر می شود و از محصول لبهایش، سیر می گردد.

۲۱ موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می دارند میوه اش را خواهند خورد.

۲۲ هر که زوجه اش را یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است.

۲۳ مرد فقیر به تضّرع تکلّم می کند، اما شخص دولتمند به سختی جواب می دهد.

۲۴ کسی که دوستان بسیار دارد خویشتن را هلاک می کند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر می باشد.

۱۹

۱ فقیری که در کاملّیت خود سالک است از دروغگویی که احمق باشد بهتر است.

۲ دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هرکه به پایهای خویش می شتابد گناه می کند.

۳ حماقت انسان راه او را کج می سازد، و دلش از خداوند خشمناک می شود.

۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می کند، اما فقیر از دوستان خود جدا می شود.

۵ شاهد دروغگو بی سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطّق کند رهایی نخواهد یافت.

۶ بسیاری پیش امیران تذلّل می نمایند، و همه کس دوست بذل کننده است.

۷ جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور می شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می کند و نیستند.

۸ هرکه حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هرکه فطانت را نگاه دارد، سعادتمندی خواهد یافت.

۹ شاهد دروغگویی بی سزا نخواهد ماند، و هرکه به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید.

۱۰ عیش وعشرت احمق را نمی شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می کند.

۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می دارد، و گذشتن از تقصیر جلال او است.

۱۲ خشم پادشاه مثل غرّش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است.

۱۳ پسر جاهل باعث الم پدرش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.

۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجۀ عاقله از جانب خداوند است.

۱۵ کاهلی خواب سنگین می آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند.

۱۶ هرکه حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت می نماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد.

۱۷ هرکه برفقیر ترحّم نماید به خداوند قرض می دهد، و احسان او را به او رّد خواهد نمود.

۱۸ پسر خود را تأدیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار .

۱۹ شخص تند خو متحّمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکّرر بجا آوری.

۲۰ پند را بشنو وتأدیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکیم بشوی.

۲۱ فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنجه ثابت مانَدْ مشورت خداوند است.

۲۲ زینت انسان احسان او است. و فقیر از دروغگو بهتراست.

۲۳ ترس خداوند مؤدّی به حیات است، و هرکه آن را دارد در سیری ساکن می ماند، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد.
۲۴ مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می کند، و آن را هم به دهان خود برنمی آورد.
۲۵ استهزا کننده را تأدیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت را درک خواهد نمود.
۲۶ هرکه بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و خجالت می آورد.
۲۷ ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما که تو را از کلام معرفت گمراه می سازد.
۲۸ شاهد لئیم انصاف را استهزا می کند، و دهان شریران گناه را می بلعد.
۲۹ قصاص به جهت استهرا کنندگان مهیّآ است، و تازیانه برای پشت احمقان.

۲۰

۱ شراب استهزا می کند و مسکرات عربده می آورد، و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست.
۲ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هرکه خشم او را به هیجان آورد، به جان خود خطا می ورزد.
۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزّت است، اما هر مرد احمق مجادله می کند.
۴ مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی کند، لهذا در موسم حصاد گدایی می کند و نمی یابد.
۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آن را می کشد.
۶ بسا کسانند که هر یک احسان خویش را اعلام می کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند.
۷ مرد عادل که به کاملّیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او خجسته خواهند شد.
۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می سازد.
۹ کیست که تواند گوید: دل خود را طاهر ساختم، و از گناه خویش پاک شدم؟
۱۰ سنگهای مختلف و پیمانه های مختلف، هر دو آنها نزد خدا مکروه است.
۱۱ طفل نیز از افعالش شناخته می شود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه.
۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.
۱۳ خواب را دوست مدار مبادا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.
۱۴ مشتری می گوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه فخر می کند.
۱۵ طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانبها است.
۱۶ جامهٔ آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه ها پرخواهد شد.
۱۸ فکرها به مشورت محکم می شود، و با حس تدبیر جنگ نما.
۱۹ کسی که به نمّآمی گردش کند، اسرار را فاش می نماید، لهذا با کسی که لبهای خود را می گشاید معاشرت منما.
۲۰ هر که پدر و مادرخود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد.
۲۱ اموالی که اوّلا به تعجیل حاصل می شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد.
۲۲ مگو از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه بر خداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد.
۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلّب نیکو نیست.
۲۴ قدمهای انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟
۲۵ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدّس می گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می کند، در دام می افتد.
۲۶ پادشاه حکیم شریران را پراکنده می سازد و چوم را بر ایشان می گرداند.
۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است، که تمامی عمقهای دل را تفتیش می نماید.
۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند.
۲۹ جلال جوانان قّوت ایشان است، و عزّت پیران موی سفید.
۳۰ ضربهای سخت از بدی طاهر می کند و تازیانه به عمق دل فرو می رود.

۲۱

۱ دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است؛ آن را به هر سو که بخواهد برمی گرداند.
۲ هر راه انسان درنظر خودش راست است، اما خداوند دلها را می آزماید.
۳ عدالت وانصاف را بجا آوردن، نزد خداوند از قربانی های پسندیده تراست.
۴ چشمان بلند و دل متکبّر و چراغ شریران گناه است.
۵ فکرهای مرد زرنگ تماماً به فراخی مرد زرنگ تماماً به فراخی می انجامد، اما هر که عجول باشد برای احتیاج تعجیل می کند.

۶ تحصیل گنجها به زبان درغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت.
۷ ظلم شریران ایشان را به هلاکت می اندازد، زیرا که ازبجا آوردن انصاف ابا نمی نمایند.
۸ طریق مردی که بار گناه باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است.
۹ در زاویۀ پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن با زن ستیزه گر در خانۀ مشترک.
۱۰ جان شریر مشتاق شرارت است، و بر همسایۀ خود ترّحم نمی کند.
۱۱ چون استهزا کننده سیاست یابد، جاهلان حکمت می آموزند؛ و چون مرد حکیم تربیت یابد، معرفت را تحصیل می نماید.
۱۲ مرد عادل در خانۀ شریر تأمّل می کند که چگونه اشرار به تباهی واژگون می شوند.
۱۳ هرکه گوش خود را از فریاد فقیر می بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد.
۱۴ هدیه ای در خفا خشم را فرو می نشاند، و رشوه ای در بغل، غضب سخت را.
۱۵ انصاف کردن خرّمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران می باشد.
۱۶ هرکه از طریق تعقّل گمراه شود، در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
۱۷ هرکه عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد، و هر که شراب و روغن را دوست دارد دولتمند نخواهد شد.
۱۸ شریران فدیۀ عادلان می شوند و خیانتکاران به عوض راستان.
۱۹ در زمین بایر ساکن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه گر و جنگجوی.
۲۰ در منزل حکیمان خزانۀ مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می کند.
۲۱ هرکه عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.
۲۲ مرد حکیم به شهرجبّاران برخواهد آمد، و قلعۀ اعتماد ایشان را به زیر می اندازد.
۲۳ هرکه دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگیها محافظت می نماید.
۲۴ مرد متکّبر و مغرور مسمّی به استهزا کننده می شود، و به فزونی تکبّر عمل می کند.
۲۵ شهوت مرد کاهل او را می کشد، زیرا که دستهایش ازکار کردن ابا می نماید.
۲۶ هستند که همۀ اوقات به شدّت حریص می باشند، اما مرد عادل بذل می کند، و امساک نمی نماید.
۲۷ قربانی های شریران مکروه است، پس چند مرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها را می گذرانند.
۲۸ شاهد دروغگو هلاک می شود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلّم خواهد کرد.
۲۹ مرد شریر روی خود را بی حیا می سازد، و مرد راست، طریق خویش را مستحکم می کند.
۳۰ حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضدّ خداوند به کار آید.
۳۱ اسب برای روز جنگ مهیّا است. اما نصرت از جانب خداوند است.

۲۲

۱ نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر.
۲ دولتمند و فقیر با هم ملاقات می کنند، آفرینندۀ هردو ایشان خداونداست.
۳ مرد زیرک، بلا را می بیند و خویشتن را مخفی می سازد و جاهلان می گذرند و در عقوبت گرفتار می شوند.
۴ جزای تواضع و خدا ترسی، دولت و جلال و حیات است.
۵ خارها و دامها در راه کجروان است، اما هرکه جان خود را نگاه دارد از آنها دور می شود.
۶ طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.
۷ توانگر بر فقیر تسلّط دارد، و مدیون غلام طلب کار می باشد.
۸ هرکه ظلم بکارد بلا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد.
۹ شخصی که نظر او باز باشد، مبارک خواهد شد، زیرا که نان خود را به فقرا می دهد.
۱۰ استهزا کننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و خجالت ساکت خواهد گردید.
۱۱ هرکه طهارت دل را دوست دارد و لبهای ظریف دارد، پادشاه دوست او می باشد.
۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می دارد و سخنان خیانتکاران را باطل می سازد.
۱۳ مرد کاهل می گوید شیر بیرون است، و در کوچه ها کشته می شوم.
۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هرکه مغضوب خداوند باشد، در آن خواهد افتاد.
۱۵ حماقت در دل طفل بسته است، اما چوب تأدیب آن را دورخواهد کرد.
۱۶ هرکه بر فقیر برای فایدۀ خویش ظلم نماید، و هرکه به دولتمندان ببخشد البته محتاج خواهد شد.
۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،

۱۸ زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمیعاً ثابت مانَدْ؛
۱۹ تا اعتماد تو بر خداوند باشد امروز تو را تعلیم دادم.
۲۰ آیا امور شریف را برای تو ننوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت،
۲۱ تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستادگان خود پس ببری؟
۲۲ فقیر را آن جهت که ذلیل است تاراج منما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان،
۲۳ زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد.
۲۴ با مرد تند خود معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش.
۲۵ مبادا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.
۲۶ از جملهٔ آنانی که دست می دهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن می شوند.
۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.
۲۸ حدّ قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.
۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشد می بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد. پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

۲۳

۱ چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است، تأمّل نما.
۲ و اگر مرد اکول هستی، کارد بر گلوی خود بگذار.
۳ به خوراکیهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است.
۴ برای دولتمند شدن خود را زحمت مرسان و از عقل خود بازایست.
۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می باشد؟ زیرا که دولت البته برای خود بالها می سازد، مثل عقاب در آسمان می پرد.
۶ نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خوراکیهای لطیف او حریص مباش.
۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر می کند خود او همچنان است، تو را می گوید: بخور و بنوش، اما دلش با تو نیست.
۸ لقمه ای را که خورده ای قی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد.
۹ به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
۱۰ حدّ قدیم را منتقل مساز، و به مزرعهٔ یتیمان داخل مشو.
۱۱ زیرا که ولّی ایشان زورآور است، و با تو در دعوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
۱۳ از طفل خود تأدیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد؛
۱۴ پس او را با چوب بزن و جان او را از هاویه نجات خواهی داد.
۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد؛
۱۶ وگُرده های وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلّم شود.
۱۷ دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد، اما به جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش.
۱۸ زیرا که البته آخرت هست، و امید او منقطع نخواهد شد.
۱۹ پس تو ای پسرم بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
۲۰ از زمرهٔ میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می کنند.
۲۱ زیرا که میگسار و مُسرف، فقیر می شود و صاحب خواب به خرقه ها ملّبس خواهد شد.
۲۲ پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادرخود را چون پیر شود خوار مشمار.
۲۳ راستی را بخر و آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
۲۴ پدر فرزند عادل به غایت شادمان می شود، و والد پسر حکیم از او مسرورخواهد گشت.
۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والدهٔ تو مسرور خواهد گردید.
۲۶ ای پسرم دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد؛
۲۷ زن زانیه حفره ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ.
۲۸ او نیز مثل راهزن در کمین می باشد، و خیانتکاران را در میان مردم می افزاید.
۲۹ و ای از آن کیست و شقاوت از آن کیست، وجراحت های بی سبب از آن که، و سرخی چشمان از آن کدام؟
۳۰ آنانی را است که شرب مدام می نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می شوند.
۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است؛ حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می سازد، و به ملایمت فرو می رود؛

۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد.
۳۳ چشمان تو چیزهای غریب خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطّق خواهد نمود،
۳۴ و مثل کسی که در میان دریا می خوابد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می خسبد؛
۳۵ وخواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهم شد؟ همچنین معاودت می کنم و بار دیگر آن را می طلبم.

۲۴

۱ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمایی،
۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکّر می کند و لبهای ایشان دربارهٔ مشقّت تکلّم می نماید.
۳ خانه به حکمت بنا می شود، و با فطانت استوار می گردد.
۴ و به معرفت اطاقها پر می شود، از هر گونه اموال گرانبها و نفایس.
۵ مرد حکیم در قدرت می ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقّی می کند،
۶ زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است.
۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی کند.
۸ هرکه برای بدی تفکّر می کند، او را فتنه انگیز می گویند.
۹ فکر احمقان گناه است، و استهزا کننده نزد آدمیان مکروه است.
۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوّت تو تنگ می شود.
۱۱ آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیّا آند کوتاهی منما.
۱۲ اگر گویی که این را ندانستم، آیا آزمایندهٔ دلها نمی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هر کس برحسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟
۱۳ ای پسر من عسل را بخور زیرا که خوب است، و شان عسل را چونکه به کامت شیرین است.
۱۴ همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید از تو منقطع نخواهد شد.
۱۵ ای شریر، برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن.
۱۶ زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شریران در بلا خواهند افتاد.
۱۷ چون دشمنت بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید.
۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید و غضب خود را از او برگرداند.
۱۹ خویشتن را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شریران حسد مبر،
۲۰ زیرا که به جهت بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شریران خاموش خواهد گردید.
۲۱ ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و با مفسدان معاشرت منما،
۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بداند؟
۲۳ اینها نیز از سخنان حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست.
۲۴ کسی که به شریر بگوید تو عادل هستی، امّت ها او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود.
۲۵ اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید، لبها را می بوسد.
۲۷ کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک مهیّا ساز، و بعد از آن خانهٔ خویش را بنا نما.
۲۸ بر همسایهٔ خود بی جهت شهادت مده، و با لبهای خود فریب مده؛
۲۹ و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود؛ و مرد را برحسب اعمالش پاداش خواهم داد.
۳۰ از مزرعهٔ مرد کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم.
۳۱ و اینک بر تمامی آن خارها می رویید، و خس تمامی روی آن را می پوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود .
۳۲ پس من نگریسته متفکّر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم.
۳۳ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستها به جهت خواب.
۳۴ پس فقیر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلّح.

۲۵

۱ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیا، پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند.
۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.
۳ آسمان را در بلندی اش و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود.

۴ دُرْد را ازنقره دور کن، تا ظرف برای زرگر بیرون آید.
۵ شریران را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند.
۶ در حضور پادشاه خویشتن را برمیفراز، و در جای بزرگان مایست،
۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالا بیا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او را دیده است تو را پایین برند.
۸ برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا در آخرش چون همسایه ات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد.
۹ دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما راز دیگری را فاش مساز؛
۱۰ مبادا هرکه بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.
۱۱ سخنی که در محلّش گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.
۱۲ مُؤدب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقهٔ طلا و زیور زر خالص است.
۱۳ رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی یخ در موسم حصاد می باشد، زیرا که جان آقایان خود را تازه می کند.
۱۴ کسی که از بخششهای فریبندهٔ خود فخر می کند، مثل ابرها و باد بی باران است.
۱۵ با تحمّلْ داور را به رأی خود توان آورد، و زبان ملایم، استخوان را می شکند.
۱۶ اگر عسل یافتی بقد کفایت بخور، مبادا از آن پر شده، قی کنی.
۱۷ پای خود را از زیاد رفتن به خانهٔ همسایه ات باز دار، مبادا از تو سیر شده، از تو نفرت نماید.
۱۸ کسی که دربارهٔ همسایهٔ خود شهادت دروغ دهد، مثل تبر زین و شمشیر و تیرتیز است.
۱۹ اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش می باشد.
۲۰ سراییدن سرودها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه بر شوره است.
۲۱ اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان.
۲۲ زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پاداش خواهد داد.
۲۳ چنانکه باد شمال باران می آورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک می سازد.
۲۴ ساکن بودن درگوشهٔ پشت بام بهتر است از بودن با زن جنگجو در خانهٔ مشترک.
۲۵ خبر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است.
۲۶ مرد عادل که پیش شریر خم شود، مثل چشمهٔ گل آلود و منبع فاسد است.
۲۷ زیاد عسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست.
۲۸ کسی که بر روح خود تسلّط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است.

۲۶

۱ چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست.
۲ لعنت بی سبب نمی آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن.
۳ شلاّق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است.
۴ احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.
۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.
۶ هرکه پیغامی به دست احمق بفرستد، پایهای خود را می برد ضرر خود را می نوشد.
۷ ساقهای شخص لنگ بی تمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است.
۸ هرکه احمق را حرمت کند، مثل کیسهٔ جواهر در تودهٔ سنگها است.
۹ مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد.
۱۰ تیرانداز همه را مجروح می کند، همچنان است هرکه احمق را به مزد گیرد و خطا کاران را اجیر نماید.
۱۱ چنانکه سگ به قی خود برمی گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می کند.
۱۲ آیا شخصی را می بینی که در نظرخود حکیم است؟ امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.
۱۳ کاهل می گوید که شیر در راه است، و اسد در میان کوچه ها است.
۱۴ چنانکه در بر پاشنه اش می گردد، همچنان کاهل بر بسترخویش.
۱۵ کاهل دست خود را در قاب فرو می برد و از برآوردن آن به دهانش خسته می شود.
۱۶ کاهل در نظر خود حکیم تر است از هفت مرد جواب عاقلانه می دهند.
۱۷ کسی که برود و در نزاعی که به او تعلّق ندارد متعرّض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد.
۱۸ آدم دیوانه ای که مشعلها و تیر ها و موت را می اندازد،

۱۹ مثل کسی است که همسایهٔ خود را فریب دهد، و می گوید آیا شوخی نمی کردم؟
۲۰ از نبودن هیزم آتش خاموش می شود، و از نبودن نمّام منازعه ساکت می گردد.
۲۱ زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع.
۲۲ سخنان نمّام مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو می رود.
۲۳ لبهای پرمحبت با دل شریر، مثل نقره ای پر دُرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود.
۲۴ هر که بغض دارد با لبهای خود نیرنگ می نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می کند.
۲۵ هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باورمکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است.
۲۶ هر چند بغض او به حیله مخفی شود، اما خباثت او در میان جماعت ظاهرخواهد گشت.
۲۷ هر که حفره ای بکند در آن خواهد افتاد، و هر که سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت.
۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می کند.

۲۷

۱ دربارهٔ فردا فخر منما، زیرا نمی دانی که روز چه خواهد زایید.
۲ دیگری تو را بستاید و نه دهان خودت؛ غریبی و نه لبهای تو.
۳ سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دو آنها سنگینتر است.
۴ غضبْ ستم کیش است و خشمْ سیل؛ اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد؟
۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.
۶ جراحات دوستْ وفادار است، اما بوسه های دشمن افراط است.
۷ شکم سیر از شان عسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.
۸ کسی که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه اش آواره گردد.
۹ روغن و عطر دل را شاد می کند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.
۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز مصیبت خود به خانهٔ برادرت داخل مشو، زیرا که همسایهٔ نزدیک از برادر دور بهتر است.
۱۱ ای پسر من حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن، تا ملامت کنندگان خود را مجاب سازم.
۱۲ مرد زیرک، بلا را می بیند و خویشتن را مخفی می سازد؛ اما جاهلان می گذرند و در عقوبت گرفتار می شوند.
۱۳ جامهٔ آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است؛ و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
۱۴ کسی که صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند حرکت دهد، از برایش لعنت محسوب می شود.
۱۵ چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه جو مشابه اند.
۱۶ هر که او را باز دارد مثل کسی است که باد را نگاه دارد ، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد.
۱۷ آهن، آهن را تیز می کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می سازد.
۱۸ هر که درخت انجیر را نگاه دارد میوه اش را خواهد خورد، و هر که آقای خود را ملازمت نماید محترم خواهد شد.
۱۹ چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان.
۲۰ هاویه و اَبَدّون سیر نمی شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهد شد.
۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود آزموده می شود.
۲۲ احمق را میان بلغور در هاون با دسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت.
۲۳ به حالت گلهٔ خود نیکو توجّه نما، و دل خود را به رمهٔ خود مشغول ساز،
۲۴ زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلاً بعد نسل پایدار نی.
۲۵ علف را می بُرَنْد و گیاه سبز می روید، و علوفهٔ کوهها جمع می شود،
۲۶ بره ها برای لباس تو، و بزها به جهت اجارهٔ زمین به کار می آیند،
۲۷ و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

۲۸

۱ شریران می گریزند جایی که تعاقب کننده ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند.
۲ از معصیت اهل زمین حاکمانش بسیار می شوند، اما مرد فهیم و دانا استقامتش برقرارخواهد ماند.
۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می کند، مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد.
۴ هر که شریعت را ترک می کند، شریران را می ستاید، اما هر که شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد.
۵ مردمان شریر انصاف را درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را می فهمند.

۶ فقیری که در کاملیّت خود سلوک نماید، بهتر است از کج روندهٔ دو راه اگر چه دولتمند باشد.
۷ هر که شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مُصاحبِ مُسْرِفان، پدر خویش را رسوا می سازد.
۸ هر که مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسی که بر فقیران ترحّم نماید، جمع می نماید.
۹ هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می شود.
۱۰ هر که راستان را به راه بد گمراه کند به حفرهٔ خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکو خواهند یافت.
۱۱ مرد دولتمند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود.
۱۲ چون عادلان شادمان شوند، فخرعظیم است؛ اما چون شریران برافراشته شوند، مردمان خود را مخفی می سازد.
۱۳ هرکه گناه خود را بپوشاند، برخوردار نخواهد شد؛ اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت.
۱۴ خوشابحال کسی که دائماً می ترسد، اما هر که دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد.
۱۵ حاکم شریر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنّده و خرس گردنده است.
۱۶ حاکم ناقص العقل بسیار ظلم می کند، اما هرکه از رشوه نفرت کند عمرخود را درازخواهد ساخت.
۱۷ کسی که متحمّل بار خون شخصی شود، به هاویه می شتابد. زنهار کسی او را باز ندارد.
۱۸ هر که به استقامت سلوک نماید، رستگار خواهد شد؛ اما هر که در دو راه کج رو باشد در یکی از آنها خواهد افتاد.
۱۹ هر که زمین خود را زرع نماید از نان سیر خواهد شد، اما هر که پیروی باطلان کند از فقر سیر خواهد شد.
۲۰ مرد امین برکت بسیارخواهد یافت، اما آنکه در پی دولت می شتابد بی سزا نخواهد ماند.
۲۱ طرفداری نیکو نیست، و به جهت لقمه ای نان، آدمی خطاکار می شود.
۲۲ مرد تنگ نظر در پی دولت می شتابد و نمی داند که نیازمندی او را درخواهد یافت.
۲۳ کسی که آدمی را تنبیه نماید، آخر شُکر خواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان خود چاپلوسی می کند.
۲۴ کسی که پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید گناه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.
۲۵ مرد حریص نزاع را برمی انگیزاند، اما هر که بر خداوند توکّل نماید قویّ خواهد شد.
۲۶ آنکه بر دل خود توکّل نماید احمق می باشد، اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت.
۲۷ هر که به فقرا بذل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را بپوشاند لعنت بسیار خواهد یافت.
۲۸ وقتی که شریران برافراشته شوند، مردم خویشتن را پنهان می کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

۲۹

۱ کسی که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسرخواهد شد و علاجی نخواهد بود.
۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می کنند، اما چون شریران تسلّط یابند مردم ناله می نمایند.
۳ کسی که حکمت را دوست دارد، پدرخویش را مسرور می سازد؛ اما کسی که با فاحشه ها معاشرت کند اموال را تلف می نماید.
۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدارمی کند، اما مرد رشوه خوار آن را ویران می سازد.
۵ شخصی که همسایهٔ خود را چاپلوسی می کند، دام برای پایهایش می گستراند.
۶ در معصیت مرد شریر دامی است، اما عادل ترنّم و شادی خواهد نمود.
۷ مرد عادل دعویِ فقیر را درک می کند، اما شریر برای دانستن آن فهم ندارد.
۸ استهزاکنندگان شهر را به آشوب می آورند، اما حکیمان خشم را فرو می نشانند.
۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد، او را راحت نخواهد بود.
۱۰ مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند.
۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهرمی سازد، اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرو می نشاند.
۱۲ حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شریرخواهند شد.
۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هردو ایشان را روشن خواهد ساخت.
۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدارخواهد ماند.
۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می بخشد، اما پسری که بی لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت.
۱۶ چون شریران افزوده شوند تقصیر زیاده می گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید.
۱۷ پسرخود را تأدیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به جان تو لذّات خواهد بخشید.
۱۸ جایی که رؤیا نیست قوم گردنکش می شوند، اما خوشابحال کسی که شریعت را نگاه می دارد.
۱۹ خادم، محض سخن متنبّه نمی شود، زیرا اگرچه بفهمد اجابت نمی نماید.
۲۰ آیا کسی را می بینی که در سخن گفتن عجول است؟ امید بر احمق زیاده است از امید بر او.

۲۱ هر که خادم خود را از طفولیّت به ناز می پرورد، آخر پسر او خواهد شد.

۲۲ مرد تندخو نزاع برمی انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیرمی افزاید.

۲۳ تکبّر شخص او را پست می کند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید.

۲۴ هر که با دزد معاشرت کند، خویشتن را دشمن دارد، زیرا که لعنت می شنود و اعتراف نمی نماید.

۲۵ ترس از انسان دام می گستراند، اما هر که بر خداوند توکّل نماید سرافراز خواهد شد.

۲۶ بسیاری لطف حاکم را می طلبند، اما داوریِ انسان از جانب خداوند است.

۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هرکه در طریق، مستقیم است نزد شریران مکروه می باشد.

۳۰

۱ کلمات و پیغام آکور بن یاقَه. وحی آن مرد به ایتیئیل یعنی به ایتیئیل و اُکال.

۲ یقیناً من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم.

۳ من حکمت را نیاموخته ام و معرفت قدّوس را ندانسته ام.

۴ کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامیِ اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگر اطلاّع داری.

۵ تمامی کلمات خدا مُصَفّی است. او به جهت متوکلاّن خود سپر است.

۶ به سخنان او چیزی میفزا، مبدا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی.

۷ دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من باز مدار:

۸ بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا بپرور،

۹ مبادا سیر شده، تو را انکارنمایم و بگویم که خداوند کیست. و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم، و اسم خدای خود را باطل برم.

۱۰ بنده را نزد آقایش متّهم مساز، مبادا تو را لعنت کند و مجرم شوی.

۱۱ گروهی می باشند که پدر خود را لعنت می نمایند، و مادر خویش را برکت نمی دهند.

۱۲ گروهی می باشند که در نظر خود پاک اند، اما از نجاست خود غسل نیافته اند.

۱۳ گروهی می باشند که چشمانشان چه قدر بلند است، و مژگانشان چه قدر برافراشته.

۱۴ گروهی می باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردها تا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند.

۱۵ زالو را دو دختراست که بده بده می گویند. سه چیزاست که سیر نمی شود، بلکه چهار چیز که نمی گوید که کافی است:

۱۶ هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی شود، و آتش که نمی گوید که کافی است.

۱۷ چشمی که پدر را استهزا می کند و اطاعت مادر را خوار می شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه های عقاب آن را خواهند خورد.

۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید:

۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختر باکره.

۲۰ همچنان است طریق زن زانیه؛ می خورد و دهان خود را پاک می کند و می گوید گناه نکردم.

۲۱ به سبب سه چیز زمین متزلزل می شود، و به سبب چهار که آنها را تحمّل نتواند کرد:

۲۲ به سبب غلامی که سلطنت می کند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد،

۲۳ به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد.

۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می باشد:

۲۵ مورچه ها طایفهٔ بی قوّتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می کنند؛

۲۶ ونکها طایفهٔ ناتوانند، اما خانه های خود را در صخره می گذارند.

۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون می روند.

۲۸ چلپاسه ها به دستهای خود می گیرند و در قصرهای پادشاهان می باشند.

۲۹ سه چیزاست که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می باشد:

۳۰ شیر که در میان حیوانات تواناتر است، و از هیچکدام روگردان نیست؛

۳۱ تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.

۳۲ اگر از روی حماقت خویشتن را برافراشته ای و اگر بد اندیشیده ای، پس دست بر دهان خود بگذار؛

۳۳ زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنیر بیرون می آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می آید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می آید.

۳۱

۱ کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد.
۲ چه گویم ای پسر من، چه گویم ای پسر رحم من! و چه گویم ای پسر نذرهای من!
۳ قوّت خود را به زنان مده، و نه سریقهای خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است.
۴ پادشاهان را نمی شاید ای لموئیل، پادشاهان را نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخواهند.
۵ مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند.
۶ مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتند بده و شراب را به تلخ جانان،
۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، و مشقّت خویش را دیگر بیاد نیاورند.
۸ دهان خود را برای گنگان بازکن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان.
۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.
۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است.
۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج مفعت نخواهد بود.
۱۲ برایش تمامی روزهای عمرخود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.
۱۳ پشم و کتان را می جوید. و به دستهای خود با رغبت کارمی کند.
۱۴ او مثل کشتیهای تجّاراست، که خوراک خود را از دور می آورد.
۱۵ وقتی که هنوز شب است. برمی خیزد، و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصّهٔ ایشان را می دهد.
۱۶ دربارهٔ خزرعه فکر کرده، آن را می خرد، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس می نماید.
۱۷ کمر خود را با قوّت می بندد، و بازوهای خویش را قویّ می سازد.
۱۸ تجارت خود را می بیند که نیکو است ، و چراغش درشب خاموش نمی شود.
۱۹ دستهای خود را به دوک دراز می کند، و انگشتهایش چرخ را می گیرد.
۲۰ کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می نماید.
۲۱ به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانهٔ او به اطلس ملبّس هستند.
۲۲ برای خود اسبابهای زینت می سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می باشد.
۲۳ شوهرش در دربارها معروف می باشد، و در میان مشایخ ولایت می نشیند.
۲۴ جامه های کتان ساخته آنها را می فروشد، و کمربندها به تاجران می دهد.
۲۵ قوّت و عزّت ، لباس او است، و دربارهٔ وقت آینده می خندد.
۲۶ دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است.
۲۷ به رفتار اهل خانهٔ خود متوجّه می شود، و خوراک کاهلی نمی خورد.
۲۸ پسرانش برخاسته، او را خوشحال می گویند، و شوهرش نیز او را می ستاید.
۲۹ دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.
۳۰ جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می ترسد ممدوح خواهد شد.
۳۱ وی را از ثمرهٔ دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه ها بستاید.

کتاب جامعه

۱

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود:

۲ باطل اباطیل، جامعه می گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است.

۳ انسان را از تمامی مشقّتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است؟

۴ یک طبقه می روند و طبقهٔ دیگر می آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند.

۵ آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد.

۶ باد بطرف جنوب می رود و به طرف شمال دور می زند؛ دورزنان دورزنان می رود و باد به مدارهای خود برمی گردد.

۷ جمیع نهرها به دریا جاری می شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز بری گردد.

۸ همهٔ چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملو نمی گردد.

۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.

۱۰ آیا چیزی هست که درباره اش گفته شود ببین این تازه است؟ در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود.

۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم،

۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفحّص و تجسّس نمایم. این مشقّت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند.

۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همهٔ آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد.

۱۶ در دل خود تفکّر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛

۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که عِلم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

۲

۱ من در دل خود گفتم: الآن بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادتمندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود.

۲ دربارهٔ خنده گفتم که مجنون است و دربارهٔ شادمانی که چه می کند.

۳ در دل خود غرور کردم که بدن خود را با شراب بپرورم، با آنکه دل من مرا به حکمت ارشاد نماید و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایّام عمر خود به عمل آورند.

۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم.

۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم.

۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شود، آبیاری نمایم.

۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرا نیز بیشتر از همهٔ کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، اموال از رمه و گله بود.

۸ نقره و طلا و اموال خاصّهٔ پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنّیان و مغنّیات و لذّات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم.

۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند،

۱۰ و هر چه چشمانم آرزو می کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را ازهیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی می نمود و نصیب من از تمامی مشقّتم همین بود.

۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقّتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگریستم؛ و اینک تمامی آن بطالت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

۱۲ پس توجّه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟

۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است.

۱۴ چشمان مرد حکیم در سر وی است؛ اما احمق در تاریکی راه می رود. با وجود آن دریافت کردم که به هر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید.

۱۵ پس در دل خود تفکّر کردم که چون آنچه به احمق واقع می شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطالت است،

۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایّام آینده، همه چیز بالتّمام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می میرد آیا نه مثل احمق؟

۱۷ لهذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیرا آفتاب کرده می شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تماماً بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۱۸ پس تمامی مشقّت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم، از اینجهت که باید آن را به کسی که بعد از من بیاید واگذارم.

۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احمق خواهد بود، و معهذا بر تمامی مشقّتی که من کشیدم و بر حکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلّط خواهد یافت. این نیز بطالت است.

۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقّتی که زیر آفتاب کشیده بودم مأیوس ساختم.

۲۱ زیرا مردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خود ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد.این نیز بطالت و بلای عظیم است.

۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقّت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می شود؟

۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن، و مشقّتش غم است؛ بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطالت است.

۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقّتش خوش سازد . این را نیز من دیدم که از جانب خدا است.

۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتّع برد؟

۲۶ زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد؛ اما به خطاکار مشقّت اندوختن و ذخیره نمودن را می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۳

۱ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است.

۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس.

۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن.

۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص.

۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن

۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن.

۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.

۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح .

۹ پس کار کننده را از زحمتی که می کشد چه منفعت است؟

۱۰ مشقّتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.

۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیّت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد

۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.

۱۳ و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بینند.

۱۴ و فهمیدم که هر آنچه خدا می کند تا ابدالآباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می آورد تا از او بترسند.

۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است؛ و آنچه را که گذشته است، خدا می طلبد.

۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی انصافی است.

۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.

۱۸ و دربارهٔ امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم می باشند.

۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل بهایم است؛ برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می میرد به همانطور آن نیز می میرد و برای همه یک یک نَفَس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.

۲۰ همه به یکجا می روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می نمایند.

۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می نماید؟
۲۲ لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

۴

۱ پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیر آفتاب کرده می شود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلّی دهنده ای نبود! و زور بطرف جفا کنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلّی دهنده ای نبود!
۲ و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده اند آفرین گفتم.
۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می شود، ندیده است.
۴ و تمامیِ محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایهٔ او می باشد. و آن نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.
۵ مرد کاهل دستهای خود را برهم نهاده، گوشت خویشتن را می خورد.
۶ یک کف پر از راحت از دو کف پر از مشقّت و در پی باد زحمت کشیدن بهتر است.
۷ پس برگشته، بطالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم.
۸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری یا برادری نیست و مشقّتش را انتها نی و چشمش نیز از دولت سیر نمی شود. و می گوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطالت و مشقّت سخت است.
۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقّتشان اجرت نیکو می باشد؛
۱۰ زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را برخیزاند.
۱۱ و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود.
۱۲ و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی شود.
۱۳ جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و خوف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی داند بهتر است.
۱۴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می آید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می گردد.
۱۵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه می روند، بطرف آن پسر دوّم که بجای او برخیزد، می شوند.
۱۶ و تمامی قوم یعنی همهٔ کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتها نیست . لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۵

۱ چون به خانهٔ خدا بر وی، پای خود را نگاه دار، زیرا تقّرب جستن به جهت استماع، از گذرانیدن قربانی های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی دانند که عمل بد می کنند.
۲ با دهان خود تعجیل منما و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی؛ پس سخنانت کم باشد.
۳ زیرا خواب از کثرت مشقّت پیدا می شود و آواز احمق از کثرت سخنان .
۴ چون برای خدا نذر نمایی در وفای آن تأخیر منما زیرا که او از احمقان خشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما.
۵ بهتر است که نذر ننمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی.
۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطاکار سازد؛ و در حضور فرشته مگو که این سهواً شده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟
۷ زیرا که این از کثرت خوابها و اباطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.
۸ اگر ظلم را بر فقیران و بر کندن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوّش مباش، زیرا آنکه بالاتر از بالا است، ملاحظه می کند، و حضرت اعلی فوق ایشان است.
۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مرزعه، پادشاه را نیز خدمت می کند.
۱۰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطالت است.
۱۱ چون نعمت زیاده شود، خورندگانش زیاد می شوند؛ و به جهت مالکش چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود می بیند؟
۱۲ خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد؛ اما سیری مرد دولتمند او را نمی گذارد که بخوابد.
۱۳ بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود.
۱۴ و آن دولت از حادثهٔ بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت.

۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقّت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد.
۱۶ و این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟
۱۷ و تمامی ایّام خود را در تاریکی می خورَد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می شود.
۱۸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکو می باشد، این است که انسان در تمامی ایّام عمر خود که خدا آن را به او می بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقّتی که زیر آسمان می کشد، به نیکوی تمتّع ببرد زیرا که نصیبش همین است.
۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او ببخشد و او را قوّت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است .
۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.

۶

۱ مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است:
۲ کسی که خدا به او دولت و اموال و عزّت دهد، به حدّی که هرچه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوّت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطالت و مصیبت سخت است.
۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایّام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه ای برپا نکنند، می گویم که سقط شده از او بهتر است.
۴ زیرا که این به بطالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد.
۵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد.
۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند،آیا همه به یکجا نمی روند؟
۷ تمامی مشقّت انسان برای دهانش می باشد؛ و معهذا جان او سیر نمی شود.
۸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟
۹ رؤیت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.
۱۰ هرچه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمّی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن تواناتر است منازعه نتواند نمود.
۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بطالت را می افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟
۱۲ زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکو است، در مدّتِ ایّامِ حیاتِ باطلِ وی که آنها را مثل سایه صرف می نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

۷

۱ نیک نامی از روغن معطّر بهتر است و روز مُمات از روز ولادت.
۲ رفتن به خانۀ ماتم از رفتن به خانۀ ضیافت بهتر است زیرا که این آخرتِ همۀ مردمان است و زندگان این را در دل خود می نهند.
۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینیِ صورت، دل اصلاح می شود.
۴ دل حکیمان در خانۀ ماتم است و دل احمقان در خانۀ شادمانی.
۵ شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان،
۶ زیرا خندۀ احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطالت است.
۷ به درستی که ظلم، مردِ حکیم را جاهل می گرداند و رشوه، دل را فاسد می سازد.
۸ انتهای امر از ابتدایش بهتر است؛ و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر.
۹ در دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینۀ احمقان مستقّر می شود.
۱۰ مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود؛ زیرا که در این خصوص از روی حکمت سؤال نمی کنی.
۱۱ حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر.
۱۲ زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی ؛ اما فضیلتِ معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی می بخشد.
۱۳ اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟

۱۴ در روز سعادتمندی شادمان باش و در روز شقاوت تأمل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرار داد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.

۱۵ این همه را در روزهای بطالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک می شود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد.

۱۶ پس گفتم به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم مپندار مبادا خویشتن را هلاک کنی.

۱۷ و به افراط شریر مباش و احمق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری.

۱۸ نیکو است که به این متمسّک شوی و از آن نیز دست خود را برنداری زیرا هرکه از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد.

۱۹ حکمت مرد حکیم را توانایی می بخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند.

۲۰ زیرا مرد عادلی در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید.

۲۱ و نیز به همهٔ سخنانی که گفته شود دل خود را منه، مبادا بندهٔ خود را که تو را لعنت می کند بشنوی.

۲۲ زیرا دلت می داند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نموده ای.

۲۳ این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود.

۲۴ آنچه هست، دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟

۲۵ پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است.

۲۶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تله ها است و دستهایش کمندها می باشد، چیز تلختر از موت است. هرکه مقبول خدا است، از وی دستگار خواهد شد اما خطا کار گرفتار وی خواهد گردید.

۲۷ جامعه می گوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را دریابم این را دریافتم،

۲۸ که جان من تا به حال آن را جستجو می کند و نیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم.

۲۹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مختراعات بسیار طلبیدند.

۸

۱ کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن می سازد و سختی چهرهٔ او تبدیل می شود.

۲ من تو را می گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا.

۳ شتاب مکن تا از حضور وی بر وی و در امر بد جزم منما زیرا که او هرچه می خواهد به عمل می آورد.

۴ جایی که سخن پادشاه است قوّت هست و کیست که به او بگوید چه می کنی؟

۵ هرکه حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می داند.

۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است.

۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟

۸ کس نیست که بر روح تسلّط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز موت تسلّط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخّصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد.

۹ این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیرا آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می کند.

۱۰ و همچنین دیدم که شریران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدّس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند، فراموش شدند. این نیز بطالت است.

۱۱ چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرا نمی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می شود.

۱۲ اگرچه گناهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذا می دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضو روی خائف باشند، سعادتمندی نخواهد بود.

۱۳ اما برای شریر سعادتمندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی ترسد.

۱۴ بطالتی هست که بر روی زمین کرده می شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع می شود و شریرانند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می شود. پس گفتم که این نیز بطالت است.

۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایّام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد، در محنتش با او باقی ماند.

۱۶ چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده شود ببینم چونکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی بینند،

۱۷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده می شود، نمی توان درک نماید و هر چند انسان برای تجسّس آن زیاده تر تفحّص نماید، آن را کمتر درک می نماید؛ و اگر چه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می داند، اما آن را درک نخواهد نمود.

۹

۱ زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، ایشان آن را نمی فهمد. همه چیز پیش روی ایشان است.

۲ همه چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شریران یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می کند و برای آنکه ذبح نمی کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می خورد و آنکه از قسم خوردن می ترسد مساوی اند.

۳ در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می شود؛ و اینکه دل بنی آدم از شرارت پر است و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می پیوندند.

۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می پیوند، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است.

۵ زانرو که زندگان می دانند که باید بمیرند، اما مردگان هیچ نمی دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش می شود.

۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده می شود، نصیبی نخواهد بود.

۷ پس رفته، نان خود را به شادی بخور و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است.

۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود.

۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد، با زنی که دوست می داری در جمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می کشی نصیب تو همین است.

۱۰ هرچه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن می روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است.

۱۱ برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیز روان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاقی واقع می شود.

۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی داند، پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته می شوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد، هرگاه آن بر ایشان ناگهان بیفتد، گرفتار می گردند.

۱۳ و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود:

۱۴ شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپا کرد.

۱۵ و در آن شهر مردی فقیرِ حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد.

۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هرچند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را نشنیدند.

۱۷ سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد زیاده مسموع می گردد.

۱۸ حکمت از اسلحۀ جنگ بهتر است. اما یک خطاکار نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود.

۱۰

۱ مگسهای مرده روغن عطّار را متعفّن و فاسد می سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزّت سنگینتر است.

۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف چپش.

۳ و نیز چون احمق به راه می رود، عقلش ناقص می شود و به هرکس می گوید که احمق هستم.

۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیخته شود، مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می نشاند.

۵ بدی ای هست که زیر آفتاب دیده ام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود.

۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته می شود و دولتمندان در مکان اسفل می نشینند.

۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین زوان.

۸ آنکه چاه می کند در آن می افتد و آنکه دیوار را می شکافد، مار وی را می گزد.

۹ آنکه سنگها را می کند، از آنها مجروح می شود و آنکه درختان را می برد از آنها در خطر می افتد.

۱۰ اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند، باید قوّت زیاده بکار آورد؛ اما حکمت به جهت کامیابی مفید است.

۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگزد، پس افسونگر چه فایده دارد؟

۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما لبهای احمق خودش را می بلعد.

۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی موذی می باشد.
۱۴ احمق سخنان بسیار می گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی داند؛ و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟
۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می سازد چونکه نمی دانند چگونه به شهر باید رفت.
۱۶ وای بر تو ای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان می خورند.
۱۷ خوشابحال تو ای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می خورند و نه برای مستی.
۱۸ از کاهلی سقف خراب می شود و از سستیِ دستها، خانه آب پس می دهد.
۱۹ بزم به جهت لهو و لعب می کنند و شراب زندگانی را شادمان می سازد، اما نقره همه چیز را مهیّا می کند.
۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولتمند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت منما زیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

۱۱

۱ نان خود را بروی آبها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت.
۲ نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر ببخش زیرا که نمی دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد.
۳ اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می باراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که درخت افتاده است خواهد ماند.
۴ آنکه به باد نگاه می کند، نخواهد کِشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید.
۵ چنانکه تو نمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته می شود؛ همچنین عمل خدا را که صانع کلّ است نمی فهمی.
۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را باز مدار زیرا تو نمی دانی کدام یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت.
۷ البته روشنایی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است.
۸هرچند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همهٔ آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هرچه واقع می شود بطالت است.
۹ ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بر وفق رؤیت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد.
۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نما زیرا که جوانی و شباب باطل است.

۱۲

۱ پس آفرینندهٔ خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست.
۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛
۳ در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوّت، خویشتن را خم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم اند باز ایستند و آنانی که از پنجره ها می نگرند تاریک شوند.
۴ و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیّات ذلیل شوند.
۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانهٔ جاودانی خود می رود و نوحه گران در کوچه گردش می کنند.
۶ قبل از آنکه مفتول نقره گسیخته شود و کاسهٔ طلا شکسته گردد و سبو نزد چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد،
۷ و خاک به زمین برگردد به طوری که بود، و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.
۸ باطل اباطیل جامعه می گوید: همه چیز بطالت است.
۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم، معرفت را به قوم تعلیم می داد و تفکّر نموده، غوررسی می کرد و مثل های بسیار تألیف نمود.
۱۰ جامعه تفحّص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد.
۱۱ سخنان حکیمان مثل سُکهای گاورانی است و کلمات اربابِ جماعت مانند میخهای محکم شده می باشد، که از یک شبان داده شود.
۱۲ و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختنِ کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعهٔ زیاد، تَعَب بدن است.
۱۳ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است.
۱۴ زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

کتاب غزل غزلهای سلیمان

۱

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است.

محبوبه:

۲ او مرا به بوسه های دهان خود ببوسد زیرا که محبّت تو از شراب نیکوتر است.

۳ عطرهای تو بوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست می دارند.

۴ مرا بِکِش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به حجله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبّت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. تو را از روز خلوص دوست می دارند.

۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام امّا جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان.

۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم برمن خشم نموده، مرا ناطور تاکستانها ساختند، امّا تاکستان خود را دیده بانی ننمودم.

۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که کجا می چرانی و در وقت ظهر گلهٔ را کجا می خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم.

محبوب:

۸ ای جمیل تر از زنان، اگر نمی دانی، در اثر گله ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد مسکن های شبانان بچران.

۹ ای محبوبهٔ من، تو را به اسبی که در ارابهٔ فرعون باشد تشبیه داده ام.

۱۰ رخسارهایت به جواهر ها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است.

محبوبه :

۱۱ زنجیرهای طلا با حَبّه های نقره برای تو خواهیم ساخت.

۱۲ چون پادشاه برسفرهٔ خود می نشیند، سنبل من بوی خود را می دهد.

۱۳ محبوب من ، مرا مثل طَبلهٔ مرّاست که در میان پستانهای من می خوابد.

محبوب :

۱۴ محبوب من، برایم مثل خوشه بان درباغبان عین جدب می باشد.

۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبهٔ من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است .

محبوبه :

۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما هم سبز است .

محبوب :

۱۷ تیرهای خانهٔ ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

۲

محبوبه :

۱ من نرگس شارون وسوسن وادیها هستم.

محبوب :

۲ چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبهٔ من در میان دختران است.

محبوبه :

۳ چنانکه سبب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایهٔ وی به شادمانی نشستم و میوه اش برای کامم شیرین بود.

۴ مرا به میخانه آورد و عَلَم وی بالای سر من محبّت بود.

۵ مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید ومرا به سیبها تازه سازید ، زیرا که من از عشق بیمار هستم.

۶ دست چپش در زیر من است و دست راستش مرا در آغوش می کشد.

۷ ای دختران اورشلیم ، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید.

۸ آواز محبوب من است ، اینک بر کوهها جستان و بر تلّها خیزان می آید.

۹ محبوب من مانند غزال یا بچهٔ آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره ها می نگرد واز شبکه ها خویشتن را نمایان می سازد.

۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: محبوبهٔ من و ای زیبای من برخیز و بیا.

۱۱ زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده ورفته است.

۱۲ گلها بر زمین ظاهر شده و زمان اَلحان رسیده، و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می شود.

۱۳ درخت انجیر میوهٔ خود را می رساند و موها گل آورده ، رایحهٔ خوش می دهد. ای محبوبهٔ من و ای زیبای من، برخیز و بیا.

محبوب :

۱۴ ای کبوتر من که در شکافهای صخره و در ستر سنگهای خارا هستی، چهرهٔ خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره ات خوش نما است.

۱۵ شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می کنند برای ما بگیرید، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است.

محبوبه :

۱۶ محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنها می چراند.

۱۷ ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد، مانند غزال یا بچهٔ آهو بر کوههای باتر باش.

۳

۱ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می دارد طلبیدم. او را جستجو کردم امّا نیافتم.

۲ گفتم الآن برخاسته، در کوچه ها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست می دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم.

۳ کشیکچیانی که در شهر گردش می کنند، مرا یافتند. گفتم که آیا محبوب جان مرا دیده اید؟

۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می دارد، یافتم. و او را گرفته، رها نکردم تا به خانهٔ مادر خود و به حجرهٔ والدهٔ خویش درآوردم.

۵ ای دختران اورشلیم، شما به غزالها و آهوهای صحرا قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمینگیزانید.

۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید و به مرّ و بخور و به همهٔ عطریّات تاجران معطّر است؟

۷ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبّار از جبّاران اسرائیل به اطراف آن می باشند.

۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف شب بر رانش بسته است.

۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت.

۱۰ ستونهایش را از نقره و سقفش را از طلا و کرسی اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبّت دختران اورشلیم مُعَرَّق بود.

۱۱ ای دختران صهیون، بیرون آیید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

۴

محبوب:

۱ اینک تو زیبا هستی ای محبوبهٔ من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت بُرقِع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گلهٔ بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده اند.

۲ دندانهایت مثل گلهٔ گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.

۳ لبهایت مثل رشتهٔ قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت در عقب بُرقِع تو مانند پارهٔ انار است.

۴ گردنت مثل برج داود است و در آن هزار سپر یعنی همهٔ سپرهای شجاعان آویزان است.

۵ دو پستانت مثل دو بچهٔ توأم آهو می باشد که در میان سوسنها می چرند،

۶ تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد . به کوه مرّ و به تلّ کند خواهم رفت.

۷ ای محبوبهٔ من، تمامی تو زیبا می باشد. در تو عیبی نیست.

۸ بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قلّهٔ اَمانه از قلّهٔ شَنیر و حَرمون از مَغارَه های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر.

۹ ای خواهر و عروس من، دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردنبندهای گردنت ربودی.

۱۰ ای خواهر و عروس من، محبّتهایت چه بسیار لذیذ است .محبّتهایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهایت از جمیع عطرها.

۱۱ ای عروس من، لبهای تو عسل را می چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است .

۱۲ خواهر وعروس من، باغی بسته شده است. چشمهٔ مَقفّل ومنبع مختوم است.

۱۳ نهال هایت بستان انارها با میوه های نفیسه وبان و سنبل است.

۱۴ سنبل و زعفران ونی و دارچینی با انواع درختان کندر، مرّ وعود با جمیع عطرهای نفیسه .

۱۵ چشمهٔ باغها و برکهٔ آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است .

محبوبه :

۱۶ ای باد شمال ، برخیز وای باد جنوب بیا. بر باغ من بوز تا عطرهایش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوهٔ نفیسهٔ خود را بخورد .

۵

محبوب :

۱ ای خواهر و عروس من به باغ خود آمدم مرّ خود را با عطرهایم چیدم. شانهٔ عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم : ای دوستان بخورید و ای یاران بنوشید، و به سیری بیاشامید .

محبوبه :

۲ من در خواب هستم امّا دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می کوبد. و می گوید: از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبهٔ من و کبوترم و ای کاملهٔ من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشّحات شب پر است.

۳ رخت خود را کندم چگونه آن را بپوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

۴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد.

۵ من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرّ و از انگشتهایم مرّ صافی بر دستهٔ قفل بچکید.

۶ به جهت محبوب خود باز کردم ؛ اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد.

۷ کشیکچیانی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند، بزدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها بُرقع مرا از من گرفتند.

۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیابید، وی را گویید که من مریض عشق هستم .

دختران اورشلیم :

۹ ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضلیت است که ما را چنین قسم می دهی؟

محبوبه :

۱۰ محبوب من سفید و سرخ فام است، و بر هزارها افراشته شده است.

۱۱ سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غُراب سیاه فام است.

۱۲چشمانش کبوتران نزد نهرهای آب است. با شیر شسته شده و در چشمخانهٔ خود نشسته.

۱۳ رخسارهایش مثل باغچهٔ بَلَسان و پشته های ریاحین می باشد. لبهایش سوسنها است که از آنها مّر صافی می چکد.

۱۴ دستهایش حلقه های طلاست که به زبر جدّ مُنَقّش باشد وبَرِ او عاج شفّاف است که به یاقوت زرد مُرَصَّع بود.

۱۵ ساقه هایش ستونهای مرمر بر پایه های زر ناب مؤسّس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است.

۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من، ای دختران اورشلیم.

۶

دختران اورشلیم :

۱ محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توّجه نموده است تا او را با تو بطلبیم؟

محبوبه :

۲ محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بَلَسان فرود شده است. تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند

۳ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله را می چراند.

محبوب :

۴ ای محبوبهٔ من ، تو مثل تِرْصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار مهیب هستی.

۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها برمن غالب شده است. مویهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند.

۶ دندانهایت مانند گلهٔ گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.

۷ شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پارهٔ انار است.

۸ شصت ملکه و هشتاد مُتعه و دوشیزگان بیشماره هستند.

۹ امّا کبوتر من و کاملهٔ من یکی است. او یگانهٔ مادر خویش و مختارهٔ والدهٔ خود می باشد. دختران او را دیده، خجسته گفتند. ملکه ها و متعه ها بر او نگریستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم :

۱۰ این کیست که مثل صبح می درخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق دار مهیب است؟

محبوب:

۱۱ به باغ درختان جوز فرود شدم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است.

۱۲ بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناّداب ساخت.

دختران اورشلیم :

۱۳ برگرد، برگرد ای شولمیّت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم.

محبوب :

در شولمیت چه می بینی ؟ مثل محفل دو لشکر.

۷

۱ ای دختر مردِ شریف ، پایهایت در نعلین چه بسیار زیبا است. حلقه های رانهایت مثل زبورها می باشد که صنعت دست صنعت گر باشد.

۲ ناف تو مثل کاسهٔ مدوّر است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو تودهٔ گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد.

۳ دو پستان تو مثل دو بچهٔ توأم غزال است.

۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حَشبون نزد دروازهٔ بیت ربّیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد.

۵ سرت بر تو مثل کَرْمَل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طَرّه هایش اسیر می باشد.

۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذّتها هستی.

۷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل خوشه های انگور می باشد.

۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد.

۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرو رود و لبهای خفتگان را متکّلم سازد.

محبوبه :

۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است.

۱۱ بیا ای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم.

۱۲ و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.

۱۳ مهر گیاهها بوی خود را می دهد ونزد درهای ما، هر قسم میوهٔ نفیس تازه و کُهنه هست که آنها را برای تو ای محبوب من جمع کرده ام.

۸

۱ کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا می مکید می بودی، تا چون تو را بیرون می یافتم، تو را می بوسیدم و مرا رسوا نمی ساختند.

۲ تو را رهبری می کردم و به خانهٔ مادرم درمی آوردم تا مرا تعلیم می دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می نوشانیدم.

۳ دست چپ او زیر سر من می بود و دست راستش مرا در آغوش می کشید.

۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید .

دختران اورشلیم :

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا برمی آید؟

محبوبه :

زیر درخت سیب تو را برانگیختم که در آنجا مادرت تو را زایید. در آنجا والدهٔ تو را درد زه گرفت.

۶ مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش شعله های آتش و لَهیب یهوه است.

۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرونشانید. اگر کسی تمامی اموال خانهٔ خویش را برای محبت بدهد، آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم :

۸ ما را خواهری کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند، چه بکنیم؟

۹ اگر دیوار می بود، بر او برج نقره ای بنا می کردیم؛ و اگر دروازه می بود، او را به تخته های سرو آزاد می پوشانیدیم.

محبوبه :

۱۰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجها است. لهذا در نظر او از جملهٔ یابندگان سلامتی شده ام.

۱۱ سلیمان تاکستانی در بَعْل هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هرکس برای میوه اش هزار نقره بدهد.

۱۲ تاکستانم که از آن من است پیش روی من می باشد. برای تو ای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دویست خواهد بود .

محبوب:

۱۳ ای محبوبه که در باغات می نشینی، رفیقان آواز تو را می شنوند، مرا نیز بشنوان.

محبوبه :

۱۴ ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچهٔ آهو بر کوههای عطرّیات باش.

کتاب اشعیای نبی

۱

۱ رؤیای اشعیا ابن آموص که آن را دربارهٔ یهودا و اورشلیم، در روزهای عزّیا و یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا دید.

۲ ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می گوید. پسران پروردم و برافراشتم امّا ایشان بر من عصیان ورزیدند.

۳ گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می شناسد، امّا اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارند.

۴ وای بر امّت خطاکار و قومی که زیر بار گناه می باشد و بر ذرّیت شریران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدّوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند.

۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض.

۶ از کف پا تا به سر در آن تندرستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفّن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است.

۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظر شما می خورند و آن مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است.

۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تاکستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است.

۹ اگر یهوه صبایوت بقیّهٔ اندکی برای ما وا نمی گذاشت، مثل سدوم می شدیم و مانند عموره می گشتیم.

۱۰ ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید و ای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید.

۱۱ خداوند می گوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و پیه پرواریها سیر شده ام و به خون گاوان و بره ها و بزها رغبت ندارم.

۱۲ وقتی که می آیید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟

۱۳ هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غرّهٔ ماه و سَبَّت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدّس نمی توانم. تحمّل نمایم.

۱۴ غرّه ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بارسنگین است که از تحمّل نمودنش خسته شده ام.

۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیارمی کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است.

۱۶ خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید.

۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید.

۱۸ خداوند می گوید: بیایید تا همدیگر محاجه نماییم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.

۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد.

۲۰ امّا اگر ابا نموده، تمرّد کنید، شمشیر شما را خواهد خورد، زیرا که دهان خداوند چنین می گوید.

۲۱ شهر امین چگونه زانیه شده است. آنکه از انصاف مملّو می بود و عدالت در وی سکونت می داشت، امّا حال قاتلان.

۲۲ نقرهٔ تو به دُرد مبدّل شده، و شراب تو از آب ممزوج گشته است.

۲۳ سروران تو متمرّد شده و رفیق دزدان گردیده، هر یک از ایشان رشوه را دوست می دارند و در پی هدایا می روند. یتیمان را دادرسی نمایند و دعوی بیوه زنان نزد ایشان نمی رسد.

۲۴ بنابراین، خداوند یهوه صبایوت، قدیراسرائیل می گوید: «هان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید.

۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، دُرْد تو را بالکلّ پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دورخواهم ساخت.

۲۶ و داوران تو را مثل اوّل و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریهٔ امین مسمّی خواهی شد.»

۲۷ صهیون به انصاف فدیه داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت.

۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید.

۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید خجل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید.

۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد.

۳۱ و مرد زورآور پُرزهٔ کتان و عملش شعله خواهد شد و هر دوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده ای نخواهد بود.

۲

۱ کلامی که اشعیا ابن آموص دربارهٔ یهودا و اورشلیم دید.
۲ و در ایّام آخر واقع خواهد شد که کوه خانهٔ خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلّها برافراشته خواهد گردید و جمیع امّت ها بسوی آن روان خواهند شد.
۳ و قوم های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانهٔ خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم. زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.
۴ و او امّت ها را داوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای ارّه ها خواهند شکست و امّتی بر امّتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
۵ ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم.
۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده ای، چونکه از رسوم مشرقی مملّو و مانند فلسطینیان فالگیر شده اند و با پسران غربا دست زده اند،
۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهایی نیست، و زمین ایشان از اسبان پراست و ارابه های ایشان را انتهایی نیست؛
۸ و زمین ایشان از بتها پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته اند سجده می نمایند.
۹ و مردم خم شده و مردان پست می شوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید.
۱۰ از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتن را در خاک پنهان کن.
۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبّر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود.
۱۲ زیرا که برای یهوه صبایوت روزی است که بر هر چیزِ بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛
۱۳ و بر همهٔ سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛
۱۴ و بر همهٔ کوههای عالی و بر جمیع تلّهای بلند؛
۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منیع؛
۱۶ و بر همهٔ کشتیهای ترشیش و بر همهٔ مصنوعات مرغوب؛
۱۷ و کبریای انسان خم شود و تکبّر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود،
۱۸ و بتها بالکلّ تلف خواهند شد.
۱۹ و ایشان به مغاره های صخره ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد.
۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته اند، نزد موش کوران و خفّاشها خواهند انداخت،
۲۱ تا به مغاره های صخره ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد.
۲۲ شما از انسانی که نفس او در بینی اش می باشد، دست برکشید زیرا که او به چه چیزمحسوب می شود؟

۳

۱ زیرا اینک خداوند یهوه صبایوت پایه و رکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایهٔ نان و تمامی پایهٔ آب را دور خواهد کرد.
۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را،
۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق.
۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.
۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس از دست دیگری و هر شخص از همسایهٔ خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمّرد خواهند نمود.
۶ چون شخصی به برادر خویش در خانهٔ پدرش متمسّک شده، بگوید: «تو را رُخُوت هست؟ پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد،
۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: من علاج کننده نتوانم شد زیرا در خانهٔ من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید
۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضدّ خداوند می باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند.
۹ سیمای رویهای ایشان به ضدّ ایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای بر جانهای ایشان زیرا که به جهت خویشتن شرارت را بعمل آورده اند.
۱۰ عادلان را بگویید که ایشان را سعادتمندی خواهد بود زیرا از ثمرهٔ اعمال خویش خواهند خورد.
۱۱ وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.

۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می نمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می کنند.

۱۳ خداوند برای مُحاجه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است.

۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده اید و غارت فقیران در خانه های شما است.

۱۵ خداوند یهوه صبایوت می گوید: «شما را چه شده است که قوم مرا می کوبید و رویهای فقیران را خرد می نمایید؟

۱۶ و خداوند می گوید: از این جهت که دختران صهیون متکبّرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می آورند.

۱۷ بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.

۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد.

۱۹ و گوشواره ها و دستبند ها و روبندها را،

۲۰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطر دانها و تعویذ را،

۲۱ و انگشترها و حلقه های بینی را.

۲۲ و رخوت نقیسه و رداها و شالها و کیسه ها را،

۲۳ و آینه ها و کتان نازک و عمامه ها و برقع را.

۲۴ و واقع می شود که به عوض عطریّات، عفونت خواهد شد و به عوض کمربند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنّار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.

۲۵ و مردانت به شمشیر و شجاعات در جنگ خواهند افتاد.

۲۶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.

۴

۱ و در آن روز هفت زن به یک مرد متمّسک شده، خواهند گفت: نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ماخوانده شود و عار ما را بردار.

۲ در آن روز شاخهٔ خداوند زیبا و جلیل و میوهٔ زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود.

۳ و واقع می شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هرکه در اورشلیم ترک شود، مقدّس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم در دفتر حیات مکتوب باشد.

۴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی را از میانش رفع نماید،

۵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیراکه تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.

۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

۵

۱ سرود محبوب خود را دربارهٔ تاکستانش برای محبوب خود بسرایم. محبوب من تاکستانی در تلّی بسیار بارور داشت،

۲ و آن را کنده از سنگها پاک کرده و مو بهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بنا کرد و چرخشی نیز در آن کَند. پس منتظر می بود تا انگور بیاورد؛ امّا انگور بد آورد.

۳ پس الآن ای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید.

۴ برای تاکستان من دیگر چه توان کرد که در آن نکردم؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد، چرا انگور بد آورد؟

۵ لهذا الآن شما را اعلام می نمایم که من به تاکستان خود چه خواهم کرد. حصارش را بر می دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می سازم و پایمال خواهد گردید.

۶ و آن را خراب می کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس درآن خواهد رویید، و ابرها را امر می فرمایم که بر آن باران نباراند.

۷ زیرا که تاکستان یهوه صبایوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می باشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدّی و برای عدالت و اینک فریاد شد.

۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می شوید.

۹ یهوه صبایوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید.
۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حومر تخم یک ایفه خواهد داد.
۱۱ وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تا در پی مسکرات بروند، و شب دیر می نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید.
۱۲ و در بزمهای ایشان عود و بربط و دفّ و نای و شراب می باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دستهای وی نمی نگرند.
۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده.
۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی حدّ باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هرکه در ایشان شادمان باشد در آن فرو می رود.
۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبّران پست خواهد شد.
۱۶ و یهوه صبایوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدّوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد.
۱۷ آنگاه بره های غربا در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پرواریهای ایشان را خواهند خورد.
۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گناه را گویا به طناب ارابه می کشند.
۱۹ و می گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم. و مقصود قدّوس اسرائیل نزدیک شده، بیایید تا آن را بدانیم.
۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می گذراند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می نهند.
۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهیم می نمایند.
۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زورآورند، و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوّی می باشند.
۲۳ که شریران را برای رشوه عادل می شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند.
۲۴ بنابراین به نهجی که شرارهٔ آتش کاه را می خورد و علف خشک در شعله می افتد، همچنان ریشهٔ ایشان عفونت خواهد شد و شکوفهٔ ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید و چونکه شریعت یهوه صبایوت را ترک کرده، کلام قدّوس اسرائیل را خوار شمرده اند.
۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند و لاشهای ایشان در میان کوچه ها مثل فضلات گردیده اند. با وجود این همه غضب او برنگردید و دست وی تاکنون دراز است.
۲۶ و عَلَمی به جهت امّت های بعید برپا خواهد کرد و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد.
۲۷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد شد.
۲۸ که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است. سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد.
۲۹ غرّش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرّش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده ای نخواهد بود.
۳۰ و در آن روز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبّدل شده است.

۶

۱ در سالی که عزّیّا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنهای وی پر بود.
۲ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و با دو پایهای خود را می پوشانید و با دو پرواز می نمود.
۳ و یکی دیگری را صدا زده، می گفت: قدّوس قدوّس قدوّس یهوه صبایوت، تمامی زمین از جلال او مملّو است.
۴ و اساس آستانه از آواز او که صدا می زد می لرزید و خانه از دود پر شد.
۵ پس گفتم: وای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبایوت پادشاه را دیده است.
۶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت.
۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیانت رفع شده و گناهت کفّاره گشته است.
۸ آنگاه آوازخداوند را شنیدم که می گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ گفتم: مرا بفرست.
۹ گفت: برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید ، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگریست اما درک نخواهید کرد.

۱۰ دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.

۱۱ پس من گفتم: خداوند تا به کی؟ او گفت: تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیرمسکون باشد و خانه ها بدون آدمی و زمین خراب و ویران شود.

۱۲ و خداوند مردمان را دورکند و در میان زمین خرابیهای بسیارشود.

۱۳ امّا باز عشری در آن خواهد بود و آن نیز با دیگر تلف خواهد گردید. مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می شود، کُندهٔ آنها باقی می ماند، همچنان ذریّت مقدّس کُندهٔ آن خواهد بود.

۷

۱ و در ایّام آحازبن یوتام بن عزّیا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و فقح بن رملیّا، پادشاه اسرائیل، بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، امّا نتوانستند آن را فتح نمایند.

۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که اَرام در افرایم اردو زده اند، و دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می لرزد.

۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خود شآریاشوب به انتهای قنات برکهٔ فوقانی به راه مزرعهٔ گازر به استقبال آحاز بیرون شو.

۴ و وی را بگو: با حذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دو دُمِ مشعلِ دودافشان، یعنی از شدّت خشم رصین و اَرام و پسر رملیا.

۵ زیراکه ارام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می گویند:

۶ بر یهودا برآییم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبئیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.

۷ خداوند یهوه چنین می گوید که این بجا آورده نمی شود و واقع نخواهد گردید.

۸ زیرا که سر اَرام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته می شود به طوری که دیگرقومی نخواهد بود.

۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هر آینه ثابت نخواهید ماند.

۱۰ و خداوند بار دیگرآحاز را خطاب کرده، گفت:

۱۱ آیتی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمق ها بطلب یا از اعلی علیّین بالا.

۱۲ آحاز گفت: نمی طلبم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.

۱۳ گفت: ای خاندان داود بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه می خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید.

۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمّانوئیل خواهد خواند.

۱۵ کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند.

۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیارکردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می ترسید، متروک خواهد شد.

۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایّامی را خواهد آورد که از ایّامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را.

۱۸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهایی که به کناره های نهرهای مصرند و زنبورهایی که در زمین آشورند صفیر خواهد زد.

۱۹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همهٔ بوته های خاردار و بر همهٔ مرتع ها فرود خواهند آمد.

۲۰ و در آن روز خداوند به واسطهٔ استره ای که از ماورای نهر اجیرمی شود یعنی به واسطهٔ پادشاه آشور، موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد.

۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت.

۲۲ و از فراوانی شیری که می دهند کره خواهد خورد زیرا هرکه در میان زمین باقی ماند، خوراکش کره و عسل خواهد بود.

۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پارهٔ نقره دیده می شد، پر از خار و خس خواهد شد.

۲۵ و جمیع کوههایی که با بیل کنده می شد، از ترس خار و خس به آنجا نخواهند آمد بلکه گاوان را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

۸

۱ و خداوند مرا گفت: لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیر شلال حاش بز بنویس.

۲ و من شهود امین یعنی اوریّای کاهن و زکریّا ابن یَبَرکیا را به جهت خود برای شهادت می گیرم.

۳ پس من به نبیّه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زایید. آنگاه خداوند به من گفت: او را مَهیر شَلال حاش بَز بنام،

۴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواند ای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغما خواهند برد.

۵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت:

۶ چونکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملایمت جاری می شود خوار شمرده، از رصین و پسر رملیا مسرور شده اند،

۷ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهد آورد و او از جمیع جویهای خود برخواهد آمد و از تمامی کناره های خویش سرشار خواهد شد،

۸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه بر گردنها برسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض ولایتت را ای عمّانوئیل پر خواهد ساخت.

۹ به هیجان آیید ای قومها و شکست خواهید یافت و گوش گیرید ای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.

۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گویید و بجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است.

۱۱ چونکه خداوند با دست قوّی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم و گفت:

۱۲هرآنچه را که این قوم فتنه می نامند، شما آن را فتنه ننامید و از ترس ایشان ترسان و خائف مباشید.

۱۳ یهوه صبایوت را تقدیس نمایید و او ترس و خوف شما باشد.

۱۴ و او برای شما مکان مقدّس خواهد بود امّا برای هر دو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخرهٔ لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله.

۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتارخواهند گردید.»

۱۶ شهادت را به هم بپیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز.

۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می سازد انتظار کشیده، امیدوار او خواهم بود.

۱۸ اینک من و پسرانی که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صبایوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم.

۱۹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنّه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می کنند سؤال کنید، گویید آیا قوم از خدای خود سؤال ننمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سؤال باید نمود؟

۲۰ به شریعت و شهادت توجّه نمایید و اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود.

۲۱ و با عُسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویشتن را مشوّش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگریست.

۲۲ و به زمین نظرخواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمتِ پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

۹

۱ لیکن برای او که در تنگی می بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، امّا در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردنّ درجلیل امّت ها محترم خواهد گردانید.

۲ قومی که در تاریکی سالک می بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد.

۳ تو قوم بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می نمایند.

۴ زیرا که یوغ بار او عصای گردنش یعنی عصای جفا کنندهٔ وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی.

۵ زیرا همهٔ اسلحهٔ مسلّحان در غوغا است و رُخُوت ایشان به خون آغشته است، اما برای سوختن هیزم آتش خواهند بود.

۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.

۷ ترقّی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابد الاباد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صبایوت این را بجا خواهد آورد.

۸ خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن بر اسرائیل واقع گردید.

۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبّر دل خود می گویند.

۱۰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ درهم شکست اما سرو آزاد بجای آنها می گذاریم.

۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین را بضدّ او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت.

۱۲ اَرامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه، خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۳ و این قوم بسوی زنندهٔ خودشان بازگشت ننموده و یهوه صبایوت را نطلبیده اند.

۱۴ بنابراین خداوند سر و دم نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید.

۱۵ مرد پیر و مرد شریف سر است و نبی ای که تعلیم دروغ می دهد، دم می باشد.

۱۶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه می کنند و پیروان بلعیده می شوند.

۱۷ از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه زنان ایشان ترحّم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلّم می شود با اینهمه غضب بر او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می سوزاند و خار وخس را می خورد، و در بوته های جنگل افروخته شده، دود غلیظ پیچان می شود.

۱۹ از غضب یهوه صبایوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته اند و کسی بر برادر خود شفقت ندارد.

۲۰ از جانب راست می ربایند و گرسنه می مانند و از طرف چپ می خورند و سیر نمی شوند و هرکس گوشت بازوی خود را می خورد.

۲۱ منسّی افرایم را از افرایم منّسی را و هر دوی ایشان بضّد یهودا متحّد می شوند، با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۰

۱ وای بر آنانی که احکام غیر عادله را جاری می سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می دارند.

۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حقّ فقیران قوم مرا بربایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند.

۳ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می آید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را از کجا خواهید انداخت؟

۴ غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشد و دست او هنوز دراز است.

۵ وای بر آشور که عصای غضب من است و عصایی که در دست ایشان است خشم من می باشد.

۶ او را بر امت منافق می فرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور می دارم، تا غنیمتی بربایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه ها پایمال سازند.

۷ اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدینگونه قیاس نمی نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و منقطع بسازد.

۸ زیرا می گوید آیا سرداران من جمیعاً پادشاه نیستند؟

۹ آیا کَلنو مثل کرکمیش نیست و آیا حمات مثل ارفاد نی، و آیا سامره مانند دمشق نمی باشد.

۱۰ چنانکه دست من بر ممالک بتها استیلا یافت؟ و بتهای تراشیدۀ آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند؟

۱۱ پس آیا به نهجی که به سامره و بتهایش عمل نمودم به اورشلیم و بتهایش چنین نخواهند نمود؟

۱۲ و واقع شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمرۀ دل مغرور پادشاه آشور و از فخر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید.

۱۳ زیرا می گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهیم هستم این را کردم و حدود قومها را منبقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل جبّار سروران ایشان را به زیر انداختم.

۱۴ و دست من دولت قوم ها را مثل آشیانه ای گرفته است و به طوری که تخمهای متروک را جمع کنند، من تمامی زمین را جمع کردم و کسی نبود که بال را بجنباند یا دهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.

۱۵ آیا تبر بر کسی که به آن می شکند فخر خواهد نمود یا ارّه بر کسی که آن را می شکند افتخار خواهد کرد، که گویا عصا بلند کنندۀ خود را بجنباند یا چوب دست آنچه نباشد بلند نماید؟

۱۶ بنابراین خداوند یهوه صبایوت بر فربهای او لاغری خواهد فرستاد و زیر جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد.

۱۷ و نور اسرائیل نار و قدّوس وی شعله خواهد شد. و در یک روز خار و خس را سوزانیده، خواهد خورد.

۱۸ و شوکت جنگل و بستان او هم روح و هم بدن را تباه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد.

۱۹ و بقیّه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بقیۀ اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر بر زنندۀ خودشان اعتماد نخواهند نمود، بلکه بر خداوند که قدوّس اسرائیل است به خلاص اعتماد خواهند نمود.

۲۱ و بقیّه ای یعنی بقیۀ یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد.

۲۲ زیرا هرچند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند، فقط از ایشان بقّیتی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقّدر است به عدالت مجرا خواهد شد،

۲۳ زیرا خداوند یهوه صبایوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد.

۲۴ بنابراین خداوند یهوه صبایوت چنین می گوید: ای قوم من که در صهیون ساکنید از آشور مترسید، اگرچه شما را به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید.

۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی، غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.

۲۶ و یهوه صبایوت تازیانه ای بر وی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار مدّیان بر صخرهٔ غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود.
۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار او از دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فربهی گسسته خواهد شد.
۲۸ او به عیّات رسید و از مجرون گذشت و در مکماش اسباب خود را گذاشت.
۲۹ از معبر عبور کردند و در جمع منزل گزیدند، اهل رامه هراسان شدند و اهل جبعهٔ شاؤل فرار کردند.
۳۰ ای دختر جلیم به آواز خود فریاد برآور! ای لیشه و ای عناتوت فقیر گوش ده!
۳۱ مدمینه فراری شدند و ساکنان جینیم گریختند.
۳۲ همین امروز در نوب توقف می کند و دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلیم دراز می سازد.
۳۳ اینک خداوند یهوه صبایوت شاخه ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدّان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید،
۳۴ و بوته های جنگل به آهن بریده خواهد شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

۱۱

۱ و نهالی از تنهٔ یَسَّی بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت.
۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوّت و روح معرفت و ترس خداوند.
۳ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بروفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود.
۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای خویش زده، شریران را به یفحهٔ لبهای خود خواهد کشت.
۵ و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت.
۶ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند.
۷ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو و کاه خواهد خورد.
۸ و طفل شیرخوار بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده و دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت.
۹ و در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهایی که دریا را می پوشاند.
۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشهٔ یَسّی به جهت عَلَم قوم ها برپا خواهد شد و امّت ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.
۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیهٔ قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره های دریا باقی مانده باشند بازآورد.
۱۲ و به جهت امّت ها عَلَمی برافراشته رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.
۱۳ و حَسَد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد کرد.
۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر اَدُم و مُوآب دراز کرده، بنی عمّون ایشان را اطاعت خواهند کرد.
۱۵ و خداوند زبانهٔ دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کر، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و جهت بقیهٔ قوم او که از آشور باقی مانده باشند شاه راهی خواهد بود، چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

۱۲

۱ و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می گویم زیرا که به من غضبناک بودی، اما غضب برگردانیده شده، مرا تسلی می دهی.
۲ اینک خدا نجات من است و بر او توکّل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه یَهُوه قوّت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.
۳ بنابراین با شادمانی از چشمه های نجات آب خواهید کشید.
۴ و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را حمد گویید و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قوم اعلام کنید و ذکر نمایید که اسم او متعال می باشد.
۵ برای خداوند بسرایید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است.
۶ ای ساکنهٔ صهیون صدا را برافراشته، بسرای زیرا قدوّس اسرائیل در میان تو عظیم است.

۱۳

۱ وحی دربارهٔ بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید.
۲ عَلَمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید، با دست اشاره کنید تا به دردهای نجبا داخل شوند.
۳ من مقّدسان خود را مأمور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریای من وجد می نمایند به جهت غضبم دعوت نمودم.

۴ آواز گروهی در کوه ها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک امّت ها که جمع شده باشند. یهوه صبایوت لشکر را برای جنگ سان می بیند.
۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان می آیند. یعنی خداوند با اسلحۀ غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند.
۶ ولوله کنید زیرا که خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می آید.
۷ از این جهت همۀ دستها سست می شود و دلهای همۀ مردم گداخته می گردد.
۸ و ایشان متحیّر شده، اَلَمها و دردهای زه بر ایشان عارض می شود. مثل زنی که می زاید درد می کشد. بر یکدیگر نظر حیرت می اندازند و رویهای ایشان رویهای شعله ور می باشد.
۹ اینک روز خداوند با غضب و شدّت خشم و ستمکشی می آید، تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید.
۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید.
۱۱ و من ربع مسکون را به سبب گناه شریران را به سبب عصیان ایشان سرا خواهم داد، و غرور جبّاران را به زیر خواهم انداخت.
۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اُوفیر کمیابتر خواهم گردانید.
۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب یهوه صبایوت و در روز شدّت خشم او.
۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجّه خواهد نمود و هر شخص به زمین خوایش فرار خواهد کرد.
۱۵ و هرکه یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هرکه گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد.
۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند.
۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی آورند و طلا را دوست نمی دارند.
۱۸ و کمانهای ایشان جوانان را خرد خواهد کرد و بر ثمرۀ رَحم ترحّم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد.
۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد.
۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسلاً بعد نسل مسکون نخواهد گردید و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گله ها را در آنجا نخواهند خوابانید.
۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه های ایشان از بومها پر خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد.
۲۲ و شغالها در قصرهای ایشان و گرگها در کوشهای خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

۱۴

۱ زیرا خداوند بر یعقوب ترحّم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد و غربا با ایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملصق خواهند گردید.
۲ و قوم ها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت، و اسیر گنندکان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.
۳ و در روزی که خداوند تو را از الم و اضطراب و بندگی سخت که بر تو می نهادند خلاصی بخشید، واقع شد.
۴ که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه فانی گردید!
۵ خداوند عصای شریران و چوگان حاکمان را شکست.
۶ آنکه قوم ها را به خشم با صدمۀ متوالی می زد و بر امّت ها به غضب با جفای بیحّد حکمرانی می نمود،
۷تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده اند و به آواز بلند ترّنم می نمایند.
۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان دربارۀ تو شادمان شده، می گویند: «از زمانی که تو خوابیده ای قطع کننده ای بر ما برنیامده است.
۹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می سازد، و جمیع پادشاهان امّت ها را از کرسیهای ایشان برمی دارد.
۱۰ جمیع اینها تو را خطاب کرده، می گویند: آیا تو نیز مثل ما ضعیف شده ای و مانند ما گردیده ای؟
۱۱ جلال تو و صدای بربطهای تو به هاویه فرود شده است. کرمها زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می پوشانند.
۱۲ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده ای؟ ای که امت ها را ذلیل می ساختی چگونه به زمین افکنده شده ای؟
۱۳ و تو در دل خود می گفتی: به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت، و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود.

۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حصرت اعلی خواهم شد
۱۵ لکن به هاویه به اسفلهای حُفره فرود خواهی شد.
۱۶ آنانی که تو را بینند بر تو چشم دوخته و در توتأمل نموده، خواهند گفت: آیا این آن مرد است که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می ساخت؟
۱۷ که ربع مسکون را ویران می نمود و شهرهایش را منهدم می ساخت و اسیران خود را به خانه های ایشان رها نمی کرد؟»
۱۸ همهٔ پادشاهان امّت ها جمیعاً هر یک در خانهٔ خود با جلال می خوابند.
۱۹ امّا تو از قبر خود بیرون افکنده می شوی و مثل شاخهٔ مکروه و مانند لباس کشتگانی که با شمشیرزده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می روند و مثل لاشهٔ پایمال شده.
۲۰ با ایشان در دفن متّحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته ای. ذرّیت شریران تا به ابد مذکور نخواهند شد.
۲۱ برای پسرانش به سبب گناه پدران ایشان قتل را مهیّا سازید، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرّف ننمایند و روی ربع مسکون را از شهرها پر نسازند.
۲۲ و یهوه صبایوت می گوید: «من به ضدّ ایشان خواهم برخاست.» و خداوند می گوید: «اسم و بقیّه را و نسل و ذریّت را از بابل منقطع خواهم ساخت.
۲۳ و آن را نصیب خارپشتها و خَلابهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رُفت.» یهوه صبایوت می گوید.
۲۴ یَهُوَه صبایوت قسم خورده، می گوید: یقیناً به طوری که قصد نموده ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده ام همچنان بجا آورده خواهد گشت.
۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان رفع شده، با وی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.
۲۶ تقدیری که بر تمامیِ زمین مقدّرگشته، این است. و دستی که بر جمیع امّت ها دراز شده، همین است.
۲۷ زیرا که یهوه صبایوت تقدیر نموده است، پس کیست که آن را باطل گرداند؟ و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟
۲۸ در سالی که آحاز پادشاه مُرد این وحی نازل شد:
۲۹ ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می زد شکسته شده است. زیرا که از ریشهٔ مار افعی بیرون می آید و نتیجهٔ او اژدهای آتشین پرنده خواهد بود.
۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشهٔ تو را با قحطی خواهم کُشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد.
۳۱ ای دروازه وِلوِلَه نما! و ای شهر فریاد برآور! ای تمامیِ فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیرا که از طرف شمال دود می آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد.
۳۲ پس به رسولان امّت ها چه جواب داده شود: «اینکه خداوند صهیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.

۱۵

۱ وحی دربارهٔ موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است؛ زیرا در شبی قیر موآب خراب و هلاک شده است.
۲ به بنکده و دیبون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمده اند. موآب برای نَبُو و میدَبا وِلوِلَه می کند. بر سر هر یکی از ایشان گَری است و ریشهای همه تراشیده شده است.
۳ در کوچه های خود کمر خود را به پلاس می بندند و بر پشت بامها و در چهارسوهای خود هرکس وَلوِلَه می نماید و اشکها می ریزد.
۴ و حَشْبُون و اَلْعَالَه فریاد برمی آورند. آواز ایشان تا یاهَصْ مسموع می شود. بنابراین مسلّحان موآب ناله می کنند و جان ایشان در ایشان می لرزد.
۵ دل من به جهت موآب فریاد برمی آورد. فراریانش تا به صوغَرْ و عْجِلَتْ شَلِشِیّا نعره می زنند زیرا که ایشان به فراز لُوحیت با گریه برمی آیند. زیرا که از راه حُوْرُونایم صدای هلاکت برمی آورند.
۶ زیرا که آبهای نِمریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است.
۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده اند و اندوخته های خود را بر وادی بیدها می برند.
۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده و وِلوِلَه ایشان تا اَجْلایم و ولوِلَه ایشان تا بئر ایلیم رسیده است.
۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زانرو که بر دیمون بلایای زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیّهٔ زمینش خواهم گماشت.

۱۶

۱ بره ها را که خراج حاکم زمین است از سالع بسوی بیابان به کوه دختر صَهْیُون بفرستید.
۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و مانند آشیانهٔ ترک شده نزد معبرهای اضرنون خواهند شد.
۳ مشورت بدهید و انصاف را بجا آورید، و سایهٔ خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما.

۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو مأوا گزینند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناهگاه باش. زیرا ظالم نابود می شود و تاراج کننده تمام می گردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد.

۵ و کُرسی به رحمت استوارخواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمۀ داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد و به جهت عدالت تعجیل نماید.

۶ غرور موآب و بسیاری تکبّر و خُیَلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و فخر او باطل است.

۷ بدین سبب موآب به جهت موآب وِلوِلَه می کند و تمامی ایشان وِلْوِلَه می نمایند. به جهت بنیادهای قیر حارَسَت ناله می کنید زیرا که بالکّل مضروب می شود.

۸ زیرا که مزرعه های حَشْبُون و مَوْهای سِبْمَه پژمرده شد و سروران امّت ها تاکهایش را شکستند. آنها تا به یَعْزِیر رسیده بود و در بیابان پراکنده می شد و شاخه هایش منتشرشده، از دریا می گذشت.

۹ بنابراین برای موسِبْمَه به گریۀ یَعْزِیر خواهم گریست. ای حَشْبون و اَلْعالَه شما را با اشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که بر میوه ها و انگورهایت گلبانگ افتاده است.

۱۰ شادی و ابتهاج از بُستانها برداشته شد و در تاکستانها ترنّم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخُشتها پایمال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم.

۱۱ لهذا احشای من مثل بربط به جهت موآب صدا می زند و بطن من برای قیرحارَسْ.

۱۲ و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضرشده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدّس خود برای دعا بیاید کامیاب نخواهد شد.

۱۳ این است کلامی که خداوند دربارۀ موآب از زمان قدیم گفته است.

۱۴ امّا الآن خداوند تکلّم نموده، می گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور، جلال موآب با تمامی جماعت کثیر او محقّرخواهد شد و بقیّۀ آن بسیار کم و بی قوّت خواهند گردید.

۱۷

۱ وحی دربارۀ دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می شود و تودۀ خراب خواهد گردید.

۲ شهرهای عَرُوعیر متروک می شود و به جهت خوابیدن گله ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.

۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت از دمشق و از بقیّه اَرام. و مثل جلال بنی اسرائیل خواهند بود زیرا که یهوه صبایوت چنین می گوید.

۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می شود و فربهی جسدش به لاغری تبدیل می گردد.

۵ چنان خواهد بود که دروگران زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبله ها را درو کند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبله ها را بچینند.

۶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یا سه دانه بر سر شاخۀ بلند و چهار یا پنج دانه بر شاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید.

۷ در آن روز انسان بسوی آفرینندۀ خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدّوس اسرائیل خواهد نگریست.

۸ و بسوی مذبح هایی که به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بتهای آفتاب نخواهد نگریست.

۹ در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که درجنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی اسرائیل واگذاشتند و ویران خواهد شد.

۱۰ چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخرۀ قوّت خویش را به یاد نیاوردی، بنابراین نهالهای دلپذیر غرس خواهی نمود و قلمه های غریب را خواهی کاشت.

۱۱ در روزی که غرس می نمایی، آن را نمّو خواهی داد و در صبحْ مزروعِ خود را به شکوفه خواهی آورد، امّا محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر برباد خواهد رفت.

۱۲ وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش می نمایند، و خروش طوایفی که مثل خروش آبهای زورآور خروش می کنند.

۱۳ طوایف مثل خروش آبهای بسیار می خروشند، امّا ایشان را عتاب خواهد کرد و به جای دور خواهند گریخت و مثل کاه کوهها در برابرباد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابر گردباد.

۱۴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصّۀ غارت نمایندگان ما همین است.

۱۸

۱ وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نهرهای کوش می باشد.

۲ و ایلچیان به دریا و در کشتیهای بَردی بر روی آبها می فرستد ومی گوید: ای رسولان تیزرو بروید نیز امّت بلند قّد و برّاق، نزد قومی که از ابتدایش تاکنون مهیب بوده اند یعنی امّت زورآور و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند.

۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنهٔ جهان، چون عَلَمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کَرناّ نواخته شود بشنوید.

۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد.

۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبّدل گردد او شاخه ها را با ارّه ها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهد افکند.

۶ و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحوش زمین واگذاشته خواهدشد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید.

۷ و در آن زمان هدیه ای برای یهوه صبایوت از قوم بلند قّد و برّاق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و ازامّتی زورآور و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند، به مکان اسم یهوه صبایوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

۱۹

۱ وحی دربارهٔ مصر: اینک خداوند بر اَبْرِ تیزرو سوار شده، به مصر می آید و بتهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گداخته خواهد شد.

۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت و برادر با برادر خود و همسایه با همسایهٔ خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود.

۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنّه و جادوگران سؤال خواهند نمود.

۴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زورآور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صبایوت چنین می گوید.

۵ وآب از دریا نیل کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید.

۶ و نهرها متعفّن شده، جویهای ماصور کم شده می خشکد و نی و بوریا پژمرده خواهد شد.

۷ و مَرغزاری که برکنار نیل و بر دهنهٔ نیل است و همهٔ مزرعه های نیل خشک و راند شده و نابود خواهند گردید.

۸ و ماهی گیران ماتم می گیرند و همهٔ آنانی که قلاّب به نیل اندازند زاری می کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد.

۹ و عاملان کتان شانه زده و بافندگان پارچهٔ خجل خواهند شد.

۱۰ و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد.

۱۱ سروران صوعن بالکل احمق می شوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون می گویید که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم می باشم.

۱۲ پس حکیمان تو کجایند تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صبایوت دربارهٔ مصر چه تقدیر نموده است؟

۱۳ سروران صوعن ابله شده و سروران نوف فریب خورده اند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده اند.

۱۴ و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همهٔ کارهای ایشان گمراه کرده اند، مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه می روند.

۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سریا دم نخل یا بوریا بکند.

۱۶ در آن روز اهل مصر مثل زنان می باشند و از حرکت دست یهوه صبایوت که آن را بر مصر به حرکت می آورد لرزان و هراسان خواهند شد.

۱۷ و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که تقدیری که یهوه صبایوت بر آن مقدر نموده است و

۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلّم شده، برای یهوه صبایوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد.

۱۹ در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود.

۲۰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صبایوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفا کنندگان خویش استغاثه خواهند نمود و او نجات دهند و حمایت کننده ای برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان راخواهد رهانید.

۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهند شناخت و با ذبایح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود و

۲۲ و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد.

۲۳ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود.

۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود و

۲۵ زیرا که یهوه صبایوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

۲۰

۱ در سالی که تَرْتان به اَشْدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اَشْدُود جنگ کرده، آن را گرفت.

۲ در آن وقت خداوند به واسطهٔ اشعیا ابن آموص تکلّم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن. و او چنین کرده، عریان و پا برهنه راه می رفت.

۳ و خداوند گفت: چنانکه بندهٔ من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی دربارهٔ مصر و کوش باشد.

۴ بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلاء وطنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد.

۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که فخر ایشان باشد مضطرب و خجل خواهند شد.

۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای ما اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟

۲۱

وحی دربارهٔ بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می آید.

۲ رؤیای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت می کند و تاراج کننده تاراج می نماید. ای عیلام برآی و ای مدْیان محاصره نما. تمام نالهٔ آن را ساکت گردانیدم.

۳ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که می زاید مرا درگرفته است. پیچ و تاب می خورم که نمی توانم بشنوم، مدهوش می شوم که نمی توانم ببینم.

۴ دل من می طلپید و هیبت مرا ترسانید. او شب لذّت مرا برایم به خوف مبدّل ساخته است.

۵ سفره را مهیّا ساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می باشند. ای سروران برخیزید و سپرها را روغن بمالید.

۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید.

۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را ببیند آنگاه به دقّت تمام توجّه بنماید.

۸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائماً در روز بر محرس ایستاده ام و تمامی شب بر دیده بانگاه خود برقرار می باشم.

۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت می آیند. و او مزید کرده، گفت: بابل افتاده است و تمامی تمثال های تراشیدهٔ خدایانش را بر زمین شکسته اند.

۱۰ ای کوفته شدهٔ من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صبایوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام می نمایم.

۱۱ وحی دربارهٔ دومه: کسی از سعیر به من ندا می کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟

۱۲ دیده بان می گوید که «صبح می آید و شام نیز. اگر پرسیدن می خواهید بپرسید و بازگشت نموده بیایید.

۱۳ وحی دربارهٔ عرب: ای قافله ددانیان در جنگل عرب منزل کنید.

۱۴ ای ساکنان زمین تیما تشنگان را به آب استقبال کنید و فراریان را به خوراک ایشان پذیره شوید.

۱۵ زیراکه ایشان از شمشیرها فرار می کنند، از شمشیرها برهنه و کمان زه شده و از سختی جنگ.

۱۶ زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران، تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد.

۱۷ و بقیّهٔ شمارهٔ تیراندازان و جبّاران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

۲۲

۱ وحی دربارهٔ رؤیا: الان تو را چه شد که کلّیهٔ بر بامها برآمدی؟

۲ ای که پر از شورشها هستی و ای شهر پر غوغا و ای قریه مفتخر! کشتگانت کشتهٔ شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده اند و

۳ جمیع سرورانت با هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند و همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند.

۴ بنابراین گفتم نظرخود را از من بگردانید زیرا که با تلخی گریه می کنم. برای تسلی من دربارهٔ خرابی دختر قومم الحاح مکنید.

۵ زیرا خداوند یهوه صبایوت روز آشفتگی و پایمالی و پریشانی ای در وادی رؤیا دارد و دیوارها را منهدم می سازند و صدای استغاثه تا به کوهها می رسد.

۶ و عیلام با افواج مردان و سوران ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است.

۷ و وادیهای بهترینت از ارابه ها پر شده، سواران پیش دروازهایت صف آرایی می نمایند؛

۸ و پوشش یهودا برداشته می شود و در آن روز به اسلحهٔ خانهٔ جنگل نگاه خواهیدکرد؛

۹ و رخنه های شهر داود را که بسیارند خواهید دید و آب برکهٔ تختانی را جمع خواهید نمود؛

۱۰ و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد وخانه ها را به جهت حصار بندی دیوارها خراب خواهید نمود.

۱۱ و در میان دو دیوار حوضی برای آب برکهٔ قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگریست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد.

۱۲ و در آن روز خداوند یهوه صبایوت شما را به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند.

۱۳ و اینک شادمانی وخوشی و کشتن گاوان و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیراکه فردا می میریم.

۱۴ و یهوه صبایوت در گوش من اعلام کرده است که این گناه شما تا بمیرید هرگز کفاره نخواهد شد خداوند یهوه صبایوت این را گفته است.

۱۵ خداوند یهوه صبایوت چنین می گوید: «برو و نزد این خزانه دار یعنی شبنا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو:

۱۶ تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده ای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند می کنی و مسکنی برای خویشتن در صخره می تراشی.»

۱۷ اینک ای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید.

۱۸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا ارابه های شوکت تو رسوایی خانهٔ آقایت خواهد شد.

۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بندهٔ خویش الیاقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود.

۲۱ و او را به جامهٔ تو ملبس ساخته به کمربندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و ساکنان اورشلیم و خاندان یهودا را پدر خواهد بود.

۲۲ و کلید خانهٔ داود بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد.

۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود.

۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد و همهٔ ظروف کوچک را از ظروف کاسه ها تا ظروف تُنگها بر او خواهند آویخت.

۲۳

۱ وحی دربارهٔ صور: ای کشتیهای ترشیش وِلْوِلَه نمایید زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه ای و نه مدخلی باقی مانده. از زمین کتّیم خبر به ایشان رسیده است.

۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می کنند تو را پر ساخته اند، آرام گیرید.

۳ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل بر آبهای بسیار می بود، پس او تجارت گاه امّت ها شده است.

۴ ای صیدون خجل شو زیرا که دریا یعنی قلعهٔ دریا متکلّم شده، می گوید درد زه نکشیده ام نزاییده ام و جوانان را نپرورده ام و دوشیزگان را تربیت نکرده ام.

۵ چون این خبر به مصر برسد، از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد.

۶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید و وِلْوِلَه نمایید.

۷ آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایّام سلف بوده است و پایهایش او را به جای دور برده، تا در آنجا مأوا گزیند؟

۸ کیست که این قصد را دربارهٔ صور آن شهر تاج بخش که تجّار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده اند نموده است؟

۹ یهوه صبایوت این قصد را نموده است تا تکبّر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقّر نماید.

۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست.

۱۱ او دست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرّک ساخته است. خداوند دربارهٔ کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند.

۱۲ و گفته است: ای دوشیزهٔ ستم درسیده و ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتّیم بگذر؛ امّا در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود.

۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشور آن را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدّل خواهند ساخت.

۱۴ ای کشتیهای ترشیش وِلْوِلَه نمایید زیرا که قلعهٔ شما خراب شده است.

۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایّام یک پادشاه، فراموش خواهد شد؛ و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود.

۱۶ ای زانیهٔ فراموش شده بربط را گرفته، در شهر گردش نما. خودش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی.

۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع می شود که خداوند از صور تفقّد خواهد نمود و به اجرات خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود.
۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقرّبان درگاه خداوند خواهد بود تا به اسیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

۲۴

۱ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می سازد.
۲ و مَثَل قوم، مَثَل کاهن و مَثَل بنده، مَثَل آقایش و مَثَل کنیز، مَثَل خاتونش و مَثَل مشتری، مَثَل فروشنده و مَثَل قرض دهنده، مَثَل قرض گیرنده و مَثَل سود خوار، مَثَل سود دهنده خواهد بود.
۳ و زمین بالکّل خالی و بالکّل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است.
۴ زمین ماتم می کند و پژمرده می شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می شوند.
۵ زمین زیر ساکنانش ملوّث می شود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند.
۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند. لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده اند.
۷ شیرهٔ انگور ماتم می گیرد و مو کاهیده می گردد و تمامی شاددلان آه می کشند.
۸ شادمانی دفّها تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بربطها ساکت خواهد شد.
۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگانش تلخ خواهد شد.
۱۰ قریهٔ خرابه منهدم می شود و هر خانه بسته می گردد که کسی داخل آن نتواند شد.
۱۱ غوغایی برای شراب در کوچه ها است. هرگونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است.
۱۲ ویرانی در شهر باقی است و دروازه هایش به هلاکت خرد شده است.
۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکانیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی می ماند.
۱۴ اینان آواز خود را بلند کرده، ترنّم خواهند نمود و دربارهٔ کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد.
۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره های دریا تمجید نمایید.
۱۶ از کرانهای زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. امّا گفتم: وا حسرتا، وا حسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدّت خیانت ورزیده اند.
۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است.
۱۸ و واقع خواهد شد که هرکه از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هرکه از میان فره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه های علیّین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می باشد.
۱۹ زمین بالکّل منکسرشده. زمین تماماً از هم پاشیده و زمین به شدّت متحرّک گشته است.
۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرّک و گناهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست.
۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد.
۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد.
۲۳ و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صبایوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

۲۵

۱ ای یهوه، تو خدای من هستی؛ پس تو را تسبیح می خوانم و نام تو را حمد می گویم، زیرا کارهای عجیب کرده ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است.
۲ چونکه شهری را توده و قریهٔ حصین را خرابه گردانیده ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد.
۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تمجید می نمایند و قریهٔ امّت های ستم پیشه از تو خواهند ترسید.
۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخهٔ ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می بود.
۵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایهٔ ابر پست خواهد شد.

۶ و یهوه صبایوت در این کوه برای همهٔ قوم ها ضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود، یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابهای کهنهٔ مصفّا.

۷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قوم ها گسترده است و ستری را که جمیع امّت ها را می پوشاند تلف خواهد کرد.

۸ و موت را تا ابدالآباد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد، زیرا خداوند گفته است.

۹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده ایم پس از نجات او مسرور و شادمان شد.

۱۰ زیرا که دست خداوند بر این کوه قرارخواهد گرفت و موآب در مکان خود پایمال خواهد شد چنانکه کاه در آب مزبله پایمال می شود.

۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می گشاید و غرور او را با حیله های دستهایش پست خواهد گردانید.

۱۲ و قلعهٔ بلند حصارهایت را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

۲۶

۱ در آن روز، این سرود در زمین یهودا سراییده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است.

۲ دروازه ها را بگشایید تا امّت عادل که امانت را نگاه می دارند داخل شوند.

۳ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکّل دارد.

۴ بر خداوند تا به ابد توکّل نمایید، چونکه در یاه یهوه صخرهٔ جاودانی است.

۵ زیرا آنانی را که بر بلندیها ساکنند، فرود می آورد؛ و شهر رفیع را به زیر می اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می سازد.

۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد، یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان.

۷ طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی، طریق عادلان را هموار خواهی ساخت.

۸ پس ای خداوند در طریق داوریهای تو انتظار تو را کشیده ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است.

۹ شبانگاه به جان خود مشتاق تو هستم، و بامدادان به روح خود در اندرونم تو را می طلبم، زیرا هنگامی که داوریهای تو بر زمین آید، سکنهٔ ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت.

۱۰ هرچند بر شریر ترحّم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت می ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی نماید.

۱۱ ای خداوند دست تو برافراشته شده است امّا نمی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند، خجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنانت را فرو خواهد برد.

۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده ای.

۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. امّا به تو فقط اسم تو را ذکر خواهیم کرد.

۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی.

۱۵ قوم را افزودی ای خداوند، قوم را مزید ساخته، خویشتن را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.

۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تأدیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت.

۱۷ مثل زن حامله ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او را گرفته، از آلام خود فریاد بکند، همچنین ما نیز ای خداوند در حضور تو هستیم.

۱۸ حامله شده، درد زه ما را گرفت و باد را زاییدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم و ساکنان ربع مسکون نیفتادند.

۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترنّم نمایید! زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند.

۲۰ ای قوم من بیایید به حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشتن را اندک لحظه ای پنهان کنید تا غضب بگذرد.

۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می آید تا سزای گناهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

۲۷

۱ در آن روز خداوند به شمشیرِ سختِ عظیمِ محکمِ خود آن مار تیز رو لِوْیاتان را و آن مار پیچیده لِوْیاتان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریا است خواهد کشت.

۲ در آن روز برای آن تاکستان شراب بسرایید.

۳ من که یهوه هستم آن را نگاه می دارم و هر دقیقه آن را آبیاری می نمایم. شب و روز آن را نگاهبانی می نمایم که مبادا احدی به آن ضرر برساند.

۴ خشم ندارم. کاش که خس و خار با من به جنگ می آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می سوزانیدم.

۵ یا به قوّت من متمسّک می شد تا با من صلح بکند و با من صلح می نمود.

۶ در ایّام آینده، یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پرخواهند ساخت.

۷ آیا او را زد بطوری که دیگران او را زدند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟

۸ چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی . با باد سخت خویش او را در روز باد شرقی زایل ساختی.

۹ بنابراین گناه یعقوب از این کفّاره شده و رفع گناه او تمامی نتیجهٔ آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می گرداند، آنگاه اشریم و بتهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد.

۱۰ زیرا که آن شهر حصین مفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان واگذاشته خواهد شد. در آنجا گوساله ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد.

۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفرینندهٔ ایشان بر ایشان ترحّم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.

۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر فرات تا وادی مصر غلّه را خواهد کوبید. و شما ای بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد.

۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که کَرِنّای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدّس یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

۲۸

۱ وای بر تاج تکبّر میگساران افرایم و بر گل پژمردهٔ زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است.

۲ اینک خداوند کسی زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زورآور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت.

۳ و تاج تکبّر میگساران افرایم زیر پایها پایمال خواهد شد.

۴ و گل پژمردهٔ زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است، مثل نوبر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را بیند وقتی که هنوزدر دستش باشد، آن را فرو می برد.

۵ و در آن روز یهوه صبایوت به جهت بقیّهٔ قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود.

۶ و روح انصاف برای آنان که به داوری می نشینند و قوّت برای آنانی که جنگ را به دروازه ها برمی گردانند خواهد بود.

۷ ولکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند و از مسکرات سرگشته گردیده اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده گردیده اند. از مسکرات سرگشته شده اند و دررؤیا گمراه گردیده اند و در داوری مبهوت گشته اند.

۸ زیرا که همهٔ سفره ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است.

۹ کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر باز داشته و از پستانها گرفته شده اند؟

۱۰ زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.

۱۱ زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلّم خواهد نمود.

۱۲ که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است. امّا نخواستند که بشنوند.

۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.

۱۴ بنابراین، ای مردان استهزا کننده و ای حاکمان این قوم که در اورشلیم اند کلام خداوند را بشنوید.

۱۵ از آنجا که گفته اید با موت عهد بسته ایم و با هاویه همداستان شده ایم، پس چون تازیانهٔ مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها را ملجای خود نمودیم و خویشتن را زیر مکر مستورساختیم.

۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه ای گرانبها و اساس محکم پس هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود.

۱۷ و انصاف را ریسمان می گردانم و عدالت را ترازو و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رُفْت و آبها ستر را خواهد شد.

۱۸ و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانهٔ شدید بگذرد شما از آن پایمال خواهید شد.

۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتارخواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.

۲۰ زیرا که بستر کوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتن را بپوشاند.

۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم کرد خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون نمود خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند.
۲۲ پس الآن استهزا منمایید مبادا بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند یهوه صبایوت بر تمامی زمین می آید شنیده ام.
۲۳ گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجّه شده، کلام مرا استماع نمایید.
۲۴ آیا برزگر، همهٔ روز به جهت تخم پاشیدن شیار می کند و آیا همهٔ وقت زمین خود را می شکافد و هموار می نماید؟
۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد، گشنیز را نمی پاشد و زیره را نمی افشاند و گندم را در شیارها و جو را در جای معیّن و ذرّت را در حدودش نمی گذارد؟
۲۶ زیرا که خدایش او را به راستی می آموزد و او را تعلیم می دهد.
۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشنیز به عصا و زیره به چوب تکانیده می شود.
۲۸ گندم آرد می شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کند و هرچند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگردان، آن را خُرد نمی کند.
۲۹ این نیز از جانب یهوه صبایوت که عجیب الّرای و عظیم الحکمت است، صادر می گردد.

۲۹

۱ وای بر اَریئیل! وای بر اَریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زنند.
۲ و من اریئیل را به تنگی خواهم انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود.
۳ و بر تو به طرف اردو زده، تو را به باره ها محاصره خواهم نمود و منجنیقها بر تو خواهم افراشت.
۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلّم خواهی نمود و کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جنّ خواهد بود و زبان تو میان غبار زمزم خواهد کرد.
۵ امّا گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که می گذرد. و این بغتةً در لحظه ای واقع خواهد شد.
۶ و از جانب یهوه صبایوت با رعد و زلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعلهٔ آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد.
۷ و جمعیّت تمام امّت هایی که با اریئیل جنگ می کنند، یعنی تمامی آنانی که بر او و بر قلعهٔ وی مقاتله می نمایند و او را به تنگ می آورند مثل خواب و رؤیای شب خواهند شد.
۸ و مثل شخص گرسنه که خواب می بیند که می خورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می بیند که آب می نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتهی می باشد. همچنین تمامی جماعت امّت هایی که با کوه صهیون جنگ می کنند، خواهند شد.
۹ درنگ کنید و متحیّر باشید و تمتّع برید و کور باشید. ایشان مست می شوند، لیکن نه از شراب و نوان می گردند، امّا نه از مسکرات.
۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا و رؤسای شما یعنی رائیان را محجوب کرده است.
۱۱ و تمامی رؤیا برای شما مثل کلام تومار مختوم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می داند داده، می گویند: این را بخوان و او می گوید: نمی توانم چونکه مختوم است.
۱۲ و آن طومار را به کسی خواندن نداند داده، می گویند این را بخوان و او می گوید خواندن نمی دانم.
۱۳ و خداوند می گوید: «چونکه این قوم از دهان خود به من تقرّب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند، امّا دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیّتی است که از انسان آموخته اند؛
۱۴ بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکمیان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.
۱۵ وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می کنند و اعمال ایشان در تاریکی می باشد و می گویند: کیست که ما را ببیند و کیست که ما را بشناسد؟
۱۶ ای زیر و زبر کنندگان هر چیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع دربارهٔ صانع خود گوید مرا نساخته است و یا تصویر دربارهٔ مصوّرش گوید که فهم ندارد؟
۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدّل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟
۱۸ و در آن روز کّران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید.
۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدّوس اسرائیل وجد خواهند نمود.
۲۰ زیراکه ستمگران نابود و استهزا کنندگان معدوم خواهند گردید.
۲۱ که انسان را به سخنی مجرم می سازند و برای کسی که در محکمه حکم می کند دام می گسترانند و عادل را به بطالت منحرف می سازند.

۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیه داده است دربارۀ خاندان یعقوب چنین می گوید که از این به بعد یعقوب خجل نخواهد شد و رنگ چهره اش دیگر نخواهد پرید.
۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می باشند، در میان خویش بیند، آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند ترسید.
۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهیم خواهند شد و متمّردان تعلیم را خواهند آموخت.

۳۰

۱ خداوند می گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می کنند لیکن نه از من، و عهد می بندند لیکن نه از روح من، تا گناه را بر گناه مزید نمایند.
۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت می کنند امّا از دهان من سؤال نمی نمایند و به قوّت فرعون پناه می گیرند و به سایۀ مصر اعتماد دارند.
۳ لهذا قوّت فرعون خجالت و اعتماد به سایۀ مصر رسوایی شما خواهد بود.
۴ زیرا که سروران او در صوعَن هستند و ایلچیان وی به جانیس رسیده اند.
۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند، خجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه خجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود.
۶ وحی دربارۀ بَهیمُوت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیرماده و اسد و افعی و مار آتشین پرنده می آید، توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می برند.
۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بی فایده است از این جهت ایشان را رَهَبُ الجلوس نامیدم.
۸ الآن بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایّام آینده تا ابدالآباد بماند.
۹ زیراکه این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگو می باشند. پسرانی که نمی خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند.
۱۰ که به رائیان می گویند: رؤیت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوّت ننمایید بلکه سخنان شیرین به ما گویید و به مکاید نبوّت کنید.
۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایید و قدّوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید.
۱۲ بنابراین قدّوس اسرائیل چنین می گوید: «چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید،
۱۳ از این جهت این گناه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه ای بغتةً پدید آید خواهد بود.
۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزۀ کوزه گر خواهد بود که بی محابا خُرد می شود، بطوری که از پاره هایش پاره ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»
۱۵ زیرا خداوند یهوه قدّوس اسرائیل چنین می گوید: به انابت و آرامی نجات می یافتید و قوّت شما از راحت و اعتماد می بود؛ امّا نخواستید.
۱۶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فرار می کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیزرو سوارمی شویم؛ لهذا تعاقب کنندگان شما تیزرو خواهند شد.
۱۷ هزار نفر از نهیب یک نفر فرارخواهند کرد و شما از نهیب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیرق بر قلّۀ کوه و عَلَم بر تلّی باقی مانید.
۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می کشد تا بر شما رأفت نماید و از این سبب برمی خیزد تا بر شما ترحّم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشابحال همگانی که منتظر وی باشند.
۱۹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریادت بر تو ترحّم خواهد کرد، و چون بشنود تو را اجابت خواهد نمود.
۲۰ و هرچند خداوند شما را نان ضیق و آب مصیبت بدهد ، امّا معلّمانت بار دیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلّمان تو را خواهد دید.
۲۱ و گوشهایت سخنی را از عقب تو خواهد شنید که می گوید: راه این است، در آن سلوک بنما هنگامی که به طرف راست یا چپ می گردی.
۲۲ و پوشش بتهای ریختۀ نقرۀ خویش را و سِتْر اصنام تراشیدۀ طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.
۲۳ و باران تخمت را که زمین خویش را به آن زرع می کنی و نان محصول زمینت را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید.
۲۴ و گاوان و الاغانت که زمین را شیار می نمایند، آذوقۀ نمک دار را که با غربال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد.
۲۵ و در روز کشتار عظیم که برجها در آن خواهد افتاد، نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تلّ مرتفع جاری خواهد شد.
۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحت ایشان را شفا دهد، روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.
۲۷ اینک اسم خداوند از جای دورمی آید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است.
۲۸ و نفخۀ او مثل نهر سرشار تا به گردن می رسد تا آنکه امّت ها را به غربال مصیبت بریزد و دهنۀ ضلالت را بر چانۀ قوم ها بگذارد.

۲۹ و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آنانی که روانه می شوند تا به آواز نی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند.
۳۰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنوانید و فرود آوردن بازوی خود را با شدّت غضب و شعلهٔ آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت.
۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.
۳۲ و هر ضرب عصای قضا که خداوند به وی خواهد آورد با دفّ و بربط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود.
۳۳ زیرا که تُوفَتْ از قبل مهیّا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده اش آتش و هیزم بسیار است و نفخهٔ خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

۳۱
۱ وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصر فرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و بر ارابه ها، زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیار قوّی اند، توکلّ کنند؛ امّا بسوی قدّوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب ننمایند.
۲ و او نیز حکیم است و بلا را می آورد و کلام خود را برنخواهد گردانید و به ضدّ خاندان شریران و اعانت بدکاران خواهد برخاست.
۳ امّا مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده، هر دو ایشان هلاک خواهند شد.
۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است: چنانکه شیر و شیر ژیان بر شکار خود غرّش می نماید، هنگامی که گروه شبانان بر وی جمع شوند و از صدای ایشان نترسیده از غوغای ایشان سر فرو نمی آورد، همچنان یهوه صبایوت نزول می فرماید تا برای کوه صهیون و تلّ آن مقاتله نماید.
۵ مثل مرغان که در طیران باشند، همچنان یهوه صبایوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن در گذشته، خلاصی خواهد داد.
۶ ای بنی اسرائیل، بسوی آن کس که بر وی بینهایت عصیان ورزیده اید بازگشت نمایید.
۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بتهای نقره و بتهای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است، ترک خواهند نمود.
۸ آنگاه آشور به شمشیری خواهد گریخت و جوانانش خراج گذارخواهند شد.
۹ و صخرهٔ او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از عَلَم مبهوت خواهند گردید. یهوه که آتش او در صهیون و کورهٔ وی در اورشلیم است این را می گوید.

۳۲
۱ اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد.
۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانند جویهای آب در جای خشک و سایهٔ صخرهٔ عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود.
۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصغا خواهد کرد.
۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکنان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت.
۵ و مرد لئیم بار دیگر کریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید.
۶ زیرا مرد لئیم به الآمت متکلّم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضدّ خداوند به ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید.
۷ آلات مرد لئیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می گویند.
۸ امّا مرد کریم تدبیرهای کریمانه می نماید و به کَرَم پایدار خواهد شد.
۹ ای زنان مطمئّن برخاسته، آواز مرا بشنوید و ای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید.
۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانرو که چیدن انگور قطع می شود و جمع کردن میوه ها نخواهد بود.
۱۱ ای زنان مطمئن بلرزید و ای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و پلاس بر میان خود ببندید.
۱۲ برای مزرعه های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند زد.
۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد رویید بلکه بر همهٔ خانه های شادمانی در شهر مفتخر.
۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عُوفل و دیده بانگاه به بیشه ای سباع و محّل تفرّج خران وحشی و مرتع گله ها تا به ابد مبدّل خواهد شد.

۱۵ تا زمانی که روح از اعلی عِلّیین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبّدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود.

۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید.

۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجهٔ عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابدالاباد.

۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد.

۱۹ و حین فرود آمدن جنگل بگرگ خواهد بارید و شهر به درکهٔ اسفل خواهد افتاد .

۲۰ خوشابحال شما که بر همهٔ آبها تخم می کارید و پایهای گاو و الاغ را رها می سازید.

۳۳

۱ وای بر تو ای غارتگر که غارت نشدی و ای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی، غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی، به تو خیانت خواهند ورزید.

۲ ای خداوند بر ما ترحّم فرما زیرا که منتظر تو می باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.

۳ از آواز غوغا، قوم گریختند و چون خویشتن را برافرازی امّت ها پراکنده خواهند شد و

۴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می نمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می جهند.

۵ خداوند متعال می باشد زانرو که در اعلی علّیّن ساکن است و صَهْیون را از انصاف و عدالت مملّو خواهد ساخت.

۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات توخواهد شد و ترس خداوند خزینهٔ او خواهد بود.

۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می کنند و رسولان سلامتی زار زار گریه می نمایند.

۸ شاهراهها ویران می شود و راه گذریان تلف می گردند. عهد را شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است.

۹ زمین ماتم کنان کاهیده شده است و لبنان خجل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کَرْمَلْ برگهای خود را ریخته اند.

۱۰ خداوند می گوید که الآن برمی خیزم و حال خود را برمی افرازم و اکنون متعال خواهم گردید.

۱۱ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زایید. و نَفَس شما آتشی است که شما را خواهد سوزانید.

۱۲ و قوم ها مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد.

۱۳ ای شما که دور هستید، آنچه را که کرده ام بشنوید و ای شما که نزدیک می باشید، جبروت مرا بدانید.

۱۴ گناه کارانی که در صهیون اند می ترسند و لرزه منافقان را فروگرفته است و می گویند: کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در تارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟

۱۵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلّم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها برهم کُند؛

۱۶ او در مکانهای بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخره ها خواهد بود نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود.

۱۷ چشمانت پادشاه را در زیباییش خواهد دید و زمین بی پایان را خواهد نگریست.

۱۸ دل تو متذکر آن خوف خواهد شد وخواهی گفت: کجا است نویسنده و کجا است وزن کنندهٔ خراج و کجا است شمارندهٔ برجها؟

۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید ولکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگر نخواهی دید.

۲۰ صهیون شهر جشن مقدّس ما را ملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه ای را ه منتقل نشود و میخهایش کنده نگردد و هیچکدام از طنابهایش گسیخته نشود.

۲۱ بلکه در آنجا خداوند ذوالجلال برای ما مکان جویهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با پاروها داخل نخواهد شد و سفینهٔ بزرگ از آن عبور نخواهد کرد.

۲۲ زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهندهٔ ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد.

۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایهٔ دکل خود را نتوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند.

۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گناه قومی که در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

۳۴

۱ ای امّت ها نزدیک آیید تا بشنوید! و ای قوم ها اصغا نمایید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هرچه از آن صادر باشد.

۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امّت ها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است. پس ایشان را به هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است.

۳ و کشتگان ایشان دورافکنده می شوند و عفونت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوهها گداخته می گردد.

۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل و مار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهند گشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوهٔ نارس از درخت انجیر.

۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر ادوم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل می شود.

۶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون بره ها و بزها و از پیه گُردهٔ قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین اَدوم.

۷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد و گوساله ها با گاوان نر، و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد.

۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.

۹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدّل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت.

۱۰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلاً بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابدالآباد در آن گذر نکند.

۱۱ بلکه مرغ سقّا و خارپشت آن را تصرّف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید.

۱۲ و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع رؤسایش نیست خواهند شد.

۱۳ و در قصرهایش خارها خواهد رویید و در قلعه هایش خسک و شترخار و مسکن گرگ و خانهٔ شترمرغ خواهد شد.

۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و غول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا مأوا گزیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت.

۱۵ در آنجا تیر مار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه های خود را زیر سایهٔ خود جمع خواهد کرد و درآنجا کرکسها با یکدیگرجمع خواهند شد.

۱۶ ازکتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است.

۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالآباد متصرّف آن خواهند شد و نسلاً بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

۳۵

۱ بیابان و زمین خشک شادمان خواهند شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت.

۲ شکوفهٔ بسیار نموده، با شادمانی و ترنّم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کَرمَل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود.

۳ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید.

۴ به دلهای خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می آید. او با عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد.

۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید.

۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیزخواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.

۷ و سراب به برکه و مکان های خشک به چشمه های آب مبدّل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها می خوابند علف و بوریا و نی خواهد بود.

۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدّس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید.

۹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده ای بر آن برنخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت.

۱۰ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنّم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۳۶

۱ و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصار دار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.

۲ و پادشاه آشور ربشاقی را از لاکیش به اورشلیم نزد حزقیا پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکهٔ فوقانی به راه مزرعهٔ گازر ایستاد.

۳ و الیاقیم بن حلقیّا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند.

۴ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیا بگویید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکّل می نمایید چیست؟

۵ می گویم که مشورت و قوّت جنگ سخنان باطل است. الآن کیست که بر او توکّل نموده ای که به من عاصی شده ای؟

۶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکّل می نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکّل نمایند.

۷ و اگر مرا گویی که بر یهوه خدای خود توکّل داریم آیا او آن نیست که حزقیا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایید؟

۸ پس حال با آقایم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.

۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت ارابه ها و سواران توکّل داری؟

۱۰ و آیا من الآن بی اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برآی و آن را خراب کن.

۱۱ آنگاه الیاقیم و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: تمنّا اینکه با بندگانت به زبان آرامی گفتگو نمایی زیرا آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که برحصارند گفتگو منمای.

۱۲ ربشاقی گفت: آیا آقایم مرا نزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند؟

۱۳ پس ربشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زده، گفت: سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید.

۱۴ پادشاه چنین می گوید: حزقیا شما را فریب ندهد زیرا که شما را نمی تواند رهانید.

۱۵ و حزقیا شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البتّه ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۶ به حزقیا گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آیید تا هرکس از مو خود و هرکس از انجیرخود بخورد و هرکس از آب چشمهٔ خود بنوشد.

۱۷ تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غلّه و شیره و زمین نان و تاکستانها.

۱۸ مبادا حزقیا شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رهانید. آیا هیچکدام از خدایان امّت ها زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟

۱۹ خدایان حمات و ارفاد کجایند و خدایان سفروایم کجا و آیا سامره را از دست من رهانیده اند؟

۲۰ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را ازدست من نجات دهد؟

۲۱ امّا ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.

۲۲ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامهٔ دریده نزد حزقیّا آمدند و سخنان ربشاقی را به او باز گفتند.

۳۷

۱ و واقع شد که چون حزقیا پادشاه این را شنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانهٔ خداوند داخل شد.

۲ و الیاقیم ناظر خانه و شبنای کاتب و مشایخ کهنه را ملبّس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبّی فرستاد،

۳ و به وی گفتند: حزقیا چنین می گوید که امروز روز تنگی و تأدیب و اهانت است زیرا که پسران بفم رحم رسیده اند و قوّت زاییدن نیست.

۴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حیّ فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است توبیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند تضرّع نما.

۵ و بندگان حزقیا پادشا نزد اشعیا آمدند.

۶ اشعیا به ایشان گفت: به آقای خود چنین گویید که یهوه چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اند، مترس.

۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.

۸ پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبنه جنگ می کرد زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.

۹ و او دربارهٔ ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است. پس چون این را شنید باز ایلچیان نزد حزقیا فرستاده، گفت:

۱۰ به حزقیا پادشاه یهودا چنین گویید: خدای تو که به او توکّل می نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.

۱۱ اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همهٔ ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکّل هلاک ساخته اند و آیا تو رهایی خواهی یافت؟

۱۲ و آیا خدایان امّت هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسّار می باشند ایشان را نجات دادند.

۱۳ پادشاه حمات کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوّا؟

۱۴ و حزقیا مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانهٔ خداوند درآمده، آن را به حضورخداوند پهن کرد.

۱۵ و حزقیا نزد خداوند دعا کرده، گفت:

۱۶ ای یهوه صبایوت خدای اسرائیل که بر کروبیان جلوس می نمایی! تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای.

۱۷ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو و ای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و همهٔ سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حیّ فرستاده است استماع نما!

۱۸ ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همهٔ ممالک و زمین ایشان را خراب کرده.
۱۹ و خدایان ایشان را به آتش انداخته اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساختهٔ دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباه ساختند.
۲۰ پس حال ای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.»
۲۱ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه دربارهٔ سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعا نمودی،
۲۲ کلامی که خداوند درباره اش گفته این است: آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.
۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علّیّین افراشته ای؟ مگر قدّوس اسرائیل نیست؟
۲۴ به واسطهٔ بندگانت خداوند را اهانت کرده، گفته ای به کثرت ارابه های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده ام.
۲۵ و من حفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.
۲۶ آیا نشنیده ای که من این را از زمان سلف کرده ام و از ایّام قدیم صورت داده ام و الآن آن را به وقوع آورده ام تا تو به ظهور آمده، و شهرهای حصاردار را خراب نموده، به توده های ویران مبدّل سازی.
۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوّت بوده، ترسان و خجل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمّو کردنش گردیدند.
۲۸ امّا من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می دانم.
۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده ای برخواهم گردانید.
۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غلّهٔ خودرو خواهید خورد و سال دوّم آنچه از آن بروید و در سال سوّم بکارید و بدروید و تاکستانها غرس نموده، میوهٔ آنها را بخورید.
۳۱ و بقیّه ای که از خاندان یهودا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.
۳۲ زیرا که بقیّه ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صبایوت این را بجا خواهد آورد.
۳۳ بنابراین خداوند دربارهٔ پادشاه آشور چنین می گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق در پیش او برنخواهد افراشت.
۳۴ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید.
۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطرخود و به خاطر بندهٔ خویش داود آن را نجات خواهم داد.
۳۶ پس فرشتهٔ خداوند بیرون آمده، صد و هشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند.
۳۷ و واقع شد که چون او در خانهٔ خدای خویش نسروک عبادت می کرد، پسرانش ادرمّلک و شَرْآصَر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین اَراراط فرار کردند و پسرش آسَرْحَدُّون به جایش سلطنت نمود.

۳۸

۱ در آن ایّام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبّی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانهٔ خود را ببین زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.
۲ آنگاه حزقیا روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود،
۳ و گفت: ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده ام. پس حزقیا زارزار بگریست.
۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت:
۵ برو و به حزقیا بگو یهوه خدای پدرت داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم.
۶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشورخواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود.
۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است:
۸ اینک سایهٔ درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی گردانم.» پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.
۹ مکتوب حزقیا پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت:
۱۰ من گفتم: اینک در فیروزی ایّام خود به درهای هاویه می روم و از بقیّهٔ سالهای خود محروم می شوم.

۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید.
۱۲ خانهٔ من کنده گردید و مثل خیمهٔ شبان از من برده شد. مثل نسّاج عمر خود را پیچیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
۱۳ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم را می شکند. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.
۱۴ مثل پرستوک که جیک جیک می کند صدا می نمایم. و مانند فاخته ناله می کنم و چشمانم از نگریستن به بالا ضعیف می شود. ای خداوند در تنگی هستم. کفیل من باش.
۱۵ چه گویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت.
۱۶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست می کنند و به اینها و بس حیات روح من می باشد. پسر مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار.
۱۷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی گناهانم را به پشت سر خود انداختی.
۱۸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خواند و آنانی که به حفره فرو می روند به امانت تو امیدوار نمی باشند.
۱۹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می گویند، چنانکه من امروز می گویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد.
۲۰ خداوند به جهت نجات من حاضراست، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانهٔ خداوند خواهیم سرایید.
۲۱ و اشعیا گفته بود که «قرصی از انجیر بگیرید و آن را بر دمل بنهید که شفا خواهد یافت.
۲۲ و حزقیا گفته بود: «علامتی که به خانهٔ خداوند برخواهم آمد چیست؟

۳۹

۱ در آن زمان مَرُودَک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه ای نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحّت یافته است.
۲ و حزقیا از ایشان مسرور شده، خانهٔ خزاین خود را از نقره و طلا و عطریّات و روغن معطّر و تمام خانهٔ اسلحهٔ خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می شد به ایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد.
۳ پس اشعیا نبی نزد حزقیّا پادشاه آمده، وی را گفت: این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟ حزقیا گفت: از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.
۴ او گفت: درخانهٔ تو چه دیدند؟ حزقیا گفت: هرچه در خانهٔ من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.
۵ پس اشعیا به حزقیّا گفت: کلام یهوه صبایوت را بشنو:
۶ اینک روزها می آید که هرچه در خانهٔ تو است و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند.
۷ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه سرا خواهند شد.
۸ حزقیا به اشعیا گفت: کلام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت: هر آینه در ایّام من سلامتی و امان خواهد بود.

۴۰

۱ تسلی دهید! قوم مرا تسلّی دهید! خدای شما می گوید:
۲ سخنان دلاویز به اورشلیم گویید و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.
۳صدای ندا کننده ای در بیابان راه خداوند را مهیّا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.
۴ هر درّه ای برافراشته و هر کوه و تلّی پست خواهد شد؛ و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید.
۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است.
۶ هاتفی می گوید: ندا کن. وی گفت: چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی اش مثل گل صحرا.
۷ گیاه خشک و گلش پژمرده می شود زیرا نفخهٔ خداوند بر آن دمیده می شود. البته مردمان گیاه هستند.
۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابدالاباد استوار خواهد ماند.
۹ای صهیون که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!
۱۰ اینک خداوند یهوه با قوّت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید.
۱۱ او مثل شبان گلهٔ خود را خواه چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد.
۱۲ کیست که آبها را به کف دست خود پیموده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوهها را به قپان و تلّها را به ترازو وزن نموده است؟
۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیر او بوده او را تعلیم داده باشد.

۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریقی راستی را به بیاموزد ؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟
۱۵ اینک امّت ها مثل قطرهٔ دلو و مانند غبار میزان شمرده می شوند. اینک جزیره ها مثل گرْد برمی دارند.
۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند.
۱۷ تمامی امت ها بنظر وی هیچ اند و از عدم و بطالت نزد وی کمتر می نمایند.
۱۸ پس خدا را به که تشبیه می کنید و کدام شبه را با او برابر می توانید کرد؟
۱۹ صنعتگر بت را می ریزد و زرگر آن را به طلا می پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش می ریزد.
۲۰ کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد، درختی را که نمی پوسد اختیار می کند و صنعتگر ماهری را می طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازید.
۲۱ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید؟
۲۲ او است که بر کرهٔ زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می باشند. اوست که آسمانها را مثل پرده می گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می کند.
۲۳ که امیران را لاشی می گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می سازد.
۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده اند و تنهٔ آنها هنوز در زمین ریشه نزده است، که فقط بر آنها می دمد و پژمرده می شوند و گردباد آنها را مثل کاه می رباید.
۲۵ پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدّوس می گوید:
۲۶ چشمان خود را به علّیین ببینید که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوّت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد.
۲۷ ای یعقوب چرا فکر می کنی و ای اسرائیل چرا می گویی: راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.
۲۸ آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟
۲۹ ضعیفان را قوّت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید.
۳۰ حتی جوانان هم درمانده و خسته می گردند و شجاعان بکلّی می افتند.
۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می باشند قّوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد و خواهند دوید و خسته نخواهد شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

۴۱

۱ ای جزیره ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله ها قّوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایید، آنگاه تکلّم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک نیاییم.
۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می خواند؟ امّت ها را به وی تسلیم می کند و او را بر پادشاهان مسلّط می گرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.
۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود نرفته بود، بسلامتی خواهد گذاشت.
۴ کیست که این عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه و اوّل و با آخرین می باشم من هستم.
۵ جزیره ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقّریب جسته، آمدند.
۶ هرکس همسایهٔ خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: قوّی دل باش.
۷ نجّار زرگر را و آنکه با چکّش صیقل می کند سندان زننده را تقویت می نماید و دربارهٔ لحیم می گوید: که خوب است و آن را به میخها محکم می سازد تا متحّرک نشود.
۸ اما تو ای اسرائیل بندهٔ من و ای یعقوب که تو را برگزیده ام و ای ذریّت دوست من ابراهیم،
۹ که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه هایش خوانده ام و به تو گفته ام تو بندهٔ من هستی، تورا برگزیده ام و ترک ننموده ام،
۱۰ مترس که من با هستم و مشوّش مشو زیرا من خدای تو هستم! تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد.
۱۱ اینک همهٔ آنانی که بر تو خشم دارند، خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید.
۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد.
۱۳ زیرا من که یهوه خدای تو هستم دست راست تو را گرفته، به تو می گویم: مترس زیرا من تو را نصرت خواهم داد.
۱۴ ای کِرْم یعقوب و شَرذِمّهٔ اسرائیل مترس زیرا خداوند قدّوس اسرائیل که ولّی تو می باشد می گوید: من تو را نصرت خواهم داد.

۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تلّها را مثل کاه خواهی ساخت.

۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوند شادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل فخر خواهی نمود.

۱۷فقیران و مسکینان آب را می جویند و نمی یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می شود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود.

۱۸ بر تلّهای خشک نهرها و در میان وادیها چشمه ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکهٔ آب و زمین خشک را به چشمه های آب مبّدل خواهم ساخت.

۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود.

۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکّر نموده، با هم تأمّل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدّوس اسرائیل این را ایجاد نموده است.

۲۱ خداوند می گوید: دعوی خود را پیش آورید و پادشاه یعقوب می گوید: براهین قوّی خویش را عرضه دارید.

۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفّکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید.

۲۳ و چیزها را که بعد از این وقایع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید. باری، نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، باهم ملاحظه نماییم.

۲۴ اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است و هرکه شما را اختیار کند رجس است.

۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گری که گل را پایمال می کند.

۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم، و از قبل تا بگوییم که او راست است؟ البته خبردهنده ای نیست و اعلام کننده ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود.

۲۷ اوّل صهیون گفتم که اینک هان این چیزها خواهد رسید و به اورشلیم بشارت دهنده ای بخشیدم.

۲۸ و نگریستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده ای نبود که چون از ایشان سؤال نمایم جواب تواند داد.

۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بتهای ریخته شدهٔ ایشان باد و بطالت است.

۴۲

۱ اینک بندهٔ من که او را دستگیری نمودم و برگزیدهٔ من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امّت ها صادر سازد.

۲ او فریاد نخواهد زد و آوازخود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه ها نخواهد شنوانید.

۳ نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیلهٔ ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند.

۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند.

۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکند می دهد، چنین می گوید:

۶ من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امّت خواهم گردانید.

۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری.

۸ من یهوه هستم و اسم من همین است و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.

۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر می دهم.»

۱۰ ای شما که به دریا فرود می روید، وای آنچه در آن است! ای جزیره ها و ساکنان آنها سرود تو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید!

۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه های که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنّم نموده، از قلهٔ کوهها نعره زنند!

۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره ها بخوانند!

۱۳ خداوند مثل جبّار بیرون می آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود.

۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الآن مثل زنی که می زاید، نعره خواهم زد و دم زده، آه خواهم کشید.

۱۵ کوهها و تلّها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و برکه ها را خشک خواهم ساخت.

۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته اند رهبری نموده، ایشان را به طریق های که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. و ظلمت را پیش ایشان به نور کجی را به راستی مبّدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود.

۱۷ آنانی که بر بتهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می گویند که خدایان ما شمایید، به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد.

۱۸ ای کران بشنوید و ای کوران نظر کنید تا ببینید.

۱۹ کیست که مثل بندهٔ من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می فرستم؟ کیست که کور باشد، مثل مُسلم من و کور مانند بندهٔ خداوند؟

۲۰ چیزهای بسیار را می بینی امّا نگاه نمی داری. گوشها را می گشاید لیکن خود نمی شنود.

۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید.

۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده اند و جمیع ایشان در حفره ها صید شده و در زندانها مخفی گردیده اند. ایشان غارت شده و رهاننده ای نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که باز ده.

۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود؟

۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او گناه ورزیدیم و چونکه ایشان به راههای او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند؟

۲۵ بنابراین حدّت غضصب خود و شدت جنگ را بر ایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر ننمودند.

۴۳

۱ و الآن خداوند که آفرینندهٔ تو ای یعقوب، و صانع تو ای اسرائیل است چنین می گوید: «مترس زیرا که من فدیه دادم و تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی.

۲ چون از آبها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها عبور نمایی تو را فرو نخواهند بود و چون از میان روی، سوخته نخواهی شد و شعله اش تو را نخواهد سوزانید.

۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدّوس اسرائیل نجات دهندهٔ تو هستم. مصر را فدیهٔ تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم.

۴ چونکه در نظر من گرانبها و مکرّم بودی و من تو را دوست می داشتم. پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود.

۵ مترس زیرا که من با تو هستم و ذریّت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود.

۶ به شمال خواهم گفت که بده و به جنوب که "ممانعت مکن" پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانهای زمین بیاور.

۷ یعنی هرکه را به اسم من نامیده شود و او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصوّر نموده و ساخته باشم.»

۸ قومی را که چشم دارند، اما کور هستند و گوش دارند اما کر می باشند بیرون آور.

۹ جمیع امّت ها با هم جمع شوند و قبیله فراهم آیند. پس در میان آنها کیست که از این خبردهد و امور اولّین را به ما اعلام شوند؟ شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است.

۱۰ یهوه می گوید که شما و بندهٔ من که او را برگزیده ام شهود من می باشید تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصوّر نشده و بعد از من هم نخواهد شد.

۱۱ من، یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست.

۱۲ من اخبارنموده و نجات داده ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است. خداوند می گوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم.

۱۳ و از امروز نیز من او می باشم و کسی که از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟

۱۴ خداوند که ولّی شما و قدّوس اسرائیل است چنین می گوید: «بخاطر شما به بابل فرستادم. و همهٔ ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیهای وَجْد ایشان.

۱۵ من خداوند قدّوس شما هستم. آفرینندهٔ اسرائیل و پادشاه شما.

۱۶ خداوند که راهی در دریا و طریقی در آبهای عظیم می سازد چنین می گوید،

۱۷ آنکه ارابه ها و اسبها و لشکر و قوّت آن را بیرون می آورد: «ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد.

۱۸ چیزهای اوّلین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکّر ننمایید.

۱۹ اینک من چیز نویی بوجود می آورم و آن الآن بظهورمی آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد.

۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغها مرا تمجید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها در صحرا بوجود می آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم.

۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند.

۲۲ امّا تو ای یعقوب مرا نخواندی و تو ای اسرائیل از من به تنگ آمدی!

۲۳ گوسفندان قربانی های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایح خود مرا تکریم ننمودی! به هدایا بندگی بر تو ننهادم و به بخور تو را به تنگ نیاوردم.

۲۴ نی معطّر را به جهت من به نقره نخریدی و به پیه ذبایح خویش مرا سیرنساختی. بلکه به گناهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی.

۲۵ من هستم من که بخاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گناهان تو را بیاد نخواهم آورد.

۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نماییم. حجّت خود را بیاور تا تصدیق شوی.

۲۷ اجداد اوّلین تو گناه ورزیدند و واسطه های تو به من عاصی شدند.

۲۸ بنابراین من سروران قدس را بی احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسرائیل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.

۴۴

۱ امّا الآن ای بندهٔ من یعقوب بشنو و ای اسرائیل که تو را برگزیده ام!

۲ خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم بسرشت و معاون تو می باشد چنین می گوید: ای بندهٔ من یعقوب مترس! و ای یَشُرون که تو را برگزیده ام!

۳ اینک بر زمین تشنه آب خواهم ریخت و نهرها بر خشک. روح خود را بر ذریّت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو.

۴ و ایشان در میان سبزه ها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهند رویید.

۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتن را به نام اسرائیل ملقّب خواهد ساخت.

۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صبایوت که ولّی ایشان است چنین می گوید: من اوّل و آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.

۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند.

۸ ترسان و هراسان مباشید آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام ننمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البتّه صخره ای نیست و احدی را نمی شناسم.

۹ آنانی که بتهای تراشیده می سازند، جمیعاً باطلند و چیزهایی که ایشان می پسندند، فایده ای ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا خجالت بکشند.

۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟

۱۱ اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد و صنعتگران از انسان می باشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و خجل گردند.

۱۲ آهن را با تیشه می تراشند و آن را با زغال کار می کند و با چکش صورت می دهد و با قوّت بازوی خویش آن را می سازد و نیز گرسنه شده، بی قوّت می گردد و آب ننوشیده، ضعف بهم می رساند.

۱۳ چوب را می تراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن را نشان می کند و با رنده آن را صاف می سازد و با پرگار نشان می دهد پس آنرا به شبیه انسان و به جمال آدمی می سازد تا در خانه ساکن شود.

۱۴ سروهای آزاد برای خود قطع می کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار می کند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نموّ می دهد.

۱۵ پس برای شخص به جهت سوخت بکار می آید و از آن گرفته، خود را گرم می کند و آن را افروخته نان می پزد و خدایی ساخته، پیش آن سجده می کند.

۱۶ بعضی از آن را در آتش می سوزاند و بر بعضی گوشت پخته می خورد و کباب را برشته کرده، سیر می شود و گرم شده، می گوید: و گرم شده، آتش را دیدم.

۱۷ و از بقیهٔ آن خدایی یعنی بت خویش را می سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می کند و نزد آن دعا نموده، می گوید: مرا نجات بده چونکه توخدای من هستی.

۱۸ ایشان نمی دانند و نمی فهمند زیرا که چشمان ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقّل ننمایند.

۱۹ و تفکّرننموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گشوت را کباب کرده، خوردیم. پس آیا از بقیّهٔ آن بتی بسازیم و به تنهٔ درخت سجده نماییم؟

۲۰ خاکستر را خوراک خود می سازد و دل فریب خوردهٔ او را گمراه می کند که جان خود را نتواند رهانید و فکر نمی نماید که آیا در دست راست من دروغ نیست.

۲۱ ای یعقوب و ای اسرائیل اینها را بیاد آور چونکه تو بندهٔ من هستی. تو را سرشتم ای اسرائیل تو بندهٔ من هستی از من فراموش نخواهی شد.

۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و گناهانت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من باز گشت نما زیرا تو را فدیه کرده ام.

۲۳ ای آسمانها ترنّم نمایید زیرا که خداوند این را کرده است! و ای اسفلهای زمین! فریاد برآورید و ای کوهها و جنگها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیه کرده است وخویشتن را در اسرائیل تمجید خواهد نمود.

۲۴ خداوند که ولّی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می گوید: من یهوه هستم و همهٔ چیز را ساختم.آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم؛ و با من که بود؟

۲۵ آنکه آیات کاذبان را باطل می سازد و جادوگران را احمق می گرداند. و حکیمان را بعقب برمی گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل می کند.

۲۶ که سخنان بندگان خود را برقرارمی دارد و مشورت رسولان خویش را به انجام می رساند، که دربارهٔ اروشلیم می گوید معمور خواهد شد و دربارهٔ شهرهای یهودا که بنا خواهد شد و خرابی های آن را برپا خواهم داشت.

۲۷ آنکه به لجّه می گوید که خشک شو و نهرهایت را خشک خواهم ساخت.

۲۸ و دربارهٔ کورش می گوید که او شبان من است و تمامی مسرّت مرا به اتمام خواهد رسانید و دربارهٔ اورشلیم می گوید بنا خواهد شد و دربارهٔ هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.

۴۵

۱ خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که: دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امّت ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشود چنین می گوید.

۲ که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموارخواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید.

۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خواندهام خدای اسرائیل می باشم.

۴ به خاطر بندهٔ خود یعقوب و برگزیدهٔ خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقّب ساختم.

۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.

۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.

۷ پدید آورندهٔ نور و آفرینندهٔ ظلمت. صانع سلامتی و آفرینندهٔ بدی. من یهوه صانع همهٔ این چیزها هستم.

۸ ای آسمانها از بالا بیارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمّو کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را آفریده ام.

۹ وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو دربارهٔ تو بگوید که او دست ندارد؟

۱۰ وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زاییدی.

۱۱ خداوند که قدّوس اسرائیل و صانع آن می باشد چنین می گوید: دربارهٔ امور آینده از من سؤال نمایید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمایید.

۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم.

۱۳ من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت . شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، امّا نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صبایوت این را می گوید.

۱۴ خداوند چنین می گوید: حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قدّ می باشند نزد تو عبورنموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البتّه خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.

۱۵ ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقیناً خدایی هستی که خود را پنهان می کنی.

۱۶ جمیع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها می سازند با هم به رسوایی خواهند رفت.

۱۷ امّا اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالآباد خجل و رسوا نخواهند گردید.

۱۸ زیرا یهوه آفرینندهٔ آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصوّر نمود چنین می گوید: من یهوه هستم و دیگری نیست.

۱۹ در خفا و در جایی از زمین تاریک تکلّم ننمودم. و به ذریّهٔ یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می گویم و چیزهای راست را اعلان می نمایم.

۲۰ ای رها شدگان از امّت ها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رهانید دعا می نمایند معرفت ندارند.

۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایّام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبارکرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست.

۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجّه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.

۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برنخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد.

۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوّت فقط در خداوند می باشد. و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او خشمناکند خجل خواهند گردید. و تمامی ذریّت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، فخر خواهند کرد.

۴۶

۱ بیل خم شده و نَبُو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شما برمی داشتید حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است.

۲ آنها جمیعاً منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رهانید بلکه خود آنها به اسیری می روند.

۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیّهٔ خاندان اسرائیل که از بطن بر من حمل شده و از رحم برداشتهٔ من بوده اید!

۴ و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخیّت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهانید.

۵ مرا با که شبیه و مساوی می سازید و مرا با که مقابل می نمایید تا مشابه شویم؟

۶ آنانی که طلا را از کیسه می ریزند و نقره را به میزان می سنجند، زرگری را اجیر می کنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز می نمایند.

۷ آن را بر دوش برداشته، می برند و به جایش می گذارند و او می ایستد و ازجای خود حرکت نمی تواند کرد. نزد او استغاثه هم می نمایند امّا جواب نمی دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رهانید.

۸ این را بیاد آورید و مردانه بکوشید. و ای عاصیان آن را در دل خود تفکّر نمایید!

۹ چیزهای اوّل را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی.

۱۰ آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می کنم و می گویم که ارادهٔ من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرّت خویش را بجا خواهم آورد.

۱۱ مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می خوانم. من گفتم و البتّه بجا خوام آورد و تقدیر نمودم و البتّه به وقوع خواهم رسانید.

۱۲ ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید.

۱۳ عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی باشد و نجات من تأخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

۴۷

۱ ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین و ای دختر کلدانیان بر زمین بی کرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خواند.

۲ دستاس را گرفته، آرد را خرد کن نقاب را برداشته، دامنت را برکِش و ساقها را برهنه کرده، از نهرها عبور کن.

۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود.

۴ و امّا نجات دهندهٔ ما اسم او یهوه صبایوت و قدّوس اسرائیل می باشد.

۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو را ملکهٔ ممالک نخواهند خواند.

۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی حرمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی.

۷ و گفتی تا به ابد ملکه خواهم بود. و این جیزها را در دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یاد نیاوردی.

۸ پس الآن ای که در عشرت بسر می بری و در اطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بی اولادی را نخواهم دانست.

۹ پس این دو چیز یعنی بی اولادی و بیوگی بغتةً در یک روز به تو عارض خواهد شد و با وجود کثرت سِحر تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها بشدّت بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفتی کسی نیست که مرا بیند. و حکمت و عِلم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خد گفتی: من هستم و غیر از من دیگری نیست.

۱۱ پس بلایی که افسون آن را نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد، تو را فرو خواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته ای، ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۲ پس در افسونگری خود و کثرت سِحر خویش که در آنها از طفولیّت مشقّت کشیده ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد.

۱۳ از فراوانی مشورتهایت خسته شده ای؛ پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندان کواکب و آنانی که در غرّهٔ ماهها اخبار می دهند بایستند تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند.

۱۴ اینک مثل کاهبُنْ شده،آتش ایشان را خواهد سوزانید که خویشتن را از سورت زبانهٔ آن نخواهند رهانید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود.
۱۵ آنانی که از ایشان مشقّت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آنانی که از طفولیّت با تو تجارت می کردند هرکس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

۴۸

۱ ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمّی هستید و از آب یهودا صادر شده اید، و به اسم یهوه قسم می خورید و خدای اسرائیل را ذکرمی نمایید، امّا نه به صداقت و راستی، این را بشنوید.
۲ زیرا که خویشتن را از شهر مقّدس می خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صبایوت است اعتماد می دارند.
۳ چیزهای اوّل را از قدیم اخبارکردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بغتةً به عمل آوردم و واقع شد.
۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است.
۵ بنابراین تو را قدیم مخبرساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شدهٔ من آنها را امر فرموده است.
۶ چونکه همهٔ این چیزها را شنیدی، آنها را ملاحظه نما. پس آیا شما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید؟
۷ در این زمان و نه در ایّام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی، مبادا بگویی اینک این چیزها را می دانستم.
۸ البتّه نشنیده و هر آینه ندانسته و البتّه گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا می دانستم که بسیار خیانتکارهستی و از رحم مادرت عاصی خوانده شد.
۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تأخیر خواهم انداخت و به خاطرجلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم.
۱۰ اینک تو را قال گذاشتم امّا نه مثل نقره و تو را در کورهٔ مصیبت آزمودم.
۱۱ به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این را می کنم زیرا که اسم من چرا باید بی حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.
۱۲ ای یعقوب و ای دعوت شدهٔ من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اوّل هستم و آخر هستم!
۱۳ به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می خواهم با هم برقرار می باشند.
۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبارکرده باشد. خداوند او را دوست می دارد، پس مسرّت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد.
۱۵ من تکلّم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کامران سازد.
۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفا تکلّم ننمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الآن خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است.
۱۷ خداوند که ولّی تو و قدّوس اسرائیل است چنین می گوید: من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلیم می دهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می نمایم.
۱۸ کاش که به اوامر من گوش می دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می بود.
۱۹ آنگاه ذریّت آن می بود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی گردید.
۲۰ از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنّم اخبارو اعلام نمایید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بندهٔ خود یعقوب را فدیه داده است.
۲۱ و تشنه نخواهند شد اگر چه ایشان را در ویرانه ها رهبری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آبها بجوشد.
۲۲ و خداوند می گوید که برای شریران سلامتی نخواهد بود.

۴۹

۱ ای جزیره ها از من بشنوید! و ای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است.
۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایهٔ دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است.
۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بندهٔ من هستی که از تو خویشتن را تمجید نموده ام!
۴ امّا من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوّت خود را بی فایده و باطل صرف کردم؛ لیکن حقّ من با خداوند و اجرت من با خدای من می باشد.

۵ و الآن خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد او باز آورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می گوید و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوّت من است؛
۶ پس می گوید: این چیز قلیلی است که بندهٔ من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نور امّت ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.
۷ خداوند که ولّی و قدّوس اسرائیل می باشد، به او که نزد مردم محقّر و نزد امّت ها مکروه و بندهٔ حاکمان است چنین می گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدّوس اسرائیل که تو را برگزیده است.
۸ خداوند چنین می گوید: در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را به ایشان تقسیم نمایی.
۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویشتن را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همهٔ صحراهای کوهی خواهد بود.
۱۰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحّم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود.
۱۱ و تمامی کوههای خود را طریق ها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد.
۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.
۱۳ ای آسمانها ترنّم کنید! و ای زمین وجد نما! و ای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلّی می دهد و بر مظلومان خود ترحّم می فرماید.
۱۴ امّا صهیون می گوید: یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.
۱۵ آیا زن بچهٔ شیرخوارهٔ خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحّم ننماید؟ اینان فراموش می کنند امّا من تو را فراموش نخواهم نمود.
۱۶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائماً در نظر من است.
۱۷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت.
۱۸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، ببین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می آیند. خداوند می گوید به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبّس خواهی ساخت و مثل عروس خویشتن را به آنها خواهی آراست.
۱۹ زیرا خرابه ها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، امّا الآن تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگانت دور خواهند گردید.
۲۰ پسران تو که بی اولاد می بودی، در سمع تو به یکدیگر خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مرا جایی بده تا ساکن شوم.
۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی اولاد و نازاد و جلای وطن و متروک می بودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟
۲۲ خداوند یهوه چنین می گوید: اینک من دست خود را بسوی امّت ها دراز خواهم کرد و عَلَم خویش را بسوی قوم ها خواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را درآغوش خود خواهند آورد و دخترانت بردوش ایشان برداشته خواهند شد.
۲۳ و پادشاهان لالاهای تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود و نزد تو رو به زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند، خجل نخواهند گردید.
۲۴ آیا غنیمت از جبّارگرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رهانیده گردند.
۲۵ زیرا خداوند چنین می گوید: اسیران نیز از جبّارگرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رهانیده خواهد گردید. زیرا که من با دشمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد.
۲۶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورنید و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات دهندهٔ تو و ولّی تو و قدیر یعقوب هستم.

۵۰

۱ خداوند چنین می گوید: طلاق نامهٔ مادر شما که او را طلاق دادم کجا است؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به او فروختم؟ اینک شما به سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد.
۲ چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا در من قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را خشک می کنم و نهرها را بیابان می سازم که ماهی آنها از بی آبی متعفّن شود و از تشنگی بمیرد.
۳ آسمان را به ظلمت ملبّس می سازم و پلاس را پوشش آن می گردانم.

۴ خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می کند. گوش مرا بیدار می کند تا مثل تلامیذ بشنوم.

۵ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم.

۶ پشت خود را به زنندگان و رخسار خود را به مُوکَنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.

۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می کند، پس رسوا نخواهم شد، از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می دانم که خجل نخواهم گردید.

۸ آنکه مرا تصدیق می کند نزدیک است. پس کیست که با من مخاصمه نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نیزدیک من بیاید؟

۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می کند؛ پس کیست مرا ملزم سازد؟ همانا همگی ایشان را خواهد خورد.

۱۰ کیست از شما که خداوند می ترسد و آواز بندهٔ او را می شنود؟ هرکه در ظلمت سالک باشد و روشنایی ندارد، او به اسم یهوه توکّل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند.

۱۱ هان جمیع شما که آتش می افروزید و کمر خود را به مشعلها می بندید، در روشنایی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروخته اید سالک باشدی، امّا این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

۵۱

۱ ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به صخره ای که از آن قطع گشته و به حفرهٔ چاهی که ازآن کنده شده اید، نظر کنید.

۲ به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما را زایید نظر نمایید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم.

۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلّی داده، تمامی خرابه هایش را تسلّی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنّت خداوند ساخته است و خوشی و شادی در آن یافت می شود و تسبیح و آواز ترنّم.

۴ ای قوم من به من توجه نمایید و ای طایفهٔ من به من گوش دهید زیرا که شریعت از نزد من صادر می شود و داوری خود را برقرار می کنم تا قوم ها را روشنایی بشود.

۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قوم ها را داوری خواهد نمود و جزیره ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد.

۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچنین خواهند مرد. اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت منزایل نخواهد گردید.

۷ ای شما که عدالت را می شناسید! و ای قومی که شریعت من در دل شما است! مرا بشنوید. از مذمّت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید.

۸ زیرا که بید ایشان را مثل جامه خواهد زد و کِرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا به ابدالاباد و نجات من نسلاً بعد نسل باقی خواهد ماند.

۹ بیدار شو ای بازوی خداوند، بیدار شو وخویشتن را با قوّت ملبّس ساز. مثل ایّام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رَهَب را قطع نموده، اژدها را مجروح ساختی.

۱۰ آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای لجّهٔ عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیه شدگان عبور نمایند؟

۱۱ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنّم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۱۲ من هستم، من که شما را تسلّی می دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می میرد می ترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید؟

۱۳ و خداوند که آفرینندهٔ تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده ای و دائماً تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن مهیّا می شود می ترسی؟ و خشم ستمکار کجا است؟

۱۴ اسیران ذلیل را بزودی رها خواهند شد و در حفره نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهند شد.

۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را متلاطم می آورم تا امواجش نعره زنند، یهوه صبایوت اسم من است.

۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایهٔ دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیاد زمینی نهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی.

۱۷ خویشتن را برانگیز ای اورشلیم! خویشتن را برانگیخته، برخیز! ای دست خداوند کاسهٔ غضب او را نوشیدی و دُرد کاسهٔ سرگیجی را نوشیده، آن را تا به ته آشامیدی.

۱۸ از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده کسی نیست که او را دستگیری نماید.

۱۹ این دو بلا بر تو عارض خواهد شد؛ کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر، پس چگونه تو را تسلّی دهم.

۲۰ پسران تو را ضعیف گرفته، به سر همه کوچه ها مثل آهو در دام خوابیده اند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملّو شده اند.

۲۱ پس ای زحمت کشیده این را بشنو! و ای مست شده، اما نه از شراب!

۲۲ خداوند تو یهوه و خدای تو که در دعوی قوم خود ایستادگی می کند چنین می گوید: اینک کاسهٔ سرگیجی را و دُرد کاسهٔ غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواهی آشامید.

۲۳ و آن را به دست آنانی که بر تو ستم می نمایند می گذارم که به جان تو می گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشته ای.

۵۲

۱ بیدار شو ای صهیون! بیدار شو و قوّت خود را بپوش ای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را برکن زیرا که نامختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهند شد.

۲ ای اورشلیم خود را از گردْ بیفشان و برخاسته، بنشین! خود را بگشا! و ای دختر صهیون که اسیر شده ای بندهای گردن خود را بگشا!

۳ زیرا خداوند چنین می گوید: مفت فروخته کشتید و بی نقره فدیه داده خواهید شد.

۴ چونکه خداوند یهوه چنین می گوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی سبب ظلم نمودند.

۵ امّا الان خداوند می گوید: در اینجا مرا چه کار است که قوم من مجّاناً گرفتار شده اند. وخداوند می گوید: آنانی که بر ایشان تسلّط دارند صیحه می زنند و نام من دائماً هر روز اهانت می شود.

۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلّم کننده من هستم، هان من هستم.

۷ چه زیباست بر کوهها پایهای مبشّر که سلامتی را ندا می کند و به خیرات بشارت می دهد و نجات را ندا می کند و به صهیون می گوید که خدای تو سلطنت می نماید.

۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنّم می نمایند، زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می کند ایشان معاینه خواهند دید.

۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنّم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلّی داده و اورشلیم را فدیه نموده است.

۱۰ خداوند ساعد قدّوس خود را در نظر تمامی امّت های بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده اند.

۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی دارید به یک سو شوید، به یک سو شوید و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس منمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را طاهر سازید.

۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقهٔ شما خواهد بود.

۱۳ اینکه بندهٔ من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد.

۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تباه گردیده بود

۱۵ همچنان بر امّت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهای را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

۵۳

۱ کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید او را نه صورتی و نه جمالی می باشد و چون او را می نگریم و منظری ندارد که مشتاق او باشیم.

۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند وخوار شده که او را به حساب نیاوریم.

۴ لکن او غم های ما را بر خود برگرفت و دردهای ما را برخویش حمل نمود و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده، و مضروب مبتلا گمان بردیم.

۵ و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.

۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد.

۷ او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود مثل بره ای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را نگشود.

۸ از ظلم و از داوری گرفته شد و از طبقهٔ او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ و قبر او با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان هرچند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حیله ای نبود.

۱۰ اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریّت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرّت خداوند در دست او میسّر خواهد بود.

۱۱ ثمرهٔ مشقّت جان خویش را خواهد دید و سیرخواهد شد و بندهٔ عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد نمود.

۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زور آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را برخود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

۵۴

۱ ای عاقره ای که نزاییده ای بسرا! ای که درد زه نکشیده ای به آواز بلند ترنّم نما و فریاد برآور! زیرا خداوند می گوید پسران زن بی کس از پسران زن منکوحه زیاده اند.

۲ مکان خیمهٔ خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را درازکرده، میخهایت را محکم بساز.

۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریّت تو امتّ های را تصرّف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت.

۴ مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوّش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید و چونکه خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد.

۵ زیراکه آفریننده تو که اسمش یهوه صبایوت است شوهر تو است، و قدّوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسّمی است ولّی تو می باشد.

۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجهٔ جوانی که ترک شده باشد و خدای تو این را می گوید.

۷ زیرا تو را به اندک لحظه ای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود.

۸ و خداوند ولّی تو می گوید: به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.

۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر او غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم.

۱۰ هر آینه کوهها زایل خواهد شد و تلّها متحرّک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرّک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می کند این را می گوید.

۱۱ ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلّی نیافته ای، اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد.

۱۲ و مناره های تو را از لعل و دروازه هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت.

۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود.

۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود.

۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضدّ تو جمع شوند به سبب تو خواهد افتاد.

۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کارخود بیرون می آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم.

۱۷ هر آلتی که به ضدّ تو ساخته شود، پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضدّ تو برخیزد، تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من خداوند می گوید.

۵۵

۱ ای جمیع تشنگان نزد آبها بیایید، و همهٔ شما که نقره ندارد بیاید بخرید و بخورید. بیاید و شراب و شیر را بی نقره و بی قیمت بخرید.

۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقّت خویش را برای آنچه سیر نمی کند صرف می کنید گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فربهی متلذّذ شود.

۳ گوش خود را فراداشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من با شما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود را خواهم بست.

۴ اینک من او را برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف.

۵ همان امّتی را که نشاخته بودی دعوت خواهی نمود، و امتّی که تو را نشناخته بودند، نزد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدّوس اسرائیل که تو را تمجید نموده است.

۶ خداوند را مادامی که یافت می شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.

۷ شریر راه خود را گناهکار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که معرفت عظیم خواهد کرد.

۸ زیرا خداوند می گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق من نی.

۹ زیرا چنانچه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می باشد.

۱۰ و چنانکه باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا برنمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومن می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می بخشد.

۱۱ همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را خواستم بجا خواهم آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.

۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد کوهها و تلّها در حضور شما به شادی ترنّم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد.

۱۳ به جای درخت خار و صنوبر به جای خس آس خواهد رویید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

۵۶

۱ و خداوند چنین می گوید: انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نمایید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است.

۲ خوشابحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسّک گردد، که به این متمسّک گردد، که سَبَّت را نگاه داشته، آن را بی حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد باز دارد.

۳ پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد، تکلّم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم.

۴ زیرا خداوند دربارهٔ خصیهایی که سَبَّت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسّک گردند، چنین می گوید

۵ که به ایشان خواهم بخشید.

۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت منمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بندهٔ او بشوند. یعنی همهٔ کسانی که سَبَّت را نگاه داشته، آن را بی حرمت نسازند و به عهد من متمسّک شوند.

۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانهٔ عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من بول خواهد شد، زیرا خانهٔ من به خانهٔ عبادت برای تمامی قوم ها مسمّی خواهد شد.

۸ و خداوند یهوه که جمع کنندهٔ رانده شدگان اسرائیل است می گوید که بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده اند.

۹ ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید!

۱۰ دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگ اند که نمی توانند بانگ کنند. خواب می بینند و دراز شده، خفتن رادوست می دارند.

۱۱ و این سگان حریصند که نمی توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هر یکی بطرف خود طالب سود خویش می باشد.

۱۲ و می گویند بیایید شراب بیاوریم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

۵۷

۱ مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان رؤف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته می شوند.

۲ آنانی که به استقامت سالک می باشند، به سلامتی داخل شده، بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت.

۳ و امّا شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آیید!

۴ بر که تمسخر می کنید و بر که دهان خود را باز می کنید و زبان را دراز می نمایید؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریّت کذب نیستید

۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبز خویشتن را به حرارت می آورید و اطفال را در وادیها زیر شکاف صخره ها ذبح می نمایید؟

۶ در میان سنگهای مِلسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو می باشد. برای آنها نیز هدیهٔ ریختنی ریختی و هدیهٔ آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلّی خواهم یافت؟

۷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستردی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانید.

۸ و پشت درها و با هوها یادگار خود را واگذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بسترخود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی.

۹ و با روغن در حضور پادشاه رفته، عطریّات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی.

۱۰ از طولانی بودن راه درمانده شدی امّا نگفتی که امید نیست. تازگی قوّت خود را یافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی.

۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جا ندادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟

۱۲ من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد داد.

۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواند برد. امّا هرکه بر من توکّل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید.

۱۴ و گفته خواهد شد برافرازید! راه را برافرازید و مهیّا سازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

۱۵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدّیت می باشد و اسم او قدّوس است چنین می گوید: من در مکان عالی و مقدّس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد، تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم.

۱۶ زیرا که تا به ابد مخاصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبادا روحها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند.

۱۷ به سبب گناه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت.

۱۸ طریف های او را دیدم و او راشفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند تسلّی بسار خواهم داد.

۱۹ خداوند که آفرینندهٔ ثمرهٔ لبها است می گوید: بر آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خوام بخشید.

۲۰ امّا شریران مثل دریای متلاطم که نمی تواند آرام گیرد و آبهایش گل و لجن برمی اندازد می باشند.

۲۱ خدای من می گوید که شریران را سلامتی نیست.

۵۸

۱ آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آواز خود را مثل کَرِنّا بلند کرده، به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام نما.

۲ و ایشان هر روز مرا می طلبند و از دانستن طریق های من مسرور می باشند. مثل امّتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک ننمودند. احکام عدالت را از من سؤال نموده، از تقرّب جستن به خدا مسرور می شوند.

۳ و می گویند: چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خوشی خود را می یابید و بر عمله های خود ظلم می نمایید.

۴ اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید که آواز خود را در اعلی علیّیّن بشنوانید.

۵ آیا روزه ای که من می پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را برنجاند و سر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند؟ آیا این را روزه و روز مقبول خداوند می خوانی؟

۶ مگر روزه ای که من می پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید وگره های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟

۷ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانهٔ خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را بپوشانی و خودد را از آنانی که از گوشت تو می باشند مخفی نسازی؟

۸ آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحّت تو بزودی خواهد رویید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقهٔ تو خواهد بود.

۹ آنگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضرهستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحقّ را از میان خود دور کنی،

۱۰ و آرزوی جان خود را به گرسنگان ببخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهرخواهد بود.

۱۱ و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوّی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیر آب و مانند چشمهٔ آب که آبش کم نشود خواهی بود.

۱۲ و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار را برپا خواهی داشت و تو را عمارت کنندهٔ رخنه ها و مرمّت کنندهٔ کوچه ها برای سکونت خواهند خواند.

۱۳ اگر پای خود را از سَبَّت نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدّس من بجا نیاوری و سَبَّت را خوشی و مقدّس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار ننمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نگویی،

۱۴ آنگاه در خداوند متلذّذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به تو خواهم خورانید، زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

۵۹

۱ هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرهاند و گوش او سنگین نی تا نشنود.

۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود.

۳ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلّم می نماید و زبانهای شما به شرارت تنطّق می کند.

۴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکّل دارند و به دروغ تکلّم می نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زایند.

۵ از تخمهای افعی بچه برمی آورند و پردۀ عنکبوت می بافند. هرکه از تخمهای ایشان بخورد می میرد و آن چون شکسته گردد افعی بیرون می آید.

۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشتن را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای ایشان است.

۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی گناهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است.

۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جادّه های کج برای خود ساخته اند و هرکه در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست.

۹ بنابراین انصاف از ما دورشده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می کشم و اینک ظلمت است و منتظر روشنایی هستیم، امّا در تاریکی غلیظ سالک می باشیم.

۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلمّس می نماییم و مانند بی چشمان کورانه راه می رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم.

۱۱ جمیع ما مثل خرسها صدا می کنیم و مانند فاخته ها ناله می نماییم، برای انصاف انتظار می کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.

۱۲ زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضدّ ما شهادت می دهد چونکه خطایای ما با ما است و گناهان خود را می دانیم.

۱۳ مرتدّ شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیدم به ظلم و فتنه تکلّم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها را تنطّق نمودیم.

۱۴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچه ه افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود.

۱۵ و راستی مفقود شده است و هرکه از بدی اجتناب نماید خود را به یغما می سپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت.

۱۶ و او دید که کسی نبود و تعجّب نمود که شفاعت کننده ای وجود نداشت؛ از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود.

۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامۀ انتقام را به جای لباس دربر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید.

۱۸ بر وفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدّت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید.

۱۹ و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوند آن را براند خواهد آمد.

۲۰ و خداوند می گوید که نجات دهنده ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد.

۲۱ و خداوند می گوید: امّا عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته ام از دهان تو و از دهان ذرّیت تو و از دهان ذرّیت ذرّیت تو دور نخواهد شد. خداوند می گوید: از الآن و تا ابدالآباد.

۶۰

۱ برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.

۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید امّا خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد.

۳ و امّت ها سوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد.

۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می آیند. پسرانت از دورخواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد.

۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت امّت ها نزد تو خواهد آمد.

۶ کثرت شتران و جمازگان مدیان و عیفه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد.

۷ جمیع گله های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای نبایوت تو را خدمت خواهند نمود. به مذبح من با پذیرایی برخواهند آمد و خانۀ جلال خود را زینت خواهد داد.

۸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می کنند و مانند کبوتران بر وزنهای خود؟

۹ به درستی که جزیره ها و کشتیهای ترشیش اوّل انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلای ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدّوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است.

۱۰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که درغضب خود تو را زدم لیکن به لطف خویش تو را ترحّم خواهم نمود.

۱۱ دروازه های تو نیز دائماً باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امّت ها را نزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.

۱۲ زیرا هر امّتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امّت ها تماماً هلاک خواهند گردید.

۱۳ جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدّس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تمجید خواهم نمود.

۱۴ و پسران آنانی که تو را ستم می رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می نمایند نزد کف پایهای تو سجده خواهند نمود و تو را شهر یهوه و صهیونِ قدّوسِ اسرائیل خواهند نامید.

۱۵ به عوض آنکه تو متروک و مبغوض بودی و کسی از میان تو گذر نمی کرد. من تو را فخر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم گردانید.

۱۶ و شر امّت ها را خواهی مکید و پستانهای پادشاهان راخواهی مکید و خواهی فهمید که من یهوه نجات دهندهٔ تو هستم و من قدیر اسرائیل، ولیّ تو می باشم.

۱۷ به جای برنج، طلا خواهم آورد و به جای آهن، نقره و به جای چوب، برنج و به جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید.

۱۸ و بار دیگر ظلم در زمین تو و خرابی و ویرانی در حدود تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه های خویش را تسبیح خواهی نامید.

۱۹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود.

۲۰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه گری تو تمام خواهد شد.

۲۱ وجمیع و قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرّف خواند شد. شاخهٔ مغروس من و عمل دست من، تا تمجید کرده شوم.

۲۲ صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امّت قوّی خواهد گردید. من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

۶۱

۱ روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم،

۲ و تا از سال پسندیدهٔ خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندا نمایم و جمیع ماتمیان را تسلّی بخشم.

۳ تا قرار دهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تمجید وی نامیده شوند.

۴ و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را برپا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود.

۵ و غریبان برپا شده، گلّه های شما را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاّحان و باغبانان شما خواهند بود.

۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدّام خدای ما مسمّی خواهند نمود. دولت امّت ها را خواهید خورد و در جلال ایشان فخر خواهید نمود.

۷ به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهید شد. بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود.

۸ زیرا من که یهوه هستم، عدالت را دوست می دارم و از غارت و ستم نفرت می دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست.

۹ و نسل ایشان در میان امّت ها و ذرّیت ایشان در میان قوم ها معروف خواهند شد. هرکه ایشان را بیند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذرّیت مبارک خداوند می باشند.

۱۰ در خداوند شادی بسیار می کنم و جان من در خدای خود وجد می نماید زیرا که مرا به جامهٔ نجات ملبّس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج آرایش می دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می بخشد.

۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را می رویاند و باغ، زرع خویش را نمّو می دهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امّت ها خواهد رویانید.

۶۲

۱ به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد.
۲ و امّت ها، عدالت تو را و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می دهد مسمّی خواهی شد.
۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسر ملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود.
۴ و تو دیگر به متروک مسمّی نخواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حَفصیبَه و زمینت را بَعولَه خواهند نامید زیرا خداوند از تو مسرور خواهند شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید.
۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه ای را به نکاح خویش درمی آورد، هم چنان پسرانت تو را منکوحهٔ خود خواهند ساخت و چنانکه داماد از عروس مبتهج می گردد، هم چنان خدایت از تو مسرور خواهد بود.
۶ ای اورشلیم دیده بانان بر حصارهای تو گماشته ام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکّران خداوند خاموش مباشید!
۷ و او را آرامی ندهید تا اورشلیم را استوارکرده، آن را در جهان محلّ تسبیح بسازد.
۸ خداوند به دست راست خود و به بازوی قوّی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غلّهٔ تو را مأکول دشمنانت نسازم و غریبان، شراب تو را که برایش زحمت کشیده ای نخواهند نوشید.
۹ بلکه آنانی که آن را می چینند آن را خورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع می کنند، آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید.
۱۰ بگذرید از دروازه ها بگذرید. طریق قوم را مهیّا سازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را برچیده عَلَم را به جهت قوم ها برپا نمایید.
۱۱ اینک خداوند تا اقصای زمین اعلان کرده است، پس به دختر صهیون بگویید اینک نجات تو می آید. همانا اجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش می باشد.
۱۲ و ایشان را به قوم مقدّس و فدیه شدگان خداوند مسمّی خواهند ساخت و تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

۶۳

۱ این کیست که ازادوم با لباس سرخ از بُصرَه می آید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبّس است و در کثرت قوّت خویش می خرامد؟ من که به عدالت تکلّم می کنم و برای نجات، زورآور می باشم.
۲ چرا لباس تو سرخ است و جامهٔ تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟
۳ من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قوم ها با من نبود و ایشان را به غضب خود پایمال کردم و به حدّت خشم خویش لگدکوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامهٔ خود را آلوده ساختم.
۴ زیراکه یوم انتقام در دل من بود و سال فدیه شدگانم رسیده بود.
۵ و نگریستم و اعانت کننده ای نبود و تعجّب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرا نجات داد و حدّت خشم من مرا دستگیری نمود.
۶ و قوم ها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدّت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.
۷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهم نمود برحسب هر آنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمت ها و وفور رأفت خود بجا آورده است.
۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کرد می باشند؛ پس نجات دهندهٔ ایشان شده است.
۹ او در همهٔ تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشتهٔ حضور وی ایشان را فدیه داد و در جمیع ایّام قدیم، متحمّل ایشان شده، ایشان را برداشت.
۱۰ امّا ایشان عاصی شده، روح قدّوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.
۱۱ آنگاه ایّام قدیم و موسی و قوم خویش را بیاد آورد و گفت کجاست آنکه ایشان را با شبان گلهٔ خود از دریا برآورد و کجا است آنکه روح قدّوس خود را در میان ایشان نهاد؟
۱۲ که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آبها را پیش روی ایشان مُنْشَقّ گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟
۱۳ آنکه ایشان را در لجّه ها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند.
۱۴ مثل بهایمی که به وادی فرود می روند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید، هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.
۱۵ از آسمان بنگر و از مسکن قدّوسیّت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجا است؟ جوشش دل و رحمت های تو که به من نمودی بازداشته شده است.
۱۶ به درستی که تو پدر ما هستی اگر چه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد، امّا تو ای یهوه، پدر ما و ولّی ما هستی و نام تو از ازل می باشد.
۱۷ پس ای خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا از تو نترسیم. به خاطر بندگانت و اسباط میراث خود رجعت نما.

۱۸ قوم مقدّس تو اندک زمانی آن را متصرّف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پایمال نمودند.
۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز بر ایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده ایم.

۶۴

۱ کاش که آسمانها را مُنْشَقْ ساخته، نازل می شدی و کوهها از رؤیت تو متزلزل می گشت.
۲ مثل آتشی که خورده چوبها را مشتعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنانت معروف سازی و امّت ها از رؤیت تو لرزان گردند.
۳ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی، آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رؤیت تو متزلزل گردید.
۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازند ندید.
۵ تو آنانی را که شادمانند و عدالت را بجا می آورند و به راههای تو تو را به یاد می آورند ملاقات می کنی. اینک تو غضبناک شدی و ما گناه کرده ایم در اینها مدّت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟
۶ زیراکه جمیع ما مثل شخص نجس شده ایم و همهٔ اعمال عادلهٔ ما مانند لتّهٔ ملوّث می باشد و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گناهان ما مثل باد، ما را می رباید.
۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خویشتن را برانگیزاند تا به تو متمّسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده ای و ما را به سبب گناهان ما گداخته ای.
۸ اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی. ماگِلْ هستیم و تو صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می باشیم.
۹ ای خداوند بشدّت غضبناک مباش و گناه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم.
۱۰ شهرهای مقدّس تو بیابان شده. صهیون بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است.
۱۱ خانهٔ مقدّس و زیبای ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می خواندند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدّل گردیده است.
۱۲ ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری می کنی و خاموش شده، ما را بشدّت رنجور می سازی؟

۶۵

۱ آنانی که مرا طلب ننمودند مرا جستند و آنانی که مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لبّیک لبیّک.
۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمّردی که موافق خیالات خود به راه ناپسنده سلوک می نمودند دراز کردم.
۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان می آورند، که در باغات قربانی می گذرانند و بر آجرها بخور می سوزانند.
۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره ها منزل دارند، که گوشت خنزیر می خورند و خورش نجاسات در ظروف ایشان است.
۵ که می گویند: در جای خود بایست و نزدیک من میا زیرا که من از تو مقدّس تر هستم. اینان دود در بینی من می باشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است.
۶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید.
۷ خداوند می گوید دربارهٔ گناهان شما و گناهان پدران شما با هم که بر کوهها بخور سوزانیدید و مرا بر تلّها اهانت نمودید. پس جزای اعمال شما را اوّل به آغوش شما خواهم رسانید.
۸ خداوند چنین می گوید: چنانکه شیره در خوشه یافت می شود و می گویند آن را فاسد مساز زیرا که برکت در آن است، همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا ایشان را بالکّل هلاک نسازم.
۹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزیدگانم ورثهٔ آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد.
۱۰ و شارون، مرتع گله ها و وادی عاکور، خوابگاه رمه ها به جهت قوم من که مرا طلبیده اند، خواهد شد.
۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده، و کوه مقدّس مرا فراموش نموده اید، و مائده ای به جهت پخت مهیّا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتّفاق ریخته اید.
۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقدّر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیراکه چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.
۱۳ بنابراین خداوند یهوه می گوید: هان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید امّا شما تشنه خواهید بود همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما خجل خواهید گردید.
۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنّم خواهند نمود، امّا شما از کدورت دل، فریاد خواهید نمود، و از شکستگی روح، ولوله خواهید کرد.
۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای من لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند یهوه تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهید نامید.

۱۶ پس هرکه خویشتن را بر وی زمین برکت دهد، خویشتن را به خدای حقّ برکت خواهد داد؛ و هرکه بر وی زمین قسم خورد به خدای حقّ قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اوّلین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین نیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت.

۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابد وجد نمایید زیرا اینک اورشلیم را محّل وجد و قوم او را محّل شادمانی خواهم آفرید.

۱۹ و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد.

۲۰ و بار دیگر طفلِ کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد؛ زیراکه طفل در سنّ صد سالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود.

۲۱ و خانه ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس نموده، میوۀ آنها را خواهند خورد.

۲۲ بنا نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس می نمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایّام قوم من مثل ایّام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتّع خواهند برد.

۲۳ زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریّت ایشان با ایشانند.

۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد، و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید.

۲۵ گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می گوید که درتمامی کوه مقدّس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.

۶۶

۱ خداوند چنین می گوید: آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه ای که برای من بنا می کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟

۲ خداوند می گوید: دست من همۀ این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد؛ امّا به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.

۳ کسی که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه ای بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخور سوزاند مثل شخصی است که بتی را تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است.

۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلّم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیارکردند.

۵ ای آنانی که از کلام خداوند می لرزید سخن او را بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شما را بخاطر اسم من از خود می رانند می گویند: خداوند تمجید کرده شود تا شادی شما را ببینم، لیکن ایشان خجل خواهند شد.

۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات می رساند.

۷ قبل از آنکه درد زه بکشد، زایید. پیش از آنکه درد او را فرو گیرد اولاد نرینه ای آورد.

۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرّد درد زه کشیدن پسران خود را زایید.

۹ خداوند می گوید: آیا من بفم رحم برسانم و نزایانم؟ و خدای تو می گوید: آیا من که زاینده هستم، رحم را ببندم؟

۱۰ ای همۀ آنانی که اورشلیم را دوست می دارید، با او شادی کنید و برایش وجد نمایید. و ای همۀ آنانی که برای او ماتم می گیرید، با او شادی بسیار نمایید.

۱۱ تا از پستانهای تسلیّات او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید.

۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امّت ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بناز پرورده خواهید شد.

۱۳ و مثل کسی که مادرش او را تسلّی دهد، همچنین من شما را تسلّی خواهم داد و در اورشلیم تسلّی خواهیم یافت.

۱۴ پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرّم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد امّا بر دشمنان خود غضب خواهد نمود.

۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و ارابه های او مثل گرد باد تا غضب خود را با حدّت و عتاب خویش را با شعلۀ آتش به انجام رساند.

۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود.

۱۷ و خداوند می گوید: آنانی که از عقب یکنفرکه در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر می نمایند و گوشت خِنزیر و رجاسات و گوشت موش می خورند با هم تلف خواهند شد.

۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امّت ها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید.

۱۹ و آیتی در میان ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امّت ها به ترشیش و فُول و تیراندازان لُود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازهٔ مرا نشنیده اند و جلال مرا ندیده اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امّت ها شایع سازند.

۲۰ و خداوند می گوید که ایشان جمیع برادران شما را از تمامی اُمّت ها بر اسبان و ارابه ها و تخت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدّس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنی اسرائیل هدیهٔ خود را در ظرف پاک به خانهٔ خداوند می آورند.

۲۱ و خداوند می گوید که از ایشان نیز کاهنان و لاویان خواهند گرفت.

۲۲ زیرا خداوند می گوید: چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت درحضور من پایدارخواهم ماند، همچنان ذریّت شما و اسم شما پایدارخواهد ماند.

۲۳ و خداوند می گوید که از غُرّهٔ ماه تا غُرّهٔ دیگر و از سَبَّت تا سَبَّت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند.

۲۴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کِرْمِ ایشان نخواهد مُرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

کتاب داوران

۱

۱ و بعد از وفات یوشع، واقع شد که بنی اسرائیل را خداوند سؤال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟

۲ خداوند گفت: یهودا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده ام.

۳ و یهودا به برادر خود شَمْعُون گفت: به قرعهٔ من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعهٔ تو خواهم آمد.» پس شَمْعُون همراه او رفت.

۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فَرِزّیان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازَق کشتند.

۵ و اَدُونی بازِضق را در بازضق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فَرِزّیان را شکست دادند.

۶ و اَدُونی بازَق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، شستهای دست و پایش را بریدند.

۷ و اَدُونی بازَق گفت: هفتاد مَلِک با شستهای دست و پا بریده زیر سفرهٔ من خورده ها برمی چیدند. موافق آنچه من کردم خدا به من کافات رسانیده است. پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن رابه دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند.

۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند.

۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حَبْرون ساکن بودند برآمد، و اسم حَبْرون قبل از آن قریه اَرْبَع بود. و شیشای و اَخیمان و تَلْمای را کشتند.

۱۱ و از آنجا بر ساکنان دَبیر برآمد و اسم دَبیر قبل از آن، قریه سَقیربود.

۱۲ و کالیب گفت: «آنکه قریه سَقیر را زده، فتح نماید، دختر خود عَكْسَه را به او به زنی خواهم داد.

۱۳ و عُتْنیئیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت؛ پس دختر خود عَكْسَه را به او به زنی داد.

۱۴ و چون دختر نزد وی آمد، او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند. و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟

۱۵ و به وی گفت: مرا برکت بده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.

۱۶ و پسران قِینِی پدرزن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عَراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند.

۱۷ و یهودا همراه برادر خود شَمْعُون رفت، و کنعانیانی را که در صَفَت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حُرما نامیدند.

۱۸ و یهودا غَزَّه و نواحی اش و اضشْقَلون و نواحی اش و عَقْرُون و نواحی اش را گرفت.

۱۹ و خداوند با یهودا می بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارابه های آهنین داشتند.

۲۰ و حَبْرون را برحسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد.

۲۱ و بنی بنیامین یَبُوسیان را که در اورشلیم و ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان با بنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت ئیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.

۲۳ و خاندان یوسف بیت ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لُوز بود.

۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.

۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند.

۲۶ و آن مرد به زمین حِتّیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.

۲۷ و مَنَسّی اهل بیت شان و دهات آن را و اهل تَعَنَک و دهات آن و ساکنان دُوْر و دهات آن و ساکنان یِبْلَعام و دهات آن و ساکنان مَجِدّو و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند.

۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تماماً بیرون نکردند.

۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازَر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان درمیان ایشان در جازَر ساکن ماندند.

۳۰ و زَبُولون ساکنان قِطرون و ساکنان نَهْلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان درمیان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد.

۳۱ و اَشیر ساکنان عَكّو و ساکنان صِیدون و اَحْلَب و اَكْزِیب و حَلْبَه و عَفیق و رَحُوب را بیرون نکرد.

۳۲ پس اَشیریان درمیان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیراکه ایشان را بیرون نکردند.

۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس درمیان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عَنات به ایشان جزیه می دادند.

۳۴ و اَموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند.
۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در اَیَلُّون و شَعَلُبّیم در کوه حارَس ساکن باشند، ولیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه بر ایشان گذارده شد.
۳۶ و حد اموریان از سر بالای عَقْرَبّیم و از سالَع تا بالاتر بود.

۲

۱ و فرشتهٔ خداوند از جِلْجال به بُوکیم آمده، گفت: شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست.
۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبندید و مذبح های ایشان را بشکنید. لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده اید؟
۳ لهذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما دام خواهند بود.
۴ و چون فرشتهٔ خداوند این سخنان را به تمامی بنی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.
۵ و آن مکان را بُوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.
۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند.
۷ و در تمام ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همهٔ کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قومْ خداوند را عبادت نمودند.
۸ و یوشع بن نون، بندهٔ خداوند، چون صد وده ساله بود، مرد.
۹ و او را در حدود ملکش در تِمْنَه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند.
۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقهٔ دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.
۱۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بَعْلها را عبادت نمودند.
۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند.
۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند.
۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند.
۱۵ و به هر جا که بیرون می رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.
۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند.
۱۷ و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل ننمودند.
۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی انگیخت، خداوند با داور می بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می داد، زیراکه خداوند به خاطر ناله ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمان می شد.
۱۹ و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند.
۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند،
۲۱ من نیز هیچ یک از امتها را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود.
۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگه داشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.
۲۳ پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم ننمود.

۳

۱ پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطهٔ آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همهٔ جنگهای کنعان را ندانسته بودند،
۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی دانستند.
۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حِوّیان که در کوهستان لبنان از کوه بَعْل حَرْمون تا مدخل حمات ساکن بودند.

۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطهٔ موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه.

۵ پس بنی اسرائیل درمیان کنعانیان و حتیان و اموریان و فَرِزّیان و حویان و یبوسیان ساکن می بودند.

۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می دادند، و خدایان آنها را عبادت می نمودند.

۷ و بنی اسرائیل آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند.

۸ و غضب خداوند افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رِشْعَتایم، پادشاه ارام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشْعَتایم را هشت سال بندگی کردند.

۹ و اسرائیل چون نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عُتْنئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد.

۱۰ و روح خداوند بر او نازل شده، پس اسرائیل را داورن کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رِشْعَتایم، پادشاه ارام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشْعَتایم مستولی گشت.

۱۱ و زمین سال آرامی چهل سال آرامی یافت. پس عتیئیل بن قناز مرد.

۱۲ و بنی اسرائیل بار دیگر درنظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که درنظر خداوند شرارت ورزیده بودند.

۱۳ و او بنی عَمّون و عَمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند.

۱۴ و بنی اسرائیل عَجلون پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

۱۵ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهنده ای یعنی ایهود بن جیرای بنامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت، و بنی اسرائیل به دست او برای عجلون، پادشاه موآب، ارمغانی فرستادند.

۱۶ و اِیهود خمر دو دمی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بر ران راست خود بست.

۱۷ و ارمغان را نزد عجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فربهی بود.

۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود.

۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم. گفت: ساکت باش و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند.

۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتنهایی در بالاخانهٔ تابستانی خود می نشست. ایهود گفت: کلامی از خدا برای تو دارم پس از کرسی خود برخاست.

۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد.

۲۲ و دستهٔ آن را با تیغه اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشاند زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید.

۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر وی بسته، قفل کرد.

۲۴ و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالا خانه قفل است. گفتند، یقیناً پایهای خود را در غرفهٔ تابستانی می پوشاند.

۲۵ و انتظار کشیدند پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

۲۶ و چون ایشان معطل می شدند، ایهود به در رفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید.

۲۷ و چون داخل شد، کَرِنّارا در کوهستان افرایم نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود.

۲۸ و به ایشان گفت: «از عقب من بیایید زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اَرْدُن را پیش روی مو آبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند.

۲۹ و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از مو آبیان را، یعنی هر زور آور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت.

۳۰ و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

۳۱ و بعد از او شَمْجَر بن عَنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

۴

۱ و بنی اسرائیل بعد از وفات ایهود، بار دیگر درنظر خداوند شرارت ورزیدند.

۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می کرد ، فروخت؛ و سردار لشکرش سِیسَرا بود که در حَروشَت امتها سکونت داشت.

۳ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او نهصد ارابهٔ آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می کرد.

۴ وآن زمان دَبورَهٔ نبیه، زن لَفیدُت، اسرائیل را داوری می نمود.

۵ و او زیر نخل دَبورَه که درمیان رامه و بیت ئیل در کوهستان افرایم بود، می نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می آمدند.

۶ پس او فرستاده، باراق بن اَبینوعَم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟

۷ و سیِسرا، سردار لشکر یابین را با ارابه ها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد.

۸ باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می روم و اگر همراه من نیایی نمی روم.

۹ گفت: البته همراه تو می آیم، لیکن این سفر که می روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس عَبورَه برخاسته، همراه باراق به قادش رفت.

۱۰ و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد.

۱۱ و حابَر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حوباب برادرزن موسی جدا کرده، خیمهٔ خویش را نزد درخت بلوط در صَعَنایم که نزد قادش است، برپا داشت.

۱۲ و به سِیسَرا خبر دادند که باراق بن اَبینوعَم به کوه تابور بر آمده است.

۱۳ پس سِیسَرا همهٔ ارابه هایش، یعنی نهصد ارابه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند، از حَروشَت امتها تا نهد قیشون جمع کرد.

۱۴ و دَبورَه به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سِیسَرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود؛ آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی.

۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی ارابه ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منهزم ساخت، و سیسرا از ارابهٔ خود به زیر آمده، پیاده فرارکرد.

۱۶ و باراق ارابه ها و لشکر را تا حَروشَتِ امتها تعاقب نموده، و جمیع لشکر سِیسَرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

۱۷ و سِیسَرا به چادر یاعیل، زن حابَر قینی، پیاده، فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قینی صلح بود.

۱۸ و یاعیل به استقبال سیسَرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگرد ای آقای من؛ به سوی من برگرد، و مترس. پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید.

۱۹ و او وی راگفت: «جرعه ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید.

۲۰ او وی را گفت: «به چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سؤال کرده بگوید که آیا کسی در اینجاست، بگو نی.

۲۱ و یاعیل زن حابر میخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی آمد به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیراکه او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد.

۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی راگفت: «بیا تا کسی را که می جویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سِیسَرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه اش بود.

۲۳ پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنی اسرائیل ذلیل ساخت.

۲۴ و دست بنی اسرائیل بر پایین پادشاه کنعان زیاده و زیاده استیلا می یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

۵

۱ و در آن روز دَبورَه و باراق بن اَبینوعَم سرود خوانده گفتند:

۲ چونکه پیشروان قوم در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید.

۳ ای پادشاهان بشنوید! ای زور آوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرایید.

۴ ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای اَدُوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره ها ریخت، و ابرها هم آبها بارانید.

۵ کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل.

۶ در ایام شَمْجَر بن عنات ، در ایام یاعیل شاهراهها ترک شده بود، و مسافران از راههای غیر متعارف می رفتند.

۷ حاکمان در اسرائیل نایاب شدند، تامن، دَبورَه، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم.

۸ خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازه ها رسید. درمیان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه ای پیدا نشد.

۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را درمیان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید.

۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها می نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید.

۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلهٔ خداوند را بیان می کنند، یعنی احکام عادلهٔ او را در حکومت اسرائیل، آنگاه قوم خداوند به دروازه ها فرود می آیند.

۱۲ بیدارشو، ای دَبورَه. بیدار شو و سرود بخوان. برخیز ای باراق و ای پسر اَبینوعَم، و اسیران خود را به اسیری ببر.

۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت.

۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیر داوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست می گیرند.

۱۵ و سروران یساکار همراه دَبورَه بودند؛ چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب رؤبین عظیم بود.

۱۶ چرا درمیان آغلها نشستی؟ آیا تا نی گله ها را بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب رؤبین عظیم بود.

۱۷ جِلعاد به آن طرف اُرْدُن ساکن ماند. ودان چرا نزد کشتیها درنگ نمود؟ اشیر به کنارهٔ دریا

نشست، و نزد خلیجهای خود ساکن ماند.

۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطر موت تسلیم نمودند، و نفتالی نیز در بلندیهای میدان.

۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تَعَنَک نزد آبهای مَجِدّو.

و هیچ منفعت نقره نبردند.

۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سِیسَرا جنگ کردند.

۲۱ نهر قیشون. ای جان قوت را پایمال نمودی.

۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازدن گرفتند، به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان .

۲۳ فرشتهٔ خداوند می گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را درمیان جباران اعانت نمایند.

۲۴ یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد!

۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سر شیر را در ظرف ملوکانه پیش آورد.

۲۶ او آب خواست به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سِیسَرا را زده، سرش را سفت، و شقیقهٔ او را شکافت و فرو دوخت.

۲۷ نزد پایهایش خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهایش خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد.

۲۸ از دریچه نگریست و نعره زد، مادر سِیسَرا از شبکه (نعره زد): چرا ارابه اش در آمدن تأخیر می کند؟ و چرا چرخهای ارابه هایش توقف می نماید؟

۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد.

۳۰ آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر، دو دختر برای هر مرد. و برای سِیسَرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران.

۳۱ همچنین ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می کند.»

و زمین چهل سال آرامی یافت.

۶

۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.

۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی اسرائیل شکافها و مغاره ها و ملاذها را که در کوهها می باشند، برای خود ساختند.

۳ و چون اسرائیل زراعت می کردند، مدیان و عمالیق و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می آوردند.

۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غَزَّه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند.

۵ زیرا که ایشان با مواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند.

۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.

۷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند،

۸ که خداوند نبی ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانهٔ بندگی بیرون آوردم،

۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم.

۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم، از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید. لیکن آواز مرا نشنیدید.

۱۱ و فرشتهٔ خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عُفْرَه است که مال یوآش اَبیعَزَری بود، نشست، و پسرش جِدْعُون گندم را در چرخشت می کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند.

۱۲ پس فرشتهٔ خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.

۱۳ جِدْعُون وی را گفت: آه ای خداوند من، اگر یهوه با ماست، پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیبب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد؟ لیکن الآن خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.

۱۴ آنگاه یهوه بر وی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده! آیا من تو را نفرستادم؟

۱۵ او در جواب وی گفت: «آه ای خداوند، چگونه اسرائیل را رهایی دهم؟ اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.

۱۶ خداوند وی را گفت: «یقیناً من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.

۱۷ او وی را گفت: «اگر الآن درنظر تو فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می زنی.

۱۸ پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم، و هدیهٔ خود را آورده، به حضور تو بگذرانم.» گفت: «من می مانم تا برگردی.»

۱۹ پس جِدْعُون رفت و بزغاله ای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفهٔ آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبدی و آب گوشت را در کاسه ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد.

۲۰و فرشتهٔ خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.

۲۱ آنگاه فرشتهٔ خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشتهٔ خداوند از نظرش غایب شد.

۲۲ پس جِدْعُون گفت: آه ای خداوند یهوه، چونکه فرشتهٔ خداوند را روبرو دیدم.

۲۳ خداوند وی را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس، نخواهی مرد.

۲۴ پس جِدْعُون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عُفْرَضهٔ اَبیعَزَریان باقی است.

۲۵ و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما.

۲۶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران.

۲۷ پس جِدْعُون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود؛ اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر می ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد.

۲۸ و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته.

۲۹ پس به یکدیگر گفتند: «کیست که این کار را کرده است؟» و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند: «جِدْعُون بن یوآش این کار را کرده است.»

۳۰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیراکه مذبح بعل را مهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.

۳۱ اما یوآش به همهٔ کسانی که بر ضد او برخاسته بودند، گفت: آیا شما برای بعل محاجه می کنید؟ و آیا شما او را می رهانید؟ هرکه برای او محاجه نماید، همین صبح کشته شود؛ و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.

۳۲ پس در آن روز او را یَرُبَّعْل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»

۳۳ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیق و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، در وادی یزرعیل اردو زدند.

۳۴ و روح خداوند جِدْعُون را ملبس ساخت. پس کَرِنّا را نواخت و اهل اَبیعضزَر در عقب وی جمع شدند.

۳۵ و رسولان در تمامی مَنَسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.

۳۶ و جِدْعُون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را برحسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد،

۳۷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بُوَد، خواهم دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.

۳۸ و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرد و کاسه ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.

۳۹ و جِدْعُون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعهٔ دیگر فقط با پوست تجربه نمایم؛ این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.

۴۰ و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

۷

۱ و یَرُبَّعْل که جِدْعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند، صبح زود برخاسته، نزد چشمهٔ حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.

۲ و خداوند به جِدْعُون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.

۳ پس الآن به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جِلْعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

۴ و خداوند به جِدْعُون گفت: «باز هم قوم زیاده اند؛ ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هرکه را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.

۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جِدْعُون گفت: «هرکه آب را به زبان خود بنوشد، چنانکه سگ می نوشد، او را تنها بگذار، و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شده، بنوشد.

۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود؛ و جمیع بقیهٔ قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.

۷ و خداوند به جِدْعُون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هرکس به جای خود بروند.

۸ پس آن گروه توشه و کَرِنّاهای خود را به دست گرفتند و هرکس را از سایر مردان اسرائیل به خیمهٔ خود فرستاد؛ ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادیِ پایینْ دست او بود.

۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیز و به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده ام.

۱۰ لیکن اگر از رفتن می ترسی، با خادم خود فُورَهْ به اردو برو.

۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فُورَه به کنارهٔ سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.

۱۲ و اهل مِدْیان و عَمالیق و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی شمار در وادی ریخته بودند؛ و شتران ایشان را مثل ریگ که بر کنارهٔ دریا بی حساب است، شماره ای نبود.

۱۳ پس چون جِدْعُون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گِرده ای نان جوین درمیان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه ای برخورد و آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.

۱۴ رفیقش در جواب وی گفت که این نیست جز شمشیر جِدْعُون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدا مدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.

۱۵ و چون جِدْعُونن نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: برخیزید زیراکه خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.

۱۶ و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هریکی از ایشان کَرِنّاها و سبوهای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت.

۱۷ و به ایشان گفت: بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسم، هرچه من می کنم، شما هم چنان بکنید.

۱۸ و چون من و آنانی که با من هستند کَرِنّاها را بنوازیم، شما نیز از همهٔ اطراف اردو کَرِنّاها را بنوازید و بگویید شمشیر خداوند و جِدْعُون.

۱۹ پس جِدْعُون و صد نفر که با وی بودند، در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی ای تازه گذارده بودند، پس کَرِنّاها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند.

۲۰ و هر سه فرقه کَرِنّاها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کَرِنّاها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدا زدند: «شمشیر خداوند و جِدْعُون.

۲۱ و هرکس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منهزم ساختند.

۲۲ و چون آن سیصد نفر کَرِنّاها را نواختند، خداوند شمشیر هرکس را بر رفیقش و بر تمای لشکر گردانید، و لشکر ایشان تا بیت شِطَّه به سوی صَرِیَرت و تا سرحد آبَل مَحُولَه که نزد طَبات است، فرار کردند.

۲۳ و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.

۲۴ و جِدْعُون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابلهٔ با مدیان به زیر آیید و آبها را تا بیت باره و اُرْدُنّ پیش ایشان بگیرید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آبها را تا بیت بارَه و اُرْدُنّ گرفتند.

۲۵ و غُراب و ذِئب، دو سردار مدیان را گرفته، غُراب را بر صخرهٔ غراب و ذِئب را در چرخشت ذِئب کشتند، و مدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غُراب و ذِئب را به آن طرف اُرْدُنّ، نزد جِدْعُون آوردند.

۸

۱ و مردان افرایم او را گفتند: این چه کار است که به ما کرده ای که چون برای جنگ مدیان می رفتی ما را نخواندی؟ و به سختی با وی منازعت کردند.

۲ او به ایشان گفت: الآن من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی اَبیعَزَر بهتر نیست؟

۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غُراب و ذِئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟ پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.

۴ و جِدْعُون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اُرْدُنّ رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعاقب می کردند.

۵ و به اهل سُکُّوت گفت: «تمنا این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته اند، و من زَبَح و صَلْمُونَّع، ملوک مدیان را تعاقب می کنم.

۶ سرداران سُکُّوت به وی گفتند: مگر دستهای زَبَح و صَلْمُونَّع الآن در دست تو می باشد تا به لشکرتو نان بدهیم؟

۷ جِدْعُون گفت: «پس چون خداوند زَبَح و صَلْمُونَّع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم درید.

۸ و از آنجا به فَنُوعِیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فَنُوعِیل مثل جواب اهل سکّوت او را جواب دادند.

۹ و به اهل فَنُوعِیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم، این برج را منهدم خواهم ساخت.»

۱۰ و زَبَح و صَلْمُونَّع در قَرْقُورْ با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیهٔ لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.

۱۱ و جِدْعُون به راه چادرنشینان به طرف شرقی نُوبَح و یُجْبَهاه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیراکه لشکر مطمئن بودند.

۱۲ و زَبَح و صَلْمُونَّع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زَبَح و صَلْمُونَّع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهزم ساخت.

۱۳ وجِدْعُون بن یوآش از بالای حارَس از جنگ برگشت.

۱۴ و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.

۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده گفت: «اینک زَبَح و صَلْمُونَّع که دربارهٔ ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زَبَح و صَلْمُونَّع الآن در دست تو است تا به مردان خستهٔ تو نان بدهیم.

۱۶ پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سُکُّوت را به آنها تأدیب نمود.

۱۷ و برج فَنُوعِیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

۱۸ و به زَبَح و صَلْمُونَّع گفت: چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «ایشان مثل تو بودند؛ هر یکی شبیه شاهزادگان.

۱۹ گفت: ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند؛ به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می داشتید، شما را نمی کشتم.

۲۰ و به نخست زادهٔ خود، یَتَر، گفت: برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود.

۲۱ پس زَبَح و صَلْمُونَّع گفتند: تو برخیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست. پس جِدْعُون برخاسته، زَبَح و صَلْمُونَّع را بکشت و هلالهایی که بر گردن شتران ایشان بود، گرفت.

۲۲ پس مردان اسرائیل به جِدْعُون گفتند: بر ما سلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهانیدی.

۲۳ جِدْعُون در جواب ایشان گفت: من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت خواهد نمود.

۲۴ و جِدْعُون به ایشان گفت: یک چیز ای شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوشواره های طلا داشتند، چونکه اسمعیلیان بودند.

۲۵ در جواب گفتند: البته می هیم. پس ردایی پهن کرده، هریکی گوشواره های غنیمت خود را در آن انداختند.

۲۶ و وزن گوشواره های طلایی که طلبیده بود، هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه ها و جامه های ارغوانی که بر ملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که بر گردن شتران ایشان بود.

۲۷ و جِدْعُون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عُفْرَه برپا داشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جِدْعُون و خاندان او دام شد.

۲۸ پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جِدْعُون چهل سال آرامی یافت.

۲۹ و یَرُبَّعْل بن یوآش رفته، در خانهٔ خود ساکن شد.

۳۰ و جِدْعُون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت.

۳۱ و کنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را اَبیمَلِک نام نهاد.

۳۲ و جِدْعُون بنی یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عُفْرَه اَبیعَزَری دفن شد.
۳۳ و واقع شد بعد از وفات جِدْعُون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلها زنا کردند، و بعل بَرِیت را خدای خود ساختند.
۳۴ و بنی اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، بهیاد نیاوردند.
۳۵ و با خاندان یَرُبَّعْل جِرْعُون موافق همهٔ احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

۹

۱ و اَبیمَلِک بن یَرُبَّعْل نزد برادران مادر خود به شَکیم رفته، ایشان و تمامی قبیلهٔ خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت:
۲ الآن در گوشهای جمیع اهل شکیم بگویید: برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همهٔ پسران یَرُبَّعْل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.
۳ و برادران مادرش دربارهٔ او در گوشهای جمیع اهل شکیم همهٔ این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی اَبیمَلِک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست.
۴ و هفتاد مثقال نقره از خانهٔ بعل بَرِیت به او دادند، و اَبیمَلِک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.
۵ پس به خانهٔ پدرش به عُفْرَه رفته، برادران خود پسران یَرُبَّعْل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت؛ لیکن یوتام پسر کوچک یَرُبَّعْل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.
۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان مِلّو جمع شده، رفتند، و اَبیمَلِک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.
۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جَرِزِّیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا در داد و به ایشان گفت: ای مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود
۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند؛ و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما.
۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
۱۰ و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوهٔ نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟
۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیرهٔ خود را که خدا و انسان را خوش می سازد، ترک بکنم و رفته، بر درختانی حکمرانی نمایم؟
۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.
۱۵ خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می کنید، پس بیایید و در سایهٔ من پناه گیرید، واگرنه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.
۱۶ و الآن اگر براستی و صداقت عمل نمودید در اینکه اَبیمَلِک را پادشاه ساختید، و اگر به یَرُبَّعْل و خاندانش نیکویی کردید و برحسب عمل دستهایش رفتار نمودید.
۱۷ زیراکه پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهانید.
۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او اَبیمَلِک را چون برادر شما بود، بر اهل شکیم پادشاه ساختید.
۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یَرُبَّعْل و خاندانش عمل نمودید، از اَبیمَلِک شاد باشید و او از شما شاد باشد.
۲۰ واگرنه آتش از اَبیمَلِک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان مِلّو را بسوزاند.
۲۱ پس یوتام فرار کرده گریخت و به بَئِیر آمده، در آنجا ساکن شد.
۲۲ و اَبیمَلِک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.
۲۳ و خدا روحی خبیث در میان اَبیمَلک و اهل شکیم فرستاده، و اهل شکیم با اَبیمَلک خیانت ورزیدند،
۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یَرُبَّعْل شده بود، بشود، و خون آنها از برادر ایشان اَبیمَلک که ایشان را کشته بود، و از شکیم بود، و از اهل شکیم که دستهایشان را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، رفته شود.
۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هرکس را که از طرف ایشام در راه می گذشت، تاراج می کردند. پس اَبیمَلک را خبر دادند.
۲۶ و جَعْل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.
۲۷ و به مزرعه ها بیرون رفته، موها چیدند و انگور را فشرده بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، آکل و شُرب کردند و اَبیمَلک را لعنت نمودند.
۲۸ و جَعل بن عابد گفت: اَبیمَلِک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا او پسر یَرُبَّعْل و زبول، وکیل او نیست؟ مردان حامور پدر شکیم را بندگی نمایید. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟

۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می بودند تا اَبیمَلک را رفع می کردم.» و به اَبیمَلِک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»
۳۰ و چون زَبُول، رئیس شهر، سخن جَعْل بن عابد را شنید، و خشم افروخته شد.
۳۱ پس به حیله قاصدان نزد اَبیمَلِک فرستاده، گفت: اینک جَعَل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می کنند.
۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن.
۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و ا ینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوّت توست، با او خواهی کرد.
۳۴ پس اَبیمَلِک و همهٔ کسانی که باوی بودند، شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند.
۳۵ و جَعَل بن عابد بیرون آمده، به دهنهٔ دروازهٔ شهر ایستاد، و اَبیمَلِک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند.
۳۶ و چون جَعْل آن گروه رادید به زَبُول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می آیند.» زَبُول وی را گفت: «سایهٔ کوهها را مثل مردم می بینی.
۳۷ بار دیگر جَعْل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می آیند و جمعی دیگر از راه بلوط مَعُونیم می آیند.
۳۸ زَبُول وی را گفت: الآن زبان تو کجاست که گفتی اَبیمَلِک کیست که او را بندگی نماییم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.
۳۹ و جَعْل پیش روی شکنم بیرون شده، با اَبیمَلِک جنگ کرد.
۴۰ و اَبیمَلِک او را منهزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تا دهنهٔ دروازه مجروح افتادند.
۴۱ و اَبیمَلِک در اَرُوْمَه ساکن شد، و زَبُول، جَعْل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم ساکن نباشند.
۴۲ و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و اَبیمَلک را خبر دادند.
۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست؛ و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می آیند، پس بر ایشان برخاسته، ایشان را شکست داد.
۴۴ و اَبیمَلک با فرقه ای که با وی بودند حمله برده، در دهنهٔ دروازهٔ شهر ایستادند؛ و آن دوم فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند.
۴۵ و اَبیمَلِک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت.
۴۶ و چون همهٔ مردان برجِ شکیم این را شنیدند، به قلعهٔ بیت ئیل بَرِیت داخل شدند.
۴۷ و به اَبیمَلِک خبر دادند که همهٔ مردان برج شکیم جمع شده اند.
۴۸ آنگاه اَبیمَلک با همهٔ کسانی که با وی بودند به کوه صلمون بر آمدند، و اَبیمَلِک تبری به دست گرفته، شاخه ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.
۴۹ و تمامی قوم، هرکس شاخهٔ خود را بریده، در عقب اَبیمَلک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سر ایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همهٔ مردمان برج شکیم که تخمیناً هزار مرد و زن بودند، بمردند.
۵۰ و اَبیمَلک به تاباص رفت و بر تاباص اردو زده، آن را گرفت.
۵۱ و درمیان شهر برج محکمی بود و همهٔ مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را برخود بسته، به پشت بام برج برآمدند.
۵۲ و اَبیمَلِک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازهٔ برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.
۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیابی گرفته، بر سر اَبیمَلِک انداخت و کاسه سرش را شکست.
۵۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا دربارهٔ من بگویند زنی او را کشت. پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که او مرد.
۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که اَبیمَلِک مرده است، هر کس به مکان خود رفت.
۵۶ پس خدا شر اَبیمَلِک را که پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد.
۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یَرُبَّعْل بر ایشان رسید.

۱۰

۱ و بعد از اَبیمَلِک، تَولَع بن فُوْاه، مردن از سبط یَساکار، بر خاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم ساکن بود.
۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد.
۳ و بعد از او یائیر جِلْعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود.
۴ و او را سی پسر بود که بر سی کرهٔ الاغ سوار می شدند؛ و ایشان را سی شهر بود که تا امروز به حَوُّوت یائیر نامیده است، و در زمین جِلْعاد می باشد.

۵ و یائیر وفات یافته، در قامُون دفن شد.

۶ و بنی اسرائیل باز درنظر خداوند شرارت ورزیده، بَعْلِیم و عَشْتارُوْت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عَمّون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند.

۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عَمّون فروخت.

۸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اُرْدُن در زمین اموریان که در جِلْعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند.

۹ و بنی عَمّون از اُرْدُن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند. و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

۱۰ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: به تو گناه کرده ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلیم را عبادت نمودیم.

۱۱ خداوند به بنی اسرائیل گفت: آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عَمّون و فلسطینیان رهایی ندادم؟

۱۲ و چون صیدونیان و عنالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی دادم.

۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد.

۱۴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده اید، فریاد برآورید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.

۱۵ بنی اسرائیل به خداوند گفتند: گناه کرده ایم؛ پس برحسب آنچه درنظر تو پسند آید به ما عمل نما؛ فقط امروز ما را رهایی ده.

۱۶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

۱۷ پس بنی عَمّون جمع شده، در جِلْعاد اردو زدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مِصْفَه اردو زدند.

۱۸ و قوم یعنی سروران جِلْعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عَمّون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جِلْعاد خواهد بود.

۱۱

۱ و یَفْتاح جِلْعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشه ای بود؛ و جِلْعاد یَفْتاح را تولید نمود.

۲ و زن جِلْعاد پسران برای وی زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند، یَفْتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیراکه تو پسر زن دیگر هستی.

۳ پس یَفْتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد؛ و مردان باطل نزد یَفْتاح جمع شده، همراه وی بیرون می رفتند.

۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عَمّون با اسرائیل جنگ کردند.

۵ و چون بنی عَمّون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جِلْعاد رفتند تا یَفْتاح را از زمین طوب بیاورند.

۶ و به یَفْتاح گفتند: «بیا سردار ما باش تا با بنی عَمّون جنگ نماییم.»

۷ یَفْتاح به مشایخ جِلْعاد گفت: آیا شما به من بغض ننمودید؟ و مرا از خانهٔ پدرم بیرون نکردید؟ و الآن چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده اید؟

۸ مشایخ جِلْعاد به یَفْتاح گفتند: از این سبب الآن نزد تو برگشته ایم تا همراه ما آمده، با بنی عَمّون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جَلْعاد سردار باشی.

۹ یَفْتاح به مشایخ جِلْعاد گفت: اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عَمّون باز آورید و خداوند ایشان را به دست من بسپار، آیا من سردار شما خواهم بود؟

۱۰ و مشایخ جِلْعاد به یَفْتاح گفتند: «خداوند درمیان ما شاهد باشد که البته برحسب سخن تو عمل خواهیم نمود.

۱۱ پس یَفْتاح با مشایخ جِلْعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار خداوند در مِصْفَه گفت.

۱۲ و یَفْتاح قاصدان نزد ملک بنی عَمّون فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده ای تا با زمین من جنگ نمایی؟

۱۳ ملک بنی عَمّون به قاصدان یَفْتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند، زمین مرا از اَرْنُون تا یبوق و اُرْدُنّ گرفتند. پس الآن آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.

۱۴ و یَفْتاح باز دیگر قاصدان نزد ملک بنی عَمّون فرستاد،

۱۵ و او را گفت که «یَفْتاح چنین می گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عَمّون را نگرفت.

۱۶ زیراکه چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.

۱۷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: تمنا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد. پس اسرائیل در قادش ماندند.

۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف اَرْنُون اردو زدند، و به حدود موآب، داخل نشدند، زیرا که اَدْنُون حد موآب بود.

۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تمنا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم.

۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهَص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند.

۲۱ و یهوه خدای اسرائیل، سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند. پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند، در تصرف آوردند.

۲۲ و تمامی حدود اموریان را از اَرْنُون تا بیوق و از بیابان تا اُرْدُنّ به تصرف آوردند.

۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است؛ و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟

۲۴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید، آنها را مالک خواهیم بود.

۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی؟ و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟

۲۶ هنگامی که اسرائیل در حشبون و دهاتش و عروعیر و دهاتش و در همۀ شهرهایی که بر کنارۀ اَرْنُون است، سیصد سال ساکن بودند، پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟

۲۷ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می نمایی. پس یهوه که داور مطلق است، امروز درمیان بنی اسرائیل و بنی عَمّون داوری نماید.

۲۸ اما ملک بنی عَمّون سخن یَفْتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

۲۹ و روح خداوند بر یَفْتاح آمد و او از جِلْعاد و منسی گذشت و از مِصْفَهِ جِلْعاد عبور کرد و از مِصْفَهِ جِلْعاد به سوی بنی عَمّون گذشت.

۳۰ و یَفْتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: اگر بنی عَمّون را به دست من تسلیم نمایی،

۳۱ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عَمّون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه ام بیرون آید، از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.

۳۲ پس یَفْتاح به سوی بنی عَمّون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.

۳۳ و ایشان را از عروعیر تا مِنِّیت که بیست شهر بود و تا آبیل کرامیم به صدمۀ بسیار عظیم شکست داد، و بنی عَمّون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.

۳۴ و یَفْتاح به مِصْفَه به خانۀ خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانۀ او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت.

۳۵ و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آه ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده ام و نمی توانم برگردم.

۳۶ و او وی را گفت: «ای پدر من، دهان خود را نزد خداوند باز کردی. پس با من چنانکه از دهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عَمّون کشیده است.

۳۷ و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. در ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.

۳۸ او گفت: «برو». و او را دو ماه روانه نمود. پس او با رفقای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.

۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود. و آن دختر مردی را نشناخت. پس در اسرائیل عادت شد،

۴۰ که دختران اسرائیل سال به سال می رفتند تا برای دختر یَفْتاح جِلْعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۲

۱ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یَفْتاح گفتند: را برای جنگ کردن با بنی عَمّون رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانۀ تو را بر سر تو خواهیم سوزانید.

۲ و یَفْتاح به ایشان گفت: مرا و قوم مرا با بنی عَمّون جنگ سخت می بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.

۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی دهید، جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عَمّون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود. پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟

۴ پس یَفْتاح تمامی مردان جِلْعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جِلْعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند: ای اهل جِلْعاد، شما فراریان افرایم در میان افرایم و درمیان منسی هستید.

۵ و اهل جِلْعاد معبرهای اُرْدُن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می گفت: بگذارید عبور نمایم. اهل جِلْعاد می گفتند: آیا تو افرایمی هستی؟ و اگر می گفت نی،

۶ پس او را می گفتند: بگو شِبُّولِت، و او می گفت: «سِبُّولِت»، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید. پس او را گرفته، نزد معبرهای اُرْدُن می کشتند. و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند.

۷ و یَفْتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یَفْتاح جِلْعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جِلْعاد دفن شد.

۸ و بعد از او اِبْصانِ بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.

۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد؛ و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۰ و اِبْصان مُرد و در بیت لحم دفن شد.

۱۱ و بعد از او اَیَّلُون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.

۱۲ و اَیَّلُون زبولونی مُرد و در اَیَّلُون در زمین زبولون دفن شد.

۱۳ و بعد از او عَبْدون بن هِلِّیل فِرْعَتُونی بر اسرائیل داوری نمود.

۱۴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۵ و عَبْدون بن هِلِّیل فِرْعَتُونی مُرد و در فِرْعَتُون در زمین افرایم در کوهستان عَمالیقیان دفن شد.

۱۳

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر درنظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

۲ و شخصی از صُرعَه از قبیلهٔ دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زایید.

۳ و فرشتهٔ خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: اینک تو حال نازاد هستی و نزاییده ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید.

۴ و الآن باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور.

۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زایید، و استره بر سرش نخواهد آمد ، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشتهٔ خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.

۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الآن هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشتهٔ خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود.

۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: یا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟ او گفت: من هستم.

۱۲ مانوح گفت: کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معاملهٔ با وی چه خواهد بود؟

۱۳ و فرشتهٔ خداوند به مانوح گفت: از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید.

۱۴ از هر حاصل مو زنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هرآنچه به او امر فرمودم، نگاه دارد.

۱۵ و مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله ای تهیه بینیم.

۱۶ فرشتهٔ خداوند به مانوح گفت: اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران. زیرا مانوح نمی دانست که فرشتهٔ خداوند است.

۱۷ و مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نماییم.

۱۸ فرشتهٔ خداوند وی را گفت: چرا دربارهٔ اسم من سؤال می کنی؟ چونکه آن عجیب است.

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیهٔ آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می دیدند.

۲۰ زیرا واقع شد که چون شعلهٔ آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت، فرشتهٔ خداوند در شعلهٔ مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.

۲۱ و فرشتهٔ خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشتهٔ خداوند بود.

۲۲ و مانوح به زنش گفت: البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.

۲۳ اما زنش گفت: اگر خداوند می خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همهٔ این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی رسانید.

۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شَمْشُون نام نهاد. و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد.

۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان درمیان صُرْعَه و اَشْتَأُول به برانگیختن او شروع نمود.

۱۴

۱ و شَمْشُون به تِمْنَه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تِمْنَه دید.

۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تِمْنَه دیدم. پس الآن او را برای من به زنی بگیرید.

۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شَمْشُون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.

۴ اما پدر و مادرش نمی دانستند که این از جانب خداوند است، زیراکه بر فلسطینیان علتی می خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می داشتند.

۵ پس شَمْشُون با پدر و مادر خود به تِمْنَه فرود آمد؛ و چون به تاکستانهای تِمْنَه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.

۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.

۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شَمْشُون پسند آمد.

۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کنار رفت تا لاشهٔ شیر را ببیند؛ و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشهٔ شیر بود.

۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشهٔ شیر گرفته بود.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شَمْشُون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند.

۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند.

۱۲ و شَمْشُون به ایشان گفت: معمایی برای شما می گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامهٔ کتان و سی دست رخت می دهم.

۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامهٔ کتان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.

۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شَمْشون گفتند: شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانهٔ پدر تو را به آتش بسوزانیم . آیا ما را دعوت کرده اید تا ما را تاراج نمایید یا نه؟

۱۶ پس زن شَمْشُون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می نمایی و دوست نمی داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم؛ آیا برای تو بیان کنم؟

۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می بود پیش او می گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت.

۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین تر از عسل و چیست زورآورتر از شیر. او به ایشان گفت: اگر با گاو من خیش نمی کردید، معمای مرا دریافت نمی نمودید.

۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اَشْقَلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانهٔ پدر خود برگشت.

۲۰ و زن شَمْشُون به رفیقش که او را دوست خود می شمرد، داده شد.

۱۵

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شَمْشُون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله ای آمد و گفت: نزد زن خود به حجره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت داخل شود.

۲ و پدر زنش گفت: گمان می کردم که او را بغض می نمودی، پس او را به رفیق تو دادم؛ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.

۳ شَمْشُون به ایشان گفت: این دفعه از فلسطینیان بی گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.

۴ و شَمْشُون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد.

۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه ها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید.

۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟ گفتند: شَمْشُون داماد تِمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است. پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند.

۷ و شَمْشُون به ایشان گفت: اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.

۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه ای عظیم کشت. پس رفته، در مغارهٔ صخرهٔ عِیطام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لَحی متفرق شدند.

۱۰ و مردان یهودا گفتند: چرا بر ما برآمدید؟ گفتند: آمده ایم تا شَمْشُون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به او عمل نماییم.

۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغارهٔ صخرهٔ عِیطام رفته، به شَمْشُون گفتند: آیا ندانسته ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده ای؟» در جواب ایشان گفت: به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.

۱۲ ایشان وی را گفتند: ما آمده ایم تا او را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم. شَمْشُون در جواب ایشان گفت: برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.

۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقیناً تو را نخواهیم کشت.» پس او را به طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

۱۴ و چون او به لَحی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند؛ و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود، مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فرو ریخت.

۱۵ و چانهٔ تازهٔ الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت.

۱۶ و شَمْشُون گفت: با چانهٔ الاغ توده بر توده، با چانهٔ الاغ هزار مرد کشتم.

۱۷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رَمَتْ لَحی نامید.

۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الآن از تشنگی بمیرم و به دست نامختونان بیفتم؟

۱۹ پس خدا کفه ای را که در لَحی بود، شکافت که آب از آن جاری شد؛ و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حَقوری خوانده شد که تا امروز در لَحی است.

۲۰ و او در روزهای فلسطینیان، بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۶

۱ و شَمْشُون به غَزَّه رفت و در آنجا فاحشه ای دیده، نزد او داخل شد.

۲ و به اهل غَزَّه گفته شد که شَمْشُون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش خاموش مانده گفتند: چون صبح روشن شود او را می کشیم.

۳ و شَمْشُون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگه های دروازهٔ شهر و دو باهو را گرفته، آنها را با پشت بند کَند و بر دوش خود گذاشته، بر قلهٔ کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سورَق که اسمش دلیله بود، دوست می داشت.

۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کند که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آییم تا او را بسته، ذلیل نماییم؛ و هریکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.

۶ پس دلیله به شَمْشُون گفت: «تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را بست و ذلیل نمود.

۷ شَمْشُون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.

۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست.

۹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می بودند. و او وی را گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد.

۱۰ و دلیله به شَمْشُون گفت: «اینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی. پس مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.

۱۱ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.

۱۲ و دلیله طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. و کسان در حجره در کمین می بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

۱۳ و دلیله به شَمْشُون گفت: «تابحال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار ببافی.

۱۴ پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه از خواب بیدارشده، هم میخِ نَوردِ نساج و هم تار را برکند.

۱۵ و او وی را گفت: «چگونه می گویی که مرا دوست می داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.

۱۶ و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می ساخت و او را الحاح می نمود و جانش تا به موت تنگ می شد،

۱۷ هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که اُسْتُرَه بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده ام؛ و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

۱۸ پس چون دلیله دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: این دفعه بیایید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است. آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.

۱۹ و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او رفت.

۲۰ و گفت: ای شَمْشُون فلسطینیان بر تو آمدند. آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.

۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کندند و او را به غَزَّه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می کرد.

۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

۲۳ و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذرانند و بزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شَمْشُون را به دست ما تسلیم نموده است.

۲۴ و چون خلق او را دیدند خدای خود را تمجید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.

۲۵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: شَمْشُون را بخوانید تا برای ما بازی کند. پس شَمْشُون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را درمیان ستونها برپا داشتند.

۲۶ و شَمْشُون به پسری که دست او را گرفت، گفت: مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.

۲۷ و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شَمْشُون را تماشا می کردند.

۲۸ و شَمْشُون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ای خداوند یهوه، مرا بیاد آور و ای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.

۲۹ و شَمْشُون دو ستونِ میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.

۰ و شَمْشُون گفت: همراه فلسطینیان بمیرم.» و با زور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگی اش کشته بود، زیادتر بودند.

۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح درمیان صُرعَه و اَشتاؤل دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

۱۷

۱ و از کوهستان افرایم، شخصی بود که میخا نام داشت.

۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مثقال نقره ای که از تو گرفته شد، و دربارۀ آن لعنت کردی و در گوشهای من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: خداوند پسر مرا برکت دهد.

۳ پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف می کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده ای ساخته شود؛ پس الآن آن را به تو باز می دهم.

۴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دویست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده ای ساخت و آنها در خانۀ میخا بود.

۵ و میخا خانهٔ خدایان داشت، و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود.

۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه درنظرش پسند می آمد، می کرد.

۷ و جوانی از بیت لحم یهودا و از لاویان بود که در آنجا مأوا گزید.

۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیابد مأوا گزیند. و چون سیر می کرد به کوهستان افرایم به خانهٔ میخا رسید.

۹ و میخا او را گفت: از کجا آمده ای؟ او در جواب وی گفت: من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می روم تا هد جایی که بیابم مأوا گزینم.

۱۰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر کاهن باش و من تو را هر سال ده مثقال نقره و یک دست لباس و معاش می دهم. پس آن لاوی داخل شد.

۱۱ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود.

۱۲ و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانهٔ میخا می بود.

۱۳ و میخا گفت: «الآن دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی ای را کاهن خود دارم.

۱۸

۱ و در ایام در اسرائیل پادشاهی نبود. و در آن روزها سبط دان، مُلکی برای سکونت طلب می کردند، زیرا تا در آن روز مُلک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود.

۲ و پسران دان از قبیلهٔ خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند، از صُرعه و اَشتاؤل فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانهٔ میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.

۳ و چون ایشان نزد خانهٔ میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می کنی و در اینجا چه داری؟

۴ او به ایشان گفت: میخا با من جنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده ام.

۵ وی را گفتند: از خدا سؤال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می رویم خیر خواهد بود.

۶ کاهن به ایشان گفت: به سلامتی بروید راهی که شما می روید منظور خداوند است.

۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.

۸ پس نزد برادران خود به صُرْعَه و اَشْتاؤل آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: چه خبر دارید؟

۹ گفتند: برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیراکه زمین را دیده ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید. پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید،و زمین را در تصرف درآورید.

۱۰ و چون داخل شوید، به قوم مطمئن خواهید رسید و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است؛ و آن جایی است که از هرچه در جهان است، باقی ندارد.

۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صُرْعه و اَشتاؤل روانه شدند.

۱۲ و برآمده، در قریه یَعاریم در یهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن مکان را مِحنَه دان می خوانند و اینک در پشت فریه یعاریم است.

۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانهٔ میخا رسیدند.

۱۴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: آیا می دانید که در این خانه ها ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده ای هست؟ پس الآن فکر کنید که چه باید بکنید.

۱۵ پس به آنسو برگشته، به خانهٔ جوان لاوی، یعنی به خانهٔ میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.

۱۶ و آن ششصد مرد مسلح، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنهٔ دروازه ایستاده بودند.

۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند بر آمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.

۱۸ و چون آنها به خانهٔ میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می کنید؟

۱۹ ایشان به وی گفتند: خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانهٔ یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله ای در اسرائیل شوی؟

۲۰ پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترافیم و تمثال راگرفته، در میان قوم داخل شد.

۲۱ پس متوجه شده، روانه شدند، اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند.
۲۲ و چون ایشان از خانۀ میخا دور شدند، مردانی که در خانۀهای اطراف خانۀ میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند.
۲۳ و بنی دان را صدا زده؛ ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: تو را چه شده است که با این جمعیت آمده ای؟
۲۴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته اید؛ و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می گویید که تو را چه شده است؟
۲۵ و پسران دان او را گفتند: آواز تو درمیان ما شنیده نشود مبادا مردان تندخو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.
۲۶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، روگردانیده، به خانۀ خود برگشت.
۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، بر آمدند و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند.
۲۸ و رهاننده ای نبود زیراکه از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله ای نبود و آن شهر در وادی ای که نزد بیت رَحُوب است، واقع بود. ساکن شدند.
۲۹ و شهر را به اسم پدر خود دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود.
۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جَرشُوم بن موسی و پسرانش تا روز اسیر شدن اهل زمین، کهنۀ بنی دان می بودند.
۳۱ پس تمثال تراشیدۀ میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

۱۹

۱ و در ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا برای خود گرفته بود.
۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند.
۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد. و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دیده شد.
۴ و پدرزنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند.
۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند، او برخاسته تا روانه شود؛ اما پدر کنیز به داماد خود گفت که «دل خود را به لقمه ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید.
۶ پس هر دو با هم نشسته، خوردند و نوشندند و پدر کنیز به آن مرد گفت: موافقت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.
۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدرزنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند.
۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود تقویت نما و تا زوال روز تأخیر نمایید. و ایشان هر دو خوردند.
۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: الآن روز نزدیک به غروب می شود، شب را بمانید؛ اینک روز تمام می شود. در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمۀ خود خواهی رسید.
۱۰ اما مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل یَبوس که اورشلیم باشد، رسید؛ و در الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود.
۱۱ و چون ایشان نزد یبوس رسیدند، نزدیک غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر یبوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.
۱۲ آقایش وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی گردیم، بلکه به جِبْعَه بگذریم.
۱۳ و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبْعَه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»
۱۴ پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جِبْعَه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد.
۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جِبْعَه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست؛ اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.
۱۶ و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می آمد. و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جِبْعَه مأوا گزیده بود؛ اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند.
۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچۀ شهر دید؛ و آن مرد پیر گفت: «کجا می روی و از کجا می آیی؟
۱۸ او وی را گفت: ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بود، و الآن عازم خانۀ خود نمی پذیرد؛
۱۹ و نیز کاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می باشد و احتیاج به چیزی نیست.
۲۰ آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد؛ تمامی حاجات تو بر من است؛ اما شب را در کوچه بسر مبر.

۲۱ پس او را به خانهٔ خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.
۲۲ و چون دلهای خود را شاد می کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، گفتند: آن مرد را که به خانهٔ تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.
۲۳ و آن مرد صاحب خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: نی ای برادرانم شرارت مورزید، چونکه این مرد به خانهٔ من داخل شده است؛ این عمل زشت را منمایید.
۲۴ اینک دختر باکرهٔ من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می آورم و ایشان را ذلیل بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.
۲۵ اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. ۲۶ و آن زن در سپیدهٔ صبح آمده، به در خانهٔ آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد.
۲۷ و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود.
۲۸ و او وی را گفت: برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت.
۲۹ و چون به خانهٔ خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد.
۳۰ و هرکه این را دید گفت: از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده اند تا امروز عملی مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تأمل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.

۲۰

۱ و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا بئرشبع با اهل زمین جِلْعاد نزد خداوند در مِصْفَه جمع شدند.
۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضربودند.
۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مِصْفَه برآمده اند. و بنی اسرائیل گفتند: بگویید که این عمل زشت چگونه شده است.
۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: من با کنیز خود به جِبْعَه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم.
۵ و اهل جِبْعضه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد.
۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم ، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند.
۷ هان جمیع شما، از بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.
۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمهٔ خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانهٔ خود برنخواهیم گشت.
۹ و حال کاری که به جِبْعَه خواهیم کرد، این است که به حسب قرعه بر آن برآییم.
۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جِبْعَه بنیامینی برسند، با ایشان موافق همهٔ قباحتی که در اسرائیل نموده اند، رفتار نمایند.
۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند.
۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟
۱۳ پس الآن آن مردان بنی بلیعال را که در جِبْعَه هستند، تسلیم نمایید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم. اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند.
۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جِبْعَه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند.
۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیر زن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جِبْعَه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد.
۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هریکی از آنها مویی را به سنگ فلاخن می زدند و خطا نمی کردند.
۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.
۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: کیست که اولاً از ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟ خداوند گفت: یهودا اول برآید.
۱۹ و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جِبْعَه اردو زدند.
۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جِبْعَه صف آرایی کردند.
۲۱ و بنی بنیامین از جِبْعَه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند.
۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز دول صف آرایی کرده بودند.
۲۳ و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟ خداوند گفت: به مقابلهٔ ایشان برآیید.

۲۴ و بنی اسرایل در روز دوم به مقابلۀ بنی بنیامین پیش آمدند.

۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابلۀ ایشان از جِبْعَه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند.

۲۶ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، درآنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند.

۲۷ و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روزها درآنجا بود.

۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟ خداوند گفت: برآی زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود.

۲۹ پس اسرائیل در هر طرف جِبْعَه کمین ساختند.

۳۰ و بنی اسرائیل در روز سوم به مقابلۀ بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جِبْعَه صف آرایی نمودند.

۳۱ و بنی بنیامین به مقابلۀ قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل و دیگری به سوی جِبْعَه می رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند.

۳۲ و بنی بنیامین گفتند که ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.

۳۳ و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تامار صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جِبْعَه به درجستند.

۳۴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جِبْعَه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا برایشان رسیده است.

۳۵ و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی اسرائیل در آن روز بیست و پنجهزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیرزن بودند.

۳۶ و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جِبْعَه نشانده بودند.

۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جِبْعَه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.

۳۸ و درمیان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازند.

۳۹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتنِ قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقیناً ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.

۴۰ و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگریستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می رود.

۴۱ و بنی اسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا بر ایشان رسیده است.

۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را درگرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند، ایشان را درمیان هلاک ساختند.

۴۳ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در مَنُوحَه در مقابل جِبْعَه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند.

۴۴ و هجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.

۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تا صخرۀ رمون بگریختند. و پنجهزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر ازایشان را کشتند.

۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند.

۴۷ اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخرۀ رمون فرار کردند، و در صخرۀ رمون چهار ماه بماندند.

۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هرچه را که یافتند؛ و همچنین همۀ شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

۲۱

۱ و مردان اسرائیل درمِصْفَه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.

۲ و قوم به بیت ئیل آمده، درآنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند.

۳ و گفتند: ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟

۴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی درآنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند.

۵ و بنی اسرائیل گفتند: کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند برنیامده است؟ زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مِصْفَه نیاید، البته کشته شود.

۶ و بنی اسرائیل دربارهٔ برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است.

۷ برای بقیهٔ ایشان دربارهٔ زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.

۸ و گفتند: کدام یک از اسباط اسرائیل است که به حضورخداوند به مِصْفَه نیامده است؟ و اینک از یابیش جِلْعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود.

۹ زیرا چون قوم شمرده شدند، اینک از ساکنان یابیش جِلْعاد احدی درآنجا نبود.

۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر ازشجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جِلْعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید.

۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده است باشد، هلاک کنید.

۱۲ و درمیان ساکنان یابیش جِلْعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری نخوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند.

۱۳ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخرهٔ رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.

۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جِلْعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد.

۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود.

۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «دربارهٔ زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم، چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟

۱۷ و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود.

۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد.

۱۹ و گفتند: اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ئیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ئیل به شکیم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.

۲۰ پس بین بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاکستانها در کمین باشید،

۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها درآیند، و از دختران شیلوه هرکس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود.

۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت ایشان را به خاطر ما ببخشید، چونکه ما برای هرکس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را با ایشان ندادید، الآن مجرم می باشید.

۲۳ پس بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را برحسب شمارهٔ خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.

۲۴ و در آن وقت بنی اسرائیل هرکس به سبط خود و به قبیلهٔ خود روانه شدند، و از آنجا هرکس به ملک خود بیرون رفتند.

۲۵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هرکس آنچه درنظرش پسند می آمد، می کرد.

کتاب ارمیای نبی

۱

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند،

۲ که کلام خداوند در ایّام یوشیّا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد،

۳ و در ایّام یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیّا ابن یوشیّا پادشاه یهودا نازل می شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

۴ پس کلام بر من نازل شده، گفت:

۵ قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امّت قرار دادم.

۶ پس گفتم: آه ای خداوند یهوه اینک من تکلّم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم،

۷ اما خداوند مرا گفت: مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهر چه تو را امر فرمایم تکلّم خواهی نمود.

۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.

۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: اینک کلام خود را در دهان تو نهادم.

۱۰ بدان که تو را امروز بر امتّ ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.

۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای ارمیا چه می بینی؟ گفتم: شاخه ای از درخت بادام می بینم.

۱۲ خداوند مرا گفت: نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می کنم تا آن را به انجام رسانم.

۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه چیز می بینی؟ گفتم: دیگی جوشنده می بینم که رویش از طرف شمال است.

۱۴ و خداوند مرا گفت: بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنهٔ این زمین منبسط خواهد شد.

۱۵ زیرا خداوند می گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند ایشان آمده، هرکس کرسی خود را در دهنهٔ دروازهٔ اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضدّ تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت.

۱۶ و بر ایشان احکام خود را دربارهٔ همهٔ شرارتشان جاری خوانم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخور سوزانیدند و اعمال دستهای خود را سجده نمودند.

۱۷ پس تو کمر خود را ببند و برخاسته، هرآنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان مشوّش سازم.

۱۸ زیرا اینک من تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضدّ تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم زمین ساختم.

۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو رهایی خواهم داد.

۲

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ برو و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین می گوید: غیرت جوانی تو و محبّت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع می خرامیدی برایت به خاطر می آورم.

۳ اسرائیل برای خداوند مقّدس و نوبر محصول او بود. خداوند می گوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد گردید.

۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانوادهٔ اسرائیل کلام خداوند را بشنوید!

۵ خداوند چنین می گوید: «پدران شما در من چه بی انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده باطل شدند؟

۶ و نگفتند: یهوه کجا است که ما را از زمین مصر برآورد و ما را از بیابان و زمین ویران و پر از حفره ها و زمین خشک و سایهٔ موت و زمینی که کسی بر آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نماید؟

۷ و من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه ها و طیبّات آن را بخورید؛ اما چون داخل آن شدید، زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید.

۸ کاهنان نگفتند: یهوه کجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبّوت کرده، در عقب چیزهای بی فایده رفتند.

۹ بنابراین خداوند می گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد.

۱۰ پس به جزیره های کتیّم گذر کرده، ملاحضه نمایید و به قیدار فرستاده به دقّت تعقّل نمایید و دریافت کنید که آیا حادثهٔ ای مثل این واقع شده باشد؟

۱۱ که آیا هیچ امّتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدا نیستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده ای ندارد عوض نمودند.

۱۲ پس خداوند می گوید: ای آسمانها از این متحیّر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوّش شوید!
۱۳ زیرا قوم من دو کار بد کرده اند. مرا که چشمۀ آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده اند، یعنی حوضهای شکسته که آب نگاه ندارد.
۱۴ آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟
۱۵ شیران ژیان بر او غرّش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیرمسکون گردیده است.
۱۶ و پسران نوف و تحفنیس فرق تو را شکسته اند.
۱۷ آیا این را بر خویشتن وارد نیاوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تو را رهبری می نمود ترک کردی؟
۱۸ و الآن تو را با راه مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را با راه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟
۱۹ خداوند یهوه صبایوت چنین می گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را توبیخ نموده است پس بدان و ببین که این امر زشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.
۲۰ زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسستم و گفتی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تّل بلند و زیر هر درختی سبز خوابیده، زنا کردی.
۲۱ و من تو را مو اصیل و تخم نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده ای؟
۲۲ پس اگر چه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکار بری، اما خداوند یهوه می گوید: که گناه تو پیش من رقم شده است.
۲۳ چگونه می گویی که نجس نشدم و در عقب بعلیم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نما ای شتر تیزرو که در راههای خود می دوی!
۲۴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود با باد را بو می کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.
۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتی نی امید نیست زیراکه غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت.
۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود خجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل با پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان خجل خواهند شد.
۲۷ که به چوب می گویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا زاییده ای زیراکه پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می گویند: برخیز و ما را نجات ده.
۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایند؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیراکه ای یهودا خدایان تو به شمارۀ شهرهای تو می باشند.
۲۹ خداوند می گوید: چرا با من مخاصمه   می نمایید جمیع شما بر من عاصی شده اید.
۳۰ پسران شما را عبث زده ام زیرا که تأدیب را می پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شما را هلاک کرده است.
۳۱ ای شما که اهل این عصر می باشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده ام؟ پس قوم من چرا می گویند که رؤسای خود شده ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد.
۳۲ آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فرموش کند؟ اما قوم من روزهای بیشمار مرا فراموش کرده اند.
۳۳ چگونه راه خود را مهیّا می سازی تا محبت را بطلبی؟ بنابراین زنان بد را نیز به راههای خود تعلیم دادی.
۳۴ در دامنهای تو نیز خون جان فقیران بی گناه یافته شد. آنها را در نقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها.
۳۵ و می گویی: چونکه بی گناه هستم، غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که گناه نکرده ام، بر تو داوری خواهم نمود.
۳۶ چرا اینقدر می شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور خجل شدی همچنین از مصر نیز خجل خواهی شد.
۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سرت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.

۳

۱ و می گوید: اگر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوّث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما.
۲ چشمان خود را به بلندیها برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده اند. برای ایشان بسر راهها مثل زن عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوّث ساختی.
۳ پس بارش ها بازداشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیا را ازخود دور کردی.
۴ آیا از این به بعد مرا صدا نخواهی زد که ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟
۵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.

۶ و خداوند در ایّام یوشّیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحضه کردی که اسرائیل مرتّد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیرا هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟

۷ و بعد از آنکه همهٔ این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید.

۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتّد زنا کرد و از همهٔ جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه ای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نترسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد.

۹ و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زنا کاری اش زمین ملوّث گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود.

۱۰ و نیز خداوند می گوید: با وجود این همه، خواهرخائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.

۱۱ پس خداوند مرا گفت: اسرائیل مرتّد خویشتن را از یهودای خائن عادل تر نموده است.

۱۲ لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتّد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من رؤف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.

۱۳فقط به گناهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی. و خداوند می گوید که سما آواز مرا نشنیدید.

۱۴ پس خداوند می گوید: ای پسران مرتّد من رجوع نمایید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.

۱۵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.

۱۶و خداوند می گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایّام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن را به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد.

۱۷ زیرا درمیان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امّت ها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریر خود را نخواهد نمود.

۱۸ و در آن ایّام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد.

۱۹ و گفتم که من تو را چگونه درمیان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امّت ها را به تو بدهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتّد نخواهی شد.

۲۰ خداوند می گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزید، همچنین شما ای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدند.

۲۱ آواز گریه و تضرّعات بنی اسرائیل از بلندیها شنیده   می شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده اند.

۲۲ ای فرزندان مرتّد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد. و می گویند: اینک نزد تو می آییم زیراکه تو یهوه خدای ما هستی.

۲۳ به درستی که ازدحام کوهها از تلّها باطل می باشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است.

۲۴ و خجالت مشقّت پدران ما، یعنی رمه و گله پسران و دختران ایشان را از طفولیّت ما تلف کرده است.

۲۵ در خجالت خود می خوابیم و رسوایی ما، ما را می پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولّیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش را نشنیده ایم.

۴

۱ خداوند می گوید: ای اسرائیل اگر بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد.

۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امّت ها خویشتن را به او مبارک خواهند خواند و به وی فخر خواهند کرد.

۳ زیرا خداوند به مردان یهودا واورشلیم چنین می گوید: «زمینهای خود را شیار کنید و درمیان خارها مکارید.

۴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غلفهٔ دلهای خود را دور کنید مبادا حدّت خشم من به بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.

۵ در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویید و در زمین کَرِنّا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویید که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم.

۶ عَلَمی بسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف منمایید زیراکه من بلایی و شکستی عظیم از طرف شمال می آورم.

۷ شیری از بیشهٔ خود برآمده و هلاک کنندهٔ امّت ها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرهایت خراب شده، غیر مسکون گردد.

۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید ولوله کنید زیرا که حدّت خشم خداوند از ما برنگشته است.

۹ و خداوند می گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیّر و انبیا مشوّش خواهند گردید.»
۱۰ پس گفتم: آه ای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.
۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم از بلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزید نه برای افشاندن و پاک کردن خرمن.
۱۲ باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان بر ایشان داوری خواهم فرمود.
۱۳ اینک او مثل ابر می آید و ارابه های او مثل گردباد و اسبهای او از عقاب تیزروترند. وای زیراکه غارت شده ایم.
۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟
۱۵ زیرا آوازی از دان اخبار می نماید و از کوهستان افرایم به مصیبتی اعلان می کند.
۱۶ امّت ها را اطّلاع دهید، هان به ضدّ اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعید می آیند و به آواز خود به ضدّ شهرهای یهودا ندا می آیند.
۱۷ خداوند می گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می کنند چونکه بر من فتنه انگیخته است.
۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدّی تلخ است که به دلت رسیده است.
۱۹ احشای من احشای من، پرده های دل من از درد سفته شد و قلب من در اندرونم مشوّش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه تو ای جان من آواز کَرِنّا و نعرهٔ جنگ شنیده ای.
۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیراکه تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بغتةً و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است.
۲۱ تا به کی عَلَم را ببینم و آواز کَرنّاَ را بشنوم؟
۲۲ چونکه قوم من احمقند و مرا نمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند برای بدی کردن ماهرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند.
۲۳بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و بایر بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت.
۲۴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلّها از جا متحرک می شد.
۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند.
۲۶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همهٔ شهرها از حضورخداوند و از حدّت خشم وی خراب شده بود.
۲۷ زیرا خداوند چنین می گوید: تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بلکّل فانی نخواهم ساخت.
۲۸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پشیمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.
۲۹ از آواز سواران و تیراندازان تمام اهل شهر فرار می کنند و به جنگلها داخل می شوند و بر صخره ها برمی آیند و تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود.
۳۰ و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگرچه خویشتن را به قرمز ملبّس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سرمه جلا دهی لیکن خود را عبث زیبایی داده ای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده قصد جان تو دارند.
۳۱ زیرا که آوازی شنیدم مثل آواز زنی که درد زه دارد و تنگی مثل زنی که نخست زادهٔ خویش را بزاید یعنی آواز دختر صهیون را که آه می کشد و دستهای خود را دراز کرده، می گوید: وای بر من زیراکه جان من به سبب قاتلان بیهوش شده است.

۵
۱ در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد یافت تا من آن را بیامرزم؟
۲ و اگر چه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می خورند.
۳ ای خداوند آیا چشمان تو براستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تأدیب را بپذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند.
۴ و من گفتم: به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ۵ پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلّم خواهم نمود زیراکه ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می دانند.» لیکن ایشان متفقاً یوغ را شکسته و بندها را گسسته اند.
۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هرکه از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیراکه تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

۷ چگونه تو را برای این بیامرزم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم و مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه ها ازدحام نمودند.

۸ مثل اسبان پرورده شدهٔ مست شدند که هریکی از ایشان برای زن همسایهٔ خود شیهه می زند.»

۹ و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام خواهد کشید؟

۱۰ بر حصارهایش برآیند و آنها راخراب کنید اما بالکّل هلاک مکنید و شاخه هایش را قطع نمایید زیراکه از آن خداوند نیستند.

۱۱ خداوند می گوید: هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من شدت خیانت ورزیده اند.

۱۲ خداوند را انکار نموده، می گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید.

۱۳ و انبیا باد می شوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد.

۱۴ بنابراین یهوه خدای صبایوت چنین می گوید: چونکه این کلام را گفتید همانا من کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم را هیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.

۱۵ خداوند می گوید: ای خاندان اسرائیل، اینک من امّتی را از دور آورند و امّتی که قدیمند و امتّی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی.

۱۶ ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جّبارند.

۱۷ و خرمن ونان تو را که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکّل می نمایی با شمشیر هلاک خواهند ساخت.

۱۸ لیکن خداوند می گوید: «در آن روزها نیز شما بالّکل هلاک نخواهم ساخت.

۱۹ و چون شما گویید که یهوه خدای ما چرا تمامی این بلا را بر ما وارد آورده است، آنگاه تو به ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود.

۲۰ این را به خاندان یعقوب اخبار نمایید و به یهودا اعلان کرده، بگویید

۲۱ که ای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید.

۲۲ خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حّد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هر چند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟

۲۳ اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمّرد دارند. ایشان فتنه انگیخته و رفته اند.

۲۴ و در دلهای خود نمی گویند که از یهوه خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسمش می بخشد و هفته های معیّن حصاد را به جهت ما نگاه می دارد.

۲۵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما نیکویی را از شما منع نموده است.

۲۶ زیرا که درمیان قوم من شریران پیدا شده اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین می نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می کنند.

۲۷ مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولتمند شده اند.

۲۸ فربه و درخشنده می شوند و در اعمال زشت هم از حّد تجاوز می کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند.

۲۹ و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟»

۳۰ امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است.

۳۱ انبیا به دروغ نبوّت می کنند و کاهنان به واسطهٔ ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟

۶

۱ ای بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کَرِنّا را در تقوع بنوازید و علامتی بر بیت هکّاریم برافرازید زیرا که بلایی از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد.

۲ و من آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت.

۳ وشبانان با گله های خویش نزد وی خواهند آمد و خیمه های خود را گرداگرد او برپا نموده، هریک درجای خود خواهند چرانید و

۴ با او جنگ را مهیّا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآییم. وای بر ما زیراکه روز به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می شود.

۵ برخیزید! و در شب برآییم تا قصرهایش را منهدم سازیم.

۶ زیرا که یهوه صبایوت چنین می فرماید: درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگر برپا نمایید زیرا این شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تماماً ظلم است.

۷ مثل چشمه ای که آب خود را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندونش شنیده می شود و بیماریها و جراحات دایماً درنظر من است.
۸ ای اورشلیم، تأدیب را بپذیر مبادا جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیر مسکون گردانم.
۹ یهوه صبایوت چنین می گوید که بقیۀ اسرائیل را مثل مو خوشه چنین خواهند کرد پس مثل کسی که انگور می چیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.
۱۰ کیستند که به ایشان تکلّم نموده، شهادت دهم تا که بشنوند. هان گوش ایشان نامختون است نتوانند شنید اینک کلام خداوند برای ایشان عار گردیده است و در آن رغبت ندارند.
۱۱ و من از حدّت خشم خداوند پُر شده ام و از خودداری خسته گردیده ام پس آن را در کوچه ها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیراکه شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز.
۱۲ و خانه ها و مزرعه ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند می گوید که «دست خود را به ضدّ ساکنان این زمین دراز خواهم کرد.
۱۳ چونکه جمیع ایشان چه خُرد و چه بزرگ، پر از طمع شده اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را به عمل می آوردند.
۱۴ و جراحت قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه می گویند سلامتی است سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.
۱۵ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی ابداً خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند. بنابراین خداوند می گوید که در «میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.
۱۶ خداوند چنین می گوید: بر طریق ها بایستید و ملاحظه نمایید و دربارۀ طریق های قدیم سؤال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.
۱۷ و من پاسبانان بر شما گماشتم که می گفتند: به آواز کَرِنّا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد.
۱۸ پس ای امّت ها بشنوید و ای جماعت آنچه را که درمیان ایشان است بدانید!
۱۹ ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم می آورم که ثمرۀ خیالات ایشان خواهد بود زیراکه به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند.
۲۰ چه فایده دارد که بخور از سبا و قَصب الذّریره از زمین بعید برای من آورده می شود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیدۀ من نی.
۲۱ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران با هم از لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با همسایه اش هلاک خواهند شد.»
۲۲ خداوند چنین می گوید: اینک قومی از زمین شمال می آورم و امتّی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست.
۲۳ و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکش می باشند که ترحّم ندارند به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضدّ تو ای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.
۲۴ آوازۀ تو این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید. تنگی و درد مثل زنی که می زاید ما را درگرفته است.
۲۵ به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.
۲۶ ای دختر قوم من پلاس بپوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می آید.
۲۷ تو را درمیان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی.
۲۸ همۀ ایشان سخت متمرّد شده اند و برای نمّامی کردن گردش می کنند برنج و آهن می باشند و جمیع ایشان فساد کننده اند.
۲۹ دم پرزور می دمد و سُرب در آبش فانی می گردد و قالگر عبث قال می گذارد زیراکه شریران جدا نمی شوند.
۳۰ نقرۀ ترک شده نامیده می شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

۷

۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
۲ به دروازۀ خانۀ خداوند بایست و این کلام را در آنجا نداکرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه ها داخل شده، خداوند را سجده می نمایید کلام خداوند را بشنوید.
۳ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید.
۴ به سخنان دروغ توکّل منمایید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است.
۵ زیرا اگر به تحقیق طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را درمیان یکدیگربعمل آورید،
۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بی گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید،

۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده ام ساکن خواهم گردانید.
۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکّل می نمایید.
۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خوردید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟
۱۰ و داخل شده، به حضور من در این خانه ای که به اسم من مسمّی است می ایستید و می گویند که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده ایم.
۱۱ آیا این خانه ای که به اسم من مسمّی است درنظر شما مغارۀ دزدان شده است؟ و خداوند می گوید: اینک من بر نیز این را دیده ام.
۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول درآنجا قرارداده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده ام ملاحظه نمایید.
۱۳ پس حال خداوند می گوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلّم نموده، سخن راندم اما نشنیدند و شما را خواندم اما جواب ندادید.
۱۴ از این جهت به این خانه ای که به اسم من مسمّی است و شما و به پدران شما دادم به نوعی عمل خواهم کرد.
۱۵ و شما را از حضور خود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریّت افرایم را راندم.
۱۶ پس تو ای برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرّع و استغاثه بلند منما. و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود.
۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می کنند نمی بینی؟
۱۸ پسران هیزم جمع می کنند و پدران، آتش می افروزند و زنان، خمیر می سرشتند تا قرصها برای ملکۀ آسمانها بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرا متغیّرسازند.
۱۹ اما خداوند می گوید آیا مرا متغیّر می سازند؟ نی بلکه خویشتن را تا رویهای خود را رسوا سازند.
۲۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.
۲۱ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: قربانی های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید.
۲۲ زیراکه به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را دربارۀ قربانی سوختنی و ذبایح امر نفرمودم.
۲۳ بلکه ایشان را به این چیز امر فرمودم گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و بهر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد.
۲۴ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه برحسب مشورتها و سرکشی دل شریر خود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند.
۲۵ از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم.
۲۶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند.
۲۷ پس تو تمامی این سخنان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد.
۲۸ و به ایشان بگو: اینان قومی می باشند که قول یهوه خدای خویش را نمی شنوند و تأدیب نمی پذیرند زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است.
۲۹ ای اورشلیم موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندیها آواز نوحه برافراز زیرا خداوند طبقۀ مغضوب خود را ردّ و ترک نموده است.
۳۰ چونکه خداوند می گوید بنی یهودا آنچه را که درنظر من ناپسند است بعمل آوردند و رجاسات خویش را در خانه ای که به اسم من مسمّی است برپا نموده، آن را نجس ساختند.
۳۱ و مکان های بلند خود را در توفق که در وادی ابن حّنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده
۳۲ بنابراین خداوند می گوید: اینک روزها می آید که آن بار دیگر به توفق و وادی ابن حّنوم مسمّی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفق دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند.
۳۳ و لاشهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید.
۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهم ساخت زیراکه آن زمین ویران خواهد شد.

۸

۱ خداوند می گوید که در آن زمان استخوانهای سرورانش و استخوانهای انبیا و استخوانهای کَهَنه و استخوانهای انبیا استخوانهای سکنهٔ اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد.
۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند پهن خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود.
۳ و یهوه صبایوت می گوید که تمامی بقیهٔ این قبیلهٔ شریر که باقی می مانند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.
۴ و ایشان را بگو خداوند چنین می فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتّد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟
۵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتّد شده اند و به فریب متمسّک شده، از بازگشت نمودن ابا می نمایند؟
۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما براستی تکلّم ننمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می دود به راه خود رجوع می کند.
۷ لقلق نیز در هوا موسم خود را می داند و فاخته و پرستوک و کلنک زمان آمدن خود را نگاه می دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند.
۸ چگونه می گویید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می نماید.
۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده اند پس چه نوع حکمتی دارند.
۱۰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیراکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می نمایند.
۱۱ و جراحات قوم من اندک شفایی داده اند چونکه می گویند سلامتی است سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست.
۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی ابداً خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند بنابراین خداوند می گوید: درمیان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.
۱۳ خداوند می گوید: ایشان را بالکّل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و به انجیر بر درخت انجیر یافت شود و برگها پژمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.
۱۴ پس ما چرا می نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیراکه یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانرو که به خداوند گناه ورزیده ایم.
۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتگی پدید آمد.
۱۶ صَهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیههٔ زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیراکه آمده اند و زمین هرچه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده اند.
۱۷ زیرا خداوند می گوید: اینک من درمیان شما مارها و افعیها خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گزید.
۱۸ کاش که از غم تسلی می یافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است.
۱۹ اینک آواز تضرّع دختر قوم من از زمین دور می آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست؟ پس چرا خشم مرا به بتهای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟
۲۰ موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم.
۲۱ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است.
۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طبیبی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفا نیافته است؟

۹

۱ کاش که سر من آب می بود و چشمانم چشمهٔ اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می کردم.
۲ کاش که در بیابان منزل مسافران می داشتم تا قوم خود را ترک کرده از ایشان می رفتم چونکه همگی ایشان زناکار و جماعت خیانتکارند.
۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می کشند. در زمین قوّی شده اند اما به برای راستی زیرا خداوند می گوید: از شرارت به شرارت ترّقی می کنند و مرا نمی شناسند.
۴ هریک از همسایهٔ خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد منمایید زیرا هر برادر از پا درمی آورد و هر همسایه به نمّامی گردش می کند.
۵ و هرکس همسایهٔ خود را فریب می دهد و ایشان براستی تکلّم نمی نمایند و زبان خود را به دروغگویی آموخته اند و از کج رفتاری خسته شده اند.
۶ خداوند می گوید که مسکن تو درمیان فریب است و از مکر خویش نمی خواهند که مرا بشناسند.
۷ بنابراین یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک من ایشان را قال گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟

۸ زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می راند. به زبان خود با همسایۀ خویش سخنان صلح آمیز می گویند اما در دل خود برای او کمین می گذارند.

۹ پس خداوند می گوید: آیا به سبب این چیزها ایشان را عقوبت نرسانم و آیا جانم از چنین قومی انتقام نکشد؟

۱۰ برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتعهای بیابان ماتم برپا می کنم زیراکه سوخته شده است واحدی از آنها گذر نمی کند و صدای مواشی شنیده نمی شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته اند.

۱۱ و اورشلیم را به توده ها و مأوای شغالها مبّدل می کنم و شهرهای یهودا ویران و غیر مسکون خواهم ساخت.

۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی کند؟

۱۳ پس خداوند می گوید: چونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک ننمودند،

۱۴ بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلیم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختند رفتند.

۱۵ از این جهت یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من افسنتین را خوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید.

۱۶ و ایشان را درمیان امّت هایی که ایشان و پدران ایشان آنها را نشناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.

۱۷ یهوه صبایوت چنین می گوید: «تفکرکنید و زنان نوحه گر را بخوانید تا بیایند و در پی زنان حکیم بفرستید تا بیایند.

۱۸ و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم برپا کنند تا چشمان ما اشکها بریزد و مژگان ما آبها جاری سازد.

۱۹ زیراکه آواز نوحه گری از صهیون شنیده می شود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار خجل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن های ما ما را بیرون انداخته اند.

۲۰ پس ای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گوشهای شما کلام دهان او را بپذیرد و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایۀ خویش ماتم را.

۲۱ زیرا موت به پنجره های ما برآمده به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهار سوها منقطع سازد.

۲۲ خداوند چنین می گوید: بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.

۲۳ خداوند چنین می گوید: حکیم، ازحکمت خود فخر ننماید و جبّار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند.

۲۴ بلکه هرکه فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد ومرا می شناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می آورم زیرا خداوند می گوید در این چیزها مسرور می باشم.

۲۵ خداوند می گوید: اینک ایّامی می آید که نامختونان را با مختونان عقوبت خواهم رسانید.

۲۶ یعنی مصر و یهودا و ادوم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا ساکنند. زیراکه جمیع این امّتها نامختونند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختونند.

۱۰

۱ ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می گوید بشنوید!

۲ خداوند چنین می گوید: «طریق امّت ها را یاد مگیرید و از علامات افلاک مترسید زیراکه امّت ها از آنها می ترسند.

۳ چونکه رسوم قومها باطل است که ایشان درختی از جنگل با تبر می برند که صنعت دستهای نجّار می باشد.

۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می کنند تا متحرک نشود.

۵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار می باشند که سخن نمی توانند گفت و آنها را می باید برداشت چونکه راه نمی توانند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوّت نفع رسانیدن هم ندارند.

۶ ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوّت عظیم است!

۷ ای پادشاه امّت ها کیست که از تو نترسد زیراکه این به تو می شاید چونکه در جمیع حکیمان امّت ها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست.

۸ جمیع ایشان وحشی و احمق می باشند، تأدیب اباطیل چوب (بُت) است.

۹ نقرۀ کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوفاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می آورند. لاجورد و ارغوان لباس آنها و همۀ اینها عمل حکمت پیشگان است.

۱۰ اما یهوه خدای حقّ است و او خدای حیّ و پادشاه سرمدی می باشد. از غضب او زمین متزلزل می شود و امّت ها قهر او را متحّمل نتوانند شد.

۱۱ به ایشان چنین بگویید: «خدایانی که آسمان و زمین را نساخته اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.

۱۲ او زمین را به قوّت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید.
۱۳ چون آواز می دهد غوغای آبها در آسمان پدید می آید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و برقها برای باران می سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می آورد.
۱۴ جمیع مردمان وحشی اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می سازد خجل خواهد شد زیراکه بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.
۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی می باشد در روزی که به محاکمه می آیند تلف خواهند شد.
۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی باشد. زیرا که او سازندۀ همۀ موجودات است و اسرائیل عصای میراث وی است و اسم او یهوه صبایوت می باشد.
۱۷ ای که در تنگی ساکن هستی، بستۀ خود را از زمین بردار!
۱۸ زیرا خداوند چنین می گوید: «اینک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم انداخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بفهمند.
۱۹ وای من به سبب صدمۀ من. جراحت من علاج ناپذیر است اما نگفتم که مصیبت من این است و آن را متحمل خواهم بود.
۲۰ خیمۀ من خراب شد و تمامی طنابهای من گسسته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمۀ مرا پهن کند و پرده های مرا برپا نماید.
۲۱ زیراکه شبانان وحشی شده اند و خداوند را طلب نمی نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همۀ گله های ایشان پراکنده خواهد گردید.
۲۲ اینک صدای خبری می آید و اضطراب عظیمی از دیار شمال تا شهرهای یهودا را ویران و مأوای شغالها سازد.
۲۳ ای خداوند می دانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه می رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی باشد.
۲۴ ای خداوند مرا تأدیب نما اما به انصاف و نه به غضب و خود مبادا مرا ذلیل سازی.
۲۵ غضب خویش را بر امّت هایی که تو را نمی شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تو را نمی خوانند، زیراکه ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباه ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

۱۱
۱ این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
۲ کلام این عهد را بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید.
۳ و توبه ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود.
۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کورۀ آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هرآنچه به شما امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم.
۵ و تا قَسَمی را که برای پدران شما خوردم وفا نمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروزشده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: ای خداوند آمین.
۶ پس خداوند مرا گفت: تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را از بجا آورید.
۷ زیرا از روزی که پدران شما را از زمین مصر برآوردم تا امروز ایشان را تأکید سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تأکید نموده، گفتم قول مرا بشنوید.
۸ اما نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شریر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفا نمایند اما وفا ننمودند.
۹ و خداوند مرا گفت: «فتنه ای درمیان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است.
۱۰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ابا نمودند و برگشتند و ایشان خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.
۱۱ بنابراین خداوند چنین می گوید: «اینک بلایی را که از آن نتوانند رست بر ایشان خواهم آورد و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود.
۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزد خدایانی که برای آنها بخور می سوزانیدند فریاد خواهند کرد اما آنها وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات نخواهند داد.
۱۳ زیرا که ای یهودا شمارۀ خدایان تو بقدر شهرهای تو می باشد و برحسب شمارۀ کوچه های اورشلیم مذبح های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح ها به جهت بخور سوزانیدن برای بعل.
۱۴ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرّع و استغاثه بلند منما زیراکه چون در وقت مصیبت خویش مرا بخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود.

۱۵ محبوبهٔ مرا در خانهٔ من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا تضرعّات و گوشت مقدّس می توانند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه می توانستی وجد نمایی.

۱۶ خداوند تو را زیتون شاداب که میوهٔ نیکو خوشنما باشد مسمّی نموده. اما به آوازغوغای عظیم آتش در آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید.

۱۷ زیرا یهوه صبایوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضّد خویشتن کردند و برای بعل بخور سوزانیده خشم مرا به هیجان آوردند.

۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی.

۱۹ و من مثل برهٔ دست آموز که به مذبح برند بودم و نمی دانستم که تدبیرات به ضّد من نموده، می گفتند: «درخت را با میوه اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نماییم تا اسمش دیگر مذکور نشود.

۲۰ اما ای یهوه صبایوت که داور عادل و امتحان کنندهٔ باطل و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیراکه دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم.

۲۱ لهذا خداوند چنین می گوید: «دربارهٔ اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می گویند به نام یهوه نبّوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی.

۲۲ از این جهت یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک بر ایشان عقوبت خدا هم رسانید و جوانان ایشان را به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد.

۲۳ و برای ایشان بقیه ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.

۱۲

۱ ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجّه نمایم. لیکن دربارهٔ احکامت با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار می شود و جمیع خیانتکاران ایمن می باشند؟

۲ تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و نموّ کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، امّآ به قلب ایشان دور.

۳ اما تو ای خداوند مرا می شناسی و مرا دیده دل مرا نزد خود امتحان کرده ای. ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما.

۴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات و مرغان به سبب شرارت ساکنانش تلف شده اند زیرا می گویند که او آخرت ما را نخواهند دید.

۵ اگر وقتی که با پیادگان دویدی، تو را خسته کردند؟ پس چگونه با اسبان می توانی برابری کنی؟ و هرچند در زمین سالم ایمن هستی در طغیان اردّن چه خواهی کرد؟

۶ زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند می کنند پس اگرچه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن.

۷ من خانهٔ خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم و محبوبهٔ خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم.

۸ و میراث من مثل شیر جنگل برای من گردید. و به ضّد من آوازخود را بلند کرد و از این جهت از او نفرت کردم.

۹ آیا میراث من برایم مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ بروید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند.

۱۰ شبانان بسیار تاکستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدّل ساختند.

۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد.

۱۲ بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کنار زمین تا کنار دیگرش هلاک می کند و برای هیچ بشری ایمنی نیست.

۱۳ گندم کاشتند و خار دروویدند، خویشتن را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدّت خشم خداوند خجل گردیدند.

۱۴ خداوند دربارهٔ جمیع همسایگان شریر خود که ضرر می رسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین می گوید: «اینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی کنم.

۱۵ و بعد از برکَندن ایشان رجوع خواهم کرد و بر ایشان ترحّم خواهم نمود و هرکس از ایشان را به ملک خویش و هرکس را به زمین خود باز خواهم آورد.

۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بعل قسم خوردند، آنگاه ایشان درمیان قوم من بنا خواهند شد.

۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امّت را بالکّل بَرکنده، هلاک خواهم ساخت. کلام خداوند این است.

۱۳

۱ خداوند به من چنین گفت که «برو و کمربند کتانی برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.

۲ پس کمربند را موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم.

۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت:

۴ این کمربند را که خریدی و به کمر خود بستی بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.

۵ پس رفتم و آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم.

۶ و بعد از مرور ایّام بسیار خداوند مرا گفت: برخاسته، به فرات برو و کمربندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.

۷ پس فَرات رفتم و کَنْده کمربند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمربند پوشیده و لایق هیچکار نبود.

۸ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:

۹ خداوند چنین می فرماید: تکبّر یهودا و تکبّر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت.

۱۰ و این قوم شریری که از شنیدن قوم من ابا نموده، سرکشی دل خود را پیروی می نمایند ودر عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می کنند، مثل این کمربندی که لایق هیچکار نیست خواهند شد.

۱۱ زیرا خداوند می گوید: چنانکه کمربند به کمر آدمی می چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند اما نشنیدند.

۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی توانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟

۱۳ پس به ایشان بگو: خداوند چنین می گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود می نشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنهٔ اورشلیم را به مستی پر خواهم ساخت.

۱۴ و خداوند می گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رأفت و رحمت نخواهم نمود.

۱۵ بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلّم می نماید.

۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نمایید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایهٔ موت مبدّل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید.

۱۷ و اگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبّر شما گریه خواهد کرد و چشم من زارزار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گلهٔ خداوند به اسیری برده شده است.

۱۸ به پادشاه و ملکه بگو خویشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیراکه افسرها یعنی تاجهای جلال شما افتاده است.

۱۹ شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیرشده، بالکّل به اسیری رفته است.

۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آنانی را که از طرف شمال می آیند بنگرید. گله ای که به تو داده شد و گوسفندان زیبایی تو کجا است؟

۲۱ اما چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای. آیا دردها مثل زنی که می زاید تو را فرو نخواهد گرفت؟

۲۲ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، بدانکه به سبب کثرت گناهانت دامنهایت گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است.

۲۳ آیا حبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود یا پلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شده اید نیکویی توانید کرد؟

۲۴ و من ایشان را مل کاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.

۲۵ خداوند می گوید: قرعهٔ تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیموده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی.

۲۶ پس من نیز دامنهایت را پیش را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد.

۲۷ فسق و شبهه های تو و زشتی زناکاری تو و رجاسات تو را بر تلّهای بیابان مشاهده نمودم. وای بر تو ای اورشلیم تا به کی دیگر طاهر نخواهی شد!

۱۴

۱ کلام خداوند که دربارهٔ خشک سالی به ارمیا نازل شد.

۲ یهودا نوحه گری می کند و دروازه هایش کاهیده شده، ماتم کنان بر زمین می نشینند و فریاد اورشلیم بالا می رود.

۳ و شُرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب می فرستند و نزد حفره ها می روند و آب نمی یابند و با ظرفهای خالی برگشته، خجل و رسوا می شوند و سرهای خود را می پوشانند.

۴ به سبب اینکه زمین منشقّ شده است چونکه باران برجهان نباریده است: فلاّحان خجل شده، سرهای خود را می پوشانند.

۵ بلکه غزالها نیزدر صحرا می زایند و اولاد خود را ترک می کنند چونکه هیچ گیاه نیست.

۶ و گورخران بر بلندیها ایستاده، مثل شغالها برای باد دم می زنند و چشمان آنها کاهیده می گردد چونکه هیچ علفی نیست.

۷ ای خداوند اگرچه گناهان ما بر ما شهادت می دهد اما به خاطر اسم خود عمل نما زیراکه ارتدادهای ما بسیارشده است و به تو گناه ورزیده ایم.

۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات دهندهٔ او در وقت تنگی می باشی، چرا مثل غریبی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه می زند شده ای؟

۹ چرا مثل شخص متحیّر و مانند جبّاری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ امّا تو ای خداوند درمیان ما هستی و ما به نام تو نامیده شده ایم پس ما را ترک منما.

۱۰ خداوند به این قوم چنین می گوید: ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول ننمود و حال عصیان ایشان را به یاد آورده، گناه ایشان را جزا خواهد داد.

۱۱ و خداوند به من گفت: «برای خیریّت این قوم دعا منما!

۱۲ چون روزه گیرند نالهٔ ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط و وبا هلاک خواهم ساخت.

۱۳ پس گفتم: آه ای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در این مکان سلامتی پایدارخواهم داد.

۱۴ پس خداوند مرا گفت: این انبیا به اسم من به دروغ نبوّت می کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلّم ننمودم، بلکه ایشان به رؤیاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوّت می کنند.

۱۵ بنابراین خداوند دربارهٔ این انبیا که به اسم من نبوّت می کنند و من ایشان را نفرستاده ام ومی گویند که شمشیر قحط در این زمین نخواهد شد می گوید که این انبیا به شمشیر قحط کشته خواهند شد.

۱۶ و این قومی که برای ایشان نبّوت می کنند در کوچه های اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا شرارت ایشان را بر ایشان خواهیم ریخت.

۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه روز اشک می ریزد و آرامی ندارد زیراکه آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمهٔ بی نهایت سخت شکسته شده است.

۱۸ اگر به صحرا بیرون روم اینک بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگر به شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت می کنند و هیچ نمی دانند.

۱۹ آیا یهودا را بالّکل ترک کرده ای و آیا جانت صیهون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد.

۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می نماییم زیراکه به تو گناه ورزیده ایم.

۲۱ به خاطر اسم خود ما را ردّ منما. کرسی جلال خویش را خوار مشمار. عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن.

۲۲ آیا درمیان اباطیل امّت ها هستند که باران ببارانند و آیا آسمان می تواند بارش بدهد؟ مگر تو ای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همهٔ اینکارها می باشی.

۱۵

۱ و خداوند مرا گفت: اگر چه هم موسی و سموئیل به حضور من می ایستادند، جان من به این قوم مایل نمی شد. ایشان از حضور من دور انداز تا بیرون روند.

۲ و اگر به تو بگویند به کجا بیرون رویم، به ایشان بگو: خداوند چنین می فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت وآنکه مستحّق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه لایق اسیری است به اسیری.

۳ و خداوند می گوید: بر ایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن.

۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشّوش خواهم ساخت به سبب منسّی ابن حزقّیا پادشاه یهودا و کارهایی که در اورشلیم کرد.

۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحّم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا از سلامتی تو بپرسد؟

۶ خداوند می گوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساخت زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم.

۷ و ایشان را در دروازه های زمین با غربال خواهم بیخت و قوم خود را بی اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند.

۸ بیوه زنان ایشان برایم از ریگ دریا زیاده شده اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید.

۹ زایندهٔ هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود و غروب کرد و او خجل و رسوا گردید و خداوند می گوید: من بقیهٔ ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.

۱۰ وای بر من که تو ای مادرم مرد جنگجو و نزاع کننده ای برای تمامی جهان زاییدی. نه به ربوا دادم و نه به ربوا گرفتم. معهذا هر یک از ایشان مرا لعنت می کنند.

۱۱ خداوند می گوید: البته تو را برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در تنگی نزد تو متزلزل خواهم گردانید.

۱۲ آیا آهن می تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟

۱۳ توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همهٔ گناهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد.

۱۴ و تو را همراه دشمنانت به زمینی که نمی دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.»

۱۵ ای خداوند، او این را می دانی پس مرا بیاد آورده، از من تفقّد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیر غضبی خویش مرا تلف منما و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده ام.

۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل می گردید. زیراکه به نام تو ای یهوه خدای صبایوت نامیده شده ام.

۱۷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم و شادی ننمودم. به سبب دست تو به تنهایی نشستم زیراکه مرا از خشم مملّو ساختی.

۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمهٔ فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟

۱۹ بنابراین خداوند چنین می گوید: «اگر بازگشت نمایی من بار دیگر تو را به حضور خود قایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد توخواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود.

۲۰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می گوید: من برای نجات دادن و رهانیدن تو با تو هستم.

۲۱ و تو را از دست شریران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیه خواهم نمود.

۱۶

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ (برای خود زنی مگیر و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد.

۳ زیرا خداوند دربارهٔ پسرانی و دخترانی که در این مکان مولود شوند و دربارهٔ مادرانی که ایشان را بزایند و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می گوید:

۴ به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود و به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود.

۵ زیرا خداوند چنین می گوید: به خانهٔ نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن نرو و برای ایشان تعزیت منما زیرا خداوند می گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت.

۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد و برای ایشان ماتم نخواهم گرفت وخویشتن را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید.

۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسهٔ تعزیت را با ایشان برای پدر و مادر ایشان هم نخواهند نوشید.

۸ و تو به خانهٔ بزم داخل مشو و با ایشان برای اکل و شرب منشین.

۹ زیراکه یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت.

۱۰ و هنگامی که همهٔ سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو بپرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضدّ ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود ورزیده ایم چیست؟

۱۱ آنگاه تو به ایشان بگو: خداوند می گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و سجده نموده، و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند.

۱۲ و شما از پدران خویش زیاده شرارت ورزیدید چونکه هر یک از شما سرکشی دل شریر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید.

۱۳ بنابراین من شما را از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانسته اید خواهم انداخت و در آنجا شبانه روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحّم نخواهم نمود.

۱۴ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایّامی می آید که بار دیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد.

۱۵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین شمال و همهٔ زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود برآورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ام باز خواهم آورد.

۱۶ خداوند می گوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیّادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هر کوه و هر تلّ و از سوراخهای صخره ها شکار کنند.

۱۷ زیرا چشمانم بر همهٔ راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی.

۱۸ و من اول عصیان و گناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوّث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملوّ ساخته اند.

۱۹ ای خداوند که قوّت من و قلعهٔ من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! امّت ها از کرانهای زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ و اباطیل و چیزهایی را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند.

۲۰ آیا می شود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟

۲۱ بنابراین هان این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من یهوه است.

۱۷

۱ گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح های شما منقوش است.

۲ مادامی که پسران ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلّهای بلند یاد می دارند،

۳ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری و تمامی خزاین تو را به تاراج خواهم داد و مکانهای بلند تو را نیز به سبب گناهی که در همهٔ حدود خود ورزیده ای.

۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده ام بی زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروخته اید که تا به ابد مشتعل خواهد بود.

۵ وخداوند چنین می گوید: «ملعون باد کسی که بر انسان توکّل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد.

۶ و او مثل درخت عرعردر بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شورهٔ غیر مسکون ساکن خواهد شد.

۷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکّل دارد و خداوند اعتماد او باشد.

۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های خویش را بسوی نهر پهن می کند و چون گرما بیاید نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و در خشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.

۹ دل از همه چیز فریبنده تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟

۱۰ من یهوه تفتیش کنندهٔ دل و آزمایندهٔ گُرده ها هستم تا به هرکس برحسب راههایش و بر وفق ثمرهٔ اعمالش جزا دهم.

۱۱ مثل کبک که بر تخمهایی که ننهاده باشد بنشیند، همچنان است کسی که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود.

۱۲ موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است.

۱۳ ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند خجل خواهند شد. آنانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمهٔ آب حیات است ترک نموده اند.

۱۴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرا نجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که تو تسبیح من هستی.

۱۵ اینک ایشان به من می گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الآن واقع بشود.

۱۶ و اما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل ننمودم و تو می دانی که یوم بلا را نخواستم. آنچه از لبهایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود.

۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلا ملجای من تویی.
۱۸ ستمکاران من خجل شوند امّا من خجل نشوم. ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.
۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد دروازهٔ پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل می شوند و از آن بیرون می روند و نزد همهٔ دروازه های اورشلیم بایست.
۲۰ و به ایشان بگو: از پادشاهان یهودا و تمامی یهودا و جمیع سکنهٔ اورشلیم که از این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید!
۲۱ خداوند چنین می گوید: بر خویشتن با حذر باشید و در روز سَبَّت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید.
۲۲ و در روز سَبَّت هیچ باری از خانه های خود بیرون میاورید و هیچکار مکنید بلکه روز سَبَّت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.
۲۳ امّا ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تا نشنوند و تأدیب را نپذیرند.
۲۴ و خداوند می گوید: اگر مرا حقیقتاً بشنوید و در روز سَبَّت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید و روز سَبَّت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید،
۲۵ پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر ارابه ها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.
۲۶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از هموارى و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکّر را به خانهٔ خداوند خواهند آورد.
۲۷ و اگر مرا نشنیده روز سَبَّت را تقدیس ننمایید و در روز سَبَّت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه هایش آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.

۱۸

۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
۲ برخیز و خانهٔ کوزه گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنوانید.
۳ پس به خانهٔ کوزه گر فرود شدم و اینک او بر چرخهای کارمی کرد.
۴ و ظرفی که از گل می ساخت در دست کوزه گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزه گر پسند آمد که بسازد.
۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت:
۶ خداوند می گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه گر با شما عمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من می باشید.
۷ هنگامی که دربارهٔ امّتی یا مملکتی برای کندن و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم،
۸ اگر آن امّتی که دربارهٔ ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نمایند، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نموده ام خواهم برگشت.
۹ و هنگامی که دربارهٔ امّتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم،
۱۰ اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت.
۱۱ الآن مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می گوید: اینک من به ضدّ شما بلایی مهیّا می سازم و قصدی به خلاف شما می نمایم. پس شما هرکدام از راه زشت خود بازگشت نمایید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید.
۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هرکدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتارخواهیم کرد.
۱۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: درمیان امّت ها سؤال کنید کیست که مثل این چیزها را شنیده باشد؟ دوشیزهٔ اسرائیل کار بسیار زشت کرده است.
۱۴ آیا برف لبنان از صخرهٔ صحرا باز ایستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری می شود خشک گردد؟
۱۵ زیراکه قوم من مرا فراموش کرده برای اباطیل بخور می سوزانند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم می لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند.
۱۶ تا زمین خود را مایهٔ حیرت و سخریّهٔ ابدی بگردانند به حدّی که هرکه از آن گذر کند متحیّر شده، سر خود را خواهد جنبانید.
۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رو را.
۱۸ آنگاه گفتند: بیایید تا به ضدّ ارمیا تدبیرها نماییم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیایید تا او را به زبان خود بزنیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.
۱۹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو!

۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد زیراکه حفره ای برای جان من کنده اند. بیاد آور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا دربارهٔ ایشان سخن نیکو گفته، حدّت خشم تو را از ایشان بگردانم.
۲۱ پس پسران ایشان را به قحط بسپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و زنان ایشان، بی اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند.
۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناگهان بیاوری نعره ای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتارکردنم حفره ای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده.
۲۳ امّا تو ای خداوند تمامی مشورتهایی را که ایشان به قصد جان من نموده اند می دانی. پس عصیان ایشان را میامرز و گناه ایشان را از نظرخویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

۱۹

۱ خداوند چنین گفت: «برو و کوزهٔ سفالین از کوزه گر بخر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار.
۲ و به وادی ابن هنّوم که نزد دهنهٔ دروازهٔ کوزه گران است بیرون رفته، سخنانی را که به تو خواهم گفت در آنجا ندا کن.
۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنهٔ اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس که آن را بشود صدا خواهد کرد.
۴ زانرو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بی گناهان مملّو ساختند.
۵ و مکانهای بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذشته بود.
۶ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایّآمی می آید که این مکان به توفت یا به وادی ابن هنّوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل.
۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم انداخت و لاشهای ایشان را خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت.
۸ و این شهر را مایهٔ حیرت و سخریّه خواهم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحّیر شده، به سبب جمیع بلایایش سخریّه خواهد نمود.
۹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هرکس گوشت همسایهٔ خود را خواهد خورد.
۱۰ آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو می روند بشکن.
۱۱ و ایشان را بگو: یهوه صبایوت چنین می گوید: به نوعی که کسی کوزهٔ کوزه گر را می شکند و آن را دیگر اصلاح نتوان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در توقف دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند.
۱۲ خداوند می گوید: به مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را مثل توفت خواهم ساخت.
۱۳ و خانه های اورشلیم و خانه های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همهٔ خانه هایی که بر بامهای آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریختند.
۱۴ پس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوّت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانهٔ خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت:
۱۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر این شهر و بر همهٔ قریه هایش، تمامی بلایا را که درباره اش گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.

۲۰

۱ و فشحور بن امّیر کاهن که ناظر اول خانهٔ خداوند بود، ارمیا نبی را که به این امور نبّوت می کرد شنید.
۲ پس فشحور ارمیای نبی را زده، او را در کنده ای که نزد دروازهٔ عالی بنیامین که نزد خانهٔ خداوند بود گذاشت.
۳ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیا وی را گفت: خداوند اسم تو را نه فحشور بلکه ماجور مسّایب خوانده است.
۴ زیرا که خداوند چنین می گوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت می گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید.

۵ و در تمامی دولت این شهر و تمامی مشقّت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد و همهٔ خزانه های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد.

۶ و تو ای فشحور با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوّت کردی، به بابل داخل شده، در آن جا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.

۷ ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. از من زور آور تر بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هرکس مرا استهزا می کند.

۸ زیرا هرگاه می خواهم تکلّم نمایم ناله می کنم و به ظلم و غارت ندا می نمایم زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است.

۹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خودداری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد.

۱۰ زیرا که از بسیاری مذمّت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدقای من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می باشند و می گویند که شاید او فریفته خواهد شد تا بر وی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم.

۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبّار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتارننمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی نهایت خجل خواهند گردید.

۱۲ اما ای یهوه صبایوت که عادلان را می آزمایی و گرده ها و دلها را مشاهده می کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم.

۱۳ برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیراکه جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است.

۱۴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زایید.

۱۵ ملعون باد کسی پدر مرا مژده داد و گفت که برای تو ولد نرینه ای زاییده شده است و او را بسیار شادمان گردانید.

۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقت ننموده، واژگون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره ای در وقت ظهر بشنود.

۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آبستن ماند.

۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقّت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در خجالت تلف شود؟

۲۱

۱ کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شده وقتی که صدّقیا پادشاه فحشور بن ملْکیا و صَفنیا ابن مَعَسای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت:

۲ برای ما از خداوند مسألت نما زیرا که نبوکدرصّر پادشاه بابل با ما جنگ می کند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود را با ما عمل نماید تا او ازما برگردد.

۳ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدّقیا چنین بگویید:

۴ یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: اینک من اسلحهٔ جنگ را به دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیهای که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده اند جنگ می کنید و برمی گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهم کرد.

۵ و من به دست دراز و بازوی قوّی و به غضب و حدّت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود.

۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد.

۷ و خداوند می گوید که بعد از آن صدقّیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی که از وبا و شمشیر و قحط در این شهر باقی مانده باشند به دست نبوکدرصّر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد و او بر ایشان رأفت و شفقت و ترحم نخواهد نمود.

۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می فرماید: اینک من طریق موت را پیش شما می گذارم؛

۹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد، اما هرکه بیرون رود و به دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد.

۱۰ زیرا خداوند می گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.

۱۱ و دربارهٔ خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنود:

۱۲ ای خاندان داود خداوند چنین می فرماید: بامدادان به انصاف داوری نمایید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید مبادا حدّت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کننده ای نباشد.

۱۳ خداوند می گوید: ای ساکنهٔ وادی و ای صخرهٔ هامون که می گویید کیست که به ضدّ ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضدّ تو هستم.

۱۴ و خداوند می گوید برحسب ثمرۀ اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این شهر خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.

۲۲

۱ خداوند چنین گفت: «به خانۀ پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا متکلّم شو.

۲ و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته ای، تو و بندگانت و قومت که به این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید:

۳ خداوند چنین می گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غربا و یتیمان و بیوه زنان ستم و جور منمایید و خون بی گناهان را در این مکان مریزید.

۴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هریک با بندگان و قوم خود بر ارابه ها و اسبان سوار خواهند گردید.

۵ اما اگر سخنان را نشنوید خداوند می گوید که به ذات خود قسم می خوردم که این خانه را خراب خواهد شد.

۶ زیرا خداوند دربارۀ خاندان پادشاه یهودا چنین می گوید: اگر چه تو نزد من جلعاد و قلّه لبنان می باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیر مسکون مبدّل خواهم ساخت.

۷ و بر تو خراب کنندگان که هر یک با آلاتش باشد معیّن می کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند.

۸ و امّت های بسیار چون از این شهر عبور نمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است.

۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند.

۱۰ برای مرده گریه منمایید و برای او ماتم مگیرید. زار زار بگریید برای او که می رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید.

۱۱ زیرا خداوند دربارۀ شلّوم بن یوشیّا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیّا پادشاه شد و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا برنخواهد گشت.

۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید.

۱۳ وای بر آن کسی که خانۀ خود را به بی انصافی و کوشکهای خویش را به ناحقّ بنا می کند که از همسایۀ خود مجّاناً خدمت می گیرد و مزدش را به او نمی دهد.

۱۴ که می گوید خانۀ وسیع و اطاقهای مُرَوَّح برای خود بنا می کنم و پنجره ها برای خویشتن می شکافد و سقف آن را از سرو آزاد می پوشاند و با شنجرف رنگ می کند.

۱۵ آیا ازا ین جهت که با سروهای آزاد مکارمت می نمایی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت را بجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادتمندی می بود؟

۱۶ فقیر و مسکین را دادرسی می نمود، آنگاه سعادتمندی می شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می گوید:

۱۷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری.

۱۸ بنابراین خداوند دربارۀ یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا چنین می گوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آه ای برادر من یا آه ای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آه ای آقا یا آه ای جلال وی.

۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دور انداخته شده به دفن الاغ مدفون گردید.

۲۰ به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آواز خود را به باشان بلند کن. و از عباریم فریاد کن زیراکه جمیع دوستانت تلف شده اند.

۲۱ در حین سعادتمندی تو به تو سخن گفتم، اما نگفتی گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیّت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی.

۲۲ باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارتت خجل و رسوا خواهی شد.

۲۳ ای که در لبنان ساکن هستی و آشیانۀ خویش را در سروهای آزاد می سازی! هنگامی که اَلمها و درد مثل زنی که می زاید تو را فرو می گیرد چه قدر بر تو افسوس خواهند کرد؟

۲۴ یهوه می گوید: به حیات من قسم که اگر چه کنیاهو ابن یهویاقیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می بود هر آینه تو را از آنجا می کندم.

۲۵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو را دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدرصّر پادشاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهی نمود.

۲۶ و تو و مادر تو را که تو را زاییده، به زمین غریبی که در آن تولّد نیافتید خواهم انداخت که درآنجا خواهید مرد.

۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.»

۲۸ آیا این مرد کُنیاهو ظرفی خوار شکسته می باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او با اولاودش به زمینی که آن را نمی شناسند انداخته و افکنده شده اند؟

۲۹ ای زمین ای زمین ای زمین، کلام خداوند را بشنو!

۳۰ خداوند چنین می فرماید: «این شخص را بی اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهند شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریّت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.

۲۳

۱ خداوند می گوید: «وای بر شبانانی که گلهٔ مرتع مرا هلاک و پراکنده می سازند.

۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل دربارهٔ شبانانی که قوم مرا می چرانند چنین می گوید: شما گلهٔ مرا پراکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند می گوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شما خواهم رسانید.

۳ و من بقیّهٔ گلهٔ خویش را از همهٔ زمینهایی که ایشان را به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد.

۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند برپا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوّش نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول خداوند این است.

۵ خداوند می گوید: «اینک ایّامی می آید که شاخه ای عادل برای داود برپا می کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتارخواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مُجرا خواهد داشت.

۶ در ایّام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنّیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو «یهوه عدالت ما».

۷ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایّامی می آید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر برآورد.

۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریّت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همهٔ زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.

۹ به سبب انبیا دل من در اندرونم شکسته و همهٔ استخوانهایم مسترخی شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدّس او گردیده ام.

۱۰ زیرا که زمین پر از زناکاران است و به سبب لعنت زمین ماتم می کند و مرتع های بیابان خشک شده است زیراکه طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است.

۱۱ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق اند و خداوند می گوید: شرارت ایشان را هم در خانهٔ خود یافته ام.

۱۲ بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان عارض خواهم گردانید.

۱۳ و در انبیای سامره حماقتی دیده ام که برای بعل نبوّت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده اند.

۱۴ و در انبیای اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می نمایند و دستهای شریران خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند عموره گردیده اند.

۱۵ بنابراین یهوه صبایوت دربارهٔ آن انبیا چنین می گوید: «اینک من به ایشان افسنتین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیای اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.

۱۶ یهوه صبایوت چنین می گوید: به سخنان این انبیایی که برای شما نبوّت می کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می دهند و رؤیای دل خود را بیان می کنند و نه از دهان خداوند.

۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می شمارند پیوسته می گویند: خداوند می فرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سرکشی دل خود سلوک می نمایند می گویند که بلا به شما نخواهد رسید.

۱۸ زیراکه کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فرا داشته، استماع نموده باشد.

۱۹ اینک بادِ شدیدِ غضبِ خداوند صادر شده و گردبادی دور می زند و بر سر شریران فرود خواهد آمد.

۲۰ غضب خداوند تا مقاصد دل او را بجا نیاورد و به انجام نرساند برنخواهد گشت. در ایّام آخراین را نیکو خواهید فهمید.

۲۱ من این انبیا را نفرستادم لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوّت نمودند.

۲۲ امّا اگر در مشورت من قایم می ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند.

۲۳ یهوه می گوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟

۲۴ و خداوند می گوید: آیا کسی خویشتن را در جای مخفی پنهان توان نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملّو نمی سازم؟ کلام خداوند این است.

۲۵ سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوّت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم.
۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوّت می کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می باشند،
۲۷ که به خوابهای خویش که هرکدام از ایشان به همسایهٔ خود باز می گویند خیال دارند که اسم مرا ازیاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند.
۲۸ آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا براستی بیان نماید. خداوند می گوید کاه را با گندم چه کاراست؟
۲۹ و خداوند می گوید: آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می کند؟
۳۰ لهذا خداوند می گوید: «اینک من به ضدّ این انبیایی که کلام مرا از یکدیگرمی دزدند هستم.
۳۱ و خداوند می گوید: اینک من به ضدّ این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، می گویند: او گفته است.
۳۲ و خداوند می گوید: اینک من به ضدّ اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوّت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می نمایند. و من می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید.
۳۳ و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سؤال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود.
۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و بر خانه اش عقوبت خواهم رسانید.
۳۵ و هرکدام از شما به همسایهٔ خویش و هرکدام به برادر خود چنین گویید که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟
۳۶ لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر منمایید زیرا کلام هرکس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حیّ یعنی یهوه صبایوت خدای ما را منحرف ساخته اید.
۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟
۳۸ و اگر می گویید: وحی یهوه، پس یهوه چنین می فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید،
۳۹ لهذا اینک من شما را بالکّل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت.
۴۰ و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

۲۴

۱ و بعد از آنکه نَبوکدرصّر پادشاه بابل یکُنیا ابن یَهویاقیم پادشاه یهودا با رؤسای یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دو سبد انجیر را که پیش داد
۲ که در سبد اول، انجیر بسیار نیکو مثل انجیر نوبر بود و در سبد دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی شود خورد.
۳ و خداوند مرا گفت: ای ارمیا چه می بینی؟ گفتم: انجیر. امّا انجیرهای نیکو، بسیار نیکواست و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن را نمی توان خورد.
۴ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت:
۵ یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکویی فرستادم منظور خواهم داشت.
۶ و چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین بازخواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشهٔ ایشان را نخواهم کَند.
۷ و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.
۸ خداوند چنین می گوید: مثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صِدِقیّا پادشاه یهودا و رؤسای او و بقیّهٔ اورشلیم را که در این زمین باقی مانده اند و آنانی را که در مصر ساکن اند تسلیم خواهم نمود.
۹ و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایهٔ تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده ام عار و ضرب المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت.
۱۰ و درمیان ایشان شمشیر و قحط و وبا خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.

۲۵

۱ کلامی که در سال چهارم یَهویاقیم بن یوشیّا، پادشاه یهودا که سال اول نَبوکدرصّر پادشاه بابل بود بر ارمیا دربارهٔ تمامی قوم یهودا نازل شد.
۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنهٔ اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت:

۳ از سال سیزدهم یوشیّا ابن آمون پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد، کلام خداوند بر من نازل می شد و من به شما سخن می گفتم و صبح زود برخاسته، تَکَلّم می نمودم امّا شما گوش نمی دادید.

۴ و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا استماع نمایید.

۵ و گفتند: هریک از شما از راه بد خود و اعمال شریر خویش بازگشت نمایید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید.

۶ و از عقب خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و سجده منمایید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مبادا بر شما بلا برسانم

۷ امّا خداوند می گوید: مرا اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به عمال دستهای خویش برای بلای خود به هیجان آوردید.

۸ بنابراین یهوه صبایوت چنین می گوید: چونکه کلام مرا نشنیدید،

۹ خداوند می گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با بندهٔ خود نبوکدرصَّر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همهٔ امّت هایی که به اطراف آن می باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.

۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید.

۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم ها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.

۱۲ و خداوند می گوید که «بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امّت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدّل خواهم ساخت.

۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضدّ آن گفته ام یعنی هر چه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را دربارهٔ جمیع امّت ها نبوّت کرده است خواهم آورد.

۱۴ زیرا که امّت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بندهٔ خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافقِ اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.

۱۵ زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که کاسهٔ شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امّت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان.

۱۶ تا بیاشامند و به سبب شمشیری که من درمیان ایشان می فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.

۱۷ پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امّت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم.

۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخریّه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم.

۱۹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش.

۲۰ و به جمیع امّت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عُوص و به همهٔ پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اَشقَلُون و غَزَّه و عَقرون و بقیّهٔ اَشدود.

۲۱ و به اَدوم و موآب و بنی عَمّون.

۲۲ و به جمیع پادشاهان صُور و همهٔ پادشاهان صِیدُون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می باشند.

۲۳ و به دَدان و تیما و بُوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می تراشند.

۲۴ و به همهٔ پادشاهان عرب و به پادشاهان امّت های مختلف که در بیابان ساکنند.

۲۵ و به جمیع پادشاهان زِمْری و همهٔ پادشاهان عیلام و همهٔ پادشاهان مادی.

۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هریک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شِیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.

۲۷ و به ایشان بگو: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من درمیان شما می فرستم بیفتد و برنخیزید.

۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: یهوه صبایوت چنین می گوید: البته خواهید نوشید.

۲۹ زیرا اینک من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم مسمّی است شروع خواهم نمود و آیا بالکل بی عقوبت خواهید ماند؟ بی عقوبت نخواهی ماند زیرا یهوه صبایوت می گوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مأمور می کنم.

۳۰ پس تو به تمامی این سخنان بر ایشان نبّوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علّیین غرّس می نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می دهد و به ضدّ مرتع خویش به شدّت غرّش می نماید و مثل آنانی که انگور را می افشرند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می زند،

۳۱ و صدا به کرانهای زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امّت های دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شریران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد. قول خداوند این است .

۳۲ یهوه صبایوت چنین گفت: اینک بلا از امّت به امّت سرایت می کند و باد شدید عظیمی از کرانهای زمین برانگیخته خواهد شد.

۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود.

۳۴ ای شبانان ولوله نمایید و فریاد برآورید. و ای رؤسای گله بغلطید زیراکه ایّام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد.

۳۵ و ملجا برای شبانان و مفّر برای رؤسای گله نخواهد بود.

۳۶ هین فریاد شبانان و نعرهٔ رؤسای گله! زیرا خداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است.

۳۷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدّت خشم خداوند خراب شده است.

۳۸ مثل شیر بیشهٔ خود را ترک کرده است زیراکه زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدّت غضبش ویران شده است.

۲۶

۱ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت:

۲ خداوند چنین می گوید: در صحن خانهٔ خداوند بایست و به ضدّ تمامی شهرهای یهودا که به خانهٔ خداوند برای عبادت می آیند همهٔ سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سختی کم مکن.

۳ شاید بشنوند و هرکس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده ام که به سبب اعمال بد ایشان را به ایشان برسانم پشیمان گردم.

۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش من که پیش شما نهاده ام سلوک ننمایید،

۵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرفتید.

۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوه خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امتّ های زمین لعنت خواهم گردانید.»

۷ و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که ارمیا در خانهٔ خداوند گفت شنیدند.

۸ و چون ارمیا از گفتن هر آنچه خداوند او را مأمور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته،گفتند: البته خواهی مرد.

۹ چرا به اسم یهوه نبّوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب و غیر مسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم در خانهٔ خداوند نزد ارمیا جمع شدند.

۱۰ و چون رؤسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانهٔ پادشاه به خانهٔ خداوند برآمده، به دهنهٔ دروازهٔ جدید خانهٔ خداوند نشستند.

۱۱ پس کاهنان و انبیا رؤسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدند به خلاف این شهر نبّوت کرد.

۱۲ پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همهٔ سخنانی را که شنیدید به ضدّ این خانه و به ضدّ این شهر نبوّت نمایم.

۱۳ پس الآن راهها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول یهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که دربارهٔ شما فرموده است پشیمان شود.

۱۴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه درنظر شما پسند و صواب آید، بعمل آرید.

۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید، یقین بدانید که خون بی گناهی را بر خویشتن و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقتاً خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همهٔ این سخنان را به گوش شما برسانم.

۱۶ آنگاه رؤسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما سخن گفته است.

۱۷ و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند:

۱۸ میکای مورشتی در ایّام حزقیّا پادشاه تکلم نموده، گفت: یهوه صبایوت چنین می گوید: که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهای جنگل مبّدل خواهد گردید.

۱۹ آیا حزقیّا پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ نی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلایی که دربارهٔ ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بلای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»

۲۰ و نیز شخصی اوریّا نام ابن شَمعیا از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوّت کرد و او را به ضدّ این شهر و این زمین موافق همهٔ سخنان ارمیا نبّوت کرد و به ضدّ کرد.

۲۱ و چون یهویاقیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او را نمود و چون اوریّآ این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت.

۲۲ و یهویاقیم پاشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عنکبُور و چند نفر را با او به مصر فرستاد

۲۳ و ایشان اوریّا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام النّاس انداخت.

۲۴ لیکن دست اَخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسپارند که او را به قتل رسانند.

۲۷

۱ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲ خداوند به من چنین گفت: بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را بر گردن خود بگذار.

۳ و آنها را نزد پادشاه اَدوم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمّون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواند آمد بفرست.

۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید:

۵ من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوّت عظیم و بازوی افراشتهٔ خود آفریدم و آن را بهر که درنظر من پسند آمد بخشیدم.

۶ و الآن من تمامی این زمینها را به دست بندهٔ خود نبوکد نصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند.

۷ و تمامی امّت های او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد . پس امّت های بسیار و پادشاهان عظیم او را بندهٔ خود خواهند ساخت.

۸ و واقع خواهد شد که هر امتّی و مملکتی که نبوکد نصر پادشاه بابل را خدمت ننمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می گوید: که آن امّت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم.

۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می زنند و می گویند پادشاه بابل را خدمت منمایید گوش مگیرید.

۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوّت می کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید.

۱۱ اما آن امتّی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند، خداوند می گوید که آن امّت را در زمین خود ایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.

۱۲ و به صدقیّا پادشاه یهودا همهٔ این سخنان را بیان کرده، گفتم: «گردنهای خود را از زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را قوم او را خدمت نمایید تا زنده بمانید.

۱۳ چرا تو و قومت شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند دربارهٔ قومی که پادشاه بابل را خدمت ننمایند گفته است.

۱۴ و گوش مگیرید و به سخنان انبیایی که به شما ایشان برای شما کاذبانه نبوّت می کنند.

۱۵ زیرا خداوند می گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوّت می کنند تا من شما را اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوّت می نمایند هلاک شوید.

۱۶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفتم: «خداوند چنین می گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوّت کرده، می گویند اینک ظروف خانهٔ خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوّت می کنند.

۱۷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایید تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟

۱۸ و اگر ایشان انبیا می باشند و کلام خداوند با ایشان است پس الآن یهوه صبایوت استدعا بکنند تا ظروفی که در خانهٔ خداوند و در خانهٔ پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود.

۱۹ زیرا که یهوه صبایوت چنین می گوید: دربارهٔ ستونها و دریاچه و پایه ها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است.

۲۰ و نبوکدنصّر پادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت.

۲۱ به درستی که یهوه صبایوت خدای اسرائیل دربارهٔ این ظروفی که در خانهٔ خداوند و در خانهٔ پادشاه یهودا و اورشلیم باقی مانده است چنین می گوید:

۲۲ که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می گوید تا روزی که از ایشان تفّقد نمایم در آنجاخواهم ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.

۲۸

۱ و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقّیا پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حَننیا ابن عَزُور نبی که از جبعون بود مرا در خانۀ خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت:

۲ یهوه صبایوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلّم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل را شکسته ام.

۳ بعد از انقضای دو سال من همۀ ظرف های خانۀ خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به اینجا باز خواهم آورد.

۴ و خداوند می گوید: من یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع اسیران را که بابل رفته اند باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.

۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانۀ خداوند حاضر بودند گفت:

۶ پس ارمیا نبی گفت: آمین خداوند چنین بکند و خداوند سخنانت را که به آنها نبوّت کردی استوار نماید و ظروف خانۀ خداوند و جمیع اسیران بابل را به اینجا باز بیاورد.

۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم می گویم بشنو:

۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده اند دربارۀ زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوّت کرده اند.

۹ اما آن نبی ای که بسلامتی نبوّت کند، اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.

۱۰ پس حنَنَیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی گرفته، آن را شکست.

۱۱ و حننَیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: بهمین طور یوغ نَبوکدنصر پادشاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امّت ها خواهم شکست.» و ارمیا نبی به راه خود رفت.

۱۲ و بعد از آنکه حَننیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی شکسته بود، کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۱۳ برو و حننیا نبی را بگو: خداوند چنین می گوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین راخواهی ساخت.

۱۴ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع امّت ها نهادم تا نبوکد نصر پادشاه بابل را خدمت نمایند. پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.

۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی گفت: ای حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را و امیداری که به دروغ توکّل نمایند.

۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من تو را از روی این زمین دور می اندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضدّ خداوند گفتی.

۱۷ پس در ماه هفتم همانسال حننیا مرد.

۲۹

۱ این است سخنان رساله ای که ارمیا نبی از اورشلیم نزد بقیۀ مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قوم که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد،

۲ بعد از آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند.

۳ پس آن را به دست اَلعاسَه بن شافان و جَمَریا ابن حِلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکد نصّر پادشاه بابل به بابل فرستاده، گفت:

۴ یهوه صبایوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می گوید:

۵ خانه ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوۀ آنها را بخورید.

۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزایند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید.

۷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده ام بطلبید و برایش نزد خداوند مسألت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود.

۸ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: مگذارید که انبیای شما که درمیان شما اند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را وا می دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید.

۹ زیرا خداوند می گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوّت می کنند و من ایشان را نفرستاده ام.

۱۰ و خداوند می گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقّد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد.

۱۱ زیرا خداوند می گوید: فکرهایی را که برای شما دارم می دانم که فکرهای سلامتی می باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم.

۱۲و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرّع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود.

۱۳ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت.

۱۴ و خداوند می گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را باز خواهم آورد. و خداوند یافت و اسیران شما را باز جمیع امّت ها و از همهٔ مکان هایی که شما را از جایی که به اسیری فرستاده ام، باز خواهم آورد.

۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما در بابل انبیا مبعوث نموده است.

۱۶ پس خداوند به پادشاهی که بر کرسی داود نشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری نرفته اند، چنین می گوید:

۱۷ بلی یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک من شمشیر و قحط و وبا را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را از بدی نتوان خورد، خواهم ساخت.

۱۸ و ایشان را به شمشیر و قحط و وبا تعاقب خواهم نمود و درمیان جمیع ممالک جهان مشوّش خواهم ساخت تا برای ممالک جهان مشوّش خواهم ساخت تا برای همهٔ امّت هایی که ایشان را درمیان آنها رانده ام، لعنت و دهشت و مسخره و عار باشند.

۱۹ چونکه خداوند می گوید: کلام مرا که به واسطهٔ بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم امّا خداوند می گوید که شما نشنیدید.

۲۰ و شما ای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنوید.

۲۱ یهوه صبایوت خدای اسرائیل دربارهٔ اَخآب بن قولایا و دربارهٔ صدقیّا ابن مَعَسِیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوّت می کنند، چنین می گوید: اینک من ایشان را به دست نبوکد نصّر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت.

۲۲ و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می باشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیا و اخآب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند.

۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امر نفرموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند می گوید که من عارف و شاهد هستم.

۲۴ و شَمَعیای نَخَلامی را خطاب کرده، بگو:

۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل تکلّم نموده، چنین می گوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم اند و نزد صَفَنیا ابن مَعَسِیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی:

۲۶ که خداوند تو را به جای یَهُویاداع کاهن به کهانت نصب نموده است تا بر خانهٔ خداوند وکلا باشید. برای هر شخص مجنون که خویشتن را نبّی می نماید تا او را در کُنده ها و زنجیرها ببندی.

۲۷ پس الآن چرا ارمیا عَناتوتی را که خود را برای شما نبی می نماید توبیخ نمی کنی؟

۲۸ زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهد انجامید پس خانه ها بنا کرده، ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوهٔ آنها را بخورید.

۲۹ و صَفَنیای کاهن این رساله را به گوش ارمیا نبی خواند.

۳۰ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۳۱ نزد جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند دربارهٔ شَمَعیای نَحَلامی چنین می گوید: چونکه شَمَعیا برای شما نبوّت می کند و من او را نفرستاده ام و او شما را وا می دارد که به دروغ اعتماد نمایید،

۳۲ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من بر شَمَعیای نَحَلامی و ذریّت وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسی که درمیان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می گوید او آن احسانی را که من برای قوم خود می کنم نخواهد دید، زیرا که دربارهٔ خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.

۳۰

۱ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲ یهوه خدای اسرائیل تکلّم نموده، چنین می گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته ام، در طوماری بنویس.

۳ زیرا خداوند می گوید: اینک ایّامی می آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ام، بازخواهم رسانید تا آن را به تصرّف آورند.

۴ و این است کلامی که خداوند دربارهٔ اسرائیل و یهودا گفته است.

۵ زیرا خداوند چنین می گوید: صدای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی نی.

۶ سؤال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد می زاید؟ پس چرا هر مرد را می بینم که مثل زنی که می زاید دست خود را بر کمرش نهاده و همهٔ چهره ها به زردی مبدّل شده است؟

۷ وای برما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

۸ و یهوه صبایوت می گوید: « هر آینه در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بندهٔ خود نخواهند ساخت.

۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی انگیزانم خدمت خواهند کرد.

۱۰ پس خداوند می گوید که ای بندهٔ من یعقوب مترس و ای اسرائیل هراسان مباش زیراکه اینک من تو را از جای دور و ذریّت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید. و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیّت و امنیّت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.

۱۱ زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امّت ها را که تو را درمیان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تأدیب خواهم کرد و تو را بی سزا نخواهم گذاشت.

۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: جراحت تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک می باشد.

۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشنده ای نیست.

۱۴ جمیع دوستانت تو را فراموش کرده، دربارهٔ تو احوال پرسی نمی نمایند زیرا که تو را به صدمهٔ دشمن و به تأدیب بیرحمی به سبب کثرت عصیانت و زیادتی گناهانت مبتلا ساخته ام.

۱۵ چرا دربارهٔ جراحت خود فریاد می نمایی؟ درد تو علاج ناپذیر است به سبب زیادتی عصیانت و کثرت گناهانت این کارها را به تو کرده ام.

۱۶ بنابراین آنانی که تو را می بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می آورند، جمیعاً به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج می کنند، تاراج خواهند شد و همهٔ غارت کنندگانت را به غارت تسلیم خواهم کرد.

۱۷ زیرا خداوند می گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را شهر متروک می نامند و می گویند که این صهیون است که احدی دربارهٔ آن احوالپرسی نمی کند.

۱۸ خداوند چنین می گوید: اینک خیمه های اسیری یعقوب را باز خواهم آورد و به مسکنهایش ترّحم خواهم نمود و شهر بر تلّش بنا شده، قصرش برحسب عادت خود مسکون خواهد شد.

۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معزّز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید.

۲۰ و پسرانش مانند ایّآم پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت خواهم رسانید.

۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقّرب می گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند می گوید: کیست که جرأت کند نزد من آید؟

۲۲ و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.

۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدّت غضب و گردبادهای سخت بیرون می آید که بر سر شریران هجوم آورد.

۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا نیاورد و استوار نفرماید، حدّت خشم او نخواهد برگشت. در ایّآم آخر این را خواهید فهمید.

۳۱

۱ خداوند می گوید: در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

۲ خداوند چنین می گوید: قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.

۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم.

۴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بنا خواهی شد و بار دیگر با دفهّآی خود خویشتن را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد.

۵ بار دیگر تاکستانها بر کوههای سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوهٔ آنها را خواهند خورد.

۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد که برخیزند و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآییم.

۷ زیرا خداوند چنین می گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنّم نمایید و به جهت سر امّت ها آواز شادی دهید. اعلام نمایید و تسبیح بخوانید و بگویید: ای خداوند قوم خود بقیّهٔ اسرائیل را نجات بده!

۸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستنان و زنانی که می زایند با هم گروه عظیمی به اینجا باز خواهند آمد.

۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرّعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزید رهبری خواهم نمود زیراکه من پدراسرائیل هستم و افرایم نخست زادهٔ من است.

۱۰ ای امّت ها کلام خداوند را بشنوید و درمیان جزایر بعیده اخبار نمایید و بگویید آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گلۀ خود را نگاه دارد ایشان را محافظت خواهد نمود.

۱۱ زیرا خداوند یعقوب را فدیه داده و او را از دست کسی که از او قویّ تر بود رهانیده است.

۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غلّه و شیره و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیرآب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت.

۱۳ آنگاه باکره ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیراکه من ماتم ایشان را به شادمانی مبدّل خواهم کرد و ایشان را از اَلَمی که کشیده اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.

۱۴ و خداوند می گوید: جان کاهنان را از پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیرخواهند شد.

۱۵ خداوند چنین می گوید: آوازی در رامه شنیده شد ماتم و گریۀ بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه می کند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.

۱۶ خداوند چنین می گوید: آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند می فرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود.

۱۷ و خداوند می گوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندانت به حدود خویش خواهند برگشت.

۱۸ به تحقیق افرایم را شنیدم که برای خود ماتم گرفته، می گفت: مرا تنبیه نمودی و متنبّه شدم مثل گوساله ای که کار آزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیراکه تو یهوه خدای من هستی.

۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم و ران خود زدم. خجل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عار جوانی خویش را متحمّل گردیدم.

۲۰ آیا افرایم پسر عزیز من یا وَلَد اِبتِهاج من است؟ زیرا هرگاه به ضدّ او سخن می گویم او را تا بحال به یاد می آورم. بنابراین خداوند می گوید که احشای من برای او به حرکت می آید و هر آینه بر او ترحّم خواهم نمود.

۲۱ نشانه ها برای خود نصب نما و علامت ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود را بسوی شاه راه به راهی که رفته ای متوجّه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما.

۲۲ ای دختر مرتدّ تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.

۲۳ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهند گفت که ای مسکن عدالت و ای کوه قدّوسیت، خداوند تو را مبارک سازد.

۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و فَلاّحان و آنانی که با گله ها گردش می کنند، در آن ساکن خواهند شد.

۲۵ زیراکه جان خستگان را تازه ساخته ام و جان همۀ محزونان را سیر کرده ام.

۲۶ در این حال بیدار شدم و نگریستم و خوابم برای من شیرین بود.

۲۷ اینک خداوند می گوید: «ایّامی می آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذرانسان و بذر حیوان خواهم کاشت.

۲۸ و واقع شد چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطورخداوند می گوید بر ایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد.

۲۹ و در آن ایّام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید.

۳۰ بلکه هرکس به گناه خود خواهد مرد و هرکه انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.

۳۱ خداوند می گوید: اینک ایّامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست.

۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیراکه ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می گوید من شوهر ایشان بودم.

۳۳ اما خداوند می گوید: اینست عهدی که بعد از این ایّام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

۳۴ و بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند می گوید: جمیع ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.

۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به حرکت می آورد تا امواجش خروش نمایند و اسم او یهوه صبایوت می باشد، چنین می گوید.
۳۶ پس خداوند می گوید: اگر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریّت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایمی نباشند.
۳۷ خداوند چنین می گوید: اگر آسمانهای عِلْوی پیموده شوند و اساس زمین سُفْلی را تفحّص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریّت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.
۳۸ یهوه می گوید: «اینک ایّامی می آید که این شهر از برج حَنَنْئیل تا دروازهٔ زاویه بنا خواهد شد.
۳۹ و ریسمان کار به خط مستقیم تا تلّ جارَب بیرون خواهد رفت و بسوی جَوْعَتْ دور خواهد زد.
۴۰ و تمامی وادی لاشها و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قِدْرون و به طرف مشرق تا زاویهٔ دروازهٔ اسبان، برای خداوند مقدّس خواهد شد و بار دیگر تا ابدالآباد کنده و منهدم نخواهد گردید.

۳۲

۱ کلامی که در سال دهم صدقیّا پادشاه یهودا که سال هجدهم نبوکدرصّر باشد از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد.
۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا در صحن زندانی که در خانهٔ پادشاه یهودا بود محبوس بود.
۳ زیرا صدقیّا پادشاه یهودا او را به زندان انداخته، گفت: چرا نبوّت می کنی و می گویی که خداوند چنین می فرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیرخواهد نمود.
۴ و صدقیّا پادشاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد رست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلّم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید.
۵ و خداوند می گوید که صدقیّا را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقّد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.
۶ و ارمیا گفت: کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۷ اینک حَنَمْئیل پسر عموی تو شَلُّوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعهٔ مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حقّ انفکاک از آن تو است که آن را بخری.
۸ پس حَنَمْئیل پسر عموی من بر وفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تمنا اینکه مزرعهٔ مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیراکه حقّ ارثیّت و حقّ انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است.
۹ پس مزرعه ای را که در عناتوت بود از حَنَمْئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن را هفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم.
۱۰ و قباله را نوشته، مُهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم.
۱۱ پس قباله های خرید را هم آن را که برحسب شریعت و فریضه مختوم بود و هم آن را که باز بود گرفتم.
۱۲ و قبالهٔ خرید را به باروک بن نیریّا ابن مَحْسِیا به حضور پسر عموی خود حَنَمْئیل و به حضورشهودی که قبالهٔ خرید را امضا کرده بودند و به حضور همهٔ یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.
۱۳ و باروک را به حضور ایشان وصیّت کرده، گفتم:
۱۴ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: این قباله ها یعنی قبالهٔ این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز است، بگیر و آنها را در ظرف سفالین بگذارتا روزهای بسیار بماند.
۱۵ زیرا یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: دیگر باره خانه ها و مزرعه ها و تاکستانها در این زمین خریده خواهد شد.
۱۶ و بعد از آنکه قبالهٔ خرید را به باروک بن نیریّا داده بودم، نزد خداوند تضرّع نموده، گفت:
۱۷ آه ای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوّت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست
۱۸ که به هزاران احسان می نمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانش بعد از ایشان می رسانی! خدای عظیم جبّار که اسم تو یهوه صبایوت می باشد.
۱۹ عظیم المشورت و قویّ العمل که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا به هرکس برحسب راههایش و بر وفق ثمرهٔ اعمالش جزا دهی.
۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و درمیان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی.
۲۱ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به دست قویّ و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی.
۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری است.

۲۳ و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرّف آوردند کلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک ننمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنند عمل ننمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنند عمل ننمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی.
۲۴ اینک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند و شهربه دست کلدانیانی که با آن جنگ می کنند به شمشیر و قحط و وبا تسلیم می شود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن را می بینی.
۲۵ و تو ای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.
۲۶ پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت:
۲۷ اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امر برای من مشکل می باشد؟
۲۸ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نبوکد رصّر پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را خواهد گرفت.
۲۹ و کلدانیانی که با این شهر جنگ می کنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه هایی که بر بامهای آنها برای بعل بخور سوزانید.
۳۰ زیراکه بنی اسرائیل و بنی یهودا از طفولیّت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند می گوید که بنی اسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرا دایماً به هیجان آوردند.
۳۱ زیراکه این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم.
۳۲ به سبب تمام شرارتی که بنی اسرائیل و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا به هیجان آورده اند.
۳۳ و پشت به من داده اند و نه رو، و هرچند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعلیم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند و تأدیب نپذیرفتند.
۳۴ بلکه رجاسات خود را در خانه ای که به اسم من مسمّی است برپا کرده، آن را نجس ساختند.
۳۵ و مکان های بلند بعل را که در وادی ابن هِنوّم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مُولَک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نفرمودم و به خاطرم خطور ننمود که چنین رجاسات را بجا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.
۳۶ پس الآن از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حقّ این شهر که شما درباره اش می گویید که به دست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و وبا تسلیم شده است، چنین می فرماید:
۳۷ اینک من ایشان را از همهٔ زمینهایی که ایشان را در خشم و حدّت و غضب عظیم خود رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید.
۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریّت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود همیشهٔ اوقات از من بترسند.
۴۰ و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان خواهم برنخواهم گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نورزند.
۴۱ و از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را براستی و به تمامی دل و جان خود در این زمین غرس خواهم نمود.
۴۲ زیرا خداوند چنین می گوید: به نوعی که تمامی این بلای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسنی را که به ایشان وعده داده ام به ایشان خواهم رسانید.
۴۳ و در این زمین درباره اش می گویید که ویران و از انسان و بهایم خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه ها خریده خواهد شد.
۴۴ و مزرعه ها و نقره خریده، قباله ها خواهند نوشت و مختوم خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند می گوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.

۳۳

۱ و هنگامی که ارمیا در صحن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت:
۲ خداوند که این کار را می کند و خداوند که آن را مصوّر ساخته، مستحکم می سازد و اسم او یهوه است چنین می گوید:
۳ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمود و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که آنها را ندانسته ای مخبر خواهم ساخت.
۴ زیراکه یهوه خدای اسرائیل دربارهٔ خانه های این شهر و دربارهٔ خانه های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و منجنیقها منهدم شده است،
۵ و می آیند تا با کلدانیان مقاتله نمایند و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشم و غضب خود ایشان را کشتم برمی کنند. زیراکه روی خود را از این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان مستور ساخته ام.
۶ اینک به این شهر عافیت و علاج باز خواهم داد و ایشان را شفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت را به ایشان خواهم رسانید.

۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را بازآورده، ایشان را مثل اول بنا خواهم نمود.

۸ و ایشان را از تمامی گناهانی که به من ورزیده اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده و از من تجاوز کرده اند، خواهم آمرزید.

۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و جلال خواهد بود نزد جمیع امّت های زمین که چون آنها همهٔ احسانی را که به ایشان نموده باشم بشنوند خواهند ترسید. و به سبب تمام این احسان و تمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده باشم، خواهند لرزید.

۱۰ خداوند چنین می گوید که در این مکان که شما درباره اش می گویید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است،

۱۱ در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می گویند یهوه صبایوت را تسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابدالآباد است، باردیگر شنیده خواهد شد و آواز آنانی که هدایای تشکر به خانهٔ خداوند می آورند. زیرا خداوند می گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد.

۱۲ یهوه صبایوت چنین می گوید: در اینجایی که ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همهٔ شهرهایش بار دیگر مسکن شبانانی که گله ها را می خوابانند خواهد بود.

۱۳ و خداوند می گوید که در شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیردست شمارندگان خواهند گذشت.

۱۴ اینک خداوند می گوید: ایّامی می آید که آن وعدهٔ نیکو را که دربارهٔ خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفا خواهم نمود.

۱۵ در آن ایّام و در آن زمان شاخهٔ عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت.

۱۶ در آن ایّام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیّت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صِدْقینُو.

۱۷ زیرا خداوند چنین می گوید که از داود کسی که بر کرسی خاندان اسرائیل بنشیند کَمْ نخواهد شد.

۱۸ و از لاویان کهنه کسی که قربانی های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبایح همیشه ذبح نماید از حضور من کَمْ نخواهد شد.

۱۹ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲۰ خداوند چنین می گوید: اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود،

۲۱ آنگاه عهد من با بندهٔ من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی او سلطنت نماید نباشد و با لاویان کهنه که خادم من می باشند.

۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریّت بندهٔ خود داود و لاویان را که مرا خدمت می نمایند زیاده خواهم گردانید.

۲۳ وکلام خداوند برارمیا نازل شده، گفت:

۲۴ آیا نمی بینی که این قوم چه حرف می زنند؟ می گویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خوار می شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند.

۲۵ خداوند چنین می گوید: اگر عهد من با روز و شب نمی بود و قانون های آسمان و زمین را قرار نمی دادم،

۲۶ آنگاه نیز ذریّت یعقوب و نسل بندهٔ خود داود را ترک می نمودم و از ذریّت او بر اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی گرفتم. زیراکه اسیران ایشان را باز خواهم آورد و بر ایشان ترحّم خواهم نمود.

۳۴

۱ کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکد نصّر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قومها با اورشلیم و تمامی شهرهایش جنگ می نمودند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲ یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و صدقیّا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید.

۳ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتارشده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.

۴ لیکن ای صدقیّا پادشاه یهودا کلام خداوند را بشنو. خداوند دربارهٔ تو چنین می گوید: به شمشیر نخواهی مرد،

۵ بلکه بسلامتی خواهی مرد و چنانکه برای پدرانت یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (عطریّات) سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه ای آقا. زیرا خداوند می گوید: من این سخن را گفتم.»

۶ پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقیّا پادشاه یهودا در اورشلیم گفت،

۷ هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همهٔ شهرهای باقی یهودا یعنی با لاکیش و عَزِیقَه جنگ می نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا یعنی با لاکیش و عَزِیقَه جنگ می نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا فقط باقی مانده بود.

۸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقیّا پادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند،

۹ تا هرکس غلام عبرانی خود و هرکس کنیز عبرانیّهٔ خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد.

۱۰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهد شدند اطاعت نموده، هرکدام غلام خود را و هرکدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند.

۱۱ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عُنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند.

۱۲ و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوند نازل شده، گفت:

۱۳ یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم

۱۴ که در آخر هر هفت سال هرکدام از شما برادر عبرانی خود را که خویشتن را به تو فروخته باشد رها کنید و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما مرا اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فرانداشتند.

۱۵ و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه درنظر من پسند است بجا آورید. و هرکس برای همسایهٔ خود به آزادی ندا نموده، در خانه ای که به اسم من نامیده شده است عهد بستید.

۱۶ اما از آن رو تافته اسم مرا بی عصمت کردید و هرکدام از شما غلام خود را و هرکس کنیز خویش را که ایشان را برحسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید.

۱۷ بنابراین خداوند چنین می گوید: چونکه شما مرا اطاعت ننمودید و هرکس برای برادر خود و هرکدام برای همسایهٔ خویش به آزادی ندا نکردید، اینک خداوند می گوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و وبا و قحط ندا می کنم و شما را درمیان تمامی ممالک جهان مشوّش خواهم گردانید.

۱۸ و تسلیم خواهم کرد کسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفا ننمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله را دو پاره کرده، درمیان پاره هایش گذاشتند.

۱۹ یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجه سرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که درمیان پاره های گوساله گذر نمودند.

۲۰ و ایشان را دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.

۲۱ و صدقیّا پادشاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته اند تسلیم خواهم کرد.

۲۲ اینک خداوند می گوید من امر می فرمایم و ایشان را به این شهر بازخواهم آورد و با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتشی خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت.

۳۵

۱ کلامی که از جانب خداوند در ایّام یَهُویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲ به خانهٔ رِکابیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانهٔ خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»

۳ پس یازَنْیا ابن ارمیا ابن حَبَصِنْیا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم،

۴ و ایشان را به خانهٔ خداوند به حجرهٔ پسران حانان بن یَجْدَلِیا مرد خدا که به پهلوی حُجرهٔ سروران و بالای حجرهٔ مَعَسِیا ابن شَلُّوم، مستحفظ آستانه بود آوردم.

۵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.»

۶ ایشان گفتند: شراب نمی نوشیم زیراکه پدر ما یوناداب بن رِکاب ما را وصیّت نموده، گفت که شما و پسران شما ابداً شراب ننوشید.

۷ و خانه ها بنا مکنید و کشت منمایید و تاکستانها غرس مکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیار به روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید.

۸ و ما به سخن پدرخود یوناداب بن رکاب و بهر چه او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما.

۹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم.

۱۰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم.

۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصّر پادشاه بابل به زمین برآمد گفتیم: بیایید از ترس لشکر کلدانیان و لشکر ارامیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.

۱۲ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۱۳ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می گوید: آیا تأدیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟

۱۴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیّت پدرخود را اطاعت می نمایند؛ امّا من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلّم نمودم و مرا اطاعت نکردید.

۱۵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هرکدام از راه بد خود بازگشت نمایید و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منمایید و آنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید.

۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدرخویش را که به ایشان فرموده است اطاعت می نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند،

۱۷ بنابراین یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر یهودا و برجمیع سکنۀ اورشلیم تمامی آن بلا را که دربارۀ ایشان گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت ننمودند.

۱۸ و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه شما وصیّت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع اوامر او را نگاه داشته، بهر آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید،

۱۹ بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: از یوناداب بن رکاب کسی که دایماً به حضور من بایستد کَمْ نخواهد شد.

۳۶

۱ و در سال چهارم یَهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲ طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من دربارۀ اسرائیل و یهودا و همۀ امّت ها به تو گفتم از روزی که به تو تکلّم نمودم یعنی از ایّام یوشیّا تا امروز در آن بنویس.

۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می خواهم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هرکدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیامرزم.»

۴ پس ارمیا باروک بن نَیَریّا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومارنوشت.

۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی توانم به خانۀ خداوند داخل شوم.

۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صَوْم در خانۀ خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می آیند بخوان.

۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هرکدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند دربارۀ این قوم فرموده است عظیم می باشد.

۸ پس باروک بن نیریّا به هرآنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانۀ خداوند از آن طومار خواند.

۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا، برای تمامی اهل اورشلیم و برای همۀ کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند، برای روزه به حضور خداوند ندا کردند.

۱۰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانۀ خداوند در حجرۀ حَمَریا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنۀ دروازۀ جدید خانۀ خداوند به گوش تمامی قوم خواند.

۱۱ و چون میکایا ابن جَمَریا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومارشنید،

۱۲ به خانۀ پادشاه به حجرۀ کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی اَلِیشاماع کاتب و دَلایا ابن شَمَعْیا و اَلْناتان بن عَکْبور و جَمَریا ابن شافان و صِدِقیّا ابن حَنَنْیا و سایر سروان.

۱۳ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار می خواند شنید برای ایشان باز گفت.

۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نَتَنْیا ابن شلَمْیا ابن کُوشی را نزد باروک فرستادند تا بگوید: آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نَیَریّا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

۱۵ و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند.

۱۶ و واقع شده چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.

۱۷ و از باروک سؤال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.

۱۸ باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می خواند و من با مرکّب در طومار می نوشتم.

۱۹ سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنید تا کسی نداند که کجا می باشید.

۲۰ پس طومار را در حجرهٔ اَلیشاماع کاتب گذاشته، به سرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه باز گفتند.

۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجرهٔ الیشاماع کاتب آورده، درگوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.

۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانهٔ زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.

۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه جهار ورق خوانده بود، پادشاه آن را با قلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتش که در منقل بود سوخته شد.

۲۴ و پادشاه و همهٔ بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند، نه ترسیدند و نه جامهٔ خود را چاک زدند.

۲۵ لیکن اَلناتان ودَلایا و جَمَریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت.

۲۶ بلکه پادشاه یَرَحْمِیئیل شاهزاده و سَرایا ابن عَزَرْئیل و شَلَمْیا ابن عَبْدِئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

۲۷ و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید، کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:

۲۸ طوماری دیگر برای خود باز گیر و همهٔ سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهویاقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس.

۲۹ و به یهویاقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت.

۳۰ بنابراین خداوند دربارهٔ یهویاقیم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد.

۳۱ و بر او و بر ذریتّش و بر بندگانش عقوبت گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنهٔ اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که دربارهٔ ایشان گفته ام خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.

۳۲ پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریّای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهویاقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

۳۷

۱ و صدقیّا ابن یوشیّا پادشاه به جای کُنیاهو ابن یهویاقیم که نبوکدرصّر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود، سلطنت نمود.

۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطهٔ ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند.

۳ و صدقیّا پادشاه، یَهُوکَل بن شَلَمْیا و صَفَنیا ابن مَعَسِیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما.

۴ و ارمیا درمیان قوم آمد و شد می نمود زیراکه او را هنوز در زندان نینداخته بودند.

۵ و لشکرفرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند، خبر ایشان را شنیدند، از پیش اورشلیم رفتند.

۶ آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت:

۷ یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسألت نمایید چنین بگویید: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود.

۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهرجنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید.

۹ و خداوند چنین می گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت، زیراکه نخواهند رفت.

۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ می نمایند چنان شکست می دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی ماند، باز هرکدام از ایشان از خیمهٔ خود برخاسته، این شهر را به آتش می سوزانیدند.

۱۱ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد

۱۲ که ارمیا از اورشلیم بیرون می رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد.

۱۳ و چون به دروازهٔ بنیامین رسید، رئیس کشیکچیان مسمّی به یِرْئِیا ابن شَلَمْیا ابن حضنَنْیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: نزد کلدانیان می روی؟

۱۴ ارمیا گفت: دروغ است، نزد کلدانیان نمی روم.» لیکن یِرْئِیا به وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد.

۱۵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند.

۱۶ و چون ارمیا در سیاهچال به یکی از حجره ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود،

۱۷ آنگاه صدقیّا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانهٔ خود خفیّهً از او سؤال نموده، گفت که آیا کلامی از جانب خداوند هست؟ ارمیا گفت: هست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.

۱۸ و ارمیا به صدقیّا پادشاه گفت: و به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده ام که مرا به زندان انداخته اید؟

۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوّت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد کجا می باشند؟

۲۰ پس الآن ای آقایم پادشاه بشنو: تمنّا اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانهٔ یوناتاب کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.

۲۱ پس صدقیّا پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوچهٔ خبّازان به او دادند تا همهٔ نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

۳۸

و شَفَطْیا ابن مَتّان و جَدَلْیا ابن فَشْحُور و یُوکَل بن شَلَمْیا و فَشْحُور بن مَلْکیا سخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانها مخاطب ساخته، گفت:

۲ خداوند چنین می گوید: هرکه در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد، اما هرکه نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند.

۳ خداوند چنین می گوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.

۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنّا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده اند و دستهای تمامی قوم را سُست می کند چونکه مثل این سخنان به ایشان می گوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را نمی طلبد بلکه ضرر ایشان را.

۵ صدقیّا پادشاه گفت: اینک او در دست شما است زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی تواند کرد.

۶ پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال مَلْکیا ابن مَلِکْ که در صحن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبود لیکن گِل بود و ارمیا به گِل فرو رفت.

۷ و چون عَبَدْمَلَکْ حبشی که یکی از خواجه سرایان و در خانهٔ پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند و به دروازهٔ بنیامین نشسته بود،

۸ آنگاه عبدملک از خانهٔ پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت

۹ که ای آقایم پادشاه، این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته اند، شریرانه عمل نموده اند و او در جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد، زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.

۱۰ پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: سی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.

۱۱ پس عبدملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانهٔ پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه های مندرس و رقعه های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیا فروهشت.

۱۲ و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه های مندرس و رقعه های پوسیده را زیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار. و ارمیا چنین کرد.

۱۳ پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، او را از سیاه چال برآوردند و ارمیا در صحن زندان ساکن شد.

۱۴ و صدقیا پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانهٔ خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیا گفت: من از تو مطلبی می پرسم، از من چیزی مخفی مدار.

۱۵ ارمیا به صدقیا گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هر آینه مرا نخواهی کُشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنید؟

۱۶ آنگاه صدقیّا پادشاه برای ارمیا خفیهً قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این جان را برای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.

۱۷ پس ارمیا به صدقیّا گفت: «یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر حقیقتاً نزد سروان پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند.

۱۸ اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون نروی، این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.

۱۹ اما صدقیّا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده اند می ترسم، مبادا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا تفضیح نمایند.

۲۰ ارمیا در جواب گفت: تو را تسلیم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوند را که به تو می گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریّت شود و جان تو زنده بماند.
۲۱ اما اگر از بیرون رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است:
۲۲ اینکه تمامی زنانی که در خانۀ پادشاه یهودا باقی مانده اند، نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: اَصْدِقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الآن چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته اند.
۲۳ و جمیع زنانت و فرزندانت را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست، بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.
۲۴ آنگاه صدقیّا به ارمیا گفت: زنهار کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد.
۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده ام و نزد تو آمده، تو را گویند تمنّا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم،
۲۶ آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانۀ یوناتان باز نفرستد تا درآنجا نمیرم.
۲۷ پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از او سؤال نمودند و او موافق همۀ این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد.
۲۸ و ارمیا در صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند؛ و هنگامی که اورشلیم گرفته شد، در آنجا بود.

۳۹

۱ در ماه دهم از سال نهم صدقیّا پادشاه یهودا، نبوکدرصّر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند.
۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیّا در شهر رخنه کردند.
۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده در دروازۀ وسطی نشستند یعنی نَرْجَلْ شَرأصَرْ و سَمْجَرْنَبُو و سَرسَکِیم رئیس خواجه سرایان و نَرْجَل شَرأصَرْ رئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل.
۴ چون صدقیّا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند، فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه ای که درمیان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و پادشاه به راه عَرَبَه رفت.
۵ و لشکرکلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عَرَبَۀ اَریحا به صدقیّا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نبوکدرصّر پادشاه بابل به رِبْلَه در زمین حَماتْ آوردند و او بر وی فتوای داد.
۶ و پادشاه بابل پسران صدقیّا را پیش رویش در رِبْلَه به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شُرفای یهودا را کشت.
۷ و چشمان صدقیّا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد.
۸ و کلدانیان خانۀ پادشاه و خانه های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند.
۹ و نَبُوزَرَدان رئیس جلاّدان، بقیّۀ قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیّۀ قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد.
۱۰ لیکن نَبُوزَرَدان رئیس جلاّدان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت و تاکستانها و مزرعه ها در آن روز به ایشان داد.
۱۱ و نبوکدرصّر پادشاه بابل دربارۀ ارمیا به نبوزردان رئیس جلاّدان امر فرموده، گفت:
۱۲او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هرچه به تو بگوید برایش بعمل آور.
۱۳ پس نبوزردان رئیس جلاّدان و نَبُوشَزْبان رئیس خواجه سرایان و نَرْجَل شَرأصَر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند
۱۴ و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جَدَلْیا ابن اَخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانۀ خود ببرد. پس درمیان قوم ساکن شد.
۱۵ و چون ارمیا هنوز در صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
۱۶برو و عَبَدْمَلَک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه بخوبی و در آن روز درنظر تو واقع خواهد شد.
۱۷ لیکن خداوند می گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می ترسی تسلیم نخواهی شد.
۱۸ زیرا خداوند می گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکّل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.

۴۰

۱ کلامی که از خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلاّدان او را از رامه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلای وطن می شدند و او درمیان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت.

۲ و رئیس جلاّدان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را دربارهٔ این مکان فرموده است.

۳ و خداوند برحسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است. زیرا که به خداوند گناه ورزیده و سخن او را گوش نگرفته اید پس این واقعه به شما رسیده است.

۴ و حال اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بر دستهای تو است رها می کنم. پس اگر درنظرت پسند آید که با من به بابل بیایی بیا و تو را نیکو متوجه خواهم شد و اگر درنظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که درنظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.

۵ و وقتی که او هنوز برنگشته بود وی را گفت: نزد جدلیا ابن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او درمیان قوم ساکن شو یا هر جایی که می خواهی بروی، برو. پس رئیس جلاّدان او را توشهٔ راه و هدیه داد و او را رها نمود.

۶ و ارمیا نزد جدلیا ابن اخیقام به مِصْفَه آمده، نزد او درمیان قومی که در زمین باقی مانده بودند، ساکن شد.

۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جَدَلیا ابن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند، به او سپرده است،

۸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند یعنی اسماعیل بن نَتَنْیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریح و سرایا ابن تَنْحُومَت و پسران عیفای نَطُوفاتی و یَزَنْیا پسرمَعْکاتی ایشان و مردان ایشان.

۹ و جدلیا ابن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد شد.

۱۰ و اما من اینک در مصفه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته اید ساکن باشید.

۱۱ و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب و درمیان بنیّ عّمون و در ادوم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل، بقیه ای از یهودا را واگذاشته و جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است،

۱۲ آنگاه جمیع یهودیان از هرجایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند.

۱۳ و یوحانان بن قاریح و همهٔ سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفه آمدند،

۱۴ و او را گفتند: آیا هیچ می دانی که بَعْلِیس پادشاه بنی عّمون اسماعیل بن نَتَنْیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟ اما جدلیا ابن اخیقام ایشان را باور نکرد.

۱۵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا را در مصفه خفیهً خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نَتَنْیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند پراکنده شوند و بقیّهٔ یهودیان تلف گردند؟

۱۶ امّا جدلیا ابن اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «این کاررا مکن زیرا که دربارهٔ اسماعیل دروغ می گویی.

۴۱

۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نَتَنْیا ابن الیشاماع که از نسل پادشاهان بود، با بعضی از رؤسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا ابن اخیقام به مصفه آمدند و آنجا در مصفه با هم نان خورند.

۲ و اسماعیل بن نَتَنْیا و آن ده نفرکه همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت.

۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفه بودند و کلدانیانی را که درآنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت.

۴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود،

۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانهٔ خداوند ببرند.

۶ و اسماعیل بن نَتَنْیا به استقبال ایشان از مصفه بیرون آمد و در رفتن گریه می کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیقام بیایید.

۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند، اسماعیل بن نَتَنْیا و کسانی که همراهش بودند، ایشان را کشته، در حفره انداختند.

۸ اما درمیان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مَکُش زیراکه ما را ذخیره ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می باشد.» پس ایشان را واگذاشته، درمیان برادران ایشان نکشت.

۹ و حفره ای که اسماعیل بدنهای همهٔ کسانی را که به سبب جدلیا کشته، در آن انداخته بود، همان است که آسا پادشاه به سبب بَعْشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نَتَنْیا آن را از کشتگان پر کرد.

۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیّهٔ قوم را که در مصفه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفه باقی مانده بودند که نبوزردان رئیس جلاّدان به جدلیا ابن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نَتَنْیا ایشان را اسیر ساخته، می رفت تا نزد بنی عمّون بگذرد.

۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه ای که اسماعیل بن نَتَنْیا کرده بود خبر یافتند،

۱۲ آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نَتَنْیا روانه شده، او را نزد دریاچهٔ بزرگ که در جبعون است یافتند.

۱۳ و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند.

۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفه به اسیری می برد روتافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند.

۱۵ اما اسماعیل بن نَتَنْیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمّون رفت.

۱۶ و یوحانان بن قاریح با همهٔ سرداران لشکرکه همراهش بودند، تمامی بقیّهٔ قومی را که از دست اسماعیل بن نَتَنْیا از مصفه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجه سرایان را که ایشان را در جیعون خلاصی داده بود؛

۱۷ و ایشان رفته، در جَبْرُوت کِمْهامْ که نزد بیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند،

۱۸ به سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می ترسیدند، چونکه اسماعیل بن نَتَنْیا جدلیا ابن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرارداده بود کشته بود.

۴۲

۱ پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یَزَنْیا ابن هُوشَعْیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند،

۲ و به ارمیا نبی گفتند: «تمنّا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود و به جهت ما و به جهت تمامی این بقیّه نزد یهوه خدای خود مسألت نمایی زیراکه ما قلیلی از کثیر باقی مانده ایم چنانکه چشمانت ما را می بیند.

۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید.»

۴ پس ارمیا نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من برحسب آنچه به من گفته اید، نزد یهوه خدای شما مسألت خواهم نمود و هرچه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

۵ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند درمیان ما شاهد راست و امین باشد که برحسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطهٔ تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود.

۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد او می فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ما سعادتمندی بشود.»

۷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد.

۸ پس یوحانان بن قاریح و همهٔ سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده،

۹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می فرماید:

۱۰ اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید، آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کَند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم.

۱۱ از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوند می گوید از او ترسان مباشید زیراکه من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم.

۱۲ و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد.

۱۳ اما اگر گویید که در این زمین نخواهیم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید،

۱۴او بگویید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز کَرِنّا نخواهیم شنید و برای نان گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد،

۱۵ پس حال بنابراین ای بقیّهٔ یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید،

۱۶ آنگاه شمشیری که از آن می ترسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید، آنجا در مصر شما را خواهد دریافت و در آنجا خواهید مرد.

۱۷ و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده اند، از شمشیر و قحط و وبا خواهند مرد و اَحَدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان می رسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت.

۱۸ زیراکه یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرّد ورود شما به مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.

۱۹ ای بقیهٔ یهودا خداوند به شما می گوید به مصر مروید، یقین بدانید که من امروز شما را تهدید نمودم.
۲۰ زیرا خویشتن را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسألت نما و ما را موافق هرآنچه یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد.
۲۱ پس امروز شما را مخبر ساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه به هیچ چیزی که به واسطهٔ من نزد شما فرستاد گوش گرفتید.
۲۲ پس الآن یقین بدانید که شما در مکانی که می خواهید بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و قحط و وبا خواهید مرد.

۴۳

۱ و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطهٔ او نزد ایشان فرستاده بود، یعنی جمیع این سخنان را،
۲ آنگاه عَزَریا ابن هُوشَعْیا و یوحانان بن قاریح و جمیع مردان متکبّر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: دروغ می گویی، یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی به مصر مروید و در آنجا سکونت منمایید.
۳ بلکه باروک بن نیریّا تو را بر ما برانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.
۴ و یوحانان بن قاریح و همهٔ سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت ننمودند.
۵ بلکه یوحانان بن قاریح و همهٔ سرداران لشکر، بقیهٔ یهودا را که از میان تمامی امّت هایی که درمیان آنها پراکنده شده بودند برگشته، در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند،
۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همهٔ کسانی را که نبوزردان رئیس جلّادان، به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپرده بود و ارمیای نبی و باروک بن نیریا را.
۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نگرفتند و به تَحْفَنْحِیس آمدند.
۸ پس کلام خداوند در تَحْفَنْحِس بر ارمیا نازل شده، گفت:
۹ سنگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سِعَه ای که نزد دروازهٔ خانهٔ فرعون در تحفنحیس است با گچ بپوشان.
۱۰ و به ایشان بگو که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدرصَّر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت.
۱۱ و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری اند و اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر خواهد سپرد.
۱۲ و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتن را به زمین مصر ملبّس خواهد ساخت مثل شبانی که خویشتن را به جامهٔ خود ملبّس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت.
۱۳ و تمثالهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

۴۴

۱ کلامی که دربارهٔ تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند و در مَجْدَل و تَحْفَنْحِیس و نوف و زمین فَتْرُوس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت:
۲ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست،
۳ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا به هیجان آوردند از اینکه رفته، بخور سوزانیدند. و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند.
۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیاورید.
۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تا از شرارت خواد بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند.
۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است.
۷ پس حال یهوه خدای صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می آورید تا خویشتن را از مرد و زن و طفل و شیرخواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیّه ای نگذارید؟
۸ زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته اید برای خدایان غیر بخور سوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان می آورید تا من شما را منقطع سازم و شما درمیان تمامی امّت های زمین مورد لعنت و عار بشوید.

۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده اید؟

۱۰ و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته اند و به شریعت و فرایض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته ام، سالک نگردیده اند.

۱۱ بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می گردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم.

۱۲ و بقیّهٔ یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا را جزم نموده اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خُرد و بزرگ به شمشیر و قحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهند گردید.

۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و قحط و وبا عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم.

۱۴ و از بقیّهٔ یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد، مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.»

۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می سوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی کسانی که در زمین مصر در فَتْرُوس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند:

۱۶ ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت.

۱۷ بلکه به هرچیزی که از دهان ما صادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکهٔ آسمان بخور سوزانیده، هدیهٔ ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادتمند می بودیم و بلا را نیم دیدیم.

۱۸ اما از زمانی که بخور سوزانیدن را برای ملکهٔ آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم.

۱۹ و چون به جهت ملکهٔ آسمان بخور می سوزانیدیم و هدیهٔ ریختنی برای او می ریختیم، آیا بی اطلاع شوهران خویش قرصها به شبیه او می پختیم و هدیهٔ ریختنی به جهت او می ریختیم؟

۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همهٔ کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت:

۲۱ آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل مُلک در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟

۲۲ چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمّل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غیرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است.

۲۳ چونکه بخور سوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرایض و شهادات او سلوک ننمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.»

۲۴ و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید!

۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما و زنان شما هم با دهان خود تکلّم می نمایید و هم با دستهای خود بجا می آورید و می گویید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکهٔ آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.

۲۶ بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید، کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من باردیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم.

۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می باشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند.

۲۸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیّهٔ یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته اند، خواهند دانست که کلام کدام یک از من و ایشان استوار خواهد شد.

۲۹ و خداوند می گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من دربارهٔ شما البته به بدی استوارخواهد شد.

۳۰ خداوند چنین می گوید: اینک من فرعون حُفْرَعْ پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیّا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدرصّر پادشاه بابل که قصد جان او می داشت، تسلیم نمودم.

۱ کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریّا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهویاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا در طومارنوشت:

۲ ای باروک، یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید:

۳ تو گفته ای وای بر من زیرا خداوند بر درد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده ام و استراحت نمی یابم.

۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می فرماید: آنچه بنا کرده ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند.

۵ و آیا تو چیزهای بزرگ برای خویشتن می طلبی؟ آنها را طلب منما زیرا خداوند می گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هرجایی که بروی جانت را به تو به غنیمت خواهم بخشید.

۴۶

۱ کلام خداوند دربارهٔ امّت ها که به ارمیا نازل شد؛

۲ دربارهٔ مصر و لشکر فرعون نِکُو که نزد نهر فرات در کرکمیش بودند و نبوکدرصّر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهوهیاقیم بن یوشیّا پادشاه یهودا شکست داد:

۳ مجّن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آیید.

۴ ای سواران اسبان را بیارایید و سوار شوید و با خُودهای خود بایستید. نیزه ها را صیقل دهید و زره ها را بپوشید.

۵ خداوند می گوید: چرا ایشان را می بینم که هراسان شده، به عقب برمی گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکلّ منهزم می شوند و به عقب نمی نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می باشد.

۶ تیزروان فرار نکنند و زور آوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می لغزند و می افتند.

۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می گردد؟

۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهایش مثل نهرها متلاطم گشته، می گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت.

۹ ای اسبان، برآیید و ای ارابه ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فُوت که سپرداران هستید و ای لُودیان که کمان را می گیرید و آن را می کشید.

۱۰ زیراکه آن روز روز انتقام خداند یهوه صبایوت می باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می شود و از خون ایشان مست می گردد. زیرا خداوند یهوه صبایوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد.

۱۱ ای باکره دختر مصر به جلعاد برآی و بلسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به کار می بری. برای تو علاج نیست.

۱۲ امّت ها رسوایی تو را می شنوند و جهان از نالهٔ تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می لغزد و هردو ایشان با هم می افتند.

۱۳ کلامی که خداوند دربارهٔ آمدن نبوکدرصّر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیا نبی گفت:

۱۴ به مصر خبر دهید و به مَجْدَل اعلام نمایید و به نُوف و تَحْفَنْحِیس اطلاع دهید. بگویید برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیراکه شمشیر مجاورانت را هلاک کرده است.

۱۵ زورآورانت چرا به زیر افکنده می شوند و نمی توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است.

۱۶ بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگرمی افتند، و می گویند: برخیزید و از شمشیر برّان نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم.

۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هالک می نامند و فرصت را از دست داده است.

۱۸ پادشاه که نام او یهوه صبایوت می باشد، می گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، درمیان کوهها و مانند کَرْمَل، نزد دریا خواهد آمد.

۱۹ ای دختر مصر که در امنیت ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود مهیّا ساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیرمسکون گردیده است.

۲۰ مصر گوسالهٔ بسیار نیکومنظر است اما هلاکت از طرف شمال می آید و می آید.

۲۱ سپاهیان به مزد گرفتهٔ او درمیانش مثل گوساله های پرواری می باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فرارمی کنند و نمی ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است.

۲۲ آوازهٔ آن مثل مار می رود زیراکه آنها با قوّت می خرامند و با تبرها مثل چوب بُران بر او می آیند.

۲۳ خداوند می گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایُحْصی می باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حدّ شماره افزونند.

۲۴ دختر مصر خجل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است.

۲۵ یهوه صبایوت خدای اسرائیل می گوید: اینک من بر آمون نُو و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بر وی توکّل دارند، عقوبت خواهم رسانید.

۲۶ و خداوند می گوید که ایشان را به دست نبوکدرصّر پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایّام سابق مسکون خواهد شد.
۲۷ اما تو ای بندۀ من یعقوب مترس و ای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریّت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، در امنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.
۲۸ و خداوند می گوید: ای بندۀ من یعقوب مترس زیراکه من با تو هستم و اگرچه تمام امّت ها را که تو را درمیان آنها پراکنده ساخته ام بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تأدیب خواهم نمود و تو را هرگز بی سزا نخواهم گذاشت.»

۴۷

۱ کلام خداوند دربارۀ فلسطینیان که بر ارمیا نبی نازل شد قبل از آنکه فرعون غَزّه را مغلوب بسازد.
۲ خداوند چنین می گوید: «اینک آبها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان می کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریاد برمی آورند و جمیع سکنۀ زمین وِلوِلَه می نمایند
۳ از صدای سمهای اسبان زورآورش و از غوغای ارابه هایش و شورش چرخهایش. و پدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنا نمی کنند.
۴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می آید که هر نصرت کننده ای را که باقی می ماند از صور و صیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیّۀ جزیرۀ کَفْتور را هلاک خواهد ساخت.
۵ اهل غَزَّه بریده مو گشته اند و اَشْقَلون و بقیّۀ وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟
۶ آه ای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریح و آرام شو.
۷ چگونه می توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند تو را بر اَشْقَلون و بر ساحل دریا مأمور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

۴۸

۱ دربارۀ موآب، یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «وای بر نَبُو زیراکه خراب شده است. قریه تایم خجل و گرفتار گردیده است. و مِسْجاب رسوا و منهدم گشته است.
۲ فخر موآب زایل شده، در حِشْبون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید و او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیز ای مَدْمِین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهد نمود.
۳ آواز ناله از حُورُونایم مسموع می شود. هلاکت و شکستگی عظیم.
۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند.
۵ زیراکه به فراز لُوحِیْت با گریۀ سخت برمی آیند و از سرازیری حورونایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده می شود.
۶ بگریزید و جانهای خود را برهانید و مثل درخت عَرْعَرْ در بیابان باشید.
۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکّل نمودی تو نیز گرفتارخواهی شد. و کَمُوش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت.
۸ و غارت کننده به همۀ شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و برحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل هموار‌ی هلاک خواهند گردید.
۹ بالها به موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهایش خراب و غیرمسکون خواهد شد.
۱۰ ملعون باد کسی که کار خداوند را با غلفت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیرخود را از خون بازدارد.
۱۱ موآب از طفولیّت خود مستریح بوده و بر دُردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است.
۱۲ بنابراین اینک خداوند می گوید: روزها می آید که من ریزندگان می فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود.
۱۳ و موآب از کموش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ئیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده اند.
۱۴ چگونه می گویید که ما شجاعان و مردان قوی برای جنگ می باشیم؟
۱۵ موآب خراب شده، دود شهرهایش متصاعد می شود و جوانان برگزیده اش به قتل فرود می آیند پادشاه که نام او یهوه صبایوت می باشد این را می گوید:
۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هرچه تمام تر می آید.
۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می دانید برای وی ماتم گیر دید. بگویید عصای قوت و چوبدستی زیبایی چگونه شکسته شده است!
۱۸ ای دختر دیبُون که در امنیت ساکن هستی از جلان خود فرود آی و در جان خشک بنشین زیراکه غارت کنندۀ موآب بر تو هجوم می آورد و قلعه ای تو را منهدم می سازد.

۱۹ ای تو که در عضروُعیر ساکن هستی به سر راه بایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان بپرس و بگو که چه شده است؟
۲۰ موآب خجل شده، زیراکه شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورید. در اَرْنون اخبار نمایید که موآب هلاک گشته است.
۲۱ و داوری بر زمینِ همواری رسیده است. بر حُولُونْ و یضهْصَهْ و میفاعَتْ،
۲۲ و بر دیبُون و نَبُو و بَیتْ دِبْلَتایِم،
۲۳ و بر قریه تایم و بیت جامُول و بیت مَعُونْ،
۲۴ و بر قَرْیُوت و بُصْرَه و بر تمامی شهرهای بعید و قریبِ زمین موآب.
۲۵ خداوند می گوید که شاخ موآب بریده و بازویش شکسته شده است.
۲۶ او را مست سازید زیرا به ضدّ خداوند تکبّر می نماید. و موآب در قی خود غوطه می خورد و او نیز مضحکه خواهد شد.
۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او درمیان دزدان یافت شده به حدّی که هر وقت که دربارهٔ او سخن می گفتی سر خود را می جنبانیدی؟
۲۸ ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاخته ای باشید که آشیانهٔ خود را در کنار دهنهٔ مغاره می سازد.
۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبّر او را و عظمت و خُیَلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم.
۳۰ خداوند می گوید: خشم او را می دانم که هیچ است و فخرهای او را که از آنها هیچ برنمی آید.
۳۱ بنابراین برای موآب آب ولوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخواهم کرد و برای مردان قیس حارَس ماتم گرفته خواهد شد.
۳۲ برای تو ای مَوِ سَبْمَه به گریه یَعْزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچهٔ یعزیر رسیده، بر میوه ها و انگورهایت غارت کننده هجوم آورده است.
۳۳ شادی و ابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشتها زایل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی نیست.
۳۴ به فریاد حشبون آواز خود را با اَلْعاله و یاهَص بلند کردند و از صوغر تا حُوُرنایم عِجْلت شَلیشیّا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است.
۳۵ و خداوند می گوید من آنانی را که مکان های بلند قربانی می گذرانند و برای خدایان خود بخور می سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید.
۳۶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدا می کند و دل من به جهت مردان قیر حارس مثل نای صدای می کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است.
۳۷ و هر سر بی مو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همهٔ دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است.
۳۸ بر همهٔ پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا خداوند می گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته ام.
۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است.
۴۰ زیرا خداوند چنین می گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود.
۴۱ شهرهایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.
۴۲ و موآب خراب شده دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضدّ خداوند تکبّر نموده است.
۴۳ خداوند می گوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است.
۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد.
۴۵ فراریان بی تاب شده، در سایهٔ حشبون ایستاده اند زیراکه آتش از حَشْبون و نار از میان سیْحون بیرون آمده، حدود موآب و فرق سر فتنه انگیزان را خواهد سوزانید.
۴۶ وای بر تو ای موآب! قوم کموش هلاک شده اند زیراکه پسرانت به اسیری و دخترانت به جلای وطن گرفتار گردیده اند.
۴۷ لیکن خداوند می گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را باز خواهم آورد. حکم دربارهٔ موآب تا اینجاست.

۴۹

۱ دربارهٔ بنی عمّون، خداوند چنین می گوید: آیا اسرائیل پسران ندارد و آیا او را وارثی نیست؟ پس چرا مَلْکم جاد را به تصرّف آورده و قوم او در شهرهایش ساکن شده اند؟
۲ لهذا اینک خداوند می گوید: ایّامی می آید که نعرهٔ جنگ را در رَبَّهٔ بنی عمّون خواهم شنوانید و تلّ ویران خواهد گشت و دهانش به آتش سوخته خواهد شد و خداوند می گوید که اسرائیل متصرّفان خویش را به تصرّف خواهد آورد.

۳ ای حبشون ولوله کن، زیراکه عای خراب شده است. ای دهات رَبّه فریاد برآورید و پلاس پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارهایش گردش نمایید. زیراکه مَلْکم با کاهنان و سروران خود با هم به اسیری می روند.

۴ ای دختر مرتّد چرا از وادیها یعنی وادیهای برومند خود فخر می نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکلّ می نمایی (و می گویی) کیست که نزد من تواند آمد؟

۵ اینک خداوند یهوه صبایوت می گوید: «من از جمیع مجاورانت خوف بر تو خواهم آورد و هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکندگان را جمع نماید.

۶ لیکن خداوند می گوید: بعد از این اسیران بنی عمّون را باز خواهم آورد.»

۷ دربارهٔ ادوم یهوه صبایوت چنین می گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیا مشورت از فهیمان زایل شده است و حکمت ایشان نابود گردیده است؟

۸ ای ساکنان دَدان بگریزید و روتافته در جایهای عمیق ساکن شوید زیراکه بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد.

۹ اگر انگور چینان نزد تو آیند، آیا بعضی خوشه ها را نمی گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند) آیا به قدر کفایت غارت نمی نمایند؟

۱۰ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده ام که خویشتن را نتواند پنهان کرد. ذریّت او و برادران و همسایگانش هلاک شده اند و خودش نابود گردیده است.

۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه زنانت بر من توکل بنمایند.

۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیا تو بی سزا خواهی ماند؟ بی سزا نخواهی ماند بلکه خواهی نوشید.

۱۳ زیرا خداوند می گوید به ذات خودم قسم می خورم که بُصْرَه مورد دهشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابهٔ ابدی خواهد گشت

۱۴ و از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امّت ها فرستاده شده، می گوید: جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید!

۱۵ زیراکه هان من تو را کوچکترین امّت و درمیان مردم خوار خواهم گردانید.

۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلّها را گرفته ای، هیبت تو و تکبّر دلت تو را فریب داده است. اگرچه مثل عقاب آشیانهٔ خود را بلند بسازی، خداوند می گوید که من تو را از آنجا فرود خواهم آورد.

۱۷ و ادوم محّل تعجّب خواهد گشت به حدی که هرکه از آن عبور نماید متحیّر شده، به سبب همهٔ صدماتش صفیر خواهد زد.

۱۸ خداوند می گوید: چنانکه سَدوم و عَموره و شهرهای مجاور آنها واژگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن مأوا نخواهد گزید.

۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع برخواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظه ای از آنجا خواهم راند. و کیست که مثل من باشد و کیست آن برگزیده ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

۲۰ بنابراین مشورت خداوند را که دربارهٔ ادوم نموده است و تقدیرهای او را که دربارهٔ ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهد ربود و هر آینه مسکن ایشان خراب خواهد ساخت.

۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد.

۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می کند و بالهای خویش را بر بصره پهن می نماید و دل شجاعان ادوم در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.

۲۳ دربارهٔ دمشق: «حمات و اَرْفاد خجل گردیده اند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته   شده اند. بر دریا اضطراب است و نمی تواند آرام شود.

۲۴ دمشق ضعیف شده، رو به فرار نهاده و لرزه او را درگرفته است. آلام و درد ها او را مثل زنی که می زاید گرفته است.

۲۵ چگونه شهر نامور و قریهٔ ابتهاج من متروک نشده است؟

۲۶ لهذا یهوه صبایوت می گوید: جوانان او در کوچه هایش خواهند افتاد و همهٔ مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد.

۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بِنهددْ را خواهد سوزانید .»

۲۸ دربارهٔ قیدار و ممالک حاصور که نَبوکَدْنصرْ پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت. خداوند چنین می گوید: «برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید.

۲۹ خیمه ها وگله های ایشان را خواهند گرفت. پرده ها و تمامی اسباب و شتران ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف!

۳۰ بگریزید و به زودی هر چه تمامتر فرار نمایید ای ساکنان حاصور در جایهای عمیق ساکن شوید زیرا خداوند می گوید: نبوکد نصر پادشاه بابل به ضدّ شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است.

۳۱ خداوند فرموده است که برخیزید و بر امّت مطمئن که در امنیّت ساکن اند هجوم آورید. ایشان را به دروازه ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می باشند.

۳۲ خداوند می گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاک ایشان را از هر طرف خواهم آورد.

۳۳ و حاصور مسکن شغالها و ویرانهٔ ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن مأوا گزید.

۳۴ کلام خداوند دربارهٔ عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدّقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت:

۳۵ یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک من کمان عیلام و مایهٔ قوّت ایشان را خواهم شکست.

۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همهٔ این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکندگان عیلام را نزد آنها نیایند.

۳۷ و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوّش خواهم ساخت. و خداوند می گوید که بر ایشان بلا یعنی حدّت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالّکل هلاک سازم.

۳۸ و خداوند می گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت.

۳۹ لیکن خداوند می گوید: در ایّام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.

۵۰

۱ کلامی که خداوند دربارهٔ بابل وزمین کلدانیان به واسطهٔ ارمیا نبی گفت:

۲ درمیان امّت ها اخبار و اعلام نمایید، عَلَمی برافراشته، اعلام نمایید و مخفی مدارید. بگویید که بابل گرفتار شده، بیل خجل گردیده است. مَرُودُک خرد شده و اَصنام او رسوا و بتهایش شکسته گردیده است.

۳ زیرا امتی از هر طرف شمال بر او می آید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت.

۴ خداوند می گوید که در آن ایّام و در آن زمان بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه کنان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید.

۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیابید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم.

۶ قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تّل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند.

۷ هر که ایشان را می یافت ایشان را می خورد و دشمنان ایشان می گفتند که گناه نداریم زیراکه به یهوه که مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود گناه ورزیدند.

۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدنیان بیرون آیید و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید.

۹ زیرا اینک من جمعیت امّت های عظیم را از زمین شمال برمی انگیزانم و ایشان را بر بابل می آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آنوقت گرفتار خواهد شد تیرهای ایشان مثل تیرهای جبّآر هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود.

۱۰ خداوند می گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هرکه ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت.

۱۱ زیرا شما ای غارت کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله ای که خرمن را پایمال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زورآور شیهه زدید.

۱۲ ما در شما بسیار خجل خواهد شد و والدهٔ شما رسوا خواهد گردید. هان او مؤخر امّت ها و بیابان و زمین خشک و عَرَبه خواهد شد.

۱۳ به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکلّ ویران خواهد گشت. و هرکه از بابل عبور نماید متحیّر شده، به جهت تمام بلایایش صفیر خواهد زد.

۱۴ ای جمیع کمان داران در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمایید. تیرها بر او بیندازید و دریغ منمایید زیرا به خداوند گناه ورزیده است.

۱۵ از هرطرف بر او نعره زنید چونکه خویشتن را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمایید.

۱۶ و از بابل، برزگران و آنانی را که داس را در زمان درو بکار می برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هرکس بسوی قوم خود توجه نماید و هرکس به زمین خویش بگریزد.

۱۷ اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخراین نبوکدرصّر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.

۱۸ بنابراین یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم.

۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش بازخواهم آورد و در کرمل و باشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد.

۲۰ خداوند می گوید که در آن ایّام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و گناه یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی را که باقی می گذارم خواهم آمرزید.

۲۱ بر زمین مِراتایم برآی یعنی بر آن و بر ساکنان فَقُوْد. خداوند می گوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، باکلّ هلاک کن و موافق هرآنچه من تو را امر فرمایم عمل نما.

۲۲ آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است.

۲۳ کوپال تمام جهان چگونه بریده و شکسته شده و بابل درمیان امّت ها چگونه ویران گردیده است.

۲۴ ای بابل از برای تو دام گستردم و تو نیز گرفتارشده، اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشته ای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی.

۲۵ خداوند اسلحه خانۀ خود را گشوده، اسلحۀ خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند یهوه صبایوت با زمین کلدانیان کاری دارد.

۲۶ بر او از همۀ اطراف بیایید و انبارهای او را بگشایید، او را مثل توده های انباشته بالکلّ هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند.

۲۷ همۀ گاوانش را به سلاّخ خانه فرود آورده، بکشید. وای بر ایشان! زیراکه یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است.

۲۸ آواز فراریان و نجات یافتگان از زمین بابل مسموع می شود که از انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبارمی نمایند.

۲۹ تیراندازان را به ضدّ بابل جمع کنید. ای همگانی که کمان را زه می کنید، در برابر او از هر طرف اردو زنید تا احدی رهایی نیابد و بر وفق اعمالش او را جزا دهید و مطابق هرآنچه کرده است به او عمل نمایید. زیرا که به ضدّ خداوند و به ضدّ قدّوس اسرائیل تکبّر نموده است.

۳۰ لهذا خداوند می گوید که جوانانش در کوچه هایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگی اش در آن روز هلاک خواهند شد.

۳۱ اینک خداوند یهوه صبایوت می گوید: ای متکبّرْ من بر ضدّ تو هستم. زیراکه یوم تو و زمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است.

۳۲ و آن متکبّر لغزش خورد، خواهد افتاد و کسی او را نخواهد برخیزانید و آتش در شهرهایش خواهم افروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید.

۳۳ یهوه صبایوت چنین می گوید: بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم مظلوم شدند و همۀ آنانی که ایشان را اسیرکردند ایشان را محکم نگاه می دارند و از رها کردند ایشان ابا می نمایند.

۳۴ اما ولّی ایشان که اسم او یهوه صبایوت می باشد زورآور است و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی آرام خواهد ساخت.

۳۵ خداوند می گوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیمانش.

۳۶ شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید. شمشیری بر جبّاران است و مشوّش خواهند شد.

۳۷ شمشیری بر اسبانش و بر ارابه هاش می باشد و بر تمامی مخلوق مختلف که درمیانش هستند و مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش است و غارت خواهد شد.

۳۸ خشکسالی بر آبهایش می باشد و خشک خواهد شد زیراکه آن زمین بتها است و بر اصنام دیوانه شده اند.

۳۹ بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شترمرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسلاً بعد نسل معمور نخواهد گردید.

۴۰ خداوند می گوید: «چنانکه خدا سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها را واژگون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن گزید.

۴۱ اینک قومی از طرف شمال می آیند و امّتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان برانگیخته خواهند شد.

۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوارشده، در برابر تو ای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود.

۴۳ پادشاه بابل آوازۀ ایشان را شنید و دستهایش سست گردید. و اَلَم و درد او را مثل زنی که می زاید درگرفته است.

۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منیع برخواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظه ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟

۴۵ بنابراین مشورت خداوند را که دربارهٔ بابل نموده است و تقدیرهای او را که دربارهٔ زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.
۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن درمیان امّت ها مسموع گردید.

۵۱

۱ خداوند چنین می گوید: «اینک من بر بابل و بر ساکنان وسط مقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی انگیزانم.
۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیراکه ایشان در روز خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد.
۳ تیرانداز بر تیرانداز و بر آنکه به زرهٔ خویش مفتخر می باشد، تیر خود را بیندازد. و بر جوانان آن ترحّم منمایید بلکه تمام لشکر آن را بالکلّ هلاک سازید.
۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد.
۵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صبایوت متروک نخواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گناهی که به قدّوس اسرائیل ورزیده اند پُر شده است.
۶ از میان بابل بگریزید و هرکس جان خود را برهاند مبادا در گناه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و او مکافات به آن خواهد رسانید.
۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می سازد. امّت ها از شرابش نوشیده، و از این جهت امّت ها دیوانه گردیده اند.
۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمایید. بَلَسان به جهت جراحت آن بگیرید که شاید شفا یابد.
۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هرکدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است.
۱۰ خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم.
۱۱ تیرها را تیز کنید و سپرها را به دست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضدّ بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل او می باشد.
۱۲ بر حصارهای بابل، عَلَمها برافرازید و آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده و هم آنچه را که دربارهٔ ساکنان بابل گفته به عمل آورده است.
۱۳ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و از گنجها معمور می باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است!
۱۴ یهوه صبایوت به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد.
۱۵ او زمین را به قوّت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید.
۱۶ چون آواز می دهد غوغای آبها در آسمان پدید می آید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و برقها برای باران می سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می آورد.
۱۷ جمیع مردمان وحشی اند و معرفت ندارند و هر که تمثالی می سازد خجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شدهٔ او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.
۱۸ آنها باطل و کار مسخره می باشد. در روزی که به محاکمه می آیند تلف خواهند شد.
۱۹ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی باشد. زیرا که او سازندهٔ همهٔ موجودات است و (اسرائیل) عصای میراث وی است و اسم او یهوه صبایوت می باشد.
۲۰ «تو برای من کوپال و اسلحهٔ جنگ هستی. پس از تو امّت ها را خرد خواهم ساخت و از تو ممالک را هلاک خواهم نمود.
۲۱ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو ارابه و سوارش را خرد خواهم ساخت.
۲۲ و از تو مرد و زن را خرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را خرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خواهم ساخت.
۲۳ و از تو شبان و گله اش را خرد خواهم ساخت. و از تو خیشران و گاوانش را خرد خواهم ساخت.
۲۴ و خداوند می گوید: به بابل و جمیع سکنهٔ زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده اند، درنظر شما خواهم رسانید.
۲۵ اینک خداوند می گوید: ای کوه مخرّب که تمامی جهان را خراب می سازی من به ضدّ تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره ها خواهم غلطانید و تو را کوه سوخته شده خواهم ساخت!
۲۶ و از تو سنگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند می گوید که تو خرابی ابدی خواهی شد.
۲۷ عَلَمها در زمین برافرازید و کَرِنّا درمیان امّت ها بنوازید. امّت ها را به ضدّ او حاضرسازید و ممالک آرارات و منیّ و اَشْکَناز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضدّ وی نصب نمایید و اسبان را مثل ملخ مودار برآورید.

۲۸ امّت ها را به ضدّ وی مهیا سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع و الیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را.

۲۹ و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضدّ بابل ثابت می ماند تا زمین بابل را ویران و غیرمسکون گرداند.

۳۰ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی دارند و در ملاذهای خویش می نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته اند و مسکنهایش سوخته و پشت بندهایش شکسته شده است.

۳۱ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد.

۳۲ معبرها گرفتار شد و نی ها را به آتش سوختند و مردان جنگی مضطرب گردیدند.

۳۳ زیرا که یهوه صبایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بدو خواهد رسید.

۳۴ نبوکدرصّر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل اژدها مرا بلعیده، شکم خود را از نفایس من پر کرده و مرا مطرود نموده است.

۳۵ و ساکنهٔ صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و بر جسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید.

۳۶ بنابراین خداوند چنین رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه اش را خواهم خشکانید.

۳۷ و بابل به تلّها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدّل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد.

۳۸ مثل شیران با هم غرّش خواهند کرد و مانند شیربچگان نعره خواهند زد.

۳۹ و خداوند می گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزمی برپا کرده، ایشان را مست خواهم ساخت تا وجد نموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدار نشوند.

۴۰ و ایشان را مثل بره ها و قوچها و بزهای نر به مسلخ فرود خواهم آورد.

۴۱ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل درمیان امّت ها محل دهشت گشته است!

۴۲ دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است.

۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدّل گشته. زمینی که انسانی در آن ساکن نشود و احدی از بنی آدم از آن گذر نکند.

۴۴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم آورد. و امّت ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد.

۴۵ ای قوم من از میانش بیرون آیید و هرکدام جان خود را از حدّت خشم خداوند برهانید.

۴۶ و دل شما ضعف نکند و از آوازه ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد حاکم به ضدّ حاکم خواهد برآمد.

۴۷ بنابراین اینک ایّامی می آید که به بتهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش خجل خواهد شد و جمیع مقتولانش درمیانش خواهند افتاد.

۴۸ اما آسمانها و زمین و هرچه در آنها باشد بر بابل ترنّم خواهند نمود. زیرا خداوند می گوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد.

۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد.

۵۰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده اید بروید و توقّف منمایید و خداوند را از جای دور متذکّر شوید و اورشلیم را به خاطرخود آورید.

۵۱ ما خجل گشته ایم زانرو که عار را شنیدیم و رسوایی چهرهٔ ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مَقدَسهای خانهٔ خداوند داخل شده اند.

۵۲ بنابراین خداوند می گوید: «اینک ایّامی می آید که به بتهایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد.

۵۳ اگرچه بابل تا به آسمان خویشتن را برافرازد و اگرچه بلندی قوّت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می گوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد.

۵۴ صدای غوغا از بابل می آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان.

۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج می نماید و صدای عظیم را از میان آن نابود می کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می نماید و صدای آواز ایشان شنیده می شود.

۵۶ زیراکه بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی آید و جبارّانش گرفتار شده، کمانهای ایشان شکسته می شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید.

۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صبایوت است می گوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان و جبّارانش را مست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدارنشوند، خواهند خوابید.

۵۸ یهوه صبایوت چنین می گوید که حصارهای وسیع بابل بالکلّ سرنگون خواهد شد و دروازه های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امّت ها به جهت بطالت مشقّت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.»

۵۹ کلامی که ارمیا نبی به سرایا ابن نیریا ابن محسیّا مرا فرمود هنگامی که او با صدقیّا پادشاه یهودا در سال چهارم سلطنت وی به بابل می رفت. و سرایا رئیس دستگاه بود.

۶۰ و ارمیا تمام بلا را که بر بابل می بایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که دربارهٔ بابل مکتوب است.

۶۱ و ارمیا به سرایا گفت: «چون به بابل داخل شوی، آنگاه ببین و تمامی این سخنان را بخوان.

۶۲ و بگو: ای خداوند تو دربارهٔ این مکان فرموده ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدّی که احدی از انسان یا از بهایم در آن ساکن نشود بلکه خرابهٔ ابدی خواهد شد.

۶۳ چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن ببند و آن را به میان فرات بینداز.

۶۴ و بگو همچنین بابل به سبب بلایی که من بر او وارد می آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.

تا اینجا سخنان ارمیا است.

۵۲

۱ صدقیّا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حَمِیطل دختر ارمیا از لِبْنَه بود.

۲ و آنچه درنظرخداوند ناپسند بود موافق هرآنچه یهویاقیم کرده بود، بعمل آورد.

۳ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدّی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیّا بر پادشاه بابل عاصی گشت.

۴ و واقع شد که نبوکدرصّر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند.

۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیّا پادشاه در محاصره بود.

۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.

۷ پس در شهر رخنه ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه ای که درمیان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عَرَبه رفتند.

۸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیّا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.

۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد.

۱۰ و پادشاه بابل پسران صدقیّا را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهودا را نیز در ربله کُشت.

۱۱ و چشمان صدقیّا را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.

۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصّر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می ایستاد به اورشلیم آمد.

۱۳ و خانهٔ خداوند و خانهٔ پادشاه را سوزانید و همهٔ خانه های اورشلیم و هر خانهٔ بزرگ را به آتش سوزانید.

۱۴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، تمامی حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند.

۱۵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیّهٔ قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیّهٔ جمعیت را به اسیری برد.

۱۶ اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاّحی واگذاشت.

۱۷ و کلدانیان ستونهای برنجینی که درخانهٔ خداوند بود و پایه ها و دریاچهٔ برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.

۱۸ و دیگها و خاکندازها و گلگیرها و کاسه ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند.

۱۹ و رئیس جلادان پیاله ها و مجمرها و کاسه ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقرهٔ آنچه را که از نقره بود برد.

۲۰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیر پایه ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانهٔ خداوند ساخته بود، برنج همهٔ این اسباب بی اندازه بود.

۲۱ و اما ستونها، بلندی یک ستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود.

۲۲ و تاج برنجین بر سرش و بلندی یک تاج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت.

۲۳ و به هر طرف نود و شش اناربود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود.

۲۴ و رئیس جلادان، سرایا رئیس کهنه، و صَفَنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.

۲۵ و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت می شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.

۲۶ و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد.

۲۷ و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

۲۸ و این است گروهی که نبوکدرصّر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا.

۲۹ و در سال هجدهم نبوکدرصّر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد.

۳۰ و در سال بیست و سوم نبوکدرصّر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس جملهٔ کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

۳۱ و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهویاقیم پادشاه یهودا، واقع شد که اَویل مرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهویاقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.

۳۲ و با اوسخنان دلاویز گفت و کرسی او بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت.

۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان می خورد.

۳۴ و برای معیشت او وظیفهٔ دائمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمامی ایّآم عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می شد.

کتاب مراثی ارمیا

۱

۱ چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است! چگونه آنکه درمیان امّت ها بزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه درمیان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!

۲ شبانگاه زار زار گریه می کند و اشکهایش بر رخسازهایش می باشد. از جمیع محبّانش برای وی تسلّی دهنده ای نیست. همهٔ دوستانش بدو خیانت ورزیده دشمن او شده اند.

۳ یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است. و درمیان امّت ها نشسته راحت نمی یابد و جمیع تعاقب کنندگانش درمیان جایهای تنگ به او در رسیده اند.

۴ راههای صهیون ماتم می گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همهٔ دروازه هایش خراب شده، کاهنانش آه می کشند. دوشیزگانش در مرارت می باشند و خودش در تلخی.

۵ خصمانش سر شده اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیانش، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته اند.

۶ و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غزالهای که مرتعی پیدا نمی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی قوّت می روند.

۷ اورشلیم در روزهای مذلّت و شقاوت خویش تمام نفایسی که در ایّام سابق داشته بود، به یاد می آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده اند و برای وی مدد کننده ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.

۸ اورشلیم به شدّت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می داشتند، او را خوار می شمارند چونکه برهنگی او را دیده اند. و خودش نیز آه می کشد و به عقب برگشته است.

۹ نجاست او در دامنش می باشد و آخرت خویش را به یاد نمی آورد و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلّی دهنده ای نیست. ای یهوه مذلّت مرا ببین زیرا که دشمن تکبّر می نماید.

۱۰ دشمن دست خویش را بر همهٔ نفایس او دراز کرده است زیرا امّت هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدّس او درمی آیند.

۱۱ تمام قوم او آه کشیده. نان می جویند تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده اند تا جان خود را تازه کنند ای یهوه ببین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام.

۱۲ ای جمیع راه گذریان آیا این درنظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببیند آیا غمی مثل غم من بوده است که برمن عارض گردیده و یهوه در روز حدّت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟

۱۳ آتش از اعلی علییّن به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.

۱۴ یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده و بر گردن من برآمده است. خداوند قوّت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.

۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا درمیانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منکسر سازند و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.

۱۶ به سبب این چیزها گریه می کنم از چشم من، از چشم من آب می ریزد زیرا تسلّی دهنده و تاره کنندهٔ جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده اند زیرا که دشمن، غالب آمده است.

۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می کند اما برایش تسلّی دهنده ای نیست. یهوه دربارهٔ یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس اورشلیم درمیان آنها مکروه گردیده است.

۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده ام. ای جمیع امّت ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته اند.

۱۹ محبّان خویش را خوانده ام امّا ایشان مرا فریب دادند کاهنان و مشایخ من که خوراک می جستند تا جان خویش را تازه کنند، در شهر جان دادند.

۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم .احشایم می جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدّت عصیان ورزیده ام. در بیرون شمشیر هلاک می کند و در خانه ها مثل موت است.

۲۱ می شنوند که آه می کشم امّا برایم تسلّی دهنده ای نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده ای. امّا تو روزی را که اعلان نموده ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد.

۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید و چنانکه با من به سبب تمامی مصیبتم عمل نمودی، به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله های من بسیار است و دلم بی تاب شده است.

۲

۱ چگونه خداوند از غضب خود دختر صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورده است.

۲ خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودا را در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سراورانش را به زمین انداخته، بی عصمت ساخته است.

۳ در حدّت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می بلعد سوزانیده است.

۴ کمان خود را مثل دشمن زه کرده، با دست راست خود مثل عَدُوْ برپا ایستاده است. و همهٔ آنانی را که در خیمهٔ دختر صهیون نیکومنظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است.

۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه هایش را خراب نموده است و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است.

۶ و سایبان خود را مثل کَپَری در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است، یهوه عیدها و سَبَّت را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدّت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.

۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است و ایشان در خانهٔ یهوه مثل ایّام عیدها صدا می زنند.

۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاک باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم درآورده است که با هم نوحه می کنند.

۹ دروازه هایش به زمین فرورفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است پادشاه و سراورانش درمیان امت ها می باشند و هیچ شریعتی نیست و انبیای او نیز رؤیا از جانب یهوه نمی بینند.

۱۰مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته خاموش می باشند و خاک برسر افشانده، پلاس می پوشند و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می افکنند.

۱۱چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم به جوش آمده و جگرم به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه های شهر ضعف می کنند.

۱۲ و به مادران خویش می گویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان در کوچه های شهر بیهوش می گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می ریزند.

۱۳ برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمود ای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلّی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد.

۱۴ انبیای تو رؤیاهای دروغ و باطل برایت دیده اند و گناهانت را کشف نکرده اند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده اند.

۱۵ جمیع رهگذران بر تو دستک می زنند و سُخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می جنبانند و می گویند: آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می خواندند؟

۱۶ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر تو گشوده، استهزا می نمایند و دندانهای خود را به هم افشرده، می گویند که آن را هلاک ساختیم. البتّه این روزی است که انتظار آن را می کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده ایم.

۱۷ یهوه آنچه را که قصد نموه است بجا آورده و کلامی را که در ایّام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت ننموده است. و دشمنت را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است.

۱۸دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، می گوید: ای دیوار دختر صهیون، شبانه روز مثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند!

۱۹شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز، و دستهای خود را به خاطر جان اطفالت که از گرسنگی به سر هر کوچه بیهوش می گردند، نزد او برافراز،

۲۰ و بگو: ای یهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده ای! آیا می شود که زنان میوهٔ رحم خود و اطفالی را که به نازپرورده بودند بخورند؟ و آیا می شود که کاهنان و انبیا در مقدس خداوند کشته شوند؟

۲۱ جوانان و پیران در کوچه ها بر زمین می خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کُشتی و شفقت ننمودی.

۲۲ ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عید خواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به نازپرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

۳

۱ من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلّت دیده ام.

۲ او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی.

۳ به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضدّ من بارها برگردانیده است.

۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است.

۵ به ضدّ من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقّت احاطه کرده است.

۶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده اند در تاریکی نشانیده است.

۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است.

۸ و نیز چون فریاد و استغاثه می نمایم دعای مرا منع می کند.

۹ راههای مرا با سنگهای تراشیده سدّ کرده است و طریقهایم را کج نموده است.

۱۰ او برای من خرسی است در کمین نشسته و شیری که در بیشهٔ خود می باشد.

۱۱ راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است.

۱۲ کمان خود را زه کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است.

۱۳ و تیرهای ترکش خود را به گُردِه های من فرو برده است.

۱۴ من به جهت تمامی قوم خود مضحکه و تمامی روز سرود ایشان شده ام.

۱۵ مرا به تلخیها سیر کرده و مرا به اَفسَنْتین مست گردانیده است.

۱۶ دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است.

۱۷ تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادتمندی را فراموش کردم،

۱۸ و گفتم که قوّت و امید من از یهوه تلف شده است.

۱۹ مذلّت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یاد آور.

۲۰ تو البتّه به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است.

۲۱ و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود.

۲۲ از رأفت های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی زوال است.

۲۳ آنها هر صبح تازه می شود و امانت تو بسیار است.

۲۴ و جان من می گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم.

۲۵ خداوند به جهت کسانی که بر او توکّل دارند و برای آنانی که او را می طلبند نیکو است.

۲۶ خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.

۲۷ برای انسان نیکو است که یوغ را در جوانی خود بردارد.

۲۸ به تنهایی بنشیند و ساکت باشد زیرا که او آن را بر وی نهاده است.

۲۹ دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد.

۳۰ رخسار خود را به زنندگان بسپارد و از خجالت سیر شود.

۳۱ زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود.

۳۲ زیرا اگرچه کسی را محزون سازد لیکن برحسب کثرت رأفت خود رحمت خواهد فرمود.

۳۳ چونکه بنی آدم را از دل خود نمی رنجاند و محزون نمی سازد.
۳۴ تمامی اسیران زمین را زیر پا پایمال کردن،
۳۵ و منحرف ساختن حقّ انسان به حضور حضرت اعلی،
۳۶ و منقلب نمودن آدمی در دعویش منظور خداوند نیست.
۳۷ کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد.
۳۸ آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکویی صادر نمی شود؟
۳۹ پس چرا انسان تا زنده است و آدمی به سبب سزای گناهان خویش شکایت کند؟
۴۰ راههای خود را تجسّس و تفحّص بنماییم و بسوی خداوند بازگشت کنیم.
۴۱ دلها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم،
۴۲ و بگوییم: ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی.
۴۳ خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی.
۴۴ خویشتن را به ابر غلیظ مستور ساختی، تا دعای ما نگذرد.
۴۵ ما را درمیان امّت ها فضله و خاکروبه گردانیدی.»
۴۶ تمامی دشمنان ما بر دهان خود را می گشایند.
۴۷ به سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمانم می ریزد.
۴۸ خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است.
۴۹چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی ایستد.
۵۰ تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند.
۵۱ چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می رنجاند.
۵۲ آنانی که بی سبب دشمن منند، مرا مثل مرغ بشدّت تعاقب می نمایند.
۵۳ جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند.
۵۴ آبها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم.
۵۵ آنگاه ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم.
۵۶ آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغاثه من مپوشان!
۵۷ در روزی که تو راخواندم نزدیک شده، فرمودی که نترس .
۵۸ ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده وحیات مرا فدیه نموده ای!
۵۹ ای خداوند ظلمی را که به من نموده اند دیده ای. پس مرا دادرسی فرما!
۶۰ تمامی کینهٔ ایشان و همهٔ تدبیرهایی را که به ضدّ من کردند دیده ای.
۶۱ ای خداوند مذّمت ایشان را و همهٔ تدبیرهایی را که به ضدّ من کردند شنیده ای!
۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را و فکرهایی را که تمامی روز به ضدّ من دارند دانسته ای
۶۳ نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده ام.
۶۴ ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
۶۵ غشاوهٔ قلب به ایشان بده و لعنت تو بر ایشان باد!
۶۶ ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

۴

۱ چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به سر هر کوچه ریخته شده است.
۲ چگونه پسران گرانبهای صهیون که به زرناب برابر می بودند، مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه گر باشد شمرده شده اند؟
۳ شغالها تیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیرمی دهند. اما دختر قوم من مانند شترمرغ برّی، بیرحم گردیده است.
۴ زبان اطفال شیره خواره از تشنگی به کام ایشان می چسبد، و کودکان نان می خواهند و کسی به ایشان نمی دهد.
۵ آنانی که خوراک لذیذ می خورند، در کوچه ها بینوا گشته اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته اند مزبله ها را در آغوش می گشند.
۶ زیرا که عصیان دختر قوم من از گناه سدوم زیاده است، که لحظه ای واژگون شد و کسی دست بر او ننهاد.

۷ نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفید تر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوهٔ ایشان مثل یاقوت کبود بود.

۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچه ها شناخته نمی شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.

۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می گردند.

۱۰ زنان مهربان، اولاد خود را می پزند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند.

۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدّت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است.

۱۲ پادشاهان جهان و جمیع سکنهٔ ربع مسکون باور نمی کردند که عَدوْ و دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود.

۱۳ به سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.

۱۴ مثل کوران در کوچه ها نوان می شوند و از خون نجس شده اند، که لباس ایشان را لمس نمی توانند کرد.

۱۵ و به ایشان ندا می کنند که دور شوید، نجس هستید! دور شوید، و لمس منمایید! چون فرار می کردند نوان می شدند و درمیان امّت ها می گفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.

۱۶ خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنا نمی کنند و بر مشایخ، رأفت ندارند.

۱۷ چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ما کاهیده می شود. بر دیده بانگاههای خود انتظار کشیدیم، برای امّتی که نجات نمی توانند داد.

۱۸ قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدّی که در کوچه های خود راه نمی توانیم رفت. آخرت ما نزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.

۱۹ تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزروتر اند. ما را بر کوهها تعاقب می کنند و برای ما در صحرا کمین می گذارند.

۲۰ مسیح خداوند که نفحهٔ بینی ما می بود در حفره های ایشان گرفتار شد، که دربارهٔ او می گفتم زیر سایهٔ او درمیان امّت ها، زیست خواهیم نمود.

۲۱ مسرور باش و شادی کن ای دختر ادوم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز این جام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد.

۲۲ ای دختر صهیون سزای گناه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر ادوم، عقوبت گناه تو را به تو خواهد رسانید و گناهان تو را کشف خواهد نمود.

۵

۱ ای یهوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور و ملاحظه فرموده، عار ما را ببین.

۲ میراث ما از آن غریبان وخانه های ما از آن اجنبیان گردیده است.

۳ ما یتیم و بی پدر شده ایم و مادران ما مثل بیوه ها گردیده اند.

۴ آب خود را به نقره می نوشیم و هیزم ما به ما فروخته می شود.

۵ تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده اند و خسته شده، راحت نداریم.

۶ با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیر شویم.

۷ پدران ما گناه ورزیده، نابود شده اند و ما متحمّل عصیان ایشان گردیده ایم.

۸ غلامان بر ما حکمرانی می کنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.

۹ از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخطر جان خویش می یابیم.

۱۰ پوست ما به سبب سموم قحط مثل تنور سوخته است.

۱۱ زنان را در صهیون بی عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا.

۱۲ سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا ننمودند.

۱۳ جوانان سنگهای آسیا را برمی دارند و کودکان زیرا بار هیزم می افتند.

۱۴ مشایخ از دروازه ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرایی خویش.

۱۵ شادی دل ما نیست شد و رقص ما به ماتم مبدّل گردید.

۱۶ تاج از سرما افتاد، وای بر ما زیرا که گناه کردیم.

۱۷ از این جهت دل ما بی تاب شده است و به سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است.

۱۸ یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و روباهان در آن گردش می کنند.

۱۹ اما تو ای یهوه تا ابدالاباد جلوس می فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود.

۲۰ پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدّت مدیدی ترک نموده ای.

[۲۱] ای یَهُوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایّآم ما را مثل زمان سلف تازه کن.
[۲۲] والاّ ما را بالّکل ردّ نموده ای و بر سر ما بی نهایت غضبناک شده ای.

کتاب حزقیال نبی

۱

۱ و در روز پنجم ماه چهارم سال سی ام، چون من درمیان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیاهای خدا را دیدم.

۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهویاکین پادشاه بود،

۳ کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهرخابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود.

۴ پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی ای گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برنج تابان بود.

۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند.

۶ و هر یک از آنها چهار رو داشت و هریک از آنها چهار بال داشت.

۷ و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود.

۸ وزیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود وآن چهاررویها و بالهای خود را چنین داشتند.

۹ و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می رفتند.

۱۰ و امّا شباهت رویهای آنها این بود که آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند.

۱۱ و رویها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگرجدا بود و دوبال هریک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می پوشانید.

۱۲ و هریک از آنها به راه مستقیم می رفتند و به هرجایی که روح می رفت آنها می رفتند و در حین رفتن رو نمی تافتند.

۱۳ و امّا شباهت این حیوانات این بود که صورت آنها مانند شعله های اخگرهای آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش درمیان برق می جهید.

۱۴ و آن حیوانات مثل صورت برق می دویدند و برمی گشتند.

۱۵ و چون حیوانات را ملاحظه می کردم، اینک یک چرخ به پهلوی آن حیوانات برای هرروی (هرکدام از) آن چهار بر زمین بود.

۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل چرخ درمیان چرخ بود.

۱۷ و چون آنها می رفتند، بر چهار جانب خود می رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی کردند.

۱۸ و فلکه های آنها بلند و مهیب بود و فلکه های آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود.

۱۹ و چون آن حیوانات می رفتند، چرخها در پهلوی آنها می رفت و چون حیوانات از زمین بلند می شدند، چرخها بلند می شد.

۲۰ و هرجایی که روح می رفت آنها می رفتند، به هر جا که روح سیر می کرد و چرخها پیش روی آنها بلند می شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود.

۲۱ و چون آنها می رفتند، اینها می رفت و چون آنها می ایستادند، اینها چرخها پیش روی آنها از زمین بلند می شد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود.

۲۲ و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلّورِ مهیب بود و بالای سر آنها پهن شده بود.

۲۳ و بالهای آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هریک از این طرف می پوشانید و دو بال هریک از آن طرف بدنهای آنها را می پوشانید.

۲۴ و چون می رفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم؛ زیرا که چون می ایستادند بالهای خویش را فرو می هشتند.

۲۵ و چون در حین ایستان بالهای خود را فرو می هشتند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع می شد.

۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهتِ تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهتِ تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.

۲۷ و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم.

۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابرمی باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظرِ شباهتِ جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود درافتادم و آواز قائلی را شنیدم،

۲

۱ که مرا گفت: ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم.

۲ و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من تکلّم نمود شنیدم

۳ که مرا گفت: ای پسر انسان من تو را نزد بنی اسرائیل می فرستم، یعنی نزد امّت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیخته اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز بر من عصیان ورزیده اند.

۴ و پسران ایشان سخت رو و قسیّ القلب هستند و من تو را نزد ایشان می فرستم تا به ایشان بگویی: خداوند یهوه چنین می فرماید.

۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیزمی باشند، خواهند دانست که نبی ای درمیان ایشان هست.

۶ و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و درمیان عقربها ساکن باشی، امّا از سخنان ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می باشند.

۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه انگیزهستند.

۸ و تو ای پسر انسان آنچه را که من به تو می گویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیز عاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می دهم بخور.

۹ پس نگریستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود.

۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

۳

۱ پس مرا گفت: ای پسر انسان آنچه را که می یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل متکلّم شو.

۲ آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید.

۳ و مرا گفت: ای پسر انسان شکم خود را بخوران و احشای خویش را از این طوماری که من به تو می دهم پر کن. پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود.

۴ و مرا گفت: ای پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن.

۵ زیرا که نزد امّت غامض زبان و ثقیل لِسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل.

۶ نه نزد قوم های بسیارغامض زبان و ثقیل لِسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقیناً اگر تو را نزد آنها می فرستادم به تو گوش می گرفتند.

۷ امّا خاندان اسرائیل   نمی خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسیّ القلب هستند.

۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید.

۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سخت ترگردانیم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می باشند.

۱۰ و مرا گفت: ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما.

۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید.

۱۲ آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او متبارک باد.

۱۳ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گُلبانگ عظیمی را شنیدم.

۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و بُرد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می بود.

۱۵ پس به تَلَّ اَبِیب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیّر نشستم.

۱۶ و بعد از انقضای هفت روزه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۷ ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن.

۱۸ و حینی که من به مرد شریر گفته باشم که البتّه خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگویی تا آن شریر را از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شریر در گناهش خواهد مرد، امّا خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۱۹ لیکن اگر تو مرد شریر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش باز گشت نکند، او در گناه خود خواهد مرد، امّا تو جان خود را نجات داده ای.

۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید ننمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نورزد البتّه زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خد را نجات داده ای.

۲۲ ودست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.
۲۳ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود درافتادم.
۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتن را در خانۀ خود ببند.
۲۵ و امّا تو ای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست امّا درمیان ایشان بیرون مرو.
۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسبانید تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می باشند.
۲۷ امّا وقتی که من با تو تکلّم نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوند یهوه چنین می فرماید. آنگاه آنکه شنوا باشد بشنود و آنکه ابا نماید ابا کند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می باشند.

۴

۱ و تو نیز ای پسر انسان آجری بگیر و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما.
۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، منجنیقها به هر سوی آن برپا کن.
۳ و تابۀ آهنین برای خود گرفته، آن را درمیان خود و شهر، دیواری آهنین بگذارو روی خود را برآن بدارو محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره کن تا آیتی به جهت خاندان اسرائیل بشود.
۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شمارۀ روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمّل خواهی شد.
۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شمارۀ روزها یعنی سیصد و نود روز بر تو نهاده ام. پس متحمّل گناه خاندان یهودا خواهی شد.
۶ و چون اینها را به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوی راست خود بخواب و چهل روز متحّمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده ام.
۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصرۀ اورشلیم بدار و به ضدّ آن نبوّت کن.
۸ و اینک بندها بر تو می نهم و تا روزهای محاصره ات را به اتمام نرسانیده باشی از پهلو به پهلوی دیگرت نخواهی غلطید.
۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جُلبان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریز و خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوی خود می خوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد.
۱۰ و غذایی که می خوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن را خواهی خورد.
۱۱ و آب را به پیمایش یعنی سُدسِ یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید.
۱۲ و قرصهای نان جو که می خوری، آنها را بر سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت.
۱۳ و خداوند فرمود به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امّت هایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می سازم خواهند خورد.
۱۴ پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه اینک جان من نجس نشده و از طفولیّت خود تا به حال میته تا دریده شده را نخورده ام و خوراک نجس به دهانم نرفته است.
۱۵ آنگاه به من گفت: «بدان که سرگین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.
۱۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان اینک من عصای نان را در اورشلیم خواهم شکست و نان را به وزن و عُسرت خواهند خورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهند نوشید.
۱۷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به سبب گناهان خود گداخته خواهند شد.

۵

۱ و تو ای پسر انسان برای خود تیغی تیز بگیر و آن را مثل اُسترۀ حَجّام به جهت خود بکار برده، آن را بر سر و ریش خود بگذران و ترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن.
۲ و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را درمیان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث را گرفته، اطراف آن را با تیغ بزن و ثلث دیگر را به بادها بپاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد.
۳ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند.
۴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.
۵ خداوند یهوه چنین می گوید : «من این اورشلیم را در میان امّت ها قرار دادم و کشورها را بهر طرف آن.
۶ و او از احکام من بدتر از امّت ها و از فرایض من بدتر از کشورهایی که گرداگرد او می باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فرایض من سلوک ننموده اند.

۷ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه شما زیاده از امّت هایی که گرداگرد شما می باشند غوغا نمودید و به فرایض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امّت هایی که گرداگرد شما می باشند نیز عمل ننمودید،

۸ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: من اینک من به ضدّ تو هستم و در میان تو به نظر امت ها داوریها خواهم نمود.

۹ و با تو به سبب جمیع رجاساتت کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد.

۱۰ بنابراین پدران درمیان تو پسران را خواهند خورد و پسران پدران خویش را خواهند خورد و بر تو داوریها نموده، تمامی بقّیت تو را بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت.

۱۱ لهذا خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بتمامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البتّه تو را منقطع خواهم ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود.

۱۲ یک ثلث تو درمیانت از وبا خواهند مرد از گرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به اطرافت به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد.

۱۳ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدّت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان خواهم شد و چون حدّت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در عبرت خویش گفته ام.

۱۴ و تو را در نظر همهٔ رهگذریان درمیان امت هایی که به اطراف تو می باشند، به خرابی و رسوایی تسلیم خواهم نمود.

۱۵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجد عار و مذمت و عبرت و دهشت برای امّت هایی که به اطراف تو می باشند خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم.

۱۶ و چون تیرهای بد قحطی را که برای هلاکت می باشد و من آنها را به جهت خرابی شما می فرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه قحط را بر شما سختتر خواهم گردانید و عصای نان شما را خواهم شکست.

۱۷ و قحط و حیوانات درنده در میان تو خواهم فرستاد تا تو را بی اولاد گردانند و وبا و خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهم آورد من که یهوه هستم این را گفتم.

۶

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان نظر خود را بر کوههای اسرائیل بدوز و دربارهٔ آنها نبّوت کن.

۳ و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلّها و وادیها و درهّ ها چنین می فرماید: اینک من شمشیری بر شما می آورم و مکان های بلند شما را خراب خواهم کرد.

۴ و مذبح های شما را منهدم و تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را پیش بتهای شما خواهم انداخت. و لاشهای بنی اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهم گذاشت و استخوانهای شما را گرداگرد مذبح های شما خواهم پاشید.

۵ و در جمیع مساکن شما شهرها خراب و مکان های بلند ویران خواهد شد تا آنکه مذبح های شما خراب و ویران شود و بتهای شما شکسته و نابود گردد و تمثالهای شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود.

۶ و چون کشتگان شما درمیان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.

۷ اما بقیّتی نگاه خواهم داشت و چونکه درمیان شما امّت ها ساکن خواهند شد.

۸ و نجات یافتگان شما درمیان امّت ها جایی که ایشان را به اسیری برده اند مرا یاد خواهند داشت. چونکه دل زناکار ایشان را که از من دور شده است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بتهای ایشان زنا کرده است – پس خویشتن را به سبب اعمال زشتی که در همهٔ رجاسات خود نموده اند مکروه خواهند داشت.

۹ و خواهند دانست که من یهوه هستم و عبث نگفتم که این بلا را بر ایشان وارد خواهم آورد.»

۱۰ خداوند یهوه چنین می گوید: «به دست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: وای بر تمامی رجاسات شریر خاندان اسرائیل زیرا که بر تمامی به شمشیر و قحط و وبا خواهد افتاد.

۱۱ آنکه دور باشد به وبا خواهد مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقی مانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهد مرد و من حدّت خشم خود را بر ایشان به اتمام خواهم رسانید.

۱۲ و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان ایشان درمیان بتهای ایشان به اطراف مذبح ایشان، بر هر تّل بلند و بر قلّه های تمام کوهها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کَشَن، در جایی که هدایای خوشبو برای همهٔ بتهای خود می گذرانیدند یافت خواهند شد.

۱۳ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن های ایشان خرابتر و ویرانتر از بیابان دِبْله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۷

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ و تو ای پسر انسان بگو: خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین می گوید: انتهایی بر چهار گوشهٔ زمین انتها رسیده است.

۳ الآن انتها بر تو رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده ام و بر وفق راههایت ترا داوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهم نهاد.

۴ و چشم من بر تو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راههای تو را بر تو خواهم نهاد و رجاسات تو درمیانت خواهد بود پس خواهی دانست که من یهوه هستم.

۵ خداوند یهوه چنین می گوید: بلا هان بلای واحد می آید!

۶ انتهایی می آید، انتهایی می آید و به ضدّ تو بیدار شده است. هان می آید.

۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو می آید. وقت معیّن می آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز شادمانی بر کوهها.

۸ الآن عنقریب غضب خود را بر تو به اتمام رسانیده، تو را موافق راههایت داوری خواهم نمود و جمیع رجاسات ترا بر توخواهم نهاد.

۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راههایت را به تو خواهم رسانید و رجاسات تو درمیانت خواهد بود و خواهید دانست که زنندهٔ تو من یهوه هستم.

۱۰ اینک آنروز هان می آید! اجل تو بیرون آمده و عصا شکوفه آورده و تکبّر، گل کرده است.

۱۱ ظلم عصای شرارت گشته است از ایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است.

۱۲ وقت می آید و آنروز نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیّت ایشان قرار گرفته است.

۱۳ زیرا که فروشندگان اگرچه در میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیّت ایشان قرار گرفته است ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد.

۱۴ کَرِنّا را نواخته و همه چیز را مهیّا ساخته اند، اما کسی به جنگ نمی رود زیرا که غضب من بر تمامی جمعیّت ایشان قرار گرفته است.

۱۵ شمشیر در بیرون است و وبا و قحط در اندرون. آنکه در صحرا است به شمشیر می میرد و آنکه در شهر است قحط و وبا او را هلاک می سازد.

۱۶ و رستگاران ایشان فرار می کنند و مثل فاخته های درّه ها بر کوهها می باسند و هرکدام از ایشان به سبب گناه خود ناله می کنند.

۱۷ همهٔ دستها سُست شده و جمیع زانوها مثل آب بی تاب گردیده است.

۱۸ و پلاس دربر می کنند و وحشت ایشان را می پوشاند و بر همهٔ چهره ها خجلت و بر جمیع سرها گری می باشد.

۱۹ نقرهٔ خود را در کوچه ها می ریزند و طلای ایشان مثل چیز نجس می باشد نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رهانید. جانهای خود را سیر نمی کنند و بطنهای خویش را پر نمی سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها شده است.

۲۰ و او زیبایی زینت خود را در کبریایی قرار داده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهم گردانید.

۲۱ و آن را به دست غریبان به تاراج و به شریران جهان به غارت خواهم داد و آن را بی عصمت خواهند ساخت.

۲۲ و روی خود را از ایشان خواهم برگردانید و مکان مستور مرا بی عصمت خواهند نمود و ظالمان داخل آن شده، آن را بی عصمت خواهند ساخت.

۲۳ زنجیر را بساز، زیرا که زمین از جرمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملّو.

۲۴ و اشرار امّت ها را خواهم آورد و در خانه های ایشان تصرّف خواهند نمود و تکبّر زورآوران را زایل خواهم ساخت و آنها مکان های مقدّس ایشان را بی عصمت خواهند نمود.

۲۵ هلاکت می آید و سلامتی را خواهند طلبید، امّا یافت نخواهد شد.

۲۶ مصیبت بر مصیبت می آید و آوازه بر آوازه مسموع می شود. رؤیا از نبی می طلبند، امّا شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ نابود شده است.

۲۷ پادشاه ماتم می گیرد و رئیس به حیرت ملبّس می شود و دستهای اهل زمین می لرزد. و موافق راههای ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهم نمود. پس خواهند دانست که من یهوه هستم؟

۸

۱ و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانهٔ خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا بر من فرود آمد.

۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت آتش بود یعنی از نمایش کمر او تا پایین آتش و از کمر او تا بالا مثل منظر درخشندگی مانند صورت برنج لامع ظاهر شد.

۳ و شبیه دستی دراز کرده، موی پیشانی مرا بگرفت و روح، مرا درمیان زمین و آسمان برداشت و مرا در رؤیاهای خدا به اورشلیم نزد دهنهٔ دروازهٔ صحن اندرونی که بطرف شمال متوجّه است بُرد که در آنجا نشیمنِ تمثالِ غیرتِ غیرت انگیز می باشد.

۴ و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رؤیایی که در هامون دیده بودم ظاهر شد.

۵ و او مرا گفت: ای پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال برافراز! و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف شمالی دروازهٔ مذبحْ این تمثالِ غیرتْ در مدخل ظاهر شد.

۶ و او مرا گفت: ای پسر انسان آیا تو آنچه را که ایشان می کنند می بینی؟ یعنی رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا می کنند تا از مَقْدَس خود دور بشوم؟ امّا باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.

۷ پس مرا به دروازهٔ صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیواراست.

۸ و او مرا گفت: ای پسر انسان دیوار را بکن. و چون دیوار را کَنْدَم، اینک دروازه ای پدید آمد.

۹ و او مرا گفت: داخل شو و رجاسات شَنیعی را که ایشان در اینجا می کنند ملاحظه نما.

۱۰ پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود.

۱۱ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و یازنیا ابن شافان درمیان ایشان ایستاده بود و هرکس مجمره ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت.

۱۲ و او مرا گفت: ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی و هرکس در حجره های بتهای خویش می کنند دیدی؟ زیرا می گویند که خداوند ما را نمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است.

۱۳ و به من گفت که باز رجاسات عظیم تر از اینهایی که اینان می کنند خواهی دید.

۱۴ پس مرا به دهنهٔ دروازهٔ خانهٔ خداوند که بطرف شمال بود آورد. و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تَمُّوز می گریستند.

۱۵ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟ باز رجاسات عظیم تر از اینها را خواهی دید.»

۱۶ پس مرا به صحن اندرونی خانهٔ خداوند آورد. و اینک نزد دروازهٔ هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج مرد بودند که پُشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده می نمودند.

۱۷ و به من گفت: ای پسر انسان این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودا بجا آوردن این رجاسات که در اینجا بجا می آورند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم مملّو ساخته اند و برای هیجان خشم من برمی گردند و هان شاخه را به بینی خود می گذارند.

۱۸ بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگرچه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.

۹

۱ و او به آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت: وکلای شهر را نزدیک بیاور و هرکس آلت خراب کنندهٔ خود را در دست خود بدارد.

۲ و اینک شش مرد از راه دروازهٔ بالایی که بطرف شمال متوجّه است آمدند و هرکس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبّس شدهٔ به کتان بود و دوات کاتب در کمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند.

۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروبی که بالای آن بود به آستانهٔ خانه برآمد و به آن مردی که به کتان ملبّس بود و دوات کاتب را در کمر داشت خطاب کرد.

۴ و خداوند به او گفت: از میان شهر یعنی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به سبب همهٔ رجاساتی که در آن کرده می شود آه و ناله می کنند نشانی بگذار.

۵ و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحّم منمایید.

۶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تماماً به قتل رسانید، امّا به هر کسی که این نشان را دارد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید. پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند.

۷ و به ایشان فرمود: خانه را نجس سازید و صحنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آیید. پس بیرون آمدند و در شهر به کُشتن شروع کردند.

۸ و چون ایشان می کشتند و من باقی مانده بودم، به روی خود درافتاده، استغاثه نمودم و گفتم: آه ای خداوند یهوه آیا چون غضب خود را بر اورشلیم می ریزی تمامی بقیهٔ اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟

۹ او مرا جواب داد: گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی نهایت عظیم است و زمین از خون مملّو و شهر از ستم پر است. زیرا می گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند.

۱۰ پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.

۱۱ و اینک آن مردی که به کتان ملبّس بود و دوات را در کمر داشت، جواب داد و گفت: به نَهْجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.

۱۰

۱ پس نگریستم و اینک بر فَلَکی که بالای سر کروبیان بود، چیزی مثل سنگ یاقوت کبود و مثل نمایش شبیه تخت بر زَبَر آنها ظاهرشد.

۲ و آن مرد را که به کتان ملبّس بود خطاب کرده گفت: درمیان چرخها در زیر کروبیان برو و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که درمیان کروبیان است پر کن و بر شهر بپاش.» و او در نظرمن داخل شد.

۳ و چون آن مرد داخل شد، کروبیان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد.

۴ و جلال خداوند از روی کروبیان به آستانهٔ خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملّو گشت.

۵ و صدای بالهای کروبیان تا به صحن بیرونی، مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلّم می کند، مسموع شد.

۶ و چون آن مرد را که ملبّس به کتان بود امر فرموده، گفت که آتش را از میان چرخها از میان کروبیان بردار. آنگاه داخل شده، نزد چرخها ایستاد.

۷ و یکی از کروبیان دست خود را از میان کروبیان به آتشی که درمیان کروبیان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به کتان، ملبّس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت.

۸ و در کروبیان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد.

۹ و نگریستم و اینک چهارچرخ به پهلوی کروبیان یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروبی و چرخ دیگر به پهلوی کروبی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت سنگ زبرجد بود.

۱۰ و امّا نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ درمیان چرخ باشد.

۱۱ و چون آنها می رفت بر چهار جانب خود می رفت و حینی که می رفت به هیچ سو میل نمی کرد، بلکه به جایی که سر به آن متوجّهٔ می شد از عقب آن می رفت. و چون می رفت به هیچ سو میل نمی کرد.

۱۲ و تمامی بدن و پشتها و دستها و بالهای ایشان و چرخها یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پر از چشمها بود.

۱۳ و به سمع من به آن چرخها ندا دردادند که ای چرخها!

۱۴ و هر یک را چهار رو بود. روی اوّل روی کروبی بود و روی دوّم روی انسان و سوّم روی شیر و چهارم روی عقاب.

۱۵ پس کروبیان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خابُور دیده بودم.

۱۶ و چون کروبیان می رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می رفت و چون کروبیان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می کردند، چرخها نیز از پهلوی ایشان برنمی گشت.

۱۷ چون ایشان می ایستادند آنها می ایستاد و چون ایشان صعود می نمودند، آنها با ایشان صعود می نمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود.

۱۸ و جلال خداوند از بالای آستانهٔ خانه بیرون آمد و بر زَبَر کروبیان قرار گرفت.

۱۹ و چون کروبیان بیرون رفتند، بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند و چرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنهٔ دروازهٔ شرقی خانهٔ خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.

۲۰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهر خابُور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کروبیانند.

۲۱ هر یک را چهار روی و هریک را چهار بال بود و زیربالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود.

۲۲ و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزد نهر خابُور دیده بودم. هم نمایش ایشان و هم خود ایشان چنان بودند و هر یک به راه مستقیم می رفت.

۱۱

۱ و روح مرا برداشته، به دروازهٔ شرقی خانهٔ خداوند که بسوی مشرق متوجّه است آورد. و اینک نزد دهنهٔ دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازَنْیا ابن عَزُّور و فَلَطیا ابن بنایا رؤسای قوم را دیدم.

۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی می باشند که تدابیر فاسد می کنند و در این شهر مشورتهای قبیح می دهند.

۳ و می گویند وقت نزدیک نیست که خانه ها را بنا نماییم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت می باشیم.

۴ بنابراین برای ایشان نبوّت کن. ای پسر انسان نبوّت کن.

۵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرموده: بگو که خداوند چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می گویید و اما من خیالات دل شما را می دانم.
۶ بسیاری را در این شهر کشته اید و کوچه هایش را از کشتگان پر کرده اید.
۷ لذا خداوند یهوه چنین می گوید: کشتگان شما که در میانش گذاشته اید، گوشت می باشند و شهر دیگ است لیکن شما را از میانش بیرون خواهم برد.
۸ شما از شمشیر می ترسید، اما خداوند یهوه می گوید شمشیر را بر شما خواهم آورد.
۹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به دست غریبان تسلیم خواهم نمود و بر شما داوری خواهم کرد.
۱۰ به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.
۱۱ این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود.
۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فرایض من سلوک ننمودید و احکام مرا بجا نیاورید، بلکه برحسب احکام امّتهایی که به اطراف شما می باشند عمل نمودید.
۱۳ و واقع شد که چون نبوّت کردم، فَلَطَیا ابن بنایا مُرد. پس به روی خود درافتاده به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: آه ای خداوند یهوه آیا تو بقیۀ اسرائیل را تماماً هلاک خواهی ساخت؟
۱۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱۵ ای پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می باشند و تمامی خاندان اسرائیل جمعیاً کسانی می باشند که سکنۀ اورشلیم به ایشان می گویند: شما از خداوند دور شوید و این زمین به ما ملکیّت داده شده است.
۱۶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: اگر چه ایشان را در میان امّت ها دور کنم و ایشان را درمیان کشورها پرکنده سازم، اما برای ایشان در آن کشورهایی که به آنها رفته باشند اندک زمانی مَقْدس خواهم بود.
۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: شما را از میان امّت ها جمع خواهم کرد و شما را از کشورهایی که در آنها پراکنده شده اید، فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد.
۱۸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد.
۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید.
۲۰ تا در فرایض من سلوک نمایند و احکام مرا نگه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.
۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می رود، پس خداوند یهوه می گوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.
۲۲ آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.
۲۳ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، بر کوهی که بطرف شهر است قرار گرفت.
۲۴ و روح مرا برداشت و در عالم رؤیا مرا به روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران بُرد و آن رؤیایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد.
۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

۱۲

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۲ ای پسر انسان تو در میان خاندان فتنه انگیز ساکن می باشی که ایشان را گوشها به جهت شنیدن هست اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه انگیز می باشند.
۳ اما تو ای پسر انسان اسباب جلای وطن را برای خود مهیّآ ساز و درنظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند، اگرچه خاندان فتنه انگیز می باشند.
۴ و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور و شامگاهان مثل کسانی که برای جلای وطن بیرون می روند بیرون شو.
۵ و شکافی برای خود در خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون ببر.
۶ و در حضور ایشان آن را بر دوش خود بگذار و در تاریکی بیرون ببر و روی خود را بپوشان تا زمین را نبینی. زیراکه تو را علامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده ام.
۷ پس به نهجی که مأمور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر دوش برداشتم.
۸ و بامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۹ ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی این خاندان فتنه انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که می کنی؟

۱۰ پس به ایشان بگو خداوند چنین می گوید: این وحی اشاره به رئیسی است که در اورشلیم می باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می باشند

۱۱ بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلای وطن شده، به اسیری خواهند رفت.

۱۲و رئیسی که در میان ایشان است اسباب خود را در تاریکی بر دوش نهاده بیرون خواهد رفت. شکافی در دیوار خواهند کرد تا از آن بیرون ببرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند.

۱۳ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگرچه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید.

۱۴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت.

۱۵ و چون ایشان را در میان امّت ها پراکنده ساخته و ایشان را درمیان کشورها متفرّق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۶ لیکن عدد قلیلی از میان ایشان از شمشیر و قحط و وبا باقی خواهم گذاشت تا همهٔ رجاسات خود را درمیان امّت هایی که به آنها می روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۸ ای پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش.

۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه دربارهٔ سکنهٔ اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می فرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هرچه در آن است تهی خواهد شد.

۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۲ ای پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می زنید و می گویید: ایّام طویل می شود و هر رؤیا باطل می گردد.

۲۳ لهذا به ایشان بگو: خداوند یهوه چینین می فرماید: این مَثَل را باطل خواهم ساخت، و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد بلکه به ایشان بگو: ایّام، نزدیک است و انجام هر رؤیا، قریب.

۲۴ زیرا که هیچ رؤیای باطل و غیب گویی تملّق آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود.

۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می گویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تأخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می گوید: ای خاندان فتنه انگیز در ایّآم شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

۲۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۷ ای پسر انسان! هان خاندان اسرائیل می گویند رؤیایی که او می بیند، به جهت ایّآم طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوّت می نماید.

۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند چنین می فرماید که هیچ کلام من بعد از این تأخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می فرماید: کلامی که من می گویم واقع خواهد شد.

۱۳

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان به ضدّ انبیای اسرائیل که نبوّت می نمایند، نبوّت نما. و به آنانی که از افکار خود نبّوت می کنند، بگو کلام خداوند را بشنوید!

۳ خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر انبیاء احمق که تابع روح خویش می باشند و هیچ ندیده اند.

۴ ای اسرائیل انبیای تو مانند روباهان در خاربه ها بوده اند.

۵ شما به رخنه ها برنیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد.

۶ رؤیای باطل و غیب گویی کاذب می بینند و می گویند: خداوند می فرماید، با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدوار می سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد.

۷ آیا رؤیای باطل ندیدید و غیب گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند می فرماید با آنکه من تکلّم ننمودم؟»

۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: «چونکه سخن باطل گفتید و رؤیای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می فرماید من به ضدّ شما خواهم بود.

۹ پس دست من بر انبیایی که رؤیای باطل دیدند و غیب گویی کاذب کردند، دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفترخاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود و یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گِلِ ملاط مالیدند.

۱۱ پس به آنانی که گِلِ ملاط را مالیند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیّال خواهد بارید و شما ای تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت.

۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: کجا است آن اندودی که به آن اندود گردید؟

۱۳ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیّال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد.

۱۴ و آن دیوار را که شما به گِلِ ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گِلِ ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته اند.

۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که دربارهٔ اورشلیم نبوّت می نمایند و برایش رؤیای سلامتی را می بینند با آنکه خداوند یهوه می گوید که سلامتی نیست.

۱۷ و تو ای پسر انسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوّت می نمایند بدار و بر ایشان نبوّت نما،

۱۸ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: وای بر آنانی که بالشها برای مفصل هر بازویی می دوزند و مندیلها برای سر هر قامتی می سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟

۱۹ و مرا درمیان قوم من برای مُشتِ جویی و لقمه نانی بی حرمت می کنید چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می گیرند دروغ گفته، جانهایی را که مستوجب موت نیستند می کشید و جانهایی را که مستحقّ حیات نمی باشند زنده نگاه می دارید.

۲۰ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: اینک من به ضدّ بالشهای شما هستم که به واسطهٔ آنها جانها را مثل مرغان صید می کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید می کنید، رهایی خواهم داد.

۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم.

۲۲ چونکه شما به دروغِ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساخته اید و دستهای مرد شریر را تقویت داده اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت ننماید و زنده نشود.

۲۳ لهذا بار دیگر رؤیای باطل نخواهید دید و غیب گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می باشم.

۱۴

۱ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند.

۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۳ ای پسر انسان، این اشخاصْ بتهای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسألت نمایند؟

۴ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: هر کسی از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که می آید موافق کثرت بتهایش اجابت خواهم نمود،

۵ تا خاندان اسرائیل را در افکارخودشان گرفتارسازم چونکه جمیع ایشان به سبب بتهای خویش از من مرتدّ شده اند

۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمایید و رویهای خویش را از همهٔ رجاسات خود برگردانید.

۷ زیرا هرکس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتدّ شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گناه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطهٔ او از من مسألت نماید، من که یهوه هستم خودْ او را جواب خواهم داد.

۸ و منتظرخود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرب المثلی بشود و او را ازمیان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده ام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت.

۱۰ و ایشان بار گناهان خود را متحمّل خواهند شد و گناه مسألت کننده مثل گناه آن نبی خواهد بود.

۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

۱۲ وکلام خداوند برمن نازل شده، گفت:

۱۳ای پسر انسان، اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصای نانش را بشکنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،

۱۴ اگر چه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایّوب در آن باشند، خداوند یهوه می گوید که ایشان فقط جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.

۱۵ و اگر حیوانات درنده به آن زمین بیاورم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند،

۱۶ اگر چه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قَسَم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد.

۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم،

۱۸ اگرچه این سه مرد درمیانش باشند، خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت.

۱۹ یا اگر وبا در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع بسازم،

۲۰ اگر چه نوح و دانیال و ایّوب درمیانش باشند خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که نه پسری و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان فقط جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.

۲۱ پس خداوند یهوه چنین می گوید: چه قدر زیاده حینی که چهار عذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و وبا را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم.

۲۲ لیکن اینک بقیّتی از پسران و دخترانی که بیرون آورده می شوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هرآنچه بر آن رسانیده باشم، تسلّی خواهید یافت.

۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شما را تسلّی خواهند داد و خداوند یهوه می گوید: شما خواهید دانست که هر آنچه به آن کردم بی سبب بجا نیاوردم.

۱۵

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان درخت مَوْ در میان سایر درختان چیست و شاخهٔ مو در میان درختان جنگل چه می باشد؟

۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می گیرند؟

۴ هان آن را برای هیزم در آتش می اندازند و آتش هر دو طرفش را می سوزاند و میانش نیم سوخته می شود. پس آیا برای کاری مفید است؟

۵ اینک چون تمام بود برای هیچ کاری مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.

۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «مثل درخت مَوْ که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده ام، همچنان سَکَنهٔ اورشلیم را تسلیم خواهم نمود.

۷ و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون می آیند و آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.

۸ و خداوند یهوه می گوید: به سبب خیانتی که ورزیده اند زمین را ویران خواهم ساخت.

۱۶

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ای پسر انسان اورشلیم را از رجاساتش آگاه ساز!

۳ و بگوخداوند یهوه به اورشلیم چنین می فرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اَموری و مادرت حِتّی بود.

۴ و امّا ولادت تو. در روزی که متولّد شدی، نافت را نبریدند و تو را به آب غسل ندادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قنداقه نپیچیدند.

۵ چشمی بر تو شفقت ننمود و بر تو مرحمت نفرمود تا یکی از این کارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادتت جان تو را خوار شمرده، تو را بر روی صحرا انداختند.

۶ و من از نزد تو گذر نمودم و تو را درخونت غلطان دیدم. پس تو را گفتم: ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!

۷ و تو را مثل نباتاتِ صحرا بسیار افزودم تا نمّو کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت برخاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی.

۸ و چون از تو گذر کردم بر تو نگریستم و اینک زمان تو زمان محبّت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تو را مستور ساختم و خداوند یهوه می گوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.

۹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم.

۱۰ و تو را به لباس قلاّبدوزی ملبّس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به کتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.

۱۱ و تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بر دستت و گردن بندی بر گردنت نهادم.

۱۲ و حلقه ای در بینی و گوشواره ها درگوشهایت و تاج جمالی بر سرت نهادم.

۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباست از کتان نازک و ابریشم قلاّبدوزی بود و آرد مَیده و عسل و روغن خوردی و بی نهایت جمیل شده، به درجهٔ ملوکانه ممتاز گشتی.

۱۴ و آوازهٔ تو به سبب زیباییت درمیان امّت ها شایع شد. زیرا خداوند یهوه می گوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد.

۱۵ امّا بر زیبایی خود توکّل نمودی و به سبب آوازهٔ خویش زناکار گردیدی و زنای خویش را بر هر رهگذری ریختی و از آن او شد.

۱۶ و از لباسهای خود گرفتی و مکان های بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل این کارها واقع نشده و نخواهد شد.

۱۷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره، من که به تو داده بودم، گرفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زنا نمودی.

۱۸ و لباس قلاّبدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی.

۱۹ و نان مرا که به تو داده بودم و آرد مَیده و روغن و عسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیهٔ خوشبویی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است.

۲۰ و پسران و دخترانت را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زناکاری تو کم بود

۲۱ که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟

۲۲ و در تمامی رجاسات و زنای خود، ایّام جوانی خود را حینی که عریان و برهنه بودی و در خون خود می غلطیدی بیاد نیاوردی.

۲۳ و خداوند یهوه می گوید: وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود،

۲۴ خرابانها برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی.

۲۵ بسر هر راه عمارتهای بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکروه ساختی و برای هر راهگذری پایهای خویش را گشوده، زناکاریهای خود را افزودی.

۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت می باشند، زنا نمودی و زناکاری خود را افزوده، خشم مرا به هیجان آوردی.

۲۷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفهٔ تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو خجل بودند، تسلیم نمودم.

۲۸ و چونکه سیر نشدی، با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیر نگشتی.

۲۹ زناکاریهای خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیر نشدی.»

۳۰ خداوند یهوه می گوید: «دل تو چه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کارِ زن زانیهٔ سلیطه می باشد، بعمل آوردی.

۳۱ که بسر هر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی.

۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به جای شوهر خود می گیری!

۳۳ به جمیع فاحشه ها اجرت می دهند. امّا تو به تمامی عاشقانت اجرت می دهی و ایشان را اجیر می سازی که از هر طرف به جهت زناکاریهایت نزد تو بیایند.

۳۴ و عادت تو در زناکاری ات بر عکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زناکاری از عقب تو نمی آید و تو اجرت می دهی و کسی به تو اجرت نمی دهد. پس عادت تو برعکس دیگران است.

۳۵ بنابراین ای زانیه! کلام خداوند را بشنو!

۳۶ خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه نقد تو ریخته شد و عریانی تو از زنا کاری ات با عاشقانت و با همهٔ بتهای رجاساتت و از خون پسرانت که به آنها دادی مکشوف گردید،

۳۷ لهذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان مُلتَذّ بودی و همهٔ آنانی را که دوست داشتی، با همهٔ کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند.

۳۸ و بر تو فتوای زنانی را که زنا می کنند و خونریز می باشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد.

۳۹ و تو را به دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباست را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت.

۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگها سنگسار خواهند کرد و شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود.

۴۱ و خانه های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زناکاری باز خواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد.

۴۲ و حدّت خشم خود را برتو فرو خواهم نشانید و غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود.

۴۳ چونکه ایّام جوانی خود را به یاد نیاورده، مرا به همهٔ این کارها رنجانیدی، از این جهت خداوند یهوه می گوید که اینک نیز رفتار تو را بر سرت وارد خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاساتت دیگر این عمل قبیح را مرتکب نخواهی شد.

۴۴ اینک هر که مَثَل می آورد این مَثَل را بر تو آورده، خواهد گفت که مَثَل مادر، مَثَل دخترش می باشد.

۴۵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت می داشت. و خواهر خواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می دارند. مادر شما حِتّی بود و پدر شما آموری.

۴۶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن می باشد. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن می باشد.

۴۷ امّا تو در طریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل ننمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همهٔ رفتارخود از ایشان زیاده فاسد شدی.

۴۸ پس خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل ننمودند.

۴۹ اینک گناه خواهرت سَدُوم این بود که تکبّر و فراوانی نان و سعادتمندی رفاهیّت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند،

۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را ازمیان برداشتم.

۵۱ و سامره نصف گناهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبرّی ساختی.

۵۲ پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی خجالت خود را متحمّل بشو. زیرا به گناهانت که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادل تر گردیدند. لهذا تو نیز خجل شو و رسوایی خود را متحمّل باش چونکه خواهران خود را مبرّی ساختی.

۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سَدُوم و دخترانش و اسیری سامره و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید.

۵۴ تا خجالت خود را متحمّل شده، از هرچه کرده ای شرمنده شوی چونکه ایشان را تسلّی داده ای.

۵۵ و خواهرانت یعنی سدّوم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حال نخستین خود خواهید برگشت.

۵۶ امّا خواهر تو سدوم در روز تکبّر تو به زبانت آورده نشد.

۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران اَرام مذمت می کردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تو را از هر طرف خوار می شمردند.»

۵۸ پس خداوند می فرماید که «تو قباحت و رجاسات خود را متحمّل خواهی شد.

۵۹ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قَسَم را خوار شمرده، عهد را شکستی.

۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایّام جوانی ات با تو بستم به یاد خواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت.

۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راههای خود را به یاد آورده، خجل خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو.

۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم.

۶۳ تا آنکه به یاد آورده، خجل شوی. و خداوند یهوه می فرماید که چون من همهٔ کارهای تو را آمرزیده باشم، بار دیگر به سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.

۱۷

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان معمّایی بیاور و مَثَلی دربارهٔ خاندان اسرائیل بزن،

۳ و بگو خداوند یهوه چینین می فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سِترگ و نَیهای دراز پر از پرهای رنگارنگ دارد به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت.

۴ و سر شاخه هایش را کَنده، آن را به زمین تجارت آورده، در شهر سوداگران گذشت.
۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود.
۶ و آن نمّو کرده، مَو وسیع کوتاه قّد گردید که شاخه هایش بسوی او مایل شد و ریشه هایش در زیر وی می بود. پس موی شده شاخه ها رویانید و نهالها آورد.
۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرهای بسیار آمد و اینک این مو ریشه های خود را بسوی او برگردانید و شاخه های خویش را از کَرْته های بستان خود بطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید.
۸ در زمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه ها رویانیده، میوه بیاورد و مَو قشنگ گردد.
۹ بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه هایش را نخواهد کند و میوه اش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه اش خشک خواهد شد و بدون قّوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه ها کنده خواهد شد.
۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد، بالّکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن رویید پژمرده خواهد گردید.
۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱۲ به این خاندان متمّرد بگو که آیا معنی این چیزها را نمی دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد.
۱۳ و از ذریّه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد وزورآوران زمین را برُد.
۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سربلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استوار بماند.
۱۵ ولیکن او از وی عاصی شده، ایلچیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان وخلق بسیاری به او بدهند. آیا کسی که این کارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسی که عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟
۱۶ خداوند یهوه می گوید: به حیات خود قَسَم که البتّه در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او را قَسَم وی را خوار شمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد.
۱۷ و چون سنگرها برپا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیر او را در جنگ کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد.
۱۸ چونکه قَسم را خوار شمرده عهد را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود، همهٔ این کارها را بعمل آورد، پس رهایی نخواهی یافت.
۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خوار شمرده و عهد مرا که شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد.
۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا بروی دربارهٔ خیانتی که به من ورزیدهاست محاکمه خواهم نمود.
۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمشیر خواهند افتاد و بقیهٔ ایشان بسوی هر باد پراکنده خواهند شد و خواهیم دانست که من که یهوه می باشم این را گفته ام.
۲۲ خداوند یهوه چنین می فرماید: من سرِ بلند سرو آزاد را گرفته، آن را خواهم کاشت و از سر اغصانش شاخهٔ تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود.
۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخه ها رویانیده، میوه خواهد آورد. و سرو آزاد قشنگ خواهد شد که هر قِسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایهٔ شاخه هایش آشیانه خواهند گرفت.
۲۴ و تمامی درختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می کنم و درخت پست را بلند می سازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می سازم. من که یهوه هستم این را گفته ام و بجا خواهم آورد.

۱۸

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۲ شما چه کاردارید که این مَثَل را دربارهٔ زمین اسرائیل می زنید و می گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانهای پسران کند گردید.
۳ خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قَسَم که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد.
۴ اینک همهٔ جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هر دو آنها از آن من می باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد.
۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد،

۶ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرازد و زن همسایهٔ خود را بی عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید،
۷ و بر کسی ظلم نکند و گرو قرضدار را به او ردّ نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند،
۸ و نقد را به سود ندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم براشته، انصاف حقیقی را درمیان مردمان اجرا دارد،
۹ و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته، به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می فرماید که آن شخص عادل است و البتّه زنده خواهد ماند.
۱۰ امّا اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد،
۱۱ هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه بر کوهها نیز بخورد و زن همسایهٔ خود را بی عصمت سازد،
۱۲ و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گِروْ را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی بتها برافراشته، مرتکب رجاسات بشود،
۱۳ و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البتّه او زنده نخواهد ماند و به سبب همهٔ رجاساتی که بجا آورده است خواهد مرد و خونش بر سرش خواهد بود.
۱۴ و اگر پسری تولید نماید که تمامی گناهان را که پدرش بجا می آورد دیده، بترسد و مثل آنها عمل ننماید،
۱۵ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرازد و زن همسایهٔ خویش را بی عصمت نکند،
۱۶ و بر کسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غصب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد و برهنگان را به جامه پوشاند،
۱۷ و دست خود را از فقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجا آورده، به فرایض من سلوک نماید، او به سبب گناه پدرش نخواهد مرد، بلکه البتّه زنده خواهد ماند.
۱۸ و امّا پدرش چونکه با برادران خود به شدّت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد او البتّه به سبب گناهانش خواهد مرد.
۱۹ لیکن شما می گویید چرا چنین است؟ آیا پسر متحمّل گناه پدرش نمی باشد؟ اگر پسر انصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فرایض مرا نگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البتّه زنده خواهد ماند.
۲۰ هرکه گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمّل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل برخودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.
۲۱ و اگر مرد شریر از همهٔ گناهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد او البتّه زنده مانده نخواهد مرد.
۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضدّ او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.»
۲۳ خداوند یهوه می فرماید: آیا من از مردن مرد شریر مسرور می باشم؟ نی بلکه از اینکه از رفتارخود بازگشت نموده، زنده ماند.
۲۴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همهٔ رجاساتی که شریران می کنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ نی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گناهی که ورزیده است خواهد مرد.
۲۵ امّا شما می گویید که طریق خداوند موزون نیست. پس حال ای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟
۲۶ چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. به سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد.
۲۷ و چون مرد شریر را از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت.
۲۸ چونکه تعقّل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البتّه زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.
۲۹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل می گویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟
۳۰ بنابراین خداوند یهوه می گوید: «ای خاندان اسرائیل من برهر یک از شما موافق رفتارش داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همهٔ تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.
۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟
۳۲ زیرا خداوند یهوه می گوید: من از مرگ آنکس که می میرد مسرور نمی باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.

۱۹

۱ پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان
۲ و بگو: مادر تو چه بود. او درمیان شیران شیر ماده می خوابید و بچه های خود را درمیان شیران ژیان می پرورد.
۳ و یکی از بچه های خود را تربیت نمود که شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد.

۴ و چون امّت ها خبر او را شنیدند، در حفرهٔ ایشان گرفتار گردید و او را در غُلها به زمین مصر بردند.
۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس از بچه هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژیان ساخت.
۶ و او درمیان شیران گردش کرده، شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد.
۷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هرچه در آن بود از آواز غرّش او تهی گردید.
۸ و امّت ها از کشورها از هر طرف بر او هجوم آورده، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفرهٔ ایشان گرفتار شد.
۹ و او را در غُلّها کشیده، در قفس گذاشتند و نزد پادشاه بابل بردند و او را در قلعه ای نهادند تا آواز او دیگر بر کوههای اسرائیل مسموع نشود.
۱۰ مادر تو مثل درخت مَوْ مانند خودت نزد آبها غرس شده، به سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخهٔ بسیار داشت.
۱۱ و شاخه های قوّی برای عصاهای سلاطین داشت. و قدّ آن در میان شاخه های پر برگ به حدّی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش نمایان گردید.
۱۲ امّا به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرقی میوه اش را خشک ساخت و شاخه های قویّ اش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید.
۱۳ و الآن در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است.
۱۴ و آتش از عصاهای شاخه هایش بیرون آمده، میوه اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخهٔ قوّی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.

۲۰

۱ و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند.
۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۳ ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: آیا شما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قَسَم که از شما طلبیده نخواهم شد.
۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان.
۵ و به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می فرماید: در روزی که اسرائیل را برگزیدم و دست خود را برای ذریّت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم،
۶ در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر همهٔ زمینها می باشد.
۷ و به ایشان گفتم: هرکس از شما رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به بتهای مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.
۸ امّا ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و بتهای مصر را ترک ننمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید.
۹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظر امّت هایی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بی حرمت نشود.
۱۰ پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم.
۱۱ و فرایض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هرکه به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم.
۱۲ و نیز سَبَّت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.
۱۳ لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در فرایض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هرکه به آنها عمل نماید ازآنها زنده ماند، خوار شمردند و سَبّت هایم را بسیار بی حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت.
۱۴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امّت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود.
۱۵ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم، که به شیر و شهد جاری است و فخر تمامی زمینها می باشد.
۱۶ زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فرایضم سلوک ننمودند و سَبَّت های مرا بی حرمت ساختند، چونکه دل ایشان به بتهای خود مایل می بود.
۱۷ لیکن خشم من بر ایشان رقّت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود ننمودم.
۱۸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرایض پدران خود سلوک منمایید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشتن را به بتهای ایشان نجس مسازید.
۱۹ من یهوه خدای شما هستم. پس به فرایض من سلوک نمایید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.
۲۰ و سَبَّت های مرا تقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدانید که من یهوه خدای شما هستم .

۲۱ لیکن پسران از من عاصی شده، به فرایض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سَبَّت های مرا بی حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید.

۲۲ لیکن دست خود را برگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امّت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود.

۲۳ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برفراشتم که ایشان را در میان امّت ها پراکنده نمایم و ایشان را در کشورها متفرّق سازم.

۲۴ زیرا که احکام مرا بجا نیاوردند و فرایض مرا خوار شمردند و سّبَت های مرا بی حرمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بتهای پدران ایشان نگران می بود.

۲۵ بنابراین من نیز فرایضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند به ایشان دادم.

۲۶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رَحَم را می گشود از آتش می گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان را تباه سازم و بدانند که من یهوه هستم.

۲۷ بنابراین ای پسر انسان خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چینین می فرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند.

۲۸ زیراکه چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم درآوردم، آنگاه به هر تّل بلند و هر درخت کَشَن نظر انداختند و ذبایح خود را در آنجا دفن نمودند و قربانی های غضب انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند.

۲۹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می روید چیست؟ پس اسم آن تا امروز بامَه خوانده می شود.

۳۰ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتن را نجس می سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می کنید؟

۳۱ و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می گذرانید و خویشتن را از تمامی بتهای خود تا امروز نجس می سازید؟ پس ای خاندان اسرائیل آیا من از شما طلبیده بشوم؟ خداوند یهوه می فرماید به حیات خودم قَسَم که از شما طلبیده نخواهم شد.

۳۲ و آنچه به خاطر شما خطور می کند، هرگز واقع نخواهد شد که خیال می کنید. مثل امّت ها مانند قبایل کشورها گردیده، بتهای چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود.

۳۳ زیرا خداوند یهوه می فرماید: به حیات خودم قسم که هر آینه با دست قوّی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود.

۳۴ و شما را از میان امّت ها بیرون آورده، به دست قّوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از زمینهایی که در آنها پراکنده شده اید جمع خواهم نمود.

۳۵ و شما را به بیابان امّت ها درآورده، در آنجا بر شما روبرو داوری خواهم نمود.

۳۶ و خداوند یهوه می گوید: چنانکه بر پدران شما در بیابان زمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شما داوری خواهم نمود.

۳۷ و شما را زیر عصا گذرانیده، به بند عهد درخواهم آورد.

۳۸ و آنانی را که متّمرد شده و از من عاصی گردیده اند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۳۹ اما به شما ای خاندان اسرائیل خداوند یهوه چنین می گوید: همه شما نزد بتهای خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد ازاین البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدّوس مرا دیگر با هدایا و بتهای خود بی عصمت نخواهید ساخت.

۴۰ زیرا خداوند یهوه می فرماید: در کوه مقدّس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمیعاً در آنجا مرا عبادت خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایح جنبانیدنی شما و نوبرهای هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید.

۴۱ و چون شما را از امّت ها بیرون آورم و شما را از زمینهایی که در آنها پراکنده شده اید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد و به نظر امّت ها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد.

۴۲ و چون شما را به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که درباره اش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

۴۳ و در آنجا طریق های خود و تمامی اعمال خویش را که خویشتن را به آنها نجس ساخته اید، به یاد خواهید آورد. و از همهٔ اعمال قبیح که کرده اید، خویشتن را به نظر خود مکروه خواهید داشت.

۴۴ و ای خاندان اسرائیل خداوند یهوه می فرماید: هنگامی که با شما محض خاطر اسم خود و نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

۴۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۴۶ ای پسر انسان روی خود را بسوی جنوب متوجّه ساز و به سمت جنوب تکلّم نما و بر جنگل صحرای جنوب نبوّت کن.

۴۷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من آتشی در تو می افروزم که هر درخت سبز و هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لهیب ملتهب آن خاموش نخواهد شد و همهٔ رویها از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد.

۴۸ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را افروخته ام تا خاموشی نپذیرد.»

۴۹ و من گفتم: آه ای خداوند یهوه، ایشان درباره من می گویند: آیا او مثلها نمی آورد؟»

۲۱

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان های بلند مقدّس تکلّم نما. و به زمین اسرائیل نبوّت کن

۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین می فرماید: اینک من به ضدّ تو هستم و شمشیرخود را از غلافش کشیده، عادلان و شریران را از میان تو منقطع خواهم ساخت.

۴ و چونکه عادلان و شریران را از میان تو منقطع می سازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد.

۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برنگردد.

۶ پس تو ای پسر انسان آه بکش! با شکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش.

۷ و اگر به تو گویند که چرا آه می کشی؟ بگو: به سبب آوازه ای که می آید. زیرا که همهٔ دلها گداخته و تمامی دستها سست گردیده و همهٔ جانها کاهیده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب خواهد شد. خداوند یهوه می گوید: همانا آن می آید و به وقوع خواهد پیوست.

۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۹ای پسر انسان نبوّت کرده، بگو: خداوند چنین می فرماید: بگو که شمشیرْ تیز شده و نیز صیقلی گردیده است.

۱۰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا برّاق شود. پس آیا ما شادی نماییم؟ عصای پسر من همهٔ درختان را خوار می شمارد.

۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به دست قاتل داده شود.

۱۲ ای پسر انسان فریاد برآور و وِلْوِله نما زیرا که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل وارد می آید. ترسها به سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لهذا بر ران خود دست بزن.

۱۳ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصایی که دیگران را خوار می شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است:

۱۴ و تو ای پسر انسان نبوّت کن و دستهای خود را به هم بزن و شمشیر دفعهٔ سوّم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم است که ایشان را احاطه می کند.

۱۵ شمشیر بُرنده ای به ضدّ همهٔ دروازه های ایشان قراردادم تا دلها گداخته شود و هلاکت ها زیاده شود. آه شمشیر برّاق گردیده و برای کشتار تیز شده است.

۱۶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجّه نما. به هر طرف که رخسارهایت متوجّه می باشد.

۱۷ و من نیز دستهای خود را به هم خواهم زد و حدّت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلّم نموده ام.

۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۹ و تو ای پسر انسان دو راه به جهت خود تعیین نما تا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دو آنها از یک زمین بیرون می آید. و علامتی برپا کن. آن را بر سر راه شهر برپا نما.

۲۰ راهی تعیین نما تا شمشیر به رَبَّهٔ بنی عَمُّوُن و به یهودا در اورشلیم مُنیع بیاید.

۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دو راه ایستاده است تا تفأّل زند و تیرها را به هم زده، از ترافیم سؤال می کند و به جگر می نگرد.

۲۲ به دست راستش تَفَأُّلِ اورشلیم است تا منجنیقها برپا کند و دهان را برای کشتار بگشاید و آواز را به گلبانگ بلند نماید و منجنیقها بر دروازه ها برپا کند و سنگرها بسازد و برجها بنا نماید.

۲۳ لیکن در نظر ایشان که قَسَم برای آنها خورده اند، تفأّل باطل می نماید. و او گناه ایشان را به یاد می آورد تا گرفتارشوند.»

۲۴ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را یاد آورانیدید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد.

۲۵ و تو ای رئیس شریر اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده ای و اجل تو در زمان عقوبت آخر رسیده است،

۲۶ خداوند یهوه چنین می گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن.

۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حقّ او می باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود.

۲۸ و تو ای پسر انسان نبوّت کرده، بگو: خداوند یهوه دربارهٔ بنی عمّون و سرزنش ایشان چنین می فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا برّاق بشود.

۲۹ چونکه برای تو رؤیای باطل دیده اند و برای تو تفأّل دروغ زده اند تا تو را بر گردنهای مقتولان شریر بگذارند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است.

۳۰ لهذا آن را به غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده ای و در زمینی که تولّد یافته ای داوری خواهم نمود.

۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالاکند تسلیم خواهم نمود.

۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلّم نموده ام.»

۲۲

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همهٔ رجاساتش آگاه ساز.

۳ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: ای شهری که خون را در میان خودت می ریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها را به ضدّ خود ساخته، خویشتن را نجس نموده ای!

۴ به سبب خونی که ریخته ای مجرم شده ای و به سبب بتهایی که ساخته ای نجس گردیده ای. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده ای. لهذا تو را نزد امّت ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیده ام.

۵ ای پلید نام! و ای پر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو سُخریّه خواهند نمود.

۶ اینک سروران اسرائیل، هرکس به قدر قوّت خویش مرتکب خونریزی در میان تو می بودند.

۷ پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و بر یتیمان و بیوه زنان در میان تو ستم نمودند.

۸ و تو مَقْدَس های مرا خوار شمرده، سَبَّت های مرا بی عصمت نمودی.

۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، نمّامی می نمودند و بر کوهها در میان تو غذا می خوردند و در میان تو مرتکب قباحت می شدند.

۱۰ و عورت پدران را در میان تو منکشف می ساختند. و زنان حایض را درمیان تو بی عصمت می نمودند.

۱۱ یکی درمیان تو با زن همسایهٔ خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور بی عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت.

۱۲ و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربح گرفتند. و تو مال همسایهٔ خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول خداوند یهوه این است.

۱۳ لهذا هان من به سبب حرص تو که مرتکب آن شده ای و به سبب خونی که درمیان خودت ریخته ای، دستهای خود را به هم می زنم.

۱۴ پس در ایّامی که من به تو مکافات رسانم آیا دلت قویّ و دستهایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم تکلّم نمودم و بعمل خواهم آورد.

۱۵ و تو را در میان امّت ها پراکنده و در میان کشورها متفرّق ساخته، نجاسات تو را از میانت نابود خواهم ساخت.

۱۶ و به نظر امّت ها بی عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.»

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۸ ای پسر انسان خاندان اسرائیل نزد من دُرْد شده اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و دُرْد نقره شده اند.

۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه همگی شما دُرْد شده اید، لهذا من شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود.

۲۰ چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را درمیان کوره جمع کرده، آتش بر آنها می دمند تا گداخته شود، همچنان من شما را در غضب و حدّت خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گداخت.

۲۱ و شما را جمع کرده، آتش غضب خود را به شما خواهم دمید که در میانش گداخته شوید.

۲۲ چنانکه نقره درمیان کوره گداخته می شود، همچنان شما درمیانش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه حدّت خشم خویش را بر شما ریخته ام.

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۴ ای پسر انسان او را بگو: تو زمینی هستی که طاهر نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید.

۲۵ فتنهٔ انبیای آن در میانش می باشد. ایشان مثل شیر غرّان که شکار را می درد، جانها را می خورند. و گنجها و نفایس را می برند و بیوه زنان را در میانش زیاد می سازند.

۲۶ کاهنانش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا حلال می سازند. و در میان مقدّس و غیر مقدّس تمیز نمی دهند و درمیان نجس و طاهر فرق نمی گذارند. و چشمان خود را از سَبَّت های من می پوشانند و من درمیان ایشان بی حرمت گردیده ام.

۲۷ سرورانش مانند گرگان درنده خون می ریزند و جانها را هلاک می نمایند تا سود ناحقّ ببرند.

۲۸ و انبیایش ایشان را به گِلِ ملاط اندود نموده، رؤیاهای باطل می بینند و برای ایشان تفأل دروغ زده، می گویند که خداوند یهوه چنین گفته است با آنکه یهوه تکلّم ننموده.

۲۹ و قوم زمین به شدّت ظلم نموده و مال یکدیگر را غصب کرده اند. و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بی انصافی مظلوم ساخته اند.

۳۰ و من درمیان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، امّا کسی را نیافتم.

۳۱ پس خداوند یهوه می گوید: خشم خود را بر ایشان ریخته ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آورده ام.

۲۳

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان دو زن دختر یک مادر بودند.

۳ و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زناکار شدند. در آنجا سینه های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را فشردند.

۴ و نامهای بزرگتر اُهُوله وخواهر او اُهولیبَه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران ودختران زاییدند. و اما نامهای ایشان اُهوله، سامره می باشد و اُهُولِیْبه، اورشلیم.

۵ و اُهُوله از من رو تافته، زنا نمود و بر محّبان خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید؛

۶ کسانی که به آسمانجونی ملبّس بودند؛ حاکمان و سرداران که همهٔ ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند.

۷ و به ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانی که بر ایشان عاشق می بود نجس می ساخت.

۸ و فاحشگی خود را که در مصر می نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانی اش با او همخواب می شدند و پستانهای بکارت او را افشرده، زناکاری خود را بر وی می ریختند.

۹ لهذا من او را به دست عاشقانش یعنی به دست بنی آشور که او بر ایشان عشق می ورزید، تسلیم نمودم.

۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند و او را به شمشیر کشتند که درمیان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند.

۱۱ و چون خواهرش اُهُولِیْبَه این را دید، در عشق بازی خویش از او زیادتر فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود.

۱۲ و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبّس به آسمانجونی و فارسان اسب سوار و جوانان دلپسند بودند.

۱۳ و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هر دو ایشان یک بوده است.

۱۴ پس زناکاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شَنْجرف کشیده شده بود، دید.

۱۵ که کمرهای ایشان به کمر بندها بسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است، بودند.

۱۶ و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد.

۱۷ و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی درآمده، او را از زناکاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متنّفر گردید.

۱۸ و چون که زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را مکشف ساخت. جان من از او متنفّرگردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفّر شده بود.

۱۹ اما او ایّام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زناکاری خود را زیاد نمود.

۲۰ و بر معشوقه های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفهٔ ایشان چون نطفهٔ اسبان می باشد.

۲۱ و قباحت جوانی خود را حینی که مصریان پستانهایت را به خاطر سینه های جوانی ات افشردند به یاد آوردی.

۲۲ بنابراین ای اُهولیْبَه خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفّر شده است به ضدّ تو برانگیزانیده، ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد.

۲۳ یعنی پسران بابل و همهٔ کلدانیان را از فَقُود و شُوع و قُوع. و همهٔ پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان اسب سوارند.

۲۴ و با اسلحه و کالسکه و ارابه ها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مِجَّن ها و سپرها و خُودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را برحسب احکام خود داوری نمایند.

۲۵ و من غیرت خود را به ضّد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشهایت را خواهند برید و بقیهٔ تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیهٔ تو به آتش سوخته خواهند شد.

۲۶ و لباس تو را از تو کنده، زیورهای زیبایی تو را خواهند برد.

۲۷ پس قباحت تو و زناکاری ات را که از زمین مصر آورده ای، از تونابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان برنخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.

۲۸ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: اینک تو را به دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به دست آنانی که جانت از ایشان متنفّر است، تسلیم خواهم نمود.

۲۹ و با تو از راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهم گذاشت. تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحت و فاحشه گری تو ظاهر شود.

۳۰ و این کارها را به تو خواهم کرد، از این جهت که در عقب امّت ها زنا نموده، خویشتن را از بتهای ایشان نجس ساخته ای.

۳۱ و چونکه به طریق خواهر خود سلوک نمودی جام او را به دست تو خواهم داد.

۳۲ و خداوند یهوه چنین می فرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید و محّل سخریّه و استهزا خواهی شد که متحمّل آن نتوانی شد.

۳۳ و از مستی و حزن پرخواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره.

۳۴ و آن را خواهی نوشید و تا تَه خواهی آشامید و خورده های آن را خواهی خایید و پستانهای خود را خواهی کَند، زیرا خداوند یهوه می گوید که من این را گفته ام.

۳۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمّل قباحت و زناکاری خود خواهی شد.

۳۶ و خداوند مرا گفت: ای پسر انسان! آیا بر اهوله و اهولیبه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رجاسات ایشان آگاه ساز.

۳۷ زیرا که زنا نموده اند و دست ایشان خون آلود است و با بتهای خویش مرتکب زنا شده اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانیده اند تا سوخته شوند.

۳۸ و علاوه بر آن این را هم به من کرده اند که در همان روز مَقْدَس مرا بی عصمت کرده، سَبَّت های مرا بی حرمت نموده اند.

۳۹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مَقْدَس من داخل شده، آن را بی عصمت نمودند و هان این عمل را در خانهٔ من بجا آوردند.

۴۰ بلکه نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشتن را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهایت آرایش دادی.

۴۱ و بر بستر فاخری که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بُخور و روغن مرا به آن نهادی.

۴۲ و در آن آوازِ گروه عیّاشان مسموع شد. و همراه آن گروه عظیم صابیان از بیابان آورده شدند که دستبندها بر دستها و تاجهای فاخر بر سر هر دو آنها گذاشتند.

۴۳ و من دربارهٔ آن زنی که در زناکاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الآن با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟

۴۴ و به او درآمدند به نهجی که نزد فاحشه ها درمی آیند. همچنان به آن دو زن قباحت پیشه یعنی اُهُولَه و اُهُولِیَبه درآمدند.

۴۵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زناکار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه می باشند و دست ایشان خون آلود است.

۴۶ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: من گروهی به ضدّ ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را مشوّش ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود.

۴۷ و آن گروه ایشان را به سنگها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه های ایشان را به آتش خواهند سوزانید.

۴۸ و قباحت را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنبّه خواهند شد که مثل شما مرتکب قباحت رسانید. و متحمّل گناهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

۲۴

۱ و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلیم هجوم آورد.

۳ و برای این خاندان فتنه انگیز مَثَلی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز.

۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را درمیانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را پر ساز.

۵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندورنش هست پخته شود.

۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش درمیانش است و زنگش از میانش درنیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود.

۷ زیرا خونی که ریخت درمیانش می باشد. آن را بر صخرۀ صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود.

۸ من خون او را بر صخرۀ صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدّت خشم را برانگیخته انتقام بکشم.

۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهرخونریز! من نیز تودۀ هیزم را بزرگ خواهم ساخت.

۱۰ هیزم زیاد بیاور و آتش بیفروز و گوشت را مهیّا ساز و ادویه جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود.

۱۱ پس آن را بر اخگر خالی بگذار تا تابیده شده مِسَش سوخته گردد و نجاستش در آن گداخته شود و زنگش نابود گردد.

۱۲ او از مشقّت ها خسته گردید، امّا زنگ بسیارش از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود.

۱۳ در نجاسات تو قباحت است چونکه تو را تطهیر نمودم. امّا طاهر نشدی. لهذا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد.

۱۴ من که یهوه هستم این را گفته ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه می گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و برحسب رفتارت و بر وفق اعمالت بر تو داوری خواهند کرد.

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۶ ای پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت را بَغْتَةً از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود.

۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم بگیر. بلکه عمامه بر سرت بپیچ و کفش به پایت بکن و شاربهایت را مپوشان و طعام مرده را مخور.

۱۸ پس بامدادان با قوم تکلّم نمودم و وقت عصر زن من مُرد و صبحگاهان به نهجی که مأمور شده بودم عمل نمودم.

۱۹ و قوم به من گفتند: آیا ما را خبر نمی دهی که این کارهایی که می کنی به ما چه نسبت دارد؟

۲۰ ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۱ به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هان من مَقْدَس خود را که فخر جلال شما و آرزوی چشمان شما و لذّت جانهای شما است، بی عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد.

۲۲ و به نهجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد.

۲۳ عمامه های شما بر سر و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم و گریه نخواهید کرد. بلکه به سبب گناهان خود کاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید.

۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود موافق هر آنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

۲۵ و امّا تو ای پسر انسان! در روزی که من قوّت و سرور فخر و آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد.

۲۶ که در آن روز هرکه رهایی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟

۲۷ پس در آن روز دهانت برای آنانی که رهایی یافته اند بازخواهد شد و متکلّم شده، دیگر گنگ نخواهی دانست که من یهوه می باشم.»

۲۵

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، و گفت:

۲ ای پسر انسان نظر خود را بر بنی عَمُّون بدار و به ضدّ ایشان نبوّت نما.

۳ و به بنی عمّون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه دربارۀ مَقْدَسِ من حینی که بی عصمت شد و دربارۀ زمین اسرائیل، حینی که ویران گردید و دربارۀ خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند هَه گفتی،

۴ بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می کنم تا در تو تصرّف نمایند. و خیمه های خود را درمیان تو زده، مسکن های خویش را در تو برپا خواهند نمود. و ایشان میوۀ تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و رَبَّه را آرامگاه شتران و زمین بنی عَمُّون را خوابگاه گله ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۶ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک می زنی و پا بر زمین می کوبی و به تمامی کینۀ دل خود شادی می نمایی،

۷ بنابراین هان من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امّت ها خواهم ساخت. و تو را ازمیان قوم ها منقطع ساخته، از میان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو را هلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.

۸ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه موآب و سَعیرگفته اند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امّت ها می باشند،

۹ بنابراین اینک من حدود موآب را از شهرها یعنی از شهرهای حدودش که فخر زمین می باشد یعنی بیت یَشیموت و بَعْل مَعُون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت.

۱۰ برای بنی مشرق آن را با بنی عَمُّون مفتوح خواهم ساخت و به تصرّف ایشان خواهم داد تا بنی عمّون دیگر در میان امّت ها مذکور نشوند.

۱۱ و بر موآب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

۱۲ خداوند یهوه چنین می گوید: «از این جهت که ادوم از خاندان یهودا انتقام کشیده اند و در انتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزیده اند،

۱۳ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: دست خود را بر اَدُوم دراز کرده، انسان و بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از تیمان تا ددان به شمشیرخواهند افتاد.

۱۴ و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از اَدُوم خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به اَدُوم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه می گوید که انتقام مرا خواهند فهمید.»

۱۵ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینهٔ دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن را به عداوت ابدی خراب نمایند،

۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کریتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک خواهم نمود.

۱۷ و با سرزنش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۲۶

۱ و در سال یازدهم در غرّهٔ ماه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان چونکه صوردربارهٔ اورشلیم می گوید هَهْ، دروازهٔ امّت ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است؛ و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد.

۳ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان ای صور من به ضدّ تو می باشم و امّت های عظیم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود را برمی انگیزاند.

۴ و حصار صور را خراب کرده، بُرجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رُفت و آن را به صخره ای صاف تبدیل خواهم نمود.

۵ و او محّل پهن کردن دامها درمیان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می فرماید که من این را گفته ام. و آن تاراج امّت ها خواهد گردید.

۶ و دخترانش که در صحرا می باشند، به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.

۷ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: «اینک من نبوکدرصّر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صور با اسبان و ارابه ها و سواران و جمیعّت و خلق عظیمی خواهم آورد.

۸ و او دختران تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و بُرجها به ضدّ تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت و مَتَرْسها در برابر تو برپا خواهد داشت.

۹ و منجنیقهای خود را بر حصارهایت آورده، برجهایت را با تبرهای خود منهدم خواهم ساخت.

۱۰ و اسبانش آنقدر زیاد خواهد بود که گَرد آنها تو را خواهد پوشانید. و چون به دروازه هایت داخل شود چنانکه به شهر رخنه دار درمی آیند، حصارهایت از صدای سواران و ارابه ها و کالسکه ها متزلزل خواهد گردید.

۱۱ و به سُمّ اسبان خود همهٔ کوچه هایت را پایمال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای فخر تو به زمین خواهد افتاد.

۱۲ و توانگری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغما خواهند برد. و حصارهایت را خراب نموده، خانه های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت.

۱۳ و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهایت دیگر مسموع نشود.

۱۴ و تو را به صخره ای صاف مبدّل خواهم گردانید تا محّل پهن کردن دامها بشوی و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می فرماید: من که یهوه هستم این را گفته ام.

۱۵ خداوند یهوه به صور چنین می گوید: آیا جزیره ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شد هنگامی که مجروحان ناله کشند و درمیان تو کشتار عظیمی شود؟

۱۶ و جمیع سروران دریا از کرسیهای خود فرود آیند. و رداهای خود را از خود بیرون کرده، رخوت قلاّبدوزی خویش را بکنند. و به ترسها ملبّس شده، بر زمین بنشینند و آناًفآناً لرزان گردیده، دربارۀ تو متحیّر شوند.

۱۷ پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زورآور می بود که با ساکنان خود هیبت خویش را برجمیع سکنۀ دریا مستولی می ساخت.

۱۸ الآن در روز انهدام تو جزیره ها می لرزند، و جزایری که در دریا می باشد، از رحلت تو مدهوش می شوند.

۱۹ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چون تو را شهر مخروب مثل شهرهای غیرمسکون گردانم و لجّه ها را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیار مستور سازم،

۲۰ آنگاه تو را با آنانی که به هاویه فرو می روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را در اسفلهای زمین در خرابه های ابدی با آنانی که به هاویه فرو می روند ساکن خواهم گردانید تا دیگر مسکون نشوی و دیگرجلال تو را در زمین زندگان جای نخواهی داد.

۲۱ و خداوند یهوه می گوید: تو را محلّ وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند طلبید امّا تا ابدالآباد یافت نخواهی شد.»

۲۷

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ امّا تو ای پسر انسان برای صُور مرثیه بخوان!

۳ و به صُور بگو: ای که نزد مدخل دریا ساکنی و برای جزیره های بسیار تاجر طوایف می باشی! خداوند یهوه چنین می گوید: ای صُور تو گفته ای که من کمال زیبایی هستم.

۴ حدود تو در وسط دریا است و بنّایانت زیبایی تو را کامل ساخته اند.

۵ همۀ تخته هایت را از صنوبر سَنیر ساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دَکَلْها برای تو بسازند.

۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهایت را از شمشاد جزایر کِتیّم که به عاج منبّت شده بود ترتیب دادند.

۷ کتان مطرّز مصری بادبان تو بود تا برای تو عَلَمی بشود. و شِراع تو از آسمانجونی و ارغوان از جزایر اَلیشَه بود.

۸ اهل سیدون و اَرْواد پاروزن تو بودند و حکمای تو ای صور که در تو بودند ناخدایان تو بودند.

۹ مشایخ جُبَیل و حکمایش در تو بوده، قلاّفان تو بودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاّحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند.

۱۰ فارس و لُود و فُوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند.

۱۱ بنی ارواد با سپاهیانت بر حصارهایت از هر طرف و جَمادیان بر برجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند.

۱۲ ترشیش به فراوانی هر قسم اموالْ سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو می دادند.

۱۳ یاوان و توبال و ماشِک سوداگران تو بودند. جانهای مردمان و آلات مس به عوض متاع تو می دادند.

۱۴ اهل خاندان تُو جَرْمَه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو می دادند.

۱۵ بنی دَدان سوداگران تو و جزایر بسیار بازارگانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تو معاوضت می کردند.

۱۶ اَرام به فراوانی صنایع تو سوداگران تو بودند. بَهْرَمان واَرْغَوان و پارچه های قلاّبدوزی و کتان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو می دادند.

۱۷ یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم مِنّیت و حلوا و عسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو می دادند.

۱۸ دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حَلْبُون و پشم سفید با تو سودا می کردند.

۱۹ وَدان و یاوان ریسمان به عوض بضاعت تو می دادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذرّیره از متاعهای تو بود.

۲۰ ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند.

۲۱ عرب و همۀ سروران قیدار بازارگانان دست تو بودند. با بره ها و قوچها و بزها با تو داد و ستد می کردند.

۲۲ تجّارشَبا و رَعْمَه سوداگران تو بودند. بهترین همۀ ادویه جات و هرگونه سنگ گرانبها و طلا به عوض بضاعت تو می دادند.

۲۳ حرّان و کَنَّه و عَدَن و تجّارشَبا وآشور و کِلْمَد سوداگران تو بودند.

۲۴ اینان با نفایس و رداهای آسمانجونی و قلاّبدوزی و صندوقهای پر از رختهای فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد و بسته شده با ریسمانها در بازارهای تو سوداگران تو بودند.

۲۵ کشتیهای ترشیش قافله های متاع تو بودند. پس در وسط دریا توانگر و بسیار مغزّز گردیدی.

۲۶ پاروزنانت تو را به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تو را درمیان دریا شکست.

۲۷ اموال و بضاعت و متاع و ملاّحان و ناخدایان و قلاّفان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که در تو بودند، با تمامی جمعیّتی که در میان تو بودند در روز انهدام تو در وسط دریا افتادند.

۲۸ از آواز فریاد ناخدایانت ساحلها متزلزل گردید.

۲۹ و جمیع پاروزنان و ملاّحان و همهٔ ناخدایان دریا از کشتیهای خود فرود آمده، در زمین می ایستند.

۳۰ و برای تو آوازخود را بلند کرده، به تلخی ناله می کنند و خاک بر سر خود ریخته، در خاکستر می غلطند.

۳۱ و برای تو موی خود را کنده، پلاس می پوشند و با مرارت جان و نوحهٔ تلخ برای تو گریه می کنند.

۳۲ و در نوحهٔ خود برای تو مرثیه می خوانند. و بر تو نوحه گری نموده، می گویند: کیست مثل صور و کیست مثل آن شهری که در میان دریا خاموش شده است؟

۳۳ هنگامی که بضاعت تو از دریا بیرون می آمد، قومهای بسیاری را سیر می گردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگر می ساختی.

۳۴ امّا چون از دریا، در عمق های آبها شکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو درمیانت تلف شد.

۳۵ جمیع ساکنان جزایر به سبب تو متحیّر گشته و پادشاهان ایشان به شدّت دهشت زده و پریشان حال گردیده اند.

۳۶ تجّار قوم ها بر تو صفیر می زنند و تو محّل دهشت گردیده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

۲۸

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسران انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه دلت مغرور شده است و می گویی که من خدا هستم و بر کسی خدایان در وسط دریا نشسته ام، و هرچند انسان هستی و نه خدا، لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته ای.

۳ اینک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سرّی از تو مخفی نیست؟

۴ و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نموده ای.

۵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده ای پس به سبب توانگری ات دلت مغرور گردیده است.

۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده ای،

۷ پس اینک من غریبان و ستم کیشان امّت ها را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضدّ زیبایی حکمت تو کشیده، جمال تو را ملوّث سازند.

۸ و تو را به هاویه فرود آورند. پس به مرگ آنانی که درمیان دریا کشته شوند خواهی مرد.

۹ آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ نی بلکه در دست قاتلانت انسان خواهی بود و نه خدا.

۱۰ از دست غریبان به مرگ نامختونان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه می فرماید که من این را گفته ام.

۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۲ ای پسر انسان، برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: تو خاتم کمال و مملّو حکمت و کامل جمال هستی.

۱۳ در عدن در باغ خدا بودی و هرگونه سنگ گرانبها از عقیقِ احمر و یاقوتِ اصفر و عقیقِ سفید و زبرجد و جَزْع و یَشْب و یاقوت کبود و بَهرَمان و زمرّد پوشش تو بود. و صنعت دفّها و نایهایت در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها مهیّا شده بود.

۱۴ تو کروبی مسح شدهٔ سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدّس خدا بوده باشی. و درمیان سنگهای آتشین می خرامیدی.

۱۵ از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی انصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی.

۱۶ امّا از کثرت سوداگری ات بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو را ای کروبی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم.

۱۷ دل تو از زیبایی ات مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تو را بر زمین می اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می گذارم تا بر تو بنگرند.

۱۸ به کثرت گناهت و بی انصافیِ تجارتت، مَقْدَس های خویش را بی عصمت ساختی. پس آتشی ازمیانت بیرون می آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگانت بر روی زمین خاکستر خواهم ساخت.

۱۹ و همهٔ آشنایانت ازمیان قوم ها بر تو متحیّر خواهند شد. و تو محلّ دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.

۲۰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۱ ای پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدّش نبوّت نما.

۲۲ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک ای صیدون من به ضدّ تو هستم و خویشتن را درمیان تو تمجید خواهم نمود. و حینی که بر او داوری کرده و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۳ و وبا در او و خون در کوچه هایش خواهم فرستادم. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او می آید درمیانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۴ و بار دیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می شمارند، خاری خلنده و شوک رنج آورنده نخواهد بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه می باشم.

۲۵ خداوند یهوه چنین می گوید: «هنگامی که خاندان اسرائیل را از قوم هایی که درمیان ایشان پراکنده شده اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان پراکنده شده اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان به نظر امّت ها تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بندهٔ خود یعقوب داده ام ساکن خواهند شد.

۲۶ و در آن به امنیّت ساکن شده، خانه ها بنا خواهند نمود و تاکستانها غرس خواهند ساخت. و چون برجمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیر می شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنیّت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان می باشم.

۲۹

۱ و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضدّ او و تمامی مصر نبوّت نما.

۳ و متکلم شده بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید : اینک ای فرعون پادشاه مصر

من به ضّد تو هستم. ای اژدهای بزرگ که درمیان نهرهایت خوابیده ای و می گویی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساخته ام!

۴ لهذا قلاّبها در چانه ات می گذارم و ماهیان نهرهایت را به فلسهایت خواهم چسبانید و تو را ازمیان نهرهایت بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهایت به فلسهای تو خواهند چسبید.

۵ و تو را خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگر تو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهند آورد. و تو را خوراک حیوانات زمین و مرغان هوا خواهم ساخت.

۶ و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصای نئین بودند.

۷ چون دست تو را گرفتند، خرد شدی و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.

۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: «اینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت.

۹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می گفت: نهر از آن من است و من آن را ساخته ام.

۱۰ بنابراین اینک من به ضّد تو و به ضّد نهرهایت هستم و زمین مصر را از مَجْدلْ تا اَسْوان و تا حدود حَبْشستان بالکّل خراب و ویران خواهم ساخت.

۱۱ که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدّت چهل سال مسکون نشود.

۱۲ و زمین مصر را در میان زمینهای ویرانْ خواهم ساخت و شهرهایش درمیان شهرهای مخروب مدّت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را درمیان امّت ها پراکنده و درمیان کشورها متفرّق خواهم ساخت.

۱۳ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: «بعد از انقضای چهل سال مصریان را از قوم هایی که درمیان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود.

۱۴ و اسیران مصر را بازآورده، ایشان را به زمین فَتْروس یعنی به زمین مولد ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهد بود.

۱۵ و آن پست ترین ممالک خواهد بود و بار دیگر بر طوایف برتری نخواهد نمود و من ایشان را قلیل خواهم ساخت تا بر امّت ها حکمرانی ننمایند.

۱۶ و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محّل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوّجه شده، گناه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.

۱۷ و در روز اوّل ماه اوّل از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۸ ای پسر انسان نبوکَدْرَصَّرْ پادشاه بابل از لشکر خود به ضّد صور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بی مو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضّد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.

۱۹ لهذا خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من زمین مصر را به نَبوْکدرصَّرْ پادشاه بابل خواهم بخشید و جمعیّت آنرا گرفتار کرده، غنیمتش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا اجرت لشکرش بشود.

۲۰ و خداوند یهوه می گوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت او خواهم داد چونکه این کار را برای من کرده اند.

۲۱ و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را درمیان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۰

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان نبوّت کرده بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ولوله کنید و بگویید وای بر آن روز!

۳ زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روز ابرها و زمان امّت ها خواهد بود!

۴ و شمشیری بر مصر فرود می آید و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیّت آنرا گرفتار خواهند کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید.

۵ و حَبَش و فُوط و لُود و تمامی قومهای مختلف و کُوب و اهل زمین عهد همراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.

۶ و خداوند چنین می فرماید: معاونان مصر خواهند افتاد و فخر قوّت آن فرود خواهد آمد. و از مَجْدَل تا اَسْوان در میان آن به شمشیر خواهند افتاد. و قول خداوند یهوه این است.

۷ و درمیان زمینهای ویرانْ ویران خواهند شد و شهرهایش درمیان شهرهای مخروب خواهد بود.

۸ و چون آتشی در مصر افروخته باشم و جمیع انصارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۹ و در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیها بیرون رفته، حبشیان مطمئن را خواهند ترسانید. و بر ایشان درد شدیدی مثل روز مصر مستولی خواهد شد. زیرا اینک آن می آید.

۱۰ و خداوند یهوه چنین می گوید: «من جمعیّت مصر را به دست نبُوکدْرَصَّر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت.

۱۱ او با قوم خود و ستمکشان امّت ها آورده خواهند شد تا آن زمین ویران سازند. و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت.

۱۲ و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به دست اشرار خواهم فروخت. و زمین را با هرچه در آن است، به دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفته ام.

۱۳ و خداوند یهوه چنین می فرماید: «بتها را نابود ساخته، اصنام را از نُوف تلف خواهم نمود. و بار دیگر رئیسی از زمین مصر نخواهد برخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت.

۱۴ و فَتْروس را خراب نموده، آتشی در صُوْعَن خواهم افروخت. و بر نو داوری خواهم نمود.

۱۵ و غضب خود را بر سِینْ که ملاذ مصر است ریخته، جمعیّت نُوْ را منقطع خواهم ساخت.

۱۶ و چون آتشی در مصر افروخته باش، سِین به درد سخت مبتلا و نُوْ مفتوح خواهد شد و خصمان در وقت روز برنُوف خواهند آمد.

۱۷ جوانان آوَن و فِیبَسَتْ به شمشیر خواهند افتاد و اهل آنها به اسیری خواهند رفت.

۱۸ و روز در تَحْفَحِیس تاریک خواهد شد و حینی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و فخر قوّتش در آن تلف شده باشد و ابرها آن را خواهند پوشاند و دخترانش به اسیری خواهند رفت.

۱۹ پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۰ و در روز هفتم ماه اوّل از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۱ ای پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست و اینک شکسته بندی نخواهد شد و بر آن مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر بر گرفتن شمشیر بشود.

۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان من به ضدّ فرعون پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او هم درست و هم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت.

۲۳ و مصریان را در میان امت ها پراکنده و درمیان کشورها متفرّق خواهم ساخت.

۲۴ بازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیر خود را به دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضور وی به نالۀ کشتگان ناله خواهد کرد.

۲۵ پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود و بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون را خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر دراز کرده باشد، آنگاه خواهم دانست که من یهوه هستم.

۲۶ و چون مصریان را درمیان امّت ها پراکنده و ایشان را در کشورها متفرّق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۱

۱ و در روز اوّل ماه سوّم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیّت او بگو: کیست که در بزرگی ات به او شابهت داری؟

۳ اینک آشورسرو آزاد لبنان با شاخه های جمیل و برگهای سایه گستر و قدّ بلند می بود و سر او به ابرها می بود.

۴ آبها او را نموّ داد. و لجّه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بهر طرف بوستان آن جاری می شد و جویهای خویش را بطرف همهٔ درختان صحرا روان می ساخت.

۵ از این جهت قدّ او از جمیع درختان صحرا بلندتر شده، شاخه هایش زیاده گردید و اغصان خود را نموّ داده، آنها از کثرت آبها بلند شد.

۶ و همهٔ مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امّت های عظیم در سایه اش سکنی گرفتند.

۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه های خویش خوشنما شد چونکه ریشه اش نزد آبهای بسیار بود.

۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه هایش مشابهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود.

۹ من او را به کثرت شاخه هایش به حدّی زیبایی دادم که همهٔ درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.

۱۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه قدّ تو بلند شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است،

۱۱ از این جهت من او را به دست قوّی ترین پادشاه امّت ها تسلیم خواهم نمود و او آنچه را که می باید به وی خواهد کرد. و من او را به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.

۱۲ و غریبان یعنی ستمکیشان امّت ها او را منقطع ساخته، ترک خواهند نمودم. و شاخه هایش بر کوهها و در جمیع دره ها خواهد افتاد و اغصان او نزد همهٔ وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم های زمین از زیر سایهٔ او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود.

۱۳ و همهٔ مرغان هوا بر تنهٔ افتادهٔ او آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا بر شاخه هایش ساکن خواهند شد.

۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آبها می باشند قدّ خود را بلند نکنند و سرهای خود را درمیان ابرها برنیفرازند. و زورآوران آنها از همگانی که سیراب می باشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین درمیان پسران انسانی که به هاویه فرود می روند به مرگ تسلیم شده اند.

۱۵ و خداوند یهوه چنین می گوید: در روزی که او به عالم اموات فرود می رود، من ماتمی برپا می نمایم و لجّه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را بازخواهم داشت. و آبهای عظیم بازداشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوارخواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت.

۱۶ و چون او را با آنانی که به هاویه فرود می روند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امّت ها را از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می شوند، در اسفلهای زمین تسلّی خواهند یافت.

۱۷ و ایشان نیز با مقتولان شمشیر و انصارش که درمیان امّت ها زیر سایهٔ او ساکن می بودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت.

۱۸ به کدام یک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ امّا با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرود خواهند آورد و درمیان نامختونان با مقتولان شمشیر خواهی خوابید. خداوند یهوه می گوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.

۳۲

۱ و در روز اوّل ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیر ژیان امّت ها مشابه می بودی، امّا مانند اژدها در دریا هستی و آب را از بینی خود می جهانی و آبها را به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود می سازی.

۳ خداوند یهوه چنین می گوید: «دام خود را به واسطهٔ گروهی از قوم های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تو را در دام من برخواهند کشید.

۴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهم انداخت و همهٔ مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت.

۵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده، درهّ ها را از لاش تو پر خواهم کرد.

۶ و زمینی را که در آن شنا می کنی از خون تو تا به کوهها سیراب می کنم که وادیها از تو پر خواهد شد.

۷ و هنگامی که تو را منطفی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد.

۸ و خداوند یهوه می فرماید،که تمامی نیّرهای درخشندهٔ آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد.

۹ و چون هلاکت تو را درمیان امّت ها بر زمینهایی که ندانسته ای آورده باشم، آنگاه دلهای قوم های عظیم را محزون خواهم ساخت.

۱۰ و قوم های عظیم را بر تو متحیّرخواهم ساخت. و چون شمشیر خود را پیش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدّت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام تو هر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه ای خواهند لرزید.»

۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: «شمشیر پادشاه بابل برتو خواهد آمد.

۱۲ و به شمشیرهای جبّاران که جمیع ایشان از ستمکیشان امّت ها می باشند غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیّتش هلاک خواهند شد.

۱۳ و تمامی بهایم او را از کنارهای آبهی عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگرآنها را گل آلود نخواهد ساخت. و سُم بهایم آنها را گل آلود نخواهد ساخت.

۱۴ آنگاه خداوند یهوه می گوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهم ساخت.

۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هرچه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۶ و خداوند یهوه می گوید: مرثیه ای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امّت ها این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیّتش این مرثیه را خواهند خواند.

۱۷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۸ ای پسر انسان برای جمعیّت مصر وِلوِلَه نما و هم او را و هم دختران امّت های عظیم را با آنانی که به هاویه فرود می روند، به اسفلهای زمین فرود آور.

۱۹ از چه کس زیباتر هستی؟ فرود بیا و با نامختونان بخواب.

۲۰ ایشان درمیان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. مصر به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیّتش را بکشید.

۲۱ اقویای جبّاران از میان عالم اموات او را و انصار او را خطاب خواهند کرد. ایشان نامختون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید.

۲۲ درآنجا آشور و تمامی جمعیّت او هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاده اند.

۲۳ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرارداده شد و جمعیّت ایشان به اطراف قبرهای ایشان اند. جمیع ایشان که در زمین زندگان باعث هیبت بودند، مقتول و از شمشیر افتاده اند.

۲۴ درآنجا عیلام و تمامی جمعیّتش هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده اند و به اسفلهای زمین نامختون فرود رفته اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بوده اند. پس با آنانی که به هاویه فرود می روند، متحمّل خجالت خویش خواهند بود.

۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیّتش درمیان مقتولان قرارداده اند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود می روند، متحمّل خجالت خویش خواهند بود. درمیان کشتگان قرار داده شد.

۲۶ در آنجا ماشک و توبال تمامی جمعیّت آنها هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیراکه در زمین زندگان باعث هیبت بودند.

۲۷ پس ایشان با جبّاران و نامختونانی که افتاده اند که با اسلحۀ جنگ خویش به هاویه فرود فته اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گناه ایشان بر استخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جبّاران بودند.

۲۸ و امّا تو درمیان نامختونان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید.

۲۹ در آنجا اَدوم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با نامختونان و آنانی که به هاویه فرود می روند خواهند خوابید.

۳۰ در آنجا جمیع رؤسای شمال و همۀ صیدونیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، خجل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیرْ نامختون خواهند خوابید و با آنانی که به هاویه فرود می روند. متحمّل خجالت خود خواهند شد.

۳۱ و خداوند یهوه می گوید که فرعون چون این را بیند درباره تمامی جمعیّت خود خویشتن را تسلّی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد.

۳۲ زیرا خداوند یهوه می گوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیّت او را با مقتولان شمشیر درمیان نامختونان خواهند خوابانید.

۳۳

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری بر زمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند،

۳ و او شمشیر را بیند که بر آن زمین می آید و کَرِنّا را نواخته، آن قوم را متنبّه سازد،

۴ و اگر کسی صدای کَرِنّا را شنیده، متنبّه نشود، آنگاه شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خونش بر گردنش خواهد بود.

۵ چونکه صدای کَرِنّا را شنید و متنبّه نگردید، خون او بر خودش خواهد بود و اگر متنبه می شد جان خود را می رهانید.

۶ و اگر دیده بان شمشیر را بیند که می آید و کَرِنّا را ننواخته قوم را متنبّه نسازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار شده است، امّا خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید.

۷ و من تو را ای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نموده ام تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبّه سازی.

۸ حینی که من به مرد شریر گویم: ای مرد شریر البتّه خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تا آن مرد شریر را از طریقش متنبّه سازی، آنگاه آن مرد شریر در گناه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مُرد، امّا خون او را از دست تو خواهم طلبید.

۹ امّا اگر تو آن مرد شریر را از طریقش متنبّه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه او در گناه خود خواهد مُرد، امّا تو جان خود را رستگار ساخته ای.

۱۰ پس تو ای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون می گویید: چونکه عصیان و گناهان ما بر گردن ما است و به سبب آنها کاهیده شده ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟

۱۱ به ایشان بگو: خداوند یهوه می فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردان مرد شریر خوش نیستم بلکه خوش هستم که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریق های بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید؟

۱۲ و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رهانید. و شرارت مرد شریر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند.

۱۳ حینی که به مرد عادل گویم که البتّه زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد.

۱۴ و هنگامی که به مرد شریر گویم: البتّه خواهی مُرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد،

۱۵ و اگر آن مرد شریر رهن را پس دهد و آنچه دزدیده بود ردّ نماید و به فرایض حیات سلوک نموده، مرتکب بی انصافی نشود، او البتّه زنده خواهد ماند و نخواهد مُرد.

۱۶ تمام گناهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است. البته زنده خواهد ماند.

۱۷ اما پسران قوم تو می گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست.

۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد.

۱۹ و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند.

۲۰ اما شما می گویید که طریق های خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.

۲۱ و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسی که از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است.

۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او دروقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم.

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲۴ ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل می گویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است.

۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: گوشت را با خونش می خورید و چشمان خود را بسوی بتهای خویش برمی افرازید و خون می ریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟

۲۶ بر شمشیرهای خود تکیه می کنید و مرتکب رجاسات شده، هرکدام از شما زن همسایه خود را نجس می سازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟

۲۷ بدینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: به حیات خودم قسم البته آنانی که در خرابه ها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرا اند برای خوراک حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعه ها و مغاره هایند از وبا خواهند مرد.

۲۸ و این زمین را ویران و محّل دهشت خواهم ساخت و غرور و قوّتش نابود خواهد شد که رهگذری نباشد.

۲۹ و چون این زمین را به سبب همهٔ رجاساتی که ایشان بعمل آورده اند ویران و محّل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۰ امّاَ تو ای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه ها دربارهٔ تو سخن می گویند و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می گوید بیایید و بشنوید! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می شود؟

۳۱ و نزد تو می آیند بطوری که قوم من می آیند. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را می شنوند، اما آنها را بجا نمی آورند. زیراکه ایشان به دهان خود سخنان شیرین می گویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان می رود.

۳۲ و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو را می شنوند، اما آنها را بجا نمی آورند.

۳۳ و چون این واقع می شود و البتّه واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی درمیان ایشان بوده است.

۳۴

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان به ضدّ شبانان اسرائیل نبوّت نما و نبوّت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشتن را می چرانند. آیا نمی باید شبانان گله ها را بچرانند؟

۳ شما پیه را می خورید و پشم را می پوشید و پرواریها را می کشید، اما گله را نمی چرانید.

۴ ضعیفان را تقویت نمی دهید و بیماران را معالجه نمی نمایید و شکسته ها را شکسته بندی نمی کنید و رانده شدگان را پس نمی آورید و گم شدگان را نمی طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی می نمایید.

۵ پس بدون شبان پراکنده می شوند و خوراک همهٔ حیوانات صحرا گردیده، آواره می گردند.

۶ گوسفندان من برجمیع کوهها و بر همهٔ تلّهای بلند آواره شده اند. و گلهٔ من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی طلبد و برای ایشان تفحّص نمی نماید.

۷ پس ای شبانان کلام خداوند را بشنوید!

۸ خداوند یهوه می فرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گلهٔ من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همهٔ حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را نطلبیدند. بلکه شبانان خویشتن را چرانیدند و گلهٔ مرا رعایت ننمودند.

۹ بنابراین ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید!

۱۰ خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من به ضدّ شبانان هستم و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانانْ خویشتن را دیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رهانید تا خوراک ایشان نباشند.

۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: هان من خودم گوسفندان پراکندهٔ خود را طلبیده، آنها تفقّد خواهم نمود.

۱۲ چنانکه شبان حینی که درمیان گوسفندان پراکندهٔ خود می باشد، گلهٔ خویش را تفقّد می نماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقّد نموده، ایشان را از هر جایی که در روز ابرها و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رهانید.

۱۳ و ایشان را از میان قوم ها بیرون آورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیها و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید.

۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرامگاه ایشان را بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پر گیاه خواهند خوابید و بر کوهها اسرائیل خواهند چرید.

۱۵ خداوند یهوه می گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.

۱۶ گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته ها را شکسته بندی نموده ، بیماران را قوّت خواهم داد. لیکن فربهان و زور آوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود.

۱۷ و اما به شما ای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می فرماید: هان من درمیان گوسفندان و گوسفند و درمیان قوچهای و بزهای نر داوری خواهم نمود.

۱۸ آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدند، بلکه بقیهٔ مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقی مانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟

۱۹ و گوسفندان من آنچه را از پای شما پایمال شده است، می چرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، می نوشند.

۲۰ بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می گوید: «هان من خودم درمیان گوسفندان فربه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود.

۲۱ چونکه شما به پهلو و کتف خود تنه می زنید، و همهٔ ضعیفان را به شاخهای خود بیرون می زنید، حتّی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساخته اید،

۲۲ پس من گلهٔ خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و درمیان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود.

۲۳ و یک شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچراند یعنی بندهٔ خود داود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود.

۲۴ و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بندهٔ من داود درمیان ایشان رئیس خواهد بود من که یهوه هستم گفته ام.

۲۵ وعهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیّت ساکن شده، در جنگلها خواهند خوابید.

۲۶ و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسمش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.

۲۷ و درختان صحرا میوهٔ خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیّت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رهانیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۲۸ و دیگر درمیان امّت ها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیّت، بدون ترساننده ای ساکن خواهند شد.

۲۹ و برای ایشان درختستان ناموری برپا خواهم داشت و دیگر از قحط در زمین تلف نخواهند گردید.

۳۰ و خداوند یهوه می گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می باشند.

۳۱ وخداوند یهوه می گوید: شما ای گلۀ من و ای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می باشم.»

۳۵

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوّت نما!

۳ و آن را بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک ای کوه سعیر من به ضدّ تو هستم. و دست خود را بر تو دراز کرده، تو را ویران و محّل دهشت خواهم ساخت.

۴ شهرهایت را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم.

۵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنی اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی.

۶ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خونْ تو را تعاقب خواهد نمود.

۷ و کوه سعیر را محّل دهشت و ویران ساخته، روندگان و آیندگان را از آن منقطع خواهم ساخت.

۸ و کوههایش را از کشتگانش مملّو می کنم که مقتولان شمشیر بر تلّها و درّه ها و همۀ وادیهای تو بیفتند.

۹ و تو را خرابه های دائمی می سازم که شهرهایت دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم.

۱۰ چونکه گفتی این دو امّت و این دو زمین از آن من می شود و آن را به تصرّف خواهیم آورد با آنکه یهوه در آنجا است.

۱۱ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که موافق خشم و حدی که به ایشان نمودی، از کینه ای که با ایشان داشتی که با تو عمل خواهم نمود و چون بر تو داوری کرده باشم، خویشتن را بر تو درمیان ایشان معروف خواهم گردانید.

۱۲ و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضدّ کوههای اسرائیل گفته ای، شنیده ام. چونکه گفتی: خراب گردید و برای خوراک ما داده شد.

۱۳ و شما به دهان خود به ضدّ من تکبّرنموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم.

۱۴ خداوند یهوه چنین می گوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت.

۱۵ و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود و تو ای کوه سعیر و تمام اَدُوم جمیعاً ویران خواهید شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۶

۱ و تو ای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبّوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید!

۲ خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه دشمنان دربارۀ شما گفته اند هَهْ این بلندیهای دیرینه میراث ما شده است.

۳ لهذا نبوّت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: از آن جهت که ایشان شما را از هر طرف خراب کرده و بلعیده اند تا میراث بقیۀ امّت ها بشوید و بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذّمت طوایف گردیده اید،

۴ لهذا ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلّها و وادیها و درۀ ها و خرابه های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد سخریۀ بقیۀ امّت های مجاور گردیده است، چنین می گوید:

۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضدّ بقیۀ امّت ها و به ضدّ تمامی اَدُوم تکلّم نموده ام که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینۀ قلب، ملک خود ساخته اند تا آن را به تاراج واگذارند.

۶ پس دربارۀ زمین اسرائیل نبّوت نما و به کوهها و تلّها و وادیها و درّه ها بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امّت ها شده اید لهذا من در غیرت و خشم خود تکلّم نمودم.»

۷ و خداوند یهوه چنین می فرماید: من دست خود را برافراشته ام که امّت هایی که به اطراف شمایند البته سرزنش خود را متحمّل خواهند شد.

۸ و شما ای کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوۀ خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیراکه ایشان به زودی خواهند آمد.

۹ زیرا اینک من بطرف شما هستم و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد.

۱۰ و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمیعاً و شهرها مسکون و خرابه ها معمور خواهد شد.

۱۱ و بر شما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد و شما را مثل ایّام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اوّل شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۲ و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو را به تصرف آورند و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بی اولاد نسازی.
۱۳ و خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه ایشان دربارهٔ تو می گویند که مردمان را می بلعی و امّت های خویش رابی اولاد می گردانی،
۱۴ پس خداوند یهوه می گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امّت های خویش را دیگر بی اولاد نخواهی ساخت.
۱۵ و سرزنش امّت ها را دیگر در تو مسموع نخواهم گردانید و دیگر متحمل مذّمت طوایف نخواهی شد و امّت های خویش را دیگر نخواهی لغزانید. خداوند یهوه این را می گوید.
۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
۱۷ ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن می بودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظر من مثل نجاست زن حایض می بود.
۱۸ لهذا به سبب خونی که بر زمین ریختند و آن را به بتهای خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم.
۱۹ و ایشان را درمیان امّت ها پراکنده ساختم و در کشورها متفرّق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری نمودم.
۲۰ و چون به امّت هایی که به طرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدّوس مرا بی حرمت ساختند. زیرا دربارهٔ ایشان گفتند که اینان قوم یهوه می باشند و از زمین او بیرون آمده اند.
۲۱ لیکن من بر اسم قدّوس خود که خاندان اسرائیل آن را درمیان امّت هایی که بسوی آنها رفته بودند بی حرمت ساختند شفقت نمودم.
۲۲ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدّوس خود که آن را درمیان امّت هایی که به آنها رفته، بی حرمت نموده اید بعمل می آورم.
۲۳ و اسم عظیم خود را که درمیان امّت هایی حرمت شده است و شما آن را درمیان آنها بی عصمت ساخته اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه می گوید: حینی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امّت ها خواهند دانست که من یهوه هستم.
۲۴ و شما را از میان امّت ها می گیرم از جمیع کشورها جمع می کنم و شما را در زمین خود درخواهم آورد.
۲۵ و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همهٔ نجاسات و از همهٔ بتهای شما طاهر خواهم ساخت.
۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.
۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.
۲۸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.
۲۹ و شما را از همهٔ نجاسات شما نجات خواهم داد. و غلّه را خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد.
۳۰ و میوهٔ درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر درمیان امّت ها متحمّل رسوای قحط نشوید.
۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خویشتن را در نظر خود مکروه خواهید داشت.
۳۲ و خداوند یهوه می گوید: بدانید که من این را به خاطر شما نکرده ام. پس ای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود خجل و رسوا شوید.
۳۳ خداوند یهوه چنین می فرماید: در روزی که شما را از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه ها معمور خواهد شد.
۳۴ و زمین ویران که به نظرجمیع رهگذریان خراب می بود، شیار خواهد شد.
۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عَدَن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار و مسکون شده است.
۳۶ و امّت هایی که به اطراف شما باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانه ها را غرس نموده ام. من که یهوه هستم تکلّم نموده و بعمل آورده ام.
۳۷ خداوند یهوه چنین می گوید: برای این بار دیگرخاندان اسرائیل از من مسألت خواهند نمود تا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید.
۳۸ مثل گله های قربانی یعنی گلهٔ اورشلیم در موسمهایش همچنان شهرهای مخروب از گله های مردمان پر خواهم شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۷

۱ دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود.
۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی هموارى بی نهایت زیاده و بسیار خشک بود.
۳ و او مرا گفت: ای پسر انسان آیا می شود که این استخوانها زنده گردد؟ گفتم: ای خداوند یهوه تو می دانی.
۴ پس مرا فرمود: بر این استخوانها نبوّت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید!
۵ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می گوید: اینک من روح به شما درمی آورم تا زنده شوید.

۶ و پیه ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.

۷ پس من چنانکه مذمور شدم نبوّت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد.

۸ و نگریستم و اینک پیه ها و گوشت به آنها روح نبود.

۹ پس او مرا گفت: بر روح نبوّت نما! ای پسر انسان بر روح نبوّت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.

۱۰ پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوّت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی نهایت عظیمی ایستادند.

۱۱ و او مرا گفت: ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می باشند. اینک ایشان می گویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم.

۱۲ لهذا نبّوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من قبرهای شما را می گشایم. و شما را ای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد.

۱۳ و ای قوم من چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

۱۴ و روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلّم نموده و بعمل آورده ام. قول خداوند این است.

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۱۶ و تو ای پسر انسان یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس "برای یهودا و برای بنی اسرائیل رفقای وی." پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس "برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل رفقای وی"

۱۷ و آنها را برای خودت با یکدیگر یک عصا ساز تا در دستت یک باشد.

۱۸ و چون ابناء قومت تو را خطاب کرده، گویند: آیا ما را خبر نمی دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟

۱۹ آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباط اسرائیل را که رفقای وی اند، خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد.

۲۰ پس آن عصاها را که بر آنها نوشتی در دست تو درنظر ایشان باشد.

۲۱ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان امّت هایی که به آنها رفته اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد.

۲۲ و ایشان را در آن زمین بر کوههای اسرائیل یک امّت خواهم ساخت. و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو امّت نخواهند بود و دیگر به دو مملکت تقسیم نخواهند شد.

۲۳ و خویشتن را دیگر به بتها و رجاسات و همهٔ معصیت های خود نجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از جمیع مساکن ایشان که در آنها گناه ورزیده اند نجات داده ایشان را طاهر خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.

۲۴ و بندهٔ من داود، پادشاه ایشان خواهد بود و به احکام من سلوک نموده، و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا خواهند آورد.

۲۵ و در زمینی که به بندهٔ خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن می بودند، ساکن خواهند شد و ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و بنده من داود تا ابدالاباد رئیس ایشان خواهد بود.

۲۶ و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مَقْدس خویش را تا ابدالاباد درمیان ایشان قرار خواهم داد.

۲۷ و مسکن من بر ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

۲۸ پس چون مَقْدَس من درمیان ایشان تابه ابد برقرار بوده باشد، آنگاه امّت ها خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس می نمایم.

۳۸

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

۲ ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس رُوش و ماشَک و توبال است بدار و بر او نبّوت نما.

۳ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من ای ماجوج رئیس رُوش و ماشَک و توبال به ضدّ تو هستم.

۴ و تو را بر گردانیده، قلاّب خود را به چانه ات می گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می آورم. اسبان وسوراران که جمیع ایشان با اسلحهٔ تمام آراسته، جمعیّت عظمیی با سپرها و مِجّنها و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته،

۵ فارس و کُوش و فُوط با ایشان و جمیع ایشان با پسر و خُود،

۶ جُومَرْ و تمامی افواجش و خاندان تو جَرْمَه از اطراف شمال با تمامی افواجش و فوم های بسیار همراه تو.

۷ پس مستعد شو و تو و تمامی جمعیّت که نزد تو جمع شده اند، خویشتن را مهیّآ سازید و تو مستحفظ ایشان باش.

۸ بعد از روزهای بسیار از تو تفقّد خواهد شد و در سالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است خواهی آمد که آن ازمیان قوم های بسیار بر کوههای اسرائیل که به خرابهٔ دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن ازمیان قوم ها بیرون آورده شده و تمامی اهلش به امنیّت ساکن می باشند.

۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین را خواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قومهای بسیار که همراه تو می باشند.

۱۰ خداوند یهوه چنین می فرماید: در آن روز چیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود.

۱۱ و خواهی گفت: به زمین بی حصار برمی آیم بر کسانی که به اطمینان و امنیّت ساکنند می آیم که جمیع ایشان بی حصارند و پشت بندها و دروازه ها ندارند.

۱۲ تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که ایشان مواشی و اموال انداخته اند و در وسط جهان ساکنند.

۱۳ شَبا و دَدان و تجّار تَرْشیش و جمیع شیران ژیان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمده ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمیعت خود را جمع کرده ای تا نقره و طلا برداری و مواشی و اموال را بربایی و غارت عظیمی ببری؟

۱۴ بنابراین ای پسر انسان نبوّت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیّت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمید؟

۱۵ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد تو و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر می باشند،

۱۶ و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایّآم بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خود خواهم آورد تا آنکه امّت ها حینی که من خویشتن را در تو ای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.

۱۷ خداوند یهوه چنین می فرماید: آیا تو آنکس نیستی که در ایّآم سلف به واسطهٔ بندگانم انبیای اسرائیل که در آن ایّآم دربارهٔ سالهای بسیار نبوّت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را بر ایشان خواهم آورد؟

۱۸ خداوند یهوه می گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حدّت خشم من به بینی ام خواهد برآمد.

۱۹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته ام که هر آینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد.

۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند و همهٔ مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صخره ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید.

۲۱ و خداوند یهوه می گوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضّد او خواهم خواند و شمشیر هرکس بر برادرش خواهد بود.

۲۲ و با وبا و خون بر او عقوبت خواهم رسانید و باران سیّال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و بر افواجش و بر قوم های بسیاری که با وی می باشند خواهم بارانید.

۲۳ و خویشتن را درنظر امّت های بسیار معظّم و قدّوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۹

۱ پس تو ای پسر انسان دربارهٔ جوج نبوّت کرده، بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: که اینک ای جوج رئیس رُوش و ماشَک و توبال من به ضّد تو هستم.

۲ و تو را برمی گردانم و رهبری می نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهم آورد.

۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند.

۴ و تو و همهٔ افواجت و قومهایی که همراه تو هستند بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد.

۵ خداوند یهوه می گوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلّم نموده ام.

۶ و آتشی بر ماجوج و بر کسانی که در جزایر به امنیّت ساکنند خواهم فرستاد تا بدانندکه من یهوه هستم.

۷ و نام قدّوس خود را درمیان قوم خویش اسرائیل معروف خواهم ساخت و دیگر نمی گذارم که اسم قدّوس من بی حرمت شود تا امّت های بدانند که من یهوه قدّوس اسرائیل می باشم .

۸ اینک خداوند یهوه می گوید: آن می آید و به وقوع خواهد پیوست و این همان روز است که درباره اش تکلّم نموده ام.

۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی مَجَّن و سپر و کمان و تیرها و چوب دستی و نیزه ها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدّت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت.

۱۰ و هیزم از صحرا نخواهند آورد و چوب جنگلها نخواهند برید زیرا که اسلحه ها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند یهوه می گوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند نمود.

۱۱ و در آن روز موضعی برای قبر در اسرائیل یعنی وادی عابریم را بطرف مشرق دریا به جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان را مسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیّت او را دفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید.

۱۲ و خاندان اسرائیل مدّت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند.

۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان را دفن خواهند کرد و خداوند یهوه می گوید: روز تمجید من نیکنامی ایشان خواهد بود.

۱۴ و کسانی را معیّن خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبورکنندگان آنانی را که بر روی زمین باقی مانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید.

۱۵ و عبورکنندگان در زمین گردش خواهند کرد و اگر کسی استخوان آدمی ببیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را در وادی هامون جوج مدفون سازند.

۱۶ و اسم شهر نیز هامونَه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت.

۱۷ و اما تو ای پسر انسان! خداوند یهوه چنین می فرماید که بهر جنس مرغان و به همهٔ حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می نمایم، فراهم آیید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید.

۱۸ گوشت جبّاران را خواهید خورد و خون رؤسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و بره ها و بزها و گاوها که همهٔ آنها از پرواریهای باشان می باشند.

۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح می نمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید.

۲۰ وخداوند یهوه می گوید که بر سفرهٔ من از اسبان و سوران و جبّآران و همهٔ مردان جنگی سیر خواهید شد.

۲۱ و من جلال خود را درمیان امّت ها قرار خواهم داد و جمیع امّت ها داوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود.

۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم.

۲۳ و امّت ها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیده اند، من روزی خود را از ایشان پوشاندم و ایشان را به دست ستمکاران ایشان تسلیم نمودم که جمیع ایشان به شمشیر افتادند.

۲۴ برحسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روز خود را از ایشان پوشانیدم.»

۲۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: الآن اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدّوس خود غیرت خواهم نمود.

۲۶ و حینی که ایشان در زمین به امنیّت ساکن شوند و ترساننده ای نباشد، آنگاه خجالت خود را و خیانتی را که به من ورزیده اند متحمّل خواهند شد.

۲۷ و چون ایشان را از میان امّت ها برگردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه درنظر امّت های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد.

۲۸ و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن رو که من ایشان را در میان امّت ها جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگر کسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت.

۲۹ وخداوند یهوه می گوید که من بار دیگر روی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

۴۰

۱ در سال بیستم و پنجم اسیری ما در ابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد.

۲ در رؤیای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود.

۳ و چون مرا به آنجا آورد اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در دستش ریسمانی از کتان و نی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود.

۴ آن مرد مرا گفت: ای پسر انسان به چشمان خود ببین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هر چه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هرچه می بینی آگاه ساز.

۵ و اینک حصاری بیرون خانه گرداگردش بود و به دست آن مرد نی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذارعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندی اش را یک نی پیمود.

۶ پس نزد دروازه ای که بسوی مشرق متوجّه بود آمده، به پلّه هایش برآمد. و آستانهٔ دروازه را پیمود که عرضش یک نی بود و عرض آستانهٔ دیگر را که یک نی بود.

۷ و طول هر غرفه یک نی بود و عرضش یک نی. و میان غرفه ها مسافت پنج ذارع. و آستانهٔ دروازه نزد رواق دروازه از طرف اندرون یک نی بود.

۸ ورواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیمود.

۹ پس رواق دروازه را هشت ذارع و اِسْبرهایش را دو ذارع پیمود و رواق دروازه بطرف اندرون بود.

۱۰ و حجره های دروازه بطرف شرقی، سه از اینطرف و سه از آنطرف بود. و هر سه را یک پیمانش واِسْبرها را از اینطرف و آنطرف یک پیمانش بود.

۱۱ و عرض دهنهٔ دروازه را ده ذارع و طول دروازه را سیزده ذارع پیمود.

۱۲ و محجری پیش روی حجره ها از اینطرف یک ذارع و محجری ازآنطرف یک ذارع و حجره ها از این طرف شش ذارع و از آنطرف شش ذارع بود.

۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذارع پیمود. و دروازه در مقابل دروازه بود.

۱۴ و اِسْبرها را شصت ذارع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اِسْبرها رسید.

۱۵ و پیش دروازهٔ مدخل تا پیش رواق اندرونی پنجاه ذارع بود.

۱۶ و حجره ها و اِسْبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره های مشبّک بهر طرف بود و همچنین رواقها را و پنجره ها بطرف اندرون گرداگرد بود و بر اسْبرها نخلها بود.

۱۷ پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگ فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. سی اطاق بر آن سنگ فرش بود.

۱۸ و سنگ فرشی یعنی سنگ فرش یائینی به جانب دروازه ها یعنی به اندازهٔ طول دروازه ها بود.

۱۹ و عرضش را از برابر دروازهٔ پایینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیمود.

۲۰ و طول و عرض دروازه ای را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیمود.

۲۱ و حجره هایش سه از اینطرف و سه از آنطرف و اِسبَرهایش و رواقهایش موافق پیمایش دروازه اوّل بود. طولش پنجاه ذارع و عرضش بیست و پنج ذراع.

۲۲ و پنجره هایش و روافهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه ای که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پلّه به آن برمی آمدند و رواقهایش پیش روی آنها بود.

۲۳ و صحن اندرونی را دروازه ای در مقابل دروازهٔ دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تا دروازه صد ذراع پیمود.

۲۴ پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه ای به سمت جنوب و اِسْبرهایش و رواقهایش را مثل این پیمایش پیمود.

۲۵ و برای آن و برای رواقهایش پنجره ها مثل آن پنجره ها گرداگرد بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست وپنج ذراع بود.

۲۶ و زینه های آن هفت پلّه داشت. و رواقش پیش آنها بود و آن را نخلها یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بر اِسْبرهایش بود.

۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیمود.

۲۸ و مرا از دروازهٔ جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازهٔ جنوبی را مثل این پیمایش پیمود.

۲۹ و حجره هایش واِسْبرهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذارع و عرضش بیست و پنج ذارع بود.

۳۰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست و پنج ذراع وعرضش پنج ذراع بود.

۳۱ و رواقش به صحن بیرونی می رسید و نخلها بر اِسْبرهایش بود و زینه اش هشت پلّه داشت.

۳۲ پس مرا به اندرونی به سمت مشرق آورد و دروازه را مثل این پیمایش پیمود.

۳۳ و حجره هایش و اِسْبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره ها به هر طرفش بود طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج بود.

۳۴ و رواقهایش بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اِسْبرهایش از این طرف و آنطرف بود و زینه اش هفت پلّه داشت.

۳۵ و مرا به دروازهٔ شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشها پیمود.

۳۶ وحجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش را نیز. و پنجره ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع وعرضش بیست و پنج ذراع بود.

۳۷ و اسبرهایش بسوی صحن بیرونی بود و نخلها بر اسبرهایش از اینطرف و از آن طرف بود و زینه اش هشت پلّه داشت.

۳۸ و نزد اسبرهای دروازه ها اطاقی با دروازه اش بود که در آن قربانی های سوختنی را می شستند.

۳۹ و در رواق دروازه ها دو میز از اینطرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی های سوختنی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را ذبح نمایند.
۴۰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زینهٔ دهنهٔ دروازه شمالی دو میز بود و به جانب دیگر که نزد رواق دروازه بود دو میز بود.
۴۱ چهار میز از اینطرف و چهار میز از آنطرف به پهلوی دروازه بود یعنی هشت میز که از آنطرف به پهلوی دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می کردند.
۴۲ و چهار میز برای قربانی های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندی اش یک ذراع بود و بر آنها آلاتی را که به آنها قربانی های سوختنی و ذبایح را ذبح می نمودند، می نهادند.
۴۳ و کناره های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود گوشت قربانی ها بر میز بود.
۴۴ و بیرون دروازهٔ اندرونی، اطاقهای مغنیّان در صحن اندرونی به پهلوی دروازهٔ شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلوی دروازهٔ مشرقی که رویش بطرف شمال می بود بود.
۴۵ و او مرا گفت: «این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه می دارند می باشد.
۴۶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه می دارند می باشد. ایناند پسران صادوق از بنی لاوی که نزدیک خداوند می آیند تا او را خدمت نمایند.»
۴۷ و طول صحن را صد ذراع پیمود و عرضش را صد ذراع و آن مربّع بود و مذبح در برابر خانه بود.
۴۸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسبرهای رواق را پنج ذارع از اینطرف و پنج ذارع از آن طرف پیمود و عرض دروازهٔ را سه ذارع از اینطرف و سه ذارع از آنطرف.
۴۹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع. و نزد زینه هایش که از آن برمی آمدند، دو ستون نزد اسبرها یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

۴۱

۱ و مرا به هیکل آورد و عرض اسبرها را شش ذارع از اینطرف و عرض آنها را شش ذارع از آنطرف که عرض خیمه بود پیمود.
۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانبهای مدخل از اینطرف پنج ذارع بود و از آنطرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیمود.
۳ و به اندرون داخل شده، اسبرهای مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیمود.
۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیکل پیمود و مرا گفت: «این قدس الاقداس است.
۵ و دیوار خانه را شش ذارع پیمود. و عرض غرفه ها که گرداگرد خانه بهر طرف می بود چهار ذراع بود.
۶ و غرفه ها روی همدیگر سه طبقه بود و در هر رسته ای سی و در دیواری که به جهت غرفه ها گرداگرد خانه بود، داخل می شد تا در آن متمّکن شود و در دیوار خانه متمّکن نشود.
۷ و غرفه ها خانه را بالاتر و بالاتر احاطه کرده، وسیعتر می شد، زیرا که خانه را بالاتر و بالاتر گرداگرد خانه احاطه می کرد و از این جهت خانه بسوی بالا وسیع می بود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقهٔ وسطی تا طبقهٔ فوقانی بالا می رفتند.
۸ و بلندی خانه را ازهر طرف ملاحظه نمودم، و اساس های غرفه ها یک نی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود.
۹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفه ها بود پنج ذراع بود و فسْحَت باقی مانده مکان غرفه های خانه بود.
۱۰ و درمیان حجره ها، عرض بیست ذارعی گرداگرد خانه بهر طرفش بود.
۱۱ و درهای غرفه ها بسوی فُسْحَت بود یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسْحَت پنج ذراع گرداگرد.
۱۲ و عرض بنیانی که رو به روی مکان منفصل بود در گوشهٔ سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوار گرداگرد بنیان پنج ذراع و طولش نود ذراع بود.
۱۳ و طول خانه را صد ذراع پیمود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوارهایش را صد ذارع.
۱۴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذارع بود.
۱۵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با ایوانهایش از اینطرف و آنطرف صد ذراع پیمود و هیکل اندرونی و رواقهای صحنها را.
۱۶ و آستانه ها و پنجره های مُشبَّک و ایوانها گرداگرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره ها از هر طرف چوب پوش بود و پنجره ها هم پوشیده بود.
۱۷ تا بالای درها و تا خانهٔ اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گرداگرد از اندرون و بیرون به همین پیمایشها.
۱۸ و کروبیان و نخلها در آن ساخته شده بود و درمیان هردو کروبی یک نخل بود و هر کروبی دو رو داشت.
۱۹ یعنی روی انسان بسوی نخل از اینطرف و روی شیر بسوی نخل از آنطرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود.
۲۰ و از زمین تا بالای درها کروبیان و نخلها مصوّر بود و بر دیوارها هیکل همچنین.
۲۱ و باهوهای هیکل مربّع بود و منظر جلو قدس مثل منظر آن بود.

۲۲ و مذبح چوبین بود بلندی اش سه ذراع و طولش دو ذراع و گوشه هایش و طولش و دیوارهایش از چوب بود. و او مرا گفت: میزی که در حضور خداوند می باشد این است.
۲۳ و هیکل و قدس را دو در بود.
۲۴ و هر در را دو لنگه بود و این لنگه تا می شد. یک در را دو لنگه و در دیگر را دو لنگه.
۲۵ و بر آنها یعنی بر درهای هیکل کروبیان و نخلها مصوّر بود بطوری که بر دیوارها مصوّر بود و آستانۀ چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود.
۲۶ بر جانب رواق پنجره های مشبّک به اینطرف و به آنطرف بود و همچنین بر غرفه های خانه و بر آستانه ها.

۴۲

۱ و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به حجره ای که مقابل مکان مُنفَصل و روبروی بنیان بطرف شمال بود آورد.
۲ جلو طول صد ذراعی در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود.
۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود.
۴ و پیش روی حجره ها بطرف اندرون خَرَندی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها بطرف شمال بود.
۵ و حجره های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می گرفتند بیشتر از آنچه آنها از حجره های تحتانی و وسطی بنیان می گرفتند.
۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحن ها نداشت و از این سبب، طبقۀ فوقانی از طبقات تحتانی و وسطی تنگتر می شد.
۷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره ها بسوی صحن بیرونی روبروی حجره ها بود پنجاه ذراع بود.
۸ زیرا طول حجره هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صد ذراع بود.
۹ و زیر این حجره ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل می شدند.
۱۰ و در حجم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان حجره ها بود.
۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مَخْرَج های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها.
۱۲ و مثل درهای حجره های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود و جایی که به آنها داخل می شدند.
۱۳ و مرا گفت: حجره های شمالی و حجره های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، حجره های مقّدس می باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می آیند قدس الاقداس را در آنها می خورند و قدس الاقداس و هدایای آردی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را در آنها می گذراند زیرا که این مکان مقّدس است.
۱۴ و چون کاهنان داخل آنها می شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت می کنند در آنها می گذارند زیراکه آنها مقّدس می باشد و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلّق دارد نزدیک می آیند.
۱۵ و چون پیمایشهای خانۀ اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه ای که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیمود.
۱۶ جانب شرقی آن را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود یعنی به نی پیمایش آن را از هر طرف پیمود
۱۷ و جانب شمالی را به نی پیمایش از هر طرف نی پیمود.
۱۸ و جانب جنوبی را به نی پیمایش، پانصد پیمود.
۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی پیمایش پانصد نی پیمود.
۲۰ هر چهار جانب آن را پیمود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد نی بود تا در میان مقدّس و غیر مقّدس فرق گذارد.

۴۳

۱ و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه ای که به سمت مشرق متوجّه بود.
۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل صدای آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منْور گردید.
۳ و مثل منظر آن رؤیایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رؤیا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رؤیا مثل آن رؤیا بود که نزد نهر خابُور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود درافتادم.
۴ پس جلال خداوند از راه دروازه ای که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد.
۵ و روح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملّو ساخت.
۶ و هاتفی را شنیدم که از میان خانه به من تکلّم می نماید و مردی پهلوی من ایستاده بود.
۷ و مرا گفت: ای پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف پایهایم که در آن درمیان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خود ایشان و هم پادشاهان ایشان بار دیگر به زناها و لاشهای پادشاهان خود در مکان های بلند خویش نام قدوّس مرا بی حرمت نخواهند ساخت.

۸ از اینکه آستانه های خود را نزد آستانهٔ من و باهوهای خویش را به پهلوی باهوهای من برپا کرده اند و درمیان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوّس مرا به رجاسات خویش که آنها را بعمل آورده اند بی حرمت ساخته اند، لهذا منبر خشم خود ایشان را تلف نموده ام.

۹ حال زناهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من درمیان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود.

۱۰ و تو ای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلّع ساز تا گناهان خود را خجل شوند و ایشان نمونهٔ آن را بپیمایند.

۱۱ و اگر از هرچه بعمل آورده اند خجل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلها و همهٔ فرایض و جمیع صورتها و تمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تا تمامی صورتش و همهٔ فرایضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمایند.

۱۲ و قانون خانه این است که تمامی حدودش بر سر کوه از همهٔ اطرافش قدس الاقداس باشد. اینک قانون خانه همین است.»

۱۳ و پیمایشهای مذبح به ذراعها هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینه اش یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیه ای که گرداگرد لبش می باشد یک وجب و این پشت مذبح می باشد.

۱۴ و از سینهٔ روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع.

۱۵ و آتشدانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ برآمده بود.

۱۶ و طول آتشدان دوازده و عرضش دوازده و از هر چهار طرف مربّع بود.

۱۷ و طول خروج چهارده و عر ضش چهارده بر چهار طرفش بود و حاشیه ای که گرداگردش بود نیم ذراع و دایرهٔ سینه اش یک ذراع وپلّه هایش به سمت مشرق متوّجه بود.

۱۸ و او مرا گفت: ای پسر انسان خداوند یهوه چنین می فرماید: این است قانون های مذبح در روزی که آن را بسازند تا قربانی های سوختنی بر آن بگذرانند و خون بر آن بپاشند.

۱۹ و خداوند یهوه می فرماید که به لاویان کَهَنه که از ذریّت صادوق می باشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می آیند یک گوساله به جهت قربانی گناه بده،

۲۰ و از خونش گرفته، بر چهار شاخش و بر چهار گوشهٔ خروج و بر حاشیه ای که گرداگردش است بپاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفّاره کن.

۲۱ گوسالهٔ قربانی گناه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مَقْدس بسوزانند.

۲۲ و در روز دوّم بز نر بی عیبی برای قربانی گناه بگذران تا مذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن را به گوساله طاهر ساختند.

۲۳ و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوسالهٔ بی عیب و قوچی بی عیب از گله بگذران.

۲۴ تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذارنند.

۲۵ هر روز از هفت روز تو بز نری برای قربانی گناه بگذران و ایشان گوساله ای و قوچی از گله هر دو بی عیب بگذرانند.

۲۶ هفت روز ایشان کفّاره برای مذبح نموده، آنرا طاهر سازند و تخصیص کنند.

۲۷ و چون این روزها را به اتمام رسانیدند، پس در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی شما را بر مذبح بگذرانند و من شما را قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.

۴۴

۱ و مرا به راه دروازهٔ مُقدَس بیرونی که به سمت مشرق متوّجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود.

۲ و خداوند مرا گفت: این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچ کس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند.

۳ و امّآ رئیس، چونکه او رئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود.

۴ پس مرا از راه شمالی پیش روی خانه آورد و نگریستم و اینک جلال خداوند خانهٔ خداوند را مملّو ساخته بود و بر وی خود درافتادم.

۵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان دل خود را به هر چه تو را گویم دربارهٔ تمامی قانون های خانهٔ خداوند و همهٔ قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود ببین و به گوشهای خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همهٔ مخرج های مقدس مشغول ساز.

۶ و به این متمّرد ین یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید.

۷ زیرا که شما اجنبیان نامختون دل و نامختون گوشت را داخل ساختید تا در مُقدَس من بوده، خانهٔ مرا ملوّث سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان اعلاوه بر همهٔ رجاسات شما عهد مرا شکستند.

۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مَقْدس من نگاه دارند.

۹ خداوند یهوه چنین می فرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همهٔ غریبانی که درمیان اسرائیل باشند، به مَقْدَس من داخل نخواهند شد.

۱۰ بلکه آن لاویان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد،

۱۱ زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح می نمایند و به حضورایشان برای خدمت ایشان می ایستند.

۱۲ و از این جهت که به حضور بتهای خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین یهوه می گوید: دست خود را به ضدّ ایشان برافراشتم که متحمل خود خواهند شد.

۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد، بلکه خجالت خویش و رجاسات خود را بعمل آوردند متحمّل خواهند شد.

۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده می شود، مستحفظان ودیعت آن خواهم ساخت.

۱۵ لیکن لاویان کَهَنه از بنی صادوق که درحینی که بنی اسرائیل از من آواره شدند ودیعت مَقْدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه می گوید که به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید.

۱۶ و ایشان به مَقْدَس منداخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت.

۱۷ و هنگامی که به دروازه های صحن اندرونی داخل شوند لباس کتانی خواهند پوشید و چون در دروازه های صحن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمین نپوشند.

۱۸ عمامه های کتانی بر سر ایشان و زیر جامهٔ کتانی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد دربر نکنند.

۱۹ و چون به صحن بیرونی یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت می کنند بیرون کرده، آن را در حجره های مقّدس بگذارنند و به لباس دیگر ملبّس شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس ننمایند

۲۰ و ایشان سر خود را نتراشند و گیسوهای بلند نگذارند بلکه موی سر خود را بچینند.

۲۱ و کاهن وقت درآمدنش در صحن اندرونی شراب ننوشد.

۲۲ و زن بیوه یا مطلّقه را به زنی نگیرد، بلکه باکره ای که از ذریّت خاندان اسرائیل باشد یا بیوه ای که بیوه کاهن باشد بگیرند.

۲۳ و فرق میان مقّدس و غیر مقدّس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان طاهر و غیر طاهر را به ایشان اعلام نمایند.

۲۴ و چون در مرافعه ها به جهت محاکمه بایستند، برحسب احکام من داوری بنمایند و شرایع و فرایض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سَبَّت های مرا تقدیس نمایند.

۲۵ و احدی از ایشان به میتهٔ آدمی نزدیک نیامده، خویشتن را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدر و مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویشتن را نجس سازد.

۲۶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند.

۲۷ و خداوند یهوه می فرماید در روزی که به صحن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نماید آنگاه قربانی گناه خود را بگذراند.

۲۸ «و ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود پس ایشان را درمیان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود.

۲۹ و ایشان هدایای آردی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را بخورند و همهٔ موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود.

۳۰ و اوّل تمامی نوبرهای همهٔ چیز و هر هدیه ای از همهٔ چیزها از جمیع هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود و خیمر اوّل خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانهٔ خود فرود آورید.

۳۱ و کاهن هیچ میته یا دریده شده ای را از مرغ یا بهایم نخورد.

۴۵

۱ و چون زمین را به جهت ملکیّت به قرعه تقسم نمایید، حصّهٔ مقدّس را که طولش بیست و پنج هزار نی و عرضش ده هزار نی باشد هدیه ای برای خداوند بگذرانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدّس خواهد بود.

۲ و از این پانصد در پانصد نی از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرفش پنجاه ذارع.

۳ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار نی خواهی پیمود تا در آن جای مقدّس قدس الاقداس باشد.

۴ و این برای کاهنانی که خادمان مَقْدَس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می آیند، حصّهٔ مقدّس از زمین خواهد بود تا جای مقدّس به جهت قدس باشد.

۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار نی به جهت لاویانی که خادمان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد.

۶ و مِلْک شهر را که عرضش پنج هزار و طولش بیست و پنج هزار نی باشد موازی آن هدیهٔ مقدّس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود.

۷ و از اینطرف و از آنطرف هدیه مقدس و مِلْک شهر مقابل هدیهٔ مقدّس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصّهٔ رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت ها از حدّ مغرب تا حدّ مشرق خواهد بود.

۸ و این در آن زمین در اسرائیل مِلْک او خواهد بود تا رؤسای من بر قوم من دیگر ستم ننمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب اسباط ایشان خواهند داد.

۹ «خداوند یهوه چنین می گوید: ای سروران اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. قول خداوند یهوه این است:

۱۰ میزان راست و ایفای راست و بَتِ راست برای شما باشد.

۱۱ و ایفا و بَتِ یک مقدار باشد به نوعی که بَتّ به عُشر حُومَرْ و ایفا به عُشر حُومَرْ مساوی باشد. مقدار آنها برحسب حُومَرْ باشد.

۱۲ و مثقال بیست جیرَه باشد. و مَنّای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

۱۳ و هدیه ای که بگذرانید این است: یک سُدْس ایفا از هرحومر گندم و یک سدس ایفا از هر حومر جو بدهید.

۱۴ و قسمت معیّن روغن برحسب بَتّ روغن یک عُشربَتّ از هر کُریا حومَر ده بَتّ باشد زیرا که ده بَتّ یک حُومَر می باشد.

۱۵ و یک گوسفند از دویست گوسفند از مرتع های سیراب اسرائیل برای هدیهٔ آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفّاره بشود. قول خداوند یهوه این است.

۱۶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند.

۱۷ و رئیس قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلال ها و سَبَّت ها و همهٔ مواسِم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیهٔ آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را به جهت کفّاره برای خاندان اسرائیل بگذراند.

۱۸ خداوند یهوه چنین می گوید: «در غُرّهٔ ماه اوّل، گاوی جوان بی عیب گرفته، مَقْدَس را طاهر خواهی نمود.

۱۹ و کاهن قدری از خون قربانی گناه گرفته، آن را بر چهارچوب خانه و بر چهار گوشهٔ خروج مذبح و بر چهارچوب دروازهٔ صحن اندرونی خواهد پاشید.

۲۰ و همچنین در روز هفتم ماه برای هرکه سهواً یا غفلتاً خطا ورزد خواهی کرد و شما برای خانه کفاّره خواهید نمود.

۲۱ و در روز چهاردهم ماه اوّل برای شما هفت روز عید فِصَح خواهد بود که در آنها نان فطیرخورده شود.

۲۲ و در آن روز رئیس، گاو قربانی گناه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذراند.

۲۳ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز از آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بی عیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز نر به جهت قربانی گناه بگذارند.

۲۴ و هدیهٔ آردیش را یک ایفا برای هرگاو و یک ایفا برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذراند.

۲۵ و از روز پانزدهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینها یعنی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.

۴۶

۱ خداوند یهوه چنین می گوید: دروازهٔ صحن اندرونی که به سمت مشرق متوّجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سَبَّت مفتوح شود و در روز اوّل ماه گشاده گردد.

۲ و رئیس از راه رواق دروازهٔ بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحهٔ سلامتی او را بگذارنند و او بر آستانهٔ دروازه سجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود.

۳ و اهل زمین در سَبَّت های و هلال ها نزد دهنهٔ آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند.

۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سَبَّت برای خداوند بگذراند، شش برهٔ بی عیب و یک قوچ بی عیب خواهد بود.

۵ و هدیهٔ آردی اش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه اش برای بره ها هرچه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا.

۶ و در غرّهٔ ماه یک گاو جوان بی عیب و شش بره و یک قوچ که بی عیب باشد.

۷ و هدیهٔ آردی اش یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآید برای هر ایفا بگذارند.

۸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود.

۹ و هنگامی که اهل زمین در مواسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هر که راه دروازهٔ شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هرکه از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود، و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود.

۱۰ و چون ایشان داخل شوند رئیس درمیان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند.

۱۱ و هدیهٔ آردی اش در عید ها و مواسم یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای بره ها و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود.

۱۲ و چون رئیس هدیهٔ تبرّعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیهٔ تبرّعی برای خداوند بگذراند، آنگاه دروازه ای را که به سمت مشرق متوّجه است بگشایند و او قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذراند به طوری که آنها را در روز سَبَّت می گذراند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند.

۱۳ و یک برهٔ یک سالهٔ بی عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران،

۱۴ و هر بامداد هدیهٔ آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سُدْس ایفا و یک ثلث هین روغن که بر آرْد نرم پاشیده شود که هدیهٔ آردی دایمی برای خداوند به فریضهٔ ابدی خواهند بود.

۱۵ پس بره و هدیهٔ آردی اش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.

۱۶ خداوند یهوه چنین می گوید: «چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حقّ ارْثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و مِلْک ایشان به رسم ارْثیت خواهد بود.

۱۷ لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود.

۱۸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و مِلک ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند.

۱۹ پس مرا از مدخلی که به پهلوی دروازه بود به حجره های مقدّس کاهنان که به سمت شمال متوجّه بود درآورد. و اینک در آنجا بهر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.

۲۰ و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی گناه را طبخ می نمایند و هدیهٔ آردی را می پزند تا آنها را به صحن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاورند.

۲۱ پس مرا به صحن بیرونی آورد و مرا به چهار زاویهٔ صحن گردانید و اینک در هر زاویهٔ صحن صحنی بود.

۲۲ یعنی در چهار گوشهٔ صحن صحنهای محوّطه ای بود که طول هریک چهل و عرضش سی ذراع بود. این چهار را که در زاویه ها بود یک مقدار بود.

۲۳ و به گرداگرد آنها بطرف آن چهار طاقها بود و مطبخ ها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود.

۲۴ و مرا گفت: «اینک مطبخ ها می باشد که خادمان خانه در آنها ذبایح قوم را طبخ می نمایند.

۴۷

۱ و مرا نزد دروازهٔ خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانهٔ خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود.

۲ پس مرا از راه دروازهٔ شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازهٔ بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجّه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود.

۳ و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک می رسید.

۴ پس هزار ذراع پیمود و مرا از آبها عبور داد و آب به زانو می رسید و باز هزار ذراع پیموده، مرا عبور داد و آب به کمر می رسید.

۵ پس هزار ذراع پیمود و نهری بود که از آن نتوان عبورکرد زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن می شود شنا کرد، نهری که از آن عبور نتوان کرد.

۶ و مرا گفت: ای پسر انسان آیا این را دیدی؟ پس مرا از آنها برده، به کنار نهر برگردانید.

۷ و چون برگشتم اینک بر کنار نهر از اینطرف و از آنطرف درختان بی نهایت بسیار بود.

۸ و مرا گفت: این آنها بسوی ولایت شرقی جاری می شود و به عَرَبَه فرود شده، به دریا می رود و چون به دریا داخل می شود آبهایش شفا می یابد.

۹ و واقع خواهد شد که هرذی حیاتِ خزنده ای در هر جایی که آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حدّ زیاده پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها به آنجا می رسد، آن شفا خواهد یافت و هرجایی که نهر جاری می شود، همه چیز زنده می گردد.

۱۰ و صیّادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عَین جَدی تا عین عجْلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حدّ زیاده خواهند بود.

۱۱ امّا خلابها و تالابهایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد.

۱۲ و بر کنار نهر به اینطرف و آنطرف هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوهٔ تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مَقْدَس جاری می شود و میوهٔ آنها برای خوراک و برگهای آنها به جهت علاج خواهد بود.

۱۳ خداوند یهوه چنین می گوید: «این است حدودی که زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو قسمت.

۱۴ و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرّف خواهید آورد زیرا که من دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم پس این زمین به قرعه به شما به ملکیّت داده خواهد شد.

۱۵ و حدود زمین این است بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حِتْلُون تا مدخل صَدَد.

۱۶ حَمات و بَیْرُوته و سِبْرایم که درمیان سرحدّ دمشق و سرحدّ حمات است و حَصَر وسطی که نزد سرحدّ حَوْران است.

۱۷ و حدّ از دریا حَصَرعینان نزد سرحدّ دمشق و بطرف شمال حمات خواهد بود. و این است جانب شمالی.

۱۸ و بطرف شرقی درمیان حَوْران و دمشق و درمیان جِلْعاد و زمین اسرائیل اُردُن خواهد بود از این حدّ شرقی می باشد.

۱۹ و طرف جنوبی به جانب راست از تامار تا آب مَریبوت قادش و نهر مصر و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود.

۲۰ و طرف غربی دریای بزرگ از حدّی که مقابل مدخل حَمات است خواهد بود و این جانب غربی باشد.

۲۱ پس این زمین را برای خود برحسب اسباط اسرائیل تقسیم خواهید نمود.

۲۲ و آن را برای خود و برای غریبانی که درمیان شما مأوا گزینند و درمیان شما اولاد بهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل متوطّنان بنی اسرائیل خواهند بود و با شما درمیان اسباط اسرائیل میراث خواهند یافت.

۲۳ و خداوند یهوه می فرماید: در هر سبط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همانْ ملکِ خود را خواهد یافت.

۴۸

۱ و این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حَتْلُون و مدخل حَمات و حَصَرعینان نزد سرحد شمال دمشق تا جانب حمات حدّ آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت.

۲ و نزد حدّ دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اَشیر یک قسمت.

۳ و نزد حدّ اَشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت.

۴ و نزد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای مَنسّی یک قسمت.

۵ و نزد حدّ مَنَسّی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت.

۶ و نزد حدّ نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رَئوبین یک قسمت.

۷ و نزد حدّ رَئوبین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودا یک قسمت.

۸ و نزد حدّ یهودا از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه ای که می گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار نی و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت ها باشد و مقدس درمیانش خواهد بود.

۹ و طول این هدیه ای که برای خداوند می گذرانید و بیست و پنج هزار نی و عرضش ده هزار نی خواهد بود.

۱۰ و این هدیهٔ مقدّس برای اینان یعنی برای کاهنان می باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنج هزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنج هزار نی می باشد و مَقْدَس خداوند درمیانش خواهد بود.

۱۱ و این برای کاهنان مقدّس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی اسرائیل گمراه شدند و لاویان نیز ظلالت ورزیدند، گمراه نگردیدند،

۱۲ لهذا این برای ایشان از هدیهٔ زمین، هدیهٔ قدس اقداس به پهلوی سرحّد لاویان خواهد بود.

۱۳ و مقابل حدّ کاهنان حصّه ای که طولش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار نی باشد برای لاویان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار نی خواهد بود.

۱۴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوبرهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدّس می باشد.

۱۵ و پنج هزار نی که از عرضش مقابل آن بیست و پنج هزار نی باقی می ماند عامّ خواهد بود، به جهت شهر و مسکن ها و نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود.

۱۶ و پیمایشهای آن این است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد ذراع.

۱۷ و نواحی شهر بطرف شمال دویست و پنجاه و بطرف جنوب دویست و پنجاه و بطرف مشرق دویست و پنجاه و بطرف مغرب دویست و پنجاه خواهد بود.

۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدیهٔ مقدّس باقی می ماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار نی خواهد بود و این مقابل هدیهٔ مقدّس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کار می کنند خواهد بود.

۱۹ و کارکنان شهر از همهٔ اسباط اسرائیل آن را کِشت خواهند کرد.

۲۰ پس تمامی هدیه بیست و پنجهزار در بیست و پنجهزار نی باشد این هدیهٔ مقدّس را با مِلک شهر مربّع خواهید گذرانید.

۲۱ و بقیهٔ آن بهر دو طرف هدیهٔ مقدّس و مِلْکِ شهر از آنِ رئیس خواهد بود؛ و این حصّهٔ رئیس نزد حدّ شرقی در برابر آن بیست و پنجهزار نی هدیه و نزد حدّ غربی هم برابر بیست و پنجهزار نی هدیه خواهد بود؛ و هدیهٔ مقدّس و مَقْدَسِ خانه درمیانش خواهد بود.

۲۲ از مِلک لاویان و از ملک شهر که درمیان ملک رئیس است، حصّه ای درمیان حدّ یهودا و حدّ بنیامین از آنِ رئیس خواهد بود.

۲۳ و امّا برای بقیهٔ اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت.

۲۴ و نزد حدّ بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت.

۲۵ و نزد حدّ شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یسّاکار یک قسمت.

۲۶ و نزد حدّ یساکار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت.

۲۷ و نزد حدّ زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت.

۲۸ و نزد حدّ جاد بطرف جنوب به جانب راست حدّ زمین از تامار تا آب مِریبَه قادِش و نهر مصر و دریای بزرگ خواهد بود.»

۲۹ خداوند یهوه می گوید: این است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیّت تقسیم خواهید کرد و قسمت های ایشان این می باشد.

۳۰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش.

۳۱ و دروازه های شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازهٔ رَئوبین یک و دروازهٔ یهودا یک و دروازهٔ لاوی یک.

۳۲ و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد نی و سه دروازه یعنی دروازهٔ یوسف یک و دروازهٔ بنیامین یک و دروازهٔ دان یک.

۳۳ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیمایش و سه دروازهٔ یعنی شمعون یک و دروازهٔ یساکار یک و دروازهٔ زبولون یک.

۳۴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد نی و سه دروازه یعنی دروازهٔ جاد یک و دروازهٔ اَشیر یک و دروازهٔ نفتالی یک.

۳۵ و محیطش هجده هزار نی می باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شَمَّه خواهد بود.»

کتاب دانیال نبی

۱

۱ در سال سوم سلطنت یَهُویاقیم پادشاه یهودا، نَبوْکَدْ نَصَّر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود.

۲ و خداوند یَهُویاقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانۀ خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شِنعار به خانۀ خدای خود آورد و ظروف را به بیت المال خدای خویش گذاشت.

۳ و پادشاه اَشفَناز رئیس خواجه سرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شُرفا را بیاورد.

۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهیم باشند که قابلیّت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند.

۵ و پادشاه وظیفۀ روزینه از طعام پادشاه و شرابی که او می نوشید تعیین نمود و امر فرمود که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدّت در حضور پادشاه حاضر شوند.

۶ و در میان ایشان دانیال وحَنَنْیا و میشائیل و عَزْریا از بنی یهودا بودند.

۷ و رئیس خواجه سرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال به بَلْطَشَصّر و حَنَنْیا را به شَدَرک و میشائیل را به میشَک و عَزَرْیا را به عَبْدنَغُو مسمّی ساخت.

۸ امّا دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجه سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد.

۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه سرایان محترم و مکرّم ساخت.

۱۰ پس رئیس خواجه سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که ابنای جنس شما می باشند، زشتتر بیند و همچنین سر مرا نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.

۱۱ پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجه سرایان او را بر دانیال و حَنَنْیا و میشائیل عَزَرْیا گماشته بود گفت:

۱۲«مستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایی و به ما بُقوُل برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن.

۱۳ چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه می خورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید با بندگانت عمل نمای.

۱۴ و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد.

۱۵ و بعد از انقضای این ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می خوردند نیکوتر و فربه تر بود.

۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بُقُول به ایشان داد.

۱۷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هرگونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال همۀ رؤیا و خوابها فهیم گردانید.

۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه سرایان ایشان را به حضور نَبُوکَدْنَصَّر آورد.

۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حَنَنْیا و میشائیل و عَزَرْیا یافت نشدند پس در حضور پادشاه ایستادند.

۲۰ و در هر مسألۀ حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که برتمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت.

۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

۲

۱ و در سال دوّم سلطنت نَبْوکَدْنصَّر، نَبْوکَدْنَصَّر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.

۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

۳ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیدم و روحم برای فهیمدن خواب مضطرب است.

۴ کلدانیان به زبان اَرامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای ما بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.

۵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از صادر شد که اگر خواب و تعبیر آنرا برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را مزبله خواهند ساخت.

۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.

۷ ایشان بار دیگر جواب داده، گفتند که پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.

۸ پادشاه در جواب گفت: یقین می دانم که شما فرصت می جویید، چون می بینید که فرمان از من صادر شده است.

۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام ننمایید برای شما فقط یک حکم است زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داده اید که به حضور من بگویید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگویید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»

۱۰ کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند که کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگر کلدانی بپرسد.

۱۱ و مطلبی که پادشاه می پرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.

۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.

۱۳ پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن حکیمان برآمدند؛ و دانیال و رفیقانش را می طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.

۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اَریوک رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می رفت، سخن گفت.

۱۵ و اَریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟ آنگاه اَریوک دانیال را از کیفیت امر مطلّع ساخت.

۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.

۱۷ پس دانیال به خانۀ خود رفته، رفقای خویش حَنَنْیا و میشائیل و عَزَرْیا را از این امراطلاع داد،

۱۸ تا دربارۀ این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقایش با سایرحکیمان بابل هلاک شوند.

۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رؤیای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند.

۲۰ و دانیال متکلّم شده، گفت: «اسم خدا تا ابدالآباد متبارک باد زیرا که حکمت وتوانایی ازآن وی است.

۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل می کند. پادشاهان را معزول می نماید و پادشاهان را نصب می کند. حکمت را به حکیمان می بخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم می دهد.

۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می نماید. به آنچه در ظلمت است عارف می باشد و نور نزد وی ساکن است.

۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر می گویم و تسبیح می خوانم زیراکه حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الآن آنچه را که از تو درخواست کرده ایم، به من اعلام نمودی، چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.

۲۴ و از این جهت دانیال نزد اَریُوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابِل مأمورکرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.

۲۵ آنگاه اَریُوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که شخصی را از اسیران یهودا یافته ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.

۲۶ پادشاه دانیال را که به بَلْطَشَصَّر مسمّی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تو می توانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟

۲۷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می طلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجّمان می توانند آن را برای پادشاه حلّ کنند.

۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرارمی باشد و او نَبوْکَدْنَصَّر پادشاه را از آنچه در ایّام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رؤیای سرت که در بِسترت دیده ای این است:

۲۹ ای پادشاه فکرهای تو برِ بسترت دربارۀ آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطرت آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.

۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تغییر بر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی.

۳۱ تو ای پادشاه می دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا باشد.

۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود.

۳۳ و ساقیهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود.

۳۴ و مشاهده می نمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت.

۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد و آن سگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت.

۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.

۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوّت و حشمت به تو داده است.

۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند، حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلّط گردانیده است. آن سَرِ طلا تو هستی.

۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سوّمی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد بود.

۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز خرد و نرم می سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت.

۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوره گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوّت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود.

۴۲ و اما انگشتهای پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود.

۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچین اینها خویشتن را با ذریّت انسان آمیخته خواهد کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی شود، همچنین اینها خویشتن اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد.

۴۴ و در ایّام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدلاباد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدلاباد استوار خواهد ماند.

۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرده، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.

۴۶ آنگاه نَبْوکَدنَصَّر پادشاه به روی خود درافتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطرّیات برای او بگذرانند.

۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسراراست، چونکه تو قادر بر کشف راز شده ای.

۴۸ پس پادشاه دانیال را معظّم ساخت و هدایای بسیار عظیم به او داد و او را برتمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس رؤسا بر جمیع حکمای بابل ساخت.

۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شَدَرْک و میشک و عَبدْ نغو را برکارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازهْٔ پادشاه می بود.

۳

۱ نَبوْکدنَصَّر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در هموارى دُوْرا در ولایت بابل نصب کرد.

۲ و نَبوکَدنَصَّر پادشاه فرستاد که اُمَرا و رؤسا و والیان و داوران و خزانه داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبّرک تمثالی که نَبوْکَدنَصَّر پادشاه نصب نموده بود بیایند.

۳ پس اُمرا و رؤسا و والیان و داوران و خزانه داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرّک تمثالی که نَبوْکَدْنَصَّر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نَبوْکدْنَصَّر نصب کرده بود ایستادند.

۴و مُنادی به آواز بلند ندا کرده، می گفت: ای قومها و امّت ها و زبانها برای شما حکم است؛

۵ که چون آواز کَرِنّا و سُرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به روافتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید.

۶ و هر که رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»

۷ لهذا چون همهٔ قومها آواز کَرِنّا و سرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همهٔ قومها و امّت و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدنَصَّر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند. ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بریهودیان شکایت آوردند.

۹ و به نَبوْکَدنَصَّر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش!

۱۰ تو ای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز بلند کَرنّا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به روافتاده، تمثال طلا را سجده نماید؛

۱۱ و هرکه به رو نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود.

۱۲ پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته ای هستند، یعنی شَدْرک و میشک و عَبدْنغَو. این اشخاص ای پادشاه تو را احترام نمی نمایند و تمثال طلا را که نصب نموده ای سجده نمی نمایند.»

۱۳ آنگاه نَبُوکَدْنَصَّر با خشم و غضب فرمود تا شَدْرک و میشک و عَبدْنَغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را درحضور پادشاه آوردند.

۱۴ پس نَبَوْکدْنَصَّر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شَدْرک و میشک و عَبدْنَغو! آیا عمداً خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده ام سجده نمی کنید؟

۱۵ الآن اگر مستعد بشوید که چون آواز کَرِنّا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید و به رو افتاده، تمثالی را که ساخته ام سجده نمایید، فبها؛ و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»

۱۶ شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو در جواب پادشاه گفتند: ای نَبوْکَدْ نَصَّرَ! دربارهٔ این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم.

۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می پرستیم قادراست که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رهانید.

۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده ای سجده نخواهیم نمود.

۱۹ آنگاه نَبوْکَدْ نَصَّر از خشم مملو گردید و هیئت چهره اش بر شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو متغیّرگشت و متلکّم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیادتر از عادتش بتابند.

۲۰ و به قوّیترین شجاعان لشکرخود فرمود که شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند.

۲۱ پس این اشخاص را در رداها و جُبّه ها و عمامه ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند.

۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی نهایت تابیده شده، شعلهٔ آتش آن کسان را که شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو را برداشته بودند کشت.

۲۳ و این سه مرد یعنی شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

۲۴ آنگاه نَبوْکَدْ نَصَّر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هرچه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: آیا سه شخص نیستیم و در میان آتش نینداختیم؟ ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه!

۲۵ او در جواب گفت: اینک من چهار مرد می بینم که گشاده در میان آتش می خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.

۲۶ پس نَبوْکَدْ نَصَّر به دهنهٔ تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: ای شَدْرَک و میشک و عَبِدْ نَغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید. پس شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو از میان آتش بیرون آمدند.

۲۷ و اُمَرا و رؤسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

۲۸ آنگاه نَبوْکَدْ نَصَّر متکلم شده، گفت: متبارک باد خدای شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو که فرشتهٔ خود را فرستاد و بندگان خویش را بر او توّکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوای خدای خویش را عبادت و سجده ننمایند، رهایی داده است.

۲۹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امّت و زبان که حرفه ناشایسته ای به ضدّ خدای شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه های ایشان به مزبله مبدّل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال دهایی تواند داد.

۳۰ آنگاه پادشاه منصب شَدْرَک و میشک و عَبِدْنَغو را در ولایت بابل برتری داد.

۴

۱ از نَبوْکَدْ نَصَّرپادشاه، به تمامی قومها و امّت ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند: «سلامتی شما افزون باد!

۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم.

۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدرعظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالآباد.

۴ من که نَبوْکَدْ نَصَّر هستم در خانهٔ خود مطمئن و در قصرخویش خُرّم می بودم.

۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رؤیاهای سرم مرا مضطرب ساخت.

۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند.

۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجّمان حاضرشدند و من خواب را برای ایشان باز گفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.

۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بَلْطَشَصَّرْ مسمّی است و روح خدایان قدّوس در او می باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم،

۹ که ای بَلْطَشَصَّرْ، رئیس مجوسیان، چون می دانم که روح خدایان قدّوس در تو می باشد و هیچ سرّی برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده ام و تعبیرش را به من بگو.

۱۰ رؤیاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود.

۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندی اش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.

۱۲ برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه هایش مأوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند.

۱۳ در رؤیاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدّسی از آسمان نازل شد،

۱۴ که به آواز بلند ندا در داد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه هایش آواره گردند.

۱۵ لیکن کندهٔ ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.

۱۶ دل او از انسانیّت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.

۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدّسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را به هر که می خواهد می دهد و پست ترین مردمان را بر آن نصب می نماید.

۱۸ این خواب را من که نَبوْکَدْنَصَّر پادشاه هستم دیدم و تو ای بَلْطَشَصَّرْ تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکتم نتوانستند مرا از تعبیرش اطّلاع دهند، اما تو می توانی چونکه روح خدایان قدّوس در تو می باشد.»

۱۹ آنگاه دانیال که به بَلْطَشَصَّرْ مسمّی می باشد، ساعتی متحیّر ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلّم شده، گفت: ای بَلْطَشَصَّرْ خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بَلْطَشَصَّرْ در جواب گفت: ای آقای من! خواب از برای دشمنانت و تعبیرش از برای خصمانت باشد.

۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین،

۲۱ و برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوا در شاخه هایش مأوا گزیدند،

۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوّی گردیده ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.

۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدّسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، لیکن کندهٔ ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد؛

۲۴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است،

۲۵ که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهند خورانید و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهم گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را به هرکه می خواهی عطا می فرماید.

۲۶ و چون گفتند که کندهٔ ریشه های درخت را واگذارید، پس سلطنت تو برایت برقرارخواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می کنند.

۲۷ لهذا ای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گناهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیه بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.

۲۸ این همه بر نَبوْکَدْ نَصَّر پادشاه واقع شد.

۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه، او بالای قصر خسروی در بابل می خرامید.

۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانهٔ سلطنت به توانایی قوّت و حشمت جلال خود بنا نموده ام؟

۳۱ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: ای پادشاه نَبوْکَدْ نَصَّر به تو گفته می شود که سلطنت از تو گذشته است.

۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهند خورانید و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را به هرکه می خواهد می دهد.

۳۳ در همان ساعت این امر بر نَبوْکَدْ نَصَّر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف می خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می شد تا مویهایش مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید.

۳۴ و بعد از انقضای آن ایّام من که نَبوْکَدْنَصَّر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم وحیّ سرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملوکت او تا ابدالآباد است.

۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می شوند و با جُنُود آسمان و سکنهٔ جهان بروفق ارادهٔ خودعمل می نماید و کسی نیست که دست او را بازدارد یا او را بگوید که چه می کنی.

۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینتم به من بازداده شد و مشیرانم امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد.

۳۷ الآن من که نَبوْکَدْ نَصَّر هستم، پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می گویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبّر راه می روند، او قادراست که ایشان را پست نماید.

۵

۱ بَلْشصَّر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید.

۲ بَلْشصَّر در کِیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدّش نَبُوکَدْنَصَّر از هیکل اورشلیم برده بود، بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه ها و متُعه هایش از آنها بنوشند.

۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانۀ خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه ها و مُتعه هایش از آنها نوشیدند.

۴ شراب می نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می خواندند.

۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می نوشت دید.

۶ آنگاه هیأت پادشاه متغیّر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سُست شده، زانوهایش بهم می خورد.

۷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منّجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: هرکه این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبّس خواهد شد و طوّق زرّین بر گردنش نهاده خواهد شد و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.

۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند، اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند.

۹ پس بَلْشصَّر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیأتش در او متغیّر گردید و امرایش مضطرب شدند.

۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلّم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیأت تو متغیّر نشود.

۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس داود و در ایّام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه، یعنی پدر تو ای پادشاه، او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منّجمان ساخت.

۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خوابها وحّل معمّاها و گشودن عقده ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمّی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.

۱۳ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟

۱۴ و دربارۀ تو شنیده ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است.

۱۵ و الآن حکیمان و منجمّان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند؛ اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.

۱۶ و من دربارۀ تو شنیده ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقده ها قادر می باشی. پس اگر بتوانی الآن نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوّق زرین بر گردنت نهاده خواهد شد و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.

۱۷ پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود.

۱۸ اما تو ای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نَبُوکَدنَصَّر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.

۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امّت ها و زبانها از او لرزان و ترسان می بودند. هرکه را می خواست می کشت و هرکه را می خواست زنده نگاه می داشت و هرکه را می خواست بلند می نمود و هرکه را می خواست پَست می ساخت.

۲۰ لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبّر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.

۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاوان علف می خورانیدند و جسدش از شبنم آسمان تر می شد؛ تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و هرکه را می خواهد بر آن نصب می نماید.

۲۲ و تو ای پسر بَلْشصَر! اگر چه این همه را دانستی، لکن دل خود متواضع ننمودی،

۲۳ بلکه خویشتن را به ضدّ خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانۀ او را به حضور تو آورده اند و تو و اُمرایت و زوجه ها و مُتعه ها یت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی بینید و نمی شنوند و هیچ نمی دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راههایت از او می باشد، تمجید ننمودی.

۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید.

۲۵ و این نوشته ای که مکتوب شده است این است: مَنامَنا ثَقِیل و فَرْسِین.

۲۶ و تفسیر کلام این است: مَنا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است.

۲۷ ثَقِیلْ؛ در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده ای.

۲۸ فَرَسْ؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است.

۲۹ آنگاه بَلْشصَّر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوّق زرّین بر گردنش نهادند و درباره اش ندا کردند که در مملک حاکم سوم می باشد.

۳۰ در همان شب بَلْشصَّر پادشاه کلدانیان کشته شد.

۶

۱ و داریوش مادی در حالی که شصت و دوساله بود سلطنت یافت.

۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند.

۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد.

۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوّق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را برتمامی مملکت نصب نماید.

۵ پس وزیران و والیان بهانه می جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علّتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.

۶ پس آن اشخاص گفتند که «در این که دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را دربارهٔ شریعت خدایش در او بیابیم.

۷ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش.

۸ جمیع وزرای مملکت و رؤسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوارکند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود.

۹ پس ای پادشاه فرمان را استوارکن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.

۱۰ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

۱۱ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانهٔ خود درآمده و پنجره های بالاخانهٔ خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می زد و دعا می نمود و چنانکه قبل از آن عادت می کرد و تسبیح می خواند.

۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسألت و تضرّع می نماید.

۱۳ آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، دربارهٔ فرمان پادشاه عرض کردند که ای پادشاه آیا فرمانی امضا ننمودی که هرکه تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود، صحیح است.

۱۴ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که این دانیال از اسیران یهودا می باشد به تو ای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده ای اعتنا نمی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسألت خود را می نماید.

۱۵ آنگاه پادشاه چون این سخنان را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی می نمود.

۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه استوار نماید تبدیل نشود.

۱۷ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند؛ و پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت: خدای تو که او را پیوسته عبادت می نمایی تو را رهایی خواهد داد.

۱۸ و سنگی آورد و آن را بر دهنهٔ چاه نهادند و پادشاه آن را به مُهر خود و مهُر امرای خویش مختوم ساخت تا امر دربارهٔ دانیال تبدیل نشود.

۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روز بسر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او برفت.

۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.

۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید به آواز حزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: ای دانیال بندهٔ خدای حّی، آیا خدایت که او را پیوسته او را عبادت می نمایی به رهانیدنت از شیران قادر بوده است؟»

۲۲ آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که ای پادشاه تا به ابد زنده باش!

۲۳ خدای من فرشتهٔ خود را فرستاد، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.

۲۴ آنگاه پادشاه بی نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکّل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.

۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه انداختند و هنور به ته چاه نرسیده بودن که شیران بر ایشان حمله آورده، همهٔ استخوانهای ایشان را خرد کردند.

۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امّت ها و زبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد!

۲۷ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من مردمان به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیراکه او خدای حیّ و تا ابدالاباد قیّوم است. و ملکوت او بی زوال و سلطنت او غیر متناهی است.
۲۸ او است که نجات می دهد و می رهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می سازد و اوست که نجات دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.
۲۹ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می بود.

۷
۱ در سال اول بَلْشصَّر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلّیهٔ مطالب را بیان نمود.
۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبگاهان در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند.
۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند.
۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.
۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور.
۶ بعد از آن نگریستم و اینک مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.
۷ بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیارزورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی مانده را می خورد و پاره پاره می کرد و به پایهای خویش پایمال می نمود و مخالف همهٔ وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت.
۸ پس در این شاخها تأمّل می نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبّرآمیز متکلّم بود داشت.
۹ و نظرمی کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود.
۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.
۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبّرآمیزی که آن شاخ می گفت: پس نگریستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد.
۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.
۱۳ و در رؤیای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.
۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم ها و امّت ها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.
۱۵ اما روح من دانیال در جسدم مدهوش شد و رؤیاهای سرم مرا مضطرب ساخت.
۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همهٔ امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد،
۱۷ که این وحوش عظیمی که عدد ایشان چهار است چهار پادشاه می باشند که از زمین خواهند برخاست.
۱۸ اما مقدّسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالآباد متصرّف خواهند بود.
۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را دربارهٔ وحش چهارم که مخالف همهٔ دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را می خورد و پاره پاره می کرد و به پایهای خود پایمال می نمود بدانم.
۲۰ و کیفیّت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبّرآمیز می گفت داشت و نمایش او از رفقایش سختتر بود.
۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدّسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت.
۲۲ تا حینی که قدیم الایام آمد و داوری به مقدّسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدّسان ملکوت را به تصرّف آوردند.
۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همهٔ سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند.

۲۵ و سخنان به ضدّ حضرت اعلی خواهد گفت و مقدّسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.

۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود.

۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدّسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالکت او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیأتم در من متغیّر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.

۸

۱ در سال سوم سلطنت بَلْشصَّر پادشاه، رؤیایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهرشده بود.

۲ و در رؤیا نظرکردم و می دیدم که من در دارالسلطنهٔ شوشن که در ولایت عیلام می باشد بودم و در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولادی می باشم.

۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد.

۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رأی خود عمل نموده، بزرگ می شد.

۵ و حینی که متفکّر می بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود.

۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدّت قوّت خویش نزد او دوید.

۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدّت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یاری مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.

۸ و بز نر بی نهایت بزرگ شد و چون قوّی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعهٔ آسمان برآمد.

۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرگ شد.

۱۰ به ضدّ لشکر آسمانها قوّی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.

۱۱ و به ضدّ سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مَقدَسِ او منهدم گردید.

۱۲ و لشکری به ضدّ قربانی دایمی، به سبب عصیان قوی به وی داده شد و آن لشکر راستی را به زمین انداختند و او موافق رأی خود عمل نموده، کامیاب گردید.

۱۳ و مقدّسی را شنیدم که سخن می گفت، پرسید که رؤیا دربارهٔ قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می کند، تا یکی خواهد بود؟

۱۴ و او به من گفت: «تا دوهزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مَقْدَس تطهیر خواهد شد.

۱۵ و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد.

۱۶ و آواز آدمی را از میان نهر اولای شنیدم که ندا کرده، می گفت: ای جبرائیل این مرد را از معنی این رؤیا مطلّع ساز.

۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود درافتادم و او مرا گفت: ای پسر انسان بدانکه این رؤیا برای زمان آخر می باشد.

۱۸ و حینی که او با من سخن می گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت.

۱۹ و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخرغضب واقع خواهد شد اطّلاع می دهم زیرا که انتها در زمان معیّن واقع خواهد شد.

۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می باشد.

۲۱ و آن بز نر سِتَبر پادشاه یونان می باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.

۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم اما نه ازقوّت او برپا خواهند شد.

۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست.

۲۴ و قوّت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش؛ و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، موافق رأی خود عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدّسان را هلاک خواهد نمود.

۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرورشده، بسیاری را بَغْتَةً هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.

۲۶ پس رؤیایی که دربارهٔ شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رؤیا را بر هم نِه زیرا که بعد از ایّام بسیار واقع خواهد شد.

۲۷ آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما دربارهٔ رؤیا متحّیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

۹

۱ در سال اول داریوش بن اَخْشورَش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود،

۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند دربارهٔ آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتاب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد.

۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرّعات و روزه پلاس و خاکستر مسألت نمایم؛

۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبّان خویش و آنانی که فرایض تو را حفظ می نمایند نگاه می داری!

۵ ما گناه و عِصیان و شرارت ورزیده و تمرّد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده ایم.

۶ و به بندگانت انبیایی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته ایم.

۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همهٔ اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همهٔ زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیده اند در آنها پراکنده ساخته ای.

۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده ایم.

۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو گناه ورزیده ایم.

۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده ایم تا در شریعت او که وسیلهٔ بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم.

۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده روگردان شده، به آواز بلند تو گوش نگرفته اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بندهٔ خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده ایم.

۱۲ و او کلام خود را به ضدّ ما داوران ما که بر ما داوری می نمودند گفته بود، استوار نموده، و بلای عظیمی بر ما وارده آورده است، زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.

۱۳ تمامی این بلا بروفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است؛ معهذا نزد یهوه خدای خود مسألت ننمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم.

۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همهٔ کارهایی که می کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.

۱۵ پس الآن ای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوّی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده ایم.

۱۶ ای خداوند مسألت آنکه برحسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقّدس خود برگردانی زیرا که به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همهٔ مجاوران ما رسوا شده است.

۱۷ پس حال ای خدای ما دعا و تضرّعات بندهٔ خود را اجابت فرما و روی خود را بر مَقدَس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندی ات متجلّی فرما.

۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمّی است نظر فرما، زیرا که ما تضرّعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تو می نماییم.

۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوند بیامرز! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خود تأخیر منما زیرا که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمّی می باشند.

۲۰ و چون من هنوز سخن می گفتم و دعا می نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم و تضرّعات خود را برای کوه مقّدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می داشتم.

۲۱ چون هنوز در دعا متکلّم می بودم، آن مرد جبرائیل که در او در رؤیای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیهٔ شام نزد من رسید،

۲۲ و مرا اعلام نمود و با من متکلّم شده، گفت: «ای دانیال الآن من بیرون آمده ام تا تو را فطانت و فهم بخشم.

۲۳ در ابتدای تضرّعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمّل کن و رؤیا را فهم نما.

۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقّدست مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبّوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود.
۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیرنمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود. و اورشلیم با کوچه ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.
۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهد ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معیّن است.
۲۷ و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگرهٔ رجاسات خراب کننده ای خواهد آمد ولی النّهایت آنچه مقّدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.

۱۰

۱ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بَلشصَّر مسمّی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقّت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رؤیا را دانست.
۲ در آن ایّام من دانیال سه هفتهٔ تمام ماتم گرفتم.
۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم.
۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم.
۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملبّس به کتان که کمربندی از طلای او فاز بر کمر خود داشت،
۶ و جسد او مثل زبر جد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.
۷ و من دانیال تنها آن رؤیا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رؤیا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده خود را پنهان کردند.
۸ و من تنها ماندم و آن رؤیای عظیم را مشاهده می نمودم و قّوت در من باقی نماند و خرّمی من به پژمردگی مبدّل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.
۹ اما آواز سخنانش را شنیدم؛ و چون آواز کلام او را شنیدم، به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم.
۱۰ که ناگاه دستش مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید.
۱۱ و او مرا گفت: ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الآن نزد تو فرستاده شده ام.» و چون کلام را به من گفت لرزان بایستادم.
۱۲ و مرا گفت: ای دانیال مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنانت آمده ام.
۱۳ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از رؤسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم.
۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایّام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاّع دهم زیرا که این رؤیا برای ایّام طویل است.
۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم.
۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهانم را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رؤیا درد شدیدی مرا درگرفته است و دیگر هیچ قوّت نداشتم.
۱۷ پس چگونه بندهٔ آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوّت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است؟
۱۸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد،
۱۹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش! و چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: ای آقایم بگو زیرا که مرا قوّت دادی.
۲۰ پس گفت: «آیا می دانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ و الآن برمی گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرّد بیرون رفتنم، اینک رئیس یونان خواهد آمد.
۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاّع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضّد اینها مدد کند.

۱۱

۱ و در سال اول داریوش مادی، من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوّت دهم.

۲ و الآن تو را به راستی اعلام می نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد، همه را به ضدّ مملکت یونان برخواهد انگیخت.

۳ و پادشاهی جبّار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و برحسب ارادهٔ خود عمل خواهد کرد.

۴ و چون برخیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعهٔ آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به ذریّت او و به موافق استقلالی که او می داشت، زیراکه سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد.

۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود.

۶ و بعد از انقضای سالها ایشان همداستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمد، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوّت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او و بازوهایش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.

۷ و کسی از رمونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعهٔ پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان جنگ نموده، غلبه خواهد یافت.

۸ و خدایان و بتهای ریخته شدهٔ ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهای چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت.

۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.

۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعهٔ او جنگ خواهند کرد.

۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد نمود و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد.

۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت اما قوّت نخواهد یافت.

۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از او برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد.

۱۴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رؤیا را ثابت نمایند. اما ایشان خواهند افتاد.

۱۵ پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهرحصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند بود.

۱۶ و آنکس که به ضدّ وی می آید، برحسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود. پس در فخر زمینها توقّف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد.

۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوّتِ تمامیِ مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود.

۱۸ پس بسوی جزیره ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت.

۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجّه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

۲۰ پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت، لیکن در اندک ایّامی او نیز هلاک خواهد شد، نه به غضب و نه به جنگ.

۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست، اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حیله ها خواهد گرفت.

۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رُفته و شکسته خواهند شد.

۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همداستان شده باشند، او به حیله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد.

۲۴ و ناگهان به برومندترین بِلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضدّ شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود.

۲۵ و قوّت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضدّ پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیّهٔ جنگ خواهد دید؛ اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضدّ او تدبیرها خواهند نمود.

۲۶ و آنانی که خوراک او را می خوردند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.

۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت؛ اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتها برای وقت معیّن خواهد بود.

۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضدّ عهد مقدّس جازم خواهد بود پس برحسب ارادهٔ خود عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت.

۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.

۳۰ و کشتیها از کتّیم به ضدّ او خواهند آمد. لهذا مأیوس شده، رو خواهد تافت و به ضدّ عهد مقدّس خشمناک شده، برحسب ارادهٔ خود عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدّس را ترک می کنند توجه خواهد نمود.

۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مَقدَسِ حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را برپا خواهند داشت.

۳۲ و آنانی را که به ضدّ عهد شرارت می ورزند، با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می شناسند قوی شده، کارهای عظیم خواهند کرد.

۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایّامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.

۳۴ و چون بیفتند، نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد.

۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معیّن هنوز نیست. پادشاهانی که خود را برمی افرازند

۳۶ و آن پادشاه موافق ارادهٔ خود عمل نموده، خویشتن را بر همهٔ خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضدّ خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدّراست به وقوع خواهد پیوست.

۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلندترخواهد شمرد.

۳۸ و در جای او خدای قلعه ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را نشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود.

۳۹ و با قلعه های حصین مثل خدای بیگانه عمل نخواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیارتسلّط خواهد داد و زمین را برای اجرت ایشان تقسیم خواهد نمود.

۴۰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با ارابه ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضدّ او خواهد آمد و به زمینها سَیَلان کرده، از آنها عبورخواهد کرد.

۴۱ و به فخر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد، اما اینان یعنی ادوم و موآب و رؤسای بنی عمّون از دست اوخلاصی خواهند یافت.

۴۲ و دست خود را بر کشورها درازخواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت.

۴۳ و برخزانه های طلا و نقره و بر همهٔ نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لُبّیان و حَبَشیان در موکب او خواهند بود.

۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباه کرده، بالکلّ هلاک خواهد ساخت.

۴۵ و خیمه های ملوکانهٔ خود را در کوه مجید مقدّس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اَجَل خود خواهد رسید و مُعینی نخواهد داشت.

۱۲

۱ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امّتی به وجود آمده است تا امروز نبوده، و در آنزمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگارخواهد شد.

۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنانی به جهت خجالت و حقارت جاودانی.

۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد.

۴ اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردّد خواهند نمود و عِلم افزوده خواهد گردید.

۵ پس من دانیال نظرکردم و اینک دو نفر دیگر یکی به اینطرف نهر و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند.

۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبّس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا به کی خواهد بود؟

۷ و آن مرد ملبّس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حیّ ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف خواهد بود و چون پراکندگی قوّت قوم مقدّس به انجام رسد، آنگاه همهٔ این امور به اتمام خواهد رسید.

۸ و من شنیدم اما درک نکردم. پس گفتم: «ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟

۹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.

۱۰ بسیار طاهر و سفید و مصفّی خواهند گردید و شریران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شریران نخواهند فهمید، لیکن حکیمان خواهند فهمید.

۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود.

۱۲ خوشا به حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد.

۱۳ اما تو تا به آخرت برو زیرا که مُستریح خواهی شد و در آخر این ایّام در نصیب خود قایم خواهی بود.

کتاب هوشع نبی

۱

۱ کلام خداوند که در ایام عُزّیّا و یوتام و آحاز و حِزقیا پادشاهان یهودا و در ایام یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بَئیری نازل شد.

۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیراکه این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده اند.

۳ پس رفت و جُومَر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید.

۴ و خداوند وی را گفت: او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت.

۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.

۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید و او وی را گفت: او را لُوروحامَه نام بگذار، زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکّل خواهم برداشت.

۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به یهوه خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رهانید.

۸ و چون لُوروحامَه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید.

۹ و او گفت: «نام او را لُوعَمّی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من خدای شما نیستم.

۱۰ لیکن شمارهٔ بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیمود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می شد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حیّ می باشید.

۱۱ و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخواهند آمد زیرا که روز یزرعیل، روزعظیمی خواهد بود.

۲

۱ به برادران خود عَمّی بگویید و به خواهران خویش رُوْحامَه!

۲ محاجه نمایید! با مادر خود محاجّه نمایید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید.

۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکُشَم.

۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می باشند.

۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والدهٔ ایشان بی شرمی کرده است که گفت: در عقب عاشقان خود نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.

۶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تا راههای خود را نیابد.

۷ و هرچند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هرچند ایشان را بطلبد نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می روم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می گذشت.

۸ اما او نمی دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می دادم و نقره و طلایی را که برای بعل صرف می کردند برایش می افزودم.

۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیرهٔ خویش را در موسمش بازخواهم گرفت و پشم و کتان خود را که می بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت.

۱۰ و الآن قباحت او را در نظر عاشقانش مُنکَشِف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رهانید.

۱۱ و تمامی شادی او و عیدها و هلالها و سَبَّتها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساختم.

۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می باشد که عاشقانم به من داده اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.

۱۳ و خداوند می گوید که انتقام روزهای بعلیم را از او خواهم کشید که برای آنها بخور می سوزانید و خویشتن را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می رفت و مرا فراموش کرده بود.

۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلاویز به او خواهم گفت.

۱۵ و تاکستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عَخور را به دروازهٔ امید مبدّل خواهم ساخت و در آنجا مانند ایام جوانی اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید.

۱۶ و خداوند می گوید که در آن روز مرا ایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بَعلی نخواهد گفت،

۱۷ زیرا که نامهای بعلیم را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند.

۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید.

۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رأفت و رحمانّیت نامزد خود خواهم گردانید.

۲۰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.»

۲۱ و خداوند می گوید: من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد.

۲۲ و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یَزْرَعیل را خطاب خواهند کرد.

۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کِشت و بر لُورُوْحامَه رحمت خواهم فرمود و به لُوعَمّی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می باشی.

۳

۱ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبهٔ شوهر خود و زانیه می باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می دارد با آنکه ایشان به خدایان غیرمایل می باشند و قرصهای کشمش را دوست می دارند.

۲ پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم،

۳ و او را گفتم: برای من روزهای بسیار توقّف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»

۴ زیرا که بنی اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند.

۵ و بعد از آن بنی اسرائیل بازگشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داود را خواهند طلبید. و در ایام بازپسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

۴

۱ ای بنی اسرائیل کلام خداوند را شنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه ای است؛ چونکه نه راستی و نه رأفت و نه معرفت خدا در زمین می باشد.

۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری؛ و تعّدی می نمایند، و خونریزی به خونریزی ملحق می شود.

۳ بنابراین، زمین ماتم می کند و همهٔ ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می شوند و ماهیان دریا نیز تلف می گردند.

۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان می باشند.

۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت .

۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی؛ و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.

۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبّدل خواهم ساخت.

۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند.

۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را به ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد.

۱۰ و خواهند خورد اما سیر نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده اند.

۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان را می رباید.

۱۲ قوم من از چوب خود مسألت می کنند وعصای ایشان بدیشان خبرمی دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده اند.

۱۳ بر قلّه های کوهها قربانی می گذارنند و بر تلّها زیر درختان بلوط و سفید دار و ون، چونکه سایهٔ خوب دارد، بخور می سوزانند. از این جهت دختران شما زنا می کنند و عروسهای شما فاحشه گری می نمایند.

۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا می کنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری می نمایند، سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان با زانیه ها عزلت می گزینند و با فاحشه ها قربانی می گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد .

۱۵ ای اسرائیل اگر تو زنا می کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس حال به جلجال نروید و به بیت آوَن برنیایید و به حیات یهوه قسم نخورید.

۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاوِ سرکش، سرکشی نموده است. الآن خداوند ایشان را مثل بره ها در مرتع وسیع خواهد چرانید.
۱۷ افرایم به بتها ملصق شده است؛ پس او را واگذارید.
۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می شوند وحاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می دارند.
۱۹ بادْ ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی خویش خجل خواهند شد.

۵

۱ ای کاهنان این را بشنوید و ای خاندان اسرائیل اصغا نمایید و ای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیراکه این فتوی برای شماست چونکه شما در مِصْفَه دام شدید و توری گسترده شده بر تابور.
۲ عاصیان در کشتار مبالغه نموده اند؛ پس من همگی ایشان را تأدیب خواهم نمود.
۳ من افرایم را می شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، تو ای افرایم مرتکب زنا شده ای و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.
۴ کارهای ایشان مانع می شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زناکاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی شناسند.
۵ و فخر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می دهد. اسرائیل و افرایم در گناه خود می لغزند و یهودا نیز همراه ایشان خواهد لغزید.
۶ گوسفندان و گاوان خود را می آورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است.
۷ به خداوند خیانت ورزیده اند زیرا فرزندان اجنبی تولید نموده اند. الآن هلالها ایشان را با ملکهای ایشان خواهد بلعید.
۸ در جبعه کَرِنّا و در رامه سرنا بنوازید و در بیت آون صدا بزنید در عقب تو ای بنیامین.
۹ افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم.
۱۰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود می باشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت.
۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسند می باشد.
۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بید شده ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی.
۱۳ چون افرایم بیماری خود را و یهودا جراحت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته ونزد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است. اما او شما را شفا نمی تواند داد و جراحت شما را التیام نتواند نمود.
۱۴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژیان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رفته خواهم ربود و رهاننده ای نخواهد بود.
۱۵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.

۶

۱ بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است وما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود.
۲ بعد از دو روز مارا زنده خواهد کرد. و در روز سوّم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.
۳ پس خداوند را بشناسیم و به جّد وجهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجّر یقین است وبرما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد.
۴ ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهودا با تو چه کنم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبنم است که بزودی می گذرد.
۵ بنابراین من ایشان را بوسیلۀ انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کُشتم و داوری من مثل نور ساطع می شود.
۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را، و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی.
۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیده اند.
۸ جلعاد شهر گناهکاران و خون آلود است.
۹ و چنانکه راهزنان برای مردم در کمین می باشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم می کشند زیراکه ایشان مرتکب قباحت شده اند.
۱۰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجا مرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است.
۱۱ و برای تو ای یهودا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهم برگردانید.

۷

۱ چون اسرائیل را شفا می دادم، آنگاه گناه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیراکه مرتکب فریب شده اند. دزدان داخل می شوند و راهزنان در بیرون تاراج می نمایند.
۲ و در دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده ام. الآن اعمالشان ایشان را احاطه می نماید و آنها در نظر من واقع شده است.

۳ پادشاه را به شرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می سازند.
۴ جمیع ایشان زنا کارند مثل تنوری که خبّاز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا مخمّر شدنش از برانگیختن آتش باز می ایستد.
۵ در یوم پادشاهِ ما، سروان از گرمی شراب، خود بیمار ساختند و او دست خود را به استهزا کنندگان دراز کرد.
۶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خبّاز ایشان می خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می شود.
۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می بلعند و همهٔ پادشاهان ایشان می افتند و در میان ایشان کسی نیست که مرا بخواند.
۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است.
۹ غریبان قوّتش را خورده اند و او نمی داند سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و او   نمی داند.
۱۰ فخر اسرائیل پیش رویش شهادت می دهد اما ایشان به یهوه خدای خود بازگشت نمی نمایند و با وجود این همه او را نمی طلبند.
۱۱ افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی فهم است. مصر رامی خوانند و بسوی آشور می روند.
۱۲ و چون می روند من دام خود را بر ایشان می گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می اندازم و ایشان را بروفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تأدیب می نمایم.
۱۳ وای بر ایشان زیراکه از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگر چه من ایشان را فدیه دادم، لکن به ضدّ من دروغ گفتند.
۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می انگیزند.
۱۵ و اگر چه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند.
۱۶ ایشان رجوع می کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطا کننده شده اند. سروران ایشان به سبب غیظ زبان خویش به شمشیر می افتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

۸
۱ کَرِنّا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضدّ خانهٔ خداوند می آید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند.
۲ اسرائیل نزد من فریاد می نمایند که ای خدای ما تو رامی شناسیم.
۳ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است. پس دشمنْ او را تعاقب خواهد نمود.
۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. نقره و طلای خویش بتها برای خود ساختند تا منقطع بشوند.
۵ ای سامره او گوسالهٔ تو را ردّ نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد تا به کی نمی توانند طاهر بشوند؟
۶ زیراکه این نیز از اسرائیل است و صنعتْگر آن را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوسالهٔ سامره خرد خواهد شد.
۷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد را خواهند درید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید.
۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و االآن در میان امّت ها مثل ظرف ناپسندیده می باشند.
۹ زیراکه ایشان مثل گورخر تنها و منفرد به آشور رفته اند و افرایم عاشقان اجیر کرده است.
۱۰ اگر چه ایشان در میان امّت ها اجرت می دهند، من الآن ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و ستم پادشاه و سروران رو به تناقض خواهند نهاد.
۱۱ چونکه افرایم مذبح های بسیار برای گناه ساخت پس مذبح ها برایش باعث گناه شد.
۱۲ احکام بسیارِ شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.
۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الآن عصیان ایشان را به یاد می آورد و عقوبت گناه را بر ایشان می رساند و ایشان به مصر خواهند برگشت.
۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا می کند و یهودا شهرهای حصاردار بسیار می سازد. اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد که قصرهایش را بسوزاند.

۹
۱ ای اسرائیل مثل قوم ها شادی و وجد منما زیرا از خدای خود زنا نمودی و در همهٔ خرمنها اجرت را دوست داشتی.
۲ خرمنها و چرخشتها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد.

۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرایم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد.
۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراک ماتمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانۀ خداوند داخل نخواهد شد.
۵ پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟
۶ زیرا اینک از ترسِ هلاکت رفته اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسۀ نقرۀ ایشان را خارها به تصرّف خواهند گرفت و در منازل ایشان شَوْکها خواهد بود.
۷ ایّام عقوبت می آید. ایّام مکافات می رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد، به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو.
۸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیا گسترده شد. در خانۀ خدای ایشان عداوت است.
۹ مثل ایام جِبْعه فساد را به نهایت رسانیده اند؛ پس عصیان ایشان را بیاد می آورد و گناه ایشان را مکافات خواهد داد.
۱۰ اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم. پدران شما را مثل نوبر انجیر در ابتدای موسمش دیدم. اما ایشان به بعْلْ فَغُور رفتند و خویشتن را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقۀ خود مکروه شدند.
۱۱ جلال افرایم مثل مرغ می پزد. زاییدن و حامله شدن و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد.
۱۲ و اگر فرزندی را بپرورانند ایشان را بی اولاد خواهم ساخت به حّدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم.
۱۳ افرایم حینی که او را برگزیدم، مثل صور در مرتع نیکو مغروس بود، اما افرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد.
۱۴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.
۱۵ تمامی شرارت ایشان را جلجال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به سبب اعمال زشت ایشان از خانۀ خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت. چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند.
۱۶ افرایم خشک شده است و ریشۀ ایشان خشک گردیده، میوه نمی آورند و اگر نیز بزایند نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت.
۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهم نمود، چونکه او را نشنیدند؛ پس در میان امّت ها آواره خواهند شد.

۱۰

۱ اسرائیل موِ برومند است که میوه برای خود می آورد. هرچه میوه زیاد می آورد، مذبح ها را زیاد می سازد و هرچه زمینش نیکوتر می شود، تماثیل را نیکوتر بنا می کند.
۲ دل ایشان پر از نفاق است. الآن مجرم می شوند و او مذبح های ایشان را خراب و تماثیل ایشان را منهدم خواهد ساخت.
۳ زیرا که الحال می گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی ترسیم؛ پس پادشاه برای ما چه می تواند کرد؟
۴ ایشان قسم های دروغ خورده، عهد ها بسته، سخنان باطل می گویند و عدالت مثل حنظل در شیارهای زمین می روید.
۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آوَن می ترسند زیرا که قومش برای آن ماتم می گیرند و کاهنانش به جهت جلال او می لرزند زیرا که از آن دور شده است.
۶ و آن را نیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم خجالت خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد.
۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابود می شود.
۸ و مکانهای بلند آون که گناه اسرائیل می باشد. ویران خواهد شد و خار و خس بر مذبح های ایشان خواهد رویید و به کوهها خواهد گفت که ما را بپوشانید و به تلّها که بر ما بیفتید.
۹ ای اسرائیل از ایام جبعه گناه کرده ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جبعه به ایشان نرسید.
۱۰ هرگاه بخواهم ایشان را تأدیب خواهم نمود و قوم ها به ضدّ ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گناه خود بسته شوند.
۱۱ و افرایم گوسالۀ آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست می دارد و من بر گردن نیکویی او گذر کردم و من بر افرایم یوغ می گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب مازو برای خود خواهد کشید .
۱۲ برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمایید و زمین ناکاشته را برای خود خیش بزنید زیرا که وقت است که خداوند را بطلبید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند.
۱۳ شرارت را شیار کردید وظلم را درو نمودید و به کثرت جبّاران خویش اعتماد نمودید.
۱۴ لهذا هنگامه ای در میان قوم های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه هایت خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اَربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندانش خرد شدند.

۱۵ همچنین بیت ئیل به سبب شدّت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالّکل هلاک خواهد شد.

۱۱

۱ هنگامی که اسرائیل طفل بود، او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم.

۲ هرقدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلیم قربانی گذرانیدند و به جهت بتهای تراشیده بخور سوزانیدند.

۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده ام.

۴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم.

۵ به زمین مصر نخواهم برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند.

۶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت های ایشان معدوم نابود خواهد ساخت.

۷ و قوم من جازم شدند که من مّرتد گردند. و هر چند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند، لکن کسی خویشتن را برنمی افرازد.

۸ ای افرایم چگونه تو را ترک کنم وای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟ چگونه تو را مثل اَدْمه نمایم و تو را مثل صبوئیم سازم؟ دل من در اندرونم منقلب شده و رقّت های من با هم مشتعل شده است.

۹ حدّت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسانی نی و در میان تو قدّوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد.

۱۰ ایشان خداوند را پیروی نمود. او مثل شیر غرّش خواهد نمود و چون غّرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد.

۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد. خداوند می گوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.

۱۲ افرایم مرا به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده اند و یهودا هنوز با خدا و با قدوّس امین ناپایدار است.

۱۲

۱ افرایم باد را می خورد و باد شرقی را تعاقب می کند. تمامی روز دروغ و خرابی را می افزاید و ایشان با آشور عهد می بندید و روغن (به جهت هدیه) به مصر برده می شود.

۲خداوند را با یهودا مخاصمه ای است و یعقوب را برحسب راههایش عقوبت رسانیده، بروفق اعمالش او را جزا خواهد داد.

۳ او پاشنۀ برادر خود را در رَحْم گرفت و در حین قوّتش با خدا مجاهده نمود.

۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضّرع نمود. در بیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلّم نمود.

۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است.

۶ اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائماً منتظر خدای خود باش.

۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او می باشد و ظلم را دوست می دارد.

۸ و افرایم می گوید: به درستی که دولتمند شده ام و توانگری را برای خود تحصیل نموده ام و در تمامی کسب من بی انصافی ای که گناه باشد، در من نخواهند یافت.

۹ اما من از زمین مصر تا حال یهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه ها ساکن خواهم گردانید.

۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رؤیا افزودم و بواسطۀ انبیا مَثَلْ ها زدم.

۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض گناه و بطالت گردیدند و در جلجال گاوها قربانی کردند. و مذبح های ایشان نیز مثل توده های سنگ در شیارهای زمین می باشد.

۱۲ و یعقوب به زمین اَرام فرارکرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد.

۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطۀ نبی از مصر برآورد و او به دست نبی محفوظ گردید.

۱۴ افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش واگذاشت و عار او را بر وی رد نمود .

۱۳

۱ هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشتن را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، بمرد.

۲ و الآن گناهان می افزایند و از نقرۀ خود بتهای ریخته شده و تماثیل موافق عقل خود می سازند که همۀ آنها عمل صنعتگران می باشد و دربارۀ آنها می گویند که اشخاصی که قربانی می گذرانند گوساله ها را ببوسند.

۳ بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبنمی که بزودی می گذرد، هستند و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید.

۴ اما من از زمین مصر تا حال یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سوای من نجات دهنده ای نیست.
۵ من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم.
۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند.
۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کمین خواهم نشست.
۸ و مثل خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و پردۀ دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید.
۹ ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو با من است.
۱۰ الآن پادشاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهرهایت معاونت کند و داورانت کجایند که دربارۀ آنها گفتی پادشاه و سروران به من بده؟
۱۱ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم.
۱۲ عصیان افرایم بسته شده و گناه او مخزون گردیده است.
۱۳ دردهای زه مثل زنی که می زاید بروی آمده است و او پسری نادانشمند است زیرا در وقتش، در جای تولدِ فرزندان نمی ایستد.
۱۴ من ایشان را از دست هاویه فدیه خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست وای هاویه هلاکت تو کجا است؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است؟
۱۵ اگر چه در میان برادرانش ثمر آوَرَد، باد شرقی می وزد و باد خداوند از بیابان برمی آید و منبع او خشک می گردد و چشمه اش می خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسهٔ وی را تاراج می نماید.
۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حاملهٔ ایشان شکم دریده خواهند شد.

۱۴

۱ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب گناه خود لغزیده ای.
۲ با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایید و او را گویید: تمامی گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله ای لبهای خویش را ادا خواهیم نمود.
۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدایان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت می یابند.
۴ ارتداد ایشان را شفا داده، ایشان را مجّاناً دوست خواهم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است.
۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود و او مانند سوسنها گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوانید.
۶ شاخه هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود.
۷ آنانی که زیر سایه اش ساکن می باشند، مثل گندم ریست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود.
۸ افرایم خواهد گفت: مرا دیگر با بتها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می باشم. میوهٔ تو از من یافت می شود.
۹ کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد و فهیمی که آنها را بداند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک می نمایند. اما خطاکاران در آنها لغزش می خورند.

کتاب یوئیل نبی

۱

کلام خداوند که بریوئیل بن فَتُوئیل نازل شد.

۲ ای مشایخ این را بشنوید! و ای جمیع ساکنان زمین این را گوش گیرید! آیا مثل این در ایّام شما یا در ایّام پدران شما واقع شده است؟

۳ شما از این به پسران ایشان به طبقهٔ بعد خبر بدهید.

۴ آنچه از سِنْ باقی ماندْ، ملخ می خورد و آنچه از لُبْنه باقی ماند، سوس می خورد.

۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید و ای همهٔ میگساران به جهت عصیر انگور ولوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.

۶ زیرا که امّتی قوی و بیشمار به زمین من هجوم می آورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژبر است.

۷ تاکستان مرا ویران و انجیرهای ما خراب کرده و پوست آنها را بالکّل کنده، بیرون انداخته اند و شاخه های آنها سفید شده است.

۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس می پوشد، ماتم بگیر.

۹ هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی از خانهٔ خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدّام خداوند هستند ماتم می گیرند.

۱۰ صحرا خشک شده و زمین ماتم می گیرد زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

۱۱ ای فلاّحان خجل شوید، و ای باغبانان ولوله نمایید، به جهت گندم و جو زیرا محصول زمین تلف شده است.

۱۲ موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و سیب و همهٔ درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است.

۱۳ ای کاهنان پلاس دربر کرده، نوحه گری نمایید و ای خادمان مذبح ولوله کنید و ای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب را بسر برید، زیرا که هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی از خانهٔ خدای شما بازداشته شده است.

۱۴ روزه را تعیین نمایید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه یهوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرّع نمایید.

۱۵ وای بر آن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادرمطلق می آید.

۱۶ آیا مأکولات در نظر ما قطع نشد و سرور و شادمانی از خانهٔ خدای ما؟

۱۷ دانه ها زیر کلوخها پوسید. مخزنها ویران و انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید.

۱۸ بهایم چه قدر ناله می کنند و رمه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گله های گوسفند نیز تلف شده اند.

۱۹ ای خداوند نزد تو تضرّع می نمایم زیرا که آتش مرتع ها صحرا را سوزانیده و شعله همهٔ درختان صحرا را افروخته است.

۲۰ بهایم صحرا بسوی تو خیمه می زنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

۲

در صهیون کَرِنّا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزند زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است.

۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتّی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد بود.

۳ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد.

۴ منظر ایشان مثل منظر اسبان است و مانند اسب سواران می تازند.

۵ مثل صدای ارابه ها بر قلهٔ کوهها جست و خیز می کنند؛ مثل صدای شعلهٔ آتش که کاه را می سوزاند؛ مانند امّت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند.

۶ از حضور ایشان قوم ها می لرزند. تمامی رویها رنگ پریده می شود.

۷ مثل جبّاران می دوند، مثل مردان جنگی بر حصارها بسر می آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقهای خود را تبدیل نمی کنند.

۸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند، زیرا هرکس به راه خود می خرامد. از میان حربه هجوم آورند و صف های خود را نمی شکنند.

۹ بر شهر می جهند، به روی حصارها می دوند، به خانه ها بر می آیند. مثل دزدان از پنجره ها داخل می شوند.

۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش می شود؛ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان نور خویش را باز می دارند.

۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجا می آورد، قدیر است. زیرا روز خداوند عظیم و بی نهایت مَهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

۱۲ ولکن الآن خداوند می گوید با تمامی دل و با روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید.

۱۳ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را، و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که او رئوف و رحیم است و دیر خشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان می شود.

۱۴ که می داند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد، یعنی هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی برای یهوه خدای شما.

۱۵ در صهیون کَرِنّا بنوازید و روزه را تعیین کرده، محفل مقدّس را ندا کنید.

۱۶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجرهٔ خود و عروس از حجلهٔ خویش بیرون آیند.

۱۷ کاهنانی که خدّام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار، مبادا امّت ها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قومها بگویند که خدای ایشان کجا است؟

۱۸ پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود.

۱۹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: اینک من گندم و شیره و روغن را برای شما می فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان امّت ها عار نخواهم ساخت.

۲۰ و لشکر شمالی را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که مقدمّه آن بر دریای شرقی و ساقه اش بر دریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عقوبتش برخواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.

۲۱ ای زمین مترس! وجد وشادی بنما زیرا یهوه کارهای عظیم کرده است.

۲۲ ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتع های بیابان سبز شد و درختانْ میوه خود را آورد و انجیر و مَوْ قوّت خویش را دادند.

۲۳ ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد وشادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه اش به شما داده است. و باران اول وآخر را در وقت برای شما بارانیده است.

۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصره ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید.

۲۵ و سالهایی را که ملخ و لَبْنه و سوس و سَنْ یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شما ردّ خواهم نمود.

۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد.

۲۷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل می باشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من خجل نخواهند شد تا ابدالاباد.

۲۸ و بعد ازآن روح خود را بر همهٔ بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما رؤیا خواهند دید.

۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت.

۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت.

۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدّل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.

۳۲ و واقع خواهد شد هرکه نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم، چنانکه خداوند گفته است. بقیتّی خواهد بود و درمیان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

۳

زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم،

۲ آنگاه جمیع امّت ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا با ایشان دربارهٔ قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امّت ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده اند.

۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه ای داده و دختری به شراب فروخته اند تا بنوشند.

۴ و حال ای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان، شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا می رسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هرچه تمام تر به سر شما ردّ خواهم نمود.

۵ چونکه نقره و طلا و نفایس زیبای مرا گرفته، آنها را به هیکل های خود درآوردید.

۶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یوناتیان فروختید تا ایشان را از حدود ایشان دور کنید.

۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شما را بر سر شما خواهم برگردانید.

۸ و پسران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید می باشند، بفروشند زیرا خداوند این را گفته است.

۹ این را در میان امّت ها ندا کنید. تدارک جنگ ببنید و جبّاران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند.

۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها و ارّه های خویش را برای نیزه ها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم.

۱۱ ای همهٔ امّت ها بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرود آور!

۱۲ امّت ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امّت هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم.

۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا که معصره ها پرشده و چَرْخُشتها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است.

۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است.

۱۵ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان تابش خود را بازمی دارند.

۱۶ و خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و آسمان و زمین متزلزل می شود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدّس خویش صهیون ساکن می باشم و اورشلیم مقدّس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود.

۱۸ و در آن روز کوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه ای از خانهٔ خداوند بیرون آمده، وادی شطّیم را سیراب خواهد ساخت.

۱۹ مصر ویران خواهد شد و اَدُوم به بیابان بایر مبدّل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بی گناهان را در زمین ایشان ریختند.

۲۰ و یهودا تا ابدالاباد مسکون خواهد شد و اورشلیم تا دهرهای بسیار.

۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهم شد.

کتاب عاموس

۱

۱ کلمات عاموس که از شبانان تَقُّوع بود و آنها را در ایام عُزّیّا، پادشاه یهودا و ایام یَرُبعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله دربارهٔ اسرائیل دید.

۲ پس گفت: خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و مرتع های شبانان ماتم می گیرند و قلّهٔ کَرْمَلْ خشک می گردد.

۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چومهای آهنین کوفتند.

۴ پس آتش در خاندان حَزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بَنْهدد را بسوزانید.

۵ و پشت بنده های دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آوَن و صاحب عصا را از بیت عَدَن منقطع خواهم ساخت و خداوند می گوید که قوم اَرام به قیربه اسیری خواهند رفت.

۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیرِ غَزَّه، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیراکه تمامی قوم را به اسیری بردند تا ایشان را به اَدُوم تسلیم نمایند.

۷ پس آتش به حصارهای غَزَّه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

۸ و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اَشْقَلُون منقطع ساخته، دست خود را به عَقْرون فرود خواهم آورد و خداوند یَهُوَه می گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.

۹ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر صور، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی قوم را به اسیری برده، ایشان را به اَدُوْم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند.

۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

۱۱ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیرِ اَدُوْم، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیراکه برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رَحْمهای خویش را تباه ساخت و خشم او پیوسته می درید و غضب خود را دایماً نگاه می داشت.

۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بُصْرَه را بسوزاند.

۱۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر بنی عَمُّون، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حاملهٔ جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند.

۱۴ پس آتش در حصارهای رَبَّه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و با تندبادی در روز طوفان بسوزاند.

۱۵ و خداوند می گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیعاً.

۲

۱ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیرِ موآب، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه اَدُوْم را آهک پختند.

۲ پس آتش بر موآب می فرستم تا قصرهای قَرْیُوْت را بسوزاند و موآب با هنگامه و خروش و صدای کَرِنّا خواهد مُرد.

۳ و خداوند می گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همهٔ سرورانش را با وی خواهم کُشت.

داوری بر یهودا و اسرائیل

۴ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر یهودا، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فرایض او را نگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانشان آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد.

۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیرِ اسرائیل، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند.

۷ و به غبار زمین که بر سر مسکینان است، حرص دارند و راه حلیمان را منحرف می سازند و پسر و پدر به یک دختر درآمده، اسم قّدوس مرا بی حرمت می کنند.

۸ و بر رختی که گرو می گیرند، نزد هر مذبح می خوابند و شراب جریمه شدگان را در خانهٔ خدای خود می نوشند.
۹ و حال آنکه من اَمُوْریان را که قامت ایشان مانند قدّ سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوهٔ ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم.
۱۰ و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا زمین اَمُوْریان را به تصرّف آورید.
۱۱ و بعضی از پسران شما را انبیا و بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟
۱۲ اما شما نذیره ها را شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوّت مکنید.
۱۳ اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارابه ای که از بافه ها پر باشد، تنگ گذارده می شود.
۱۴ و مَفَرّ برای تندرو فوت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبّارجان خود را نخواهد رهانید.
۱۵ و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزپا خود را نخواهد رهانید و اسب سوار جان خود را خلاصی نخواهد داد.
۱۶ و خداوند می گوید که شجاع ترین جبّاران در آن روز عریان خواهند گریخت.

۳

۱ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضد شما ای بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطّق نموده و گفته است:
۲ من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم رسانید.
۳ آیا دو نفر با هم راه می روند جز آنکه متّفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرّش می کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه اش می دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟
۴ آیا مرغ به دام از زمین برداشته می شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟
۵ آیا کَرِنّا در شهر نواخته می شود و خلق نترسند؟
۶ آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟
۷ زیرا خداوند یَهُوَه کاری نمی کند جز اینکه سرّ خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می سازد.
۸ شیر غرّش کرده است؛ کیست که نترسد؟ خداوند یَهُوَه تکلّم نموده است؛ کیست که نبوّت ننماید؟
۹ بر قصرهای اَشْدُوْدْ و بر قصرهای زمین مصر ندا کنید و بگویید بر کوههای سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن و چه ظلمها درمیانش واقع شده است.
۱۰ زیرا خداوند می گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می کنند، راست کرداری را نمی دانند.
۱۱ بنابراین خداوند یَهُوَه چنین می گوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوّت تو را از توبه زیر خواهد آورد و قصرهایت تاراج خواهد شد.
۱۲ خداوند چنین می گوید: چنانکه شبان دو ساق یا نرمهٔ گوش را از دهان شیر رها می کند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشهٔ بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت.
۱۳ خداوند یَهُوَه خدای لشکرها می گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید.
۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم، بر مذبح های بیت ئیل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.
۱۵ و خداوند می گوید که خانهٔ زمستانی را با خانهٔ تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهم گردید.

۴

۱ ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم می کنید و به آقایان ایشان می گویید بیاورید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید!
۲ خداوند یَهُوَه به قدّوسیّت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما می آید که شما را با غُلّها خواهند کشید و باقی ماندگان شما را با قلاّبهای ماهی.
۳ و خداوند می گوید که هریک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هَرْمُون افکنده خواهید شد.

۴ به بیت ئیل بیایید و عصیان بورزید و به جلجال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامداد قربانی های خود را بیاورید و هر سه روز عُشرهای خود را.

۵ و قربانی های تشکر با خمیرمایه بگذرانید و هدایای تَبَرُّعی را ندا کرده، اعلان نمایید زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیدهٔ شما است! قول خداوند یَهُوَه این است.

۶ و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۷ و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعهٔ دیگر که باران نیافت خشک شد.

۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می گوید که بسوی من بازگشت ننمودید.

۹ و شما را به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخْ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شما را خورد. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۱۰ و وبا را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۱۱ و بعضی از شما را به نَهْجی که خدا سَدُوْم و عَمُورهَ را واژگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۱۲ بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.

۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می دهد و فجر را به تاریکی مبدّل می سازد و بر بلندیهای زمین می خرامد، یَهُوَه خدای لشکرها اسم او می باشد.

۵

۱ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می خوانم بشنوید.

۲ دختر باکره اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، واحدی نیست که او را برخیزاند.

۳ زیرا خداوند یَهُوَه چنین می گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت.

۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می گوید: مرا بطلبید و زنده بمانید.

۵ اما بیت ئیل را مطلبید و به جلجال داخل مشوید و به بئرشبع مروید، زیرا جلجال البّته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد.

۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند.

۷ ای شما که انصاف را به افسنتین مبدّل می سازید و عدالت را به زمین می اندازید،

۸ آن که ثُریا و جبّار را آفرید و فجر را به سایهٔ موت مبدّل ساخت و روز را مثل شب تاریک گرداند و آبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یَهُوَه اسم او می باشد؛

۹ آنکه خرابی را بر زورآوران می رساند چنانکه خرابی بر قلعه ها وارد می آید؛

۱۰ ایشان از آنانی که در محکمه حکم می کنند؛ نفرت دارند و راستگویان را مکروه می دارند.

۱۱ بنابراین چونکه مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانه ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در آنها ساکن نخواهید شد و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود ولیکن شراب آنها را نخواهید نوشید.

۱۲ زیرا تقصیرهای شما را می دانم که بسیار است و گناهان شما را که عظیم می باشد، زیرا عادلان را به تنگ می آورید و رشوه می گیرید و به فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می سازید.

۱۳ لهذا هرکه عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود.

۱۴ نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید و بدین منوال یَهُوَه خدای لشکرها با شما خواهد بود، چنانکه می گویید.

۱۵ از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمایید، شاید که یَهُوَه خدای لشکرها بر بقیّه یوسف رحمت نماید.

۱۶ بنابراین، خداوند یَهُوَه خدای لشکرها چنین می گوید: در همهٔ چهار سوها نوحه گری خواهد بود و در همهٔ کوچه ها وای وای خواهند گفت و فلاّحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده اند، برای نوحه گری خواهند خواند.
۱۷ و در همهٔ تاکستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند می گوید که من درمیان تو عبور خواهم کرد.
۱۸ وای بر شما که مشتاق روز خداوند می باشید. روز خداوند برای شما چه خواهد بود ؟ تاریکی و نه روشنایی!
۱۹ مثل کسی که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بنهد و ماری او را بگزد.
۲۰ آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟
۲۱ من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و عطر محفل های مقّدس شما را استشمام نخواهم کرد.
۲۲ و اگرچه قربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذرانید، آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت.
۲۳ آهنگ سرودهای نغمهٔ بر بطهای تو را گوش نخواهم کرد.
۲۴ و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دایمی جاری بشود.
۲۵ ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانی ها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟
۲۶ نی بلکه خیمهٔ مَلکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوکب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید.
۲۷ پس یَهُوَه که نام او خدای لشکرها می باشد، می فرماید که من شما را به آن طرف دمشق جلای وطن خواهم ساخت.

۶

۱ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که نُقَبای امّت های اوّلی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند، می باشند.
۲ به کَلْنَه عبور کنید و ملاحظه نمایید و از آنجا به حمات بزرگ بروید و به جَتِّ فلسطینیان فرود آیید؛ آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟
۳ شما که روز بلا را دور می کنید و مَسْنَد ظلم را نزدیک می آورید.
۴ که بر تختهای عاج می خوابید و بر بسترهای دراز می شوید و بره ها را از گله و گوساله را از میان حظیره ها می خورید.
۵ که با نغمهٔ بربط می سرایید و آلات موسیقی را مثل داود برای خود اختراع می کنید.
۶ شراب را از کاسه ها می نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می نمایید، اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید.
۷ بنابراین ایشان الآن با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواند شد.
۸ خداوند یَهُوَه به ذات خود قسم خورده و یَهُوَه خدای شکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هرچه در آن است تسلیم خواهم نمود.
۹ و اگر ده نفر در یک شهر باقی مانده باشند ایشان خواهند مرد.
۱۰ و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام یَهُوَه نباید ذکر شود.
۱۱ زیرا اینک خداوند امر می فرماید و خانهٔ بزرگ به خرابیها وخانهٔ کوچک به شکافها تلف می شود.
۱۲ آیا اسبان بر صخره می دوند یا آن را با گاوان شیار می کنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنضل و ثمرهٔ عدالت را به افسنتین مبدّل ساخته اید.
۱۳ و به ناچیز شادی می کنید و می گویید آیا با قوّت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟
۱۴ زیرا یَهُوَه خدای لشکرها می گوید: اینک ای خاندان اسرائیل من به ضد شما امّتی برمی انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عَرَبَه به تنگ خواهند آورد.

۷

۱ خداوند یَهُوَه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای روییدن حاصلِ رَشِ دوّم ملخها آفرید و هان حاصل رَشِ دوّم بعد از چیدن پادشاه بود.
۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: ای خداوند یَهُوَه مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه یعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟
۳ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: نخواهد شد.

۴ خداوند يَهُوَه به من چنين نمودار ساخت و اينک خداوند يَهُوَه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجّهٔ عظيم را بلعيد و زمين را سوزانيد.

۵ پس گفتم: ای خداوند يَهُوَه از اين باز ايست! يعقوب چگونه برخيزد چونکه کوچک است؟

۶ و خداوند از اين پشيمان شد و خداوند يَهُوَه گفت: اين نيز نخواهد شد.

۷ و به من چنين نمودار ساخت که خداوند بر ديوار قايمی ايستاده بود و شاقولی در دستش بود.

۸ و خداوند مرا گفت: ای عاموس چه می بينی؟ گفتم: شاقولی. خداوند فرمود: اينک من شاقولی درميان قوم خود اسرائيل می گذارم و بار ديگر از ايشان درنخواهم گذشت.

۹ و مکانهای بلند اسحاق ويران و مَقدَس های اسرائيل خراب خواهد شد و به ضدّ خاندان يَرُبعام با شمشير خواهم برخاست.

۱۰ و اَمَصيای کاهنِ بيت ئيل نزد يَرُبعام پادشاه اسرائيل فرستاده، گفت: «عاموس درميان خاندان اسرائيل بر تو فتنه می انگيزد و زمين سخنان او را متحمل نتواند شد.

۱۱ زيرا عاموس چنين می گويد: يَرْبعام به شمشير خواهد مرد و اسرائيل از زمين خود البته به اسيری خواهد رفت.

۱۲ و اَمَصيا به عاموس گفت: ای رايی برو و به زمين يهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوّت کن.

۱۳ اما در بيت ئيل بار ديگر نبّوت منما چونکه آن مَقْدَس پادشاه و خانهٔ سلطنت می باشد.

۱۴ عاموس در جواب اَمَصيا گفت: «من به نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجيرهای برّی را می چيدم.

۱۵ و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و قوم من اسرائيل نبوّت نما.

۱۶ پس حال کلام خداوند را بشنو: تو می گويی به ضد اسرائيل نبوّت مکن و به ضد خاندان اسحاق تکلّم منما.

۱۷ لهذا خداوند چنين می گويد: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران و دخترانت به شمشير خواهند افتاد و زمينت به ريسمان تقسيم خواهد شد و تو در زمين نجس خواهی مرد و اسرائيل از زمين خود البته به اسيری خواهد رفت.

۸

۱ خداوند يَهُوَه به من چنين نمودار ساخت و اينک سبدی پر از ميوه ها.

۲ و گفت: ای عاموس چه می بينی؟ من جواب دادم که سبدی از ميوه و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائيل رسيده است و از ايشان ديگر درنخواهم گذشت.

۳ خداوند يَهُوَه می گويد که در آن روز سرودهای هيکل به ولوله مبدّل خواهد شد و لاشهای بسيار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بيرون خواهند انداخت.

۴ ای شما که می خواهيد فقيران را ببلعيد و مسکينان زمين را هلاک کنيد اين را بشنويد.

۵ و می گوييد که غرّهٔ ماه کی خواهد گذشت تا غلّه را بفروشيم و روز سَبَّت تا انبارهای گندم را بگشاييم و ايفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، ميزانها را قلب و مُعوَّج نماييم.

۶ و مسکينان را به نقره و فقيران را به نعلين بخريم و پس ماندهٔ گندم را بفروشيم.

۷ خداوند به جلال يعقوب قسم خورده است که هيچکدام از اعمال ايشان را هرگز فراموش نخواهم کرد.

۸ آيا به سبب زمين متزلزل نخواهد شد و همهٔ ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آمد و مثل نيل مصر سيلان نخواهد کرد و فرونخواهد نشست؟

۹ و خداوند يَهُوه می گويد: که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمين را در روز روشن تاريک خواهم نمود.

۱۰ و عيدهای شما را به ماتم و همهٔ سرودهای شما را به مرثيه مبدّل خواهم ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هر سرگری برخواهم آورد و آن را مثل ماتم پسر يگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانيد.

۱۱ اينک خداوند يَهُوَه می گويد: ايامی می آيد که گرسنگی بر زمين خواهم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنيدن کلام خداوند.

۱۲ و ايشان ازدريا تا دريا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلبند اما آن را نخواهند يافت.

۱۳ در آن روز دوشيزگان جميل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد.

۱۴ آنانی که به گناه سامره قسم خورده، می گویند که ای دان به حیات خدای تو و به طریقت بئرشَبَع قسم می خوریم، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

۹

۱خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «تاجهای ستونها را بزن تا آستانه ها بلرزد و آنها را بر سر همهٔ مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت و فراری ای از ایشان نخواهند گریخت و باقی مانده ای از ایشان نخواهند رَست.

۲ اگر به هاویه فرو روند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد.

۳ و اگر به قلّهٔ کرمل پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریا خویشتن را مخفی نمایند، در آنجا ما را امر خواهم فرمود که ایشان را بگزد.

۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند، شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی.

۵ خداوند یَهُوَه صبایوت که زمین را لمس می کند و آن گداخته می گردد و همهٔ ساکنانش ماتم می گیرند و تمامش مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو می نشیند؛

۶ آن که غرفه های خود را در آسمان بنا می نهد و آبهای دریا را ندا در داده، آنها را به روی زمین می ریزد، نام او یَهُوَه می باشد

۷ خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل آیا شما را از زمین مصر و فلسطینیان را از کَفتُور و ارمیان را از قبر برنیاوردم؟

۸ اینک چشمان خداوند یهُوه بر مملکت گناهکار می باشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می گوید که خاندان یعقوب را بالّکل هلاک نخواهم ساخت.

۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همهٔ امّت ها خواهم بیخت، چنانکه غلّه در غربال بیخته می شود و دانه ای بر زمین نخواهد افتاد.

۱۰ جمیع گناهکاران قوم من که می گویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را درنخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد.

۱۱ در آن روز خیمهٔ داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهایش را مرمّت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد.

۱۲ تا ایشان نهاده شده است، به تصرّف آورند.» خداوند که

این را بجا می آورد تکلّم نموده است.

۱۳ اینک خداوند می گوید: ایامی می آید که شیارکننده به درو کننده خواهد رسید و پایمال کنندهٔ انگور به کارندهٔ تخم. و کوهها عصیر انگور را خواهد چکانید و تمامی تلّها به سیلان خواهد آمد.

۱۴ و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.

۱۵ و یَهُوَه خدایت می گوید: من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده ام، کنده نخواهند شد.

کتاب عُوبدَیْا

۱

۱ خداوند یهوه دربارهٔ اَدُوم چنین می گوید: از جانب خداوند خبری شنیدیم که رسولی نزد امت ها فرستاده شده، می گوید: برخیزید و با او در جنگ مقاومت نماییم.

۲ هان من تو را کوچکترین امّت ها گردانیدم و تو بسیار خوار هستی.

۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می باشد و در دل خود می گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبّر دلت، تو را فریب داده است،

۴ خداوند می گوید: اگر چه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی و آشیانهٔ خود را در میان ستارگان بگذاری، من تو را از آنجا فرود خواهم آورد.

۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، چگونه هلاک شدی؟ آیا بقدر کفایت غارت نمی کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشه ها را نمی گذارند؟

۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحّص گردیده است؟

۷ همهٔ آنانی که با توهم عهد بودند، تا سرحدّ فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خورندگان نان تو دامی زیر تو گستردند. در ایشان فطانتی نیست.

۸ خداوند می گوید: آیا در آن روز حکیمان اَدُوم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟

۹ و جبّاران تو ای تیمان هراسان خواهند شد تا هرکس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.

۱۰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، خجالت تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد.

۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و بر اورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی.

۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن.

۱۳ و به دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلای ایشان دراز مکن.

۱۴ و بر سر دو راه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما.

۱۵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امّت ها نزدیک است؛ و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت.

۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدّس من نوشیدند، همچنان جمیع امّت ها خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده اند.

۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقّدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرّف خواهند آورد.

۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو کاه خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهند سوزانید و برای خاندان عیسو بقیّتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلّم نموده است.

۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو و اهل هامون فلسطینیان را به تصرّف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جِلْعاد را متصرّف خواهد شد

۲۰ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صَرْفَه به تصرّف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صَفارِدْ هستند، شهرهای جنوب را به تصرّف خواهند آورد.

۲۱ نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

کتاب یونُس نبی

۱

و کلام خداوند بر یونس بن اَمِتّای نازل شده، گفت:

۲ برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من آمده است.

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به تَرْشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی ای یافت که عازم تَرْشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به تَرْشیش برود.

۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود.

۵ و ملاّحان ترسان شده، هرکدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را درربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمد، وی را گفت: ای که خفته ای، تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان؛ شاید که خدا ما را به خاطر آورد تا هلاک نشویم؟

۷ و به یکدیگر گفتند: بیایید قرعه نیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟ پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد.

۸ پس او را گفتند: ما را اطلاّع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟

۹ و ایشان را جواب داد که: من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می باشم.

۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: چه کرده ای؟ زیرا که ایشان می دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاّع داده بود.

۱۱ و او را گفتند: با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟ زیرا دریا در تلاطم همی افزود.

۱۲ او به ایشان گفت: مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.

۱۳ امّا آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند امّا نتوانستند زیرا که دریا به ضدّ ایشان زیاده و زیاده تلاطم می نمود.

۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: آه ای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی گناه را بر ما مگذار زیرا تو ای خداوند هرچه می خواهی می کنی.

۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا از تلاطمش آرام شد.

۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذرانیدند و نذرها نمودند.

۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو بُرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

۲

و یُونْس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود را دعا نمود

۲ و گفت: در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرّع نمودم و آواز مرا شنیدی.

۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت.

۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدُس تو را باز خواهم دید.

۵ آبها مرا تا به جان احاطه نمود و لجّه دور مرا گرفت و علف دریا به سر من پیچیده شد.

۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا درگرفت. اما تو ای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی.

۷ چون جان من در اندرونم بی تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قُدْست رسید.

۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می دارند، احسان های خویش را ترک می نمایند.

۹ اما من به آواز تشکّر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود . نجات از آن خداوند است.

۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یُونس را بر خشکی قّی کرد.

۳

پس کلام خداوند بار دوّم بر یُونس نازل شده گفت:

۲ برخیز وبه نینوا شهر بزرگ برو آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت. و نینوا بسیار بزرگ بود که مسافت سه روز داشت.

۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.

۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.
۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاّع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست.
۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورید و نچرند وآب ننوشند.
۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدّت استغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدّت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟
۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را به عمل نیاورد.

۴

اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد،
۲ و نزد خداوند دعا نموده، گفت: آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود، حینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به تَرشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی؟
۳ پس حال، ای خداوند، جانم را از من بگیر زیرا که مردان از زنده ماندن برای من بهتر است.
۴ خداوند گفت: آیا صواب است که خشمناک شوی؟
۵ و یُونُس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد.
۶ و یهوه خدای کدویی رویانید و آن را بالای یُونُس نمّو داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونُس از کدو بی نهایت شادمان شد.
۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد.
۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم و زانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدّی که بیتاب شده، برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت: مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.
۹ خدا به یُونس جواب داد: آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟ او گفت: «صواب است که به مرگ غضبناک شوم.
۱۰ خداوند گفت: دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمّو ندادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که درمیان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟

کتاب میکاهِ نبی

۱

۱ کلام خداوند که بر میکاهِ مورَشتَی در ایام یوتام و آحاز و حِزقیا، پادشاهان یهودا نازل شد وآن را دربارهٔ سامره و اورشلیم دید.

۲ ای جمیع قوم ها بشنوید و ای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد.

۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می آید و نزول نموده، بر مکان های بلند زمین می خرامد.

۴ و کوهها زیرا او گداخته می شود و وادیها مُنَشق می گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود.

۵ این همه به سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟

۶ پس سامره به توده سنگ صحرا و مکان غرّس نمودن مَوْها مبدّل خواهم ساخت و سنگهایش را به درّه ریخته، بنیادش را منکشف خواهم نمود.

۷و همهٔ بتهای تراشیده شدهٔ آن خرد و همهٔ مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همهٔ تماثیلش را خراب خواهم کرد زیراکه از مزد فاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهد برگشت.

۸ به این سبب ماتم گرفته، وِلْوله خواهم نمود و برهنه و عریان راه خواهم رفت و مثل شغالها ماتم خواهم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهم نمود.

۹ زیرا که جراحت های وی علاج ناپذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

۱۰ درجَتّ خبر مرسانید و هرگز گریه منمایید. در خانهٔ عَفْرَه، در غبار خویشتن را غلطانیدم.

۱۱ ای ساکنهٔ شافیر عریان و خجل شده، بگذر. ساکنهٔ صأفان بیرون نمی آید. ماتم بیتْ اِیْصلْ مکانش را از شما می گیرد.

۱۲ زیرا که ساکنهٔ ماروت به جهت نیکویی درد زه می کشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازهٔ اورشلیم فرود آمده است.

۱۳ ای ساکنهٔ لاکیش اسب تندرو را به ارابه ببند. او ابتدای گناه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است.

۱۴ بنابراین طلاق نامه ای به مُورَشَتْ جَتّ خواهی داد. خانه های اَکْذیب، چشمهٔ فربننده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود.

۱۵ ای ساکنهٔ مَرِیشَه بار دیگر مالکی بر توخواهم آورد. جلال اسرائیل تا به عَدْلام خواهد آمد.

۲

۱ وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می نمایند و مرتکب شرارت می شوند در روشنایی صبح آن را بجا می آورند، چونکه در قوّت دست ایشان است.

۲ بر زمینها طمع می ورزند و آنها را غصب می نمایند و بر خانه ها نیز و آنها را می گیرند و بر مرد و خانه اش و شخص و میراثش ظلم می نمایند.

۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می نمایم که شما گردن خود را از آن نتواند بیرون آورد و متکّبرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است.

۴ در آن روز بر شما مَثَل سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالّکل هلاک شده ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دور می کند و زمینهای مرا به مرتّدان تقسیم می نماید.

۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان را به قرعه در جماعت خداوند بکَشَدْ.

۶ ایشان نبوّت کرده، می گویند نبوّت مکنید. اگر به اینها نبوّت ننمایند، رسوایی دور نخواهد شد.

۷ ای که به خاندان یعقوب مسمّی هستی آیا روح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال او می باشد؟ آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک می باشد، نیکو نیست؟

۸ لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می گذراند و از جنگ روگردانند، می کنید.

۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می کنید و زینت مار از اطفال ایشان تا به ابد می گیرید.

۱۰ برخیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت.

۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو دربارۀ شراب و مسکرات نبوّت خواهم نمود، هر آینه او نبّی این قوم خواهد بود.
۱۲ ای یعقوب، من البّته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیّۀ اسرائیل را فراهم آورده ایشان را مثل گوسفندان بُصْرَه در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله ای که در آغل خود باشد، به سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد.
۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳

۱ و گفتم: ای رؤسای یعقوب و ای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟
۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می کَنَند،
۳ و کسانی که گوشت قوم مرا می خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می ریزند،
۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آنزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده اند.
۵ خداوند دربارۀ انبیایی که قوم مرا گمراه می کنند و به دندانهای خود می گزند و سلامتی را ندا می کنند، و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می بینند، چنین می گوید:
۶ از این جهت برای شما شب خواهد بود که رؤیا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود. که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد.
۷ و رابیان خجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود.
۸ ولیکن من از قوّت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملّو شده ام تا یعقوب را از عصیان اسرائیل را از گناهش خبر دهم.
۹ ای رؤسای خاندان یعقوب و ای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت می دارید و تمامی راستی را منحرف می سازید،
۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می نمایید،
۱۱ رؤسای ایشان برای رشوه داوری می نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می گیرند و بر خداوند توکّل نموده، می گویند: آیا خداوند درمیان ما نیست؟ پس بلا به ما نخواهد رسید.
۱۲ بنابراین صَهْیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندیهای جنگل مبّدل خواهد گردید.

۴

۱ و در ایّام آخر، کوه خانۀ خداوند بر قلّۀ کوهها ثابت خواهد شد و بر فوق تلّها برافراشته خواهد گردید و قوم ها بر آن روان خواهند شد،
۲ و امّت های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانۀ خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.
۳ و او درمیان قوم های بسیار داوری خواهد نمود و امّت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه های خویش را برای ارّه ها خواهند شکست و امّتی بر امّتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
۴ و هرکس زیر مَوِ خود و زیر انجیر خویش خواهد نشست و ترساننده ای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صبایوت تکلّم نموده است.
۵ زیرا که جمیع قوم ها هرکدام به اسم خدای خویش سلوک می نمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابدالاباد سلوک خواهیم نمود.
۶ خداوند می گوید که در آن روز لنگان را جمع خواهم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساخته ام فراهم خواهم آورد.
۷ و لنگان را بقیتی و دور شدگان را قوم قوّی خواهم ساخت و خداوند در کوه صهیون بر ایشان از الان تا ابدالاباد سلطنت خواهند نمود.
۸ و تو ای برج گله و ای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اوّل یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.
۹ الآن چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می زاید گرفته است؟

۱۰ ای دختر صَهیون مثل زنی که می زاید درد زه کشیده، وضع حمل نما، زیرا که الآن از شهر بیرون رفته، در آنجا رهایی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنانت رهایی خواهد داد.

۱۱ و الآن امّت هایی بسیار بر تو جمع شده، می گویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگریست.

۱۲ اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافه ها در خرمنگاه جمع کرده است.

۱۳ ای دختر صهیون برخیز و پایمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهم ساخت و سمهای تو را برنج خواهم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

۵

۱ ای دختر افواج، الآن در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضدّ ما سنگرها بسته اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد.

۲ و تو ای بَیْت لَحَم اَفْرَاتَه اگر چه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایّام ازل بوده است.

۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیّهٔ برادرانش با بنی اسرائیل بازخواهند گشت.

۴ و او خواهد ایستاد و در قوّت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش گلهٔ خود را خواهد چرانید و ایشان را به آرامی ساکن خواهند شد زیراکه الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد.

۵ و او سلامتی خواهد بود. هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، بر قصرهای ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهیم داشت.

۶ و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نِمْرود را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ما داخل شده، حدود ما را پایمال کند.

۷ و بقیهٔ یعقوب درمیان قوم های بسیار شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه می آید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید.

۸ و بقیّهٔ یعقوب درمیان امّت ها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر درمیان جانوران جنگل و مانند شیر ژیان درمیان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبور می نماید، پایمال می کند و می دَرَد و رهاننده ای نمی باشد.

۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید.

۱۰ و خداوند می گوید که در آن روز اسبان تو را از میانت منقطع و ارابه هایت را معدوم خواهم نمود.

۱۱ و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همهٔ قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت.

۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند.

۱۳ و بتهای تراشیده و تمثالهای تو را از میانت نابود خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده ننمایی.

۱۴ و اَشیره هایت را از میانت کَنده و غضب از امّت هایی که نمی شنوند انتقام خواهم کشید.

۶

۱ آنچه خداوند می گوید بشنوید! برخیز و نزد کوهها مخاصمه نما و تلّها آواز تو را بشنوند.

۲ ای کوهها مخاصمهٔ خداوند را بشنوید و ای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را با قوم خود مخاصمه ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد.

۳ ای قوم من به تو چه کرده ام و به چه چیز تو را خسته ساخته ام؟ به ضدّ من شهادت بده،

۴ زیراکه تو را از زمین مصر برآوردم و تو را از خانهٔ بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم.

۵ ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بَلْعام بن بعور او را جواب فرستاد، بیاد آور و آنچه را که از شّطیم تاجِلْجال واقع شد به خاطر دار تا عدالت خداوند را بدانی.

۶ با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟

۷ آیا خداوند از هزارها قوچ وازده یک هزارها نهر روغن راضی خواهد بود؟ آیا نخست زادهٔ خود را به عوض معصیتم و ثمرهٔ بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟
۸ ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را می طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟
۹ آواز خداوند به شهر ندا می دهد و حکمت اسم او را مشاهده می نماید. عصا و تعیین کنندهٔ آن را بشنوید.
۱۰ آیا تا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانهٔ شریران می باشد؟
۱۱ آیا من با میزانهای شرارت و با کیسهٔ سنگهای ناراست بری خواهم شد؟
۱۲ زیراکه دولتمندان او از ظلم مملّواند و ساکنانش دروغ می گویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است،
۱۳ پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود.
۱۴ تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرونت خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود.
۱۵ تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ تو زیتون را به پا خواهی فشرد اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اما شراب نخواهی نوشید.
۱۶ زیرا که قوانین عُمْری و جمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می شود و به مشورت های ایشان سلوک می نمایید تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به سخّریه تسلیم نمایم، پس عار قوم مرا متحمّل خواهید شد.

۷

۱ وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه ها و مانند چیدن انگورهایی شده ام که نه خوشه ای برای خوراک دارد و نه نوبر انجیری که جان من آن را می خواهد.
۲ مرد متُّقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جیمع ایشان برای خود کمین می گذارند و یکدیگر را به دام صید می نمایند.
۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است؛ رئیس طلب می کند و داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلّم می نماید؛ پس ایشان آن را به هم می بافند.
۴ نیکوترین ایشان مثل خار می باشد و راست کردار ایشان از خاربست بدتر. روز پاسبانانت و روز عقوبت تو رسیده است، الآن اضطراب ایشان خواهد بود.
۵ بر یار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکّل منما و در دهان خود را از آغوش خود نگاه دار.
۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می کند و دختر با مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می نمایند و دشمنان شخص اهل خانهٔ او می باشند.
۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار می کشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.
۸ ای دشمن من، بر من شادی منما زیرا اگر چه بیفتم خواهم برخاست و اگرچه در تاریکی بنشینم، خداوند نور من خواهد بود.
۹ غضب خداوند را متحمّل خواهم شد زیرا به او گناه ورزیده ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود.
۱۰ دشمنم این را خواهد دید و خجالت او را خواهد پوشانید زیرا به من می گوید: یهوه خدای تو کجا است؟ چشمانم بر او خواهد نگریست و او الآن مثل گل کوچه ها پایمال خواهد شد.
۱۱ در روز بنا نمودن دیوارهایت در آن روز شریعت دور خواهد شد.
۱۲ در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر فرات و از دریا تا دریا و از کوه تا نزد تو خواهند آمد.
۱۳ و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجهٔ اعمالشان ویران خواهد شد.
۱۴ قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و درمیان کَرْمَلْ به تنهایی ساکن می باشند. ایشان مثل ایّام سابق در باشان و جِلْعاد بچرند.

۱۵ مثل ایّامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد.

۱۶ امّت های چون این را ببینند، از تمامی توانایی خویش خجل خواهند شد و دست بر دهان خواهند گذاشت و گوشهای ایشان کر خواهد شد.

۱۷ مثل مار خاک را می خواهند لیسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود با لرزه بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما با خوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید.

۱۸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می آمرزد و از تقصیر بقیّهٔ میراث خویش درمی گذرد. او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی دارد زیرا رحمت را دوست می دارد.

۱۹ او باز رجوع کرده بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمق های دریا خواهی انداخت.

۲۰ امانت را برای یعقوب و رأفت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایّام سَلَف برای پدران ما قَسَم خوردی.

کتاب ناحُوم نبی

۱

۱ وَحی دربارهٔ نینوی. کتاب رویای ناحُوم اَلْقوشی.

۲ یهوه خدی غیّور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می دارد.

۳ خداوند دیر غضب و عظیم القّوت است و گناه را هرگز بی سزا نمی گذارد راه خداوند در تند باد وطوفان است و ابرها خاک پای او می باشد.

۴ دریا را عتاب می کند و آن را می خشکاند و جمیع نهرها را خشک می سازد. باشان و کَرْمَلْ کاهیده می شوند و گُلِ لبنان پژمرده می گردد.

۵ کوهها از او متزلزل و تلّها گداخته می شوند و جهان از حضور وی متحرّک می گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش.

۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حِدّت غضبِ او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می شود وصَخْره ها از او خرد می گردد.

۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می باشد و متوّکلان خود را می شناسد.

۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالّکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهد نمود.

۹ کدام تدبیر را به ضَد خداوند توانید نمود؟ او دفعهً هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعهٔ دیگر برپا نخواهد شد.

۱۰ زیرا اگر چه مثل خارها به هم پیچیده و مانند می گساران مست بشوند، لیکن چون کاهِ خشک بأکل سوخته خواهند شد.

۱۱ مُشیرِ بَلیّعال که به ضدّ خداوند بد می اندیشد، از تو بیرون آمده است.

۱۲ خداوند چنین می گوید: اگرچه ایشان در قوّت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، درخواهند گذشت. و اگرچه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود.

۱۳ و الآن یوغ او را ازگردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.

۱۴ و خداوند دربارهٔ تو امر فرموده است که بار دیگر ذریّتی به نام تو نخواهد بود و از خانهٔ خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده ای.

۱۵ اینک بر کوهها پایهای مبشّر که سلامتی را ندا می کند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مردِ بَلیّعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکّل منقطع خواهد شد.

۲

۱ خراب کننده در مقابل تو برمی آید. حصار را حفظ کن، راه را دیده بانی نما، کمر خود را قوّی گردان و قوّت خویش را بسیار زیاد کن.

۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می آورد و تاراج کنندگانْ ایشان را تاراج می کنند و شاخه های مَوْهای ایشان را تلف می نمایند.

۳ سپر جبّاران او سُرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبّس و ارابه ها در روز تهیّه او از فولادْ لامع است و نیزه ها متحرّک می باشد.

۴ ارابه ها را در کوچه ها بتندی می رانند، در چهارسوها بهم برخورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقها می دوند.

۵ او بزرگان خود را به یاد می آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می خورند. دوان دوان به حصار می آیند و منجنیق را حاضر می سازند.

۶ دروازه های نهرها گشاده است و قصر گداخته می گردد.

۷ و حُصَّب برهنه شده، به اسیری برده می شود و کنیزانش مثل نالهٔ فاخته سینه زنان ناله می کنند.

۸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، برکهٔ آب می بود. اما اهلش فرار می کنند، و اگر چه صدا می زنند که بایستید!، لیکن احدی ملتفت نمی شود.

۹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوختهای او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه اش را انتهایی نیست.

۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همهٔ کمرها درد شدید می باشد و رنگ رویهای همه پریده است.

۱۱ بیشهٔ شیران و مرتع شیران ژیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می خرامیدند و ترساننده ای نبود؟

۱۲ شیر نر برای حاجت بچه های خود می درید و به جهت شیرهای ماده اش خفه می کرد و مغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش را از صید پر می ساخت.

۱۳ اما الان یهوه صبایوت می گوید: «من به ضدّ تو هستم و ارابه هایش را به دود خواهم سوزانید و شمشیرْ شیران ژیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز ایلچاینت دیگر مسموع نخواهد شد.

۳

۱ وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملّو است و غارت از آن دور نمی شود!

۲ آواز تازیانه ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن ارابه ها.

۳ سواران هجوم می آورند و شمشیرها برّاق و نیزه ها لامع می باشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان ولاشها را انتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می افتند.

۴ از کثرت زنای زانیهٔ خوش منظر که صاحب سحرها است و امّت ها را به زناهای خود و قبایل را به جادوگریهای خویش می فروشد.

۵ اینک یهوه صبایوت می گوید: من به ضدّ تو هستم و دامنهایت را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امّت ها و رسوایی تو را بر مملکت ها ظاهر خواهم ساخت.

۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید.

۷ و واقع خواهد شد که هرکه تو را ببند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم؟

۸ آیا از نُوْآمون بهتر هستی که درمیان نهرها ساکن بوده، آبها را احاطه می داشت که دریا حصار او و بحرها دیوار او می بود؟ حَبَش و مصر قوتّش می بودند و آن انتها نداشت، فُوط و لوبیم از معاونت کنندگان تو می بودند.

۱۰ معهذا جلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر هر کوچه کوبیده شده اند و بر شُرَفایش قرعه انداختند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده اند.

۱۱ پس تو به مست شده، خویشتن را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست.

۱۲ جمیع قلعه هایت به درختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده می افتد.

۱۳ اینک اهل تو در اندرونت زنان می باشند. دروازه های زمینت برای دشمنانت بالّکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را می سوزاند.

۱۴ برای محاصره ات آب بیاور. قلعه های خود را مستحکم ساز. به گِلْ داخل مشو و ملاط را پا بزن وکورهْ آجرپزی را مرّمت نما.

۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتن را مثل کِرْم کثیر کن و مثل ملخ بی شمار گردان.

۱۶ تاجرانت را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کِرمها تاراج می کنند و می پزند.

۱۷ تاجداران تو مانند ملخهایند و سردارانت مانند انبوه جراداند که در روز سرد بر دیوارها فرود می آیند، اما چون آفتاب گرم شود می پزند و جای ایشان معلوم نیست که کجایند.

۱۸ ای پادشاه آشور شبانانت به خواب رفته و شُرَفایت خوابیده اند و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند.

۱۹ برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحت تو علاج نمی پذیرد و هرکه آوازهٔ تو را می شنود و بر تو دستک می زند، زیرا کیست که شرارت تو بر او علی الّدوام وارد نمی آمد؟

کتاب حَبَقُّوق نبی

۱

۱ وحی که حَبَقُّوق نبی آن را دید.

۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟

۳ چرا بی انصافی را به من نشان می دهی و بر ستم نظر می نمایی و غضب وظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مخاصمت سر خود را بلند می کند.

۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت مُعْوج شده صادر می گردد.

۵ درمیان امّت ها نظرکنید و ملاحظه نمایید و بشدّت متحیّر شوید. زیرا که در ایّام شما کاری می کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد.

۶ زیرا اینک آن امّت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که در وسعت جهان می خرامند تا مسکنهایی را که از آن ایشان نیست به تصرّف آورند.

۷ ایشان هولناک و مَهیب می باشند. حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر می شود.

۸ اسبان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزروترند و سواران ایشان جست و خیز می کنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتابد می پرند.

۹ جمیع ایشان برای ظلم می آیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع می کنند.

۱۰ و ایشان پادشاهان را استهزا می نمایند و سروران‌ْ مسخرهٔ ایشان می باشند .بر همه قلعه ها می خندند و خاک را توده نموده، آنها را مُسَخّر می سازند.

۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می کنند و مجرم می شوند. این قوّت ایشان خدای ایشان است.

۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوّس من! آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد.ای خداوند ایشان را برای داوری معیّن کرده ای . و ای صخْره، ایشان را برای تأدیب تأسیس نموده ای.

۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی انصافی نظرنمی توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می نمایی و حینی که شریر کسی را که از خودش عادل تراست می بلعد، خاموش می مانی؟

۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشراتی که حاکمی ندارند می گردانی؟

۱۵ او همگی ایشان را به قلاّب برمی کشد و ایشان را به دام خود می گیرید و در تور خویش آنها را جمع می نماید. از اینجهت، مسرور و شادمان می شود.

۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی می گذراند و برای تورخویش بخور می سوزاند . چونکه نصیب او ازآنها فربه و خوراک وی لذیذ می شود.

۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پیوسته کُشتن امّت ها دریغ نخواهد نمود؟

۲

۱ بر دیده بانگاه خود می ایستم و بر برج برپا می شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که او به من چه خواهد گفت و دربارهٔ شکایتم چه جواب خواهد داد.

۲ پس خداوند مرا جواب داد وگفت: رؤیا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند.

۳ زیراکه رؤیا هنوز برای وقتِ معین است و به مقصد می شتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود.

۴ اینک جان مرد متکّبر در او راست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.

۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزاید وخودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امّت ها را نزد خود جمع می کند و تمامی قوم ها را برای خویشتن فراهم می آورد.

۶ پس آیا جمیع ایشان بر وی مَثَلی نخواهند زد و معمّای طعن آمیز بروی نخواهند آورد؟ و نخواهند گفت: وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزایی ؟ تا به کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنها می نهد.

۷ آیا گزندگان بر تو ناگهان بر نخواهند خاست و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟

۸ چونکه تو امّت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیّهٔ قوم ها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای.

۹ وای بر کسی که برای خانهٔ خود بدی را کسب نموه است تا آشیانهٔ خود را برجای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند.

۱۰ رسوایی را به جهت خانهٔ خویش تدبیر کرده ای به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و بر ضدّ جان خویش گناه ورزیده ای.
۱۱زیرا که سنگ ازدیوار فریاد بر خواهد آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد.
۱۲ وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید.
۱۳ آیا این ازجانب یهوه صبایوت نیست که قوم ها برای آتش مشقّت می کشند و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته می نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملّو خواهد شد به نحوی که آبها دریا را مستور می سازد.
۱۵ وای بر کسی که همسایهٔ خود را می نوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می سازی تا برهنگی او را بنگری.
۱۶ تو از رسوایی به عوض جلال سیرخواهی شد تو نیز نبوش و غلفهٔ خویش را منکشف ساز. کاسهٔ دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود.
۱۷ زیرا ظلمی که بر لُبْنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید .به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی.
۱۸ از بُتْ تراشیده چه فایده است که سازندهٔ آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلّم دروغ، که سازندهٔ آن بر صنعت خود توکّل بنماید و بتهای گنگ را بسازد.
۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می شود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده می شود لکن در اندورنش مطلقاً روح نیست.
۲۰ اما خداوند در هیکل قدُس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

۳

۱ دعای حَبَقُّوق نبی بر شُجونُوت.
۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاد آور.
۳ خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبل فاران سِلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملّو گردید.
۴ پرتُو او مثل نور بودو ا دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوّت او در آنجا بود.
۵ پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پایهای او می بود.
۶ او بایستاد و زمین را پیمود او نظر افکند و امّت ها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلّهای ابدی خم شدند . طریق های او جاودانی است.
۷ خیمه های کوشان را در بلا دیدم. و چادرهای زمین مدْیان لرزان شد.
۸ ای خداوند آیا بر نهرها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نهرها و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و ارابه های فتح مندی خویش سوار شدی؟
۹ کمان تو تماماً برهنه شد، موافق قَسَمهایی که در کلام خود برای اسباط خورده ای، سلاه. زمین را به نهرها مُنشَقّ ساختی.
۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب ها جاری شد.و لجّه آوازخود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت.
۱۱ آفتاب و ماه در برُجهای خود ایستادند از نور تیرهایت و از پرتو نیزهٔ برّاق تو برفتند.
۱۲ با غضب در جهان خرامیدی، و با خشمْ امّت ها را پایمال نمودی.
۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شریران زدی و اساس آن را تا به ابد گردن عریان نمودی، سلاه.
۱۴ سرسرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند.خوشی ایشان در این بود که مسکینان را درخَفیه ببلعند.
۱۵ با اسبان خود بر دریا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی.
۱۶چون شنیدم احشایم بلرزیدند و از آواز آن لبهایم بجنبید، و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم که هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آوَرَد.
۱۷ اگر چه انجیر شکوفه نیاوَرَد و میوه در موْها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه ها آذوقه ندهد، و گله ها از آغل منقطع شود و رمه ها در طویله ها نباشد.
۱۸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.
۱۹ یهوه خداوند قوّت من است و پایهایم را مثل پایهای آهو می گرداند و مرا بر مکان های بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنّیّان برذوات اوتار.

کتاب صَفَنْیای نبی

۱

۱ کلام خداوند که در ایّام یُوشیّا ابن آمون، پادشاه یهودا، بر صَفَنْیا ابن کوشی ابن جَدَلْیا ابن اَمْریا ابن حِزْقیّا نازل شد.

۲ خداوند می گوید که همهٔ چیزها را از روی زمین بالّکل هلاک خواهم ساخت.

۳ انسان و بهایم را هلاک می سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شریران هلاک می سازم و انسان را از روی زمین منقطع می نمایم. قول خداوند این است.

۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنهٔ اورشلیم دراز می نمایم. و بقیّهٔ بَعْل و اسمهای مؤیدان و کاهنان را از این مکان منقطع می سازم.

۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامها می پرستند، آن پرستندگان را که به اسم یهوه قَسَم می خورند و آنانی را که به مَلْکوم سوگند می خورند،

۶ و آنانی را که از پیروی یهوه مُرتّد شده اند، و آنانی را که خداوند را نمی طلبند و از او مسألت نمی نمایند.

۷ به حفور خداوند یهوه خاموش باش، زیراکه روز خداوند نردیک است، چونکه خداوند قربانی ای مهیّا کرده است و دعوت شدگان خود را تقدیس نموده است.

۸ و در روز قربانیِ خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همهٔ آنانی که لباس بیگانه می پوشند عقوبت خواهم رسانید.

۹ و در آن روز بر همهٔ آنانی که بر آستانه می جَهَند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانهٔ خداوند خود را از ظلم و فریب پر می سازند.

۱۰ و خداوند می گوید که در آن روز صدای نعره ای از دروازهٔ ماهی و وِلوِله ای از محلّهٔ دوّم و شکستگی عظیمی از تلّها مسموع خواهد شد.

۱۱ ای ساکنان مَکْتیش ولوله نمایید زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همهٔ آنانی که نقره را برمی دارند منقطع گردیده اند.

۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آنانی که بر دُرْدهای خود نشسته اند و در دلهای خود می گویند خداوند نه نیکویی می کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید.

۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه ها بنا خواهند نمود، امّا در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، امّا شراب آنها را نخواهند نوشید.

۱۴ روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زورآور در آن به تلخی فریاد برخواهد آورد.

۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روزِ تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمتِ غلیظ،

۱۶ روز کَرِنّا و هنگامهٔ جنگ به ضدّ شهرهای حصاردار و به ضدّ برجهای بلند.

۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می آورم که کورکورانه راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده اند. پس خون ایشان مثل غبار گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد.

۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را تواند رهانید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۲

۱ ای امتّی که حیا ندارید، فراهم آیید و جمع بشوید!

۲ قبل از آنکه حُکم نتاج بیاورد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدّت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد.

۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام او را بجا می آورید، عدالت را بطلبید و تَواضع را بجویید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

۴ زیرا که غَزَّو متروک می شود و اَشْقَلُون ویران می گردد و اَهل اَشْدُود را در وقت ظهر اخراج می نمایند و عَقْرونْ از ریشه کنده می شود.

۵ وای بر امّت کَریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعان، ای زمین فِلِسطینیان کلام خداوند به ضدّ شما است و من تو را چنان هلاک می کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود،

۶ و ساحل دریا موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهد بود،
۷ و ساحل دریا برای بقیّهٔ خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچرند. شبگاهان در خانه های اَشْقَلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقّد نموده، اسیران ایشان را بازخواهد آورد.
۸ ملامت موآب و سرزنش بنی عَمُّون را شنیدم که چگونه قوم مرا ملامت می کنند و بر سرحدِّ ایشان فخر می نمایند.
۹ بنابراین، یهوه صبایوت خدای اسرائیل می گوید: به حیات خودم قَسم که موآب مثل سَدوم و بنی عَمّون مثل عَمّوره خواهد شد. محّل خارها و حفرهای نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیّهٔ قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیّهٔ امّت من ایشان را به تصرّف خواهند آورد.
۱۰ این به سبب تکبّر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صبایوت را ملامت نموده، بر ایشان فخر کردند.
۱۱ پس خداوند به ضدّ ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امّت ها هرکدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد.
۱۲ و شما نیز ای حَبَشیان به شمشیر من کشته خواهید شد.
۱۳ و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدّل خواهد نمود.
۱۴ و گله ها و تمامی حیوانات امّت ها درمیانش خواهند خوابید و مرغ سقّا و خارپشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از پنجره هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد.
۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می بود و در دل خود می گفت: «من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هرکه از آن عبور کند بر آن سخریّه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

۳

۱ وای بر شهر فتنه انگیزِ نجسِ ظلم کننده!
۲ آواز را نمی شنود و تأدیب را نمی پذیرد و بر خداوند توکّل نمی نماید و بر خدای خود تقرّب نمی جوید.
۳ سرورانش در اندرونش شیران غرّان و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی گذارند.
۴ انبیایش مغرور و خیانتکارند. کاهنانش قدس را نجس می سازند و به شریعت مخالفت می ورزیدند.
۵ خداوند در اندرونش عادل است و بی انصافی نمی نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می سازد و کوتاهی نمی کند، امّا مرد ظالم حیا را نمی داند.
۶ امّت ها را منقطع ساخته ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه های ایشان را چنان ویران کرده ام که عبورکننده ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است.
۷ و گفتم: کاش که از من می ترسیدی و تأدیب را می پذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی شد، موافق هرآنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.
۸ بنابراین خداوند می گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من این است که امّت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدّت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیراکه تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد.
۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امّت ها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.
۱۰ از ماورای نهرهای حَبَش پرستندگانم یعنی دختر پراکندگانم هدیه ای برای من خواهند آورد.
۱۱ در آن روز از همهٔ اعمالت که به من عصیان ورزیده ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبّر تو مسرورند، از میانت دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدّس من تکبّر نخواهی نمود.
۱۲ امّا درمیان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکّل خواهند نمود.
۱۳ و بقیّهٔ اسرائیل بی انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترساننده ای نخواهد بود.
۱۴ ای دختر صهیون ترنّم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل شادمان شو و وجد نما!
۱۵ خداوند عقوبت های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل درمیان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید.
۱۶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سُست نشود!

۱۷ یهوه خدایت درمیان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبّت خود آرامی خواهد نمود.
۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون می باشند و از آن تو هستند، جمع خواهم نمود که عار بر ایشان بار سنگین می بود.
۱۹ اینک در آن زمان بر همهٔ آنانی که بر تو ظلم می کردند، مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین می بود محّل تسبیح و اسم خواهم گردانید.
۲۰ در آن زمان شما را درخواهم آورد و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد زیرا خداوند می گوید: حینی که اسیران شما را بنظر شما بازآورم، آنگاه شما را درمیان تمامی قوم های زمین محّل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

کتاب حَجَّیِ نبی

۱

۱ در روز اوّل ماه ششم از سال دوّمِ داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطهٔ حَجَّیِ نبی و به زَرُبّابِل بن شأَلْتِیئِیل والی یهودا و به یَهُوْشَع بن یَهُو صادق رئیس کَهَنَه رسیده، گفت:

۲ یهوه صبایوت تکلّم نموده، چنین می فرماید: این قوم می گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانهٔ خداوند نرسیده است.

۳ پس کلام خداوند به واسطهٔ حَجَّی نبی نازل شده، گفت:

۴ آیا وقت شماست که شما در خانه های مُسَقَّف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟

۵ پس حال یهوه صبایوت چنین می گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید.

۶ بسیار کاشته اید و اندک حاصل می کنید. می خورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. رخت می پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مُزد می گیرید، مزد خویش را در کیسهٔ سوراخ دار می گذارد.

۷ پس یهوه صبایوت چنین می گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید.

۸ به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نمایید و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت.

۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن را به خانه آورید من بر آن دمیدم. یهوه صبایوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانهٔ من را خراب می ماند و هرکدام از شما به خانهٔ خویش می شتابید.

۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم بازداشته می شود و زمین از محصولش باز داشته می گردد.

۱۱ و من بر زمین و بر کوهها و بر غلّه و عصیر انگور و روغن زیتون و بر هرآنچه زمین می رویاند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقّت های دستها خشکسالی را خواندم.

۱۲ آنگاه زَرُبابِل بن شَأَلْتَیئیل و یَهوشَع بن یَهُوصادق رئیس کَهَنَه و تمامی بقیّهٔ قوم به قول یهوه خدای خود و به کلام حَجَّی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند.

۱۳ و حَجَّی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند می گوید که من با شما هستم.

۱۴ و خداوند روح زَرُبابل بن شأَلْتَئیل والی یهودا و روح یَهوشْع بن یَهُوصادق، رئیس کَهَنَه، و روح تمامی بقّیهٔ قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانهٔ یهوه صبایوت خدای خود به کار پردازند.

۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوّم داریوش پادشاه، این واقع شد.

۲

۱ در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطهٔ حَجَّی نبی نازل شده، گفت:

۲ زَرُبابلبن شَأَتَیئیل والی یهودا و یَهُوْشع بن یَهْوصادق رئیس کَهَنَه، بقّیهٔ قوم را خطاب کرده، بگو:

۳ کیست در میان شما که باقی مانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الآن در نظر شما چگونه می نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟

۴ اما الآن خداوند می گوید: ای زَرُبابِل قوی دل باش وای تمامی یَهوشَع بن یَهُوصادق رئیس کَهَنَه قوّی دل باش و ای تمامی قوم زمین قوّی دل باشید و خداوند می فرماید که مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم، قول یهوه صبایوت این است.

۵ برحسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در میان شما قیایم می باشد، ترسان مباشید.

۶ زیراکه یهوه صبایوت چنین می گوید: یک دفعهٔ دیگر وآن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی در متزلزل خواهم ساخت.

۷ و تمامی امّت ها متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امّت ها خواهند آمد و یهوه صبایوت می گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.

۸ یهوه صبایوت می گوید: نقره از آن من وطلا از آن من است.

۹ یهوه صبایوت می گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صبایوت این است.

۱۰ در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوّم داریوش، کلام خداوند بواسطهٔ حَجَّی نبی نازل شده، گفت:

۱۱ یهوه صبایوت چنین می گوید: از کاهنان دربارهٔ شریعت سؤال کن و بپرس.

۱۲ اگر کسی گوشت مقدّس را در دامن جامهٔ خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک دیگر برخورَدْ ، آیا مقدّس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که نی.

۱۳ پس حَجَّی پرسید: اگر کسی که از میّتی نجس شده باشد، یکی از اینها را لمس نماید، آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد.

۱۴ پس حَجَّی تکلّم نموده، گفت: خداوند می فرماید این قوم همچنین هستند و این امّت به نظر من همچنین می باشند و همهٔ اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه ای که در آنجا می برند نجس می باشد.

۱۵ و الآن دل خود را مشغول سازید از این روز قبل از این، پیش از آنکه سنگی بر سنگی در هیکل خداوند گذاشته شود.

۱۶ در تمامی این ایّام چون کسی به تودهٔ بیست مَنْ می آمد فقط ده مَنْ بود و چون کسی به میخانه می آمد تا پنجاه رطل از آن بکشَدْ، فقط بیست رطل بود.

۱۷ و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و یَرَقان و تگرگ زدم. لیکن خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۱۸ الآن دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیکل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید.

۱۹ آیا تخم هنوز در انبار است و مَوْ و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوهٔ خود را نیاورده اند؟ از این رو برکت خواهم داد.

۲۰ و کلام خداوند بار دوّم در بیست و چهارم ماه بر حَجَّی نازل شده، گفت:

۲۱ زَرُبابل والی یهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین را متزلزل خواهم ساخت.

۲۲ و کرسیْ ممالک را واژگون خواهم نمود و قوّت ممالک امّت ها را هلاک خواهم ساخت و ارابه ها وسواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد.

۲۳ یهوه صبایوت می گوید: در آن روز ای بندهٔ من زَرُبابِل بن شَأَلْتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده ام. قول یهوه صبایوت این است.

کتاب زَکَرّیای نبی

۱

در ماه هشتم از سال دوّم داریوش، کلام خداوند بر زَکَرّیا ابن بَرَکیّا ابن عدُّوی نبی نازل شده، گفت:

۲ خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود.

۳ پس به ایشان بگو: یهوه صبایوت چنین می گوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صبایوت این است. و یهوه صبایوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود.

۴ شما مثل پدران خود مباشید که انبیا سَلَف ایشان را ندا کرده، گفتند یهوه صبایوت چنین می گوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، امّا خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند.

۵ پدران شما کجا هستند و آیا انبیا همیشه زنده می مانند؟

۶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا امر فرموده بودم، آیا پدران شما را درنگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صبایوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان به ما عمل نموده است.

۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شَباط باشد، از سال دوّم داریوش، کلام خداوند بر زَکَریّا ابن بَرَکیّا ابن عِدّوُی نبی نازل شده، گفت:

۸ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و درمیان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود.

۹ و گفتم: ای آقایم اینها چیستند؟ و فرشته ای که با من تکلّم می نمود، مرا گفت: من تو را نشان می دهم که اینها چیستند.

۱۰ پس آن مرد که درمیان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: اینها کسانی می باشند که خداوند ایشان را برای تردّد نمودن در جهان فرستاده است.

۱۱ و ایشان به فرشتهٔ خداوند که درمیان درختان آس ایستاده بود جواب داده، گفتند: ما در جهان تردّد نموده ایم و اینک تمامی جهان مستریح و آرام است.

۱۲ و فرشتهٔ خداوند جواب داده، گفت: ای یهوه صبایوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی رحمت نخواهی نمود؟

۱۳ و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلّی آمیز آن فرشته ای را که با من تکلّم می نمود جواب داد.

۱۴ پس فرشته ای که با من تکلّم می نمود مرا گفت: ندا کرده بگو یهوه صبایوت چنین می گوید: دربارهٔ اورشلیم و صَهْیون غیرت عظیمی داشتم.

۱۵ و بر امّت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک می بودم لیکن ایشان بلا را زیاده کردند.

۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: به اورشلیم با رحمت ها رجوع خواهم نمود و خانهٔ من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صبایوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد.

۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صبایوت چنین می گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادتمندی لبریز خواهد شد و خداوند صَهْیُون را باز تسلّی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.

۱۸ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهارشاخ بود.

۱۹ و به فرشته ای که با من تکلّم می نمود گفتم: اینها چیستند؟ او مرا گفت: اینها شاخها می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.

۲۰ و خداوند چهار آهنگر به من نشان داد.

۲۱ و گفتم: اینان برای چه کار می آیند؟ او در جواب گفت: آنها شاخها می باشند که یهودا را چنان پراکنده نموده اند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد. و اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امّت هایی را که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند بیرون افکنند.

۲

و چشمان خود را برافراشته، نگریستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم.
۲ و گفتم که کجا می روی؟ او مرا گفت: به جهت پیمودن اورشلیم تا ببینم عرضش چه و طولش چه می باشد.
۳ و اینک فرشته ای که با من تکلّم می نمود بیرون رفت و فرشتۀ دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده،
۴ وی را گفت: بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایمی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد.
۵ و خداوند می گوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود.
۶ هان هان خداوند می گوید از زمین شمال بگریزید زیرا که شما را مثل چهار باد آسمان پراکنده ساخته ام. قول خداوند این است.
۷ هان ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز.
۸ زیرا یهوه صبایوت که مرا بعد از جلال نزد امّت هایی که شما را غارت کردند فرستاده است، چنین می گوید که هرکه شما را لمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است.
۹ زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبایوت مرا فرستاده است.
۱۰ ای دختر صهیون ترنّم نما و شادی کن زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و درمیان تو ساکن خواهم شد.
۱۱ و در آن روز امّت های بسیار به خداوند مُلْصَق شده، قوم من خواهند شد و من درمیان تو سُکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبایوت مرا نزد تو فرستاده است.
۱۲ و خداوند یهودا را در زمین مقدّس برای مِلک خود به تصرّف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.
۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از ساکن مقدّس خود برخاسته است.

۳

و یَهوُشَعْ رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشتۀ خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید.
۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟
۳ و یَهُوشعْ به لباس پلید ملبّس بود و به حضور فرشته ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: لباس پلید را از برش بیرون کنید. و او را گفت: ببین عصیانت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.
۵ و من گفتم که عمامۀ طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامۀ طاهر بر سرش گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشتۀ خداوند ایستاده بود.
۶ و فرشتۀ خداوند یَهُوشَعْ را اعلام نموده، گفت:
۷ یهوه صبایوت چنین می فرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانۀ مرا داوری خواهی نمود و صحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را درمیان آنانی که نزد من می ایستند بار خواهم داد.
۸ پس ای یَهُوشَعْ رئیس کَهَنه بشنو تو و رفقایت که به حضور تو می نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. بشنوید زیرا که اینک من بندۀ خود شاخه را خواهم آورد.
۹ و همانا آن سنگی که به حضور یَهُوشَع می گذارم، بر یک سنگ هفت چشم می باشد. اینک یهوه صبایوت می گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود.
۱۰ و یهوه صبایوت می گوید که هرکدام از شما همسایۀ خود را زیر مَوْ و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.

۴

و فرشته ای که با من تکلّم می نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد،
۲ و به من گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می باشد هفت لوله دارد.
۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می باشد.

۴ و من توجّه نموده، فرشته ای را که با من تکلّم می نمود خطاب کرده، گفتم: ای آقایم اینها چه می باشد؟
۵ و فرشته ای که با من تکلّم می نمود مرا جواب داد و گفت: آیا نمی دانی که اینها چیست؟ گفتم: نه ای آقایم.
۶ او در جواب من گفت: این است کلامی که خداوند به زَرُبّابِل می گوید: نه به قدرت و نه به قوّت بلکه به روح من. قول یهوه صبایوت این است.
۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زَرُبّابِل به همواری مبّدل خواهی شد و سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.
۸ وکلام خداوند برمن نازل شده، گفت:
۹ دستهای زَرُبّابِل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صبایوت مرا نزد شما فرستاده است.
۱۰ زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاقول را در دست زرُبّابِل می بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردّد می نمایند.
۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: این دو درخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه می باشند؟
۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که این دو شاخهٔ زیتون به پهلوی دو لولهٔ زرّیتی که روغن طلا را از خود می ریزد چیستند؟
۱۳ او مرا جواب داده، گفت: آیا نمی دانی که اینها چیستند؟ گفتم: نه ای آقایم.
۱۴ گفت: اینها پسران روغن زیت می باشند که نزد مالِکِ تمامی جهان می ایستند.

۵

و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پرّان دیدم.
۲ و او مرا گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: طوماری پرّان می بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می باشد.
۳ او مرا گفت: این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون می رود، زیراکه از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هرکه سوگند خورَدْ موافق آن منقطع خواهد گردید.
۴ یهوه صبایوت می گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانهٔ دزد و به خانهٔ هرکه به اسم من قسم دروغ خورَد داخل خواهد شد و درمیان خانه اش نزیل شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش منهدم خواهم ساخت.
۵ پس فرشته ای که با من تکلّم می نمود بیرون آمده، مرا گفت: چشمان خود را برافراشته ببین که اینکه بیرون می رود چیست؟
۶ گفتم: این چیست؟ او جواب داد: این است آن ایفایی که بیرون می رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.
۷ و اینک وزنه ای از سرب برداشته شد. و زَنی درمیان ایفا نشسته بود.
۸ و او گفت: این شرارت است. پس وی را درمیان ایفا انداخت و آن سنگ سُرب را بر دهنه اش نهاد.
۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لَقْ لَقْ بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتند.
۱۰ پس به فرشته ای که با من تکلّم می نمود گفتم: اینها ایفا را کجا می برند؟
۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه ای در زمین شِنْعار برای وی بنا نمایند و چون آن مهیّا شود آنگاه او در آنجا بر پایهٔ خود برقرار خواهد شد.

۶

و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می رفت و کوهها کوههای مسین بود.
۲ در ارابهٔ اوّل اسبان سرخ و در ارابهٔ دوّم اسبان سیاه،
۳ و در ارابهٔ سوّم اسبان سفید و در ارابهٔ چهارم اسبان ابلقِ قوّی بود.
۴ و فرشته را که با من تکلّم می نمود خطاب کرده، گفتم: ای آقایم اینها چیستند؟
۵ فرشته در جواب من گفت: اینها چهار روح افلاک می باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می روند.
۶ امّا آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می روند.
۷ و آن اسبان قوّی بیرون رفته، آرزو دارند که بروند و در جهان گردش نمایید. پس در جهان گردش کردند.

۸ و او به من ندا درداد و مرا خطاب کرده، گفت: ببین آنهایی که به زمین شمال بیرون رفته اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.
۹ و کلام خداوند به من نازل شده،گفت:
۱۰ از اسیران یعنی از حَلْدای و طُوبیّا و یَدَعْیا که از بابل آمده اند بگیر و در همان روز بیا وبه خانۀ یُوشیّا ابن صَفَنْیا داخل شو.
۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یَهُوشَع بن یهوه صادق رئیس کَهَنه بگذار.
۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صبایوت چنین می فرماید و می گوید: اینک مردی که به شاخه مسمّی است و از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواند نمود.
۱۳ پس هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمّل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی درمیان هر دو ایشان خواهد بود.
۱۴ و آن تاج برای حالَمْ و طوُبیّا و یِدَعْیا و حین بن صَفَنْیا به جهت یادگاری در هیکل خواهد بود.
۱۵ و آنانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صبایوت مرا نزد شما فرستاده است . و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلّی اطاعت نمایید این واقع خواهد شد.

۷

و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کِسلُو باشد بر زکریّا نازل شد.
۲ و اهل بیت ئیل یعنی شَراصَرْ و رَجِمْ مَلک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسألت نمایند.
۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صبایوت بودند و به انبیا تکلّم نموده، گفتند: آیا در ماه پنجم می باید که من گریه کنم و زهد ورزم که چنانکه در این سالها کردم؟
۴ پس کلام یهوه صبایوت به من نازل شده، گفت:
۵ تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می داشتید؟
۶ و چون می خورید و چون می نوشید، آیا به جهت خود نمی خورید و برای خود نمی نوشید؟
۷ آیا کلامی را که خداوند به واسطۀ انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می بود نمی دانید؟
۸ وکلام خداوند بر زکریّا نازل شده، گفت:
۹ یهوه صبایوت امر فرموده، چنین می گوید: براستی داوری نمایید و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید.
۱۰ و بر بیوه زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم منمایید و در دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید.
۱۱ امّا ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را از شنیدن سنگین ساختند.
۱۲ بلکه دلهای خویش را مثل الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صبایوت به روح خود به واسطۀ انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صبایوت صادر شد.
۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صباوت می گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید.
۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امّت هایی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردّد نخواهد کرد. پس زمین مرغوب را ویران ساخته اند.

۸

و کلام یهوه صبایوت بر من نازل شده، گفت:
۲ یهوه صبایوت چنین می فرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضبِ سخت برایش غیور هستم.
۳ خداوند چنین می گوید: به صهیون مراجعت نموده ام و درمیان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حقّ و کوه یهوه صبایوت به کوه مقدّس مسمّی خواهد شد.
۴ یهوه صبایوت چنین می گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به سبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت.

۵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی می کنند، پر خواهد شد.
۶ یهوه صبایوت چنین می گوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیّهٔ این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صبایوت این است.
۷ یهوه صبایوت چنین می گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رهانید.
۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من براستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود.
۹ یهوه صبایوت چنین می گوید: دستهای شما قوّی شود، ای کسانی که در این ایّام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیاد خانهٔ یهوه صبایوت را برای بنا نمودن هیکل نهادند، واقع شد.
۱۰ زیرا قبل از این ایّام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هرکه خروج و دخول می کرد هیچ سلامتی نبود و من همهٔ کسان را به ضدّ یکدیگر واداشتم.
۱۱ امّا الان یهوه صبایوت می گوید: من برای بقیّهٔ این قوم مثل ایّام سابق نخواهم بود.
۱۲ زیرا که زرعِ سلامتی خواهد بود و موْ میوهٔ خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیّهٔ این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید.
۱۳ و واقع خواهد شد چنانکه شما ای خاندان یهودا و ای خاندان اسرائیل درمیان امّت ها مورد لعنت شده اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا مورد برکت بشوید؛ پس مترسید و دستهای شما قوّی باشد.
۱۴ زیرا که یهوه صبایوت چنین می گوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حینی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صبایوت می گوید که از آن پشیمان نشدم.
۱۵ همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان مباشید.
۱۶ و این است کارهایی که باید بکنید: با یکدیگر راست گویید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجرا دارید.
۱۷ و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قَسَم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می گوید از همهٔ این کارها نفرت دارم.
۱۸ و کلام یهوه صبایوت بر من نازل شده، گفت:
۱۹ یهوه صبایوت چنین می گوید: روزهٔ ماه چهارم و روزهٔ ماه پنجم و روزهٔ ماه هفتم و روزهٔ ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدّل خواهد شد. پس راستی و سلامتی را دوست بدارید.
۲۰ یهوه صبایوت چنین می گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قوم ها و ساکنان شهرهای بسیاری خواهند آمد.
۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسألت نماییم و یهوه صبایوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد.
۲۲ و قوم های بسیار و امّت های عظیم خواهند آمد تا یهوه صبایوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسألت نمایند.
۲۳ یهوه صبایوت چنین می گوید در آن روزها ده نفر از همهٔ زبانهای امّت ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسّک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می آییم زیرا شنیده ایم که خدا با شما است.

۹

وحْیِ کلام خداوند بر زمین حَدراخ نازل می شود و دمشق محل آن می باشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است.
۲ و بر حَماتْ نیز که مجاور آن است و بر صور و صَیْدُون اگر چه بسیار دانشمند می باشد.
۳ و صور برای خود ملاذی منیع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گِلِ کوچه ها انباشت.
۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوّتش را که در دریا می باشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد.
۵ اَشْقَلُون چون این را بیند خواهد ترسید و غَزَّه بسیار دردناک خواهد شد و عَقْرون نیز زیراکه اعتماد او خجل خواهد گردید و پادشاه از غَزَّه هلاک خواهد شد و اَشْقَلُون مسکون نخواهد گشت.
۶ و حرام زاده ای در اَشْدُود جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهم ساخت.
۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهد آورد و رجاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیّهٔ او نیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عَقْرُون مانند یَبُوسی خواهد شد.

۸ و من گرداگرد خانهٔ خود به ضدّ لشکر اُردو خواهم زد تاکسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده ام.
۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کُرّه بچّهٔ الاغ سوار است.
۱۰ و من ارابه را از اَفْرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امّت ها به سلامتی تکلّم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.
۱۱ و امّا من اسیران تو را نیز به واسطهٔ خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم.
۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمایید. امروز نیز خبر می دهم که به شما نصیب مضاعف ردّ خواهم نمود.
۱۳ زیرا که یهودا را برای خود زه خواهم کرد و افرایم را تیرکمان خواهم ساخت و پسران تو را ای صهیون به ضدّ پسران تو ای یاوان خواهم برانگیخت و تو را مثل شمشیر جبّار خواهم گردانید.
۱۴ و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کَرِنّا را نواخته، بر گِردبادهای جنوبی خواهد تاخت.
۱۵ یهوه صبایوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مذبح پر خواهند شد.
۱۶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندانِ قوم خود خواهد رهانید زیرا که مانند جواهرِ تاج بر زمین او خواهند درخشید.
۱۷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندمْ جوانان را و عصیر انگور دوشیزگان را خرّم خواهد ساخت.

۱۰

باران را در موسم باران آخر از خداوند بطلبید. از خداوند که برقها را می سازد و او به ایشان باران فراوان هرکس در زمینش گیاه خواهد بخشید. ۲ زیرا که تَرافیم سخن باطل می گویند و فالگیران رؤیاهای دروغ می بینند و خوابهای باطل بیان می کنند و تسلّی بیهوده می دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می باشند و از نبودن شبان ذلیل می گردند.
۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نر عقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صبایوت از گلهٔ خود یعنی از خاندان یهودا تفقّد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید.
۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همهٔ ستمکاران با هم بیرون می آیند.
۵ و ایشان مثل جبّاران دشمنان خود را در گِل کوچه ها در عرصهٔ جنگ پایمال خواهند کرد و محارب خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب سواران خجل خواهند گردید.
۶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیّت ساکن خواهم گردانید، زیراکه بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک ننموده بودم، زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود.
۷ و بنی افرایم مثل جبّاران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را بینند، شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد.
۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیه داده ام و افزوده خواهند شد، چنانکه در قبل افزوده شده بودند.
۹ و ایشان را درمیان قوم ها خواهم کاشت و مرا در مکان های بعید بیاد خواهند آورد و با پسران خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد.
۱۰ و ایشان را از زمین مصر بازخواهم آورد و از اَشّور جمع خواهم نمود و به زمین جِلْعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت.
۱۱ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همهٔ ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اَشّور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد.
۱۲ و ایشان را در خداوند قوّی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

۱۱

ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند.

۲ ای صنوبر وِلوِلَه نما زیرا که سرو آزاد افتاده است و درختان بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمایید زیرا که جنگل منیع افتاده است.
۳ صدای وِلْوِلَهٔ شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرّش شیران ژیان است زیرا که شوکت اُردُنّ ویران گردیده است.
۴ یهوه خدای من چنین می فرماید که گوسفندان ذبح را بچران
۵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می نمایند، و مجرم شمرده نمی شوند و فروشندگان ایشان می گویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولتمند شده ایم. و شبانان آنها بر ایشان شفقت ندارند.
۶ زیرا خداوند می گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحّم نخواهم نمود و اینک من بر هرکس از مردمان را به دست همسایه اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند بخشید.
۷ پس من به گلهٔ ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها نَغْمه نامیدم و دیگری را حَبال نام نهادم و گله را چرانیدم.
۸ و در یک ماه سه شبان را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنّفر گردید.
۹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید.آنکه مُردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند.
۱۰ پس عصای خود نَغْمَه را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قوم ها بسته بودم شکسته باشم.
۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من می بودند فهمیدند که این کلام خداوند است.
۱۲ و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والاّ ندهید.
۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پارهٔ نقره را گرفته، آن را در خانهٔ خداوند نزد کوزه گر انداختم.
۱۴ و عصای دیگر خود حَبال را شکستم تا برادری را که میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.
۱۵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر.
۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقّد نخواهد نمود و گم شدگان را نخواهد طلبید و مجروحان را معالجه نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورید بلکه گوشت فربه آن را خواهد خورد و سمهای آنها را خواهد کَنْد.
۱۷ وای بر شبان باطل که گله را ترک می نماید. شمشیر بر بازوهایش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالّکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلّی تار خواهد گردید.

۱۲

وَحْی کلام خداوند دربارهٔ اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد وروح انسان را در اندرون او ساخت.
۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم های مجاورش کاسهٔ سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می کنند خواهد شد.
۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم ها سنگی گران بار خواهم ساخت و همهٔ کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امّت های جهان به ضدّ او جمع خواهند گردید.
۴ خداوند می گوید در آن روز من همهٔ اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همهٔ اسبان قوم ها را به کوری مبتلا خواهم کرد.
۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود یهوه صبایوت قوّت من می باشند.
۶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشدانی درمیان هیزم و مانند شعلهٔ آتش درمیان بافه ها خواهم گردانید و همهٔ قوم های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد.
۷ و خداوند خیمه های یهودا را اوّل خواهد رهانید تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم را بر یهودا فخر ننماید.
۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشتهٔ خداوند در حضور ایشان خواهند بود.
۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امّت هایی که به ضدّ اورشلیم می آیند، خواهم نمود.

۱۰ و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرّعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند نگریست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانهٔ خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زادهٔ خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت.
۱۱ در آن روز، ماتم عظیمی مانند ماتم هَدَدْرِمُّون در همواری مَجِدُّون در اورشلیم خواهد بود.
۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیلهٔ خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیلهٔ ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده.
۱۳ قبیلهٔ خاندان لاوی علیحده و زنان ایشان علیحده، قبیلهٔ شمْعی علیحده، و زنان ایشان علیحده،
۱۴ و جمیع قبایلی که باقی مانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

۱۳

در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد.
۲ و یهوه صبایوت می گوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بیاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد.
۳ و هرکه بار دیگر نبوّت نماید پدر و مادرش که او را تولید نموده اند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ می گویی. و چون نبوّت نماید پدر و مادرش که او را تولید نموده اند، وی را عرضهٔ تیغ خواهند ساخت.
۴ و در آن روز هرکدام از آن انبیا چون نبوّت می کنند، از رؤیاهای خویش خجل خواهند شد و جامهٔ پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید.
۵ و هریک خواهد گفت: من نبی نیستم، بلکه زرع کنندهٔ زمین می باشم زیرا که از طفولیّت خود به غلامی فروخته شده ام.
۶ و او را خواهند گفت: این جراحات که در دستهای تو می باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنهایی است که در خانهٔ دوستان خویش به آنها مجروح شده ام.
۷ یهوه صبایوت می گوید: ای شمشیر به ضدّ شبان من و به ضدّ آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.
۸ و خداوند می گوید که در تمامی زمین دو حصّه منقطع شده خواهند مُرد و حّصهٔ سوّم در آن باقی خواهد ماند.
۹ و حصّهٔ سوّم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفّی ساختن طلا ایشان را مصفّی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می باشد.

۱۴

اینک روز خداوند می آید و غنیمت تو درمیانت تقسیم خواهد شد.
۲ و جمیع امّت ها را به ضدّ اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیّهٔ قوم از شهر منقطع نخواهند شد.
۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قوم ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود.
۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون درمیانش از مشرق تا مغرب مُنْشَق شده، درّهٔ بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید.
۵ و بسوی درّهٔ کوههای من فرار خواهید کرد زیرا که درّهٔ کوهها تا به آصَل خواهد رسید و شما خواهید گریخت، چنانکه در ایّام عُزّیّا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدّسان همراه تو خواهند آمد.
۶ و در آن روز نو آفتاب نخواهد بود و کواکبِ درخشنده، گرفته خواهند شد.
۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نَه روز و نَه شب، امّا در وقت شام روشنایی خواهد بود.
۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد که نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی خواهد رفت. در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد.
۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.
۱۰ و تمامی زمین از جَبَعْ تا رِمّوُن که بطرف جنوب اورشلیم است متبدّل شده، مثل عَرَبَه خواهد گردید و اورشلیم مرتفع شده، در مکان خود از دروازهٔ بنیامین تا جای دروازهٔ اوّل و تا دروازهٔ زاویه و از برج حَنَنْئیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد.

۱۱ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیّت مسکون خواهد شد.
۱۲ و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همهٔ قوم هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای خود ایستاد باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گداخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت.
۱۳ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند درمیان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هرکس به ضدّ دست دیگری بلند خواهد شد.
۱۴ و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امّت هایی مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حدّ زیاده جمع خواهد شد.
۱۵ و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اُردوها باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود.
۱۶ و واقع خواهد شد که همهٔ باقی ماندگان از جمیع امّت هایی که به ضدّ اورشلیم آیند، هر سال برخواهند آمد تا یهوه صبایوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه ها را نگاه دارند.
۱۷ و هرکدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صبایوت پادشاه برنیایند، بر ایشان باران نخواهد شد.
۱۸ و اگر قبیلهٔ مصر برنیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز باران نخواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امّت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها برنیایند.
۱۹ این است قصاص مصر و قصاص همهٔ امّت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها برنیایند.
۲۰ و در آن روز بر زنگهای اسبانْ مقدّسِ خداوند منقوش خواهد شد و دیگها در خانهٔ خداوند مثل کاسه های پیش مذبح خواهد بود.
۲۱ بلکه همهٔ دیگهایی که در اورشلیم و یهودا می باشد، مقدّسِ یهوه صبایوت خواهد بود و همهٔ کسانی که قربانی می گذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانهٔ یهوه صبایوت نخواهد بود.

کتاب ملاکی نبی

۱

۱ وَحْیِ کلام خداوند دربارهٔ اسرائیل به واسطهٔ مَلاکی.

۲ خداوند می گوید که شما را دوست داشته ام. امّا شما می گویید: چگونه ما را دوست داشته ای؟ آیا عیْسُو برادر یعقوب نبود؟ و خداوند می گوید که یعقوب را دوست داشتم،

۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی را نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.

۴ چونکه اَدوْم می گوید: منهدم شده ایم امّا خواهیم برگشت و مخروبه ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صبایوت چنین می فرماید: ایشان بنا خواهند نمود، امّا من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحدّ شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک می باشد، مسمّی خواهند ساخت.

۵ و چون چشمان شما این را بیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظّم باد!

۶ پسر، پدر خود و غلام، آقای خود را احترام می نماید، پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجا است؟ یهوه صبایوت به شما تکلّم می کند، ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می شمارید و می گویید چگونه اسم تو را حقیر شمرده ایم؟

۷ نان نجس بر مذبح من می گذرانید و می گویید چگونه تو را بی حرمت نموده ایم؟ از اینکه می گویید خوان خداوند محقّر است.

۸ و چون کور را برای قربانی می گذارنید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می گذرانید،آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذران وآیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبایوت این است.

۹ و الآن از خدا مسألت نما تا بر ما ترحّم نماید. یهوه صبایوت می گوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟

۱۰ کاش که یکی از شما می بود که درها را ببندد تا آتش بر مذبح من بیجا نیفروزید. یهوه صبایوت می گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد.

۱۱ زیراکه از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من درمیان امّت ها عظیم خواهد بود؛ و بُخُور و هدیهٔ طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبایوت می گوید که اسم من درمیان امّت ها عظیم خواهد بود.

۱۲ اما شما آن را بی حرمت می سازید چونکه می گویید که خوان خداوند نجس است و ثمرهٔ آن یعنی طعامش محقّر است.

۱۳ و یهوه صبایوت می فرماید که شما می گویید اینک این چه زحمت است و آن را اهانت می کنید و چون حیوانات دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای هدیه می گذرانید آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است.

۱۴ پس ملعون باد هرکه فریب دهد و با آنکه نرینه ای در گلهٔ خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید، زیراکه یهوه صبایوت می گوید: من پادشاه عظیم می باشم واسم من درمیان امّت ها مهیب خواهد بود.

۲

۱ و الآن ای کاهنان این وصیّت برای شما است!

۲ یهوه صبایوت می گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تمجید نمایید، من برشما لعن خواهم فرستاد و بر برکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید.

۳ اینک من زراعت را به سبب شما نهیب خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت.

۴ و خواهید دانست که من این وصیّت را بر شما فرستاده ام تا عهد من با لاوی باشد قول یهوه صبایوت این است.

۵ عهد من با وی عهد حیات و سلامتی می بود و آنها را به سبب ترسی که از من می داشت، به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان می بود.

۶ شریعت حقّ در دهان او می بود و بی انصافی بر لبهایش یافت نمی شد، بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می نمود و بسیاری را از گناه برمی گردانید.

۷ زیرا که لبهای کاهن می باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلبند چونکه او رسول یهوه صبایوت می باشد.

۸ اما یهوه صبایوت می گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاوی را شکستید.

۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیراکه طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده اید.

۱۰ آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی حرمت نموده، با یکدیگر خیانت می ورزیم؟

۱۱ یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده اند زیرا که یهوه مَقْدَس خداوند را که او آن را دوست می داشت بی حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است.

۱۲ پس خداوند هرکس را چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هرکس را نیز که برای یهوه صبایوت هدیه بگذراند.

۱۳ و این را نیز بار دیگر بعمل آورده اید که مذبح خداوند را با اشکها و گریه و ناله پوشانیده اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی دارد، و آن را از دست شما مقبول نمی فرماید.

۱۴ اما شما می گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجهٔ جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای، با آنکه او یار تو وزوجهٔ هم عهد تو می بود.

۱۵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیهٔ روح را می داشت و از چه سبب یک را فقط آفرید؟ از این جهت که ذریّت الهی را طلب می کرد. پس از روح های خود باحذر باشید و زنهار احدی به زوجهٔ جوانی خود خیانت نورزد.

۱۶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صبایوت این است پس از روح های خود باحذر بوده، زنهار خیانت نورزید.

۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده اید و می گویید: چگونه او را خسته نموده ایم؟ از اینکه گفته اید همهٔ بدکاران به نظر خداوند پسندیده می باشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

۳

۱ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیّا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. هان او می آید! قول یهوه صبایوت این است.

۲ اما کیست که روز آمدن او را متحمّل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیراکه او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود.

۳ و مثل قالگر و مصفّی کنندهٔ نقره خواهد نشست و بنی لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقرهٔ مصفّی خواهد گردانید تا ایشان هدیه ای برای خداوند به عدالت بگذرانند.

۴ آنگاه هدیهٔ یهودا و اورشلیم پسندیدهٔ خداوند خواهد شد چنانکه در ایّام قدیم و سالهای پیشین می بود.

۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضدّ جادوگران و زناکاران و آنانی که قَسَم دروغ می خورند و کسانی که بر مُزدور در مزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم می نمایند و غریب را از حّق خودش دور می سازند و از من نمی ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صبایوت این است.

۶ زیرا من که یهوه می باشم، تبدیل نمی پذیرم و از این سبب شما ای پسران یعقوب هلاک نمی شوید.

۷ شما از ایّام پدران خود از فرایض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته اید. اما یهوه صبایوت می گوید: بسوی من بازگشت نمایید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می گویید به چه چیز بازگشت نماییم.

۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده اید و می گویید در چه چیز تو را گول زده ایم؟ درعُشر و هدایا.

۹ شما سخت ملعون شده اید زیرا که شما یعنی تمامی این امّت مرا گول زده اید.

۱۰ تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانهٔ من خوراک باشد و یهوه صبایوت می گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟

۱۱ و یهوه صبایوت می گوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مَوِ شما در صحرا بی بار نشود.

۱۲ و همهٔ امّت ها شما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه صبایوت می گوید که شما زمین مرغوب خواهید بود.

۱۳ خداوند می گوید: به ضدّ من سخنان سخت گفته اید و می گویید به ضدّ تو چه گفته ایم؟

۱۴ گفته اید: بی فایده است که خدا را عبادت نماییم و چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صبایوت با حزن سلوک نماییم؟

۱۵ و حال متکبّران را سعاتمند می خوانیم و بدکاران نیز فیروز می شوند و ایشان خدا را امتحان می کنند و معهذا ناجی می گردند.

۱۶ آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد.

۱۷ و یهوه صبایوت می گوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نموده ام، مِلْک خاّص من خواهند بود و بر ایشان ترحّم خواهم نمود، چنانکه کسی بر پسرش که او را خدمت می کند ترحّم می نماید.

۱۸ و شما برگشته، درمیان عادلان و شریران و درمیان کسانی که خدا را خدمت می نمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود.

۴

۱ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکّبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود و یهوه صبایوت می گوید: آن روز که می آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.

۲ اما برای شما که از اسم من می ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد.

۳ و یهوه صبایوت می گوید: شریران را پایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود.

۴ تورات بندهٔ موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوُریب امر فرموده بیاد آورید.

۵ اینک من ایلیّای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مَهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.

۶ و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.

انجیل متی

۱

۱ کتاب نسب نامهٔ عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم:

۲ ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد.

۳ و یهودا، فارَص و زارَح را از تامار آورد و فارَص، حَصرُون را آورد و حَصرُون، اَرام را آورد.

۴ و اَرام، عَمِّیناداب را آورد و عَمِّیناداب، نَحشون را آورد و نَحشون، شَلمون را آورد.

۵ و شَلمون، بوعَز را از راحاب آورد و بوعَز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یَسّا را آورد.

۶ و یَسّا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریّا آورد.

۷ و سلیمان، رَحبْعام را آورد و رَحبْعام، اَبِیّا را آورد و اَبِیّا، آسا را آورد.

۸ و آسا، یَهوشافاط را آورد و یَهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عُزیّا را آورد.

۹ و عُزیّا، یوتام را آورد و یوتام، اَحاز را آورد و احاز،   حِزْقیّا را آورد.

۱۰ و حِزْقیّا، مَنَسّی را آورد و مَنَسّی، آمون را آورد و آمون، یوشیّا را آورد.

۱۱ و یوشیَّا، یَکُنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد.

۱۲ و بعد از جلای بابل، یَکُنیا، سَأَلْتیئیل را آورد و سَأَلْتیئیل، زَرُوبابل را آورد.

۱۳ زَرُوبابل، اَبیهود را آورد و اَبیهود، ایلیاقیم را آورد و ایلیاقیم، عازور را آورد.

۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلِیهُود را آورد.

۱۵ و ایلِیهُود، ایلعازَر را آورد و ایلعازَر، مَتّان را آورد و مَتّان، یعقوب را آورد.

۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مُسّمی به مسیح از او متولد شد.

۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

۱۸ امّا ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند.

۱۹ و امّا شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.

۲۰ امّا چون او در این چیزها تفکّر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است.

۲۱ و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امّت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.

۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد

۲۳ که اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمّانوئیل خواهد خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.

۲۴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانچه فرشتهٔ خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت.

۲۵ و تا پسر نخستین خود را نزایید او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

۲

۱ و چون عیسی در ایّام هیرودیِس پادشاه در بیتْ لَحِم یهود تولّد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اُورشْلیم آمده، گفتند:

۲ کجاست آن مولود که پادشاهٔ یهود است زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟

۳ امّا هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اُورشْلیم با وی.

۴ پس همهٔ روسأیِ کَهَنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که مسیح باید کجا متولد شود ؟

۵ بدو گفتند: در بیت الحمِ یهودیّه زیرا که از نبی چنین مکتوب است:

۶ و تو ای بیت الحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.

۷ آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.

۸ پس ایشان را بیت الحم روانه نموده، گفت: بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحّص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.

۹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه ستاره ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان پیش می رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.

۱۰ و چون ستاره را دیدند، بسیار خوشحال گشتند

۱۱ و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنْدُر و مُّر به وی گذرانیدند.

۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشتۀ خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: برخیز و طفل و مادرش را برداشته از مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.

۱۴ پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد

۱۵ و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که از مصر پسر خود را خواندم.

۱۶ چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سُخْریّه نموده اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت الحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.

۱۷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد:

۱۸ آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می کند و تسلّی نمی پذیرد زیرا که نیستند.

۱۹ امّا چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شده، گفت:

۲۰ (برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل را داشتند فوت شدند.

۲۱ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.

۲۲ امّا چون شنید که اَرْکلاؤُس به جای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.

۲۳ و آمده در بَلْده ای مسمّی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که به ناصری خوانده خواهد شد.

۳

۱ و در آن ایّام، یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می گفت:

۲ توبه کنید، زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است.

۳ زیرا همین است آنچه اشعیای نبی از او خبر داده می گوید: صدای نداکننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.

۴ و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت و کمربند چرمی بر کمر، خوراک او از ملخ و عسل برّی می بود.

۵ در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اُرْدُنّ نزد او بیرون می آمدند،

۶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اُرْدُن از وی تعمید می یافتند.

۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدّوقیان را دید که بجهت تعمید وی می آیند، بدیشان گفت: ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟

۸ اکنون ثمرۀ شایستۀ توبه را بیاورید،

۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزد.

۱۰ و الحال تیشه بر درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمرۀ نیکو نیاورد، بریده شده در آتش افکنده شود.

۱۱ من شما را به آب تعمید می دهم. لکن او که بعد از من می آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۲ او غربال خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.

۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اُرْدُن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.

۱۴ امّا یحیی او را منع نموده، گفت: من احتیاج دارم که از تو تعمید بیابم و تو نزد من می آیی؟)

۱۵ عیسی در جواب وی گفت: الآن بگذار زیرا که ما را همچنین که مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم .پس او را واگذاشت.

۱۶ امّا عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید.

۱۷ آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم.

۴

۱ آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.

۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.

۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.

۴ در جواب گفت: مکتوب است انسان نه محض نان زیست می کند، بلکه به هر کلمه ای که از دهان خدا صادر گردد.

۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته،
۶ به وی گفت اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.
۷ عیسی وی را گفت: و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.
۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده،
۹ به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو می بخشم.
۱۰ آنگاه عیسی وی را گفت: دورشو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.
۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می نمودند.
۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،
۱۳ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کنارهٔ دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.
۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود
۱۵ که (زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اُرْدُن، جلیل امت ها؛
۱۶ قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.
۱۷ از آن هنگام عیسی موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است).
۱۸ و چون عیسی به کنارهٔ دریای جلیل می خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمّی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می اندازند، زیرا صیّاد بودند،
۱۹ بدیشان گفت: از عقب من آیید تا شما را صیّاد مردم گردانم.
۲۰ در ساعت دامها را کنار گذارده، از عقب او روانه شدند.
۲۱ و چون از آنجا گذشت، دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زِبدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدی، دامهای خود را اصلاح می کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود.
۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.
۲۳ و عیسی در تمام جلیل می گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می داد.
۲۴ و اسم او در تمام سوریّه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.
۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولِس و اورشلیم و یهودیّه و آن طرف اُرْدُن در عقب او روانه شدند.

۵

۱ و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند.
۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:
۳ خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
۴ خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.
۵ خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.
۶ خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.
۷ خوشابحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.
۸ خوشابحال پاک دلان، زیرا ایشان خدا خواهند دید.
۹ خوشابحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.
۱۰ خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
۱۱ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر بدی بر شما کاذبانه گویند.
۱۲ خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفا می رسانیدند.
۱۳ شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.
۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.
۱۵ و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می بخشد.
۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.
۱۷ گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.

۱۸ زیرا هر آینه به شما می گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.

۱۹ پس هر یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

۲۰ زیرا به شما می گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل خواهید شد.

۲۱ شنیده اید که به اوّلین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.

۲۲ لیکن من به شما می گویم، هر که با برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش بود.

۲۳ پس هرگاه هدیهٔ خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقّی دارد،

۲۴ هدیهٔ خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اوّل با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیهٔ خود را بگذران.

۲۵ با مدّعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدّعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.

۲۶ هر آینه که به تو می گویم، که تا فَلس آخر را اَدا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

۲۷شنیده اید که به اولین گفته شده است زنا مکن

۲۸ لیکن من به شما می گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.

۲۹ پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنّم افکنده شود.

۳۰ و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

۳۱ و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه ای بدو بدهد.

۳۲ لیکن من به شما می گویم، هر کس بغیر از علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد، و هر که زن مُطَلَّقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

۳۳ باز شنیده اید که به اوّلین گفته شده است که قسم مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن.

۳۴ لیکن من به شما می گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،

۳۵ و نه به زمین زیرا که پای انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،

۳۶ و نه بر سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد.

۳۷ بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.

۳۸ شنیده اید که گفته شده است: چشمی به چشمی و دندانی به دندانی

۳۹ لیکن من به شما می گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز بسوی او بگردان،

۴۰ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار،

۴۱ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.

۴۲ هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی مگردان.

۴۳ شنیده اید که گفته شده است همسایهٔ خود را محبّت نما و با دشمن خود عداوت کن.

۴۴ امّا من به شما می گویم که دشمنان خود را محبّت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و آنانی که از شما نفرت کنند، را احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،

۴۵ تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند.

۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبّت نمایید که شما را محبّت می نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟

۴۷ و هر گاه برادران خود را فقط سلام گویید چه فضلیت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

۶

۱ زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند، والّا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.

۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کَرِنّا منواز چنانکه ریاکاران در کنار کنایس و بازارها می کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هر آینه به شما می گویم اجر خود را یافته اند.

۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه در دست راستت می کند، مطلّع نشود،

۴ تا صدقهٔ تو در نهان باشد و پدر نهان بینِ تو، تو را آشکار اجر خواهد داد.

۵ و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه های کوچه ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می گویم اجر خود را تحصیل نموده اند.

۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجرهٔ خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بینِ تو، تو را آشکار جزا خواهد داد.

۷ و چون عبادت کنید، مانند امّتها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند.

۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات را می داند پیش از آنکه از او سؤال کنید.

۹ پس شما اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد.

۱۰ ملکوت تو بیاید. ارادهٔ توچنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.

۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده.

۱۲ و قرض های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم.

۱۳ و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر رهایی ده.زیرا ملکوت و قوّت و جلال تا ابدالآباد از آن توست، آمین

۱۴ زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.

۱۵ امّا اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.

۱۶ امّا چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هر آینه به شما می گویم اجر خود را یافته اند.

۱۷ لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی

۱۸ تا در نظر مردم روزه دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بینِ تو، تو را آشکار جزا خواهد داد.

۱۹ گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می رساند و جایی که دزدان نَقْب می زنند و دزدی می نمایند.

۲۰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند.

۲۱ زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

۲۲ چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بُوَد؛

۲۳ امّا اگر چشم تو فاسد است، تمام جسمت تاریک می باشد. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

۲۴ هیچ کس دو آقا را خدمت نمی توان کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبّت، و یا به یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا و ممّونا را خدمت کنید.

۲۵ بنابراین به شما می گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟

۲۶ مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه میدروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید،

۲۷ و کیست از شما که تفکّر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟

۲۸ و برای لباس چرا می اندیشید؟ در سوسنهای چمن تأمل کنید، چگونه نمو می کنند! نه محنت می کشند و نه می ریسند!

۲۹ لیکن به شما می گویم سلیمان هم با همهٔ جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.

۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود چنین بپوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اوّلی؟

۳۱ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.

۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها امّت ها می باشند. امّا پدر آسمانی شما می داند که بدین چیزها احتیاج دارید.

۳۳ لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.

۳۴ پس در اندیشهٔ فردا مباشید زیرا فردا اندیشهٔ خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

۷

۱ حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.

۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانه ای که بپیمایید برای شما خواهند پیمود.

۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟

۴ یا چگونه به برادر خود می گویی ?اجازه ده تا خس را از چشمت بیرون کنم? و اینک چوب در چشم تو است؟

۵ ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

۶ آنچه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

۷ سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت؛ بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد.

۸ زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بکوبد برای او گشاده خواهد شد.

۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟

۱۰ یا اگر ماهی خواهد و سنگی بدو بخشد؟

۱۱ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود می دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می کنند خواهد بخشید!

۱۲ لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صُحُف انبیا .

۱۳ از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مُؤَدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند بسیارند.

۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کم اند.

۱۵ امّا از انبیای کَذَبِه احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده می باشند.

۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟

۱۷ همچنین هر درخت نیکو، میوهٔ نیکو می آورد و درخت بد، میوهٔ بد می آورد.

۱۸ نمی تواند درخت خوب میوهٔ بد آوَرد، و نه درخت بد میوهٔ نیکو آوَرَد.

۱۹ هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.۲۰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

۲۱ نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.

۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: ?خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟

۲۳ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که ?هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید؟!

۲۴ پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانهٔ خود را بر سنگ بنا کرد.

۲۵ و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زورآور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۲۶ و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان مانَد که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد.

۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود).

۲۸ و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،

۲۹ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان.

۸

۱ و چون از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.

۲ که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: ای خداوند اگر بخواهی، می توانی مرا طاهر سازی.

۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: می خواهم؛ طاهر شو! که فوراً برص او طاهر گشت.

۴ عیسی بدو گفت: زنهار کسی را اطّلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد).

۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی ای نزد کی آمد و بدو التماس نموده،

۶ گفت: ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدّت متألم است.

۷ عیسی بدو گفت: من آمده، او را شفا خواهم داد.

۸ یوزباشی در جواب گفت: خداوندا، لایق آن نی ام که زیر سقف من آیی بلکه سخنی بگو و خادم من صحّت خواهد یافت.

۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی بگویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می کند.

۱۰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: هر آینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام.

۱۱ و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛

۱۲ امّا پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، و در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.

۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود. که در ساعت خادم او صحّت یافت.

۱۴ و چون عیسی به خانهٔ پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است.

۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول گشت.

۱۶ امّا چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همهٔ مریضان را شفا بخشید.

۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که او ضعفهای ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.

۱۸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کنارهٔ دیگر روند.

۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: استادا هر جا روی، تو را متابعت کنم.
۲۰ عیسی بدو گفت: روباهان را سوراخ ها و مرغان هوا را آشیانه ها است. لیکن پسر انسان را جای سرنهادن نیست.
۲۱ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.
۲۲ عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.
۲۳ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.
۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدّی که امواج، کشتی را فرو می گرفت؛ و او در خواب بود.
۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: خداوندا، ما را دریاب که هلاک می شویم!
۲۶ بدیشان گفت: ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.
۲۷ امّا آن اشخاص تعجّب نموده، گفتند: این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز از او اطاعت می کنند!
۲۸ و چون به آن کناره در زمین جَرْجِسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحّدی تندخوی بودند که هیچ کس از آن راه نتوانستی عبور کند.
۲۹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: یا عیسی ابن اللّه، ما را با تو چه کار است؟ مگر اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟
۳۰ و گلهٔ گراز بسیاری دور از ایشان می چرید.
۳۱ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.
۳۲ ایشان را گفت: بروید! در حال بیرون شده، داخل گلهٔ گرازان گردیدند که فی لافور همهٔ آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.
۳۳ امّا شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.
۳۴ اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

۹

۱ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.
۲ ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.
۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: این شخص کفر می گوید.
۴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: از بهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می دهید؟
۵ زیرا کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟
۶ لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر زمین هست... آنگاه مفلوج را گفت: برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود روانه شو!
۷ در حال برخاسته، به خانهٔ خود رفت!
۸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجّب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.
۹ چون عیسی از آنجا می گذشت، مردی را مسمّی به متّی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: مرا متابعت کن. در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.
۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.
۱۱ و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می خورد؟
۱۲ عیسی چون شنید، گفت: نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.
۱۳ لکن رفته، این را دریافت کنید که رحمت می خواهم نه قربانی، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.
۱۴ آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: چون است که ما و فریسیان روزهٔ بسیار می داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟
۱۵ عیسی بدیشان گفت: آیا پسران خانهٔ عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می توانند ماتم کنند؟ و لکن ایّامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.
۱۶ و هیچ کس بر جامهٔ کهنه پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که وصله از جامه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود.
۱۷ و شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی ریزند والّا مَشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ باشد.
۱۸ او هنوز این سخنان را بدیشان می گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار تا زیست خواهد کرد.
۱۹ پس عیسی به اتّفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روانه شد.
۲۰ و اینک زنی که مدّت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نموده،
۲۱ زیرا با خود گفته بود: اگر محض ردایش را لمس کنم، هر آینه شفا یابم.

۲۲ عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!(در ساعت آن زن رستگار گردید.

۲۳ و چون عیسی به خانهٔ رئیس در آمد، نوحه گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده،

۲۴ بدیشان گفت: راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است. ایشان بر وی سُخریّه کردند.

۲۵ امّا چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.

۲۶ و این کار در تمام آن مرزوبوم شهرت یافت.

۲۷ و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، می گفتند: پسر داودا، بر ما ترحّم کن!

۲۸ و چون به خانه در آمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟ گفتندش: بلی خداوندا.

۲۹ در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: بر وفق ایمانتان به شما بشود.

۳۰ در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید فرمود که زنهار کسی اطّلاع نیابد.

۳۱ امّا ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

۳۲ و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانه ای گنگ را نزد او آوردند.

۳۳ و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجّب شده، گفتند: در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.

۳۴ لیکن فریسیان گفتند: به واسطهٔ رئیس دیوها، دیوها را بیرون می کند.

۳۵ و عیسی در همهٔ شهرها و دهات گشته، در کنایس تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می داد.

۳۶ و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی شبان، پریشان حال و پراکنده بودند.

۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: حصاد فراوان است لیکن عَمَله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عَمَله در حصاد خود بفرستد.

۱۰

۱ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کند و هر درد و رنجی را شفا دهند.

۲ و نامهای دوازده رسول این است: اوّل شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زِبِدی و برادرش یوحنّا؛

۳ فِیلِپُّس و برتولما؛ توما و متّای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدّی؛

۴ شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.

۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیّت کرده، گفت: از راه امّت ها مروید و در بَلَدی از سامریان داخل مشوید،

۶ بلکه نزد گوسفندان گمشدهٔ اسرائیل بروید.

۷ و چون می روید، موعظه کرده، گویید که ملکوت آسمان نزدیک است.

۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته اید، مفت بدهید.

۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره مکنید،

۱۰ و برای سفر، توشه دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا برندارید، زیرا که مزدور مستحّق خوراک خود است.

۱۱ و در هر شهری یا قریه ای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.

۱۲ و چون به خانه ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛

۱۳ پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بُوَد، سلام شما به شما باز خواهد برگشت.

۱۴ و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.

۱۵ هر آینه به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و عموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

۱۶ هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.

۱۷ امّا از مردم بر حذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد،

۱۸ و در حضور حکّام و سلاطین، شما را به خاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امّت ها شهادتی شود.

۱۹ امّا چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه و چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،

۲۰ زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.

۲۱ و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛

۲۲ و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کُند، نجات یابد.

۲۳ وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما می گویم تا پسر انسان نیاید، از همهٔ شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.

۲۴ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.

۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را چون آقای خود شود. پس اگر صاحب خانه را بَعْلْزَبُول خواندند، چقدر زیادتر اهل خانه اش را.

۲۶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.
۲۷ آنچه در تاریکی به شما می گویم، در روشنایی بگویی، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید.
۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی اند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنّم.
۲۹ آیا دو گنجشک به یک فَلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد.
۳۰ لیکن همهٔ مویهای سر شما شمرده شده است.
۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.
۳۲ پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.
۳۳ امّا هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.
۳۴ گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را.
۳۵ زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.
۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانهٔ او خواهند بود.
۳۷ و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.
۳۸ و هر که صلیب خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.
۳۹ هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد یافت.
۴۰ هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کند، فرستندهٔ مرا قبول کرده باشد.
۴۱ و آنکه نبی ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادلی را به اسم عادلی پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.
۴۲ و هر که یکی از این صغار را کاسه ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هر آینه به شما می گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.

۱۱

۱ و چون عیسی این وصیّت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.
۲ و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،
۳ بدو گفت: آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟
۴ عیسی در جواب ایشان گفت: بروید و یحیی را از آنچه شنیده اید و دیده اید، اطّلاع دهید،
۵ که کوران بینا می گردند و لنگان به رفتار می آیند و ابرصان طاهر و کران شنونده و مردگان زنده می شنود و فقیران بشارت می شنوند؛
۶ و خوشابحال کسی که در من نلغزد.
۷ و چون ایشان می رفتند، عیسی با آن جماعت دربارهٔ یحیی آغاز سخن کرد که
۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید، آیا نی یی را که از باد در جنبش است؟ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر دربر دارد؟ اینک آنانی که رخت فارخ می پوشند در خانه های پادشاهان می باشند.
۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می گویم از نبی افضلی را!
۱۰ زیرا همان است آنکه دربارهٔ او مکتوب است: ؟اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه را پیش روی تو مهیّا سازد.
۱۱ هر آینه به شما می گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است.
۱۲ و از ایّام یحیی تعمید دهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می شود و جبّاران آن را به زور می ربایند.
۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می نمودند
۱۴ و اگر می خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.
۱۵ هر که گوش شنوا دارد بشنود.
۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه ها نشسته، رفیقان خویش را صدا زده،
۱۷ می گویند :برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.
۱۸ زیرا یحیی آمد، نه می خورد و نه می آشامید، می گویند دیو دارد
۱۹ پسر انسان آمد که می خورَد و می نوشد، می گویند او مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.
۲۰ آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند:
۲۱ وای بر تو ای خورَزین! وای بر تو ای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می شد، هر آینه مدّتی در پلاس و خاکستر توبه می نمودند.
۲۲ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون ازشما سهل تر خواهد بود.

۲۳ و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته ای، به جهنّم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می شد، هر آینه تا امروز باقی می ماند.

۲۴ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود».

۲۵ در آن وقت، عیسی توجّه نموده، گفت: ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!

۲۶ بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.

۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.

۲۸ بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.

۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛

۳۰ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک».

۱۲

۱ در آن زمان، عیسی در روز سبّت از میان کشتزارها می گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه ها آغاز کردند.

۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: اینک شاگردان تو کاری میکنند که کردن آن در سبّت جایز نیست.

۳ ایشان را گفت: مگر نخوانده اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند،

۴ چطور به خانهٔ خدا در آمده، نانهای تَقْدِمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط.

۵ یا در تورات نخوانده اید که در روزهای سبّت، کَهَنه در هیکل سبّت را حرمت نمی دارند و بی گناه هستند؟

۶ لیکن به شما می گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!

۷ و اگر این معنی را درک می کردید که رحمت می خواهم نه قربانی بی گناهان را مذمّت نمی نمودید.

۸ زیرا که پسر انسان مالک روز سبّت نیز است».

۹ و از آنجا رفته، به کنیسهٔ ایشان در آمد،

۱۰ که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: آیا در روز سبّت شفا دادن جایز است یا نه؟ تا ادّعایی بر او وارد آورند.

۱۱ وی به ایشان گفت: کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هر گاه در روز سبّت به حفره ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟

۱۲ پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبّت ها نیکویی کردن روا است.

۱۳ آنگاه آن مرد را گفت: دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.

۱۴ امّا فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

۱۵ عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،

۱۶ و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.

۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود:

۱۸ (اینک بندهٔ من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امّت ها اشتهار نماید.

۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه ها نخواهد شنید.

۲۰ نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیلهٔ نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد.

۲۱ و به نام او امّت ها امید خواهند داشت».

۲۲ آنگاه دیوانه ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد.

۲۳ و تمام آن گروه به حیرت افتاده، گفتند: آیا این شخص پسر داود نیست؟

۲۴ لیکن فریسیان شنیده، گفتند: این شخص دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بَعْلْزَبول، رئیس دیوها!

۲۵ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.

۲۶ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟

۲۷ و اگر من به وساطت بَعْلْزَبول دیوها را بیرون می کنم، پسران شما آنها را به یاری کِه بیرون می کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد.

۲۸ لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می کنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.

۲۹ و چگونه کسی بتواند در خانهٔ شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و پس خانهٔ او را تاراج کند؟

۳۰ هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.

۳۱ از این رو، شما را می گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد.

۳۲ و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.

۳۳ یا درخت را نیکو گردانید و میوه اش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه اش شناخته می شود.

۳۴ ای افعی زادگان، چگونه می توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن می گوید.

۳۵ مرد نیکو از خزانهٔ نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمیآورد و مرد بد از خزانهٔ بد، چیزهای بد بیرون می آورد.

۳۶ لیکن به شما می گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.

۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد).

۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند: ای استاد می خواهیم از تو آیتی ببینیم.

۳۹ او در جواب ایشان گفت: فرقهٔ شریر و زناکار آیتی می طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.

۴۰ زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.

۴۱ مردمان نِینَوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظهٔ یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است.

۴۲ مَلِکَهٔ جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان اینجاست.

۴۳ و وقتی روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی آب گردش می کند و نمی یابد.

۴۴ پی می گوید به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم، و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می بیند.

۴۵ آنگاه می رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می شود. همچنین به این فرقهٔ شریر خواهد شد).

۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادرش و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.

۴۷ و شخصی وی را گفت: اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند با تو سخن گویند.

۴۸ در جواب قایل گفت: کیست مادر من و برادرانم کیایند؟

۴۹ و دست خود را بسوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: اینانند مادر من و برادرانم.

۵۰ زیرا هر که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آوَرَد، همان برادر و خواهر و مادر من است.

۱۳

۱ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کنارهٔ دریا نشست

۲ و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛

۳ و معانی بسیار به مَثَلها برای ایشان گفت :وقتی برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.

۴ و چون تخم می پاشید، قدری در راه افتاد و مُرغان آمده، آن را خوردند.

۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،

۶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.

۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود.

۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.

۹ هر که گوش شنوا دارد بشنود.

۱۰ آنگاه شاگردانش مآمده، به وی گفتند: از چه جهت با اینها به مثلها سخن می رانی؟

۱۱ در جواب ایشان گفت: دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،

۱۲ زیرا هرکه دارد بدو داده شود و افزونی یابد. امّا کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.

۱۳ از این جهت با اینها به مَثَلها سخن می گویم که نگرانند و نمی بینند و شنوا هستند و نمی شنوند و نمی فهمند.

۱۴ و در حقّ ایشان نبوّت اشعیا تمام می شود که می گوید: ?به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید.

۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده اند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادا چشم ها ببینند و به گوش ها بشنوند و به دل ها بفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم.

۱۶ لیکن خوشابحال چشمان شما زیرا که می بینند و گوشهای شما زیراکه می شنوند

۱۷ زیرا هر آینه به شما می گویم بسا انبیا و عادلان خواستند آنچه شما می بینید، ببینند و ندیده اند و آنچه می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

۱۸ پس شما مَثَل برزگر را بشنوید.

۱۹ کسی که کلمهٔ ملکوت را شنیده، آن را نفهمید شریر می آید و آنچه در دل او کاشته شده است می رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.

۲۰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شد اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول می کند،

۲۱ ولکن ریشه ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه ای بسبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می خورد.

۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشۀ این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد.

۲۳ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد.

۲۴ و مَثَلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت:

۲۵ و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.

۲۶ و وقتی که گندم روئیده و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.

۲۷ پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته ای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟

۲۸ ایشان را فرمود: این کار دشمن است. عرض کردند: آیا می خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟

۲۹ فرمود: نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را به آنها برکنید.

۳۰ بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمّو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها جمع کرده، آنها را برای ساختن بافه ها ببندید امّا گندم را در انبار من ذخیره کنید؟

۳۱ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان مثل دانۀ خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعۀ خویش کاشت.

۳۲ و هر چند از سایر دانه ها کوچکتر است، ولی چون نمّو کند بزرگترین بقول است و درختی می شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند.

۳۳ و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیر مایه ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمّر گشت.

۳۴ همۀ این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،

۳۵ تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: دهان خود را به مثلها باز می کنم و به چیزهای مخفی شدۀ از بنای عالم تَنَطُّق خواهم کرد.

۳۶ آنگاه عیسی آن گروه را مرخّص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: مَثَل کرکاس مزرعه بجهت ما شرح فرما.

۳۷ در جواب ایشان گفت: آنکه بذر نیکو می کارد پسر انسان است،

۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاس ها، پسران شریرند.

۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسوم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.

۴۰ پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می سوزانند، همان طور در عاقبت این عالم خواهد شد،

۴۱ که پس انسان ملائکۀ خود را فرستاده، همۀ لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،

۴۲ و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بُوَد.

۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود .

۴۴ و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شدۀ در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

۴۵ باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد،

۴۶ و چون یک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

۴۷ ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید،

۴۸ و چون پُر شود، به کناره اش کِشَند و نشسته، خوب ها را در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند.

۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،

۵۰ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت جایی که گریه و فشار دندان می باشد.

۵۱ عیسی ایشان را گفت: آیا همۀ این امور را فهمیده اید؟ گفتندش: بلی خداوندا.

۵۲ به ایشان گفت: بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه ای است که از خزانۀ خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می آورد.

۵۳ و چون عیسی این مثل ها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.

۵۴ و چون به وطن خویش آمد ایشان را در کنیسۀ ایشان تعلیم داد، به قسمی که متعجّب شده، گفتند: از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟

۵۵ آیا این پسر نجّار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا؟

۵۶ و همۀ خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟

۵۷ و دربارۀ او لغزش خورند. لیکن عیسی بدیشان گفت: نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن و خانۀ خویش.

۵۸ و بسبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

۱۴

۱ در آن هنگام هیرودیس تِیترارْخ چون شهرت عیسی را شنید،

۲ به خادمان خود گفت: این است یحیی تمید دهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می گردد.

۳ زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلپُس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛

۴ چون که یحیی بدو همه گفت: نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.

۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می دانستند.

۶ امّا چون بزم میلاد هیرودیس را می آراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.

۷ از این رو قسم خورده، وعده داد که آنچه او خواهد بدو بدهد.

۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که سر یحیی تعمید دهنده را الآن در طَبَقی به من عنایت فرما.

۹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاسِ قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.

۱۰ و فرستاد، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،

۱۱ و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.

۱۲ پس شاگردان آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطّلاع دادند.

۱۳ و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.

۱۴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.

۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخّص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.

۱۶ عیسی ایشان را گفت: احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.

۱۷ بدو گفتند: در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!

۱۸ گفت: آنها را اینجا نزد من بیاورید!

۱۹ و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرد، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.

۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.

۲۱ و خوردگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

۲۲ بی درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کنارهٔ دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.

۲۳ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.

۲۴ امّا کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که می وزید، به امواج گرفتار بود.

۲۵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.

۲۶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.

۲۷ امّا عیسی ایشان را بی تأمّل خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!

۲۸ پطرس در جواب او گفت: خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.

۲۹ گفت: بیا! در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.

۳۰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: خداوندا، مرا دریاب.

۳۱ عیسی بی درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: ای کم ایمان، چرا شک آوردی؟

۳۲ و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.

۳۳ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: فی الحقیقهٔ تو پسر خدا هستی!

۳۴ آنگاه عبور کرده، به زمین جَنِیسَرَه آمدند،

۳۵ و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همهٔ بیماران را نزد او آوردند،

۳۶ و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحّت کامل یافت.

۱۵

۱ آنگاه کاتبان و فریسیان اُرشلیم نزد عیسی آمده، گفتند:

۲ چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می نمایند، زیرا هرگاه نان می خورند دست خود را نمی شویند؟

۳ او در جواب ایشان گفت: شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می کنید؟
۴ زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البتّه هلاک گردد.
۵ لیکن شما می گویید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه ای است،
۶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی نمایند. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده اید.
۷ ای ریاکاران، اشعیاء دربارۀ شما نیکو نبوّت نموده است که گفت:
۸ این قوم به زبانهای خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند، لیکن دلشان از من دور است.
۹ پس عبادت مرا عبث می کنند زیرا که احکام مردم را بمنزلۀ فرایض تعلیم می دهند.
۱۰ و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: گوش داده، بفهمید؛
۱۱ نه آنچه به دهان فرو می رود انسان را نجس می سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می آید انسان را نجس می گرداند.
۱۲ آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: آیا می دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟
۱۳ او در جواب گفت: هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کَنده شود.
۱۴ ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور راهنما شود، هر دو در چاه افتند.
۱۵ پطرس در جواب او گفت: این مثل را برای ما شرح فرما.
۱۶ عیسی گفت: آیا شما نیز تا به حال بی ادراک هستید؟
۱۷ یا هنوز نیافته اید که آنچه از دهان فرو می رود، داخل شکم می گردد و در مَبْرَز افکنده می شود؟
۱۸ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می گردد و این چیزها است که انسان را نجس می سازد.
۱۹ زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادات دورغ و کفرها.
۲۰ اینها است که انسان را نجس می سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی گرداند.
۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صُور و صیدون رفت.
۲۲ ناگاه زن کنعانیه از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.
۲۳ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردانش پیش آمده، خواهش نمودند که او را مرخّص فرمای زیرا در عقب ما شورش می کند.
۲۴ او در جواب گفت: فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گمشدۀ خاندان اسرائیل.
۲۵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: خداوندا مرا یاری کن.
۲۶ در جواب گفت که نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.
۲۷ عرض کرد: بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره های افتادۀ سفرۀ آقایان خویش می خورند.
۲۸ آنگاه عیسی در جواب او گفت: ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود. که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.
۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کنارۀ دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست.
۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلّان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پاهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،
۳۱ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلّان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجّب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند .
۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.
۳۳ شاگردانش به او گفتند: از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟
۳۴ عیسی ایشان را گفت: چند نان دارید؟ گفتند: هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.
۳۵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.
۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.
۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده های باقی مانده هفت زنبیل پر برداشتند.
۳۸ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.
۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مَجْدَل آمد.

۱۶

۱ آنگاه فریسیان و صدّوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.
۲ ایشان را جواب داد که (در وقت عصر می گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛

۳ و صبحگاهان می گویید هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می دانید صورت آسمان را تمییز دهید، امّا علاماتِ زمانها را نمی توانید!

۴ فرقۀ شریرِ زناکار، آیتی می طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی. پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

۵ و شاگردانش چون بدان طرف می رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.

۶ عیسی ایشان را گفت: آگاه باشید که از خمیرمایۀ فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!

۷ پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: از آن است که نان برنداشته ایم.

۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: ای سست ایمانان، چرا در خود تفکّر می کنید از آنجهت نان نیاورده اید؟

۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟

۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟

۱۱ پس چرا نفهمیدید که دربارۀ نان شما را نگفتم که از خمیرمایۀ فریسیان و صدّوقیان احتیاط کنید؟

۱۲ آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایۀ بلکه از تعلیم فریسیان و صدّوقیان حکم احتیاط فرموده است.

۱۳ و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریّۀ فیلپس آمد، از شاگردان خود پرسید، گفت: مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می گویند؟

۱۴ گفتند: بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی اِرمیا یا یکی از انبیا.

۱۵ ایشان را گفت: شما مرا که می دانید؟

۱۶ شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح، پسر خدای زنده!

۱۷ عیسی در جواب وی گفت: خوشابحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.

۱۸ و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنّم بر آن استیلا نخواهد یافت.

۱۹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.

۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.

۲۱ و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمتِ بسیار کشیدن از مشایخ و رؤسای کَهَنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.

۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!

۲۳ امّا او برگشته، پطرس را گفت: دور شو ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکّر می کنی!

۲۴ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.

۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ امّا هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.

۲۶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟

۲۷ زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتّفاق ملائکۀ خود و در آن وقت هر کسی را موفق اعمالش جزا خواهد داد.

۲۸ هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقۀ موت را نخواهند چشید.

۱۷

۱ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.

۲ و در نظر ایشان هیأت او متبدّل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید.

۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می کردند.

۴ امّا پطرس به عیسی متوجّه شده، گفت که خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.

۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!

۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بی نهایت ترسان شدند.

۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: برخیزید و ترسان مباشید!

۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.

۹ و چون ایشان از کوه به زیر می آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این رؤیا را به کسی باز نگوئید.

۱۰شاگردانش از او پرسیده، گفتند: پس کاتبان چرا می گویند که می باید الیاس اوّل آید؟

۱۱ او در جواب گفت: البتّه الیاس می آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.

۱۲ لیکن به شما می گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.

۱۳ آنگاه شاگردان دریافتند که دربارهٔ یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت.

۱۴ و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد:

۱۵ خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدّت متألم است، چنانچه بارها در آتش و مکرّراً در آب می افتد.

۱۶ و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.

۱۷ عیسی در جواب گفت: ای فرقهٔ بی ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمّل شما گردم؟ او را نزد من آورید.

۱۸ پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت .

۱۹ امّا شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟

۲۰ عیسی ایشان را گفت: به سبب بی ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می گویم، اگر ایمان به قدر دانهٔ خردلی می داشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدان جا منتقل شو، البتّه منتقل می شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.

۲۱ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.

۲۲ و چون ایشان در جلیل می گشتند، عیسی بدیشان گفت: پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،

۲۳ و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست. پس بسیار محزون شدند.

۲۴ و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصّلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: آیا استاد شما را دو درهم نمی دهد؟

۲۵ گفت: بلی. و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟

۲۶ پطرس به وی گفت: از بیگانگان. عیسی بدو گفت: پس یقیناً پسران آزادند!

۲۷ لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کنارهٔ دریا رفته، قلّابی بینداز و اوّل ماهی که بیرون می آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!

۱۸

۱ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟

۲ آنگاه عیسی طفلی را طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت

۳ و گفت: هر آینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.

۴ پس هر که مثل این بچهٔ کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.

۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.

۶ و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می شد!

۷ وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لابّد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.

۸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شلّ داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نارِ جاودانی افکنده شوی.

۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنّم افکنده شوی.

۱۰ زنهار یکی از این صغار را حقیر مشمارید، زیرا شما را می گویم که ملائکهٔ ایشان دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می بینند.

۱۱ زیرا که پسر انسان آمده تا گمشده را نجات بخشد.

۱۲ شما چه گمان می برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نُه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟

۱۳ و اگر اتّفاقاً آن را دریابد، هر آینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می کند از آن نود و نه که گم نشده اند.

۱۴ همچنین ارادهٔ پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد .

۱۵ و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛

۱۶ و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.

۱۷ و اگر سخن ایشان را ردّ کند، به کلیسا بگو و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد.

۱۸ هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد.

۱۹ باز به شما می گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین دربارهٔ هر چه که بخواهند متّفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.

۲۰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.

۲۱ آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟

۲۲ عیسی بدو گفت: تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!

۲۳ از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود ارادهٔ محاسبه داشت.

۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.

۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندانش و تمام مایملک او فروخته، طلب او را وصول کنند.

۲۶ پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: ?ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.

۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحّم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.

۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: ?طلب مرا ادا کن!

۲۹ پس آن همقطار بر پاهای او افتاده، التماس نموده، گفت: ?مرا مهلت ده تا همه را به تو ردّ کنم.

۳۰ امّا او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.

۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شدند، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.

۳۲ آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم؟

۳۳ پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟

۳۴ پس مولای او در غضب شده، او را به جلّادان سپرد تا تمام قرض را بدهد.

۳۵ به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.

۱۹

۱ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اُرْدُنّ آمد.

۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.

۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟

۴ او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،

۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟

۶ بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.

۷ به وی گفتند: پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟

۸ ایشان را گفت: موسی به سبب سنگدلیِ شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.

۹ و به شما می گویم هر که زن خود را بغیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلّقه ای را نکاح کند، زنا کند.

۱۰ شاگردانش بدو گفتند: اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!

۱۱ ایشان را گفت: تمامی خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است.

۱۲ زیرا که خَصی ها می باشند که از شکم مادر چنین متولّد شدند و خصی ها هستند که از مردم خصی شده اند و خصی ها می باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده اند، آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.

۱۳ آنگاه چند بچهٔ کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. امّا شاگردان، ایشان را نهیب دادند.

۱۴ عیسی گفت: بچه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینهاست.

۱۵ و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

۱۶ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟

۱۷ وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.

۱۸ بدو گفت: کدام احکام؟ عیسی گفت: قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،

۱۹ و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایهٔ خود را مانند نفس خود دوست دار.

۲۰جوان وی را گفت: همهٔ اینها را از طفولیّت نگاه داشته ام. دیگر مرا چه ناقص است؟

۲۱ عیسی بدو گفت: اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.

۲۲ چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.

۲۳ عیسی به شاگردان خود گفت: هر آینه به شما می گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود.

۲۴ و باز شما را می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.

۲۵ شاگردانش چون شنیدند، بغایت متحیّر گشته، گفتند: پس که می تواند نجات یابد؟

۲۶ عیسی متوجّه ایشان شده، گفت: نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.

۲۷ آنگاه پطرس در جواب گفت: اینک ما همهٔ چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟

۲۸ عیسی ایشان را گفت: هر آینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.

۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.

۳۰ لیکن بسا اوّلین که آخرین می گردند و آخرین، اوّلین!

۲۰

۱ زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عَمَله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.

۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.

۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.

۴ ایشان را نیز گفت : شما هم به تاکستان بروید و آنچه حقّ شما است به شما می دهم. پس رفتند.

۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.

۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده آید؟

۷ گفتندش: هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت: شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت.

۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اوّلین مزد ایشان را ادا کن.

۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.

۱۰ و اوّلین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.

۱۱ امّا چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،

۱۲ گفتند که این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمّل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟

۱۳ او در جواب یکی از ایشان گفت: ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟

۱۴ حقّ خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم.

۱۵ آیا مرا جایز نیست که از مال خودم آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟

۱۶ بنابراین اوّلین آخرین و آخرین اوّلین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان بسیار کم).

۱۷ و چون عیسی به اورشلیم می رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت:

۱۸ اینک به سوی اورشلیم می رویم و پسر انسان به رؤسای کَهَنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،

۱۹ و او را به امّت ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.

۲۰ آنگاه مادر دو پسر زِبِدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.

۲۱ بدو گفت: چه خواهش داری؟ گفت :بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.

۲۲ عیسی در جواب گفت: نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟ بدو گفتند: می توانیم.

۲۳ ایشان را گفت: البتّه از کاسهٔ من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیّا شده است.

۲۴ امّا چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.

۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: آگاه هستید که حکّام امّت ها بر ایشان سروری می کنند و رؤسا بر ایشان مسلّطند.

۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.

۲۷ و هر که می خواهد در میان شما مقدّم بُوَد، غلام شما باشد.

۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.

۲۹ و هنگامی که از اریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند،

۳۰ که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم کن!

۳۱ و هر چند خلق ایشان را نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می گفتند: خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم فرما!

۳۲ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: چه می خواهید برای شما کنم؟

۳۳ به وی گفتند: خداوندا، اینک چشمان ما باز گردد!

۳۴ پس عیسی ترحّم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

۲۱

۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

۲ بدیشان گفت: در این قریه ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کرّه اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.

۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی لافور آنها را خواهد فرستاد.

۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود

۵ که دختر صَهیون را گویید اینک پادشاه تو نزد تو می آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کرّه الاغ.

۶ پس شاگرادن رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعما آوردند

۷ و الاغ را با کرّه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.

۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه ها بریده، در راه می گستردند.

۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریاد کنان می گفتند :هوشیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید! هوشیعانا در اعلی علیّین!

۱۰ و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می گفتند: این کیست؟

۱۱ آن گروه گفتند: این است عیسی نبی از ناصرهٔ جلیل.

۱۲ پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می کردند، بیرون نمود و تختهای صرّافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت.

۱۳ و ایشان را گفت: مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ دعا نامیده می شود. لیکن شما مغازهٔ دزدانش ساخته اید.

۱۴ و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

۱۵ امّا رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایبی که از او ظاهر می گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، هوشیعانا پسر داودا!(می گفتند دیدند، غضبناک گشته،

۱۶ به وی گفتند: نمی شنوی آنچه اینها می گویند؟ عیسی بدیشان گفت: بلی مگر نخوانده اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیّا ساختی؟

۱۷ پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عَنْیَا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

۱۸ بامدادان چون به شهر مراجهت می کرد، گرسنه شد.

۱۹ و در کنارهٔ راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید!

۲۰ چون شاگردان این را دیدند، متعجّب شده، گفتند: چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!

۲۱ عیسی در جواب گفت: هر آینه به شما می گویم اگر ایمان می داشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می کردید، بلکه هرگاه بدین کوه می گفتید منتقل شده به دریا افکنده شو چنین شد.

۲۲ و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت).

۲۳ و چون به هیکل درآمده، تعلیم می داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده ، گفتند: به چه قدرت این اعمال را می نمایی و چه کسی این قدرت را به تو داده است؟

۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: من نیز از شما سخنی می پرسم. اگر آن را به من گویید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می نمایم:

۲۵ تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکّر کرده، گفتند که اگر گوییم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید.

۲۶ و اگر گوییم از انسان بود، از مردم می ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می دانند.

۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: نمی دانیم. بدیشان گفت: من هم شما را نمی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.

۲۸ لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده،گفت: ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.

۲۹ در جواب گفت: نخواهم رفت. امّا پشیمان گشته، برفت.

۳۰ و به دوّمین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: ای آقا من می روم. ولی نرفت.

۳۱ کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند: اوّلی. عیسی بدیشان گفت: هر آینه به شما می گویم که باجگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می گردند،

۳۲ زآنرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، امّا باجگیران و فاحشه ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

۳۳ و مَثَلی دیگر بشنوید: صاحب خانه ای بود که تاکستانی غَرْس نموده، خطیره ای گردش کشید و چَرْخُشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.

۳۴ و چون موسوم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند.

۳۵ امّا دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند.

۳۶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اوّلین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.
۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.
۳۸ امّا دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.
۳۹ آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.
۴۰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟
۴۱ گفتند: البتّه آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدو دهند.
۴۲ عیسی بدیشان گفت: مگر در کتب هرگز نخوانده اید این که سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.
۴۳ از این جهت شما را می گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امّتی که میوه اش بیاورند، عطا خواهد شد.
۴۴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن سنگ بر کسی افتد، نرمش سازد.
۴۵ و چون رؤسای کَهَنه و فریسیان مثلهایش را شنیدند، دریافتند که دربارهٔ ایشان می گوید.
۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می دانستند.

۲۲

۱ و عیسی توجّه نموده، باز به مَثَلها ایشان را خطاب کرده، گفت :
۲ ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.
۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.
۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: ?دعوت شدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید.
۵ ولی ایشان بی اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.
۶ و دیگران غلامان را گرفته، دشنام داده، کشتند.
۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشگریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.
۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند.
۹ الآن به شوارع عامّه بروید و هر که را به عروسی بطلبید.
۱۰پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانهٔ عروسی از مجلسیان مملّو گشت.
۱۱ آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامهٔ عروسی در بر ندارد.
۱۲ بدو گفت: ای عزیز چطور در اینجا آمدی در حالی که جامهٔ عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد.
۱۳ آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.
۱۴ زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.
۱۵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.
۱۶ و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: استادا می دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری.
۱۷ پس به ما بگو رأی تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟
۱۸ عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می کنید؟
۱۹ سکّهٔ جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند.
۲۰ بدیشان گفت: این صورت و رقم از آن کیست؟
۲۱ بدو گفتند: از آن قیصر. بدیشان گفت: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!
۲۲ چون ایشان شنیدند، متعجّب شدند و او را واگذارده، برفتند.
۲۳ و در همان روز، صدّقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سؤال نموده،
۲۴ گفتند: ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد، می باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.
۲۵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اوّل زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.
۲۶ و همچنین دوّمین و سوّمین تا هفتمین.
۲۷ و آخر از همه آن زن نیز مرد.
۲۸ پس او در قیامت، زن کدام یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟
۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: گمراه هستید از این رو که کتاب و قوّت خدا را درنیافته اید،

۳۰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند بلکه مثل ملائکهٔ خدا در آسمان می باشند.
۳۱ امّا دربارهٔ قیامت مردگان، آیا نخوانده اید کلامی را که خدا به شما گفته است،
۳۲ من هستم خدا ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است).
۳۳ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیّر شدند.
۳۴ امّا چون فریسیان شنیدند که صدّوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.
۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سؤال کرده، گفت:
۳۶ ای استاد، کدام حکم در شریعت از همه بزرگتر است؟
۳۷ عیسی وی را گفت: اینکه خداوند خدای خود را به همهٔ دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبّت نما.
۳۸ این است حکم اوّل و اعظم.
۳۹ و دوّم مثل آن است یعنی همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نما.
۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صُحُف انبیا متعلّق است.
۴۱ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،
۴۲ گفت: دربارهٔ مسیح چه گمان می برید؟ او پسر کیست؟ بدو گفتند: پسر داود.
۴۳ ایشان را گفت: پس چطور داود در روح، او را خداوند می خواند؟ چنانچه می گوید:
۴۴ خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم.
۴۵ پس هرگاه داود او را خداوند می خواند، چگونه پسرش می باشد؟
۴۶ و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.

۲۳

۱ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده کرده،
۲ گفت: کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند.
۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می گویند و نمی کنند.
۴ زیرا بارهای گران و دشوار را می بندند و بر دوش مردم می نهند و خود نمی خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.
۵ و همهٔ کارهای خود را می کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن می سازند،
۶ و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می دارند،
۷ و تعظیم در کوچه ها را و اینکه مردم ایشان را آقا بخوانند.
۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانند.
۹ و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان ست.
۱۰ و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.
۱۱ و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما باشد، خادم شما بُوَد
۱۲ و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز گردد.
۱۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درِ ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید، زیرا خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید.
۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.
۱۵ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که برّ و بحر را می گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست تر از خود، پسر جهنّم می سازید!
۱۶ وای بر شما ای راهنمایان کور که می گویید ?هر که به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.
۱۷ ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل تر است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدّس می سازد؟
۱۸ و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.
۱۹ ای جهّال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه و مذبح که هدیه را تقدیس می نماید؟
۲۰ پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن قسم خورده است؛
۲۱ و هر که به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛
۲۲ و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد).

۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی و رحمت و ایمان را ترک کرده اید! می بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.

۲۴ ای راهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شتر را فرو می برید!

۲۵ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می نمایید و درون آنها مملّو از جبر و ظلم است.

۲۶ ای فریسی کور، اوّل درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!

۲۷ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می باشید که از بیرون، نیکو می نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!

۲۸ همچنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملّو هستید.

۲۹ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می کنید و مدفنهای صادقان را زینت می دهید،

۳۰ و می گویید ؟اگر در ایّام پدران خود می بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!؟

۳۱ پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.

۳۲ پس شما پیمانهٔ پدران خود را لبریز کنید!

۳۳ ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد؟

۳۴ لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،

۳۵ تا همهٔ خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریّا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.

۳۶ هر آینه به شما می گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد)!

۳۷ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کنندهٔ مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیرا بال خود جمع می کند و نخواستید!

۳۸ اینک خانهٔ شما برای شما ویران گذارده می شود.

۳۹ زیرا به شما می گویم از این پس نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند می آید).

۲۴

۱ پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند.

۲ عیسی ایشان را گفت: آیا همهٔ این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شما می گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!

۳ و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.

۴ عیسی در جواب ایشان گفت: زنهار کسی شما را گمراه نکند!

۵ زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.

۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که این وقوع همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.

۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید.

۸ امّا همهٔ اینها آغاز دردهای زه است.

۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امّت ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.

۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

۱۱ و بسا انبیا کَذَبه ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.

۱۲ و بجهت افزونی گناه محبّت بسیاری سرد خواهد شد.

۱۳ لیکن هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد.

۱۴ و به این بشارتِ ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امّت ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید).

۱۵ پس چون مکروهِ ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده بینید هر که خوانَد دریافت کند

۱۶ آنگاه هر که در یهودیّه باشد به کوهستان بگریزد؛

۱۷ و هر که بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛

۱۸ و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.

۱۹ لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام!

۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبّت نشود،

۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می شود که از ابتدای عالم تاکنون نشده و نخواهد شد!

۲۲ و اگر ایّام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

۲۳ آنگاه اگر کسی به شما گوید: اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید،

۲۴ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیای کذبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.

۲۵ اینک شما را پیش خبر دادم.

۲۶ پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید،

۲۷ زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.

۲۹ و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّتهای افلاک متزلزل گردد.

۳۰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال عظیم می آید؛

۳۱ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

۳۲ پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگها می آورد، می فهمید که تابستان نزدیک است.

۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را بینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.

۳۴ هر آینه به شما می گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.

۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

۳۶ امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حَتّی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.

۳۷ لیکن چنانکه ایّام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.

۳۸ زیرا همچنان که در ایّام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت،

۳۹ و نفهمیدند تا طوفان آمده همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود.

۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه ای می باشند، یکی گرفته و دیگری واگذار شود.

۴۱ و دو زن دستآس می کنند، یکی را گرفته و دیگری رها شود.

۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما می آید.

۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب دزد می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زند.

۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می آید.

۴۵ پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانۀ خود بگمارد تا ایشان را در وقت معیّن خوراک دهد؟

۴۶ خوشابحال آن غلامی که چون آقایش دید، او را در چنین کار مشغول یابد.

۴۷ هر آینه به شما می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت.

۴۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تأخیر می نماید،

۴۹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن ونوشیدن با میگساران،

۵۰ هر آینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،

۵۱ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

۲۵

۱ در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.

۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.

۳ امّا نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.

۴ لیکن دانایان، روغن در ظرف خود با مشعلهای خویش برداشتند.

۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند.

۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می آید. به استقبال وی بشتابید.

۷ پس تمامی آن باکره ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.

۸ و نادانان، دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می شود.

۹ امّا دانایان در جواب گفتند: نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید.

۱۰ و در حینی که ایشان بجهت خرید می رفتند، داماد برسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.

۱۱ بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: خداوندا برای ما باز کن.

۱۲ او در جواب گفت: هر آینه به شما می گویم من شما را نمی شناسم.

۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.

۱۴ زیرا چنانچه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبیده و اموال خود را بدیشان سپرد،

۱۵ یکی را پنج قیطار و دیگری را دو و سومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش و بی درنگ متوجّهٔ سفر شد.

۱۶ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد.

۱۷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.

۱۸ امّا آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته و زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.

۱۹ و بعد از مدّت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.

۲۰ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.

۲۱ آقای او به وی گفت: آفرین ای غلامِ نیکِ متدّین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بزرگ خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!

۲۲ و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته ام.

۲۳ آقایش وی را گفت: آفرین ای غلام متدّین! بر چیزهای کم امید بودی، تو را بر چیزهای بسیار می گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو!

۲۴ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو را می شناختم که مرد درشت خویی می باشی، از جایی که نکاشته ای می دروی و از جایی که نیفشانده ای جمع می کنی،

۲۵ پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است.

۲۶ آقایش در جواب وی گفت: ای غلامِ شریرِ بیکاره! دانسته ای که از جایی که نکاشته ام می دروم و از مکانی که نپاشیده ام، جمع می کنم.

۲۷ از همین جهت تو را می بایست نقد مرا به صرّافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را به سود بیابم.

۲۸ الحال آن قنطار را از او پس گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید.

۲۹ زیرا به هر دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته می شود.

۳۰ و آن غلام بی نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود) ؟.

۳۱ امّا چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکهٔ مقدّس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،

۳۲ و جمیع امّت ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می کند.

۳۳ و میشها بر دست راست بزها را بر چپ خود قرار دهد.

۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست خود گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.

۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآبم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید،

۳۶ عریان بودم مرا پوشاندید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم به عیادتم آمدید،

۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم، کی تشنه ات یافتیم، تا سیرآبت نماییم،

۳۸ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم یا عریان تا بپوشانیم،

۳۹ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟

۴۰ پادشاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می گویم، آنچه به یکی از برادران کوچکترین من کردید، به من کرده اید؟

۴۱ پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیّا شده است.

۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،

۴۳ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانید، مریض و مبحوس بودم عیادتم ننمودید.

۴۴ پس ایشان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکرده ایم؟

۴۵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هر آینه به شما می گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده اید.

۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، امّا عادلان در حیات جاودانی.

۲۶

۱ و چون عیسی همهٔ این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت:

۲ می دانید که بعد از دو روز عید فحص است که پس انسان را تسلیم کرده می شود تا مصلوب گردد.

۳ آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانهٔ رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده،

۴ شورا نمودند تا عیسی را به حیله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.

۵ امّا گفتند: نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود).

۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانهٔ شمعون ابرص شد،

۷ زنی با شیشه ای گرانبها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.

۸ امّا شاگردانش این را دیدند، غضب نموده، گفتند: چرا این اسراف شده است؟

۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.

۱۰عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: چرا بدین زن زحمت می دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است.

۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه نزد خود ندارید.

۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.

۱۳ هر آینه به شما می گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.

۱۴ آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمّی بود، نزد رؤسای کهنه رفته،

۱۵ گفت: مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پارهٔ نقره با وی قرار دادند.

۱۶ و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

۱۷ پس در روز اوّل عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: کجا می خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟

۱۸ گفت: به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید: استاد می گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانهٔ تو با شاگردان خود صرف می نمایم.

۱۹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

۲۰ چون وقت شام رسید با آن دوازده نفر بنشست.

۲۱ و وقتی که ایشان غذا می خوردند، او گفت: هر آینه به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم می کند!

۲۲ پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که خداوندا آیا من آنم؟

۲۳ او در جواب گفت: آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!

۲۴ هر آینه پسر انسان به همانطور که دربارهٔ او مکتوب است رحلت می کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولّد نیافتی!

۲۵ و یهودا که تسلیم کنندهٔ وی بود، به جواب گفت: ای استاد آیا من آنم؟ به وی گفت: تو خود گفتی!

۲۶ و چون ایشان غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرد، به شاگردان داد و گفت: بگیرید و بخورید، این است بدن من.

۲۷ و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: همهٔ شما از این بنوشید،

۲۸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می شود.

۲۹ امّا به شما می گویم که بعد از این از میوهٔ مَوْ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت خود، تازه آشامم.

۳۰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

۳۱ انگاه عیسی بدیشان گفت: همهٔ شما امشب دربارهٔ من لغزش می خورید چنانچه مکتوب است که شبان را می زنم و گوسفندان گله پراکنده می شوند.

۳۲ لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.

۳۳ پطرس در جواب وی گفت: هرگاه همه دربارهٔ تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.

۳۴ عیسی به وی گفت: هر آینه به تو می گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!

۳۵ پطرس به وی گفت: هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم! و سایر شاگردان نیز چنین گفتند.

۳۶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمّی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.

۳۷ و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بی نهایت غمگین و دردناک شد.

۳۸ پس بدیشان گفت: نَفْس من از غایت اَلَم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.

۳۹ پس قدری پیش رفته، به روی در افتاده و دعا کرده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به ارادهٔ تو.

۴۰ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: آیا همچنان نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟

۴۱ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیافتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.

۴۲ و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه ارادهٔ تو است بشود.

۴۳ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.

۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعهٔ سوم به همان کلام دعا کرد.

۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.

۴۶ برخیزید برویم. اینک تسلیم کنندهٔ من نزدیک است!

۴۷ و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤساء کهنه و مشایخ قوم آمدند.

۴۸ و تسلیم کنندهٔ او بدیشان نشانی داده، گفته بود: هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.

۴۹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت : سلام یا سیّدی! و او را بوسید.

۵۰ عیسی وی را گفت: ای رفیق از بهر چه آمدی؟ آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.

۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.

۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.

۵۳ آیا گمان می بری که نمی توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟

۵۴ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود؟

۵۵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می دادم و مرا نگرفتید.

۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

۵۷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.

۵۸ امّا پطرس از دور در عقب او آمده، به خانهٔ رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.

۵۹ پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می کردند تا او را به قتل رسانند،

۶۰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،

۶۱ گفتند: این شخص گفت: می توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.

۶۲ پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: هیچ جواب نمی دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می دهند؟

۶۳ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حیّ قسم می دهم ما را بگو که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟

۶۴ عیسی به وی گفت: تو گفتی! و نیز به شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوّت نشسته، بر ابرهای آسمان می آید!

۶۵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!

۶۶ چه مصلحت می بینید؟ ایشان در جواب گفتند: مستوجب قتل است!

۶۷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می زدند و بعضی سیلی زده،

۶۸ می گفتند: ای مسیح، به ما نبوّت کن! کیست که تو را زده است؟)

۶۹ امّا پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: تو هم با عیسی جلیل بودی!

۷۰ او روبروی همه انکار نموده، گفت: نمی دانم چه می گویی!

۷۱ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!

۷۲ باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی شناسم.

۷۳ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: البتّه تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می نماید!

۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی شناسم. و در ساعت خروس بانگ زد.

۷۵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست.

۲۷

۱ و چون صبح شد، همهٔ رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.

۲ پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلاطس والی تسلیم نمودند.

۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کنندهٔ او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پارهٔ نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ ردّ کرده،

۴ گفت: گناه کردم که خون بی گناهی را تسلیم نمودم. گفتند: ما را چه، خود دانی!

۵ پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.

۶ امّا رؤسای کهنه نقره را برداشته، گفتند: انداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خونبها است.

۷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعهٔ کوزه گر را بجهت مقبرهٔ غُرباء خریدند.

۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحَقْلُ الدَّم مشهور است.

۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پارهٔ نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده ای که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند.

۱۰ و آنها را بجهت مزرعهٔ کوزه گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.

۱۱ امّا عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی بدو گفت: تو می گویی!

۱۲ و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می کردند، هیچ جواب نمی داد.

۱۳ پس پیلاطس وی را گفت: نمی شنوی چقدر بر تو شهادت می دهند؟

۱۴ امّا در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجّب شد.

۱۵ و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را می خواستند، برای جماعت آزاد می کرد.

۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، بَرأَبّا نام داشت.

۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاطُس ایشان را گفت: که را خواهید برای شما آزاد کنم؟ برأبّا یا عیسی مشهور به مسیح را؟

۱۸ زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

۱۹ چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز دربارهٔ او زحمت بسیار بردم.

۲۰ امّا رؤسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که بَرأَبّا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.

۲۱ پس والی بدیشان متوجّه شده، گفت: کدام یک از این دو نفر را می خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: برابّا را.

۲۲ پیلاطس بدیشان گفت: پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ جمیعاً گفتند: مصلوب شود!

۲۳ والی گفت: چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: مصلوب شود!

۲۴ چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته، گفت: من برّی هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.

۲۵ تمام قوم در جواب گفتند: خون او بر ما و فرزندان ما باد!

۲۶ آنگاه برابّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

۲۷آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی آوردند.

۲۸ و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،

۲۹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می گفتند: سلام ای پادشاه یهود!

۳۰ و آب دهان بر وی می افکنده، نی را گرفته بر سرش می زدند.

۳۱ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامهٔ خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

۳۲ و چون بیرون می رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.

۳۳ و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمّی بود رسیدند،

۳۴ سرکهٔ ممزوج به مرّ بجهت نوشیدن بدو دادند. امّا چشید، نخواست بنوشد.

۳۵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.

۳۶ و در آنجا به نگهبانی او نشستند.

۳۷ و تقصیرنامهٔ او را نوشته، بالای سرش آویختند که این است عیسی، پادشاه یهود!

۳۸ آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.

۳۹ و رهگذران سرهای خود را جنبانیده، کفرگویان

۴۰ می گفتند: ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!

۴۱ همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می گفتند:

۴۲ دیگران را نجات داد، امّا نمی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!

۴۳ بر خدا توکّل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!

۴۴ و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می دادند.

۴۵و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.

۴۶ و نزدیک به ساعت نهم به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لَما سَبَقْتِنی. یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی.

۴۷ امّا بعضی از حاضرین این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می خواند.

۴۸ در ساعت یکی از آن دو میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد.

۴۹ و دیگران گفتند: بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می آید او را برهاند.

۵۰ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.

۵۱ که ناگاه پردهٔ هیکل از سر تا پا پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،

۵۲ و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدّسین که آرامیده بودند برخاستند،

۵۳ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدّس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

۵۴ امّا یوزباشی و رفیقانش که عیسی را نگهبانی می کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی نهایت ترسان شده، گفتند: فی الواقع این شخص پسر خدا بود.

۵۵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل از عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می کردند،

۵۶ که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زِبِدی.

۵۷ امّا چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود،

۵۸ و نزد پیلاطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاطس فرمان داد تا داده شود.

۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده،

۶۰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانید، برفت.

۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.

۶۲ و در فردای آن روز که بعد از روز تهیّه بود، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاطس جمع شده،

۶۳ گفتند: ای آقا ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی زنده بود گفت: بعد از سه روز برمی خیزم.

۶۴ پس بفرما تا قبر را تا سه روز نگهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اوّل بدتر شود.

۶۵ پیلاطس بدیشان فرمود: شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.

۶۶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

۲۸

۱ و بعد از سبّت، هنگام فجرِ روز اوّل هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.

۲ که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد از آنرو فرشتهٔ خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از درِ قبر غلطانیده، بر آن بنشست.

۳ و صورت او برق و لباسش چون برف سفید بود.

۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.

۵ امّا فرشته به زنان متوجّه شده، گفت: شما ترسان مباشید! می دانم که عیسای مصلوب را می طلبید.

۶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،

۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک از پیش شما به جلیل می رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.

۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.

۹ و در هنگامی که بجهت اِخبار شاگردان او می رفتند، ناگاه عیسی بدیشان خورده، گفت: سلام بر شما باد! پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند.

۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.

۱۱ و چون ایشان می رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، رؤسای کهنه را از همهٔ این وقایع مطلّع ساختند.

۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقرهٔ بسیار به سپاهیان داده،

۱۳ گفتند: بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند.

۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، هماناً ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.

۱۵ ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا به امروز در میان یهود منتشر است.

۱۶ امّا یازده رسول به جلیل رفته، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.

۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شکّ کردند.

۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: تمامی قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است.

۱۹ پس رفته، همهٔ امّت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسمِ اب و ابن و روح القدس تعمید دهید

۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همهٔ اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم. آمین.

انجیل مَرقُس

۱

۱ ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

۲ چنانکه در اشعیای نبی مکتوب است، اینک رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه را پیش تو مهیّا سازد.

۳ صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.

۴ یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر شده و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می نمود.

۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سَکَنهٔ اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اُردُن از او تعمید می یافتند.

۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و خوراک وی از ملخ و عسل برّی.

۷ و موعظه می کرد و می گفت که بعد از من کسی تواناتر از من می آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.

۸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.

۹ و واقع شد در آن ایّام که عیسی از ناصرهٔ جلیل آمده در اُرْدُن از یحیی تعمید یافت.

۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل می شود.

۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم.

۱۲ پس بی درنگ روح وی را به بیابان می برد.

۱۳ و مدّت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می کرد و با وحوش بسر می برد و فرشتگان او را پرستاری می نمودند.

۱۴ و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،

۱۵ می گفت: وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.

۱۶ و چون به کنارهٔ دریای جلیل می گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می اندازند زیرا که صیّاد بودند.

۱۷ عیسی ایشان را گفت: از عقب من آیید که شما را صیّاد مردم گردانم.

۱۸ بی تأمّل دامهای خود را گذارده از پی او روانه شدند.

۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زِبدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می کنند.

۲۰ در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زِبدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، بی تأمّل در روز سبَّت به کنیسه درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد،

۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می داد نه مانند کاتبان.

۲۳ و در کنیسهٔ ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،

۲۴ گفت: ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدّوس خدا!

۲۵ عیسی به وی نهیب زده، گفت: خاموش شو و از وی درآی!

۲۶ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند زده، از او بیرون آمد.

۲۷ و همه متعجّب شدند، بحدّی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند: این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می کند و اطاعتش می نمایند؟

۲۸ و اسم او فوراً در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، فوراً با یعقوب و یوحنّا به خانهٔ شمعون و اندریاس درآمدند.

۳۰ و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.

۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمتگذاری ایشان مشغول گشت.

۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند.

۳۳ و تمام شهر بر درِ خانه ازدحام نمودند.

۳۴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

۳۵ بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.

۳۶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند.

۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: همه تو را می طلبند.

۳۸ بدیشان گفت: به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.

۳۹ پس در تمام جلیل در کنایس ایشان وعظ می نمود و دیوها را اخراج می کرد.

۴۰ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانوزده، بدو گفت: اگر بخواهی، می توانی مرا طاهر سازی!

۴۱ عیسی ترحّم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: می خواهم. طاهر شو!
۴۲ و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.
۴۳ و او را قدغن کرد و فوراً مرخّص فرموده،
۴۴ گفت: زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.
۴۵ لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر می برد و مردم از همهٔ اطراف نزد وی می آمدند.

۲

۱ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،
۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می کرد.
۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.
۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده، به زیر هستند.
۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.
۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکّر نمودند
۷ که چرا این شخص چنین کفر می گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟
۸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر میکنند، بدیشان گفت: از بهر چه این خیالات را به خود راه می دهید؟
۹ کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟
۱۰ لیکن تا بدانید که پسر انسان استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. مفلوج را گفت:
۱۱ تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود برو!
۱۲ او برخاست و بی تأمّل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: مثل این امر هرگز ندیده بودیم!
۱۳ و باز به کنارهٔ دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می داد.
۱۴ و هنگامی که می رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید بدو گفت: از عقب من بیا! پس برخاسته، در عقب وی شتافت.
۱۵ و وقتی که او در خانهٔ وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می کردند.
۱۶ چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می خورد، به شاگردان او گفتند: چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می نماید؟
۱۷ عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را تا بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم.
۱۸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می داشتند. پس آمده، بدو گفتند: چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می دارند و شاگردان تو روزه نمی دارند؟
۱۹ عیسی بدیشان گفت: آیا ممکن است پسران خانهٔ عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روزه دارند.
۲۰ لیکن ایّامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایّام روزه خواهند داشت.
۲۱ و هیچ کس بر جامهٔ کهنه، پاره ای از پارچهٔ نو وصله نمی کند، والّا آن وصله نو از آن کهنه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود.
۲۲ و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته، مشکها تلف می گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.
۲۳ و چنان افتاد که روز سَبَّتی از میان مزرعه ها می گذشت و شاگردانش هنگامی که می رفتند، به چیدن خوشه ها شروع کردند.
۲۴ فریسیان بدو گفتند: اینک چرا در روز سبّت مرتکب عملی می باشند که روا نیست؟
۲۵ و او بدیشان گفت: مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج و گرسنه بودند؟
۲۶ چگونه در ایّام اَبیاتار رئیس کهنه به خانهٔ خدا درآمده، نان تَقْدِمِه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟
۲۷ و بدیشان گفت: سبّت بجهت انسان مقرّر شد نه انسان برای سَبَّت.
۲۸ بنابراین پسر انسان مالک سَبَّت نیز هست.

۳

۱ و باز به کنیسه درآورده، در آنجا مرد دست خشکی بود.
۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبّت شفا دهد تا مدّعی او گردند.

۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: در میان بایست!
۴ و بدیشان گفت: آیا در روز سبّت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان را نجت دادن یا هلاک کردن؟ ایشان خاموش ماندند.
۵ پس چشمان خود را بر ایشان با غضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.
۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان دربارهٔ او مشورت نمودند که چطور او را هلاک کنند.
۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،
۸ و از یهودیّه و از اورشلیم و ادومیّه و از آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.
۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به سبب جمعیّت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند،
۱۰ زیرا که بسیاری را صحّت می داد، بقسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم می آورد تا او را لمس نماید.
۱۱ و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش روی او بر در افتادند و فریادکنان می گفتند: تو پسر خدا هستی.
۱۲ و ایشان را به تأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.
۱۳ پس بر فراز کوهی برآمده، هر که را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.
۱۴ و دوازده نفر را مقرّر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستند،
۱۵ و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.
۱۶ و شمعون را پطرس نام نهاد.
۱۷ و یعقوب پسر زبدی و یوحنّا برادر یعقوب؛ این هر دو را بُوْانَرْجَسْ یعنی پسران رعد نام گذارد.
۱۸ و اندریاس و فلیپّس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدّی و شمعون قانوی،
۱۹ و یهودای استخریوطی که او را تسلیم کرد.
۲۰ و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند.
۲۱ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بی خود شده است.
۲۲ و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بَعْلزَبُول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می کند.
۲۳ پس ایشان را پیش طلبیده، مَثَلها زده، بدیشان گفت: چطور می تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟
۲۴ و اگر مملکتی بر خلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند.
۲۵ و هرگاه خانه ای به ضدّ خویش منقسم شد، آن خانه نمی تواند استقامت داشته باشد.
۲۶ و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکه هلاک می گردد.
۲۷ و هیچ کس نمی تواند به خانهٔ مرد به زور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانهٔ او را تاراج می کند.
۲۸ هر آینه به شما می گویم که همهٔ گناهان از بنی آدم آمرزیده می شود و هر قسم که کفر گفته باشند،
۲۹ لیکن هر که به روح القدس کفر گوید، تا به ابد آمرزیده نشود بلکه مستحقّ عذاب جاودانی بود.
۳۰ زیرا که می گفتند روحی پلید دارد.
۳۱ پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند.
۳۲ آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: اینک مادرت و برادرانت بیرون تو را می طلبند.
۳۳ در جواب ایشان گفت: کیست مادر من و برادرانم کیانند؟
۳۴ پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکند، گفت: اینانند مادر و برادرانم.
۳۵ زیرا هر که ارادهٔ خدا را بجا آرد همان برادر و خواهر و مادر من باشد.

۴

۱ و باز به کنارهٔ دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزو او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند.
۲ پس ایشان را به مَثَلها چیزهای بسیار می آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت:
۳ گوش گیرید! اینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت.
۴ و چون تخم می پاشید، قدری در راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند.
۵ و پاره ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی رویید،
۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید.
۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد.
۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که رویید و نمّو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.

۹ پس گفت: هر که گوش شنوا دارد، بشنود!
۱۰ و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مَثَل را از او پرسیدند.
۱۱ به ایشان گفت: به شما دانستن سرّ ملکوت خدا عطا شده، امّا آنانی که بیرونند، همه چیز به مثلها می شود،
۱۲ تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.
۱۳ و بدیشان گفت: آیا این مثل را نفهمیده اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟
۱۴ برزگر کلام را می کارد.
۱۵ و اینانند به کنارهٔ راه، جایی که کلام کاشته می شود؛ و چون شنیدند فوراً شیطان آمده کلام کاشته شدهٔ در قلوب ایشان را می رباید.
۱۶ ایضاً کاشته شدهٔ در سنگلاخ، کسانی می باشند که چون کلام را بشنوند، در آن حال آن را به خوشی قبول کنند،
۱۷ و لکن ریشه ای در خود ندارند بلکه فانی می باشند؛ و چون صدمه ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می خورند.
۱۸ و کاشته شدهٔ در خارها آنانی می باشند که چون کلام را شنوند،
۱۹ اندیشه های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می کند و بی ثمر می گردد.
۲۰ و کاشته شدهٔ در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر می آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.
۲۱ پس بدیشان گفت: آیا چراغ را می آورند تا زیر پیمانه ای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟
۲۲ زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.
۲۳ هر که گوش شنوا دارد بشنود.
۲۴ و بدیشان گفت: با حذر باشید که چه می شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که می شنوید افزون خواهد گشت.
۲۵ زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.
۲۶ و گفت: همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیافشاند،
۲۷ و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمّو کند. چگونه؟ او نداند.
۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر می آورد، اوّل علف، بعد خوشه، پس از آن دانهٔ کامل در خوشه.
۲۹ و چون ثمر رسید، فوراً داس را بکار برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.
۳۰ و گفت: به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مَثَل بزنیم؟
۳۱ مثل دانهٔ خردلی است که وقتی آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد.
۳۲ لیکن چون کاشته شد، می روید و بزرگتر از جمیع بُقول می گردد و شاخه های بزرگ می آورد، چنانچه مرغان هوا زیر سایه اش می توانند آشیانه گیرند.
۳۳ و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن را داشتند، کلام را بدیشان بیان می فرمود،
۳۴ و بدون مثل بدیشان سخنی نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می نمود.
۳۵ و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: به کنارهٔ دیگر عبور کنیم.
۳۶ پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود.
۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می خورد بقسمی که برمی گشت.
۳۸ و او در مؤخَّر کشتی بر بالین خفته بود. پس او را بیدار کرده، گفتند: ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟
۳۹ در ساعت او برخاسته، باد نهیب داد و به دریا گفت: ساکن شو و خاموش باش! که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.
۴۰ و ایشان را گفت: از بهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟
۴۱ پس بی نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می کنند؟

۵

۱ پس به آن کنارهٔ دریا تا به سرزمین جَدَّریان آمدند.
۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد.
۳ که در قبور ساکن می بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی توانست او را بند نماید،
۴ زیرا که بارها او را به کنده ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده ها را شکسته بود و احدی نمی توانست او را رام نماید،
۵ و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد می زد و خود را به سنگها مجروح می ساخت.
۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده او را سجده کرد،
۷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را قسم می دهم که مرا معذّب نسازی.
۸ زیرا بدو گفته بود: ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!

۹ پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لَجئوُن است زیرا که بسیاریم.

۱۰ پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از این سرزمین بیرون نکند.

۱۱ و در حوالی آن کوهها، گلهٔ گراز بسیاری می چرید.

۱۲ و همهٔ دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.

۱۳ عیسی فوراً ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند.

۱۴ و خوک بانان فرار کرده، در شهر و مزرعه ها خبر می دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.

۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لَجئوُن داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.

۱۶ و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.

۱۷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.

۱۸ و چون به کشتی سوار شد، آن دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.

۱۹ امّا عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: به خانه برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو ترحم نموده است.

۲۰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن را آغاز نمود که همهٔ مردم متعجّب شدند.

۲۱ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیاری بر وی جمع گشتند و بر کنارهٔ دریا بود.

۲۲ که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایُرس نام آمد و چون او را بدید بر پاهایش افتاده،

۲۳ بدو التماس بسیار نموده، گفت: نَفَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.

۲۴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند.

۲۵ آنگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود،

۲۶و زحمت بسیار از اطبّای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد،

۲۷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،

۲۸ زیرا گفته بود: اگر لباس وی را هم لمس کنم، هر آینه شفا یابم.

۲۹ در ساعت چشمهٔ خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحّت یافته است.

۳۰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: کیست که لباس مرا لمس نمود؟

۳۱ شاگردانش بدو گفتند: می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟!

۳۲ پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار را کرده، ببیند.

۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی بازگفت.

۳۴ و او وی را گفت: ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.

۳۵ او هنوز سخن می گفت که بعضی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، گفتند: دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟

۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: مترس ایمان آور و بس!

۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.

۳۸ پس چون به خانهٔ رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحهٔ بسیار می نمودند.

۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.

۴۰ ایشان بر وی سُخریّه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.

۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: طَلِیتا قومی. که معنی آن این است: ای دختر، تو را می گویم برخیز.

۴۲ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی نهایت متعجّب شدند.

۴۳ پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود: کسی از این امر مطلّع نشود. و گفت تا خوراکی بدو بدهند.

۶

۱ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند.

۲ چون روز سبّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: از کجا بدین حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از او صادر می گردد؟

۳ مگر این نیست نجّار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟ و از او لغزش خوردند.

۴ عیسی ایشان را گفت: نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانهٔ خود.

۵ و در آنجا هیچ معجزه ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.

۶ و از بی ایمانی ایشان متعجّب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان را جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،
۸ و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ برندارید، نه توشه دادن و نه پول در کمربند خود،
۹ بلکه کوزه ای در پا کنید و دو قبا دربر نکنید.
۱۰ و بدیشان گفت: در هر جا داخل خانه ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.
۱۱ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون شهر رفته، خاک پایهای خود را بیافشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هر آینه به شما می گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.
۱۲ پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،
۱۳ و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

۱۴ و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت یحیی تعمید دهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می آید.
۱۵ امّا بعضی گفتند نبی یی است یا چون یکی از انبیا.
۱۶ امّا هیرودیس چون شنید گفت: این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.
۱۷ زیرا که هیرودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیرودیا، زن برادر او فیلُپّس که او را در نکاح خویش آورده بود.
۱۸ از آن جهت که یحیی به هیرودیس گفته بود: نگاه داشتن زن برادر بر تو روا نیست.
۱۹ پس هیرودیا از او کینه داشته، می خواست او را به قتل رساند امّا نمی توانست،
۲۰ زیرا که هیرودیس از یحیی می ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدّس می دانست و رعایتش می نمود و هرگاه از او می شنید بسیار بعمل می آورد و به خوشی سخن او را اصغا می نمود.
۲۱ امّا چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود؛
۲۲ و دختر هیرودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.
۲۳ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتّی نصف ملک مرا هر آینه به تو عطا کنم.
۲۴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: چه بطلبم؟ گفت: سر یحیی تعمید دهنده را.
۲۵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: می خواهم که الآن سر یحیی تعمید دهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.
۲۶ پادشاه به شدّت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.
۲۷ بی درنگ پادشاه جلّادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.
۲۸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.
۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.
۳۰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.
۳۱ بدیشان گفت: شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند.
۳۲ پس به تنهایی در کشتی موضعی ویران رفتند.
۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند.
۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحّم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.
۳۵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.
۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.
۳۷ در جواب ایشان گفت: شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند: مگر رفته، دویست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!
۳۸ بدیشان گفت: چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید. پس دریافت کرده، گفتند: پنج نان و دو ماهی.
۳۹ آنگاه ایشان را فرمود که همه دسته دسته بر سبزه بنشانید.
۴۰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.
۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها تقسیم نمود.
۴۲ پس جمیعاً خورده، سیر شدند.
۴۳ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.
۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار نفر مرد بودند.
۴۵ فی الفور شاگردان خود را الحال فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخّص فرماید.
۴۶ و چون ایشان را مرخّص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.

۴۷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.
۴۸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.
۴۹ امّا چون او را دیدند، تصوّر نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،
۵۰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!
۵۱ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی نهایت در خود متحیّر و متعجّب شدند،
۵۲ زیرا که معجزهٔ نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.
۵۳ پس از دریا گذشته، به سرزمین جَنِسارَت آمده، لنگر انداختند.
۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،
۵۵ و در همهٔ آن نواحی بشتاب می گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می شنیدند که او در آنجا است، می آوردند.
۵۶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می رفت، مریضان را بر راهها می گذاردند و از او خواهش می نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می کرد شفا می یافت.

۷

۱ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.
۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می خورند، ملامت نمودند،
۳ زیرا که فریسیان و همهٔ یهود تمسّک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را به دقّت نشویند غذا نمی خورند،
۴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می دارند چون شستن پیاله ها و آفتابه ها و ظروف مس و کرسیها.
۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می خورند؟
۶ در جواب ایشان گفت: نیکو اخبار نمود اشعیا دربارهٔ شما ای ریاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می دارند لیکن دلشان از من دور است.
۷ پس مرا عبث عبادت می نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می دهند،
۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می دارند، چون شستن آفتابه ها و پیاله ها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می آورید.
۹ پس بدیشان گفت که حکم خدا را نیکو باطل ساخته اید تا تقلید خود را محکم بدارید.
۱۰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر و مادر را دشنام دهد، البتّه هلاک گردد.
۱۱ لیکن شما می گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست
۱۲ و بعد از این او را اجازت نمی دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.
۱۳ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته اید، باطل می سازید و کارهای مثل این بسیار بجا می آورید.
۱۴ پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: همهٔ شما به من گوش دهید و فهم کنید.
۱۵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می سازد.
۱۶ هر که گوش شنوا دارد، بشنود.
۱۷ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.
۱۸ بدیشان گفت: مگر شما نیز همچنین بی فهم هستید و نمی دانید که آنچه از بیرون آدم داخل می شود، نمی تواند او را ناپاک سازد،
۱۹ زیرا که داخل دلش نمی شود بلکه به شکم می رود و خارج می شود به مزبله ای که این همه خوراک را پاک می کند.
۲۰ و گفت: آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می سازد،
۲۱ زیرا که از درون دل انسان صادر می شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی
۲۲ و طمع و خباثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.
۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می گردد و آدم را ناپاک می گرداند.
۲۴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ کس مطّلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،
۲۵ از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.
۲۶ و او زن یونانی از اهل فینیقیّهٔ صُوریّه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.
۲۷ عیسی وی را گفت: بگذار اوّل فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.
۲۸ آن زن در جواب وی گفت: بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خورده های فرزندان را از زیر سفره می خورند.
۲۹ وی را گفت؛ بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.

۳۰ پس چون به خانهٔ خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

۳۱ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولِس به دریای جلیل آمد.

۳۲ آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.

۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛

۳۴ و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت: اَفَتَح! یعنی باز شو

۳۵ در ساعت گوشهای او گشاده و عقدهٔ زبانش حلّ شده، به درستی تکلّم نمود.

۳۶ پس ایشان را قدغن فرمود که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند.

۳۷ و بی نهایت متحیّر گشته می گفتند: همهٔ کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می گرداند!

۸

۱ و در آن ایّام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت:

۲ بر این گروه دلم بسوخت زیرا الآن سه روز است که با من می باشند و هیچ خوراک ندارند.

۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، هر آینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده اند.

۴ شاگردانش وی را جواب دادند: از کجا کسی می تواند اینها را در صحرا از نان سیر گرداند؟

۵ از ایشان پرسید: چند نان دارید؟ گفتند: هفت.

۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره نموده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند.

۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.

۸ پس خورده سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

۹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخّص فرمود.

۱۰ و بی درنگ با کشتی سوار شده، به نواحی دَلْمانُوتَه آمد.

۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.

۱۲ او از دل آهی کشیده، گفت: از برای چه این فرقه آیتی می خواهند؟ هر آینه به شما می گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.

۱۳ پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کنارهٔ دیگر عبور نمود.

۱۴ و فراموش کردند نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند.

۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که با خبر باشید و از خمیر مایهٔ فریسیان و خمیرمایهٔ هیرودیس احتیاط کنید!

۱۶ ایشان با خود اندیشیده گفتند: از آن است که نان نداریم.

۱۷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: چرا فکر می کنید از آنجهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده اید و تا حال دل شما سخت است؟

۱۸ آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟

۱۹ وقتی که پنج نان را برای هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره ها را برداشتید؟ بدو گفتند: دوازده.

۲۰ و وقتی که هفت نان را بجهت چهار کس؛ پس چند زنبیل پر از ریزه ها برداشتید؟ گفتندش: هفت.

۲۱ پس بدیشان گفت: چرا نمی فهمید؟

۲۲ چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.

۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که چیزی می بینی؟

۲۴ او بالا نگریسته، گفت: مردمان را خرامان، چون درختها می بینم.

۲۵ پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید.

۲۶ پس او را به خانه اش فرستاده، گفت: داخل ده مشو و هیچ کس را در آنجا خبر مده.

۲۷ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریّهٔ فیلپس رفت. و در راه شاگردانش پرسیده، گفت که مردم مرا کِه می دانند؟

۲۸ ایشان جواب دادند که یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.

۲۹ و از ایشان پرسید: شما مرا کِه می دانید؟ پطرس در جواب او گفت: مسیح هستی.

۳۰ پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از او خبر ندهید.

۳۱ آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد لازم است پسر انسان زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان ردّ شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.

۳۲ و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.

۳۳ امّا او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی کنی بلکه چیزهای انسانی را.

۳۴ پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت کند.

۳۵ زیرا هر که می خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت انجیل و من بر باد دهد آن را برهاند.

۳۶ زیرا که شخص را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نَفْس خود را ببازد؟

۳۷ یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟

۳۸ زیرا هر که در این فرقهٔ زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدّس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.

۹

۱ و بدیشان گفت: هر آینه به شما می گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می باشند که تا ملکوت خدا را که به قوّت می آید نبینند، ذائقهٔ موت را نخواهند چشید.

۲ و بعد از شش روز، عیسی و پطرس و یعقوب و یوحنّا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیّر گشت.

۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازری بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید.

۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می کردند.

۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!

۶ از آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.

۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید.

۸ در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.

۹ و چون از کوه به زیر می آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند.

۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال کردند که برخاستن از مردگان چه می باشد.

۱۱ پس از او استفسار کردند، گفتند: چرا کاتبان می گویند که الیاس باید اوّل بیاید؟

۱۲ او در جواب ایشان گفت که الیاس البتّه اوّل می آید و همه چیز را اصلاح می نماید و چگونه دربارهٔ پسر انسان مکتوب است که می باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.

۱۳ لیکن به شما می گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حقّ وی نوشته شده است.

۱۴ پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می کردند.

۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند، در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.

۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که با اینها چه مباحثه دارید؟

۱۷ یکی از آن میان در جواب گفت: ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،

۱۸ و هر جا که او را بگیرد می اندازش، چنانکه کف آورده، دندانها بهم می ساید و خشک می گردد. پس شاگردان خود را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.

۱۹ او ایشان را جواب داده، گفت: ای فرقهٔ بی ایمان تا به کی با شما باشم و تا چه حدّ متحمل شما شوم! او را نزد من آورید.

۲۰ پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف آورد و غلطان شد.

۲۱ پس از پدر وی پرسید: چند وقت است که او را این حالت کرده است؟ گفت: از طفولیّت.

۲۲ بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می توانی بر ما ترحّم کرده، ما را مدد فرما.

۲۳ عیسی وی را گفت: اگر می توانی ایمان آری، مؤمن را همه چیز ممکن است.

۲۴ در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه کنان گفت: ایمان می آورم ای خداوند، بی ایمانی مرا امداد فرما.

۲۵ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: ای روح گنگ و کرّ من تو را حکم می کنم از او درآی و دیگر داخل مشو!

۲۶ پس صیحه زده و او را بشدّت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.

۲۷ امّا عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.

۲۸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟

۲۹ ایشان را گفت: این جنس به هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.

۳۰ و از آنجا روانه شده، در جلیل می گشتند و نمی خواست کسی او را بشناسد،

۳۱ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می گفت: پسر انسان بدست مردم تسلیم می شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.

۳۲ امّا این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

۳۳ وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که در بین را با یکدیگر چه مباحثه می کردید؟

۳۴ امّا ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر مباحثه می کردند در اینکه کیست بزرگتر.

۳۵ پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: هر که می خواهد مقدم باشد مؤخّر و غلام همه بُوَد.

۳۶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان برپا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت:

۳۷ هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستندۀ مرا پذیرفته باشد.

۳۸ آنگاه یوحنّا ملتفت شده، بدو گفت: ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را بیرون می کرد و متابعت ما نمی نمود؛ و چون متابعت ما نمی نمود ما او را ممانعت نمودیم.

۳۹ عیسی گفت: او را منع مکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه ای به نام من بنماید و بتواند بزودی در حقّ من بد گوید.

۴۰ زیرا هر که ضدّ ما نیست با ماست.

۴۱ و هر که شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسه ای آب به اسم من بنوشاند، هر آینه به شما می گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.

۴۲ و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.

۴۳ پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را ببر زیرا تو را بهتر است که شلّ داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنّم گردی، در آتشی که خاموش نپذیرد؛

۴۴ جایی که کِرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.

۴۵ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنّم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛

۴۶ آنجایی که کِرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نشود.

۴۷ و هرگاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم وارد ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی،

۴۸ جایی که کِرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.

۴۹ زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می گردد.

۵۰ نمک نیکو است، لیکن هرگاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.

۱۰

۱ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم داد.

۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سؤال نمودند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.

۳ در جواب ایشان گفت: موسی شما را چه فرموده است؟

۴ گفتند: موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.

۵ عیسی در جواب ایشان گفت: به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.

۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.

۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش بپیوندد،

۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.

۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.

۱۰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدّمه از وی سؤال نمودند.

۱۱ بدیشان گفت: هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حقّ وی زنا کرده باشد.

۱۲ و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحۀ دیگری گردد، مرتکب زنا شود.

۱۳ و بچه ها کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ امّا شاگردان آورندگان را منع کردند.

۱۴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینهاست.

۱۵ هر آینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل بچۀ کوچک قبول کند، داخل آن نشود.

۱۶ پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

۱۷ چون به راه می رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سؤال نمود که (ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟

۱۸ عیسی بدو گفت: چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟
۱۹ احکام را می دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.
۲۰ او در جواب وی گفت: ای استاد، این همه را از طفولیّت نگاه داشتم.
۲۱ عیسی به وی نگریسته، او را محبّت نمود و گفت: تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.
۲۲ لیکن او از این سخن تُرُش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.
۲۳ آنگاه عیسی گرداگرد خود را نگریسته، به شاگردان خود گفت: چه دشوار است که توانگران وارد ملکوت خدا شوند.
۲۴ چون شاگردان از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجّه نموده، بدیشان گفت: ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکّل دارند در ملکوت خدا!
۲۵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!
۲۶ ایشان بغایت متحیّر گشته، با یکدیگر می گفتند: پس کِه می تواند نجات یابد؟
۲۷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.
۲۸ پطرس بدو گفتن گرفت که اینک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده ایم.
۲۹ عیسی در جواب فرمود: هر آینه به شما می گویم کسی نیست که خانه و برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند،
۳۰ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.
۳۱ امّا بسا اوّلین که آخرین می گردند و آخرین اوّلین.
۳۲ و چون در راه به سوی اورشلیم می رفتند و عیسی در جلو ایشان می خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطّلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می شد،
۳۳ که اینک به اورشلیم می رویم و پسر انسان به دست رؤسای کَهَنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امّت ها سپارند،
۳۴ و بر وی سخریّه نموده، تازیانه اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.
۳۵ آنگاه یعقوب و یوحنّا دو پسر زِبِدی نزد وی آمده، گفتند: ای استاد، می خواهیم آنچه از تو سؤال کنیم برای ما بکنی.
۳۶ ایشان را گفت: چه می خواهید برای شما بکنم؟
۳۷ گفتند: به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال بنشینیم.
۳۸ عیسی ایشان را گفت: نمی فهمید آنچه می خواهید. آیا می توانید آن پیاله ای را که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می پذیرم، بپذیرید؟
۳۹ وی را گفتند: می توانیم. عیسی بدیشان گفت: پیاله ای که من می نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می پذیرم خواهید پذیرفت.
۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آنِ من نیست که بدهم جز آنانی را که بهر ایشان مهیّا شده است.
۴۱ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنّا خشم گرفتند.
۴۲ عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: می دانید آنانی که حکّام امّتها شمرده می شوند بر ایشان ریاست می کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلّطند.
۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، غلام همه باشد.
۴۴ و هر که خواهد مقدّم بر شما شود، غلام همه باشد.
۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.
۴۶ و وارد اریحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می رفت، بارتیمائوسِ کور، پسر تیماؤس بر کنارۀ راه نشسته، گدایی می کرد.
۴۷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: ای عیسی ابن داود بر من ترحّم کن.
۴۸ و چندان که بسیاری او را نهیب می دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی آورد که پسر داودا بر من ترحّم فرما.
۴۹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: خاطر جمع دار. برخیز که تو را می خواند.
۵۰ در ساعت ردای خود را دور انداخته، برپا جست و نزد عیسی آمد.
۵۱ عیسی به وی التفات نموده، گفت: چه می خواهی؟ از بهر تو نمایم؟ کور بدو گفت: یا سیّدی آنکه بینایی یابم.
۵۲ عیسی بدو گفت: برو که ایمانت تو را شفا داده است. در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

۱۱

۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیت عَنْیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

۲ بدیشان گفت: (بدین قریه ای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کرّهٔ الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.

۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می کنید، گویید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تأمّل آن را به اینجا خواهد فرستاد.

۴ پس رفته کرّه ای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می کردند،

۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: چه کار دارید که کرّه را باز می کنید؟

۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.

۷ آنگاه کرّه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.

۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.

۹ و آنانی که پیش و پس می رفتند، فریادکنان می گفتند: هوشعیانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می آید.

۱۰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می آید به اسم خداوند. هوشعیانا در اعلی علیّین.

۱۱ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل در آمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیا رفت.

۱۲ بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می آمدند، گرسنه شد.

۱۳ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. امّا چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.

۱۴ پس عیسی توجّه نموده، بدان فرمود: از این پس تا به ابد، هیچ کس از تو میوه نخواهد خورد. و شاگردانش شنیدند.

۱۵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می کردند شروع نمود و تخت های صرّافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت،

۱۶ و نگذشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،

۱۷ تعلیم داده، گفت: آیا مکتوب نیست که خانهٔ من خانهٔ عبادتِ تمامی امّت ها نامیده خواهد شد؟ امّا شما آن را مغازهٔ دزدان ساخته اید.

۱۸ چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که چطور او را هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون همهٔ مردم از تعلیم وی متحیّر می بودند.

۱۹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

۲۰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.

۲۱ پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!

۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: به خدا ایمان آورید،

۲۳ زیرا که هر آینه به شما می گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شکّ نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.

۲۴ بنابراین به شما می گویم آنچه در عبادت سؤال می کنید، یقین بدانید که آن را یافته اید و به شما عطا خواهد شد.

۲۵ و وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.

۲۶ امّا هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.

۲۷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می خرامید، رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،

۲۸ گفتندش: به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بجا آری؟

۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: من از شما نیز سخنی می پرسم، مرا جواب دهید تا من هم شما را گویم به چه قدرت این کارها را می کنم.

۳۰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.

۳۱ ایشان در دلهای خود تفکّر نموده، گفتند: اگر گوییم از آسمان بود، هر آینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.

۳۲ و اگر گوییم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه او را نبی ای بر حقّ می دانستند.

۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: نمی دانیم. عیسی بدیشان جواب داد: من هم شما را نمی گویم که به کدام قدرت این کارها را بجا می آورم.

۱۲

۱ پس به مَثَل ها به ایشان آغاز سخن نمود که شخصی تاکستانی غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخُشتی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.

۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوهٔ باغ از باغبانان بگیرد.

۳ امّا ایشان او را گرفته، زدند و تهی دست روانه نمودند.

۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بی حرمت کرده، برگردانیدندش.

۵ پس یک نفر دیگر فرستاد، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.

۶ و بالاخره پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاد، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.
۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.
۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون تاکستان افکندند.
۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبانان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.
۱۰ آیا این نوشته را نخوانده اید: سنگی که معمارانش ردّ کردند، همان سر زاویه گردید؟
۱۱ این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.
۱۲ آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، امّا از خلق می ترسیدند، زیرا می دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را گذارده، برفتند.
۱۳ و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.
۱۴ ایشان آمده، بدو گفتند: ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟
۱۵ امّا او ریاکاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: چرا مرا امتحان می کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.
۱۶ چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: این صورت و رقم از آن کیست؟ وی را گفتند: از آن قیصر.
۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت: آنچه از قیصر است، به قیصر ردّ کنید و آنچه از خداست، به خدا. و از او متعجّب شدند.
۱۸ و صدّوقیان که منکر قیامت هستند نزد وی آمده، از او سؤال نموده، گفتند:
۱۹ ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی باز گذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.
۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.
۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بی اولاد فوت شد و همچنین سومی.
۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.
۲۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟
۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟
۲۵ زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می کنند و نه منکوحه می گردند، بلکه مانند فرشتگان در آسمان می باشند.
۲۶ امّا در باب مُردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخوانده اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.
۲۷ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده اید.
۲۸ و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که اوّل از همهٔ احکام کدام است؟
۲۹ عیسی او را جواب داد که اوّل از همهٔ احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.
۳۰ و خداوند خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما، که اوّل از احکام این است.
۳۱ و دوّم مثل اوّل است که همسایهٔ خود را چون نفْس خود محبت نما. بزرگتر از این دُو، حکمی نیست.
۳۲ کاتب وی را گفت: آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست،
۳۳ و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفْس و تمامی قوّت محبت نمودن، از همهٔ قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.
۳۴ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: از ملکوت خدا دور نیستی. و بعد از آن کسی جرأت نکرد که از او سؤالی کند.
۳۵ و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم می داد، متوجه شده، گفت: چگونه کاتبان می گویند که مسیح پسر داود است؟
۳۶ و حال آنکه خود داود در روح القدس می گوید که خداوند به خداوند من گفت: بر طرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟
۳۷ خودِ داود او را خداوند می خواند؛ پس چگونه او را پسر می باشد؟ و عوّام الناس کلام او را به خشنودی می شنیدند.
۳۸ پس در تعلیم خود گفت: از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های در بازارها
۳۹ و کرسی های اوّل در کنایس و جایهای صدر در ضیافت ها را دوست می دارند.
۴۰ اینان که خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریا طول می دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.
۴۱ و عیسی در مقابل بین المال نشسته، نظاره می کرد که مردم به چه وضع پول به بیت المال می اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیار می انداختند.
۴۲ آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فَلس که یک ربع باشد انداخت.
۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: هر آینه به شما می گویم که این بیوه زن مسکین از همهٔ آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.
۴۴ زیرا که همهٔ ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.

۱۳

۱ و چون او از هیکل بیرون می رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!

۲ عیسی در جواب وی گفت: آیا این عمارت های عظیمه را می نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیر افکنده شود!
۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنّا و اندریاس سِرّاً از وی پرسیدند:
۴ ما را خبر بده که این امور کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟
۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان آغاز کرد که زنهار کسی شما را گمراه نکند!
۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود.
۷ امّا چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست.
۸ زیرا که امّتی بر امّتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله ها در جایها حادث خواهد شد و قحطی ها و اغتشاش ها پدید می آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می باشد.
۹ لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنایس تازیانه ها خواهند زد و شما را پیش حکّام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا بر ایشان شهادتی شود.
۱۰ و لازم است که انجیل اوّل بر تمامی امّت ها موعظه شود.
۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکّر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گویید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است.
۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید.
۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. امّا هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.
۱۴ پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی یابد برپا بینید «آنکه می خواند بفهمد» آنگاه آنانی که در یهودیّه می باشند، به کوهستان فرار می کنند،
۱۵ و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به داخل خانه نشود تا چیزی از آن ببرد،
۱۶ و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد،
۱۷ امّا وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام.
۱۸ و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،
۱۹ زیرا که در آن ایّام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد.
۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایّام را کوتاه ساخت.
۲۱ پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجاست یا اینک در آنجا، باور مکنید.
۲۲ زانرو که مسیحیان دروغ و انبیای کَذَبَه ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی.
۲۳ لیکن شما بر حذر باشید! اینک از همهٔ امور شما را خبر دادم!
۲۴ و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد،
۲۵ و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.
۲۶ آنگاه پسر انسان را بینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرها می آید.
۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.
۲۸ الحال از درخت انجیر مَثَلَش را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگ می آورد می دانید که تابستان نزدیک است.
۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بر در است.
۳۰ هر آینه به شما می گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.
۳۱ آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.
۳۲ ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطّلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.
۳۳ پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آنوقت کی می شود.
۳۴ مثل کسی که عازم سفر شده، خانهٔ خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاصّ مقرّر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.
۳۵ پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحب خانه می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.
۳۶ مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد.
۳۷ امّا آنچه به شما می گویم، به همه می گویم: بیدار باشید!

۱۴

۱ و بعد از دو روز، عید فِصَح و فطیر بود که رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد بودند که به چه حیله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.

۲ لیکن می گفتند: نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.

۳ و هنگامی که او در بیت عنیا در خانۀ شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه ای از عطر گرانبها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی رخت.

۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: چرا این عطر تلف شد؟

۵ زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود. و آن زن را سرزنش نمودند.

۶ امّا عیسی گفت: او را واگذارید! از برای چه او را زحمت می دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،

۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا دائماً با خود ندارید.

۸ آنچه در قوّۀ او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد.

۹ هر آینه به شما می گویم در هر جایی از عالم که به انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.

۱۰ پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد رؤسای کَهَنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.

۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او درصدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

۱۲ و روز اوّل از عید فطیر که در آن فِصَح را ذبح می کردند، شاگردانش به وی گفتند: کجا می خواهی برویم تدارک ببینیم تا فِصَح را بخوری؟

۱۳ پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،

۱۴ و به هر جایی که درآید صاحب خانه را گویید: اُستاد می گوید مهمانخانه کجا است تا فِصَح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟

۱۵ و او بالاخانۀ بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.

۱۶ شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فِصَح را آماده ساختند.

۱۷ شامگاهان با آن دوازده آمد.

۱۸ و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: هر آینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذا می خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.

۱۹ ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم.

۲۰ او در جواب ایشان گفت: یکی از دوازده که با من دست در قاب فرو برد!

۲۱ به درستی که پسر انسان به واسطۀ او تسلیم شود. او را بهتر می بود که تولد نیافتی.

۲۲ و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: بگیرید و بخورید که این جسد من است.

۲۳ و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند

۲۴ و بدیشان گفت: این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود.

۲۵ هر آینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.

۲۶ و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.

۲۷ عیسی ایشان را گفت: همانا همۀ شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را می زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.

۲۸ امّا بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.

۲۹ پطرس به وی گفت: هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.

۳۰ عیسی وی را گفت: هر آینه به تو می گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.

۳۱ لیکن او به تأکید زیادتر می گفت: هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم. و دیگران نیز همچنان گفتند.

۳۲ و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: در اینجا بنشینید تا دعا کنم.

۳۳ و پطرس و یعقوب و یوحنّا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید،

۳۴ و بدیشان گفت: نَفْس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.

۳۵ و قدری پیشتر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.

۳۶ پس گفت: یا ابّا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به ارادۀ تو.

۳۷ پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟

۳۸ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیافتید. روح البتّه راغب است لیکن جسم ناتوان.

۳۹ و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.

۴۰ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.

۴۱ و مرتبۀ سوم آمده، بدیشان گفت: مابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به دستهای گناهکاران تسلیم می شود.

۴۲ برخیزید برویم که اکنون تسلیم کنندۀ من نزدیک شد.

۴۳ در ساعت وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهودا که یکی از دوازده بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.

۴۴ و تسلیم کنندهٔ او بدیشان نشانی داده، گفته بود: هر که را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.

۴۵ و در ساعت نزد وی شده، گفت: یا سیّدی، یا سیّدی. و وی را بوسید.

۴۶ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش.

۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را ببرید.

۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید!

۴۹ هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم می دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.

۵۰ آنگاه همه او را واگذارده بگریختند.

۵۱ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنهٔ خویش پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،

۵۲ چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

۵۳ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع رؤسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند.

۵۴ و پطرس از دور در عقب او می آمد تا به خانهٔ رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می نمود.

۵۵ و رؤسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،

۵۶ زیرا که هر چند بسیاری بر وی شهادت دروغ می دادند، امّا شهادتهای ایشان موفق واقع نشد.

۵۷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند:

۵۸ ما شنیدنم که او می گفت: من این هیکلِ ساخته شدهٔ به دست را خراب می کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شدهٔ به دست، بنا می کنم.

۵۹ و در این هم باز شهادت های ایشان موفق نشد.

۶۰ پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: هیچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حقّ تو شهادت می دهند؟

۶۱ امّا او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سؤال نموده، گفت: آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟

۶۲ عیسی گفت: من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوّت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.

۶۳ آنگاه رئیس کهنه جامهٔ خود را چاک زده، گفت: دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟

۶۴ کفر را شنیدید! چه مصلحت می دانید؟ پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.

۶۵ و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می زدند و می گفتند: نبوّت کن. و ملازمان او را می زدند.

۶۶ و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد

۶۷ و پطرس را چون دید که خود را گرم می کند، بر او نگریسته، گفت: تو نیز با عیسی ناصری می بودی؟

۶۸ او انکار نموده، گفت: نمی دانم و نمی فهمم که تو چه می گویی! و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.

۶۹ و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که این شخص از آنها است!

۷۰ او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: در حقیقت تو از آنها می باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجهٔ تو چنان است.

۷۱ پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که آن شخص را که می گویید نمی شناسم.

۷۲ ناگاه خروس مرتبهٔ دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود. و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

۱۵

۱ بامدادان، بی درنگ رؤسای کهنه با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاطُس تسلیم کردند.

۲ پیلاطُس از او پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو می گویی.

۳ و چون رؤسای کهنه ادّعای بسیار بر او می نمودند،

۴ پیلاطُس باز از او سؤال کرده، گفت: هیچ جواب نمی دهی؟ ببین که چقدر بر تو شهادت می دهند!

۵ امّا عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاطُس متعجّب شد.

۶ و در هر عید یک زندانی، هر که را می خواستند، بجهت ایشان آزاد می کرد.

۷ و برآبّا نامی با شرکای فتنهٔ او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.

۸ آنگاه مردم صدا زده، شروع کردند به خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید.

۹ پیلاطُس در جواب ایشان گفت: آیا می خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟

۱۰ زیرا یافته بود که رؤسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.

۱۱ امّا رؤسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برآبّا را برای ایشان رها کند.

۱۲ پیلاطس باز ایشان را در جواب گفت: پس چه می خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می گویید؟
۱۳ ایشان بیشتر فریاد برآوردند که او را مصلوب کن.
۱۴ پیلاطس بدیشان گفت: چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد برآوردند که او را مصلوب کن.
۱۵ پس پیلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، براَبّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.
۱۶ آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند
۱۷ و جامه ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند
۱۸ و او را سلام کردن گرفتند که سلام ای پادشاه یهود!
۱۹ و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می نمودند.
۲۰ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده، جامۀ خودش را پوشانیده و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.
۲۱ و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می آمد، و پدر اِسکندَر و رُفَس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.
۲۲ پس او را به موضعی که جُلجُتا نام داشت یعنی محّل کاسۀ سر بردند
۲۳ و شراب مخلوط به مُرّ به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.
۲۴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه بَرَد.
۲۵ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند.
۲۶ و تقصیرنامۀ وی این نوشته شد: پادشاه یهود.
۲۷ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.
۲۸ پس تمام گشت آن نوشته ای که می گوید: از خطاکاران محسوب می گشت.
۲۹ و راهگذاران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می گفتند: هان ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را بنا می کنی،
۳۰ از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!
۳۱ و همچنین رؤسای کهنه و کاتبان استهزا کنان با یکدیگر می گفتند: دیگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد.
۳۲ مسیح، پادشاه اسرائیل، الآن از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم. و آنانی که با وی مصلوب شدند، او را دشنام دادند.
۳۳ و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.
۳۴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده گفت: ایلوئی ایلوئی، لَماَ سَبَقْتَنی؟ یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی؟
۳۵ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: الیاس را می خواند.
۳۶ پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه را پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.
۳۷ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد.
۳۸ آنگاه پردۀ هیکل از سر تا پا دوپاره شد.
۳۹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: فی الواقع این مرد، پسر خدا بود.
۴۰ و زنی چند از دور نظر می کردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوبِ کوچک و مادر یوشا و سالومَه،
۴۱ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می کردند. و دیگر بسیاری زنان که به اورشلیم آمده بودند.
۴۲ و چون شام شد، از آن جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سبَّت بود،
۴۳ یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جأت کرده نزد پیلاطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.
۴۴ پیلاطُس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد. پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که آیا چندی گذشته وفات نموده است؟
۴۵ چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.
۴۶ پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.
۴۷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

۱۶

۱ پس چون سَبَّت گذشته بود، مریم مجدلیّه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.
۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.
۳ و با یکدیگر می گفتند: کیست که سنگ قبر را برای ما از سر بغلطاند؟
۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.
۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه ای سفید دربر داشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیّر شدند.

۶ او بدیشان گفت: ترسان مباشید! عیسی ناصری را مصلوب می طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او نهاده بودند، ملاحظه کنید.

۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطّلاع دهید که پیش از شما به جلیل می رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانچه به شما فرموده بود.

۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان گرفته بود و به کسی نگفتند زیرا می ترسیدند.

۹ و صبحگاهان، روز اوّل هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیّه که از او هفت دیو بیرون کرده بود ظاهر شد.

۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می کردند خبر داد.

۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

۱۲ و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می رفتند، هویدا گردید.

۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را تصدیق ننمودند.

۱۴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند.

۱۵ پس بدیشان گفت: در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.

۱۶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و امّا هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.

۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند

۱۸ و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.

۱۹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.

۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جا موعظه می کردند و خداوند با ایشان کار می کرد و به آیاتی که همراه ایشان می بود، کلام را ثابت می گردانید.

انجیل لوقا

۱

۱ از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،

۲ چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،

۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایهٔ به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،

۴ تا صحّت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته ای دریابی.

۵ در ایّام هیرودیس، پادشاه یهودیّه، کاهنی زکریّا نام از فرقهٔ ابیّا بود که زن او از دختران هارون بود و الیصابات نام داشت.

۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی عیب سالک بودند.

۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

۸ و واقع شد که چون نوبت فرقهٔ خود در حضور خدا کهانت می کرد،

۹ حسب عادت کهانت نوبت او شد که به قدس خدا درآمده، بخور بسوزاند.

۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند.

۱۱ ناگاه فرشتهٔ خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.

۱۲ چون زکریّا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.

۱۳ فرشته بدو گفت: ای زکریّا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات الیصابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.

۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود.

۱۶ و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.

۱۷ و او به روح و قوّت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعّد برای خدا مهیّا سازد.

۱۸ زکریّا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است؟

۱۹ فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.

۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.

۲۱ و جماعت منتظر زکریّا می بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.

۲۲ امّا چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می کرد و ساکت ماند.

۲۳ و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانهٔ خود رفت.

۲۴ و بعد از آن روزها، زن او الیصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت:

۲۵ به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.

۲۷ نزد باکره ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.

۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.

۲۹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است.

۳۰ فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته ای.

۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.

۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمّی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.

۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

۳۴ مریم به فرشته گفت: این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناخته ام؟

۳۵ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.

۳۶ و اینک الیصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می خواندند.

۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.

۳۸ مریم گفت: اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود. پس فرشته از نزد او رفت.
۳۹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیّه بشتاب رفت.
۴۰ و به خانۀ زکریّا درآمده، به الیصابات سلام کرد.
۴۱ و چون الیصابات صدای مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح القدس پر شده،
۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمرۀ رحم تو.
۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟
۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدِ من شد، بچه از خوشی در رَحِم من به حرکت آمد.
۴۵ و خوشابحال او که ایمان آورد، زیرا آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.
۴۶ پس مریم گفت: جان من خداوند را تمجید می کند،
۴۷ و روح من به رهانندۀ من خدا بوجد آمد،
۴۸ زیرا بر حقارتِ کنیزِ خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،
۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدّوس است،
۵۰ و رحمت او نسلاً بعد نسل است بر آنانی که از او می ترسند.
۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبّران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.
۵۲ جبّاران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.
۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست ردّ نمود.
۵۴ بندۀ خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیّت خویش،
۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریّت او تا ابدالآباد.
۵۶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانۀ خود مراجعت کرد.
۵۷ امّا چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.
۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.
۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنۀ طفل آمدند، که نام پدرش زکریّا را بر او می نهادند.
۶۰ امّا مادرش ملتفت شده، گفت: نی بلکه یحیی نامیده می شود.
۶۱ به وی گفتند: از قبیلۀ تو هیچ کس این اسم را ندارد.
۶۲ به پدرش اشاره کردند که او را چه نامی خواهی نهاد؟
۶۳ او تخته ای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند.
۶۴ در ساعت، دهان و زبان او بازگشته، به حمد خدا متکلّم شد.
۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همۀ کوهستان یهودیّه شهرت یافت.
۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکّر نموده، گفت: این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با وی می بود.
۶۷ و پدرش زکریّا از روح القدس پر شده، نبوّت نموده، گفت:
۶۸ خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقّد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد
۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانۀ بندۀ خود داود.
۷۰ چنانچه به زبان مقدّسین گفت که از بدو عالم انبیای عالم او می بودند،
۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،
۷۲ تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکّر فرماید،
۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،
۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی خوف عبادت کنیم،
۷۵ در حضور او به قدّوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.
۷۶ و تو ای طفل، نبی حضرت اعلی خوانده خواهد شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیّا سازی،
۷۷ تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان.
۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،
۷۹ تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.
۸۰ پس طفل نمّو کرده، در روح قوّی می گشت و تا ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می برد.

۲

۱ و در آن ایّام حکمی از او غُسْطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.
۲ و این اسم نویسی اوّل شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریّه بود.
۳ پس همهٔ مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند.
۴ و یوسف نیز از جلیل از بلدهٔ ناصره به یهودیّه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.
۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.
۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،
۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.
۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند.
۹ ناگاه فرشتهٔ خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.
۱۰ فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک بشارتِ خوشیِ عظیم به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد.
۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده در آخور خوابیده خواهید یافت.
۱۳ در همان فوجی از لشگر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می گفتند:
۱۴ خدا را در اعلی علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.
۱۵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.
۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.
۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که دربارهٔ طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.
۱۸ و هر که می شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجّب می نمود.
۱۹ امّا مریم در دل خود متفکّر شده، این همهٔ سخنان را نگاه می داشت.
۲۰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همهٔ آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.
۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنهٔ طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.
۲۲ و چون ایّام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.
۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رَحِم گشاید، مقدّس خداوند خوانده شود.
۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرّر است، یعنی جفت فاخته ای یا دو جوجهٔ کبوتر.
۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متّقی و منتظر تسلّی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود.
۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.
۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل را یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند،
۲۸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت:
۲۹ الحال ای خداوند بندهٔ خود را رخصت می دهی، به سلامتی برحسب کلام خود.
۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،
۳۱ که آن را پیش روی امّت ها مهیّا ساختی.
۳۲ نوری که کشف حجاب برای امّت ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بُوَد.
۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه دربارهٔ او گفته شد، تعجّب نمودند.
۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.
۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.
۳۶ و زنی نبیه بود، حنّا نام، دختر فَنُوئیل از سبط اَشیِر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود.
۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود.
۳۸ او در همان ساعت درآمده، خدا را شکر نمود و دربارهٔ او به همهٔ منتظرین نجات در اورشلیم، تکلّم نمود.
۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصرهٔ جلیل مراجعت کردند.
۴۰ و طفل نموّ کرده، به روح قوّی می گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می بود.
۴۱ و والدین او هر ساله بجهت عید فِصَح، به اورشلیم می رفتند.
۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.

۴۳ و چون روزها را تمام کرده، مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقّف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.

۴۴ بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را درمیان خویشان و آشنایان خود می جستند.

۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.

۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلّمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سؤال همی کرد.

۴۷ و هرکه سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیّر می گشت.

۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.

۴۹ او به ایشان گفت: از بهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم؟

۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.

۵۱ پس با ایشان روانه شده، ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت.

۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقّی می کرد.

۳

۱ و در سال پانزدهم از سلطنت و در سال پانزدهم از سطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاطُس، والی یهودیّه بود و هیرودیس، تیترارکِ جلیل و برادرش فیلپُس تیترارک آبلیّه

۲ و حنّا و قیافا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریّا در بیابان نازل شده،

۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمید توبه جهت آمرزش گناهان موعظه می کرد.

۴ چنانکه مکتوب است در صحیفهٔ کلمات اشعیای نبی که می گوید: صدای ندا کننده ای در بیابان، که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.

۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلّی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد؛

۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.

۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند، گفت: افعی زادگان، که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟

۸ پس ثمراتِ مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم انگیزاند.

۹ و الآن نیز تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می شود.

۱۰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: چه کنیم؟

۱۱ او در جواب ایشان گفت: هرکه دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.

۱۲ و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: ای استاد چه کنیم؟

۱۳ بدیشان گفت: زیادتر از آنچه مقرّر است، مگیرید.

۱۴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: ما چه کنیم؟ به ایشان گفت: بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید.

۱۵ و هنگامی که قوم مترصّد می بودند و همه در خاطر خود دربارهٔ یحیی تفکّر می نمودند که این مسیح است یا نه،

۱۶ یحیی به همه متوجّه شده گفت: من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی تواناتر از من می آید که لیاقت آن را ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۷ او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.

۱۸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می داد.

۱۹ امّا هیرودیس تیترارک چون به سبب هیرودیا، زن برادر فلیپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت،

۲۰ این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

۲۱ امّا چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد،

۲۲ و روح القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که (تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم.

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالیِ

۲۴ ابن متّات، بن لاوی، بن مِلکی، بن یَنّا، بن یوسف،

۲۵ ابن مَتّاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حَسلی، بن نَجّی.

۲۶ ابن مأت، بن متاتِیا، بن شَمعِی، بن یوسف، بن یهودا،

۲۷ بن یوحنا، بن ریسا، بن زَروبابل، بن سَاِلْتِیئیل، بن نِیری،

۲۸ ابن مَلْکی. بن اَدّی، بن قوسام، بن اَیْلمودام، بن عِیر،
۲۹ ابن یوسی، بن ایلعاذَر، بن یوریم، بن مَتَّات، بن لاوی،
۳۰ ابن شَمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم،
۳۱ ابن مَلِیا، بن مَینان، بن مَتَّاتا بن ناتان، بن داود،
۳۲ ابن یسی، بن عوبید، بن بوعز، بن شَمْلون، بن نَحْشون،
۳۳ ابن عمّیناداب، بن اَرام، بن حَصرون، بن فارص، بن یهودا،
۳۴ ابن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم، بن تارَح، بن ناحور،
۳۵ ابن سَروج، بن رَعو، بن فالَج، بن عابَر، بن صالَح،
۳۶ ابن قِنان، بن اَرْفَکْشاد، بن سام، بن نوح، بن لامَک،
۳۷ ابن مَتوشالِح، بن خَنوخ، بن یارَد، بن مَهْلَائیل، بن قِینان،
۳۸ ابن اَنوش، بن شِیث، بن آدم، بن الله.

۴

۱ اما عیسی پُر از روح القدس بوده، از اُردُن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.
۲ و مدّت چهل روز ابلیس او را تجربه می نمود و در آن ایّام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.
۳ و ابلیس بدو گفت: اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.
۴ عیسی در جواب او گفت: مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمۀ خدا.
۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه ای بدو نشان داد.
۶ و ابلیس بدو گفت: جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهم می بخشم.
۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.
۸ عیسی در جواب او گفت: ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر از او را عبادت منما.
۹ پس او را به اورشلیم برده، بر کنگرۀ هیکل قرار داد و بدو گفت: اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.
۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارۀ تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.
۱۱ و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.
۱۲ عیسی در جواب وی گفت که گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.
۱۳ و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدّتی از او جدا شد.
۱۴ و عیسی به قوّت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.
۱۵ و او در کنایس ایشان تعلیم می داد و همه او را تعظیم می کردند.
۱۶ و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست.
۱۷ آنگاه صحیفۀ اشعیای نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی یافت که مکتوب است
۱۸ روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم،
۱۹ و از سال پسندیدۀ خداوند موعظه کنم.
۲۰ پس کتاب را پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همۀ اهل کنیسه بر وی دوخته می بود.
۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.
۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می شد، تعجّب نموده، گفتند: مگر این پسر یوسف نیست؟
۲۳ بدیشان گفت: هر آینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طبیب خود را شفا بده. آنچه شنیده این که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.
۲۴ و گفت: هر آینه به شما می گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.
۲۵ و به تحقیق شما را می گویم که بسا بیوه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدّت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،
۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صرفۀ صیدون.
۲۷ و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایّام الیشع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.
۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند
۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّۀ کوهی که قریۀ ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند.

۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.
۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سَبَّت، ایشان را تعلیم می داد.
۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می بود.
۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریاد کنان می گفت:
۳۴ آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدّوس خدا.
۳۵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: خاموش باش و او وی بیرون آی. در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.
۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوّت، ارواح پلید را امر می کند و بیرون می آیند!
۳۷ و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی پهن شد.
۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانهٔ شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود. برای او از وی التماس کردند.
۳۹ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.
۴۰ و چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.
۴۱ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که تو مسیح پسر خدا هستی. ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.
۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می داشتند که از نزد ایشان نزود.
۴۳ به ایشان گفت: مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده ام.
۴۴ پس در کنایس جلیل موعظه می نمود.

۵

۱ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچهٔ جنیسارت ایستاده بود.
۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شو می نمودند.
۳ پس به یکی از آن که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می داد.
۴ و چون سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: به میانهٔ دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.
۵ شمعون در جواب وی گفت: ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.
۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.
۷ و به رفقای خود در زورق دیگر اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.
۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.
۹ چونکه به سبب صید
ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.
۱۰ و همچنین نیز بر یعقوب و یوحنّا پسران زِبِدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.
۱۱ پس چون زورقها را به کنار آوردند، همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.
۱۲ و چون او در شهری از شهرها بود، ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: خداوندا، اگر بخواهی می توانی مرا طاهر سازی.
۱۳ پس او دست آورده. وی را لمس نمود و گفت: می خواهم. طاهر شو. که فوراً برص از او زایل شد.
۱۴ و او را قدغن کرد که هیچ کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.
۱۵ لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،
۱۶ و او به ویرانه ها عزلت جسته، به عبادت مشغول شد.
۱۷ روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می داد و فریسیان و فقها که از همهٔ بُلْدان جلیل و یهودیّه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوّت خداوند برای شفای ایشان صادر می شد،
۱۸ که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.

۱۹ و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند، بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.
۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.
۲۱ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکّر نموده، گفتن گرفتند: این کیست که کفر می گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟
۲۲ عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: چرا در خاطر خود تفکّر می کنید؟
۲۳ کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟
۲۴ لیکن این را بدانید که پسر انسان را استطاعتِ آمزیدنِ گناهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت: تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانۀ خود برو.
۲۵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانۀ خود خدا را حمدکنان روانه شد.
۲۶ و همه را حیرت فرو گرفت و خدا را تمجید می نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: امروز چیزهای عجیب دیدیم.
۲۷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: از عقب من بیا.
۲۸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.
۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانۀ خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.
۳۰ امّا کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده، به شاگردان او گفتند: برای چه با باجگیران و گناهکاران اَکل و شرب می کنید؟
۳۱ عیسی در جواب ایشان گفت: تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.
۳۲ من نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.
۳۳ پس به وی گفتند: از چه سبب شاگردان یحیی روزۀ بسیار می دارند و نماز می خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می کنند.
۳۴ بدیشان گفت: آیا می توانید پسران خانۀ عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه دار سازید؟
۳۵ بلکه ایّامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.
۳۶ و مَثَلی برای ایشان آورد که هیچ کس پارچه ای از جامۀ نو را بر جامۀ کهنه وصله نمی کند والّا آن نو را پاره کند و وصله ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نَبُوَد.
۳۷ و هیچ کس شراب نو را در مشکهان کهنه نمی ریزد والّا شرابِ نو، مشکها را پاره می کند و خودش ریخته و مشکها تباه می گردد.
۳۸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.
۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می گوید کهنه بهتر است.

۶

۱ و واقع شد در روز سبّتِ دوّمِ اوّلین که او از میان کشت زارها می گذشت و شاگردانش خوشه ها می چیدند و به کف مالیده می خوردند.
۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: چرا کاری می کنید که کردن آن در سبَّت جایز نیست.
۳ عیسی در جواب ایشان گفت: آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند،
۴ که چگونه به خانۀ خدا درآمده، نان تقدمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست؟
۵ پس بدیشان گفت: پسر انسان مالک روز سبَّت نیز هست.
۶ و در روز سبَّت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.
۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می داشتند که شاید در سبَّت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.
۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: برخیز و در میان بایست. در حال برخاسته بایستاد.
۹ عیسی بدیشان گفت: از شما چیزی می پرسم که در روز سبَّت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی؟ رهانیدن جان یا هلاک کردن؟
۱۰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: دست خود را دراز کن. او چنان کرد و او فوراً دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.
۱۱ امّا ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می گفتند که با عیسی چه کنیم؟
۱۲ و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.
۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.
۱۴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فلیپُّس و برتولما،
۱۵ متّی و توما، یعقوب ابن حَلْفی و شمعون معروف به غیور.
۱۶ یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم کنندۀ وی بود.
۱۷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیّه و اورشلیم کنارۀ دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.

۱۸ و کسانی که ارواح پلید معذّب بودند، شفا یافتند

۱۹ و تمام آن گروه می خواستند او را لمس کنند زیرا قوّتی از وی صادر شده، همه را صحّت می بخشید.

۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: خوشابحال شما ای مسکینان زیرا ملکوت خدا از آن شما است.

۲۱ خوشابحال شما که اکنون گرسنه اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید.

۲۲ خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند.

۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می باشد، زیرا که همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

۲۴ لیکن وای بر شما ای دولتمندان زیرا که تسلّی خود را یافته اید.

۲۵ وای بر شما ای سیر شدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الآن خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.

۲۶ وای بر شما که وقتی جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذبه کردند.

۲۷ لیکن ای شنوندگان شما را می گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.

۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.

۲۹ و هر که بر رخسار تو زَنَد، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.

۳۰ هرکه از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه.

۳۱ چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند. شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.

۳۲ زیرا اگر محبّان خود را محبّت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبّان خود را محبّت می نمایند.

۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می کنند.

۳۴ و اگر قرض دارید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان را دارید چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می دهند تا از ایشان عوض گیرند.

۳۵ بلکه دشمنان خود را محبّت نمایید و احسان کنید و بدون امیدِ عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.

۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

۳۷ داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.

۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانه ای که می پیمایید برای شما پیموده خواهد شد.

۳۹ پس برای ایشان مَثَلی زد که آیا می تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو حفره ای نمی افتند؟

۴۰ شاگرد از معلّم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بُوَد.

۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟

۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی؟ ای ریاکار اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.

۴۳ زیرا هیچ درخت نیکو میوۀ بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوۀ نیکو آورد.

۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود. از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند.

۴۵ آدم نیکو از خزینۀ خوب دل خود، چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینۀ بد دل خویش، چیز بد بیرون آورد. زیرا که زیادتی دل زبان سخن می گوید.

۴۶ و چون است که مرا خداوند خداوندا می گویید و آنچه می گویم بعمل نمی آورید.

۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بجا آورد، شما را نشان می دهم که به چه کس مشابهت دارد.

۴۸ مثل شخصی است که خانه ای می ساخت و زمین را کنده، گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد، مانند شخصی است که خانه ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.

۷

۱ و چون همۀ سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.

۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود، مریض و مشرف بر موت بود.

۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده. غلام او را شفا بخشد.

۴ ایشان نزد عیسی آمده، به الحال نزد او التماس کرده، گفتند: مستحقّ است که این احسان را برایش بجا آوری.
۵ زیرا قوم ما را دوست می دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.
۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده، بدو گفت: خداوندا، زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی.
۷ و از این سبب خود را لایق ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بندهٔ من صحیح شود.
۸ زیرا من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود این را بکن ، میکند.
۹ چون عیسی این را شنید، تعجّب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می آمدند روی گردانیده، گفت: به شما می گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته ام.
۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.
۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمّی به نائین می رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می رفتند.
۱۲ چون نزدیک به دروازهٔ شهر رسید، ناگاه میّتی را که پسر یگانهٔ بیوه زنی بود می بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می آمدند.
۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: گریان مباش.
۱۴ و نزدیک آمده، تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: ای جوان، تو را می گویم برخیز.
۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.
۱۶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می گفتند که نبی ای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقّد نموده است.
۱۷ پس با این خبر دربارهٔ او در تمام یهودیّه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.
۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع وقایع مطّلع ساختند.
۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟
۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: یحیی تعمید دهنده ما را نزد تو فرستاده، می گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.
۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.
۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کرّان، شنوا و مردگان، زنده می گردند و به فقرا بشارت داده می شود.
۲۳ و خوشابحال کسی که در من لغزش نخورد.
۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، دربارهٔ یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که برای دیدن چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی یی را که از باد در جنبش است؟
۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبّس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می پوشند و عیّاشی می کنند، در قصرهای سلاطین هستند.
۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی ای را؟ بلی به شما می گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.
۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش تو مهیّا سازد.
۲۸ زیرا که شما را می گویم از اولاد زنان نبی ای بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.
۲۹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.
۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود ردّ نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.
۳۱ آنگاه خداوند گفت: مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می باشند؟
۳۲ اطفالی را می مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه ننمودید.
۳۳ زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان خورد و نه شراب می آشامید، می گویید دیو دارد.
۳۴ پسر انسان آمد که می خورد و می آشامد، می گویی اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران.
۳۵ امّا حکمت از جمیع فرزندان خود مصدّق می شود.
۳۶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد. پس به خانهٔ فریسی درآمده بنشست.
۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانهٔ فریسی به غذا نشسته است، شیشه ای از عطر آورده،
۳۸ در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.
۳۹ چون فریسی ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می گفت که این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او لمس می کند، زیرا گناهکاری است.

۴۰ عیسی جواب داده به وی گفت: ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم. گفت: ای استاد بگو.
۴۱ گفت: طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.
۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو زیادتر محبّت خواهد نمود.
۴۳ شمعون در جواب گفت: گمان می کنم آنکه او را زیادتر بخشید. به وی گفت: نیکو گفتی.
۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: این زن را نمی بینی؟ به خانهٔ تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.
۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.
۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.
۴۷ از این جهت به تو می گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبّت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزشِ کمتر یافت، محبّت کمتر می نماید.
۴۸ پس به آن زن گفت: گناهان تو آمرزیده شد.
۴۹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکّر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می آمرزد.
۵۰ پس به آن زن گفت: ایمانت تو را نجات داده است. به سلامتی روانه شو.

۸

۱ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می نمود و به ملکوت خدا بشارت می داد و آن دوازده با وی می بودند.
۲ و زنان چند از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،
۳ و یونا زوجهٔ خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می کردند.
۴ و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند، مَثَلی آورده، گفت
۵ که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت، بعضی بر کنارهٔ راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.
۶ و پاره ای بر سنگلاخ افتاده، چون رویید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.
۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نموّ کرده آن را خفه نمود.
۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، رویید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد: هر که گوش شنوا دارد بشنود.
۹ پس شاگردانش از او سؤال نموده گفتند که معنی این مثل چیست؟
۱۰ گفت: شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است لیکن دیگران را به واسطهٔ مثلها تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.
۱۱ امّا مثل این است که تخم کلام خدا است.
۱۲ و آنانی که در کناره راه هستند کسانی می باشند که چون می شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دلهای ایشان می رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند.
۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می باشند که چون کلام را می شنوند، آن را به شادی می پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدّتی ایمان می دارند و در وقتِ آزمایش مرتدّ می شنود.
۱۴ امّا آنچه در خارها افتاد اشخاصی می باشند که چون می شنوند می روند و اندیشه های روزگار و دولت و لذّات ایشان را خفه می کند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند.
۱۵ امّا آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آرند.
۱۶ و هیچ کس را چراغ افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان می گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.
۱۷ زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.
۱۸ پس احتیاط نمایید که به چه طور می شنوید. زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.
۱۹ و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام نتوانستند او را ملاقات کنند.
۲۰ پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادرانت بیرون در ایستاده، می خواهند تو را ببینند.
۲۱ در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می آورند.
۲۲ روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند.
۲۳ و چون می رفتند، خواب او را درربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدّی که کشتی از آب پر می شد و ایشان در خطر افتادند.
۲۴ پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند: استادا، استادا، هلاک می شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.

۲۵ پس به ایشان گفت: ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجّب شده، با یکدیگر می گفتند که این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می کند و اطاعت او می کنند؟

۲۶ و به زمین جَدَریان که مقابل جَلیل است، رسیدند.

۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدّت مدیدی دیوها داشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید.

۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت: ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.

۲۹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده ها بسته نگاه می داشتند، بندها را می گسیخت و دیو او را به صحرا می راند.

۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: نام تو چیست؟ گفت: لجئون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.

۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه بروند.

۳۲ و در آن نزدیکی گلۀ گراز بسیاری بودند که در کوه می چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.

۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.

۳۴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی شهرت دادند.

۳۵ پس مردم بیرون آمده، تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.

۳۶ و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.

۳۷ پس تمام خلق آن مرز و بوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.

۳۸ امّا آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:

۳۹ به خانۀ خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.

۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می داشتند.

۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کهنه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانۀ او بیاید.

۴۲ زیرا که او را دختر یگانه ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می رفت، خلق بر او ازدحام می نمودند.

۴۳ ناگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطّبا نموده و هیچ کس نمی توانست او را شفا دهد،

۴۴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد.

۴۵ پس عیسی گفت: کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: استاد، مردم هجوم آورده، بر تو ازدحام می کنند و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟

۴۶ عیسی گفت: البتّه کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّتی از من بیرون شد.

۴۷ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه او فوراً شفا یافت.

۴۸ وی را گفت: ای دختر، خاطر جمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.

۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانۀ رئیس کنیسه آمده، به وی گفت: دخترت مرد. استاد را زحمت مده.

۵۰ چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت: ترسان مباش ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.

۵۱ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید.

۵۲ و چون همه برای او گریه و زاری می کردند، او گفت: گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.

۵۳ پس به او استهزا کردند چونکه می دانستند مرده است.

۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت: ای دختر برخیز.

۵۵ و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.

۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ را از این ماجرا خبر ندهند.

۹

۱ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوّت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.

۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحّت بخشند.

۳ و بدیشان گفت: هیچ چیز را بجهت راه برمدارید، نه عصا و نه توشه دان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.

۴ و به هر خانه ای که داخل شوید، همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.

۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.

۶ پس بیرون شده، در دهات می گشتند و بشارت می دادند و در هر جا صحّت می بخشیدند.

۷ امّا هیرودیسِ تیترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد زیرا بعضی می گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،

۸ و بعضی می گفتند که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.

۹ امّا هیرودیس گفت: سر یحیی را از تنش من جدا کردم. ولی این کیست که دربارهٔ او چنین خبر می شنوم؟ و طالب ملاقات وی می بود.

۱۰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو باز گفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه ای نزدیک شهری که بین صیدا نام داشت به خلوت رفت.

۱۱ امّا گروهی بسیار اطّلاع یافته، در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می نمود و هر که احتیاج به معالجه می داشت، صحّت می بخشید.

۱۲ و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: مردم را مرخّص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، منزل و خوراک برای خویشتن پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می باشیم.

۱۳ او بدیشان گفت: شما ایشان را غذا دهید. گفتند: ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت این گروه غذا بخریم!

۱۴ زیرا قریب پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه دسته بنشانند.

۱۵ ایشان همچنین کرده، همه را نشانیدند.

۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.

۱۷ پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

۱۸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: مردم مرا که می دانند؟

۱۹ در جواب گفتند: یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران می گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.

۲۰ بدیشان گفت: شما مرا کِه می دانید؟ پطرس در جواب گفت: مسیح خدا.

۲۱ پی ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ کس را از این اطّلاع مدهید.

۲۲ و گفت: لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و رؤسای مهنه و کاتبان ردّ شده، کشته شود و در روز سوم برخیزد.

۲۳ پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده. صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.

۲۴ زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.

۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.

۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکهٔ مقدّسه آید، از او عار خواهد داشت.

۲۷ لیکن هر آینه به شما می گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقهٔ موت را نخواهند کشید.

۲۸ و این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنّا و یعقوب را برداشته، بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.

۲۹ و چون دعا می کرد، هیأتِ چهرهٔ او متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.

۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.

۳۱ و به هیأت جلالی ظاهر شده، درباره رحلت او که می بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می کردند.

۳۲ امّا پطرس و رفقایش را خواب در ربود. پس بیدار شده، جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند. دیدند.

۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می شدند، پطرس به عیسی گفت که ای استاد، بودن ما اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی برای الیاس. زیرا که نمی دانست چه می گفت.

۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می بود که نگاه ابری پدیدار شده، بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می شدند، ترسان گردید.

۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که این است پسر حبیبِ من، او را بشنوید.

۳۶ و چون این آواز رسید، عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ کس در آن ایّام خبر ندادند.

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند.

۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریاد کنان گفت: ای استاد به تو التماس می کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانهٔ من است.

۳۹ که ناگاه روحی او را می گیرد و دفعةً صیحه می زند و کف کرده مصروع میشود و او را فشره، به دشواری رها می کند.

۴۰ و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.

۴۱ عیسی در جواب گفت: ای فرقهٔ بی ایمان کج رَوِش، تا کی با شما باشم و متحمّل شما گردم؟ پسر خود را اینجا بیاور!

۴۲ و چون او می آمد، دیو او را دریده، مصروع نمود. امّا عیسی آن روح خبیث را نهیب داده، طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.

۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیّر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجّب شدند، به شاگردان خود گفت:
۴۴ این سخنان را در گوشهای خود فرا گیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.
۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند.
۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است؟
۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده، طفلی را بگرفت و او را نزد خود برپا داشت
۴۸ و به ایشان گفت: هر که به این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستندهٔ مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.
۴۹ یوحنا جواب داده گفت: ای استاد شخصی را دیدم که به نام تو دیوها را اخراج می کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی کند.
۵۰ عیسی بدو گفت: او را ممانعت مکنید زیرا هر که ضدّ شما نیست با شماست.
۵۱ و چون روزهای صعود او نزدیک می شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.
۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده. ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک ببینند.
۵۳ امّا او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می بود.
۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنّا این را دیدند، گفتند: ای خداوند آیا می خواهی بگوییم که آتش از آسمان باریده، اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟
۵۵ آنگاه روی گردانیده، بدیشان گفت: نمی دانید که شما از کدام نوع روح هستید.
۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد. پس به قریه ای دیگر رفتند.
۵۷ و هنگامی که ایشان می رفتند، در اثنای راه شخصی بدو گفت: خداوندا، هر جا روی تو را متابعت کنم.
۵۸ عیسی به وی گفت: روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.
۵۹ و به دیگری گفت: از عقب من بیا. گفت: خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا بروم و پدرم را دفن کنم.
۶۰ عیسی وی را گفت: بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. امّا تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.
۶۱ و کسی دیگر گفت: خداوندا تو را پیروی می کنم لیکن اوّل رخصت ده تا اهل خانهٔ خود را وداع نمایم.
۶۲ عیسی وی را گفت: کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده، از پشت سر نظر کند، شایستهٔ ملکوت خدا نمی باشد.

۱۰

۱ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.
۲ پس بدیشان گفت: حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید.
۳ بروید، اینک من شما را چون بره ها در میان گرگان می فرستم.
۴ و کیسه و توشه دان و کفشها با خود برمدارید و هیچ کس را در راه سلام منمایید،
۵ و در هر خانه ای که داخل شوید، اوّل گویید سلام بر این خانه باد.
۶ پس هرگاه ابن السّلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والّا به سوی شما راجع شود.
۷ و در آن خانه توقّف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحقّ اجرت خود استو از خانه به خانه نقل مکنید.
۸ و در هر شهری رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.
۹ و مریضان آنها را شفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.
۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهر بیرون شده بگویید،
۱۱ حتّی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما می افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.
۱۲ و به شما می گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.
۱۳ وای بر تو ای خورَزین؛ وای بر تو ای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر می شد، هر آینه مدّتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می کردند.
۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.
۱۵ و تو ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته ای، تا به جهنّم سرنگون خواهی شد.
۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد، مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد، فرستندهٔ مرا حقیر شمرده باشد.
۱۷ پس ان هفتاد نفر با خرّمی برگشته، گفتند: ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.
۱۸ بدیشان گفت: من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می افتد.
۱۹ اینک شما را قوّت می بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوّت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهید رسانید.

۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح شما را اطاعت شما می کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.
۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده، گفت: ای پدر مالک آسان و زمین، تو را سپاس می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.
۲۲ و به سوی شاگردان خود توجّه نموده گفت: همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.
۲۳ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده، گفت: خوشابحال چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند.
۲۴ زیرا به شما می گویم بسا انبیا و پادشاهان می خواستند آنچه شما می بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.
۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته، از روی امتحان به وی گفت: ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟
۲۶ به وی گفت: در تورات چه نوشته شده است و چگونه می خوانی؟
۲۷ جواب داده، گفت: اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمامی نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبّت نما و همسایهٔ خود را مثل نفس خود.
۲۸ گفت: نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.
۲۹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: و همسایهٔ من کیست؟
۳۰ عیسی در جواب وی گفت: مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده، مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده، برفتند.
۳۱ اتّفاقاً کاهنی از آن راه می آمد، چون او را بدید از کنارهٔ دیگر رفت.
۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از انجا عبور کرده، نزدیک آمد و بر او نگریسته از کنارهٔ دیگر برفت.
۳۳ لیکن شخصی سامری که مسافر بود، نزد وی آمده، چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.
۳۴ پس پیش آمده، بر زخمهای او روغن و شراب ریخته، آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده، به کاروانسرایی رسانید و خدمت او کرد.
۳۵ بامدادان چون روانه می شد، دو دینار درآورده، به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجّه باش و آنچه پیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو می دهم.
۳۶ پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟
۳۷ گفت: آنکه بر او رحمت کرد. عیسی وی را گفت: برو و تو نیز همچنان کم.
۳۸ و هنگامی که می رفتند، او وارد بلدی شد و زنی که مرتا نام داشت، او را به خانهٔ خود پذیرفت.
۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته، کلام او را می شنید.
۴۰ امّا مرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می بود. پس نزدیک آمده. گفت: ای خداوند، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری کند.
۴۱ عیسی در جواب وی گفت: ای مرتاه، ای مرتاه، تو در چیزهای بسیار اندیشه داری.
۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.

۱۱

۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می کرد، چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: خداوندا، دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.
۲ بدیشان گفت: هرگاه دعا کنید، گویید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ چنانکه در آسمان است، در زمین نیز کرده شود.
۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.
۴ و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.
۵ و بدیشان گفت: کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده، بگوید: ای دوست سه قرص نان به من قرض ده،
۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم .
۷ پس او از اندرون در جواب گوید: مرا زحمت مده، زیرا که الآن در بسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته اند و نمی توانم برخاست تا به تو بدهم.
۸ به شما می گویم هر چند به علّت دوستی برنخیزد تا بدو هد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.
۹ و من به شما می گویم سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد.
۱۰ زیرا هر که سؤال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که کوبد، برای او باز کرده خواهد شد.
۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو بدهد؟ یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد؟
۱۲ یا اگر تخم مرغی خواهد عقربی بدو ببخشد؟

۱۳ پس اگر شما با شریر هستید، می دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند.

۱۴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجّب نمودند.

۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که (دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می کند.

۱۶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.

۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کره، بدیشان گفت: هر مملکتی که بر خلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد.

۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضدّ خود منقسم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می گویید که من به اعانت بلعلزبول دیوها را بیرون می کنم، پسران شما به وساطتِ کِه آنها را بیرون می کنند؟ از اینجهت ایشان را داوران بر شما خواهند بود.

۲۰ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می کنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.

۲۱ وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده، خانۀ خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ باشد.

۲۲ امّا چون شخصی زورآورتر از او آید، بر او غلبه یافته، همه اسلحۀ او را که بدان اعتماد می داشت، از او می گیرد و اموال او را تقسیم می کند.

۲۳ کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده می سازد.

۲۴ چون روح پلید از انسان بیرون می آید، به مکانهای بی آب بطلب آرامی گردش می کند و چون نیافت، می گوید به خانۀ خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم.

۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می بیند.

۲۶ آنگاه می رود و هفت روح دیگر، شریرتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می گردد و اواخر آن شخص از اوائلش بدتر می شود.

۲۷ چون او این سخنان را می گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت: خوشابحال رَحِمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.

۲۸ لیکن او گفت: بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را حفظ می کنند.

۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که اینان فرقه ای شریرند که آیتی طلب می کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.

۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.

۳۱ ملکۀ جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.

۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این که به موعظۀ یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

۳۳ و هیچ کس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانه ای بگذارد. بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.

۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است، تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بُوَد.

۳۵ پس با حذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد.

۳۶ بنابراین، هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذرّه ای ظلمت نداشته باشد، همه اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تو را روشنایی دهد.

۳۷ و هنگامی که سخن می گفت، یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانۀ او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.

۳۸ امّا فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشُست، تعجّب نمود.

۳۹ خداوند وی را گفت: همانا شما ای فریسیان، بیرون پیاله و بشقاب را طاهر می سازید ولی درون شما پُر از حرص و خباثت است.

۴۰ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟

۴۱ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز را برای شما طاهر خواهد گشت.

۴۲ وای بر شما ای فریسیان که ده یک از نعناع و سُداب و هر قسم سبزی را می دهید و از دادرسی و محبّت خدا تجاوز می نمایید؛ اینها را می باید بجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.

۴۳ وای بر شما ای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می دارید.

۴۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می روند و نمی دانند.

۴۵ آنگاه یکی از فقها جواب داده، گفت: ای معلّم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می کنی؟

۴۶ گفت: وای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی گذارید.

۴۷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می کنید و پدران شما ایشان را کشتند.

۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت می دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می سازید.

۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد،
۵۰ تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.
۵۱ از خون هابیل تا خون زکریّا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.
۵۲ وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته اید که خود داخل نمی شوید و داخل شنوندگان را مانع می شوید.
۵۳ و چون او این سخنان را بدیشان می گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدّت درآویختند و در مطالب بسیار سؤالها از او می کردند.
۵۴ و در کمین او می بودند تا نکته ای از زبان او گرفته، مدّعی او بشوند.

۱۲

۱ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. اوّل آنکه از خمیر مایهٔ فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید.
۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.
۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته اید، بر پشت بامها ندا شود.
۴ لیکن ای دوستان من، به شما می گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.
۵ بلکه به شما نشان می دهم که از کِه باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن قدرت دارد که به جهنّم بیفکند. بلی به شما می گویم از او بترسید.
۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود.
۷ بلکه مویهای سر شما هم شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که چندان گنجشک بهتر هستید.
۸ لیکن به شما می گویم هر که نزد مردم به من اقرارا کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.
۹ امّا هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.
۱۰ و هر که سخنی بر خلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. امّا هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.
۱۱ و چون شما را در کنایس و به نزد حکّام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجّت آورید یا چه بگویید.
۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.
۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.
۱۴ به وی گفت: ای مرد، کِه مرا بر شما داور یا مُقَسِّم قرار داده است؟
۱۵ بدیشان گفت: زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.
۱۶ و مَثَلی برای ایشان آورده، گفت: شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.
۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت: چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم ندارم.
۱۸ پس گفت: چنین می کنم؛ انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.
۱۹ و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموالِ فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و اکل و شرب و شادی بپرداز.
۲۰ خدا وی را گفت: ای احمق در همین شب جانِ تو را از تو خواهند گرفت؛ آنگاه آنچه اندخته ای، از آنِ کِه خواهد بود؟
۲۱ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.
۲۲ پس شاگردان خود گفت: از این جهت به شما می گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.
۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.
۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟
۲۵ و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید.
۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری ندارید، چرا برای مابقی می اندیشید.
۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نموّ می کنند و حال آنکه نه زحمت می کشند و نه می ریسند، امّا به شما می گویم که سلیمان با همهٔ جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.
۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می شود چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان.
۲۹ پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بیاشامید و مضطرب مشوید.
۳۰ زیرا که امّت های جهان، همهٔ چیزها را می طلبند، لیکن پدر شما می داند که به این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.
۳۲ ترسان مباشید ای گلهٔ کوچک، زیرا که مرضیِّ پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.
۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد.

۳۴ زیرا جایی که خزانۀ شما است، دل شما نیز در آنجا می باشد.
۳۵ کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را افروخته بدارید.
۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی درنگ برای او باز کنند.
۳۷ خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.
۳۸ و اگر در پاس دوّم یا سوّم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشابحال آن غلامان.
۳۹ امّا این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زنند.
۴۰ پس شما نیز مستعّد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.
۴۱ پطرس به وی گفت: ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.
۴۲ خداوند گفت: پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را به سایر خدّام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.
۴۳ خوشابحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.
۴۴ هر آینه به شما می گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت.
۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند،
۴۶ هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.
۴۷ امّا آن غلامی که ارادۀ مولای خویش را دانست و خود را مهیّا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانۀ بسیار خواهد خورد.
۴۸ امّا آنکه نادانسته کارهای شایستۀ ضرب کند، تازیانۀ کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بازخواست زیادتر خواهند کرد.
۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می خواهم اگر الآن گرفته است.
۵۰ امّا مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.
۵۱ آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما بگویم تفریق را.
۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد؛
۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.
۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: هنگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بی تأمّل می گویید باران می آید و چنین می شود.
۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می وزد. می گویید گرما خواهد شد و می شود.
۵۶ ای ریاکاران، می توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی شناسید؟
۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟
۵۸ رو هنگامی که با مدّعی خود نزد حاکم می روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ بسپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.
۵۹ تو را می گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.

۱۳

۱ در آن وقت بعضی آمده. او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاطُس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود.
۲ عیسی در جواب ایشان گفت: آیا گمان می بریدکه این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سَکَنۀ جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟
۳ نی، بلکه به شما می گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.
۴ یا آن هجده نفری که برج در سِلْوام بر ایشان افتاده، ایشان را هلاک کرد، گمان می برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند؟
۵ حاشا، بلکه شما را می گویم که اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.
۶ پس این مَثَل را آورد که شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.
۷ پس به باغبان گفت، اینک سه سال است می آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی یابم، آن را ببُر. چرا زمین را باطل می سازد؟
۸ در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گِردَش را کنده کود بریزم،
۹ پس اگر ثمر آوَرَد والّا بعد از آن، آن را ببُر.
۱۰ و در روز سَبَّت در یکی از کنایس تعلیم می داد.
۱۱ و اینک زنی که مدّت هجده سال روح ضعف می داشت و منحنی شده، ابداً نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود.
۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده، گفت: ای زن از ضعف خود خلاص شو!
۱۳ و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود.

۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در روز سبَّت شفا داد. پس به مردم توجّه نموده، گفت: شش روز است که باید کار بکنید. در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سَبَت.

۱۵ خداوند در جواب او گفت: ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سَبَّت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده، بیرون نمی برد تا سیرآبش کند؟

۱۶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدّت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سَبَّت از این بند رها نمود؟

۱۷ و چون این را بگفت همهٔ مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همهٔ کارهای بزرگ که از وی صادر می گشت.

۱۸ پس گفت: ملکوت خدا چه چیز را می ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم؟

۱۹ دانهٔ خردلی را ماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، بحدّی که مرغان هوا آمده، در شاخه هایش آشیانه گرفتند.

۲۰ باز گفت: برای ملکوت خدا چه مَثَل آورم؟

۲۱ خمیرمایه ای را می ماند که زنی گرفته، در سه پیمانهٔ آرد پنهان ساخت تا همه مخمّر شد.

۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می داد و به سوی اورشلیم سفر می کرد،

۲۳ که شخصی به وی گفت: ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟ او به ایشان گفت:

۲۴ جدّ و جهد کنید تا از درِ تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.

۲۵ بعد ازِ آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده، در را کوبیدن آغاز کنید و گویید، خداوندا خداوندا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی شناسم که از کجا هستید.

۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی.

۲۷ باز خواهد گفت، به شما می گویم که شما را نمی شناسم از کجا هستید. ای همه بدکاران از من دور شوید.

۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید

۲۹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده، در ملکوت خدا خواهند نشست.

۳۰ و اینک آخرین هستند که اوّلین خواهند بود و اوّلین که آخرین خواهند بود.

۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده، به وی گفتند: دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می خواهد تو را به قتل رساند.

۳۲ به ایشان گفت: بروید و به آن روباه بگویید، اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مریضتان را صحّت می بخشم و در روز سوّم کامل خواهم شد.

۳۳ لیکن می باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.

۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کنندهٔ مرسلین خود هستی، چند کَرَّت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرد و نخواستید.

۳۵ اینک به خانهٔ شما برای شما خراب گذاشته می شود و به شما می گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویید مبارک است او که به نام خداوند می آید.

۱۴

۱ و واقع شد که در روز سَبَّت، به خانهٔ یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می بودند.

۲ و اینک شخصی مُستَسقی پیش او بود.

۳ آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است؟

۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.

۵ و به ایشان روی آورده، گفت: کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سَبَّت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟

۶ پس در این امور از جواب عاجز ماندند.

۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می کردند. پس به ایشان گفت:

۸ چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.

۹ پس آن کسی که تو و او را را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صفّ نعال خواهی نهاد.

۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته و در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین! آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزّت خواهد بود.

۱۱ زیرا هرکه خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هرکه خویشتن را فرود آرد، سرافراز گردد.

۱۲ پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: وقتی که چاشت یا شام می دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خد را دعوت مکن، مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.

۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلّان و کوران را دعوت کن

۱۴ که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.
۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: خوشابحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورَد.
۱۶ به وی گفت: شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.
۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید الحال همه چیز حاضر است.
۱۸ لیکن همه به یک رأی عذرخواهی آغاز کردند. اوّلی گفت: مزرعه ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.
۱۹ و دیگری گفت: پنج گاو خریده ام، می روم تا آنها را بیازمایم. به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.
۲۰ سومی گفت: زنی گرفته ام و نمی توانم بیایم.
۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این مطّلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه های شهر بشتاب و فقیرا و لنگان و شلّان و کوران را در اینجا بیاور.
۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی و هنوز جای باقی است.
۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزها بیرون رفته، مردم را الحال بیاور تا خانهٔ من پُر شود.
۲۴ زیرا به شما می گویم هیچ یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهند چشید.
۲۵ و هنگامی که که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:
۲۶ اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتّی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود.
۲۷ و هر که صلیب خود را برندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.
۲۸ کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اوّل ننشیند تا برآوُردِ خرج آن را بکند که آیا قوّت تمام کردن آن دارد یا نه؟
۲۹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید،
۳۰ این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند.
۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اوّل نشسته تأمّل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرتِ مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می اید؟
۳۲ والّا چون او هنوز دور است، ایلچی ای فرستاده. شروط صلح را از او درخواست کند.
۳۳ پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود.
۳۴ نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟
۳۵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.

۱۵
۱ و چون همهٔ باجگیران و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند،
۲ فریسیان و کاتبان همهمه کنان می گفتند: این شخص، گناهکاران را می پذیرد و با ایشان می خورَد.
۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:
۴ کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود و نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب گمشده نرود تا آن را بیابد؟
۵ پس چون آن را یافت، به شادی بر دوش خود می گذارد،
۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می طلبد و بدیشان می گوید با من شادی کنید زیرا که گوسفند گمشدهٔ خود را یافته ام.
۷ به شما می گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می نماید به سبب توبهٔ یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.
۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقّت تفحّص ننماید تا آن را بیابد؟
۹ و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می گوید: با من شادی کنید زیرا که درهم گمشده را پیدا کرده ام.
۱۰ همچنین به شما روی می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.
۱۱ باز گفت: شخصی را دو پسر بود.
۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رَصَدِ اموالی را که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد.
۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیّاشی ناهنجار، سرمایهٔ خود را تلف نمود.
۱۴ و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.
۱۵ پس رفته، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند.
۱۶ و آرزو می داشت که شکم خود را از خَرنوبی که خوکان می خورند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد.
۱۷ آخر به خود آمده، گفت، چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می شوم!
۱۸ برخاسته، نزد پدر خود می روم و بدو خواهم گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام،
۱۹ و دیگر شایستهٔ آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.

۲۰ در ساعت برخاسته، به سوی پدر خود متوجّه شد. امّا هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحّم نمود و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده بوسید.

۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.

۲۲ لیکن پدر به غلامان ود گفت، جامهٔ بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،

۲۳ گوسالهٔ پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.

۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

۲۵ امّا پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده، نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.

۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده، پرسید: این چیست؟

۲۷ به وی عرض کرد، برادرت آمده و پدرت گوسالهٔ پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.

۲۸ ولی او خشم نموده، نخواست به خانه درآید، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.

۲۹ امّا او در جواب در خود گفت، اینک سالهاست که من خدمتِ تو کرده ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله ای به من ندادی تا به دوستان خود شادی کنم.

۳۰ لیکن چون این پسرت آمد که دولت تو را با فاحشه ها تلف کرده است، برای او گوسالهٔ پرواری را ذبح کردی.

۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.

۳۲ ولی می بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود. یافت گردید.

۱۶

۱ و به شاگردان خود نیز گفت: شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می کرد.

۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که دربارهٔ تو شنیده ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.

۳ ناظر با خود گفت چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می گیرد؟ طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.

۴ دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانهٔ خود بپذیرند.

۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟

۶ گفت صد رطل روغن. بدو گفت سیاههٔ خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.

۷ باز دیگری را گفتاز تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاههٔ خود را بگیر و هشتاد بنویس.

۸ پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقهٔ خویش از ابنای نور عاقل تر هستند.

۹ و من شما را می گویم دوستان از مال بی انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه های جاودانی بپذیرند.

۱۰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بُوَد در کثیر هم خائن باشد.

۱۱ و هرگاه در مال بی انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟

۱۲ و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاصّ شما را به شما دهد؟

۱۳ هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می کند و با دیگری محبّت، یا با یکی می پیوند و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامونا را نمی توانید خدمت نمایید.

۱۴ و فریسیانی که زردوست بودند همهٔ این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.

۱۵ به ایشان گفت: شما هستید که خود را پیش مردم عادل می نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.

۱۶ تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس به حدّ و جهد داخل آن می گردد.

۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.

۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُوَد و هر که زن مطلّقهٔ مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

۱۹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می برد.

۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازّر نام که او را بر درگاه او می گذاشتند،

۲۱ و او آرزو می داشت که از پاره هایی که از خوان آن دولتمند می ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او می مالیدند.

۲۲ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.

۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید.

۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحّم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذّبم.

۲۵ ابراهیم گفت، ای فرزند به خاطر آور که تو در ایّام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلّی است و تو در عذاب.

۲۶ و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطۀ عظیمی است، چنانکه آنانی که می خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما نتوانند گذشت.

۲۷ گفت، ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانۀ پدرم بفرستی.

۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.

۲۹ ابراهیم وی را گفت، موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند.

۳۰ گفت، نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.

۳۱ وی را گفت، هرگاه موسی و انبیا را نشوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.

۱۷

۱ و شاگردان خود را گفت: لابّد است که از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود.

۲ او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.

۳ احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش.

۴ و هرگاه در روزی هفت کرّت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم او را ببخش.

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: ایمان ما را زیاد کن.

۶ خداوند گفت: اگر ایمان به قدر دانۀ خردلی می داشتید. به این درختِ افراغ می گفتید که کنده شده، در دریا نشانده شود، اطاعت شما می کرد.

۷ امّا کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی از صحرا آید، به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.

۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟

۹ آیا از آن غلام منّت می کشد از آنکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم.

۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی مأمور شده اید و عمل کرده اید، گویید غلامان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.

۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میانۀ سامره و جلیل می رفت.

۱۲ و چون به قریه ای داخل می شد، ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او درآمدند و از دور ایستاده،

۱۳ به آواز بلند گفتند: ای عیسی خداوند بر ما ترحّم فرما.

۱۴ او به ایشان نظر کرده، گفت: بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می رفتند، طاهر گشتند.

۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته با صدای بلند خدا را تمجید کرد.

۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده، وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.

۱۷ عیسی ملتفت شده، گفت: آیا آن ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن نُه کجا شدند؟

۱۸ آیا هیچ کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟

۱۹ و بدو گفت: برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.

۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: ملکوت خدا با مراقبت نمی آید

۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.

۲۲ و به شاگردان خود گفت: ایّامی می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید.

۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.

۲۴ زیرا چون برق از یک جانب زیرا آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود.

۲۵ لیکن اوّل لازم است که او زحمات بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود.

۲۶ و چنانکه در ایّام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،

۲۷ که می خوردند و می نوشیدند و زن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.

۲۸ و همچنان که در ایّام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می بودند،

۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.

۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.

۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد؛ و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد.

۳۲ زن لوط را بیاد آورید.

۳۳ هر که می خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت.

۳۴ به شما می گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۳۵ و دو زن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۳۷ در جواب وی گفتند: کجا ای خداوند. گفت: در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.

۱۸

و برای ایشان مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.

۲ پس گفت که در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می داشت.

۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده می گفت، داد مرا از دشمنم بگیر.

۴ و تا مدّتی به وی اعتنا ننمود؛ ولکن بعد از آن با خود گفت، هر چند از خدا نمی ترسم و از مردم باکی ندارم،

۵ لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت می دهد، به داد او می رسم، مبادا پیوسته آمده، مرا به رنج آورد.

۶ خداوند گفت: بشنوید که این داور بی انصاف چه می گوید؟

۷ و آیا خداوند برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه می کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیر غضب باشد؟

۸ به شما می گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

۹ و این مَثَل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند

۱۰ که دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.

۱۱ آن فریسی ایستاده، بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر.

۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می دارم و از آنچه پیدا می کنم، ده یک می دهم.

۱۳ امّا آن باجگیر دور ایستاده، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینهٔ خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحّم فرما.

۱۴ به شما می گویم که این شخص. عادل کرده شده به خانهٔ خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خواهد را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.

۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. امّا شاگردانش چون این را دیدند، ایشان را نهیب دادند.

۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: بچه ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثال اینهاست.

۱۷ هر آینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد، داخل آن نگردد.

۱۸ و یکی از رؤسا از وی سؤال نموده، گفت: ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟

۱۹ عیسی وی را گفت: از بهر چه مرا نیکو می گویی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.

۲۰ احکام را می دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.

۲۱ گفت: جمیع اینها را از طفولیّت خود نگاه داشته ام.

۲۲ عیسی چون این را شنید، بدو گفت: هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ پس آمده مرا متابعت کن.

۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.

۲۴ امّا عیسی چون او را محزون دید گفت: چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند.

۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.

۲۶ اما شنوندگان گفتند: پس که می تواند نجات یابد؟

۲۷ او گفت: آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.

۲۸ پطرس گفت: اینک ما همه چیز را ترک کرده، روی تو می کنیم.

۲۹ به ایشان گفت: هر آینه به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن و برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،

۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.

۳۱ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: اینک به اورشلیم می رویم و آنچه به زبان انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.

۳۲ زیرا که او را به امّت ها تسلیم می کنند و استهزا و بی حرمتی کرده، آب دهان بر وی انداخته،

۳۳ و تازیانه زده، او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.

۳۴ امّا از ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می گفت، درک نکردند.

۳۵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود.

۳۶ و چون صدای گروهی را که می گذشتند شنید، پرسید: چه چیز است؟

۳۷ گفتندش: عیسی ناصری درگذر است.

۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحّم فرما.

۳۹ و هر چند آنانی که پیش می رفتند، او را نهیب می دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می زد که پسر داودا! بر من ترحم فرما.

۴۰ آنگاه عیسی ایستاده، فرمود تا او را نزد وی بیاورند، چون نزدیک شد از وی پرسیده،

۴۱ گفت: چه می خواهی برای تو بکنم؟ عرض کرد: ای خداوند، تا بینا شوم.

۴۲ عیسی به وی گفت: بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.

۴۳ در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجیدکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

۱۹

۱ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت.

۲ که ناگاه شخصی زکّی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،

۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قدّ بود.

۴ پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می خواست از آن راه عبور کند.

۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته، او را دید و گفت: ای زکّی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانۀ تو بمانم.

۶ پس به زودی پایین شده، او را به خرّمی پذیرفت.

۷ و همه چون این را دیدند، همهمه کنان می گفتند که در خانۀ شخصی گناهکار به میهمانی رفته است.

۸ امّا زکّی برپا شده، به خداوند گفت: الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می دهم و اگر چیزی ناحقّ از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو ردّ می کنم.

۹ عیسی به وی گفت: امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.

۱۰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.

۱۱ و چون ایشان شنیدند، او مَثَلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می بردند که ملکوت خدا می باید در همان زمان ظهور کند.

۱۲ پس گفت: شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا مُلکی برای خود گرفته مراجعت کند.

۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.

۱۴ امّا اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می داشتند، ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

۱۵ و چون مُلک را گرفته، مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.

۱۶ پس اوّلی آمده گفت، ای آقا ده قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.

۱۷ بدو گفت، آفرین ای غلام نیکو؛ چونکه بر چیز کم امین بودی، بر ده شهر حاکم شو.

۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.

۱۹ او را نیز فرمود، بر پنج شهر حکمرانی کن.

۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه ای نگاه داشته ام.

۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده ای، برمی داری و از آنچه نکاشته ای درو می کنی.

۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر تو فتوی می دهم، ای غلام شریر. دانسته ای که من مرد تندخویی هستم که برمی دارم آنچه را نگذاشته ام و درو می کنم آنچه را نپاشیده ام.

۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرّافان نگذارده ای تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟

۲۴ پس به حاضرین فرمود، قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.

۲۵ به او گفتند، ای خداوند وی ده قنطار دارد.

۲۶ زیرا به شما می گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه را که دارد نیز از او گرفته خواهد شد.

۲۷ امّا آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.

۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته ، متوجّۀ اورشلیم گردید.

۲۹ و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عَنْیا بر کوه مسمّی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

۳۰ و گفت: به آن قریه ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدیدی، کُرّۀ الاغی را بسته خواهید یافت که هیچ کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.

۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می کنید، به وی گویید خداوند او را لازم داد.

۳۲ پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.

۳۳ و چون کرّه را باز می کردند، مالکانش به ایشان گفتند: چرا کرّه را باز می کنید؟

۳۴ گفتند: خداوند او را لازم دارد.

۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکندند، عیسی را سوار کردند.

۳۶ و هنگامی که او می رفت جامه های خود را در راه می گستردند.

۳۷ و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردان شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همهٔ قوّاتی که از او دیده بودند.

۳۸ و می گفتند: مبارک باد آن پادشاهی که می آید به نام خداوند؛ سلامتی در آسمان و جلال در اعلی علّیین باد.

۳۹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.

۴۰ او در جواب ایشان گفت: به شما می گویم اگر اینها ساکت شوند، هر آینه سنگها به صدا آیند.

۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،

۴۲ گفت: اگر تو نیز می دانستی هم در این زمان خود، آنچه باعث سلامتی تو می شد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.

۴۳ زیرا ایّامی بر تو می آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده. از هر جانب محاصره خواهند نمود.

۴۴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایّام تفقّد خود را ندانستی.

۴۵ و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.

۴۶ و به ایشان گفت: مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ عبادت است لیکن شما آن را مغازهٔ دزدان ساخته اید.

۴۷ و هر روز در هیکل تعلیم می داد، امّا رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می کردند.

۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

۲۰

۱ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل بشارت می داد که رؤسای کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،

۲ به وی گفتند: به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟

۳ در جواب ایشان گفت: من نیز از شما چیزی می پرسم به من بگویید.

۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟

۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوییم از آسمان، هر آینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟

۶ و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می دارند که یحیی نبی است.

۷ پس جواب دادند که نمی دانیم از کجا بود.

۸ عیسی به ایشان گفت: من نیز شما را نمی گویم که این کارها را به چه قدرت بجا می آورم.

۹ و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده ، مدّت مدیدی سفر کرد.

۱۰ و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ بدو سپارند.امّا باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند.

۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده، و بی حرمت کرده، تهی دست بازگردانیدند.

۱۲ و باز سومی را فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.

۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت، چه کنم؟ پسر حبیب خود را می فرستم شاید چون او را ببینند احترام خواهند نمود.

۱۴ امّا چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکّر کنان گفتند، این وارث می باشد، بیاید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟

۱۶ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد. پس چون شنیدند گفتند: حاشا.

۱۷ به ایشان نظر افکنده، گفت: پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه شده است؟

۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خُرد شود، امّا اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟

۱۹ آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار سازند، لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را دربارهٔ ایشان زده بود.

۲۰ و مراقب او بوده، جاسوسان فرستادند که خود را صالح می نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسارند.

۲۱ پس از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد می دانیم که تو به راستی سخن می رانی و تعلیم می دهی، و از کسی رو‌داری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می آموزی.

۲۲ آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟

۲۳ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: مرا برای چه امتحان می کنید؟

۲۴ دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟ ایشان در جواب گفتند: از قیصر است.

۲۵ او به ایشان گفت: پس مال قیصر را به قیصر ردّ کنید و مال خدا را به خدا.

۲۶ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.

۲۷ و بعضی از صدّوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده، از وی سؤال کرده،

۲۸ گفتند: ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.

۲۹ پس هفت برادر بودند که اوّلی زنی گرفته، اولاد ناآورده، فوت شد.

۳۰ بعد دوّمین آن زن را گرفته، او نیز بی اولاد بمرد.

۳۱ پس سومین او را رگفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزند ناآورده، مردند.

۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت .

۳۳ پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: ابنای این عالم نکاح می کنند و نکاح کرده می شوند.

۳۵ لیکن آنانی که مستحّق رسیدن به آن عالم و قیامت مردگان شوند، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند.

۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت مانند فرشتگان و پسران خدا می باشند، چونکه پسران قیامت هستند.

۳۷ و امّا اینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.

۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.

۳۹ پس بعضی کاتبان در جواب گفتند: ای استاد، نیکو گفتی.

۴۰ و بعد از این هیچ کس جرأت نداشت از وی سؤالی کند.

۴۱ پس به ایشان گفت: چگونه می گویند که مسیح پسر داود است

۴۲ و خود داود در کتاب زبور می گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین

۴۳ تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

۴۴ پس چون داود او را خداوند می خواند، چگونه پسر او می باشد؟

۴۵ و چون تمامی قوم می شنیدند، به شاگردان خود گفت:

۴۶ بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می دارند.

۴۷ و خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاکاری طول میدهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.

۲۱

۱ و نظر کرده، دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت المال می اندازند.

۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.

۳ پس گفت: هر آینه به شما می گویم این بیوۀ فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.

۴ زیرا که همۀ ایشان زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خود را انداخت.

۵ و چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده، گفت:

۶ ایّامی می آید که از این چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد.

۷ و از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد پس این امور کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟

۸ گفت: احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.

۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اوّل ضرور است لیکن انتها در ساعت نیست.

۱۰ پس به ایشان گفت: قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱ و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده، شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکّام بجهت نام من خواهند برد.

۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.

۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجّت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید،

۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همۀ دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.

۱۶ و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.

۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.

۱۸ ولکن مویی از سر شما گُم نخواهد شد.

۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید.

۲۰ و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.

۲۱ آنگاه هر که در یهودیّه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بُوَد، داخل شهر نشود.

۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام ، تا آنچه مکتوب است تمام شود.

۲۳ لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.

۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امّت ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم را پایمال امّت ها خواهد شد تا زمانهای امّت ها به انجام رسد.

۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امّت ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش.

۲۶ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع سکون ظاهر می شود، زیرا قوّات آسمان متزلزل خواهد شد.

۲۷ آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوّت و جلال عظیم می آید.

۲۸ و چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.

۲۹ و برای ایشان مَثَلی گفت که انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید،

۳۰ که چون بینید که شکوفه می کند، خود می دانید که تابستان نزدیک است.

۳۱ و همچنین شما نیز چون می بینید که این امور واقع می شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.

۳۲ هر آینه به شما می گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت.

۳۳ آسمان و زمین زایل می شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

۳۴ پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سَکَنهٔ تمام روی زمین خواهد آمد.

۳۶ پس در وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایستهٔ آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.

۳۷ و روزها را در هیکل تعلیم می داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف زیتون بسر می برد.

۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می شتافتند تا کلام او را بشنوند.

۲۲

۱ و چون عید فطیری که به فِصَح معروف است نزدیک شد،

۲ رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد می بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

۳ امّا شیطان در یهودای مسمّی به اسخریوطی که از جملهٔ آن دوازده بود داخل گشت.

۴ و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.

۵ ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.

۶ و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

۷ امّا چون روز فطیر که در آن می بایست فِصَح را ذبح کنند رسید،

۸ پطرس و یوحنّا را فرستاده، گفت: بروید و فِصَح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.

۹ به وی گفتند: در کجا می خواهی مهیّا کنیم؟

۱۰ ایشان را گفت: اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی خورد. به خانه ای که او درآید، از عقب وی بروید،

۱۱ و به صاحب خانه گویید، استاد تو را می گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فِصَح را با شاگردان خود بخورم.

۱۲ و بالاخانه ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیّا سازید.

۱۳ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فِصَح را آماده کردند.

۱۴ و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست.

۱۵ و به ایشان گفت: اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فِصَح را با شما بخورم.

۱۶ زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.

۱۷ پس پیاله ای گرفته، شکر نمود و گفت: این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.

۱۸ زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا بیاید، از میوهٔ مَو دیگر نخواهم نوشید.

۱۹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده و به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می شود؛ این را به یاد من بجا آرید.

۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود.

۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است.

۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدّر است، می رود لیکن وای بر کسی که او را تسلیم کند.

۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار را بکند؟
۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می باشد.
۲۵ آنگاه به ایشان گفت: سلاطین امّت ها بر ایشان سروری می کنند و حکّامِ خود را ولی نعمت می خوانند.
۲۶ لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم.
۲۷ زیرا کدام یک بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا انکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.
۲۸ و شما کسانی می باشید که در امتحانهای من با من بسر بردید.
۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می دهم چنانکه پدرم برای من مقرّر فرمود،
۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کند.
۳۱ پس خداوند گفت: ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند،
۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.
۳۳ به وی گفت: ای خداوند حاضرم با تو بروم حتّی در زندان و در موت.
۳۴ گفت: تو را می گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.
۳۵ و به ایشان گفت: هنگامی که شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند: هیچ.
۳۶ پس به ایشان گفت: لیکن الآن هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامهٔ خود را فروخته، آن را بخرد.
۳۷ زیرا به شما می گویم که این نوشته در من می باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.
۳۸ گفتند: ای خداوند اینک دو شمشیر. به ایشان گفت: کافی است.
۳۹ و بر حسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.
۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: دعا کنید تا در امتحان نیفتید.
۴۱ و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی درو شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:
۴۲ ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه خواهش من بلکه ارادهٔ تو.
۴۳ و فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می نمود.
۴۴ پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می ریخت.
۴۵ پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.
۴۶ به ایشان گفت: برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!
۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.
۴۸ عیسی بدو گفت: ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می کنی؟
۴۹ رفقایش چون دیدند که چه می شود، عرض کردند: خداوندا به شمشیر بزنیم؟
۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.
۵۱ عیسی متوجّه شده گفت: تا به این بگذارید. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.
۵۲ پس عیسی به رؤسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: گویا بر دزد با شمشیر ها و چوبها بیرون آمدید.
۵۳ وقای که هر روزه در هیکل با شما می بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.
۵۴ پس او را گرفته، بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می آمد.
۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.
۵۶ آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت: این شخص هم با او می بود.
۵۷ او وی را انکار کرده، گفت: ای زن او را نمی شناسم.
۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: تو از اینها هستی. پطرس گفت: ای مرد، من نیستم.
۵۹ و چون تخمیناً یک ساعت گذشت، یکی دیگر با تأکید گفت: بلّاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.
۶۰ پطرس گفت: ای مرد نمی دانم چه می گویی؟ در همان ساعت این را می گفت، خروس بانگ زد.
۶۱ آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.
۶۲ پس پطرس بیرون رفته، زار زار بگریست.
۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.
۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند: نبوّت کن! کِه تو را زده است؟

۶۵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

۶۶ و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،

۶۷ گفتند: اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت: اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.

۶۸ و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید.

۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوّت خدا خواهد نشست.

۷۰ همه گفتند: پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت: شما می گویید که من هستم.

۷۱ گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.

۲۳

۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاطس بردند.

۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می کند و از جزیه دادن به قیصر منع می نماید و می گوید که خود مسیح و پادشاه است.

۳ پس پیلاطس از وی پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو می گویی.

۴ آنگاه پیلاطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که در این شخص هیچ عیبی نمی یابم.

۵ ایشان شدّت نموده، گفتند که قوم را می شوراند و در تمام یهودیّه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می دهد.

۶ چون پیلاطُس نام جلیل را شنید، پرسید که آیا این مرد جلیلی است؟

۷ و چون مطّلع شد که از ولایت هیرودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیرودیس در آن ایّام در اورشلیم بود.

۸ امّا هیرودیس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدّت مدیدی بود و می خواست او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصّد می بود که معجزه ای از او بیند.

۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن به وی هیچ جواب نداد.

۱۰ و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدّت تمام بر وی شکایت می نمودند.

۱۱ پس هیرودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطس او را باز فرستاد.

۱۲ و در همان روز پیلاطس و هیرودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

۱۳ پس پیلاطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده،

۱۴ به ایشان گفت: این مرد را نزد من آورید که قوم را می شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادّعا می کنید اثری نیافتم.

۱۵ و نه هیرودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.

۱۶ پس او را تنبیه نموده، رها خواهم کرد.

۱۷ زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.

۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: او را هلاک کن و برابا را برای ما رها فرما.

۱۹ و او شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.

۲۰ باز پیلاطُس ندا کرده، خواست که عیسی را رها کند.

۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: او را مصلوب کن، مصلوب کن.

۲۲ بار سوم به ایشان گفت: چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علّت قتل نیافتم. پس او را تأدیب کرده رها می کنم.

۲۳ امّا ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده، خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد.

۲۴ پس پیلاطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود.

۲۵ و آن کس را که سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

۲۶ و چون او را می بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.

۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می زند و برای او ماتم می گرفتند، در عقب او افتادند.

۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.

۲۹ زیرا اینک ایّامی می آید که در آنها خواهند گفت، خوشابحال نازدگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند.

۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلّها که مرا را پنهان کنید.

۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟

۳۲ و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.

۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسۀ سر می گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

۳۴ عیسی گفت: ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند. پس جامه های او تقسیم کردند و قرعه افکندند.
۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می گفتند: دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیدهٔ خدا می باشد خود را برهاند.
۳۶ و سپاهیان نیز او را استهزا می کردند و آمده، او را سرکه می دادند،
۳۷ و می گفتند: اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات دهد.
۳۸ و بر سر او تقصیرنامه ای نوشتند به خطّ یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود.
۳۹ و یکی از آن دو خطاکارِ مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.
۴۰ امّا دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: مگر تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.
۴۱ و امّا ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.
۴۲ پس به عیسی گفت: ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.
۴۳ عیسی به وی گفت: هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.
۴۴ و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام زمین را فرا گرفت.
۴۵ و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت.
۴۶ و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.
۴۷ امّا یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت: در حقیقت، این مرد صالح بود.
۴۸ و تمامی گروه که برای تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.
۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.
۵۰ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،
۵۱ که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می کشید،
۵۲ نزدیک پیلاطس آمده، جسد عیسی را طلب نمود.
۵۳ پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد.
۵۴ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند، از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.
۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریّات مهیّا ساختند و روز سَبَّت را به حسب حکم آرام گرفتند.

۲۴

۱ پس در روز اوّل هفته، هنگام سپیدهٔ صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته، به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.
۲ و سنگ را از قبر غلطانیده دیدند.
۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند.
۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیّر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.
۵ و چون ترسان شده، سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: چرا زنده را در میان مردگان می طلبید؟
۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آوردی که چگونه وقتی که در جلیل با شما بود شما را خبر داده،
۷ گفت، ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.
۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند.
۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطّلع ساختند.
۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطّلع ساختند.
۱۱ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور نکردند.
۱۲ امّا پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده، کفن را تنها گذاشته دید. و از این ماجرا در عجب شده، به خانهٔ خود رفت.
۱۳ و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می رفتند به سوی قریه ای که از اورشلیم به مسافتِ شصت تیر پرتاب دور بود و عموآس نام داشت.
۱۴ و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می کردند.
۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می بودند، ناگاه خودِ عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.
۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.
۱۷ او به ایشان گفت: چه حرفها است که با هم می زنید و راه را به کدورت می پیمایید؟
۱۸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایّام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟
۱۹ به ایشان گفت: چه چیز است؟ گفتندش: دربارهٔعیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،
۲۰ و چگونه رؤسای کهنه و حکّام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.

۲۱ امّا ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می باید اسرائیل را نجات دهد. و علاوه بر همه این، امروز از وقوع این امور روز سوم است،
۲۲ و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،
۲۳ و جسد او را نیافته، آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است.
۲۴ و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.
۲۵ او به ایشان گفت: ای بی فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند.
۲۶ آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟
۲۷ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.
۲۸ و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.
۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده. پس داخل گشته. با ایشان توقّف نمود.
۳۰ و چون با ایشان نشسته بود، نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد.
۳۱ ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد.
۳۲ پس با یکدیگر گفتند: آیا در دل درون ما نمی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلّم می نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می کرد؟
۳۳ و در آن ساعت برخاسته، به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده
۳۴ می گفتند: خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.
۳۵ و آن دو نفر نیز از سرگذشت سر راه و کیفیت شاختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.
۳۶ و ایشان در این گفتگو می بودند که ناگاه عیسی خود را در میان ایشان ایستاده. به ایشان گفت: سلام بر شما باد.
۳۷ امّا ایشان ترسان و لرزان شده، گمان بردند که روحی می بینند.
۳۸ به ایشان گفت: چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شبهات روی می دهد؟
۳۹ دستها و پاهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می نگرید که در من است.
۴۰ این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.
۴۱ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: چیز خوراکی در اینجا دارید؟
۴۲ پس قدری از ماهی بریان و از شانهٔ عسل به وی داند .
۴۳ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.
۴۴ و به ایشان گفت: همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که در آنچه تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.
۴۵ و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.
۴۶ و به ایشان گفت: بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.
۴۷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ امّت ها به نام او کرده شود.
۴۸ و شما شاهد بر این امور هستید.
۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می فرستم. پس شما در اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوّت از اعلی آراسته شوید.
۵۰ پس ایشان را بیرون از هشر تا بیت عینا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.
۵۱ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.
۵۲ پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.
۵۳ و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می گفتند. آمین.

انجیل یوحنّا

۱

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.

۳ همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.

۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.

۵ و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را درنیافت.

۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛

۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیلهٔ او ایمان آورند.

۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.

۹ آن نورِ حقیقی بود که هر انسان را منوّر می گرداند و در جهان آمدنی بود.

۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را نشناخت.

۱۱ به نزد خاصّان خود آمد و خاصّانش او را نپذیرفتند؛

۱۲ و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،

۱۳ که نه خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند.

۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر.

۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: این است آنکه دربارهٔ او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.

۱۶ و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،

۱۷ زیرا شریعت به وسیلهٔ موسی عطا شد، امّا فیض و راستی به وسیلهٔ عیسی مسیح رسید.

۱۸ خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؛

۲۰ که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.

۲۱ آنگاه از او سؤال کردند: پس تو چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم.. آیا تو نبی هستی؟ جواب داد که نی.

۲۲ آنگاه بدو گفتند: پس تو کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ دربارهٔ خود چه می گویی؟

۲۳ گفت: من صدای نداکننده ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.

۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند.

۲۵ پس از او سؤال کرده، گفتند: اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می دهی؟

۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: من به آب تعمید می دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی شناسید.

۲۷ و او آن است که بعد از من می آید، امّا پیش از من شده است، که من لایق نیستم که بند نعلینش را باز کنم.

۲۸ و این در بیت عَبَرَه که آن طرف اُرْدُن است، در جایی که یحیی تعمید می داد واقع گشت.

۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید. پس گفت: اینک برّهٔ خدا که گناه جهان را برمی دارد!

۳۰ این است آنکه من دربارهٔ او گفتم که مردی بعد از من می آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.

۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می دادم.

۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

۳۳ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کسی بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می دهد.

۳۴ و من دیده شهادت می دهم که این است پسر خدا.

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.

۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می رود؛ و گفت: اینک برّهٔ خدا.

۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.

۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می آیند. بدیشان گفت:
۳۹ چه می خواهید؟ بدو گفتند: ربّی یعنی ای معلّم در کجا منزل می نمایی؟
۴۰ بدیشان گفت: بیایید و ببینید. آنگاه آمده و دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.
۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.
۴۲ او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: مسیح را (که ترجمهٔ آن کَرِستُس است) یافتیم. و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد که ترجمهٔ آن پطرس است.
۴۳ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلپُس را یافته، بدو گفت: از عقب من بیا.
۴۴ و فیلپُس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.
۴۵ فیلپس نَتَنائیل را یافته، بدو گفت: آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته اند، یافته ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.
۴۶ نتنائیل بدو گفت: مگر می شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟ فیلپس بدو گفت: بیا و ببین.
۴۷ و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می آید، دربارهٔ او گفت: اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست.
۴۸ نتنائیل بدو گفت: مرا از کجا می شناسی؟ عیسی در جواب وی گفت: قبل از آنکه فیلپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم
۴۹ نتنائیل در جواب او گفت: ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!
۵۰ عیسی در جواب او گفت: آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر خواهی دید.
۵۱ پس بدو گفت: آمین آمین به شما می گویم که از اکنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید.

۲

۱ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
۲ عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.
۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: شراب ندارند.
۴ عیسی به وی گفت: ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.
۵ مادرش به نوکران گفت: هرچه به شما می گوید بکنید.
۶ و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.
۷ عیسی بدیشان گفت: قدحها را از آب پر کنید. و آنها لبریز کردند.
۸ پس بدیشان گفت: الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.پس بردند؛
۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:
۱۰ هر کسی شراب خوب را اوّل می آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟
۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.
۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایّامی کم ماندند.
۱۳ و چون عید فِصَحِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،
۱۴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافان را نشسته یافت.
۱۵ پس تازیانه ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود صرّافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،
۱۶ و به کبوترفروشان گفت: اینها را از اینجا برید و خانهٔ پدر مرا خانهٔ تجارت مسازید.
۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: غیرت خانهٔ تو مرا خورده است).
۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: به ما چه علامت می نمایی که این کارها را می کنی؟
۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.
۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: در عرصهٔ چهل و شش سال این قدس را بنا نموده اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می کنی؟
۲۱ لیکن او دربارهٔ قدس جسد خود سخن می گفت.
۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.
۲۳ و هنگامی که در عید فِصَح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.
۲۴ لیکن عیسی خویشتن را بدیشان مُؤتَمِنْ نساخت، زیرا که او همه را می شناخت.

۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می دانست.

۳

۱ و شخصی فریسیان نیقودیموس نام از رؤسای یهود بود.

۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: ای استاد می دانیم که تو معلّم هستی که از جانب خدا آمده ای زیرا هیچ کس نمی تواند معجزاتی را که تو می نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.

۳ عیسی در جواب او گفت: آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سرِ نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.

۴ نیقودیموس بدو گفت: چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟

۵ عیسی در جواب گفت: آمین، آمین به تو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.

۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.

۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.

۸ باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی لیکن نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.

۹ نیقودیموس در جواب وی گفت: چگونه ممکن است که چنین شود؟

۱۰ عیسی در جواب وی گفت: آیا تو معلّم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟

۱۱ آمین، آمین به تو می گویم آنچه می دانیم، می گوییم و به آنچه دیده ایم، شهادت می دهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید.

۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟

۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.

۱۴ و همچنان که موسی مار در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،

۱۵ تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبّت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیلهٔ او جهان نجات یابد.

۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ امّا هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده.

۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.

۲۰ زیرا هر که عمل بد می کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.

۲۱ و لیکن کسی که به راستی عمل می کند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردانش خود به زمین یهودیّه آمد و با ایشان در آنجا بسر برده، تعمید می داد.

۲۳ یحیی نیز در عَیْنُون، نزدیک سالیم تعمید می داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند،

۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.

۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.

۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف رود اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می دهد و همه نزد او می آیند.

۲۷ یحیی در جواب گفت: هیچ کس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.

۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.

۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، امّا دوست داماد که ایستاده آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می گردد. پس این خوشی من کامل گردید.

۳۰ می باید که او افزوده شود و من ناقص گردم.

۳۱ که او از بالا می آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و زمین تکلّم می کند؛ امّا او که آسمانی می آید بالای همه است.

۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می دهد و هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند.

۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.

۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلّم می نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی کند.

۳۵ پدر پسر را محبّت می نماید و همه چیز را بدست او سپرده است.

۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.

۱ و چون خداوند دانست که فریسیان مطّلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می دهد،

۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش،

۳ یهودیّه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.

۴ و لازم بود که از سامره عبور کند

۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.

۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود

۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: جرعه ای آب به من بنوشان.

۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.

۹ زن سامری بدو گفت: چگونه تو یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟ زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.

۱۰ عیسی در جواب گفت: اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می کردی و او به تو آب زنده عطا می کرد.

۱۱ زن بدو گفت: ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟

۱۲ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند؟

۱۳ عیسی در جواب او گفت: هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،

۱۴ لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمۀ آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد.

۱۵ زن بدو گفت: ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.

۱۶ عیسی به او گفت: برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.

۱۷ زن در جواب او گفت: شوهر ندارم. عیسی بدو گفت: نیکو گفتی که شوهر نداری!

۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الآن داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!

۱۹ زن بدو گفت: ای آقا می بینم که تو نبی هستی!

۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.

۲۱ عیسی بدو گفت: ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.

۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرستید امّا ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم زیرا نجات از یهود است.

۲۳ لیکن ساعتی می آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.

۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد).

۲۵ زن بدو گفت: می دانم که مسیح یعنی کَرِسْتُسْ می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز ما را خبر خواهد داد.

۲۶ عیسی بدو گفت: من که با تو سخن می گویم همانم.

۲۷ در همان وقت شاگردانش آمده، تعجّب کردند که با زنی سخن می گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه مطلبی یا برای چه با او حرف می زنی.

۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت:

۲۹ بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟

۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

۳۱ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: ای استاد بخور.

۳۲ بدیشان گفت: من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.

۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!

۳۴ عیسی بدیشان گفت: خوراک من آن است که خواهش فرستندۀ خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.

۳۵ آیا شما نمی گویید که چهار ماه دیگر موسِم درو است؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الآن بجهت درو سفید شده است.

۳۶ و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند.

۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند.
۳۸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.
۳۹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطهٔ سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت. بدو ایمان آوردند.
۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.
۴۱ بسیاری دیگر بواسطهٔ کلام او ایمان آوردند.
۴۲ و به زن گفتند که بعد از این بواسطهٔ سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح نجات دهندهٔ عالم است.
۴۳ امّا بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.
۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.
۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.
۴۶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان مَلِک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.
۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیّه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.
۴۸ عیسی بدو گفت: اگر آیات و معجزات را نبینید، همانا ایمان نیاورید.
۴۹ سرهنگ بدو گفت: ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.
۵۰ عیسی بدو گفت: برو که پسرت زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفته بود، ایمان آورده، روانه شد.
۵۱ و در وقتی که او می رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند: دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.
۵۳ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: پسر تو زنده است. پس او و تمام اهل خانهٔ او ایمان آوردند.
۵۴ و این معجزهٔ دوّم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیّه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

۵

۱ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.
۲ و در اورشلیم نزد باب الضّان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می گویند که پنج رولاق دارد.
۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می بودند.
۵ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.
۶ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: آیا می خواهی شفا یابی؟
۷ مریض او را جواب داد که ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.
۸ عیسی بدو گفت: برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!
۹ که در حال، آن مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سَبَّت بود
۱۰ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: روز سَبَّت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.
۱۱ او در جواب ایشان گفت: آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.
۱۲ پس از او پرسیدند: کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟
۱۳ لیکن آن شفا یافته نمی دانست کِه بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.
۱۴ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: اکنون شفا یافته ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.
۱۵ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که آنکه مرا شفا داد، عیسی است.
۱۶ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدّی می کردند، زیرا که این کار را در روز سَبَّت کرده بود.
۱۷عیسی در جواب ایشان گفت که پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم.
۱۸ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او را کردند زیرا که نه تنها سبَّت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت.
۱۹ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند.
۲۰ زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدو می نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجّب نمایید.

۲۱ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند.
۲۲ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
۲۳ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.
۲۴ آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.
۲۵ آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد.
۲۶ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.
۲۷ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.
۲۸ و از این تعجّب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند، آواز او را خواهند شنید،
۲۹ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.
۳۰ من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که ارادهٔ خود را طالب نیستم بلکه ارادهٔ پدری که مرا فرستاده است.
۳۱ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.
۳۲ دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم شهادتی که او بر من می دهد راست است.
۳۳ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.
۳۴ امّا من شهادت انسان را قبول نمی کنم ولیکن این سخنان را می گویم تا شما نجات یابید.
۳۵ او چراغ افروخته و درخشنده ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.
۳۶ و امّا من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا کارهایی که پدر به من عطا کرده تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می کنم، بر من شهادت می دهد که پدرم مرا فرستاده است.
۳۷ و خود پدر که مرا فرستاد به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده اید،
۳۸ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید.
۳۹ کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می دهد.
۴۰ و نمی خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.
۴۱ جلال را از مردم نمی پذیرم.
۴۲ ولکن شما را می شناسم که در نفس خود محبّت خدا را ندارید.
۴۳ من به اسم پدر خود آمده ام و مرا قبول نمی کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.
۴۴ شما چگونه می توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟
۴۵ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادّعا خواهم کرد. کسی هست که مدّعی شما می باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.
۴۶ زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او دربارهٔ من نوشته است.
۴۷ امّا چون نوشته های او را تصدیق نمی کنید،پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد).

۶

۱ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریّه باشد، رفت.
۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می نمود، می دیدند.
۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.
۴ و فِصَح که عید یهود باشد، نزدیک بود.
۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند. به فیلِپُس گفت: از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟
۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می دانست چه باید کرد.
۷ فیلِپُس او را جواب داد که دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!
۸ یکی از شاگردان که اندریاس برادر شِمْعُون پطرُس باشد، وی را گفت:
۹ در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولیکن این از برای این گروه چه می شود؟
۱۰ عیسی گفت: مردم را بنشانید. و در آن مکان، گیاهِ بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.

۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.

۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: پاره های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.

۱۳ پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.

۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند این البتّه همان نبی است که باید در جهان بیاید!

۱۵ و امّا عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

۱۶او چون شام تمام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،

۱۷ و به کشتی سوار شده، به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.

۱۸ و دریا بواسطهٔ وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.

۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می آید، پس ترسیدند.

۲۰ او بدیشان گفت: من هستم، مترسید!

۲۱ و چون می خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان داخل او شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.

۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.

۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

۲۵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: ای استاد کی به اینجا آمدی؟

۲۶ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین آمین به شما می گویم که مرا می طلبید نه سبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید.

۲۷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.

۲۸ بدو گفتند: چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟

۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.

۳۰ بدو گفتند: چه معجزه می کنی که آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار می کنی؟

۳۱ پدران ما در بیابان منّ را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.

۳۲ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می گویم که موسی نان را از آسمان نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد.

۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می بخشد.

۳۴ آنگاه بدو گفتند: ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.

۳۵ عیسی بدیشان گفت: من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.

۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.

۳۷ هر آنچه پدر من به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهد نمود.

۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا ارادهٔ خود عمل کنم، بلکه به ارادهٔ فرستندهٔ خود.

۳۹ و ارادهٔ پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.

۴۰ و ارادهٔ فرستندهٔ من این است که هر که پسر من را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.

۴۱ پس یهودیان دربارهٔ او همهمه کردند زیرا گفته بود: من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.

۴۲ و گفتند: آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید که از آسمان نازل شدم؟

۴۳ عیسی در جواب ایشان گفت: با یکدیگر همهمه مکنید.

۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.

۴۵ در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می آید.

۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.

۴۷ آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.

۴۸ من نان حیات هستم.

۴۹ پدران شما در بیابان منّ خوردند و مردند.

۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.

۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می بخشم.

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند: چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟

۵۳ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.

۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.

۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.

۵۶ پس هر که جسد مرا می خورَد و خون مرا می نوشد، در من می ماند و من در او.

۵۷ چنانکه پدرِ زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم،همچنین کسی که مرا بخورَد او نیز به من زنده می شود.

۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما منّ را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده مانَد.

۵۹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می داد، در کنیسه گفت.

۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: این کلام سخت است! کِه می تواند آن را بشنود؟

۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همهمه می کنند، بدیشان گفت: آیا این شما را لغزش می دهد؟

۶۲ پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اوّل بود صعود می کند چه؟

۶۳ روح است که زنده می کند و امّا از جسد فایده ای نیست. کلامی که من به شما می گویم، روح و حیات است.

۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می دانست کیانند که ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.

۶۵ پس گفت: از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدرِ من، آن را بدو عطا کند.

۶۶ در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

۶۷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: آیا شما نیز می خواهید بروید؟

۶۸ شمعون پِطرُس به او جواب داد: خداوندا نزد کِه برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.

۶۹ و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای حیّ هستی.

۷۰ عیسی بدیشان جواب داد: آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.

۷۱ و این را دربارهٔ یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می بایست تسلیم شوندهٔ وی بشود و یکی از دوازده بود.

۷

۱ و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیّه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او را می داشتند.

۲ و عید یهود که عید خیمه ها باشد نزدیک بود.

۳ پس برادرانش گفتند: از اینجا روانه شده، به یهودیّه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می کنی ببینند،

۴ زیرا هر که می خواهد آشکار شود، در پنهانی کار نمی کند. پس اگر این کارها را می کنی، خود را به جهان بنما.

۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.

۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: وقت من هنوز نرسیده، امّا وقت شما همیشه حاضر است.

۷ جهان نمی تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است.

۸ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.

۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقّف نمود.

۱۰ لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.

۱۱ امّا یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او کجا است.

۱۲ و در میان مردم دربارهٔ او همهمه بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی بلکه گمراه کنندهٔ قوم است.

۱۳ لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ کس دربارهٔ او ظاهراً حرف نمی زد.

۱۴ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می داد.

۱۵ و یهودیان تعجّب نموده، گفتند: این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟

۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستندهٔ من.

۱۷ اگر کسی بخواهد ارادهٔ او را به عمل آرد، دربارهٔ تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می رانم.

۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بُوَد و امّا هر که طالب جلال فرستندهٔ خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.

۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟

۲۰ آنگاه همه در جواب گفتند: تو دیو داری! کِه اراده دارد تو را بکشد؟

۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: یک عمل نمودم و همهٔ شما از آن متعجّب شدید.

۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سَبَّت مردم را ختنه می کنید.

۲۳ پس اگر کسی در روز سَبَّت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آورید از آن سبب که در روز سَبَّت شخصی را شفای کامل دادم؟

۲۴ بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید).

۲۵ پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: آیا این آن نیست که قصد قتل او را دارند؟

۲۶ و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند. آیا رؤسا یقیناً می دانند که او در حقیقت مسیح است؟

۲۷ لیکن این شخص را می دانیم از کجا است، امّا مسیح چون آید هیچ کس نمی شناسد که از کجا است.

۲۸ و عیسی چون در هیکل تعلیم می داد، ندا کرده، گفت: مرا می شناسید و نیز می دانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستندهٔ من حقّ است که شما او را نمی شناسید.

۲۹ امّا من او را می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.

۳۰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می نماید، خواهد نمود؟

۳۲ چون فریسیان شنیدند که خلق دربارهٔ او این همهمه می کنند. فریسیان و رؤسای کَهَنَه خادمان را فرستادند تا او را بگیرند.

۳۳ آنگاه عیسی گفت: اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستندهٔ خود می روم.

۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.

۳۵ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: او کجا می خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟

۳۶ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی توانید آمد؟

۳۷ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.

۳۸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.

۳۹ امّا این را گفت دربارهٔ روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام شنیدند، گفتند: در حقیقت این شخص همان نبی است.

۴۱ و بعضی گفتند: او مسیح است. و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟

۴۲ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت الحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟

۴۳ پس دربارهٔ او در میان مردم اختلاف افتاد.

۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند ولکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

۴۵ پس خادمان نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: برای چه او را نیاوردید؟

۴۶ خادمان در جواب گفتند: هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!

۴۷ آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: آیا شما نیز گمراه شده اید؟

۴۸ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟

۴۹ ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می باشند.

۵۰ نیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت:

۵۱ آیا شریعت ما بر کسی فتوا می دهد، جز آنکه اوّل سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟

۵۲ ایشان در جواب وی گفتند: مگر تو نیز جلیل هستی؟ تفحّص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است. پس هر یک به خانهٔ خود رفتند.

۸

۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت.

۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد.

۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،

۴ بدو گفتند: ای استاد، این زن در حین عمل زنا گرفته شد؛

۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. امّا تو چه می گویی؟(

۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادّعایی بر او پیدا کنند. امّا عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت.

۷ و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد.

۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.

۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.

۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: ای زن آن مدّعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟

۱۱ گفت: هیچ کس ای آقا. عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن).

۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه در نور حیات را یابد.

۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند: تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.

۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: هر چند من بر خودم شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم.

۱۵ شما بحسب جسم حکم می کنید امّا من بر هیچ کس حکم نمی کنم.

۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.

۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حقّ است.

۱۸ من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.

۱۹ بدو گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب داد که نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.

۲۰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد؛ و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

۲۱ باز عیسی بدیشان گفت: من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.

۲۲ یهودیان گفتند: آیا ارادهٔ قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهم رفت که شما نمی توانید آمد؟

۲۳ ایشان را گفت: شما از پایین می باشید امّا من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.

۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.

۲۵ بدو گفتند: تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت: همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.

۲۶ من چیزهای بسیار دارم که دربارهٔ شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده ام، به جهان می گویم.

۲۷ ایشان نفهمیدند که بدیشان دربارهٔ پدر سخن می گوید.

۲۸ عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلّم می کنم.

۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیدهٔ او را بجا می آورم.

۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.

۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد،

۳۲ و حقّ را خواهید شناخت و حقّ شما را آزاد خواهد کرد.

۳۳ بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس تو چگونه می گویی که آزاد خواهید شد؟

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین آمین به شما می گویم هر که گناه می کند، غلام گناه است.

۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، امّا پسر همیشه می ماند.

۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.

۳۷ می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده ام می گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده ام می کنید.

۳۹ در جواب او گفتند که پدر ما ابراهیم است.عیسی بدیشان گفت) :اگر اولاد ابراهیم می بودید، اعمال ابراهیم را بجا می آوردید.

۴۰ ولیکن الآن می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلّم می کنم. ابراهیم چنین نکرد.

۴۱ شما اعمال پدر خود را بجا می آورید. بدو گفتند که ما از زنا زاییده نشده ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.
۴۲ عیسی به ایشان گفت: اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است.
۴۳ برای چه سخن مرا نمی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید.
۴۴ شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می گوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.
۴۵ و امّا من از این سبب که راست می گویم، چرا مرا باور نمی کنید.
۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می گویم، چرا مرا باور نمی کنید؟
۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید.
۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟
۴۹ عیسی جواب داد که من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید.
۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می طلبد و داوری می کند.
۵۱ آمین آمین به شما می گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهید دید.
۵۲ پس یهودیان بدو گفتند: الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟
۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را کِه می دانی؟
۵۴ عیسی جواب داد: اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گویید خدای ما است.
۵۵ و او را نمی شناسید و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شما دروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم.
۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.
۵۷ یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟
۵۸ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.
۵۹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. امّا عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

۹

۱ و وقتی که می رفت، کوری مادرزاد دیدی.
۲ و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند: ای استاد، گناه کِه کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟
۳ عیسی جواب داد که گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.
۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستندهٔ خود مشغول باشم. شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند.
۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.
۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گِل ساخت و گِل را به چشمان کور مالید،
۷ و بدو گفت: برو و در حوض سیلوحا به معنی مُرْسَل است بشوی. پس رفته شست و بینا شده برگشت.
۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: آیا این آن نیست که می نشست و گدایی می کرد؟
۹ بعضی گفتند: همان است. و بعضی گفتند: شباهت بدو دارد. او گفت: من همانم.
۱۰ بدو گفتند: پس چگونه چشمان تو باز گشت؟
۱۱ او جواب داد: شخصی که او را عیسی می گویند، گِل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.
۱۲ به وی گفتند: آن شخص کجا است؟ گفت: نمی دانم.
۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.
۱۴ و آن روزی که عیسی گِل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سَبَّت بود.
۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که چگونه بینا شدی؟ بدیشان گفت: گِل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.
۱۶ بعضی از فریسیان گفتند: آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سَبَّت را نگاه نمی دارد. دیگران گفتند: چگونه شخص گناهکار می تواند مثل این معجزات ظاهر سازد. و در میان ایشان اختلاف افتاد.
۱۷ باز بدان کور گفتند: تو دربارهٔ او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟ گفت: نبی است.

۱۸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.
۱۹ و از ایشان سؤال کرده، گفتند: آیا این است پسر شما که می گویید کور متولّد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟
۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: می دانیم که این پسر ماست و کور متولّد شده.
۲۱ لیکن الحال چطور می بیند، نمی دانیم کِه چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سؤال کنید تا احوال خود را بیان کند.
۲۲ پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.
۲۳ و از اینجهت والدین او گفتند: او بالغ است از خودش بپرسید).
۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: خدا را تمجید کن. ما می دانیم که این شخص گناهکار است.
۲۵ او جواب داد: اگر گناهکار است نمی دانم. یک چیز می دانم که کور بودم و الآن بینا شده ام.
۲۶ باز بدو گفتند: با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟
۲۷ ایشان را جواب داد که الآن به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟
۲۸ پس او را دشنام داده، گفتند: تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می باشیم
۲۹ ما می دانیم که خدا با موسی تکلّم کرد. امّا این شخص را نمی دانیم از کجا است.
۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.
۳۱ و می دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود؛ ولیکن اگر کسی خداپرست باشد و ارادهٔ او را بجا آرد، او را می شنود.
۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.
۳۳ اگر شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.
۳۴ در جواب وی گفتند: تو به کلّی با گناه متولّد شده ای. آیا تو ما را تعلیم می دهی؟ پس او را بیرون راندند.
۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کردند، وی را جسته، گفت: آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟
۳۶ او در جواب گفت: ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟
۳۷ عیسی بدو گفت: تو نیز او را دیده ای و آنکه با تو تکلّم می کند همان است.
۳۸ گفت: ای خداوند ایمان آوردم. پس او را پرستش نمود.
۳۹ آنگاه عیسی گفت: من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.
۴۰ بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: آیا ما نیز کور هستیم؟
۴۱ عیسی بدیشان گفت: اگر کور می بودید گناهی نداشتید و لکن الآن می گویید بینا هستیم. پس گناه شما می ماند.

۱۰
۱ آمین آمین به شما می گویم هر که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.
۲ و امّا آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.
۳ دربان بجهت او می گشاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می خواند و ایشان را بیرون می برد.
۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون می بَرَد، پیش روی ایشان می خرامد و گوسفندان از عقب او می روند، زیرا که آواز او را می شناسند.
۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او می گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی شناسند.
۶ و این مَثَل را عیسی برای ایشان آورد، امّا ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می گوید.
۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: آمین آمین به شما می گویم که من درِ گوسفندان هستم.
۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
۹ من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.
۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند.
۱۱من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می نهد.
۱۲ امّا مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ می آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می کند و گرگ گوسفندان را می گیرد و پراکنده می سازد.
۱۳ مزدور می گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.
۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصّان خود را می شناسم و خاصّان من مرا می شناسند،

۱۵ چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می نهم.
۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.
۱۷ و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را باز گیرم.
۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خودآن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم).
۱۹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.
۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می دهید؟
۲۱ دیگران گفتند که این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می تواند چشم کوران را باز کند؟
۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.
۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می خرامید.
۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: تا کی ما را متردّد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.
۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می آورم، آنها برای من شهادت می دهد.
۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.
۲۷ گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند.
۲۸ و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهد شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.
۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد.
۳۰ من و پدر یک هستیم).
۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند.
۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام یک مرا سنگسار می کنید؟
۳۳ یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی.
۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟
۳۵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،
۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بد و می گویید کفر می گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟
۳۷ اگر اعمال پدر خود را بجا نمی آورم، به من ایمان میاورید.
۳۸ و لکن چنانچه بجا می آورم، هرگاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.
۳۹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، امّا از دستهای ایشان بیرون رفت.
۴۰ و باز به آن طرف اُرْدُن، جایی که اوّل یحیی تعمید می داد، رفت و در آنجا توقّف نمود.
۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود ولکن هر چه یحیی دربارۀ این شخص گفت، راست است.
۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

۱۱

۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عَنْیَا که دِه مریم و خواهرش مرتا بود.
۲ مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.
۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: ای آقا، اینک آن که او را دوست می داری مریض است.
۴ چون عیسی این را شنید گفت: این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.
۵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبّت می نمود.
۶ پس چون شنید که بیمار است، در جایی که بود دو روز توقّف نمود.
۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: باز به یهودیّه برویم.
۸ شاگردان او را گفتند: ای معلّم، الآن یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می خواهی بدانجا بروی؟
۹ عیسی جواب داد: آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور جهان این را می بیند.
۱۰ و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورَد زیرا که در او نور نیست.
۱۱ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می روم تا او را بیدار کنم.
۱۲ شاگردان او گفتند: ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.

۱۳ اما عیسی دربارهٔ موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می گوید.

۱۴ آنگاه عیسی علانیةً بدیشان گفت: ایلعازر مرده است.

۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.

۱۶ پس توما که به معنی توأم باشد، به همشاگردان خود گفت: ما نیز برویم تا با او بمیریم.

۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است که در قبر می باشد.

۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.

۱۹ و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلّی دهند.

۲۰ و چون مرتا شنید که عیسی می آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.

۲۱ پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا اگر اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.

۲۲ ولیکن الآن نیز می دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.

۲۳ عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست.

۲۴ مرتا به وی گفت: می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.

۲۵ عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.

۲۶ و هر که زنده بُوَد و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را بور می کنی؟

۲۷ او گفت: بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.

۲۸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود را در پنهانی خوانده، گفت: استاد آمده است و تو را می خواند.

۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.

۳۰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی که مرتا او را ملاقات کرد.

۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلّی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: به سر قبر می رود تا در آنجا گریه کند.

۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.

۳۳ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدّت مکدّر شده، مضطرب گشت.

۳۴ و گفت: او را کجا گذارده اید؟ به او گفتند: ای آقا بیا و ببین.

۳۵ عیسی بگریست.

۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: بنگرید چقدر او را دوست می داشت!

۳۷ بعضی از ایشان گفتند: آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟

۳۸ پس عیسی باز بشدّت در خود مکدّر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده.

۳۹ عیسی گفت: سنگ را بردارید. مرتا خواهر میّت بدو گفت: ای آقا الآن متعفّن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.

۴۰ عیسی به وی گفت: آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟

۴۱ پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی.

۴۲ و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی؛ ولکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.

۴۳ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: ای ایلعازر، بیرون بیا.

۴۴ در حال آن مرده دست و پای کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: او را باز کنید و بگذارید برود.

۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دید، بدو ایمان آوردند.

۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

۴۷ پس رؤسای کَهَنَه و فریسیان شورا نموده، گفتند: چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می نماید؟

۴۸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.

۴۹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کَهَنَه بود، بدیشان گفت: شما هیچ نمی دانید.

۵۰ و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردند.

۵۱ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کَهَنَه بود، نبوّت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد:

۵۲ و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرّقند در یکی جمع کند.

۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.

۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقّف نمود.

۵۵ و چون فِصَح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فِصَح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند.

۵۶ و در طلب عیسی می بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می گفتند: چه گمان می برید؟ آیا برای عید نمی آید؟

۵۷ امّا رؤسای کَهَنَه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است و اطّلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

۱۲

۱ پس شش روز قبل از عید فِصَح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.

۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.

۳ آنگاه مریم رطلی از عطرِ سنبلِ خالصِ گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.

۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کنندهٔ وی بود، گفت:

۵ برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟

۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حوالهٔ او و از آنچه در آن انداخته می شد بر می داشت.

۷ عیسی گفت: او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است.

۸ زیرا فقرا همیشه با شما می باشند و امّا من همه وقت با شما نیستم.

۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند.

۱۰ آنگاه رؤسای کَهَنَه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.

۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید،

۱۳ شاخه های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند: هوشیعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید.

۱۴ و عیسی کرّهٔ الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

۱۵ که ای دختر صیهون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کرّه الاغی می آید.

۱۶ و شاگردانش اوّلاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها دربارهٔ او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.

۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعارز را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.

۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.

۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: نمی بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته اند!

۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.

۲۱ ایشان نزد فلیپُس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند: ای آقا، می خواهیم عیسی را ببینیم.

۲۲ فیلِّپُس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فلیپُس به عیسی گفتند.

۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

۲۴ آمین آمین به شما می گویم اگر دانهٔ گندم که در زمین می افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آوَرَد.

۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.

۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند و پدر مرا حرمت خواهد داشت.

۲۷ الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده ام.

۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.

۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعد شد! و دیگران گفتند: فرشته ای با او تکلّم کرد!

۳۰ عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.

۳۱ الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می شود.

۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.

۳۳ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می بایست بمیرد.
۳۴ پس همه به او جواب دادند: ما از تورات شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس تو چگونه می گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟
۳۵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود.
۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته و خود را از ایشان مخفی ساخت.
۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.
۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به کِه آشکار گردید؟
۳۹ و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:
۴۰ چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.
۴۱ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و دربارهٔ او تکلّم کرد.
۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، امّا به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.
۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می داشتند.
۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: آنکه به من ایمان آورد، نه من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.
۴۵ و کسی که مرا دید فرستندهٔ مرا دیده است.
۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نمانَد.
۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامده ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.
۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حقّ او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.
۴۹ زانرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلّم کنم.
۵۰ و می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلّم می کنم.

۱۳

۱ و قبل از عید فِصَح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصّان خود را که در این جهان محبّت می نمود، ایشان را تا به آخر محبّت نمود.
۲ و چون شام می خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،
۳ عیسی با اینکه می دانست که پدر همه چیز را بدست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود،
۴ از شام برخاست و جامهٔ خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.
۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.
۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: ای آقا تو پایهای مرا می شویی؟
۷ عیسی در جواب وی گفت: آنچه من می کنم الآن تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.
۸ پطرُس به او گفت: پایهای مرا هرگز نخواهی شست. عیسی او را جواب داد: اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.
۹ شمعون پطرس بدو گفت: ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.
۱۰ عیسی بدو گفت: کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. شما پاک هستید لکن نه همه.
۱۱ زیرا که تسلیم کنندهٔ خود را می دانست و از این جهت گفت: همگی شما پاک نیستید.
۱۲ و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟
۱۳ شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گویید زیرا که چنین هستم.
۱۴ پس اگر من که آقا و معلّم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشویید.
۱۵ زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.
۱۶ آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و رسول از فرستندهٔ خود.
۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشابحال شما اگر آن را به عمل آرید.
۱۸ دربارهٔ جمیع شما سخن نمی گویم؛ من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود آنکه با من نان می خورد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرده است.

۱۹ الآن قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.
۲۰ آمین آمین به شما می گویم هر که قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستندهٔ مرا قبول کرده باشد.
۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: آمین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.
۲۲ پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را دربارهٔ که می گوید.
۲۳ و یکی از شاگردان او بود که به سینهٔ عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبّت می نمود؛
۲۴ شمعون پِطرُس بدو اشاره کرد که بپرسد دربارهٔ کِه این را گفت.
۲۵ پس در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: خداوندا کدام است؟
۲۶ عیسی جواب داد: آن است که من لقمه را فرو برده، بدو می دهم. پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.
۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت: آنچه می کنی، به زودی بکن.
۲۸ امّا این سخن را احدی از مجلسیان نفهمیدند که برای چه بدو گفت.
۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.
۳۰ پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.
۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: الآن پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.
۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هر آینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.
۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می روم شما نمی توانید آمد، الآن نیز به شما می گویم.
۳۴ به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبّت نمایید، چنانکه من شما را محبّت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبّت نمایید.
۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبّت یکدیگر را داشته باشید.
۳۶ شمعون پِطرُس به وی گفت: ای آقا کجا می روی؟ عیسی جواب داد: جایی می روم، الآن نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.
۳۷ پِطرُس بدو گفت: ای آقا برای چه الآن نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.
۳۸ عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می نهی؟ آمین آمین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

۱۴

۱ دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.
۲ در خانهٔ پدر من منزل بسیار است و الّا به شما می گفتم. می روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،
۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می باشم شما نیز باشید.
۴ و جایی که من   می روم می دانید و راه را می دانید.
۵ توما بدو گفت: ای آقا نمی دانیم کجا می روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟
۶ عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیلهٔ من نمی آید.
۷ اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید و بعد از این او را می شناسید و او را دیده اید.
۸ فیلِپُّس به وی گفت: ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.
۹ عیسی بدو گفت: ای فیلِپُّس در این مدّت که با شما بوده ام، آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس تو چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده؟
۱۰ آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می کند.
۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والّا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.
۱۲ آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می روم.
۱۳ و هر چیزی را که به اسم من سؤال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.
۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من ان را بجا خواهم آورد.
۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.

۱۶ و من از پدر سؤال می کنم و تسلّی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند،

۱۷ یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و امّا شما او را می شناسید، زیرا که او با شما می ماند و در شما خواهد بود.

۱۸ شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم.

۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و امّا شما مرا می بینید و از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست.

۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبّت می نماید؛ و آنکه مرا محبّت می نماید، پدر من او را محبّت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.

۲۲ یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: ای آقا چگونه می خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟

۲۳ عیسی در جواب او گفت: اگر کسی مرا محبّت نماید، کلام مرا نگاه داشت و پدرم او را محبّت خواهم نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.

۲۴ و آنکه مرا محبّت ننماید، کلام مرا حفظ نمی کند؛ و کلامی که می شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.

۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.

۲۶ لیکن تسلّی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خوهد آورد.

۲۷ سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم. نه چنانکه جهان می دهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.

۲۸ شنیده اید که من به شما گفتم می روم و نزد شما می آیم. اگر مرا محبّت می نمودید، خوشحال می گشتید که گفتم نزد پدر می روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.

۲۹ و الآن قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید

۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

۳۱ لیکن تا جهان بداند که پدر را محبّت می نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم.

۱۵

۱ من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.

۲ هر شاخه ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می کند تا بیشتر میوه آورد .

۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستید.

۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.

۵ من تاک هستم و شما شاخه ها. آنکه در من می ماند و من در او، میوهٔ بسیار می آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد.

۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد و آنها را جمع کرد، در آتش می اندازند و سوخته می شود.

۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه می خواهید طلبید که برای شما خواهد شد.

۸ جلال پدر من آشکارا می شود به اینکه میوهٔ بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.

۹ همچنان که پدر مرا محبّت نمود، من نیز شما را محبّت نمودم؛ در محبّت من بمانید.

۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبّت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبّت او می مانم.

۱۱ این را به شما گفتم تا در خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

۱۲ این است حکم من که یکدیگر را محبّت نمایید، همچنان که شما را محبّت نمودم.

۱۳ کسی محبّتِ بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.

۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می کنم بجا آرید.

۱۵ دیگر شما را بنده نمی خوانم زیرا که بنده آنچه آقایش می کند نمی داند؛ لکن شما را دوست خوانده ام زیرا که هر چه از پدر شنیده ام به شما بیان کردم.

۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرّر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوهٔ شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

۱۷ به این چیزها شما را حکم می کنم تا یکدیگر را محبّت نمایید.

۱۸ اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است.

۱۹ اگر از جهان می بودید، جهان خاصّان خود را دوست می داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می کند.

۲۰ به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.

۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستندهٔ مرا نمی شناسند.

۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلّم نکرده، گناه نمی داشتند؛ و امّا الآن عذری برای گناه خود ندارند.

۲۳ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.

۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.

۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که مرا بی سبب دشمن داشتند.

۲۶ لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد، او بر من شهادت خواهد داد.

۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده اید.

۱۶

۱ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.

۲ شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می آید که هر که شما را بکُشد، گمان بَرَد که خدا را خدمت می کند.

۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا.

۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اوّل به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم .

۵ امّا الآن نزد فرستندهٔ خود می روم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا می روی.

۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است.

۷ و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد. امّا اگر بروم او را نزد شما می فرستم.

۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹ امّا بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند.

۱۰ و امّا بر عدالت،از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید.

۱۱ و امّا بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

۱۲و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید.

۱۳ ولیکن چون او یعنی روحِ راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلّم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۵ هر چه از ان پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می گیرد و به شما خبر خواهد داد.

۱۶ بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می روم.

۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: چه چیز است اینکه به ما می گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می روم؟

۱۸ پس گفتند: چه چیز است این اندکی که که می گوید؟ نمی دانیم چه می گوید.

۱۹ عیسی چون دانست که می خواهند از او سؤال کنند، بدیشان گفت: آیا در میان خود از این سؤال می کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس از اندکی باز مرا خواهید دید؟

۲۰ آمین آمین به شما می گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می شوید لکن حزن شما به خوشی مبدّل خواهد شد.

۲۱ زن در حین زاییدن محزون می شود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولّد یافت.

۲۲ پس شما همچنین الآن محزون می باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.

۲۳ و در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.

۲۴ تاکنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشیِ شما کامل گردد.
۲۵ این چیزها را به مثلها به شما حرف نمی زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد .
۲۶ در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سؤال می کنم،
۲۷ زیرا خودِ پدر شما را دوست می دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.
۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را واگذارده، نزد پدر می روم.
۲۹ شاگردانش بدو گفتند: هان اکنون علانیةً سخن می گویی و هیچ مَثَل نمی گویی.
۳۰ الآن دانستیم که همه چیز ار می دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمدی.
۳۱ عیسی به ایشان جواب داد: آیا الآن باور می کنید؟
۳۲ اینک ساعتی می آید بلکه الآن آمده است که متفرّق خواهید شد هر یکی به نزد خاصّان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.
۳۳ بدین چیزها به شما تکلّم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. ولکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده ام.

۱۷

۱ عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.
۲ همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هر چه بدو داده ای به آنها حیات جاودانی بخشد.
۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحِد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.
۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.
۵ و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.
۶ اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.
۷ و الآن دانستند آنچه به من داده ای از نزد تو می باشد.
۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.
۹ من بجهت اینها سؤال می کنم و برای جهان سؤال نمی کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده ای، زیرا که از آن تو می باشند.
۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته ام .
۱۱ بعد از این در جهان نیستم امّا اینها در جهان هستند و من نزد تو می آیم. ای پدر قدّوس اینها را که به من داده ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.
۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسرِ هلاکت تا کتاب تمام شود.
۱۳ و امّا الآن نزد تو می آیم. و این را در جهان می گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.
۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.
۱۵ خواهش نمی کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.
۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی باشم.
۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.
۱۸ همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.
۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.
۲۰ و نه برای اینها فقط سؤال می کنم، بلکه برای آنها نیز که بوسیلهٔ کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.
۲۱ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.
۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.
۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبّت نمودی چنانکه مرا محبّت نمودی.

۲۴ ای پدر   می خواهم آنانی را که به من داده ای با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که داده ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبّت نمودی.

۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، امّا من تو را شناختم؛ و اینها شناخته اند که تو مرا فرستادی.

۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبّتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم).

۱۸

۱ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به طرف وادی قِدْرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد.

۲ و یهودا که تسلیم کنندهٔ وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود.

۳ پس یهودا لشگریان و خادمان از نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.

۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: که را می طلبید؟

۵ به او جواب دادند: عیسی ناصری را! عیسی بدیشان گفت: من هستم! و یهودا که تسلیم کنندهٔ او بود نیز با ایشان ایستاده بود.

۶ پس چون بدیشان گفت: من هستم، برگشته، بر زمین افتادند.

۷ او باز ایشان را سؤال کرد: که را می طلبید؟ گفتند: عیسی ناصری را!

۸ عیسی جواب داد: به شما گفتم من هستم! پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند!

۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده ای یکی را گُم نکرده ام.

۱۰ آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کَهَنَه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.

۱۱ عیسی به پطرس گفت: شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟

۱۲ آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.

۱۳ و اوّل او را نزد حنّا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کَهَنَه بود، آوردند.

۱۴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.

۱۵ امّا شمعون پِطرُس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانهٔ رئیس کهنه شد.

۱۶ امّا پطرس برون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.

۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت: نیستم!

۱۸ و غلامان و خدّام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می کرد.

۱۹ پس رئیس کهنه از عیسی دربارهٔ شاگردان و تعلیم او پرسید.

۲۰ عیسی به او جواب داد که من به جهان آشکارا سخن گفته ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همهٔ یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم می دادم و در خفا چیزی نگفته ام!

۲۱ چرا از من سؤال می کنی؟ از کسانی که شنیده اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک ایشان می دانند آنچه من گفتم.!

۲۲ و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: آیا به رئیس کهنه چنین جواب می دهی؟

۲۳ عیسی بدو جواب داد: اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟

۲۴ پس حنّا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

۲۵ و شمعون ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت: نیستم!

۲۶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: مگر من تو را در باغ ندیدم؟

۲۷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فِصَح را بخورند.

۲۹ پس پیلاطس به نزد ایشان آمده، گفت: چه دعوی بر این شخص دارید؟

۳۰ در جواب او گفتند: اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.

۳۱ پیلاطس بدیشان گفت: شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند: بر ما جایز نیست که کسی را بکُشیم.

۳۲ تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد .

۳۳ پس پیلاطُس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟

۳۴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو گفتند؟

۳۵ پیلاطُس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟

۳۶ عیسی جواب داد که پادشاهی این جهان از من نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدّام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.

۳۷ پیلاطُس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می گویی که پادشاه هستم. از این جهت من متولّد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.

۳۸ پیلاطُس به او گفت: راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

۳۹ و قانون شما این است که در عید فِصَح بجهت شما یک نفر را آزاد کنم. پس آیا می خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟

۴۰ باز همه فریاد برآورده، گفتند: او را نی بلکه برْاَبّارا. و براَبّا دزد بود.

۱۹

۱ پس پیلاطُس عیسی را گرفته، تازیانه زد.

۲ و لشگریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامهٔ ارغوانی بدو پوشانیدند

۳ و می گفتند: سلام ای پادشاه یهود! و طبانچه بدو می زدند.

۴ باز پیلاطُس بیرون آمده، به ایشان گفت: اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.

۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطُس بدیشان گفت: اینک آن انسان.

۶ و چون رؤسای کهنه و خدّام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: طلبیش کن! صلیبش کن! پیلاطس بدیشان گفت: شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.

۷ یهودیان بدو جواب دادند که شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.

۸ پس چون پیلاطُس این حرف را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.

۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: تو از کجایی؟ امّا عیسی بدو جواب نداد.

۱۰ پیلاطس بدو گفت: آیا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟

۱۱ عیسی جواب داد: هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.

۱۲ و از آن وقت پیلاطُس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می گفتند که اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید).

۱۳ پس چون پیلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جبّاتا گفته می شد، نشست.

۱۴ و وقت تهیّهٔ فِصَح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یودیان گفت: اینک پادشاه شما.

۱۵ ایشان فریاد زدند: او را بردار، بردار! صلیبش کن! پیلاطس به ایشان گفت: آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟ رؤسای کهنه جوای دادند که غیر از قیصر پادشاهی نداریم.

۱۶ آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند

۱۷ و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جُمجُمه مسمّی بود و به عبرانی آن را جُلجُتا می گفتند.

۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.

۱۹ و پیلاطس تقصیرنامه ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته بود: عیسی ناصری پادشاه یهود.

۲۰ و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.

۲۱ پس رؤسای کهنهٔ یهود به پیلاطس گفتند: بنویس پادشاه یهود، بلکه او گفت منم پادشاه یهود.

۲۲ پیلاطس جواب داد: آنچه نوشتم، نوشتم.

۲۳ پس لشگریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، امّا پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.

۲۴ پس به یکدیگر گفتند: این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بیندازیم تا از آنِ کِه شود. تا تمام گردد کتاب که می گوید: در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند. پس لشگریان چنین کردند.

۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم زن کَلوُپا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.

۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: ای زن، اینک پسر تو.

۲۷ و به آن شاگرد گفت: اینک مادر تو. و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانهٔ خود برد.

۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: تشنه ام.

۲۹ و در آنجا ظرفی پُر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.

۳۰ عیسی چون سرکه را گرفت: گفت: تمام شد. و سر خود را پایین آورده، جان سپرد.

۳۱ پس یهودیان تا بدنها در روز سَبَّت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سَبَّت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند .

۳۲ آنگاه لشگریان آمدند و ساقهای آن اوّل و دیگری را که با او صلیب شده بود، شکستند.

۳۳ امّا چون نزد عیسی آمدند و دیدن که پیش از آن مرده است ساقهای او را نشکستند.

۳۴ لکن یکی از لشگریان به پهلوی او نیزه ای زد که در آن ساعت خود و آب بیرون آمد.

۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید.

۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: استخوانی از او شکسته نخواهد شد.

۳۷ و باز کتاب دیگر می گوید: آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.

۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اِذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.

۳۹ نیقودیموس نیز که از اوّل در شب نزد عیسی آمده بود، مُرِّ مخلوط با عود قریب به صد رطل با خود آورد.

۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تدفین یهود پیچیدند.

۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود.

۴۲ پس به سبب تهیّهٔ یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

۲۰

۱ بامدادان در اوّل هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.

۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرُس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به ایشان گفت: خداوند را از قبر برده اند و نمی دانیم او را کجا گذارده اند.

۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.

۴ و هر دو با هم می دویدند، امّا آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید،

۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.

۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید،

۷ و دستمالی که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.

۸ پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شد، دید و ایمان آورد.

۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.

۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

۱۱ امّا مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می گریست به سوی قبر خم شده،

۱۲ دو فرشته را که لباس سفید دربر داشتند، یکی به طرف دیگر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.

۱۳ ایشان بدو گفتند: ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت: خداوندِ مرا برده اند و نمی دانم او را کجا گذارده اند.

۱۴چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است.

۱۵ عیسی بدو گفت: ای زن برای چه گریانی؟ که را می طلبی؟ چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: ای آقا اگر تو او را برداشته ای، به من بگو او را کجا گذارده ای تا من او را بردارم.

۱۶ عیسی بدو گفت: ای مریم! او برگشته، گفت: ربّئنی (یعنی معلّم).

۱۷ عیسی بدو گفت: مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم.

۱۸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.

۱۹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: سلام بر شما باد!

۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.

۲۲ و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح القدس را بیابید.

۲۳ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.

۲۴ امّا توما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم می گفتند، وقتی عیسی آمد با ایشان نبود.

۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.

۲۶ و بعد از هشت روز با شاگردان و با توما در خانه ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: سلام بر شما باد!

۲۷ پس به توما گفت: انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار.

۲۸ توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من.

۲۹ عیسی گفت: ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.

۳۰ و عیسی معجزاتِ دیگرِ بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.

۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.

۲۱

۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کنارهٔ دریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت.

۲ شمعون پطرس و تومای معروف به توأم و نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.

۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: می روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند: ما نیز با تو می آییم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.

۵ عیسی بدیشان گفت: ای بچه ها نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که نی.

۶ بدیشان گفت: دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند بکشند.

۷ پس آن شاگردی که عیسی را محبّت می نمود به پطرس گفت: خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامهٔ خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.

۸ امّا شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می کشیدند.

۹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.

۱۰ عیسی بدیشان گفت: از ماهی ای که الآن گرفته اید، بیاورید.

۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.

۱۲ عیسی بدیشان گفت: بیایید بخورید. ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از بپرسد تو کیستی، زیرا می دانستند که خداوند است.

۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.

۱۴ و این مرتبهٔ سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبّت می نمایی؟ بدو گفت: بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست می دارم. بدو گفت: بره های مرا خوراک بده.

۱۶ باز در ثانی بدو گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبّت می نمایی؟ به او گفت: بلی خداوندا، تو می دانی که تو را دوست می دارم. بدو گفت: گوسفندان مرا شبانی کن.

۱۷ مرتبهٔ سوم بدو گفت: ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبهٔ سوم بدو گفت مرا دوست می داری؟ پس به او گفت: (خداوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می دانی که تو را دوست می دارم. عیسی بدو گفت: گوسفندان مرا خوراک ده.

۱۸ آمین آمین به تو می گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می بستی و هر جا می خواستی می رفتی ولکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی خواهی تو را خواهند برد.

۱۹ و بدین سخن اشاره کرد که به قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: از عقب من بیا.

۲۰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی محبّت می نمود دید که از عقب می آید؛ و همان بود که بر سینهٔ وی، وقت عشا تکیه می زد و گفت: خداوندا کیست که تو را تسلیم می کند؟

۲۱ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: خداوندا و او چه شود؟

۲۲ عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.

۲۳ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟

۲۴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می دانیم که شهادت او راست است.

۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد.

کتاب اعمال رسولان

۱

۱ صحیفهٔ اوّل را انشا نمودم، ای تیؤفلُس، دربارهٔ همهٔ اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.
۲ تا آن روزی که رسولان برگزیدهٔ خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد.
۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدّت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و دربارهٔ امور ملکوت خدا سخن می گفت.
۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که از من شنیده اید.
۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایّامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.
۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند: خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟
۷ بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.
۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوّت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیّه و سامره و تا اقصای جهان.
۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او رااز چشمان ایشان در ربود.
۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،
۱۱ گفتند: ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.
۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمّی به زیتون نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سَبَّت است.
۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنّا و یعقوب و اندریاس و فیلپس و توما و برتولما و متّی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند.
۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می بودند.
۱۵ و در آن ایّام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملهً قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت:
۱۶ ای برادران، می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.
۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.
۱۸ پس او از اجر ظلمِ خود، زمینی خریده، به روی در افتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.
۱۹ و بر تمام سکنهٔ اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.
۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانهٔ او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید.
۲۱ الحال می باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدّتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می کرد،
۲۲ از زمان یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهدِ برخاستن او بشود.
۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمّی به بَرسَبا که به یُوستُس ملقّب بود و مَتِیاس را برپا داشتند،
۲۴ و دعا کرده، گفتند: تو ای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده ای
۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.
۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام مَتِّیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

۲

۱ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.
۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.
۳ و زبانه های منقسم شده، زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت.
۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفّظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.
۵ و مردمِ یهودِ دین دار از هر طایفهٔ زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند.
۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده، در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.
۷ و همه مبهوت و متعجّب شده به یکدیگر می گفتند: مگر همهٔ اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟
۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟

۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیّه و کَپّدُکیا و پَنطُس و آسیا

۱۰ و فَریجیّه و پَمفِلیّه و مصر و نواحی لِبیا که متّصل به قیروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جدیدان

۱۱ و اهل کَریت و عَرَب، اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می کنند.

۱۲پس همه در حیرت و شکّ افتاده، به یکدیگر گفتند: این به کجا خواهد انجامید؟

۱۳ اما بعضی استهزاکنان گفتند که از خَمر تازه مست شده اند.

۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: ای مردان یهود و جمیع سکنهٔ اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید.

۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می برید، زیرا که ساعت سوم از روز است.

۱۶ بلکه این همان است که یوئیلِ نبی گفت

۱۷ که خدا می گوید در ایّام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمامِ بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوّت کنند و جوانان شمارؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛

۱۸ و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایّام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوّت خواهند نمود.

۱۹ و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار و دود به ظهور آورم.

۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدّل گردد قبل از وقوعِ روزِ عظیمِ مشهور خداوند.

۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد؟.

۲۲ ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوّات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید،

۲۳ این شخص چون برحسب ارادهٔ مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کُشتید،

۲۴ که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،

۲۵ زیرا که داود دربارهٔ وی می گوید: ?خداوند را همواره پیش روی خود دیده ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛

۲۶ از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسدم نیز در امید ساکن خواهد بود؛

۲۷ زیرا که نَفْس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدّوس تو فساد را ببیند.

۲۸ طریقهای حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرّمی سیر گردانیدی؟.

۲۹ ای برادران، می توانم دربارهٔ داودِ پَطریارْخ با شما بی محابا سخن گویم که او وفات نموده دفن شد و مقبرهٔ او تا امروز در میان ماست.

۳۰ پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریّت صُلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند،

۳۱ دربارهٔ قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نَفْس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسدِ او فساد نبیند.

۳۲ پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.

۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است.

۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین

۳۵ تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.

۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.

۳۷ چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: ای برادران چه کنیم؟

۳۸ پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.

۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و همهٔ آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما را بخواند.

۴۰ و به سخنان بسیارِ دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که خود را از این فرقهٔ کجر و رستگار سازید.

۴۱ پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفر بدیشان پیوستند

۴۲ و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند.

۴۳ و همهٔ خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت.

۴۴ و همهٔ ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند

۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند.

۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند.

۴۷ و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

۳

۱ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنّا با هم به هیکل می رفتند.

۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می بردند که او را هر روزه بر آن درِ هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.

۳ آن شخص چون پطرس و یوحنّا را دید که می خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.

۴ امّا پطرس و یوحنّا بر وی نیک نگریسته، گفت: به ما بنگر.

۵ پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.

۶ آنگاه پطرس گفت: مرا طلا و نقره نیست، امّا آنچه دارم به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!

۷ و دست راستش را گرفته، برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوّت گرفت

۸ و برجسته، بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جَست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.

۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند.

۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به درِ جمیلِ هیکل بجهت صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجّب و متحیر گردیدند.

۱۱و چون آن لنگِ شفا یافته به پطرس و یوحنّا متمسّک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمّی است، حیرت زده بشتاب گِردِ ایشان جمع شدند.

۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجّب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوّت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟

۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بندهٔ خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.

۱۴ امّا شما آن قدّوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود.

۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.

۱۶ و به سبب ایمان به اسم او،اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوّت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیلهٔ اوست، این کس را پیش روی همهٔ شما این صحّت کامل داده است.

۱۷ و الحال ای برادران، می دانم که شما و همچنین حکّام شما این را به سبب ناشناسایی کردید.

۱۸ ولیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.

۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.

۲۰ و عیسی مسیح را که از اوّل برای شما اعلام شده بود بفرستد،

۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معادِ همه چیز که خدا از بدوِ عالم به زبان جمیع انبیای مقدّس خود، از آن اِخبار نمود.

۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلّم کند بشنوید؛

۲۳ و هر نَفْسی که آن نبی را نشنوند، از قوم منقطع گردد.

۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلّم کردند، از این ایّام اِخبار نمودند.

۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریّت تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت،

۲۶ برای شما اوّلاً خدا بندهٔ خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش).

۴

۱ و چون ایشان با قوم می گفتند، کهنه و سردار سپاهِ هیکل و صدّوقیان بر سر ایشان تاختند،

۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می نمودند.

۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقتِ عصر بود.

۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار نفر رسید.

۵ بامدادان رؤسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فرهم آمدند،

۶ با حنّای رئیس کهنه و قیافا و یوحنّا و اسکندر و همهٔ کسانی که از قبیلهٔ رئیس کهنه بودند.

۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که شما به کدام قوّت و به چه نان این کار را کرده اید؟

۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: ای رؤسای قوم و مشایخ اسرائیل،

۹ اگر امروز از ما بازپرس می شود دربارهٔ احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحّت یافته است،

۱۰ جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.

۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را ردّ کردید و الحال سرِ زاویه شده است.

۱۲ و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر در زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم».

۱۳ پس چون دلیری پطرس و یوحنّا را دیدند و دانستند که مردم بی علم و اُمّی هستند، تعجّب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.

۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضدّ ایشان چیزی گویند.

۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند

۱۶ که با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنهٔ اورشلیم واضح شد که معجزه ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد.

۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.

۱۸ پس ایشان را خواسته، قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.

۱۹ اما پطرس و یوحنّا در جواب ایشان گفتند: اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید.

۲۰ زیرا که ما را مکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگوییم.

۲۱ و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذّب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطهٔ آن ماجرا خدا را تمجید می نمودند،

۲۲ زیرا آن شخص که معجزهٔ شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

۲۳ و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه رؤسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلّع ساختند.

۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی،

۲۵ که بوسیلهٔ روح القدس به زبان پدر ما و بندهٔ خود داود گفتی چرا امّت ها هنگامه می کنند و قومها به باطل می اندیشند؛

۲۶ سلاطین زمین برخاستند و حکّام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.

۲۷ زیرا که فی الواقع بر بندهٔ قدّوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاطس با امّت ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند،

۲۸ تا آنچه را که در دست و رأی تو از قبل مقدّر فرموده بود، بجا آوردند.

۲۹ والآن ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،

۳۰ به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردند آیات و معجزات به نام بندهٔ قدّوس خود عیسی.

۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت درآمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می گفتند.

۳۲ و جملهٔ مؤمنین را یک دل و یک جان بود، بحدّی که هیچ کس از اموال خود را از آن خود نمی دانست، بلکه همه چیز را مشترک می داشتند.

۳۳ رسولان به قوّت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.

۳۴ زیرا هیچ کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مَبیعات را آورده،

۳۵ به قدمهای رسولان می نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم می نمودند.

۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الواعظ لقب دادند؛ مردی از سبط لاوی و از طایفهٔ قپرسی،

۳۷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

۵

۱ اما شخصی حَنّانیا نام، با زوجه اش سِفیرَه ملکی فروخته،

۲ قدری از قیمت آن را به اطّلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.

۳ آنگاه پطرس گفت: ای حنّانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟

۴ ایا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.

۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همهٔ شنوندگان این چیزها مستولی گشت.

۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

۷ و تخمیناً سه ساعت گذشت که زوجه اش از ماجرا مطّلع نشده درآمد.

۸ پطرس بدو گفت: مرا بگو که آیا این زمین را به همین قیمت فروختید؟ گفت: بلی، به همین.

۹ پطرس بدو گفت: برای چه متّفق شدید تا روح خدا را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.

۱۰ و در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.

۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می بودند.

۱۳ اما احدی از دیگران جرأت نمی کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می داشتند.

۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحّد می شدند، انبوهی از مردان و زنان،

۱۵ بقسمی که مریضان را در کوچه ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلّاً سایهٔ او بر بعضی از ایشان بیفتد.

۱۶ و گروهی از بُلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

۱۷ امّا رئیس کهنه و همهٔ رفقایش که از طایفهٔ صدّوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند

۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عامّ انداختند.

۱۹ شبانگاه فرشتهٔ خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت:

۲۰ بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.

۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند .اما رئیس کهنه و رفیقانش آمده، اهل شورا و تمام مشایخ بنی اسرائیل را طلب نموده، به زندان فرستادند تا ایشان را حاضر سازند.

۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،

۲۳ گفتند که زندان را به احتیاطِ تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده؛ لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.

۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیکل و رؤسای کهنه این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که این چه خواهد شد؟

۲۵ آنگاه کسی آمده، ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم را تعلیم می دهند.

۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته، ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند .

۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا بداشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت:

۲۸ مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته اید و می خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.

۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: خدا را می باید بیشتر از انسان اطاعت نمود.

۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید.

۳۱ او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.

۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همهٔ مطیعان او عطا فرموده است).

۳۳ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.

۳۴ اما شخصی فریسی، غمالائیل نام که مُفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.

۳۵ پس ایشان را گفت: ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می خواهید با این اشخاص بکنید.

۳۶ زیرا قبل از این ایّام، تِیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می پنداشت و گروهی قریب به چهارصد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.

۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایّام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همهٔ تابعان او پراکنده شدند.

۳۸ الآن به شما می گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد.

۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می کنید.

۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخّص کردند.

۴۱ و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایستهٔ آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند.

۴۲ و هر روزه در هیکل و خانه ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

۶

۱ و در آن ایّام چون شاگردان زیاد شدند، هلّینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان را در خدمت یومیّه بی بهره می ماندند.

۲ پس آن دوازده، جماعتِ شاگردان را طلبیده، گفتند: شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده ها را خدمت کنیم.

۳ لهذا ای برادران، هفت نفر نیک نام و پر از روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهّم بگماریم.

۴ اما ما خود را به عبادت و خدمتِ کلام خواهیم سپرد.

۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح القدس و فیلپُّس و پَروُخُرُس و نیکانوُر و تِیموُن و پَرْمِیناس و نِیقئلاؤسِ جدید، از اهل اَنطاکِیَّه را انتخاب کرده،

۶ ایشان را در حضور رسولان برپا داشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.

۷ و کلام خدا ترقّی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

۸ اما استیفان پر از فیض و قوّت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می شد.

۹ و تنی چند از کنیسه ای که مشهور است به کنیسهٔ لِیبَرْتینیان و قِیرَوانیان و اِسکَندَریان و از اهل قِلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می کردند،

۱۰ و با آن حکمت و روحی که او سخن می گفت، یارای مکالمه نداشتند.

۱۱پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیز می گفت.

۱۲ پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.

۱۳ و شهود کذبه برپا داشته، گفتند که این شخص از گفتن سخنِ کفرآمیز بر این مکان مقدّس و تورات دست برنمی دارد.

۱۴ زیرا او را شنیدیم که می گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.

۱۵ و همهٔ کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

۷

1 آنگاه رئیس کهنه گفت: آیا این امور چنین است؟

۲ او گفت: ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقّفش در حرّان.

۳ و بدو گفت: از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.

۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حرّان درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الآن در آن ساکن می باشید.

۵ و او در این زمین میراثی، حتّی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذرّیتش به ملکیّت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.

۶ و خدا گفت که ذریّت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدّت چهارصد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذّب خواهند داشت.

۷ و خدا گفت: من بر آن طایفه ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود، و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.

۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق و یعقوب را و یعقوب دوازده پَطْرِیارخ را.

۹ و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می بود

۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد.

۱۱ پس قحطی و ضیقی شدید بر همهٔ ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدّی که اجداد ما قوُتی نیافتند.

۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غلّه یافت می شود، بار اوّل اجداد ما را فرستاد.

۱۳ و در کَرَّت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیلهٔ یوسف به نظر فرعون رسیدند.

۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.

۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند.

۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره ای که ابراهیم از نبی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

۱۷ و چون هنگام وعده ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نموّ کرده، کثیر می گشتند.

۱۸ تا وقتی که پادشاهِ دیگر که یوسف را نمی شناخت برخاست.

۱۹ او با قوم ما حیله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد او را بیرون انداختند تا زیست نکنند.

۲۰ در آن وقت موسی تولّد یافت و بغایت جمیل بود، مدّت سه ماه در خانهٔ پدر خود پرورش یافت.

۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.

۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.

۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقّد نماید.

۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، و آن مصری را بکشت.

۲۵ پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند.

۲۶ و در فردای روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: ای مردان، شما برادر می باشید. به یکدیگر چرا ظلم می کنید؟

۲۷ آنگاه آنکه بر همسایهٔ خود تعدّی می نمود، او را ردّ کرده، گفت: کِه تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟

۲۸ آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟

۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.

۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشتهٔ خداوند در شعلهٔ آتش از بوته به وی ظاهر شد.

۳۱ موسی چون این را دید از آن رؤیا در عجب شد و چون نزدیک می آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید

۳۲ که منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند.

۳۳ خداوند به وی گفت: نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده ای، زمین مقدّس است.

۳۴ همانا مشقّت قوم خود را که در مصرند دیدم و نالهٔ ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر بفرستم.

۳۵ همان موسی را که ردّ کرده، گفتند: که تو را حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجات دهنده مقرّر فرموده، به دست فرشته ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.

۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدّت چهل سال در زمین مصر و بحر قُلزُم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد.

۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: خدا نبی ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.

۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته ای که در کوه سینا بدو سخن می گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند،

۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را ردّ کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند،

۴۰ و به هارون گفتند: برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است.

۴۱ پس در آن ایّام گوساله ای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.

۴۲ از این جهت از خدا رو گردانیده، ایشان را واگذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که ای خاندان اسرائیل، آیا مدّت چهل سال در بیابان برای من قربانی ها و هدایا گذرانیدید

۴۳ و خیمهٔ ملوک و کوکبِ حدای خود رِمْفان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.

۴۴ و خیمهٔ شهادت با پدرات ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: آن را مطابق نمونه ای که دیده ای بساز؟.

۴۵ و اجداد ما آن را یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امّت هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکندند تا ایام داود.

۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.

۴۷ امّا سلیمان برای او خانه ای بساخت.

۴۸ ولیکن حضرت اعلی در خانه های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است

۴۹ که خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه ای برای من بنا می کنید و محلّ آرامیدن من کجاست؟

۵۰ مگر دست من جمیع این چیزها را نیافرید؟.

۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختومید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما.

۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادلی که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.

۵۳ شما که به توسطّ فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید.

۵۴ چون را شنیدید دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند.

۵۵ امّا او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت:

۵۶ اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم.

۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند،

۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولُسْ نام داشت گذاردند.

۵۹ و چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا نموده، گفت: ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.

۶۰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا در داد که خداوند این گناه را بر اینها مگیر. این را گفت و خوابید.

۸

۱ و سوْلُس در قتل او راضی می بود. و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، بحدّی که همه جز رسولان به نواحی یهودیّه و سامره پراکنده شدند.

۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.

۳ امّا سولُس کلیسا را معذّب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

۴ پس آنانی که متفرّق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند.

۵ امّا فلیپُّس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می نمود.

۶ و مردم به یکدل به سخنان فلیپُّس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می گشت، می شنیدند و می دیدند،

۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند.

۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

۹ امّا مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیّر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود،

۱۰ بحدّی که خرد و بزرگ را گوش داده، می گفتند: این است قوّت عظیم خدا.

۱۱ و بدو گوش دادند از آنرو که مدّت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می شدند.

۱۲ لیکن چون به بشارت فیلپُّس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.

۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فلیپُّس می بود و از دیدن آیات و قوّات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

۱۴ امّا رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنّا را نزد ایشان فرستادند.

۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند،

۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.

۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.

۱۸ امّا شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده،

۱۹ گفت: مرا نیز قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.

۲۰ پطرس بدو گفت: زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود.

۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.

۲۲ پس از این شرارتِ خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،

۲۳ زیرا که تو را می بینم در زَهرهٔ تلخ و قید شرارت گرفتاری.

۲۴ شمعون در جواب گفت: شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.

۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلّم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بُلدان اهل سامره بشارت دادند.

۲۶ امّا فرشتهٔ خداوند به فلیپُّس خطاب کرده، گفت: برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غَزَه می رود که صحراست، روانه شو.

۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزد کَنْداکِه، ملکهٔ حبش، و بر تمام خزانهٔ او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود،

۲۸ و در مراجعت بر ارابهٔ خود نشسته، صحیفهٔ اِشَعیای نبی را مطالعه می کند.

۲۹ آنگاه روح به فلیپُس گفت: پیش برو و با آن راربه همراه باش.

۳۰ فلیپُّس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می کند. گفت: آیا می فهمی آنچه را می خوانی؟

۳۱ گفت: چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند. و از فلیپُّس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.

۳۲ و فقره ای از کتاب که می خواند این بود که مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون برّه ای خاموش نزد پشم برندهٔ خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید.

۳۳ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسبِ او را کِه می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.

۳۴ پس خواجه سرا به فلیپُّس ملتفت شده، گفت: از تو سؤال می کنم که نبی این را دربارهٔ کِه می گوید؟ دربارهٔ خود یا دربارهٔ کسی دیگر؟

۳۵ آنگاه فلیپُّس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.

۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: اینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد؟

۳۷ فلیپس گفت: هرگاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.

۳۸ پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فلیپُّس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.

۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فلیپُّس را برداشته، خواجه سرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.
۴۰ امّا فلیپس در اشدود پیدا شد و در همهٔ شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریّه رسید.

۹

۱ امّا سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد،
۲ و از نامه ها خواست به سوی کنایسی که در دمش بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاده، به اورشلیم بیاورد.
۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان درو او درخشید
۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاؤل، شاؤل، برای چه بر من جفا می کنی؟
۵ گفت: خداوندا تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی.
۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید می کرد.
۷ امّا آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند.
۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،
۹ و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.
۱۰ و در دمشق، شاگردی حنانِیا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنّانیا! عرض کرد: خداوندا لبّیک!
۱۱ خداوند وی را گفت: برخیز و به کوچه ای که آن را راست می نامند بشتاب و در خانهٔ یهودا، سولس نامِ طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می کند،
۱۲ و شخصی حنّانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.
۱۳ حنّانیا جواب داد که ای خداوند، دربارهٔ این شخص از بسیاری شنیده ام که به مقدّسین تو در اورشلیم مشقّت ها رسانید،
۱۴ و در اینجا نیز از رؤسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.
۱۵ خداوند وی را گفت: برو زیرا که او ظرف برگزیدهٔ من است تا نام مرا پیش امّت ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.
۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمت ها برای نام من باید بکشد.
۱۷ پس حنّانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: ای برادر شاؤل، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.
۱۸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.
۱۹ و غذا خورده، قوّت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقّف نمود.
۲۰ و بی درنگ، ر کنایس یه عیسی موعظه می نمود که او پسر خداست.
۲۱ و آنانی که شنیدند تعجّب نموده، گفتند: مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می نمود و در اینجا محضِ این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد رؤسای کهنه برد؟
۲۲ امّا سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می نمود و مبرهن می ساخت که همین است مسیح.
۲۳ امّا بعد ار مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند.
۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطّلع شد و شبانه روز به دروازه ها پاسبانی می نمودند تا او را بکشند.
۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.
۲۶ و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.
۲۷ امّا بَرنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلّم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می نمود.
۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می کرد. امّا درصدد کشتن او برآمدند.
۳۰ چون برادران مطّلع شدند، او را به قیصریّه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.
۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیّه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می شدند و در ترس خداوند و به تسلّی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.
۳۲ امّا پطرس در همهٔ نواحی گشته، نزد مقدّسین ساکن لُدَّه فرود آمد.
۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدّت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.
۳۴ پطرس وی را گفت: ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.
۳۵ و جمیع سَکَنهٔ لُدَّه و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

۳۶ و در یافا، تلمیذه ای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می کرد، پر بود.
۳۷ از قضا در آن ایّام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه ای گذاردند.
۳۸ و چونکه لُدَّه نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که در آمدن نزد ما درنگ نکنی.
۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه بیوه زنان گریه کنان حاضر بودند و پیراهنها و جامه هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می دادند.
۴۰ امّا پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: ای طابیتا برخیز! که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.
۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.
۴۲ چون این مقدّمه در تمامی شهر یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.
۴۳ و در یافا نزد دبّاغی شمعون نام روزی چند توقّف نمود.

۱۰

۱ و در قیصریّه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایطالیانی مشهور است.
۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقهٔ بسیار به قوم می داد و پیوسته نزد خدا دعا می کرد.
۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشتهٔ خدا را در عالم رؤیا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: ای کرنیلیوس!
۴ آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت: چیست ای خداوند؟ به وی گفت: دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد.
۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقّب به پطرس را طلب کن
۶ نزد دبّاغی شمعون نام که خانه اش به کنارهٔ دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد.
۷ و چون فرشته ای که به وی سخن می گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متّقی از ملازمان خاصّ خویشتن را خوانده،
۸ تمامی ماجرا را بدیشان باز گفته، ایشان را به یافا فرستاد.
۹ روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند.
۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. امّا چون برای او حاضر می کردند، بی خودی او را رخ نمود.
۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می شود،
۱۲ که در آن هر قسمی از دوّاب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.
۱۳ و خطابی به وی رسید که ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.
۱۴ پطرس گفت: حاشا خداوندا زیرا چیزی که ناپاک یا حرام هرگز نخوارده ام.
۱۵ بار دیگر خطاب به وی رسید که آنچه را خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.
۱۶ و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.
۱۷ و چون پطرس در خود بسیار متحیّر بود که این رؤیایی که دید چه باشد، ناگاه فرشتگان کرنیلیوس خانهٔ شمعون را تفحّص کرده، بر درگاه رسیدند،
۱۸ و ندا کرده، می پرسیدند که شمعون معروف به پطرس در رؤیا تفکّر می کرد، روح وی را گفت: اینک سه مرد تو را می طلبند.
۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شکّ مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.
۲۱ پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: اینک منم آن کس که می طلبید. سبب آمدن شما چیست؟
۲۲ گفتند: کرنیلیوسِ یوزباشی، مردِ صالح و خداترس و نزد تمامی طایفهٔ یهود نیکنام، از فرشتهٔ مقدّس الهام یافت که تو را به خانهٔ خود بطلبد و از تو سخنان بشنود.
۲۳ پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.
۲۴ روز دیگر وارد قیصریّه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاصّ خود را خوانده، انتظار ایشان را می کشید.
۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد.
۲۶ امّا پطرس او را برخیزانیده، گفت: برخیز، من خود نیز انسان هستم.
۲۷ و با او گفتگو کنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت.
۲۸ پس بدیشان گفت: شما مطّلع هستید که مرد یهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس و هیچ چیز را نجس یا حرام نخوانم.
۲۹ از این جهت به مجرّد خواهش شما بی تأمّل آمدم و الحال می پرسم که از برای چه مرا خواسته آید.

۳۰ کرنیلیوس گفت: چهار روز قبل از این، تا این ساعت روزه دار می بودم؛ و در ساعت نهم در خانۀ خود دعا می کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد

۳۱ و گفت: ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید.

۳۲ پس به یافا بفرست و شمعونِ معروف به پطرس را طلب نما که در خانۀ شمعون دبّاغ به کنارۀ دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.

۳۳ پس بی تأمّل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.

۳۴ پطرس زبان را گشوده، گفت: فی الحقیقت یافته ام که خدا را نظر به ظاهر نیست،

۳۵ بلکه از هر امّتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.

۳۶ کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوندِ همه است به سلامتی بشارت می داد،

۳۷ آن سخن را شما می دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیّه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می نمود،

۳۸ یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوّت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو بجا می آورد و همۀ مقهورین ابلیس را شفا می بخشید زیرا خدا با وی می بود.

۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و رد اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کِشیده، کُشتند.

۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت،

۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او را مردگان با او خورده و آشامیده ایم.

۴۲ و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرّر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.

۴۳ و جمیع انبیا بر او شهادت می دهند که هر که به وی ایمان آوَرَد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.

۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.

۴۵ و مؤمنان اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امّت ها نیز عطاياى روح القدس افاضه شد،

۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلّم شده، خدا را تمجید می کردند.

۴۷ آنگاه پطرس گفت: آیا کسی می تواند آن را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته اند.

۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقّف نماید.

۱۱

1 پس رسولان و برادرانی که در یهودیّه بودند، شنیدند که امّت ها نیز کلام خدا را پذیرفته اند.

۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،

۳ گفتند که (با مردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!

۴ پطرس از اوّل مفصّلاً بدیشان بیان کرده، گفت:

۵ من در شهر یافا دعا می کردم که ناگاه در عالم رؤیا ظرفی را دیدم که نازل می شود و مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می رسد.

۶ چون بر آن نیک نگریسته، تأمّل کردم، دَوابّ زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم.

۷ و آوازی شنیدم که به من می گوید: ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.

۸ گفتم: حاشا خداوندا، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.

۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.

۱۰ این سه کَرَّت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالابرده شد .

۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریّه نزد من فرستاده شده، به خانه ای که من در آن بودم، رسیدند.

۱۲ و روح مرا گفت: با ایشان بدون شکّ برو. و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانۀ آن شخص داخل شدیم.

۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته ای را در خانۀ خود دید که ایستاده به وی گفت: کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب

۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانۀ تو نجات خواهید یافت.

۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.

۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.

۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیحِ خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟

۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: فی الحقیقت، خدا به امّت ها نیز به توبۀ حیات بخش را عطا کرده است!

۱۹ و اما آنانی که به سبب اذیّتی که در مقدمهٔ استیفان برپا شد متفرّق شدند، تا فینیقیا و قپرس و انطاکیّه می گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.

۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قپرس و قیروان بودند، چون به انطاکیّه رسیدند با یونانیان نیز تکلّم کردند و به خداوند عیسی بشارت می دادند،

۲۱ و دست خداوند با ایشان می بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند باز گشت کردند.

۲۲ امّا چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، بَرنابا را به انطاکیّه فرستادند

۲۳ و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.

۲۴ زیرا که مردی صالح و پر از روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.

۲۵ و برنابا به طرسوس برای طلب سَوُلُس رقت و چون او را یافت به انطاکیّه آورد.

۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می شدند و خلقی بسیار را تعلیم می دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمّی شدند.

۲۷ و در آن ایّام انبیایی چند از اورشلیم به انطاکیّه آمدند

۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و در آن ایام کَلُودیُوسِ قیصر پدید آمد.

۲۹ و شاگردان مصمّم آن شدند که هر یک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.

۳۰ پس چنین کردند و ان را به دست بَرنابا و وسلس نزد کشیشان روانه نمودند.

۱۲

۱ و در آن زمان هیرودیسِ پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد

۲ و یعقوب برادر یوحنّا را به شمشیر کشت.

۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایّام فطیر بود.

۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چار دستهٔ رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فِصَح او را برای قوم بیرون آوَرَد.

۵ پس پطرس را در زندان نگاه می داشتند. امّا کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می کردند.

۶ و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی را داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان نگاهبانی می کردند.

۷ ناگاه فرشتهٔ خداوند نزد وی ظاهر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: بزودی برخیز. که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.

۸ و فرشته وی را گفت: کمر خود را ببند و نعلین برپا کن. پس چنین کرد و به وی گفت: ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.

۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می بیند.

۱۰ پس از قراولان اوّل و دوّم گذشته، به دروازهٔ آهنی که به سوی شهر می رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشتهٔ خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس و ازتمامی انتظار قوم یهود رهانید.

۱۲ چون این را دریافت، به خانهٔ مریم مادر یوحنّای ملقّب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می کردند.

۱۳ چون او درِ خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.

۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.

۱۵ وی را گفتند: دیوانه ای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند که فرشتهٔ او می باشد.

۱۶ امّا پطرس پیوسته در را می کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.

۱۷ امّا او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: یعقوب و سایر برادران را از این امور مطّلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت

۱۸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.

۱۹ و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریّه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

۲۰ امّا هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاسْتُس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحّد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیارِ ایشان از ملک پادشاه معیشت می یافت.

۲۱ و در روزی معیّن، هیرودیس لباس ملوکانه دربر کرد و بر مسند حکومت نشسته، ایشان را خطاب می کرد.

۲۲ و خلق ندا می کردند که آواز خداست نه آواز انسان.

۲۳ که در ساعت فرشتهٔ خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کِرم او را خورد و بمرد.

۲۴ اما کلام خدا نموّ کرده، ترقّی یافت.

۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند. از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه خود بردند.

۱۳

۱ و در کلیسایی که در انطاکیه بود، انبیا و معلّم چند بودند: برنابا و شمعونِ ملقّب به نیجر و لوکیوسِ قیروانی و مَناحم برادر رضاعی هیرودیسِ تیتراخ و سولس.

۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می بودند، روح القدس گفت: بَرنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام.

۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

۴پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیّه رفتند و از آنجا از راه دریا به قِپْرُس آمدند.

۵ و وارد سَلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنّا ملازم ایشان بود.

۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافُس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بارْیشُوع بود.

۷ او رفیق سرجیوس پولس والی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.

۸ امّا عَلیما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمهٔ اسمش چنین می باشد، ایشان را مخلفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.

۹ ولی سولس که پولُس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته،

۱۰ گفت: ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طُرُق راستِ خداوند

۱۱ الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدّتی نخواهی دید. که در همان ساعت، غَشاوه و تاریکی او را فراگرفت و دور زده، راهنمایی طلب می کرد.

۱۲ پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیّر شده، ایمان آورد.

۱۳ آنگاه پولُس و رفقایش از پافس به کشتی سوار شده، به پِرْجهٔ پَمْفِلیّه آمدند. اما یوحنّا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.

۱۴ و ایشان از پِرْجه عبور نموده، به انطاکیّهٔ پیسیدیه آمدند و در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، بنشستند.

۱۵ و بعد از تلاوت تورات و صُحُف انبیا، رؤسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت آمیز برای قوم دارید، بگویید.

۱۶ پس پولُس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید!

۱۷ خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛

۱۸ و قریب به چهل سال در بیابان متحمّل حرکات ایشان می بود.

۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.

۲۰ و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.

۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاؤل بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.

۲۲ پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حقّ او شهادت داد که داود بن یَسّی را مرغوب دل خود یافته ام که به تمامی ارادهٔ من عمل خواهد کرد.

۲۳ و از ذریّت او خدا برحسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عیسی را آورد،

۲۴ چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود.

۲۵ پس چون یحیی دورهٔ خود را به پایان برد، گفت: ?مرا که می پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک بعد از من کسی می آید که لایق گشادن نعلین او نی ام؟

۲۶ ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هر که از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد.

۲۷ زیرا سکنهٔ اورشلیم و رؤسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر که سَبَّت خوانده می شود، بر وی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.

۲۸ و هر چند هیچ قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود.

۲۹ پس چون آنچه را که دربارهٔ وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.

۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید.

۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می باشند.
۳۲ پس ما به شما بشارت می دهیم، بدان وعده ای که به پدران ما داده شد،
۳۳ که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوّم مکتوب است که تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.
۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که به برکات قدّوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.
۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز می گوید: تو قدّوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.
۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود ارادهٔ خدا را خدمت کرده بود، بخُفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.
۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.
۳۸ پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما آمرزش گناهان اعلام می شود.
۳۹ و به وسیلهٔ او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.
۴۰ پس احتیاط کنید، مبادا آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع است، بر شما واقع شود،
۴۱ که ای حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجّب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایّام شما پدید آرم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.
۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می رفتند، خواهش نمودند که در سَبَّت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند.
۴۳ و چون اهل کنیسه متفرّق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدانِ خداپرست از عقب پولس و بَرنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می نمودند که به فیض خدا ثابت باشید.
۴۴ امّا در سَبَّت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.
۴۵ ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولُس مخالفت کردند.
۴۶ آنگاه پولُس و برنابا دلیر شده، گفتند: واجب بود کلام خدا را نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را ردّ کردید و خود را ناشایستهٔ حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امّت ها توجّه نماییم.
۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که تو را نور امّت ها ساختم تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی.
۴۸ چون امّت ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرّر بودند ایمان آوردند.
۴۹ و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت.
۵۰ امّا یهودیان چند زن دیندار و متشخّص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.
۵۱ و ایشان را خاک پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند.
۵۲ و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

۱۴

۱ امّا در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسهٔ یهود درآمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند.
۲ لیکن یهودیان بی ایمان دلهای امّت ها را اغوا نمودند و با برداران بداندیش ساختند.
۳ پس مدّت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیضِ خود شهادت می داد، به دلیری سخن می گفتند و آیات و معجزات عطا می کرد که از دست ایشان ظاهر شود.
۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی با رسولان بودند.
۵ و چون امّت ها و یهود با رؤسای خود بر ایشان هجوم می آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند،
۶ آگاهی یافته، به سوی لِسْتره و دِربه، شهرهای لیکاؤنیه و دیار آن نواحی فرار کردند.
۷ و در آنجا بشارت می دادند.
۸ و در لِستره مردی نشسته بود که پایهایش بی حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولّد شده، هرگز راه نرفته بود.
۹ چون او سخن پولُس را می شنید، او بر وی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد.
۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: بر پایهای خود راست بایست! که در ساعت برجسته، خرامان گردید.
۱۱ امّا خلق چون این عمل پولس را دیدن، صدای خود را به زبان لیکاؤنیه بلند کرده، گفتند: خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده اند.
۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدّم بود.

۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروههایی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذراند.
۱۴ امّا چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده،
۱۵ گفتند: ای مردمان، چرا چنین می کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علّتها مانند شما هستیم و به شما بشارت می دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حیّ که در آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید،
۱۶ که در طبقات سلف همهٔ امّت ها را واگذاشت که در طُرُق خود رفتار کنند،
۱۷ با وجودی که خود را بی شهادت نگذاشت، چون احساس می نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می ساخت.
۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.
۱۹ امّا یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متّحد ساختند و پولُس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.
۲۰ امّا چون شاگردان گِردِ او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دربه روانه شد
۲۱ و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند.
۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار می باید داخل ملکوت خدا گردیم.
۲۳ و در هر کلیسا بجهت ایشان کشیشان معیّن نمودندو دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.
۲۴ و از پیسیدیه گذشته و به پمفلیه آمدند.
۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیّه فرود آمدند.
۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیّه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.
۲۷ و چون وارد شهر شدند، کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطّلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازهٔ ایمان را برای امّت ها باز کرده بود.
۲۸ پس مدّت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

۱۵

۱ و تنی چند از یهودیّه آمده، برادران را تعلیم می دادند که اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.
۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثهٔ بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولُس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند.
۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده ار فینیقیّه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امّت ها را بیان کردند و همهٔ برادران را شادی عظیم دادند.
۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رولان و کشیشان ایشان پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.
۵ آنگاه بعضی از فرقهٔ فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.
۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند.
۷ و چون مباحثهٔ سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایّام اوّل ، خدا از میان شما اختیار کرد که امّت ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند.
۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز.
۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محضِ ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود.
۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان می کنید که یوغی بر گردن شاگردان می نهید که پدران ما و ما نیز طاقت تحمّل آن را نداشتیم،
۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محضِ فیضِ خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز).
۱۲ پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولُس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می کردند که خدا در میان امّت ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود.
۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید.
۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اوّل امّت ها را تفقّد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.
۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است
۱۶ که بعد از این رجوع نموده، خیمهٔ داود را که افتاده است باز بنا می کنم و خرابیهای آن را باز بنا می کنم و آن را برپا خواهم کرد،
۱۷ تا بقیهٔ مردم طالب خداوند شوند و جمیع امّت هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.
۱۸ این را می گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.

۱۹ پس رأی من این است: کسانی را که از امّت ها به سوی خدا بازگشت می کنند زحمت نرسانیم،

۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون بپرهیزید.

۲۱ زیرا که موسی از طبقات سَلَف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می کنند، چنانکه در هر سَبَّت در کنایس او را تلاوت می کنند.

۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسا بدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولُس و برنابا به انطاکیّه بفرستند، یعنی یهودای ملقّب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند.

۲۳ و بدست ایشان نوشتند که رسولان و کشیشان و برادران از امّت ها که در انطاکیّه و سوریّه و قیلیقیّه می باشند، سلام می رسانند.

۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوّش ساخته، دلهای شما را منقلب می نمایند و می گویند که می باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.

۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولُس به نزد شما بفرستیم،

۲۶ اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده اند.

۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهید.

۲۸ زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما ننهیم جز این ضروریّات

۲۹ که از قربانی های بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا بپرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ نگاه دارید به نیکویی خواهید پرداخت والسّلام.

۳۰ پس ایشان مرخّص شده، به انطاکیّه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.

۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلّی شادخاطر گشتند.

۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.

۳۳ پس چون مدّتی در آنجا بسر بردند، به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجّه نمودند.

۳۴ امّا پولُس و برنابا در انطاکیّه توقّف نموده،

۳۵ با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدا می دادند.

۳۶ و بعد از ایّام چند، پولُس به برنابا گفت: برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می باشند.

۳۷ امّا برنابا چنان مصلحت دید که یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه نیز دربردارد.

۳۸ لیکن پولُس چنین اصلاح دانست که شخصی را که از پَمفلیّه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.

۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدّی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قپرس از راه دریا رفت.

۴۰ امّا پولُس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد.

۴۱ و از سوریّه و قیلیقیّه عبور کرده، کلیسا ها را استوار می نمود.

۱۶

۱ و به دِربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتاؤس نام آنجا بود، پسر زن یهودیّهٔ مؤمنه لیکن پدرش یونانی بود.

۲ که برادران در لِستَرَه و ایقونیّه بر او شهادت می دادند.

۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودن زیرا که همه پدرش را می شناختند که یونانی بود.

۴ و در هر شهری می گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می سپردند تا حفظ نمایند.

۵ پس کلیساها در ایمان استوار می شدند و روز بروز در شمارهٔ افزوده می گشتند.

۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیّه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود.

۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.

۸ و از میسیا گذشته به تروآس رسیدند.

۹ شبی پولُس را رؤیایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده، بدو التماس نموده گفت: به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.

۱۰ چون این رویا را دید، بی درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.

۱۱ پس از تروآس به کشتی نشسته، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

۱۲ و از آنجا به فیلپّی رفتیم که شهر اوّل از سر حدّ مَکادونیه و کَلونیه است و در آن شهر چند روز توقّف نمودیم.

۱۳ و در روز سَبَّت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می گذراندند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می شدند سخن راندیم.

۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولَس را بشنود.

۱۵ و چون او اهل خانه اش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت: اگر شما را یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانۀ من درآمده، بمانید. و ما را الحال نمود.

۱۶ و واقع شد که چون ما به محلّ نماز می رفتیم، کنیزی که روح تَفَأُّل داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می نمود، به ما برخورد.

۱۷ و از عقب پولُس و ما آمده، ندا کرده، می گفت که این مردمان خدّام خدای تعالی می باشند که شما را از طریق نجات اعلام می نمایند.

۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار می کرد، پولُس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: تو را می فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا. که در ساعت از او بیرون شد.

۱۹ امّا چون آقایانش دیدند که از کسب خود مأیوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکّام کشیدند.

۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: این دو شخص شهر ما را به شورش آوردند و از یهود هستند،

۲۱ و رسومی را اعلام می نمایند که پذیرفتن و بجا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.

۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کَنده فرمودند ایشان را چوب بزنند.

۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغۀ زندان را تأکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.

۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کُنده مضبوط کرد.

۲۵ امّا قریب به نصف شب، پولُس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می خواندند و زندانیان ایشان را می شنیدند.

۲۶ که ناگاه زلزله ای عظیم حادث گشت بحدّی که بنیاد زندان به جنبش درآمد و دفعةً همۀ درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.

۲۷ امّا داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند.

۲۸ پولُس به آواز بلند صدا زده، گفت: خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.

۲۹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولُس و سیلاس افتاد.

۳۰ و ایشان را بیرون کرده، گفت: ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟

۳۱ گفتند: به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.

۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.

۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همۀ کسانش فی الفور تعمید یافتند.

۳۴ و ایشان را به خانۀ خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.

۳۵ امّا چون روز شد، والیان فرّاشان فرستاده، گفتند: آن دو شخص را رها نما.

۳۶ آنگاه داروغه پولُس را از این سخنان آگاهانید که والیان فرستاده اند تا رستگار شوید. پس الآن بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.

۳۷ لیکن پولُس بدیشان گفت: ما را که مردمان رومی می باشیم، آشکارا و بی حجّت زده، به زندان انداختند. آیا الآن ما را به پنهانی بیرون می نمایند؟ نَی، بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.

۳۸ پس فرّاشان این سخنان را به والیان گفتند و چون بشنیدند که رومی هستند بترسیدند

۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بیرون بروند.

۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانۀ لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده و روانه شدند.

۱۷

۱ و از اَمْفِپولِس و اَپُلُّونیه گذشته، به تسالونیکی رسیدند که در آنجا کنیسۀ یهود بود.

۲ پس پولُس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه روز سَبَّت با ایشان از کتاب مباحثه می کرد

۳ و واضح و مبین می ساخت که لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می دهم، این مسیح است.

۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولُس و سیلاس متّحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.

۵ امّا یهودیان بی ایمان حسد برده، چند نفر از اشرار از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانۀ یاسون تاخته و خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.

۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکّام شهر کشیدند و ندا می کردند که آنانی که ربع مسکون را شورانیده اند، حال بدینجا آمده اند.

۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همۀ اینها برخلاف احکام قیصر عمل می کنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.

۸ پس خلق و حکّام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند

۹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

۱۰ امّا برادران بی درنگ در شب پولُس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسۀ یهود درآمدند.

۱۱ و اینها از اهل تسالونیکی نجیب تر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می نمودند که آیا این همچنین است.

۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.

۱۳ لیکن چون یهودیان تسالونیکی فهمیدند که پولُس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.

۱۴ در ساعت برادران پولُس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاؤس در آنجا توقّف نمودند.

۱۵ و رهنمایان پولُس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاؤس گرفته که به زودی هر چه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

۱۶ امّا چون پولُس در اَطینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است.

۱۷ پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات می کرد، مباحثه می نمود.

۱۸ امّا بعضی از فلاسفهٔ اپیکوریّین و رواقیّین با او روبرو شده، بعضی می گفتند: این یاوه گو چه می خواهد بگوید؟ و دیگران می گفتند: ظاهراً واعظ به خدایان غریب است. زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می داد.

۱۹ پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: آیا می توانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو می گویی چیست؟

۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش ما می رسانی. پس می خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.

۲۱ امّا جمیع اهل اَطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید دربارهٔ چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

۲۲ پس پولُس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: ای مردان اَطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته ام،

۲۳ زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته شده بود. پس آنچه را که شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام می نمایم.

۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد

۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها می بخشد.

۲۶ و هر امّت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرد و زمانهای معیّن و حدود مسکنهای ایشان را مقرّر فرمود

۲۷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحّص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.

۲۸ زیرا که او در زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته اند که از نسل او می باشیم،

۲۹ پس چون از نسل خدا می باشیم، نشاید گمان برد که الوهیّت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.

۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می فرماید که توبه کنند.

۳۱ زیرا روزی را مقرّر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معیّن فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.

۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند: مرتبهٔ دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.

۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت.

۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته، ایمان آوردند که از جملهٔ ایشان دِیوُنیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

۱۸

۱ و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرنتس آمد.

۲ و مرد یهودی اَکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایطالیا تازه رسیده بود و زنش پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همهٔ یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.

۳ و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد؛ و کسب ایشان خیمه دوزی بود.

۴ و هر سَبَّت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می ساخت.

۵ امّا چون سیلاس و تیموتاؤس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می داد که عیسی، مسیح است.

۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امّت ها می روم.

۷ پس از آنجا نقل کرده. به خانهٔ شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانهٔ او متصل به کنیسه بود.

۸ امّا کَرِسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند، ایمان آورده. تعمید یافتند.

۹ شبی خداوند در رؤیا به پولس گفت: ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش

۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذّیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلقِ بسیار است.

۱۱ پس مدّت یک سال و شش ماه توقّف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد.

۱۲ امّا چون غالیون والی اَخائیَّه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند
۱۳ و گفتند: این شخص مردم را اغوا می کند که خدا را بر خلاف شریعت عبادت کنند.
۱۴ چون پولُس خواست حرف زند، غالیون گفت: ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می بود، هر آینه شرط عقل می بود که متحمّل شما بشوم.
۱۵ ولی چون مسأله ای است دربارهٔ سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داوری کنم.
۱۶ پس ایشان را از پیش مسند براند.
۱۷ و همه سوستانیس رئیس منیسه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.
۱۸ امّا پولس بعد از آن، روزهای بسیار در آنجا توقّف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنخریه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.
۱۹ و چون به افسس رسید، آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود را به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود.
۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدّتی با ایشان بماند، قبول نکرد
۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که: مرا به هر صورت باید عید آینده در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت. پس از افسس روانه شد
۲۲ و به قیصریّه فرود آمده به اورشلیم رفت و کلیسا را تحیّت نموده، به انطاکیّه آمد.
۲۳ و مدّتی در آنجا مانده، باز به سفر توجّه نمود و در مُلک غلاطیّه و فریجیه جابجا می گشت و همهٔ شاگردان را استوار می نمود.
۲۴ امّا شخصی یهود اپلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید.
۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، دربارهٔ خداوند به دقّت تکلّم و تعلیم می نمود هر چند جز از تعمید یحیی اطّلاعی نداشت.
۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد. اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقّت تمام از طریق خدا را بدو آموختند.
۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیّه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید، آنانی را که به وسیلهٔ فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود،
۲۸ زیرا به قوّت تمام بر یهود اقامهٔ حجّت می کرد و از کتب ثابت می نمود که عیسی، مسیح است.

۱۹

و چون اپلس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. در آنجا شاگرد چند یافته،
۲ بدیشان گفت: آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟ به وی گفتند: بلکه نشنیدیم که روح القدس هم هست!
۳ بدیشان گفت: پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند: به تعمید یحیی.
۴ پولس گفت: یحیی البتّه تعمید توبه می داد و به قوم می گفت به آن کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی.
۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی مسیح تعمید گرفتند،
۶ و چون پولُس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلّم گشته، نبوّت کردند.
۷ و جملهٔ آن مردمان تخمیناً دوازده نفر بودند.
۸ پس به کنیسه درآمده، مدّت سه ماه با دلیری سخن می راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می نمود و برهان قاطع می آورد.
۹ امّا چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می گفتند، از ایشان کناره گزیده. شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسهٔ شخصی طیرانس نام مباحثه می نمود.
۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.
۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر معتاد به ظهور می رسانید،
۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه ها برده، بر مریضان می گذاردند و امراض از ایشان زایل می شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می شدند.
۱۳ لیکن تنی چند از یهودیّان سیّاحِ عزیمه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می گفتند: شما را به عیسی که پولُس به او موعظه می کند قسم می دهیم!
۱۴ و هفت نفر پسران اسکیوا رئیس کهنه یهودا اینکار می کردند.
۱۵ امّا روح خبیث در جواب ایشان گفت: عیسی را می شناسم و پولُس را می دانم. لیکن شما کیستید؟
۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زورآور شده، غلبه یافت بحدّی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.
۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرّم می داشتند.

۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می نمودند.

۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.

۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقّی کرده قوّت می گرفت.

۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدّمات، پولُس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اَخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: بعد از رفتنم به آنجا ُروم را نیز باید دید.

۲۲ پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتاؤس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقّف نمود.

۲۳ در آن زمان هنگامه ای عظیم دربارهٔ طریقت برپا شد.

۲۴ زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکدهٔ ارطامیس از نقره می ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می داشتند،

۲۵ فراهم آورده. گفت: ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخیِ رزق ما است.

۲۶ و دیده و شنیده اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می گوید اینهایی که به دستها ساخته می شوند، خدایان نیستند.

۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از بین رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می پرستیدند برطرف شود.

۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می گفتند که بزرگ است ارطامیس افسسیان.

۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متّفقاً به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند.

۳۰ امّا چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.

۳۱ و بعضی از رؤسای آسیا که او را دوست می داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.

۳۲ و هر یکی صدایی علیحده می کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی دانستند که برای چه جمع شده اند.

۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجّت بیاورد.

۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب دو ساعت ندا می کردند که بزرگ است ارطامیس افسسیان.

۳۵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده. گفت: ای مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنمی که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟

۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.

۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بد گفته اند.

۳۸ پس هرگاه دیمیتریوس و همکاران وی ادّعایی بر کسی دارند، ایّام قضا مقرّر است و داوران معیّن هستند. با یکدیگر مرافعه باید کرد.

۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید. در محکمهٔ شرعی فیصل خواهد پذیرفت.

۴۰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنهٔ امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علّتی نیست که دربارهٔ آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.

۴۱ این را گفته، جماعت را متفرّق ساخت.

۲۰

۱ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.

۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.

۳ و سه ماه توقّف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.

۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیکی و غایوس از دربه و تیموتاؤس و از مردم آسیا تیخکس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند.

۵ و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند.

۶ و اما ما بعد از ایّام فطیر از فیلیپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افتیخس

۷ و در اوّل هفته، چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تا نصفه شب طول کشید.

۸ و در بالاخانه ای که جمع بودیم، چراغ بسیار بود.

۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را درربود و چون پولس کلام را طول می داد. خواب بر او مستولی گشته، از طبقهٔ سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.

۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: مضطرب مباشید زیرا که جان در اوست.

۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.

۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم یافتند.

۱۳ امّا ما به کشتی سوار شده، به اَسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.

۱۴ پس چون در اَسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلینی آمدیم.

۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خَیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقّف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم.

۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

۱۷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.

۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: بر شما معلوم است که از روز اوّل که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسر می بردم؛

۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می شد، به خدمت خداوند مشغول می بودم.

۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اِخبار و تعلیم می نمودیم.

۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می دادم.

۲۲ و اینک الآن در روح بسته شده، به اورشلیم می روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطّلاعی ندارم.

۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می گوید که بندها و زحمات برایم مهیّا است.

۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.

۲۵ و الحال این را می دانم که جمیع شما که در میان گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.

۲۶ پس امروز از شما گواهی می طلبم که من از خون همه بری هستم،

۲۷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی ارادهٔ خدا کوتاهی نکردم.

۲۸ پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرّر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.

۲۹ زیرا من می دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گلّه ترحم نخواهند نمود،

۳۰ و از میان خودِ شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.

۳۱ لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدّت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.

۳۲ و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدّسین شما را میراث بخشد.

۳۳ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،

۳۴ بلکه خود می دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد.

۳۵ این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقّت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.

۳۶ این را بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.

۳۷ و همه گریهٔ بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته او را می بوسیدند.

۳۸ و بسیار متألّم شدند خصوصاً بجهت آن سخنی که گفت: بعد از این روی مرا نخواهید دید. پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

۲۱

1 و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.

۲ و چون کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیّه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.

۳ و قپرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده. به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را فرود آورند.

۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود.

۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به کنارهٔ دریا زانو زده، دعا کردیم.

۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند.

۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صُور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.

۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریّه آمدیم و به خانهٔ فلیپُّس مبشّر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.

۹ و او را چهار دخترِ باکره بود که نبوّت می کردند.

۱۰ و چون چند روز در آنجا ماندیم، نبی ای آغابوس نام از یهودیه رسید،

۱۱ و نزد ما آمده، کمربند پولُس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: روح القدس می گوید صاحب این کمربند را به همینطور بسته، تو را به دستهای امّت ها خواهند سپرد.

۱۲ پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.

۱۳ پولُس جواب داد: چه می کنید که گریان شده، دل مرا می شکنید زیرا من مستعدّم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.

۱۴ چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: آنچه ارادهٔ خداوند است بشود).

۱۵ و بعد از آن ایّام تدارک سفر دیده، متوجّه اورشلیم شدیم.

۱۶ و تنی چند از شاگردان قیصریّه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسوی تنام از اهل قِپْرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

۱۷ و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند.

۱۸ و در روز دیگر، پولُس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همهٔ کشیشان حاضر شدند.

۱۹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امّت ها به عمل آورده بود، مفصّلاً گفت.

۲۰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند: ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده اند و جمیعاً در شریعت غیورند.

۲۱ و دربارهٔ تو شنیده اند که همهٔ یهودیان را که در میان امّت ها می باشند، تعلیم دهی که از موسی انحراف نمایند ومی گویی نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود.

۲۲ پس چه باید کرد؟ البتّه جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده ای.

۲۳ پس آنچه به تو گوییم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست.

۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه دربارهٔ تو شنیده اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می نمایی.

۲۵ لیکن دربارهٔ آنانی که از امّت ها ایمان آورده اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند).

۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایّام طهارت اطّلاع داد تا هدیه ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.

۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته،

۲۸ فریاد برآوردند که ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امّت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می دهد. بلکه یونانی ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدّس را ملوّث نموده است.

۲۹ زیرا قبل از آن تَرُوفیمُسِ اَفَسسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنّه داشتند که پولُس او را به هیکل آورده بود .

۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولُس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند.

۳۱ و چون قصد قتل او را می کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که تمامی اورشلیم به شورش آمده است.

۳۲ او بی درنگ سپاه و یوزباشی ها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرّد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولُس دست برداشتند.

۳۳ چون مین باشی رسید. او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که این کیست و چه کرده است؟

۳۴ امّا بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

۳۵ و چون به زینه رسید، اتّفاق افتاد که لشگریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،
۳۶ زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می زدند که او را هلاک کن!
۳۷ چون نزدیک شد که پولُس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی بگویم؟ گفت: آیا زبان یونانی را می دانی؟
۳۸ مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتّال را به بیابان برد؟
۳۹ پولُس گفت: من مردی یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اِذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.
۴۰ چون اِذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت:

۲۲

1 ای برادران عزیز و پدران، حجّتی را که الآن پیش شما می آورم بشنوید.
۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلّم می کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت :
۳ من مرد یهودی هستم، متولّد طرسوس قیلیقیه، امّا تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعتِ اجداد متعلّم شده، دربارهٔ خدا غیور می بودم، چنانکه همگی شما امروز می باشید.
۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می بودم و به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می انداختم،
۵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می دهند که از ایشان نامه ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را که نیز در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.
۶ و در اثنای راه، چون نزدیک دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گِرد من درخشید.
۷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می گوید: ای شاؤل، ای شاؤل، چرا بر من جفا می کنی؟
۸ من جواب دادم: خداوندا تو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می کنی.
۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.
۱۰ گفتم: خداوندا چه کنم؟ خداوند مرا گفت: برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطّلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرّر است که بکنی.
۱۱ پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.
۱۲ آنگاه شخصی متّقی بحسب شریعت، حنّانیا نام که نزد همهٔ یهودیان ساکن آنجا نیک نام بود،
۱۳ به نزد من آمده و ایستاده. به من گفت: ای برادر شاؤل، بینا شو که در همان ساعت بر وی نگریستم.
۱۴ او گفت: خدای پدران ما تو را برگزید تا ارادهٔ او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.
۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.
۱۶ و حال چرا تأخیر می نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.
۱۷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می کردم، بیخود شدم.
۱۸ پس او را دیدم که به من می گوید: ?بشتاب و از اورشلیم بزودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حقّ من نخواهند پذیرفت.
۱۹ من گفتم: خداوندا، ایشان می دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، می زدم؛
۲۰ و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه می داشتم.
۲۱ او به من گفت: روانه شو زیرا که من تو را به سوی امّت های بعید می فرستم.
۲۲ پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!
۲۳ و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشانده، خاک به هوا می ریختند،
۲۴ مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می کردند.
۲۵ و وقتی که او را به ریسمانها می بستند، پولُس به یوزباشی ای که حاضر بود گفت: آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی حجّت هم تازیانه زنید؟
۲۶ چون یوزباشی این را شنید، نزد مین باشی زمین رفته، او را خبر داده، گفت: چه می خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟
۲۷ پس مین باشی آمده، به وی گفت: مرا بگو که تو رومی هستی؟ گفت: بلی!
۲۸ مین باشی جواب داد: من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم! پولُس گفت: امّا من در آن مولود شدم.
۲۹ در ساعت آنانی که قصد تفتیش او را داشتند، دست از او برداشتند و مین باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.
۳۰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علّت مدّعی او می باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا رؤسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولُس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

۲۳

1 پس پولس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده ام.

۲ آنگاه حنّانیا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.

۳ پولس بدو گفت: خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته ای تا مرا بر حسب شریعت داوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می کنی؟

۴ حاضران گفتند: آیا رئیس کهنهٔ خدا را دشنام می دهی؟

۵ پولُس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.

۶ چون پولُس فهمید که بعضی از صدّوقیان و بعضی فریسیانند، در مجلس ندا در داد که ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می شود.

۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدّوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،

۸ زیرا که صدّوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.

۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقهٔ فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، گفتند که در این شخص هیچ بدی نیافته ایم و اگر روحی یا فرشته ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.

۱۰ و چون منازعه زیادتر می شد، مین باشی ترسید که مبادا پولُس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته. به قلعه درآوردند.

۱۱ و در شبِ همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.

۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولُس را نکُشند، نخورند و ننوشند.

۱۳ و آنانی که دربارهٔ این همقَسَم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.

۱۴ اینها نزد رؤسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولُس را نکُشیم چیزی نچشیم.

۱۵ پس الآن شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکُشیم.

۱۶ امّا خواهر زادهٔ پولُس از کمین ایشان اطّلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید.

۱۷ پولُس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.

۱۸ پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.

۱۹ پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: چه چیز است که می خواهی به من خبر دهی؟

۲۰ عرض کرد: یهودیان متّفق شده اند که از تو خواهش کنند تا پولُس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حقّ او زیادتر تفتیش نمایند.

۲۱ پس خواهش اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی اند و به سوگند عهد بسته اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الآن مستعد و منتظر وعدهٔ تو می باشند.

۲۲ مین باشی آن جوان را مرخّص فرموده، قدغن نمود که به هیچ کس مگو که مرا از این راز مطّلع ساختی.

۲۳ پس دونفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه برند؛

۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولُس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فلیکس والی برسانند.

۲۵ و نامه ای بدین مضمون نوشت:

۲۶ کلودیؤس ایسیاس، به والی گرامی فلیکس سلام می رساند.

۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او را داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.

۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بر وی شکایت می کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.

۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می دارند، ولی هیچ شکوه ای مستوجب قتل یا بند نمی دارند.

۳۰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بی درنگ او را نزد تو فرستادم و مدّعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادّعا نمایند والسّلام.

۳۱ پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولُس را در شب برداشته، به اَنْتیپاتِریس رسانیدند.

۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، و خود به قلعه برگشتند.

۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولُس را نیز نزد او حاضر ساختند.
۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است،
۳۵ گفت: چون مدّعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید. و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

۲۴

۱ و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولُس نزد والی آوردند.
۲ و چون او را احضار فرمود، ترلس آغاز ادّعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی،
۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می پذیریم.
۴ و لیکن تا تو را زیاده مُصَدَّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی.
۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته ایم در میان همهٔ یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نَصاری.
۶ و چون او خواست هیکل را ملوّث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم.
۷ ولی ایسیاس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،
۸ و فرمود تا مدّعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و بعد از امتحان می توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادّعا می کنیم.
۹ و یهودیان نیز با او متّفق شده گفتند که چنین است.
۱۰ چون والی به پولُس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: از آنرو که می دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می باشی، به خشنودی وافر حجّت دربارهٔ خود می آورم.
۱۱ زیرا تو می توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،
۱۲ و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.
۱۳ و هم آنچه الآن بر من ادّعا می کنند، نمی توانند اثبات نمایند.
۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار می کنم که به طریقتی که بدعت گویند، خدای پدران را عبادت می کنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم،
۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.
۱۶ و خود را در این امر ریاضت می دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی لغزش نگاه دارم.
۱۷ و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.
۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهّر یافتند بدون هنگامه یا شورشی.
۱۹ و ایشان می بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادّعا کنند.
۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،
۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که دربارهٔ قیامت مردگان از من امروز پیش شما بازپرس می شود).
۲۲ آنگاه فلیکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تأخیر انداخته، گفت: چون لیسیان مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.
۲۳ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولُس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.
۲۴ و بعد از روزی چند فلیکس با زوجهٔ خود درسلا که زنی یهودی بود، پولُس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان به مسیح شنید.
۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزگاری و داوری آینده خطاب می کرد، فلیکس ترسان گشته، جواب داد که الحال برو و فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.(
۲۶ و نیز امید می داشت که پولُس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرّراً وی را خواسته، با او گفتگو می کرد.
۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیؤس فستوس، خلیفهٔ ولایت فلیکس شد و فلیکس چون خواست بر یهود منّت نهد، پولُس را در زندان نگاه گذاشت.

۲۵

۱ پس چون فستوس به ولایت خود اورشلیم رفت.
۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادّعا کردند و بدو التماس نموده،
۳ منّتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند.
۴ اما فستوس جواب داد که پولس را باید در قیصریه نگاه داشت، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.
۵ و گفت: پس کسانی از شما می توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادّعا نمایند.
۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقّف کرده بود، به قیصریّه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولُس را حاضر سازند.

۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند. به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولُس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.

۸ او جواب داد که نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کردم.

۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منّت نهد، در جواب پولُس گفت: آیا می خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟

۱۰ پولُس گفت: در محاکمهٔ قیصر ایستاده ام که در آنجا می باید محاکمهٔ من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده ام، چنانکه تو نیز نیکو می دانی.

۱۱ پس هرگاه ظلمی یا عملی موستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ یک از این شکایتهایی که اینها بر من می آورند اصلی ندارد، کسی نمی تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می کنم.

۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت؟

۱۳ و بعد از مرور ایّام چند، اَغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیّت فَستوس به قیصریه آمدند.

۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقّف نمودند، فَستوس برای پادشاه، مقدّمهٔ پولس را بیان کرده، گفت: مردی است که فلیکس او را در بند گذاشته است،

۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، رؤسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.

۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدّعی علیه، مدّعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادّعای ایشان را جواب گوید.

۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی درنگ در روز دوّم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.

۱۸ و مدّعیان برپا ایستاده، از آنچه من گمان می بردم هیچ ادّعا نیاوردند.

۱۹ بلکه مسأله ای چند بر او ایراد کردند دربارهٔ مذهب خود و در حقّ عیسی نامی که مرده است و پولس می گوید که او زنده است.

۲۰ و چون من در این گونه مسایل شکّ داشتم، از او پرسیدم که آیا می خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا مقدّمه فیصل پذیرد؟

۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه اوغسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.

۲۲ اغریپاس به فستوس گفت: من نیز می خواهم این شخص را بشنوم. گفت: فردا او را خواهی شنید.

۲۳ پس بامدادان چون اغریپاس و برنیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با مین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند.

۲۴ آنگاه فستوس گفت: ای اغریپاس پادشاه، و ای همهٔ مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می بینید که دربارهٔ او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.

۲۵ و لیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.

۲۶ و چون چیزی درست ندارم که دربارهٔ او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی الخصوص در حضور تو ای اغریپاس پادشاه آورم تا بعد از تفحّص شاید چیزی یافته بنگارم.

۲۷ زیرا مرا خلاف عقل می نماید که اسیری بفرستم و شکایتهایی که بر اوست معروض ندارم.

۲۶

1 اغریپاس به پولس گفت: مرخصّی که کیفیت خود را بگویی.

پس پولس دست خود را دراز کرده، حجّت خود را بیان کرد

۲ که ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می دانم که امروز در حضور تو حجّت بیاورم، دربارهٔ همه شکایتهایی که یهود از من دارند.

۳ خصوصاً چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالِم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمّل فرموده، مرا بشنوی.

۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می بردم، تمامی یهود می دانند

۵ و مرا از اوّل می شناسند هرگاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقهٔ دین خود فریسی می بودم.

۶ و الحال به سبب امید آن وعده ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادّعا می کنند.

۷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه روز بجدّ و جهد عبادت می کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید. ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادّعا می کنند.

۸ شما چرا محال می پندارید که خدا مردگان را برخیزانید؟

۹ من هم در خاطر خود می پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،

۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدّسین را در زندان حبس می کردم و چون ایشان را می کشتند، در فتوا شریک می بودم.

۱۱ و در همهٔ کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدّت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می کردم.

۱۲ در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کهنه به دمشق می رفتم،

۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.

۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت:

۱۵ من عیسی هستم که تو بر من جفا می کنی.

۱۶ ولیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرّر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.

۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و امّت هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،

۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدّسین بوسیلهٔ ایمانی که بر من است بیابند؟.

۱۹ آن وقت ای اغریپاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیم.

۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیّه و امّت ها را نیز اعلام می نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقهٔ توبه رابجا آورند.

۲۱ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند.

۲۲ امااز خدااعانت یافته، تاامروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می نمایم و حرفی نمی گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می بایست واقع شود،

۲۳ که مسیح است می بایست زحمت بیند و نوبر قیامت مردگان گشته، قوم و امّت ها را به نور اعلام نماید.

۲۴ چون او بدین سخنان، حجّت خود رامی آورد، فستوس به آواز بلند گفت: ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!

۲۵ گفت: ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری می گویم.

۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می گویم، از این امور مطّلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدّمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.

۲۷ ای غریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده ای؟ می دانم که ایمان داری!

۲۸ اغریپاس به پولس گفت: به قلیل ترغیب می کنی که من مسیحی بگردم؟

۲۹ پولس گفت: از خدا خواهش می داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!

۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته،

۳۱ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.

۳۲ و اغریپاس به فستوس گفت: اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی کرد، او را آزاد کردن ممکن می بود.

۲۷

۱ چون مقرّر شد که به ایطالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند.

۲ و به کشتی ادرامینتی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارستخرس از اهل مکادونیه از تسالونیکی همراه ما بود.

۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجزت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.

۴ و از آنجا روانه شده، زیرا قپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.

۵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیّه گذشته، به میرای لیکیّه رسیدیم

۶ در آنجا یوزباشی کشتیِ اسکندریه را یافت که به ایطالیا می رفت و ما را بر آن سوار کرد.

۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقّت رسیدیم و چون باد مخالف ما می بود، در زیر کریت نزدیک سلمونی راندیم،

۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمّی و قریب به شهر اسائیه است رسیدیم.

۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایّام روزه گذشته بود،

۱۰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: ای مردمان، می بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پدید خواهد شد، نه فقط بار کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.

۱۱ و لی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.

۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنین مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است که از کریت مواجّه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.

۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کنارهٔ کریت گذشتیم.

۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون می نامند از بالای آن زدن گرفت.

۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بی اختیار رانده شدیم.

۱۶ پس در زیر جزیره ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.

۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فرو روند، حِبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.

۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه می نمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.

۱۹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.

۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما می افتاد دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

۲۱ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: ای مردمان، نخست می بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.

۲۲ اکنون نیز شما را نصیحت می کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.

۲۳ زیرا که دوش، فرشتهٔ آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می کنم، به من ظاهر شده،

۲۴ گفت: ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همهٔ همسفران تو را به تو بخشیده است.

۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد:

۲۶ لیکن باید در جزیره ای بیفتیم.

۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سو رانده می شدیم، در نصف شب ملّاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.

۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.

۲۹ و چون ترسیدند که به صخره ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنّا می کردند که روز شود.

۳۰ امّا چون ملّاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،

۳۱ پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.

۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد.

۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده اید.

۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ یا از شما نخواهد افتاد.

۳۵ این را بگفت و در حضور همه نان را گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.

۳۶ پس همه قویّ دل گشته نیز غذا خوردند.

۳۷ و جملّه نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم.

۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

۳۹ اما چون روز روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی ای داشت. پس رأی زدند که اگر ممکن شود، کشتی را برانند.

۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکّان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.

۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدّم آن فرو شده، بی حرکت ماند ولی مؤخّرش از لطمهٔ امواج در هم شکست.

۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.

۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.

۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

۲۸

۱ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.

۲ و آن مردمان بربری با کمال ملاطفت رفتار نمودند، زیرا به سبب باران که می بارید و سرما آتش افروخته، همهٔ ما را پذیرفتند.

۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می نهاد، به سبب حرارت، افعی ای بیرون آمده، بر دستش چسبید.

۴ چون بربریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر گفتند: بلاشکّ این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی گذارد که زیست کند.

۵ اما آن جانور در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.

۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا مغتةً افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.

۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانهٔ خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود.

۸ از قضا پدر پوبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد.

۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.

۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.

۱۲ و به سراکوس فرود آمده، سه روز توقّف نمودیم.

۱۳ و از آنجا دور زده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوّم وارد پوطیولی شدیم.

۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.

۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطّلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فورن اپیوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نمود، قویّ دل گشت.

۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصّه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می کرد، در منزل خود بماند.

۱۷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده وبدم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.

۱۸ ایشان بعد از تفحّص چون در من هیچ علّت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.

۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه از آنکه امّت خود شکایت کنم.

۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.

۲۱ وی را گفتند: ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیّه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند. خبری یا سخن بدی دربارهٔ تو گفته است.

۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می گویند.

۲۳ پس چون روزی برای وی معیّن کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامهٔ حجّت می کرد.

۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.

۲۵ و چون با یکدیگر معارضه می کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این سخن را گفته بود که روح القدس به وساطت اشعیا نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده،

۲۶ گفته است که نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛

۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می شنوند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.

۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امّت ها فرستاده می شود و ایشان خواهند شنید.

۲۹ چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثهٔ بسیار می کردند.

۳۰ پولس دو سال تمام در خانهٔ اجاره ای خود ساکن بود و هر که به نزد او می آمد، می پذیرفت.

۳۱ و به ملکوت خدا موعظه می نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیحِ خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد.

رسالهٔ پولس رسول به رومیان

۱

۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،
۲ که سابقاً وعدهٔ آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدّسه،
۳ دربارهٔ پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولّد شد،
۴ و بحسب روح قدّوسیّتْ پسر خدا به قوّت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح،
۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امّت ها به خاطر اسم او،
۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شدهٔ عیسی مسیح هستید،
۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدّسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.
۸ اوّل شکر می کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح دربارهٔ همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛
۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می کنم،
۱۰ و دائماً در دعاهای خود مسألت می کنم که شاید الآن آخر به ارادهٔ خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.
۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید،
۱۲ یعنی تا در میان شما تسلّی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.
۱۳ لکن ای برادران، نمی خواهم که شما بی خبر باشید از اینکه مکرّراً ارادهٔ آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امّت ها.
۱۴ زیرا که یونانیان و بَرْبِریان و حکما و جهلا را هم مدیونم.
۱۵ پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدّم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم.
۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوّت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اوّل یهود و پس یونانی،
۱۷ که در آن عدالت خدا مکشوف می شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.
۱۸ زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می شود بر هر دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می دارند.
۱۹ چونکه آنچه از خدا می توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.
۲۰ زیرا در چیزهای نادیدهٔ او یعنی قوّت سَرْمَدی و اُلوهیّتش از حین آفرینش عالم بوسیلهٔ کارهای او فهمیده و دیده می شود تا ایشان را عذری نباشد.
۲۱ زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا شکر و تمجید نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تاریک گشت.
۲۲ ادّعای حکمت می کردند و احمق گردیدند.
۲۳ و جلال خدای غیرفانی را به شبیه انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.
۲۴ لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند،
۲۵ که ایشان حقّ خدا را به دروغ مبدّل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا ابدالآباد متبارک است. آمین.
۲۶ از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.
۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.
۲۸ و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته بجا آورند.
۲۹ مملّو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت؛ پُر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛
۳۰ غمّازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبرّان و لافزنان و مُبْدِعان شرّ و نامطیعان والدین؛
۳۱ بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم.
۳۲ زیرا هر چند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند .

۲

۱ لهذا ای آدمی که حکم می کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی، فتوا بر خود می دهی، زیرا که تو حکم می کنی، همان کارها را به عمل می آوری.
۲ و می دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال بر حقّ است.

۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می کنی و خود همان را می کنی، آیا گمان می بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟
۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟
۵ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادلانهٔ خدا
۶ که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد:
۷ امّا به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛
۸ و امّا به اهل تعصّب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب
۹ و عذاب و ضیق بر هر نَفْس بشری که مرتکب بدی می شود، اوّل بر یهود و پس بر یونانی؛
۱۰ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.
۱۱ زیرا نزد خدا طرفداری نیست،
۱۲ زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد.
۱۳ از آن جهت شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد.
۱۴ زیرا هرگاه امّت هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند،
۱۵ چونکه از ایشان ظاهر می شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مَذِمَّت می کنند یا عذر می آورند،
۱۶ در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح بر حسب بشارت من.
۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه می کنی و به خدا فخر می نمایی،
۱۸ و ارادهٔ او را میدانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می گزینی،
۱۹ و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان
۲۰ و مؤدّب جاهلان و معلّم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،
۲۱ پس ای کسی که دیگران تعلیم میدهی، چرا خود را نمی آموزی؟ و وعظ می کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی نمی کنی؟
۲۲ و از زنا کردن نهی میکنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی کنی؟
۲۳ و به شریعت فخر می کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی کنی؟
۲۴ زیرا که به سبب شما در میان امّت ها اسم خدا را کفر می گویند، چنانکه مکتوب است،
۲۵ زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. امّا اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنهٔ تو نامختونی گشته است.
۲۶ پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی شود؟
۲۷ و نامختونیِ طبیعی هرگاه شریعت را بجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می کنی.
۲۸ زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی.
۲۹ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

۳

۱ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟
۲ بسیار از هر جهت؛ اوّل آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.
۳ زیرا که چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا بی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می سازد؟
۴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: تا اینکه در سخنان خود مُصَدَّق شوی و در داوری خود غالب آیی.
۵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می کند، چه گوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می کند؟ بطور انسان سخن می گویم.
۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟
۷ زیرا که به دروغ من، راستیِ خدا برای جلال او افزوده شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟
۸ و چرا نگوییم، چنانکه بعضی بر ما افترا می زنند و گمان می برند که ما چنین می گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.
۹ پس چه گوییم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادّعا آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.
۱۰ چنانکه مکتوب است که کسی عادل نیست، یکی هم نی.
۱۱ کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست.

۱۲ همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.
۱۳ گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است،
۱۴ و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است.
۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.
۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقهای ایشان است،
۱۷ و طریق سلامتی را ندانسته اند.
۱۸ خدا ترسی در چشمان ایشان نیست.
۱۹ الآن آگاه هستیم که آنچه شریعت می گوید، به اهل شریعت خطاب می کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیرا قصاص خدا آیند.
۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.
۲۱ لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می دهند؛
۲۲ یعنی عدالت خدا که بوسیلۀ ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کلّ آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست،
۲۳ زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند،
۲۴ و به فیض او مجّاناً عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیه ای که در عیسی مسیح است.
۲۵ که خدا او را از قبل معیّن کرد تا کفّاره باشد به واسطۀ ایمان به وسیلۀ خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فروگذاشتن خطایای سابق در حین تحمّل خدا،
۲۶ برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.
۲۷ پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان.
۲۸ زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می شود.
۲۹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امّت ها هم نیست؟ البتّه خدای امّت ها نیز است.
۳۰ زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل شمرده خواهد شد.
۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل می سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می داریم.

۴

۱ پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟
۲ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد امّا نه در نزد خدا.
۳ زیرا کتاب چه می گوید؟ ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.
۴ لکن برای کسی که عمل می کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود.
۵ و امّا کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود.
۶ چنانکه داود نیز خوشحالی آن کس را ذکر می کند که خدا برای او عدالت محسوب می دارد، بدون اعمال:
۷ خوشابحال کسانی که خطاهای ایشان آمرزیده شد و گناهان ایشان مستور گردید.؛
۸ خوشابحال کسی که خداوند گناه وی را به وی محسوب نفرماید).
۹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختومان نیز؟ زیرا می گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.
۱۰ پس در چه حال محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختومی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختومی؛
۱۱ و علامت ختنه را یافت تا مُهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختومی داشت، تا او همۀ نامختومان را که ایمان آورند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛
۱۲ و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط مختومند بلکه سالک هم می باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت .
۱۳ زیرا به ابراهیم و ذرّیت او، وعده ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.
۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشد، ایمان باطل خواهد شد و وعده باطل.
۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست.
۱۶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذرّیت استوار شود نه مختصّ به ذرّیت شرعی بلکه به ذرّیت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است،

۱۷ چنانکه مکتوب است که تو را پدر امّت های بسیار ساخته ام، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و ناموجودات را به وجود می خواند؛
۱۸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امّت های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که (ذرّیت تو چنین خواهند بود.(
۱۹ و در ایمان کم قوّت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب صد ساله بود و به رحم مردهٔ ساره.
۲۰ و در وعدهٔ خدا از بی ایمانی شک ننمود، بلکه قوّی الایمان گشته، خدا را تمجید نمود،
۲۱ و یقین دانست که به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است.
۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.
۲۳ ولکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد،
۲۴ بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید،
۲۵ که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

۵

۱ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح،
۲ که به وساطت او دخول نیز یافته ایم بوسیلهٔ ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر می نماییم.
۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می کنیم، چونکه می دانیم که مصیبت صبر را پیدا می کند،
۴ و صبر امتحان را و امتحان امید را.
۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبّت خدا در دلهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.
۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معیّن، مسیح برای بی دینان وفات یافت.
۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد.
۸ لکن خدا محبّت خود را در ما ثابت می کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.
۹ پس چقدر بیشتر الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیلهٔ او از غضب نجات خواهیم یافت.
۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت.
۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می کنیم بوسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الآن صلح یافته ایم .
۱۲ لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همهٔ مردم طاری گشت، از آنچه که همه گناه کردند.
۱۳ زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می بود، لکن گناه محسوب نمی شود در جایی که شریعت نیست.
۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلّط می داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونهٔ آینده است، گناه نکرده بودند.
۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.
۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید.
۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطهٔ آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیلهٔ یک یعنی عیسی مسیح.
۱۸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.
۱۹ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.
۲۰ امّا شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی نهایت افزون گردید.
۲۱ تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

۶

۱ پس چه گوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟
۲ حاشا! مایانی که از گناه مردیم، چگونه در آن زیست کنیم؟
۳ یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟
۴ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.

۵ زیرا اگر بر مثال موت او متّحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.

۶ زیرا این را می دانیم که انسانیّت کهنهٔ ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.

۷ زیرا هر که مُرد، از گناه مبرّا شده است.

۸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد.

۹ زیرا می دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی میرد و بعد از این موت بر او تسلّطی ندارد.

۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می کند، برای خدا زیست می کند.

۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، امّا برای خدا در مسیح عیسی زنده.

۱۲ پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،

۱۳ و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات نادرستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.

۱۴ زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.

۱۵ پس چه گوییم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!

۱۶ آیا نمی دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.

۱۷ امّا شکر خدا را که هر چند غلامان گناه می بودید، لیکن الآن از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید.

۱۸ و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته اید.

۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می گویم، زیرا همچنان که اعضای بدن خود را به بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الآن نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدّوسیّت بسپارید.

۲۰ زیرا هنگامی که غلامان گناه می بودید از عدالت آزاد می بودید.

۲۱ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الآن از آنها شرمنده اید که انجام آنها موت است؟

۲۲ امّا الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته اید، ثمر خود را برای قدّوسیّت می آورید که عاقبتِ آن، حیات جاودانی است.

۲۳ زیرا که مزد گناه موت است، امّا نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.

۷

۱ ای برادران آیا نمی دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟

۲ زیرا زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهرِ زنده بسته است، امّا هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعتِ شوهرش آزاد شود.

۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر بپیوندد، زانیه خوانده می شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.

۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری بپیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.

۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می کرد تا بجهت موت ثمر آوریم.

۶ امّا الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مُردیم، از شریعت آزاد شدیم، بحدّی که در تازگی روح بندگی می کنیم نه در کُهنگی حرف.

۷ پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی دانستم، اگر شریعت نمی گفت که طمع مورز.

۸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آوردی، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.

۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.

۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید.

۱۱ زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کُشت.

۱۲ خلاصهٔ شریعت مقدّس است و حکم مقدّس و عادل و نیکو.

۱۳ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیلهٔ نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود .

۱۴ زیرا می دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم،

۱۵ که آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می آورم.

۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم بجا می آورم، شریعت را تصدیق می کنم که نیکوست.

۱۷ و الحال من دیگر آن فاعل نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است.

۱۸ زیرا می دانم که در من یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا اراده در من حاضر است امّا صورت نیکو کردن نی.

۱۹ زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم.

۲۰ پس چون آنچه را نمی خواهم می کنم، من دیگر آن فاعل نیستم بلکه گناه در من ساکن است.

۲۱ لهذا این شریعت را می یابم که وقتی که می خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.

۲۲ زیرا برحسب انسانیّت باطنی به شریعت خدا خشنودم.

۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهم من منازعه می کند و مرا اسیر می سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.

۲۴ وای بر من که مرد شقی ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟

۲۵ خدا را شکر می کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می کنم و امّا به جسم خود شریعت گناه را.

۸

۱ پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.

۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید.

۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد،

۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می کنیم.

۵ زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکّر می کنند و امّا آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح.

۶ از آن جهت که تفکّر جسم موت است، لکن تفکّر روح حیات و سلامتی است.

۷ زانرو که تفکّر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند.

۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا را خشنود سازند.

۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.

۱۰ و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و امّا روح، به سبب عدالت، حیات است.

۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است .

۱۲ بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم.

۱۳ زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیلهٔ روح بکُشید، همانا خواهید زیست.

۱۴ زیرا همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خدایند.

۱۵ از آنرو که روح بندگی نیافته اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یافته اید که در آن ابا یعنی ای پدر ندا می کنیم.

۱۶ همان روح بر روحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم.

۱۷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی وَرَثهٔ خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.

۱۸ زیرا یقین می دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.

۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می باشد،

۲۰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شده، نه به ارادهٔ خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،

۲۱ در امید که خودِ خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.

۲۲ زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می باشند.

۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته ایم، در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود.

۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟

۲۵ امّا اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن می کشیم .

۲۶ و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می باید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می کند به ناله هایی که نمی شود بیان کرد.

۲۷ و او که تفحّص کنندهٔ دلهاست، فکر را می داند زیرا که او برای مقدّسین برحسب ارادهٔ خدا شفاعت می کند.

۲۸ و می دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می دارند و برحسب ارادهٔ او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریّت ایشان با هم درکار می باشند.

۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معیّن فرمود تا به صورت پسرش متشکّل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد.
۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.
۳۱ پس به این چیزها چه می گوییم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضدّ ما؟
۳۲ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟
۳۳ کیست که بر برگزیدگان خدا مدعّی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟
۳۴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می کند؟
۳۵ کیست که ما را از محبّت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت و دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟
۳۶ چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روز کُشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می شویم.
۳۷ بلکه در همهٔ این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم، بوسیلهٔ او که ما را محبّت نمود.
۳۸ زیرا یقین می دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده
۳۹ و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبّت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

۹

۱ در مسیح راست می گویم و دورغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است،
۲ که مرا غمی عظیم در دلم وَجَع دائمی است.
۳ زیرا راضی هم می بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب خویشان منند،
۴ که ایشان اسرائیلی اند و پسر خواندگی و جلال عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده ها از آن ایشان است؛
۵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد، آمین.
۶ ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند،
۷ و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.
۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می شوند.
۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.
۱۰ و نه این فقط، بلکه رِفْقَه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد،
۱۱ زیرا هنگامی که هنوز تولّد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده
۱۲ بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.
۱۳ چنانکه مکتوب است: یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.
۱۴ پس چه گوییم؟ آیا نزد خدا بی انصافی است؟ حاشا!
۱۵ زیرا به موسی می گوید: رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کند و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم.
۱۶ لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.
۱۷ زیرا کتاب به فرعون می گوید: برای همین تو را برانگیختم تا قوّت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.
۱۸ بنابراین هر که را می خواهد رحم می کند و هر که را می خواهد سنگدل می سازد.
۱۹ پس مرا می گویی: دیگر چرا ملامت می کند؟ زیرا کیست که با ارادهٔ او مقاومت نموده باشد؟
۲۰ نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می کنی؟ آیا مصنوع به صانع می گوید که چرا مرا این چنین ساختی؟
۲۱ یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟
۲۲ و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمّل گردید،
۲۳ و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعّد نمود،
۲۴ و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امّت ها نیز.
۲۵ چنانکه در هوشع هم می گوید: آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبهٔ خود.
۲۶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حّی خوانده خواهند شد.
۲۷ و اشعیا نیز در حقّ اسرائیل ندا می کند که هر چند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیّه نجات خواهد یافت؛

۲۸ زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.
۲۹ و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که اگر ربّ الجنود برای ما نسلی نمی گذارد، هر آینه مثل سدوم می شدیم و مانند غَمورَه می گشتیم).
۳۰پس چه گوییم؟ امّت هایی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.
۳۱ لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند.
۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمالِ شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند.
۳۳ چنانکه مکتوب است که اینک در صیهون سنگی مصادم و صخرهٔ لغزش می نهم و هر که بر او ایمان آورد، خجل نخواهد گردید.

۱۰

۱ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.
۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت.
۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشاخته، می خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.
۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.
۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می کند که هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.
۶ لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می گوید که در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد،
۷ یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.
۸ لکن چه می گوید؟ اینکه کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می کنیم.
۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.
۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود بجهت نجات.
۱۱ و کتاب می گوید هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.
۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتمند است برای همه که نام او را می خوانند.
۱۳ زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.
۱۴ پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟
۱۵ و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می دهند و به چیزهای نیکو مژده می دهند.
۱۶ لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می گوید خداوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟
۱۷ لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.
۱۸ لکن می گویم آیا نشنیده اید؟ البتّه شنیدند: صورت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.
۱۹ و می گویم آیا اسرائیل ندانسته اند؟ اوّل موسی می گوید: (من شما را به غیرت می آورم به آن امّتی نیست و بر قوم بی فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.
۲۰ و اشعیا نیز جرأت کرده، می گوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.
۲۱ امّا در حقّ اسرائیل می گوید: تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.

۱۱

۱ پس می گویم آیا خدا قوم خود را ردّ کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم.
۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، ردّ نفرموده است. آیا نمی دانید که کتاب در الیاس چه می گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می کند
۳ که خداوندا انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده اند و من به تنهایی مانده ام و در قصد جان من نیز می باشند؟
۴ لکن وَحْی بدو چه می گوید؟ اینکه هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بَعْل زانو نزده اند.
۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیّتی بحسب اختیار فیض مانده است.
۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست. امّا اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والّا عمل دیگر عمل نیست.
۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختدل گردیدند؛
۸ چنانکه مکتوب است که خدا بدیشان روح خواب آلود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.
۹ و داود می گوید که مائدهٔ ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛
۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائماً خم گردان.

۱۱ پس گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند، حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امّت ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد.
۱۲ پس چون لغزش ایشان دولتمندی جهان گردید و نقصان ایشان دولتمندی امّت ها، به چند مرتبه زیادتر پُری ایشان خواهد بود.
۱۳ زیرا به شما   ای امّت ها سخن می گویم. پس از این روی که رسول امّت ها می باشم خدمت خود را تمجید می نمایم،
۱۴ تا شاید ابنای جنس خود را به غیرت در آورم و بعضی از ایشان را برهانم.
۱۵ زیرا اگر ردّ شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!
۱۶ و چون نوبر مقدّس است، همچنان شاخه ها.
۱۷ و چون بعضی از شاخه ها بریده شدند و تو که زیتون برّی بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی،
۱۸ بر شاخه ها فخر مکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.
۱۹ پس می گویی که شاخه ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟
۲۰ آفرین بجهت بی ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس!
۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.
۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ امّا سختی بر آنانی که افتادند، امّا مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الّا تو نیز بریده خواهی شد.
۲۳ و اگر ایشان نیز در بی ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر بپیوندد.
۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی برّی بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعی اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.
۲۵ زیرا ای برادران نمی خواهم شما از این سرّ بی خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امّت ها درنیاید، سختدلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.
۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که (از صیهون نجات دهنده ای ظاهر خواهد شد و بی دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛
۲۷ و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.
۲۸ نظر به اختیار به خاطر اجداد محبوبند.
۲۹ زیرا که در نعمتها و دعوت خدا بازگشتن نیست.
۳۰ زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الآن به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،
۳۱ همچنین ایشان نیز الآن نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود
۳۲ زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.
۳۳ زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی!
۳۴ زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟
۳۵ یا کِه سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟
۳۶ زیرا که از او به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.

۱۲

۱ لهذا ای برادران، شما را به رحمتهای خدا استدعا می کنم که بدنهای خود را قربانی زندهٔ مقدّس پسندیدهٔ خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است.
۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکوی پسندیدهٔ کامل خدا چیست .
۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازهٔ آن بهرهٔ ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.
۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست،
۵ همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، امّا فرداً اعضای یکدیگر.
۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوّت برحسب موافقت ایمان،
۷یا خدمت در خدمتگزاری، یا معلّم در تعلیم،
۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور.
۹ محبّت بی ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندید.
۱۰ با محبّت برادرانه یکدیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنمایید.

۱۱ در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید.

۱۲ در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید.

۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدّسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید.

۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید.

۱۵ خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان.

۱۶ برای یکدیگر همان فکر را داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید.

۱۷ هیچ کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.

۱۸ اگر ممکن است بقدر قوّهٔ خود با جمیع خلق به صلح بکوشید.

۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است خداوند می گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.

۲۰ پس اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.

۲۱ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی ملغوب ساز .

۱۳

۱ هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی است که از جانب خدا مرتّب شده است.

۲ حتّی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.

۳ زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت.

۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث بر نمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می کشد.

۵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز.

۶ زیرا که به این سبب باج نیز می دهید، چونکه خدّام خدا و مواظب در همین امر هستند.

۷ پس حقّ هر کس را به او ادا کنید: باج را به مستحقّ باج و جزیه را به مستحقّ جزیه و ترس را به مستحقّ ترس و عزّت را به مستحقّ عزّت.

۸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبّت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبّت نماید، شریعت را بجا آورده باشد.

۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکم دیگری که هست، همه شامل است در این کلام که همسایهٔ خود را چون خود محبت نما.

۱۰ محبّت به همسایهٔ خود بدی نمی کند پس محبّت تکمیل شریعت است .

۱۱ و خصوصاً چون وقت را می دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الآن نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.

۱۲ شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحهٔ نور را بپوشیم.

۱۳ و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛

۱۴ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید

.

۱۴

۱ و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای مُحاجُه در مباحات.

۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد امّا آنکه ضعیف است بُقُول می خورَد.

۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.

۴ تو کیستی که بر بندهٔ کسی دیگر حکم می کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.

۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می داند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس در ذهن خود مُتَیَقَّن بشود.

۶ آنکه روز را عزیز می داند بخاطر خداوند عزیزش می دارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هر که می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر می گوید.

۷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ کس به خود نمی میرد.

۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.

۹ زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.

۱۰ لکن تو چرا بر برادر خود حکم می کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.

۱۱ زیرا مکتوب است خداوند می گوید به حیات خود قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.
۱۲ پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.
۱۳ بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود ننهد.
۱۴ می دانم و در عیسی خداوند یقین می دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.
۱۵ زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزده شود، دیگر به محبّت رفتار نمی کنی. به خوراک خود را هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.
۱۶ پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند.
۱۷ زیرا ملکوت خدا اَکل و شُرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس.
۱۸ زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.
۱۹ پس آن اموری را که منشأ سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.
۲۰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البتّه همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد.
۲۱ گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.
۲۲ آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشابحال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می شمارد.
۲۳ لکن آنکه شکّ دارد اگر بخورد ملزم می شود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.

۱۵

۱ و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمّل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.
۲ هر یکی از ما همسایهٔ خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است.
۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود، بلکه چنانچه مکتوب است ملامتهای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.
۴ زیرا همهٔ چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلّی کتاب امیدوار باشیم.
۵ الآن خدای صبر و تسلّی شما را فیض عطا کناد تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرأی باشید.
۶ تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید .
۷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.
۸ زیرا می گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا و وعده های اجداد را ثابت گرداند،
۹ و تا امّت ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که از این جهت تو را در میان امّت ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.
۱۰ و نیز می گوید ای امّت ها با قوم او شادمان شوید.
۱۱ و ایضاً ای جمیع امّت ها خداوند را حمد گویید و ای تمامی قومها او را مدح نمایید.
۱۲ و اشعیا نیز می گوید که ریشهٔ یَسّا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امّت ها مبعوث شود، امید امّت ها بر وی خواهد بود).
۱۳ الآن خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوّت روح القدس در امید افزوده گردید.
۱۴ لکن ای برادران من، خود نیز دربارهٔ شما یقین می دانم که خود از نیکویی مملّو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.
۱۵ لیکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است،
۱۶ تا خادم عیسی مسیح شوم برای امّت ها و کهانت انجیل خدا را بجا آورم تا هدیهٔ امّت ها مقبول افتد، مقدّس شده به روح القدس.
۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم.
۱۸ زیرا جرأت نمی کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطهٔ من به عمل آورد، برای اطاعت امّت ها در قول و فعل،
۱۹ به قوّت آیات و معجزات و به قوّت روح خدا. بحدّی که از اورشلیم دور زده تا به اَلیرِکُون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.
۲۰ امّا حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم
۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.
۲۲ بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.
۲۳ لکن چون الآن مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده ام،
۲۴ هرگاه به اِسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.
۲۵ لکن الآن عازم اورشلیم هستم تا مقدّسین را خدمت کنم.

۲۶ زیرا که اهل مکادونیه و اخائیّه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین مقدّسین اورشلیم بفرستند.
۲۷ بدین رضا دادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امّت ها از روحانیّت ایشان بهرمند گردیدند، لازم شد که در جسمانیّات نیز خدمت ایشان را بکنند.
۲۸ پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد.
۲۹ و می دانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.
۳۰ لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبّت روح (القدس)، برای من نزد خدا در دعاها جدّ و جهد کنید،
۳۱ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدّسین افتد،
۳۲ تا برحسب ارادهٔ خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم.
۳۳ و خدای سلامتی با همهٔ شما باد، آمین.

۱۶

۱ و خواهر ما فیبی را که خادمهٔ کلیسای در کَنْخَرِیّا است، به شما می سپارم
۲ تا او را در خداوند بطور شایستهٔ مقدّسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می نمود.
۳ سلام برسانید به پَرِسْکّلا و اَکیلا، همکاران من در مسیح عیسی
۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همهٔ کلیساهای امّت ها.
۵ کلیسا را که در خانهٔ ایشان است و حبیب من اپینطُس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام رسانید.
۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویید.
۷ و اَندرُونیکوس و یونیاس خویشان مرا که با من اسیر می بودند سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.
۸ و اَمْپْلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید.
۹ و اُوربانُس که با ما در کار مسیح رفیق است و اِستاخِیس حبیب مرا سلام نمایید.
۱۰ و اَپَلّیس آزموده شدهٔ در مسیح را سلام برسانید.
۱۱ و خویش من هِیرُدِیُون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانهٔ نَرگَسُّوس که در خداوند هستند سلام رسانید.
۱۲ طَریفَینا و طَرِیفُوسا را که در خداوند زحمت کشیده اند سلام گویید؛ و پَرْسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.
۱۳ و روفُس برگزیدهٔ در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویید .
۱۴ اَسنکریطُس را و فَلیکون و هرْماس و پطْرُوباس و هَرْمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایید.
۱۵ فیلُولِکُس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولِمپاس و همهٔ مقدّسانی که با ایشانند سلام برسانید.
۱۶ و یکدیگر را به بوسهٔ مقدّسانه سلام نمایید. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می فرستند .
۱۷ لکن ای برادران از شما استدعا می کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته اید می باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید.
۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی کنند بلکه شکم خود را به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان می فریبند.
۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس دربارهٔ شما مسرور شدم. امّا آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده دل باشید.
۲۰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.
۲۱ تیموتاؤس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاطَرُس که خویشان منند شما را سلام می فرستند.
۲۲ من طَرْتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می گویم.
۲۳ قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می فرستد. و اَرَسْطُس خزینه دار شهر و کُوارطُس برادر به شما سلام می فرستند.
۲۴ الآن او را که قادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظهٔ عیسی مسیح، مطابق کشف آن سرّی که از زمانهای ازلی مخفی بود،
۲۵ لکن در حال مکشوف شد و بوسیلهٔ کتب انبیا برحسب فرمودهٔ خدای سرمدی به جمیع امّت ها بجهت ایمان آشکارا گردید،
۲۶ خدای حکیم وحید را بوسیلهٔ عیسی مسیح تا ابدالآباد جلال باد، آمین .

رسالهٔ اوّل پولس رسول به قرنتیان

۱

۱ پولُس به ارادهٔ خدا رسولِ خوانده شدهٔ عیسی مسیح و سوُستْانِیس برادر،

۲ به کلیسای خدا که در قُرِنْتُس است، از مقدّسین در مسیح عیسی که برای تقدّس خوانده شده اند، با همهٔ کسانی که در هر جا نام خداوند ما عیسی مسیح را می خوانند که خداوند ما و خداوند ایشان است.

۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

۴ خدای خود را پیوسته شکر می کنم دربارهٔ شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است،

۵ زیرا شما از هر چیز در وی دولتمند شده اید، در هر کلام و در هر معرفت.

۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید،

۷ بحدّی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفهٔ خداوند ما عیسی مسیح می باشید.

۸ که او نیز شما را تا به آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی ملامت باشید.

۹ امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.

۱۰ لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویید و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رأی کامل شوید.

۱۱ زیرا که ای برادران من، از اهل خانهٔ خَلُوئی دربارهٔ شما به من خبر رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است.

۱۲ غرض اینکه هر یکی از شما می گوید که من از پولس هستم، و من از اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح.

۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟

۱۴ خدا را شکر می کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قایوس،

۱۵ که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم.

۱۶ و خاندان اَسْتیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم.

۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.

۱۸ زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوّت خداست

۱۹ زیرا مکتوب است: حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.

۲۰ کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟

۲۱ زیرا که چون برحسب حکمتِ خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیلهٔ جهالتِ موعظه، ایمانداران را نجات بخشد.

۲۲ چونکه آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند.

۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می کنیم که یهود را لغزش و امّت ها را جهالت است.

۲۴ لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوّت خدا و حکمت خدا است.

۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.

۲۶ زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توان نی و بسیاری شریف نی.

۲۷ بلکه خدا جهّال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد،

۲۸ و خسیسان دنیا و محقّران دنیا را برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند.

۲۹ تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.

۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدّسیّت و فدا.

۳۱ تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر کند.

۲

۱ و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضلیت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سرّ خدا اعلام می نمودم.

۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.

۳ و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم،

۴ و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوّت،

۵ تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوّت خدا.

۶ لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، امّا حکمتی که از این عالم نیست و نه از رؤسای این عالم زایل می گردند.

۷ بلکه حکمت خدا را در سرّی بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدّر فرمود،

۸ که احدی از رؤسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.

۹ بلکه چنانکه مکتوب است: چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیّا کرده است.

۱۰ امّا خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتّی عمقهای خدا را نیز تفحّص می کند.

۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا.

۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما فرموده است بدانیم.

۱۳ که آنها را نیز بیان می کنیم نه به سخنان آموخته شدۀ از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می آموزد و روحانیها را با روحانیها جمع می نماییم.

۱۴ امّا انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود.

۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می کند و کسی را در حکم او نیست.

۱۶ زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما فکر مسیح را داریم.

۳

۱ و من ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح.

۲ و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید،

۳ زیرا که تا بحال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟

۴ زیرا چون یکی می گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان نیستید؟

۵ پس کیست پولس و اپلس؟ جز خادمانی که بواسطۀ ایشان ایمان آوردید و به اندازه ای که خداوند به هر کس داد.

۶ من کاشتم و اپلس آبیاری کرد لکن خدا نموّ می بخشید.

۷ لهذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.

۸ و کارنده و سیر آب کننده یک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقّت خود خواهند یافت.

۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.

۱۰ بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می سازد؛ لکن هر کس با خبر باشد که چگونه عمارت می کند.

۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.

۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند،

۱۳ کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است.

۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.

۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هر چند خود نجات یابد امّا چنانکه از میان آتش.

۱۶ آیا نمی دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟

۱۷ اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک کند زیرا هیکل مقدّس است و شما آن هستید.

۱۸ زنهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.

۱۹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: حکما را به مکر خودشان گرفتار می سازد.

۲۰ و ایضاً: خداوند افکار حکما را می داند که باطل است.

۲۱ پس هیچ کس در انسان فخر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است:

۲۲ خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است،

۲۳ و شما از مسیح و مسیح از خدا می باشد.

۴

۱ هر کس ما را چون خدّام مسیح و وکلای کلام خدا بشمارد.

۲ و دیگر در وکلا بازپرس می شود که هر یکی امین باشد.

۳ امّا بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم.

۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کنندهٔ من خداوند است.

۵ لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیّتهای دلها را ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود.

۶ امّا ای برادران، این چیزها را بطور مَثَل به خود و اپلس نسبت دادم به خاطر شما تا دربارهٔ ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبّر نکند برای یکی بر دیگری.

۷ زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می کنی که گویا نیافتی.

۸ الحال سیر شده و دولتمند گشته اید و بدون ما سلطنت می کنید؛ و کاشکه سلطنت می کردید تا ما نیز با شما سلطنت می کردیم.

۹ زیرا گمان می برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده ایم.

۱۰ ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز امّا ما ذلیل.

۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم،

۱۲ و به دستهای خود کار کرده، مشقّت می کشیم و دشنام شنیده، برکت می طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می کنیم.

۱۳ چون افترا بر ما می زنند، نصیحت می کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلاتِ همه چیز شده ایم تا به حال.

۱۴ و این را نمی نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می کنم.

۱۵زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم،

۱۶ پس از شما التماس می کنم که به من اقتدا نمایید.

۱۷ برای همین تیموتاؤس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جا و در هر کلیسا تعلیم می دهم.

۱۸ امّا بعضی تکبّر می کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی آیم.

۱۹ لکن بزودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبّران را بلکه قوّت ایشان را.

۲۰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوّت است.

۲۱ چه خواهش دارید آیا با چون نزد شما بیایم یا با محبّت و روح حلم؟

۵

۱ فی الحقیقه شنیده می شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امّت ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد.

۲ و شما فخر می کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.

۳ زیرا که من هر چند در جسم غایبم، امّا در روح حاضرم؛ و الآن چون حاضر، حکم کردم در حقّ کسی که این را چنین کرده است.

۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح هنگامی که شما با روح من با قوّت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،

۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاک جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

۶ فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمّر می سازد؟

۷ پس خود را از خمیرمایهٔ پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیرمایه هستید زیرا که فِصَح ما مسیح در راه ما ذبح شده است.

۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایهٔ بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی .

۹ و در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.

۱۰ لکن نه مطلقاً با زانیان این جهان و طمعکاران و یا ستمکاران یا بت پرستان، که در این صورت می باید از دنیا بیرون شوید.

۱۱ لکن الآن به شما می نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می شود، زانی یا طمّاع یا بت پرست یا فحّاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم مخورید.

۱۲ زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟

۱۳ لکن آنانی را که خارج اند خداداوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

۶

۱ آیا کسی از شما چون بر دیگری مدّعی باشد، جرأت دارد که مرافعه بَرَد پیش ظالمان نه نزد مقدّسان؟

۲ یا نمی دانید که مقدّسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدّماتِ کمتر نیستید؟

۳ آیا نمی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟

۴ پس چون در مقدّمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده می شوند، می نشانید؟

۵ بجهت انفعال شما می گویم، آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟

۶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می رود و آن هم نزد بی ایمانان!

۷ بلکه الآن شما را بالکلّیّه قصوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟

۸ بلکه شما ظلم می کنید و مغبون می سازید و این را نیز به برادران خود!

۹ آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب مخورید، زیرا فاسقان و بی پرستان و زانیان و متنعمّان و لوّاط

۱۰ و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحّاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.

۱۱ و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدّس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

۱۲ همه چیز برای من جایز است لکن هر چیز برای من مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلّط یابد.

۱۳خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدا این و آن فانی را فانی خواهد ساخت. امّا جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.

۱۴ و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوّت خود خواهد برخیزانید.

۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!

۱۶ آیا نمی دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می گوید هر دو یک تن خواهند بود.

۱۷ لکن کسی که با خداوند پیوندد یکروح است.

۱۸ از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه می ورزد.

۱۹ آیا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید؟

۲۰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

۷

۱ امّا دربارهٔ آنچه برای من نوشته بودید: مرد را نیکو است زن را لمس نکند.

۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجهٔ خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.

۳ و شوهر حقّ زن را ادا نماید و همچنین زن حقّ شوهر را.

۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود را ندارد بلکه زنش،

۵ از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدّتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد.

۶ لکن این را می گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم،

۷ امّا می خواهم که همهٔ مردم مثل خودم باشند. لکن هر کس نعمتی خاصّ از خدا دارد، یکی این چنین و دیگری چنان.

۸ لکن به مجرّدین و بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.

۹ لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتشِ هوس بهتر است.

۱۰ امّا منکوحان را حکم می کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛

۱۱ و اگر جدا شود، مجرّد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.

۱۲ و دیگران را من می گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نمسازد.

۱۳ و زنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.

۱۴ زیرا که شوهر بی ایمان از زن مقدّس خود می شود و زن بی ایمان از برادر مقدّس می گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می بودند، لکن الحال مقدّسند.

۱۵ امّا اگر بی ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقیّد نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.

۱۶ زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد، یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟

۱۷ مگر اینکه به هر طور که خداوند به هر کس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هر کس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همهٔ کلیساها امر می کنم.

۱۸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود.

۱۹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.

۲۰ هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.

۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می توانی آزاد شوی، آن را اُولی تر استعمال کن.

۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.

۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.

۲۴ ای برادران هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.

۲۵ امّا دربارهٔ باکره ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رأی می دهم.

۲۶ پس گمان می کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو است که همچنان بماند.

۲۷ اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن مخواه.

۲۸ لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.

۲۹ امّا ای برادران، این را می گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی زن باشند

۳۰ و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریداران چون غیر مالکان باشند،

۳۱ و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان درگذر است.

۳۲ امّا خواهشِ این دارم که شما بی اندیشه باشید. شخص مجرّد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛

۳۳ و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.

۳۴ در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدّس باشد؛ امّا منکوحه در امور دنیا می اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.

۳۵ امّا این را برای نفع شما می گویم نه آنکه دامی بر شما نهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بی تشویش.

۳۶ لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکرهٔ خود ناشایستگی می کند، اگر به حدّ بلوغ رسید ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گناهی نیست؛ بگذار نکاح کنند.

۳۷ امّا کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در ارادهٔ خود مختار است و در دل خود جازم است که باکرهٔ خود را نگاه دارد، نیکو می کند.

۳۸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می نماید.

۳۹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. امّا هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.

۴۰ امّا بحسب رأی من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می برم که روح خدا را دارم .

۸

۱ امّا دربارهٔ قربانی های بتها، می دانیم که همه علم داریم و علم باعث تکبّر است،

لکن محبّت بنا می کند.

۲ اگر کسی گمان بَرَد که چیزی می داند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که باید دانست.

۳ امّا اگر کسی خدا را محبّت نماید، نزد او معروف می باشد.

۴ پس دربارهٔ خوردن قربانی های بتها، می دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی جز یکی نیست.

۵ زیرا هر چند هستند که به خدایان خوانده می شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیار می باشند،

۶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می شود.

۸ امّا خوراک، ما را مقبول خدا نمی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر.

۹ لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد.

۱۰ زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشسته ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی بتها بنا نمی شود؟

۱۱ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد.

۱۲ و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمایر ضعیفشان صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.

۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

۹

۱ آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوندِ ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟

۲ هرگاه دیگران را رسول نباشم، البتّه شما را هستم زیرا که مُهر رسالت من در خداوند شما هستید.

۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می کنند این است

۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟

۵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی خود را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار کنیم؟
۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گله ای را بچراند و از شیر گله ننوشد؟
۸ آیا این را بطور انسان می گویم یا شریعت نیز این را نمی گوید؟
۹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، دهان مبند. آیا خدا در فکر گاوان می باشد؟
۱۰ یا محض خاطر ما این را نمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می باید به امید، شخم نماید و خردکنندهٔ خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.
۱۱ چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟
۱۲ اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند، آیا نه ما بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمّل می شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم.
۱۳ آیا نمی دانید که هر که در امور مقدّس مشغول باشد، از هیکل می خورد و هر که خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می دارد.
۱۴ و همچنین خداوند فرمود که هر که به انجیل اعلام نماید، از انجیل معشیت یابد(.
۱۵ لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به قصد ننوشتم تا با من چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند.
۱۶ زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.
۱۷ زیرا هرگاه این را طوعاً کنم اجرت دارم، لکن اگر کرهاً باشد وکالتی به من سپرده شد.
۱۸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می دهم، انجیل مسیح را بی خرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟
۱۹ زیرا با اینکه از همه کس آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.
۲۰ و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛
۲۱ و بی شریعتیان را چون بی شریعتیان شدم، هرچند نزد خدا بی شریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی شریعتیان را سود برم؛
۲۲ ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم.
۲۳ امّا همه کار را بجهت انجیل می کنم تا در آن شریک گردم.
۲۴ آیا نمی دانید آنانی که در میدان می دوند، همه می دوند لکن یک نفر انعام را می برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.
۲۵ و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می کشد؛ امّاایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را .
۲۶ پس من چنین میدوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و مشت می زنم نه آنکه به هوا بزنم.
۲۷ بلکه تن خود را زبون می سازم و آن را در بندگی می دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

۱۰

۱ زیرا ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند
۲ و همه به موسی تعمید یافتند در ابر و در دریا؛
۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند
۴ و همه همان شُرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می آشامیدند از صخرهٔ روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود.
۵ لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.
۶ و این امور نمونه ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛
۷ و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو ولعب برپا شدند.
۸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.
۹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند.
۱۰ و نه همهمه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.
۱۱ و این همه بطور مَثَل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.
۱۲ پس آنکه گمان بَرَد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد.
۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. امّا خدا امین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه باتجربه مفرّی نیز می سازد تا یارای تحمّل آن را داشته باشید.
۱۴ لهذا ای عزیزان من از بت پرستی بگریزید.
۱۵ به خردمندان سخن می گویم: خود حکم کنید بر آنچه می گویم.

۱۶ پیالهٔ برکت که آن را تبرّک می خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟
۱۷ زیرا که ما بسیاریم، یک نان و یکتن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یابیم.
۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی ها شریک قربانگاه نیستند؟
۱۹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می باشد؟ یا قربانی بت چیزی است؟
۲۰ نی! بلکه آنچه امّت ها قربانی می کنند، برای دیوها می گذارند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید.
۲۱ محال است که هم از پیالهٔ خداوند و هم از پیالهٔ دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایدهٔ دیوها نمی توانید قسمت بُرد.
۲۲ آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او تواناتر می باشیم؟
۲۳ همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند.
۲۴ هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را.
۲۵ هر آنچه در قصابخانه می فروشند، بخورید و هیچ مپرسید به خاطر ضمیر.
۲۶ زیرا که جهان و پُری آن از آن خداوند است.
۲۷ هرگاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و می خواهید بروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ نپرسید بجهت ضمیر.
۲۸ امّا اگر کسی به شما گوید این قربانی بت است، مخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.
۲۹ امّا ضمیر می گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟
۳۰ و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زنند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم؟
۳۱ پس خواه بخورید؟ خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.
۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید.
۳۳ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

۱۱

۱ پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز به مسیح می کنم.
۲ امّا ای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می نمایید.
۳ امّا می خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.
۴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می نماید.
۵ امّا هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می سازد، زیرااین چنان است که تراشیده شود.
۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز بِبُرَدْ؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد.
۷ زیرا مرد را نباید سر خود را بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، امّا زن جلال مرد است.
۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.
۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.
۱۰ از این جهت زن می باید عزّتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان.
۱۱ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم از زن جدا نیست در خداوند.
۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیلهٔ زن، لیکن همه چیز از خدا.
۱۳ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟
۱۴ آیا خودِ طبیعت شما را نمی آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار باشد؟
۱۵ و اگر زن موی دراز، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟
۱۶ و اگر کسی ستیزه گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادتی نیست.
۱۷ لیکن چون این حکم را به شما می کنم، شما را تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید.
۱۸ زیرا اوّلاً هنگامی که شما در کلیسا جمع می شوید، می شنوم که در میان شما شقاقها روی می دهد و قدری از آن را باور می کنم.
۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.
۲۰ پس چون شما در یک جا جمع می شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود،
۲۱ زیرا که در وقت خوردن هر کس شام خود را پیشتر می گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود.
۲۲ مگر خانه ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می نمایید و آنانی را که ندارند شرمنده می سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم، تحسین نمی نمایم!
۲۳ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت
۲۴ و شکر نموده، پاره کرد و گفت: بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من بجا آرید.

۲۵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.
۲۶ زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می نمایید تا هنگامی که باز آید.
۲۷ پس هر که بطور ناشایسته نان را بخورد و پیالهٔ خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.
۲۸ امّا هر شخص خود را امتحان کند و بدینطرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.
۲۹ زیرا هر که می خورد و می نوشد، فتوای خود را می خورد و می نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی کند.
۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض اند و بسیاری خوابیده اند.
۳۱ امّا اگر بر خود حکم می کردیم، حکم بر ما نمی شد.
۳۲ لکن هنگامی که بر ما حکم می شود، از خداوند تأدیب می شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود .
۳۳ لهذا ای برادران من، چون بجهت خوردن جمع می شوید، منتظر یکدیگر باشید.
۳۴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

۱۲

۱ امّا دربارهٔ عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید.
۲ می دانید که هنگامی که امّت ها می بودید، به سوی بتهای گنگ برده می شدید بطوری که شما را می بردند.
۳ پس شما را خبر می دهم که هر که متکلّم به روح خدا باشد، عیسی را أناتیما نمی گوید و احدی جز به روح القدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت.
۴ و نعمتها انواع است ولی روح همان.
۵ و خدمتها انواع است امّا خداوند همان.
۶ و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می کند.
۷ ولی هر کس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می شود.
۸ زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حمکت داده می شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.
۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.
۱۰ و یکی را قوّت معجزات و دیگری را نبوّت و یکی را تمیز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمهٔ زبانها.
۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک فاعل است که هر کس را فرداً بحسب ارادهٔ خود تقسیم می کند.
۱۲ زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدّد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می باشد، همچنین مسیح نیز می باشد.
۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.
۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.
۱۵ اگر پا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟
۱۶ و اگر گوش گوید چونکه چشم نیّم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟
۱۷ اگر تمام بدن چشم بودی، کجا می بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می بود بوییدن؟
۱۸ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب ارادهٔ خود.
۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می بود؟
۲۰ امّا الآن اعضا بسیار است لیکن بدن یک.
۲۱ و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که احتیاج به شما ندارم.
۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می نمایند، لازم تر می باشند.
۲۳ و آنها را که پست تر اجزای بدن می پنداریم، عزیزتر می داریم و اجزای قبیح ما جمالِ افضل دارد.
۲۴ لکن اعضای جمیلهٔ ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتّب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد،
۲۵ تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.
۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزّت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.
۲۷ امّا شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می باشید.
۲۸ و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا: اوّل رسولان، دوّم انبیا، سوم معلّمان، بعد قوّات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها.
۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوّات؟
۳۰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلّم هستند، یا همه ترجمه می کنند؟
۳۱ لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضل را نیز به شما نشان می دهم.

۱۳

۱ اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبّت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده ام.
۲ و اگر نبوّت داشته باشم و جمیع اسرار و همهٔ علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدّی که کوهها را نقل کنم و محبّت نداشته باشم، هیچ هستم.
۳ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبّت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم.
۴ محبّت حلیم و مهربان است؛ محبّت حسد نمی برد؛ محبّت کبر و غرور ندارد؛
۵ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوءظنّ ندارد؛
۶ از ناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی می کند؛
۷ در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید؛ در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد.
۸ محبّت هرگز ساقط نمی شود و امّا اگر نبوّتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.
۹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می نماییم،
۱۰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.
۱۱ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می زدم و چون طفل فکر می کردم و مانند طفل تعقّل می نمودم. امّا چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم.
۱۲ زیرا که الحال در آین په بطور معمّا می بینیم، لکن آن وقت روبرو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شده ام.
۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبّت. امّا بزرگتر از اینها محبّت است.

۱۴

۱ در پی محبّت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوصاً اینکه نبوت کنید.
۲ زیرا کسی که به زبانی سخن می گویی، نه به مردم بلکه به خدا می گوید، زیرا هیچ کس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلّم می نماید.
۳ امّا آنکه نبوّت می کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلّی می گوید.
۴ هر که به زبانی می گوید، خود را بنا می کند، امّا آنکه نبوّت می نماید، کلیسا را بنا می کند.
۵ و خواهش دارم که همهٔ شما به زبانها تکلّم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوّت نمایید زیرا کسی که نبوّت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.
۶ امّا الحال ای برادران، اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوّت یا به تعلیم گویم.
۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می دهد چون نی یا بربط اگر در صداها فرق نکند، چگونه آواز نی یا بربط فهمیده می شود؟
۸ زیرا اگر کَرِنّا نیز صدای نامعلوم دهد، که خود را مهیّای جنگ می سازد؟
۹ همچنین شما نیز اگر به زبان، سخن نامفهوم نگویید، چگونه معلوم می شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟
۱۰ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی معنی نیست.
۱۱ پس هرگاه قوّت زبان را نمی دانم، نزد متکلّم بربری می باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می باشد.
۱۲ همچنین شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید، بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.
۱۳ بنابراین کسی که به زبانی سخن می گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید.
۱۴ زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می کند لکن عقل من برخوردار نمی شود.
۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.
۱۶ زیرا اگر در روح تبرّک می خوانی، چگونه آن کسی که به مَنْزِلَتِ اُمّی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی فهمد چه می گویی؟
۱۷ زیرا تو البتّه خوب شکر می کنی، لکن آن دیگر بنا نمی شود.
۱۸ خدا را شکر می کنم که زیادتر از همهٔ شما به زبانها حرف می زنم.
۱۹ لکن در کلیسا بیشتر می پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.
۲۰ ای برادران، در فهم اطفال مباشید بلکه در بدخویی اطفال باشید و در فهم رشید.
۲۱ در تورات مکتوب است که خداوند می گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.
۲۲ پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بی ایمانان؛ امّا نبوّت برای بی ایمان نیست بلکه برای ایمان داران است.
۲۳ پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و اُمیّان یا بی ایمانان داخل شوند، آیا نمی گویند که دیوانه اید؟
۲۴ ولی اگر همه نبوّت کنند و کسی از بی ایمانان یا امیّان درآید، از همه توبیخ می یابد و از همه ملزم می گردد،
۲۵ و خفایای قلب او ظاهر می شود و همچنین به روی در افتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که فی الحقیقهٔ خدا در میان شما است.

۲۶ پس ای برادران مقصود این است که وقتی جمع شوید، هر یکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه ای دارد، ترجمه ای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.
۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.
۲۸ امّا اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.
۲۹ و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران را تمیز دهند.
۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اوّل ساکت شود.
۳۱ زیرا که همه می توانید یک یک نبوّت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.
۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا می باشند.
۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همهٔ کلیساهای مقدّسان.
۳۴ و زنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می گوید.
۳۵ امّا اگر می خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.
۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟
۳۷ اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می نویسم، احکام خداوند است.
۳۸ امّا اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.
۳۹ پس ای برادران، نبوّت را به غیرت بطلبید و از تکلّم نمودن به زبانها منع مکنید.
۴۰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

۱۵

۱ الآن ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می باشید،
۲ و بوسیلهٔ آن نیز نجات می یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید والّا عبث ایمان آوردید.
۳ زیرا که اوّل به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد،
۴ و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛
۵ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده،
۶ و پس از آن، به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر ایشان تا امروز باقی هستند، امّا بعضی خوابیده اند.
۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.
۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید.
۹ زیرا من کمترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا می رسانیدم.
۱۰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همهٔ ایشان مشقّت کشیدم، امّا نه من بلکه فیض خدا که با من بود.
۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می کنیم و به اینطور ایمان آوردید.
۱۲ لیکن اگر به مسیح وعظ می شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می گویند که قیامت مردگان نیست؟
۱۳ امّا اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته است.
۱۴ و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما.
۱۵ و شهود کَذَبه نیز برای خدا شدیم، زیرا دربارهٔ خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان برنمی خیزند.
۱۶ زیرا هرگاه مردگان برنمی خیزند، مسیح نیز برنخاسته است.
۱۷ امّا هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید،
۱۸ بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده اند هلاک شدند.
۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت تریم.
۲۰ لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است.
۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.
۲۲ و چنانکه در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.
۲۳ لیکن هر کس به رتبهٔ خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می باشند.
۲۴ و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوّت را نابود خواهد گردانید.
۲۵ زیرا مادامی که همهٔ دشمنان را زیر پایهای خود ننهد،می باید او سلطنت بنماید.

۲۶ دشمن آخر که نابود می شود، موت است.

۲۷ زیرا همه چیز را زیر پایهای او انداخته است. امّا چون می گوید که همه چیز را زیر انداخته است، واضح است که او همه را زیر او انداخت، مستثنی است.

۲۸ امّا زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کلّ در کلّ باشد.

۲۹ والّا آنانی که برای مردگان تعمید می یابند، چه کنند؟ هرگاه مردگان مطلقاً برنمی خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می گیرند؟

۳۰ و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می اندازیم؟

۳۱ به آن فخری دربارۀ شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هر روزه مرا مردنی است.

۳۲ چون بزور انسان در افسُس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان برنمی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردا می میریم.

۳۳ فریفته مشوید! معاشرت بد، اخلاق حسنه را فاسد می سازد.

۳۴ برای عدالت بیدار شده، گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای انفعال شما می گویم.

۳۵ امّا اگر کسی گوید: مردگان چگونه برمی خیزند و به کدام بدن می آیند؟،

۳۶ ای احمق آنچه تو می کاری زنده نمی گردد جر آنکه بمیرد.

۳۷ و آنچه می کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می کاری، بلکه دانه ای مجرّد خواه از گندم و یا از دانه ای دیگر.

۳۸ لیکن خدا برحسب ارادۀ خود، آن را جسمی می دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.

۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.

۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز؛ لیکن شأن آسمانی ها، دیگر و شأن زمینی ها، دیگر است؛

۴۱ و شأن آفتاب دیگر و شأن ماه دیگر و شأن ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شأن، فرق دارد.

۴۲ به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می شود، و در بی فسادی بر می خیزد؛

۴۳ در ذلّت کاشته می گردد و در جلال بر می خیزد؛ در ضعف کاشته می شود و در قوّت برمی خیزد؛

۴۴ جسم نقسانی کاشته می شود و جسم روحانی بر می خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هر آینه روحانی نیز هست.

۴۵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اوّل یعنی آدم نفس زنده گشت، امّا آدم آخر روح حیات بخش شد.

۴۶ لیکن روحانی مقدّم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.

۴۷ انسان اوّل از زمین است خاکی؛ انسان دوّم خداوند است از آسمان.

۴۸ چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است، آسمانی ها نیز چنین می باشند.

۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.

۵۰ لیکن ای برادران این را می گویم که گوشت و خون نمی تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسد بی وارث بی فسادی نیز نمی شود.

۵۱ همانا به شما سرّی می گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدّل خواهیم شد.

۵۲ در لحظه ای، در طُرفةُ العینی، به مجرّد نواختن صور اخیر، زیرا کَرنّا صدا خواهد داد، و مردگان، بی فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد.

۵۳ زیرا که می باید این فساد بی فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.

۵۴ امّا چون این فساد بی فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که مرگ در ظفر بلعیده شده است.

۵۵ ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟

۵۶ نیش موت گناه است و قوّت گناه، شریعت.

۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطۀ خداوند ما عیسی مسیح ظفر می دهد.

۵۸ بنابراین ای برادران حبیبِ من پایدار و بی تشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون می دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

۱۶

۱ امّا دربارۀ جمع کردن زکات برای مقدّسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه فرمودم، شما نیز همچنین کنید.

۲ در روز اوّل هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد.

۳ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند.

۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.

۵ و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادُنیه عبور می کنم،

۶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هر جایی که بروم، شما مرا معایشت کنید.

۷ زیرا الآن که اراده ندارم در بین راه شما را ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدّتی با شما توقّف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد.

۸ لیکن من تا پنطیکاست در اَفَسُس خواهم ماند،

۹ زیرا که دروازهٔ بزرگ و کارساز برای من باز شد و مُعانِدین، بسیارند.

۱۰ لیکن اگر تیموتاؤس آید، آگاه باشید که نزد شما بی ترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم.

۱۱ لهذا هیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی معایشت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می کشم.

۱۲ امّا دربارهٔ اپلس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.

۱۳ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زورآور شوید.

۱۴ جمیع کارهای شما با محبت باشد.

۱۵ و ای برادران به شما التماس دارم شما خانوادهٔ استیفان را می شناسید که نوبر اخائیّه هستند و خویشتن را به خدمت مقدّسین سپرده اند،

۱۶ تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را در کار و زحمت شریک باشد.

۱۷ و از آمدن اِستیفان و فرتوناتس و اخائیکوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما بود، ایشان تمام کردند،

۱۸ چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

۱۹ کلیساهای آسیا به شما سلام می رسانند و اَکیلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانهٔ ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می رسانند.

۲۰ همهٔ برادران شما را سلام می رسانند. یکدیگر را به بوسهٔ مقدّسانه سلام رسانید.

۲۱ من پولس از دست خود سلام می رسانم.

۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اَناتیما باد. ماران اَتا.

۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد.

۲۴ محّبت من با همهٔ شما در مسیح عیسی باد، آمین.

رسالهٔ دوّم پولس به قرنتیان

۱

۱ پولُس، به ارادهٔ خدا وسولِ عیسی مسیح، و تموتاؤس برادر، به کلیسای خدا که در قُرِنتُس می باشد با همهٔ مقدّسینی که در تمام اَخائیه هستند،

۲ فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیّات است،

۴ که ما را در هر تنگی ما تسلّی میدهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلّی نماییم، به آن تسلّی که خود از خدا یافته ایم.

۵ زیرا به اندازه ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قِسْم تسلّی ما نیز بوسیلهٔ مسیح می افزاید.

۶ امّا خواه زحمت کشیم، این است برای تسلّی و نجات شما، و خواه تسلّی پذیریم این هم بجهت تسلّی و نجات شما است که میسّر می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می بینیم.

۷و امید ما برای شما استوار می شود زیرا می دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلّی نیز خواهید بود.

۸ زیرا ای برادران نمی خواهیم شما بی خبر باشید از تنگی ای که در آسیا به ما عارض گردید که بی نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بحدّی که از جان هم مأیوس شدیم.

۹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکّل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند،

۱۰ که ما را از چنین موت رهانید و می رهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید.

۱۱ و شما نیز به دعا در حقّ ما اعانت می کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری بجا آورده شود.

۱۲ زیرا که فخر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدّوسیّت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوصاً نسبت به شما.

۱۳ زیرا چیزی به شما نمی نویسیم مگر آنچه می خوانید و به آن اعتراف می کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.

۱۴ چنانکه به ما فی الجمله اعتراف کردید که محلّ فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می باشید در روز عیسی خداوند.

۱۵ و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید،

۱۶ و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.

۱۷ پس چون این را خواستم، آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بلی بلی و نی نی باشد.

۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست.

۱۹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سِلْوانُس و تیموتاؤس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد بلکه در او بلی شده است.

۲۰ زیرا چندان که وعده های خدا است، همه در او بلی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد.

۲۱ امّا او که ما را با شما در مسیح استوار می گرداند و ما را مسح نموده است، خداست.

۲۲ که او نیز ما را مُهر نموده و بیعانهٔ روح را در دلهای ما عطا کرده است.

۲۳ لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قُرِنْتُس نیامدم، ۲۴ نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیراکه به ایمان قایم هستند.

۲

۱ امّا در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،

۲ زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟

۳ و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همهٔ شما اعتماد می دارم که شادی من، شادی جمیع شما است.

۴ زیرا که از حزن و دلتنگی سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبّت بی نهایتی با شما دارم .

۵ و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجله جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.

۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.

۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد.

۸ بنابراین، به شما التماس می دارم که با او محبّت خود را استوار نمایید.

۹ زیرا که برای همین نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز مطیع می باشید.

۱۰ امّا هر که را چیزی عفو نمایید، من نیز می کنم زیرا که آنچه من عفو کرده ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده ام،

۱۱تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی خبر نیستیم.
۱۲ امّا چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه ای برای من در خداوند باز شد،
۱۳ در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطُس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.
۱۴ لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائماً در موکب ظفر خود می برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیلهٔ ما ظاهر می کند.
۱۵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.
۱۶ امّا اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟
۱۷ زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می گوییم.

۳

۱ آیا باز به سفارش خود شروع می کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟
۲ شما رسالهٔ ما هستید، نوشته شدهٔ در دلهای ما، معروف و خوانده شدهٔ جمیع آدمیان.
۳ چونکه ظاهر شده اید که رسالهٔ مسیح می باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه از مرکّب بلکه به روح خدای حیّ، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.
۴ امّا بوسیلهٔ مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.
۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکّر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.
۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می کُشد لیکن روح زنده می کند.
۷ امّا اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال می بود، بحدّی که بنی اسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهرهٔ او که فانی بود،
۸ چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟
۹ زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیادتر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.
۱۰ زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق.
۱۱ زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هر آینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.
۱۲ پس چون امید داریم، با کمال دلیری سخن می گوییم.
۱۳ و نه مانند موسی که نقابی بر چهرهٔ خود کشید تا بنی اسرائیل، تمام شدهِ این فانی را نظر نکنند،
۱۴ بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می گردد.
۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را می خوانند، نقاب بر دل ایشان می ماند.
۱۶ لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کنند، نقاب برداشته می شود.
۱۷ امّا خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.
۱۸ لیکن همهٔ ما چون با چهرهٔ بی نقاب جلال خداوند را در آینه می نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدّل می شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

۴

۱ بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته ایم، خسته خاطر نمی شویم.
۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول می سازیم.
۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است،
۴ که در ایشان خدای این جهان فهم های بی ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلّی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.
۵ زیرا به خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، امّا به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی.
۶ زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهرهٔ عیسی مسیح از ما بدرخشید.
۷ لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوّت از آن خدا باشد نه از جانب ما.
۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیّر ولی مأیوس نی؛
۹ تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک نی؛
۱۰ پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود.
۱۱ زیرا که ما زنده ایم، دائماً بخاطر عیسی به موت سپرده می شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید.
۱۲ پس موت در ما کار می کند ولی در حیات شما.

۱۳ امّا چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است ایمان آوردم پس سخن گفتم»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می گوییم.

۱۴ چون می دانیم که او عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت.

۱۵ زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که بوسیلهٔ بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیافزاید.

۱۶ از این جهت خسته خاطر نمی شویم، بلکه هر چند انسانیّتِ ظاهری ما فانی می شود، لیکن باطن روز بروز تازه می گردد.

۱۷ زیرا که این زحمتِ سبکِ ما که برای لحظه ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می کند.

۱۸ در حالی که ما نظر نمی کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

۵

۱ زیرا می دانیم که هرگاه این خانهٔ زمینیِ خیمهٔ ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه ای ناساخته شدهٔ به دستها و جاودانی در آسمانها.

۲ زیرا که در این هم آه می کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانهٔ خود را که از آسمان است بپوشیم،

۳ اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم.

۴ از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می کشیم از آن جهت که نمی خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را بپوشیم تا فانی در حیات غرق شود.

۵ امّا او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانهٔ روح را به ما می دهد.

۶ پس دائماً خاطر جمع هستیم و می دانیم که مادامی که در بدن متوطّنیم، از خداوند غریب می باشیم،

۷ زیرا که به ایمان رفتار می کنیم نه به دیدار.

۸ پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطّن شوی‌م.

۹ لهذا حری‌ص هستیم بر ای‌نکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیدهٔ او باشیم.

۱۰ زیرا لازم است که همهٔ ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.

۱۱ پس چون ترس خدا را دانسته ایم، مردم را دعوت می کنیم. امّا به خدا ظاهر شده ایم و امیدوارم به ضمایر شما هم ظاهر خواهیم شد.

۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی کنیم، بلکه سبب افتخار دربارهٔ خود به شما می دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل فخر می کنند.

۱۳ زیرا اگر بی خود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شما است.

۱۴ زیرا محبّت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند.

۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زنده اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.

۱۶ بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را بحسب جسم نمی شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الآن دیگر او را نمی شناسیم.

۱۷ پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است.

۱۸ و همه چیز از خدا که ما را بواسطهٔ عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.

۱۹ یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.

۲۰ پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می کند. پس بخاطر مسیح استدعا می کنیم که با خدا مصالحه کنید.

۲۱ زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالتِ خدا شویم.

۶

۱ پس چون همکاران او هستیم، التماس می نماییم که فیض خدا را بی فایده نیافته باشید.

۲ زیرا می گوید: در وقتِ مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الآن روز نجات است.

۳ در هیچ چیز لغزش نمی دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود،

۴ بلکه در هر امری خود را ثابت می کنیم که خدّام خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات، در تنگیها،

۵ در تازیانه ها، در زندانها، در فتنه ها، در محنتها، در بی خوابیها، در گرسنگیها،

۶ در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبّت بی ریا،

۷ در کلام حقّ، در قوّت خدا با اسلحهٔ عدالت بر طرف راست و چپ،

۸ به عزّت و ذلّت، و بدنامی و نیکنامی؛ چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛

۹ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، امّا مقتول نی؛

۱۰ چون محزون، ولی دائماً شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولتمند می سازیم؛ چون بی چیز، امّا مالک همه چیز.

۱۱ ای قُرنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.

۱۲ در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.

۱۳ پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می گویم، شما نیز گشاده شوید.
۱۴ زیر یوغ ناموافق با بی ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟
۱۵ و مسیح را با بلیَعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟
۱۶ و هیکل خدا را بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حیّ می باشید، چنانکه خدا گفت که در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.
۱۷ پس خداوند می گوید: از میان ایشان بیرون آیید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس مکنید تا من شما را قبول بدارم،
۱۸ و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید.

۷

۱ پس ای عزیزان، چون این وعده ها را داریم، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدّسیّت را در خداترسی به کمال رسانیم.
۲ ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم نکردیم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را مغبون ننمودیم.
۳ این را از روی مذمّت نمی گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ما هستید تا در موت و حیات با هم باشیم.
۴ مرا بر شما اعتماد کلّی و درباره شما فخر کامل است. از تسلّی سیر گشته ام و در هر زحمتی که بر ما می آید، شادی وافر می کنم.
۵ زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود.
۶ لیکن خدایی که تسلّی دهندهٔ افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلّی بخشید.
۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلّی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطّلع ساخت از شوق شما و نوحه گری شما و غیرتی که دربارهٔ من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم.
۸ زیرا که شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.
۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد.
۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشأ توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ امّا غم دنیوی منشأ موت است.
۱۱ زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرّا هستید.
۱۲ باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما دربارهٔ شما به شما در حضور خدا ظاهر شود.
۱۳ و از این جهت تسلّی یافتیم لیکن در تسلّی خود شادی ما از خوشیِ تیطُس بی نهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود.
۱۴ زیرا اگر دربارهٔ شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همهٔ سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطس راست شد.
۱۵ و خاطر او به سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید.
۱۶ شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

۸

۱ لیکن ای برادران، شما را مطّلع می سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است.
۲ زیرا در امتحان شدیدِ زحمت، فراوانیِ خوشیِ ایشان ظاهر گردید و از زیادتیِ فقر ایشان، دولتِ سخاوت ایشان افزوده شد.
۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت خویش به رضامندی تمام،
۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکتِ در خدمت مقدّسین را از ما طلبیدند.
۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اوّل خویشتن را به خداوند و به ما برحسب ارادهٔ خدا دادند.
۶ و از این سبب از تیطُس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام برساند.
۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبّتی که با ما می دارید، در این نعمت بیافزایید.
۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبّت شما را بیازمایم.
۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می دانید که هر چند دولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر دولتمند شوید.
۱۰ و در این، رأی می دهم زیرا که این را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اوّل از همه شروع کردید.
۱۱ امّا الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز برحسب آنچه دارید بشود.
۱۲ زیرا هرگاه دلگرمی می باشد، مقبول می افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد.
۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات؛ تا در حال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛
۱۴ و تا زیادتی ایشان بجهت کمی باشد و مساوات بشود.
۱۵ چنانکه مکتوب است: آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.
۱۶ امّا شکر خدا راست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطُس نهاد.

۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.

۱۸ و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است.

۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می کنیم، هم سفر ما بشود.

۲۰ چونکه اجتناب می کنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند دربارهٔ این سخاوتی که خادمان آن هستیم.

۲۱ زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می بینیم.

۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرراً در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به سبب اعتماد کلّی که بر شما میدارد، بیشتر با اجتهاد است.

۲۳ هرگاه دربارهٔ تیطُس بپرسند، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رُسُل کلیساها و جلال مسیح می باشند.

۲۴ پس دلیل محبّت خود و فخر ما را دربارهٔ شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایید.

۹

۱ زیرا که در خصوص این خدمتِ مقدّسین، زیادتی می باشد که به شما بنویسم.

۲ چونکه دلگرمی شما را می دانم که دربارهٔ آن بجهت شما به اهل اَخائیه مستعّد شده اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است.

۳ امّا برادران را فرستادم که مبادا فخر ما دربارهٔ شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته ام، مستعد شوید.

۴ مبادا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شما را نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم.

۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیّا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت موعود شما را مهیّا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع .

۶ امّا خلاصه این است: هر که با بخیلی کارد، با بخیلی درو کند.

۷ امّا هر کس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطرار، زیرا خدا بخشندهٔ خوش را دوست می دارد.

۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.

۹ چنانکه مکتوب است که پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می ماند.

۱۰ امّا او که برای برزگر بذر و برای خورنده نان را آماده می کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد،

۱۱ تا آنکه در هر چیز دولتمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشأ شکر خدا بوسیلهٔ ما می باشد.

۱۲ زیرا که بجا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدّسین را رفع می کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می افزاید.

۱۳ و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان.

۱۴ و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می باشند.

۱۵ خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

۱۰

۱ امّا من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می کنم، از شما به حلم و رأفت مسیح استدعا دارم

۲ و التماس می کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می برم که جرأت خواهم کرد با آنانی که می پندارند که ما به طریق جسم رفتار می کنیم.

۳ زیرا هر چند در جسم رفتار می کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نماییم.

۴ زیرا اسلحهٔ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه ها،

۵ که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا افرازد، به زیر می افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می سازیم،

۶ و مستعّد هستیم که از هر معصیت انتقام جوییم وقتی که اطاعت شما کامل شود.

۷ آیا به صورت ظاهری نظر می کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم.

۸ زیرا هر چند زیاده هم فخر بکنم دربارهٔ اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ما داده است، خجل نخواهم شد،

۹ که مبادا معلوم شود که شما را به رساله ها می ترسانم.

۱۰ زیرا می گویند: رساله های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.

۱۱ چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.

۱۲ زیرا جرأت نداریم که خود را از کسانی که خویشتن را مدح می کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را با خود می پیمایند و خود را به خود مقابله می نمایند دانا نیستند.

۱۳ امّا ما زیاده از اندازه فخر نمی کنیم، بلکه بحسب اندازۀ قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه ای اسن که به شما نیز می رسد.

۱۴ زیرا از حدّ خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده ایم.

۱۵ و از اندازۀ خود نگذشته در محنتهای دیگران فخر نمی نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.

۱۶ تا اینکه در مکانهای دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیّا شده به قانون دیگران فخر نکنیم.

۱۷ امّا هر که فخر نماید، به خداوند فخر بنماید.

۱۸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند را مدح نماید.

۱۱

۱ کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمّل شوید و متحمّل من هم می باشید.

۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره ای عفیفه به مسیح سپارم.

۳ لیکن می ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوّا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی ای که مسیح است، فاسد گردد.

۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می پذیرفتید، نیکو می کردید که متحمّل می شدید.

۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.

۶ امّا هر چند در کلام نیز امّی باشم، ولیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری نزد همه کس به شما آشکار گردیدیم.

۷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟

۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار ننهادم.

۹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.

۱۰ به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.

۱۱ از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می داند!

۱۲ لیکن آنچه می کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می کنند، مثل ما نیز یافت شوند.

۱۳ زیرا که چنین اشخاص رسولان کَذَبه و عملۀ مکار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه می سازند.

۱۴ و عجب نیست، چونکه خودِ شیطان هم خویشتن را به فرشتۀ نور مشابه می سازد.

۱۵ پس امر بزرگ نیست که خدّام وی خویشتن را به خدّام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود.

۱۶ باز می گویم، کسی مرا بی فهم نداند والّا مرا چون بی فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.

۱۷ آنچه می گویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بی فهمی در این اعتمادی که فخر ما است.

۱۸ چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می کنند، من هم فخر می نمایم.

۱۹ زیرا چونکه خود فهیم هستید، بی فهمان را به خوشی متحمّل می باشید.

۲۰ زیرا متحمّل می شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار طپانچه زند.

۲۱ از روی استحقار می گویم که گویا ما ضعیف بوده ایم.امّا در هر چیزی که کسی جرأت دارد، از راه بی فهمی می گویم من نیز جرأت دارم.

۲۲ آیا عبرانی هستند، من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریّت ابراهیم هستند؟ من نیز می باشم!

۲۳ آیا خدّام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می زنم، من بیشتر هستم! در محنت ها افزونتر، در تازیانه ها زیادتر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرّر.

۲۴ از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم.

۲۵ سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کرّت شکسته کشتی شدم؛ شبانه روزی در دریا بسر بردم؛

۲۶ در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرها از قوم خود و در خطرها از امّت ها؛ در خطرها در شهر؛ در خطرها در بیابان؛ در خطرها در دریا؛ در خطرها در میان برادران کَذَبه؛

۲۷ در محنت و مشقّت، در بی خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه ها بارها؛ در سرما عریانی.

۲۸ بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری همه هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همۀ کلیساها.

۲۹ کیست ضعیف که من ضعیف نمی شوم؟ کِه لغزش می خورد که من نمی سوزم؟

۳۰ اگر فخر می باید کرد از آنچه به ضعف من تعلّق دارد، فخر می کنم.

۳۱ خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می داند که دروغ نمی گویم.

۳۲ در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می نمود. ۳۳ و مرا از دریچه ای در زنبیلی از بارهٔ قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

۱۲

۱ لابدّ است که فخر کنم، هر چند شایستهٔ من نیست. لیکن به رؤیاها و مکاشفات خداوند می آیم.

۲ شخصی را در مسیح می شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدا می داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربوده شد.

۳ و چنین شخص را می شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم، خدا می داند،

۴ که به فردوس ربوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلّم کند.

۵ از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز ضعفهای خویش فخر نمی کنم.

۶ زیرا اگر بخواهم فخر بکنم، بی فهم نمی باشم چونکه راست می گویم. لیکن اجتناب می کنم مبادا کسی در حقّ من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.

۷ و تا آنکه از زیادتیِ مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشتهٔ شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم.

۸ و دربارهٔ آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.

۹ مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا که قوّت من در ضعف تو کامل می گردد.(پس به شادی بسیار از ضعف های خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوّت مسیح در من ساکن شود.

۱۰ بنابراین، از ضعف ها و رسوایی ها و احتیاجات و زحمات و تنگیها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.

۱۱ بی فهم شده ام! شما مرا مجبور ساختید. زیرا می بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هر چند هیچ هستم.

۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوّات پدید گشت.

۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار ننهادم. این بی انصافی را از من ببخشید!

۱۴ اینک مرتبهٔ سوم مهیّا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان.

۱۵ امّا من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبّت نمایم، آیا کمتر محبّت بینم؟

۱۶ امّا باشد، من بر شما بار ننهادم بلکه چون حیله گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم.

۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟

۱۸ به تیطُس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطُس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک رَوِش رفتار ننمودیم؟

۱۹ آیا بعد از این مدّت، گمان می کنید که نزد شما حجّت می آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می گوییم. لیکن همه چیز ای عزیزان برای بنای شما است.

۲۰ زیرا می ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می خواهم بیابم و شما مرا بیابید چنانکه نمی خواهید که مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصّب و بهتان و نمّامی و غرور و فتنه ها باشد.

۲۱ و چون باز آیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه ننمودند.

۱۳

۱ این مرتبهٔ سوم نزد شما می آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.

۲ پیش گفتم و پیش می گویم که گویا دفعهٔ دوم جاضر بوده ام، هر چند الآن غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همهٔ دیگران را که اگر باز آیم، مسامحه نخواهم نمود.

۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می گوید می جویید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.

۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوّت خدا زیست می کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوّت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد.

۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بازیافت کنید. آیا خود را نمی شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟

۶ امّا امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.

۷ و از خدا مسألت می کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویا مردود باشیم.

۸ زیرا که هیچ نمی توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی.

۹ و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانایید. و نیز برای این دعا می کنیم که شما کامل شوید.

۱۰ از اینجهت این را در غیاب می نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است.

۱۱ خلاصه ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلّی پذیرید؛ یک رأی و با سلامتی بوده باشید و خدای محبّت و سلامتی با شما خواهد بود.

۱۲ یکدیگر را به بوسهٔ مقدّسانه تحیّت نمایید.

۱۳ جمیع مقدّسان به شما سلام می رسانند.

۱۴ فیض عیسی خداوند و محبّت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان

۱

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیلهٔ انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،

۲ و همهٔ برادرانی که با من می باشند، به کلیساهای غلاطیه،

۳ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛

۴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب ارادهٔ خدا و پدر ما خلاصی بخشد،

۵ که او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

۶ تعجّب می کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، بر می گردید به سوی انجیلی دیگر،

۷ که انجیل دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند و می خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.

۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اَناتیما باد.

۹ چنانکه پیش گفتیم، الآن هم باز می گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد اناتیما باد.

۱۰ آیا الحال مردم در رأی خود می آورم یا خدا را؟ یا رضامندی مردم را می طلبم؟ اگر تابحال رضامندی مردم را می خواستم، غلام مسیح نمی بودم.

۱۱ امّا ای برادران شما را اعلام می کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.

۱۲ زیرا که من آن را از انسان نیافته ام و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.

۱۳ زیرا سرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده اید که بر کلیسای خدا بی نهایت جفا می نمودم و آن را ویران می ساختم،

۱۴ و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می بودم.

۱۵ امّا چون خدا که مرا از شکم مادر برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد

۱۶ که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امّت ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،

۱۷ و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عَرَب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.

۱۸ پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم.

۱۹ امّا از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.

۲۰ امّا دربارهٔ آنچه به شما می نویسم اینک در حضور خدا دروغ نمی گویم.

۲۱ بعد از آن نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.

۲۲ و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورتاً غیر معروف بودم،

۲۳ جز اینکه شنیده بودند که آنکه پیشتر بر ما جفا می نمود، الحال بشارت می دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می ساخت.

۲۴ و خدا را در من تمجید نمودند.

۲

۱ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفت و تیطس را همراه خود بردم.

۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امّتها بدان موعظه می کنم، به ایشان عرضه داشتم، امّا در خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدوم یا دویده باشم.

۳ لیکن تیطُس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود.

۴ و این به سبب برادران کَذَبه بود که ایشان را در خُفیهً درآوردند و خفتیهً درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآورند.

۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.

۶ امّا از آنانی که معتبراند که چیزی می باشند – هر چه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نمی کند – زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.

۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس

۸ زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امّت ها عمل کرد

۹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنّا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امّت ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛

۱۰ جز آنکه فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.

۱۱ امّا چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که موستوجب ملامت بود،

۱۲ چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امّت ها غذا می خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت.

۱۳ و سایر یهودیان هم با وی در نفاق ایشان گرفتار شد.

۱۴ ولی چون دیدم که به راستیِ انجیل به استقامت رفتار نمی کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: اگر تو یهود هستی، به طریق امّت ها و نه به طریق یهود زیست می کنی، چون است که امّت ها را مجبور می سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟

۱۵ ما طبعاً یهود هستیم و نه گناهکاران از امّت ها،

۱۶ اما چونکه یافتیم که هیچ کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی شود، بلکه به ایمان مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

۱۷ امّا اگر چون عدالت در مسیح را می طلبیم؛ خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا!

۱۸ زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هر آینه ثابت می کنم که خود متعدّی هستم.

۱۹ زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مُرْدَمْ تا نسبت به خدا زیست کنم.

۲۰ با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی می کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می کند. و زندگانی که الحال در جسم می کنم که مرا محبّت نمود و خود را برای من داد.

۲۱ فیض خدا را باطل نمی سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می بود، هر آینه مسیح عبث مرد.

۳

۱ ای غلاطیان بی فهم، کیست که شما افسون کرد تا راستی را طاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مُبَیَّن گردید؟

۲ فقط این را می خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته اید یا از خبر ایمان؟

۳ آیا اینقدر بی فهم هستید که به روح شروع کرده، الآن به جسم کامل می شوید؟

۴ آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی الحقیقهٔ عبث باشد؟

۵ پس آنکه روح را به شما عطا می کند و قوّات در میان شما به ظهور می آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می کند؟

۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.

۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.

۸ و کتاب چون پیش پیش دید که خدا امّت ها را از ایمان عادل خواهد شمرد، به ابراهیم بشارت داد که جمیع امّت ها از تو برکت خواهند یافت.

۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیمِ

۱۰ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می باشند زیرا مکتوب است: مَعلون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد.

۱۱ امّا واضح است که هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

۱۲ امّا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه به آنها عمل می کند، در آنها زیست خواهد نمود.

۱۳ مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است ملعون است هر که بر دار آویخته شود.

۱۴ تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امّت ها آید و تا وعدهٔ روح را به وسیلهٔ ایمان حاصل کنیم.

۱۵ ای برادران، به طریق انسان سخن می گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می شود، هیچ کس باطل نمی سازد و نمی افزاید.

۱۶ امّا وعده ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید به نسلها که گویا دربارهٔ بسیاری باشد، بلکه دربارهٔ یکی و به نسل تو که مسیح است.

۱۷ و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود.

۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم وعده داد .

۱۹ پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیلهٔ فرشتگان به دست متوسّطی مرتّب گردید.

۲۰ امّا متوسّط از یک نیست، امّا خدا یک است.

۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می شد که تواند حیات بخشد، هر آینه عدالت از شریعت حاصل می شد.

۲۲ بلکه کتاب همه چیز را زیر گناه بست تا وعده ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.

۲۳ امّا قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم.

۲۴ پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.

۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.

۲۶ زیرا همگی شما بوسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می باشید.

۲۷ زیرا همهٔ شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را دربر گرفتید.

۲۸ هیچ مهم نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همهٔ شما در مسیح عیسی یک می باشید.

۲۹ امّا اگر شما از آنِ مسیح می باشید، هر آینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

۴

۱ ولی می گویم مادامی که وارث صغیر است، از غلام هیچ فرق ندارد، هر چند مالک همه باشد.

۲ بلکه زیر دستان ناظران و وکلا می باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد.

۳ همچنین چون ما صغیر می بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می بودیم.

۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولّد،

۵ تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم.

۶ امّا چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا می کند (یا ابّا(یعنی (ای پدر.(

۷ لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیلهٔ مسیح.

۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی شناختید، آنانی را که طبیعتاً خدایان نبودند، بندگی می کردید.

۹ امّا الحال که خدا را می شناسید بلکه خدا شما را می شناسد، چگونه برمی گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟

۱۰روزها و ماهها و فصل ها و سالها را نگاه می دارید.

۱۱ دربارهٔ شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.

۱۲ ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده ام. به من هیچ ظلم نکردید.

۱۳ امّا آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اوّل به شما بشارت دادم.

۱۴ و آن امتحانِ مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشتهٔ خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.

۱۵ پس کجا است آن مبارک بادیِ شما؟ زیرا به شما شاهدم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می دادید.

۱۶ پس چون به شما راست می گویم، آیا دشمن شما شده ام؟

۱۷ شما را به غیرت می طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید.

۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.

۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.

۲۰ باری خواهش می کردم که الآن نزد شما حاضر می بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که دربارهٔ شما متحیّر شده ام .

۲۱ شما که می خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی شنوید؟

۲۲ زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.

۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولّد یافت و پسر آزاد، بر حسب وعده.

۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می زاید و آن هاجر است.

۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عَرَب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می باشد.

۲۶ لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادرِ جمیع ما می باشد.

۲۷ زیرا مکتوب است: ای نازاد که نزاییده ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآور ای تو که درد زه ندیده ای، زیرا که فرزندان زن بی کس از اولاد شوهردار بیشتراند.

۲۸ لیکن ما ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می باشیم.

۲۹ بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولّد یافت، بر وی که بر حسب روح بود جفا می کرد، همچنین الآن نیز هست.

۳۰ لیکن کتاب چه می گوید؟ کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.

۳۱ خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

۵

۱ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید.

۲ اینک من پولس به شما می گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.

۳ بلی باز به هر کس که مختون شود شهادت می دهم که مدیون است که تمامی شریعت را بجا آورد.

۴ همهٔ شما که از شریعت عادل می شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته اید.

۵ زیرا که ما بواسطۀ روح از ایمان مترقّب امید عدالت هستیم.

۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبّت عمل می کند.

۷ خوب می دویدید! پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟

۸ این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست.

۹ خمیرمایۀ اندک تمام خمیر را مخمّر می سازد.

۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رأی دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب می سازد هر که باشد، قصاص خود را خواهد یافت.

۱۱امّا ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می کردم، چرا جفا می دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می شد.

۱۲ کاش آنانی که شما را مضطرب می سازند خویشتن را منقطع می ساختند.

۱۳ زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده اید؛ امّا زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبّت، یکدیگر را خدمت کنید.

۱۴ زیرا تمامی شریعت در یک کلمه کامل می شود یعنی در اینکه همسایۀ خود را چون خویشتن محبّت نما.

۱۵ امّا اگر یکدیگر را بگزید و بخورید، با حذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.

۱۶ امّا می گویم به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را بجا نخواهید آورد.

۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم؛ و این دو با یکدیگر منازعه می کنند بطوری که آنچه می خواهید نمی کنید.

۱۸ امّا اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.

۱۹ و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور،

۲۰ و بُت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصّب و شقاق و بدعتها،

۲۱ و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند.

۲۲ لیکن ثمرۀ روح، محبّت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است،

۲۳ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.

۲۴ و آنانی که از آن مسیح می باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته اند.

۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم.

۲۶ لاف زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

۶

۱ امّا ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی.

۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمّل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را بجا آرید.

۳ زیرا اگر کسی خود را شخصی گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می فریبد.

۴ امّا هر کس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری،

۵ زیرا هر کس حامل بار خود خواهد شد.

۶ امّا هر که در کلام تعلیم یافته باشد، معلّم خود را در همۀ چیزهای خوب مشارک بسازد.

۷ خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.

۸ زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید.

۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.

۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم، با جمیع مردم احسان بنماییم، علی الخصوص با اهل بیت ایمان.

۱۱ ملاحظه کنید چه حروف جَلی بدست خود به شما نوشتم.

۱۲ آنانی که می خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور می سازند مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند.

۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون می شوند، خودْ شریعت را نگاه نمی دارند بلکه می خواهند شما مختون شوید تا در جسم در شما فخر کنند.

۱۴ لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیلۀ او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.

۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه.

۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار می کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.

۱۷ بعد از این هیچ کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم.

۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد ای برادران. آمین.

رسالهٔ پولس رسول به اَفَسُسیان

۱

.۱ پولُس به ارادهٔ خدا ورسول عیسی مسیح، به مقدّسینی که در اَفَسُسْ می باشند و ایمانداران در مسیح عیسی

.۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.

۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبّت مقدّس و بی عیب باشیم.

۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی ارادهٔ خود،

۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن جبیب.

۷ که در وی به سبب خون او فدیه یعنی آمرزش گناهان را به اندازهٔ دولت فیض او یافته ایم.

۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در هر حکمت و فطانت.

۹ چونکه سرّ ارادهٔ خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود،

۱۰ برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.

قصد او که همهٔ چیزها را موافق رأی ارادهٔ خود می کند. ۱۱ که ما نیز در وی میراث او شده ایم، چنانکه پیش معیّن گشتیم برحسب

۱۲ تا از ما که اوّل امیدوار به مسیح می بودیم، جلال او ستوده شود.

۱۳ و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قُدوسِ وعده مختوم شدید.

.۱۴ که بیعانهٔ میراث ما است برای فدای آن مِلْکِ خاصّ او تا جلال او ستوده شود

۱۵ بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبّت شما را با همهٔ مقدّسین شنیدم،

۱۶ باز نمی ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهای خود،

۱۷ تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید.

۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدّسین،

۱۹ و چه مقدار است عظمت بی نهایت قوّت او نسبت به ما مؤمنین برحسب عمل توانایی قوّت او

۲۰ که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید،

.۲۱ بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوّت و سلطنت و هر نامی که خوانده می شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز

۲۲ و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسا داد،

.۲۳ که بدن اوست یعنی پُریِ او که همه را در همه پر می سازد

۲

۱ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید،

۲ که در آنها قبل، رفتار می کردید برحسب دورهٔ این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می کند.

۳ که در میان ایشان، همهٔ ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران.

۴ لیکن خدا که در رحمانیّت، دولتمند است، از حیثیّتِ محبّتِ عظیمِ خود که با ما نمود،

۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته اید.

۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید.

۷ تا در عالم های آینده دولت بی نهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.

۸ زیرا که محض فیض نجات یافته اید، بوسیلهٔ ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست،

اعمال تا هیچ کس فخر نکند. ۹ و نه از

.۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیّا نمود تا در آنها سلوک نماییم

۱۱ لهذا به یاد آورید که شما در زمان سلف ای امّت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می شوند، امّا ختنهٔ ایشان در جسم و ساخته شدهٔ به دست است، شما را نامختون می خوانند،

۱۲ که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیّتِ خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی امید و بی خدا در دنیا بودید.
۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده اید.
۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،
۱۵ و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.
۱۶ و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کُشت،
مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند. ۱۷ و آمده بشارت را مصالحه رسانید به شما که دور بودید و
.۱۸ زیرا که بوسیلهٔ او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم
۱۹ پس، از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدّسین هستید و از اهل خانهٔ خدا.
۲۰ و بر بنیاد رسولانآمدآ و انبیا بنا شده اید که خودِ عیسی مسیح سنگ زاویه است.
۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتّب شده، به هیکل مقدّس در خداوند نمّو می کند.
.۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده می شوید تا در روح مسکن خدا شوید

۳

۱ از این سبب، من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امّت ها
۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است،
۳ که این سرّ از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصراً پیش نوشتم،
۴ و از مطالعهٔ آن می توانید ادراک مرا در سرّ مسیح بفهمید.
۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدّس و انبیای او به روح مکشوف گشته است،
۶ که امّت ها در میراث و در بدن و در بهرهٔ وعدهٔ او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند.
.۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوّت او به من داده شده است
۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همهٔ مقدّسینم، این فیض عطا شد که درمیان امّت ها به دولت بی قیاس مسیح بشارت دهم،
۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سِرّی که از بنای عالم ها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیلهٔ عیسی مسیح آفرید.
۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمتِ گوناگون خدا بوسیلهٔ کلیسا معلوم شود،
۱۱ بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود،
۱۲ که در وی جسارت و دخولِ با اعتماد داریم به سبب ایمان وی.
.۱۳ لهذا استدعا دارم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها فخر شما است
۱۴ از این سبب، زانو می زنم نزد آن پدر،
۱۵ که از او هر خانواده ای در آسمان و بر زمین مُسَمّی می شود؛
۱۶ که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیّتِ باطنیِ خود از روح او به قوّت زورآور شوید،
۱۷ تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛
۱۸ و در محبّت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که با تمامی مقدّسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛
.۱۹ عارف شوید به محبّت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا
۲۰ الحال او را که قادر است که بکند بی نهایت زیادتر از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوّتی که در ما عمل می کند،
.۲۱ مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنها تا ابدالآباد جلال باد. آمین

۴

۱ لهذا من که در خداوند اسیر می باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده اید، رفتار کنید،
۲ با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمّل یکدیگر در محبّت باشید؛
۳ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشتهٔ سلامتی نگاه دارید.
۴ یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده اید در یک امیدِ دعوت خویش.
۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛
۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همهٔ شما است.
۷ لیکن هر یکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازهٔ بخشش مسیح.

۸ بنابراین می گوید: چون او به اعلی علیّیّن صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.
۹ امّا این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اوّل نزول هم کرد به اَسْفَل زمین.
۱۰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همهٔ چیزها را پُر کند.
۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشّرین و بعضی شبانان و معلّمان را،
۱۲ برای تکمیل مقدّسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،
۱۳ تا همه به یگانگی ایمان و معرفتِ تّامِ پسر خدا و به انسان کامل، به اندازهٔ قامت پُری مسیح برسیم.
۱۴ تا بعد از این اطفال مُتِمَوّجِ و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حیله اندیشی برای مکرهای گمراهی؛
۱۵ بلکه در محبّت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقّی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛
.۱۶ که از او تمام بدن مرکّب و مرتّب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به اندازهٔ هر عضوی بدن را نمّو می دهد برای بنای خویشتن در محبّت
۱۷ پس این را می گویم و در خداوند شهادت می دهم که شما دیگر رفتار منمایید، چنانکه امّت ها در بطالتِ ذهنِ خود رفتار می نمایند.
۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است.
.۱۹ که بی فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند
۲۰ لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته اید.
۲۱ هرگاه او را شنیده اید و در او تعلیم یافته اید، به نهجی که راستی در عیسی است. ۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشتهٔ خود، انسانیّت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید.
۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید.
.۲۴ و انسانیّت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدّوسیّت حقیقی آفریده شده است بپوشید
.۲۵ لهذا دروغ را ترک کرده، هر کس با همسایهٔ خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم
۲۶ خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند.
۲۷ ابلیس را مجال ندهید.
۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد.
۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.
۳۰ و روح قدّوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده اید، محزون مسازید.
۳۱ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید،
.۳۲ و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است

۵

۱ پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنی
.۲ و در محبّت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبّت نمود و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید
۳ امّا زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدّسین را می شاید.
۴ و نه قباحت و بیهوده گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری.
۵ زیرا این را یقین می دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طمّاع که بت پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد.
۶ هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می شود.
۷ پس با ایشان شریک مباشید
۸ زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند، نور می باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.
۹ زیرا که میوهٔ نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است.
۱۰ و تحقیق نمایید که پسندیدهٔ خداوند چیست.
۱۱ و در اعمال بی ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمّت مکنید،
۱۲ زیرا کارهایی که در ایشان خفا می کنند، حتّی ذکر آنها هم قبیح است.
۱۳ لیکن هر چیزی که مذمّت شود، از نور ظاهر می گردد، زیرا که هر چه ظاهر می شود نور است.
.۱۴ بنابراین می گوید ای تو که خوابیده ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو بدرخشد
۱۵ پس باخبر باشید که چگونه با دقّت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.

۱۶ و وقت را دریابید زیرا این روزها شریر است.
۱۷ از این جهت بی فهم مباشید، بلکه بفهمید که ارادهٔ خداوند چیست.
۱۸ و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.
۱۹ و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنّم نمایید.
۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.
۲۱. همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید
۲۲ ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.
۲۳ زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهندهٔ بدن است.
۲۴. لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند
۲۵ ای شوهران زنان خود را محبّت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبّت نمود و خویشتن را برای آن داد.
۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیلهٔ کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید،
۲۷ تا کلیسای مجید را به نزد خود ظاهر سازد که لکّه و چین و یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدّس و بی عیب باشد.
۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبّت نمایند زیرا هر که زوجهٔ خود را محبّت نماید، خویشتن را محبّت می نماید.
۲۹ زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.
۳۰ زانرو که اعضای بدن وی می باشیم، از جسم و استخوانهای او.
۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر خود را رها کرده، با زوجهٔ خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.
۳۲ این سرّ، عظیم است، لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می گویم.
.را مثل نَفْس خود محبّت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود ۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود

۶

۱ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است
۲ پدر و مادر خود را احترام نما که این حکم اوّل با وعده است.
۳ تا تو را عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.
۴. و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید
۵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز، با ساده دلی اطاعت کنید.
۶ نه به خدمتِ حضور مثل طالبانِ رضامندیِ انسان، بلکه چون غلامان مسیح که ارادهٔ خدا را از دل به عمل می آورند،
۷ و به نیّت خالص خداوند را بندگی می کنند نه انسان را،
۸ و می دانند هر کس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.
۹ و ای آقایان، با ایشان به همین نَسَق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می دانید که خودِ شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به
.ظاهر نیست
۱۰ خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوّتِ او زورآور شوید.
۱۱ اسلحهٔ تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.
۱۲ زیرا که ما را کُشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.

در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید. ۱۳ لهذا اسلحهٔ تامّ خدا را بردارید تا بتوانید
۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید.
۱۵ و نعلینِ استعدادِ انجیلِ سلامتی را در پا کنید.
۱۶ و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید.
۱۷ و خُودِ نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.
۱۸. و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماسِ تمام بجهت همهٔ مقدّسین بیدار باشید
۱۹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرّ انجیل را به دلیری اعلام نمایم،
.تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می باید گفت ۲۰ که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می کنم

امین در خداوند است، شما را از هر چیز خواهد آگاهانید، ۲۱ امّا تا شما هم از احوال من و از آنچه می کنم مطّلع شوید، تیخیکُس که برادر عزیز و خادم
۲۲ که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شما را تسلّی بخشد.
۲۳ برادران را سلام و محبّتِ با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.
.۲۴ با همهٔ کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبّت در بی فسادی دارند، فیض باد. آمین

رسالهٔ پولس به فیلیپیان

۱

۱ پولس و تیموتاؤس، غلامان عیسی مسیح، به همهٔ مقدّسین در مسیح عیسی که در فیلّپی می باشند با اُسْقُفان و شَمّاسان.

۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

۳ و در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می گزارم،

۴ و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می کنم،

۵ به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اوّل تا به حال.

۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.

۷ چنانکه مرا سزاوار است که دربارهٔ همهٔ شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می دارم که در زنجیرهای من و در حجّت و اثبات انجیل همهٔ شما با من شریک در این نعمت هستید.

۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همهٔ شما هستم.

۹ و برای این دعا می کنم تا محبّت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.

۱۰ تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی غشّ و بی لغزش باشید،

۱۱ و پر شوید از میوهٔ عدالت که بوسیلهٔ عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.

۱۲ امّا ای برادران، می خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقّی انجیل انجامید،

۱۳ بحدّی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاصّ و به همهٔ دیگران.

۱۴ و اکثرا از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرأت می کنند که کلام خدا را بی ترس بگویند.

۱۵ امّا بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می کنند، ولی بعضی هم از خشنودی.

۱۶امّا آنان از تعصّب نه از اخلاص به مسیح اعلام می کنند و گمان می برند که به زنجیرهای من زحمت می افزایند.

۱۷ ولی اینان از راه محبّت، چونکه می دانند که من بجهتِ حمایتِ انجیل معیّن شده ام.

۱۸ پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد،

۱۹ زیرا می دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیلهٔ دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح،

۲۰ برحسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الآن نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.

۲۱ زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.

۲۲ ولیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی دانم کدام را اختیار کنم.

۲۳ زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.

۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازم تر است.

۲۵ و چون این اعتماد را دارم، می دانم که خواهم ماند و نزد همهٔ شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،

۲۶ تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیلهٔ آمدن من بار دیگر نزد شما.

۲۷ باری بطور شایستهٔ انجیل مسیح رفتار نمایید تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده می کنید.

۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، امّا شما را دلیل نجات و این از خداست.

۲۹ زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الآن هم می شنوید که در من است.

۲

۱ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلّی محبّت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،

۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر را داشته باشید.

۳ و هیچ چیز را از راه تعصّب و عُجْب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.

۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود

۶ که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،

۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛
۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.
۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامهاست، بدو بخشید.
۱۰ تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،
۱۱ و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.
۱۲ پس ای عزیزانِ من چنانکه همیشه مطیع می بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیادتر الآن وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید.
۱۳ زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می کند.
۱۴ و هر کاری را بدون همهمه و مجادله بکنید،
۱۵ تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیّرها در جهان می درخشید،
۱۶ و کلام حیات را برمی افرازید، بجهت فخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.
۱۷ بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شوم، شادمان هستم و با همهٔ شما شادی می کنم.
۱۸ و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می کنید.
۱۹ و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاؤس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطّلع شده، تازه روح گردم.
۲۰ زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص دربارهٔ شما اندیشد.
۲۱ زانرو که همه نفع خود را می طلبند، نه امور عیسی مسیح را.
۲۲ امّا دلیل او را می دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.
۲۳ پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می شود، او را بی درنگ بفرستم.
۲۴ امّا در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.
۲۵ ولی لازم دانستم که اَپَفْرُدِتُس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همجنگ می باشد، امّا شما را رسول و خادم حاجت من.
۲۶ زیرا که مشتاق همهٔ شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.
۲۷ و فی الواقع بیمار و مشرف به موت بود، لیکن خدا بر وی ترحّم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد.
۲۸ پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.
۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم بدارید،
۳۰ زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

۳

۱ خلاصه ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است.
۲ از سگها باحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بپرهیزید.
۳ زیرا مختومان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می کنیم و به مسیح عیسی فخر می کنیم و بر جسم اعتماد نداریم.
۴ هر چند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.
۵ روز هشتم مختون شده و از قبیلهٔ اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی،
۶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهتِ عدالتِ شریعتی، بی عیب.
۷ امّا آنچه مرا سود می بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم.
۸ بلکه همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم.
۹ و در وی یافت شوم نه با عدالتِ خود که از شریعت است، بلکه با آن که بوسیلهٔ ایمان مسیح می شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.
۱۰ و تا او را و قوّت قیامت وی را شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم.
۱۱ مگر به هر وجه به قیامتِ از مردگان برسم.
۱۲ نه اینکه تا به حال چنگ آورده یا تا بحال کامل شده باشم، ولی در پی آن می کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.
۱۳ ای برادران، گمان نمی برم که من بدست آورده ام؛ لیکن یک چیز می کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده،
۱۴ در پی مقصد می کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.
۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود.
۱۶ امّا به هر مقامی که رسیده ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

۱۷ ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه ای که در ما دارید، رفتار می کنند.

۱۸ زیرا که بسیاری رفتار می نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده ام و حال نیز با گریه می کنم که دشمنان صلیب مسیح می باشند،

۱۹ که انجام ایشان را هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی اندیشه می کنند.

۲۰ امّا وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می کشیم،

۲۱ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصوّر شود، برحسب عمل قوّت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

۴

۱ بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان.

۲ از اَفُودیّه استدعا دارم و به سِنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رأی باشند.

۳ و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش می کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا که در جهاد انجیل با من شریک می بودند با اَکْلِیمِنْتُسْ نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.

۴ در خداوند دائماً شاد باشید. و باز می گویم شاد باشید.

۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.

۶ برای همه چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز با صلات و دعا با شکرگزاری مسؤولات خود را به خدا عرض کنید.

۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.

۸ خلاصه ای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکّر کنید.

۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده اید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.

۱۰ و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الآن آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکّر می کردید، لیکن فرصت نیافتید.

۱۱ نه آنکه دربارهٔ احتیاج سخن می گویم، زیرا که آموخته ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم.

۱۲ و ذلّت را می دانم و دولتمندی را هم می دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولتمندی و افلاس را یاد گرفته ام.

۱۳ قوّت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می بخشد.

۱۴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید.

۱۵ امّا ای فیلیپّیان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس.

۱۶ زیرا که در تسالونیکی هم یک دو دفعه برای احتیاج من فرستادید.

۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.

۱۸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پُر گشته ام چونکه هدایای شما را از اَپَفْرُدِتُس یافته ام که عطر خوشبوی قربانی مقبول و پسندیدهٔ خداست.

۱۹ امّا خدای من همهٔ احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.

۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

۲۱ هر مقدّس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می باشند به شما سلام می فرستند.

۲۲جمیع مقدّسان به شما سلام می رسانند، علی الخصوص آنانی که از اهل قیصر هستند.

۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین .

رسالهٔ پولس رسول به کُولُسیان

۱

۱ پولس به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی و تیموتاؤس برادر،

۲ به مقدّسان در کُولُسی و برادران امین در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می کنیم و پیوسته برای شما دعا می نماییم،

۴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبّتی را که با جمیع مقدّسان می نمایید شنیدیم،

۵ به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابقاً شنیدید،

۶ که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می آورد و نمّو می کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته اید.

۷ چنانکه از اِپَفْراس تعلیم یافتید که همخدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.

۸ و او ما را نیز از محبّت شما که در روح است خبر داد.

۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی ایستم از دعا کردن برای شما و مسألت نمودن تا از کمال معرفت ارادهٔ او در هر حکمت و فهم روحانی پُر شوید،

۱۰ تا شما به طریق شایستهٔ خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمّو کنید،

۱۱ و به اندازهٔ توانایی جلال او به قوّت تمام زورآور شوید تا صبر کامل و تحمّل را با شادمانی داشته باشید؛

۱۲ و پدر را شکرگزارید که ما را لایق بهرهٔ میراث مقدّسان در نور گردانیده است،

۱۳ و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبّت خود منتقل ساخت،

۱۴ که در وی فدیهٔ خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته ایم.

۱۵ و او صورت خدای نادیده است، نخست زادهٔ تمامی آفریدگان.

۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوّات؛ همه بوسیلهٔ او و برای او آفریده شد.

۱۷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.

۱۸ و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدّم شود.

۱۹ زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود،

۲۰ و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیلهٔ او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است.

۲۱ و شما را که سابقاً از نیّت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است،

۲۲ در بدن بشریِ خود بوسیلهٔ موت تا شما را در حضور خود مقدّس و بی عیب و بی ملامت حاضر سازد،

۲۳ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته اید و به تمامی خلقتِ زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده ام.

۲۴ الآن زحمتهای خود را در راه شما شادی می کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می رسانم برای بدن او که کلیسا است،

۲۵ که من خادم آن گشته ام برحسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛

۲۶ یعنی آن سرّی که از دهرها و قرنها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدّسان او مکشوف گردید،

۲۷ که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سرّ در میان امّت ها که آن مسیح در شما و امید جلال است.

۲۸ و ما او را اعلان می نماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه می کنیم و هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.

۲۹ و برای این نیز محنت می کشم و مجاهده می نمایم بحسب عمل او که در من به قوّت عمل می کند.

۲

۱ زیرا می خواهم که شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاوُدِکِیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده اند،

۲ تا دلهای ایشان تسلّی یابد و ایشان در محبّت پیوند شده، به دولتِ یقینِ فهمِ تمام و به معرفت سرّ خدا برسند؛

۳ یعنی سرّ مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.

۴ امّا این را می گویم تا هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند،

۵ زیرا که هر چند در جسم غایبم لیکن در روح با شما بوده، شادی می کنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره می کنم.

۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،

۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته اید، بطوری که تعلیم یافته اید و در آن شکرگزاری بسیار می نمایید.
۸ با خبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم و مردم برحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح،
۹ که در وی از جهت جسم، تمامی پریِ الوهیّت ساکن است.
۱۰ و شما در وی تکمیل شده اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.
۱۱ و در وی مختون شده اید، به ختنهٔ ناساختهٔ به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیلهٔ اختتان مسیح.
۱۲ و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید.
۱۳ و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همهٔ خطایای شما را آمرزید،
۱۴ و آن دستخطّی را که ضدّ ما و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود، محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده، از میان برداشت.
۱۵ و از خویشتن ریاسات و قوّات را بیرون کرده، آنها را علانیةً آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.
۱۶ پس کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هِلال و سَبَّت بر شما حکم نکند،
۱۷ زیرا که اینها سایهٔ چیزهای آینده است، لیکن بدن از آنِ مسیح است.
۱۸ و کسی انْعام شما را نرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری دیده است که از ذهن جسمانی خود بی جا مغرور شده است؛
۱۹ و به سر متمسّک نشده که از آن تمامی بدن به توسّط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نمّو می کند به نمّوی که از خداست.
۲۰ چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرایض نهاده می شود؟
۲۱ که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار!
۲۲ که همهٔ اینها محض استعمال فاسد می شود برحسب تقالید و تعالیم مردم،
۲۳ که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده ای برای رفع تن پروری ندارد.

۳

۱ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.
۲ در آنچه بالا است تفکّر کنید، نه در آنچه بر زمین است.
۳ زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.
۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.
۵ پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید: زنا و ناپاکی و هوی هوس و شهوت قبیح و طمع که بت پرستی است
۶ که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت وارد می آید.
۷ که شما نیز سابقاً در اینها رفتار می کردید، هنگامی که در آنها زیست می نمودید.
۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود.
۹ به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیّت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده اید،
۱۰ و تازه را پوشیده اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می شود،
۱۱ که در آن نه یونانی است، و نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بربری، نه سَکِیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.
۱۲ پس مانند برگزیدگان مقدّس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمّل و حلم را بپوشید؛
۱۳ و متحمّل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادّعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید.
۱۴ و بر این همه محبّت را که کمربند کمال است بپوشید.
۱۵ و سلامتی خدا در دلهای شما مسلّط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده اید و شاکر باشید.
۱۶ کلام مسیح در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن بشود؛ و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید و به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید.
۱۷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیلهٔ او شکر کنید.
۱۸ ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می شاید.
۱۹ ای شوهران، زوجه های خود را محبّت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.
۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.
۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا دل شکسته شوند.
۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.
۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه بخاطر انسان.

۲۴ چون می دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می کنید.
۲۵ زیرا هر که ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهربینی نیست.

۴

۱ ای آقایان، با غلامان خود با عدل و انصاف را بجا آرید، چونکه می دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان.
۲ در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید.
۳ و دربارهٔ ما نیز دعا کنید که خدا درِ کلام را به روی ما بگشاید تا سرّ مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده ام بگویم،
۴ و آن را بطوری که می باید تکلّم کنم و مبیّن سازم.
۵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.
۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هر کس را چگونه جواب باید داد.
۷ تیخیکُس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همهٔ احوال من شما را خواهد آگاهانید،
۸ که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلّی دهد،
۹ با اُنیسیمُس، برادرِ امین و حبیب که از خود شماست، شما را از همهٔ گزارش اینجا آگاه خواهد ساخت.
۱۰ اَرِسْتَرْخُس همزندان من شما را سلام می رساند، و مرقس عموزادهٔ برنابا که دربارهٔ او حکم یافته اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید،
۱۱ و یَسُوع، ملقّب به یُسْطُس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلّی من گردیدند.
۱۲ اِپَفْراس به شما سلام می رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جدّ و جهد می کند تا در تمامی ارادهٔ خدا کامل و متیقّن شوید.
۱۳ و برای او گواهی می دهم که دربارهٔ شما و اهل لاوُدکیه و اهل هیراپولَس بسیار محنت می کشد.
۱۴ و لوقای طبیبِ حبیب و دیماس به شما سلام می رسانند.
۱۵ برادران در لَاوُدِکیه و نِیمْفاس و کلیسایی را که در خانهٔ ایشان است سلام رسانید.
۱۶ و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرّر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رسالهٔ او لاودکیه را هم شما بخوانید.
۱۷ و به اَرْخِپُّس گویید: باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته ای، به کمال رسانی.
۱۸ تحیّت من، پولس، به دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

رسالهٔ اوّل پولس رسول به تَسّالونیکیان

۱

۱ پولس و سِلْوانُس و تیموتاؤس، به کلیسای تسّالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

۲ پیوسته دربارهٔ جمیع شما خدا را شکر می کنیم و دائماً در دعاهای خود شما را ذکر می نماییم،

۳ چون اعمالِ ایمان شما و محنتِ محبّت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می کنیم.

۴ زیرا که ای برادران و ای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطّلع هستیم،

۵ زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوّت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه می دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم.

۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمتِ شَدید، با خوشیِ روح القدس پذیرفتید،

۷ به حدّی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اَخائیه را نمونه شدید،

۸ بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مَکادونیه و اَخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم،

۹ زیرا که خود ایشان دربارهٔ ما خبر می دهند که چه قسم وارد به شما شدید و به چه نوع شما از بتها به سوی خداوند بازگشت کردید تا خدای حیٍّ حقیقی را بندگی نمایید،

۱۰ و تا پسر او از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می رهاند.

۲

۱ زیرا ای برادران، خود می دانید که ورود ما در میان شما باطل نبود.

۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپی زحمت کشیده و بی احترامی دیده بودیم، چنانکه اطّلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جدّ و جهدِ شَدید به شما اعلام نماییم.

۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریا نیست،

۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می آزماید.

۵ زیرا هرگز سخن تملّق آمیز نگفتیم، چنانکه می دانید، و نه بهانهٔ طمع کردیم، خدا شاهد است؛

۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان مسیح بودیم، می توانستیم سنگین باشیم.

۷ بلکه در میان شما به ملایمت بسر می بردیم، مثل

دایه ای که اطفال خود را می پرورد.

۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی می بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.

۹ زانرو که ای برادران محنت و مشقّت ما را یاد می دارید زیرا که شبانه روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم.

۱۰ شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدّوسیّت و عدالت و بی عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.

۱۱ چنانکه می دانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری می نمودیم،

۱۲ و وصیّت می کردیم که رفتار بکنید بطور شایستهٔ خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می خواند.

۱۳ و از این جهت ما نیز دائماً خدا را شکر می کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می کند.

۱۴ زیرا که ای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،

۱۵ که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،

۱۶ و ما را منع می کنند که به امّت ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می کنند، امّا مُنتهای غضبْ ایشان را فرو گرفته است.

۱۷ لیکن ما ای برادران، چون به قدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مجهور شدیم، به اشتیاق بسیار کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.

۱۸ و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.

۱۹ زیرا که چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟

۲۰ زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳

۱ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضا بدین دادیم که ما را در اَتینا تنها واگذارند.

۲ و تیموتاؤس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان نصیحت کند.

۳ تا هیچ کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می دانید که برای همین مقرّر شده ایم.

۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می دانید.

۵ لهذا من نیز چون دیگر شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.

۶ امّا الحال چون تیموتاؤس از نزد شما به ما رسید و مژدهٔ ایمان و محبّت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می کنید و مشتاق ملاقات ما می باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،

۷ لهذا ای برادران، در همهٔ ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانتان تسلّی یافتیم.

۸ چونکه الآن زیست می کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.

۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی که به حضور خدا دربارهٔ شما داریم؛

۱۰ که شبانه روز بی شمار دعا می کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.

۱۱ امّا خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.

۱۲ و خداوند شما را نمّو دهد و در محبّت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبّت می نماییم،

۱۳ تا دلهای شما را استوار سازد، بی عیب در قدّوسیّت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدّسین خود.

۴

خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می کنیم که چنانکه از ما یافته اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید.

۲ زیرا می دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.

۳ زیرا که این است ارادهٔ خدا یعنی قدّوسیّت شما تا از زنا بپرهیزید.

۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدّوسیّت و عزّت دریابد،

۵ و نه در هوسِ شهوت، مثل امّت هایی که خدا را نمی شناسند.

۶ و تا کسی در این امر دست تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.

۷ چنانکه سابقاً نیز به شما گفته و حکم کرده ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدّوسیّت.

۸ لهذا هر که حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدّوس خود را به شما عطا کرده است.

۹ امّا در خصوص محبّت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده اید که یکدیگر را محبّت نمایید؛

۱۰ و چنین هم می کنید با همهٔ برادرانی که در تمام مَکادونیه می باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقّی کنید.

۱۱ و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم،

۱۲ تا نزد آنانی که خارج اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

۱۳ امّا ای برادران نمی خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.

۱۴ زیرا اگر باور می کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد.

۱۵ زیرا این را به شما از کلام خدا می گوییم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.

۱۶ زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اوّل خواهند برخاست.

۱۷ آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.

۱۸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلّی دهید.

۵

۱ امّا ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.

۲ زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد شب می آید.

۳ زیرا هنگامی که می گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکتْ ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهد شد.

۴ لیکن شما ای برادران، در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید،

۵ زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.

۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم.

۷ زیرا خوابیدگان در شب می خوابند و مستان در شب مست می شوند.

۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبّت و خودِ امید نجات را بپوشیم.

۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح،

۱۰ که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.

۱۱ پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می کنید.

۱۲ امّا ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می کنند.

۱۳ و ایشان را در نهایت محبّت، به سبب عملشان محترم دارید و با یکدیگر صلح کنید.

۱۴ لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمّل کنید.

۱۵ زنهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائماً با یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.

۱۶ پیوسته شادمان باشید.

۱۷ همیشه دعا کنید.

۱۸ در هر امری شاکر باشید که این است ارادهٔ خدا در حقّ شما در مسیح عیسی.

۱۹ روح را اطفا مکنید.

۲۰ نبوّتها را خوار مشمارید.

۲۱ همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسّک باشید.

۲۲ از هر نوع بدی احتراز نمایید.

۲۳ امّا خودِ خدای سلامتی، شما را بالکّل مقدّس گرداند و روح و نَفْس و بدن شما تماماً بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.

۲۴ امین است دعوت کنندهٔ شما که این را هم خواهد کرد.

۲۵ ای برادران، برای ما دعا کنید.

۲۶ جمیع برادران را به بوسهٔ مقدّسانه تحیّت نمایید.

۲۷ شما را به خداوند قسم می دهم که این رساله برای جمیع برادران مقدّس خوانده شود.

۲۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.

رسالهٔ دوّم پولس رسول به تَسّالونیکیان

۱

۱ پولس و سِلْوانُس و تیموتاؤس،

به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می باشید.

۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

۳ ای برادران، می باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمّو می کند و محبّت هر یکی از شما جمیعاً با همدیگر می افزاید،

۴ بحدّی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخر می کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همهٔ مصایب شما و عذابهایی که متحمّل آنها می شوید،

۵ که دلیل است بر داوری عادلِ خدا تا شما مستحقّ ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می کشید.

۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.

۷ و شما را که عذاب می کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوّت خود ظهور خواهد نمود

۸ در آتش مشتعل و انتقام خواهید کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند،

۹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوّت او

۱۰ هنگامی که آید تا در مقدّسان خود جلال یابد و در همهٔ ایمانداران از او تعجّب کنند در آن روز، زیرا که شهادت ما را تصدیق کردید.

۱۱ و برای این هم پیوسته بجهت شما دعا می کنیم که خدای ما شما را مستحقّ این دعوت شمارد و تمام مسرّت نیکویی و عمل ایمان را با قوّت کامل گرداند،

۱۲ تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

۲

۱ اما ای برادران، از شما استدعا می کنیم دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،

۲ که شما از هوش خود بزودی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.

۳ زنهار کسی به هیچ وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛

۴ که او مخالفت می کند و خود را بلندتر می سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمّی شود، بحدّی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می نماید که خداست.

۵ آیا یاد نمی کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می بودم، این را به شما می گفتم؟

۶ و الآن آنچه را که مانع است می دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.

۷ زیرا که آن سرّ بی دینی الآن عمل می کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.

۸ آنگاه آن بی دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نَفَس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلّی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛

۹ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوّت و آیات و عجایب دروغ

۱۰ و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبّت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.

۱۱ و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می فرستد تا دروغ را باور کنند

۱۲ و تا فتوایی شود بر همهٔ کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.

۱۳ اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، می باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.

۱۴ و برای آن شما را دعوت کرد بوسیلهٔ بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.

۱۵ پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رسالهٔ ما آموخته اید، نگاه دارید.

۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبّت نمود و تسلّی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،

۱۷ دلهای شما را تسلّی عطا کناد و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

۳

۱ خلاصه ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛

۲ و تا از مردم ناشایستهٔ شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست.

۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ ساخت.

۴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می آورید و نیز خواهید آورد.

۵ و خداوند دلهای شما را به محبّت خدا و صبر مسیح هدایت کناد.

۶ ولی ای برادران، شما را به نام خداوند عیسی مسیح حکم می کنیم که از هر برادری که بی نظم رفتار می کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته اید، اجتناب نمایید.

۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می باید نمود، چونکه در میان شما بی نظم رفتار نکردیم،

۸ و نان هیچ کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقّت شبانه روز به کار مشغول می بودیم تا بر احدی از شما بار ننهیم.

۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید.

۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما هم می بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد.

۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی نظم رفتار می کنند که کاری نمی کنند بلکه فضول هستند.

۱۲ اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.

۱۳ اما شما ای برادران از نیکو کاری خسته خاطر مشوید.

۱۴ ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت مکنید تا شرمنده شود.

۱۵ اما او را دشمن مشمارید بلکه چون برادر، او را تنبیه کنید .

۱۶ اما خودِ خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کناد و خداوند با همگی شما باد.

۱۷ تحیّت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور می نویسم:

۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین .

رسالهٔ پولس رسول به تیموتاؤس

۱

۱ پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات دهندهٔ ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ماست،

۲ به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاؤس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

۳ چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در اَفَسُس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،

۴ و افسانه ها و نسب نامه های نامتناهی را اِصغا ننمایند که اینها مباحاث را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می آورد.

۵ اما غایتِ حکم، محبّت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی ریا.

۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده گویی توجّه نمودند،

۷ و می خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی فهمند آنچه می گویند و نه آنچه به تأکید اظهار می نمایند.

۸ لیکن می دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار بَرَد.

۹ و این بداند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم

۱۰ و زانیان و لوّاطان و مردم دزدان و دروغ گویان و قسم دروغ خوران و برای هر عمل دیگری که بر خلاف تعلیم صحیح باشد،

۱۱ برحسب انجیل خدای متبارک که به من سپرده شده است.

۱۲ و شکر می کنم خداوند خود عیسی مسیح را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود،

۱۳ که سابقاً کفرگو و مضرّ و سَقَط گو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی ایمانی کردم.

۱۴ اما فیض خداوند ما بی نهایت افزود با ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.

۱۵ این سخن امین است و لایق قبول تامّ که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.

۱۶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.

۱۷ باری پادشاه سَرمَدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالآباد باد. آمین.

۱۸ ای فرزند تیموتاؤس، این وصیّت را به تو می سپارم برحسب نبوتهایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی،

۱۹ و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند.

۲۰ که از آن جمله هیمیناؤس و اسکندر می باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تأدیب شده، دیگر کفر نگویند.

۲

۱ پس از همه چیز اول، سفارش می کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بجا آورند؛

۲ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.

۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات دهندهٔ ما خدا

۴ که می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.

۵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطّی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،

۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معیّن.

۷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم امّتها در ایمان و راستی مقرّر شدم. در مسیح راست می گویم و دروغ نی.

۸ پس آرزوی این دارم که مردان، دست های مقدّس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جا دعا کنند.

۹ و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزیّن به حیا و پرهیز، نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛

۱۰ بلکه چنانکه زنانی را می شاید که دعوی دینداری می کنند به اعمال صالحه.

۱۱ زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.

۱۲ و زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر خود مسلّط شود بلکه در سکوت بماند.

۱۳ زیرا که آدم اوّل ساخته شد و بعد حوّا.

۱۴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.

۱۵ اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبّت و قدّوسیّت و تقوا ثابت بمانند.

۳

۱ این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد.

۲ پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد؛

۳ نه میگسار یا زننده یا طمّاع و سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.

۴ مُدَبّر اهل خانهٔ خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،

۵ زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانهٔ خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می نماید؟

۶ و نه جدید الایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.

۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.

۸ همچنین شمّاسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طمّاعِ سود قبیح؛

۹ دارندگان سرّ ایمان در ضمیر پاک.

۱۰ اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بی عیب یافت شدند، کار شمّاسی را بکنند.

۱۱ و به همینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت گو بلکه هشیار و در هر امری امین.

۱۲ و شمّاسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانهٔ خویش را نیکو تدبیر نمایند،

۱۳ زیرا آنانی که کار شمّاسی را نیکو کرده باشند، درجهٔ خوب برای خویشتن تحصیل می کنند و جلادت کامل در ایمانی که مسیح عیسی است.

۱۴ این را به تو می نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.

۱۵ لیکن اگر تأخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانهٔ خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حیّ و ستون و بنیاد راستی است.

۱۶ و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امّتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

۴

۱ و لیکن روح صریحاً می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مُضِلّ و تعالیم شیاطین اِصغا خواهند نمود،

۲ به ریاکاری دروغگویان که ضمایر خود را داغ کرده اند؛

۳ که از مزاوجت منع می کنند و حکم می نمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفینِ حقّ تا آنها را به شکرگزاری بخورند.

۴ زیرا که راه مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را ردّ نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند،

۵ زیرا که از کلامِ خدا و دعا تقدیس می شود.

۶ اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده ای.

۷ لیکن از افسانه های حرام عجوزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش.

۸ که ریاضت بدنی اندک فایده ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعدهٔ زندگی حال و آینده را دارد.

۹ این سخن امین است و لایق قبول تامّ،

۱۰ زیرا که برای این زحمت و بی احترامی می کشیم زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی الخصوص مؤمنین را نجات دهنده است.

۱۱ این امور را حکم و تعلیم فرما.

۱۲ هیچ کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مؤمنین را در کلام و سیرت و محبّت و ایمان و عصمت، نمونه باش.

۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار.

۱۴ زنهار از آن کرامتی که در تو است که بوسیلهٔ نبوّت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی اعتنایی منما.

۱۵ در این امور تأمّل نما و در اینها راسخ باش تا ترقّی تو بر همه ظاهر شود.

۱۶ خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

۵

۱ مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن، وجوانان را چون برادران؛

۲ زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفّت؛

۳ بیوه زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار.

۴ اما اگر بیوه زنی فرزندان یا نواده ها دارد، آموخته بشوند که خانهٔ خود در دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است.

۵ اما زنی که فی الحقیقت بیوه و بی کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه روز مشغول می باشد.

۶ لیکن زن عیّاش در حال حیات مرده است.

۷ و به این معنی امر فرما تا بی ملامت باشند.

۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی الخصوص اهل خانهٔ خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست تر از بی ایمان است.

۹ بیوه زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد،

۱۰ که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غُرَبا را مهمانی نموده و پایهای مقدّسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد.

۱۱ اما بیوه های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند

۱۲ و ملزم می شوند از اینکه ایمان نخست را برطرف کرده اند؛

۱۳ و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می شوند که بی کار باشند؛ و نه فقط بی کار بلکه بیهوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می زنند.

۱۴ پس رأی من بر این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مدمّت ندهند؛

۱۵ زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان.

۱۶ اگر مرد یا زن مؤمن، بیوه ها دارد ایشان را بپرورد و بار بر کلیسا ننهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید.

۱۷ کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده اند، مستحقّ حرمت مضاعف می باشند، علی الخصوص آنانی را که در کلام تعلیم محنت می کشند.

۱۸ زیرا کتاب می گوید: گاو را وقتی که خرمن را خرد می کند، دهن مبند. و مزدور مستحقّ اجرت خود است.

۱۹ ادّعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد مپذیر.

۲۰ آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.

۲۱ در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن.

۲۲ و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و در گناهان دیگران شریک نشو بلکه خود را طاهر نگاه دار.

۲۳ دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.

۲۴ گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می خرامد، اما بعضی را تعاقب می کند. ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

۶

۱ آنانی که غلامان زیر یوغ می باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود.

۲ اما کسانی که آقایان مؤمن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشارکند، مؤمن و محبوبند.

۳ و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما مسیح عیسی و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید،

۴ از غرور مست شده، هیچ نمی داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدید   می آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شرّ

۵ و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتدّ از حقّ که می پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.

۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.

۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی توانیم برد.

۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.

۹ اما آنانی که می خواهند دولتمند شوند، گرفتار می شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی فهم و مضرّ که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می سازند.

۱۰ زیرا که طمع ریشهٔ همهٔ بدیها است که بعضی چون در پی آن می کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

۱۱ ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبّت و صبر و تواضع را پیروی نما.

۱۲ و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار.

۱۳ تو را وصیّت می کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پیلاطُس اعتراف نیکو نمود،

۱۴ که تو وصیّت را بی داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح.

۱۵ که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک و ربّ الارباب در زمان معیّن به ظهور خواهد آورد.

۱۶ که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی تواند دید. او را تا ابالآباد اکرام و قدرت باد. آمین.

۱۷ دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتّع به ما عطا می کند؛

۱۸ که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده دست باشند؛

۱۹ و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

۲۰ ای تیموتاؤس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده گویی های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما،

۲۱ که بعضی چون ادّعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

رسالهٔ دوّم پولس رسول به تیموتاؤس

۱

۱ پولس به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی، بر حسب وعدهٔ حیاتی که در مسیح عیسی است،

۲ فرزند حبیب خود تیموتاؤس را

فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

۳ شکر می کنم آن خدایی را که از اجداد خود. به ضمیر خالص بندگی او را می کنم، چونکه دائماً در دعاهای خود تو را شبانه روز یاد می کنم،

۴ و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تو را بخاطر می دارم تا از خوشی سیر شوم.

۵ زیرا که یاد می دارم ایمان بی ریای تو را که نخست در جدّه ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.

۶ لهذا بیاد تو می آورم که آن عطای خدا را که بوسیلهٔ گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.

۷ زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوّت و محبّت و تأدیب را.

۸ پس شهادت از خداوند ما را عار مدار و نه از من که اسیر او می باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوّت خدا،

۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدّس خود خواند نه به حسب اعمال ما بلکه برحسب ارادهٔ خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایّام در مسیح عیسی به ما عطا شد.

۱۰ امّا الحال آشکار گردید به ظهور نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فسادی را روشن گردانید بوسیلهٔ انجیل،

۱۱ که برای آن من واعظ و رسول و معلّمِ امّت ها مقرّر شده ام.

۱۲ و از این جهت این زحمات را می کشم بلکه عار ندارم چون می دانم به کِه ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.

۱۳ نمونه ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.

۱۴ آن امانت نیکو را بوسیلهٔ روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.

۱۵ از این آگاه هستی که همهٔ آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته اند که از آنجمله فیجِلُس و هَرمُوجَنِس می باشند.

۱۶ خداوند اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را ترحم کناد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت،

۱۷ بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحّص کرده، پیدا نمود.

۱۸ خداوند بدو عطا کناد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد. و خدمتهایی را که در اَفَسُس کرد تو بهتر می دانی.

۲

۱ پس تو ای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زورآور باش.

۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.

۳ چون سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.

۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.

۶ برزگری که محنت می کشد، باید اوّل نصیبی از حاصل ببرد.

۷ در آنچه می گویم تفکّر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.

۸ عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،

۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی شود.

۱۰ و از این جهت همهٔ زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمّل می شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلالی جاودانی تحصیل کنند.

۱۱ این سخن امین است زیرا اگر با وی مردیم با او زیست هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد.

۱۳ اگر بی ایمان شویم، او امین می ماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود.

۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی بخشد بلکه باعث هلاک شنوندگان می باشد.

۱۵ و سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.

۱۶ و از یاوه گویی های حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی دینی ترقّی خواهد کرد.

۱۷ و کلام ایشان، چون اَکله می خورد و از آنجمله هیمیناؤس و فِلیطُس می باشند

۱۸ که ایشان از حقّ برگشته، می گویند که قیامت الآن شده است و بعضی را از ایمان منحرف می سازند.

۱۹ و لیکن بنیادِ ثابتِ خدا قائم است و این مُهر را دارد که (خداوند کسان خود را می شناسد(و (هر که نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید.(

۲۰ امّا در خانهٔ بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ امّا آنها برای عزّت و اینها برای ذلّت.

۲۱ پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزّت خواهد بود، مقدّس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.

۲۲ امّا از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می خوانند، عدالت و ایمان و محبّت و سلامتی را تعاقب نما.

۲۳ لیکن از مسائل بیهوده و بی تأدیب اعراض نما چون می دانی که نزاعها پدید می آورد.

۲۴ امّا بندهٔ خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقّت باشد،

۲۵ و با حلم مخالفین را تأدیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند.

۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب ارادهٔ او صید او شده اند.

۳

۱ امّا این را بدان که در ایّام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،

۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طمّاع و لاف زن و متکبّر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک

۳ و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروّت و متنفّر از نیکویی

۴ و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند؛

۵ که در صورت دینداری دارند، لیکن قوّت را انکار می کنند. از ایشان اعراض نما.

۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می کنند که بار گناهان را می کشند و به انواع شهوات ربوده می شوند.

۷ و دائماً تعلیم می گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.

۸ و همچنان که یَنّیس و یَمْبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.

۹ لیکن بیشتر ترقّی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

۱۰ لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبّت و صبر مرا پیروی نمودی،

۱۱ و زحمات و آلامِ مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لِسْتَرَه بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمّل می نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.

۱۲ و همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.

۱۳ لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقّی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می باشند.

۱۴ امّا تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه می دانی از چه کسان تعلیم یافتی،

۱۵ و اینکه از طفولیّت کتب مقدّسه را دانسته ای که می تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیلهٔ ایمانی که بر مسیح عیسی است.

۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،

۱۷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

۴

۱ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می دهم و به ظهور ملکوت او

۲ که به کلام موعظه می کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی و با کمال تحمّل و تعلیم.

۳ زیرا ایّامی می آید که تعلیم صحیح را متحمّل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلّمان را بر خود فراهم خواهند آورد،

۴ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه ها خواهند گرایید.

۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمّل زحمات باش و عملِ مبشّر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان.

۶ زیرا که من الآن ریخته می شوم و وقت رحلت من رسیده است.

۷ به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دورهٔ خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته ام.

۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوندِ داورِ عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همهٔ کسانی که ظهور او را دوست می دارند.

۹ سعی کن به زودی نزد من آیی،

۱۰ زیرا که دیماس برای محبّت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تَسّالونیکی رفته است و کَرِیسکیس به غلاطیه و تیطُس به دلماطیه.

۱۱ لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است.

۱۲ امّا تیخیکُس را به اَفَسُسْ فرستادم.

۱۳ ردایی را که در تروآس نزد کرْپُس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوصاً رقوق را.

۱۴ اسکندر مِسگر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد.

۱۵ و تو هم از او با حذر باش زیرا که با سخنان ما بشدّت مقاومت نمود.

۱۶ در محاجّهٔ اوّلِ من، هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مبادا که بر ایشان محسوب شود.

۱۷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوّت داد تا موعظه بوسیلهٔ من به کمال رسد و تمامی امّت ها بشنوند و از دهان شیر رستم.

۱۸ و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

۱۹ فرسکا و اَکیلا و اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را سلام رسان.

۲۰ اَرَسْتُس در قُرِنْتُسْ ماند؛ امّا تَرْفیمُس را در میلیتُس بیمار واگذاردم.

۲۱ سعی کن که قبل از زمستان بیایی. اَفْبُولُس و پُدِیس و لینُس و کَلادیه و همهٔ برادران تو را سلام می رسانند.

۲۲ عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

رسالۀ پولس رسول به تیطُس

۱

۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است،

۲ به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی توان گفت، از زمانهای ازلی وعدۀ آن را داد،

۳ امّا در زمان معیّن، کلام خود را ظاهر کرد و به موعظه ای که برحسب حکم نجات دهندۀ ما خدا به من سپرده شد،

۴ تیطُس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عامّ است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات دهندۀ ما عیسی مسیح خداوند باد.

۵ بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرّر کنی.

۶ اگر کسی بی ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مؤمن دارد، بری از تهمتِ فجور و تمرّد،

۷ زیرا که اُسقُف می باید چون وکیل خدا بی ملامت باشد و خودرأی و تندمزاج یا میگسار یا زننده یا طمّاع سود قبیح نباشد،

۸ بلکه مهمان دوست و خیر دوست و خرداندیش و عادل و مقدّس و پرهیزکار؛

۹ و مُتِمَسِّک به کلام امینِ برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.

۱۰ زیرا که یاوه گویان و فریبندگان، بسیار و مُتمرّد می باشند، علی الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛

۱۱ که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه ها را بالکّل واژگون می سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می دهند.

۱۲ یکی از ایشان که نبّی خاصّ ایشان است، گفته است که اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم پرست بیکاره می باشند.

۱۳ این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند،

۱۴ و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می جویند.

۱۵ هر چیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلمه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوّث است؛

۱۶ مدّعیِ معرفت خدا می باشند، امّا به افعال خود او را انکار می کنند، چونکه مکروه و متمرّد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

۲

۱ امّا تو سخنان شایستۀ تعلیم صحیح را بگو؛

۲ که مردانِ پیر، هشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبّت و صبر، صحیح باشند.

۳ همچنین زنان پیر، در سیرتْ متقّی باشند و نه غیبت گو و نه بندۀ شراب زیاده بلکه معلمّات تعلیم نیکو،

۴ تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهردوست و فرزنددوست باشند،

۵ و خرداندیش و عفیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهّم شود.

۶ و به همین نَسَق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند.

۷ و خود را در همه چیز نمونۀ اعمال نیکو بساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،

۸ و کلام صحیح بی عیب را تا دشمن چونکه فرصت بد گفتن در حقّ ما نیابد، خجل شود.

۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند تا تعلیم نجات دهندۀ ما خدا را در هر چیز زینت دهند.

۱۱ زیرا که فیض خدا که برای همۀ مردم نجات بخش است، ظاهر شده،

۱۲ ما را تأدیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.

۱۳ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهندۀ خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،

۱۴ که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امّتی برای خود طاهر سازد که مِلک خاصّ او و غیور در اعمال نیکو باشند.

۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیر نشمارد.

۳

۱ بیاد ایشان آور که حکّام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبری نمایند و برای هر کار نیکو مستعّد باشند،

۲ و هیچ کس را بد نگویند و جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.

۳ زیرا که ما سابقاً بی فهم و نافرمانبر و گمراه و بندۀ انواع شهوات و لذّات بوده، در خُبث و حسد بسر بردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می داشتیم.

۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهندهٔ ما خدا ظاهر شد،

۵ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولّد تازه و تازگی ای که از روح القدس است؛

۶ که او را به ما به دولتمندی افاضه نمود، به توسّط نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح،

۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.

۸ این سخن امین است و در این امور می خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.

۹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است.

۱۰ و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،

۱۱ چون می دانی که چنین کس مرتّد و از خود ملزم شده در گناه رفتار می کند.

۱۲ وقتی که اَرْتیماس یا تیخیکُس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.

۱۳ زیناس خطیب و اَپَلُّس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند.

۱۴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تا بی ثمر نباشند.

۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام می رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست می دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

رسالهٔ پولس رسول به فِلیمون

۱ پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاؤس برادر،به فِلیمون عزیز و همکار ما

۲ و به اَپّفِیّهٔ محبوبه و اَرْخِپُّس هم سپاه ما و به کلیسایی که در خانه ات می باشد.

۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

۴ خدای خود را شکر می کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می آورم

۵ چونکه ذکر محبّت و ایمان تو را شنیده ام که به عیسی خداوند و به همهٔ مقدّسین داری،

۶ تا شراکت ایمانت مؤثّر شود در معرفتِ کاملِ هر نیکویی که در ما است برای مسیحْ عیسی.

۷ زیرا که مرا خوشیِ کامل و تسلّی رخ نمود از محبّت تو از آنرو که دلهای مقدّسین از تو ای برادر استراحت می پذیرند.

۸ بدین جهت هرچند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم،

۹ لیکن برای محبّت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولِس پیر و الآن اسیر مسیح عیسی می باشم.

۱۰ پس تو را التماس می کنم دربارهٔ فرزند خود اُنیسیمُس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم،

۱۱ که سابقاً او برای تو بی فایده بود، لیکن الحال تو را و مرا فایده مند می باشد؛

۱۲ که او را نزد تو پس می فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است.

۱۳ و من می خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند،

۱۴ امّا نخواستم کاری بدون رأی تو کرده باشم تا احسان تو را از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار.

۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد دریابی.

۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوصاً به من امّا چند مرتبه زیادتر به تو، هم در جسم و هم در خداوند.

۱۷ پس هرگاه مرا رفیق می دانی، او را چون من قبول فرما.

۱۸ امّا اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.

۱۹ من که پولس هستم، به تو می نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.

۲۰ بلی ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.

۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تو می نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد.

۲۲ معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم.

۲۳ اِپَفْراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقُس

۲۴ و اَرِسْتَرخُس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می رسانند.

۲۵ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد. آمین .

رساله به عبرانیان

۱

۱ خدا که در زمان سَلَف به اقسام متعدّد و طریق های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلّم نمود،

۲ در این ایّام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلّم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیلهٔ او عالمها را آفرید؛

۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوّت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علّیّین بنشست،

۴ و از فرشتگان افضال گردید، به مقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.

۵ زیرا به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت که تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم و ایضاً من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟

۶ و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آوَرَد، می گوید که جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.

۷ و در حقّ فرشتگان می گوید که (فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را شعلهٔ آتش.

۸ اما در حقّ پسر: ای خدا تخت تو تا باالآباد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است.

۹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن می داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است.

۱۰ و نیز می گوید تو ای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است.

۱۱ آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه مندرس خواهد شد،

۱۲ مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد.

۱۳ و به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت: بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

۱۴ آیا همگی ایشان روح های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می شوند؟

۲

۱ لهذا لازم است که به دقّت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ربوده شویم

۲ زیرا هرگاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافلی را جزای عادل می رسید،

۳ پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلّم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدید، بر ما ثابت گردانید؛

۴ در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می داد به آیات و معجزات و انواع قوّات و عطایای روح القدس برحسب ارادهٔ خود.

۵ زیرا عالم آینده ای را که ذکر آن را می کنیم مطیع فرشتگان نساخت.

۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: چیست انسان که او را بخاطر آوری یا پسرِ انسان که از او تفقّد نمایی؟

۷ او را از فرشتگان اندکی پست تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی.

۸ همه چیز را زیر پایهای او نهادی. پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الآن هنوز نمی بینم که همه چیز مطیع وی شده باشد.

۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقهٔ موت را بچشد.

۱۰ زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجاتِ ایشان را به دردها کامل گرداند.

۱۱ زانرو که چون مقدّس کننده و مقدّسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.

۱۲ چنانکه می گوید: اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند.

۱۳ و ایضاً: من بر وی توکّل خواهم نمود. و نیز: اینک من و فرزندانی که خدا به من عطا فرمود).

۱۴ پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد،

۱۵ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزاد گرداند.

۱۶ زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می نماید.

۱۷ از این جهت می بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه ای کریم و امین شده، کفارّهٔ گناهان قوم را بکند.

۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

۳

۱ بنابراین، ای برادران مقدّس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کَهَنهٔ اعتراف ما یعنی عیسی تأمّل کنید،
۲ که نزد او که وی را معیّن فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانهٔ او بود.
۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه ای که سازندهٔ خانه را حرمت بیشتر از خانه است.
۴ زیرا هر خانه ای بدست کسی بنا می شود، لکن بانی همه خداست.
۵ و موسی مثل خادم در تمام خانهٔ او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می بایست بعد گفته شود.
۶ و اما مسیح مثل پسر بر خانهٔ او و خانهٔ او ما هستیم بشرطی که تا به انتها به دلیری و فخرِ امیدِ خود متمسّک باشیم.
۷ پس چنانکه روح القدس می گوید: امروز اگر آواز او را بشنوید،
۸ دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،
۹ جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدّت چهل سال می دیدند.
۱۰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.
۱۱ تا در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد).
۱۲ ای برادران، باحذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریر و بی ایمان باشد که از خدای حیّ مرتدّ شوید،
۱۳ بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که امروز خوانده می شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.
۱۴ از آنرو که در مسیح شریک گشته ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسّک شویم.
۱۵ چونکه گفته می شود: امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او).
۱۶ پس کِه بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطهٔ موسی از مصر بیرون آمدند؟
۱۷ و به که تا مدّت چهل سال خشمگین می بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟
۱۸ و دربارهٔ که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟
۱۹ پس دانستیم که به سبب بی ایمانی نتوانستند داخل شوند.

۴

۱ پس بترسیم مبادا با آنکه وعدهٔ دخول در آرامی وی باقی می باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.
۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که با شنوندگان به ایمان متّحد نشدند.
۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می گردیم، چنانکه گفته شد: در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد. و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.
۴ و در مقامی دربارهٔ روز هفتم گفت که در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.
۵ و باز در این مقام که به آرامی من داخل نخواهند شد).
۶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند،
۷ باز روزی معیّن می فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی امروز گفت، چنانکه پیش مذکور شد که امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.
۸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی کرد.
۹ پس برای قوم خدا آرامی سَبَّت باقی می ماند.
۱۰ زیرا هر که داخل آرامیِ او شد، او نیز اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش.
۱۱ پس جدّ و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانیِ عبرت آمیز بیفتد.
۱۲ زیرا کلام خدا زنده مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دو دم و فرورونده تا جدا کند نَفْس و روح و مفصل و مغز را و مُمَیِّز افکار و نیّتهای قلب است،
۱۳ و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می باشد.
۱۴ پس چون رئیس کَهَنهٔ عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.
۱۵ زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.
۱۶ پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) تعانت کند.

۵

۱ زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرّر می شود در امور اهلی تا هدایا و قربانی های برای گناهان بگذراند؛
۲ که با جاهلان و گمراهان می تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است.
۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشتن نیز قربانی برای گناهان بگذراند.

۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.

۵ و همچنین مسیح نیز خود را در جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.

۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می گوید: تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبهٔ مِلکیصدِق).

۷ و او در ایّام بشریّت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرّع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید،

۸ هرچند پسر بود، به مصیبتهایی که کشید، اطاعت را آموخت

۹ و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.

۱۰ و خدا او را به رئیس کَهَنَه مخاطب ساخت به رتبهٔ مِلکیصدِق.

۱۱ که دربارهٔ ما او را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می باشد چونکه گوشهای شما سنگین شده است.

۱۲ زیرا که هرچند با این طول زمان شما را می باید معلّمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مَبادیِ الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی.

۱۳ زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه طفل است.

۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواسِ خود را به موجب عادت، ریاضت داده اند تا تمییز نیک و بد را بکنند.

۶

۱ بنابراین، از کلام ابتدای مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم،

۲ و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.

۳ و این را بجا خواهیم آورد هرگاه خدا اجازت دهد.

۴ زیرا آنانی که یک بار منوّر گشتند و لذّت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح القدس گردیدند

۵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را چشیدند،

۶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می کنند و او را بی حرمت می سازند.

۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می افتد، می خورد و نباتات نیکو برای فلّاحان خود می رویاند، از
خدا برکت می یابد.

۸ لکن اگر خار و خسک می رویاند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می شود.

۹ اما ای عزیزان در حقّ شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می داریم، هرچند بدینطور سخن می گوییم.

۱۰ زیرا خدا بی انصاف نیست که عمل شما و آن محبّت را که به اسم او از خدمت مقدّسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده اید، فراموش کند.

۱۱ لکن آرزوی این را داریم که هر یک از شما همین جدّ و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید،

۱۲ و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده ها می باشند.

۱۳ زیرا وقتی که به خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورَد، به خود قسم خورده، گفت:

۱۴ هر آینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی نهایت کثیر خواهم گردانید.

۱۵ و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.

۱۶ زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می خورند و نهایت هر مخاصمهٔ ایشان قسم است تا اثبات شود.

۱۷ از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر ارادهٔ خود را به وارثان وعده به تأکید بی شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.

۱۸ تا به دو امر بی تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید، تسلّی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که در پیش ما گذارده شده است تمسّک جوییم،

۱۹و آن رامثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،

۲۰ جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبهٔ مِلکیصدِق، رئیس کَهَنه گردید تا ابدالآباد.

۷

۱ زیرا ملکیصدق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.

۲ و ابراهیم نیز از همهٔ چیزها ده یک بدو داد؛ که او اوّل ترجمه شدهٔ (پادشاه عدالت(است و بعد ملک سالیم نیز یعنی (پادشاه سلامتی(.

۳ بی پدر و مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایّام و انتهای حیات بلکه شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می ماند.

۴ پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، ده یک بدو داد.

۵ و اما از اولاد کسانی که کهانت را می یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده یک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صُلب ابراهیم پدید آمدند.
۶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم ده یک گرفته و صاحب وعده ها را برکت داده است.
۷ و بدون هر شبه، کوچک از بزرگ برکت داده می شود.
۸ و در اینجا مردمان مردنی ده یک می گیرند، اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می شود.
۹ حتی آنکه گویا می توان گفت که بوساطت ابراهیم از همان لاوی که ده یک می گیرد، ده یک گرفته شد،
۱۰ زیرا که هنوز در صُلب پدر خود بود هنگامی که ملکیصدق او را استقبال کرد.
۱۱ و دیگر اگر از کهانت لاوی کمال حاصل می شد زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می بود که کاهنی دیگر بر رتبهٔ ملکیصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبهٔ هارون نیست؟
۱۲ زیرا هرگاه کهانت تغییر می پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می یابد
۱۳ زیرا که او این سخنان در حقّ وی گفته می شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.
۱۴ زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهودا طلوع فرمود که موسی در حقّ آن سبط از جهت کهانت هیچ نگفت.
۱۵ و نیز بیشتر مُبَیَّن است از اینکه به مثال ملکیصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید
۱۶ که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوّت حیات غیر فانی.
۱۷ زیرا شهادت داده شد که تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبهٔ ملکیصدق.
۱۸ زیرا حاصل می شود هم نَسخ حکم سابق بعلّت ضعف و عدم فایدهٔ آن
۱۹ از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی گرداند، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرّب به خدا می جوییم.
۲۰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی باشد.
۲۱ زیرا ایشان بی قسم کاهن شده اند و لیکن این با قسم از او که به وی می گوید: خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبهٔ ملکیصدق.
۲۲ به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.
۲۳ و ایشان کاهنان بسیار می شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.
۲۴ لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهانت بی زوال دارد.
۲۵ از این جهت نیز قادر است که آنانی را که بویسلهٔ وی نزد خدا آیند، نجات بی نهایت بخشد، چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.
۲۶ زیرا که ما را چنین رئیس کَهَنه شایسته است، قدّوس و بی آزار و بی عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده
۲۷ که هر روز محتاج نباشد به مثال آن رؤسای کَهَنَه که اول برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذراند، چونکه این را یک بار فقط بجا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.
۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابدالآباد کامل شده است.

۸

۱ پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه ای هست که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است،
۲ که خادم مکان اقدس و آن خیمهٔ حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.
۳ زیرا که هر رئیس کهنه مقرّر می شود تا هدایا و قربانی ها بگذراند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد بگذراند.
۴ پس اگر بر زمین می بود، کاهن نمی بود چون کسانی هستند که قانون شریعت هدایا را می گذرانند.
۵ و ایشان شبیه و سایهٔ چیزهای آسمانی را خدمت می کنند، چنانکه موسی مُلهِم شد هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می گوید: آگاه باش که همه چیز را به آن نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.
۶ لکن الآن او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که مُتَوَسِطِ عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مرتّب است.
۷ زیرا اگر آن اوّل بی عیب می بود، جایی برای دیگری طلب نمی شد.
۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می گوید: خداوند می گوید اینک ایّامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود.
۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می گوید من ایشان را واگذاردم.
۱۰ و خداوند می گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.
۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر خود تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.
۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحّم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد).

۱۳ پس چون تازه گفت، اوّل را کُهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

۹

۱ خلاصه آن عهد اوّل را نیز فرایض خدمت و قدس دنیوی بود.

۲ زیرا خیمهٔ اوّل نصب شد که در آن چراغدان و میز و نانِ تَّقْدِمِه، و آن به قدس مسمّی گردید.

۳ و در پشت پردهٔ دوّم بود آن خیمه ای که به قدس الاقداس مسمّی است،

۴ که در آن بود مَجمَرهٔ زرّین و تابوت شهادت که همهٔ اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حُقّهٔ طلا که پر از منّ بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد.

۵ و بر زَبَرِ آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه می گسترمی بودند و الآن جای تفضیل آنها نیست.

۶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کَهَنَه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمهٔ اوّل درمی آیند.

۷ لکن در دوّم سالی یک مرتبه رئیس کَهَنَه تنها داخل می شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می گذراند.

۸ که به این همه روح القدس اشاره می نماید بر اینکه مادامی که خیمهٔ اوّل برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی شود.

۹ و این مَثَلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی ها را می گذرانند که قوّت ندارد که عبادت کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند،

۱۰ چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرّر شده است.

۱۱ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کَهَنَهٔ نعمتهای آینده باشد، به خیمهٔ بزرگتر و کاملتر و ناساخته شدهٔ به دست یعنی که از این خلقت نیست،

۱۲ و نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیهٔ ابدی را یافت.

۱۳ زیرا هرگاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می شود، تا به طهارت جسمی مقدّس می سازد،

۱۴ پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح به روح ازلی خویشتن را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟

۱۵ و از این جهت او متوسط عهد تازه ای است تا چون موت برای کفّاره تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خوانده شدگان وعدهٔ میراث ابدی را بیابند.

۱۶ زیرا در هر جایی که وصیّتی است، لابّد است که موتِ وصیّت کننده را تصوّر کنند،

۱۷ زیرا که وصیّت بعد از موت ثابت می شود؛ زیرا مادامی که وصیّت کننده زنده است، استحکامی ندارد.

۱۸ از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد.

۱۹ زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت به شمع قوم رسانید، خون گوساله ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛

۲۰ و گفت: این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.

۲۱ و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بیالود.

۲۲ و بحسب شریعت، تقریباً همه چیز به خون طاهر می شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.

۲۳ پس لازم بود که مَثَلهای چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خودِ سماویّات به قربانی های نیکوتر از اینها.

۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شدهٔ به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الآن در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود. ۲۵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کَهَنَه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می شود؛

۲۶ زیرا در این صورت می بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الآن یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد.

۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرّر است،

۲۸ همچنین مسیح نیز چون یک قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

۱۰

۱ زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است، نه نَّفْسِ صورتِ آن چیزها، آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته می گذرانند، تقرّب جویندگان را کامل گرداند.

۲ والّا آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی شد چونکه عبادت کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حسّ گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟

۳ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می شود.

۴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.

۵ لهذا هنگامی که داخل جهان می شود، می گوید: قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی.

۶ به قربانی های سوختنی و قربانی های گناه رغبت نداشتی.

۷ آنگاه گفتم، اینک می آیم (در طومار کتاب در حقّ من مکتوب است) تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم.

۸ چون پیش می گوید: هدایا و قربانی های سوختنی و قربانی های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی. که آنها را بحسب شریعت می گذرانند،

۹ بعد گفت که اینک می آیم تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم. پس اول را برمی دارد، تا دوّم را استوار سازد.

۱۰ و به این اراده مقدّس شده ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.

۱۱ و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می ایستد و همان قربانی ها را مکرّراً می گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد.

۱۲ لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدلآباد.

۱۳ و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز او شوند.

۱۴ از آنرو که به یک قربانی مقدّسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد.

۱۵ و روح القدس نیز برای ما شهادت می دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود:

۱۶ این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با ایشان خواهم بست، خداوند می گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت،

۱۷ باز می گوید و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.

۱۸ امّا جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.

۱۹ پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم

۲۰ از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیّا نموده است،

۲۱ و کاهنی بزرگ را بر خانهٔ خدا داریم،

۲۲ پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛

۲۳ و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده دهنده امین است.

۲۴ و ملاحظهٔ یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم.

۲۵ و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه ای که می بینید که آن روز نزدیک می شود.

۲۶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست،

۲۷ بلکه انتظارِ هولناکِ عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.

۲۸ هر که شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یا سه شاهد کشته می شود.

۲۹ پس به چه مقدار گمان می کنید که آن کس، مستحقّ عقوبت سخت ترشمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدّس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟

۳۰ زیرا می شناسیم او را که گفته است: خداوند می گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد. و ایضاً: خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.(

۳۱ افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

۳۲ ولیکن ایّام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منوّر گردیدید، متحمّل مجاهده ای عظیم از دردها شدید،

۳۳ چه از اینکه از دشنامها و زحمات تماشای مردم می شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می بودید که در چنین چیزها بسر می بردند.

۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدرد می بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.

۳۵ پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می باشد.

۳۶ زیرا که شما را صبر لازم است تا ارادهٔ خدا را بجا آورده، وعده را بیابید.

۳۷ زیرا که بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تأخیر نخواهد نمود و اگر مرتّد شود نفس من با وی خوش نخواهد شد.

۳۹ لکن ما از مرتدّان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

۱۱

۱ پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده.

۲ زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد.

۳ به ایمان فهمیده ایم که عالم ها به کلمهٔ خدا مرتّب گردید، حتّی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد .

۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.

۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.

۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرّب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می دهد .

۷ به ایمان نوح چون دربارهٔ اموری که تا آن وقت دیده نشد، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی ای بجهت خانهٔ خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.

۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی دانست به کجا می رود.

۹ و به ایمان در زمین وعده مثل بیگانه غربت پذیرفت و در خیمه ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.

۱۰ زانرو که مترقّب شهری با بنیاد بود که معمار و سازندهٔ آن خداست.

۱۱ به ایمان خودِ ساره نیز قوّت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده دهنده را امین دانست.

۱۲ و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کنار دریا، بی شمار زاییده شدند.

۱۳ در ایمان همهٔ ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیّت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند.

۱۴ زیرا کسانی که همچنین می گویند، ظاهر می سازند که در جستجوی وطنی هستند.

۱۵ و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می آوردند، هر آینه فرصت می داشتند که بدانجا برگردند.

۱۶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی وطنِ سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیّا ساخته است.

۱۷ به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده ها را پذیرفته بود، پسر یگانهٔ خود را قربانی می کرد؛

۱۸ که به او گفته شده بود که نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.

۱۹ چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموت است و همچنین او را در مَثَلی از اموات نیز باز یافت.

۲۰ به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.

۲۱ به ایمان یعقوب در وقت مُردن خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.

۲۲ به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل اِخبار نمود و دربارهٔ استخوانهای خود وصیّت کرد.

۲۳ به ایمان موسی چون متولّد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.

۲۴ به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسرِ دخترِ فرعون خوانده شود،

۲۵ و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذّت اندک زمانیِ گناه را ببرد؛

۲۶ و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می داشت.

۲۷ به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.

۲۸ به ایمان، عید فِصَح و پاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کنندهٔ نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد.

۲۹ به ایمان، از بحر قُلزُم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

۳۰ به ایمان حصار اَریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.

۳۱ به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

۳۲ و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی دهد که از جِدعُون و باراق و شَمشون و یَفتاح و داود و سموئیل و انبیا اِخبار نمایم،

۳۳ که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده ها پذیرفتند و دهان شیران را بستند،

۳۴ سَوْرَت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشگرهای غربا را منهزم ساختند.

۳۵ زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لکن دیگران معزّب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامتِ نیکوتر برسند.

۳۶ و دیگران از استهزا و تازیانه ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند.

۳۷ سنگسار گردیدند و با ارّه دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیرها مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.

۳۸ آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغاره ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.

۳۹ پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده نیافتند.۴۰ زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیّا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

۱۲

۱ بنابراین چونکه ما نیز چنین اَبْر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرّر شده است بدویم،

۲ و به سوی پیشوا و کامل کنندۀ ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.
۳ پس تفکّر کنید در او که متحمّلِ چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.
۴ هنوز در جهادِ با گناه تا به حدّ خون مقاومت نکرده اید،
۵ و نصیحتی را فراموش نموده اید که با شما چون با پسران مکالمه می کند که ای پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو.
۶ زیرا هر که خداوند را دوست می دارد، توبیخ می فرماید و هر فرزندِ مقبول خود را به تازیانه می زند.
۷ اگر متحمّل تأدیب شوید، خدا با شما مثل پسران رفتار می نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟
۸ لکن اگر بی تأدیب می باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران.
۹ و دیگر پدرانِ جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب می نمودند و ایشان را احترام می نمودیم، آیا از طریق اوّلی پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟
۱۰ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدّوسیّت او گردیم.
۱۱ لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید، اما در آخر میوۀ عدالتِ سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته اند بار می آورد.
۱۲ لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،
۱۳ و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.
۱۴ و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدّسی که بغیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.
۱۵ و مترصّد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشۀ مرارت نموّ کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند.
۱۶ مبادا شخصی زانی یا بی مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت.
۱۷ زیرا می دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود و مردود گردید زیرا که جای توبه پیدا ننمود با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.
۱۸ زیرا تقرّب نجسته اید به کوهی که می توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت،
۱۹ و نه به آواز کرّنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.
۲۰ زیرا که متحمّل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.
۲۱ و آن رؤیت بحدّی ترسناک بود که موسی گفت: بغایت ترسان و لرزانم.
۲۲ بلکه تقرّب جسته آید به جبل صیهون و شهر خدای حیّ یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی شماره از محفل فرشتگان
۲۳ و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داورِ جمیع و به ارواحِ عادلانِ مُکَمَّل
۲۴ و به عیسی متوسّطِ عهدِ جدید و به خون پاشیده شده که متکلّم است به معنیِ نیکوتر از خون هابیل.
۲۵ زنهار از آنکه سخن می گوید رو مگردانید زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت رو گردانید، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می گوید روگردانیم؟
۲۶ که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الآن وعده داده است که یک مرتبۀ دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.
۲۷ و این قول او یک مرتبۀ دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی شود باقی ماند.
۲۸ پس چون ملکوتی را که نمی توان جنبانید می یابیم، شکر بجا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.
۲۹ زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

۱۳

۱ محبت برادرانه برقرار باشد؛
۲ و از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.
۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید.
۴ نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.
۵ سیرت شما از محبتِ نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: (تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.
۶ بنابراین ما با دلیریِ تمام می گوییم: خداوند مددکنندۀ من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می کند؟
۷ مرشدان خود را که در کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.
۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است.

۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.

۱۰ مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.

۱۱ زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کَهَنَه خون آنها را به قدس الاقداس برای گناه می بَرَد، بیرون از لشکرگاه سوخته می شود.

۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.

۱۳ لهذا عار بر او گرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.

۱۴ زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم.

۱۵ پس بوسیلهٔ او قربانیِ تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمرهٔ لبهایی را که به اسم او معترف باشند.

۱۶ لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی ها راضی است.

۱۷ مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بجا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.

۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم.

۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.

۲۰ پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید،

۲۱ شما را در هر عمل نیکو کامل گرداند تا ارادهٔ او را بجا آورید و آنچه منظور نظر باشد، در شما بعمل آوَرَد بوساطت عیسی مسیح که او را تا بادالآباد جلال باد. آمین.

۲۲ لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت آمیز را متحمّل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته ام.

۲۳ بدانید که برادر ما تیموتاؤس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتّفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

۲۴ همهٔ مرشدان خود و جمیع مقدّسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می رسانند.

۲۵ همگیِ شما را فیض باد. آمین .

رسالۀ یعقوب

۱

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند. خوش باشید.

۲ ای برادران من، وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید.

۳ چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند.

۴ لکن صبر را عمل تامّ خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.

۵ و اگر کسی از شما محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد.

۶ لکن به ایمان سؤال بکند و هرگز شک نکند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می شود.

۷ زیرا که چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.

۸ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.

۹ لکن برادرِ مسکین به سرافرازی خود فخر بنماید،

۱۰ و دولتمند از مسکنت خود، زیرا مثل گُلِ علف درگذر است.

۱۱ از آنرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گُلَش به زیر افتاده، حُسن صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.

۱۲ خوشابحال کسی که متحمّل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، تا آن تاج حیاتی را که خداوند به محبّان خود وعده فرموده است خواهد یافت.

۱۳ هیچ کس چون در تجربه افتد، نگوید: خدا مرا تجربه می کند، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی شود و او هیچ کس را تجربه نمی کند.

۱۴ لکن هر کس در تجربه می افتد وقتی که شهوت وی او را می کَشَد و فریفته می سازد.

۱۵ پس شهوت آبستن شده، گناه را می زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می کند. ۱۶ ای برادرانِ عزیز من، گمراه مشوید!

۱۷ هر بخشندگیِ نیکو و هر بخششِ کامل از بالا است و نازل می شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایۀ گَردِش نیست.

۱۸ او محض ارادۀ خود ما را بوسیلۀ کلمۀ حقّ تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.

۱۹ بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سُست باشد،

۲۰ زیرا خشمِ انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد.

۲۱ پس هر نجاست و افزونیِ شرّ را دور کنید و با فروتنی، کلامِ کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد.

۲۲ لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می دهند.

۲۳ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعیِ خود را در آینه می نگرد.

۲۴ زیرا خود را نگریست و رفت و فوراً فراموش کرد که چطور شخصی بود.

۲۵ لکن کسی که بر شریعتِ کاملِ آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنوندۀ فراموشکار نمی باشد، بلکه کنندۀ عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.

۲۶ اگر کسی از شما گمان برد که پرستندۀ خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را قریب دهد، پرستش او باطل است.

۲۷ پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقّد کنند و خود را از آلایش دنیا نگاه دارند.

۲

۱ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، ربّ الجلال را با ظاهربینی مدارید.

۲ زیرا اگر به کنیسۀ شما شخصی با انگشتری زرّین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید،

۳ و به صاحب لباس فاخر متوجّه شده، گویید: اینجا نیکو بشین و به فقیر گویید: تو در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین،

۴ آیا در خود متردّد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده اید؟

۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبّان خود فرموده است بشوند؟

۶ لکن شما فقیر را حقیر شمرده اید. آیا دولتمندان بر شما ستم نمی کنند و شما را در محکمه ها نمی کشند؟

۷ آیا ایشان به نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟

۸ مّا اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب بجا آورید یعنی همسایۀ خود را مثل نفس خود محبّت نما نیکو می کنید.

۹ لکن اگر ظاهربینی کنید، گناه می کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم می سازد.

۱۰ زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می باشد.
۱۱ زیرا او که گفت: زنا مکن، نیز گفت: قتل مکن. پس هر چند زنا نکنی، اگر قتل کردی از شریعت تجاوز نمودی.
۱۲ همچنین سخن گویید و عمل نمایید مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.
۱۳ زیرا آن داوری بی رحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می شود.
۱۴ ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: ایمان دارم وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد؟
۱۵ پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،
۱۶ و کسی از شما بدیشان گوید: به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن ایشان را ندهد، چه نفع دارد؟
۱۷ همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.
۱۸ بلکه کسی خواهد گفت: تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.
۱۹ تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند!
۲۰ و لیکن ای مرد باطل، آیا می خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟
۲۱ آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟
۲۲ می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.
۲۳ و آن نوشته تمام گشت که می گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد.
۲۴ پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود، نه از ایمان تنها.
۲۵ و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟
۲۶ زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

۳

۱ ای برادران من، بسیار معلّم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد.
۲ زیرا همگیِ ما بسیار می لغزیم. و اگر کسی در سخن گفن نلغزد، او مرد کامل است و می تواند عنان تمام جسد خود را بکشد.
۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان می زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را برمی گردانیم.
۴ اینک کشتیها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می شود، لکن با سکّان کوچک به هر طرفی که ارادهٔ ناخدا باشد، برگردانیده می شود.
۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را می سوزاند.
۶ و زبان آتشی است! آن عالَمِ ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می آلاید و دایره کائنات را می سوزاند و از جهنّم سوخته می شود!
۷ زیرا که هر طبیعتی از وحوش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می شود و رام شده است.
۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی تواند رام کند. شرارتی سرکش و پر از زهر قاتل است!
۹ خدا و پدر را به آن متبارک می خوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده اند، لعن می گوییم.
۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون می آید! ای برادران شایسته نیست که چنین شود.
۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می سازد؟
۱۲ یا می شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمهٔ شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد.
۱۳ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.
۱۴ لکن اگر در دل خود حسدِ تلخ و تعصّب دارید، فخر مکنید و به ضدّ حقّ دروغ مگویید.
۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.
۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصّب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می باشد.
۱۷ لکن آن حکمت از بالا است، اوّل طاهر است و بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و پر از رحمت و میوه های نیکو و بی تردّد و بی ریا.
۱۸ و میوهٔ عدالت در سلامتی کاشته می شود برای آنانی که سلامتی را بعمل می آورند.

۴

۱ از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاعها پدید می اید؟ آیا نه از لذّت های شما که در اعضای شما جنگ می کند؟
۲ طمع می ورزید و ندارید؛ می کُشید و حسد می نمایید و نمی توانید به چنگ آرید؛ و جنگ و جدال می کنید و ندارید از این جهت که سؤال نمی کنید؛
۳ و سؤال می کنید و نمی یابید، از اینرو که به نیّت بد سؤال می کنید تا در لذّات خود صرف نمایید.
۴ ای زانیات، آیا نمی دانید که دوستیِ دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.

۵ آیا گمان دارید که کتاب عبث می گوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟

۶ لیکن او فیض زیاده می بخشد. بنابراین می گوید: (خدا متکبّران را مخالفت می کند، امّا فروتنان را فیض می بخشد).

۷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد.

۸ و به خدا تقرّب جویید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.

۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خندهٔ شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدّل شود.

۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرافراز فرماید.

۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی.

۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می باشد. پس تو کیستی که بر همسایهٔ خود داوری می کنی؟

۱۳ هان، ای کسانی که می گویید: امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم بُرد،

۱۴ و حال آنکه نمی دانید که فردا چه می شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می شود؟

۱۵ به عوض آنکه باید گفت که اگر خدا بخواهد، زنده می مانیم و چنین و چنان می کنیم.

۱۶ امّا الحال به عُجب خود فخر می کنید و هر چنین فخر بد است.

۱۷ پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

۵

۱ هان ای دولتمندان، بجهت مصیبتهایی که بر شما وارد می آید، گریه و وِلوِله نمایید.

۲ دولت شما فاسد و رخت شما بید خورده می شود.

۳ طلا و نقره شما را زنگ می خورد و زنگِ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخر خزانه اندوخته اید.

۴ اینک مزد عمله هایی که کِشته های شما را درویده اند و شما را به آن فریب نگاه داشته اید، فریاد برمی آورد و ناله های دروگران، به گوشهای ربّ الجنود رسیده است.

۵ بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید.

۶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی کند.

۷ پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می کشد برای محصول گرانبهای زمین و برایش صبر می کند تا باران اوّلین و آخرین را بیابد.

۸ شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوّی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.

۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است.

۱۰ ای برادران، نمونهٔ زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلّم نمودند.

۱۱ اینک صابران را خوشحال می گوییم و صبر ایّوب را شنیده اید و انجام کار خداوند را دانسته اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.

۱۲ لکن اوّلِ همه ای برادرانِ من، قسم مخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر بلکه بلیِ شما بلی باشد و نیِ شما نی، مبادا در تحکّم بیفتید.

۱۳ اگر کسی از شما مبتلا به بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.

۱۴ و هر گاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند و به روغن تدهین کنند.

۱۵ و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.

۱۶ نزدِ یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوّت بسیار دارد.

۱۷ الیاس مردی بود صاحب حوّاس مثلِ ما و به تمامیِ دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدّت سه سال شش ماه باران نبارید.

۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.

۱۹ ای برادرانِ من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را باز گرداند،

۲۰ بداند هر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

رسالهٔ اوّل پِطْرُسِ رسول

۱

۱ پطرُس، رسول عیسی مسیح، به غریبانی که پراکنده اند در پُنطُسْ و غَلاطیه و قَپَّدوقیه و آسیا و بطانیه؛
۲ برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح.
فیض و سلامتی بر شما افزون باد.
۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستنِ عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده،
۴ بجهت میراث بی فساد و بی آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛
۵ که به قوّت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیّا شده است تا در ایّام آخر ظاهر شود.
۶ و در آن وجد می نمایید، هر چند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون محزون شده اید،
۷ تا آزمایشِ ایمان شما که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانبهاتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.
۸ که او را اگرچه ندیده اید محبّت می نمایید و الآن اگرچه او را نمی بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد می نمایید با خرّمی ای که نمی توان بیان کرد و پر از جلال است.
۹ و انجام ایمان خود یعنی نجاتِ جانِ خویش را می یابید.
۱۰ دربارهٔ این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرّر بود، اِخبار نمودند، تفتیش و تفحّص می کردند
۱۱ و دریافت می نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می داد، چون زحماتی که برای مسیح مقرّر بود و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می داد؛
۱۲ و بدیشان مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.
۱۳ لهذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفهٔ عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.
۱۴ و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایّام جهالت می داشتید.
۱۵ بلکه مثل آن قدّوس که شما خوانده است، خودِ شما نیز در هر سیرت، مقدّس باشید.
۱۶ زیرا مکتوب است: مقدّس باشید زیرا که من قدّوسم.
۱۷ و چون او را پدر می خوانید که بدون ظاهربینی برحسب اعمال هر کس داوری می نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید.
۱۸ زیرا می دانید که خریده شده اید از سیرتِ باطلی که از پدران خود یافته اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،
۱۹ بلکه به خون گرانبها چون خون برّهٔ بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح،
۲۰ که پیش از بنیاد عالم معیّن شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،
۲۱ که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.
۲۲ چون نَفْسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته اید تا محبّت برادرانهٔ بی ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدّت محبّت بنمایید.
۲۳ از آنرو که تولّد یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است.
۲۴ زیرا که هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گُل گیاه. گیاه پژمرده شد و گُلش ریخت.
۲۵ لکن کلمهٔ خدا تا ابدالآباد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

۲

۱ لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،
۲ چون اطفالِ نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی غشّ باشید تا از آن برای نجات نموّ کنید،
۳ اگر فی الواقع چشیده اید که خداوند مهربان است.
۴ و به او تقرّب جسته، یعنی به آن سنگ زندهٔ ردّ شدهٔ از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرّم.
۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدّس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا را بواسطهٔ عیسی مسیح بگذرانید.
۶ بنابراین، در کتاب مکتوب است که اینک می نهم در صیهون سنگی سر زاویهٔ برگزیده و مکرّم و هر که به وی ایمان آوَرَدْ خجل نخواهد شد.
۷ پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، آن سنگی که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه گردید،

۸ و سنگ لغزش دهنده و صخرهٔ مصادم، زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می خورند که برای همین معیّن شده اند.

۹ لکن شما قبیلهٔ برگزیده و کهانت ملوکانه و امّت مقدّس و قومی که مِلک خاصِّ خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.

۱۰ که سابقاً قومی نبودید و الآن قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، امّا الحال رحمت کرده شده اید.

۱۱ ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛

۱۲ و سیرت خود را در میان امّت ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می گویند، از کارهای نیکوی شما ببینند، در روز تفقّد، خدا را تمجید نمایند.

۱۳ لهذا هر منصب بَشَری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،

۱۴ و خواه حکّام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران.

۱۵ زیرا که همین است ارادهٔ خدا که به نیکوکاریِ خود، جهالت مردمان بی فهم را ساکت نمایید،

۱۶ مثل آزادگان، امّا نه مثل آنانی که آزادیِ خود را پوشش شرارت می سازند بلکه چون بندگان خدا.

۱۷ همهٔ مردمان را احترام کنید. برادران را محبّت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.

۱۸ ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان را نیز.

۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحقّ زحمت می کشد، دردها را متحمّل شود.

۲۰ زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمّل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.

۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید،

۲۲ که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.

۲۳ چون او را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد.

۲۴ که خود گناهان ما را در بدن خویش برادر متحمّل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم که به ضربهای او شفا یافته اید.

۲۵ از آنرو که مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقفِ جانهای خود برگشته اید.

۳

۱ همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرتِ زنان، ایشان را بدون کلام دریابد،

۲ چونکه سیرتِ طاهر و خداترس شما را ببینند.

۳ و شما را زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلّی شدن به طلا و پوشیدن لباس،

۴ بلکه انسانیّتِ باطنیِ قلبی در لباس غیر فاسدِ روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست.

۵ زیرا بدینگونه زنانِ مقدّسه در سابق نیز که متوکّل به خدا بودند، خویشتن را زینت می نمودند و شوهران خود را اطاعت می کردند.

۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع می بود و او را آقا می خواند و شما دختران او شده اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.

۷ و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف ترِ زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وراث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما بازداشته نشود.

۸ خلاصه همهٔ شما یکرأی و همدرد و برادر دوست و مُشفِق و فورتن باشید.

۹ و بدی به عوض بدی و دشنام به عوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می دانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید.

۱۰ زیرا هر که می خواهد حیات را دوست دارد و ایّام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛

۱۱ از بدی اعراض نماید و نیکویی را به جا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.

۱۲ از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.

۱۳ و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضروری برساند؟

۱۴ بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشابحال شما. پس از خوفِ ایشان ترسان و مضطرب مشوید.

۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمایید و پیوسته مستعّد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.

۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می زنند، در همان چیزی که شما را بد می گویند خجالت کشند،

۱۷ زیرا اگر ارادهٔ خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.

۱۸ زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مُرد، لکن بحسب روح زنده گشت،

۱۹ و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،

۲۰ که سابقاً نافرمانبردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایّام نوح انتظار می کشید، وقتی که کشتی بنا می شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،

۲۱ که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می بخشد نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا بواسطهٔ برخاستن عیسی مسیح،

۲۲ که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوّات مطیع او شده اند.

۴

۱ لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیّت مسلّح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه باز داشته شده است.

۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق ارادهٔ خدا بسر بَرَد.

۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امّت ها و در فجور و شهوات و میگساری و عیّاشی و بزمها و بُت پرستیهای حرام رفتار نمودن.

۴ و در این متعجّب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسرافِ اَوْباشی نمی شتابید و شما را دشنام می دهند.

۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعّد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.

۶ زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.

۷ لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید.

۸ و اوّلِ همه با یکدیگر بشدّت محبّت نمایید زیرا که محبّت کثرت گناهان را می پوشاند.

۹ و یکدیگر را بدون همهمه مهمانی کنید.

۱۰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا.

۱۱ اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطهٔ عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابدالآباد هست، آمین.

۱۲ ای حبیبان، تعجّب منمایید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما می آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد.

۱۳ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید.

۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می کشید، خوشابحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می گیرد.

۱۵ پس زنهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد.

۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا را تمجید نماید.

۱۷ زیرا این زمان است که داوری از خانهٔ خدا شروع شود؛ و اگر شروع از ماست، پس عاقبتِ کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟

۱۸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟

۱۹ پس کسانی نیز که بر حسب ارادهٔ خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

۵

۱ پیران را در میان شما نصیحت می کنم، من نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.

۲ گلهٔ خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛

۳ و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید،

۴ تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمردهٔ جلال را بیابید.

۵ همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبّران مقاومت می کند و فروتنان را فیض می بخشد.

۶ پس زیرِ دست زورآورِ خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معیّن سرافراز نماید.

۷ و تمام اندیشهٔ خود را به وی واگذارید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرّان گردش می کند و کسی را می طلبد تا ببلعد.

۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می آید.

۱۰ و خدای همهٔ فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.

۱۱ او را تا ابدالآباد جلال و توانایی باد، آمین.

۱۲ به توسّط سِلوانُس که او را برادر امین شما می شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می دهم که همین است فیض حقیقتی خدا که بر آن قائم هستید.

۱۳ خواهر برگزیدهٔ با شما که در بابِل است و پسر من مرقُس به شما سلام می رسانند.

۱۴ یکدیگر را به بوسهٔ محبّتانه سلام نمایید و همهٔ شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

رسالهٔ دوّم پطرس رسول

۱

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به مساویِ ما یافته اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده.

۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد.

۳ چنانکه قوّت الهیهٔ او همهٔ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضلیت خود دعوت نموده،

۴ که بوساطت آنها وعده های بی نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریکِ طبیعتِ الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضلیت پیدا نمایید

۶ و در فضلیت، علم و در علم، عفّت و در عفّت، صبر در صبر، دینداری

۷ و در دینداری، محبّت برادران و در محبّت برادران، محبّت را.

۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی ثمر بوده باشید.

۹ زیرا هر که اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطهیرِ گناهان گذشتهٔ خود را فراموش کرده است.

۱۰ لهذا ای برادران بیشتر جدّ و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.

۱۱ و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد.

۱۲ لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هرچند آنها را می دانید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید.

۱۳ لکن این را صواب می دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یادآوری برانگیزم.

۱۴ چونکه می دانم که وقت بیرون کردن خیمهٔ من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.

۱۵ و برای این نیز کوشش می کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید.

۱۶ زیرا که در پی افسانه های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.

۱۷ زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم.

۱۸ و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدّس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.

۱۹ و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکو می کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافت و ستارهٔ صبح در دلهای شما طلوع کند.

۲۰ و این را نخست بدانید که هیچ نبوّتِ کتاب از تفسیر خود نبی نیست.

۲۱ زیرا که نبّوت به ارادهٔ انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

۲

۱ لکن در میان قوم، انبیای کذبه نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلّمان کذبه خواهند بود که بدعتهای مهلک را خفیهً خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛

۲ و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.

۳ و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدّت مدید تأخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنّم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛

۵ و بر عالمِ قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظِ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بی دینان آورد؛

۶ و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛

۷ و لوطِ عادل را که از رفتار فاجرانهٔ بی دینان رنجیده بود رهانید.

۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می دید و می شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجیده می داشت.

۹ پس خداوند می داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد.

۱۰ خصوصاً آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می روند و خداوندی را حقیر می دانند. اینها جسور و متکبّرند و از تهمت زدن بر بزرگان نمی لزرند.

۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوّت افضل هستند، پیش خداوند بر ایشان حکم افترا نمی زنند.

۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیرناطق که برای صید و هلاکت طبعاً متولّد شده اند، ملامت می کنند بر آنچه نمی دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد.

۱۳ و مزد ناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می دانند. لکّه ها و عیبها هستند که در ضیافت های محبّتانهٔ خود عیش و عشرت می نمایند وقتی که با شما شادی می کنند.

۱۴ چشمهای پر از زنا دارند که از گناه باز داشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام می کشند؛ ابنای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده اند،

۱۵ و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بَلعام بن بَصور را که مزد ناراستی را دوست می داشت، متابعت کردند.

۱۶ لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنطّق شده، دیوانگیِ نبی را توبیخ نمود.

۱۷ اینها چشمه های بی آب و رمِه های رانده شده به بادِ شدید هستند که برای ایشان ظلمتِ تاریکیِ جاودانی، مقرّر است.

۱۸ زیرا که سخنان تکبّرآمیز و باطل می گویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده اند، در دام شهوات به فجور جِسمی می کشند،

۱۹ و ایشان را به آزادی وعده می دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.

۲۰ زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح از آلایش دنیوی رستند و بعد از آن بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می شود.

۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر می بود که راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدّس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.

۲۲ لکن معنی مَثَل حقیقی بر ایشان راست آمد که سگ به قی خود رجوع کرده است و خَنزیرِ شسته شده، به غلطیدن در گِل.

۳

۱ این رسالهٔ دوّم را ای حبیبان الآن به شما می نویسم که به این هر دو، دلِ پاک شما را به طریق یادگاری برمی انگیزانم،

۲ تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدّس، پیش گفته اند و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد.

۳ و نخست این را می دانید که در ایّام آخر مُستَهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده،

۴ خواهند گفت: کجاست وعدهٔ آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.

۵ زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید.

۶ و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود که در آب غرق شده، هلاک گشت.

۷ لکن آسمان و زمین الآن به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی دین نگاه داشته شده اند.

۸ لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.

۹ خداوند در روز وعدهٔ خود تأخیر نمی نماید چنانکه بعضی تأخیر می پندارند، بلکه بر شما تحمّل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.

۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن سوخته خواهد شد.

۱۱ پس چون جمیع اینها متفرّق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرتِ مقدّس و دینداری؟

۱۲ و آمدن روز خدا انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرّق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.

۱۳ ولی بحسب وعدهٔ او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم،، نتاعلاعتلتاآسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.

۱۴ لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جدّ و جهد نمایید تا نزد او بی داغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید.

۱۵ و تحمّلِ خداوندِ ما را نجات بدانید، چنانکه برادرِ حبیب ما پولس نیز بر حسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت.

۱۶ و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان می نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.

۱۷ پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می دانید، با حذر باشید که مبادا به گمراهی بی دینان ربوده شده، از پایداریِ خود بیفتند.

۱۸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح ترقّی کنید، که او را از کنون تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

رسالۀ اوّل یوحنای رسول

۱

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرده، درباره کلمۀ حیات.

۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده ایم و شهادت می دهیم و به شما خبر می دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.

۳ از آنچه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و امّا شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.

۴ و این را به شما می نویسم تا خوشیِ ما کامل گردد.

۵ و این است پیغامی که از او شنیده ایم و به شما اعلام می نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی نیست.

۶ اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می نماییم، دروغ می گوییم و براستی عمل نمی کنیم.

۷ لکن اگر در نور سلوک می نماییم، و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می سازد.

۸ اگر گوییم گناه نداریم خود را گمراه می کنیم و راستی در مال نیست.

۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.

۱۰ اگر گوییم که گناه نکرده ایم، او را دروغگو می شماریم و کلام او در ما نیست.

۲

۱ای فرزندان من، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل.

۲ و اوست کفّاره بجهت گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز.

۳ و از این می دانیم که او را می شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.

۴ کسی که گوید او را می شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگوست و در وی راستی نیست.

۵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبّت خدا در وی کامل شده است و از این می دانیم که در وی هستیم.

۶ هر که گوید که در وی می مانم، به همین طریقی که او سلوک می نمود، او نیز باید سلوک کند.

۷ ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی کهنه که از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.

۸ و نیز حکمی تازه به شما می نویسم که در آن وی و در شما حقّ است، زیرا که تاریکی درگذر است و نور حقیقی الآن می درخشد.

۹ کسی که می گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.

۱۰ و کسی که برادر خود را محبّت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.

۱۱ امّا کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می رود و نمی داند کجا می رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است .

۱۲ ای فرزندان، به شما می نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.

۱۳ ای پدران، به شما می نویسم زیرا او را که از ابتدا است می شناسید. ای جوانان، به شما می نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده اید. ای بچه ها به شما می نویسم زیرا که پدر را می شناسید.

۱۴ ای پدران به شما می نویسم زیرا او را که از ابتداست می شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته اید.

۱۵ دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبّت پدر در وی نیست.

۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.

۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به ارادۀ خدا عمل می کند، تا به ابد باقی می ماند.

۱۸ ای بچه ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده اید که دجّال می آید، الحال هم دجّالان بسیار ظاهر شده اند و از این می دانیم که ساعتِ آخر است.

۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همۀ ایشان از ما نیستند.

۲۰ و امّا شما از آن قدّوس، مسح یافته اید و هر چیز را می دانید.

۲۱ ننوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از اینرو که آن را می دانید و اینکه هیچ دروغ راستی نیست.

۲۲ دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجّال است که پدر و پسر را انکار می نماید.

۲۳ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد .

۲۴ و امّا شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اوّل شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند.

۲۵ و این است آن وعده ای که او به ما وعده داده است، یعنی حیات جاودانی.

۲۶ و این را به شما نوشتم دربارۀ آنانی که شما را گمراه می کنند.
۲۷ و امّا در شما آن مسح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می دهدو حقّ است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید.
۲۸ الآن ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم.
۲۹ اگر فهمیده اید که او عادل است، پس می دانید که هر عدالت را بجا آوَرَد، از وی تولّد یافته است.

۳

۱ ملاحظه کنید چه نوع محبّت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا نمی شناسد زیرا که او را نشناخت.
۲ ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او چنانکه هست خواهیم داد.
۳ و هر کس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است .
۴ و هر که گناه را بعمل می آوَرَد، برخلاف شریعت عمل می کند زیرا گناه مخالف شریعت است.
۵ و می دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.
۶ هر که در وی ثابت است گناه نمی کند و هر کِه گناه می کند او را ندیده است و نمی شناسد.
۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به جا می آورد، عادل است چنانکه او عادل است.
۸ و کسی که گناه می کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.
۹ هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی می ماند و او نمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولّد یافته است.
۱۰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می گردند. هر که عدالت را بجا نمی آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبّت نمی نماید.
۱۱ زیرا همین است آن پیغامی که از اوّل شنیدید که یکدیگر را محبّت نماییم.
۱۲ نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.
۱۳ ای برادران من، تعجّب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.
۱۴ ما می دانیم که از موت گشته، داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبّت
می نماییم. هر که برادر خود را محبّت نمی نماید در موت ساکن است.
۱۵ هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می دانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.
۱۶ از این امر محبّت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.
۱۷ لکن کسی که معشیت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبّت خدا در او ساکن است؟
۱۸ ای فرزندان، محبّت را به جا آریم نه در کلام زبان بلکه در عمل و راستی.
۱۹ و از این خواهیم دانست که از حقّ هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئّن خواهیم ساخت،
۲۰ یعنی در هر چه دلِ ما، ما را مذمّت می کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می داند.
۲۱ ای حبیبان، هرگاه دلِ ما را مذمّت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم
۲۲ و هر چه سؤال کنیم، از او می یابیم، از آنجهت که احکام او را نگاه می داریم و به آنچه پسندیدۀ اوست، عمل می نماییم. و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبّت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.
۲۳ و هر که احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

۴

۱ ای حبیبیان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کَذَبۀ بسیار به جهان بیرون رفته اند .
۲ به این، روح خدا را می شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،
۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسّم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجّال که شنیده اید که او می آید و الآن هم در جهان است.
۴ ای فرزندان شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته اید زیرا که او در شما است، بزرگتر است از آنکه در جهان است.
۵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می گویند و دنیا ایشان را می شنود.
۶ ما از خدا هستیم و هر که خدا را می شناسد ما را می شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی شنود. روحِ حقّ و روحِ ضلالت را از این تمییز می دهیم.
۷ ای حبیبان، یکدیگر را محبّت بنماییم زیرا که محبّت از خداست و هر که محبّت می نماید از خدا مولود شده است و خدا را می شناسد،
۸ و کسی که محبّت نمی نماید، خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبّت است.

۹ و محبّت خدا به ما ظهور شده است به اینکه خدا پسر یگانهٔ خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم.

۱۰ و محبّت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبّت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبّت نمود و پسر خود فرستاد تا کفّارهٔ ما شود.

۱۱ ای حبیبیان، اگر خدا با ما چنین محبّت نمود، ما نیز می باید یکدیگر را محبّت نماییم.

۱۲ کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبّت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبّت او در ما کامل شده است.

۱۳ از این می دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.

۱۴ و ما دیده ایم و شهادت می دهیم که پدر پسر فرستاد تا نجات دهندهٔ جهان بشود.

۱۵ هر که اقرار می کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.

۱۶ و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبّتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبّت است و هر که در محبّت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.

۱۷ محبّت در همین در ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه او هست ما نیز در این جهان هستیم.

۱۸ در محبّت خوف نیست بلکه محبّتِ کامل خوف را بیرون می اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبّت کامل نشده است.

۱۹ ما او را محبّت می نماییم زیرا که او اوّل ما را محبّت نمود.

۲۰ اگر کسی گوید که خدا را محبّت می نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبّت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبّت نماید؟

۲۱ و این حکم را از وی یافته ایم که هر که خدا را محبّت می نماید، برادر خود را نیز محبّت بنماید.

۵

۱ هر که ایمان دارد که عیسی مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که والد را محبّت می نماید، مولود او را نیز محبّت می نماید.

۲ از این می دانیم که فرزندان خدا را محبّت می نماییم، چون خدا را محبّت می نماییم و احکام او را بجا می آوریم.

۳ زیرا همین است محبّت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست.

۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می یابد؛ و غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.

۵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

۶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آنکه شهادت می دهد، زیرا که روح حقّ است.

۷ زیرا سه هستند که شهادت می دهند،

۸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.

۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا که دربارهٔ پسر خود شهادت داده است.

۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا دربارهٔ پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.

۱۱ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.

۱۲ آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.

۱۳ این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده اید تا بدانید که حیات جاودانی را دارید و تا به اسمِ پسر خدا ایمان بیاورید.

۱۴ و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هر چه برحسب ارادهٔ او سؤال نماییم، ما را می شنود.

۱۵ و اگر دانیم که هر چه سؤال کنیم ما را می شنود، پس می دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می یابیم.

۱۶ اگر کسی برادر خود را بیند که گناهی را که منتهی به موت نباشد می کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هر که گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی گویم که دعا باید کرد.

۱۷ هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست.

۱۸ و می دانیم که هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی کند بلکه کسی که از خدا تولّد یافت، خود را نگاه می دارد و آن شریر او را لمس نمی کند.

۱۹ و می دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است.

۲۰ امّا آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حقّ را بشناسیم و در حقّ یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حقّ و حیات جاودانی.

۲۱ ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

رسالۀ دوّم یوحنّای رسول

۱ من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را در راستی محبّت می نمایم و نه من فقط بلکه همۀ کسانی که راستی را می دانند،
۲ بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.
۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر و پدر در راستی و محبّت با ما خواهد بود.
۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندانم تو را یافتم که در راستی رفتار می کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.
۵ و الآن ای خاتون او تو التماس دارم نه آن حکمی که تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبّت بنماییم.
۶ و این است محبّت که موافق احکام او سلوک بنماییم و حکم همان است که از اوّل شنیدید تا در آن سلوک نماییم.
۷ زیرا گمراه کنندگانِ بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شدۀ در جسم را قرار نمی کنند. آن است گمراه کنندۀ و دجّال.
۸ خود را نگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم بر باد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.
۹ هر که پیشوایی می کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. امّا آنکه در تعلیم مسیح ثابت مانَد، او هم پدر و هم پسر را دارد.
۱۰ اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاوَرَد، او را به خانۀ خود مپذیرید و او ار تحیّت مگویید،
۱۱ زیرا هر که او را تحیّت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.
۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکّب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.
۱۳ فرزندانِ خواهرِ برگزیدۀ تو، به تو سلام می رسانند. آمین.

رسالۀ سوم یوحنای رسول

۱ من که پیرم، به غایُس حبیب که او را در راستی محبّت می نمایم.

۲ ای حبیب، دعا می کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.

۳ زیرا بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستیِ تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می نمایی.

۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می نمایند.

۵ ای حبیب، آنچه می کنی به برادران و خصوصاً به غریبان، به امانت می کنی،

۶ در حضور کلیسا بر محبّت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بوطر شایستۀ خدا بدرقه کنی، نیکویی می نمایی

۷ زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امّت ها چیزی نمی گیرند.

۸ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.

۹ به کلیسا چیزی نوشتم لکن دِیوتْرِفیس که سرداری بر ایشان را دوست می دارد، ما را قبول نمی کند.

۱۰ لهذا اگر آیم، کارهایی را که او می کند به یاد خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه گویی می کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی پذیرند و کسانی را نیز که می خواهند، مانع ایشان می شود و از کلیسا بیرون می کند.

۱۱ ای حبیب، به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا نیکو کردار از خداست و بدکردار خدا را ندیده است.

۱۲ همۀ مردم و خودِ راستی نیز بر دیمتریوس شهادت می دهند و ما هم شهادت می دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.

۱۳ مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی خواهم به مرکّب و قلم به تو بنویسم.

۱۴ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.

سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

رسالهٔ یهودا

۱ یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده شدگانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می باشید.

۲ رحمت و سلامتی و محبّت بر شما افزون باد.

۳ ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که دربارهٔ نجات عامّ به شما بنویسم، ناچار شدم که الآن به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدّسین سپرده شد.

۴ زیرا که بعضی از اشخاص در خفا آمده اند که از قدیم برای این قصاص مقرّر شده بودند؛ مردمان بی دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده اند.

۵ پس می خواهم شما را یاد دهم، هرچند همه چیز را دفعةً می دانید که بعد از آنکه قوم خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگر بی ایمانان را هلاک فرمود.

۶ فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یومِ عظیم نگاه داشته است.

۷ و همچنین سدوم و عموره و سایر بُلدان نواحیِ آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرّر شدند.

۸ لیکن با وجود این، همهٔ این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می سازند و خداوندی را خوار می شمارند و بر بزرگان تهمت می زنند.

۹ امّا میکائیل، رئیس ملائکه، چون دربارهٔ جسد موسی با ابلیس منازعه می کرد، جرأت ننمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت: خداوند تو را توبیخ فرماید.

۱۰ لکن این اشخاص بر آنچه نمی دانند افترا می زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناطق بالطبع فهمیده اند، خود را فاسد می سازند.

۱۱ وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته اند و در گمراهی بلعام بجهت اُجرت غرق شده اند و در مشاجرتِ قورَح هلاک گشته اند.

۱۲ اینها در ضیافت های محبّتانهٔ شما صخره ها هستند چون با شما شادی می کنند، و شبانانی که خویشتن را بی خوف می پرورند و ابرهای بی آب از بادها رانده شده و درختان صیفی بی میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده،

۱۳ و امواج جوشیدهٔ دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرّر است.

۱۴ لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، دربارهٔ همین اشخاص خبر داده، گفت: اینک خداوند با هزاران هزار از مقدّسین خود آمد

۱۵ تا بر همه داوری نماید و جمیع بی دینان را ملزم سازد، بر همهٔ کارهای بی دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی دین به خلاف او گفتند.

۱۶ ایناند÷همهمه کنان و گِله مندان که برحسب شهوات خود سلوک می نمایند و به زبان خود سخنان تکبّر آمیز می گویند و صورتهای مردم را بجهت سود می پسندند.

۱۷ امّا شما ای حبیبان، بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته اند،

۱۸ چون خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی دینیِ خود رفتار خواهند کرد.

۱۹ ایناند که تفرقه ها پیدا می کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

۲۰ امّا شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده،

۲۱ خویشتن را در محبّت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید.

۲۲ و بعضی را که مجادله می کنند ملزم سازید.

۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

۲۴ الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی عیب به فرحی عظیم قایم فرماید،

۲۵ یعنی خدای واحد و نجات دهندهٔ ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الآن و تا ابدالآباد. آمین.

مکاشفۀ یوحنّای رسول

۱

۱ مکاشفۀ عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری که می باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیلۀ فرشتۀ خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنّا،

۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.

۳ خوشابحال کسی که می خواند و آنانی که می شنوند کلام این نبوّت را، و آنچه در این کتاب مکتوب است نگاه می دارند، چونکه وقت نزدیک است.

۴ یوحنّا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند. فیض و سلامتی بر شما باد که از او هست و بود و می آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند،

۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زادۀ از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می نماید و ما را از گناهان ما به خون شست،

۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالآباد. آمین.

۷ اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امّت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین.

۸ من هستم الف و یا، اول و آخر. می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر عَلَی الاِطلاق.

۹ من یوحنّا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، و بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره ای مسمی به پَطمُس شدم.

۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،

۱۱ که می گفت: من الف و یا و اول و آخر هستم. آنچه می بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفَسُس و اسمیرنا و پَرغامُس و طیاتیرا و ساردِس و فیلادَلفیه و لائودکیه بفرست.

۱۲ پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلّم می نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدیم، هفت چراغدان طلا دیدم،

۱۳ و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند دربر داشت و بر سینۀ وی کمربندی طلا بسته بود،

۱۴ و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعلۀ آتش،

۱۵ و پایهاش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛

۱۶ و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمۀ تیز بیرون می آمد و چهراه اش چون آفتاب بود که در قوّتش می تابید.

۱۷ و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛

۱۸ و مرده شدم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.

۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد،

۲۰ سرّ هفت ستاره ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می باشند.

۲

۱ به فرشتۀ کلیسای اَفَسُس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد.

۲ می دانم اعمال تو را و مشقّت و صبر تو را و اینکه متحمّل اشرار نمی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛

۳ و صبر داری و بخاطر اسم من تحمّل کردی و خسته نگشتی.

۴ لکن بحثی بر تو دارم که محبّت نخستین خود را ترک کرده ای.

۵ پس بخاطر آر که از کجا افتاده ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور والّا بزودی نزد تو می آیم و چراغدانت را از مکانش نقل می کنم اگر توبه نکنی.

۶ لکن این را داری که اعمال نِقُولاویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

۷ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط

۸ و به فرشتۀ کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت.

۹ اعمال تنگی و مُفلسی تو را می دانم، لکن دولتمندی هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسۀ شیطانند.

۱۰ از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدّت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو بدهم.

۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید، هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.

۱۲ و به فرشتۀ کلیسای در پرغامُس بنویس این را می گوید او که شمشیر دودمۀ تیز را دارد.

۱۳ اعمال و مسکن تو را می دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار ننمودی، نه در ایّامی که اَنطیپاسِ شهیدِ امینِ من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.

۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسّکند به تعلیم بلعام که بالاق آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بتها را بخورند و زنا کنند.

۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم نِقولاویان را پذیرفته اند.

۱۶ پس توبه کن والّا بزودی می آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.

۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: و آنکه غالب آید، از مَنِّ مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آنکه آن را یافته باشد.

۱۸ و به فرشتهٔ کلیسای طیاتیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.

۱۹ اعمال محبّت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اوّل است.

۲۰ لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می دهی که خود را نبیه می گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی های بتها بشوند.

۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی خواهد از زنای خود توبه کند.

۲۲ اینک او را بر بستری می اندازم و آنانی را که با او زنا می کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،

۲۳ و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کنندهٔ جگرها و قلوب و هر یکی از شما را برحسب اعمالش خواهم داد.

۲۴ لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته اید و عمقهای شیطان را چنانکه می گویند نفهمیده اید، بار دیگری بر شما نمی گذارم،

۲۵ جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسّک جویید.

۲۶ و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امّت ها قدرت خواهم بخشید

۲۷ تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه های کوزه گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته ام.

۲۸ و به او ستارهٔ صبح را خواهم بخشید.

۲۹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

۳

۱ و به فرشتهٔ کلیسای ساردس بنویس این را می گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می دانم که نام داری که زنده ای ولی مرده هستی.

۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.

۳ پس بیاد آور چگونه یافته ای و شنیده ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطّلع نخواهی شد.

۴ لکن در ساردِس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحّق هستند.

۵ هر که غالب آید به جامهٔ سفید ملبّس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.

۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

۷ و به فرشتهٔ کلیسای در فیلادِلفیه بنویس که این را می گوید آن قدّوس و حق که کلید داود را دارد که می گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می بندد و هیچ کس نخواهد گشود.

۸ اعمال تو را می دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.

۹ اینک می دهم آنانی را از کنیسهٔ شیطان که خود را یهود می نامند و نیستند بلکه دروغ می گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم کرد که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبّت نموده ام.

۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.

۱۱ بزودی می آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.

۱۲ هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.

۱۳ آنکه گوش دارد بشنود که روح کلیساها چه می گوید.

۱۴ (و به فرشتهٔ کلیسای لأئودِکیه بنویس که این را می گوید آمین و شاهد امین و صدّیق که ابتدای خلقت خداست.
۱۵ اعمال تو را می دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم.
۱۶ لهذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد.
۱۷ زیرا می گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.
۱۸ تو را نصیحت می کنم که زر مصفّای خود را به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی و ننگ و عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.
۱۹ هر که را من دوست می دارم، توبیخ و تأدیب می نمایم. پس غیور شو و توبه نما.
۲۰ اینک بر در ایستاده می کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.
۲۱ آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.
۲۲ هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

۴

۱ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه ای در آسمان باز شده است و آن آواز اوّل را که شنیده بودم که چون کرّنا با من سخن می گفت. دیگرباره می گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.
۲ فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده ای.
۳ و آن نشیننده، در صورت مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد
۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه ای سفید دربر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرّین.
۵ و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می باشند.
۶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.
۷ و حیوان اوّل مانند شیر بود؛ و حیوان دوّم مانند گوساله؛ و حیوان سوّم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.
۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون چشمان پر هستند و شبانه روز باز نمی ایستند از گفتن قدّوس قدّوس قدّوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید.
۹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشینی که تا ابدالآباد زنده است می خوانند،
۱۰ آنگاه آن بیست و چهار پیر می افتند در حضور آن تخت نشین و او را که تا ابدالآباد زنده است عبادت می کنند و تاجهای خود را پیش انداخته، می گویند:
۱۱ ای خداوند، مستحقّی که جلال و اکرام و قوّت را بیابی، زیرا که تو همهٔ موجودات را آفریده ای و محض ارادهٔ تو بودند و آفریده شدند.

۵

۱ و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مُهر.
۲ و فرشته ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می کند که کیست مستحّقِ اینکه کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟
۳ و هیچ کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.
۴ و من بشدّت می گریستم زیرا هیچ کس شایستهٔ گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.
۵ و یکی از آن پیران به من می گوید: گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشهٔ داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید.
۶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می شوند.
۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.
۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بر بطی و کاسه های زرّین پر از بخور دارند که دعاهای مقدّسین است.
۹ و سرودی جدید می سرایند و می گویند:مستحقّ گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شده ای و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امّت خریدی
۱۰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.
۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها و کرور و هزاران هزار بود؛
۱۲ که به آواز بلند می گویند: مستحقّ است برهٔ ذبح شده که قوّت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.

۱۳ و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می باشد، شنیدم که می گویند: تخت نشین و برّه را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد.

۱۴ و چهار حیوان گفتند: آمین! و آن پیران به روی در افتاده و سجده نمودند.

۶

۱ و دیدم چون برّه یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می گوید: بیا و ببین!

۲ و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تا غلبه نماید.

۳ و چون مهر دوّم را گشود، حیوان دوّم را شنیدم که می گوید: بیا و ببین!

۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکُشند؛ و به وی شمشیر بزرگ داده شد.

۵ و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوّم را شنیدم که می گوید: بیا و ببین! و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد.

۶ و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدم که می گوید: یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.

۷ و چون مُهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید: بیا و ببین!

۸ و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکُشند.

۹ و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛

۱۰ که به آواز بلند صدا کرده، می گفتند: ای خداوندِ قدّوس و حقّ، تا به کی انصاف نمی نمایی و انتقام خود ما را از ساکنان زمین نمی کشی؟

۱۱ و به هر یکی از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۱۲ و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛

۱۳ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت درآمده، میوه های نارس خود را می افشاند.

۱۴ و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.

۱۵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جبّاران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره ها و صخره های کوهها پنهان کردند.

۱۶ و به کوهها و صخره ها می گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی تخت نشین و از غضب برّه؛

۱۷ زیرا روزِ عظیمِ غضب او رسیده است و کیست که می تواند ایستاد؟

۷

۱ و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشهٔ زمین را باز می دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد.

۲ و فرشتهٔ دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می آید و مُهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده،

۳ می گوید: هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مُهر زنیم.

۴ و عدد مهر شدگان را شنیدم که از جمیع اسباطِ بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مُهر شدند.

۵ و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط رَؤبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛

۶ و از سبط اَشیر دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛

۷ و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛

۸ از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مُهر شدند.

۹ و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس نتواند شمرد، از هر امّت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور برّه به جامه های سفید آراسته، و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند

۱۰ و به آواز بلند ندا کرده، می گویند: نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و برّه را است.

۱۱ و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند

۱۲ و گفتند: آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوّت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.

۱۳ و یکی از پیران متوجّه شده، به من گفت: این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده اند؟

۱۴ من او را گفتم: خداوندا تو می دانی! مرا گفت: ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخن بیرون می آیند و لباس خود را به خون برّه شست و شو کرده، سفید نموده اند.

۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین، خیمهٔ خود را بر ایشان برپا خواهد داشت.

۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید.
۱۷ زیرا برّه ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشکان ایشان پاک خواهد کرد.

۸

۱ و چون مُهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.
۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده اند که به ایشان هفت کرّنا داده شد.
۳ و فرشته ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مَجمَری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدّسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد،
۴ و دودِ بخور، از دست فرشته با دعاهای مقّدسین در حضور خدا بالا رفت.
۵ پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.
۶ و هفت فرشته ای که هفت کرّنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند.
۷ و چون اوّلی بنواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاهِ سبز سوخته شد.
۸ و فرشتهٔ دوّم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید،
۹ و ثلث مخلوقاتی دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباه گردید.
۱۰ و چون فرشتهٔ سوم نواخت. ناگاه ستاره ای عظیم. چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهر ها و چشمه های آب افتاد.
۱۱ و اسم ستاره را اَفْسَنْتین می خوانند؛ و ثلث آبها به اَفْسَنْتین مبدّل گشت و مردمان بسیار از آبهایی که تلخ شده بود مردند.
۱۲ و فرشتهٔ چهارم بنواخت و ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی نور شد.
۱۳ عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می پرد و به آواز بلند می گوید: وای وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صداهای دیگر کرّنای آن سه فرشته ای که می باید بنوازند.

۹

۱ و چون فرشتهٔ پنجم نواخت، ستاره ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد.
۲ و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت.
۳ و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوّتی چون قوّت عقربهای زمین داده شد
۴ و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مُهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.
۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدّت پنج ماه معذّب بدارند و اذّیت آنها مثل اذّیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند.
۶ و در آن ایّام، مردم طلبِ موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنّای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت.
۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره های ایشان شبیه صورت انسان بود.
۸ و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.
۹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.
۱۰ و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدّت پنج ماه مردم را اذیّت نمایند.
۱۱ و بر خود پادشاهی، داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به اَبَّدون مسمّی است و در یونانی او را اَپُلّوین خوانند.
۱۲ یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می آید.
۱۳ و فرشتهٔ ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم
۱۴ که به آن فرشتهٔ ششم که صاحب کرّنا بود می گوید: آن فرشته چهار را که بر نهر عظیم فرات بسته اند، خلاص کن.
۱۵ پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معیّن مهیّا شده اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند.
۱۶ و عدد جنودِ سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.
۱۷ و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم که جوشنهای آتشین و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می آید.
۱۸ از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم هلاک شدند.
۱۹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دُم ایشان است، زیرا که دُمهای آنها چون مارهاست که شرها دارد و به آنها اذّیت می کنند.
۲۰ و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چون را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛
۲۱ و از قتل ها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

۱۰

۱ و دیدم فرشتهٔ زورآور دیگری را که از آسمان نازل می شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.
۲ و در دست خود کتابچه ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛
۳ و به آواز بلند، چون غرّش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.
۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می گوید: آنچه هفت رعد گفتند مُهر کن و آنها را منویس.
۵ و آن فرشته ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،
۶ قسم خورد به او که تا ابدالآباد زنده است که آسمان و آنچه را که در زمین است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفریده که بعد از این زمانی نخواهد بود،
۷ بلکه در ایّام صدای فرشتهٔ هفتم، چون کرّنا را می باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.
۸ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می گوید: برو و کتابچهٔ گشاده را از دست فرشته ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.
۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: بگیر و بخور که اندرونت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.
۱۰ پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.
۱۱ و مرا گفت که می باید تو اقوام و امّت ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوّت کنی.

۱۱

۱ و نی ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت: برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می کنند پیمایش نما.
۲ و صحنِ خارجِ قدس را بیرون انداز و آن را مپیما زیرا که به امّت ها داده شده است و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.
۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس دربر کرده، مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند.
۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند.
۵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیّت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می گیرد؛ و هر که قصد اذّت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.
۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایّام نبوّت ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هرگاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.
۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت
۸ و بدنهای ایشان در شارع عامّ شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمّی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.
۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امّت ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می کنند و اجازت نمی دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند.
۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذّب ساختند.
۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.
۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می گوید: به اینجا صعود نمایید. پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.
۱۳ و در همان ساعت، زلزله ای عظیم حادث گشت که ده یک شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند.
۱۴ وایِ دوّم درگذشته است. و اینک وایِ سوم بزودی می آید.
۱۵ و فرشته ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می گفتند: سلطنت جهان از آن خداوندِ ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.
۱۶ و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند، به روی در افتاده، خدا را سجده کردند
۱۷ و گفتند: تو را شکر می کنیم ای خداوند، خدایِ قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوّت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.
۱۸ و امّت ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مُفسدان زمین را فاسد گردانی.
۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامهٔ او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد.

۱۲

۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،
۲ و آبستن بوده، از دردِ زه و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد.

۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگِ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛
۴ و دُمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می زایید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.
۵ پس پسر نرینه ای را زایید که همهٔ امّت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.
۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی مهیّا شده است تا او را مدّت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.
۷ و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگان با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،
۸ ولی غلبه نیافتند بلکه جایی دیگر در آسمان یافت نشد.
۹ و اژدهای بزرگ انداخته شد و فرشتگان با وی انداخته شدند.
۱۰ و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می گوید: اکنون نجات و قوّت و سلطنتِ خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدّعیِ برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می کند، به زیر افکنده شد.
۱۱ و ایشان بوساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.
۱۲ از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید؛ و ای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می داند که زمانی قلیل دارد.
۱۳ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد.
۱۴ و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می کنند.
۱۵ و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رود فرو ریخت تا سیل او را فرو گیرد.
۱۶ و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد.
۱۷ و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی ماندگانِ ذرّیت او که احکام خدا را حفظ می کنند و شهادتِ عیسی را نگاه می دارند. جنگ کند.

۱۳

۱ و او بر ریگ دریا ایستاده بود. و دیدم وحشی از بالا می آید که ده شاخ و هفت سر دارد و بر شاخهایش ده افسر، و بر سرهایش نامهای کفر است.
۲ و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوّت خویش و تخت خود و قوّت عظیمی به وی داد.
۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.
۴ و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که به وی می تواند جنگ کند؟
۵ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلّم می کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.
۶ پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشوده تا بر اسم او و خیمهٔ او و سکنهٔ آسمان کفر گوید.
۷ و به وی داده شد که با مقدّسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلّط بر هر قبیله و قوم و زبان و امّت، بدو عطا شد.
۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برّه ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.
۹ اگر کسی گوش دارد بشنود.
۱۰ اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدّسین.
۱۱ و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می آید و دو شاخ مثل شاخهای برّه داشت و مانند اژدها تکلّم می نمود؛
۱۲ و با تمام قدرتِ وحشِ نخست، در حضور وی عمل می کند و زمین و سکنهٔ آن را بر این وا می دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند.
۱۳ و معجزات عظیمه به عمل می آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد.
۱۴ و ساکنان زمین را گمراه می کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردنِ زخم شمشیر زیست نمود، بسازند.
۱۵ و به وی داده شد که آن صورتِ وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.
۱۶ و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وا می دارد که بر دست راست یا بر پیشانیِ خود نشانی گذارند.
۱۷ و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عددِ اسم وحش را داشته باشد.
۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

۱۴

۱ و دیدم که اینک بره بر کوه صیهون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می دارند.

۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدِ عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بربط نوازان بود که بر بطهای خود را بنوازند.

۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.

۴ ایناانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانی که برّه را هر کجا می رود متابعت می کنند و از میان مردم خریده شده اند تا نوبر برای خدا و برّه باشند.

۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی عیب هستند.

۶ و فرشته ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امّت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،

۷ به آواز بلند می گوید: از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوریِ او رسیده است. پس او را که در آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید. پرستش کنید.

۸ و فرشتهٔ سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می گوید که اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،

۱۰ او نیز از خمرِ غضبِ خدا که در پیالهٔ خشم وی بیغشّ آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدّس و در حضور برّه، به آتش و کبریت، معذّب خواهد شد،

۱۱ و دود عذابِ ایشان تا ابدآلآباد بالا می رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه روز آرامی ندارند.

۱۲ در اینجا است صبرِ مقدّسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می نمایند.

۱۳ و آوازی را از آسمان شنیدم که می گوید: بنویس که از اکنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می میرند. روح می گوید: بلی ، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می رسد.

۱۴ و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.

۱۵ و فرشته ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.

۱۶ و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.

۱۷ و فرشته ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.

۱۸ و فرشته ای دیگر که بر آتش مسلّط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داسِ تیز را گفت: داس تیز خود را پیش آور و خوشه های مَوِ زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.

۱۹ پس آن فرشته داسِ خود را بر زمین آورد و مَوْهای زمین را چیده، آن را در چرخشت را بیرون شهر به پا بیفشردند وخون از چرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

۱۵

۱ و علامتِ دیگرِ عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضبِ الهی به انجام رسیده است.

۲ و دیدم مثال دریایی از شیشهٔ مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عددِ اسمِ او را غلبه می یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر بطهای خدا را بدست گرفته،

۳ سرود موسی بندهٔ خدا و سرود برّه را می خوانند و می گویند: عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حقّ است راههای تو ای پادشاه امّت ها!

۴ کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدّوس هستی و جمیع امّت ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است!

۵ و بعد از این دیدم که قدسِ خیمهٔ شهادت در آسمان گشوده شد،

۶ و هفت فرشته ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده کمر ایشان به کمربند زرّین بسته، بیرون آمدند.

۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیالهٔ زرّین داد، پر از غضب خدا که تا ابدآلآباد زنده است.

۸ و قدس از جلال خدا و قوّت او پُر دود گردید.

۹ و تا هفت بلای آن فرشته به انجام نرسید، هیچ کس نتوانست به قدس درآید.

۱۶

۱ و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می گوید که بروید، هفت پیالهٔ غضبِ خدا را بر زمین بریزید.

۲ و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمّل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می پرستیدند، بیرون آمد.

۳ و دوّمین پیالهٔ خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدّل گشت و هر نفسِ زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.

۴ و سومین پیالهٔ خود را در نهرها و چشمه های آب ریخت و خون شد.

۵ و فرشتهٔ آبها را شنیدم که می گوید: عادلی تو هستی و بودی، ای قدّوس زیرا که چنین حکم کردی،

۶ چونکه خون مقدّسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقّند.

۷ و شنیدم که مذبح می گوید: ای خداوند، ای خدای قادر مطلق، داوریهای تو حقّ و عدل است.

۸ و چهارمین پیالهٔ خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.

۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.

۱۰ و پنجمین پیالهٔ خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می گزیدند،

۱۱ و به خدای آسمان به سبب دردها و دملّهای خود کفر می گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.

۱۲ و ششمین پیالهٔ خود را بر نهرِ عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرقِ آفتاب می آیند، مهیّا شود.

۱۳ و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می آیند.

۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می کنند تا ایشان را برای جنگِ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فرهم آورند.

۱۵ اینک چون دزد می آیم! خوشابحال کسی که بیدار شده، رختِ خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.

۱۶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمَجِدّون می خوانند، فراهم آوردند.

۱۷ و هفتمین پیالهٔ خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدسِ آسمان از تخت بدر آمده، گفت که تمام شد!

۱۸ و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله ای به این شدّت و عظمت نشده بود.

۱۹ و شهرِ بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بُلدان امّت ها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پیالهٔ خَمر غضب آلودِ خشمِ خود را بدو دهد.

۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت،

۲۱ و تگرگِ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمهٔ تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه اش بی نهایت سخت بود.

۱۷

۱ و یکی از آن هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: بیا تا قضای آن فاحشهٔ بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،

۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند.

۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.

۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن و پیاله ای زرّین به دست خود پر از خباثت و نجاسات زنای خود داشت.

۵ و بر پیشانی اش این اسم مرقوم بود: سِرّ و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.

۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجّب نمودم.

۷ و فرشته مرا گفت: چرا متعجّب شدی؟ من سِرّ زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می نمایم.

۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.

۹ اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می باشد که زن بر آنها نشسته است؛

۱۰ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می باید اندکی بماند.

۱۱ و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می رود.

۱۲ و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می یابند.

۱۳ اینها یک رأی دارند و قوّت و قدرت خود را به وحش می دهند.

۱۴ ایشان با برّه جنگ خواهند نمود و برّه بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او ربّ الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند.

۱۵ و مرا می گوید: آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امّت ها و زبانها می باشد.

۱۶ و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش سوزانید،

۱۷ زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که ارادهٔ او را بجا آرند و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.

۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می کند.

۱۸

۱ بعد از آن دیدم فرشته ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منوّر شد.

۲ و به آواز زورآور ندا کرده، گفت: منهدم شد، منهدم شد بابلِ عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است!

۳ زیرا که از خَمر غضب آلود زنای او همهٔ امّت ها نوشیده اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده اند و تجّار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردیده اند!

۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت: ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره مند شوید.

۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است.

۶ بدو ردّ کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیاله ای که او آمیخته است، او را دوچندان بیامیزید.

۷ به اندازه ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشسته ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.

۸ لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می کند.

۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دودِ سوختنِ او را ببینند، گریه و ماتم خواهند کرد،

۱۰ و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای. ای شهر عظیم، ای بابل، بلدهٔ زورآور زیرا که در یکی ساعت عقوبت تو آمد!

۱۱ و تجّار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعتِ ایشان را کسی نمی خرد.

۱۲ بضاعتِ طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عودِ قُماری و هر ظرف عاج و ظروف چون و گرانبها و مس و آهن و مرمر،

۱۳ و دارچینی و حماما و خوشبوی ها و مُرّ و کندر و شراب و روغن و آرد مَیدِه و گندم و رمه ها و گله ها و اسبان و ارابه ها و اجساد و نفوس مردم.

۱۴ و حاصل شهوت تو از تو گُم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.

۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دولتمند شده اند، از ترسِ عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم کنان

۱۶ خواهند گفت: وای وای ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبّس می بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن، زیرا در یک ساعت اینقدر دولتِ عظیم خراب شد.

۱۷ و هر ناخدا و کلّ جماعتی که بر کشتیها می باشند و ملّاحان و هر که شغل دریا می کند دور ایستاده،

۱۸ چون دودِ سوختن آن را دیدند، فریاد کنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهرِ بزرگ!

۱۹ و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم کنان فریاد برآورده، می گفتند: وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

۲۰ (پس ای آسمان و مقدّسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.

۲۱ و یکی فرشتهٔ زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: چنین به یک صدمه، شهر بابل بزرگ منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.

۲۲ و صورت بربط زنان و مغنّیان و نی زنان و کرّنوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید،

۲۳ و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجّار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امّت ها گمراه شدند.

۲۴ و در آن، خون انبیا و مقدّسین و تمامِ مقتولان روی زمین یافت شد.

۱۹

۱ و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می گفتند: هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوّت از آن خدای ما است،
۲ زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشهٔ بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.
۳ و بار دیگر گفتند: هللویاه، و دودش تا ابدالآباد بالا می رود!
۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی در افتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: آمین، هللویاه!
۵ و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: حمد نمایید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر!
۶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند: هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است!
۷ شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح برّه رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.
۸ و به او داده شد که به کتان پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدّسین است.
۹ و مرا گفت: (بنویس: خوشابحال آنانی که به بزم نکاح برّه دعوت شده اند. و نیز مرا گفت که این است کلام راست خدا.
۱۰ و نزد پایهایش افتادم تا سجده کنم. او به من گفت: زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو همخدمت هستم و با برادرانت که شهادتِ عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوّت دارد.
۱۱ و دیدم آسمان گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حقّ نام دارد و به عدل داوری و جنگ می نماید،
۱۲ و چشمانش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی داند.
۱۳ و جامه ای خون آلود دربر دارد و نام او را کلمهٔ خدا می خوانند.
۱۴ و لشگرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبّس از عقب او می آمدند.
۱۵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امّت ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود؛ و او جرخُشت خَمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پایهای خود می افشرد.
۱۶ و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی پادشاه پادشاهان و ربّ الارباب.
۱۷ و دیدم فرشته ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغان را که در آسمان پرواز می کنند، ندا کرده، می گوید: بیایید و بجهت ضیافتِ عظیمِ خدا فراهم شوید.
۱۸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جبّاران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و غلام، چه صغیر و چه کبیر.
۱۹ و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند.
۲۰ و وحش گرفتار شد و نبیِ کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می پرستیدند. گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچهٔ آتش افروخته شدهٔ به کبریت انداخته شدند.
۲۱ و با قیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

۲۰

۱ و دیدم فرشته ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.
۲ و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد، گرفتار کرده، او را تا مدّت هزار سال در بند نهاد.
۳ و او را هاویه انداخت و در را او بسته، مهر کرد تا امّت ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد.
۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.
۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول.
۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلّط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.
۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت
۸ تا بیرون رود و امّت هایی را که در چهار زوایهٔ جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست.
۹ و بر عرصهٔ جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فروریخته، ایشان را بلعید.
۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه می کند، به دریاچهٔ آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.

۱۱ و دیدم تختی بزرگِ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.

۱۲ و مردگان را خُرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پی دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.

۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.

۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچهٔ آتش انداخته شد. این است موتِ ثانی، یعنی دریاچهٔ آتش.

۱۵ و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچهٔ آتش افکنده گردید.

۲۱

۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد.

۲ و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.

۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت: اینک خیمهٔ خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود.

۴ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.

۵ و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.

۶ باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمهٔ آب حیات، مفت خواهم داد.

۷ و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.

۸ لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شدهٔ به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.

۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیالهٔ پُر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: بیا تا عروس منکوحهٔ برّه را به تو نشان دهم.

۱۰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگِ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می شود،

۱۱ و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.

۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه ها دوازده فرشته و اسم ها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد.

۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.

۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول برّه است.

۱۵ و آن کس که با من تکلّم می کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را بپیماید.

۱۶ و شهر مربّع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی اش برابر است.

۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.

۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشهٔ مصفّی بود.

۱۹ و بنیاد دیوارِ شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزیّن بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرّد

۲۰ و پنجم ، جزع عقیقی و ششم، عتیق و هفتم، زبرجد و هشتم، زمرّد سِلقی و نهم، طاپاز و دهم، عقیق اَخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.

۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارعِ عامِّ شهر، از زر خالص چون شیشه شفّاف.

۲۲ و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و برّه قدس آن است.

۲۳ و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منوّر می سازد و چراغش برّه است.

۲۴ و امّت ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد.

۲۵ و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.

۲۶ و جلال و عزّت امّت ها را به آن داخل خواهند ساخت.

۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات برّه مکتوبند.

۲۲

۱ و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و برّه جاری می شود.

۲ و در وسط شارعِ عامِّ آن و بر هر دو کنارهٔ نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می آورد یعنی هر ماه میوهٔ خود را می دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امّت ها می باشد.

۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و برّه در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.

۴ و چهرهٔ او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانیِ ایشان خواهد بود.

۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد.

۶ و مرا گفت: این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشتهٔ خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می یابد واقع شود، نشان دهد.

۷ و اینک به زودی می آیم. خوشابحال کسی که کلام نبوّت این کتاب را نگاه دارد.

۸ و من یوحنّا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.

۹ او مرا گفت: زنهار نکنی، زیرا که همخدمت تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.

۱۰ و مرا گفت: کلام نبوّت این کتاب را مُهر کن زیرا که وقت نزدیک است.

۱۱ هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدّس است، باز مقدّس بشود.

۱۲ و اینک بزودی می آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.

۱۳ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.

۱۴ خوشابحال آنانی که رختهای خود را می شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر درآیند،

۱۵ زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و بعمل می آورد، بیرون می باشند.

۱۶ من عیسی فرشتهٔ خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستارهٔ درخشندهٔ صبح هستم.

۱۷ و روح و عروس می گویند: بیا! و هر که می شنود بگوید: بیا! و هر که تشنه باشد، بیابد و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی قیمت بگیرد.

۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوّت این کتاب را بشنود، شهادت می دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.

۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوّت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدّس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

۲۰ او که بر ای امور شاهد است، می گوید: بلی، به زودی می آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی!

۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.